

قریب دو پاس روز باین مراتب اشتغال دارند و ازین مهمل
 همایون قرین سعادت در حاشیه نمشکوی قدس و حرمکده ابدال عمر
 قدوم می نیشند و آنجا در سفره نعمت خاصه دشتی بقصد
 تحصیل قوت طاعت و عبادت ایزدی بقدر قوت روحانیان اراده
 طیبه که از حرانه و حلال سرانجام می یابند تملول می نمایند
 و بهت تریب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج
 ساعتی با دل بیدار دیده دشکر جواب می سپارند و قبل از در آمدن
 وقت نماز طهر از دستر استراحت بر حاشیه وضو می کنند و دیگر باره نور
 ادراک صاحب قدس مسند گشته بعد از ادای دوگانه تحیت
 تأئین تسبیح و عبادیت بر سیاه ترویق مستعمل قله می بشینند
 و از روی کمال آگاهی و حضور دمی چند تذکر و تسبیح حق و یاد
 پروردگار مطلق در خوانی که از اعظم مملت و اکبر دین و اهل باطن
 و ارباب یقین فرا گرفته اند سعادت اندوز گشته چون وقت ادای
 صلوٰه میرسد با جمعی از علما و سادات و مشایخ و مقرا و برخی
 از خواص و بر دیگران که در آن وقت حاضر اند در صفت طهر و نماز
 گزارده تمام سن و سوائل و اوزان و وظائف معهوده که اوقات متعددا
 تحریر کیش و متسکال رهد اندیش از استیعای آن قاصر است
 ادا نموده بعد از این مراتب حلوب کده خاص را که مابین
 حرم کده قدس و ایوان مبارک مسلمان است بقدم همایون مروع
 سعادت می بخشند و تا رسیدن وقت نماز عصر در آن آرامگاه دولت
 نکوای اعمال و شرائف اسغال مانند تلاوت قرآن مجید و کثامت و
 مقابله آن و تنوع مسائل دیدنی و حوص در معارف یقینی و

[illegible]

خلوص اهل خاص چوکي و جمعی از چیلها و قورچیان و مردمی که
 وجود شان ضروری باشد آنجا شرف نار می یابند و دیوانیان
 عظام و تحشیان ممالک نظام و متصدیان مهم بیوتات و چندی
 از داروهای کار حائضات و دیگر ارباب خدمات که رحمت عرص
 دارند از مطالب و مهمات کلی و ضروری بیعت معروض داشته
 نحوایها یا صواب که ارباب الادب را سرمایۀ نکردي و پذیرای
 هوشمندی تواند بود ارشاد می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق
 و نیاز مدد از مدد انواع را حقوق حقوق بطریق کمیا اثر شهید شاه آفاق
 در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنها شرف اینها
 میرساند و آن گروه مروتی بصیغۀ ارلی بتعین وظائف و عطای
 اراضی مدد معاش و انعام بقود کامیات عوطف باسأله می
 گردند و عرائض صوبه داران و حکام اطراف اکثر درین محل و میص
 قرین بواسطت باز یافتن بساط قرب از نظر میص اثر گذشته
 برخی لمطالعۀ اشرف میگردند و بعضی دیگر را و ریر اعظم خوانده
 مصموم بعرض همایون میرساند و احکامی که در جواب هر یک
 می شود دستور حرد گنجور بمشایان عطاران نشان انلاع می نمایند
 و اکثر مسودات بحسب نامراز نظر اندوز نور آگین گشته بتصرفات
 و دیعه و اصلاحهای کاملانۀ ناسأله در الهط و معانی که ماهران رموز
 سخن مدحی و نکته دانی را دستور العمل فصاحت و قانون الادب
 بلاغت تواند بود ریخت می یابد و چون معاشیر حلیل القدر نوشته
 می شود دستور اعظم آنها را بطریق معلی میرساند و عمول بعضی
 امثلۀ حلیله که دایم نامدار و نوییمان رویع مقدار عر صدرور یافته

منصبدار و حواء احدی و مرقه احدیان تیر انداز و محافظت میرانش
 و بخشی احدیان بموقف عرص میرسد و آن گروه از طراقدس می گذردند
 و بمیلۀ مقردان نارگاه و امیران درگاه عرائص صوبه داران و متصدیان
 هر صوبه و سرکار و پیشکش های آنها بمحل عرص میرسد و متصدی
 خدمت عرص مکرر احکام مطاعه که در باب منصب و خاکبر و
 دیگر مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
 اقدس می رسد و آخته دیگری و داروغه ایال هررره برخی اسپان
 و چندی از میال بریت و آراستگی تمام بنظر امور در می آورد
 و اگر اسپانی یا ویلی رن و لعرضه متکفل امور آنها بمعرض
 عتاب و باز حواست می آیند و اسپان داعی و تالیفات و منصبداران
 را داروغه داع و تصحیح بنظر حورشید اثر می نماید و اگر اسپانی یا
 سواری بنظر همایون رن در آید و فرموده تائیس ناشی را بمعرض
 عتاب می آورد باحمله کلیات امور و عطائم مطالب حمهور درین
 دیوان اقبال و ایوان حلال پیرایه انتظام می گیرد و چهارپنج
 گهری آنها اوقات میمنت سمات آنحضرت بحلائل اشعال
 پادشاهی و شرائع مهمان گیتی پداهی مصروب می شوند و قتل
 از دو پاس روز قرین نحت و سعادت ازین دیوان بررگ و مسعل
 سارگ برحاسته ناعص خاص عمل خانه عرق دوم می نشدند
 و دران نگارین سرای دولت بر اوررگ قدر و حشمت نشسته تا
 دو پاس روز سریر آرای کام بخشی و کمرانی و انتظام بخش امور
 حشمت و حیا نانی می باشند و اندر اعیان دولت و ارکان - لطفت
 و متصدیان مهمات و اهل خدمت و گهری از گرز برداران و ندهای

و عریبه حوثی گشوده باشند از یک رنجیر تا پنج زنجیر بقدر خواهش
 طبع اقدس دران میدان وسیع لحدگ می اندازند و بطارقه آن
 شگرف هنگامه دلعرب که از عرائف دیدنیهای عالم است اران
 مدطرا لا مسرت پدرا می حاضر ملکوت ناظر شهشاه جهان و حیرت
 ادرا می رمزه بطارگیان میگردند و دران حلوه گاه اقبال دو گهزی و گاه
 بدشتر و گاه کمتر می بشیدند و اراحتا سعادت بر حاسته کهر که
 ایوان چهل ستون خاص و عام که در وسع و عظم و شکوه و شان
 دموه از ایوان کیوان است و حاتم نکته سمع را وصف ریب و
 آراستگی آن دران از دیروی قدرت و توان حلوس سعادت می
 نماید و دران محفل همایون نتوزک و آئینی که معمول این
 دولت اند قرین امت دیوان سرگ کرده ستوحه پرداخت عطاء
 امور ملکی و کلیات مهمات مالی می شوند و بواسطه بخشیا
 عظام مراتب معاملات و مهمات امر و منصب داران بعض اشرف
 رسیده حمعی که دعویص خدمات و اصاده مدامت و دیگر عطایا
 و مواهب کامیاب میگردند یا دولت ندگی این درگاه آسمان حاه
 تاره سر نلندی می یابند، تقدیم رسم تسلیم می نمایند و گروهی
 که تصویها و خدمات نیروی تعین یافته باشند خلعت سرامزاری
 پوشیده در حور پایه و حالت مورد دیگر مراحم گردیده از پیشگاه
 خلافت مرخص می شوند و گروهی که امیدوار دولت بندگی و
 خدمت و اصاده منصب اند از نظر انور گذشته در حور شایستگی
 و قابلیت لمطالب و متمنیات خویش فائز میگردند و همچنین
 مهمات رمزه درق انداران که عبارت از تفلیجیان سوار اند حواه

شریعت عرا و مطابق ملت و بصا نقطع و میصل میبرد و مراتب
عربیہ موافق توره سلطنت و جہاں دانی و آئین مہدلت حسرتی
تدقیح و تشخیص می یابد و از ارباب قلم و استعائنہ جمعی کہ
دلائل مسکنت و اضطراب و مسائل احتیاج و افتقار از چہرہ احوال
شان نمودار باشد از حرانہ احسان بیکواں دامن امید بقصد مقصود
آودہ میض اندوز وصل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراتب
مہدلت گستری شدستان انبال حرامیدہ بعضی اوقات چون مہر
مدیر و حورشید عالم گیر کہ از در بچہ مشرق جہانتاب گردن از مہطر
منارک درس خلوت سعادت نمودہ منتظران دیدار میمنت آثار
را مروع بخش انصار میگردند و در مصای پای درس حلقی اندوہ
از ہر صنف و گروہ فراہم آمدہ بی مدح و مراحمی استعاضہ انوار
میض الہی از جمال عالم آرا میبمایند آن حدیو حورشید قدر انجم
حشر شان امواج قاہرہ بیشتر دران عرصہ پیماور می بینند و در جمعات
کہ برای انامت ہمار جمعہ بحامع دار الخلافہ پرتو قدوم میگذرند
بعضی امرا از تائیدیان خود را در مصای دلکشای پای قلعه بطراور
عرض میدہند و متصدیان ویلاں سرکار خاصہ شریعہ برخی ابدال
مست خود سر کہ آوردن آنها بخاص و عام دشوار است در پای
درس از نظر اندس میگردانند و گاہ بعضی از ویلاں کوہ پیکر ندیع
منظر انحرام رعد حروش در عقب اسپان برق تگ ناد رنثار
میدوانند تا ندویدن از دنبال اسپ و حملہ لررک و مرکوب کہ
در معارک وعا از آنها مطلوبست جوگر شود و بعضی اوقات باشارہ
معالی ویلاں کوہ تمثال ملک شکوہ کہ حید مست ناد حیکوئی

بانتظار وقت ثواب اندوز می باشند و چون وقت نماز می رسد پس از اقامت سبب موکده معبر صبح را ادا می نمایند و بعد از نماز بتلاوت کلام محید و ادعیه مأثوره و اقامت ادراد و وظائف معبوه که در آن مراتب تمیاض توفیقات ایرادی و تاییدات آسمانی گوی صریحت از سجاده بشیدن عذاب پژوه و زاریه گریبان خفی پرست رسیده اند پرناخته تا چاشتگاه ناین امور مشغول می باشند و بعد از فراغ قرین نحت و سعادت و کامیاب فیض عبادت ازان معدد همایون برآمده بحلوتگاه عمر و حاه که بشیمن خاص آن حدیو خدا آگاه اسم شرق قدوم می نكشد و دران وقت برخی محرمین حرم دولت و مقرران پیشگاه ابدال را با حواص خدم شرف بار داده در سریر معدلت و داد دهی می بشیدند و دروغل عدالت جمعی از متطلمان و داد حوامان چه از اهل دار الحلافه و مردم حضور پررور و چه از مردم دور دست و سکنه اقطار بلاد و صونها که در آنها ستمی رفته و باستماع صیت بصعب و مظلوم نواری و استظهار آثار معدلت و ظلم گذاری آن طرارنده ادرنگ سروری و سرافرازی از مساکن و اوطان خویش مهاجرت گریده ناستان سپهر ندان که موقع عدل و داد است می آیند در پیشگاه معدلت حاضر آورده صورت تظلم و استعائنه آنها بی سایدنه اعماص و عایله اعراض نخدمت اشرف ارفع رومع نموده مطلب هر یک معصل و مشروح معرض همایون میسرسانند و آن حضرت بدعس دهیمس متوجه تعامیس و استکشاف حال آنها گشته چون صورت احوال شان در حضرت جلالت پیرایه ظهور می یابد قصابایی شرعیه باشاره والا در وقت

بسم استعاضه اوار تريت شاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و
 تحصیل قدر معتد به از مراتب علم را ادب کرده در نوشتن اقسام
 خطوط مهارت آموخته و در مصلحت و ملاءمت زبان فارسی و ترکی
 دیگو آموخته اند - و همچنین ثمرات طایفات بهال حشمت و اقبال
 و سمات شریعات ریاض عظمت و حلال و دیگر صدر شیمان مشکوی
 عرت و احترام و پرده گیران شدستان اسب و احتشام و سایر
 محتاجات استار علم و ممدرات مراقب عصمت بمیاس ارشاد و
 هدایت و برکت خدمت ویدس آیت آن حضرت اکتساب عقائد
 حق و احکام ضروری و تعلیم و تحصیل حظ و سود نموده همه بر سعادت
 طاعت و حق پرستی و ارکمال تقدس و تکریم درکت نفس خاندان
 وجود و شرافت اداری دردمان هستی اند و پیوسته انوار و
 کتاب قرآن مجید و مؤظمت حیرات و ممدرات و تحصیل حسنات
 و عذوبات افعال می دارند •

ذکر کرائم اشغال شهشاه حق یزوة

حیر اندوز در اوقات شانروزی

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از ستر استراحت
 تا تحت بیدار و دل هوشیار درحاسته از چشمه سار توبیق و صو
 میکند و از حوائگاه مقدس بیرون حرامیده بمسجد میسر آمو
 مسلمانان مدرک پرتو قدوم می گسترند و مستقذل قلعه نحای
 دمار بنشسته بموجب حدیث شریف نبوی علی قلعه شراف
 الصلوات و کرائم التحیات که "المنتظر للصلوة کم هو فی الصلوة"

می یابد که دایم ارباب از ملاحظه آن معجز و تصور معترف گشته
 سرمایه نصیرت در اسلوب و قواعد سخن و پذیرایی حرب و مهارت
 دران من می اند زد و همچنین مداشیر خلالت نشانی که مدشیران
 دلاعت آثار ندان شاهزاده های کامکار تحت دیدار و عهدهای این
 دولت پادار می نویسد نخست مسوده آنها بطر امور در آمده
 بررور اصلاح نادرشاهه میری می شود - آن زبان سرورش تحت
 و اقبال اگرچه اکثر اوقات دربان سلیمس ملحق فارسی تکام میدماید
 لیکن ترکی چغتائی را بغایت خوب می دانند و نا ترکان ندان زبان
 سخن می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی میدانند یا
 نیکو ده اتوادند گفت ضرورت زبان لغت هندی می کشاید - و
 قواعد و آداب سپاهگری و صنوف هنرهای که لازم مرتبه حشم
 سرورست از علم صد و شکار و شیوه کمارداری و تندک اندازی
 و اسب تازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگزیده و انحلال
 تجدیست که مهارت و شکل آن مدو که سعادت اندور نساط قرب
 و ماترم رکاب ادالده پیوسته از مشاهده عجز و نقصان حویث در
 حذب آن کمالات عرف تشویر و اعمال بر ناصیه عمودیت دارند - و از
 کرائم اخلاق آن حدیو کشور انعم و آفاق حسن تربیت مرزبان ارجمند
 عالی گهر و نادرشاهزاده های والا قدر نیک احمر است که میامن
 توحه ناطدی و طاهری و پرورش صوری و معدومی آن حصر
 نکمال علیه و مسائل سیه فائر گشته از صلاح و طاعت و پرهیزکاری
 و عقل و رای و دانس و هوشیاری و قواعد و آداب سروری
 و مرداری و صنوف هنرهای کسی نصیده وانی دارند و همگی

عایب معدودی و صفات و مناقب و پستگي می نویسند که شکسته‌های
 رلف دائران سلسله نسب آنان درست میکند و خط دار سیمین
 عارضان سر مشق دائرانی و بطور مزیدی از آن می گیرد همانا تسخیر
 خط و مرآت‌روای قلمرو اس من بدیع خط چون فتح کشور دیگر
 مسائل و کمالات از متمام عالمگیری و جان کشانی آحضرت است
 در اکثر اوقات نافذهای عذابت و مرحمت یا بنابر بعضی مطالب
 مدعی و مصالح ملکی مدبر است و او را بادشاه‌رادهای ارجمند
 کمار و بنویدان نامدار تحت مبارک می نویسند و کم وقتی میگذرد
 که در عدوان امڈله حایله که نامرایی می شان و عمدت‌های آستان
 سپهر شان ریخت صدور می یابد بطوری چند نگارش میفرماید -
 نکته دانی و معنی شناسی و ربط و مساعدت و طری و کسبی آن
 حضرت لمراتب نذر و انشای انواع کلام در مرتبه ایست که محس
 سبحان معنی طرار و مساعدت پیشکش نکته پردار و فیض تعلیم
 و ارشاد آن مطهر کمالات قدسی عمرها استعداده دقایق و رموز سخن
 می تواند کرد هرگاه نادانی مدشور مدشنان لذت گستر ایشا
 نامه میفرماید بحس تفرر دل پذیر نوعی تمهید مطلب و
 تلقین مدعی می نماید که اگر نگارنده قوت حاطه را درج آن
 در شاهوار و لایع آدار ساخته نگارش همان العظ گهر نثار نظم و
 تالیفی که از زبان حق بیان استماع نموده اکتفا نماید از تحشم دیگر
 و تکلف ایشا مستعدی است و چون مسوده آن درست میشود
 بمطالعه اشرف رسیده از قلم بدائع رقم آن شهشاه نکته رس
 هوشمند چادان نتصروات مرعوب و اهلایه‌های داپسند ریخت

آن دارند و اکثر اوقات توفیق ثواب اندوختن کتاب کلام الله از مصنفین
 عبادات و کرائم عبادات آن شهشاه دین پناه است در ایام میمدت
 انجام بادشاهراذگی مصحفی محید لحظ مبارک صورت اتمام داده
 آنرا با دیگر شرائف تحف و رعائت و مدلی حطیر ترسم بدر و
 آئین نیاز نمک معطه و کعبه مشرفه زانما الله قدرا و حاله مرستادند
 که دران حرم محترم و نفع مکرم مرکب تلاوتش روزگار حاکمته آثار
 عائد گردن و بعد از حلوس بر سر بر سلطنت و اقبال با وجود کثرت
 مشاعل صوری و معدوی و نظم و پرداخت امور دینی و دنیوی و در
 توجه اشتغال لکراسف و پاسداری جهانبان و تاسیس قواعد عدل
 و احسان عربم نگار مصحفی دیگر از خاطر اندوز سر در رده شروع
 دران مقصد والا فرمودند و هر روز بعد فراغ از اشغال ضروریه دین و
 دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظائف طاعت و عبادت
 شطری از اوقات میمدت فریاد تحریر سطر چندی از کتاب مدین
 مصروف ساخته در عرض اندک وقتی دستیارئی تایید و مددکاری
 تحت سعید خلدی دیگر از مصحف محید با تمام رسانیده سعادت
 حاوید اندوختند و سوای این دو مصحف کریم مکرر تحریر
 پنج سوره و دیگر سوره قرآنی موقوف گشته اند - حظ دستعلیق آن
 حصرت بی شایده اطرای مدح طراری و اعراق نکته پردازنی دران
 رتبه است که قطعهای که در عین ایام ذوق و سرگرمی مشق رقم
 پذیر حاشه اشرف گشته نقطههای خوب امتداد که عمر گرانمایه
 صرف تحصیل آن سرمایه ساخته تکمیل امری دیگر پرداخته اند
 در نظر حظ مناسبت مصرع شده می شود و شکسته دستعلیق در

حال دولت و اقبال روحی از روز کربمه قرآنی و بسیاری از آیات
 نیدات مرقایی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله
 از آن نادر شاه جدا آگاه بعد خلوص در آوردن حشمت و حیا
 اتفاق افتاد و چون به بدوئی تأیید رفائی این خطر الهی و داعیه
 آسمانی بر ناطق تقدس موطن پرتو انگذ میبایست همت نادر شاهانه
 و عریضت حسروانه را در رتی توفیق گردانار و معاضدت تحت سعادت
 آبار در عرض اندک وقتی و مختصر و رعنی مجموع کلام سعید و مرقا
 حمید با رعایت مراقب قرائت و شرائط تحوید را ادراک شان و برول
 آیات نیدات و تفسیر معانی و مهم اسرار و نکات آن در لوحه حاوطه
 اشرف که لوح محفوظ اسرار عیدنی است مرتسم گشت چنانچه
 تاریخ شرع آن حفظ شریع را حور کربمه "سفره نیک مآلوسی"
 بحساب حمل پرده از رح می کشاید و تاریخ اتمامش از اعداد
 لوح محفوظ خلوه ظهور می نماید از رتبه خط و حسن تحریر آن
 شهشاه و ذطون و طمت سکندر بطیر که صعحات در کار و اوراق دماثر
 لیل و دبار از ریت پذیر است حاتم نکته پرداز حادوس
 را چه یارای دم زدن بقدرت کلک بدائع آثار معدی استادی و
 سحر نگاری را چنان در کرسی شاییده اند که دست استادان اقالیم
 مدعیه خط ندان نتواند رسید و ترشحه فیض امانل در رنار هال
 موروز قلم را در حوشدوسی شاج و برگگی تحشیده که یکتایان
 صنعت خط از تنوع آن شیوه حر حلت ثیری نتواند چید - خط
 نسخ آن حصرت که رقم نسخ خط یقوت و صیرفی تواند بود در رعایت
 پختگی و عمره و متادب را سلوب است و کمال قدرت در نوشتن

علمه سرور و احتیاجی حرر از احوال آن مطهر بدیع صفت دوالجمال
 مستندت نمیدارند و در مقام شأست و اندساط حده آن حضرت از
 حد تدسم در میگذرد و هنگام قبر و شورش طمع هیات عصایی
 آن آیت رحمت ربانی از زهر چشم و چش پیداشانی عذاب بیشتر
 بدست و معدها هیدت آن معتدب رهبر گذار رستم و افراسیاب و حکمر
 سیر دلاں روزگار از سطوت آن آب است - از کمالات کسیدگی آن حضرت
 که ربیت نیستش حالات قدسیه و هدیه گشته تابع علوم دیدیه
 از حدیب و تفسیر عربیه و فقه شریف حادیه است از دس
 ممارست مراتب شریعه و استکشاف عقائد اصلیه و مسائل برعیه
 اشتعال ورزیده اند قوت حافظه اشرف معجز این حقانی شده و
 بسیاری از کتب طریقت و سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم
 و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عربی و انگریز رسائل و مولفات
 علمای دطن و ظاهر و مطالعه عمایون رسیده حل معضلات و کشف
 اسرار آن ورموده اند و بالفعل بپیر بعدد ذراع اربطم مهم ساطب و سروری
 و تمهید مرام دین پروری و عدالت گستری نایب شرائف اشغال
 پیوستگی دارند - و از حلائل مسائل آن حدیویردان پرست توفیق
 حفظ تمام کلام مجید ربانیت در عین اوان سلطنت و جہاندانی
 و رمان اشتعال نامور ملک رایی و کشور ستایی که هیچ یک از
 سلاطین اسلام و دین پروران پاستانی را این حصیصه سعادت چهره
 آرای دولت نگشته و عریمت این مقصد نلد و داعیه همت نسد
 در خاطر نگدشته بلکه کمتری از ارباب فصل و کمال و اصحاب علم
 و معروف را این کرامت و شرف دست نداده اگرچه هم از مادی

از چید چید و هیچکس در ذات اقدس بیعت اوافقه • شعر •

وگر نه هیچ چید دلش بی قرار نیست

• از بهر گرفته معرفت خود درو قرار

از بزرگ بر ادبی‌های نفس قدیمی نهاد آن دوره مدد معادلت
 خدا داد یکی است که از وقوع امور ناممکن و مناورات طبع که
 بشاء کون و عالم شریعت ازان حاکمی نیست عباد صحت و مثل
 بر چهره احوال آن صحت نمی بشیند و از صدور مواج صحت
 لکنت بیعت پیدا و حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور فتوحات
 ستارگ و معلوب گشتن اعدا که طنائع دشمنی را بشاط ابراهیم
 آثار برج و اندکاط معط از بشره همایون طاهر میشود چنانچه در
 محاربات عظمه که حدود اقبال را با اعدای حسرا مآل روی
 داده همه حاکم و طغر نصیب ادایای دولت بی روال گردید
 صورت صدق ایمنه مشهور همکار شده است در هر معرکه و
 کارزار پس از ظهور علمه و استیلای اوج صحت شعار دهریمت
 یافتن دشمنان و نگر چون مدد یار احاطه نمود و بیدار عقیدت شعار
 بهدیم مراسم مبارکه و فتح نموده اظهار شاشت و شط مکررند طبع
 مبارک بآن توجه فرموده روی انعامات همت اران وادی می تابند
 و آن مایه صحت و شگفتگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رج
 میباید در چهره حال اقدس طاهر بود حاصل که در اوقات شدت
 و رخا و رنج و راحت و اندوه و شادی حال حسنه مآل نیک و تیره
 و موال است بر سبوح امور صبر و شکر و پاس نعم حقیقی بها
 آورده مکرر را نصبر و سکون و ثبات نفس تلقی میباید و هرگز

در آن مصاف که او شده است پای و قرار
 ر خاک پای نداشتن طه کدن در سر
 سپهر در سرداری کرده زنج درار .

مکرر در مواضع شایسته و معروف و عا چنان روی داده که ملک
 احده اوج موکب همایون از هم نسیخته رسره قلیل در رنگ طغر مآب
 ماده ادد و امواج سبب جمعیت و سوکت تمام نمایم آزایی
 کزار دونه و آن حدود حصص امکن دشمن شکن انگر استقامت و
 پایداری او گدنه چون کوه بهشت لشکر اندوه ارحا برده ادد و
 سس صد و ثواب و بار و می هوب و پردایی رایب عله و استدلا
 امراده مطهر و منصور گشته - و از خصائص عادات آن حضرت
 آن است که در این گرمی همکامی حرب و قتال و رسال استعمال
 موثر رزم و جدال چون وقت باز میبرد قصد عادت یردان
 پاک و معهود بی نیاز از مرکوب خاص برده می آید و از
 سر صدق عبودیت سحانه طاعت و حق پرستی در زمین بیار
 گسترده تا صافان رنگ درام صف آزایی حمائم میگردند و در
 کهال حضور و طمانیت و سبب تسخیر و تحشع چنانچه شیمه کرمه
 آن حضرت است بار میگردان و دران حالت اگر چهان و حسانیان
 بهم بر آید در جمعیت ملک و آرام دامن اشرف حلال و مقور میگردند
 و بارها در مواقع صعب این صورت ازان حدیو صورت و معنی رح
 نموده و در صعب و دشمن و موافق و مخالف آرا معایده کرده اند
 و بالجملة برودق مودایی " من استأنس بالله لم يستوحش من غیر
 الله " حرا یرد تو را از حائق بی همدا ترس و بیم و خوف و هراس

و حاکم اعظم مطاع سرراں جہاں و پدشوی حسراں عالم حصرت
 صاحبقران کشور ستاں طاب ثراہ دگری ار سلاطین والا شکوہ و
 نادرشاهان عالی مکمل را در مہوں رزم آزمائی و سپہ آرائی و مراتب
 لشکر کشی و جہاں کشائی این مایہ حرمت و رسائی و بہار و
 دستگاہ کہ آن شہدشاہ ملک قدر اسیم سپاہ را است نمودہ و ہدیچ یک
 ار ملوک سابقہ و حواید مامید نگوہر رای صائب و حوہر تبع
 ثاقب این آثار دشمن عوری و کار امہای فتح و فیروزی در
 روزگار نمودہ آگاہ دلاں دانش آئین ارتفع صادرات احوال میمدت
 قرین کہ این دواتر مآثر کامکاری حاوی برخی اراں است محملا
 ادراک ایتمعی تواند نمود۔ حسن توکل و ثبات واستقلال آن مرادند
 لوای اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع احطار و احوال بمثانہ
 ایسب کہ ہرگز طرہمت دلد آن حصرت بر قلب اموں و اصرار
 و کثرت اعداد و حصوم و اعدای نمودہ و حر درعون عنایت ایرد
 بصرت تحتش فیروزی رساں وثوق و اعتماد نمودہ اند در مصماں
 کشور کشائی و ہنگام صف آرائی اگر حیل دشمرہاہر بکیں درخیرد
 و حدود ہفت کشور بیک دفعہ عمار حملہ ادگیرد ارکل ثبات و قرار
 آن برگریدہ آفریدگار تزلزل نمی یاند و رج تافتن از میدان رزم و عرصہ
 کارزار در صمیر مہر انوار حظور نمی نماید حملات مرد آزمائی
 شمعان جہاں و دلاراز عالم برآں گراں رکاب مصماں ثبات قدم لاسمالہ
 چون وزیدن ریاہ عاصف اسب برکوہ گراں و مالد آہدک برق
 حاطف نسوی قطب آسمان

لمولعہ • شعر *

فتادہ دید صفت موج لرزہ بر تن سیر

کذب و دنا تر شدنی و تندع ، تصحیح حمید ، فتح و فتاویٰ مستعنی
 باشند و سرگردگی و اهتمام این مهم صواب انجام بعصیلست مآب
 شیخ نظام که جامع مسائل معقول و معقول است تعویض یافت که کمر
 سعی و احتیاج نتمشست این امر دسته باتفاق سایر اهل وصل و
 و دانستن جمع و تالیف آن مسائل نماید و گروهی از فضلا و علما
 که در پایت آورنگ حلاقت بودند بدان شعل شریف مامور شدند و
 در اطراف و اکناف کشور وصل پرور هندوستان بهر جا کسی دست
 اشتها و مهارت در علوم موسوم بود بموجب یرلدع همایون کتبات
 والای سلطنت حاضر آمده بموافقت آن جمع تعین یافت و همگی آن
 مریقی بوظائف سایسته و مواهب ارحمد کامیاب گشته بتقدیم آن
 امر مشغول شدند و از کندی که تمشیت آن امر را درکار شود بهیح
 صکیحه از کتاب حافظه حاضر شریعه بعصلا حواله رفت و هر سال مدلی
 خطار در حوض و طائف و انعامات تمل و ممارسات این شعل حلیل
 و خطب بدل از حرانه احسان نادشاهی صرف میشود و چون آن کذاب
 مستطاب صورت اتمام گیرد و پیرایه احتیاج پذیرد بهایان را از
 سایر کتب و قهقی معنی خواهد بود و ترکات احرو ثوانش اند الاناد
 در نسخه حساب شهشاه مؤید قدسی ملکت مشیت و مرقوم
 خواهد گشت - سخاعت و شهاقت و پردلی و حرامت و صرامت
 و مذات رای و اصالت تدبیر و همت لند و عریمت عالم گیر آن
 حدیو مهر اسر بهپهر سریر از مرط ثعوت و کمال ظهور مصتعی
 از مراتب شوح و تقریر امت کار آگاهان رموز حرب و دعا و دقائق
 مهمان قواعد رزم و هیجا درین معنی متعلق اند که حر امیر کنیر

صرف میشود و از بیص مکرمت و اتصال شهباشاء ترکب دریا
 بوال طالبان علم و کمال سمت امرونی بدیدر و قدما شرح الحال و مبره
 الحال نکسب و تحصیل علوم اشتغال می ورزد و درکات دقایق
 احادیث اثر آن گره - رمایه دقایق این دولت آسمانی شکوه میگردند -
 و از آن جمله آ - ست که چون عملی همت و لا بهمت شریعت
 پیرای آن حدیو دین پرر حق پرره مصروف است تا آنکه کافه
 مسلمین در احکام دین مذین بمسانی که ابر علما و ائمه مذهب
 شریف حدعی بدان فتوی داده معمول نما و معمول علیها دانسته
 عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی بدائر
 اختلاف فقها و علما با روایات ضعیفه و اقوال مختلفه آنها مخلوط است
 و معهدا مجموع آنها یک کذاب داری نیست و تا کتب منسوطه
 بسیار مراجم نباید و کسی را دستگیری و منع و بصاعتی کامل و قدرت
 و استحکامی وای در علم احکام فقه نداند استکشاف حق صریح
 و استنباط مسئله معنی بها و حکم صحیح نمی تواند نمود لایمیر صمیر
 مبر انوار که در امور دین و دینات لغتوی الهام کار گزار است پرتو
 این عریمت تفاوت که جمعی از علمای پایه سرور اعلی کتاب
 معتزله و نسخ منسوطه آن من را که در کذاب حائنه حاصه شریعه
 برر کاران از اطراف و اکناف عالم مراجم آمده حلوه گاه انظار تابع
 ماحظه از روی تحقیق و تدقیق و حوص و عور ایقو لجمع و تالیف
 آن مسائل پندارد و از مجموع آن نسخه حاصه مرتب مارد تا
 همگان را استکشاف مسئله معنی بها در هر باب بمراحت آن
 کذاب سهولت و آسانی دست دهد و قصات و معتیل اتمام از جمیع

الاندیانی که محتاج مرمت باشد ترمیم آن بردارد و در هر موضع که پل در کار باشد بپیر باسجکام تمام بسازند چنانچه از حرائس حدود و اکرام دادشاهی بمصارف این اندیة حیرچندان رزحریچ شده و می شود که مستوفی خیال بدستیارچی معمار اندیشه ارتحه میس آن عاخر است و بالاعل لمیامن وصل و کرم شهشاه زمان که روی بخشش کهن برای جهان و موسس اساس حیر و احسان است طرق و مسالک هندوستان بهشت نشان چنان سمت امن و آبادی پذیرفته که مراحل و منازل و حبال و صحاری از معموری و ایمنی حکم دلا و امصار گرفته است و از حمله مکارم سیدی آن حصرت آنکه هم در نخستین سال حلوس میمنت پیرا که حقیقت بی رونقی و اندراس دادهدام نرحی مساحد و معاند اسلام 'عرص اشرف رسید یرلیع کرامت طرار نطعرا ی نعان پیوس که در حمیع ممالک محروسه هر جا مسجدی مدروس باشد از سرکار حاصه شریعه ترمیم و تجدید عمارت آن کرده از نور روی و صفا بخشند و امام و مؤذن و خادم و سایر لوازم حریچ مسجد از مرث و چراغ و غیر آن مقرر سازند چنانچه هر سال مدلهای حظیر ندین وحه مصروف میشود - و ارا سحا که توده خاطر نانش متأثر تدریج مراتب وصل و تاسیس معالم علم در حده قصوی دارد و در حمیع دلا و فصنات این کشور وسیع و صلا و مدرسان را بوظائف لایقه از روزیانه و املاک موطف ساخته شعل تدریس و تعلیم محصلان علوم گماشته اند و برای طلند علم در هر معمولی و ناحیه و حوه همیشه در حوز رتبه ر حال و استعداد مقرر داشته و هر ساله ندین وحه در ار حرائس احسان پادشاهانه مدلهای سعند نه

باشد و آنچه ندین جهت تشدید همت و انگیزه ار کورما
متجاوز است

نقطه ار و ناسم بد سر تواند

سما و شش ار را سعاد است شاد

راستین عطاش که کویه امل است

نمود در ره چس است موج دریا بار

و از ممرات عالم شامل آن حدیو انرکف دریا نوال آمد چو
سابق در نصاری از ممالک و مشارع اس مملکت گردن سمطت
نصبت نزل ممالک حانات ر بناطت که سمل اس و آرامش
و مقام راحت و آیش آن گروه تواند شد بود و حقائق
در بعض راهها خصوصا ار ناده و بعض ندید از رنگ آناد
تا مستقر الحقه اکثر آند و ار دار السلطه ظهور تا در الملک کامل
کمال رنج و تعب می کشیدند رأمت و عاطعت ناساهانه نرحال
مترددین و مسافری نشود و یراع لازم الامتثال از پیشگاه مکرمت
و اتصال پیرایه صدور یامت که در حمنع طرق ر شوارع این ممالک
کثیر الملک درجا مرا و رباط نداشت از سرکار خالص شرعه برای
و سابع العصا از سنگ و حشت و آهک و گچ در کمال منات
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه بخته و حمام سازند و در
بر مرحله نصبت فرسودگان مسکین سحر و رهروان دست ر صیرا
مدل کاهی پدید آید که مسطر رحال و سمل صیانت اشیا و اموال آن
مریق داشت و مرکب اخر و مقولاتش برورنار این دولت همایون
آثار عائد گردن و همچنین حکم والا صادر شد که هر برای قدیم

مقصود از آن و سایر ندهای درگاه والا که همت حاده زانوی آستان
 معلی دارند و مع شده سرمایه کفایت حرانیه عامره میشود - ازان جا
 که همت حیر بهمت آن حصرون پیوسته بر تهنید مراسم لطف
 و رأوب و تشدید مدایع حود و عاطف مقصور اسب و همواره وحه
 قصد و پیتش بهاد خاطر اقدس آ که سرارزان عدودیت این دولت
 اندیشان و سعادت اندوران خدمت این آستان دیص مکل طنب
 'حال و وسعت عیش و فراغ نال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند
 بوده عبار پریشانی بر چهره حال و گرد ناکامی بر رخسار آمال
 آنها نه بشید مقتضای استیغای متأثر حکومت و اتصال رقم عفو
 در دواتر مطالبات مذکور کشیده حکم بهان مطاع از پیشگاه وصل
 و اصطناع بداطمان مد'ظم دیوانی عرض در ریامت که جماع ندهای
 درگاه خلانق پناه ز' از منصب دار دو بیستی تا امیری که بمنصب
 هفت هزار ری هر دلم است از مطالبه آنچه بر دمه احداک و نیاکل
 واجب الادا بوده معاف و مسلم شمرده بدان جهت تعرض
 'و مراجعت ننماید و از دو منصب دار بیستی تا چهار صدی بدائر
 کمی منصب از مطالبه آنچه دمه آتای آنها بدان مشعول باشد بفر
 معاف شناسند و از پانصدی تا هفت هزار ری بحکم معت حال
 و حصول استطاعت و حوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر سواری
 قدر آن میراث یافته باشد بمروزیایم و تدریج شهر و اعوام از عهد
 ادای آن برآید و اگر بقدر آن میراث ندیده باشد وحه مطالبه
 بقدر ترک ادای کردن و اگر طاهر شود که بحماعت مذکوره مطلقاً متروکه
 فرسوده آنها بفر بالکلیه از ادای وحه مطالبه معاف و مبروع القلم

ز احوال مردم چنان نکته یاب • که داد چه ببندد شد بهای خواب
 آر مرآت حوک و احسان و وصل و اصطناع آن رونق اداری کار حادّه
 انداع کلک نکته پرداز تا کجا داستان طرار تواند شد شرائف حیرات و
 کرائم مدرات و صدوف ادرارات و اکرامات چندانکه ازان مطهر الطاف
 الهی بمصدّق ظهور رسیده عشر معشار آن ار اعظم سلاطین کامگار
 و حواین گردون اقتدار در تمام ایام دولت و مدت سلطنت روی
 داده و انوار صدق ایدمعدی از مواهب عالیّه و انعامات سامیّه
 آنحضرت که این دیناچّه نسق معاصر و معالی تذکر بعضی ازان
 مشحون است بر مرآت صمیر همکدان پرتو افکن میگردد - و ار حمله
 آن سترگ بخششها عفو کردن داح علات و حدودات و وحوه راهداری
 و محصول اقمشه و دیگر اموال سایر است در کل ممالک محروسه و
 تمام قلم رو دولت قاهره از ورقّه مسلمان خصوصاً و عفو کردن بعض
 وحوه مذکوره از کافّه رعایا و قطنه برایا عموماً که مجموع آن هر ساله
 مبلغ بی لک روپیّه می شود - و ازان حمله کشیدن مطالبات اجداد و
 بیاکن بندهای آستان خلافت نشان است که بدل اربین درین دولت
 همان مدار و سلطنت گردون اقتدار بر وفق معمول روزگار دیوانیان
 عظام و مستویدیان ممالک نظام ارتخوایه مناصب و وحه مواجب
 آنها بر صدیل تدریج وضع نموده بسرکار خاصّه شریعه عائد میساختند
 و ایدمعدی موهب پریشانی و احتلال حال بسیاری از منتصدان
 عتبه حاه و حلال می گشت و چون این مطالب درین دولت
 و بیض پرور که مرجع و ملجای حلائق همت کشور است حد و نهایتی
 ندارد هر سال ندین جهت مبلغهای خطیر از وحه طلب امرا و

دیم و هراس در اندام طیش و تندی و عجلت و اضطراب در هیچ
 دلبازان خدیو حورشید قدر ملک حداد مشاهده نگشته - در کارها
 نهایت عجز و تامل و دور بینی و ملاحظه اطراف و عواقب آن نگار
 می نبرد و هرگز امری از امور که حالی از مصلحت دین
 و دولت و حیریت و صلاح جمهور باشد ازان حضرت بطور
 نمی رسد - تیغ و آگاهی در مراتب سلطنت و پادشاهی دران پایه
 که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار همواره در سبیل تعصیل
 روزنامه دار از دوستهای سوانح نگاران که حالها معین اند
 بموقف عرض اشرف رهنده حرثات و کلیات کیفیت زیست
 و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در پیشگاه حاکم حلال سمیت
 انکشاف می یابد و ناقتصای عدالت و بصیرت پادشاه حسن
 عمل و کیفر سوء کردار هر کس میدهد - و اراغیت اعتنا و اهتمامی
 که ناستکشاف احوال ملک و دولت دارند در هر صوبه و سرکار بغیر
 واقعه نویسن مقرر - یکی از معتمدان ببعرض کار آگاه حقیقه معین
 فرموده اند که سوانح و حقائق آنجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه
 آسمان حاکم ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر بدائر عرصی در
 نگارش برخی امور اربعه الاسرتجاوز ورزیده باشد از نوشتن او
 حقیقت حال در جند سلطنت و جهانگردانی درجه ظهور یابد و
 بدرکت این هوشیاری و حذر داری بیکی و راستی نکردار متصدیان
 اشغال و مهام غالب گشته از اعمال نکوهیده و اعمال ناپسندیده
 محترز اند

لموله * شعر *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان بود او حملاه امرار ملک

در عمو لدنی است که در انتقام بدست

حرائم و رات همه کشیدند و هیچ یک را ناطهار سو کردار
حکمت نداده پرده اعماص بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم
و مردمی و آرزم آنحضرت رعایتی است که هرگز کلمه رکبک و
حرفی مستهجن بر زبان گهر زبان حریان بیادته و هیچگاه محاسن
که موجب شرمندگی و افعال و داعی هتک عرت و تقدیح حال
کسی باشد نرویی او نبرموده اند
لمولعه * شعر *

حیای عالم نا اوست و این عجب بود

که چشم عالمیان است و چشم حای حیاسان

آر عایت بزرگ مهدی و والا بژادی و بهایت پایه شناسی و
قدردانی نا مرغه سادات عظام و طایعه مشایخ کرام و زمرد علمای
اعلام مراسم توقیر و تحذیل و لوازم اعرار و احترام ناقصی العایة
رعایت فرموده پاس عرت این گروه را اساس نارگاه سروری و
سرمهراری میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیشانی
می نشینند و برم خوئی و مهربانی نا متطلمان و داد خواهان نگار
مینردن که آنها را در عرص مطلب و مدعی هیئت محفل سپهر
مشاکل ند و هشت بر زبان بگذاشته بی شایه خوب و بیم مقاصد
و مدعیات خود بشرح و بسط تمام و بمالعه و اطناب در کلام
معروض میدارند و ازان بهیچ وجه آثار ملالت در ناصیه حال
اشرف طاهر نمیشود و باین طیب حلق و کشاده پیشانی لطیف
دور ناس شان و شکوه و مهامت عظمت و حلال آن تهرمان کشور
اقتدال که رهبر گذار اکمره ایام است و ترک بهرام را از بهیج آن لرزه

و مشمول کرم و وزارت می شود و همچنین سایر ابدیهای آستان
والا که جرم و خطائی از آنها سرزند بدین عنوان متنبه و متذکر
میگردند و این معنی در حقیقت عین تربیت و ابدی پروریست
که سرمایه اصلاح احوال و پیرایه تہذیب اخلاق و اطوار ابدیهای
باهنجار میگردند - و صنعت عفو و حرم بخشی و خطا پوشی و عذر
بخشی آن مطهر لطف و احسان و رحمت آفرینگار بحدیست
که در ایام فترت و زمان اختلال ملک دولت که آن حضرت بفرمان
تایید آسمانی بدین موصحات و اسدائی که در اول این کتاب مستطاب
گزارش پذیرفته رایت عریضت اردک بر او راجعه متوجه مهتقر الحلافه
گشتند و عساکر بصرت مثال را با اعدای بدسگال محاربات عظیم
روی داد و آذیرشهای سترگ اتفاق افتاد و عاقده الامر بیاوری
بصر و امداد ایرد متعال و اقتصادی حکمت و مشیت قادر در الحلال
سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بفرخند و همایون
زیب و ریت یامت جمعی که از بیدولتی و کوتاه اندیشی رخ از
سعادت ارادت و هوا خواهی آن درگردد ای تافته عیار محالفت
بر برق روزگار خود پیچند و در معارک و حروب آن حضرت با اعدای
صف آرا بودند تبع خسارت بر روی مداران حدود دولت کشیده چون
ارزم و حیا بر خاک سعادت ریختند و گروهی که در برخی مواقع
همیسا از بغاوت و دورویی نسبت از عسکر طهر اثر بر تابند و
براه عصیان مدشی و خلاف اندیشی شتافتند و مجموع سرار
صوب عتاب و بی توحهی دل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند
از کمال وصل و کرم جدی بموجب ابدی که • مصرع •

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت رجعت و حراست
 دولتی باین عظم حر حدود و سیاحت شرعی که متکلف امور
 ریاست کنیری و متکلفان نار دایموس خدمت عظمی را احراقی آن
 ناگردراست نگار میدرد و هرگز ناقتصای قوت عصی و هوای
 دمس و شهوات طبع تشریب بدی حیات فردی از امراد نوع
 انسان که بدائع صنائع و شرائع و دائع آبرودگار جهانند حکم
 نمی فرمایند - و هیچ یک از پادشاهان ادعای کامکار والا ندارد و امرا
 و بونیدان ربيع مقدار که بنظم مام صوبه و رانی ازین کشور و هیچ
 قیام دارند از بیم نار رس قهر و عتاب نادرشاهه بقتل احدی
 حرأب نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق
 عقوبات شده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشته وقائع
 نگاران حقیقت حال شان بمصامع حقائق مصامع می رسد و چون
 از درگاه معلی در وفق شریعت عرا حکم سیاست آنها صادر میشود
 دیاما میسرند و در پیشگاه معدلت حصورانه وصیع و شریف و اداسی
 اقامی را مواجده و نار پرس یکسانست و در احراقی حدود شرعی
 امرا و اعیان و فقرا و بی سوايان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از
 عمدهای بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مرام عبودیت مصدر
 رلتی شود که بحکم تورق سلطنت و نادرشاهی و آئین فرماندهی و
 و جهانمانی تادیب و گوسمال او لازم و متحتم باشد بعزل از خدمت
 و سلب رتبه عرب و اعتدار و برطرف کردن منصب و خاکیر یا کم
 کردن منصب در حور حریمه و تقصیر تدبیر و تادیب می باند و
 پس از چندی اگر حرمتش قابل عفو باشد مورد وصل و ششایش

زمان فرمان روائی و خلافت آن حضرت طلسمی اگر رفته درگذشتگی
 و پیشیدیان اسم که ادراک این عهد سعادت مهید بنموده ارطل
 حراست و ویص عدالت بادشاهانه محروم بوده اند لمولعه * شعر *
 دوران عدلتش که پاینده ناد * متمدید که کس ندارد دید
 ناهن رسد گرر عدلتش حیر * پدای درخت آب گردد تنر
 کند سیل اگر حانه را خراب * شود زهره انر ار نیم آب
 ز دریا نکشتی رسد گرزبان * گهرگیرد ار بحر هم سنگ آن
 تا آنکه خلاصه اوقات مرخصه ساعات صرف داد دهی حلائق
 و پژوهش حال رعایا و زیر دستان نموده هر روز بی تحلف دیوان
 عدالت میکنند و میر عدل و داریه عدالت تعیین نموده اند که
 متظلمان و داد خواهان را پیشگاه عدلت حاصر آورده مطالب و
 مقاصد آنها را بعرض والا میرساند از عایب اعتنا و اهتمام نشان
 این امر خلیل یکی از معتمدان نارگاه خلافت را معین ساخته اند
 که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و الحاح مطلب بعضی
 ملهوفان بدان اعراض بعضی تأخیر و تعویق و مدهانه و مسامحه
 ورزد و آن مستعینان در رجوع نموده عرائض مشتمل بر حقیقت حال
 خویش ناو دهند تا آنها را بنظر انور رساند و در حلوات قدس آن
 تطلم نامها لمطالعه اشرف میرسد و جواب مطالب آن طریق لحظ
 مبارک بر حاشیه آنها طرار نگارش می یابد - و از شرائع تاییداتی
 که آن دست پرورد لطف خاص ایردی بدان کرامت اختصاص
 یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأیت و صبط و هیاهات
 و حدا پرستی و شریعت پروری را چنان با هم ترکیب و امتزاج

و امرا صادر شود امتثال مثال را محال تاخیر و امهال ندارد
و حواه و نا حواه حکم شرع شریف و قنوی ملبس مدیغ را گردن
اطاعت می گذارد لمولعه * شعر *

گیاه خشک کند دعوی از طرأت خویش
ناتاب ردار القصاص رد اعلام
قصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود حیدر باد نا ایام

و همچنین که قبل ازین درین دعوات دولت متأثر سابق ذکر یافته
در پایه سرپر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه
مکتسبات باد حکم بحکم مدح منکرات و رفع محرمات مقرر
ساخته اند تا حلائی را بقهر و حراران نارداشته رهنمون طریق
صلاح و سداد و مابع ارتکاب محور و فساد باشد چنانچه در هیچ
حا احدی از رعیت و سپاهی بلکه ندهای عمده نادشاهی
را حرأت بر اظهار و اعلان مناهی و ملامتی نمانده و ترویج امر
حساب درین مملکت گردون مسحت بدین عایت از حصائص
احکام این پادشاه دین پناه است و در موافق ایام چندین
رواحی نداشته و حرنامی اراں نموده لمولعه * شعر *

دولتش تا حاصی اعلام شد * دین همی نالد لحویش از عمر و شان
احتساب شرع را از حکم او * دره بر دوش است چرخ از کبکشان
صفت عدل و بصفت آن حدیو کامل عادل را دندری حدانگاه
باید تا به بیروی تکاپوی کلک نکته سنج معنی طرار در روزگاری
دراز یکی از هزار و اندکی از سیارش بمصطفی اظهار تواند آمد در

علیهم اجمعین مثال آن صورت وقوع پیدا نموده - از درکات مسلمانان آن
 محصور در معادن شرک و سداک صلال گرد نی رونقی در چهره
 بدان شسته و زبار تملق دت پرستان از کیش و آئین کادری
 گسسته یوما میدوما آثار کفر و جهالت در کاهس و ادوار اسلام و ایمان
 در امایش است چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و
 انکاف این مملکت سپهر سطت پیوسته حمعی از کفار صلات شعار
 شرب اسلام در می یابند و در پایت شیر گردون شکوه هر کس از آن
 گروه دلالت سعادت اراده مسلمان می کنند ناظران مهام شرعیه
 او را بعتدله بارگاه خلافت حاضر آورده داساره معلی تلقین کلمه طیده
 می نمایند و حضرت شاهدشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل
 عوایت آن طریق را بخلعت و ادعای نفوذ و دیگر عطایا و مواهب در
 وفق درخات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود
 امتیازی دارند بی واسطه بران حق ترحمای که محتاج حرائن
 صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بین الاقزان سر بلند
 می سازند لمولعه * شعر *

بعد حصر دین پرور سلیمان پدر

گسسته امب سلیمانی ارمیان زبار

توان براه صلافت کشید از آن سدی

ز بس که شد بت سدگین شکسته از کفار

احکام شریعت عرا و ملک یصا بجمایت دین پروری آن حضرت
 چنان کامیاب بعاد و حریان است که اگر دعوی بی نوائی
 و تطلم کمترین گدائی از حکمه قصاصم احوار بدام یکی از اعیان

ماطنی چندان سرمایه گرفته اند که نارشان و هدایت مستعدان آن
 احوال و مستحقان آن نوال را رکوۃ و صاب کمال می تواند داد از
 عادت حق طلبی و خدا خوئی پیوسته خاطر عاظر آن قلله مقبلان
 دریای صحت و قرا و عرفا و صاحبان است و در هر کس نشانی
 از مقصود امّی و مطلوب حقیقی می باندن سلسله حندان طلب اند -
 تقدس و تائله و روحانیت و تیره آن حدیو قدسی حاصل دران
 پایه است که خاطر ملکوت باطر با متبعای ادات جسمانی و
 مشتهیات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد نیز راعی نیست و
 پیوسته ریاضات بدنی از تغلیل عدا و الترام سهر و کثرت صوم و
 مواظبت عبادات شاه در تصعیه روح ر تلطیف حر و تعریه باطن
 میکوشد و همواره عبادت و پرستش کردگار حسان و ذکر و یاد خالق
 زمین و آسمان پیش بهاد همت حق بزره داشته ده تحصیل کمالات
 حقیقی و ادخار نعم روحانی اسباب دولت حاددانی فراهم می آورد
 و عرص از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پروری و مقصود از
 خلافت و برتری تشیید ارکان شریعت گسترگی دامنه در ترویج قواعد
 دین مدین و تعمید احکام ملت متین و محور رسوم صلاحات و جهالت
 و ربح آثار بدع و اهو و مدع ظهور مناهی و ملامتی روح مقدس
 حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و طی آله و اصحابه
 از حود حشود می سازد چنانچه بمیان مساعی مشکوره آن
 حضرت دین حلیف و ملت بیضا را درین کشور وین پیرا قوت
 و استیلای دست داده که در زمان هیچ یکی از درمیان دهان نداد
 و دین غیر از عهد سعادت مهد هلالی و اشدین مهد دین رسول الله

مدارک پیام ادای سنت تراویح صمیمه رواتب عبادات آن نادر شاه
حق پرست امت - و سر تا سر آن ماه فرحنده دادای طاعت و عبادات
و ادای حیر و مندراب و قیام نصولح اعمال و الترام شرائف احوال
و کام لکشی و میص رسانعی حلائق و تحصیل حشودنی و رضای
حالق اوقات و انص المرنک مصروف ساخته در عشره احیره بسنت
مدینه نبوی در مسجد قدسی اساس عسلحانه معتکف میشوند و
درین ایام تمام همت و همگی به مت رزی توحه لحداب کنربا آورده
در آن حلوب قدس شب و روز نمسود عدودیت ناصیه امروز و بحسن
خشوع و حصوع از درگاه صمدیت و میص اندوراند - و در جمعات تشریف
حضور نمسود جامع می نرد و اقامت نماز جمعه هیچگاه از روی
احتیاط نبی وقوع مادمی قوی اراا حصرب موب نمیشود و هرگاه موکب
حاه و حلال در دار الحکامه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عرم توحه دشکارگاههای نواحی شهر می نمایند اول
هفته بهصت اقبال فرموده روز پنکشنده لوای مراجعت ده شهر
می امرارند تا فتور در ادای نماز جمعه نشود و گاهی که سکار در
هفته یا بیشتر پیتش بهاد خاطر والا گردد در یکی از حوامع قصبات
دررگ که نزدیک ناردنی معلی باشد نماز جمعه می کنند - و در
عیدین حواه سعرو حواه حصرب بصلی پرتو حضور گسترده با گاه
مسلمین نماز عید بحماعت میگرارند - و در لیالی متدرکه ناحیای
شب که طریقه زنده دلاا حدا طلب است پرداخته از انوار میص
الهی چراغ امروز لحت و سعادت اند - با آنکه بصحت مشایخ کرام
و اعظم دین و سالکن مسلک حق و یقین از مواهب قلمی و متوحات

کامیاب نمذات برکات و الوف معادات ساخته میل ده بسواں محرمه
 در خاطر اشرف اطهر که حلوه ناه دوشیرکان حمله عیب و آئیده
 حانه شواهد اسرار الهی است نقش ده دما - ۱۰ آنکه سرم آریان
 عشرت و هنگامه پیرایان دشاط از مطربان حوتس آواز و سارندهای
 دلنوار و نوا - لاجل نادر ترانه و سرود سرایان سرآمد یگانه از هر
 صدف و گروه در پایه سریر گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
 و تشرع و حق پرستی ناستماع سرود و سار توحه نمی نمایند - و حر
 هنگام حشن و سور و اوقات طرب و سرور که باقتضای آئین شهباشی
 و رعایت آداب حهاں پنداهی ارتکاب صحبت سار و نوا سرور است
 هنگامه رود و سرود در نرم مقدس انعقاد نمی یادن لمواحه * شعر *

نکرده دهر رضای حدای عمر و حل

نه چشم سوی عرال و نه گوس سوی عرل

آن حدیو قدسی شیم بلنا - های نامشروع و زینتهای محرم اگرچه شان
 سلطنت و شکوه دولت را منای بیست تلمس و تریں نمیدر مایند و
 پیوسته لباس مدارک اراثواب فاحره متشرعانه است - و زواهر حواهری
 که از پوششش آن حصرت رب و مرمی یادن آنچه محتاج نگین
 حانه است لجامی طلا نرسدگ یشب تعدیه یافته نامشروع و مباح
 باشد - از کمال پاکیز طینت و طهارت حدالت همیشه ناصو میداشند -
 و با صلوات معروضه حمیع بدن و نواصل بی شایسته ملال و تکامل ادا
 نموده تاحیر نمار از وقت مستحب روا میدارد - و روز ماه مدارک
 رمضان سعرا و حصرا برعدت داشته - در سایر ایام متفرکه بیر نفوت
 تانید ازای و بیروی توفیق آسمانی صائم می باشد - و در ماه

خدا آگاه با قضاای سعادت مطری و بدک سختی ازلی بکمال
 رسوخ در مراتب دین مدین و بهایت ثبات و استقامت بر حادۃ
 شرع مطهر حصرب حاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
 آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
 متصف و موصوم اند - و از مذهب اربعه معتبره اسلامی بدهد
 حلیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره الاکرم که از فروغ
 مشکوة هدایتش حریم کعبه دین و ایمان روشن و انوار برکت
 مستهداتش بر اقطار ارض و ارحای جهان پرتو افکن است عاملند
 و حمیع عقائد و اعمال آن برگزیده در الحلال بر طبق اصول محکمه
 و مروع متقنه طائعه حقّه حذیه اسب - تقوی و صلاح و زهد و تورع
 آن حصرب نمرتده ایست که متقیان روزگار و ورع کیشاں پرهیزگار
 از تنوع مراتب احوال سعادت مدوال حلقه ارادت در گوش و عاشیه
 پیروی بردوس دارند - آن مورد تاییدات آسمانی تا وجود جمعیت
 اسباب حشمت و کامرانی هم از ریعان من شهاب و عدعوان ایام
 جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام علنه و استیلای
 هوا حس بفسانیت از حمیع مناهی و ملامی و مسکرات و مکررات
 متحرز و معوراند و از رسائی نشاء توفیق هیچگاه ماند هوا پرستان و
 عملت پیشگاه لب شرب حقیق بیالوده نوی مکررات و معیرات بمشام
 پرهیزگاری آن حضرت بر سیده - و از کمال اعت اعت نفس قدسی
 سرشت هرگز طبع مبارک حر با شرائف حلائل و روحات مکررات
 مقاربت و مصاحبت نخسته و از منادی علوای شهاب تا این هنگام
 میمنت آعار حسته درحام که من کرامت قرب منزل حمسین را

سیار رسید خواب و آرام • کین نامه گریست حسن الحام
اکبر حاتم حقائق نگار برخی از شرائع اطوار و کرائم احق آ
حدیو اعس و آفاق که حدائیکه طرار شارس یافتند در دلی این صبیحه
اندال ندمت نموده شاهد گتم را بدان روز احتتام می باشد •

گدارش برخی از کرائم عادات و شرائع صعات ابن حدیو کامل الدات

چون این جهان آموس آن مایه اداری ارک دولت و دین را
موزن اطوار مصل و گرم و مطرح انوار تربیت و سوارش خویش
ساخته در حقمت و سروری برتبه اکملیت و برتری از دومان روایان
گیتی یگانه و ممتاز خوانده لایحوم دات گرامت سماتش را تسلیم
ملکات فاضله و احق کماله احساسی پذیرفته سعادت خاوند می
ساخته تا شرائع ارباب و حصائل و خدائل عذاب و مصائل
دستور احسان حاصل باشد و بوزن حق شناسی و دین پروری و مروت
صفت شماری و معدلای گداری مقددای خرائق دین دار
و پیشوای سزطین عادل چنانچه صورت این معنی در مرآت خاطر
دیده و ران هوشمند و آگاه دل حقیقت پدیدار تنوع مراتب شمائل
و عادات و تصعج مدارج تالیفات و سعادات آن حصرت خلوه ظهور
دارد و راقم این صبیحه متأثر اقبال گدارش برخی از این چهره آزادی
شاهد مقال گشته بدان تقدیر برای حسروان جهان و سرورازان
کدهاں حریده احلاق می پردازد که آن گروه والا شکوه را دستور العمل
دوات و نجاتی و قان الی حشمت و کامکاری دادند - آن داند شاه

میسودی و جمعی دیگر از عمدها و مصنفان و هزار و پانصد
 احدی و پانصد برق انداز ناو تعیین یافتند *

حائمه

سپاس و دیارش ایرد بی همتا را که دستیار بی سخت بلد
 و پیشکاری طالع ارجمند ده ساله سوانح ایام سلطنت و کام رانی
 و اعوام حاتم و جهان ستایی گیتی حدیو مهر امیر سپهر سردر
 شهشاه عالم گیر نظری ندیع و اسلونی مدیع که پذیرای طنائع دشوار
 پسندان کار آگاه محمدانی و دقائق شناسان رموز العاط و معانی
 تواند بود بی شائسته مبالغه و اطرا نگاشته کلک نکته مدیح معنی
 پیرا گردید و ارا و قانع دولت آثار الواح صحائف روزگار و اوراق
 دما تر لیل و نهار زینت حاوید پذیرفته میامین بشر مناقب و مآثر
 و ذکر معالی و معاصر آن اورنگ بشین کشور ناطی و طاهر نام این
 گم نام بر حرا ده ایام ثبت افتاد * لمولعه * نظم *

صد شکر که این شگرف نامه * پیراسته شد نگام حامه
 دیناچه حشمت و حلال است * مهرمت دما تر کمال ام
 دستور سلوک شهر یاران * آویرد گوشت روز کاران
 هر نکته او هزار دما تر * هر نقطه درو هزار گوهر
 مدگر تو که ساده است گفتار * این شاهد ساده هست پرکار
 کردم بشگرف کاری کلک * دس گوهر بی بهادرین سلك
 صد رحمة بدل مگندم از فکر * تا شاه دم لرغ این فکر
 طمع تا نقش این رقم دسب * دس نقش ندیع از قلم هست

نقله داری گوالیار از تعیر معتمد حان منصوب گردیده رعایت
 خلعت و اسب و حنجر و خطاب خدمتگار حانی مباحی شد و خدمتگار
 حان خدمتگذار حان مخاطب گشت نوردهم انراهم حان که از
 صوبه داری دار السلطنة لاهور معزول شده بود باحرار ملازمت اکسیر
 حاصیت چهره سعادت بر ادب و محبت و هاد حان که در
 ملک کومکین محمد امین حان بودند بتغییل سده سیه فائر گردیدند
 و رعایت حسروانه میر حان را عطای خلعت و احسان و عفو
 حان فوحدار متبر را آنجا رسیده دولت زمین نوس دریافت درس
 اوقات چون از سوانح ندگاه نعرص همایون رسید که آشامیان مردود
 دگر باز از راه با عاقبت اندیشی قدم حرأ و حسارت از حد خویش
 پیدش دهاده با لشکری انبوه و نواره عظیم بر سر کواهتی که مرحله
 ولایت ندگاه امت آمده اند و بدان عدم وصول مدد دسید بیروز حان
 نهاده دار آنجا آن در سیرتان بر قلعه کواهتی امتیلا یافته حان مذکور
 با اکثر همراهان مردی و مردانگی بقا حان در راه عنودیت
 در ناحته است رای عالم آرای چنان اقتضا نمود که یکی از عمد های
 آستان سلطنت با لشکری از پیشگاه حضور ندفع متنه آن عاصیان
 مقهور و بی دین از حد دور معینی گردد و برخی از عساکر کومکین
 آنصوبه بر همراهان خویش ملحق ساخته بتادیب و تنبیه آن
 گروه حدان پزوه پردازد بدانرا آن راحه رامسنگه رعایت این مهم
 معینی گردید و لیست و یکم ماه مذکور رعایت خلعت و اسب
 با سار طلا و حمدهر با علاقه مروراید مورد نوازش گشته مرخص شد
 و بصیرت حان و کیسری سنگه نهورتیه و رکمانه سنگه میرتیه و دیرم دیو

زان هما الله قدرا و حلاله پیش نهاد همت ساختن دران اراد و مرخصه
 رسوخ داشت پس ار انقصای مدب مذکور با حراز آن مقصد اسدی
 مرخص گشت و هنگام رخصت حضرت شاهدشاهی آن شوکت مرتبت
 را دگر ناره ناسخن حضور طلب داشته انواع تلافیات و مهرناینها
 بها آوردند و باشاره والا کارپردازان پیشگاه سلطنت سامان و
 لوازم و مایحتاج آن سحر میمنت اثر بر وجه لایق نمودند و یرلیع
 کرامت نشان بصورت داران و حکام و موجدان ار دار الحکومه
 شاه جهان آباد تا بدر سورب صادر شد که آن ریع قدر را از
 حدود متعلقه خود نائین شایسته بگردانند و مهماندان بدستور
 هنگام آمدن معین شدند و از اول تا آخر مدفع ده لک روپیه ار
 حرا و بادشاهانه نادر عائد گردید عمره رحب نعرض اشرف رسید که
 حال دوران صوده دار اودیسه داخل طدیعی رحت هستی بدست
 سیردهم دایمدهد حال از تعیر محمد آمدن حال که چنانچه گزارش
 یافته بود بعد مراجع از مهم یوسف رئی بصورت داری دار السلطنة لاهور
 تعیین یافته بود بحکم حلیل القدر میر بخشگیری سرلند گشته
 بهعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یاف - و درین ایام عطاعت
 حسروانه پادشاه زانهای عالیقدر و الاعار و امرای نام داران عطای خلعت
 زمستانی قامت امتیاز در امر احت ارسلان حال و نوحه داری سلطانپور
 بلهری معین گشته بدعایت خلعت و اسب از اصل و اصافه بمنصب
 هزارری هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه مراراز شد و حواحه بهرول

اقبال آوردند و چون داخل قلعه مبارک شد نامر اعلی رکن السلطنت
 جمع حاکم او را از راه باغ حیات بخش بمسجد عباسی علییه
 که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات حاکم عمومی
 الیه را آنجا مقرر شده بود آورد و حضرت شاعرشاهی ساعی
 قبل از مار طهر حرامش اقبال آن قلعه قدسیه فرموده حاکم
 مذکور را از احراز لقای میمند ترس میداد و مسرت آگهی
 ساختند و تسکین تعقد آمیز عطومت پیرا عاطفتهای پادشاهانه
 بحای آوردند و چون وقت نماز در رسید نائین معبود مار طهر سماعت
 ادا نموده بعد فراغ از نماز آن حاکم ربیع سعادت را بمنزل رحمت
 فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را مرمای شد که هر روز از انواع اطعمه
 و اشربه دعوی که سرافراز این درایت سپهر سلطنت باشد از هر کار حاصه
 شرفه سامان نموده نائین شایسته میفرستاده باشند و همواره
 شهشاه مکرمست پرور مهربان آن سلاله حوایین را بملاحظات کواکب
 یاقوت و شاد میفرمودند و خاطر عمدیده ریح کشیده اش را ناطهار آبار
 قدر شناسی و تقوت پروری مهرور ساخته انواع دل خوئی و گرم خوئی
 بطهور میرسانیدند و موتی دیگر عاطفت حسروانه حاکم مذکور را در باغ
 حیات بخش از میض حضور قدسی سرور کلمیاب ساخت تا سحله
 آن حشمت پناه مدت هشت ماه قریب حریمی و شد کلمی و مشهور
 اعرار و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد مهر برده از کلمت و
 محبت معربر آسود و میامس اعطاف بیکران حدیو زمان عمار مکاره
 و بوائب دورکار که باقتصای گردش چرخ دوار او را روی نموده
 بود از معصوم خاطر ردود و چون عریمت طواف حرمین شریعین

ضروریات و ما یحتاج آن حاکم رومیع قدر نموده و مدخل پناه هزار رومیع
 از حرانه آن صوبه داده هرگاه روانه درگاه سلاطین پناه گردد خود همراه
 گشته حاکم مشارالیه را بدرگاه خلافت رساند و بمحمد امین حاکم
 صوبه دار لاهور فرمان شد که چون ناس مرکز سلطنت وارد گردد لوازم
 اعزاز و اکرام و مراسم بیکو داشت و احترام بعمل آورده و طائف صیانت
 بروحه لائق تقدیم نماید و پناه هزار رومیع از سرکار حاکم شریعه و
 مدعی کرآمد و برخی امتعه ارجاس خود دهد و همپدین
 لجمیع حکام و موجداران که بر سر راه بودند حکم شد که حالیا
 مراتب مهمانداری بطور رساند و از حدود متعلقه خویش
 نائین شایسته بگذراند و در هشتم شوال سال یازدهم از حلوس
 همایون بطاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بساطتین درخت آئین
 اعراناک ورود آمد و در آنجا باشاره والا لوازم صیانت چنانچه شایسته
 خلالت قدر و شان این دولت کرامت بشان باشد تقدیم رسید
 و خانه رستم حال مرحوم که سرمرلی عالی دلشین امت
 مرکب درباری خون و از سرکار حاکم شریعه ورتش و دیگر لوازم
 آن مهیا گشته رونق و صغای تازه یافته بود لجهت برول آنجا
 والا مکمل معین شد و قرار یافت که یازدهم ماه مذکور داخل
 دار الخلافه گشته دادر اک ملاقات فائر الدرک حدیو جهان که
 سروران گیتی و سرامازان کیهان را هوای تمنای آن در سرامت
 کامیاب گردد دران روز بموجب حکم والا رنده امرای عظام جمع
 حاکم که مدار مهم این دولت گیتی اعتصام امت نامد حاکم بخشی
 درم تا بیرون شهر پدیره گشته با احترام تمام آنجا والا مقام را بنارگاه

خلافت گردید که حان والا دودمان عبدالله حان والی کسعرکه یوادرش
 حان پسرش نرو مستوایی شده بود نا اهل و عیال و معدودی از ملازمان
 خویش عارت زده بی سامان بقصد توسل و التماس دایم دولت
 میض قریب که ملجای سلاطین و مرجع حواقین است روی عریضت
 از ولایت خویش ندان صوب دهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
 مقام خود گزارش یافته از حداد سلطنت و جهاندا بی ترسم شعار
 بدانصوب دستوری یافته بود درین حالت بدو ملاقی شده حان مذکور
 را در رهنائی از آن بر طه ممد و معاون گشته است و عنقریب کشمیر
 بهشت بطیر خواهد رسید حضور شاهدشاهی که داب قدسی
 ملکاتش مصدر اعطاف الهی و منبع الطاف نامتناهی است با اجتماع
 این خبر از کمال رأب و قدرانی پرتو تعقد و مهربانی بحال آحان
 سعادت نشان انگنده خواجه صادق ددحشی و مدعی الله را بحسب
 تقدیم مراسم مهمانداری آن سلاله حواین تعیین نمودند و یک
 قضاة حاضر مرصع گران بها و حیعه مرصع و یکصد و نه سر اسب
 از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها با ساز مرصع و طلا و دور تحیر
 فیل و برهی از طرب طلا و نقره و قدری معتدله از ملبوسات
 و عتبات اثواب و حیمه و حرگاه و بغایس و فرش و سایر اسباب
 تحمل مصحوب آنها ارسال داشته حکم فرمودند که در ستادها
 کشمیر شتامته آنها ناں والا دودمان ملاقی شود و حکم شد که
 تا رسیدن حان مسطور به پیشگاه حضور لامع الدور لوازم مهمانداری
 قیام نمایند و برلیع گیتی مطاع بمارر حان صوبه دار کشمیر صادر شد
 که چون ندان خطه دلپذیر رسد از سرکار اشرف و اعلیٰ سامان حمیع

و محمد وارث و حمعی کثیر هریک باعام یگهزار روپیه کامیاب
 عایت پادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه نرسره نعمه سنگان
 و سرود سراپا عطا شد و آن حشن مسرواحه تا سه روز جهادیاں را
 مرمایه نشاط و پیرایه اندساط بود بجهت و ششم ربیع الثانی رستم بی
 ایلچی بند العریض حال بمرحمت خلعت و احمر و سمشیر هردو با ساز
 مرصع و اسب با ساز طلا و یک زنجیر دیل و انعام بی و چهار هزار
 روپیه و همراهان باعام شادمانه هزار روپیه و خوشحال بیگ ایلچی
 سنگان دای حان بعبایت خلعت و اسب با ساز طلا و شمشیر و سپر
 هردو با ساز طلا و سپر هردو با ساز مرصع و یک زنجیر دیل و انعام
 بی و چهار هزار روپیه و یار محمد پسرش بمرحمت خلعت و زنجیر
 و انعام یکصد اسب و پنجاه مہری و رویتان باعام چهار هزار روپیه
 مشمول مراسم پادشاهانه گشته رحمت انصاف یافتند از اول تا
 آخر پسمیر نگارا و رفقای او و یک در لک روپیه و نا ایلچی بلج
 و تبعه او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و ایشم بی مرستانه
 والی اورکدج بعبایت خلعت و انعام شش هزار روپیه و اسب
 یافتہ مرخص گردید و از روی عاطفت یک قرضہ خضر مرصع گراں
 بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و دیست هزار
 روپیه با حوالہ رست کہ از امتعه ہندستان خریدہ و بجهت موسمی الیہ
 نرد و از حرانہ احسان پادشاهانہ برای خواجہ موسمی و خواجہ
 راعد کہ از خواجہای حویڈاری اند ہر کدام پدج ہزار روپیه مصحوب
 کسان آہا مرسل گشت - از مواجہ این ایام آنکہ از نوشتہ وقایع نگار
 صورتہ دل پدید کشمیر و عمرمد اشب مراد خان رمیڈن ارتعہت معروض دارناہ

هزار و پانصدی دو صد و پانجاه سوار و متوسلین مدینه بمص
 هراری و هزار سوار و معاونان بمص هزار و هشتاد و سوار
 و یک تار حان و سید یادگار حصین هر یک بمص هزار و چار
 صد سوار معتمر کردند [و راحه اندر من دعایید ارکوبیان عود
 ننگه ناصانه پانصدی صد سوار بمص هزار و پانصدی پانصد
 سوار و کودادی دکنی عم محمد قلی حان که کیعیت احوال
 حقیقت دیگر مرا حاضری او مدق ذکر و نام چون درین مقام
 بمواقت حان مذکور تو نق ادراک شرف اسم یافته بود بعدیت
 خلعت و اسب و اسار ط و شمشیر و اسار میدا کار و انعام دو هزار
 روپیه و بمص هزار و هشت سوار و روپیه صد و هشتاد و کامرایی
 اندوخت و کش سکه واد راحه و امده که قاره از وطن بسد سده
 رسیده بود بمص هراری پانصد سوار سرا رار گشته نکلور کش
 هکه مخاطب شد [و عند الرحمن بن بدر محمد حان ناعام پنج
 هزار روپیه و محمد ندیع بن حسرو بن بدر محمد حان ناعام چهار
 هزار روپیه و باقی محمد حاکم حاکم از انعام سه هزار روپیه و خوشحال
 دیگر کاشعری بمرحمت شمشیر و اسار میدا کار [محمد منصور برادر
 عند الله حان وائی کاشعری مخاطب ناصر حاسی و عنایت حبیعه مرص
 و یک زحید ویل و انعام پانصد هزار روپیه و ناصر حان واد امیر التمر
 مخاطب طغر حاسی مطرح اوار عالمعت گشتند [و سید محمد قنوحی
 ناعام چهار هزار روپیه و حکیم مومنا ناعام هزار روپیه و نعمت حان

معادیت بدوید محمد اعظم دعطای خلعت خاص و سپر نا ساز مروض
و یکر لخیل میل مورد عاطفت گشته و جمع رحان رعایای خلعت
خاص عز احتصاص یامت و مکرم حان معوی مخاطب بمیرزا
مکر مهابان گشته رایت افتخار باوج دلدادی امرامحت و مدائنی خان
بعوحداری گورکھپور از تعمر میادب حان معین گشته دمرحمت
خلعت و اسب نا ساز طلا و دصافه هزار و پانصد سوار بمنصب
چهار هزار و چهار سوار سر بلند شد و رعید انداز خان از تعیر
مدائنی حان لخدمت داروعلگی و توپخانه خلعت سرامزاری پوشید و
گیرب سنگه رعایای بقاره و ناصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و بصرت حان تهبانه داروعلین ناصافه
پانصدی پانصدی دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انکمله
هفتصد سوار دو اسبه سه اسبه مدهای سدد و روح الله خان از تعیر
رعید انداز حان احتر بیگی شده رعایت خلعت و ناصافه پانصدی
دمنصب دو هزار و ششصد سوار مشمول انطار تربیت گردید و کامگار
حان لخدمت میر لکشید گیربی احدیان از تعیر روح الله حان معین
گشته رعایت خلعت و از اصل و اصافه دمنصب هزار و پانصدی
سیصد سوار سرادرازی یامب^۱ [و^۲ از اصل و اصافه رکهدا^۳ به سنگه دهورتیه
بمنصب هزار و پانصدی به صد سوار و فصل الله حان بمنصب
هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و ملتعت حان از کومکیان
دکن بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و صالح خان بمنصب

و تعدیه عامیان مردود پُرداحت نیست و هفتم ربیع الثانی تا عساکر
و برور مدد ناوهدد رسیده بر حقایق و کیفیات آن سورمین آگهی
حاصل نمود و بموجب یرلایع معلی که درین وقت ناو رسید شمشیر
خان را نا لشکر سائق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
از همراهان خویش بدستور پیتتر، آنجا گذاشته ششم حمادی الاولی
تا حدود مسعود اراک حدود مراجعت نمود درین ایام کثرت سنگه
ولد راحه حیسنکه که همراه پدر خویش بود بتغذیل سده سیدیه
دولت اندوز گشته دعطای خلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه
ولد راحه رایسنکه از وطن رسیده احراز ملازمت اشرف نمود و دعطای
خلعت سرمایه انتحار ادداحت- و از سوانح دارالملک کال بعرض
همایون رسید که عمرخان نهاده دارناحور نااقل طبعی درگذشت

حسن وزن فرخنده شمسی

دروس فرخنده ایام میمنت فرحام که از میص قاش آنقاب
معدلت شهشاه حق پروه زاویه امید دایمان روش و رشکان صحاب
احسان گیتی حدیوگردون شکوه عرصه چهار رشک ساحت گلشن بود
حسن وزن شمسی حورشید ارج خلالت و کشور ستانی هنگامه آرای
دشاط و شادمانی و مجلس او در عشرت و کامرانی گردید و بیست و
نهم حمادی الاولی بیستم اراک قریب دو پاس روز در اخص خاص
مسلحانه که برای این حسن همایون نآدین حسروانی آرایش یافته
د و وزن مسعود نآدین معهود بعل آمد درین حسن حخته احترام
مطمت و نامداری گوهر درج حشمت و بخنداری پادشاهراده ارجمند

تادیب و گوشمال بودند بصواب دید رای مصلحت پدر را دادند از سه روز
اقامت در مواقع لکی تعزیمت تقدیم آن معسداں بصوب شهید از کوه
روان شد و چون ابعاد آن محور بدر سر معسداں برداشته با قوم انور رئی
که بهاگوی بد بهاد نامداد آنجا مستطبر بود متفق شده بودند
بسمت امر حان را تا قریب هشتصد سوار بدان صوب تعین نمود
و پس از آن گنجعلی حان را تا دو هزار سوار بآن دعایت معین
ساخت که با امر حان اتفاق نموده در تادیب بعی اندیشان آنچه
محتاج دادند بکار برد و چون ما بین لنگرکوت و شهرار کوه مدخل
گردید میرخان را تا سید سلطان و حدیثکون بدیده و اکرام خان و
مراد قلی سلطان و کیسری سنگه و رکبهاتپه سنگه و گروهی دیگر
از مصدراں و برخی دیگر از تابدان خویش تعین نمود که
مواقع فرائض شهنواز کوه را بتارند حان مذکور و همراهانش هنگام
صبح بقریه که در دست راست شهرار کوه بود رسید آنرا تا چند
موضع دیگر که در اطراف آن بود تاختند و در مصای اندرون کوه
کره مار در آمده و چند قریه دیگر را آتش در زده بجاک تیره بران
ساختند و قریب شش هزار از مواسی عاصیاں بکار بدست مبارزان
بصرت شعار در آمد و میرخان دایه طاهر پناه مطهر و عظم بمسکر
میرزوی بدوس و محمد امین حان با افواج مدصور از آنجا اطی
مرحله بموضع حصار که بر دره کوه سواد واقع است رسیده اشاره
او عساکر گردون مآثر تادیب معسداں آن مرور و تخریب بیوت
و مهاک آنجا پرداختند و عمارت مبارار روزگار سنگه آن سرزمین برانکشته
مواسی بسیار بدست آوردند و چون حان مذکور از تاخت آن حدرد

بصره توپ ر شتر نال و دان و نذوق آن حیوة رویان حسارت کیش را از پیتش رافنده بموضع مدصور که چنانچه مذکور شد آنجا مورچالها دسته پیداده و تعددگی و تیر انداز بدشمار گذاشته بودند رسانیدند چون افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقدت و حیم مکرر شلکهای عظیم نموده نذوق بسیار رها کردند و نزدیک بود که روی لشکر طغر اثر بر گردن درین اثنا بتحریرک شمشیر حان افواج هراول و بر اعزاز بیکبار جلو ریز بر مردودان باطل ستیر تاختند حان مذکور خود دیر نا موح قول بر آن قوم محذول حمله آور گشت و حردی صعب در پیوست دلاوران بصرت نشان نصرت تیغ و طعن سنان خون بسیاری اراں تیره بختان لحاک معرکه بر آمیختند و داد کوشش و دلیری داده سلک جمعیت اعادی ار هم گسیختند و مقهوران ادبار مدش شکستی رسوا و هریمتی فاحش حورده جمعی کثیر علف تیغ انتقام گریهیدند و گروهی اندوه محروح شدند و ار برط حرار هوا بسیاری از گریختگان چون لب آب پنج پر رسیدند بی اختیار آب حورده شعله حیات خویش فرو نشایدند و گروهی از بی آبی تشنه لب بسراف عدم رسیدند و برخی که مرصه گریزیانمند بر فراز کوهی که دران موضع بود برآمده دکوشش و آویرش ثبات قدم ورزیدند عساکر بصرت پزوه بر آن کوه محیط گشته از یک طرف هدایت برادر شمشیر حان که هراول او بود نا تابیدان حان مذکور و قطب گسی و عدد الرحمن خویشگی و حوقی دیگر بحدگ در پیوستند و ار طرفی دیگر الله داد حان و دلیر و مصری و انرا هیم و سرمست و جمعی دیگر دمع اهل عصیان پرداختند مداران ویروری آهنگ چون بحدگ

بر چهار موضع که پنج گروه پیشتر از سرعامت تاحات نرده لوازم
 انتهاب و تحریب بتقدیم رسانید بهاکوی میه روی و دیگر ملکان
 یوسف رئی بعد از وقوع این مقدمات ناعانت و امداد الوس اکورئی
 و ملی رئی گرد آورده که اهل سواد و بدیر اندلشکری و مرادان گرد
 آورده بحیال محال تدارک و انتقام پانزدهم محرم الحرام نا سپاه
 نامحصور بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهای مستحکم در اماکن
 مناسب بسته از پیاده بند و قچی و تیرانداز که ریاده از مور و ملج
 فراهم داشتند پیاده بندی ها قرارداد و مورچاها را استحکام تام بخشیدند
 و روز دیگر عزم پیکار نا لشکر ویروزی نموده نا گروهی از سوار و پیاده
 از موضع مذکور روی حسارت نسوی کارزار آوردند و قراول آن مردودان
 بمورچالهای لشکر طغر اثر نزدیک رسیده آغار دیرگی کرد شمشیر
 حان ترتیب امواج نموده نا حدود قلعه متوجه دوع مظاهر گردید
 در موج هراول الله داد حان حویشگی و دلیر ولد بهادر حان روه یله
 و مصری و سید ویروز و قطب کاسی و ابراهیم و سرمست داود رئی
 و عدد الواحد قیام حانی و کور دهن کور و کش سنگه و میر تقی ملارم
 امیر حان نا گروهی از تانسان حان مذکور مقرر شدند ر راحه دینی
 سنگه دندبله و راحه مهاسنگه بهدوریه نا جمعی از مبارزان شهامت
 شعار در در انعار قرار یافت و گویال و حکرام نا حوقی دیگر در حرا عار
 تعیین یافتند و اعرجان نا رمره از معولان بقراولی کمر همت دست
 و شمشیر حان نا عدد الرحیم نایب امیر حان نریک فیل دشسته
 کارمهای قول شد چون حیش نصرت لوا ناعدا قریب گشت عامیان
 مقهور دست حرات بکنگ ندوق و تیر کشود دست سپاه طغر پناه

همراهان او گردن دالمهله چون شمشیر حال آگهی یابند که سروردان
یوسف زئی با مستهلوی که او را دست آورده و فتنه جوئی ساخته بودند
در موضع منصور و پنج پر و سرور که محل سکونت مهاکزی مسدود
و اتباع او است اجتماع کرده اند عزم تعدیه آن فساد اندیشان نموده
صبح روز بیست و یکم دی حمله با افواج قاهره از اوهند که محل
اقامت حدود فیروز آمد بود تر سر آن گرده سقاوت پیوند رست چون
موضع پنج پر رسید عاملان حدان پزوه با گروهی اندوه از سوار
و پیاده در دامن کوهی قدم حرأت مشرده دشت ناوبرش و پیکار
کشادند مداران شهاب کیش ناں رمره جاهل باعاقبت اندس
در آرزو حمله داد مردی و مردانگی دادند و تدع رمره نام از حور حصم
تیره سر اسام لعل گون ساحته دایره ی ناروی دلاوری داعیان مقهور را
از موضع مذکور دفع کردند محالغان یعنی اندیش چون تاب مقاومت
در حویش ندیدند خود را ندانی کوه کشیده ده تیر و تفنگ و سنگ
دگر داره هنگامه آزای حدک گشتند و لیطة حرکت المدبوعی کرده
متعرق گردیدند و درین آریس داؤد در اندر شمشیر حال مردانگی
بقد هستی در داح و چندی دیگر از دوران حلاوت سوار گوهر
حال بزار کردند و دایره ی پیکر شجاعت و دلیری را بطرز رحیم ربیت
نیشیدند و اکثری قری و مساکن آن سیه دوران را آتش در زده افتاد
و سواشی آنها بدان عارت دادند و پس از دو روز دگر داره شمشیر
حال با حدود مسعود در سر موضع می چیدن که در دست چپ باجم بر
بود رفته در ترب مواشی و اسرا و تسیر و مواظ آن جمع حصار
مائل گماشت دران موضع از آمدی اثری نگذاشت و وقتی دیگر

چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردانیدند -
 درین ایام بصرت و رحام از نوشته وقایع نگاران موحی که بسر گردگئی
 شمشیر حان چنانچه گزارش یافته ده تعدیه اعمال یوسف زئی
 معین شده بود در پیشگاه خلافت چندی بطور پیوست که حان
 مذکور را پنیس از رسول محمد امین حان نا عاصیان مقهور مکرر
 آویرشهای سترگ روی داده محاربات نمایان اتعاق افتاده و آن
 زمره و ساد آنین از حدود طغر قرین تعدیه و تادیب بلیع یافته سهرم
 و معلوب و گردیده اند - نتیجی محملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از
 جنگی که کامل حان را ناتعاق مراد قلی سلطان و دیگر بندگان
 نادرشاهی درین روی آب بیلاب ناعی اندیشاں حسراں مآ روی
 نموده شمشیر حان و عند الرحیم ملارم امیر حان نا عهاکر کومکئی
 کابل حدود ولایت آن معسداں رسدند سرزمین مدد را که در بیرون
 کوهستان یوسف زئی و محل کشت و زرع و میدان کرو و مرآں گروه شقاوت
 پرور اسم محل فرول امواج قاهره ساخته ناحداث تهاه و مورچال
 در موضع اوهدد که دهانه کوهستان امت و صط و سق آن حدود
 پرداختند و مساک و مواط و قری و مزارع آن تیره لختاں که در
 بیرون کوهستان بود پی سپر تاحت و تاراج و دستکوتس بهت و
 عارت گردانیده رایب امتیلا بر امر احدثد و محمد امین حان میر
 بخشی که چنانچه مذکور شده دلشکری تاره و توپخانه و سامانی
 شایسته از حباب خلافت و اقبال باسذیصال آن قوم بد سگال معین
 گشته بود فرمان شد که از کومکیان حویش قداد حان را بر حناج
 سرعت بود شمشیر حان فرستد که پیشتر با آنجا رسیده صمیمه

خان نعوحداری برادر تعیدر عند الله حان معین گشته عنایت
 خلعت و اسب نوازش یاب و درین هنگام بمناسبت مہرم
 برشکال بمادشاهراہی ارحمدد عالیقدر و امرای نامدار خلعت
 نارامی عنایت شد و رستم بی ایلچی بخارا بمرحم کارد اوزنگی
 نا ساز مرصع و پاندان طلا نا خواہیچہ و کمر مرصع و مادہ ویل نا
 حوضہ نقرہ و انعام دیست ہزار روپیہ و برخی از ہمراہانش
 بمرحم خلعت و انعام سی و نو ہزار روپیہ و حوشی دیگ
 ایلچی بلخ فخر عنایب کارد اوزنگی نا ساز مرصع و پاندان طلا نا
 خواہیچہ و کمر مرصع و مادہ ویل و انعام یکعدد اشرفی صد مہری و
 یکعدد روپیہ دو صد تولکی و برخی روپیقاش عنطای خلعت و انعام
 یکہزار روپیہ کامیاب عواطف پادشاہانہ گردیدند بدست و ہشتم
 از نوشتہ سوانح نگاران لدلہ طیدہ برہانپور بمسامع حقان مجامع
 رسید کہ عمدہ راحہای عظام راحہ حیدرگاہ کہ چنانچہ گزارش
 پذیرفتہ بعد فراغ از مہم بلخاپور لحظہ اورنگ آباد معاود نمودہ
 از اسکا نموحب حکم والا روانہ درگاہ معلی شدہ بود مرص گشتہ در
 لدلہ برہانپور رحب ہستی برست گدتی حدیو شدہ پرور مہربان
 کمور راسدگہ مہین حلف او را کہ دولت اندور خدمت حضور بود
 و چنانچہ سبق ذکر یافتہ بدائر تقصیری کہ در مسقط سبوا ازو
 بطہور پیوستہ بود مورد عتاب حسروانہ گشتہ تا این هنگام ارمہص
 معزول بود مورد انظار عطمت ساختہ عنایب خلعت و حمدہر
 مرصع نا علاقہ مروراید و شمشیر نا ساز مرصع و اسب عربی نا ساز طلا
 و ویل خاصہ نا حل زرہت و ساز نقرہ و حطاب راحگی و منص

صاحب خلعت سرافرازی پوشید و کار طلب حان نعوحداری گوالیار
تعیین یافته نعنایت خلعت و ار اصل و اصافه نمدصب هراری
هفت صد سوار منافی سد و میر نرعانی نعوحداری ناری معین گشته
نعطای خلعت و ار اصل و اصافه نمدصب هراری هفت صد سوار
نوارش یادت و چون ستمکان قلی حان والی بلخ اقتدا بعد العزیر حان
مهرین درادر خویش کرده حوسی بیگ نام یکی ار عده نهای خود را
نرسم سفارت ناستان ویدص مکان تعیین نموده بود و مصحوب او نیاز
نامه و ار معانی ار نعامس توران مرستاده و او درین هنگام نطاهر
دار الحلاه رسیده در اعرامان نرول داشت چهارم محرم الحرام
نموجب امر اشرف نوساطت نكشیاں عظام دولت رمین نوس عقد
نمهر احترام دریاخت و عاطفت پادشاهانه او را نعطای خلعت فاجر
و خنجر و حیعه مرصع و اعام پانده هزار روپیه نواخت نرین ایام
چون حان دوران صونه دار اودیسه ناخل طنیعی و دیعت حیات
نپنده بود نریت حان نصوره داری آنجا تعیین یافته نعنایت
خلعت و اسب ناسار طه و نمدصب چهار هراری سه هزار سوار ار الحمله
پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نمر نلد گشت و نردار حان موحدار
حوناگده چون موحداری اسلام آباد علاوه خدمتش شده بود ناصافه
پانصد سوار در اسبه سه اسبه نمدصب سه هزاراری سه هزار سوار ار الحمله
دو هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه منافی شد و سادات حان موحدار
نوزده پور نعوحداری خویدر ار تعیر معتقد حان مدصوب گشته نعنایت
خلعت و ناصافه یک هزار و دو صد سوار نمدصب سه هزاراری سه هزار
سوار ار الحمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سرافرار شد و حانی

مخدو حق پرده در جهان و جهایان و یص کستروک حشن در قهری
 آن حورسید سپهر سلطنت و سروری صورت ابد قات یافته عالمیان را
 دامن آمدن دگوهی مقصود برآمود و نیدست و پنجم دی قعدة
 مطابق سوم اردی بهشت اوائل روز در انجمن خاص عسلجاء
 که نالدین حشمت و انبیت پذیرایش یافته و وزن مسعود نائین
 معبود بعمل آمد و سال پنجاهم هجری از سنین عمر کرامت فردی
 طرارده افسر دولت و برارده اورنگ دین و ملک بهمارکی و بهروری
 پذیرایه انعام یافته سال پنجاه و یکم طرز آغار پذیرود در آن بر
 حشمته ذرة الناج سوک و اقبال قوۃ الطهر عظم و حلال پادشاه
 راده ارجمند سعادت پیوند محمد اعظم نعماي خلعت خاص و
 شمشیر با سار مرصع و حشر با علاقه مروراد و باصافه سه هجری
 به منصب پانزده هجری هفت هزار سوار مورد انظار عاطف گشتند
 و بوگل حدیقه حشمت و کلمتاری تازه بهال گلش انبیت و بامداری
 پادشاه راده یک اختر والا گهر محمد اکبر که تا این هنگام منصب بیافته
 بودند به منصب هشت هجری دو هزار سوار و عطای تومان طوع و
 قناره و آفتاب گیر مطرح ادوار مکرمیت شدند و جمع خاص بعدادیت
 خلعت خاص و عدد الرحمن خاص در محمد خاص با انعام پنجم هزار
 روپیة و عداد حار و عاقل خاص هریک بمرحمت حشر مرصع با علاقه
 مروراد و کیسری سبکه بهر و پیة از اصل و اماده به منصب هزار و
 پانصدی هزار و چهار صد سوار و نوالی داس برادرش که تازه
 از وطن باسلام سده سپهر مرتبه نائین گشته بود بعدادیت خلعت
 و اسب و چمدن و دهکده کی مرصع و منصب هزار و چهار صد

نحت را مالشی دسرا داده ارگران حواب عقلت بیدار دارند و
 با آنکه کاسلحان موحدار اتک و سرک قلی سلطان کهکهر با اشکرها
 آن حدود مکرر تان جمع شقاوت پرور آورشهای سرداه نموده
 استایلا و طعریافته بودند و بموجب بیرلیج همایون امیر حال صوبه دار
 کامل شمشیر حال را بالشکری از کومکیان آن صوبه قنادیب آن رهبر
 ناعیه تعیین نموده بود درین هنگام باقاصای رای عالم آزایی که
 عکس پذیر نقوش اهل اصاف را نی و مرآت عوامهای اسرار درلست
 و جهاندا یست محمد امین حال میر بخشی را دا مارجان و قناد
 حال و قطب الدیس حال خوشگی و چندین دیگر از امرای نامدار
 و مداران نصرت شعار که مجموع ده هزار سوار بودند نکایت مهم
 آن اشرار سانگار تعیین نموده هر دهم دی قعده تان صوب مریخص
 ساختند و هنگام رحصت حال مذکور را نعطای خلعت خاص واسپ
 ناسار طلا و نعل با سار نقره نواختند و از کومکیان آن جیش طعیر
 لوا میر جان و قناد حال و قطب الدیس^{۲۱} حال و رگیداتیه سنگه بهورتیه
 و کیسری سنگه بهورتیه هر کدام بمرحمب اسپ و پرم دیو-یسودی و
 موپکر بدیل و شجاع-یک و جمعی دیگر هر یک نعنایت مشمول وارث
 گشتند و بگرهی دیگر در حور حال اسپ خلعت و شمشیر عطا شد *

جشن وزن فرحنده قمری

درین اوقات میمدت اثر که مییاس عدن و رامت کیتی

(ن ۲) و عادی حال وعید سلطان کرانی را کرام حال را حایار حال

ساک کومکینان موند کابل اندام یافته از پیشگاه حضور بدان صوب
 مدین گشته بودند ، ذای الحال اشاره معانی صادر شده بود که چون
 ناک رسد نکومک کمالیان قیام نمایند ، آنان مذکور صلیبی گشتند
 و هزدهم ذی قعدة سمشیر حان و راحة دینی سنگه بدیده و گوپال
 سنگه و حکرام و امر سنگه و دیگر بددهنی پادشاهی و عبدالرحیم
 ملازم امیرحان نا موحی از تانبدان حان مذکور که نگه‌ایست این مهم
 معین شده بودند از دریایی بیلاب گذشته بطرف اتک آمدند و در
 برابر ولایت یوسف زئی از دریای مذکور عبور دهوده سرزمین آن
 عاصیان تهر آنین در آمدند و مسالغان شقاوت پیوند در موضع
 آوردند که دهنگه کوهستان آن مسادیل است دگر ناره اجتماع نموده
 مترصد برصت جسارت و بدده انگیزی بودند و تدمه این احوال
 در مقام خود گزارش حواعد یافت •

تعیین یافتن محمد امین حان با افواج قاهره و تبعیه ابعانان یوسف زئی

چون آن گروه حدلی پژوه بمقتضای جهالت ذاتی و شقاوت
 و طری چنانچه سم گزارش یافت مصدر آثار بی و طعیان گشته
 از روی تهر و استرداد عبار شورت و اساک بر انگیزخته بودند و
 سر رشته اطاعت و فرمان برداری که حدل متین ملاح و دستکار است
 دسب جسارت و بی آرمی گسیخته لحریم چهره قهر و عقاب شهشاه
 مالک رقاب از شاعت کردار آن قوم بد مآب سان خوزشید و روزان
 گشته بر پیشگاه حاطر عاطر چنین پرتو افکند که آن حیره رویان تیره

و گروهی انبوه را در میان آب دریا حاشاک هستی بسیلاب غذا دادند
از آن غلظت نمایان مصرت و حریمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
در سیرتان نهائیم حو نقل رفته بسیاری محجوج گشتند و اکثری از آنها
بیر در دریا دستکوتش امواج فنا شده ار راه آب ناآتش دورج پیوستند
و چون در گذر هارون دریای بیداد مدشعب بسه شعبه گشته بعضی
مواضع پایاب بود بقدر السدف بهر ازان حواری و دشواری رخت
حیات بساحل سلامت کشیدند و چهل تن دستگیر سر پندک انتقام
به ازان طغر اعتصام گردیدند مدار ازان منصور چهار صد سر ازان حو
سراں رفته پرور جدا کرده بودند کاملی حال از اسلحه یکصد و بیست
سرمه پشاور و رستاد و از ماتی کله ماری ساحت تا سرمایه عدت دیگر
گمراهان شوریده سرگردان و چند تنه که روزی و نیت یوسف زنی
واقع است و مقهوران متصرف گشته بودند باز تصرف بدعای
پادشاهی در آمد و چون این خبر بمسامع جاء و حلال رسید کاملکان
بطای خلعت و میل و ناصبه پانصدی دو صد سوار بمصوب هزار
و پانصد هفت صد سوار و مراد قلی سلطان بمرحمت خلعت و راحه
مهاسنکه بمذوریه بعنایت خلعت و از اصل و اصا و بمصوب هزار
هزار سوار از اسلحه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مورد نوازش خسروانه
گردیدند با اسلحه کاملکان با دیگر از ایای در لست قاهره بعد از دفع
اعادی در گذر هارون اقامت ورزید و پس از وقوع این فتح حبیب
بیک خان با برخی از یوز باشیان و برق اندازان کومکي صوبه کامل
که امیرخان صوبه دار آخا او را با آنجمع درسم کومک باتک تیدیس
نموده بکاملکان پیوست و همچنین الله داد خان و منکلیجان که در

گذشتہ تکامل کے پیدوستند مسعودی یوسف زئی از قبیرہ رائی و حیرہ
 روئی سمعیت تمام داین روی دریا آمده نعیم جنگ و پاکار در گذر
 هارون اقامت ورزیده بودند کامل حان چون نریدمعی آگهی یافت
 از گذر سرگه و طور متانی که سه گروهی اتک است و آنجا اقامت
 داشت نعیم رزم مقهوران سوار شده مراد قلی سلطان را هراول
 صاحب و راحه مها سنگه را براعار کرده خود قول شد و دایر آگه
 آب دیلا در دست چپ بود ترتیب دوح حراہار در کار بدست
 و چون حدود مسعود گذر هارون رسیدند از عاصیان فتنہ پرور قریب
 بیست و پنچہزار کس از سوار و پیادہ داین روی آب آمده بودند
 و از حملہ دہرار سوار و پیادہ انتحاف کردہ تاہنگ جنگ مستعد گشتہ
 سمیت مراد قلی سلطان کہ ہراول بود تا تابدان خود کہ ہمگی
 مسلح و آمادہ کارزار بودند و در میل سادہ با سار پیش روی آنها بود
 بمقام ہر ملاقی گشتہ جنگ در پیوست و ہر ایمی مردانہ و کوشش
 دلیرانہ بطور رسانید و کامل حان و راحہ مها سنگہ و لشکری کہکمر ہر
 بذیروی ہمت و حالات حملہ در گشتہ تبع انتقام از خون فاسدان
 مسعدان تیرہ ایام لعل نام ساختند و حربی صعب و درمی سدید
 روی داد و عادت الامر نامداک نصر و تایید الہی و یاورچی ابدال
 دشمن مال حضرت شاہنشاهی اولیای دولت ہی زوال نکرانست
 نصرت و دیروری مخصوص گشتہ اوای استیلا در افراتند رگروہ داعدان
 چون از سطوت و صولت مدارزاں میروز مند جوہر ہمت در ناحتہ
 بودند از میدان ستیر روی نوادی گیر آورہ سراسیمہ و ہراسان بدریای
 دیلا زدند و مسعدان طعم آب تعاقب نمونہ آتش کارزار برار و حیات

بهاکوی مساک اندیشش تا پنج هزار کس از اعیان یوسف رئی بر سر
 قلعه چهاچل که در حدود پکهای است رفته قلعه مذکور را که شمشیر
 نام گماشته سادمان مرزا آنجا دران بود بطایف عدد و مکیدت
 متصرف سد و در آن حدود آغار شورش انگیزی نموده و گروهی
 اسوه از اعیان فتنه پژوه یوسف رئی در کنار دریای بیلاب و حدود
 اتک پای مسارت ارحد حویتش پیش گذاشته دخت تعرض و تطاول
 برخی از مواضع ممالک محروسه دراز بودند چون این حد را برداشته
 و فایع نگاران آن حدود مسامع حاد و حلال رسیدند که مملکتان موحدا را تک
 مرزا سد که موحدا را و حاکم داران بواحی دریای بیلاب را فراهم
 آورده حای المقدور بتادیب آن طائعه حسرا مآب پردازان و نامیرحان
 صوبه دار کابل یرلایع کرامت طرار بدعا پیوست که شمشیر حان را
 تا چندمی دیگر از عده های کومکیان و جمعی از لشکری های آن صوبه که
 مجموع پنجم هزار کس باشد بدوع آن مساک کیشا محال اندیش
 تعیین نماید که مملکتان از روی حالات و کار طلبی برسیدند شمشیر
 حان مقصد نگشته تا همراهان حویتش و لشکری که بهر و اشرف و
 حوشکان خنک و برخی دیگر از عده های پادشاهی که باو بودند
 بودند از اتک برآمده بگذرهارون که در بروی ولایت یوسف رئی
 واقع است بقصد تدبیه آن حالت مدشان روان شد و چون از عبدالرحیم
 ملارم امیرحان که بیادات حان مذکور در پشاور می بود طالب
 کرمک نموده بود و او باسار امیرحان محاله مراد قلی سلطان
 که بهر و راحه به پادشاه بهدوریه را بچندی دیگر از عده های پادشاهی
 بکرمک تعیین کرده این گروه شانزدهم شوال بگذر اتک از دریای بیلاب

مذکورہ نائن کوهستان درآمده آریزشهای سترگ و کوششهای عظیم نمودن و بست علده و استیلائی تمام یافته و عمره لشکر از عمار تسلط اشرار پرداختن و اکثری از سواد سیطه تصرف آورده قلاع و تهاها ساختند و آخر الامر از عدم اتعاق و یکدلی سرداران چشم زخمی عظیم بدان لشکر رسیده شکستی فاحش روی داد و جمعی کثیر تلف شدند و راحه ببردن دران میانه بقدر زندگی در راحت و پس از وقوع آن قصیه مراسم حنر و تدارک بر وجه احسن بکار برمت و چون از قتل و عارت امواج بادشاهی حرائق تمام باحوال آن جمع بدو مرجام راه یافته بود از آن وقت تا این هنگام ترک فتنه پروری و عصیان منشی کرده قدم حرأت از حد خویش بیرون نمیگذاشتند و اگرچه خود - مرو حایع اعداد در سرز و نوم حرت دسر مره گردن در بقعه ناح گذاری میدادند لیکن بسدود خود در ساحته بدست حبل و مرور لوای حسارت نمی امراشتند درین ایام از تنه رائی و کوته اندیشی هوای شورش پروری و مساد کیشی در دماغ پدیدار انگنده قدم حرأت لوای حلاف و طعیان گذاشتند و باکوی شقاوت حوی که سر گروه آن جمع بی راه و روی بود بمقتضای سقاوت و طری و شرارت ذاتی محرک سلسله امساد گشته قنائل آن قوم حاهل را ناخود متفق و همدستان ساخت و یکی از گدایان محمول را نادعای آنکه از بزاد مقتدایان آن گروه بهالت پثره همت محمد شاه لقب نهاده دست آبرفته نگیری کرد و بحسب ملاچالاک که از ملایان بی نام و نشان ولایت بهیره و حوساف است در میان آن صحاهیل دو کاسپه زرق و تلمیص کشوده بدست آدمربا و ترور و همت عمرت و ریاستی یافته مصالح دید

حویش را دران ناحیت حای کرده و آخر الامر داخل عذر و
 معذرات چهارگونا و دواق خراشیده طریقی کفران نعمت و لاحق
 شدایی پویندند و لپیره دستی و حیدره رؤی بر سلطان آسمان تسلط
 و استیلا یافتند و حار تصرف آن مستدران تمامی دشت و کوه آن
 سرزمین را درو گرفته سرزبانان دبیرین بر روایای فاسمی و پدعوایی
 گمنامی مادی گردیدند و حمای ازان ستم دیدنال همر ناخصای
 حب رطی دران سرور و نومسکن دارند ر ترک یوزب قدیم دشواری
 انکارند و تا فعل ریاده از صد سالست که متعادل یوسف رئی دران
 حدود بساط تمکین گسترده اندر نافرمانی و اعتدال و دردی و رهبری
 و انسان سر میگردند و نگاه آدها کوهستان سواد و محور است و
 سرزمین بدو کوه را دیر گرفته اند طول آن کوهستان سی کوه و
 عرض در بعضی مواضع بیست کوه و در برخی اماکن پانزده
 کوهست و سرعراهای حوت و حملههای بیه دامش دارند آن
 سرزمین از دو جانب بدریای بیلاب و از یکجانب بدریای کز از
 خطه بدل آمده از پیس پوشه میگردند و از حاسی دیگر کوهستان
 شمالی صحراست در عهد سلطنت حضرت عرس آشیانی اکثر
 نادر شاه چون آثار یعنی و مصاد آن قوم بد بزدان ظهور میداده بود پس چنان
 گویند که از اعظم دولت آن حضرت بود تا لشکری مرار نه تدبیه
 آن یعنی اندیشان معین شد و بعد از او راحه دیرل که از ناریاتکل
 نارگاه قرب و صارت بود ر حکیم ابو الفتح که در حاکم عمدها و
 مقریان انتظام دشت تا دیگر حدود قاهره تعیین یافتند که صمیمه
 لشکر پیش شده در دوح و اعتیصال آن گروه در مغان بکوشدن حیوتش

نوشهره که در راه کابل است معین گشته از اصل و اصافه بممص
هرار پانصدی هرار سوار از الحمله دو صد سوار دو اسبه سه اسبه
مورد نوارش گردید و زبردست حان نوحه داری هوشنگ آباد
ممنوب گشته از اصل و اصافه بممص هراری سوار از الحمله
پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سر بلند شد و بهرام حان دقلعه داری
فتح آباد دکن از تعیر درویش حان بیگ قاقشال تعیین یافته
نعمایب خلعت و اصافه پانصدی صد سوار بممص هراری هرار
و همت صد سوار تارک مناهات امراخ *

شورش انکیزی افغانان یوسف زئی در مواعل دریای نیلاب و تنبیه و تادیب آن طائفه ناغیه نه بیرومی اقبال دشمن مال شهنشاه مالک رقاب

پوسیده نماد که این قوم عصیان مدتش شقاوت پزوه زمره کثیر
و گروهی اندوه اند در مواف ایام یورت و مسکن آنها سرزمین
قندهار و قریاب بود بداند بعضی موحدان ارا حدود پراگنده شده
در زمادی که میرزا الع بیگ کابلی حکم روای کابل بود روی
عریضت بدان صوب آورد و چون ریشه افام در سرزمین برهت
قرین کابل محکم نتوانستند نمود روی بطرف امعان بهادند و
اراسیا تا کاشع شتامتند و آحرال مرد در سرزمین سواد و نحرور رنگ اقامت
ریخته رحل سکونت انداختند و دران سرزمین گروهی که لقب
سلطانی داشتند و خود را از بزرگ دختری سلطان سکندر می پنداشتند
مرزبان بودند بحسب این بانکاران عداوار راه خدمت گذاری در آمده

و راحه رایسنگه کچوا۴۴ بمکرمت خلعت و حمدهر مرصع و مخلص
 حان و ملتعب حان هریک نعطای خلعت و سید منور حان و
 برق انداز حان هر کدام بمرحمت خلعت و اسب و شهسوار حان
 دعایب خلعت و حنجر مرصع و اسب و ترکنار حان و سید
 رین العاندین بخاری و پردل حان و شجاع و انداز حان و سید نجابت
 هریک بمرحمت اسب سربلندی یافتند و جمعی دیگر بیر در حور
 حال دمطایبی پادشاهانه از خلعت و اسب و شمشیر مدایمی
 گردیدند و میرزا سلطان معوی خلعت یافتند و دیگر مرصع
 شد که بدو دست آن نموده از آنجا بمخدمت پادشاه راند و عالیقدر
 شد و یزلیع گیتی مطاع راحه خیسنگه صادر شد که بعد از
 وصول آن والا بژان لحظه اورنگ آباد عازم پیشگاه حضور گشته دولت
 آستان بوس دریاند و درین ایام میرزا حان دعایت اسب و ماده ویل
 مدایمی شده رحمت حاگیر یافت و معین حان و دیوانی دارالملک
 کابل معین گشته بمرحمت خلعت و اسب سرامور سد و لطف الله
 حان که کد خدا میشود دعایت خلعت و اسب و فیض الله بدیده
 میرزا وائی مرحوم که او دیگر کد خدا میشود نعطای خلعت و حیعه
 مرصع و الامام پلنجهار روپیه کامیاب عاطعت گردیدند و نعرص
 اشرف رسید که کنور پرتیپی سنگه ولد مبارحه حسونت سنگه و
 هربار حان موحداو هوشنگ آباد و رزق الله حان شیخ راده که در
 من طب و خراهی مهارتی وافی داشت داخل طرعی اساط حیات
 در نوشتند و راحه حان بمرحمت حنجر مرصع و اسب معتبر گشته
 در سلک کومکیان مونه کابل انتظام یافت و منکلی حان نایب داری

سعادت اندوز بودند درین ایام که راحه هایسنگه از تاحات ولایت
 لیچاپور وارغ شده بموجب یرلیع معلی با حنود فیروز لحظه ار رنگ
 آردن آمده بودند درین ایام که برای عالم آرایی حضرت شاهدشاهی
 که مراتب چهره نمایی اسرار ملک و ملت است چنان پرتو افکند که
 آن نامدار والا تبار را ندکن رحمت نمایند که بر تهنج سائق مصوبه
 داری آنجا قیام نمایند و راحه هایسنگه را بحصور لامع النور طاب
 فرمایند بدینتر آن هجتم شوال آن گوهر اسر حشمت و اقبال را عطای
 خلعت خاص و سر بندی گران بها را ایکنان لعل آنداز و در دانگ
 مروارید شاهوار و دو سر اسب باد رنثار یکی ازان با ساز میثاکار و
 دیگری با ساز طلا و ویل با ساز نقره و حل زرعت و ماده ویل و انعام
 پنج لک روپیة و ناصانگ پنجهراری بمصوب نیست هراری دوازده هزار
 سوار و سلطان معزالدین حلف آن عالی قدر را عنایت یکعقد مروارید
 مشمول عاطفت ماحانه رحمت فرمودند و بدین بعضی مصلحتهای
 ملک و دولت مهاراجه حسولت سنگه و راحه رایسنگه سیدسودیة و
 وصف شکن حان و صعی حان و راحه رایسنگه کچواکه و غیرت حان
 و سربلند حان و حمعی دیگر از امرا و عمد های آستان خلعت را
 در رکاب بصرت آرد آن نامدار بلند مقدار تعیین فرمودند و هنگام
 رحمت مهاراجه عنایت خلعت و شمشیر با ساز مرصع و دو اسب
 یکی با ساز طلا و راحه رایسنگه سیدسودیة عطای خلعت و حمدهر
 مرصع و صف شکنان عنایت خلعت و حمدهر میثاکار و اسب با ساز
 طلا و صعی حان عنایت خلعت و اسب با ساز طلا و ماده ویل و
 غیرت حان و سربلند حان هر یک بمرحمت خلعت و حمدهر میثاکار

بود نارمال خلعت و انعام سه هزار روپيه هر بلندي يامت و سه هزار
 روپيه برمره نعمه ستميان و سرور سزاياں آن نره مسعود عطا شد و
 در آن حش حبان اور را از جانب پده آراي شويج عرب و اقبال
 ريت اوراي قنق ايهت و حلال ملکه ملک سبوت قدسي
 خصال نيگم صاحب و نجات کرمة رياض دريت شعنة دوحه چمن
 سعادت ملکه تقدس بقاف روشن راي نيگم و ديگر معطيات
 سرادق سلطنت پيشکشهاي شايسته بنظر همايون رسیده و رده
 امرای عظام جمع در حان و محمد امين حان ميرنکشي و دلاشمنده
 حان و دود حان و قطب الدين حان و چندي ديگر اعمدهاي
 بارگاه سلطنت پيشکشهاي شايسته از حواهر و مروج آت بنظر قدسي
 برکت رساندند و پيشکش روز در حان صوبه دار ماله مستعمل و در
 رسيير ميل کوه پنکر و پنج سراسر عرقي و معيصر حواهر و ديگر
 تصف و بوا در نيميل عرص رسيد و آن محقق شد و بي تا سه روز
 حبابيان را سرمايه شط رکمرمي بود - از سوايح اين ايام برستادن
 رخسوده اختر نرج حشمت تانده گوهر درج ايهت نداشت هراده گنگار
 نيت بيدار محمد معظم امت ادک اگرچه بعد تر آتمس آرماني
 قدر و ات نسب بموجب مرمي صلب در از حرسال هشتم خلوص
 همايون از دکن به پيشگاه حضور نظر مهمان صوبه بنظر عصي
 مصلحتها عمده راجه اي عظام راجه حيسنگه که نا موي قلعه
 به تنديه عادل حال قيام داشت تقويس یافته بود نيکن چن در
 حقيقت صوبه دارني آسا دن گورر اکيس سوکت ر سختياري
 متعق نود ناسر اقتضاي مصلحت دولت نيکند در خدمت اشرف

اندوختند و محمد مدصور کاشمیری بعدایت ماده دیل و سید علی
داروئے کذاستاده ناعم ده هزار روپیه و حمیل بیگ ارلات که تازه
باستلام عقد حلاوت رسیدہ بود ناعم شش هزار روپیه و اورس بی
و ملا قاصی از اهل توران که آنها بیدرین ایام بستان معلی آمده
بودن هر یک ناعم بیست هزار روپیه و عوص بیگ و بیاب قره هریک
ناعم چهار هزار روپیه و شاه خواجہ بمرحمت اسب و انعام سه هزار
و قاصی عدد الرحمن که بصدارب خطہ بدص بدیاد اورنگ آباد
تبدیل یافته بود و گدا بیگ قلماق هریک ناعم سه هزار روپیه
و حاجی یاسین ناعم دو هزار روپیه و خواجہ رحمت اللہ ده بیدی
و حکیم مقیم و یازده کس دیگر هریک ناعم یک هزار روپیه بھرہ دوز
مرحمت گشتند و چون خواجہ عدد العمار برسم معبود هر ساله از
ماوراء النهر بوسیله عریضہ احلاص و عدویب استقامت انوار مکرمت
حسروانہ نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید
و دو هزار روپیه بفرستادن مرستاده خواجہ مذکور عنایت شد و بعد اللہ
بیگ ملازم عدد العریز حان والی آنجا را که از حاسب آن حان والا
دردمان سوختی از میدوہ آورده بود بعدایت خلعت و انعام سه هزار
روپیه مداهی شده بمرحمت انصراف یافت و محمد سعید مرستاده
سلطان حاکم حصر موت که حامل عریضہ او بود بمرحمت خلعت
و انعام سه هزار روپیه بمرستاد گشته بمرحمت شد و بپنجاه هزار روپیه از
حراست احسان بیکران ناو حوالہ رفته که از امتدع هندوستان خرید
نموده برای سلطان محمد مذکور ببرد و سید زید حاکم صفا که او
بفرستادن مدعی بمراسم احلاص و عدویب دست داده بمرستاده

برار تعین یافته دعای خلعت و حمد هر مرصع و اسپ با ساز طلا
 سرادر گردند و یکبرار سوار از تابدیناس دو اسپه سه اسپه مقرر شد
 که مددس از اصل و اصواته بیست و نهمی چهار هزار سوار اراکمه
 سه هزار سوار در اسپه سه اسپه داشت و راجه رایسده سیسودیه
 که مددس بیست و نهمی چهار هزار سوار سرمدی داشت پانصد سوار از
 تابدیناس دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و تریست حاکم که دبیر بعضی
 اعدای چنانچه گراس پذیرفت روزی چند مورد عتاب پادشاه مالک
 رقاب گشته از منصب معزول و از سعادت کورنش محروم بود از
 مناصب مراحم پادشاهان و منصب ملازمت یافته دعوت تقصیر
 کمالات وصل و کشایس حدیو حرم نیش عذر پذیر گشت
 و منصب چهار هزاره سه هزار سوار سرمدی یافت و میرزا حاکم
 پذیرفته آمد از حاکم که از مدتی ایام این سلطنت گیتی طراز
 تا این هنگام در سلک گوشه نشینان بود مورد اظفار عدایت
 گشته منصب سه هزاره سه هزار سوار و عطای خلعت خنجر
 مرصع سرمدی و قطب الدین حاکم اصواته پانصدی پانصد سوار
 منصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اراکمه دو هزار سوار
 دو اسپه سه اسپه منافی گزید و بتوخی خویش سپید که حقیقت
 حال و کیفیت بیک سرانجامی از توویخی ادراک شرف اعلام قتل
 اربین مرقوم کلک حقایق نگار گشته چون سبب حاکم نسای آذرده
 شعار و آداب مسلمانی اندوخته بود مطمح اظفار مراحم شهشاه دین
 پرور مکرر گستر گشته دعای خلعت باخره و حمد هر مرصع
 و شمشیر با سار میلا کر و اسپ با ساز طلا و ماده فیل و منصب

(۱۰۳۲)

سپیسوده و محاص حان و غیرت حان و دیگر امرای نامدار که در
رؤک آن والا تبار بودند بدر تقدمات سده سابق تارک «نامات
برادرانند و عاطفت انسابه آن تره نامیه حشمت را بطای
خلعت خاص و یک عقد «وارد گردان بها ر عضا و سمشیر با سار
مرصع و سلطان «عزالدين و بها راحه حسوت «نکه را «امایب
خلعت عمر اختصاص بخشود و شب یکشنبه «هفتم «روز دس «هلال
فرخنده شوال از اتق سعادت رح نموده منتظران مقدم حشمته تید
را بهره مند حصول امید گردانید و صبح روز دس «روز عید نوای
شاد یانه اعدا از تارکاه «بهت و «نیل پرده کسای گوش گردون گشته
پادشاهانهای کاهنکار و امرای نامدار و سایر بدینهای آستان «شهر
مدار رسیده والای سلطنت و عتده «ملیای حاتم «رازم آمده چون
دور شد حمال «لم آرای گیتی حدو حق پرست «روز پاره ار
«مشرق عظمت ر بها مای ط'وع نموده تسلیات نهیاد و آداب
«مارکدک «حای آوردند ر حضرت شهباشی بر میل ملک شکوهی
که «تحت رزن بر کوهه پشت آن «مصبوب بود سوار شده پائین معبود
لوای توجیه مصلی برادرانند و پس از «مراحت «عدی چاه
در «محل ملک نشان خاص ر عام در «سیر مرصع نثار خلوس نموده
«حسن آرای کام بخشی و کامری گردیدند در «ایام رخنده
پادشاهانهای نامکار ارجمند «تیب دیدار محمد معلم و محمد
اعظم و رک «سلطنت «مهر حان «طای خلعت خاص «مشمول
«طعت گشتند «مکر «مکان «مرحمت اسب با سار ط «مهای شد و
اعتقاد حان «طای عام لوای «انتخاب «مراحت و داؤد حان «نمونه داری

نولد نوکل حدیقه دولت پادشاه زاده محمد کام بخش

دین مرخده هنگام که بیص بهار عدل و رامت پادشاه دریا
نوال از بهال نکت جهانداپی ارهار امایی و آمال میدمید و بمیامن
افتراں دین و دوات و نرکت از دواج ملک و ملت بتائج حیر و سعادت
از بطن کموں نمهد ظهور میرسید در بهارستان خلافت تازه گلی از
گلن حشمت و کامرایی شگفته مشام اقبال را عطر آگین ساخت
و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان مطابق شانزدهم اسفندار
پس از انقضای دوپاس و چهار گهری از روز مذکور پادشاهرا د
والا گوهر نیک احتری از بطن یکی از محدرات تنفیعت و پرده
گریدان سراق عرب قدم مرخده بعالم ظهور گذاشت و محمد کام
نکتس موسوم گشت و چون دین ایام گوهر اکلیل اہبت و نکتیاری
دروع اختر عظم و نامداری پادشاهرا د ارحمد محمد معطم
نموجب یرائع همایون با عساکر منصور از دار السلطنت لاهور
سراجعب نموده بودند نیست و پنجم ماه مذکور که ساعتی مسعود
اون دشاره معلی عمده اسرایی عظام جعفر خان و محمد امین خان
میر بخشی تا دیمون شهر پذیره سده آن درة التاج سلطنت را
نه پیشگاه حضور آوردند و اوایل روز در الحمن حاص عسکرائے آن
عالیقدر کامگار با سلطان معر الدین مرین حلف حویش نعم ملازمت
اسرف شہدشاه روزگار فائز گردیدند و یکہزار اشرفی و چہار ہزار روپیہ
برسدیل بدر گذاریدند و میرزا سلطان معوی و نامدار خان و راحہ رایسنگہ

فیدروزی روانه دکن شد و عاطعت پادشاه بده پرور قدردان آر حان
 دسالت مدتش را بعدایت خلعت خاص و احمب نا سار طلا بوازش
 نموده یکمهرار سوار ار تابینان اورا دو اسپه مه اسپه مقرر سماحت که
 مدصنش از اصل و اصافه پنجهراری پنجهرار سوار ارانکمله سه هزار
 سوار دو اسپه مه اسپه ناشد و ایرج حان را باصافه پانصدی دهمصب
 دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و قادر داک حان را ار اصل و
 اصافه بمصب هراری هشت صد سوار ارانکمله چها صد سوار دو
 اسپه سر بلند کشید *

آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

درین اوقات حخته فرحام ماه مدارک صنام بهراران یمن و
 مرکب و برحدگی و میمنه در رسیده پرتو سعادت برحها گستره
 و شب جمعه مطابق هفتم اسفندار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق افتاده
 ابواب حصنات و مثنوات برزوی جهانیاں نارسد و سال دهم از مدین
 سلطنت و فرمان روانی حورسید سپهر خلافت و جهان کشائی قریس
 توفیقات آسمانی و تایید ابانی آمار شد و اشارت ده ایوب به پیشکاران
 پیشگاه دولت صادر گشت که تهیه اسباب و لوازم حشن مسعود
 پرداخته تا رسیدن عید سعید و طر بارگاه خلافت و جهانیاں را
 بدستور هر سال آدین حشمت و کام رانی پدید *

و پس از چند روز بحسب سراسام پیشکش سرخص گردید محملاً
 حان مذکور با حدود منصور روزی چند در آن حدود بسرورده برخی
 از و حوه پیشکش وصول رسانید و در صدن این بود که ما بقی را
 درودی تحصیل نماید و اگر زمیندار حسراں مآل در ادای آن تعمل
 و امهال ورزد همت بر تسخیر قلاع و ولایتش گماشته صاحب آن
 ناحیت از حار و خود او بپراید در خلال این حال مثال کرامت
 تمثال از حداد حلاوت و بهانداری دآن خاں سهامت پرور صادر شد
 که معاملۀ زمیندار دیوکنده را بهر عدوان باشد زود صورت داده چون
 تادیب و تدبیه عادل حان و تاحات ولایت لیخاپور دگر باره سرکوز
 خاطر والا و حه همت بهان کشا گشته با امواج فاهره اراکنا ندکن
 شتاند و ملازمت رخشده احتر برج حشمت و اقبال تا اینه گوهر
 درج ایزت و حلال پادشاهرادۀ عالیقدر محمد معظم رسیده هرگاه
 اسارۀ معلی صادر شود با امواج بحر امواج ندان مهم قیام نماید لاحرم
 حان دلیر زمیندار مسطور را که اظهار تنگدستی و پریشان حالی
 می نمود بمقتضای مصلحت چندی دیگر مهلت داده در باب
 ایصال تئمۀ پیشکش بوعده معین مچلکا ارو گرفت و تحصیل آنرا
 بمر بعهده فادر داد حان نمود و درین ایام ما بحی ملار زمیندار
 ولایت چاده لرو قو قرار داد خویش از حملۀ تئمۀ پیشکش مدلع
 هشت لک روپیہ دیگر که ادای آن محملاً مقرر گشته بود سراسام
 کرده ناولیای دولت قاهره واصل صاحب که مجموع هشتاد و پنج
 لک روپیہ باشد و چون دلیر حان خاطر از مهمان ولایت چاده و
 دیوکنده پرداخت نموجب بر ادع گیتی مطاع هشتاد و پنج المانی ناعساگر

اشتغال مهم چانده رسیدار مذکور را تحریف و تهدید نموده بود
و آن صلاحت و مرام شخصی را که مدار مهام او بود مرستاده تاده تمهید
مراسم بدامت و اعتذار و تقبل ادای و حوه پیشکش سرکار گدایان
مدار اصلاح کار آن فاکار نماید للاحرم حان دلیر بدایر کمال خشوع و
وانتهال آن بدکیتش باطل سگال او را بقدرول معدرب و تعهد التماس
عمورلات در پیشگاه خلافت مدت پذیر گردانیده مقرر ساخت
که پانزده لک روپیه که از پیشکش موات سابقه در دمه ار لارم ادا
بود با قریب سه لک روپیه دیگر لرسم حرمانه در عرص مدتی
معین سرکار والا رساند و ارا جمله شش لک روپیه در مدت
دوماء واصل سارک و من بعد در ادای پیشکش مقرری که
هر ساله مدافع یک لک روپیه بود مدهنده و مسامحه بوریده سرار
حظ بندگی و برهان برداری نه پیچد و بدامرس قرارداد آن صلاحت
نهان محالّه نه رخییر ویل کوه تمثال در وحه پیشکش مرستاد
و چون دلیر حان خاطر از مهم چانده پرداخت و وکیل آن تیره
روزگار را که درین مدت ملارم لشکر بصرت شعار بود رخصت
نمود که پیشتر رفته سرانجام مراتب پیشکش پرداخت و پانزدهم
دی قعده از دهم سال این سلطنت بی رال حرد دیر نعمت
مرید تاکید نا اوج قاعره از حردن چانده که قریب سه ماه آنجا
اقامت داشت احادی ولایت دیو کده رال شد و ماسی ملار
رسیدار چانده را بمرطلب داشت که نا اتباع خویش آمده محدود
میزوری پیوند و چون محدود ویت دیو کده رسید کوک سنگه
مرزبان آنجا مقدم عمر و خشوع آمده نا حان عقیدت آنیس ملاقی شد

دیگر از آلات و یک رئیس و مددکاران و بیست و هفتام - هوال اورا با
 راهسنگه پسران سرحدی ساخت که پچانداده رفته اصلاح امور ولایت
 حوض و سراسیم تقیم و ده پیشکش پرواز و چون مقام خان
 موحدار پور درین ایام داد و ستدی محل موحدون دست خط حیات در بوردید
 از پیشگاه شرف و خرداری قادر داد خان بسای او معین گشته
 بود تحصیل تقیم پیشکش دهمده سمی و اهتمام خان مشار الیه
 گذاشته مدحکر مهس بهر تر را دیر درسم بر عمل تا وصول هشتادک
 روپیه که انای آن معینه قرار یافته بود حواله او نمود و آنچه از
 بقون و مرصع آلات و میدان کوه پنکر در و ده پیشکش وصول رسیده
 بود مقور کرد که برخی را از آن ایرج خان موحدار ایلی پور با محمد
 طایف دیوان اشکر معصور و جمعی از مددهای نادانهای و پاره را
 رستم برادر ایرج خان با گروهی دیگر بایلی پور رساند و خان رحمان
 صوبه دار حادیس و زنی العادین دیوان آن صوبه را با مریقی آتیا
 و رساند که آنها را به دلد طینه بر پا پور نقل نمایند و از آنها بدرگاه
 آسمان حاه نرد و محل عرض رساند تا جمله چون کوک سنگه
 زمیندار ولایت دیوکنه که ولایت چانده قرب الحوار است دیر از
 با عاقد اندیشی و سعادت پروری در ایصال پیشکش مقرری
 تبار و امهال می ورزد چنانچه پانزده لک روپیه از پیشکش سدوا
 ماصیه نردسه از جمع آمده بود و در دکان آن نهمده معادیر
 دفع الوقت و تأخیر می نمود و بدلیز خان مرصان شده بود که بعد از
 تمشیت مهم چانده نقادیم آن تیره تحت عدار پرواز و اورا بیر
 از گران حراف عملت دیدار سازد و آنجا بهالفت شعار در اثنای

رفته در سرانجام پیشگشی که مقرر شده بود نکوشد و محمد اطفی
دیوان اشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده به نام قلعه ملک
درک تعیین نمود و او را آن گره آتش شقاقت در اندک فرصتی
آن حصن متین را با سطح زمین برانداخت و مدعی خطیر از بدنه
که حائجا در آن قلعه مدفون بود با قریب پستاه توپ آهنگی در اسپهنگی
و مدوق اسب و دیگر ادوات و پستاه بر آورده اشکر داور ری رسانید
و همپدین جمعی قلعه سپاهی که در سرحد ولایت د و کده واقع
بود و آن نیز که در حصانت و متان داشت تعین نمود که به نام
و تحریر آن پردازد و پس از دو ماه که هفتاد و هفت لک روپیه
از وجه پیشکش وصول رسید چون زمین دار مسطور مریض و عللیل
گشته احوال ولایتش متور و احتلال پذیرفته بود و مکره و رعایای
آن سر زمین روی بهار آورده متعرق شده دیدند و رحمت نمودن
او در وصول تنه پیشکش داخل بود و فی الحقیقه تسامح و اقبال ناو
مقتضای مصلحت می نمود لکن دلیلهای ارری صلاح اندیشی
مقرر نمود که مابقی ملل را روزی چند رحمت نماید مشروط بدانکه
سه لک روپیه دیگر از حمله تنه پیشکش سرکار حاکم و دار داد مدلع
پنج لک روپیه که تغیر دادن آن بجا می آید و دهه بود که
مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت دو ماه ادا نماید و
لیست لک روپیه دانی را در پنج در مدت سه سال واصل سازد و درین
تاب مچلکه از و گروم و نمایند قوار داک خلعت داده که با برمال
مرحمت عنوان از حداد سلطنت نسبت او سرمل گشته دلیر خان
ندان مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و حمد و مرصع و نوحی

ساخته حرمایه بهمود کار و سود روزگار حویتش دانست و چنین قرار
 یافت که برسم حرمایه مبلغ یک کرور روپیه از نقود و بغایس
 اشیا مثل حواهر و مروج آلات و بقره و میلاں کوه پیکر بدیع منظر
 در عرض مدد دو ماه سامان نموده ناولیای دولت قاهره واصل
 نماید و سوای آن پنج لک روپیه دلایر حان که واسطه اصلاح کار
 و دربره عفو جرائم آن در کیدش با کار در حضرت خلافت گشته بود
 نظریه شکراده بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرری
 سرکار حاصه شریعه مؤدی سازد و قلعه مالد درک را که از
 حصون متبیده آن مدبر عوی و پشت استقهارس ناں قوی بود
 ندهای پادشاهی منهدم ساخته ناکاک یکسان نماید و بموجب
 التماس حان مذکور فرمان عالیشان از حداد وصل و احسان
 مشتمل بر صغیر مژم آن مورد نکال عصیان و تعویض حاشیه
 او نه رام سنگه که پیش پسرش که او را بایب مداد حویتش می
 خواست بصور پیوندد و چون این مراتب مقرر گردید دلیر حان
 حقیقت معامله را نه پیشگاه سلطنت و جهانداپی معروض داشته
 قبول این مطلب را الحاح و اقتراح نمود از آنجا که عفو و بخشایش
 از حلال شیم قدسیه پادشاه مکرمت برر تعصل مدس است بر
 وفق ملتزم آن حان به الت نشان رقم معاونات بر صغیره زلات مرزبان
 مرزور کشیده از مواقع لطف و اصطناع یرلیع گیتی مطاع مدی
 لر این معدی بطعمای نواک پیوست و با خلعت فاحره تسهت
 مر اوری و اطمیدان او از حضرت خلافت مرسل گشت بالتمله دلیر
 حان مالتی ملار را برود خود نگار داشته و کاهی ار را رحمت کرد که

(۱۰۲۴)

معنی را وری عظیم و عمدتی ستارک شناخته بلا توقف بمر
ملاقات آن حال شایسته کشتن آمدن کمر نام سپید پس خوش روان
سد و مدلی از روز و نیم مسکوک است بهت پیشکش مرکز نام شافی
که عتاله آوردن آن میسر بود همراه در داشت و دست و میوم شعبان
که دلیر حال موصوع برادره که سجد ولایت چاند اسم بران بود
مررین مذکور بشکر طهر اثر پیوسته چون قصد موقوفات حال مذکور
مموده ناشماره آن حال شایسته نشان آتشها و رستم بران راجح حال رفته
آن حال بهالت پرور را تا پس تن آتین سحرمان میان ندد رگدن ابله
بی سلاح و براق یک او آورد و در ایست حصوع و سرامندگی
ملاقات کرد و تمهید مراسم بدامت و اعتماد را اظهار مراتب محتر
انکسار دهوده یک بار استری و دو هزار روپیه و دو مراسم و یک
رسمیر و میل رسم بدار اندر حال گذراند رفعت هزار شری بلج
لک روپیه که نو چند و تل و شتر و عرانه مار کرده همراه آورده بود
بصلیحه خرماده و شکرانه اسان سرکار خاصه شریفه سپید حال مرور
داو گشت که اگر سلامت حال و ناموس و بقای موطن و ولایت
حرکت میجوای میبود که پیشکشی لا، برای سرکار نام شافی بروی
سرامان دهی و من دود دعوای دموصل و تحریک شقاوت و
مکال قدم از شاهراه بندگی و در میان پذیرای دین و ناموس
که آن صلاحت شعار سطوت ابدال دشمن مثال شهشاه روزگار معلوم
درب و نیم و مورد خوب عظیم گشته روال موطن و مال و هلاک
آستیدصال خود را بر تقدیر عدم قبول و امتثال متیقن بود از کار
گهی و معامله شناسی سخن دلیر حال را آورده گوش و هوس

در سر ولایت آن مقهور رود حان مذکور در منزل از دریای برده
گذشته بود که در وصول یزدک کرامت نشان معافی گشته تا بدولت حان
و راجه حان سنگه بدیده و راو بهاو سنگه داده و راو کربسپور تپه
و راجه در سنگه کور و حکم سنگه داده و قادر داد حان و زبردست
حان و آتش حان و برق انداز حان و گروهی دیگر از مداران بصرب
نشان او آحر حمادی آحره این سال همانوں مال عازم مقصد گشت
و بموجب امر والا ایرج حان و وحدار ایلچپور و قاجا خان و وحدار
پونار و جمعی دیگر بدر در سبک کومکیان انتظام یافتند و چون
اواسط شعبان نا امواج قاهره بخدود ولایت چاده رسیده ماضی ملار
زمیندار بانکار آن سرزمین اسطون عساکر طغر قرین از تپهوشنی
نشانم پندار خواستش آمده خدود خوب و رعیت در ناطق صلوات مواظبتش
استیلا یاف و سرار هوای نعی و طعیان و خاطر از اندیشه
استمدان و عصیان پر راجه چاره کار در سلوک منہج اطاعت و
عدودیت دید و ناگیا نام شخصی که مدار مہام او بود در دایر حان
مرستاده اط از عجر و اندال و کرامت رسوا ق حرائم و سیات اعمال
نمود و استدعا کرد که چون آن حان دایر نزدیک شود نائیس مسکنت
و خشوع آمده ملاقی گردان و درای ایمیعی خاطر در خواست عهد و
قول نمود حان مذکور بطر در شیمه وصل و کرم پادشاهی که نمودار
الطاف آہی است نموده متمنای او را پندرایت اسماج بخشد و
مرستاده را نار گردانید که بویک حصول این مامول ندو رسادیده آن
صلال کیمس را آورد و چون ناگیا از لشکر فیروزی معاونت نمود
خاطر و خشمت رده او را از جانب دایر حان مطمئن گردانند اس

تعیین یافتن دلیر حان با فواج قاهره به تنبیه رمیدار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

ایرد نیمه‌مال که لطف کامل و فصل شاملش چهره کشای
شواهد ندانج آمال اسم چون این رسیدند آوردن خلوت را نمرید
تایید و امداد و کمال نوارش و اصال از سلاطین والا شکوه کرامت
امتیار کشیده و حمامه موعدت ارای بر او حیدر طالع معبودس
رقم صرو اعمار کشیده للحرم همواره با روی نحت ارجمند شد را در تافتن
سر پندخته نحت سر کشان معرور و عاصیان مقور بغیروی تووفاقت
رنایی مؤید است و پیوسته اولیای دولت و سلطنت او پیودش
را در احرار فتوحات بدیده و تحصیل عنان حلیله امداد تیسیرات
آسمانی معاصد او شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین افواج
دهان کشا است سرگردگی دلیر حان بر رمیدار چانده و دیدار
گشتن او از حواب عفت و دادن پیشکش سایسته داولیای دولت -
تدبیر این مقال آنکه چون آن تیره نحت از کمال سعادت کیشی
و با عاقبت اندیشی از مدیح قوم اطاعت و مسلک مستقیم عدولیت
انحراف هسته شیوه نعی و عاصیان ورزیده بود و تحیل محال و
پندار دور از کار مصدر حرک اهلکار گردیده بنابر آن تدبیر و گوشه‌مال
آن حسران مآل پیش نهاد همت حسروانه گشته فرمان قهرمان
حلال نداد حان که نا نرحی از عسکر منصور دگر بعد نراع از
تاحت ولایت نیاپور نه پیشگاه حضور طلب سده بود صادر گشت
که بهرحا رسیده باشد بمحرد ورود منصور امع الدور برگشته اهما اعلان

در رند و بیلداران گماشت که کدگرهای قلعه را انداخته آن قدر که
میسر باشد در عدم و تسریع آن حصار شکوشت و بعد فراغ ازین
مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ششم دی حصار را همراهان لشکر
منصور رسید و روز دیگر راحه را انواع قاهره از کنار آب بهیونیه
سمت پریده کوچ کرد و بهم آ آب میور نموده در هشت گروهی
پریده منزل گردید و از آنجا نزدیک موضع بهوم رسیده بنابر مصلحت
تا بعد از ریح الذانی آنجا برون داشت و از آنجا بهواحی نیر آمده
تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین ایام سیلوی و نه گرا که
درگاه معلی رفته بود از سر حال و کوه اندیشی چنانچه در
طبی گراس وقایع حضور پر نور مذکور گشته از مستقر الحاکمیت
اکبر آناه که در آن هنگام مرکز رباب حاه و حلال بود روی گردان شده
مرحله پیمای وادی مرار و آزاره دشت ابدار گردیده بود یولاج
همانوں نراحه حیدرگاه صادر شده که یاقوی حویس اورا دستگیر
نموده تدبیر خان سپارد و حال مذکور اورا همراه گرفته بحال حاکمیت
آن راحه حمعی بجهت آوردن بیدو که در فتح آناد بود تعیین نمود
و آن حماءه اورا بجم حمادی الاولی لشکر طغر اثر رسانیدند و راحه
آن مسعود العاقده را که حقیقت رسیدنش بعد از سپهر احترام و
و شرف اندوختی او نادراک شرف اسلام مدق ذکر یافته با پسرش
حواله تدبیر خان نمود و آن حال سالب نشان روز دیگر نزدیک بیدار
راحه جدا شده بموجب فرمان طلب روانه درگاه معلی شد و راحه
نیر بیست و نهم ماه مرار از نزدیک نیر معریم اورنگ آناد کوچ
نموده هشتم حمادی الآخره در طاهر آن نلده قاهره برون نمود

(۱۰۲۰)

مأخذه بودند چنانچه گذارش یافت چندی مرتبه با حدود اعدا
صفا آرا گشته هر دو معاولی علیه و استیلا بر امرای طغر
شعار اکثر حرکات و توالی رکضات و تحشیم محاربات و مقاتلات
پی در پی و متعوتش رنج و تعب گشته مراکت و دراز بسیار
تلف شده بود معینا موسم بر شکل در رسیده محال نبرد ماند
و در حلال این حال بامبر مقدسات مذکوره بیرلج لایم الامتثال از
پیشگاه حاه و حلال براهه حبسنگه صادر شد که با حدود معصوم
بلدۀ فاحره ادرگ آباد معاودت نموده موسم بر شکل را آجا بگذرانند
و برخی امرا و لشکریان را بمحال نیول خویش رخصت نمایند
که مروه و آسوده حال شوند براهه بموجب امر اعلی ترک بیکار
محالان بهاد و عریض معاودت ادرگ آباد نمود و چون مذاات
و استحکام قلعه منگل بیده و سامان اسباب و لوازم حراست آن
در مرتبه بود که وقتی که عسکر طغرائان از حدود رایت معاودت
بر امر از آن تعرض اعمادی مصون تواند ماند براهه بافتنای رای مصلحت
بیرا صلاح درین اندیشید که قلعه مذکور را حالی کند بامبرین دلیر
هان با براهه رایسنگه و قنایان تعیین نمود که اسباب توپخانه و
دخانر قلعه بر آورده اردوت سنگه حارس آرا با رفقای او همراه بیاورد
و حان مذکور با همراهان سلاح ماه مسطور عازم منگل بیده شده چون
مداجا رسید آن قدر سرب و وزارت که در تلعه بود به بدهای
نانشاهی و تعنگچیان و بیلدراں دیگر مردم قصدت نمود که
دلشکر طغرائان رسانند و لشکریان را اشاره نمود که عتقت و سایر
دخانر قلعه را چندانکه تواند تصرف نمایند و آنچه نماید آتش

که مسعودان را آنجا نشان میدادند پنج و نیم گز حریفی پیمود و
 حاضران گراس نمودن که عدم مرددن حدی توحه حدود مسعود
 شنیده از دشاراسیون بطرف تلچاپور رهگرای انداز شد و ابواج
 قاهره دیست و هفتم ماه مذکور از دریای سیل عبور نموده در
 موضع صبری از اعمال پریونده که مسعودیل آنجا گرد شورش انگیزه
 بودند بزل کرد و روز دیگر بر کنار دریای بهیومره مدرل نمود و از
 تقریر مدعیان ظاهر شد که ابواج مخالف یکجا فراهم آمده در سه
 گروهی سولاپور اقامت گزیده اند و تحقیق پیوست که چون عادل
 خان بر کوهیبله و استیلائی حدود اقبال و حقیقت ضعف حال
 و پیرشانی و احتمال ابواج بدست مال حویتن آگاهی یافته بدقتین
 دانسته که از مقابل و مدافع عساکر گردون سکوه ستوه آمده دیری
 کوشش و آویرش در آنها نموده است تا چار مصلحت کار در ترک
 پیکار دیده ادوالمحمد بدیر لپتر را با لشکری که بحاص حیل
 معروف اهل دکنست برود حدود طلبدیده سرداران خود دوشته است
 که بعد ازین قدم حرأت و حسارت بدردیک عسکر طغر قرین
 نگذاشته از آسیب سطوت و صولت مبارزان دیروزی نشان بر کوا
 باشد و با دقت لشکر انداز اثری که با آنها مانده تا هنگامی که
 حدود مسعود دران حدود است بدردیک سولاپور اقامت نمایند
 و همچنین قطب الملک بدر لشکر خود را که نکومک تلچاپوریا
 مرتاده بود بحد درآباد طلبدیده است از آنجا که ابواج حبانکشا
 در تحریک ولایت مخالف که بدان مامور بودند دقت با سرعی
 دانسته تمام محال متعلقه تلچاپور را مکرر بی سپر تاحت و تاراج

تبع بهادران منصور راه عدم پیروی و قریب هزار کس زخمی
 شدند و از سپاه طبرستان یکصد و سی و پنج تن بقدر حال گوهر
 بیک ناسی خریدند و هفت صد و بیست و چهار کس متروک گردیدند
 و الحمله را در منزل سه روز اقامت نمودند از آنجا بطریق در مرحله
 پانزدهم ماه مذکور برگذار آب ماحیره که بمقامت ده کوه رسمی از
 فتح آباد معروف بدعارور واقع است برول نمود از آنجا که
 محالغان بالکار سیماب و از یکجا قرار گرفته برسم قرای چنانچه
 شیوه سپاه نکر است هنگام انبهر فرصت آویزش می نمودند و چون
 معلوم میگشتند بدستگیری سنگداری و پایمردی مراکب ناک ز تار
 مرحله پیدای وادی هزار میگشتند و دگر ناره قابو دیده مساک
 حسارت می سپردند و اوج بحر اصواح بانگرانداری و سنگداری
 اردو بتعاقب آن بد عاقلان تفاوت حوسسات معددی تواند شدند
 پدمون را در باقتصای رای مصلحت پیرا عریضت آن کرد که حدود
 بصورت معارضه حورده و سنگدار ساخته در آن حیش نکر اذرن
 و آنرا را تعدیه و تادیبی چنان مه آید که من بعد حرأت دستبرد
 آریر نتوانند نمود ر این اراده حورده شده حقیقه مقتصری
 برداشت و همچنین همه سرکاران و لشکریان را تاکید کرد که محقق
 و سنگدار شوند و مجموع احوال و ائقال اردو و لشکرا را بفتح آباد
 مرستند که آنجا باشد و نیزم دیو میسونیه و حکمت سنگه هاده و
 کهلوخی و حمعی دیگر را که دو هزار و هشتاد کس بودند بحکمت
 مراست نده و اردو در آنجا بپس نمود و نیست و دوم لی تعدیه نایس
 عریضت صائب ار گذار آب ماحیره کوچ کرده قسمت دهزارمین

و روز تا آخر رسیده باقتضای رای مصالحت بخوا صلاح در معاودت
و ترک تعاقب دیده تدبیر حاکم پیدام نمود که عدنان دار کشیده
موج متعرق خون را فراهم آرند و روانه معسکر میروزی کردند و چون
میلی از فتح جنگ حاکم که آسیب صدمه ناس دار رسیده سراسیمه
میکردید در وقت روانه شدن راحه سمت تدبیر حاکم عقب مانده
نمود درین وقت پسر شرزه و حواص و حمعی مسدودان که از دور نمایان
نمودند انتظار مرمص نموده در پای کوهچنه مذکور میل را قتل کردند
راحه ازین سعی آگهی یافته بلا توقف با حمعی قلیل خلوریر
حدود را بسر کوهچنه رسانید مسالمان چون همراهان راحه را بعایت
کم دیدند میل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیای ستیر و آذیر گشتند
درین وقت کیرت سنگ و فتح جنگ حاکم رسیدند و ناس جمع با انکار
و گروه سیه روزگار در آویخته بصرب تیغ آردار و سنان برق آثار بسیاری
را بر خاک بیستی انداختند و تعداد حملهای مردانه عرصه کارزار
از عمار حرمیت و محوم آنها پیراسته تا یک گروه تعاقب پرداختند
و راحه بفرار و حوک و قار سرداری خود را دهر طرف رسانیده آثار
شهادت و دلآوری بطهور میسرسانید چون شام در رسید و سائیم
علیه و استیلا بر پرچم رایب مداران طغر لوا دریده اثری از عدم
لذیم نماد اسواج فاعره کوس بصرت نواخته و علم میروزی امراخته
مدایره گاه معاودت کردند درین آویزش حیدر ترکمان را از سرداران
قطب الملک رحم تیری بر راس رسید و ریاده بر پانصد تن از سپاه
نیکاپور و گلکنده که از آن حمله موسی اوعان سر لشکر بدیره نهلول
و مانکوی پسر ایک کهواره و چندینی دیگر از عمده ها بودند بدلالیت

پدایمردی شرافت و سرانگی خود را رسانیده اند و آیهایی مردانیت
 راحه یبر که در سمت یمن آن حاکم و سادات آنجا بود مساعی خاندان
 و آلهای بنیای تقدیم رسانیده معاندان تیمور تحت اقتدار و رحمت
 نموده برخاسته برای که در دست راست و چپ او اعدا ثبات قدم درزیده
 از موج دور بود و پیوسته آوردند او بمدا و بعد از مدت اندک سر بر سر مردانگی
 کوششی ناشده نمود و چندی از راه را پیش سر بر سر مردانگی
 بهانه برخی سحرچ مدد و راحه را بدستگرمی و رسیدن ستاره یبر
 را مدبرم صاحب و حاو گردون شکوه تا به دست گروه تعالی
 مستدولان انداز پروه نموده پانمی و جبهه یبر سیار و شتول برنار از
 حوش و رزه و نان و دیگر اسلحه پیکار از آنها بدست نهادن بصورت
 عمارات و راحه دوز ح و مطب الدین حاکم را در برابر حواس
 و پسر سرور بهدوی و دیگر مستدین که نان دو حال حدت دشان
 معال بود و گذاشته تا هنگام کومک دلیر حاکم روان گشته بود چون
 یک گروه پیوسته این گروه یبر بمقدار اید که از عقب دایره حاکم
 آیند رج از عرصه معاندان دارد حاکم و مطب لدین حاکم در تانده
 از آنجا برگشته و آنها برای سیر است دایره ده ماندند در حائل
 اینحال حاضر رسید که همراهان دایره حاکم عظیم خود را رانده دور
 رفته اند و تعاقب اعادی هر دو متفرق شده و حاکم مذکور ناسیص
 کس مانده راحه به حرکت اجتماع این حاکم را کوشش که در میان او
 و دلیر حاکم حائل بود گذشته نزدیک تا آنجا دلیر رسید کیرت سنگه
 و فتح جنگ حاکم که مقدمه موج راحه بودند نار پیوستند و از آنجا
 که موج بزرگ مخالف تعدیه تبلیغ یافته رهبرای فرار گشته بود

حان پیش روی راحه شد راحه رایسنگه در دست حان مذکور قرار
 گرفت و از عیدیم عاتق و حیم خواص و پسر شرزه مهدوی و دیگر
 لیکن پوریان و حیدر آنادیاں قطب الملکی ناقریب هفت هزار سوار
 در بروی نازد حان و قطب الدین حان صف آرا گشتند و بدیرت بهلول
 تا تمام اعیان لیکن پوری و انکوی نهو سله و مانکی کهوپره و دیگر
 سرهت های لیکن پوری و شرزه حیدر آنادی که دوحی گران بودند بدلیز
 حان مقابل شده ناسی چند انداختند آن حان سهامت نشان بیدگ
 توپخانه مقید تا شده دلیرانه سمد حلاوت بدوع محالان برانگیخت
 و بدیگ ناسی رسیده نه تیغ تیرو سنان حو ریر ناسی گروه ناطل ستیر
 در آویخت و چون اشتعال بیران حرب و قتال شدت پذیرد اعدای
 بدسکال سطوب و صوات مساهدان حیث اقل راتاب بیارزده روی
 همب از مقابله بر تافتند و دلیران عرصه بدرد و شیران بدیشه
 خورد آن روه صعتان شقاوت کیتش را پیش انداخته نذاعت در آمدند
 عیرت و نعمت برادر رادهای حان مذکور که از پیش روان معرکه
 کارزار بودند کوششهای مردانه ناسی آوردند و رحیم داد برادر زاده
 دیگر رس رحمهای کاری برداشته از مرکب مرو افتاد و او المسمد
 بدیرت بهلول مصدر ترددات نمایان شده چندی از همراهانش
 برحمهای سمشیر چهره آرای مردانگی گشتند و کرس راتپور و برادر رس
 حوهر حلاوت بطور رسانیده گلهای رحم از شاحسار مردی چیدند
 و آتشخان داروئے توپخانه و حسن بیگ مدک ناسی و حمعی
 دیگر از گروه برق اندازان که مقدمه این فوج بودند ترددات سایسته
 نمودند و دلیر حان بهر حال علهه از سپاه مخالف مشاهده میکرد

(۱۰۱۴)

و مسجد و لاش او را از معرکه برگرفته لیبرون نزدیک و پسر حرلش را
آسیب رحمهای کلری رسید و نیز منتهیان آگاه گرازش نمودند که درین
آوردیش سپاه لیجاپور و لشکر گلکنده ریاده در بیست و دو هزار
سوار بود سه ماه مذکور افواج قاهره از حاصی که اقامت داشتند
بهت نمونه در موضع سب سوار اعمال اوسه برول کردند و
پس از هشت روز از آنجا بهت نمونه در مقام اولی منزل نمودند
و نهمست و یکم کنار آب تیر که آن دیر از متعلقات اوسه و از آنجا
تا لیجاپور هشت گروه رسمیت معسکر حملو نتج رهبر شد رزی
چند آنجا اتفاق اقامت افتاده میلوم سی قعه شده نگام موی از
محالغان حسران مآب آن روی آب آمده قریب سه هزار نان و لشکر
ویدوزی انداختند و آسیب آن بدعی مردم و بر حی دواب رسید
پلجم ماه مذکور کوچ سده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد برول
گشت و دهم نزدیک قلعه چکه تدر از اعمال پرگنه دهوکی که متعلق
به لیجاپور است محل ورود حیثش معسکر شد راحه بعد از رسول ندان
منزل یافتن معسکر از راه حرم و دور بینی نزدیک معسکر ویدوزی
توقف گریده افواج قاهره را حال آنکه داشت و انڈی از اردو
لشکر گاه رسید چندان اول هدور بر سیده بود درین اندا منتهیان حمر
رسایند که لشکر نکست اثر لیجاپور و گلکنده بهیئت مجموعی
بر نزدیک پنجاه اول رسید است راحه محرم استماع این خبر با لشکر
قول و موج طرح و التمس بحال اعلای روان شد و بدلیز حان
و دیگر مرداران ویدوزی نشان پیام نمود که حوک را رود رسانند
و آنها بدر راه راحه پیوستند چون بعدیم نزدیک رسیدند دلیر

آوردند و سایر مبارزان منصور که در هر موج معین بودند منصور
 تلاشهای مردانه گردیدند بالحملة محالغان قابو خو چون از همه
 سودمند حراب و حالات نیروی نازی شهاب و صراحت مبارزان
 ویروزمند بر تافته دیدند سر رشته ثبات و پایداری از کف داده
 دادیه پیمای فرار و رهگرایی وادی ادبار شدند و بعد از پشت دادن
 اعدا راحه نگامشی آنها در آمده مساوی عید در پی آن عید
 حویان گیر پا ستاوت و چون مهرمان پیاپی اسبان تاری نراد
 سرعت برق و باد پویان بودند و روز بیری گاه شده بود راحه عدل باز
 کشیده سبب داود حان و قطب الدین حان روان شد و در راه حنر
 رسید که آنها دیر قریب فتح و طغر بحاب او می آیند و از آنجا
 سمتیکه دلیر حان بود میل کرده چون آگهی یافت که حان مذکور
 دیر مطهر و منصور می آید عدل نوادی معاودت تافته رانده معسکر
 ویروزی شد و داود حان و قطب الدین در راه راحه پیوسته قریب
 یکپاس از شب گذشته مجموع سپاه طغر پناه لشکرگاه رسیدند درین
 ویروزی مصاف از مبارزان لشکر منصور قریب دو صد تن مردی
 و مردانگی نقد حان در نداشتند و چهار صد و شصت و پنج کس دیگر
 شجاعت نیروی زخم ریدت پذیر ساختند و از سپاه مخالف مصاعف
 این مقتول و محروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از تقریر
 مدشران اقبال ظهور پیوست که الیاس مهدوی مصاطب لشکر حان
 که در حالات و دلاوری و فنون سرداری و پیاگیری محکم اهل دکن
 و رکن اعظم آن حیش پر مکر و فن بود درین حدک ترحم تعذیبی
 که دستش رسید و رحم بیره که بر کتفش آمد از پای در افتاد

صفتان حیدله ورحمله آور شده آنها را متعرق صاحب و آرا عا
پیشتر رفته در حالتی که ناو د حان و قطب الدین حان در آب کمی
را سالم از تعرض معادن دین روانه معسکر مصر ترس نموده از سر
جمعیت خاطر نا عذیم خویش معرکه آرای بند نمودن آنها پیوست
لود بستان و غیرت نرا در رانده دایر حان که پیش روی او بودند مرکب
حالت بر انگیزده دلیر اند بر محالان تاختند و رایت علیه و استیلا
ادراخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون موحی دیگر از آن
حیل انداز بگویم رسید دلیر حان از مدخل ورود آمده بر اسب سوار
شد و حلو ریر بر سر آن سیم بستان رسیده لطمه سر پیچ همت و
دلیری روی حراب و حسارت شان از عرصه کارزار بر تافت و بسیاری
را طعمه مصاص انتقام ساخته تا در کوره در پی آن مدبران سقارت
پژوه تاحت و راحه حسد که بعد از مرستان دلیر حان ملا بستی
و بیت و سیدی مدخل را با دگر حدشیا و چندی از مداران
معمول و جمعی از مدد و قبیان پیاده داری معسکر فیروزی تعیین کرده
با اقای سپاه طهر پناه سوار شد و چون نزدیک رزمگاه رسید موحی
از سمت یمین نمودار گشت راحه حلو ریر بر آن گزیده ناظر ستیر
حمله نرده شعله تیغ آنداز و برق سنان آتشبار دود سودایی پندار
از دماغ سوت شان بر آورد و فتح حاکمان با موج طرح و کثرت سده
بالسکر التمش کوشش هایی نمایی نکر کردند و موحی دیگر از جانب
یسار نمودار گشته راحه با حدود حرا عار برآ با تاحت و بنا ری همت
و دلوری سلک جمعیت آن حسارت کیشان از هم گسیخت رسو بکرن
و مترسین بدیده که پیش روی او بودند ترددات شایسته سبای

بودند اشاره کرد که لشهای آدبا را از خاک برداشته مسلمانان را
 دهن کردند و همدانرا سوختند و راحه رایسنگه بدر ناساره راحه اواخر
 شب رفته باو پیوست حان مذکور روز دیگر بدو اعادی که بمساب
 سه کروه از جنگ گاه افامت داشتند روان شد و مخالفان از اجتماع
 حمر آمدن آو رو بواجی فرار نهادند بکشم سوال عساکر نصرت مثال
 از بیلکده سمب اوسه بهصفت نمود و هفتم که مقام بود راجه
 قطب الدین حان و داؤد حان را با همراهان آنها بحراست کهپی
 تعیین نمود و چون آگهی یافته بود که لشکر لیخاپور و گلکده سوای
 ابوالمحمد مدیره بچتر و رضا قلی که در عقب بودند سه موج متقسم
 گشته اند یکی سردار می شوره مهدوی و دوم سرگردگی حواص
 حدشی و سوم نگار فرمائی مدیره نهلول لاجرم همواره مستعد کار و
 مترصد بیکار بوده گوش بر حمر آن افواج بکمت اثر داشت تا آنکه
 اواسط روز مذکور حمر رسیده که شوره با موج خود بر سر اهل کهپی
 آمده برخی شتران که از افواج منصور سمب دست راست رفته
 پاره در شده بودند گرفته و دو موج دیگر داؤد حان و قطب الدین
 حان متقابل شده و آنها شتران کهپی را بپیش انداخته حدگ کنار
 می آید راحه با اجتماع این حمر دلیر حان را با موج هر اول نتعجیل
 هرچه تمام تر بکومک فرستاد حان مذکور بسمتی که داؤد حان و
 قطب الدین حان با عیدیم لذیم آویرس داشتند روان شد و چون پاره
 راه روست اتعاقا داؤد حان موحی از اعدا بقصد اینکه از عقب موج
 داؤد حان و قطب الدین حان در آید از حدود مخالف جدا شده باین
 سمت که حان مذکور میروم آمده بود آنجا حالات پرور نران رفته

تحریرات اهل کهنی قیام داشت درین اثنا شراره مهتری کد باوج
 مخالف نزدیک بود ووحی بمقابلۀ ترکثار حان ورتناک حان مذکور
 مدداعۀ آنها در آمده کوشش مردانه نمود و چندی از همراهانش
 رحم برداشتند و سرره ناسه چهار سوار ترسزدتاهی آمد و مخالفان
 از هر چهار طرف او را با همراهانش قتل کرده هنگامه آرای کارزار
 شد مدارران هرتر آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از ا پاں
 فرود آمده ناری حلال لختک کشودند و دتاهی ناروقای خویش
 قدم همت و دایری مشرده آنچه منتهای مرتنۀ کوشش و سپاهگری
 بود بطهور رسانند و تصرف تبع مراوشان بهیاری از ان شقاوت مدشان
 بر خاک هلاک اداحت و آخر الامر رحم بسیار برداشته حان
 سپردی در راه عنودیت در ناحت و رستم را و محجوج شده در
 معرکه افتاد و سپاه عدیم او را بر گرفته بردند و هندی ربحان
 کوششهای مردانه کرده سر نحیب نیکدامی فرورد و بصوت رای
 و رانهدوی پسران دتاهی که رحمهای گری برداشته بودند با نرحی
 از همراهان خود را نیک سو کشیدند و چون بمعسکر طغر پیوستند
 بصوت رای بهمان زحمات در گذشت و در همین روز ابوالقاسم پسر
 قتاد حان درسم قراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از عدیم نابکار
 نمودار شده باز در آویختند و او چون سپاهی درحور مدداعۀ اعدا
 همراه ندانست نائیس قراقی از آنجا برآمده اواخر روز دلیر حان را
 ازین معنی آگهی داد آن حان شهامت نشان ملا توقف باوج هراول
 روانۀ آنصوب شد و کجائی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا
 توقف کردند و قریب صد و پنجاه تن از مبارزانی که حان نثار شده

گروه رتا اومه ده گروه است مدبرل گزید و عالم خان و دتاهی
 و راکه و حی و کهیلو حی و جمعی دیگر را با آتشخان و برخی از
 توپخانه تسخیر قلعه بیلکه تعیین نمود و روزی چند آنجا اتفاق
 افتاد چون فرستاده ها آنجا رسیدند محصوران قلعه حصار
 عالیت بر خود تنگ و صاف دیده دست توپخانه را دامان اسپتیمان زدند
 و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راحه سلیمان بیجاپوری را
 اسب و خلعت داده بحراست قلعه مذکور معین ساخت و چون آن
 رفته راحه بمقتضای مصلحت و کار آگاهی باستمال و تالیف
 قلب دیتو که محملی از حال او گزارش یافته است پرداخته او را
 بحادثه توپمدگی و مسلک مستقیم دولتحواهی رهمون شده بود
 درین وقت دیاوروی نحت و دولت از کردار با صواب حویتش برگشته
 از حیل مخالف جدا شد و بشکر نصرت اثر پیوسته راحه ملافی
 گردید و ارا آنجا که سیوا را آرزوی استلام شده سیه مرکور خاطر بود راحه
 بروفق حواشش والتماس او درین باب ده پیشگاه خلافت و بهان دانی
 عرصه داشت نموده بود و فصل و عاطف حضرت شاهدشاهی که
 پرتو خورشید لطف و کرم الهی است قبول ملتسمس او کرده یرلیع
 مکرمت پیرا صادر گشته بود که حریده آمده نامیه سانی آستان
 معلی گردد درین ایام آن صلوات کیتش با سندهای پسر حویتش و
 برخی نوکران خود از راحه مرخص شده روانه درگاه حلائق پناه
 گردید و چون راحه دتاهی و همراهانش را از موج هراول و ترکناز
 مان را از موج التتمش با جمعی دیگر برای طلایه امواج نصرت
 پیرا تعیین نموده و دتاهی از بیلکه دو گروه پیشتروته

بودند و شریزه راو تسراحت آن تعیین نامت و هفتم ماه مداراک رمضان
 بهم حال از خلوس همانوں تلچاپور مورد دخول عساکر گردن مآثر
 گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بطور بیومت
 که سید ذوال و ساهو با دیگر محادیل بیست و هشتم شعبان پدای
 قلعه کلیان رسیده عمار حصار در آنجا بستند و مداراک بصرت شعار از
 دراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و دال که تپه خاک انداز سرق در رگاز
 شان بستند چنانچه سست آنرا در محال اندیشان رهگرمی بیستنی
 شدند و سناری محجوج گشتند و دوازده دلول ملکم و محلول از پای
 قلعه تسراحت و چمن مذهبیان آگاهی دادند که حدود عمیم که در
 سمت کلیان و اوسه بودند بمس طغر آزاد شتافته اند و احوال
 چهاردهم ماه مذکور با احوال منصور از تلچاپور کوچ کرده هفدهم در
 سه گروهی قلعه بلدراک برول بموت و روز دیگر از آنجا دسم
 قلعه کدھوتی کوچ کرد و چون بدیشت پتنگ راو را با دهمی بتسجیر
 کدھوتی تعیین کرده بود خبر آمد که رتبه او را همراهان با آقا
 رسید گروهی از محالان که در قلعه و قصه بودند از کوته اندیشی
 و سخت یرگشتگی بکام حصار بر آمده بمحاذله پرداختند و چندی
 از طریق محجوج شدند و رحم قهرمی بدست پناگ راو رسید و
 شد هنگام محلولان دراز موده مسلک انداز بودند و قصه با قلعه آن
 بتصرف مداراک و برور مدد در آمد و بیستم متصل کدھوتی و مسکر
 حدود مسعود شد و احوال باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آرا
 مدهم ساختند و روز دیگر هفت و دهم کوه حرمی پیموده در یک
 گروهی بدیده که قلعه متین گلین دارد و از آنجا کلیان شش و بی

مقهورانی که محاصره قلعه مسطور حسارت ورزیده بودند از استماع
توجه افواج قاهره آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادبار سپردند
نیست و چهارم و دوازده حان و راحه رایسنگه و قطب الدین حان
برگشته لشکر میروزی پیوستند و چون نوشتهای قلعه داران طغرآباد
و کلیسی و اوسه و ادنکیر محصر از حسارت و حدوگی سیره لهل و
دیگر محالغان محمول و در آمدن آنها بملک نادشاهی و شورش
انگیزی و افساد بیتو که چنانچه گراس یافته در پای قلعه بداله از
سیوا حدائی گریده عادل حان گرویده بود رسید راحه با عساکر
قاهره نیست و بکنم از نواحی پریده کوچ کرده از راه دهارا سیون
و تلکاپور روانه شد که دگر ناره بولایت عظیم در آمده چندانکه ممکن
و مقدر باشد در تحریک آن کوشد و حدود با مسعود محالغان را
بیر که در آن سمت نشان میدادند تدبیه و تادیب نماید و چون از
نوشتن ناروحی مسوب رای که در قلعه لهلتن بود بطهور پیوست
که در قلعه مذکور آب نعیب کم است و اگر محاصره اتفاق افتد بعلت
قلت آب کار بر محصوران تنگ خواهد شد راحه بمقتضای مصلحت
لهلتن را بجاگیر مهداحی خویش سیوا که در سلک اندوهای
نادساهی انتظام یافته بود مقرر ساخته او را تا آنجا مرستاد و ناروحی
بسویت رای را نزد حدود طلبید و چون در موضع درهوکي از اعمال
بجاپور قلعه گلیدی بود که جمعی از معاندین در آن متحصن بودند
عالم حان و ناروحی را که بود آتشکان را با برخی از توبخانه تسخیر
آن تعیین نمود و پس از رسیدن این جماعه پدای آن قلعه محصوران
ربهار حواسته در آمدند یکصد کس سپاهی و دو صد تن از رعایا

راجپوتان باسعی راحه رحمهای نمایان چهره سالب در اوروختند و
 سید منور حان نارعه و رامسنگه راتهور و درادرس که در موج نول
 بودند از روی کار ظلمی بر عظیم تاحته ترددات پسندیده بطهور
 رسانیدند بمشاهده این حال راحه دیر مداعفه اعدا عدان گرا کشته
 بدروی دلیری و دلوری حیل محالف را از پیش برداشت و از اسحا
 مدوع گروهی که از طرفی دیگر آغاز حسارت کرده بودند در گشته
 لوی علیه و استیلا در ادراشب القصه دکنیان مقهور چندانکه مقدر
 و میسور بود کوشش و آویرس نمودند و جمعی کثیر اراں قوم بدو مرهام
 طعمه تبع نهادن درام انتقام گشته بسیاری را آحیی رحمهای
 کاری رسید و آخر الامر سان نحت و روزگار حویتش در گشته نکام
 ناکامی و ادبار راه فرار سپردند و سپاه ظفر پناه تا ده گروه آن گروه
 شعوت پروه را تکامشی نموده کامیاب نصر و بدروری نار گشتند
 راحه پس از فتح بمکانی که پشتهای کشتنک امتاده بود آمده ایستاد
 و اشاره کرد تا آنها را بردارند و کیرب سنگه را بطریق چنداوی
 در عقب گذاشته با حدود مسعود بمملکه روانه شد و یکپاس و سه
 گهری ارشبد گدشته بمعسکر فیرزی رسید درین محاربه و پیکار
 یکصد و نود تن از دلوران صف شک و هراتان حصم امکن سر
 نحیب بیکامی در کشیدند و قریب دوصد و پنجاه کس گلهای
 رحم از شاحسار مردی چیدند و مراکب بسیار از پای در آمده
 درخی زحمدار گشتند و از عظیم لذیم زیاده از چهار صد کس مقتول
 و محروح شدند و از تقریر درخی محروحان لشکر عظیم که دست
 آمده بودند بطهور پیوست که درین جنگ گوانه تعدگی بر اسب

[illegible]

از اینجا بقلعه که پهلایه از قلاع حدودش که مسافت نیست کروه از قلعه
 پهلایه واقع است رفته قرار گرفت و جوئی چند از مردم خود بتاحات
 ولایت عدیم مرستان و درین وقت یثوی سر لشکرس ازو جدائی
 گرفته بمحالان پیوست یثوی و ششم که موضع لوهری از اعمال
 برداشته مورد درول حدود مسعود میگشت راحه دریا در پاس
 روز یکبار فائمه که نزدیک منزل بود رسیده برای محافظت بهیور و
 گذراندن توپخانه در دست چپ اردو قرار گرفته بود و قراولان را
 بهر سو مرستانه که حمر عدیم دیارند و دلیر حان با موج هراول برسم
 معبود پیشتر بمنزل رسانیده بدستور هرروزه در پیتش لشکرگاه صف بسته
 بود درین وقت اردو من راست اردو موجی از اعادسی طاهر شد داؤد
 حان با سارقه راحه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیر حان از حامی
 که بود پاره پیشتر آمده بحامی که ناس اعادسی میفرستد قرار گرفت
 و راحه قطب الدین حان را عقب اردو راحه رایشنگه را در دم
 چپ بحامی خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بمحافظت
 لشکرگاه قیام نماید و حدود تعمیل از ناله گذشته میدان موج دلیر
 حان و داؤد حان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از موج بزرگ
 عدیم جدا شده رو بروی راحه و داؤد حان صف آر گشتند و مانعی
 رو بروی دلیر حان نداشتند راحه کیرب سنگه را با موج التمش
 و متبع جنگجویان را با لشکر طرح آمدان دلیر حان مرستان و پس از
 اندک زمانی از حمله این هفت هزار سوار که در برابر راحه و داؤد
 حان بودند بفریشتی قسمت دلیر حان شتافته برو هجوم آوردند
 و مشاهده این حال راحه بفر با سپاه قول بحان مذکور ملحق شد

رحمهای نمایان برداشته در میدان افتاده بودند مقهوران برگزیده،
 قلعه سولا پور مرستاده القاصه چون انواع نکست اثر عظیم یکی
 همراه آمده در عقب لشکر فتح رهنم بودند راحه بقصد ایامه قاضی
 تدبیر آن مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای بهیوره اقامت
 نموده در فکر تدبیر آنها بود و از اینجهت که آن گروه فرار پیشه، یکجا
 فرار نگرفته بهر سو پویان و گریزان بودند دران مکل اینمعنی صورت
 ده پذیرفت بدینر آن بیستام ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار
 دریا برول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گردید و دیانت
 رای که در سلک معتمدان عادل حاکم بود از جانب او آتیا رسیده
 بعضی پیداهای مدنی بر مراسم اعتدال و اظهار عجز و بندامت
 تراحه آورد و برخی مریض آتیا که مرستاده بود رسانید و درین هنگام
 راحه سید عدد العزیز بخاری را قلعه دارایی منگل بیداده تعیین
 نمود و او دولت سنگه قلعه دارسان را نیز بهمراهی او معین صاحب
 و اسباب حفظ و حرامت آن حصار بدهی شایسته سامان نموده
 قرار داد که حاکم نا اواج قاعده مانین هوپور و پریده اقامت نماید
 و در آنجا احوال و ائقال عساکر اقبال را تحقیق داده و سنگبار شده
 دیگر بار در هر ولایت لیخاپور رود و بیست و چهارم نا حدود طغر
 مات از آب گذشت و از تقریر مدهیان طهور پیوست که سیوا که
 بطرف قلعه بداله معین شده بود بدای آن قلعه رسیده اواحرش
 نا سپاه خویش دران یورثی رو چون محصوران حذر دار و آماده
 مدافعت و پیکار بودند حربی صعب و کارزاری شدید واقع شده بعضی
 از مردم او مقتول و محجوج گشتند و چون کار از پیشتر سست

طایفه قلعه نباله تعیین نمود تا مصالحان مددند با طایفه گشته برخی نان
 طایفه مشغول شوند و اگر میسر آید قلعه مذکور را مسخر سازند و ظاهر شد
 که شرزه مهدوی و دیگر مقامهیر که ولایت پادشاهی در آمده بودند
 با اجتماع توحه حدود مسعود ندید مصوب از ولایت پادشاهی بر آمده
 ده بندیره دهلوی و ابوالمحمد و مردودان دیگر که عقب لشکر فتح
 رهبر بودند ملحق شدند و مهیار از جانب پرییده رسیده آگاهی
 دادند که سکندر برادر فتح حدگ حاکم از آنجا عازم لشکر منصور
 شده در چهار گروهی پرییده فرود آمده بود شرزه مهدوی و دیگر
 امواج عدیم که نزدیک بودند حذر یافته پیغام کردند که بنا ملاقی
 شو او بمقتضای صدق عدودیب و روضه عقیدت جواب داد که
 محل ملاقات ما و شما میدان مرد و عرصه کززار است محدودان
 بی متوت ناچار نا شش هزار سوار بر سر او آمدند و نا او همگی یک
 صد سوار بود چهل سوار از تابعان خود و شصت سوار دیگر از
 پرییده برماقت آمده بودند و چون اعدای نزدیک شدند تا بینايش
 بمقتضای نمکخوارگی ثنات قدم ورزیده دیگران متعرق گشتند
 سکندر را حبط ناموس شجاعت و پناهگیری دامن گرفته روی
 بر تافتن ازان گزیده بی راه روی تحویل نکرد و از کمال رسالت
 و مردانگی با ریتقان یکدل حالات کیش خویش بقصد سراری
 و بیل سرخروئی و سرافرازی از اسب فرود آمده داد مردی
 و مردانگی داد و بسیاری ازان با حواصردان را طعمه تیغ
 شجاعت و دلیری ساخته با همراهان وادار دقت حیات مستعار
 فرار از عن العار مردانه رار در ناحیه و پسران را با دوتن دیگر که

مرداران ویدروزی دشمن طریق معاونت سپردند و محرم برگشتن آنها
 محالان حسارت و حیرگی کرده حق حوق رو نظرب حدود مسعود
 آوردند مبارزان دسالت کین مدداعه آن جمع محال ادیش
 عیان بر تافتند بحسب حموی از آن قدره روزان بمقارن ایاخی
 گویسلسه و شرره را و دیگر نکایان که در سمت یمین راحه رایسنگه
 بودند در آمده آغار حیرگی نمودند راحه مذکور بدلیبری و دلوری
 بر سجدولان حمله کرده آنها را دوع کرد و چندی از آن مدبران بر
 خاک هلاک افتاده نرحی مستروح گردیدند و گروهی رو سمت دوج
 قطب الدین خان آورده از آن حمله قریب دو صد سوار حلاب شعار
 تبعها آهسته مرکب حسارت بر انگیزند آن خان حالات خو نازوی
 همت ددوع آنها کشاده کوششی مردانه نمود و چندی از آن سیه ننگان
 طعمه مصصام انتقام مدبران نصرت اعتصام گشته نرحی مستروح
 شدند راحه حیرسنگه پس از آگهی بر کیفیت حال دلیر خان و
 داون خان و کیرت سکه را کمک تعین نمود و چون نا دوج قول که
 آمده کار و مستعد پیکار بود ویرن دایره ناه ایستاده انتظار حیرمیدند
 دام نرده در راه نراحه رایسنگه و قطب الدین خان و دیگر سپاه
 طغر پناه که عینم را دوع نموده قریب نصرت و احتیلا معاونت نموده
 بودند بر حورده داتفاق روان شدند و قریب پانسی از شب گذشته
 داتفاق مسمر ویدروزی گشتند نا اتمله چون عساکر مدصوب را قصد
 میسر صرفه دایره دایره سرکور دایره دایره و دایره عدم اس ارده توستاده
 سگن که توسته بر آن حصص حصص را شید و دیگر اوقات طلعه
 کشنی همراه دایره دایره و روسته ولایت پانسی قریب یک

آن حصن مدیج کرده بود و تالاب نورس پور و ساد پور را حالی نموده چاهها و ناولی های پیرامون قلعه را همگی بریزم و خاک انداخته و عمارات و معمورهای دیروز حصار بر زمین یکسال ساخته آنچه مپاه طغر پناه را در تحریر آنجا نایستی کرد خود نحای آورده بود و چنانچه رسم و آئین حکام لیچاپور است خود در آن حصن حصین و معقل متین تحصن هسته مجموع سرداران و امواج خویش را در دیروز لمدامعت و مقاومت حدود قاهره مامور گردانیده بود و درین وقت ناسارۀ آن بی بهره جوهر سعادت شره مهدوی و سیدی مسعود و عمریر و چندی دیگر از لشکریانش ولایت نادرشاهی در آمده عمار انگیر شورش گشته بودند تا اگر امواج گیداهستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه ناسد ناستماع این خبر متزلزل گشته دست از محاصره ندارند و از پای قلعه بر حیرند و ما بقی لشکرتش در نواحی قلعه بود نالحملة راحه در مدخل مذکور دلاوران معول را نا برحی در دست راست و پارۀ پیش روی لشکر طغر اثر و حمعی از دکدیان در دست چپ ر رمزۀ در عقب لحدرداری و اهتمام کبی مقرر نموده بود و برسدیل نوت این جماعه لمخاطت اهل کسی میرفتند روی حادث برای دیگر دکدیان که نائین معهود نحاس دست چپ رفته بودند حذر مرستند که قراول عظیم نمایان شده راحه رایسنگه و قطب الدین خان ناسارۀ راحه ندراسو شتافته بعد از طی دو کروه بقراول عظیم بر حوردد و از طرفین بانی چند انداخته تا شام مریقین در برابر یکدیگر ایستاده بودند و چون حجاب طلعت شب در میان حائل شد

سدکه کچهواه با قشوی از راجپوتان راحه پیشتر ازین حماعه جلو ریز
میرفتند مقهوران بغداد نکوهیدند خویش بحسب روی گردان شده
سری نگریز آثار نهانند چون پیش روان عرصه کارزار تعاقب آن
برگشته بختان نموده نزدیک رسیدند و راه گریز بر آنها تنگ شد
بحکم ضرورت عطف عدان نموده بحک شمشیر درآمدند و اجل سدکه
و همراهانش را با آنها حربی صعب روی داد و قریب صد تن از
مخدولان دران آویرس طعمه تیغ مداران میروز صد گشته بسیاری
مخروح شدند و برخی از راجپوتان راحه نیز پیکر مردهی برینت
زخم آراستند و معدودی مردانگی سر بچیم یکدنامی فرو بردند
آخر الامر مردودان ناکار را پای ثبات و قرار از حای رفته بیل عار
قرار بر چهره روزگار حود کشیدند و نه دران منصور تا سه کوزه آنها
را تکامشی کردند و داود حان با همراهان حود دهوی که مقابل او
بود در آویخته بیدری شهادت و دلادری لوای علیه و استیلا بر
امراحم و راحه رسانند که هر اول او بود مصدر ترددات نمایان
شد و دلیر حان که لغوج نسب چپ حمله نموده بود چون بمسالمان
قریب شد و نزدیک بود که کار پایکار از تعدک و تیر گذشده بیدره
و شمشیر رسد مقاهیر رج از عرصه مقاتله او بر تافته راه گریز سپردند
درم ماه مذکور عساکر منصور در پنج گروهی بنیسا پور برول نمود
و تاهمت رر آتیا اقامت گردید عادل حان حصص متین بنیسا پور را که
نمادستار صامت و جمعیت و حصادت شهره روزگار است نومور عارسان
و کثرت آلات و ادواب قلعه داری استقام تام داده سوای مردم
مقرر و مساطان سائق سی هزار پادده کورتکی وراهم آورده داخل

نقله کشیدند محالغان تا دروازه حصار آمده چون از برج و باره
تیر و تعدک بر آن محال اندیشاں باطل آمدنگ بازیدن گرفت
و جمعی از آن خاکساران ناد پیما بر خاک هلاک افتادند خائب و
حاضر از پای قلعه برگردیدند بالحمله راحه در روز دیگر در آن موضع
اقامت نموده بخت و تنهم کوچ کرد و عرق رعب نزدیک منزل
مهربان آگاهی دادند که موحی از عظیم نمودار گشته راحه مقصود
دیگ علی دانشمندی را برسم قراولی برای تشخیص خبر تعیین
همود و او نار گشته خبر رسانید که محادیل سرعت و تعجیل می
آیند راحه قنای حان و آتشخان داروغه و پناه را برای محافظت
نگاه گذاشته راحه رایسنگه و قطب الدین حان را مقرر ساخت که
نا سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود تا
دیگر امواج قاهره که آماده کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته
به مقابل مردودان روان شد بیم گروه طی کرده بود که سپاهی لشکر
آن تیره روزان نمودار گردید و ابوالمحمد بدیر لچا و سرور مهدوی
و بدیر لچا و حواص نا دیگر سرداران عظیم یک موج عظیم شده
هنگام حسارت می آمدند و موحی دیگر بفر از عقب این گروه بود
محالغان چون نزدیک رسیدند بر روی رسم و آئین خویش
خوشی بزمی و مریقی نه بسیار متعرق گردانیدند و از طریق
حنگ نا و تعدک سر شده راحه دایر حان را نا موج هراول
دفع گریهی که در جانب یسار حدود نصر شعار بودند اشاره
کردند و خود بر قول اعظمی که موحی اندوه بود حمله آور شد
و کبریت سنگه و فتح جنگ حان و سیوا را پیش روی خود کرد اچل

خاں نامداد و اعانت از پرداخته ترددات شایسته ظهور رسانیدند
 و مصالحان را از جمع کرده و هکرای را بجای قرار گردانیدند و درین آدرس
 گویا مدوچی لسانون کلباسی رسیده گرمی آن در دیگر پلیدس
 تا حریق بار سعیر در آمیخت و مدودی از مدارزان سهام شعاع
 حان نثار گشته جمعی زخم دار شدند و دوندی دیگر گروهی از
 مقامیر بر راحه رابسته هماء آوردند و طب الدین حل و کیرب
 سنگه نگومگ از پرداخته آنها را منهرم ساختند و سایر حان با حدود
 مسعود وقت نام همسگر میروزی اعتصام رسیدن و درین تاریخ از
 پوشان اونیست سنگه قلعه دار مدکل بیده بطهور پیوست که زر
 پیش هنگام صبح سه روح از عظیم عاقبت وحیم که قریب شش
 هزار سوار بودند بر سر قصد مدکل بیده آمده تا آب دروازه قلعه
 صف بسته ایستادند و دانکه راحه حیمه سنگه از روی احتیاط و پیش
 بدی همرا از حان موحدار آنجا تا کین ملیع کرده بود که اگر روح
 کلباسی از مصالحان باطرب آید چون جمعیت سپاه با او کم است
 قصد مداعه و پیکار ناعدای با کار نکرده قلعه در آید حان مذکور
 بمقتضای حمیت و هالت مصنیست و تدبیر را کار بسته با سپاه
 قلیل حود که نه در حور مداعه اعانی بود با آنها مقابل شد و
 جنگی مردانه و بدری دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار که
 نهایت مرتبه حرأب و تهور بود بطهور رسانید و عاقبت الامر در
 باری رتبه سردارای یافت و از همراهانش چندی بقدر حان
 در باخته برخی مسروح شدند و بیست و نه روح را دست اندازد از جمع
 این قصیده یسرا او با بقیه سپاه ویدان از صلاح اندیشی خون را

گشتند و علم و چار و اسب را اسلحه بسیار از کشتگان آن لحظه
 در گشتگان بدست مبارزان نصرت نشان در آمد و همچنین دایر حان
 و دیگر بهادران کار طلب پیکار حواری هر سو تاری حلاکت کشوده ناعدا
 در آویختند و حملات متواتر بر آنها پیموده نصرت تیغ آنداز و حان
 آتشبار گرد و مار از روزگار شان انگیزتند خصوصا دلیر حان که روی
 صولت و دلیری بهر طرف که می آورد در دم لوائی علمه و
 امثالای ابراحت و سلاک جمعیت دشمنان را متعرق و پراکنده
 میساحت بالحملة بعد از تردد بسیار و آری برش می شمار که محالان
 مردود رهبرای فرار گشته بودند چون روز فاجر رسید لشکر طغر
 اثر شش گروه طی مسامت کرده تجمش حرب و قتل ایدوخته بود
 و سرداران حیثیت بیروزی صلاح در تعاقب ندیده روی توجیه بمعسكر
 نصرت قریب آوردند چون محاذ دل بر معاودت ادواج گردون شکوه
 آگهی یافتند عدان ایدار از سمت فرار بر تافته چنانچه شیوه دکنیان
 برگشته روزگار است از دو طرف لشکر مدصور بهایان شدند و خیرگی
 نموده شروع در انداختن بان کردند و هرگاه طغر سپاه پناه بر آسا حمله ور
 میگشت همان حاشاک مدک سر از پیتش باد صرصر گریان گشته
 پای ثنات نمی امشردند و چون مبارزان شهامت کیش عدان بر
 می تافتند دگر ناره همان مسلک می سپردند درین اثنا حوتی
 ارا تیره لختان بر بیتو که با فوج میوا برهم چنداولی از عقب
 لشکر نصرت لوا می آمد حمله آورده تاویرش در آمدند بیتو مدافعه
 آنها پرداخته کوشش مردانه کرد و دگر ناره جمعی کثیر اراان مدبران
 در رسیده بریتو حوتی هجوم آوردند درین وقت دیرت سنگه روتج حدک

رسیده معسکرشان را حالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشته بر اثر
 آنها پارهٔ پیشتر رفتند موحی عظیم از عظیم لئیم که فریب درآورده
 هزار سوار بود و سرداران شتر شتره مهندوی و احوالمحمد بدیرت بیختر
 و خواص و خادون کلیسی و انکوی بهودسله بودند یسار بسته و
 صغوف آراسته نمایان شدند نمکرد دیدن موح اعادی دلیرخان و راحه
 رایسنگه و کیرب سنگه که در یمین و یسار آن حان شهابت شعار
 بودند بدیروی شجاعت و دلیری حلو زبربر محالغان تاحند و
 مصمص انتقام و تیغ کین لحوں آن محمولان ادنار آئین رنگین
 ساختند مقاهیر تیره روز حیره روی بهشاهد بدیروی نازوی سطوب
 و حالات بهادران شهابت حوی تاب ثبات در حود بدیده روی
 همت از عرصه نبرد برآوردند و چنانچه عادت آن گروه بی سعادت
 است که بقرانی و حیل روزی فرصت دستبرد میجوید و قانونی کارزار
 می طلبد متعرق شده بچهار موح مدقسم شد حوقی نسمب
 میزیده و تشوئی بطرف میسره و دریقی از پی قول در آمدند و
 خمعی لغوج قراول مقابل شدند تا مگر بدین طریق کاری از
 پیش تواند برد از انجمله ورحی از دست چپ راحه رایسنگه حلو زبر
 رسیده باو نگارار پیوست راحه مذکور روی همت مددایه آورده
 نردی مردانه کرد و سودمکن و مترسین بدیده که هراول او بودند
 مصدر ترنداب شایسته گردیدند و پس از زن و خوردن بسیار مقهوران
 را پای قرار از حامی رفقه عار فرار گردیدند دژس آویزن یا قوت
 حشوی از عمدهای آن میوه دروید بر خاک هلاک افتاد و پاره
 تن دیگر از مردم ناسی آنها نتایج بدروح درآید و درمید سپری

راحه بعد از آگاهی تریس سیمسی اودیت (ن) بهدوریه را الحراست
 آن قلعه و سرمرار حال را دعوحداری - مصافات آن سیمین ساحت و روز
 دیگر کوچ شده چون قلعه سیمین داده معاصمت دو گروه نزدیک سیم
 راه لشکر گردون شکو بود راحه ندیدن آن رفته آن حصار استوار را
 بمطر احتیاط در آورد حصص مذکور قلعه اسم عالی اسکن کهن
 بیدار از سنگ و آهک تعمیر یافته حدتبی عمیق دارد و توپ
 آهنی و ده ریمورک و سیصد تن در آن بود راحه توپ اندازان و
 نادران و دیگر احتیاط تعیین کرده بددراست آن نمود و پاره علیه
 لجهت دحیره مرستان نیست و بلسم در اثنای قطع مسامت قراول
 عظیم از دور نمایان شد ر شب هنگام مسالغان سیه تحت تیره ایام
 نزدیک بمعسكر نصرت اثر آمده چنانچه آئین آن گروه ادبار پزوه
 اسم ناسی چدد انداختند چون مبارزان تحت بیدار در مورچالها
 مسلح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع حشرات مدشان پرداختند
 و اراکا که مدهیان حیر رسانیدند که گروهی اندوه در پنج گروهی
 معسكر طفر قرین انامب دارند راحه روز دیگر مقام کرده دلیران
 و راحه رایسنگه و قطب الدین حان و قنات حان و کیرت سنگه و فتح
 جنگ حان و ابوالمحمّد و دیوا و گروهی دیگر از مبارزان نصرت لوا
 بتادیب و تدبیه آن جمع سعادت گرا تعیین نمود حدود مسالغان
 باستماع این حنر کوچ کرده و ار اشکر گاه پیدشتر رفته صعب اقدال
 آراسته بودند ادواج مصوره لسانی که مقهوران را نشان داده بودند

رعب قلعه را حالی کرده مزار نمودند و اولیای دولت قاهره آنرا
متصرف گشتند راحه با اجتماع این حیدر روحی و بهادری را با جمعی
نحراست آن حصار معین ساحت یازدهم ماه مذکور نزدیک دریای
نیرا میل ورود امواج طغر پیرا شد و چون قلعه پلتن نزدیک بود
راحه ندیدن آن رفته بدو رسب آن حصار نمود و لپچا حی زمیندار آن
بوم آمده ملاقی شد و راحه او را بنایب پادشاهی مستمال ساخته
خلع داد و یتو را با همراهانش تسخیر قلعه مدکل ندید که
از آنجا تا نیچاپور سارده کرده حریدی مسامت است تعیین نمود و
چون سیوا ناشاره راحه حوی دیگر از اتباع خود تسخیر حصن ناتهوره
که هدست گروهی قلعه پلتن است نیر فرستاده بود درین روز حیدر
رسید که مرستادهای او حارسان آن حصار را باستمال بر آوردند و آن
قلعه نیر تصرف اولیای دولس روز امرو در آمد و امواج نحرا امواج از کنار
دریای تیرا کوچ ترکوچ متوجه پیش شدند و هر روز صغوب قتال بر
آراسته مسموع اردو را در میان گرفته تیززوک و احتیاطی مسامت
می نمودند و پس از قطع چند مرحله حیدر رسیده که قلعه کهادر
را که دران حدود بود متحصن از سطوب و صولب عساکر گردون
مأثر حالی کرده راه مزار سپرده اند راحه مسعود حان را با چندی
از مصلداران و سیصد بدو قچی از لشکر سیوا تعیین نمود که
حصن مذکور را متصرف گشته نحراست آن قیام نماید بدست و
یکم که حدود نصرب اعلام مقام داشت از تقریر مذهبیا بمصوح
پیوست که چون یتو با همراهان بنای قلعه مدکل ندیده رسید
محصوران تاب ثناب و پیروی استقامت در حدود ندیده مزار نمودند

ماتش التمش شد و فتح حدک حان نا هس حان و عند الرسول
 و حمعی دیگر در یسار حدود و مرزری آثار بطریق طرح معین گردید
 و قناد حان نا حان نثار حان و مرقه از معولان بقراولی چهره امروز
 حراب و پردلی شد و دو موج دیگر از مداران معول یکی بسر
 گردگی شهنسوار حان و دیگری پدالیقی ترکتار حان مقرر گردید
 که نریمیں و یسار عسکر منصور دور دور نرسم قراولی طریق
 نصرت - پارد و پس از طی دو مرحله ابو محمد ندره نهلواحان
 که در سلک سرداران عادل حان انتظام داشت و از بیک احتری
 و سعادت یارزی نریم ندرگی درگاه حقایق پناه ارو حدائی گردیده
 بود نا موحی لشکر منصور پیوسته نراحه ملاقی شد و نراحه اورا
 بعدایاب و مراحم پادشاهی مستمال ساحتہ یک قصد شمشیر مرصع
 و دو اسپ و نرخی اقمشه از جانب خود داد و چون حقیقت
 آمدن او از عرصه داشت نراحه بمسامع حقائق محامع رسید عاطفت
 پادشاهانه اورا بعدایت خلعت و منصب پنج هزاری چهار هزار
 سوار سربلندی تحشیده حکم شد که در ملک کومکیان نراحه باشد
 و آن رند نراحه اورا نا حمعی از محاهدان نسال آئیں در جانب
 یمیں موکب نصرت نریم بطریق طرح تعیین نمود و هقام
 حمادی آدره از ده گروهی قلعه پلتن که از حصون سرحد ولایت
 بلجاپور است و نرمرراه لشکر منصور بود نیدوی سرلشکر سیوارا نا
 موحی ازو مقرر نمود که پدای قلعه مذکور رفته در تسخیر آن نکوسند
 و تا رمیدن حذر ازو نرار توقف دارد پس از سه روز بطهور پیوست
 که چون نیتو نا همراہان پدای قلعه رسید متحصدان از علند حور

هزار پیاده بود در دست چپ قول تعیین یامت و سرگردگی هر اول
 بحوهر دلیری و شجاعت دلیر حان مدوط گشته سرور حان و عالی
 حان و دتاهی و رستم را و پردل حان و سید بحانت نارعه و پور و مل
 بدیله و برسدکه کور و لود بحان و چتر بهوج چوها و آتش حان دارعه
 تربحانه لشکر طعرا اثر با قریب پانصد برق انداز و اکثر تو بحانه
 پادشاهی و حمعی از مدارزان نصرت پیرا و هزار سوار رانا که همگی
 قریب هفت هزار و پانصد سوار بودند نا او تعیین یانند و داوود حان
 نگار فرمائی بر ابعاد کمر همت بر میان عدودیت بسته راحه عکاسدکه
 و شرزه حان دکنی و حوهر حان حدشی و راو امر سدکه چند راو و
 محمد صالح تر حان و مسعود حان و ترنکھی بهوسله و راحی
 پسر اصل لیکاپوری و اندر من بدیله و سید ریس العادین بحاری
 و سید مقبول عالم و حمعی دیگر از مدارزان رسالت شیم که شش
 هزار سوار بودند بهمراهی او مقرر گشتند و سردارین حرا عار با استقلال
 شهادت راحه رایسدکه سیسودی معوض گشته حادو برای دکنی و
 ناباحی و شرزه راو و ترنکھی و تنهوجی و دولت مند حان نا گروهی
 دیگر از دکنیان و سونیکون و مترسین بدیله و هر حص کور و انراهم
 پتی و اسمعیل بیاری و حمعی دیگر از دلاوران حالات سعار که پیاده
 از شش هزار سوار بودند نا او معین شدند و قطب الدین حان نا
 هلال حان و دلاور حان و اونا حرام و چتر رحی و برجی دیگر از
 دکنیان و سید علی اکبر نارعه و حادو بددشی و شیخ عبد السمیع
 و عبد الله شیرازی و سرور مهمند و گروهی دیگر از منصنداران
 سپه داولی قرار یامت و کثرت سدکه نا حوقی از مدارزان شهادت

و موصحات که در مقام خود مذکور شده تاحات ولایت لیچاپور و تدبیه
و تادیب عادل حان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن
مهم نصرت مرحام از آعار تا اسام برسدیل تفصیل رقمرد کلک
حقائق ارقام میسارند •

شرح تاحات ولایت لیچاپور و مخابراتانی که عساکر جهانکشاران دکنیان شقاوت گزاری نمود

چون راحه حیدرنگه ناسایر امواج قاهره که نا از معین بودند
بعد از کفایت مهم سیدوا چنانچه سائق ذکر یافته به تدبیه
و تادیب عادل حان و تاحات ولایت لیچاپور مامور شده
بود بموجب حکم حهان مطاع نیست و دوم حمادی الاولی
سال گذشته ناین عربوب میروزی اسام نا دلیر حان و داؤد حان
و راحه رایسنگه و قطب الدین خان و سیدوا و دیگر حدود طغر لوا از
ای قلعه پوریدهر کوچ کرده سمت مقصد روانه شد و قول لحسن
شهامت و استقلال آن عمده راحهای عظام رونق یافته ملا شحیی
بایته و پردل حان و حکم سنگه هاده و مانکوحی و ناروحي و سید
علی لیچاپوری و مهو حراج کچهوا هه و اودیدهان راتهور و سید منور
حان نار هه و ربردست حان و رامسنگه و برق اندار حان و نادل
بختیار و حانی حان نحشی و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و
و حواحه عیدین الله پسر عبداللحان و گروهی دیگر از بددهای پادشاهی و
خلاصه سپاه راحه حیدرنگه که همگی قریب دوازده هزار سوار بود دران
روح معین شدند و سیدوا نامواج خود که هزار و پانصد سوار و هفت

که صولت دارم آن دگر معوض بود مریخص گشته هنگام رحمت لعنایب
خلعت و حلیه مریض را علاقه مروارید مشمول عاطفت شد و درین
اوقات بیتوی خویش سیوا که چنانچه گراس یافته پس از فرار
آن صلاحت کیش بهال شعاع از درگاه بهان مدار راحه حیسنکه اورا
در دکن دستگیر کرده بحال معلی مرسته داده بود پدایه اورنگ حالات
رسید و اشاره والا صادر شد که ودائی حان میر آتش بهعی از اهل
توبخانه بحال آتش گماننده از حال او با خبر باشد و پس از چند روز
که در قد صدق حان مذکور بود بدالالت دوان و هدایب سعادت
و اعیه قبول اسلام از خاطرس سر نرزه بواسطت حان موسی الیه
در پیشگاه حالات التماس نمود که اگر عطف بادشاهه این نده
را بحال امن بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود چون
ملکدیس او معرض همایون رسیدک شهشاه دس پرور حق پرور را آن
داعیه مریضه مستحسن افتاده پرتو عفو و اتصال بر حال او گسترد
و آن بحب مدد دیک سر احام که عمری بدالالت کفر و بهال
دست پرستی روزگار بسر رده بود توفیق ادراک شرب اسلام در یافته
زاویه ناطقتش از طلمت سرک پیراسته شد و نمایان این کرامت علیا
از ورطه قهر و عصب پادشاهی که نموده از محط آلهی است بحال
یافته کامیاب مقاصد دارین شد و عنایب و مراحمی که بعد ازین
صدت ناو صمت طویر یامع بدقرب گرازش خواهد پذیرفت -
اکون کلک سوانح نگار سر رشته تحریر وقایع حضور مهر انوار را اینجا
گذاشته بشرح مساعی و تندر دات اوج طغر لوا که سرگردگی
راحه حیسنکه که در سال گذشته بعد از اتمام مهم سیوا بدادر اسباب

و مهاراجه حسوب سنگه را به نایب خلعت رستمی نواختند و
جعفرخان و دانشمندخان و مکرم خان و مرتضی خان و دیگر امرای
حضور و عیالهای اطراف را نایب عنایت سر بلند ساختند و ظاهرخان
را جاگیر و دارخان و قطب الدین خان و صف سنگه خان و تنادخان اردک
رسیده بتفصیل سده اتال استسحاق یاوتند و پوردمل بدیله و منکلی
خان که از موحداری پلاور معرول شده بود در سنگ کومکیان دارالملک
دل منتظم گشته بختین عنایت خلعت رعلم و ناصفه پانصدی
دو صد سوار بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و دو مین عنایت
خلعت و اسپ نوارش یامت و صیبری خان بهوحداری در بنگه وار
اصل و اصابه بمنصب دو هزاری هزار سوار سر امرار گردید و مکرمتخان
خان دیوان گجرات از تعمیر شعیب خان بدیوانی صونگ دکن و خان
مدکور بدیوانی صونگ گجرات منصوب شده عنایت خلعت سرمایه
مناهاه اندوختند و میر رستم خوانی بهوحداری نروده خلعت
سواراری پوشیده ناصفه پانصد سوار بمنصب هزاری هزار سوار
مناهی شد و در اینجا قراول نیگی بمرحمت خلعت و اسپ نوارش
یامت بر سر قراول خلعت مرحمت شد و بعرص اشرف رسید که
شاه قلی خان موحدار اوده داخل طایفه طایفه حیات در نور دیده
پنجم شعبان بهادر خان که چنانچه سائق ذکر یافته بمارست رکاب
طغر مآب نادشاهراؤد عالیقدر والا تار محمد معظم معین شده
بعد از رسیدن خبر فوت رالی ایران بموجب و رسا از راه برگشته بود
تلقیم سده عظمت و جهاننایی خدیر اودات نورانی ساحت و عطای
خلعت خاص قاص امتیاز امراحت رستم ماه مذکور ناله آباد

ازان حضرت مظهر و پیوست بلکه اظهار ملالت و قدس خاطر کرده
 فرمودند که مریعوب طبع مقدس آن بود که شاه در قید حیات بوده
 میما بین اتعاقب صف آرائی می انداد اکنون که چنین روی داد
 کمال متوت و مروت اقصای آن نمی نماید که ادواج جهانکشا بر هر
 ایران زمین تعیین یابد بنابراین اندیشه قدسی اساس بر لعل کرامت
 عنوان تمام فروزنده احقر درج سلطنت تائیده گوهر درج خلافت داد شاه
 رانده ارحمند محمد معظم عمر صدور بامت که از دار السلطنت لاهور
 پیش برفته روزی چند در اینجا اقامت گریزد و چون فرمان طلب در
 رسد با ادواج منصور آهنگ کند حضور نماید و بیر مشور لامع
 النور بهادر خان که در بی زوئی لخدمت آن بادار والا تبار مرخص
 گشته بود صادر شد که از راه برگشته بپایه سریر خلافت شتابان الحمله
 حاکمان جهان دوازده روز با سخت میرو و طالع دشمن سوز مسهات اندوز
 شکار بود، زیاده بر هفتاد نیله گاو و آغوی بسیار صید فرمودند و سیوم
 رحب دشر معاودت نمودند چهاردهم ماه مذکور زیات اقبال پرتو
 و زود بصر آید انگد و حدیو حق پزوه اراکحان و صفت قدوه اصعیای کرام
 سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس سره توحه فرموده میص زیارت
 اندوختند و بعدت معهود یک هزار روز پید محاوران آن مرار قدسی
 انوار عطا فرمودند و بعد مراجعت اراکحان دیگر ناله ناعمرانان میص
 بنیاد عمر قدوم بخشیدند و چند روز در شکر گاههای نواحی آن بصید
 نیله گاو مسرب پذیرای طبع اندس گشته بیست و چهارم شهر
 معاودت نمودند درین ایام طرار کسوت حشمت و سرزوی مروع احقر
 سعادت و نیک اختر پادشاه رانده والا تبار سخت بنیاد محمد معظم

بود و بنابر استماع اجداد حلال رقتور آن ولایت از راه مراجعت کرده
 نه پیشگاه حضور آمده چون نطهور پیوست که احوال آن دیار باساق
 و انتظام گرائیده است دیگر ناره ندان صوف مرحص گشت نیست و یکم
 حمدی آفریده رایب دولت و مرام روائی عالم پرتو ورود نعره شکارگاه
 پالم اندکده دو روز آقا شکار آهو نشاط اندوز بودند و از آنجا نعره صید
 بیله گاو که موسم آن رسیده بود ساحت خاص شکار را حولانگاه سمند
 اقبال ساختند و نیست و چهارم ماه مذکور که گیتی خدیو عالم گیر
 دران شکارگاه داپدیر نشاط اندوز صید کچیر بود و حمر درگذشتن
 شاه عباس فرماں روای ایران از عرایص رمیدران حدود ملتان و
 و قندهار به سامع حاه و حلال رسید تبعی محملی از کیعیت این
 واقعه آنکه چون شاه از مرج آناد عریمت اصفهان نمود در راه عارصه
 حناق بهمرساییده مریض شد و چون مریض شدت داشت ناندک
 روری آزارش را کار از تدبیر و مداوا در گذشته عره ربيع الاول این
 سال ازین دار عرور رحلف نمود و پهن از وقوع این سالحه
 بصوادید امرا و ارکان دولت ایران بودلاق لیگ حوله تعنگچی اقامی
 که چنانچه درین مقام مآثر دولت سمیت گزارش پذیرفته برسم
 معارت بحباب حلاوت و حبابی آمده بود از اردو جدا شده بر حجاج
 سرعت و استعمال اصفهان آمد و صفی میررای پسر بزرگ اوراکه
 آقا بود برآورده تاتوق اکثر واعیان لندن مذکوره برمسند حکومت
 و ایالت آن دیار متمکن گردانید و متعاقب امرا و لشکریان رسیده
 بدو گرویدند تا حمله از آنجا که بزرگ نژادی و والا بهادری ذات قدمی
 صفات شمشاه جهانست از اجتماع این حمر اصلا اثر بهمت و نشاط

و کمال و قدست خدمت و محرمیت بازگاه حاکم و حلال ائمه داشت و از معتمدان راست گفتار درست کردار بود حدیو عاطف پرور مهرن را وقوع این سالحه خاطر حق سداس بتائر گرائید و پرتو التعان لیلال نازماندهای او افکنده پسران و حویشانش را بعدایت خلعت نواختند و همگی را ناماده مناصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب ساختند شانزدهم نزهتگاه حصر آباد از سایه چتر اقبال و رزح سعادت گرویت و روز دیگر حصر شاهنشاهی اراک در صحن قدسیه حباب قدوة الاولیای و الواصلین حصر حواحه قطب الدین قدس سره العزیز توحه فرمودند و ویس زیارت آن مرار فایض الاموار اندوخته مردای آن دوهزار روپده بمساوران آن بقعه کریمه انعام نمودند و هژدهم رایب معارذ شهر امرا حخته مردای آن بهادران را رحصت فرمودند که بشکر طغر اثری که در رکاب پادشاهان کام کار نجات یار محمد معظم بصوف دار الملک کابل تعیین یافته بود ملحق کردند و هنگام رحصت او را بمرحمت اسب ناسار طلا و ویل نایراق بقره نواختند و میز برهانی خلعت یافته در سلک همراهان حاکم مذکور در آمد نیست و سوم لشکر سرافراری زنده امرای عظام جعفر خان منزل او را نابوار و مردم اشرف بر امر و حجت آنحال احلاص آئین بشکر مقدم ویس قرین مراسم پای انداز و نثار نسای آورده پیشکشی از نوادر حواهر و مرصع آلاب بطرق قدسی ترک در آورد و برجی اراک رتبه قبول یافت حاکمان جهان ساعتی چند آنجا تشریف حضور داشته قبل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام حواحه اسحاق که سال گذشته چنانچه سابق ذکر یافته است کاشعرب معین شده

و سعیدای حوتس نویس و چندى دیگر هر یک با دام یک هزار روبیه
نوارش یافتند و چهار هزار روبیه در مرقه دوا ساجان ر سر برد سزایان آن
نرم مسعود عطا شد بالعمه تا سه روز آن حش نشاط امر ر کام
لحش حبابیان بود یازدهم ماه مذکور حصرت شاهنشاهی اوائل روز
مملک شریف پرده آرای هودج عرب ریخت بختش مشکوی اہمت
ملکۃ تقدس نقاب ثریا حداب بیگم صاحب پرتو قدوم گسترده ساعی
چند ابشان را کامیاب و بعضی حضور گردانیدند آن ملکۃ ملکی سیر
قدسی اطوار مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم همایون حدبو
روزگار نحای آورد و دو پاس روز اراکسا سعادت معاودت فرمودند
از سوانح مقتول شدن اتمام حادثت نتیج حسارت یکی از مساهیل
ترکمان چون امیر حان مودہ دار کلل دریں ایام چندى از معولان
بی سرو پا را بمطعمۃ حاموسى گرفته بدرگاه حباب پناه فرستاده بود
حصرت شاهنشاهی حان مذکور را کہ بسمت کار آگاهی و معامله
بهمی موموم بود تحقیق حال آنها مامور ساحتہ بودند ازار یکی
ازان چند کس را کہ ترکمانی سپاهی وضع بود بی علامت بود در تحیر
در حلول برد خویش طلبیده بموجب امر لازم الامتثال اردو تعقیبش
احوال می نمود درین وقت عرق حباب آن مہرول حرک کرده
باگہاں از حای درآمد و حوک را بحادمی کہ در بیرون اسلیمہ او داشت
رسانید و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آہلیستہ لچالاکی برگشت
و مرتبہ کاری بحان مذکور رسانیده بہماں رحم قطع رشتہ حیانتش
نمود و چندى کہ نزدیک بودند آن تیرہ روز شقاوت اندرز را در میان
گرفته نتیج انتقام از ہم گردانیدند اراکسا کہ حان مذکور بحلیۃ وصل

حان و دانشمند حان بزرگواریت خلع قاصد امتیاز امر داشتند و
 عاطفت بادشاهانه طراز کسوت حشمت و ارجمندی ریخت مسمد
 شوکت و سر بلندنی پادشاه راده گام کار محمد معظم و مهاراجه
 حصوت سبک را بارشال خلع خاص نوارش نمود و یکبرار سوار
 از تائیدان بهادر حان و یکبرار سوار از تائیدان وزیر حان دو اسپه
 سه اسپه مقرر شد که از اصل و اصافه منصب نخستین یکبراری
 یکبرار سوار از جمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه داشت و منصب
 دومین یکبراری سه هزار سوار و مکرم حان ناصافه هزاره منصب
 یکبراری سه هزار سوار و دانی حان ناصافه پانصد سوار و همت حان
 ناصافه پانصدی منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و
 عاقل حان ناصافه پانصدی منصب دو هزار و پانصدی هفت صد
 سوار و مرید حان که بقوحداری دامن کوه کمانوں معین گشته بود
 ناصافه پانصدی پانصد سوار منصب هزار و پانصد سوار و سردار
 حان لمرحمت اسپ و قلعه دار حان تهاه دار عربن خطاب نصرت
 حانی و عرب شیخ ولد طاهر خان خطاب معلیحانی و مالک
 حسین ابدالی از کومکیان صوبه ملتان خطاب و ما دار حانی و میر
 اسعدیار معموری خطاب معهور حانی و از اصل و اصافه هرچند
 کر منصب هزاره منصب سوار و میر نرهانی منصب هزاره
 پانصد سوار سر بلندنی یافتند و عبد الرحمن بن بدر محمد حان
 ناعام یکبرار روپیه و محمد ندیع بن حسرو بن بدر محمد حان
 و میر جعفر استرا نادی هریک ناعام چهار هزار روپیه و حکیم
 مهدی شیرازی ناعام دو هزار روپیه و محمد وارث و سمع حان

حکومتگی و بهروزی از همه موقرین حال هوا خواهان این دولت
آسمان حاه و گردون بسمن مواقت و متابعت احداث سلطنت همایون
از اعدای کینه خواه بود حش ورن شمسی - پدشاه طغر رایت
تویدی سپاه حدیو یردان پرمیت جق آگاه دهانیان را کامیاب بشاط
و شادمانی و هم آموخت شاهد آمال و امالی گردانید و هشتم
حمادی اولی مطابق پانزدهم آبان بعد از انقضاء پنج گهزی از
روز مذکور در انجمن خاص حشمت و حال و نگارین سرای دولت
و اقبال اعلی عسلجان مبارک که ناساره والا برای وقوع این
حش طرف پیرایم و آرایش یانه بود ورن مسعود رئیس معهود
صورت وقوع یافته از بدین سفیدش پدشاه آفاق گیتی حدیو معدلت
پرور قدسی احلاق ترازوی میران عدل را گران مصداق آمد و سال چهل
و هشتم از عمر کرامت طراز قرین تاییدات آلهی و سعادات نامنداهی
پیرایه احتتام پذیرفته سال چهل و هم چهره آغار نگلوه حسن اسام
برامروحت حصرت شهباشاهی بعد مزاج از مراسم ورن مبارک ساعتی
دران نرم گاه عمر و حاه هریر آرای است و کامرانی گشته از اسنادار گاه
والای خاص و عام پرتو عظمت و احتشام گستردند و ساعتی چند
آنگاه نرم اقبال آرامنه کام بخش حلیق گردیدند و بدیروی توبیق
و حداد آگاهی اران گریں مسجل ادب و گیتی پناهی سلوئنگاه
عرب و حالات حرامش نموده شیمه کریمه حویث رمانی بر اورنگ
عدالت نشستند درین نرم جهان امروز احقر سپهر دولت و کامرانی
گوهر محیط شوکت و اختیار بی نادشاهران والا قدر محمد اعظم بعطای
حکومت خاص و یکقصه شمشیر مرورد عاطفت گشتند و معمر

از یمن رکوب اشرف کشتی را محیط گوهر اقبال ساخته آب روی
 دریا می‌غردند و پنجاه مدخل قطع آن مساوت نموده عرق
 حمامی الاولی ساخت و بیض ندیدند حصار آناد از سایه منحنی
 جهان کشا انوار می‌دیدند پذیرد و چهار روز در عمارات برهت
 آئین آن به سر برده ششم ماه مذکور مطابق می‌کردیم آنان قریب نهمه
 پاس روز که مرخده ماعتی می‌مست قرین بود راکب سعیده سعادت
 گشته لواء توحه شهر بر امر احداث و اواخر روز قلعه مبارکه را از بیض
 دخول و در درون رشک بیت الشرف حورشید ساختند و دانشمند
 خان صونه دار دار الحلاوة بموجب امر معلى همانجا شرف اندوز
 ملازمت والا گردید و درین تاریخ نهادن حان صونه دار اله آناد که
 بر طبق برلیع گیتی مطاع از انجا آمده بود دولت زمین بوس دریافته
 یکبار مهر و دو هزار روپنه بر سعید بدر گذرانید و بعدایب حلعت
 خاص فامان مدهات امراحت و چون موسم جشن وزن مبارک
 شمسی در رسیده بود مقرر شد که آن جشن مسعود را در مرکز
 خلافت و جهان داری بعمل آورند و روزی چند تا فراهم آمدن
 مبارزان و یروزمند و مجاهدان طهر پیوند که مداسیر مطاعه طلب
 آنها را اطراف و اکناف صادر شده بود دران سرمرگاه عرو حاه گذرانیده
 اواخر حمامی الآخرة مودک منصور نصوب دار السلطنة لاهور
 بهست نماید *

جشن وزن مبارک شمسی

درین اوقات می‌مست سما که انوار بصورت و پیروزی و آثار

معلی نه پښتگاه ملطبت صادر شد که مراد قاب همایون از
 شهر بیرون زند و دستور معهود عملی پښخانه رعایت خلعت
 مدهی گشتند و روز مدارک دو شده نورد هم ماه مذکور مطابق
 نیست و ششم مهر بعد اراغصای سه پاس ارا و وزیر
 که ساعت بهص رایت عالیات بود حضرت شاهدشاهی با سان
 آلهی و فرجهان پناهی سوار سعیده سعادت گشته برای دریا لولی
 عریض برافراختند و نزدیک موضع بهادر پور مدارگاه عرواحه گشت
 و هوشدار حان دستور سابق بصونه دارچ، اکثر آنک معین گشته
 رعایت خلعت واسپ با سار طلا سر بلند شد و رع انداز حان
 خدمت آخنه نیگی و میر توری از تعیر ملتعت حان
 مدهی گشته خلعت یامت و عند الدلی حان خدمت مرحومه
 مرحص گردیده رعایت خلعت سر بلند شد و میر مهدی دیوان
 آن مستقر الحاق خدمت سائق خلعت سر امرازی پوشید و بهرام
 واد بدر محمد حان که دران مرکز حشمت و حلال و طیفه حوار
 احسان و اتصال شهشاه اندکف دریا نوال بود عطاء خلعت و انعام
 ده هزار روپیه کامیاب عاطعت گشته مرحص شد و رسیدای
 حوشوویس که در ملک دعا گویان دولت قاهره انتظام یافت بود
 رعایت خلعت و محمد جعفر آصفهان و مریدون حسین ولد تهور
 خان مرحوم که در رمره گوشه نشینان آن مصر دولت بودند هر یک
 ناعم در هزار روپیه مورد عاطعت شد و الحمله موکب معهود از طریق
 ساحل دریای حو راه نورد مقصود گشته شهشاه جهان اکثر اوقات
 از آن طرف دریا بکار کدان صید انگدان طی راه میفرمودند و گاه

نمصاب هراری چهار صد و پنجاه سوار و مجموع بعنایت خلعت و نرحی نمرحمت اسپ و محمد اندراهم ولد شیخ میر مرحوم با دو برادر خود هر کدام بعطای خلعت و اسپ و شاه قلی میر تورک بعنایت خلعت و حطاب هر برحایی و گزوهی دیگر نمرحمت خلعت و حمعی عطای اسپ معتکر و مناهی گشتند و حواجه صادق لدحشی خدمت کشیدگری آن لشکر طغر اثر خلعت سرعرازی پوشید و از اصل و اصافه نمصاب هراری چهار صد سوار سر بلند گردید و درین تاریخ نعرص همایون رسید که تربیت خان ظاهر مستقر الحلافه رسیده است چون در مراتب سفارت بعضی تقصیرات از و صادر گشته بود مورد عتاب نادر شاه مالک رقاب گشته اردولت ملازمت اسرف ممدوح شد درین ایام از نوشته سوانح نگاران دندر سورب بموقع عرص رسید که میر عمریر لدحشی که چنانچه منق دکر یافته نکتت رسانیدن و حوة ددور و حیدرات نمکه معطمه رادها الله قدرا و حلاله معین گشته بود بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف دران مقام ملائک مطاف ناحل طبیعی در گذشت *

نهضت الوبه مهر پیرویه از مستقر الحلافه

اکبر آباد بدار الحلافه شاه جهان آباد

چون نادر مقدماتیکه سمت گزآرتش پذیرفت توحه رایان اقبال نآن دار الملک محمد و حلال و اراجا نسمت پنجاه و کمال پیشنها هممت والا و حبه عزیمت جهان کشا گشته بود یازدهم ربیع الثانی مطابق هزدهم مهر که ساعتی مسمود بود اشاره

حاص و حیعۀ مَرَصَع و یکمقد مَرَوَازِد که دانهای زمره گران بها دیر
 دران مدطوم بود و سر بُندی اردو قطعه لعل آندازد و در رمرد و دو
 دانه مَرَوَازِد شاهوار و شمشیر نا سار مَرَصَع و حنجر مَرَصَع با علاقه
 مَرَوَازِد و ترکش نا سار مَرَصَع و برخی حواهر دیگر که قیمت
 مجموع در لک و شصت هزار روپیه بود و یکصد راس اسب از
 الحمله بیست و پنج راس عربی و عراقی یکی نا رین طاء و سار
 میفکار و دیگری نا سار طاء و یکصد و بیست و یک از حلقۀ حاصه نا تیر و
 ساز نقره و حل زر نعت و اعام پنج لک روپیه مشمول عواطف
 گودا گون ساختند و دو گل گلس حشمت سلطان معزالدین مهین حلف
 ایشان را بمرحمت مائه رمرد و حنجر مَرَصَع نواختند و از عهدهای
 کومکیان آنکشتن اقبال مہاراجه نعنایت خلعت حاص و شمشیر نا سار
 مدناکار و حمد مَرَصَع با علاقه مَرَوَازِد و دو اسب یکی ارطوبله حاصه
 و یکی نا سار طاء و میل نا سار نقره و حل زر نعت و میرزا سلطان
 صفوی و نامدار خان هریک نعنایت خلعت و اسب نا سار طاء و
 از اصل و اصابه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و غیرتخان
 نعطای خلعت و اسب و از اصل و اصابه بمنصب سه هزار و دو
 هزار و پانصدی سوار و سر بلند خان بمکرم خلعت و شمشیر
 و اسب و الله داد خان حویشکی نعنایت خلعت و اسب و ماده
 خیل و از سانق و حال بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از الحمله
 هشتصد سوار دو اسبه سه اسبه و از اصل و اصابه حواحه رحمت الله
 ده بندی بمنصب هزار و پانصدی میصد و پنجاه سوار و التفتخان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و معاصر خان

وقت که تردیت حان داخل حدود و ممالک محروسه گشته عرائص
 او بدرگاه آسمان حاه رسد حقیقت این احوال تا عsville در پیشگاه
 صمیر حورشید بطیرگینی حدیو عالمگیر پرتو امگنده شعله عیرت
 حسروانه رانه در کشیده عریسم ایران رسد پیشدهاد همت بلند
 بهم ساحتند و باین اراده نهار گلش حاه و حلال فروع احتر
 حشمت و اعدال دادشاهرا ده کامکار است دیدار محمد معطم را نا
 مهاراحه حسوس سدکه و حمعی دیگر از امراء نامدار و عساکر
 میزوری شعار که بر حی شرف اندوز رکاب طهرم آب و بعضی در محال
 تیول و اقطاعا حویس بودند و مجموع آن دیهت هزار سوار بود
 و توپخانه برق سطوت رعد آثار و سامانی شایسته و سراوار در حور
 این دوات پایدار نادر الملك کامل تعیین نموده مقرر فرمودند که
 حود بدر متعاقب رایت حورشید تاب بصوب پنجاب بر امرازند
 و امثلة حلیله بطلب نهادن حان و دلیر حان و داؤد حان و دیگر
 سران و سپهسالاران که از پایه سرور گردون نشان دور بودند عر صدور
 یافته حکم شد که بر حجاج سرعت و استعمال حود را بسایه چتر
 اعدال رسانند و روز سه شده چهارم^(۲) ربیع الاول طابق بیست و سوم
 شهر ربور دود از انقصابی هفت گهری از روز مذکور که ساعت
 دوازده عابد و اطر میمند قرین بود آن عالی قدر والا تنار را نا
 مهاراحه و دیگر امراء عظام رمداران طهر اعتصام مرخص
 گردانیدند و تمام رحمت آن بهال حدیقه انب را دعطاء حلاوت

میهمت قرین بوداق بیگ پسر قلندر سلطان حواء تهنگچی اوقاسی
 را با دامه حلت پیرا و ارمعانی شایسته تحت اداء مراسم تهنیت
 حلوس همایون در سریر سلطنت روز امروز درسم سعادت چنانچه در
 مقام حود سمت دگر یافته درگاه ملک پیشگاه مرستاده اظهار مراتب
 صدق و صفا و اذرار مراسم یکجتهی و ولا نموده بود و بردمب همت
 بادشاهانه باقتضاء آئین و توت پروری و صداقت گسترش مرستادن
 حواب آن تهنیت نامه با شایسته ارمعانی لازم و متکتم می نمود
 لاحرم تربیت حار که از دندهای عمده بارگاه آسمان حاه است
 و سعادت ایران معین گشته در سال ششم حلوس اسرف از پیشگاه
 خلافت رحمت آن صوب یامب و چون بایران رسیده در اصفهان
 دشاه ملاقی شد آن سلطنت پناه لکان مذکور حوب و تحورده نی
 منشاء و باعنی آثار بقار خاطر و عدار باطن طاهر ساحت و تحلاب
 آئین محالمت و وداد و قانون یکجتهی و اتحادی که در تهنیت
 نامه ابراز آن نه نموده بود با او سلوک نمود و بعضی اوقات عمر سپه
 کشی و زرم آزمائی و داعیه مرستادن لشکر سرحد ولایت پادشاهی
 و دیگر امور که مشعر بر حسن بود اظهار میکرد تا حمله تربیت
 حال پهن از یکسال در - رح آنک مرخص گشته روانه همدونستان شد
 و شاه بعد از واده شدن حال مذکور از ادله لشکر کسی که اظهار کرده
 بود پیشدهاد خاطر ساحت سپاهی گران با توپخانه مرزبان تحراسان
 تعیین نمود و از مرج آناک روانه اصفهان شد که سر انجام اسناد
 این عریض نموده حود بفر متعاقب تحراسان آید چون این
 مراتب قتل ازین محملا بمسامع حقایق محامع رسیده بود و درین

عزت محمودی استوار است ملکة تقدس بقاوت روش را می دیدم را
 بائمرات طایفات نهال سلطنت ندان صوب مرخص ساختند و محصل
 حان را با جمعی از مصلحتداران و اجدیان و برق اندازان همراه تعیین
 نمودند و او را بعدایت خلعت و امپ و از اصل و اضافہ بمصوب
 در هراری شش صد سوار بواخته حکم فرمودند که چون گوهر امیر
 عظمت و تختداری مروج اختر شوکت و دامداری نادشاهزادہ
 والا قدر ارجمند محمد معظم که مرستان ایشان با افواج نصرت لوا
 چنانچہ مذکور خواهد شد نادر الملک کامل مقرر شدہ بودند
 نادر الکلاہ رسید در سلک کومکیان رکاب طعرباٹ ایشان منتظم
 باشد و پس از چند روز مسند نشین حرمکدہ عرت و احترام زیست
 بختن سراق است و احتشام ملکة آماں دیدم صاحبہ را کہ رفتن
 ایشان بیدار الکلاہ شاه حہاں آنکہ مقرر شدہ بود رحمت ان
 صوب نمودند وصعی حان را بملازمت هودج اقبال آن رهرة سیمای
 سعادت و کمال تعیین فرمودہ بعدایت اسب ناسار طلا سر بلندید
 کشیدند •

تعیین مہین شعمہ درجہ سلطنت و فرمان
 روانی گزین داوۃ نهال خلافت و کشور کشائی
 بادشاہزادہ کامگار بخت بیدار محمد معظم
 بافواج نصرت طرار نادر الملک کامل

تعیین محملی از مہشای این مقصد حیر انجام آنکہ چون شاه
 عباس فرمان روانی ایران در سال چهارم از سیدین این دولت

هراري هر بلندي يافته در لشکر طغرائي همراه راحه بود بحسن
 تدبير دستگير ساخته بحباب حلاوت و جهانبايي فرستاد که منادا
 عرق شقاوتش بخمس آمده از حدش بصرت شعار و رار نمايد و
 نآن عصيان مدش تيره روزگار گرايد دريس ايام حال ران باطم مهم
 احمد نگر مصوبه دارئي حانديس از تعبير داود حان مصوب شده
 بعدايت خلعت و صدور فرمان عاليشان مشعر باین معني هر بلندي
 يافت و چون موحدايي پلاو از تعبير سنگلي حان ناشکر حان
 صوبه دار پتله معوض گشته بود بعدايت خلعت بوارتن يافته
 يک هزار سوار تابيداس دو امده مع امده مقرر شد که منصبتش از
 اصل و اصافه چهار هراري چهار هزار سوار اراحملة دو هزار سوار دو
 اسده مع امده باشد و مرحمت حان موحدايي آره معين گشته
 بمرحمت خلعت و باصافه پانصد سوار بمصوب دو هراري بهصد
 سوار مناعي شد و حلال اعلان که برهبري تحت از لشکر عادل
 حان حدائي گريده بعزم ننگي درگاه خلعت پناه نراجه خيسنگه
 پيروسته بود بموجب تحوير آن عمده راحه بمصوب هزار و
 پانصدي هشت صد سوار هر اتراري يافت و چون بامر اسباب و
 مقدماتي که مذکور خواهد شد عريم توحه ادار الحلاوت شاه جهان آناد
 مرکور خاطر ميص بنياد حصرت شاهنشاهي گشته بود راي عالم
 آراي چدين اقتضا نمود که قل از انتهاص الويه جهان کشا مهت ععت
 و هود ح دولت پرده آريان شصتان حشمت و اقبال بان دارالملک
 محمد و حلال بهصت سعادت نمايد بمانرا دريس ايام که موسم
 برشکل باحما رسیده هوا ناعبدال گرائيده بود بحسب مقررۀ مرادق

و عصیان نسواهد نمود بدترین عاظم حسروانه آن عمده راحبا را
 بقول این ملتمس مریددی کشیده پرتو عفو و بخشایش بر حال
 آن ناطل سگال گسترده و حکم اشرف بقولادحان صادر شد که حمعی
 که بر دور مدرکاه او بحیثیت حرداری بشانیده بود بر حیراند تا
 خاطر وحشت زده اش بحمعدت و اطمینان گراید و بسدبهای پسرتر
 بدشتر از بدشتر آثار عدایت و مرحمت بطهور رسیده مرکور ناطی
 اودس این بود که پس از چند روزی آن مقهور را بدر کامیاب
 دولت کورس گردانید و مشمول الطاف و اعطاف ساخته رحمت
 انصراف دهد از آنجا که ناطن صلات موطن آن تیره سخت از
 تصور شنائع افعال و اطوار سائق و اوصاف باهنگار و اداهای فالایو
 که تدارگی از سرور، با ایم بود و علفه خوف و دهشت عصب
 پادشاهی که نمودار قهر و سخط الهی است ادرا دیقرار داشت در بموقت
 که اهل توپخانه و تانیمان ولاد حان از اطراف مدرکاه او بدراستند
 و کدور رامسنگه بدرار پاسدارچی حال او عقلت ورزید انتظار
 و مرص نموده مکید و احتیال را کار نعمت و تعیر وضع داده در
 شب ندرست و هفتم صبر با سدبهای پسر خویش رهگرایی وادی
 فرار و مرحله پیمایی دسب اذتار گردید چون این معنی بعرض
 اشرف رسید کدور رامسنگه مورد حسم و عذاب پادشاهانه شده از
 مدصص معزول و از دولت کوریش مبعوع گردید و تراحه حیسنگه
 فرمان شد که بدتوی صلاح حورا که با آن نعی اودیس متدع حو
 سم قرابت داشت و چندانچه مذکور شده قتل ازین سر اشکر از
 بود و بدادر مصلحت دوات و موادین راحه حیسنگه مدصص بدیع

پادشاهان نمی دانست و هوای بعضی توقعات نیجا و مقاصد دور
 ار کار در مرد داشت و خیالات خام در خاطر بخته بود تا وجود عواطف
 و مراحمی که لمخص تعصل پادشاهانه بسبب بحال او سمت ظهور
 یافت بعد از ایستادن دران مجلس بهشت آئین سودای حبل و
 نادانی سرئی مغرش را بشور آورد و گوشه رفته تا کنور را مسنگه اظهار
 رنجیده خاطری نمود و گلهای 'نیجا و حواشهای نا روا آواز نهاده
 پرده از روی سفاقت و لیکنردی در گروم و جوهر حط و شورش
 دماغش در همان روز حهاں امرور بروی روز افتاد و چون پرتو این
 معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی تامت اورا قابل
 بساط قرب و حضور ندانسته رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدین
 جهت عیایان و مراهبانی که سمت باو مقرر شده بود نظهور بیامد
 و آن لیکنرد ند کردار از نظر توحه و التفات شهیدشاه روزگار افتاده
 حکم شد که من بعد در پیشگاه حضور بار نیامده از دولت کوربتش محروم
 باشد و کنور را مسنگه که واسطه کار آن بانکار بود و در نیروں شهر
 منزل داشت حکم شد که آن مقهور را نزدیک اوثاق خویش مردن آورده
 از حال او با خبر باشد و ساندھای پھرس را که چنانچه سنق ذکر
 یافته بمصوب پنجه راری پنجه رار حوار سر بلند بود هر چند روز با
 خود بملازمت اشرف آورد و چون مراتب مکر و شیطنت آن مدبر
 نکوهیده اطوار در خاطر مہر انوار سمت ظهور داشت و مطنه فرار
 آن صلاحت شتعاره میشد دعولان حان شگندہ شهر اشاره معلی صادر
 گشت که در اطراف منزل گاه او جمعی از همراهان خود و برخی
 از اهل توپخانه بحب پادساری ندشاند و معشور لامع الدور

سپهری شده معالم یقا رحلت نمود والله ورد یخاں موحدار گورکھپور
 لکهای او تعیین یافتہ از مصدش کہ سه هزار و پانصدی سه
 هزار سوار بود پانصد سوار در اسیه سه امپه مقرر گشت و رعایت
 ارسال خلعت و فرمان عالیشان مشعر ناسن معنی هزارمراز شد
 و سادات حان موحدار شاه آباد موحدارئی گورکھپور معین گشته
 ممرحمت خلعت مورد نوازش شد و مصدش کہ دو هزار و
 پانصدی هزار و سیصد سوار بود ناصافه پانصدی هفت صد سوار
 افرایش پذیرفت *

قرار نمودن سیوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار

هر تیره احتدرند گوهری که ناصیفه بحسب شقارت اثرش از خانه
 تقدیر رقم پذیر نقوس حری و نکال و طیب ابدار پرورش معطور
 در سلوک منہج گمراهی و ضلال ناشد لا محاله باقتضای فرمان ازلی
 و حدال مطری پیوسته از دوات گیران بود و از اقبال روی گردان
 گردد شاهد صدق این معنی رح تافتن سیوای بد نہاہ اسب از
 آفتان ملک ندید و قرار نمودن از مستقر الکلاہ اکثر آباد تعیین
 این قصیدہ آنکہ همچنانچہ در مقام خود صمت گزارش یافتہ بعد از
 تعیین ادواج قاہرہ باستیصال او چون آر مقهور لئیم لمنہج تویم
 و مسلک مستقیم اطاعت و فرمان برداری گرائیدہ کامیاب دولت
 عودیب و خدمت گراری گشته بود عہدہ راحہای عظام راحہ
 حیدرکہ نثار عہد و قولی کہ با او داشت در جہد اصلاح کار و انجاء
 آمال از حسران مآل بود و در وقت کہ آن ضلالت منہج را بموجب

کامکار است ادا و امرای و بیع مقدار حیات - راسی موصحت
شد و امیر اتها را حاکم و دیگر عمد ها را امرای اطراف بدر
باین عدایت سرایه مدهات اندر حیات و از رتاج دکن به سامع
حقائق میامع رسید که حش حان از کومکدان آن سونه نادل
طدیعی بساط حیات در بودید * پانزدهم * ساه مذکور سلیعتان بصونه
دارای مائل از تعمیر تراب حان ترایس یامت ر یامت حامت
و شمشیر نا - ار میناکار و اسب نا - ار طه و ییل حان در نعت و
نصانه پانصد سوار پانصد سه هزاری دو هزار - پانصد سوار مرلند
گشته مرخص شد ر حسن علی حان بدست دارو عکی متر حان
حلو و همت حان دارو عکی گور تران از از تعمیر ملعت حان و
یوسف حان ددارو عکی کارخانه مرجع آت از تبر عدد الرحیم خان
حلمت سر امرای پوشدند و چون ایص انه حان از انک گوشه بشیپی
کرده بود دارالتان از تعمیر او ترادل بیگی شده حلمت یامت و
درس اوتات عدد اندی حان که بقوحداری چکنه، منبرا قیام داشت
موحداری واحدی اکثر انان عماره خدمتش گشته بعدایت حلمت
و نصانه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه بمص در هزاری دو هزار
سوار از اسمله یک هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه دواتش یامت
و باقیستان سحر است قلعه چاندور و موحداری نواحی آن از تعمیر میر
محمد حان ماصوب گشته نعطای حلمت و از اصل و اصانه
بمصص هزاری پانصد سوار صداهی گزیدید بیست * و سیوم تعرض
اشرف رسید که اصالت حان موحدار مراد انان که او را از دینار
عارضه صعی طاری شده مریص و علیل بود و در رنار حیاتش

قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی دناجم
 دو هزار روپیه و شیخ جمال محدث و پنج کس دیگر هر کدام
 بمرحمت یک هزار روپیه هر بلندی یافتند و پیکر هزار روپیه بمهره
 نعمه سخا و سرود سرایان آن نرم مسعود عطا گردید - دهم دی حجه
 که عید و محدثه اصحی بود دگر ناره بارگاه خلافت و دولت سرای
 سلطنت طراز عشرت و نشاط و پیرایه طرب و اندساخت یافته نوای
 کوس دولت و شادیانه انبال مزده نعمت و حریمی لمسامع بهایان
 رساید و گیتی حدیو دیں پرور حق پرست بشیمه قدسیه حویث
 رایت حشمت بصوب مصلی بر امرار حته تنزوک و آئیدی که معمول
 این دولت عالم آراست توحه فرمودند و نماز عند جماعت ادا کرده
 قرین سعادت معاودت نمودند درین ایام سینحان که از صونه داری
 کمیر معمول شده بود از اسحا رسیده احراز دوات زمین کوس نمود
 و دعطای خلعت مناهمی گشت و میرخان موحدار کوهستان حمون
 که بموجب یرلیع همایون از اسحا آمده بود تملذیم سده سیده فائر
 شد و دیدار حان موحداری بوشهره از تعیر دلیر حان اعلان تعیین
 یافته باصافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
 هزار و دو صد سوار سر امرار گردید و دلیر حان موحداری حمون
 از تعیر میر حان منصوب گشته از اصل و اصافه بمنصب هزار و
 پانصدی یک هزار سوار از اسحله هشت صد سوار دو اسده سه اسده
 نوارش یامت * عره عمر شهید شاه روزگار پرتو توحه بساحت فتح شکار
 امگنده دو روز آسحا نشاط اندوز صید بودند و روز سیوم مراجعت
 فرمودند و درین ایام مسامحت موسم بر شکل پادشاه ارادعای

آورده نادر دولتی زمین نوس تارک مهابت امراخت و یکمهرار و پانصد اشرفی در سبیل پدر و شش هزار روپیه درم نثار گذاریده مورد مراحم حسروانه گردید و گنجعلی خان بعدایت حاکم مرصع و از اصل و اصافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار شدند گشته در سلک کومکیان دارالملک کامل انتظام یافت و سردار خان از کومکیان صونۀ گجرات ناصافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار از آن حمله هزار و پانصد سوار دو اسب سه اسب و از اصل و اصافه معتقد خان فوحدار حوینور بمنصب دو هزاری دو هزار سوار از آن حمله یکمهرار و هشت صد سوار دو اسب سه اسب و تهور خان بمنصب دو هزاری هزار و سیصد سوار و سید ابراهیم از کومکیان صونۀ بنگاله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و مترعین بعدیل از کومکیان و راجه حیسنگه و راجه مهابنگه بهدوریه از کومکیان صونۀ کامل هریک بمنصب هزاری هزار سوار و سید خان حارس قلعه ارک دولت آباد بمنصب هزاری شش صد سوار و میر مهدی دیوان مستقر الحاقه اکثر آباد بمنصب هزاری یک صد سوار و عرب الله ولد حلیل الله خان مرحوم که کد خدا میشد بعدایت خلعت واسپ و خدا بخش ولد و احمر خان که از بیرازاده کدخدائی داشت ناعام ده هزار روپیه و راجه حیات سی رسیدار راجور بعدایت شمشیر نا مار میبا کر امرالله بدیرۀ عبد الرحیم خانکادان معفور و بدیع الرحمان پسر اقامای مرحوم هریک ناعام پنجمهرار روپیه و سید محمد صاحب سجاده حجاب

پیشگاه اقتدار آنرا بسط بساط عظمت و حلال آراسته تحت دیروز
 نسبت مرصع نگار آنجا نصب نموده بودند دامن امید ترازو از میص
 هنریدن گیتی حدیو عدل پرور حکومت گستر لریر زر و گوهر
 گردید وزن مسعود نائین معبود نعل آمده از برکت آن تمنای
 عالمی بمصوب پیوست و سال چهل و نهم قمری از عمر اند طراز
 خلیفه زمان حاکم گدیان ستان سعادت و سروری پیدایند اسام
 یافته سال پنجاهم بهراران ممد و دیروزی آغار جهان افروزی
 نمود حضرت شاهدشاهی نعل مرع از مراسم وزن مبارک بر سر پر
 گردون بطیر مرصع حلوس درمونه نگام نشی حلائق پرداختند
 درین روز خستسته مهین سعادته دوحه سلطنت بهین ناده نعل
 ابهت پادشاهران والا قدر میده معطای خلعت خاص و طره
 مرصع و شمشیر خاصه و یک عقد مروارید و رخسندد اختر برج
 کامکاری تانده گوهر درج نختیاری پادشاهران ارحمد ممد اعظم
 بعدایت خلعت خاص و سمر مروارید و شمشیر خاصه و تاره بهال
 ریاض اندال ناکشاهران والا گهر ستوده حصال ممد اکبر مرحمت
 حکمر مرصع ناعلاقه مروارید و توگل حدیقه دولت سلطان ممرالدین
 مرحمت خلعت و یک زنجیر و نعل زر احصا صا یافتن و حوهر
 حان و مهاراجه خصوصت سنگه هر یک نمرحمت خلعت و مکرم
 حان نعطای شمشیر مشمول عاطف گشتند و میوا که بموجب حکم
 مملای کدور رامسنگه و متخلص حان پذیره شده اورا نهدده سپهر
 مرتبه آورده بودند ناسندهاهی پسر در کمال انکسار و نندگی
 و خست و سرانگدگی اداب ملازمت و تسلیمات نمودیت نیای

دی قعدہ چون سیوای فتنہ گرا کہ قبل ازین کیفیت احوال آن صلاحت مثال ر درستان راحہ حیسنگہ اورا نہ پیشکاه خاہ و حلال معصا' من گرازش پذیرفته بطاهر دار الحکامہ رسیدہ بود حکم والا بعد از پیوست کہ مردای آن کہ در رخش رزن منارک بود حذبہ سالی سدیہ کردن و تسہت استمانہ قلب آن وحشی دست حمایت و گمراہی فرماں شد کہ دران روز فرخندہ کنوز رام سنگہ حلق راحہ حیسنگہ و محصل حان پذیرہ شدہ اورا بدلت زمین دوس استار معلی رساند و درین تاریخ ہمدار حان کہ چنانچہ سابق ذکر یادہ نسبت آوردن حوائی عامرہ اردار الحکامہ شاہ حہاں آباد معین شدہ بود احرار سعادت مترمت اکسیر حامیب نمود و ان حوائی پیکران و گنجہای روان کہ سر یک ہزار و چہار صد عمرہ نار بود مستقر خلافت رسانید و مجموع آن در عرض چاند روز نمائید و اہتمام تمام داخل قاعدہ منارکہ شد *

حش وزن فرخندہ قمری

درین ایام میمنت قریں کہ از مردوات و فیض معدلت ربنت لکش آرنگ خلافت و حہاسانی روزگار در عین سعادت و کمرانی و زمانہ ہم آغوش باشد آمال و امایی بود موسم حش وزن قمری آن حورشد سپہر سلطنت و سروری در رسیدہ حہاییان را مزید عشرت و شادمانی رسانید و روز منارک یکشنبہ عمرہ عم دی قعدہ موافق سیوم خرداد بعد از انقضاء یکپاس و چہار گمزی از روز مذکور در محفل فیض بیاد عساجہ منارک اکثر آنکہ کہ پیشکاران

از تعمیر میسر مذکور خلعت سرورای پوشید و پرتی سبکه ولد
 مهاراجه حسودت سبکه نعطای طره مرصع و اسپ و ساز طلا سرمایۀ
 مناهات اندر خب و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت
 شاهنشاهی که گنجور کدور رموز ملک و ملت و مرآت شواهد اسرار
 دین و دولتست چنین اقتضای نمود که خرائن عامره را که در
 پلکم سال خلوص میمند قرین دادر بعضی مصلحت های
 سلطنت و جهانانی از قلعه دولت نباد مستقر الحلاۀ اکثر آباد
 بقلعه مبارکه دار الحلاۀ شاه جهان آباد نقل کرده بودند دیگر ناره
 حصن سپهر مثال آن مرکز حشمت و اقبال که از سوانی ایام
 همواره محل خرائن و ذخائر این دولت سپهر اعتصام است
 نقل نماید که دستور قدیم آنجا باشد لهذا نامدار حان را باهتمام
 آوردن آن تعیین نموده بعدایت اسپ ناسار طلا نواختند و دوازدهم
 ماه مذکور مرخص ساختند و یرلغ گیتی مطاع بنام دانشمند حان
 ناظم مهم دار الحلاۀ و دیگر متصدیان آن دار الملک مسجد و حلال
 طعمای نهاد یافت که برودی سرانجام اسباب و لوازم این امر
 نموده خرائن عامره را مستقر خلافت مرتعدند - و درین ایام بعرض
 اشرف رسید که حق ورد بحان قلعه دار رایشین داخل طبعی در
 گذشت و چون حوی حاتم حدۀ فیض الله حان که انگۀ نواب
 خورشید احتیاج تقدس بقاب ملکه جهان بیگم صاحب بود جهان
 گذران را بدور نمود عاطف پادشاهانه حان مذکور را با محمد عابد
 نرائش و محمد جعفر ولد ازادت حان معفور که دختر رادۀ آن
 مرحومه است نعطای خلعت از لباس کدورت بر آوردن - پانزدهم

مناصات امراحت و بهرام بن بدر محمد خان نامدار ده هزار روپيه
 و طاهر خان بهرحمت اسپ نا سار طلا و ناصاف پانصد سوار
 بمصمص پلتمه راري سه هزار سوار و ميص الله خان و حسن خلیجان
 هر يك بهرحمت اسپ نا سار طلا و سار طلا خان ناصاف پانصدی
 بمصمص سه هزار راري هزار و پانصد سوار و اصل و اصافه عدد الدی
 خان موحدا ر متهمرا بمصمص دو هزار راري هزار و پانصد سوار راسته
 هفت صد سوار دو اسپه سه اسپه و حکیم الملک بمصمص دو هزار
 یک صد سوار و معتدد خان قلعه دار گوالیار بمصمص هزار و پانصدی
 شش صد سوار و عدد الرحیم خان بمصمص هزار و پانصدی سیصد
 هزار و قلندر خان ار کومکیان اشکر دکن بمصمص هزار راري دصد
 سوار و عرب شیخ ولد طاهر خان و دهم سنگه پسر رمیدار سری دیگر
 هر يك بمصمص هزار راري شش صد سوار و دربار خان حراجه سرا
 بمصمص هزار راري سیصد سوار و مختار خان بمصمص هزار راري یک
 صد و سی سوار و مکرم خان و توان گجرات که موحدا ر حق اسلام
 بکر صمیمه خدمتس شده بود بعدایت ارمال خلعت و ناصافه
 شش صد سوار بمصمص دو هزار راري دو هزار سوار مشمول عاطفت
 گشتند و عدید الله خان موحدا ر درو بهرحمت خلعت و اسپ مورد
 التفات حسرواح گشته خدمت مرحومه مرخص شد و میر
 عماد الدین خویش خلیفه سلطان خدمت دیوانی بموتات رکاب
 سعادت از تعمیر دیانت خان موصوفه شده نعطای خلعت و
 ناصافه پانصدی پنجاه سوار بمصمص هزار و پانصدی دو صد پنجاه
 سوار نوارش یافت و اطع الله خان خدمت دارو عقی روزیة داران

در پاس و دو گهزی که ازان محفل سپهر نشان برخواستند پرتو قدوم
 بالسم حاصل عسلحانه گسترده با حدود تحشم حرکت و صرف قوت
 دماغ دهنگامه آرائی حش و سور ندیوان عدالت و داد گستری که اهم
 مهمات سلطنت و سروریهست و در هیچ روز و طبعه آن شعل حلیل
 ازان حصرب متخلف نمی شود پرن احتند و میامن عدل کامل
 و لطف شامل مطالبان و حور دیدگل را بیدر کام دل روا ساختند
 بالسمه تا سه روز دهنگامه عیش و طرب و انجم حرمی و سرور
 مرتب بود و دران حش مرحدده عاطعت پادشاهانه زهره سیمای
 حشمت و کام گاری دره محیط سوکت و لختیاری ملکه تقدس
 بقاب حورنید احتجاب بیگم صاحب را باکرام یک لک اشرفی
 عراحتصاص نمشیده بر سالیانه ایشان که سابق دوارده لک روپیه
 بود پنج لک روپیه امرو و نمکدره بقاب عرت پرده آرای مشکوی
 ادبیت پرهیز دانویگم و ریخت شش هودج ععت نور امرای
 شمسنان دولت گوهر آرای بیگم هرکدام یک لک روپیه عطا فرمود و
 رخشده احقر درج حلاوت تانده گره در درج سلطنت پادشاهانده عالیقدر
 محمد معظم بعنایت حاتم صاحب و نازد و پهلوی مرصع
 و انعام دو لک روپیه و ناصافه در هزار سوار بمنصب پانزده هزار
 دوارده هزار سوار و ترة بهال ریاض عظم گرامی نحل بوستان
 حش پادشاهانده نامدار محمد اعظم عطای خلعت خاص و حبعه
 مرصع و حشیر نا علاقه مرورید و ناصافه دو هزار سوار بمنصب
 دوارده هزاره هفت هزار سوار مورد قوازش گردیدند و جعفر خان
 و مهاراجه حشرفت سکه هر یک بعنایت خلعت خاص قامت

هزار سوار و خطاط اکرام حانی مورث نوازش شد و عدد الله
 حان و وحدار برور که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود
 احراز درایت و مهارت اکسیر جامعیت نمود و معین ارباب رسید
 که در دور حان حارس قلعه و تهنیتور داخل طبعی بساط حیات
 در برورید و یک عدد و بیست و یک و تهنیتور که در حلی زمیادار
 آشام درسم پیشکش و ستاده و معنی در حلال های و نگاره میداد
 بود مجموع را امیرالامرای صوبه دار آستان سعادت مملی ارسلان
 داشته بطرح حورشید اثر رسید و شب به سده ششم و روزین
 هلال حسنه شوال از مطلع سعادت و کامرانی روح نمود چهره
 آرای نشاط و غامضی شد و روز دیگر که عید و محدد نظر بود نوای
 شادیانه اقبال از نارگاه حشمت و حلال دلندی گرای گشته آواره
 طرب و سرور سبایل در داد و ططنه عظمت و شکوه نکوش
 گردن رسید ناسا همراه های و الا گوهر عالی تبار و سوسان رابع
 قدر و امرای نامدار و سایر مدعی آستان به رمدار سده مدینه
 خدمت و دایمی حاضر آمده تسلیات تهیت تارک سعادت
 پیراستند حضرت شادشاهی سعادت معهود در ویدی کوه پیکر رابع
 منظر که تحت رزین بر کوهه پشت آن رده بود سوار شده با در
 آلهی و عظمت و شکوه بهان پناهی لوای توحه مصلی برادر احدث
 بهس از اقامت نمار عید قرین سعادت سعادت سوده در ایوان
 عالی بیان خاص و تمام در سریر گردن بطیر مرصع نگار خلوس
 فرمودند و دران والا نارگاه نرم کام تحشی و کامرانی آراسته دست
 دریای نوال نحد و احسان و مکرمت و اتصال گشودند و بعد از

آغاز سال نهم از مستبر، دولت والای عالمگیری

مطابق سنه هزار و هشتاد و شش هجری

درین مرحدده اوقات که از بیص دیس پروری و معداب گستری
زنددۀ اربنگ سلطنت و سروری جهان را احقر بیک احتوی از
سپهر مراد طالع و جهان‌نیاں را ماه سعادت از ادب امید لاهع بود
شهر کرامت نهر صیام در رسیدۀ روشنی بحس دیدۀ ادام سده و شب
دوشنبه مطابق هردهم اسعددار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق
افتاده سعادت مدشان عبادت شعار را سرمایۀ احراز مرکاب و انحصار
حسد بگردید و سال نهم از سدیس خلافت مناسب قریب حدایکل
دوام و دس شرمشاه یردان پرست حق آئین بهرازان حرصی
و بهدوری آثار جهان امروزی بموده اشارۀ معلی به پیشکاران پیشگاه
سلطنت صادر شد که با رسیدن عید سعید نارگاه حاه و حلال را
آدن حشمت و اقبال مدد درین ایام مدار حان که در خاکیر
خود بود به روی کشیم از تعبیر سیف حال معین گشته
نمایب خلعت و اصادۀ پانصدی مدمص سه هزاری دو هزار
سوار سربلندی یامت و گویال سده و حکرام کسه‌واہ از کومکیاں
صوبۀ کال هر یک بمرحمت علم رایت مناهات امراحت و اسد ولد
ملا احمد دایته که حقیقت آمدن او از نیسپور و سپری شدن روزگار
حیاتش در ولدۀ احمد بگردن مقام خود کرامت پذیرفته
دولت زمین بوس آستان واک نشان دریافته رعایت خلعت
فاخره و اسب با ساز طلا و حنجر مرصع و منصب هزار و پانصدی

دست مجاهدان طغر شعار در آمد ناله‌ها چو مسافت از چائنکام
تارامندو بغایب صعب است و کوه و جنگل بسیار و یکدو آب که بی
کشتی متعذر العدور است در راه اسب و در موسم درشکال همه آن
راه را چندان آب میگیرند که ناله‌ها طریقی عبور مسدود میگردد و
درین سال از جهت قلت آذوقه و قرب وصول وصل درشکال تعیین
امواج بحر امواج درحک در حیرت توتف افتاد و بزرگ امید حال
از روی دور بینی و مصلحت اندیشی نظر بر اسداد طاق و مساک
و عدم وصول کوسک در هنگام طعیان آنها موده حیرت مصی بوشست
که نا همراهان از آنجا در آمده سران و رمیداران و اسارا و رعایای رانند
را بدکس کول که متعاقب چائنکام است بدارد میره مذکور بصوادید
بزرگ امید حال از رانندو چائنکام آمد و چس حنر این فتوحات
عرضه داشت امیر الامرا و اواخر شعبان این سال همایون فاس مسامع
اقتال رسید حصص شاهنشاهی چائنکام را تسلیم اند و موسم ساختند
و آن زنده دویندان را بغایب خلعت خاص و شمشیر با سار و رصع
و دو اسب از طوبیله خاصه یکی با سار طلا و یک رخیر ویل با تلایر
و بزرگ امید حال حلف او را دصانه پانصدی صد سوار دصص
هرار و پانصدی پانصد سوار و مرهات حال را دصانه پانصدی
دصص هرار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و میر مرتضی داروغه
توتخانه را لخطاب مجاهد حدی و ابن حسین داروغه دواره را
لخطاب مطهر حای و هر یک را دصانه دصص و معوز رمیدار را
از اصل و اصاه دصص هراری پانصد سوار بواحدند *

حسته بودند چون دانستند که دستگیر سرسبز است اقبال خواهد گردید
 امان طلبیده ملاقی شدند و ارایای درامت بی زان میخوان را
 نقد اساری در آوردند و گروهی از مسلمین و عایای بدگانه که آنجا
 رهین قید کفار بودند از عذاب صحت اسرار رهائی یافتند
 و از میانس دولت قاهره رحمت امانت ازان کفر آزاد صلات دیداد
 در گرفته بحالت اوطان خویش شادمان چون حدر این فتح ده بزرگ
 امید حال رسید و بمرطوب پیوست که رمیددار صلاب شعار رحمت
 موحی از راه خشکی در آمدو تعیین نموده دادر رعایت مراسم احتیاط
 میانه حال و جمال حال دلراق و جمعی دیگر را بکوسک میر
 مرتضی مرستاد میر مذکور بعد از تسخیر آمدو حوی از بدو و پیان
 بکنار رودی که بمسامت یک و نیم کوزه از آمدو واقع است تعیین
 کرده بود که آنجا امانت نموده از آمدن عدیم نا حذر دانست روزی
 ناگاه جمعی کثیر از مخالفان با همت و خیر میل از حدگل در آمده
 بر مرمره و بدو و پیان حمله آوردند و چندی را از هم گذراندند و چون
 میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافت سوار شده با جمعی از حبوس
 قاهره بدو و پیان آسرا روان شد و بکنار رود مذکور رسیده نا آنکه
 آنس عمیدی بود و مقهوران شروع در استحکام مورچال در کنار آن
 نموده بودند نا همراهان دایرانه ناآراده ازان سالم عبور نمود
 مردودان بانکار بحدک و پیکار پیتش آمده کوششی نایع نمودند و
 آخر الامر تاب نداد و پایداری نیارنده روی نوادی فرار آوردند و
 منارزان منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر ساختند
 و هشتاد توپ و صدوق بسیار و دیگر ادوات پیکاران حرب اذار

افتن از کفار با دگر نگویند گشته بجای آن اعلام اسلام امرآخته شد
و حاکم چانگام که عمراده زمیددار رخاگ بود با یک پسر و چندى
از حویشان و قریب سصد و پنجاه تن و دیگر از آن ده کیشان بقید
اسر گرفتار گردید و یکصد و سی و دو کشتی جنگی و یک هزار
و بیست و شش توپ برنجی و آهنی و تنگ و رندورک بسیار و سرب
و ناروب بیست و دیگر مصالح توپ خانه و سه رئیس وکیل بدست
آمد و نمایان حسن دلب ارحمد و محاهده همت آسمان پیروان
گیتی خدیو مؤید میروزمند ساخت کفر آماهی آسروزمین که هرگز
پرتو خورشید دین مدین بر آن ندافته بود باوار آثار اسلام روشنی
پذیرد و مسامع سده و قاطعاس که هیچ گاه حر نوای کفر و
مظل سیدیه بود باستماع رزمه در و تهلیل بر ادروحت و حلقی
کثیر از رعایای ولایت ندگاله که بحسب تقدیر از دیربار بقید اسر
کفار سیه روزگار گرفتار آمده از یار و دیار دور افتاده بودند از شر تسلط
اشرار بانکار رستند راه اکن و مساکن حریت پیوستند باحکامه برزک
امین حان اسارای چانگام را بهمراهی جمعی درک امیرالامرا فرستاد
و خود با حبوس قاهره آنجا بساط امانت گسترده در مدد بدو بست
آن ولایت سد میانه حان را با حقوقی بحسب استماله رعایا و بشادیدن
تهانه سهم شمالی چانگام تعیین نمود و تاج میانه را با کومکیان
و تادیاس و یکصد نفر بدورچی تهیه داری و محادطت طرق و
مساک از چانگام تا کنار دریا بهدی معین سلطنت و چون در بندر رامبو^(۴)

دیگر از اهل مرگ که درین وقت از رحدک نکو ماک آنها رسیده بودند
 باس حسین ملاقی شدند و کپتان مور که قتل اربین با همراهان خویش
 چنانچه گزارش یافته است از چائنکام سرد امیرالامرا آمده درین
 مهم همراه لشکر نصر پناه بود مصدر خدمت و دولت خواهی
 گشته ترددات شایسته بطور آورد و روز دیگر بزرگ امید حان با تنم
 حدود نصر اعتصام پدای قلعه چائنکام رسید و امواج قاهره از برو
 بحر بر قلعه محیط گشیدند محصوران بعد از تلاش بسیار و کوشش
 بدشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از انداز قدرت و بیرونی
 مکات خویش فرو دیدند و سطوت و استیلاي حدود مسعود رعاب
 اوگن باطن صلاحت مسکن شان گشته بود باچار ترک محالعت و پیکار
 حسته دست توسل دایمان استیماں ردد و روز دوم محاصره
 که سلمح رحب بود رحب قاصب از قلعه بیرون کشیده اولیای
 دولت اندی دوام آن حصص متین و معقل حصین را که در
 متانت و حصانت و استحکام شهره ایام اسب و هرگر کمند عریمت
 هیچیک از سلاطین اسلام و حوآقین دیں پرور را مقام ننگرگ تسخیرش
 برسیده و اقدام حدود خطرات و اوهام بسپردن ساحت تصرفش
 آشنا نگردیده با کل ولایت چائنکام و تمام توپخانه و دوازه آنجا
 منصرف گشتند و بمیاس تاییدات قادر متعال و برکات توفیقات
 ایرد نصرت تحتس بیهمال این قسم فتحی که سرمایه تشیید
 مناسی دیں و ملت و پیرایه تطیم قواعد ملک و دولت بود احبابی
 سلطنت و اصفیای حلاوت را نصیب گشته عروقه آن برو نوم کفر و
 صلال ارلوث تصرف ارباب حری و نکال پرداخته آمد و رایات

چون نواره آنها بدریای کون پهلوی در آمد و سعائن در رگ پادشاهی
 همراه برسیده بود صلاح در پیش رفتن ندیده نواره را در مکانی
 مناسب ناز داشت و شب را نائین پامداری گذرایند چون در رگ
 امیدخان از بن معدی آگهی یافت بفرهادخان و میر مرتضی تاکید تمام
 نوشت که جنگل نری و ساختن راه مقید نا شده بفرحان استعمال
 روان کردند و بهر عنوان که باشد خویش را نزدیک نواره رسانند و
 خود بفر ترک جنگل نری کرده بسرع سیر رهگرا شد بفرهادخان
 و میر مرتضی نا همراهان روز دیگر کنار دریا رسیدند و مقاهیر
 تیره ایام را از مشاهده لشکر اسلام رایت همت بگوسار شد درین
 روز ابن حسین نا نواره منصور بدریای کون پهلوی که نواره مخالف
 دران لطمه حور امواج باکامی اود در آمده نا اعان می بانکار هنگامه
 آرای کارزار شد و دیگر ناره نوایر خدال شد تمام اشتعال یافته
 حرلی صعب و ندری شدید روی داد و تا دو پاس روز از طرفین
 نهادب مرتنه کوشتن و آویرش ظهور رسید و آخر الامر دران موج
 حیز حرب و قتال داد مراد عدایت ایردی سفینه آمال منار را
 میروزی مآل ساحل نصرت و میروزی رسانید و مخالفان باطل
 ستیر شکست یافتند روی نوادی گرد آردند و جمعی
 کثیر از مقاهیر را کشتی حیات بگرداب بدستی فرو شد و گروهی اندوه
 بقید اساری گرفتار آمدند و بسیاری از علنه دهشت و مرط ارتعاب
 خود را تاب در امگده ازان راه نائش درج پیوستند و آن روز
 پس از فتح نواره منصور در دریای کون پهلوی پائین قلعه چانگام
 توقف گردید و چندی از فرنگیان چانگام که آنجا ماده بودند و جمعی

یامت که حان مذکور و میر مرتضی با دیگر بندهای نادشاهی و
تایید امیر الامرا برسم منقلای از راه خشک مراحل مقصد سپارند
و ابن حسین داروغه توبخانه و محمد بیگ اباکس و منور زمیendar
با دیگر زمیendarان از راه دریا روانه شوند و نادرین فرار داد مرهاد
حان جمعی را با بیلداران و تندراران و برخی از پیادهای تیر
انداز و بندوقچی بصفت ساختن راه و بردن حدگل تعیین نمود و
سأردهم رحب با میر مرتضی و دیگر همراهان از نواکهای کوچ کرده
نهبانه حکمیه برول کرد و ابن حسین و همراهانش که با نواره بودند
زورق عریب را لنگر برگرفته بهنگ آبها بحر مرسا گشتند و هردهم
ماه مذکور مرهاد حان با همراهان از آب پهبی عبور کرد و از روی
تدبیر و کردانی طبعی مراحل نموده بیست و چهارم نزدیک تالابی
که از آنجا تا چائنکام یکروزه مسافت نشان میدادند نا انتظار رسیدن بزرگ
امید حان برول کرد و حان مذکور بیست و یکم رحب از آب پهبی
گذشته نائیس حرم و احتیاط و هوشیاری که مناط سپاهگری و
مردار بیست قطع مسافت دشوار و طبعی مسالک باهموار کرد و شکوشت
و تدبیر تمام از آنها و دریاها و حوضوار و حدگل های متراکم اشجار
عبور نموده بیست و پنجم بهشت گروهی موضعی که مرهاد
خان و میر مرتضی برول داشتند و از آنجا تا قلعه چائنکام ده کرده
مسافت بود و حدگلی در کمال اندوهی و راهی نعیات صعب
داشت رسیده منزل گردید مرهاد حان هر روز قدری راه را حدگل
برده و هموار ساخته پدش میرمت و نواره پادشاهی در موضع
دومریه از متعلقات چائنکام که تا موضع اقامت بزرگ امید حان

مقصوداران و جمعی که پیشتر با عسکرهاں مهم کوح بهار معین بودند ناں مهم تعیین نموده دیست و هفتم ماه مذکور رحصت کرد و چون مقرر گشته بود که حان مشارالیه با همراهان از راه خشک عارم مقصد شود نعره‌هاں حان تهاه دار بهلوه نوشت که با انس حسینی داروغه نواره و مدور زمیندار و دیگر بندگان و لشکری که آنجا بودند سعیده عربیت را اراں حدره دیگر برگرفته نواره نریا روان شوند و میر مرتضی داروغه توپخانه را بپر رحصت نمود که بر حناح سرعت نعره‌هاں حان رسیده او را با دیگر همراهانش در پیش رفتن سراولی نماید و کپتان مورس سرگروه فرگیان چانگام را با دیگر سرداران آنها حوشدل و مستمال ساخته مقرر کردند که با تمام اقماع و نواره حویتش درین عربیت منروزی اثر رفیق حدود فتح بوده نمرام خدمت و دولت حوایی پردازد و کمال پسر زمیندار سائق رحگ را که از دست تسلط و استیلا می‌دارد حال در عهد فرمان رزائی اعلی حضرت علیین مکانی مردوس آسیانی طاب ثراه نایب دولت ملک رعیت پناه آورده به پادشاه برگرد آمده بود نوبعد تعویض سرگروهی قوم او امیدوار از عداوت پادشاه ساخته مقرر نمود که با بریقی از قوم مکه که در حسابگردگر بودند هم‌راه میر مرتضی نرد و مراحم خدمت و حاشائی درین مهم تقدیم رساند و پوزانه مدنی بر ترمیم مراتب عبودیت و دولت حاهی و اعتماله نمرام والای پادشاهی بحاکم چانگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مکه نرد او مرستاد چون نوشته امیر الامرا نعره‌هاں حان رسید و میر مرتضی با رفا ندر پیوست مصوابندید و کنکاش دولت حواهاں چدین قرار

ممکن داشتند حواله نمود که با نوشتنهای خود نزد آنها فرستند
 اتفاقاً چندی از آن نوشتها بدست کرام گدري نام یکی از مقامهیر
 همگه که زمیندار رحنگ او را بعات نکوهیده خویش با برخی از
 نواره رسم قزاقی طرف سودیب فرستاده بود در آمد و او نوشتها
 را برد زمیندار مذکور ارسال داشت و بدین جهت آن مقهور
 طائعه فرنگیان بی اعتماد گشته بکرام گدري نوشت که آن فریق را
 با متعلقان از چانگام برحنگ فرستد فرنگیان ازین ممانی آگاهی
 یافته با رحنگیان در مقام مخالفت و محاربت درآمدند و برخی
 از سعادتن آن سخت در گشتن را آتش زده با کل اتع و کشتیهای
 خود دعرم ندگی و دولت خواهی این آستان اقبال آشیان روی
 عزیمت نولایت دنگاله آوردند و بدست و یکم حمادی الآخرة پلحاه
 حلیه فرنگی که مشحون بود تنوپ و تیغ و سایر آلات جنگ و
 تمام طائعه فرنگیان چانگام داخل تهاه دواکهای شد مرهاد حال
 تهاه دار بهلوه چندی از سرداران آنها بود امیر الامرا فرستاده
 ما بقی را نزد خود نگاه داشت و آن عمده یوینان آن گروه را بدوید
 مراحم پادشاهی تسلیم و استماله نموده هم از سرکار والای پادشاهی و
 هم از جانب خود با آنها رعایتها کرد باحمله چون این مقدمان
 روی نموده استات و معدات فتح چانگام بسعی کار کدان آسمانی
 سلسله وار دست بهم داد و قابوی سرکردن آن مهم ددست آمد
 امیر الامرا آن عزیمت مضموم نموده بزرگ امیدان حلف خویش
 را با دو هزار سوار از تابینان خود و سند اختصاص حان ناربه و
 مدل سنگه ستودیه و میاده حان و گرن کهای و چندی دیگر از

امیر الامرا و زمینداران اواسط حمادی آحاد این سال همایون
 بر سر حیره مذکوره رفته هنگامه آرای کا،زار شد و دیروزی نازمی
 جهد و کوشش قاعه چند که زمیندار شقاوت شعار در کنار دریا
 ساخته بود بدست آورده مورچالها بخت و جمعی کثیر از اتباع
 دلاور بدالالت تبع دلاوران شهامت پرور مسلک دیستنی پیدموندند و
 شریف پسرش رحمی شده دستگیر گشت و دلاور بد سیر چون تاب
 مدامت از بصاعت همت خویش برون دید بکمل گریخته در
 مکانی که پناه حای خود اندیشیده بود قرار گرفت و ابو الحسن
 تعاقب او نموده بهیاری از اتباع و مردمش را که روی صعت
 در جنگ حریده بودند علف تبع انتقام حاحب و آن تیره بخت
 را نا اهل و عیال دستگیر کرده ساخت آن حریره از حار تصرفش
 پرداخت و او را با خود و دو تن از مرد و زن که ناو متعلق بودند
 همراه مأمور زمیندار برد امیر الامرا مرستاد آن رنده سویان بعد از
 آگاهی نردن معنی عند الکرم برادر رشید حار را بحراست آسا
 مقرر ساخته دو صد سوار و یک هزار پیداده بدوقچی نا او تعیین نمود
 و چون عریضت تسخیر چانگام داشت ناس حسین داروغه توپخانه
 بوست که نا همراهان دران حدود توقف گریده وقتی که دیگر حدود
 بیرونی اعتصام نه تسخیر چانگام معین شود او بپیر نا رفقا و دوازه
 ندان گروه ملحق گردند و چون استماله مرغیانی که در چانگام
 حکومت گریده نا زمیندار بحدک موافقت داشتند از مقدمات
 ضروریه مطلب بود بصوادید رای سدید خطوط مدیی بر لطائف
 مواعید نا گروه نوشته مرغیانی که در بندرهای ولایت بکالغ

را آنجا فراهم آورده با هفت هشت هزار کس دیگر ناره روی حرّات
 بخارنگ مدارزان میروزمند آرد ابو الحسن با وجود قلت عدد
 همراهان قدم استقامت استوار داشته جنگی مردانه کرد و دلار
 در زخم تیر برداشته بسنگل فرار نمود و بسیاری از مردمش نذیع
 مطون دلاران شهادت کیش سپیدی شدند و از بهادران بصرت
 شعار بیرچندی حان بنار و برهی زحمدار گردیدند و درین اثنا
 حمر رسید که برخی از نواره مقهوران رخنگ دمودار سده چو با
 ابو الحسن آن قدر کس نبود که گروهی بحراسب جریره گذارد و با
 حوتی دیگر همت در مقابل و مدامعه رخنگیان گمارد با مجموع
 همراهان و نواره ندفع بخداران روان شد چون مقاهیر رخنگ صلاح
 در حدنگ ندیده نواره حوت دیک سو کشیدند ابو الحسن بیر نثار
 مصلحت متعرص پیکار آنها نگشته تنهائیکه نواکهای آمد امیر الامرا
 بعد از آگاهی لرین مقدمه اس حسین داروعه نواره و حمالکان
 دلراق و سرانداز حان و قراولکان و محمد دیک اناکش و گروهی
 دیگر از مدصداران و یک هزار و پانصد کس از اهل توطخانه و چهار
 صد سوار از تابندگان حوت با نواره ناره سوای آنچه دسیر روی آب
 مقرر بود تعیین نمود که ابو الحسن را با رفقای او بحوت منضم
 ساخته لشکر حریر شوندیپ پردازند و عرصه آن سرزمین
 بالکلیه از حار و حوت دلار تیره اختر پردازند چون انس حسین با
 همراهان نواکهای که محاذی شوندیپ است رسید باقصدای
 صلاح اندیشی حوت با محمد دیک اناکش و نواره مدصور بحسب
 مد راه مقهوران رخنگ آنجا توقف گردید و ابو الحسن با تابندگان

حود را با دوازه که در هری پور در تعین نمود که در سیدیل دولت
 در روی آب سیر نمایند و از سری پور تا عالمگیر نگر که بیست و یک
 کوه مسافت است چون آل که هنگام برنگل دشت تردد طول حود نمود
 مقرر ساخت که آل دهند تا در موسم طعیاں آنها که زمینها را آب
 می گیرند طریق وصول کومک و آذوقه نه تنهائی مذکور محدود باشد
 و از آنجا که داور زمیندار سودیپ که بطاهر اظهار اطاعت و بندگی
 می نمود بدائر مصلحت کار حویتش ناظراً نامتناهی مگره موافقت
 داشت باو الحس نوشت که آن تیره تحت بی سعادت را که نقش
 بغاق و در روی کارش لایق بود تملیک رفاقت در سیر روی
 آب نماید و اگر ار آمدن انا و امتناع کند تعدیه و تادیب او را حویایی
 وقت و مرصت داند چون انوال الحس درین باب باو پیام نمود جواب داد
 که عنقریب آمده در سوکهای میثوی می شوم انوال الحس ناآسا رفته
 یکدو روز انتظار کشید و چون اثری از وعده او ظاهر نشد حود با نواره
 و همعی که همراه داشت بقصد بردن او عازم سودیپ شد و چون
 بدان سر زمین رسید آن تیره تحت اعلان آثار خلاف اندیشی و
 عصیان مدشی نموده با اثناع حویتش لشکر پیش آمد و او
 الحسین با همراهان و دم همت فشرده نازی حرأت و خلالت
 ده پیکار کشود و داور ندگ، رپس ار کوشش و آویرش سیار قرار نموده
 بقلعته که دران حریره داشت محصور گشت و سپاه منصور
 از پی او شتافته و پهای قلعه رسیده نکشایش آن پرداختند و قهرا
 و حبرا انرا محصور ساختند و آن مقهور بصد حيله و سعی خود را
 ازان مهله بر آورده نه پناه جنگل در حید و مردم متعرق حود

تسخیر چانگام که کلید فتح آن کمرستان و تصرف در آن موجب
سد طریق حرّات و دست اندازی آن گروه نولایب ندکاله اسب وجه
قصه ساخته در سامان اسباب این عریضه حیر اثر کوشش نماید
بنابر آن امیر الامرا کمر همت قدمشیت این مهم بر میزاد عدولیت
بسته دسر الحام مقدمات این مطلب پرداخت و چون تهنانه
نواکهای که آن طرف تهنانه سکرآم کده و بهلوله و حکمدیه نزدیک ددریای
شور واقع است معنهای تهنهای پادشاهی و از اسحا چانگام حریب
المهادت است و هرگاه نوارده مقهور آن بعریضت شقاوت پروری
معری می شود از نزدیک آن گذشته بملک پادشاهی منتشر می
گردن و از اسحا کیعیف و کمیت نوارده آن تیره نکتان بد مآب در همدگم
دهات و ایاب معلوم می شود و ازین جهت در عهد صوبه داری
ابراهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از حدود قاهره بمحافظت آن
قیام داشتند لهذا امیر الامرا باقتضای رای اخلاص پیرا استحکام تهنانه
مدکور از ضروریات این مطلب شمرده اوائل صفر این سال بصرت مآل
سعید نام امعادی از نوکران خود نا پانصد پیاده تیر انداز و تهنگیچی
نحرامت آن تعیدین نمود و برخی از نوارده پادشاهی نا جمعی
دیگر نامداد و اعانت او مقرر صاحب و مستحکام تهنانه سکرآم کده
که الحال موسوم بعالمگیر نگرو محل جدا شدن آنهاست که صفر
محمادیل مگبه است پرداخته محمد شریف موحدار بندر هوگلی را نا
پانصد برو انداز و تیر انداز و یکهار پیاده بدو مچی تهنانه داری
آسحا معین ساخت و بیست توپ از حرد و کلان نا لوازم آن دد اسحا
مرستان و محمد بیگ اناکش و ابو الحسن نام یکی از جماعه داران

دوارک ناکاه دارد نالکلیه راه حسارب آن دیو حاصلتان موردود مسدود
 نمود و چون اکثر اوقات در کمین و رست می بودند هرگاه قابو می
 یافتند دست تعرض و تطاول نسکنه و رعایای سواحل دراز کرده
 اموال و اشیای آنها را عرصه ایتاب می ساختند راز و دزد و مسلمان
 و مرد و زن چنانکه میسر بود بقید اسرمی آوردند و بعضی
 اوقات بعلده و استیلای تمام آمده بهایب حلال و حرانی ولایت
 پادشاهی می رسانیدند چنانکه در سوانس ارمنه نزدیک جهانگیر
 نگر رسیده باسرو بهب آن حدود پرداخته بودند و سرور انبوه و حلقی
 کثیر از صغیر و کبیر اسیر ساخته ازانجا که همواره هم ملک بهمت
 این طرارنداه اورنگ خلافت را امن و آرامش ناک و عباد و قلع
 مواد شرو و مساد پیش نهاد است چندی قتل ازس که حقیقت
 حصار و حیرگی آن شقاوت مدشاس و آمدن دوارک آنها سرحد
 ولایت پادشاهی از نوشته سواح نگاران ناکاه معروض پیشگاه اقبال
 گردید از موقف عظمت و حلال برلیع همایون نرند اسرای عظام امیر
 الامرا سپیدار آن صوده عر صدور یافت که در حفظ ثغور آن ولایت
 و استحکام قلاع و تهاها که بر ممر آن قوم دد گهر واقع است بیشتر
 از پیشتر کوشیده در دس سر مدع صرر آنها که ایدعی ساعی باشد
 و قلاع تازه و تهاهایی حدید در هر جا مناسب داد احداث نموده
 چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار ناکار محدود ولایت پادشاهی
 مسدود شود و آسید و گردنی ازان جمع شقاوت پیوند نسکنه
 و رعایای مستمند نرسد و نالکلیه قطع مواد امساد آن گروه بد نهاد از
 آن نوم و ر صورت نند هم برکشایش ولایت رحتک بسته بحسب

و موهبت ربانی از عطا جانۀ تقدیر لحت چهاں ستاں و طالع
عالمگیر دھد لامحالہ نمیاں دولت ارحمدس پڑوستہ
کارهای دشوار کشاید و بدیروی اقبال، بلدش همواره فتوحات
شگرف رح نماید مصدق این کلام کشایش فلعہ چانگام است ار
کفر آباد ولایت رخدگ کہ ہرگز پرتو ماہچہ اعلام اسلام بر ساحت آن
کفر بوم نفاذتہ و ہمپنک ار مرماں روایان ہندوستان را خیال تسخیرش
در پیشگاہ صمیر راہ نیافتہ بود و دریں سال فرخندہ بمساعی
حمیلہ زندہ بویان عظام امیرالامراء بہمدار نگالہ صورت وقوع یافتہ
چہرہ امروز دین و دولت شد - تدیین این مقال آنکہ دسیرتان ولایت
رخدگ کہ از کمال چہالت و صلاحت بعد مرحلہ ار شہرستان
مردمی دور اند و در ادوایہ والسدہ بقوم مگہ مشہور بدائر قرب حوار
رخدگ بمنگالہ و اتصال مرحد آن دو ولایت ہم ہنگام انتہاز فرصت
از لدگوہری و منڈہ پروزی حسارت ورزیدہ نابوارہ و توپخانہ و کثرت
و جمعیت تمام سرحد ولایت بمنگالہ می آمدند و سکہ و رعایای
دعوی سواص کہ ہر سر راہ آن گمراہان بود آسیب دیدان آن گروہ
لدمہاد میرسید و اگرچہ از قدیم الانام آنہائی کہ راہ در آمد بوارہ
آن شور بختاست در ہر دو کنار آن قلاع و تسانہا محکم ساختہ شدہ
لتعیین مردم کاری استواری دارد و ہوارہ حمدی نا بوارہ پادشاہی
بدر بر ری دریا سیر نمودہ از دستبرد آنہا نا حذر میباشند لیکن
ار اسماکہ آن قوم بد مات را در سراتب حرب و پیکار روی آب ار کثرت
ہواراب و ہوارست ملکہ و مہارتی عظیم است و سغانں حدکی
آنها لیسب حاسان توپخانہ و متانت و استحکام مریت تمام بر

آباد طلب فرمودند و عند امانی حان و محتسب حان و خدمت
حان حواحه سرارا نا حمی دیگر از ندنها تعیین نمودند که
آن مرکز اقبال متعاقب هفتم آمدن در صورت عود عتبیگمان
باشد و چون عید سعید و طریک بود اشاره والا صادر شد که
تحت پیروز تحت مرصع و سایر احیاء و لوازم حش مسعود را
بیر همراه بیاورد و درین ایام نصف تلی عمامه وائی ایران که از
حاکم آن والا دون مان دربره برحم موعات آرند در ده پیشگاه
حکومت رسیده دولت زمین بوس سده سینه دریافت رد هزار و
هفت صد دربره که در پیشگاه حمارة نار بود تا سه حواله طلا از نظر
معالی گذرانیده بعدایب خلعت سرورار بگردد و پس از چند روز
دگر باره عطای خلعت و اعزام ده هزار روپیه مناهی گشته رحمت
انصراف یافت و چون بهال ریاض دولت و کامکاری بهار چمن
البت و اختیاری پادشاهزاده والا قدر ارحمد محمد معظم را
اندک انحراف مزاحی روی داده قصد کرده بودند دیست و ششم
ماه مدکور حصکت شامشاهی از روی عطوت و مرحمت پرتو
قدوم دسر ملول ایشان انگنده ساعتی چند قبل از استیلا شریع
حضور داشتند و آن کامکار تحت بیدار مراسم پیشکش و نثار تقدیم
نموده شکر مقدم همایون بحای آوردند •

گفتار در نتیج قلعه چانکام از متعلقات ولایت رخنک

چون والا قدر بیک احتری را دست تایید آسمانی اسیر
گیتی پناهی و جهان حسروی بر تارک عرت بهد و وصل

اداشان تسلی بخشیدند و همچنین با جمیع محتسبات سرادق
 عربت لوازم تملطف و مهربانی نسائی آوردند و از عائدات اقامه
 تفریهای شایسته بهر يك مكرمت كرده مجموع را از لباس گذشت
 در آوردند و در پاس از روز گذشته مراجعت فرمودند و پس از دو
 روز دوم باره بقلعه مبارکه شرف قدوم بخشیده آن ملكه قدسی
 خصال را بغیض حضور پرنور مسرور گردانیدند و اشاره معلی صادر
 شد كه جمیع امرای و مدار و بندهای آستان سلطنت مدار در حرمگاه
 دولت رفته بخدمت آن ملكه قدسی بقباب كوربتش در ساند و
 بدرها بگذرانند و چون بدهای سده خلافت بموجب حكم لازم
 الامتثال بخدمت مستان اقبال حاضر آمده كوربتش رسانیدند از سرکار
 آن پرده آرای هودج عربت و بختیاری بجمیع امرای و هراري حلقه
 باحراه عطا شد و بعد از چند روز دكر باره گرامی همشیره قدسی بزان را
 بدیدار همایون اثار مسرور اندوز ساخته ملاطفت و دلجوئی نمودند
 و آن ملكه ملكی اظوار مراسم پای انداز و بنار نسائی آورده
 پیشكشی بایسته بنظر امور رسانیدند و حضرت شاهشاهی هرچند
 روز دور بروضه منوره پرتو قدوم گسترده بدعا و فاتحه احر و معاد
 می اندوختند و مكر دراز روضه فیض آمود مجلس مولود مدینه
 ساخته بانواع محتاحی و وقرا و انعام صلوات و فضلا هدیه سرور
 بروج منور حصر و مدرس آبنای علیین مكئی فرستادند و
 اراستاه كه بر حی مصلحت های دولت و جہاندانی مقتضی آن
 گشت كه زیادت عالیات روزی چند در مستقر حاكم اند پیوند
 اقامت نماید مستدرا ب سرادق سلطنت را از دار الحکومت شاه جهان

بعز ملازمت همایون بآئین گشت و روز دیگر عند الدی خان موحدار
 متبرک دوات رمیں دوس دریاخت بالکملہ راناب عالیاب نوچ برکوچ
 قطع مراحل نموده بیستم ماه مذکور مطابق هفتم اسعدار که ساعت
 دخول مستقر خلافت بود حضرت شاهدشاهی از موضع نهادر پوزیر
 کشتی دشته از راه دریا متوجه شهر کرامت بهر اکثر آداد گردیدند
 و پس از وصول بآن مرکز سلطنت محمل نیشکوه که سمت درول
 اشرف قرار یافته بدست نساط دولت ریدب پذیرفته بود شرف ورود
 بخشیدند و روز دیگر بروصه مدوره حضرت علیین میکی وردوس
 آسیانی پرتو قدوم گسترده رسم طواف و زیارت لجامی آوردند و
 دعا و طلب رحمت و عراران روح مطهر والدین کریمین
 شریعی را راحت و دور امروند و دل حق مدلل را تاتر و رقت
 عظیم دست داده از دیدن اشکدار گوهر مرشک بسیار غار آن دو سرقد
 معصرت احوار فرمودند و دوازده هزار روپیة کدوم و محاورین آن هزار
 و بیص آثار عطا کرده بمار طهر در مسجد روصه مکرمه ادا نمودند و
 چون از تقدیم این مراتب پرداختند قریب سعادت مراجعت کردند
 و بعد از یک روز بفر قدوم اشرف رفعت لکتن قلعه مدارک گشته
 شمسار دولاب را بانوار طلعت هر دوغ لمر امروختند و نا سحله
 کریمه ریاض حشمت ثمره طینه بهال اہبت مہک تقدس بقاب
 حورشید احتجاب لیگم صاحب ملاقات نموده مراسم پرستش و
 دلجوئی تقدیم رسانیدند و بانواع ملاطفت و ملایمت خاطر شریف

در امر احداث و درین روز امیرحاج پیشکشی مشتمل بر یک صد اسب
 عراقی و ترکی و نوادر حواهر و مرصع آلات و معانیس اقمشه و امدعه
 بطر انور رسانید و نهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم بهمن که
 ساعت بهصفت الیه طعرتار بود دادشمنده خان بصوبه داری
 و حراسه ولعه مبارکه دارالحکومه تعیین یافته بدایب خلعت
 خاصه و اسب سر بلند سد و چون معاروب رباب عالیات ورودی
 مقرر بود قرار یافت که ممدرات سراپرده انبث و احتشام محاسبات
 تنق عرب و احترام محمل آزادی دولت همراهی نگشته در مشکوی
 سلطنت نمایند و پس از انقضای درازده گهری از روز مذکور حصر
 شاهنشاهی با مرآلهی و عظمت و شکوه جهان پناهی از قلعه مدارکه
 سوار سعیده اقبال گشته روی توجیه بحضور آنک آردند و آنروز در
 عمارات دیدن بیدار آن بزل سعادت نموده روز دیگر از اسب بهصفت
 فرمودند و مقرر شد که از راه کنار دریای حوض که در هر منرلی ناعی
 حد آئین و مهارتی عالی دلنشین بجهت دولتکاده و اسلحه شده طبعی
 مسافت فرماید و چون مرکز خاطر اقدس آن بود که بعد از وصول
 به مستقر خلافت تا از مراسم تعزیه و تسلیت ممدرات تنق عفت و
 احتیاج بپردازند در ولعه مبارکه اقامت بگزینند اسراف معلی
 نه پیشکاران سلطنت صادر شد که منزل بدشکوه را برای بزل اشرف
 زینت و صفا بکشند و در مرحله دوم امیرحاج صوبه دار کابل را
 عطای خلعت خاصه و اسب با ساز طلا و حمده و آعلاقه مروراید
 راخته رحمت معاروب بدارالملک کابل نمودند و در منزل ششم
 هوشدار حاج سوه دار اکثر آنان که استقمال موکب خلال نموده بود

شکوه و وقار سلیمانی و رجعت دستگاه صدر و حوصله جانبانی آثار
 قلق و بیقراری و علامات کمال تأثر و هوگواری که هرگز از حلول
 هیچ سائحه دستراتس از آن حضرت کهی را مشهور و معاین دگشته
 بود ظاهر شد و چندان میل سرشک از چشم حسان بد آن حد بوحیان
 روان گردید که مقریان نارنگ درخت و محترمان حرم سلطنت را
 ترمل در پناهی طامت افتاد و در اندوه این حادثه آن حضرت و
 پادشاه را دعای ارحم مدد و الا قدر و جمیع ثمرات ریاض عفت و معذرات
 تقوی عصمت مامد صبح سعید پوشش شد و همه پیش اسمای
 نامدار و از آن دولت پایدار لباس کدورت پوشیدند و حکم اشرف
 صدر پادشاه که در اسبه و ادواء و رقائم و مناشیر نام نامی آن
 پادشاه حلد آرام تاه حضرت و دوس آشیانی مذکور و مرقوم گردید
 و بر زبان حق ترحمال گذشت که همگی آرزوی دل ر متمدای
 خاطر آن بود که هنگام مدوح این قصیه حاضر باشیم و دیده ندیدار
 نار پشین آن حضرت نور آگین ساحتی تکفل لوازم این امر باگیر
 احرو سعادت اندوزیم چون باقتضای تعذیر آن امیدت حصول
 نه پیرومت اکنون تدارک آن نایب تواند بود که مسیح عربیت اکثر آباد
 نکرده آن مستقر حلاوت شتایم و بر بارت مرقوم مدور و مصحح مطهر
 آن حضرت تدرک خسته گرامی همشیره تقدس بقای تدره حساب
 بیگم صاحب و دیگر هوگواری این مصیبت را تسلیم و دلجویی نموده
 از لباس کدورت براریم و بدائر تصمیم این شرمحت چارم شعل
 مطابق نیست و دوم به من داشاره والا متصدیان پیشخانه هما
 سرانقات اقبال بیرون نکرده در حصر آباد داوح حشمت و حلال

سال و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه شمسی و هژده روز بود تا الحمله از احرسانی که قصیده ارتحال آن معروف وصل و عفران در الحلال وقوع یافته بود این حدیث کلمت اندر در هفت گروهی اکثر آنان بر حشده احتر نرج حشمت فرورنده گوهر نرج سلطنت پادشاهران و الا قدر محمد معظم که بموجب حکم اشرف که ناس مستقر حلال مرخص گشته بودند رسید و آن عالی بهت والا تبار در جناح سرعت طی آن مسافت نموده اوائل روز که آن پادشاه حاکم مکان مدعوم گردیده بود شهر رسیدند و روز دیگر بقاعه مبارکه رفته مراسم پرشش و تعزیه نامکنه قدیمی مدبر قدوسی بزان بیگم صاحب و دیگر پرندگان استار دولت نحای آوردند و بر حسب امر اعلی و طائف حیدرات و مدرات و خدما قرآن تقدیم رسانیدند و مکرر مجلس مولود نائیدی که برای سلاطین نامدار و حواین عالی مقدار در حور و سراوار باشد مدعقد ساخته بانعاق اهل استحقاق و اطعام صلحا و علما روح مقدس آن حضرت را سرور و راحه بخشیدند و بسید محمد و قاصی محمد قربان و زمره مشایخ و ارباب وصل و اصحاب تقوی اکرامات سایه نحای آوردند و چون اواخر روز بیست و ششم ماه مذکور که در سبش این قصیده صاحب گشته بود مذهب تیرپی از مستقر الحلاله به پیشگاه حاکم و حلال رسیده حدیث وقوع این سانحه و حشمت را رسانیدند از اجتماع این واقعه هائیکه خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران عصه و الم و رهین سراوان تحسرو و اوسوس گشته بی اختیار قطرات عذرا بر رخسار همایون فروراید و با وجود ثبات و تحمل حسروانی و

رباني للقدیس دوم و مریم ثانی مهد علیا ممتاز الربانی در آحا
است و کیفیت آن برهنگاه قدس در کتاب مستطاب پادشاه نامه
مشروح گشته رساییدند و سید محمد و قاضی قردان و سایر صلحا و
اتقیا بر حناة آن معروف ادوار معرب نماز گزاردند و بعس مطهر را
دروں گدند برده لحوار رحمت ایردی سپردند * اللهم كما ومقته
لقطع علائق الشر والعصا - و قلع اصول المعی والعناد - و هدم
دیان الحور والاعتساف - و نصب زیاب العدل و الانصاف - و اعلاء
اعلام الدین - و ترویج الشرع المذی - حتی بلغت دولته عدان
السماء - و مدقطع العصاء - و بورت بلوامع سلطنته القاهرة - و سواطع
معدلتة الماهرة - اقطار الارض و اکدامها - و ارجاء الدنیا و اطرامها -
اسکده فی اقصى درجات الحاد و اعلى علیس - و احشرة فی رمرة
اهل الحق و الصدق و الیقین - و اسقه من ماء معین - و رفع لحوار
عین - تاریخ رحلت معصرت آیت آن حصرت را یکی ار بکنه
هنگام (شاه جهان و مات کرد) یانته و راقم این صحیفه اقبال آن را
چنین در ملک نظم کشیده *

* لمولعه *

چو شاه جهان حدیو قدسی ملک

برحمت بعزم عقسی ارتحت حیات

حستم ار عقل سال تاریخش را

گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت حاودانی هفتاد و شش سال

و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و هفتاد و چهار سال شمسی

عه روز کم - و ایام فرمان روائی و حکم رانی آن حصرت سی و یک

بدو شده سعادت اندوز حدیث آن حضرت بود و قاصی قرآن که
 شعل نصابی مستقر الخلافه دار تعلق داشت کس مرتدادند که
 آمده ناصر تهنیز و تکمیلین پردازند و دو پاس شب که آنها حاضر
 شدند بحسبت بسر اسقاط نماز و روزه با آنکه هیچگاه از آن حدیث
 موثق موت نشده بود پیام نموده مدعی خطیر برای قصای صوم
 و صلوة مقرر ساختند و پس از آن در برج مذکور که طائر روح
 مرئوس آشیای آن حضرت در آن مکمل شد قرار شده بود ناصر نواب
 علیه ناریافتند و بعش مقدس را نایوانی که نزدیک برج مذکور
 اسب نقل کرده نائین شرع مدین و سب رسول امین صلوات الله
 و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین نایوانی مراسم غسل
 پردازند و بعد از تقدیم وظائف تهنیز و تکمیلین حسد نور آگین
 را در صدوقی از صندل گذاشتند و دروازه شیب برج مذکور را
 که مسدود بود کشوده بعش مطهر را نائینی شایسته از قلعه
 برآوردند و از دروازه شیر خاچی که محاذی آن دروازه بود گذرانیده
 بیرون چصار بردند و هوشدار حار صوبه دار ناحیه بدهای نادرشاهی
 همراه گشته هنگام صبح بکار دریا رسیدند و ثانوت رحمت
 نثار آن سرور عفران پروردگار را از آب گذرانیده در صوم مذکور
 طنبه که برآوردند معمار همت ارجمند آن حضرت اسب و مرقد
 مدور نواب ثریا حجاب حورشید احتجاب تقدس بقاب رابعه اطوار
 آسینه آثار بیگم بیگم معطم ناموسی نایوان عالم سرور زبان زمان
 صغوة نساء در آن قدوس مطهرات اسوه مقدسات ملکه ملکی حصائل
 مالک قدسی شمائل مهبط انوار رحمت بردانی مورد انظار معرفت

درد مصیبت را تسلی نیشیدند و دهن از امجد طائر عرش
 پرواز روح بر متوج آں حاقان سر قرار از عمار ماهی نان و پر
 امشاده بهوای میر حدیقه قدس و نگشت سر دستان حال طیران
 نمود و در شیمس حلد و سه تکه دودرس حای گرفته نا طولیان
 مدرة آشیان حبس هم آوار شد از وقوع این حادثه کدیری دوران
 لباس کدورت در بر کرد و گردن عذار حضرت از سر بیست قد بیان
 موامع اولاک با مقیمان ساحت حاک در اسم این درد حکم دور
 مهیم گشته حبس حای چاک کردند و رزندان پیر اعلی
 و ساکنان چرخ را " نمره پرورش اس قصبه خواناک آنگ حظه
 حاک کردند و حرک و لرز را حظه دستخوش ادویه و تسکین
 و دمیج و شریف را ناطن مورد مثال و تاثیر گردید • • • • •
 عم و سوگواری دیگر عام شد • • • • • مدوری دندان آرام شد
 دریا ازان گوهر بی بها • که آخر پیچیدین صدق کرد حا
 نرمت آن شکوه محسم دربع • ازان رنات ادراعی عالم دربع
 اگرچه گذشته شاهان بسی • دل آگاه نگدسته وصال کسی
 ازان نرم مصتبان چه هشیار رومت • • • • • جواب عدم نسبت دادر رومت
 رواست تا ذکر این کهنه دیر • • • • • روانش بود تازه از ذکر حذر
 الحمله بعد از مدوح این واقعه ملالت اثر نمود و حاک از بواب تقدس
 بقاب حورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب رعده اودار حان تلعه
 دُر و حراجه پهل دوران عسلحانه حاضر آمدند و کهز کبی دروازهایی
 قلعه کشوده را حصار سید محمد قدوسی که وصل و تقوی نا شرب
 مقرر ریادت فراهم دارد و در ایام انروای اعلی حضرت حلد آرامگاه

پذیرفت باستداده و امتداد احاطه و صعب و ناتوانی برپیکر
 مقدس غالب شد امراض مستقله و عوارض متصافه که معالجه
 یکی سبب ازدیاد دیگری می شد حادث گشته از کمال اسحال قوی
 ریشه و احتلاج عظیم در اعصاب هم رسیده و روز بروز قوت بدن در کاهش
 و استیلاي مرض در فرایس بوده و بر تدبیر ابدا و استعمال ادویه
 و تناول اشربه و اعدیه اثری مترتب نمی گشت و نه هیچ وجه
 صواب صحت و بهبود در آئینه حال چهره نمی نمود تا آنکه اوائل
 شب در شده بیست و ششم رحب شدت مرض مترادف گشته آثار
 تغییر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد و آن حصرب بدیروی
 از غیر حق پرده افتاد و بحسب شکر حلائل نعمتهای بی منتهای
 آلهی که بمحض کرامت و فصل نامتناهی نآن حصرب عطا شده
 بود نادلج و خبی ادا فرموده از صمیم قلب مقدس اظهار تسلیم و
 رضا بقضای ایزدی و تقدیر آسمانی که عسی و فقیر و امیر و
 وزیر را از آن چاره و گریز نیست نموده مکرر کلمه طینه توحید
 از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق نیان جاری ساختند و
 در حلال این حال پرده گریز تنق عظم و احترام صدر بشین
 مشکوی انبث و احتشام رده محراب زمان ملائکه جهان بیگم
 صاحب و چندی از پروردگیاں حریم عفت و پرستاران نارگاه عرب را
 که شرف اندوز حضور بودند از ناله و زاری و حرج و بیکراری بهی
 فرموده و شرائف و صایا و حلائل مواعط که سرمایه سعادات حاوین
 تواند بود بحمای آورده نکلمات قدسیه ایمانی خاطر سوگواران دیکر را

[illegible]

و استعداد در شناخت و پرستش ایزد جهان آفرین که مقصود از آفریدنش همین است گوشتش نمایند و دریافته وضع مستعار و دل بسته لذات با پایدار آن دار بیدار نگشته از گهری نهایی عربان و پیران شناسی و دست آویز رجوع بموطن اصلی مرمایه عیش و سرور دشاء حقیقی نیست آرد و پس از سامان برگ و ساز باز گشت ازین سیر همواره از سر انتظار گوسه داء جان مرای • یَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْأَمْطَمَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاغِبَةً مَّرْصِيَّةً نَاشِئَةً چون فرمان طلب در آمدن بشمودی و رضا پذیرائی حکم ماند قضا گشته تا هدک که بعد وصال و عزیمت بازگاه رسول از مصای این دار فنا و مباحث این مرحله پر خوف و عدا رحمت بر گیرند و دگر ناره نشاط آباد شهرستان ادس و کشور روح پرور قدس رسیده بشمول دیص رحمت و عفران ایردی کسبای سرور اندی و بهره مند حضور مرمیدی شود و حادثان مشاعده انوار جمال و حلال حی لایزال و ادراک نعم نایبه و لذات دائمی آن دشاء بی روال مورد روح و راحت و مشمول امن و استراحت باشد خاصه برگزیدگان بازگاه احدیت و دشت پرور، گل لطف صمدیت که ازان گروه قدسی شکوه اذن سروران صلت اسلام و سلاطین دین پرور والا مقام چه این زمرة عالیشان در علو مرتبه ذات و رتب مرتب نعم و دانش و دیدش خدا داد نامرئیات و صاحبان نفوس قسیه شریک العنان اند و صاحب چهار بی دقا در حوال سمد نعمت بلند شان تنگ صفا و مطرت ارحم و قوت نعم تایید پیوند آن قدسی مدشان همواره طالب رحمت و اعتد و خودی عروج در معارج اعلی است علی الخصوص

رفته آن حالت در تریب است اراکها که کیفیت من و معف
 شیب دوقریبه واضح بود ترین که باوجود اشتداد و امتداد این عوارض
 و آلام شمع حیات با تریک آن حصرت از صرصر گردن ایام مصون
 نمی تواند بود و اطمنای بفر حال بدین نمط را نموده اظهار یاس از
 بهدوش کردند و پیش نهاد همت پادشاهانه آن شد که اوای بهر ص
 بمستقر الحلاقه اکثر آباد امر احته در چندین وقتی میصل ایاقی میمدت
 پیرای آن حضرت دریا ته هنگام سدوح قصیه با گرنر آکا شرف
 حضور داشته باشند و نگار پردازان پیشگاه سلطنت اشاره معلی صادر
 شد که بروی در سامان لوازم این عریمت کوشیده در جمیع
 ضروریات احتصار نگار برد و چون سر انجام این مراتب بچند روز
 می کشید بدین رعایت مراسم احتیاط مقرر فرمودند که مهین دار
 رانده ارجمند محمد معظم بر حجاج سرعت و استعجال بیشتر با کدر آباد
 شتافته تا رسیدن رایات عالیجات سعادت اندر خدمت اکسیر حاصیت
 حصرت اطمینان باشند و دست و سیموم ماه مذکور آن عالی قدر والا تنار
 را بعطای خلعت خاص و یک عقد مرزورد نوارش فرموده مرخص
 ساختند درین تاریخ امیر حال صوده دار بآل که اموصب فرمان
 طلب بمصور لامع الدور آمده بود و مکرم حال صوده دار اوده که ازان
 خدمت معزول شده بود دولت زمیں نوس دریافتی بود بعطای
 خلعت مداهی شدند ۵

حنات مستعار میبرد چون این حذر بمسامع حلال رسید عاطفت
 پادشاهان اسد بهرش را رعایت خلعت نواحیه فرماں شد که تا
 مدمومان و نارماندگان پدرش به پیشگاه خلافت و جهاننمایی ننند
 و از بموجب حکم معلی باوردن آنگاه آمده اراک را روانه درگاه حقائق
 پناه شد - از سوانح ملال را آنگاه نوشته و قانع نگار مستقر الحاقه
 اکثر آنکه بطهور پیوست که حضرت اعلی را که دران سرکر حشمت
 و الهیت در مسند عاقبت متمکن بودند و روی همت از شواغل
 ضروری و مشاغل دنیوی بر تافته جمعیت خاطر و مراع بال اوقات
 و رخصه ساعات بعدات و پرستش ابدن دیهمال رتدارک سوانح احوال
 میگذازیدند اوائل شب دو شده دوازدهم رجب عارضه حدس نول
 طاری شده شدت آن اله تا صبح باقی بود از ورزد این حذر کلعت اثر
 خاطر مقدس حضرت شاهدشاهی قرین ادوه و ملال گشته سرر
 محفل اقبال مدع شد و باطنائی که سعادت ادور حدسب آن
 حضرت بودند و پیش قدم آنها حکیم مومدای شیرازی بود که
 حدس و حدادت مرصوب است و از قدیم الایام بمراج همایون آن
 حضرت آشنا و مورد اعتماد و محرمیت و مشمول التعانت رعایت
 بود تاکیدات شد که در ارال آن عارضه جهد و کوشش بلیع در کار نده
 حقائق احوال همایون لا رر برور عرصه داشت نماید و پس ازان
 باحزار متواتر طاهر شد که تمام روز دو شده و شب دیگر برور
 شدت آن عارضه تعارتی بهم برسیده و اوائل روز دیگر اگرچه بتدبیرات
 و معالجاتی که نگار رفته حقتی دران عارضه پدید آمده است
 لیکن دیگر کوتاهی حادث شده و لیدتی در طبع بهم رسیده و رفته

حقیقت آمدن او از بلخاپور و کیدیت طلیدنش نه پیشگاه حضور
لامع امور قتل ازین رقم رده کلاک حقائق طرار گشته برومنی قسمت
و انتصای تقدیم که هیچکس را ازین چاره و گزیر نیست در راه کعدنه
مقصود مرحله هستی پیموده سرمارل بقا رسید و نیرین آرزوی
خدمت و بندگی این آستان اقبال را که ساکدان شش جهت و
قاطبان هفت کشور را منتهای امانی و آمه السب لجاک بوسیدی درد
آر مرحوم چون صدق احلاص و رسوخ عقیدت عزم بندگی درگاه حلائق
پناه داشت اسد پسر خون را با قشونی از سپاه همراه آورده بود و بیست
و نهم ربیع الاول این سال مرخصه مال که در پای ولعه پورندهر
بلشکر طعرا اثر رمیده نراحه حبسنگه ملاقی شد راحه بدابر رعایت
مصیبت و قابلیه مشار الیه و صدق اراد و اعتقادس ناین آستان
سپهر نیکان نا او لوازم احترام و تکرر داشت و مراسم دل خوئی و کرم
خوئی نحای آورد و چون عطمت پادشاه ندهه پرور قدر دان چنانچه
گداریس یافته اورا بمنصب شش هزارای شش هزار سوار و عطای
حامت و حمد هر مرصع نواخته برمال رحمت عموان مشتمل
بر طلب او نه پیشگاه حضور عر صدور یافته بود راحه بموجب حکم معلی
در لک روپیة دار و پنجاه هزار روپیة ناسد پسرین و دیگر رنقا از سرکار
حاضه سربعه داده سلج حمادی الاری اورا رانه درگاه آسمان حاه
گردانید و از جانب خون بدر ندهد و حدس تکلفات نحای آورد و ترکذار
حان و عازی بیگ صصمت یساول را همراه کرد که ندرقه نموده
اورا نادرنگ آباد ویص نیکان رساند موسی الیه در راه کویتناک گشته
چون داحمد نگر رسید از حام احل شربت انامی چشیده و نیت

برساییدن آن معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و درین ایام که
 موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط اندر روی شکار و سیر صحرا بود رایت
 اقبال مکرر تأمر آباد و حصر آنک توحه نموده صید بیله کار و دیگر
 اقسام شکار بصحت امرای حاضر مقدس حدیو روزگار گردید هفتم
 رجب رحشده احترام برج سلطنت تائیده گوهر درج خلافت پادشاه
 زاده ارحمد کام کار محمد معظم که بفرمان همایون اردکن آمده
 بودند چون لکنه حضور نزدیک رسیده در حصر آباد بزرگ داشتند
 بزنده امرای عظام جمع حاکم شد که بصر آباد شناخته
 آن دره التاج اقبال را بفرمانت اکسیر حاصیت رساند
 و آخر روز در عسلخانه مبارک آن عالی قدر والا تنار نا توکل
 حدیقه دولت سلطان معزالدین گرامی پسر خویش باحراز
 ملازمت اشرف سعادت اندر گشته یک هزار مهر و چهار هزار روپیه
 بر سبیل بدر گذراند و مطرح انوار عاطفت و مهربانی شده
 بعطای خلعت خاص و حمده مرصع با علاقه بروراید و پهلوی
 مرصع و در اسب عربی هر دو با حار طلا و در اسب ترکی بوارش
 یافتند یازدهم ماه مذکور دروغ دودمان چشم و کام کاری بهال
 بوستان انبث و بختیاری نادشاهزاده سعادت مدش محمد اعظم
 بعبایت ده سراسپ یکی از آنها با حار طلا مشمول انظار مرحمت
 گردیدند - درین ایام از نوشته وقائع نگاران دکن بمسامع حقائق
 صحاح رسید که ملا احمد نایت که از عمد های عادل حاکم بود و

رویه تحت خرد و کاشعرو تمام معلستان است و جنوب رویه بدشت
 قبیچاق پیوسته زمییدار آنجا از دوازده هزار سوار و پیاده بسیار دارد و
 اکثر نوکرانش از قوم قره قلماق اند دالحماه چون یازدهم حمادی
 الاحره از عرض داشت سیعجان که درین مطلب سعی و تدبیر
 درست نگار برده بود حقیقت این مقدمه در خاطر ملکوت ناظر پرتو
 ظهور افکند عاطعت پادشاهانه او را رعایت خلعت و از اصل و
 اصاوه نمصب دو هزار و پانصدی دو هزار و سیصد سوار مر بلند
 گردانید و مراد خان زمییدار تحت خرد را که درین مهم آثار دولت
 حواهی ازو بطور پیوسته بود بمرحمت خلعت نواخت درین ایام
 مهاراجه حسوبت سنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی
 خان و دابشمد خان و دیگر امرای حضور عطای خلعت رستمیانی
 نوازش یافتند و همچنین امرای اطراف دایر عنایت عر مناهات
 ادرختند و منشور عاطعت پیرا مدعی در مراتب فضل و مکرمت
 دنام سبوا عرض در یفته خلعت فاحره و حمدهر مرصع برای او
 مرسل گشت و عرض اشرف رسید که راحه تودرمل که از دوحدا ری
 اذواه معرل شده بود و اختیار خان رسیدار دهادهر باحل طدیعی
 بساط حدای در نوریدند - و از وقّع صوئے دکی بعرص همایون
 رسید که حواهر خان حبشی از گومکیان آنجا مرحله هستی
 پیمون چون شهشاه یردان پیرست حق آگاه از کمال حسن نیت و
 توبیخ شعاری درین ایام مدلع سه اک و بیست هزار روپیة از نقد
 و حدس ندر سده و صحارین و زمرة سادات و صالحین حررین
 شریعی زانها الله قدرا و حلاله ورموده دودند میر عربیر بدحشی

بحسب حوائج حطه برآمده در مکانی مناسب که خلقی کثیر آنجا
 فراهم آمده بودند حطه نام نامی و القاب سامعی شهباشه دولت
 و دین گیتی حدیو یزدان پرمب حق آئند خوانده شد و چون
 خطیب زبان نام والی حلیه چهار گره آمود ساخت زر بسیار
 نثار نمود و بعد از تقدیم مراسم حطه در حریم مدنی مناسب نه
 ندای مسجد اشاره کرد و طلا و نقره بسیار بسکه همایون زیست بخشیده
 با محمد شعیب و روحانی او مراسم اعرار و نکو داشت نحای آورد و
 چون مسامع ساکنان آن دیار بصیت ملت احمد مختار صلوات الله
 و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اصحابه التحیدار و حطه دولت و
 طمطه حشمت شهباشه روزگار برافروخت و مرستان گل از تقدیم
 مراتب و ترویج مراسمی که بدان مامور بودند پرنهاتند داند محل
 آنها را با احترام و اکرام تمام رحمت انصراف داد و عریضه مدنی در
 وظائف محرم و بدگی و قواعد اطاعت و سرانگدگی و التزام اینکه
 من بعد همواره بر حاد قویم عنودیت و هوا خواهی ثبت قدم بوده
 از امتثال احکام و اوامر نادشاهی سرزداند و ترویج حطه رسکه
 مبارک و اشاعت آثار و شعار اسلامی را استقامت نماید تا کلید
 طائی که اشارت سپردن آن ولایت باشد و یکپراز اشرفی و درهرار
 روپده مسکوک بسکه همایون و پیشکشی ارتحاف و رعایت آن دیار
 مصحوب آنها بدرگاه سپهر مدار مرستان طول ولایت مذکور ریاده بر
 شش ماهه راهست و عرض در برخی مواضع دو ماهه و بعضی
 هاها یکماهه معرب رویه آن نکشمیر و کامون و سری بگر و بهار و
 نکهله منتهی میشود و مشرق رویه نازرنگ و حطا مبرعد و شمال

مسلمانی در آن سرز و نوم پدید آمده بتدریج شهر و اعوام سمت شیوع و قوت گیرد و بی دینان آن کفرستان را که در باطل پرستی و ضلالت پروری حلیع العذار بود دلهوای استبداد و خود سری از سر بدرون رود و فرمان کرامت علوانی بدام دادن بمسل زمیندار آنجا ندین مصمم صادر شد که اگر مطایع الاسلام گشته آثار حق پرستی و معالم مسلمانی در ولایت خود رائج کند و حلقه اطاعت و نذنگی در گوش کشیده حطه و سکه بدام فامی و اقباب سامی مرین سازد زمینداری ولایت مذکور برو مسلم خواهد بود و الا امواج جهادکشا لتخریب آن ولایت و استیصال اهل کفر و غوایت معین خواهد شد و گرد دمار از روزگار او و اتاعش خواهد انگیخت و فرمان همایون را برد شیعیان صوبه دار کشمیر مرستاده امر فرمودند که آنرا مصحوب یکی از بدهای پادشاهی بود زمیندار صلاحیت شعار مرستند و در صورتی که استئصال حکم اشرف نماید متعصر احوال او نگردد و بر تقدیر انا و امتناع با عساکر کشمیر بر سر ولایت او رفته و صیلت عز و جهاد با آن بانکار بدهاد اندوزد خان مذکور آن منشور لامع النور را مصحوب محمد شعیب نام یکی از بدهای درگاه حلائق پناه که در سلک کومکدان آن صوبه انتظام داشت و جدی از تائیدان خویش بود دلدن بمسل و رستاد چون محمد شعیب با همراهان بدان حدود رسید مرربان مذکور از مصلحت بدینی و صلاح اندیشی ناقدام خشوع و انتہال تا سه کرده استقبال مثال ارم الاستئصال نموده آن منشور بر دشب را بر مرق مدهات نهاد و آداب تسلیمات بحای آورده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و روز دیگر که جمعه بود با اتباع خویش

که ناین سعادت عظمی فائز آید و در سلک اولیای درگاه جهان پناه
 انتظام گزیده سرمایه سرب و ممالکات اندوزد و در وقت که حصول
 دیرین آرزی را چپین تقریبی رو داده فرصت احوار این
 دولت ارحمد یافته بود مکمل خاطر خویش را در احاطه حیدرنگه اظهار
 نموده آن عمده را حبا کیعیت این معنی نه پیشگاه خدمت عرضه
 داشت و مرمای مکرمت عوار طلب تمام مشار الیه عمر مدوریانته
 با خلعت فاحره و حمد و مرصع رای سرافرازی از مرسل کشت
 و عاطف پادشاهان ائمه او را بمنصب شش هراری شش هزار
 سوار سرمایه اقتدار بخشید •

نور آکین شدن ثنت نزرک نعرع آثار اسلام و در آمدن رمیدار صلاالت و رحام آبجا شاهراه اطاعت و زندگی درگاه فلک احترام

چون از سواق ارمیه و ایام ساحت آل ولایت ظلمت آمود
 کفر و عوایت بود و هرگز پرتو نور ایمان بر آن سرزمین نفاخته آثار
 دین متین و شعار ملت مدن در اسرار روح بداشت و رمیداران
 و سکنه آن ناصیه پیوسته روزگار تهالمت صلاالت و بت پرستی
 گذرانیده هرگز طمطغه تمکیر و تملیل بگوس باطل بیوش آبجا
 نرسیده بود و هیچگاه سر بر نرفته اطاعت و مرمای برداری مرمای روایان
 اسلام فرود نیارزیده بودند لاجرم رای عالم آزای گیتی حدبو حق
 پرست چنن اقتضا نمود که سرکره آن قوم جهالب کیس را
 تابدید و وید و واندور شدید تکایف اطاعت اسلام نماید تا آثار

دیدند حشمت و اقبال پادشاه زادۀ ارجمند فرحندہ حصال محمد اعظم پیدشکشی شایسته از حواهر و مرصع آلات بنظر مقدس درآوردند و نقول آن بامید تختیاری بر امر و حتم و پنج زنجیر میل و سه هزار اشرفی از جانب امیرالامراء صوبہ دار بنگالہ بمحل عرض رسید و سر بلند حاس یک زنجیر میل بنظر انور درآورد و چندی دیگر از امرا در حور حال پیدشکشی گذرایدند و تاسہ روز این جشن دولت پیرا بہادیاں را سرمایہ نشاط و شادمانی و پیرایہ انبساط و کامرانی بود درین اوقات از وقائع لشکر طعرا اثر دکن کہ بہر درازی راحہ حیسنکہ بعد از کفایب مہم سیوا چنانچہ گزارش پذیرفتہ نتاحت ولایت لیجاپور تعیین یافتہ بود بعرصہ ہمایوں رسید کہ عادل حاس بملاحظہ سوانق حرائم و تعصیرات خویش از گران جواب ععلب بیدار گشتہ و بصدقہ قہر و انتقام عساکر و بیروزی اعتصام مغلوب حوب و ہراس شدہ ملا احمد بایتہ را کہ رکن رکن دولت و مدار مہام حکومت او بود و بکوہر عقل و رای و سمت و صیلت و مہمیدگی از امرای لیجاپور ہمت امتیاز داشت چنانچہ قتل اربین در طی سوانق آن حیتش اقبال مذکور گشتہ درین ہنگام بجمہت اصلاح کار و تمہید مراسم بدامت و اعتدار و تجدید مراتب قول و قرار درد راحہ حیسنکہ فرستادہ است و مصحوب او دو زنجیر میل و برخی حواهر و مرصع آلات برای راحہ ارسال داشتہ در مقام خشوع و انتہال است چون ملا احمد را از صواب اندیشی بختمدی مدتها بود کہ آرزوی ملازمت و تمعی خدمت این آستان ملک نشان مرکوز صمیر مصالحت دان گشتہ ہموارہ وسیلہ می حصت و منصوبہ صلیت است

ناصانه پانصدی بمصمص هزار و پانصدی در صد سوار و از اصل اصانه
 مید حامد خان بمصمص هزار و شش صد سوار و لطیف الله خان
 بمصمص هزار و پانصد سوار و سید علی داروغه کتاف خانه
 بمصمص هزار و سی سوار و ادلم بیگ لقطاب ادلم حابی معتبر
 و مناهی کشتند و مرج وال ولد یمین الدوله آدب خان مرحوم
 معفور که در ملک گوشه دشمنان بود رعایت خلعت و اعط و
 اعام ده هزار روپیه بوازش یافته بمقتضای احکامه اکثر آباد که
 در آنجا تمکن گریده بود مرخص شد و قائم آفای مرستاده حسین
 پاشای حاکم نصره رعایت خلعت و حبیعه و خنجر مرصع و اعام
 دوازده هزار روپیه بمرامراز گشته رخصت انصراف یافت و بیکرهار
 روپیه بهمراهان او مرحمت شد و شاه حواجه عطای خنجر مرصع و
 اعام دو هزار روپیه و عمد الله بیگ و قبیح بیگ که تاره از ولایت
 توران ناستان میس مکل رسیده بود اولیس بهرحمت خلعت و خنجر
 و شمشیر و اعام سه هزار روپیه و درمیں رعایت خلعت و
 خنجر و شمشیر و اعام دو هزار روپیه و شیخ حسین عرب و حسن
 علی نیرغ مرشد قلیجان مرحوم هریک ناعام دو هزار روپیه و
 دوازده کس دیگر از بدهای درگاه حها پناه هریک ناعام بیکرهار
 روپیه مشمول عاطعت کشتند و ملا عمد الله واد ملا محمد تقی
 مشهور بمجلسی که نعم ندگی ایس آستان میس مکل از ولایت
 ایران آمده بود درامت رمیں بوس یافته رعایت خلعت و اعام
 دو هزار روپیه و مصمص مشایسته کامیاب شد و پشهرار روپیه بمرغ
 نعمه سنان و سرود سرایان عطا شد و دریس حش عالم امروز مروع

خان هر يك نعطای خلعت خاص و دو سراسپ ار طویلۀ خاصه
 یکی ناساز طلا و دیگری ناسارمطلی و محمد امین خان میر
 کشی و مرتضی خان هر کدام دهرحمت اسپ سر بلندی یامت
 و چون حقیق حسن خدمت و حاشاشایی داؤد خان که در سلک
 همراهان راحه حیسنکه بود از قانع لشکر منصور دکن بموقف
 عوض همایون رسیده بود عنایت بادشاهانه یک هزار سوار از
 نائیبان او را در اسپه سه اسپه مقرر فرمود که بمصدش ار اصل و
 اصافۀ پلچهراری چهار هزار سوار از آن حمله در هزار سوار دو اسپه سه
 اسپه باشد و کنور رام سده نعطای يك عقد مروارید و میرخان موحدار
 حمون ناصافۀ پانصدی بمصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار
 و عدك الله جان ناصافۀ پانصدی بمصب پانصدی دو هزار سوار
 و پرتهی سده ولد مهاراده عنایت حده هر مرصع دا علاقۀ مروارید
 و از اصل و اصافۀ بمصب دو هزار سوار و نهوجراح
 کچواهد که در سلک کومکیان راحه حیسنکه انتظام داشب از اصل
 و اصافۀ بمصب هزار و پانصدی هزار و دوصد سوار و فتاح خان موحدار
 پوبا که قلعه داری یکی ار قلاع معتوده ولایت سیوا علاؤ خدمت
 او شده بود ناصافۀ پانصدی پانصد سوار بمصب هزار و پانصدی
 هزار سوار از حمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و دارا نجان ناصافۀ
 پانصدی بمصب هزار و پانصدی شش صد سوار و عنایت ماده
 بیل و دیانت خان دیوان بیوتاب ار اصل و اصافۀ بمصب هزار
 و پانصدی سی صد و پنجاه سوار و مقیم خان ناصافۀ پانصدی
 پنجاه سوار بمصب هزار و پانصدی دو صد سوار و کامگار خان

از دکن رسیده بود احرار دولت آستان بوس نمود *

جشن وزن مدارک شمسی

درین اوقات قدسی شرکت که در دولت و بیص معدلی
گیتی حدیو داد گرچمن پیرای ریاض امن و آرامش و جهانیاں
را نقد مقصود و گوهر امید دامن حواش بود مرحدہ
حشن وزن شمسی آفتاب اوج خلافت و گیتی ستانی عالمیاں را
دشارت نجات و کامرانی رسانید و اوائل رز چہارشدہ بیست و پنجم
ربیع الثانی مطابق سیردہم اداں کہ ساعت دواور سعادت و ابطار
میمد اقرار داشت و نارگاہ سلطنت و جهانیاںی نآدین
حسروانی زیب و آرایش یافته بود درایوان بیص مکل عسلخانہ
مدارک درمی دلکشا و مععلی دشاط امرا منعقد گشتہ وزن معبود
نائبین معبود بفعل آمد و سال چہل و ہفتم شمسی از عمر
کرامت قرین شہشاہ دیا و دین حکمتگی و بہروری باحسام رسیده
و سال چہل و ہشتم حلول چہاں امروزی آمار نمود حصر سہدشاہی
بعد مراع از مراسم ورن ہمایوں نایوان سپہر دشاں خاص و عام کہ
بریب اسباب تحمل و احتشام بر آراستہ گران مایہ تحت والا پایہ
مرصع نگار درالسا بقوام اقبال نصیب گشتہ بود پرتو قدوم گستردہ
سریر آرای دولت و نحت و اورگ نشیں عظمت و حلال گردیدہ
درین حش خسروانہ گوهر اسراہت و نحتیاری مروع اختر
حشمت و کام گاری پادشاہرادہ ارحمد محمد اعظم باعام یک لک
روپیہ مطرح ابوار عاطعت گشتند و مہاراحہ حسونت سدگہ و جعفر

نمود که نامه او را خوانی از پیشگاه مهربانی و قدردانی صادر گشته
 مصحوب یکی از بندهای پاینده مرید عظمت و جهاندانی ارسال یابد
 لایحرم درین ایام حواحه استحقاق که از بندهای سنجیده رو شداس
 بود تحکات کاسع معین شد و مرحمت خلعت و امپ و شمشیر
 و سپر با سار مرصع و کمر حلیه و حلیه مرصع و انعام هفت هزار روبیه
 مدایی شده بدان صوب رحمت یافت و قدسی صلیه عظموت عنوان
 در خواب بنامه حال مذکور با یک قبضه حلیه و یک قبضه
 شمشیر هر دو مرصع نسواهر نمیده و لرحی دیگر از نغانس
 و رعایت مصحوب او مرسل گردید چهاردهم تعرض اشرف رسید
 که رحمت خان دیوان بیوتات نعامه مرصی که او را طاری
 شده بود مرحله هستی پیمود و عاطفت پادشاهانه عدد الرحیم خان
 داماد و محمد صادق پسرش را نعدایت خلعت از لباس سوگواری
 برآورد و از نوشتن وقائع نگاران ممالک شرقی معروض نارگاه حلال
 گردید که راحه بهروز رمیددار مودگیر را باحل طبعی روزگار حیات
 پذیرد شد و در همین اوقات حواحه قادر که در رکاب نصر مآب
 شعل حلیل اختصاف بود معوض بود خاں گدراں را پذیرد نمود
 و پسرانش نعدایت خلعت بوارس یافتند و دیات حال که نعدایت
 دارو عکی داع قیام داشت بدیوانی بیوتات سرمایه مدانات ندرحت
 و حواحه صادق دحشی نعدایت او معصوب گشت و شعل
 احتساب نعدایت راند حلیه قاضی احلم مرحوم که نعدایت و صلیت
 و توزع موسوم است تقوی یافت و سموج نعدایت خلعت
 هر ازار گشتاد و نوزدهم سر داند حال که نعدایت بیوتات

نوس در یافته نمرحمت خلعت مناعی شد و سعادتهاں قاقشال
 که در حاگیر حود بود معوذتاری معطم نگر از تعیر الله یار پهر
 خنجر حان مامور گشته عنایت ارسال خلعت و از اصل و اضافہ
 بمنصب دو ہراری ہزار سوار سمرزاری یامت و درین ایام
 مناسبت موسم بر شکل عاطفت بادشاہ ابر کف دریا نوال
 بادشاہراہهای ارحمد عالی مقدار و امرای نامدار را عطای خلعت
 نازابی نواحت و نہت سمرزاری سیوای کہ برخی از حقیقت حال و
 کیدعیب معاملہ آن صلاحت مآل گرازش یامت دگر نازہ خلعت فاحرہ
 از پیشگاہ مکرمیت مرسل گشت و چون دستور اعظم جعفر حان بر کنار
 دریای حوس مدولی عالی دلدشین مذاکرہ درین ایام صورت اتمام یافته
 بود برای امتیاز و سر امراری آن عمدہ نوئیدان ہفتم ربیع الثانی
 حورشد اوج حلافت و جہاندانی پرتو سعادت بسر منزل او امکدہ
 ساعتی تشریف حضور داشتند آن حان ربیع مقدار ادای مراسم پای
 ادادار و نثار و شکر مقدم حدیور رکار نحای آوردہ پیشکشی شایستہ
 از حواہر رواہر و مرصع آلات و دیگر رعائب و نوادر بنظر قدسی مآثر
 در آورد ہشتم ماہ مذکور چون روز دہرہ بود کہ عید ہندو است
 مہاراجہ حسوبت سنگہ و کدور رام سنگہ عنایت خلعت قامت مہادات
 اورا حند و پرتہی سنگہ ولد مہاراجہ عطای کمر مرصع نوازش یامت
 و چون عند اللہ حان والی کا شعر در سال گذشتہ چنانچہ رقمردہ
 کلک سواح نگار گشتہ صحیفہ احلامی نا برخی ارتحاف ولایت خویش
 مصحوب میرحاحی موالد بدرگاہ سپہر ندیان مرستادہ اظہار مراسم
 محالست و یکجہتی کردہ بود و عاطفت حسروانہ اقتضای آن می

و دادن تدبیر ناقص و اندیشه واهی قطب الملك را نیز برین داشته
بود که بصرت و مدد آن کافر ماحر نموده زرها بدو مرستند و باوجود این
شدائع اعمال بدائر مراعات حفظ طاهر همواره عرائض مندی بر اظهار
صدق عقیدت و رسوخ ارادت بدرگاه آسمان حاه میفرستاد چون
این حقائق و معانی بر مرآت خاطر مهر بطیر که پندوسته از صیقل
الهام حلا پذیر است پرو و صوح انگنده دلایل طاهره و نراهین
ناهره ثبوت یافته بود و آن ناحق شناس نعمت مکرم و اوصال
مستوحب تادیب و گوشمال گردیده لاحرم درین هنگام که عساکر
میروزی انحصام از کغایب مهم سیوای سقاوت گرا مارع شد یزایع
همایون از موقع حلال نراحه حیسنکه صادر گشت که بعد از مدو رست
قلاع و ولایاتی که از سیوای تنصرف اولیای دوات قاهره در آمده بود
با امواج منصور نناحب ولایت نیچاپور ستافتند در تحریب توابع
و مصداقات آن که همگی سکاس در کیش کفر و جهالت و آئین
بت پرستی و صلاات اندحد و کوشش نگار برد و تا پای قلعه نیچاپور
رفته و محاصره آن مقید گشته آن قدر که ممکن و مقتدر باشد ولایب
مدکور را نثار و هرحا از حدود مسالغ انری طاهر شود مه
آرای کارزار گشته گردن دمار از زرنگار آدبا برانگیرد تا عادل حال نادان
از گران حواب عملت و نیجسری دانند گرانیده سرمایه هوشیاری
و کار آگهی بدست آرد و کیدعیت این مهم بصرت پیرا از مددا
تا منتهی در طی سوانح بهم سال خلوس اشرف سمت گزارش
حواف پذیروت مقدم معر گنج علی حال از کومیان دار الملك
دلل که بموجب التماس ده پیشگاه حضور آمده بود در لت رمین

آن مقهور را کوتاه کنند و او بمدامع امواج قاهره و خط قلاع و ولایت
 خویش فرومانده عادل حاکم ندین وسیله از شر او مصون ماند و چون مهم
 آن مردود ندانر سوء تدبیر مرداران حدود طغر مآب و دیگر موحدات
 و احباب نامتداد الحامید و یکچند عقدۀ تعویض درین مطلب افتاده
 باعث مرید حیرگی آن بانکار گردید فرمان کرامت عدوان عادل
 حاکم عرصه دور یافت که از پیر امواج خویش بر سر آن ند کیس
 تعیین نماید که چنانچه عساکر گردون متأثر ازین طرف بدفع و
 استیصال او میکوشد لشکر بیخاپور پیراران سمت در قمع و اهلاکش
 عامی باشد از آنجا که حاکم مذکور را دیده عاقبت دین و عقل
 مصلحت گریس نمود و کویک تیره تحتیش مروج سعادت و مقدمات
 نداشت قدر این نعمت سترگ و عاطفت والا بشناخته مملک کفران
 و ناسپاسی سپرد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی
 و کوتۀ بطری ندادن دکنیان دعای معامله نرد بدیعت و حیلۀ گیری
 گذاشت و اگرچه بطاهر چدین را می نمود که ندانر امتثال امر اعلی
 در دفع او عامیست و برخی از لشکرهای خود محدود ولایت آن
 محدود تعیین نموده بود لیکن اریس جهت که دفع آن ندنهاد و
 قلع ریشۀ فساد او را دالکلیه از مقدماب حرائع حال خویش اندیشیده
 صواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل
 بیخاپور حائل نباشد درین اوقات ندانر مصلحت کار خود با او ندانم
 و پیام و عهد و موافق سلسله حدال یکدلی و موافقت گشته متعلق
 و همدستان شده بود و بهائی در مراتب امداد و امدادش کوشیده
 بتعویض اطاعات و ارجال بقوه و دیگر مایحتاج او را معارفت میکرد

و اختیال از خصائص احوال دکنیان زوده حاصل است در ادای وجهه
پیشکش ثعلل و تاحیر و ززیده درین مدت بلیت و لیل و لطائف
معافیه و حیل میگذرانید و هرگاه یرلح همایون ننگید آن عز و صدور
می یافت ندهادهای نیلجا و ندرهای با روا تمهید مراسم اعتدال
نموده با وجود اندوختههای و امر حکام ماصیه نیلجا پور که بی شایستگی
واهلیت و با عدم سابقه وراثت بقصد تصدیقش آمده بود دعوی ادلاس
و باداری و اظهار خجالت و شرمساری می نمود و با وجود ارتکاب این
تقصیرات هنگامی که سموای صلاّت شعار نرو علده و اختیلا یافته
در هر بعضی قلاع او که محدود ولایات آن بابکار قریب الحوار بود رفته
کار نرو تنگ داشت و نزدیک بود که قلعه بداله را که از معظمت
قلاع حاکم مدکور است متصرف شود در رفع تسلط او بحداب
سلطنت و خاندانی ملتحمی شده درین باب مریدیل توانیر و توالی
عمرایض مدنی در مراسم الحاح و اقتراح و محتوی در التزام خدمات
و دولت خواهی و رساندن وجه آن پیشکش و دیگر پیشکشها
به ندهای نادره درگاه سلاطین پناه مرستاد چون بدر بیوشی و
خطا بخشی و فصل پروری و کره گستری از حلائل حصائل قدسیه
این سریر آرای اندال و اورنگ بشین کشور امصال است عاطعت
پادشاهانه در حال او نمیشود و نایب تشیع و انقیال نرو تعصل و
ترحم و موصود و مناشیر تمهید و وعید نسبوا صادر گشت و امواج قاهره
دکن را بدر و مرمان شد که به تمهید و تادیب او پرداخته دست استیلا

دران ایام خیرالحام که صونۀ دکن سرگردایان اقبال و آرامگاه
 موکب حاکم و حلال بود و آن با تال امرایالت که می سابقۀ ارث
 واستحقاق تارۀ حکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت و امارتش
 کمال فتور و احتلال داشت حضرت شاهدشاهی ندانر موحداثی که
 دکر آن موحب اظناب است با عساکر طغر اعتصام و امرای عظام که
 یکی از آنها معظم حاکم بود لوای توحه به تسخیر بلخاپور بر امرای
 ندان صوب بهست فرموده بود و در پیروی اقبال کشورگشاهان حصین بیدار
 و قلعه متین کلان را قهرا و حذرا مفتوح ساخته نزدیک بود که ماحد
 ولایت بلخاپور بالکلیه از عمار تصرف آن با سرار امر ریاست پیرایش
 یافته بقصد تملک اولیای دولت بیروال درآید و در حلال آن حال
 ندانر موج حوادث و وقائعی که دران ایام روی نمود و از جهت کمال
 عجز و خشوعی که آن روز مایه گوهر اظهار کرد و هیچ عزیمت آن
 مهم نموده و مدت حاکم و مال و ملک و ناموس نرو داده عیان
 معارفت لحظه میض ندان او رنگ آید تا فتد آن مستهل العصب
 لشکر این عطیۀ عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال
 و فرا تر از اندازه شایستگی و استیصال او بود تعبد داد مبلغ یک
 کروڑ روپیۀ بر حدیل پیشکش نمود و بعد از آنکه موکب ابدال از دین
 مستقر خلافت انتهای نموده سریر سلطنت و جهاننایی و از رنگ
 حشمت و کامرانی از جلوس همایون والا پایه شد و عساکر گردون
 مآثر یکچند ددع فتدۀ پیشکوه و چندی دیگر ربع شورش انگیزی
 با شجاع و پس از آن دیگر مهمات و یساقها مشغول شد از آنجا که
 تاخیر و تسویف در امور و کوتۀ ادیشی و با عاقبت بیدی و مکیدات

و پانصدی شش صد سوار هر بلد شد *

تعیین یافتن عمده راجه جیسنکه

با عساكر منصوره بعد فراغ از مهم میبوا

بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان

هر تهمی معز تیره احتری که از سرمایه دانش و دیده وری و پیرایه
کیاست و حرور پروری که مناط حمیع امور خصوصا شیوه ریاست و سروری
همان تواند بود بی بهره و حرمان نصیب افتد و از ازل ادرا نمقتضای
نقصان و طرب و استعداد یا پستی مرتبه اصل و بڑا حوهر والای
نصیرت و پیش بینی و گوهری نهایی ادب سلحی و مصلحت
گریزی که نظام احوال جهانیاں بدان منوط و مربوط است کرامت
نگشته باشد هر آئیده در سلوک مشك زندگانی و تنظیم قواعد اعمال
و امانی نورطه حسرا و ریاں زندگی در امتاده از هر چه کند پیوسته
ندامت و پیشمانی اندوزد و بسا باشد که از کج اندیشی و ناطل
پژوهی حرمین تحت و سعادت خویش ناتش محالعت عقل و
دانش بسوزد نارفته صدق این معنی از حال عادل خان حاکم
بیجاپور پرتو ظهور میدهد که چون در اصل فطرت از حوهر سعور و
دانائی محروم و نقص ورومایه بڑادی و وصمت پستی بسب
موسوم است همواره از مدح صلاح و حاد صواب عدول ورزیده نگارهای
باشایسته و اندیشهای حام خود را مورد حسارت و ناگمی می گرداند
و دیده با عاقبت بیی از نتایج کردار نا پسند پوشیده سود کار
خوبش از زیان نارومی داند از جمله نگوئیده کارهای او آنکه

مقصودش از اصل و اضافه پلنهراری پلنهرار سوار اراں حمله دو هزار
سوار دو اسبه سه اسبه باشد و از اصل و اضافه راحه سجادسنگه بدیله
نمصب سه هزار سه هزار سوار پاصد سوار دو اسبه سه اسبه و
کیرت سنگه نمصب دو هزار و پاصدی دو هزار سوار و ترکنارخاں
نمصب هزار شش صد سوار سر بلندی اندوختند و دیگر درها
در حور حال نامانده مناصب و دیگر مواهب نوازش یافتند پیوم
محرم پرتی سنگه ولد راحه حصوت سنگه از وطن رسیده دولت
ادور ملازمت اکسیر حاصیت گردید و رعایت بهوشی و هر پنج
مرصع سر بلند شد نوزدهم ماه مذکور که حش ورس سال درازدهم از
سن شریف بهال گلش انبث و کمکاری بهار چمن حشمت و
تختیاری نادر شاه راده ارحمد محمد اعظم بود عاطعت شهشاهانه
آن گوهر درج سلطنت را عطای یک عقد رمرد نواخت - درین ایام
از وقائع صوئے مالوه بمعامع حقائق محامع پیوست که نوازش خان
نرادر حرد حلیل الله خان مرحوم که موحدار ماندو بود بهان گذران
را پذیرد نمود و مرحمت والای پادشاهی افتخار خان میرسامان
و ملتعت خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و
روح الله خان و عمریر الدین پسران حلیل الله خان معفور را که
نرادر رادهای او بودند و کامیاب خان معوی را که سمت قرانت باز
داشت عطای خلعت از لباس کدورت در آورد و میر خان مهین
حلف حلیل الله خان را که موحدار حمون بود نارمال خلعت
کسب سوارس تحشید و محمد بیگ خان معوحداری ماند تعیین
یافته رعایت خلعت و امپ و از اصل و اضافه نمصب هزار

برخوردارند و او را آورده براحه ملاقی ساختند آن عمده را براهی عظام
 مراسم بگو داشت و احترامش بجای آورد و دو اسپ عراقی با ساز
 طلا و یک زنجیر میل با سار بقرة و دو تقوز از بعاثش اقمشه باو
 داده باطمان خودش رخصت نمود عادل حان مصحوب او در زنجیر
 میل و برجی حواهر و مرصع آلاب برای راحه فرستاده بود و چون
 از آن وقت باز نماند سیوا برسم محرمان بی صلاح آمده براحه ملاقی
 شده بود تا این وقت براق نمی دست راحه درین هنگام یک قصه
 شمشیر و یک قصه حمد هر مرد و با ساز مرصع باو داده تکلیف براق
 بستن نمود - اکنون کلک حقائق نگار سر رشته سوانح دکن را اینجا
 گذاشته بتحریر وقائع حضور پرنور می پردازد نود هم بی حجه که
 حدر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن سیوا برن راحه جیسه بنگه را
 عرصه داشت آن عمده را براهی بمسامع حاه و حلال رسید باشاره معلی
 شادیانه اقبال نوازش آمد و عواطف خسروانه راحه را عطای
 خلعت خاص و شمشیر خاصه با ساز میداکار و یک زنجیر میل با
 براق بقرة و حل زر نعت نواخته دو هزار سوار از تاباندنش دو اسپه
 سه اسپه مقرر مرمود که مخصصش از اصل و اصنام هفت هزار
 هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و کدور رامسنگه حاج الصدق
 راحه مذکور که دولت ادور خدمت حضور پرنور بود معنای خلعت
 و برجی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده میل نوازش یافت و از
 عمده های آن حدش مسعود دلیر حان و داؤد حان و راحه رایسنگه
 سیه سونیه و کیرت بنگه بمرحمت خلعت قامت مدهات امراحتن
 و یک هزار سوار از تابندگان دلیر حان دو اسپه سه اسپه مقرر شد که

احدای ملطمت قاهره آمده بود راحه اود یحسان را بصط آخا تعیین نمود و نیزست و یکم ربیع الاول دیدن قلعه کداحه که در شش گروهی معسکر طغر پیرا بود رفته آن حصن ربیع و معقل مدیع را ملاحظه نمود و اهتمام داد و بسب و سرانجام ضروریات آن کرده و شب آنجا سر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و اراسخا که بموجب التماس آن عمده راحه سداخی پسر حیاوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمصوب پشهراری پنج هزار سوار هر امرار گردیده مرمان مرحمت عنوان مشتمل بریس معنی درین روز رسیده بود راحه اوزا هنگام دیوال طلبیده بجای بیگ بخشی لشکر طغر اثر اشاره نمود تا اوزا تسلیم این عطیه عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک رنجبر و پیل نا مار بقره داده پس از چند روز سیوا دیر از راحکده رسید و چون عادل حان حاکم لیخاپور قتل اربین مصدر برخی تقصیرات که ازان حمله تاحیر و امهال در ایصال و حوه پشکشت بود گشته درین اوقات برای امتاح کارهای ناهنجار حویتش ملا احمد بایته را که در ملک عدها و اعظم دولت از انتظام داشت برد راحه مرستاده بود نیزست و ششم ربیع الاول که از شش گروهی معسکر طغر اثر رسید راحه اودیراج مدشی خود را باستقبال او مرستاد و ملا یحیی برادرش را که مدتی قبل اربین چنانچه گراس یافته نیازی طالع در ملک بدهای درگاه آسمان حاه مدسلک گشته در آن حیث میروزی بود بیدر دستوری دیدنش داد و پس از سه روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راحه مقرر نمود که راحه رایسنگه و کیرت سنگه رفته اوزا بیاورند و آنها اندک مسافتی طی کرده در اندای راه باز

و التماس نمودیم و فصل جسمیم شهیدشاه حرم بخش شهریان کریم
 در زده بقدیم بدامب و اعتذار مسلک اطاعت و زندگی و مذهب
 عبودیت و مراکندگی سپرده بود دوازده قلعه که قریب یک لک
 هون محصول مصافات آن است بدستور سابق در تصرف او باشد
 و بنامی و مسکن خویش بازگشته مذهباجی پسر خود را که طعلی
 هشت ساله بود برد راحه فرستد و آن پسر در ملک بدهای درگاه
 حلائق پناه منتظم گشته همراه راحه باشد و سپاه و نوکراتش بمرام
 خدمت قیام نمایند و میوا خود نیز هرگاه در آن حدود مهمی
 بمیان آید کمر خدمت بر میان حال نهتنه لوازم زندگی بحاجی آورد
 و بدترین قرار داد راحه او را دوامپ تا ساز طلا و یک زنجیر میل ماده
 داده رخصت نمود و کثرت مدگه را همراه کرد که تا قلعه کداده که از
 حمله قلاع بپزدنی ناولیای دولت و در حصاست و متابت ثانی
 حصن پور بندهر بود رفته بعد از تصرف قلعه مذکور و سپردن آن براهد
 حال که بقعه داری مقرر گشته بود میوا را از احاطه رخصت کند و تعصیل
 اسامی قلاع مفتوحه اینست پور بندهر - درمال - کداده - کهداکله -
 لوه کده - ایساکده - پتکی - تگونه - روهیره - فارد رک - مامولی^(۲) -
 بهدارد رک - پکس^(۳) کهول - روپ کده - نکت کده - مورنحس - مادک کده -
 صروپ کده - ساگر کده - مرک کده - انگوله - مون کده - مان کده - بالحمله
 چهاردهم بی حجه بر وفق قرار داد میوا مذهباجی پسرش برد
 راحه آمد و چون بدر چیل از حمله ولایاتی بود که از میوا تصرف

و مرقدی که باو منتهی شود آن حال شهامت بود و در مقامات درجه
 احب یکی عیسی با او مله و سه سوره در دهر و ناهار مربع
 و در تقویر از عیسی آمده و او دانه و حصص بود و چون دانست که
 سیدوا نادر سال ادبی و مصطلحات واهی چنانچه گویا است
 راه آفای و آمد و عدد در دهر گشود و در راه اندک نصایح
 هوش انرا بیعام بود و امید شاه طاعت و دانه کی میبویند
 سهت استقامت خاطر آن مدبر وصال و انزال حکومت عدول
 مدایی بر مژده وصال و بیخاشس نام او با خدمت عظمت و ورش
 از پیشگاه خدمت در حیا عتایی الهام کرده بود و وصال همدون
 و خلعت که بموجب استقامی آن رده راههای عظم از حداب
 خلطت مرعل گشته بود در پس در رحید او آخر روز سیدوا نامه اماع این
 شارت عطمی نصحت ادر گشته نامه نعل مژدال کرامت تمثال
 شتامت و نوزد آن مشاور حکومت مصموم در معاهدات باوج گردن
 رسانیده خلعت اختیار پوشید و چون داطل صفت موطن آن رخش
 دشت عصیان ده زده عفو و احسان شهشاه حال فی الحمله آرامش
 را طمینان یافت و احوال او در ناز و میگردن سامی قلع و حصو
 ناولیای درخت اند مقرون سخن در میان آورده بعد از گفت و گوی
 نصیارت چندی قرار یافت که از حمله سی و پنج قلعه که از رمال
 حکومت ولایه نظام المملکده دران ولایت بود و الحال سیدوا در تصرف
 داشت لیست و سه قلعه که حصص ستین پورده و در رمال
 ارا حمله باشد و قریب ده اک هون حاصل ولایات متعلقه آنست
 تصرف تندهای درگاه اعمال حاض سپارد و ارا سگاه دست توکل

ارد دایم خاں و کیرب سنگه رفته نگویند که چون سیوا دیوار می نشست
 و روهیری طالع همهج قویم نمودیم و مرماں پندیری سپرده امت
 مراعات خاطر او کرده مسطوران را امان دادیم متعرض حال آنها
 نگشته نگدارد تا بیرون آید و سپاه طغر پناه قلعه در آمده آنها
 تصرف نمایند عازمی نیک اطلاع پیام نمود و کس سیوا اشاره او
 بدرواز حصار رفته متحصنان را باعلام کیهیت حال مزدی حیات
 تازه بخشید و آنرا آن شب مهلت خواستند و راحه سیوا را که حریده
 آمده بود در دایره حوت حای دانه نا او انواع ملاطفت بطور
 رسانید روز دیگر به موجب قرارداد هفت هزار تن از مرد و زن از جمله
 چهار هزار تن مرد خانگی از قلعه برآمدند و ندهای نادشاهی
 داخل شده آن حصص متین را تصرف نمودند و راحه سید محمد
 حوت را که دیوان بیوتات اشکر طغر اثر بود تعیین نمود که قلعه
 رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه و سایر اشیائی که در آن باشد بقیه
 صط آورد و چون دیوار در همین روز بدیج قلعه دیگر موسوم دلو کده
 و ایسانده و تپکی و تکیه و روهیره پیشکش کرده راحه حیسنگه راحه
 سحاسنگه بدیله که در سمت عقب حصن پور بندهر تر سر راه
 راحکده معینی بود اشاره نمود که اندر من برادر حوت را نا مریقی
 برای تصرف قلعه روهیره بفرستند و بقصد حال تهبان دار پونه نوشت
 که با هزار پانصد سوار رفته چهار قلعه دیگر را تصرف آورد و
 سیوا بمر کمال حوت تعیین نمود که مردم او را بر آورده قلاع مذکور را
 به ندهای پادشاه حواله نمایند و چون دایم خان هنوز در پای
 قلعه اقامت داشت راحه سیوا را بر ماقم راجه رایسنگه برد جان مذکور

ملاقات می آید آن عمده راجها اودیراج مدشی خود را با گرگ
 سین کچهواکه ناستعمال او مرستاده پیغام کرد که اگر آمین نعیم
 ورمال پدیری و عدویت و قصد سپردن قلاع و حصون نتصرف
 اولیای دولت اسم نایب عریب صائب و اراده پسندیده نیاید
 که مورد انظار عفو و تعصل پادشاهانه گشته مال و ناموس و
 حاشش در امان خواهد بود والا آمدن در کار نیست چه عاقبت
 بهیاس عو عنایت ابود متعال و بدروی نسبت دشمن سور عفو
 مال اورنگ نشین کشور اتعال تمامی قلاع و ولایقتس مسخر خواهد
 گردید اودیراج پس ارطی اندک مصافحتی دار رسیده پیام راجه گزاران
 آن حصران ماب حواب گفب که احوال خود نزدیک بحصور رسیده ام
 آنچه مقتضای بددگی و دولت خواهی خواهد بود بعمل خواهم
 آورد و پس از ساعتی بمعسكر طغر پیوسته نزدیک ندایر راجه
 رسید آن نوئیس کار شناس حابی ایگ بخشی لشکر حضرت
 اثر را مرستاد که اورا بدرون آرد و چون بدرون حایه رفته نا راجه
 ملاقی شد راجه ناو معافقه کرده نزدیک خود حای داد آن علالت
 سگال رباں عسکر و انتہال کشودہ اظهار بدامت بد رلات و تصیرات
 خود نمود و گفت که قلعه پوردهر را نا بسیاری از قلاع دیگر نامید
 عفو بحشایتی گیتی حدیو فصل پرور کرم گستر پیشکش می کنم و
 من بعد حلقه اطاعت و بددگی در گوش و عاشیه دولت خواهی
 و خدمت گذاری بدوش خواهم کشید راجه بطور برشمه تعصل و
 احسان پادشاه حطا بخش عذر بدوش کرده اورا بحال امان داد
 و عاری بیک میر توروک را اشاره نمود که بروقت یکی از مردم او

معاونت نمود آن جهالت کیش صلاحت پژوه که از مدمات قهر و استیلاي مواب گردون سکوة ستوة آمده دريعة جهت اس و آمان و وسیله برای سلامت مال و جان میخواست بعهد و قول راحه از خوف و هراس و اندیشه و وسواس رسته عریضت اطاعت و انقیاد و عدودیت و مرمان پذیري آستان و پهر نغیان مصمم نمود و لحاظ ایمن و دل مطمئن هتّم دی ححه نا معدودی از راحکده بقصد ملاقات راحه نائیمی که قرار یافته بود روان گردید و سب راحه حذر رسیده بود که آن صلاحت کیش مردا خواهد آمد چون روز شد راحه بدلیرحان و کیرب سنگه که از پدیش قدمان عرصه پیکار بودند و سینه آنها بحصار بسیار نزدیک رسیده بود پیغام نمود که مورچال خود پیشتر نرده تدبیر یورس در حصار نمایند جان مذکور و کیرت سنگه بسد و اهتمام بلع شروع در پدیش مرد کار کردند از مشاهده اینحال مقهوران بحمیت تمام از حصار بیرون آمده بمراسم مدامت پرداختند سارزان بدروزمد حملهای متواتر دلنرايه آن حصار مدشان را از پیش رانده بدروازه قلعه رسانیدند و بیروی مردانه روی داده قریب سصت تن از اعدا لتبع سراگس دلیران دشمن سکن مر از هوای شستی برداختند و بسیاری سرج گشتند و چندی از نادیدان راحه و دلیر جان و کیرت سنگه چهره مردی نکلگونه رحم آراسته معدودی خان سپردنی در راه عدودیت در ناحند در اندای اینحال که هنگام قتال و جدال گرم بود و راحه هر ساعت حذر می گرفت که کار جنگ و کارزار نکجا استامیده مدیان حذر رسانیدند که سیوای مقرر بموضع سیوا پور رسیده از آنجا بروقت سر راخان قهانه دار آنجا

پسران اوصاف لیجاپوری و درهی دیگر از ندهای پادشاهی ندان
حائب تعیین نمود این گروه چون نزدیک ندان موضع رسیدند
سیصد سوار از اشرار که در آن جا بودند فرار نمودند و سپاه بصر
شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند بالحملة چون
سیدوای صلاطت کیش بر مراتب سطوت و استیلائی حدود قاهره آگاه
گشته یقین میدادست که عدقریب حصص متدن پرورده که از
مواد عمده بحوب و امتکنار آن تنه روزگار بود و بسیاری از اقربا و مردم
کاری او در آن محصور بودند بدیروی قهر و صولت اولیاء دولت
مسخر خواهد شد و لا محاله امواج بحر امواج پس ازان محاصر
حصص را حکنه که آن بانکار پشت استظهار ندان باز داده ناهمکی
اهل و عیال و دحائر و اموال در آن بود خواهد پرداخت و آنرا نیز
بحر و قهر مفتوح خواهد ساخت و اگر بحادثه سرکشی و عصیان
مدشی ثابت قدم بوده نسلک مستقیم متانعت و مرمان برداری
نگراید و در مخالفت و طعیان اصرار نماید مثال حالتش بحدلال و
نگال و حرانی و استیصال خواهد کشید لایحرم پش بینی و مصلحت
گریزی را کار بسته چندی قبل ازین بتکرار کسان بود راحه حیسنکه
مرستاده بود که تمهید مراسم اعتدار و اصلاح کار آن صلاطت شعار
نماید و در آخر پند نام برهمنی که آن مقهور لئیم ناو رابط ازادت
و اعتقاد عظیم داشت ناواره او بود راحه آمده حروف استدعای امان
در میان آورده بود و راحه ناو عهد نموده که اگر آن مدبر عدار بقدم
صدق و راستی طریق محرو و ندامت پوید و بی سلاح نائین محرومان
آمده ملانات کند از آسیب حاسی در امان خواهد بود چون پندت مذکور

یافتند و خواهند که از آنجا که در برج سیاه و رتس نمایند آنرا آتش زند
در بدو وقت آن داروت را آتش زدند و قریب هشتاد تن از مـ دیل
نی دین نشاره شرارت و شعله کین خود سوختند در همین گرمی
جلالت کیدشان مصوب مدش را داعیه آن بود که در برج سیاه نیز
یورس نمایند چون شب نزدیک رسیده بود و محالان میان هر دو
برج که شب گاهی بود آتش در زده بودند راه، چنانکه از صواب
اندیشی صلاح دران ندیده سپاه طغر پناه را از آن عریضت باز داشت
و در پای برج سعید مورچال نمودند و چون شام پرده طلسم در چهار
بخت عاصیان بدو محام کشد رحمت اقامت از برج سعید برگرفته
با حال تده درج سیاه در آمدند و آن برج و نوحی دیگر قریب آن
که هر دو بنا کرده سویای دهبان بود تصرف اولیای دولت ادبی بدیان
در آمد و توپها را بر برج سیاه بسته همت برداشتند شب گاهی
که صابین هر دو برج بود گماشتند و در عرص پنج شش روز آن را
ساک و سنگ انداختند و در آن زمین مورچالی آمد در آن در
برج سیاه تصرف ساختند و در توپ در بالای آن دره علمی الاتصال
می انداختند چون صدقات توپ دران نیز رنده امکن گشته حارسان
را گردن بسیار رسید برج مذکور را با نوحی دیگر که متصل آن بود
حالی که در پناه دیوار حصار جای گرفته و آن هر دو برج دیر
تصرف بهادران قلعه کشا در آمد و در آن ایام چون بغداد حان
تهاده دار پوره حذر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع
نرگوت مارا دارند انوالعاسم و عدد الله پسران خویش را با حسی
از تادینان خود و رندوان حان و حواحه انوالمکرم و راحی و بهائی

عمده راحها چندی از مردم خود تعیین نمود که دهمه مذکور را
محدای برخی که سیواى مقهور بخت مرید استحکام آن قلعه
احداث نموده بود و نرح سعید ربا زداست نصب نمایند و او را
روز دهمه در برابر آن نرح منصوب شد و مداران توپخانه و برخی
از راحپوتان راحه نمر از آن برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال
شروع در دarts توپ و تفنگ و ریرش حقه و سنگ و دیگر آلات
آتش باری کرده بموضع مداران منصور و اطل ساختن دهمه سرور
پرداختند درین اثنا جمعی دیگر از راحپوتان عمده راحه که در
صورچال بودند با سپاه دایرخار نامداد نهادان حالات کیش رسیدند
و پس از آنها بر دست خان و آتش خان داروئے توپخانه خود را
رسانیدند و هنگام حدال و قتال گرمی پذیرفته از طریق نهایت جهد و
کوشش و کمال دلیری و دلوری بطور رسید و بهر دست سکه سوکر عمده
راحه حیسکه که سردار پانصدکس بود و چندی از راحپوتان و یکی
از تابانان دایرخان خان نثار گشتند و بسیاری از مقاهیر نعره سعیر
پیوسته راحه بعد ازین سونهمون بدیله و ترکنار خان و جمعی دیگر
از اسالت مدشان بمعاضت نهادان بصرت نشان تعیین نمود و دلیر
خان و کیرت سکه متصل دهمه ایستاده تاکید جنگ و سراز و اهتمام
پیش برد کار میکردند بمهمات توپخانه منصور در نرح سعید
نکست و زحمت و رحمت بسیار راه یافته مداران بصرت پیش میبرد
یورش کردند و خود را پدای نرح رسانیده شروع در کوشش آن نمودند
قدراں المذیم ما بین این نرح و نرح قدیم که نرح سیاه مشهور است
ناروت بسیار ریخته بودند که اگر دلوران میروند در نرح سعید استیلا

ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف گزیده داود خان و راجه
 رایسنگه و دیگر پادشاهی پادشاهی و چهارم ذی قعدة پس از چهارده
 روز لشکر ظفر اثر پیدو متدد و قطب الدین خان که نزدیک پوه تپانه
 ساخته آنجا اقامت داشت چون آگاهی یافت که جمعی از عظیم
 شقاوت آئین نزدیک قلعه اورد در کمدین گرفته فرصت کین می بودند
 با همراهان روی عزیمت بدان صوب آورده تا بواسطه اورد درک
 تاحمت نمود و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بعضی
 اندیشان حسارت کیش بحیال محال و پندار دور از کار درآمده غدار
 پیکار انگیزند از صدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و
 برخی زخم دار گشته خاک فرار بر برق روزگار خود ریختند خان مذکور
 آن روز در عقب کوه کوه کده منزل گردید و چون خبر شنید که جمعی
 از باغیان صلاحت پزوه بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده
 حوقی از مبارزان دلاور بالای کوه مرستاد ازان عصیان معشاش چندی
 که لکنه پندش آمدند بدیرونی نازوی خلالت بهادران و بیروز متدد
 تخصیص بدیستی افتادند و برخی بدای مردی فرار رهائی یافتند و
 بسیاری دستگیر شدند چنانچه از مرد و زن سصد تن بقید اسر
 آمدند و قریب سه هزار از مواسی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمد
 الحمله چون راجه حیسنکه باستصواب مهارت پیشگان من قلعه گیری
 قرار داده بود که دهمه بلند باستحکام تمام از چوب و تخته ترتیب
 دهند تا گروهی از برق انداران و توپ افغان با ادوات توپخانه بر
 فراز آن درآمده سرکوب عاصیان مذکور باشد و کار بر آنها تنگ
 سازند بیست و چهارم ذی قعدة که دهمه مرتب گشته بود آن

مرمر حمله دلاوران خاک بیستنی بر سر بیست و بسیاری رحسدار
 شدند و دلاوران و راحه رای سنگه و دیگر مددگران میبردند که نجات
 رفته بودند بدست و یکم شوال مواخی روز هیره و دامن کوه قلعه
 راحه رسیده قریب پنجاه قریه را چون حرمی تحت اعادی آتش
 زدند و چهار موضع که در شعاب حدال آباد بود و جمعی از مددگران
 آنها تمکن داشتند گروهی از معال که قرار دل حیتش منصور بودند
 آنها رسیده باعادی در آوریدند و حمر دلاوران حل فرستادند حار
 مدکور راحه رای سنگه را با دوح هراول و اجل سنگه کچهواغه را با
 راحه رتاق راحه حیسنگه نامدان آنها تعیین نمود و مقادیر رهگرای
 فرار گشته هر چهار موضع لحاک برانرسد و رعایای صلاات گرا اسیر
 گردیده مواشی و امتعه و اشیای آنها بدست بهادران طغرلوا در
 آمد و روز دیگر دران سرزمین مقام کرده فردای آن سمت راحه
 روانه شدند و بسیاری از مواضع و قری را آتش در زده ویران ساختند
 و بدست و چهارم نیای قلعه مدکور رسیده ده تسخیر مصالوات و
 مواخی آن پرداختند درین حال مقهوران از بالای قلعه توپ
 و تفنگ و بان می انداختند و جمعی کثیر از قلعه بر آید در کمر
 نه کوه صاف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت و صوات ادواج فائزه
 حرأت درود آمدن بیارستند نمود دالسمه چون آن سرزمین کوهسار
 و سنگ زار بود و شیب و فرار بسیار داشت حدود مسعود بعد از
 امانت و عارت آن حدود از آنها دور کرده برگشته نزدیک کذل کوشش
 کلبه دایره کردند و شب را دژهای پادشاهی و هوایاری بسر برده
 روز دیگر رسیدواپوز آمدند و دلاوران حار از آنها بدست قلعه کدانه رفته

آمده در تشریب آن کوهستان و عمارت و منوطات آن به روضه را که
 همگی در کشتن عظمت و آن حدیث به چنانچه تمام شده
 امر آورد تا حیوانی به شایسته بزرگوار از حدیث استعداده و در
 و بیچارگی گوید و نموده در یکی از شداد حمیدی از ستم اعمال در
 ادبش تیره در نازک دقت بود و شب خون و در چنان کثرت
 حاکم آمده و چون او را در میان حدیث از خود بدو آسانه و در
 و دراز بود و از بی ملاحظه حاکم در خانه در کرد و بدو و بدوئی دیگر
 انداز مروت به بود و در داری ظلمت شب در حوچان و حوچ
 ملک در سبانی حمله آور گشتند و چه را و بقتل و مروت
 عظمت را بی حدیث بود و در مروت بهائی که در مروت چال از بود و در
 آستانه یکی را صیغ زدند و تمامان رسول ملک ناگهانی در آستانه
 یکی را از پای در آوردند و چهارده دهن را به روح کردند چون حدیثی
 این دار و گیر انداد شد و بدست حال از مورت چال خود و مستعد بود که
 دایم حال و حمیدی از آن حال به است شان رسیده و عقربان در
 آستانه و چهارتن را طعمه صفا و تمام حاکم و بیاری را حاکم
 و مستخرج گردانند در تیره استماع دیم حاکمی در آورده نه نهاد قلعه
 در رفتند و در بی دیگر مروتی از آن است در گشتن و قصد بود و در
 لاش حدیثی گشتن از در پله خانه در آمدند چون در آن طرف مورت چال
 بدو استخوان و در آن بدیله و دیگر بدیله پانزدهشی بود اس کرده
 شقارت بزرگ و مدامعت و مقاومت در آوریدند و آن مدبران ائمه کبری
 در ساحت و در گرامی قرار شدند و در آن شششت تن از مبارزان حصم
 انگس گل رحم از شاحسار مروتی چیدند و چهار کس از مخالف را

ناستعمال آلاب توپ دانه کار در محصوران تنگ ساختند چون آن
 گروه ممالک پرتو ستوه آمده نیدویی محاصط قلعه درحد دیدند
 روز دیگر کس برد راحه مرستاده دربان مسکنت و خصوع امان
 طلبیدند راحه نظر بر شیمه و فضل و کرم حسروانه نموده آنها را امان
 داد و اواخر روز محصوران از قلعه نیدرون آمده دلیر خان ملاقی
 شدند و آن قلعه در تصرف اولیای دولت در آمد و از مرقه
 مذکور دو سردار را دلیر خان خلعت داده با دیگر همراهانش
 بدش راحه مرستاد و راحه نیر چندی را خلعت داده چون رحصت
 خواستند که باو طان خود رود اسلحه از آنها گرفته همگی را مرخص
 ساخت - در تسخیر آن حصار امتدوار از مدارزان حالات شعار قریب
 پلگاه سوار و سی پیاده خان نثار گشتند و سی و دو سوار و هفتاد
 و هفت پیاده را آسند زخم رسید و بعد از فتح این قلعه راحه
 تصواندید رای احاص پیرا دارد خان را با راحه رایسنگه و سریره
 خان و امرونگه چند راوب و محمد صالح ترخان و سید ریس العادین
 لبحاری و اجل هنگه کپه و اعه نوک عمده خود و چهار صد سوار از
 تایلینا حویش و جمعی دیگر از مدارزان تسالت کیش که همگی
 قریب هفت هزار سوار بودند معین نمود که از دو طرف بولایت
 سیوایی سرود در آمده نفاحت و تاراج بردارد و بدین حمت کار
 بر آن تیره روزگار تنگ سازد و بوزنهم سوال خان مذکور را با
 همراهان رحصت نمود و بقطب الدین خان که او نیز با لشکری
 شایسته در حمت حدیر معین بود و بلوخیان که محاصطت تلکوکی
 قیام داشت نوشت که آنها نیز از آن طرف بولایت آن مسدول در

تهاند داربده را چنانچه قتل اربین در طی وقائع حضور پر نور گراش
یابم داخل طبیعی روزگار حیات سپری شده بود آن بونیس ارادب مگال
سیوم شوال قنادهار را نسای او تعیین نمود و بصوابدید رای صائب از
حاج که معسکر و بیروزی بود کوچ کرده در پای کوه نزدیک دمورچال ها
برول کرد چنانچه اکثر دایره های اهل لشکر بر کمر کوه واقع شد
بالکمله سب و روز مبارزان بصرت شعار بتوپ و تئنگ شعله امروز
نبرد و هنگامه آرای پیکار بودند و متحصنان آن در حصص حصین
در مراتب مدافعت و مقاومت کمال سعی و کوشش می نمودند
و راحه هر روز خود دمورچال ها رفته مراسم تاکید و اهتمام بطور
میرسایند چون یک برج قلعه در زمان مصدمات متواتر توپ ها که
علی الاتصال بر آن میردند شکست و انهدام یامت دلیر حان سپاه
خود را بر یورش تخریب نمود و ششم شوال آنها نامتطهار اقبال
بی زوال حدیو چهار دلیرانه بر آن برج یورش کرده بر مرار آن برآمد
و جمعی که محافظت آن قیام داشتند تاب ثبات و پایداری نیاورده
محموطه که مقابل برج مذکور است در حریدند و مبارزان بیروزی
لوا علم بصرب بر بالای برج اوراشته دستحکام آن پرداختند و
درین یورش و آویزش چهار کس ارتایمان دلیر حان پیکر مردی
نریخت رحم آراستند و هفت تن از محالغان بر خاک هلاک افتاده
چهار کس زخمه دار شدند چون راحه اربین معدی آ گهی یامت از
راحتپوتان خود بفر جمعی تعیین نمود که سپاه دلیر حان پیوسته
در تسکیر حصار کوشش نمایند مبارزان منصور دست حلاوت و
مردانگی بحدال و قتال کشوده لوائی علیه و امتیلا در امر احداث و

اقبال را با توپخانه پادشاهی و ترکناز خان و جمعی از راجه خیسنگه در پدش روی خود حای داد و کیرب سنگه نا سه هزار سوار راجه و چندی از مصلداران رو روی دروازه قلعه پورندهر سیده ساخت و در دست راست او راجه در سنگه کور و کرن راتهور و حکم سنگه در روی و سید مقبول عالم مورچالها قرار دادند و داؤد خان با تمام تاباندان حویتش راجه رایسنگه راتهور و محمد صالح ترخان و رامسنگه و سید رین العادیس لکاری و حسین داؤد زئی و شیرسنگه راتهور و راحسنگه کور و چندی دیگر از بدهای پادشاهی عقب قلعه پورندهر مقابل کهرکی حای مورچال گرید و رسول بیگ در ربهایی نا جمعی دیگر از در ربهایی در دست راست داؤد خان قرار گرفت و چتر لھوج جوهان نا حوقی از سپاه دلیرخان رو روی حصن در مال و مئوسین و اندرمن بدیل و چندی دیگر در عقب آن با استحکام مورچال پرداختند و روز دیگر راجه از حای که بود کوچ کرده داسور رسید و بماصله دو کوه از قلعه لشکر گاه ساخت و حوت نا جمعی بپای قلعه رفته ملاحظه سیدها و اهتمام پیتش برد و کار کرده بدائرة گاه برگشت و چون حاسوسان خبر رسانیدند که بیتیوی مردود که حویتش نزدیک سیوای صلاکت گراس و سرحیل فتنه آن مقبول بود نا موحی بطرف پریده شتافته است راجه سید مدور خان باره را نا شرزه خان رحسن خان و جوهرخان و حکم سنگه و دیگر بدهای پادشاهی که در تهاذه موپه بودند تعاقب و تنبیه آن مقهور مرستاد و این گروه تا پریده رفته چون مصالحه ناستماع توحه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از اسبا که احتشام خان

مانقی آواز دشت ناکمی گردیدند و سعاداد و یروز صد قدم حرأت
 بر آن کوه بلند سپهر مانند گداخته بعلو همت چرخ پیوند ار آسا رآن
 بر آمدند . معموره که در کمر کوه بود و دکایان آنرا ماچی گویند
 آتش رده لغرم محاصره قلعه پیشتر رفتند متحصصان هر دو تله
 شروع در انداختن توپ و تفنگ و ناں کرده برق امروز کس و پیکار
 گشتند دلیر حان با حدود بصرت شان پای همت پهن نکشید
 و بیادری حرأت و رسالت نزدیک لحصص پور بندهر رسیده عتاله
 مورچالی نست و حقیقت حال نراحه حیسانکه اعلام کرد راحه چون
 از بیمعی آگهی یامت کدیرت سنکه پسر خود را با سه هزار موار
 حویش راحه رایسانکه و قناد حان و مترسی و اندر من ندیده
 و نادل اختیار و جمعی دیگر تعیین نمود که دلیر حان پیوسته
 در محاصره هر دو قلعه نکوشد و جمعی از بیلدار و سقا و سرب و
 ناروت و دیگر آلات توپخانه و مصالح مورچال مرستان و داوند حان
 که راحه او را در پای کتل نرسم چنداری گداخته بود چون از بیمعی
 آگهی یامت از کتل موار نموده او بدر مقتضای کارطلنی از
 هماغا بحایت لشکر دلیر حان شنامت و دار ملحق شد و چون سلک
 جمعیت سعاداد موصور درست گردید شوکت و ابهت تمام
 همت بر محاصره هر دو قلعه بسته نامتکام مورچالها پراختند و
 کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن بلند حصار چرخ آثار انداختند
 دلیر حان با سپاه خود و عیرت و مطعر برادر رادهای او و دیگر
 اعداان و اودنهای و هریدهای کور از ماچی گذشته مایین پور بندهر
 و در مال جای مورچال اختیار نمود و آتشخان میر آتش آن حاش

گروه از پهنه سمت ماسور روی تروی کوه قلعه پورندهر واقع است
 و در راه از میان آن کوه بملک پادشاهی هست که عاصیان گمراه بآن
 دو طریق مسلک حصار می توانستند سپردن رایا و هندوک را و را
 با سیصد سوار و سیصد پیاده و دویست پیاده دارجی آنجا مقرر نمود
 و بیست و دوم آن ماه مبارک که یک صحرای ماسور رسید دلیر حاکم
 را که مقدمه حیدش فیروزی بود با درج هزاران توپخانه منصوب
 پیشتر روانه نمود که از کتلی صعب المرور که بر سر راه بود عبور نموده
 نزدیک ماسور منزل گیرند و مردای آن خود نیز با دیگر افواج قاهره
 متعاقب او روان شده چون پدای کتل رسید دژ و حاکم را آنجا
 گذاشت که پس از آنکه همگی لشکر طغیان را از آن گروه عبور کند
 از آنجا روانه شود و خود با سپاه همراه از کتل گذشت و دو گروه طی
 نموده نرول کرد و دلیر حاکم که پیشتر آمده بود نزدیک ماسور رسیده
 در صدد نرول بود و سواره ایستاده بر زمین مدافعی برای درو
 آمدن می جست درین وقت موحی از عظیم حید رزگار بمودار گشته
 عمار انگیز پیکار شد آن حاکم شهادت پرور سپاه طغیان را تزلزل
 کرده بر آن حصار کیشا حمله ور شد و آنها تاب مدافعت و مقاومت
 و نیروی ثبات و انتقامت در خود ندیده بطرف کوهی که قلعه
 پورندهر و درمال بر سر آن مقابل هم بعاصله دو تنگ انداز
 واقع است روی انداز آوردند و جنگی نگرید و ستیری فرار آمیز
 میکردند حاکم مذکور با حدود منصور جنگ کنان و حصم انگیز
 پدای گروه آن کوه رسید و درین آویرش بسیاری از مقاهیر طعمه
 شمشیر مداران دلیر شدند و برخی قلعه را حصار عاقبت ساخته

مقصد شد و بیست و پانجم بقصه پونه که مهاراجه حسوت سینه
 با امواج قاهره پادشاهی آکا بود رسید و مهاراجه موحد مرمان
 همایون سرورسته اختیار آن مهم دودار گذاشته روانه درگاه سلاطین
 پناه گردید و آن نوین احلاص آئین چند روزی در پونه اقامت گردیده
 بصط و بسق آن حدود و استحکام تهاپا پرداخت و قطب الدین
 حان را با همت هزار سوار بطرف حدیر مرستان که در آن سمت بوده
 از عظیم مردود ناحر ناسد و مقرر ساخت که رو روی قلعه لوه گده در مقام
 مدافعی تهاپا با استحکام ساخته مع هزار سوار آکا نگارد و مقابل حص
 نارد رک تهاپا دیگر قرار داده در آن مکان دیر و وحی شایسته معین
 سازد و خود با تنه حیوت قاهره همواره در آن اطراف و حدود مواربی
 دموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزد و همچنین در هر طرف
 که مطنه دست برد بعی اندیشا بود جمعی از حدود معهود تعیین
 نمود و بمقتضای رای مصلحت پیرا بحسب تسخیر قلعه پور بندهر
 و حصن در مال که از معظمت قلاع سیوایی تیره تحت بود پیش نهاد
 همت احلاص بهمت ساخته نایب عریمت صائب هقتم رمضان
 این حال مرجع مال از پونه بسمت ماسور که هر دو قلعه مذکور نزدیک
 آن بر فراز کوهی واقعست برآمد و احتشام حان را بصط و حراست
 پونه گذاشته رندوله حان و مدرم دیو سید سودیه و راهد حان و حان نثار
 حان و حواحه ابو المکارم و حمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار
 بودند بهمراهی او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع پونی^(۲) که پنج

همایون رسانید و مائت امرا و عمد های نارگاه دولت در حور حال پیشکش ها گذرانیدند عرقی دی حبه قاسم آسای روسی که درم ناره از جانب حسین پاشای حاکم نصره آمده بود با احتلام سده سینه حبه امرو طالع گشته نه سر اسب عربی مرستاده پاشای مذکور و و چند اسب از جانب خود بمحل عرص رسانید و بعدایت خلعت و حشر مرصع و انعام نه هزار روپیه کامیاب عاطفت شد دهم ماه مذکور که عید مرحدده اصحی بود آنین عیش و اندساط تازگی یامت و کوس طرف و نشاط ناند آوارگی پذیرمت و حضرت شاهدشاهی نائین معهود رایت توحه بمصلی امرا حده پهن از معاودت دست مبارک ادای سبت قربان نمودند نوردهم که مطاف شیردهم تیر بود حش عیدگلانی منعقد گشته نلدشاهران های ارجمند بختیار و امرای نامدار رسم گذرانیدند مرصع مرصع میبازر بحای آوردند *

فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت
کیش فتنه گر بحسن کوشش و تدبیر راجه جیه سنگه
 تدبیر این داستان نصرت طرار آراء ر آنکه آن رده راحهای عظام که ناعساگر نصرت اعلام چنانچه گزارش یافته نوردهم ربیع الاول حال گذشته از جناب حلافت و جهانداری ددع فتنه سیوای مقهور تعیین نوده بود چهارم شعبان آن حال بسطه و یص دیاد اورنگ آنان رسیده یا همراهان شرب ملازمت دره التاج عظمت و حلال قوه الطیر حشمت و اقبال نلدشاهران مرحدده حصال محمد معظم در یامت و هشتم ماه مذکور از ان عالیقدر والا نژاد مرخص گشته روانه حمت

احمد عرب و دوازده کس دیگر هریک ناعام یک هزار روپیه کامیاب
گدید و سید یحیی رسول شریف مکه نعلایت خلعت و اسب و
انعام هفت هزار روپیه یک عدد اشرفی و یک عدد روپیه هریک نون
صد توله و سیدی کامل سعید حاکم حدشه نعلایت خلعت و اسب
و انعام دو هزار روپیه و سید عدد الله مرستاده حاکم حصر موت
نعلایت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپیه و سید محمد مرستاده
سید عدد الرحمن معربی نعلایت خلعت و اسب و انعام دو هزار
روپیه سوار سوار گشته رحمت انصاف یافتند و از حرانه احسان
پادشاهانه دوازده هزار روپیه برای حاکم حدشه و هفت هزار روپیه
حکیم حاکم حصر موت و ده هزار روپیه برای سید عدد الرحمن
معربی مصحوب سعید از مال یافت و چون کوپک اتالیق که از
عمده های سیدان قلی خان والی بلخ بود عریضه مدعی بر اطهار
مراتب ندائی و احلاص نا مختصر پیشکشی بدرگاه ملک پیشگاه
مرستاده بود آورده نعلایت خلعت و انعام دو هزار روپیه نوازش
یافته مرخص شد و مصحوب او هفت هزار روپیه با خلعت فاحره
و حلل مرصع نعلایت مشار الیه مرسل گشت و پنج هزار روپیه
مرصع عمه سیدان سرود ساریا آن الحکم اقبال عطا شد و درین
نرم مرصعده حاکم خان پیشکشی مشتمل بر دو رنجیر میل و ده سر
اسب عربی و عراقی و نعایس اقمشه و دیگر تحف و رعایب بطور

(۲) چهار (۳) پنج (۴) ده (۵) مرصع محمد

(۶) چهار (۷) کوپک

عظام بمرحمت خلعت نوازش یافتند و کنور رامسنگه رعایت
شمشیر و مدارز حان عطای حیعته مرصع و اسپ ناسار طلا سربلند
شدند و از اصل و اصافه قلعه دارحان خارس عربین بمصوب دهراری
هرار و پانصد سوار از آن حمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و رای
مذکور موحدا از بریلی بمصوب پانصدی هرار هرار و دو صد سوار دو اسبه
سه اسبه مناهنی گشتند و سهراب حان که شائق موحدا را نالا پور بود
دقلعه دارمی اودگیر از تعیر بهرام حان تعیین یافته از اصل و اصافه
بمصوب هرار و پانصدی شش صد سوار سرامراز شد و سعادت حان
قافشال خلعت یافته لجاگیر خود مرخص گردید و حاجی احمد
سعید بنظم مهام چکله اقاوه از تعیر راحه تودرمل معین شده
رعایت خلعت و اسپ و از اصل و اصافه بمصوب هراری هفت صد
سوار پاینده اعتبار ابراح و از اصل و اصافه علی قلیخان ارکومکیان
صوبه گجرات و حواحه رعایت الله ارکومکیان صوبه دکن هریرک
بمصوب هراری هفت صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی ارکومکیان
صوبه مالوه بمصوب هراری چهار صد سوار سربلندی یافتند و عالم
حان سردار قدیله نوحانی و میر احمد حان قلعه دار بهالیسرو نوحی
دیگر از اسرای اطراف رعایت ارسال خلعت و کامل بیگ موحدا را اٹک
بخطاب کامل حانی و نکر سینگ ولد راحه مان سینگه گوالیاری ارزمیداران
کوهستان همون بخطاب راحکی و مرحمت ارسال خلعت سرمایه
افتخار اندوختند و تقوی شعار شبح محمد اشرف لاهوری عطای
سه هرار روپیه و شاه قلی چیله داعم پلجهرار روپیه و خدا ند بیگ
ولد بکه تار حان مرحوم و پنج کس دیگر هریرک داعم دو هرار روپیه و حکیم

شد هشتم ذی قعدة مهاراجه حسونت سنگه از دکن رسیده ناستلام
مده میده چهره طالع بر امروزحت و یک هزار مهر و یک هزار
روپیه بر سنیل بدر گذرابیده دعطای خلعت حاصل سرمایة
مناهاب اندوخت *

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام میمنت مرحام موسم وزن قمری پایه امرای
اورنگ خلعت و حباب نابی در رسیده آئین مسرت و شادمانی
تاره شد و روز مدارک مه شده هفدهم شوال مطابق سیردهم
خرداد که نارگاه سلطنت و دولت سرای خلعت دگر دارة نمط
نساط عشرت و کامرانی آدین حهروانی و سکه آسمانی یافتند بود
آن حش خمسته انعقاد یافت و بعد از انقضای یکپاس و
دو گهری از روز مذکور در محل حلد مثال عسلخانه وزن مسعود
برسم معبود نعل آمد و مال چهل و هشتم قمری از عمر میمنت
طرار شهشاه خورشید قدر کنواں علام قرین هزاران مرحی و بهروزی
ناسام رسیده سال چهل و بهم آغار حباب امروز بود درین حش
عالم آرا بهار چمن حشمت و کام گاری، مهال گلش انبت و لختیاری
نادر شاهزاده حواں تحت محمد اعظم بعدایت یک رحیر بیل نا ساز
نقره مورد عاطف گردیدند و مهاراجه حسونت سنگه دعطای
خلعت حاصه و پهونچی و دهکدهکی مرصع مشمول التقات شد و
حمرحان موحدار و محمد امین حان و مرتضی حان و اعتقاد حان
و دانشمند حان و ظاهر حان و بیست و پنج کس دیگر از امرای

اشرف گشته دعایب خلعت و انعام شش هزار روپیه هرلند شد
 وسیدی کامل سعیر حاکم حش و سید عدالله مرستانه حاکم حصرموت
 که آنها نیز با صحائف احلاص و انمودخی از تسوقات آن حدود
 درین ایام آن حداد معلی رسیده بودند باستلام مدد حلال فائز گشته
 نخستین دطای خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپیه و دویمین
 دعایب خلعت و انعام یک هزار روپیه سرمرازی اندوخت و شیخ
 محمد مرستانه سید عد الرحمن معربی که از احله سادات
 و اتعیا و سعادت اندوز محاور حرم قدس کعبه معظمه اصبا تقدیل
 عتقه اقبال نموده بعدایت خلعت و انعام دو هزار روپیه کامیاب شد
 و به سر اسپ عربی که امام اسمعیل حاکم یمس از روی احلاص و
 هوا خوانی ارسال داشته بود ناظر دیص گستر رسد و این حش
 حیا امروز تا پنج روز جهانبیان را هنگامه آرای طرب و نشاط بود - درین
 اوقات از وقایع صوبه دکن بمسامع علیه رسید که احتشام حان شیخ
 زاده که در سلک کومکیان راحه حسدگه انتظام داسب نازل
 طبعی (ررکار حیاتش سپری شد - و از سونج مستقر الخلافه اکبر
 آباد معروض نارگاه سلطنت گردید که اعتبار حان حواحه سرا که
 لحر است حص سپهر مثال آن مصر دولت و اقبال پیام داسب رحب
 اقامت از حصار هستی بدرون کشید و رع انداز حان موحدار نواحی
 مستقر الخلافه بحای از معین گشته دعایب ارسال خلعت و باصافه
 پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مناهی شد و
 خدمت حان مذکور بهوشدار حان صوبه دار آن مرکز سلطنت متعلق
 گشته مددش باصافه هزار سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر

بعدایت خلعت و اعام یک هزار و پانصد روپیه و الله یار و ان
 رضا بهادر و حکیم احمد عرب رسد و محمود سمرقانی و سعیدای
 حوتس تونس و ملا فریدی شاعر کب اندر و گدایانی که از شعری
 هندوی راسد و چندی دیگر هر یک با اعام یک هزار روپیه کامیاب
 شد و پنج هزار روپیه و عده ستمال و حروق سزایان آن در مسعود
 عطا شد و درین روز حاکم نوید رفیع قدر و امرای دامدار
 پیشکشهایی سایسته که یک اک و مقدار هزار روپیه قیامت آن شد
 گذرایند و از حاکم امیر اصراری صونه در مقامه رحیمی از حواهر
 نعیشه و مرصع آلات و از قتل و زجر حاکم در رسید میل با نعایش
 حواهر بطور اکسیر مآثر رسید و مرصعی حاکم دانشمند حاکم و کدور
 رام سنگه و دیگر عمدتها در حور حال پیشکشها گذرایند و در
 رحیمیر میل با سار بقدر پیشکش مختار حاکم قلعه دار پریده از نظر
 انور گذشت و حاجی احمد سعید که در چهارم حال خلوس شمای
 نسبت رعایتین مبلغ شش لک و هشت هزار روپیه در حرمین
 شریعیان زادهما الله پدر و حلاله آن ام لیسند تعینی یافته بود
 از آن صوب رسیده حد حاجی آستان حاکمیت و چهارده سراسر
 عربی رسوم پیشکش گذرایند سید نعیمی که شراع مکه معظمه از را
 با صحیفه یزیدی مشتمل بر اطهار مراسم احسان و دعاگوئی رسد هر
 اسب عربی و رحیمی تبرک و تعسوات آن مکل ملائک آشیل
 برفاقت مشارالیه درگاه ملک پیشگاه برفاقت دولت اندر در مقام

سید و پنجاه سوار و محمد تقی خان بخشی دکن بمصب
 هزاره سید سوار و سید حمید بخاری که در طن مالوف حدود
 گسرات بود دعایات ارسال خلعت و انعام دو صد اشرفی و سید علی
 داروغه کتاب خانه بمرحمت خیر مرصع و پریم سنگه پسر رمیدار
 سری بکر دعایات حمد هر مرصع و سید عدایت الله دعایات موده
 ویل و انعام دو هزار روپیه و خدمت طلب خان بمرحمت اسب و
 محمد ناصر چیله بمدرست داروغه بخاری نقار خانه خطاب نوبت حانی
 و حواحه طرب که در خدمت اعلیٰ حصر بود خطاب مستدار
 حانی معتبر و مداهی شدند و ارسال خان موحدا سادق مدارس
 که چنانچه گزارش یافته بعوده اری میوستان تعین یافته بود خدمت
 سای آستان اقبال گشته دعایات خلعت و اسب مرند شد و ندان
 خدمت مرخص گردید و چهارگیر قلی خان موحدا میان دو آب
 که بموجب التماس شرف ادوز ملازم اکسیر حاصلت گشته
 بود دعایات خلعت مرورار گشته خدمت مرجمه رحمت یافت
 و حواحه سکندر که تازه از ماوراء النهر آمده در سلک ندهای این
 آستان ملک احترام انتظام یافته بود بمرحمت خیر مرصع و شمشیر
 و سپر با ساز طلا و انعام دو هزار روپیه مداهی شد و سید یحیی انعام
 دو هزار روپیه و شیخ محمد ماه حویپوری انعام دو صد اشرفی و
 سعید الله و محمد معصوم از ملازمان قدیمی که در ملک لشکر
 دعا منتظم شده بودند هریک انعام سه هزار روپیه و ملا محمد
 امین حوس نویسنده انعام دو هزار روپیه و شیخ پیر محمد صاحب
 سیراده جناب قدرة الواصلین حضرت حواحه معین الدین قدس سره

نمرجهت خلعت خاتم اختصاص نام و وزیران صومداران
 که پنج هزاری پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار - ارار
 تأییدش دو اقدم سه اسپه مقرر شد و طاهر خان نمرجهت هشت
 هزار اسپ از جمله یکی عربی با سار طاه و داشتند خان ناصبه
 پادشاه سوار منصب پنج هزاری در ارار داند سوار و ار اصل و ناصبه
 اسدخان منصب چهار عمری - هزار سوار و میرزا سلطان مهری
 و ناصبه خان هر یک منصب چهار هزاری دو هزار و هشت صد سوار
 منصب سه هزاری دو هزار و سیصد سوار و محمد ارجمند در مسجد
 خان با عام چهار هزار رزیده و صد شک خان که دو دکن بود ناصبه
 پادشاه سوار منصب سه هزاری دو هزار و ارار خان ناصبه پادشاهی
 منصب سه هزاری هزار و دویست سوار و حسن علی خان نمرجهت
 اسپ با سار طاه و مبارز خان دعایت پنج هزار و سید سلطان
 کزائی ناصبه پادشاهی منصب در هزاری هشت صد سوار و سید
 شیرزماں ناصبه پادشاهی سیصد سوار منصب هزار و پادشاهی
 هشت صد سوار و ار اصل و ناصبه غمب خان منصب در هزاری
 هزار و دویست سوار و صلعت خان منصب در هزاری هشت صد سوار و
 عیاش الدین خان ناظم مهمان در سورت منصب هزار و پادشاهی هشت
 صد سوار هزار خان منصب هزار و پادشاهی شش صد سوار و یوسف
 خان دماص هزار و پادشاهی پادشاه سوار و صالح خان منصب هزار
 و پادشاهی صد و پنجاه سوار و قاج خان موحدار پوار منصب هزار و
 هشت صد سوار و مرهاد خان ارکومکیان صوبه ننگاله منصب هزار
 چهار صد سوار و مکرمت خان دیوان صوبه گجرات منصب هزار

مانند در مژدیر و حورشید عالم گیر که سر سپهر درین در آید در دیل
 ملک حرام کوه تمثال که تحت زریں بر کوه پش آب نصب
 کرده بودند سوار شده دتوروک و آئین سقر بمصلی توحه فرمودند
 و اقامت ده ار عید سعادت نموده پس از مراجعت در ایوان چهل
 ستون خاص و عام که تحت ویرور تحت مرصع نگار را دران انجمن
 سعادت اسامی مرکوب کرمی نه پایه افاک ساخته در پیش آن
 اسپک دلدال محمل بر ابراخته بودند سریر آزادی ایت و
 کمربانی گشت دست نوازش و اتصال تکام بخشی و عطا کاری
 کشودند و تا پنج روز قرین لب دیدار و دل هوشیار محفل خرمی
 و طرب آراسته با صاف مکرمت و احسان مید دلهای خلایق
 فرمودند و چون دولت از خاص و عام در حامتد از کمال حق
 پرستی و توفیق شعاری دگر ناره تحشم حرکت و سواری فرموده
 چپ اندای نمار حمه پرتو قدوم نمسجد جامع گسترده و تأئین
 معهود نمار گرازدن درین حشن حکسته برای مهین ناره بهال
 عظم و اقبال گرس ثمره شکر ایت و جلال نادراده ارجمند
 محمد معطم که در دکن بودند حامت خاص فرمودند و مروج دردمان
 چشمه و کامکاری چراغ جانان ملطمت و نختیاری نادراده
 بالقدر محمد اعظم را ممرحمت سه اسپ از طوبیله خاصه و یک
 عقد مرزاید و دو گل حدیقه دولت ناره بهال ریاض حامت نادراده
 ارده والا گهر محمد اکبر را عطای حیعه و پهنوچی مرصع مشمول
 عاطعت ساختند و امیرالامرا و راجه جیسنگه و دیگر امرای اطراف
 را بعنایت ارسال حاتم کسوف مناهات بخشیدند و جعفر حاکم

تعلیلین یافت غیرک شعبدان اشکر حان که از صوام دارین تهنه معلول
 شده بود بواسطه زمین بوس یافته و اعیان حاکمات مشمول التماس
 گردیدند پنجم ماه مذکور سیل صوام دار کسمندر که بواسطه
 التماس لستاد معلی رسیده بود سرب تقدیر شده سیده یا که
 شلعت و ارتش پوشید ششم اشکر حان صوام دارین پنجه از تعلیل
 داود حان تعلیلین یافته بعطای حاکمات و ملک رعیرو ل و احب با سار
 طلا کامیاب مکرر شد و چون معلی حان مدر عدد السلام بمرحوب
 را که جدا میکرد پیشکشی لستاد عرض رسانیده رحمت طوی
 حاکمات و اعظم یادشاهانه بهرش را اعیان حاکمات و حاکم
 مرمع بواسطه ایدست و ششم سیل صوام دار کشمیر رحمت
 انصراف بآن خطه ناپدید یافته حاکمات و احب با سار طلا و عطا شد

آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالمگیری

مطابق سنه هزار و هشتاد و پنجم هجری

درین اوقات همایون که رمانه را موافقت و کامرانی
 روز اورد و دیس و دولت نه هزاران سعادت و برحدگی
 مقرون بود شهر کرامت یهر رمضان در رسیده انواریم و برکت
 در حاکمات و حاکمات گسترده و سب چهار شده بود پنجم ماه احمد دار
 رؤیس آل ماه شهر انوار اتق اتاده سال هشتم از سنین حاکمات
 و در میان روانی طرار دگ اوسر و تحت شهساده مؤید ویدرز تحت
 بیدارگی و در وری و حاکماتگی و در وری آغار سد و اشاره الایکار
 برداران پیشگاه دولت و سامان طراران دارگاه سلطنت صادر گشت

که تا رسیدن عید سعید در ترتیب امداد و سرالتمام لوازم جشن
 مسعود پرداخته و سهل و سحر اساس خاص و عام و استمن حلد
 منزل عیالخانه را برسم هر ساله آدین عشرت و شان مایه بدو درین
 هنگام آه ورنه جان بودار گذر که دور که چنانچه مذکور شد به پیشگاه
 حضور آوده چون بخدمت مرحوم و مرحص گشته نعطای خلعت و
 اسب با سار طه و سپر با ساز میدانکار مشمول عاطفت شد و معین
 حان ددیوانی دارالملک کادل از تعیر حکیم دور الدین منصوب
 گشته بعدایت خلعت و اسب سر بلندی یامت و مقیم حان از
 تعیر از ددیوانی سرکار ملکه ملکی حصال تقدس نقاب طراز هردج
 عفت و اختیاب روشن رای لیگم خلعت سر امراری پوشیده از
 امن و اعاده منصب هراری دودن سوار مدهی شد و چون ایام
 صیام قرین انوار میده و شرف دلتام رسید شب جمعه بیست
 و نهم روز دین هلال و بر حده شوال از فوق سعادت طالع گشته چهره
 آرامی شاهد عیس و نشاط شد و ندای آن که عید بر حده و طر بود
 و بازگاه خلعت و حبه ندایی دست و نشاط چشم و تسمیل پندایش
 و آراستگی یامده بود نوای عشرت و حو دللی دهن گشته ساندیانه
 اقبال طوطی عظمیت و حلال دگوس گردون رسید دانه زادهای
 کام بار عالی مقدار و امرای نامدار و سایر ددهای آستان
 گیاه مدار رسیده و از درگاه معلی فراهم آمده آداب عدوئیت
 و تسلیمات تقدیرت انجای آرید و شهشاه مهر امهر سپهر سربر

ناصری هشت صد سوار مدعیست دو هزار و دویست صدی در هزار سوار
مدعی شد و چون حواله عدد اعمار و عدت معهود از سواران
عریضه مدعی بر سرآمد و عدت و دوا گونی ، رگای حذقی بداد
از سال داشته بود از حواله احوال و عدت و عدت هزار و دویست
در وجه تمام حواله سرور و در هزار و دویست و دویست و دویست
شد درازنهم رجب حضرت شاهنشاهی ، عدت و عدت و عدت
تصمت بورس نانو و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
قدوم نصر معلول از نیشیده آسمان عدت و عدت و عدت و عدت و عدت
دادی حمیده اطوار ادای سرآمد دای اندر در هزار و دویست و دویست
روزگار نیا آورده پیشکشی گذراید در این مقام مد حال و عدت و عدت
که در پیشگاه حضور آمده بود و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت
و اسب سرآمد گشت و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
نقله داری اودناری و و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت
و اساده مدعیست هزار و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
مسند و دویست که در عدت و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
التماس رخصت نمود و عاطف باشد عاده و دویست و دویست و دویست
و خلعت سرور و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
کنند و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
حال قلعه دار و عدت و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
نحراست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
هراری چهار صد سوار مدعی شد و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست

تعلقی داشت رحیمده خدمه سالی عتبه خلعت گزاید و چهارده زنجیر
ویل که از زمیندار مورنگ گرفته بود نایب زنجیر ویل پیشکش خود
مسمی عرص رسانیده خلعت عاطف پوشید و یک زنجیر ویل پیشکش
مصیر خان دطر اکسیر اثر رسید و درین ایام ناسا زادهای
عالیقدر والا مقام و امرای عظام که فیض اندرز خدمت حضور بودند
بمرحمت خلعت رستگاری ترسم معهود مورد نوازش گردیدند و نهال
بوستان سلطنت طرار کسوت اہب ناساھراد ارجمند محمد معظم
و امرای اطراف نایب عدایت عراحتصاص یافتند و مکرر رایت
اقتال سمت آعرآباد و پالم و حصرآباد و دیگر شکارگاههای اطراف
دارالحکومه دھترآزآمده خاطر اقدس از شیر و شکار آن حدرد نعمت
آمود شد و فیض الاله خان فراول بیگی و زمره قراوال و عملہ شکار
خلعت شکاری مرحمت گشت و ارسال علی ولد آله وردی خان
مرحوم که سابق موجددار نارس بود بموجداری سیوستان از تعیر
صیاء الدین خان معین گردید و از اصل و اصافه بمصطفیٰ هزار
بھمد سوار ازان حملہ بھمد سوار دو اسب و سه اسب و سبای
شدہ بمطابق ارسال بموجود گشت و پادشاه حملہ بمطابق
نارسلاں خان بمطابق حاکم حانی سرافراز گردید و هزار خان
بموجداری نارس از تعیر ارسال خان و اصل و اصافه بمصطفیٰ
هزار و پادشاهی هفت صد سوار معین شد و بعرض اسب
رسید که فیروز خان صیواتی موجددار دیپالپور و حقیقت خان
که در سلک گوشہ نشینان بود داخل مرعود در آمدند و دیدار
خان بموجداری دیپالپور تعیین یافتہ بعنایت خلعت و اسب و

الحلاوة اگر آنک آمده بود بعدایت خلعت معتبر گشته رحمت
 انصراف یافت و راحه تونرمل ناظم مهماب چکله آثاره که در موجب
 طلب 'مختصر پر نور آمده بود خلعت یافته خدمت مرحومه مرحص
 شد و مبارز حان از کابل رسیده شرف زمین توس دریافت و
 بعدایت خلعت سرافراز گشت و بعدالله حان از تعمیر راحه اندر من
 دهنده بیره موجود ارضی شاه آبان از اعمال صوبه مالوه معین گشته
 باصافه پاصد سوار بمصاف دو هزار و پانصد سوار تارک اعتبار
 بر اراحت و فاضی عارف شمیدی نگارش - و احوال قرایت حان
 که به حجاب ایران زمین رفته بود تعیین یافته بعدایت خلعت و
 اسب و انعام پانصد هزار و پانصد گزیده گردید رحکم شد که از دینی راحه
 کشته بحال مذکور ملحق گردد ششم حمادی الاحدیه ر عرصه داشت
 گوهر محیط حشمت و کنیاری احتر سپهر عطش و کمکاری
 دادشاهزاده والا قدر محمد معظم که در صوبه دکن بودند بطهور پیوست
 که بیست و ششم حمادی الاولی در مشکوی درایت آن وال تباران بطن
 دختر ستوده سیر راحه رپ ساکه راتهور گرامی پسری تولد یافته
 مروج شمس دیده و انال گردید و که هزار اسمی که اصدیه اندر
 مرستاده بود در محل عرض رسید حضرت شاهشاهی از ورد آن مرده
 دولت پیرا مصرور و مدتی گشته آن مواو مسعود را سلطان عظیم
 الدین موسوم صاحبان و میر معین مرزم شاهشاهزاده کامکار را که
 عرصه نایب ایشال آزاده بود 'مرحمت خلعت و اسب و انعام در هزار
 روزه و میرا محمد وکیل آن عالی دسب را بعدایت خلعت بوارش
 فرمودند یازدهم ماه مذکور آنک وردی حان ام گزر کمپور که باقطاع او

بخاطر مدارک شهنشاه روزگار بدشاط شکار مائل شده دوم حمامی
 الاوی تا عمر آید شرف قدوم بخشیدند و شش روز در پیچیر گاههای
 نواحی آن دشاط صید ا دوخته بدله گاو بسیار شکار فرمودند دهم ماه
 مذکور میرزا سلطان صفوی حاگیر دار دهاموی اراک رسیده احرار
 دولت ملازمت نمود و یک هزار اسرنی نصیعت بدر و ده زنجیر و بیل
 و برنجی حواله و مرصع آلات درسم پیشکش گذرانیده خلعت نوارس
 پوشید و هوندار حان صونه دار مستقر الحاله اکثر آناد بمرحمت
 خلعت و شمشیر و اسب و سارطلا مناعی شده مرخص گردید - و
 از وقائع صونه مالوه بمسامع حقائق محامع رسید که نجات خان
 صونه دار آکا حهان گذران را پدر و دود نمود و نظم مهمان آن صونه بوزیر
 حهان صونه دار حادیس تعویص یافته یرایع همایون صادر شد که
 بدار صوب شتافته نه بعد و دست مهمان آکا پردازد و رعایت
 ارسال خلعت حاص اختصاص یافت و داود حان که در سلک کوهکیان
 راحه حیسنکه انظام یافته بود بصونه داری حادیس مقرر گشته
 فرمان شد که یکی از اثار خویش بامعنی از تادیبان در بدله طینه
 برهادرور گذاشته خود با تمامه سپاه عارم مقصد شود و عاطف حمرانه
 میرت حان حلف نجات حان را که کامیاب حدسب حصور بود
 عطای خلعت از کسوت سوگواری برآورد و معتقد حان و اسماعیل
 حان و دیگر پسران آن حان مرحوم را که از پاینه سریر سلطنت دور
 بودند بارسال خلعت بوازش فرمود و بعرص اشرف رسید که خنجر
 حان بوحیدار معطم بگرا رودگار حیات برآمد و الله یار پسرش
 اعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و ررق الله حان که از مستقر

گردیدند و از گروهی که با راحه حیدرنگه ندکن معین گشته بودند
 داؤد خان رعایت خلعت و اسب با سار طلا و یک زنجیر فیل مناهبی
 شد و مصلحتش که چهار هزار چهار هزار سوار بود باصافه هزار
 امرايش پدید رفته و یک هزار سوار از تالیدادش دوامپه سه اسپه مقرر گردید
 و راحه رایسنگه سیسودی رعایت خلعت و اسب با سار طلا و حمدهر
 مرصع باعلاقه مروارید و قناد خان رعایت خلعت و اسب و باصافه
 پانصدی بمنصب سه هزار دو هزار سوار و کیرت سنگه بمنصب
 خلعت و اسب و از اصل و اصافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
 و هفت صد سوار و ملا یحیی نایب رعایت خلعت و فیل و باصافه
 پانصد سوار بمنصب دو هزار سوار و پانصد سوار و راحه درهنگه
 کور و پورمل بدیله هر یک بمنصب خلعت و اسب و نادل بختیار
 و نور انداز خان و بسیاری از مبارزان شهادت نشان بعطای
 خلعت و برخی رعایت اسب نوازش یافته مرخص گشتند و محمد
 لطیف ولد مکرمت خان مرحوم بدیوانی آن حیتش مسعود خلعت
 سرامراری پوشید و حادی بیگ ده کشیکگری آن لشکر مقرر گشته
 رعایت اسب و خلعت مناهبی شد و لکھت دلیر خان خلعت
 دیگر و یک زنجیر فیل و برای احتشام خان خلعت مرسل گشت
 و از امرای دکن سرامرار خان و قطب الدین خان و ردوله خان و
 سرزده خان و هلال خان و غالب خان و جوهر خان و دتاهی رعایت
 ارسال خلعت سرمایه مناهب آمد و حندک و درین روز هوشدار خان
 صوبه دار مستقر الحلاوه اکر آباد که بموجب التماس ۱۰ پیشگاه
 حضور آمده بود شرف زمین نوس دریافت رعایت خلعت سرلند

تلاير و ساز دقره و حل زرععت مورد عواطف اداشاعاده گشته مرخص
 شد و مرتصی حان ناماده يکهار سوار بمنصب پنج هراری پنج هرار
 سوار و دنائی حان از اصل و اصابه بمنصب چهار هراری دو هرار و پانصد
 سوار و میص الله حان ناماده پانصدی بمنصب چهار هراری در
 هرار سوار مشمول مراحم حسروانه گردیدند و سادات حان بقوحداری
 شاه آباد تعیین یافته رعایت خلعت و ناماده پانصدی بمنصب
 دو هرار و پانصدی دو هرار حوار سردار شد و حسن علی حان
 ناماده پانصدی بمنصب دو هرار و پانصدی یک هرار و هفت صد
 سوار و منار حان رعایت ماده فیل و خلعت حان قوحدار معظم
 ناماده پانصدی بمنصب دو هراری پانصد سوار و سیف الدین
 صغوی خطاب کامیاب حانی و از اصل و اصابه بمنصب هرار و
 پانصدی هفت صد حوار و قلعه دار حان حارس قلعه عربین رعایت
 ارمال خلعت و یک رنجیر فیل و حکیم صالح شیرازی خطاب
 صالح حانی و ناماده پانصدی بمنصب هرار و پانصدی بمنصب
 یک صد سوار و حاجی شعیب دیوان دکن خطاب شعیب حانی و
 از اصل و اصابه بمنصب هراری دو صد و پنجاه حوار و مختار حان
 و دربار حان هر یک نعطای ماده فیل کامیاب مرحمت گشتند و
 از اصل و اصابه هادیجان از کومکیان صوبه بهار بمنصب دو هراری
 شش صد سوار و روح الله حان و معتمد حان حواجه سرا هر یک
 بمنصب هرار و پانصدی شش صد سوار و التغات حان بمنصب هرار
 و پانصدی دو صد سوار و سید سلطان کردلانی بمنصب هرار و پانصدی
 هفت صد حوار و گدا بیگ بمنصب هراری چهار صد سوار مختار

مطابق هعدهم آنان که ارگاه چشم و دولت سرای سلطنت
 ناشاره والا آدین حشروادی و شکوه آسمانی یافته بود بعد از انقصابی
 دوپاس و سه گهری از روز مذکور در محفل ویس دیدار عسلخانه
 همایون حشوی نادشاهاده انعقاد یافته عصر انور و پیکر کرامت
 پرور گیتی حدیو دادگر معدنیت گستر را نایابی معهوده تأئین
 مقرر سعید سُد و سال چهل و ششم سَمسی از عمر اشرف قرین
 سعادت و اقبال ناکام رسیده سال چهل و هفتم ده دیک احتوی
 و بهروزی حلول جهان امروزی آغار کرد و حضرت شهشاهی بعد
 فراغ از درن معبود دران احسن طرف پیرا سریر آرا گشته نکام
 لکشی حلائق پرداختند و بهال آمال سیاری از عنودین مدشان
 ارادت سگان را از ویس بهار مکرمت و اتصال کامیاب بشو و نما
 ساختند دران روز عشرت امروزر رخسده اختر برج سلطنت تالنده
 گوهر درج خلعت نادشاهراده ارحمد والا قدر محمد معطم که در
 دکن بودند رعایت دوسر اسب عربی مورد عاطفت گردیدند و
 و حاکم خاصه ناعلاقه مروارید به گل حدیقه دولت نازه بهال ریاض
 حشمت نادشاهراده کامگار محمد اعظم عطا شد و جعفر خان رعایت
 خلعت خاص نا نادری فامت امتیاز امراخته ناصاده هیرای هیرار
 سوار ده نصیب هعب هیرای هعبت هیرار سوار از انجمله چهار هزار سوار
 نواهی سه اسبه والا رنگی یامت و راحه حیسنکه که نافواج
 قاهره ندفع و استیصال سیاهی مقهور معین شده بود رعایت
 خلعت خاص نا نادری و شمشیر مرصع و یک صد اسب از انجمله
 بیص راس عراقی و عربی یکی نا زین و سار طلا و ویل خاصه نا

مانند طائفة ملیدار بدزدی و دهری برکشتی نشینان نیز بدگوهری
 خویش هویدا میساخت و هرگاه کشتی مورد قیور دریا کشته بیگی
 از بندرهای او می افتاد تمامی اموال و اشیائی که در آن بود دست
 حوت حور و تعلق او می گشت چنانچه درین ایام بطور پیوسته که
 چهار نزرگی که جمعی کثیر از طوائف تحار ناموال و امتعة بسیار در آن
 بودند طومانی شده بقرصه تصرف و استیلاي او درآمده بود و آن کاسر
 حاضر دست تطاول ناهد و بهب اموال آن مسکینان گشوده تمامی
 را منصرف شد و مع هدا مالک اموال را که اکثر مسلمان بودند
 مقید و محسوس ساخته باصرار و آزار طلب زیادت می نمود و از
 ظلم پرستی و سقاوت پروری مدت ها آن محبت رد گل را داین سبب
 در شکسته تعب متلا داشت تا آنکه جمعی از آنها که در موطن و
 مساکن خویش بقیة ثروت و بصاعتی داشتند از آن حمله مدلع های
 کلي طلب داشته نادر دادند و از چدک حنر و بیدان آن صلاحت
 کیش بد بهاد رهائی یافتند و مهاراجه حسوت سنگه که با عساکر
 قاهره باستیصال او تعین یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مردود
 رفته یک چند بمحاصره عصی از قلاع اوقیانم ورزید و در تحریر
 ولایت و تسخیر حصون آن مقهور سعی نمود بطور رساید لیکن
 اثری که مطلوب اولیای دولت بود بر کوشش او مترتب نشد و
 هیچ یک از قلعه های عظیم آن محذول لذیم مغنوح نگشت و مهم او
 بطول و امتداد کشید لاجرم درین اوقات سعادت پیرا رای ملک آرای
 حضرت شاهنشاهی که مطرح انوار الهام آلهی و مرآت صور اسرار
 سلطنت و جهان پداهیست چنان تقاضا نمود که یکی از نوینان

نزد امیرالامرا باشد و مدگلی حان که از موحرداری سرکار سارن معزول
 شده بود سعادت رمین نوس دریاوت و در نارخان حواحه سرالخدمت
 ناظری حرم سرای مقدس از تعیر حواهر حان مورد انظار اعتماد
 گشته خلعت سرمراری پوشید و موحرداری نواحی دار الخلافه از
 تعیر موحدار حان صمیمه خدمت مولاد حار کوتوال گشته خلعت
 ناو مرحوم شد و منصبتش امرايش پديريت هشتم ربيع الثاني
 چون دسهره بود که عيد همدان دست عاطعت نادشاهانه راحه حيسنگه
 را عطايي خلعت خاص نوارتن نمود شاهرهم ماه مذکور داود حان
 که از صوبه دارى پنده معرول شده بود ادراک شرف ملازم
 کيميا حاميّت نموده عطای خلعت مشمول عنايت گشت و
 هربر حان که از قلعه دارى رهنداس معرول شده بود اراحا رهيده
 يعر لساظ نوس فائر گرديد *

تعين راحه حيسنگه با افواج منصور

جهت دفع سيواى مقهور

چون آن بانکار شقاوت شعار که محملى از حال حيران
 مآل او درين صعيقه مآثر اقبال گزارش پديريته در ولايت خود
 استظهار قلاع حصين و معادل متين و کثرت جمعيت ارباش
 و تکديان رايحه طالب فتنه آئين کمال قوت استقلال يافته
 ريشه استقرار دران سرزمين مرو نرده بود و شيوه تاحث و قراتي
 پيش گرفته عمار شورتن مى انگيخت و اربى جهت که ولايتش
 ساحل دريای شور برديکست و نددري چند در تصرف داشته

مباراه حسوب سبکه انتظام داشت و در تندرست و تادیس میواتی
مقهور ترددات نمایان ازو بظهور رسیده بود بموجب مرض طلب
از آنجا رسیده بحدی سائی آستان حالات حدین عودیت نورانی
ساخت و دعایب خلعت قاصد افتخار امراحت و درین ایام
دهداسنت موسم درشکال بهار گلش حاه و حلال سحاب چمن
حشمت و اقبال پادشاهرانده ارجمند مکه و معظوم مباراه حسوبت
سبکه و امیر الامرا و بحال حان و وزیر حان و دیگر عمدہای
اطراف دعایت خلعت دارابی دوازش یافتند و راحه حدیسبکه
و حعفر حان و مکه امین حان و دیگر امرای حضور و ایستادهای
پیشگاه قرب در حسب ترتیب قدر و منزلت نایب مرحمت
سرمراز گردیدند و چون از فیض ناز رحمت ایرادی هوا اعتدال
یافته دست و دسترا نصارب و حریمی گرانیده بود حضرت
شاهدشاهی مکرر بسمب آفر آرد و دیگر صید گاه های اطراف
دارالحکامه توحه نموده بشاط سیر و شکار اندوختند و آهوی بسیار
صید فرمودند و درین اوقات راحه نرسنگ کور از ننگاه رسیده احراز
دولت ملازمت اشرف نمود و خلعت یافتہ بوطن مرحص شد و
از منصبتش که هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار
در اسبہ و اسبہ مقرر گردید و چون بمعرض همانوں رسید که حواحه
ددر درین ایام بقلعه دارجی رقتاس تمین یافته بود باحل طبعی
در گذشت و انو مسلم بمراسمت آن حصص سپهر اساس معین شده
دعایت خلعت بیکام حانی سرمراز گردید و بزرگ امید حان دعایت
خلعت سداهی گشته ده ننگاه رحمت یافت حکم والا صدر یافت که

مرورید و سپهر و ترکش هر دو را سار میدانکار و ماده ویدل با حوضه
 مریدند شد و مصحوب او نامه که موجب امر اعلیٰ داشتند حاکم اشا
 کرده بود با مواری یک اک و پنجاه هزار روبیه از دوا در مرصع آلات
 و بغائن اعمشده هدرستان لجهت حاکم دگور فرستادند و چون
 سلطان قلی خان والی بلخ دیر در سیوم سال خلوس همایون چنانچه
 درین صیغه متأثر اقبال گزاش یافته اند ابراهیم بیگ را که از عمد های
 او بود در هم سعادت بخت عالمیان مآب فرستاده در ادای مراسم
 تهییت در عند العربیر خان سلطنت گردیده بود گیتی حدیو مکرمت
 پرور قدر دان آن خان والا مکل را هم با سال نامه عطومت عدوان مواری
 یک لک روبیه از معان یک آوری فرمودند درین هنگام عصمر خان
 بصود، دارمی تهته از تعبیر قبا، خان مدصوب گسته رعایت خلعت
 و اسب را سارطلا و یک زحیر فیل باصافه پاصدی هزار سوار نمده
 همه هزارانی سه هزار سوار را حملاه هزار سوار و او پده سدا سپه سر بلند شد و احادات
 حاکم از کومکیان صوده بهار ده موجب رافع طلب از آن حدون رسیده دولت
 زمین نوس دریاب و - و از سوانج - و انگاه سر ص پیشگاه خلعت
 شد که میر صالح داماد شاه نواز خان و درست کام ولد معتمد خان
 که در سلک کومکیان آن صوده منتظم بودند داخل موعود در گذشتند -
 و از وقائع دار الملک کابل و مسامع حقه "حق" مسامع رسید که بشارت
 حاکم دنوان آنجا ناح طریع سپهری شد - و از وقائع سپهر در
 بدوخت که ناظر خان موددار آن چکله را در کار حیات سر آمد و
 عند العربیر خان نحای او معین شده بمرحمت خلعت و اسب
 مناهی گشت نیست و سیوم محرم نامدار حاکم که در سلک کومکیان

نفوحداری گوالیار تعیین یافته بعدایت ارسال خلعت سرمایه
مهاباد اندوخت و مصلحتش از اصل و اصابه هزاری نه صد سوار
مقرر شد و منیر اسعدیار معموری نفوحداری حیر آباد منصوب شده
بعدایت خلعت و اسب سرلبد گردید و محمد شریف خویش
اعظم خان مرحوم که تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و
انعام دوهزار روپیه نوارس یافته سرافراز دولت بددگی گشت *

فرستادن مصطفی خان بسعادت توران

چون عبد العزیز خان والی بخارا در چهارم سال این سلطنت
عالم آرا حواجه احمد حلف حواجه خارند محمود را چنانچه در مقام
خود گزارش یافته با تهییت نامه و مختصر ارمعانی از نعائش
توران ترسم حکایت جهت مدارکداد خلوس اشرف تر سریر
خلعت و جهانبانی ناستان معلی فرستاده بود و بعد ازان همواره
بارسال هدایا و ابلاغ پیام صدق و ولا اظهار مراتب موافقت
و یک رنگی می نمود لاجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام
سعادت و رحام بمقتضای کمال عطوفت تر خاطر ملکوت باطر
پرتوانگد که یکی از ایستادهای بساط قرب و حضور را بسعادت
توران مقرر نموده جواب نامه آن خان والا دردمان با ارمعانی
شایان مصحوب او ارسال دارند و مصطفی خان خوانی که از دیرین
بدهای سنجیده درگاه آسمان اسب بتقدیم این خدمت معین
گشته هژدهم دی حجه مرحض شد و هنگام رخصت بعدایت خلعت
و اسب ناسار طلا و شمشیر ناسار میداکار و حمد مهر مرصع با علاقه

نادشاهزاده فرحانده حصال محمد معظم بطور بیوسنت که معدوم
 فی قده در مشکویی دولت آن عالی قدر و الا تمار بعد انقضای سه
 پاس از زر مسکون از نظر همت نقاب رادگ گردیده سلطان
 معمر الدین پسری ولگوه را خواستند حضرت شاهنشاهی آن بوال
 حدیقه سلطنت را سلطان امیرالدین موسوی ساجد و سال الله
 ملازم نادشاهزاده والایران را که عرصه داشت ایسان آورده بود تسلیت
 و اعام دو هزار روپیه و احداث عسکری حجه مطابق حیدر عم تیر
 ماه حش عید گلانی منعقد شده نادشاهزاده های کامکار عالیقدر و
 امرای نامدار رئیس معبود رسم گذرایدن صراحیهای مرصع و میزکار
 نحای آردا در تمام ماه مذکور که عید فرحانده اصحی بود بازگاه
 سلطنت و جهاننایی نسط سلطان حشمت و تحمل آدن پذیرفته
 دیگر بازه نوای کوس حشروانی نعمه عشوت و سادمانی بمسامع
 جهانیان رسانید و حضرت شاهشاهی دستور مقرر فیض قدوم
 عیدگاه نشیمنده هزار عدد اجتماعت گردانید و پس از معاودت در
 محفل پذیر مشاوس خاص عام سرور آزادی افعال را انجمن امروز
 کامرانی گردیدند درین روز خسته جعفر حال بعدایت خلعت
 خاص احتصاص یافت و اضاف حال مرحمت سب با سار طه
 مناهی شده بمزاد آنک مرخص گردیدند حال و سوار معظم
 بگر بعدایت ارسال علم لوای تغافر بر امرا حب و میرزمی الدین
 بموحداری سرکار سازن از تعدد معکلی حال رسیدن شده مدایب
 حاکمت و از اصل و اصانه بمصاف هزار و پانصدی عشب مدوار
 سربرار گشت رسیدن امروز که سابق موحدار سرکار خیر آباد بود

و برق امداد حال هر یک از اصل و اصنام و معصوم هراری و دو صد
سوار مقتدر گشت و میر حاجی مولان ایلمچی عدد الله حال
والی کلستر عدایت خلعت و انعام پستیمهزار روپیه و حمی ار
دیقامتش انعام چهارده هزار روپیه هزاره اندوز عاظم گشته
رحمه انصرا دادند و معصوم سعیر مذکور از نقد و حدس
سی هزار روپیه نوای حال منور و رستاده شد و عدید الله حال
موجوده و زود در چند روز در ک نون و حمی دیگر از امرای
المراف لمرحمه ارسال حاجت هرگاه اقتضای اندوختند و سید
عدایت الله که کد خدا می شد عدایت خلعت و اسب و حیعه
صرع و انعام پستیمهزار روپیه و شیخ قطب انعام دو هزار روپیه و
مصور ولد ملک عدد انعام یک هزار و پانصد روپیه و شیخ
عدد الوهاب بخاری و شیخ مصری و دوست محمد خطیب و دوازده
کس دیگر هر یک تا مام یک هزار روپیه میده اندوز عدایت گشت
و سید حمیر ولد سید حلال بخاری و سید محمد پسرش که در
موظف مالوف خود گنجان بودند لمرحمه ارسال خلعت و انعام
در هزار روپیه مورد التفات گردیدند و ملا حیدر عالی داماد ملا عدد الله
شومتری مشهور که در زیر اواب مساعدت بحسب از ایران ناستان معلی
رحیده بود عدایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و وطیعه شایسته
کامیاب شد و پستیمهزار روپیه بر سره دهنه سنجان و سرود سرایان آن
در عشرت پیرا عطا گشت و آن حش مرحدده تا سه روز چهاربایان
را ظرب افروز بود - از سوانح بهجت ارا آنکه درین هنگام از
عزیمه ندانند گوهر افسر حشم و اسنان بدووع اختیار عظم و جلال

خمرروانی آرایتش یافته بود در محفل وید ویداد عسل خانه
 وزن معهود نائین معهود نعل آمد و سال چهل و هفتم قمری
 از عمر میمنت قرین حدیو زمان و زمین بهاران مرحدگی
 و میروزی ناسام رسیده سال چهل و هشتم سعادت و بهروزی
 آغار شد درین حش همایون عاطعت پادشاهانه گوهر اسیر
 حشمت و اقبال طرار مسدد الهت و حلال پادشاهران والا قدر
 محمد معطم را نعدایت خلعت حاص وانعام یک لك روپیه نواخته
 لمقصودیان دکن یولیع رمت که مدلع مذکور را از حرانه آنجا
 بهرکاران عالی تبار رساند و نراجه حبسنگه و چندنی از امرای
 نامدار خلعت عطا شد و معمر حال نعدایت خدش را علاقه مروراید
 مورد نوارش گردید و نهادر حان بهرحمت خلعت و شمشیر و اسپ
 با سار طلا مر دلند گشته ناله آناد که مونه دارنی آن نار تعلق
 داشت مرخص شد و دلیر حان نعدایت اسپ با سار طلا مناهی
 گشته رخصت حاگنر نافت و ظاهر حان دمطای همت سر اسپ
 مطمح اطار مكرمیت شد و منصب شاه قلی حان موحدار اوده ناصانه
 پانصد سوار دوه رازی دوه راز سوار از اسبله يك عراز سوار دو اسبه
 سه اسبه مقرر شد و ملا یحیی نرادر ملا احمد نایتی که چداچه گزرس
 یافته از نیچاپور روی نیار بدرگاه حلائیق پناه آورده بود منصب
 در هراری هرار سوار و مرحمت اسپ با سار طلا و شمشیر با سار
 میغاگر و مخلص حان از اصل و اصافه منصب در هراری پانصد
 سوار سر امرار گشتند و منصب مراد حان رمیندار تد از اصل
 و اصافه هراری هرار سوار قرار یامت و میر عربیر داردعه عدالت

منتهی شد و بحکم تعلیم قوه الطهر حشمت و نامداری مهتره الصدر
 الهب و کامگاری بادشاهران ارحمده محمد اعظم خلعت سر امرازی
 پوشید و میرخان از کوهستان حمون که موحدا ری آن دارمستعلق بود
 و عضد خان از حوبپور و مخلص خان از دنگاله و عدد العریر خان
 از مالوه و موحب یرلایع طلب رسیده دولت زمین نوس دریافتند و سیدی
 احمد که والی حمله اورا دارتیمه دیدار و مختصر پیشکشی بدرگاه
 سلاطین پناه فرستاده بود دولت استلام شده سپهر احترام وائرگشته
 تشریف عنایت پوشید و پس از روزی چند دگر باره عطای خلعت
 و انعام ده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده رخصت انصراف
 یافت و مصحوب او از نقد و خمس موازی بیست و پنج هزار روپیه
 یرای والی مذکور مرسل گشت و شیخ سعد الله فرستاده حاکم
 عمان دولت ابدوز ملازمت اکسیر حاصمیت شده عنایت خلعت و
 انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش گردید و او نیز بروی رخصت
 معادوت یافته ده هزار روپیه کسب حاکم مذکور مصحوب او مرسل شد.

حسن وزن خجسته قمری

درین اوقات فرح سما که از میامس حق پرحتی حدیو صورت
 و معدنی دین دولت یک رنگ بود و عدی و فقیر در پله مدیران
 معدلب هم سنگ فرحده حش وزن قمری حورشید اوج حالات
 و سروری در رسیده جهادین را بود عسرب رشاک کامی داد
 و آواسط روز مبارک شده بیست و یکم دی تعدد مطابق بیست
 و هشتم حراد که نارگاه سلطنت و درلت سرای عطمت ناآدین

بمحل عرض رسانیدند و نهادن حان صوفیه دارالاله آنکه که مشهور
 عاطفت بطلبش صادر شده بود ازانجا رحیده سعادت مژدمت اکسیر
 حاصلیت دریا ت و یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه بصیغه بدور
 و بیشکشی نمانده گذرایده بعدایت جلالت خاص و شمشیر
 مشمول انظار عاطفت شد و دلبر حال که به موجب یولع طلب از بدگاه
 رحیده بدولت رمین توس مانر گردید و یک رجسار میل و ده سراسپ
 قانگن رسم پیشکش گذرایده به طای حلت کسوت اختیار پوشید
 و ملا شیمی نور در ملا احمد سائیه سه رجسار میل و کودال حلقه هاده
 یک رجسار میل رسم پیشکش گذرایده و میر حاحی مؤن اناسپی
 عدد الله حان والی کشمر که حان مدکور اوزا با صیغه احتس و ول
 و مستعصر ارمعسی از مؤن آن دیار بستان ستطین مدار و رستاده بود
 شرف اندوز مژدمت اسب گشته مشمول مکاره جهر انه صد هشتم
 ماه مدکور احتشام حان بهرحمت احب مدھی شده رحمت
 حاگیر یامت و راحه کش سبکه توور و راحه امر سبکه نرزی
 حلت یافته در سلک کومکیل صوفیه کمال منظم گشتند و در سن
 هنگام عرض همایون رسید که میرا بودر صغوبی که رسوم گوشه شیمی
 در مستقر السلاوه اکثر آنان نسومی نرد باحل طبعی و دیعب حیات
 مستعار سپرد رعیص الله حان فرار بیگی که پسرش فوت شده بود
 و اسد حان که کوچ او در گذشته بود هر یک بعدایت حلت مشمول
 نوازش گردید و بهماجر حان بهمامعت خویشی آمد حان حلت
 مرحمت شد و ملا عوص و حیه که مائق بدائر تقصیری از منصب
 معزول شده بود مورد انظار بعدایت گشته به منصب هزارگی مد سوار

و کرموحی دکنی که از منصب معزول شده بود سالیانہ بیست هزار
روپیہ و انوب سنگہ رسیدار مادیہو عطای مرپیچ و دهکدهکی
مرصع و مسند منصور کاسمری رعایت شمشیر ناسار میلکار و
مکتوب حان و بہال پاد حوضی و مان سنگہ ناک وردش ہریک
مرحمت مادیہ و میل و حوشمال حان کلاوت رعایت اصپ و
گردہر داس پریس دست میر سامان قطاب رائی سرلندی یافتند
و شیخ محمد اکبر آبادی و حواہ و ما از اہل مازراء الدہر
ہریک ناعام دو ہزار روپیہ و تقوی شعار سلج محمد اشرف
لاہوری و سید ندایت اللہ قادری و حاجی قاسم حوشدویس و
شیخ جمال محدث و شیخ قطب و ملا فروغی شاعر و چاندی دیگر
ہر کدام ناعام یک ہزار روپیہ دہرہ اندور مرحمت گشت و پانچ ہزار
روپیہ برصہ نعمہ سبحان و سرور سراپاں آن نرم مسعود عطا شد و
درین روز عالم امروز از جانب دہیں ثمرہ شترہ سلطنت گرین ناوہ
بہال حاکم پادشاہ زادہ والا قدر محمد معظم کہ در دکن بودند
پیشکشی مشتمل بر یک رنجیر میل و بغائیں اقمشہ و دیگر
تیم و رعایت پیشکش قطب الملک مشتمل بر چہار رنجیر میل
و رواہر خواہر و پیشکش عیادل حان از نوادر مرصع آلات بنظر
قدسی ترکات رسید و جمعہر حان و راحہ حیسنگہ و اصالب حان
ہریک پیشکشی شایستہ گذرایند و از جانب وزیر حان دو رنجیر
میل و چہار سر اصب و برخی خواہر نمیدہ از نظر انور گذشت و
محمد امین حان و دانشمند حان و داؤد حان و کدورام سنگہ و ودائی
حان و احتشام حان و بعضی دیگر از عمدہا در حور حال پیشکشہا

منصب ده هزاری دو هزار سوار و امر سنگه چند را وقت ناصیه پانصدی
 منصب دو هزار و پانصدی یک هزار و سیصد سوار و سید مدور خان
 منصب هزار پانصدی هزار سوار و اعتماد خان ناصیه پانصدی صد سوار
 منصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و از اصل اصافه تهور خان
 منصب دو هزار و هزار سوار و نصیری خان منصب دو هزار و
 هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکثر آباد منصب دو هزار و
 هفت صد سوار و رحمت خان منصب دو هزار و چار صد سوار
 و کاکر خان منصب هزار و پانصدی هزار هشت صد سوار و
 وصل الله خان منصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد
 علی خان منصب هزار و پانصدی صد سوار و شجاع خان
 منصب هزار و نه صد سوار و دارن خان منصب هزار و شش
 صد سوار و حامد خان و میر انراهم ولد شیخ میر مرحوم هر یک
 منصب هزار و پانصد سوار و عبد الرحیم خان و ناظر خان هر یک
 منصب هزار و دو صد سوار و برق انداز خان منصب هزار و
 و پنجاه سوار سر امراری یافتند و طاهر خان و فیض الله خان و
 حسن علی خان هر یک رعایت اسپ با سار طلا و همت خان
 و مرحمت علم و بزرگ امید خان رعایت اسپ و از اصل و اصافه
 منصب هزار و چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
 از اصل و اصافه منصب هزار و دو صد سوار لحطاب کامگار حانی و
 ورج فال ولد یمن الدوله آصف خان مرحوم با نعم ده هزار روپیه
 و میر عصمر میر تور وک لحطاب یکه تار حانی و دارالحان و
 عرب شیخ ولد طاهر خان و مختار خان هر یک رعایت اسپ

عنایت خلعت و شمشیر خاصه و بیست سر اسب عراقی و هشتاد
 سر اسب ترکی مورد انظار مرحمت گردیدند و عرف نامیده حشمت
 و کامکاری قره باصره شوکت و اختیاری نادر شاه راده ارجمند محمد
 اعظم نعطای سرپیچ مرصع گران بها و سپر ناسار مرصع و یک
 زنجیر میل از حلقه خاصه ناسه زنجیر تلایر عرب اختصاص یافتند
 و راحه حبیبنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی خان
 و اصالت خان و دانشمند خان و طاهر خان و بسیاری از عمدهای
 آستان معلی و بندهای عنده والا مرحمت جلال باحرة قاصد مناهات
 و امیرالامرا صوبه دار بنگاله و مهاراجه حسونت سبکه و وزیر خان که در
 دکن بودند و مهانت خان ناظم مهمات گجرات و نجات خان صوبه دار
 مالوه و انراهم خان صوبه دار دار السلطانت لاهور و دیگر عمدهای
 اطراف و امرای صولحات عنایت خلعت بوازش یافتند و محمد
 امین خان و نجات خان که منصب هر یک پنج هزار پیاده
 سوار بود از تائیدین هر کدام یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر
 شد و اصالت خان ناصفه پانصد سوار بمصوب پنج هزار پیاده
 هزار سوار و دانشمند خان ناصفه هزار پیاده بمصوب پنج هزار پیاده
 هزار سوار والا پایه گردیدند و عابد خان از اصل و اصافه بمصوب
 چهار هزار پیاده هزار و پانصد سوار و مرحمت یک زنجیر میل مورد
 عاطفت شد و احتشام خان ناصفه پانصد سوار بمصوب سه هزار و
 پانصد پیاده سه هزار سوار و وزیر و خادو برای که در سلک
 کومکین دکن منتظم بودند هر یک ناصفه پانصد پیاده سوار
 بمصوب سه هزار پیاده دو هزار سوار و سید عرب خان از اصل و اصافه

از اوق معادت طلوع نموده هنگامه آرای عیس و نشاط و مروج
 امرای اسم اندساط شد و وردای آن که عید حسنه و طربود و بارگاه
 سلطنت و جهانگیری اسط بساط حشمت و تحمل شکوه آسمانی یافته
 بود در دربار - پیرمذال شاد یارده اقبال دوا آمده صدفی حوذهای و
 شادکامی سعادیان رساید و پادشاه را دهایی کامکار عانی مقدار و
 امرای دامدار و سایر مدهای آستان گیاه مدار در سده حدیه
 سلطنت فراهم آمده آداب نمودن و تسلیحات تهیت نحایی
 آوردند و حضرت شاهدشاهی ناشار آهلی و مریحان مدهای بر میل
 کوه پیکر زینا منطری که تحت زریں برار زده بودند سوار شده تا و روک
 و آئیدی که معبود اس در لت اندک در امت به صلی توحه برمودند
 و شمار عید لجماعت گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
 خاص و عام که در کمال رتبت آراستگی در کس و مدهای و حیرت بخش
 دیدند ماه و مهر بود بر تحت و برور تحت مریح نگار خلوس برموده
 دست نوارس انکام لکشی حذوق کشاد و شب عدهاء در سحر
 مردوس مانند اسلحانه که آن در رسم مقرریب و آرایش یافته
 بربر آرای اقبال و اسمن امروز کامرانی گشته بادامب اثر لطیف
 و کرم و اشاعت انوار خود و احسان داد امید حذوق دادند و شب
 دیگر چراغان کشتیها که نااهتمام متصدیان ادشاهرا دهای عالیقدر
 والا مقام و امرای عظام مراحام یافته بود برگاه دولت را مروج عشرت
 لکشید و تا چهار روز هنگامه عیش و طرب امتداد داشت درین
 حشن مرحدده بهال برمودد گلش حلاوت تحمل سرمرار ریاض سلطنت
 پادشاهرا ده والا قدر عالی هم مسموم معطم که در دکن بودند

خلعت سرمایه افتخار اد-رحب و معتقدان که صادق و بحدار
سلطانپور بهری بود و عوداری سرکار خوبدور از تعیر عصمیر حان
مصوب شده خلعت نوارس یامت و حواحه بدیر از تغیر هرر حان
لحر است ولعه ملک اساس رهتاس و عدایت خلعت مناهي گش
نیست و دوم احتشام حان که در سلک کومکیان نگاه بود اراسا
رهیده دولت اندور تقیل سده علیه گردیده نعطای خلعت کسوب
مناهات پوشید *

آغاز سال هفتم ارمنین والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

درین اوقات حاکم اتر که چهار ار فیص معدلت شهشاه
دادگر بهرور بود و زمانه را نعر دولت گیتی حدیو دین پرور
خلعت حوشدلی در بر و اسر شاد کامی بر سر قدوم فرخنده ماه
صیام برکت بخش ایام گشته بهاییان را نوید بهروزی و مزده
سعادت اندوزی رسانید و شب دوشده دهم ورور دین ماه رؤیت هلال
اتفاق افتاده سال هفتم از سیدین میمنت قرین سلطنت و در مان
روائی حلیمه زمان و زمین حاقان حق پرست پاک دین آغار شد
و اشاره معلی به پیشکاران پدسگاه خلافت صادر گشت که تا رسیدن عید
سعید سامان لوازم و ترتیب مقدمات جشن حلوس همایون پرداخته
برسم هر سال محفل والای حاص و عام و الحس حاص علسجاده را
آدین بندد و چون این شهر مدص بهر بهراران شرف و کرامت
الحام رسید شب دوشده هم اردی بهشت هلال فرخنده شوال

خلعت و منصب شایسته کامیاب شد و هفت مراحپ عروسی که محمد پاشا حاکم لهما از روی عدودیت و اخلاص برسم پیشکش مصحوب عند الله بیگ نام شخصی بحساب خلعت و جهانداری فرستاده بود بنظر انور رسیده آورده خلعت و اعیان مناهی شد و مصحوب او هشت هزار روپیه نا برحی احساس برای پاشای مذکور ارسال یافت لیست و چهارم نعرم سیرو شکار رایف مهر انوار پرتو اقبال ناصر آباد انگد و در اثنای راه رکن الدوله جعفر خان سپاه خود بنظر انور عرص نمود و یک مراحپ با سار مرصع پیشکش کرده عاطفت حشرواده اورا انعطای خلعت خاص عمر اختصاص بخشید و حضرت شهباشی از آعر آباد نابوب شکار شرف قدوم بخشیده چند روز آنجا نصید لکچر نشاط اندوز گشتند و بیست و بهم رایف مراجعت بشهر افراتند و سیوم شعبان بحضر آباد توده دموده دو سه روز بسیر و شکار آن حدود معصرت اندوختند درین هنگام باقتضای رای عالم آرا صف شکاحان را نا برحی از عساکر قاهره تعیین نمودند که باورنگ آباد رفته در خدمت درة التاج سلطنت و بحتیار قوۃ الطهر عظمت و کامگاری دادشاه زاده والا قدر حخته شیم محمد معظم باشد و اورا انعطای خلعت و اسب و باصافه پانصدی صد سوار بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار مرندد گردانیده پنجم ماء مذکور مرخص فرمودند و لچندی از همراهان او اسب و برحی خلعت عطا شد و معصوم خان حلف شاهدوار خان مرحوم لغوحداری ترهت معین گشته بعدایت خلعت و اسب با مار طلا سرمرازی یاه و همت خان از تعیر او قوربگی شده انعطای

از نماز قرین ثابید رذایی و در آسمانی از الحامتوحه گشته ساخت
دار الحلاوت را نورد مسعود کرامت آمود ساختند و قلعه مدارکه را
از یمن برول همایون سر باوج گردون بر ادراختند درین ایام پیشکش
عادل خان حاکم لیجا پور مشتمل بر شانزده زنجیر ویل و نغاس
صواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکات رسید و عاقل خان خدمت
داروعلی عملخانه مبارک که پیشتر دالله یار حان مرحوم معوض
نود سرافراز شده رعایت خلعت و اسب و شمشیر مناهی گشت
و ملتعت خان و سزاوار حان خدمت میرتوزوکی سر بلند گشته هر یک
خلعت سر ارازی پوشید و اسب دیار بیک و بر حورنار بیک برادران
الله یار حان معفور عطای خلعت از لباس گذورت بر آمده مورد
رعایت و رعایت حسروانه گردیدند و حاجی محمد در ستاده امام
یمن بر رحمت خلعت و اقام چهار هزار روپیه مشمول عاطفت گشته
رخصت انصراف یافت چهارم رحب امالتحان از مراد آباد رسیده
ناحرار دولت ملازمت چهره مراد بر امور حمت و چهار مر اسب عراقی
بر سدیل پیشکش گذراندیده عطای خلعت حاصه سر مایه مباحات
اندوخت و محمد بیک خان که سائق قلعه دار التور بود از انجا
رسیده دولت زمین دوس دریافت و عیث الدین حان که بخشی
صوفه دکن بود بدظم مهمات ندر سوز ار تعیر رعایت حان منصوب
گشته رعایت خلعت و باضافه پانصدی سیصد سوار بمدد هزار
و پانصدی پانصد سوار سر بلند شد و هید صدر حان خویش حلیفه
سلطان که بر هجره سعادت از ایران دهرم ندگی این آستان حلاوت
نشان آمده بود شرف اندوز ملازمت اکسیر حامیت گشته عطای

نصیحه ندر و برخی از خواهر زواهر در هم پیشکش گذرادید و سهندگام که
 ساعتی مسعود بود در الحاح حاصل عسلجاده خدمت والای و رار
 اعظم که آن نوینی احلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن حاصل بود
 هر نلد گشته نعطای خلعت حاصل نا چرخهی قامت امتیاز
 امراحت و درین هنگام ملا یحیی نایتده که ملا احمد مهین برادرش
 رکن رکن دولت نیلچاپور بود و او بیادوری نحت و دلالت سعادت
 حدائی ار عادل حار گریده نآستان خلافت نشان که قنله ابدال
 مقدمات صدق نیب روی ارادت آورده بود شرف تلذیم مدله
 سپهر مرده دریافته خلعت مناهات پوشید چهاردهم نواحی سونی
 پت مرکز رایات ملک رسا گشته و در روز آنجا مقام شده طبع
 مبارک بشکار بیله کار نشاط اندوخت و درین اوقات از وقائع صوبه
 بهار معروف نارگاه سلطنت گردید که میرزا حار موحدار در بهنگه
 که نا آله در دکان موحدار گور که پور نه تدبیه رمیدار مورنگ معین
 بود دران حدود ناحل طبیعی روزگار حیاتش پیری شد و نیصت
 و درم ناع ویص نیدان آمر آناد نعر و درم گیتی حدیو حق پرست
 کامیاب نرخت و صغا گردید و تالیست و بهم دران نستان برای
 حشمت نرم آزای الهت و کمرانی نوده چهار سنده سلح ماه
 مذکور مطاوی یاردهم نهمن که ساعت نانواری سعادت قرین بود
 پس از دو پاس روز نعریمب دحول شهر بر فیل کوه شکوهی که
 تحت ویزور نحت زرین نر کوهه پشت آن مدصوب گشته بود
 سوار شده رایات توحه مصوب دار الحلاوت امراشتند و در ناع نرهدنی
 که بر سر راه بود و بود آمده نمار طهر نحماعب گزاردن و بعد نراع

کامیاب حرمی گردید و چون خاطر ملکوت خاطر بهیر و شکار متصل
 پور مائل بود ریایات عالیات از اندام آن سمب متوجه شده بدست
 و هشتم حصر آباد که سه گروهی متصل پور است مستقیم مرادقات
 خدمت شد و حضرت شاهنشاهی نعم سیر عمارت و ناع متصل
 پور که بغیر آباد موسوم است نکستی از دریای حور عبور نموده
 آن گلشن سرای دولت را سیر نمودند و اواخر روز بدولت خانه همایون
 مراجعت فرمودند و سه روز آنجا اقامت گردید. بشکار چمر نشاط
 اندر بودند و سونهاگ پرکس رسیدار حرم و آن حدود حبه سایی
 آستان سلطنت گشته ترحی جانوران شکاری از بار و حره و شاهین
 برهم پیشکش گردانید و نعطای خلعت کسوت مناهات پوشید
 هفتم حمادی آلاخره نزدیک کرناں مضرب حیان الهیت و جلال شد
 و عرص اشرف رسید که الله یار حان که هنگام بهت ریاست
 منصور از دار السلطنت لاهور کوتی بهمرسانیده از راه راحت
 پیشتر دارالاحکامات شاه حان آباد آمده بود در الحاناشدند
 آن عارصه وسط حیان در بردید و ملتفت حال خدمت داروغگی
 گرز بردارن و ملازمان جلو که آن حان مرحوم متعلق بود خلعت
 سرافراری پوشید و ناظر حان موحداں سر همد و جهانگیر قلینان
 موحداں میان درآب خلعت یافته خدمات مرحومه مرحص گشته
 بهم ماه مذکور مواعی قصده پانی پت سبط انوار برول شد و روز
 دیگر که دران منزل مقام بود رنده امرای عظام جمع حان که او را از
 مالوه نسبت تعویض خدمت حلیل القدر وزارت طلب داشته بودند
 دولت زمین نوس آستان سلطنت دریافته یکپار مهر و یکپار روپیه

[illegible]

از دودهای مفسد دار را با اکثر رواند از در و کار حاشیات رحمت
 فرمودند که نواح راست بیشتر زده در دار التذوقه احرار شرب
 مزیت نمایند و مقرر است آن که چون با حاصل و مریکل و عمل
 شکر نسبت شکر ناه کثیر باشد توجیه نموده در آن کثیر در ناه ابدال
 ساط شکر اندوزند و همه ساسکر کداس و صید انگدان طی مدارا نمایند
 و نیست و چه از چه از ماری دار السلطه امیر خان صوبه دار
 کائن را دعایت خلعت حاصل رحمت ناما فقه سرورید و در اسب
 هر در با سار طه سر بلند ساخته رحمت انصراف فرمودند نیست
 و ششم عرصه شکارگاه کاداس از سایه ساسی حها کشا و آگین
 گشته عمارت فیض آفات دولت حابه آن نمرول والا مهبط انوار
 شرف و کرامت شد و در روز فیض اندوز اسب شاهان گردید چون
 اعتدال حان اقامت نموده بود که یک چند در لشور بوده متعاقب
 دهر حضور رسد اورا خلعت عطا کرده مرحض فرمودند و میر خان
 و وحدار کوهستان حمور و است خلعت و اسب با سار طلا سر بلند
 گشته نسبت مرحضه رحمت یافت و از اسب که دهرص اشرف
 رسیده بود به درخی از مفسدان نواحی بیت حال اندر ده تقصای
 ناعاقبت اندیشی عمارت کرد و عصیان انگیزه اند یار دهم حمادی
 الارلی مدائیل داروخته توپخانه و تسدون مرحض شد که تدبیر
 و تادیب مفسدان مساک انین و نادرست آن سر زمین
 کرده متعاقب بنیاید و صالح نهادار از تعیدر حابه ران حان
 لغوحداری آن حدود خلعت سروراری پوشید و شیر سنگه زمییدار
 چنده نمکرممت خلعت و حلیه مرصع و اسب با سار طلا و نقره

حظ کشمیر و سیر و شکار عرصه پنجاب و نظم مهام آن حدود
 مراعات یافت و یک چند سایه چتر ۵۰ مایون انوار سعادت
 بر ساحت آردیار گسترده ساکنان آن نوم و نزار مدعی معدلت
 و احسان پادشاهانه کامیاب و بهره‌ور گردیدند عزم مراجع اصوب
 دار الحکومت شاه جهان آباد که مستقر سریر سلطنت اند بدینک است
 از باطن الهام موطن سر نرد و روزمدارک حصه پانزدهم ربیع الثانی
 مطابق نهم و چهارم آنان که ساعتی مسعود بود متصدیان و
 عمله پیتش حله خلعت یافته بموجب امر والامراتات اقبال بیرون
 رفتند و دو سده هردهم مطابق بیست هفتم آن که احترام شناسان پایه
 سریر اعلی ساعت این به صفت مرخصه مقرر کرده بودند قریب سه
 پاس روز حصرت شاهنشاهی با مرالهی و شکوه جهان پناهی در میل
 کوه پیکر بدیع منطری که تحت آسمان پایه روز بر پشت آن
 نصب کرده بودند سوار شده لوای توحه در ابراحتند و آن روز در
 ناع مدعی نخست درل سعادت نموده دو روز دیگر در آن نستان سرای
 دولت قرار قامت دادند و چون صوبه داری دار السلطنه لاہور
 بدستور سابق نابراهم حان معوض شده بود او را عطای خلعت
 نواخته رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر در بهج سائق
 خدمت قلعه داری آن مرکز سلطنت خلعت سرمراری پوشید و
 در روز حان میواتی موحدار دیدالپور عطای خلعت و از اصل و
 و اصابه منصب هزار و پانصدی هزار سوار مناهی گشته خدمت
 مرحومه مرخص شد و بیست و یکم که از ناع مدعی نخست کوچ
 شد به شکر حان و عابد حان و چندی دیگر از مرا و بهیاری

والا ناستان معلی رسیده ادای مراتب سفارت نمود و در همان
سال کامیاب مراجع خسروانی شده رحمت انصواب یافت
درین اوقات حصرت شهباشی را بر پیشگاه صمیر آفتاب اشراق
که دقیقه مدح رموز انیس و آفاق اسب چنین پرتو انگد که
قدسی صکیعه عطوفت مشکون در حواب آن نامه تهنیت مصمون
طرار نگارن داده نا نرحی از نغائس و نوادر ممالک هندوستان
نرم ارمغان مصحوب یکی از عده های درگاه آسمان حاکم و الهی ایران
فرستند و تربیت حال صوبه دار ملتان را که از ندهای صکیده عده
این دولت گردون توان و صاحب ثروت و سامان بود ناین خدمت
مقرر نمودند و در روز حش وزن اسب او را نعطای خلعت و یک
زنجیر نیدل با ساز نقره و ماده و نیل و ده سراسپ از انجمله دو
عربی و دو عراقی یکی از آنها با ساز طلا و حیدر مریع و شمشیر
و سپر و ترکش همگی با ساز مریع و نا صافه یک هزار سوار نمصب
چهار هزاری چهار هزار سوار مورد انظار نوازش ساخته سفارت
ایران رسیدن مریع فرمودند و گرمی مرامله که بموجب امر
اعلی داشتند جان انشا کرده بود با سوعاتی از مریع آلات و
و نغائس امتعه و اثواب و دیگر نوادر و نغائس این مملکت ملک
محب که زیاده از هفت لک روپیة قیمت آن بود مصحوب خان
مذکور فرستادند *

معاودت شهنشاه ملیمان سویر

از پنجاب ندار الخلافة شاه جهان آباد

چون خاطر ملکوب ناظر گیتی حدیو عالمگیر از گلگشت

امپ نا رس و حائر شوق سماعی شدن و حواشی را از حواشی
 رانهای مارزی الدهر که رحمت طواف حرمین شریفین را که
 الله شرف و قدرا نافته بود عطای حاجت و انعام مانده را بر رویه
 کامیاب عاظت شد و کوچک تا بزرگ همه را در حاکم و
 سارا رحمت خدمت و اتمام دو هزار و پانصد و هشتاد و نه رحمت
 انصاف یافت و فاضل عدد الوهاب بعضی انصاف را در خدمت
 و حافظ رحیم الدین را حکیم حاکم را و اقام این همه قدر چندی
 دیگر هر کدام با انعام یک هزار و پانصد و هشتاد و نه
 بر سر نعمه شایسته و حور و زیارت آن نور در نشاط طاعت و تسبیح
 و تحمید و ثناء و شکر و تهنیت و تبریک و تهنیت و تبریک
 و حمدی از همه ها و برای حضور هر روز ادای مراسم پیشکش نمودند

فرمان صلی الله علیه و آله در جواب شاه عباس

والی ایران را سوعانی قیمت همت لک

رویه مصحوب تربیت حاکم

چون شاه عباس را لی آید از همه قصای صبح اندیشی و آن
 سلمی نسبت تهیبت - بر آرای اس رسیده ارک خدمت
 و کشور کشانی بوداق بیک سر قلندر سلطان چوایه تعلیمی
 اناسی را که در ملک مدعی او بود با نامه مدعی در مراسم
 مبارکند خلوس عمایون بر سر در سلطنت اند دیدار و مدعی
 از توابع یکتهای و اتحاد ارسمانی شایسته از تحف و معائن
 ایران زمین رسیده پذیر آئین فرستاده بود و او در سه چهار خلوس

تزار یاف و اسد خان بخشی دوم از اصل و اصافه دمصب چهار
 هزار و سه هزار و هشت صد سوار و ودائی حان باصافه پانصدی
 دمصب چهار هزار و دو هزار و سه صد سوار و صف شکنان از اصل
 و اصافه دمصب دو هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و سیفکان
 صوبه دار کشمیر و رعایت ارسال خلعت و شمشیر و افتخار حان میدو
 سامان و عطای قلندار و عبد الرحمن ولد بدر محمد حان نایب
 پشیم هزار روپی و ملتعت حان باصافه پانصدی دمصب دو هزار و
 شش صد سوار و محصل حان باصافه پانصدی دمصب دو هزار و
 چهار صد سوار و حکیم الملک باصافه پانصدی دمصب دو هزار و
 پنجاه سوار و از اصل و اصافه سراروار حان دمصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و محمد عابد نرادر فیض الله حان دمصب هزار و سه صد
 سوار هر دلدی یا تند و عامل حان که یکپنجاه نریم گوشه نشینی در
 لاهور دسر میدرد منظور ابطار عاظم گشته دمکرم خلعت و دمصب
 دو هزار و هفت صد سوار دگر ناره کامیاب دولت دلدگی گردید
 و هید سلطان کرلانی که چنانچه گدارس یاف که درین ایام ناستان
 معلی رسیده بود دمصب هزار و پانصدی شش صد سوار سراروار گشت
 دوارده هزار روپی و ده سراپ ناو عطا شد و سیر سنگه رسیدنار چنپه
 که درین هنگام شرف ادوز ملازمت اکسیر حاصید گشته بود دمرحمت
 سرپیچ و اور دسی مرصع و دمصب هزار و چهار صد سوار و خطاب
 راحگی تارک مهابت امراحت و لطف الله حان و حواهر حان حواحه
 سرا و خدمت طلب حان هریک رعایب ماده فیل و هر دیو
 رمیدار کوهستان حمون و دربار حان حواحه سرا هریک دمرحمت

و جهانکشان بی طرف پیرای انجمن ایام کشته همدگانه حرمی و نشاط
رونی پذیرفت و روز مبارک دو سنده یاردهم ربیع الثانی مطابق
بیستم آبان در عمارات ویدیه دیدار شاه برج دار السلطنه لاهور که در
رعیت و شان عزت بخش چرخ داب الدروج و آفتاب هر صبح دعوم
تماشای آن شگرف مکل بر بردن نه نایه ملک در عروج است
و ناشاره همایون پیشکاران پیشگاه دولت برای این حش و سخت
طرار آردا بمط بساط تحمل و احتشام نوعی که معمول این
سلطنت گردون بسطت است ریب و آرایس مروده بودند خسته
برمی دلکشا و مقدس مفعلی مسرب اما پیرایه انعقاد یاوت
و حورشید گیتی مرور اوج عظمت و اقبال پرتو ورود نه برج میران
افکنده وزن مسعود نائین معهود بعمل آمد و سال چهل و پنجم
ار عمر همایون نهاران میمند و مرحدنگی نالحم رسیده سال
چهل و نهم آغار شد حضرت شاهدشاهی بعد فراع از مراسم ورن
مبارک سریر آرای حشمت و کامرانی گشته دست دریا نوال بخود
و امصال کشودند درین روز خسته امیر حاس صونه دار کابل که
بموجب یرلدع طالب اراحا آمده بود ناصیه سایی عتقه خلافت گشته
پیشکشی شایسته از اسپان عربی ناد رفتار و ترکی راهوار و نغائس
خواهر و دیگر رعائب و نوادر گذراید و نعطای خلعت حاص اختصاص
یافته از مصدقش که پنجه رازی پنجه راز سوار بود یکبار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد و بحالت حاس صونه دار مالوه بمرحمت یک رنجیر
عیل مشمول عاطفت حسروانه گردید و منصب هوشدار حاس صونه دار
مستقر الخلافه اکثر آراء از اصل و اضافه چهار هزار و سه هزار سوار

پادشاه مهر را به طهر پیرا پرتو سعادت در ساخت باغ دانهشا
 انگنده عمارات دولت خانه آن از برول ابرو سه خط انوار عرو
 کرامت کردند و ابراهیم خان صوفی دار السلطنة و اعتقاد خان
 و تربیت خان که بموجب حکم والا در لاهور مامور بودند دولت
 آستان بوس دریافتند و پس از دو روز اقامت در آن حدیقه حلد
 آسا اوادر روز چهار سده عقیم ماه مذکور مطابق عروهم مهر که
 سعادت دخول دار السلطنة بود حضرت شهباشی قرین تائید
 الهی لوائی عظم و حلال ازان دستاوردی اتال بر امراتنه روی
 توحه اشهر آوردند و از دریای راوی بحسر عبور فرموده قلعه مبارکه
 را بقدم آمیختن قرین رفعت و ثرو چرخ برین کشیدند درین
 ایام راحه حی سنگه معطای خلعت خاص قامت مقامات ابرار
 و طاهر خان از چاگیر رسیده حبه سالی عتده سلطنت گردید و
 معطای عصای مرصع بوارس یافت و میر خان موجد ارکوستان حمون
 اراخان رسید بته میل سده سده شرف اندوز شد و عید سلطان ارسادات
 گردانی معلی که يك چند در کلکده بود و برهبری سعادت و یاروی
 تحت اراخان قصد استلام آستان خلافت و انظام در سلک خدمت
 گران پیشگاه سلطنت از قطب الملک جدا سده بود درات آستان
 [بوس یافته یک زنجیر میل برسم پیشکش گزیدند و معطای
 خلعت سرلبد گردید و اربن جهت که ملا عوض و حبه دادند
 تعصیری موز عتاب حسرانه شده بود حواحه قانرکه سرب سیادت
 با صرکت و صیلت فراهم داشت بحکمیت احتساب از تعییر او
 خلعت سروراری پوشید و چون درین ایام بوقت خان چیله را یکی

که احلام حان صوبه دار و کفایت خان دیوان آن مرکز دولت
 باجل طبعی رحمت هستی نرستند و یرلیع کرامت عدوان دنام
 پوشدار حان صوبه دار دار الحکافه شاه جهان آباد صادر شد که بعد
 از رسیدن صیف حان که ارتعیدیر اورسراست قلعه مبارکه و نظم مهمات
 دار الحکافه معین شده بود بمستقر الحکافه شتافته بصوبه داری آن
 مصر اقدال قیام نماید و صیف حان خلعت نوازش یافته مرخص
 گردید که درودی خود را بدار الحکافه رساند و رعد انداز حان از تعییر
 همت حان بعودداری نواحی اکثر آباد تعیین یافته نعطای
 خلعت مناهبی شد و از مددش که دو هزاری هزار و پانصد سوار
 بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید و میرمهدی یزدی
 بدیوانی آن مستقر حشم منصوب گشته خلعت سرورازی پوشید
 و مقیم حان بدیوانی سرکار ملکه ملکی حصال تقدس بقاب طراز
 هودج عمت و احتجاب روشن رای بیگم مناهبی گشته نعطای
 خلعت سربلند شد بیست و ششم موکب طعم مآف از دریای چناب
 بحضر امور نموده بر ساحل آن برول معادت فرمود و چون قراولان دران
 نواحی شیری چند قتل کرده بودند شهبشاه شیر شکار نعم صید آن
 سماع صار و دربندکان مردم آزار روز دیگر که مقام بود سوار شده
 ازان حمله در ماده شیر را که هریک بچه داشت تنگ از پای
 در آوردند و شیر بچه را قراولان گرفتند و صبح آن که از کنار دریا
 کوچ شده دگر باره شکار شیری چند که باقی مانده بود توجه نموده
 دو ماده شیر و چهار شیر بچه را تنگ از پای در آوردند و میض الله
 حان قراول بیگی را نعطای خلعت نواختند چهارم ربیع الاول موافق

شورس امرائی می کردند مهانت حان موده دار آجا دمغ
 او پر داخته ملک جمعیت معدای که دهان مسهل وراهم
 آمده هنگامه آزایی امساک بودند ارهم کسبیت و مرقا کولیان را
 تادیب بلیغ موده کرد دمار از روزگار شان انکسیت و آن تیره
 تحت بی نام و شان را از حد خود آواره ساخت تا بحال بهنم
 ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد خانک دار السلطه تهور
 عمل انبال منعطف - احده هشتم - تهور که سر راه پسرچال
 است پرتو برول آمد و در اندامی راه حضرت شاهنشاهی تعبیر
 آشکار او هر که در دره دست چپ راه واقع است و کمال قدرت و
 عزت دارد توحه موده و شاط اندوز تماشای آن شدید درین منزل
 حیف حان که بموده داری خط کشیر موصوف شده بود بعطای
 خلعت و اسب عرقی و یک زحیر میل ماهی گشته دختوری
 معاونت یادم و مرد حان زبیدار تحت خلعت یافتم مرخص
 شد و از رانج دار السلطه بموقع عرص رسید که طغر حان که بزم
 گوشه شیدی آجا بسر می برد داخل طدی می روزگار حیانتش
 پیروی شد و از هیله پور در عرص یارده روز عرصه پهنتر از عمار
 موکب مدهود عطر آمود گردید و احده حی - ای که که بموجب در میان
 همایون در بواحی کتیرات اقامت گریده بود و صف شکن حان که
 در پهنتر برول داشت و احده رای - ای که و دیدار حان دولت
 ملازمت اندوختند و احده حیاب زبیدار راجوز بعدایت خلعت و ماده
 میل مرمرار گشته و حصص اصراف یامت و روز دیگر که در پهنتر
 مقام بود از وقائع معتقر السلطه اکثر آباد بموقف عرص رسید

نمودند دوم صحرایات جهانگشا از یکم آبادانتهاص نموده پرتو
 ورود بچشمه رسار شاه آباد معروف ده ویرناک امکند آن مدخل پاک
 و سرچشمه فیض ناک مدخ در نای بهت است و آب بسیار دارد در
 کمان صفا و درود که پنجه آفتاب تاب سردی آن بیدارد ازان می
 حوشت و حداقل و امهار ازان حریان می یابد دران مکمل برهت قرین
 دیر عمارات عالی دلدشین و ساتین حدت آئین مشتمل بر نه رهای
 حوس و آذینار های دلکس که هر یک آب روی کشوری تواند بود
 ساخته شده چون فیض هوا و برهت و صفای آن موصع دلکشاملائم
 طبع اقدص حاقان جهان آمد دو روز آنجا بساط اقامت گسترده
 گلشن امروز دولت و نکت و چمن آرای عشق و شادمانی بودند
 از سوانح آنکه چون جعفر خان صونه دار مالوه نکت تفویض
 خدمت حایل القدر وزارت اعظم ده پیشگاه حضور طلب شده بود
 صونه داری مالوه از تعمیر او نکت حان که در کار چنان بود
 معوض گذشته فرسان والا شان مشتمل برین معنی با خلعت خاص
 نکت او مرمی شد و مددش که پیکراری چهار هزار هزار بود
 باصافه یک هزار سوار اورایش پذیرفت و از وقائع صونه گنرات
 بمسامع حکایات محامع رسید که شوریده نکت لی سرزبان ارقوم
 بلوچ دران ناحیت بموسسه سودای باطل و اعوای دیو پندار
 خون را دارا بیکوه نام کرده بود و جمعی از واقعه طلبان فتنه خو
 او اس بی آنرو وراهم آمده عدار فساد می انگیزند و طایفه
 کولیان گنرات که پیوسته هوای تهر و سودای طعیان آن گروه
 عصیان پروه را در سر اسب آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته

نهیست رایات حاه و جلال اربز هت اناد کشمیر بجانب ویرناک و از انجا بصوب دار السلطنة لاهور

چون در سمب جنوبی کشمیر چشمه سارهای کوثر زلال و برهت گاههای حلد مثال که هریک زیست بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری تواند بود واقع شده بر پیشگاه خاطر حورسید مآثر چندین پرتو افکند که بدان صوب توحه نموده نشاط اندوز میرآں اماکن دلکشا کردند و از ویرناک سمند اقبال و احساب دار السلطنة عمان برتاند و روز مبارک دوشنبه نهیست و دوم محرم مطابق چهارم شهریور که ساعتی مرحدده اثر بود موکب حاه و حلال ازان حطه مردوس مثال نهیست نموده آبروز در موضع پاپور که سرزمین آن رعمران راراسب و درانجا باغی خوش و مندر دلکش برای دولتخانه دوشاهی بر کنار آب بهت ساخته شد پرتو برول گسترد و روز دیگر قریه دینی پور محط مرادق منصور گردید و بردای آن قصده بیخ دراره که آنجا در طریقین آب بهت وستان سرا در کمال برهت و معا محاذی هم واقع است از ورود مسعود سعادت آمود گشت و دران مکل میص نشان یکروز مقام شد بیست و ششم که رایب طعراطراز بیخ دراره داهترار آمد تا پل کهله بلکه که منتهای سیر کشتی است حصرت شاهدشاهی سوار سعید اقبال قطع مسامت فرمودند و از انجا بدولت بر تحک روان نشسته باسلام آباد معروف ماهیچه که در چشمه خوتن و عمارات عالی دلکش دارد شرف قدوم کشیدند و چون آب موضع باقطاع تازه

هوار سر بلند شد دهم ذی الحجه که عدد در حاده اصحی بود مراسم
 آن عید سهام بعمل آمد و حضرت شاهشاهی دعوت موهوم نه مسجد
 عیدگاه پرتو قدوم گسترده و پس از آن بی معاز معاونت مرموده
 رم قریان بجای آوردند و شب بیست و هفتم با شام مملکت در
 کوچه که آنطرف دل روزی دوازدهم و آن واقع است و همچنین
 در کشتیها در روی دل چرخانی در کمال حوسی . نظر درستی شده
 تماشای آن نشاط امرای طمع همایون شد و بودنی دیگر بر روی
 دل چراغان کشتیها همدامه امروز عشرت گردید و بکرات حضرت
 شاهشاهی نگلگشت و ساتین میر درخت گاهها توجه مرموده
 حضرت اندر گشتند درین ایام شهامت حان حارص حصار شهر
 دار الملک کابل بحراست قلعه ارک آن بلده بیص قریب از تعبیر
 قلعه دار حان و شمشیر حان نهاده دار عربین بمحافظت حصار شهر
 مذکور و قلعه دار حان نهاده داری عربین تعیین مامور و از وقایع مونه
 بدگاه بمسامع حقایق مسامع رسید که حواصصان از کومکیا آموخته
 باحل طبعی لحاظ حیات در وردید و چون از حواصص مونه دکن
 مرموص پیشگاه خلعت شد که بید عالی و راحی داند اصل که از
 نوکران عمده عادل حان بود از مهارقت حسنه نعم ندگی درگاه
 آسمان هاد روی ارادت داشت طهر اثر دکن آورده اند عنایت نادر شاهانه
 از این را منصب در هراری هوار و بانصد سوار و درمین را منصب
 هوار و بانصدی همت صد سوار نواخت و دوازده حان حدشی از
 کومکدان دکن لخطاف حدش حای مرموار شد •

گذشتن ماضی حال وزیر اعظم است ارین جهان مانی از اینجا که
 سیدنی از آن استعداده را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار
 نال آزار و آزار و ناخودمردان بر سر کین است آستان عقیدت آئین
 را که خلعت حرمت داند رتبت وزارت بر دامت قابلیتش
 رینده و شایان بود پس از تسلیم آن خدمت کویت معده بهم
 رسیده در ادک فرصتی استداد یادت و چون اشپ عدرس از مدخل
 ستین سپید مرحله بر گذشته بخود سمعین مشرف گشته بود
 و طبعیت شیشوحت را قوت مقاربت آن مرض معده نموده
 معالیه و مدارا سودمند بیفتاد و نیست و هفتم دمی معده که در
 یازدهم آن بغور رتبه ولای دیوانی کمرانی یافته بود داعی حق
 را لایک احانت گفته جهان گذرانرا بدرد نمود حضرت
 شهباشی که قدران گوهر احلاص رقیمت سلج جوهر عنودیت اند
 بر موت آن دستور دولت حواء متأسف گشتند و دعس آن معفور
 لموجب مصیبتس بلاغور نقل یافته در داعی که حباب مدمن
 حویتش ساخته بود مدعوس شد و درس روز که سیردعم تیر ماه وعید
 گزالی بود چون طبع مبارک حاضا حقی شناس از حدوث این
 سانحه متأثر گشته بود مرادم آنروز را موقوف فرمودند و روز دیگر
 حش مذکور بآئین مقرر بعمل آمده دادشهرادهای کام کار و الانتار
 و امرای نامدار رسم گذرایدن صراحیهای مرصع و مذاکره بجا آوردند
 و درین روز برهان الدین برادر راده ماضی حال مرحوم که ناره از ایران
 زمین بدرگاه سپهر آئین آمده بود مورد ابطار بوارس گشته بعدایت
 خدمت از لباس سوکوازی بر آید و لمصب هشت صد و پنجاه

پانصدی دو هزار هزار مشمول عاطفت شد ر اختار حال سایر
 سامان باصافه پانصدی نصاب دو هزار و پانصدی و از ده صد
 هزار و سیع حال تصویب داری کشمیری از ده هزار اسم حال مددخوا
 گشته بعدایت خلعت و ادراش نصاب مشمول عاطفت مدد
 ر حکم محمد مهدی لطاف حکام الملکی امیرکوش و مدد حال
 ار اصل و صادم نصاب هزار و دویست و دو هزار و سیع حال
 رسیدار تحت بعدایت خلعت و احبار حلیه و سرجمع و از اصل و
 و اصادم نصاب هزار و شش صد هزار و سیع حال از اصل
 و اصادم نصاب هزار و چهار صد هزار و سیع حال که خدمت
 کشمیری دکن دار معوض شده بود نصاب هزار و دو صد و
 پستاه هزار و خدمت طلب حال بعدایت اصحاب و اهل بی چیده
 ناعم یک هزار روپیه و مرحمت اصحاب ر شمشیر مودن بوارش
 گردیدند و سعید جمع واد مید حال تجارتی که در موطن مالوف
 خوبش کسرات بود ناعم سه هزار روپیه مودن مرحمت گردید و
 و عدایب حال ولد طاهر حال که در کشمیر اختیار نموده شدیدی کرده
 بود از اصل و اصادم نهالیده بیست و چهار هزار روپیه کامیاب
 مکرمت گشت و تسواحه معین الدن ولد حواحه حدارند مستوف
 خلعت و یک هزار روپیه و تسواحه عدد ارباب ده دویست و سی
 عدد الوهاب اتصی القصات عمر کدام یک هزار روپیه و شش
 شمس کشمیری خلعت و دو هزار روپیه ر پانصدی از شعرا و
 هاردهای کشمیری سه هزار روپیه و بر سراف همه ستمان همدکه ملازم
 رکاب نصر مآب بودند سه هزار روپیه انعام شد از مواجیح در

لک و چهل و ده هزار روپیه باشد تا ارباب احتیاج در تمام عرصه سال دهراندوز و طائف حذر و اتصال بوده هیچ وقت از مواهب پادشاهانه محروم نباشند و این مدافع سوای زریست که از وجوه وزن مدارک شمسی و قمری در سالی دو نوبت دامن امید حلائق را بپریر نقد مقصود می سازد و دیگر مراتب خیرات و مدرات و وجوه انعامات و ادراکات که از کید صابطه و دستور بیروست محاسب و هم و مستوفی خیال بصط و تعداد آن نتواند پرداخت *

حشر ورن مبارک قمری سال چهل و هفتم

درین ایام طرب بخش نشاط پیرا که عرصه دلکشی حظه کشمیر از فریرول شهیدشاه مهر اسر سپهر سریر حدیو جهاندار عالم گیر سعادت آگین و میص پذیر بود موسم وزن مرحدده قمری در رسیده جهانیا را نوید شادمانی و بشارت کامرانی رسانید و روز مبارک یکشنبه هجدهم دی قعدة مطابق سیوم تیر پس از دو پاس روز آن جشن دل امروز انعقاد یافته ورن مسعود نائین معهود بعمل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر کرامت طرار حضرت شهیدشاهی بهزاران میمنت و مرحدگی ناسجام رسیده سال چهل و هفتم آغاز شد درین روز همایون فاصل حان وزیر اعظم باصافه پانصد سوا بمصص پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار والا رنگی یامت و دانشمند حان نعطای علم رایت افتخار امراحت و مرتضی حان و کدور رامسنگه والله یارحان هر یک بعنایت اسپ ناسار طلا مناهبی کشته بعنایت حلبات باصافه پانصد سوار بمصص دو هزار و

متصف بود و استحقاق این خدمت والا رتبت داشت نامردگشته
 یازدهم ماه مسطور تقویدص این رتبه والا و مدرست عظمی سر مهاباد
 دارج کامرانی رسانید و نعطای خلعت خاص قامت امتیاز
 امراخت و افتخار حان خدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید
 و ملتعت حان درادرش از تعییر او آخته بیگی شده خلعت یامت
 و روح الله حان خدمت میر کشی گری احدیان از تعییر ملتعت
 حان منصوب گشته نعیاب خلعت مهابی شد از شرائف سوانج
 این اوقات قدیمی درکاب امراش و حوه حیرات و مدراتعت در
 عهد سلطنت اعلیٰ حصرب هر سال در پنج ماه متدرک از حرانه
 احسان بادشاهانه مدلع هفتاد و نه هزار روپیه بواسطت صدر الصدور
 نارباب استحقاق و محتاحین و زمره اتقیاد و صالحین انفاق میشد
 بدین دستور در هریک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در
 رجب ده هزار و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان
 سی هزار و در هفت ماه دیگر حیرات را وجهی مقرر نبود از آنجا که
 همواره همت قدیمی بهمت شهنشاه مومنی حق پزوه درکام کشی
 حلائف و آنجای مقاصد حاجت مندان مقصور و طیت لازم
 السعادتش بافاست آثار گرم و اشاعت انوار احسان سحاب آسا
 خورشید سان معطور است درین وقت حکم معلی از پیشگاه فصل
 و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور بیوتات صادر شد که در آن
 پنج ماه متدرک بدستور مانق عمل نموده در باقی شهر بر که
 پیشتر وجه انعاقی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه نارباب استحقاق
 انفاق شود که حوه حیرات مقرر از مانق و لاحق در سالی یک

ملیر آنس که نا توپخانه مدصور در کنار دریای چناب بود نا اهل
 توپخانه ددان صوب شناسیده آن مدبران برگشته روزگار را بسرای
 کردار ناهنجار رساند و حال مذکور لمجرد ورود مدشور لامع الدور عازم
 آن حدود گشته ننسیده و امتیصال طاعیان بدمال پرداخت اگرچه
 نا اجتماع توحه امواج قاهره که مقاومت آن وزون از اداره طاعت
 دنواں آنها بود اهل و اعیال و اکثر مواشی و مال خویش نا جمعی
 از آب گذرانده بودند لیکن گروهی که بکهارب چهل و عرور درین
 طرف آب مانده بودند طعمه تبع سطوب مبارزان نصرت مدد گشته
 سر نحیب دیهتی در کشیدند و عرصه آن ناحیت از حار و حود
 عاصیان سرود پیرانش یافته از مال و مواشی آنها عذیمت فراوان
 بدسب سپاه طغر پناه آمد و قریب دو لک روپیه از نقد و حدس
 دسرکار حاصه شریعه صدق شد و مدائی حان روزی چند آنجا توقف
 نموده بدو بسب تهاده و صدق و دسق آن سرزمین نمود و چون
 یرایع همایون بکسر حان که در سلک کومکیان صوبه کابل
 اندظام داشت صادر شده بود که بر جناح سرعت و استعمال ددان
 صوب شناسیده بکرامت تهاده و موحرداری آنجا قیام نماید بعد از
 رسیدن حان مذکور مدائی حان او را در آنجا منمکن ساخته
 مراحت نمود چون راحه رکبهاته متصدی مهماب دیوایی را در
 راه کشمیر عارضه طاری گشته باشنداد السامیده بود درین وقت
 مستوفی قصا روز نامچه حیداش از دفاثر هستی بر آورد و مصاب
 حلیل القدر وزارت اعظم بعامل حان میر سامان که بسب مصیلت
 و حاسعیت در علوم سنجیدگی و معامله مهمی و رزانت رای

سرمرازی یافت و چون محاهد برادر ویص الله حان داخل طدیعی
 در گذشته بود عاطفت نادرشاهانه حان مذکور و در برادر دیگرش را
 عطای خلعت از لباس گذرور برآورد از موافق این ایام دفع و
 استیصال قوم مدد اسب از کنار دریای بدلت آن گروه وحامت
 پژوه قبیلہ انداز قذائل اعلان دیاری که بیشتر از آنها در اسرویی
 دیلات تمکن دارند و در حوالف ایام برخی اراں طائفت بد و حرام در
 موضع دهنکوت که آنرویی آب است و حصرت شاهنشاهی آنرا
 بمعظم بگر موسوم ساخته اند اقامت گرفته بود و بداند آنکه تومی
 معتمد بهالت کیش و مرقه دیو حیرت با عاقبت اندیش اند و
 بعضی اوقات مصدر شر و مساد می گشتند اشارت والا بعوحداران و
 حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور لختان را اراں سرزمین
 احراج و ارجاع نمایند و بموجب فرمان همانا آنها را آنرویی آب
 کو چاییده بودند چون بمسامع حقانوس مسامع رسید که درین اوقات
 آن جمع واحدا القمع بمقتضای بهالت و با عاقبت اندیشی
 مسلک یعنی و عصیان و طریق تهر و طعیان پیغموده اند و گروهی
 انبوه اراں خود سران حیران مآب پیایمردی حسارت و دلیری اراآ
 دیلات عبور نموده بترتبهان ناساهی که درین طرف آب است حمله
 آورگشته اند حلیل الله حان موحدار آنجا که بدیروی همت و بهامت
 قدم ثبات و مشرده تان مردودان بانکار مدد اعده و مقادله پیش آمده
 بود دران آدیرس و کارزار حان نثار گشته تبهان بدصرف مقهوران
 در آمده است لاجرم چهره عصب نادرشاهانه بشعلت عیرب مروران
 شده برلیع لارم الامتثال از موقع تهر و حلال صادر شد که بدائی حان

نگلشن کشمیر آوردند و اوامط روز دولخانه والا بعوض قدوم اشرف
 روکتش حدیقه حماں گردید چون وصف خطه کشمیر و تعریف
 خصوصیات آن دلدۀ مردوس بطیر مترار پایۀ تحریر است و در
 کتاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر وقائع عهد دول
 اطمی حصرت علیین مکانی مردوس آشیانی صاحب قران ثانی
 شاهجهان بادشاه طاب ثراه نرحی از حصائص و احوال آن دلدۀ حاد
 مثال از ریاض و نباتین حلت نشان و حریرهای دلکش میص
 مکال و چشمه سارهایی تسنیم مانند عدوت قرین و گولانهای صافی
 صلال آئینه آئین و آذینارهایی دلغریب مرج و ییلاقها حوش
 هوای دلکشا و سرزمینهای حرم و حوس و درختان موزون دلکش
 و کثرت ریاحین و ارهار و دود فواکه و اثمار و برهت عرصه و صا و
 لطاوت آب و هوا و دیگر مرایای نگرف که آن دلدۀ میص ندیاد ناں
 از سائر امکنه و بلاد امتیاز دارد مشروح و مدین گشته لا حرم درین
 صغیقه مآثر سعادت و اقبال بتوصیف متنزهات و شرح خصائص
 و کیعیا آن که تعصیلش را محلدی حاد گانه ناید نوشت نمی پردازد
 بالکمله چهارم ماه مذکور هوای گلگشت ناع و نستان از بهارستان
 خاطر انور خدیو حهاں سر در زده نخست ناع میص نکش و مرج
 نکش را از میص قدوم حریمی و بضارت نکشیدند و اراکسا سایه
 سعادت بداع نشاط امکنه سیر آنگلشن مردوس مانند برمودند و پس
 از فراغ بدولت خانه و الا مراجعت نمودند درین هنگام سردار خاں
 موخدار سرکار بهزیچ بهوحداری سرکار سورتبه از تعییر قطب الدین
 خاں که در سلك کومکیاں لشکر دکن منتظم شده بود منصوب گشته خلعت

مسیحه مویک حلال بعد از طی آرد مقدم در مصای اوی کتل کرد
 لری آن باغتمام استقام حال بود برول احوال و باقیست و چه ارم
 لری هیره نور از برول همانا کلمات مین و مها گشته و دیگر
 آنجا مقام شد و مردایی آن بعد از احاطه مریک توده و مرصود بود که
 مدول مدکور موصوفیست که مزار شایع موسی و مدایی که سعادت ارب
 مسیحایی و لوی حقانی حضرت احمدی و مدایی قدس و امام بود
 آسیا و اربع شده و در مینی در خرم دل شدن است در خفا و نور
 طوی نشان دارد و حوئی بقدر در آسیا که گوی از مهر حاکم
 جدا شده مانده مقارن شیخ مسیحی که آسیا احاطه و مددگدرد
 و همه حا در میان مریه دربان دارد استحق مانی و مص قر و سریت
 کاهی حلد آیین است و مقام اوای دران کشا مدول حایر
 در اهنر آمد درین راه مریه و ای حرم و خوش و مریه های
 دلکش و حداول آهای عای و لوی و بزرگ و مریه
 گویا گوی نظر همایون در آمد و حصانت و کیفیت کشید و پشت
 بطار و آثار حضرت و مصرت و عمارت طراوت آن حطه دایر
 آسگر گشته عمارت عمارت مریه و مسیحت راه از دایمی نظارگیان و در
 و درین مریه سینه های که بیشتر کشید آمده بود و مراد خان
 رمیدار قیمت دولت رمین ووس در یاد آمد و در دیگر آسیا مقام شده
 مردایی آن کنار دریای بهت سرد یک موصع همت چنان مصوب حیان
 حشمت گشت و سلج راه مدکور آسیا مقام و و مریه و مدی قعده
 مطابق هر دهم حردان که ساعتی مسعود بود شهشاه در کار اوائل
 در در موصع همت چنان موار مریه اقبال گشته بهار آسیا روی توده

سحاک بر آسمان در آن دره خریاب دارد و سدعمس تال پریان است
 و ابری در آب دارد پادشاهی بر کار آن ساخته شده بدل ازین
 آشاری در آن دره واقع بود که بقدر چهار آسیا آب از می گرا ارتفاع بسته
 داخل رود داده میشد و بهر سو در حصرت حدت مکانی رودری آن
 تخته گاشی از سنگ ساخته بودند که آسیا شسته تماشا میکردند
 السال چون در روز ایام تعدی آب سنگ را بریده ریس آب و
 و کیمیم آشار بحالت صادق نموده است بالجملة بدست و درم
 لری پوشانه که پای کتل پر پال است از رود مسعود میص آمد
 شد و روز دیگر موکب منصور از آن کرد و صعب المروء عبور نمود
 از پائین کتل مذکور تا فرار آن قریب دو کروه پادشاهیست میباح
 جهان گرد و بیزاران عالم مورد درسیط خاک چنان راهی صعب
 هولناک نشان داده اند شعرای مسمان دیار و سخن مسمان بلاغت نشان
 که نظم و نثر تعریف کشمیر دایمیر و شرائف متدرجات و لطائف
 خصوصیات آن خط و دردرس بطیر نموده اند طریق وصف صعوبت
 راهش بیر پدای حاشه صدق رقم پیموده اند چنانچه عدد لایم بواجم
 ریاض قدس معدی حاجی محمد خان قدمی درین باب گفته

* بیت *

دکشمیر اعتقاد ما درست است

ولی ایمان دراهتش سست است

و صاحب طبع سلیم محمد قلی وصف تنگی راه لطف سخن چین

ادا کرده *

درین ره حوس بود معشوق دلخواه * که نتواند کس او را برد از راه

هواهر بنظر مهر 'نور رخید و شهنشام چرخانی که باهتمام راحه
 حیات زمیدار آنجا از هیمة برکنار رده حاکم و برقرار کوه ترتیب
 یافته بود بهجت اورور طبع مقدس گردید و عاطفت نادشاهانه راحه
 مذکور را بعطای حاکم و انعام پادشاهار روید و سوارش در مود نیست
 موصع تهته که مرتضی حاکم باهتمام لری آن ماسور بود از درون اشرف
 کام یاب عرو و شرف گردید و حاکم مذکور مراسم پیشکش تقدیم
 رسانید و روز دیگر موبد اقدال از کتل رتس پندچال که کرد و ایست
 محکم دشوار گذار عبور نموده لری لیم کله نروان مرمود اگرچه
 طریق این مرحله سر تا سر کربوه صعب المورور است اما سواره آدر
 طی می توان کرد و دستکی کتل پر پندچال دست که در بعضی عقبات
 پیاده ناید رفت حصرب و نصارب و حرمی طراوت آن کوه ملک شکوه
 نمونده است که تحریر شده از ان شکعب نیست اگر دبال خشک
 حاکم سر سبز بهار خاودان و آب در حوی مسطر روان گردد در تمام این
 راه که گوئی قطره صراطست در میان ریاض حلت تماشای بدعشه
 و یا سمن و اقسام سدرهای شاداب و گلهای رنگین و درختان مورور
 سدره قامت طوبی آئین حسرب بهشت لری از خاطر باطراو میبرد
 و مشاهده آلهای روان کوثر مثال و چشمهای صافی تسدیم رلال عدار
 کدورت و ملال اردلهای تماشائیان میشود و این کتل منتهی میشود
 بدره لیم کله که نمونه از کوچۀ داع مردوه است از دو طرف کوههای
 سدر حرم پر صدور سر نیزج احصر کشیده و چون صحنه عارض روحطان
 مهوش سدرهای داکس بران دمیده و رود حاکم که عدوت آن
 کرد لیر و بقی بر چهره چشمه حصرب پیخته و صفای رالاش آب آیده

یک زنجیر عیل برسم پیشکش گذرانید و همچنین بهراری که نزول سعادت میشد هر یک از عمده‌ها که اهتمام آنرا متکفل بود پیشکشی در حور حال میگدرانید هجدهم دو شهره که برگشته امت وسیع بعایت معمور و رودی عظیم از پیتش فاصله آن جاریست و در عهد حصرب عرش آشیایی اکبر نادشاه طاب ثراه نمروده آنحضرو حورشید خاه قلعه متین از سنگ ترکدار آن رود ساخته شده مورد بدول همایون گردید و چون اهتمام لری آن بمقتصدیان سرکار بهال حدیقه دولت و کام گاری بهار چمن حشمت و بخت یاری نادشاه زاده ارحمد محمد اعظم تعلق داشت آن عالی نسب والا تعاریفدانه سروراید گران بها نا برحی دیگر از معائن آشیان برسم پیشکش گذرانید درین منزل اسلام حال صوبه دار گشمیر که بحکم صوبه داری مستقر الحاقه اکثر آباد یرلیع طلب بنام او صادر شده بود نا همت حال مهین خلف حویث رسیده دولت زمین بوس دریافت و نا آن خدمت سر بلند گشته بعنایت خلعت و اسب نا ساز طلا و ویل نا ساز مفره و ناصافه هزارای هزار سوار بمقتصد پنهان بهراری سه هزار سوار مورد نوازش گردید و همت حال بفرموداری نواحی آن مرکز سلطنت معین گشته بعنایت خلعت و اسب مدهی شد و از مقصدش که دو بهراری هزار سوار بود پانصد سوار در اسب سه اسب قرار یافت هجدهم پیشکش هتی و از انجا برا حور که لری دولتخانه آن باهتمام مقتصدیان سرکار محل برومند گلش اقبال نمره شکر عظمیت و حال نادشاه زاده مرخده حصال محمد معظم متعلق بود شرف نزول بخشیدند و ارحاب آن دهم کار بخت بیدار پیشکشی از زواهر

مقصود پدید آمدن و بدین جهت ثوب از راه پرتپال ران شده بود
 توده موکب طغر پناه تن راه سقزر گردید و چون راهها و کربوهایی
 دشوار گذار آن کوهستان مدور تمامی سساکر کردند متأثر را که
 که سیط عرصه زمین لیران تدک و مدنام رکوب و دول عرصه و طوالت
 مرشدک در مرشدک است لاجتناب بداد حکم احرف و مداد
 پیوست که راحه حیضه و سباحت حال و عدائی هان و قنای حال
 و غیرت حال و سیاری از امرا و مددک داران و اکثر توتنه
 و مرزا اعدای و روان اردو، لشکر در موافق آب چندان و رشک
 کجرات حرد اقامت نموده تا مدنام مرادعب زیات حال از خطه
 کشمیر دران حدیده باشند و طاهر حال تا رحی دیگر از امرا
 رحمت خاکیر یافت وصف شکس حال تا جمعی مأمور شد که در راهی
 کتل پدید آمدن گردیده مددک و حرداری دهنده آن کوهستان قیام و
 وزل و آید و روزه را بی حکم و دستک صاحب آید و با خطه آنکه مردم
 در مصائق و مزایای کوهستان درخانی تابک از کثرت و ابداء آزار
 نکشد و از عقبات مشکله تمامی مأمور و مایند اشارت و الاصار
 شد که رحی از امرا و مددک داران و ارباب خدمات نزدیک
 ناچار خاسحات ضروری ملزم و کات نصرت مآب بوده محمد امین حال
 میر بخشی تا رحی از بانها و اهل حال مدیر سامان دارو اند
 کار حاجات و بعضی دیگر از مردم دو سه منزل از دنبال موکب
 اقبال یکی از عقب دیگر نیاید و شش و نیم موکب طغر پناه از
 پدید مهست نموده لیری چوکی هتی که بر گذار تالابی خوش رابع
 است و اهتمام آن نامه حال متعلق بود برول کرد و حال مذکور

تا پهنه که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کوه و از پهنه تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل و چهل و هفت کوه و این راه اراک سه راه دیگر سرد سیر و پرنتر است و در فتنه دیر مرتفع میگردد چنانچه تا اواخر اردی بهشت در سرک تل پرنچال برف و سرما می باشد و ممکن نیست که ازین راه به سیر شکوفه و لاله حو عاسی که بهترین اقسام لاله است و در منادی موسم بهار کشمیر می شکفتن توان رسید لیکن از دیگر طرق نزدیک تر و بهتر است و چون بدانرا صعوبت راه که اکثر ترشوامیچ بدال اسب شتر از پهنه پیشتر نمی توان برد و دران کوهستان غیر فیل و اسب و استر و مردوزان کشمیری ناز نمی برند و مرادقات حاه و حلال نادشاهی آن قدر که در دیگر اسعار و حرکات همراه می باشد ناز راه بردن متعصرو تحقیقی دران مرور است از زمان حضرت حدت مکانی چدین معهود شده که در یازده منزل اراک منازل دوازده گانه که چوکی هتی و پوشه و چنگس هتی و راحور و تهته و بیرم کله و پوشاه و نالای کتل پرنچال و هیر پور و ساجه مرگ و حان پور باشد هر جای که دست منزل مرعوب مشتمل بر حرم سرا و عسلخانه بحیث دولت حاه میسارند و نامطلاح اهل کشمیر آنرا لری گویند و عمارت و مرمت هر یک اراک لریها بعهده اهتمام یکی از امرای عظام مقرر می باشد و همچنین از هر راه که رایات عظمت و حاه متوجه کشمیر شود همین طریق معمول است اراکها که رایات عالیای را يك چند در دار السلطنة لاهور اقامت روی داده درین بهشت مسعود تأخیری واقع شد چنانچه اول ماه حر داد الوبه همایون طل ورود

بهلافت و نامداری معین فرموده او را انعامت خلعت و یک رنجیر
 میل مناهی گردانیدید و سید حادرا قلعه داری دولت آباد حاکم
 ندیاد و محمد تقی حاکم را بحکم نكشي گری آن صونه تعیین
 نمودند و روز دیگر موکب طغر پیکر از چیمه ککر بهصب بموده
 دریای چناب را لشکر عبور کرد و چهار دهم قصه نهدند که ازانجا
 داخل نکوستان کشمیر میشوند میص اندور درول اشرف شد از
 دار السلطنه لاهور نكشمیر حنت نظیر چهار راه سلوک مشهور است
 یکی راه پکھلی که دور ترس مسالک است هم و پنج و شش و مرار
 بسیار دارد لیکن گرم سیر است و دران راه سرف کمتر از دیگر
 راه ها می بارد و زود زائل می شود چون خواهد اوائل موسم لاله
 و شگوه و خوش بهار کشمیر را دریاند ازین راه میروند و راه مذکور
 سی و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کروزه پادشاهیست که
 کرهی دویست حریب و خربنی نیست و پنج درع پادشاهی باشد
 دوم راه چومک که نیست و نه منزل و یکصد و دو کروزه درین
 راه سیر نارس سرف کم است اما بعد از آن شدن آن در یکدو موضع
 گل ولای بسیار میشود که گذشتن ازان کمال تعب و صعوبت دارد
 و ازین راه بواسط بهار کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونج که نیست
 و سه منزل و بود و ده کروزه پادشاهیست آن راه دیر کم سرف است
 و آن راه اواخر بهار کشمیر را می توان دریافت چهارم راه پرنچال^(۷)
 که هشتاد کروزه پادشاهی و دست و پنج منزل لشکر است ازان حمله

انصاف عربی تا ساز طلا و ماده میل و شمشیر و سپر و حمله هر
 با علامه سرورید و متعالذبحان ماده میل و انصاف تا ساز طلا
 و معاصل حان میر سامان یک رنجیر میل و دادشمدن حان نقاره
 و دراحه رایسنگه اورنسی مرصع و توتربت حان حمله هر مرصع و
 نعدن الرحمن ولد بدر محمد حان و طاهر حان و اسد حان بخشی
 دوم و ویص الله حان و مدانیجان و حسن علی حان و قناد حان
 هر یک انصاف تا ساز طلا عطا شد و نامدار حان که در دکن بود
 ناصافه پانصدی بمنصب چهارهراری دوهزار و پانصد سوار والا پایگی
 یامت و مرندد حان که او نیز در سلک کومکیان آن صوبه انتظام
 داشت از اصل و اصافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار والله یار حان ناصافه پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار
 سوار و افتخار حان آخته بیگی از اصل و اصافه بمنصب دوهزار
 هزار و دوهصد سوار و ارسلان حان ناصافه پانصدی بمنصب هزار
 و پانصدی هشت صد سوار و از اصل و اصافه روح الله حان بمنصب
 هزار و پانصدی پانصد سوار و دیانت حان بمنصب هزار و پانصدی
 دوهصد و پنجاه سوار و التخاب حان بمنصب هزار و پانصدی صد و
 پنجاه سوار والا پایگی یافتند بمنصب حاکم حان که در سلک
 کومکیان کابل انتظام داشت از اصل و اصافه هزار و پانصدی هزار و
 پانصد سوار مقرر گردید و مختار حان بنایب ماده میل و اسمعیل
 زمیندار هوت که درین ایام شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بود
 نمرحمت خلعت و میل و انصاف تا زین و سار مقره و شبح بهار الدین
 ملتانی نعطای خلعت و ماده میل و انعام یک هزار و پانصد و بکرم

و حلال دادشاهزاده قدوسی شیم محمد معظم مادر شید که برای
سر ابرازی محمد امین خان حلف الصدق آخاں معفور بسر منزل
او عرقدم نجشیده تارک انکارش نازح سر بلندی بر امرارند
و او را همراه ده پیشگاه حضور آوردند و اسد خان کشی ددم را دیر
حکم شد که در رکاب پادشاهزاده عالیقدر نرود و چون خان مذکور
کامیاب این محرومات ملازمت قدوسی نرکات رسید عاطفت
حسروانه او را بعطای خلعت خاص از لباس هو کواری بر آورد و در
چشم مسعود بدیگر مواهب عالیله نوازش فرمود چنانچه در مقام
حدود گذارش بخواهد بدیرت شب چهارشنبه نورد هم اردی بهشت
هلال مرحدده شوال از اوق سعادت طلوع نموده هنگامه اورور عشرت
و شادمانی گردید و روز دیگر که عید خیمه مطر بود حضرت
شاهدشاهی در مصلائی که از حیمه ترتیب یافته بود نرسم معبوده
بیار عید گرازداد و مدد مراع از بیمار انحصان آرای دشاط و کاسرانی گشتیه
میریر عظمت و جهانمانی را از هر جلوس والا آسمان پایه گردانیدند
درین روز خیمه محل نرسمد گلشن دولت و کامکاری بهال دیکو نمر
بوستان سلطنت و نحت یاری نادشاهزاده ارحمد محمد معظم ناعم
دو لک روبیه و عرق نامینه چشمه و پیر بلیدی مرغ اختر ایست
و نحت مددی پادشاهزاده والا قدر محمد اعظم بعطای طر
مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و امیرالامرا و راجه حسوت
همگه و دیگر عمدهای اطراف بعدایت خلعت قامت مباحات
امراجتند و بر ارجه حی مدگه خلعت خاص و آرزوی مرصع
و دوامپ عراقی یکی با سار طلا و بمحمد امین خان میر کشی

عطایا و مواهب سنیه بامیدان دادند و محمد آمین خان میر
 نیشی بمنایت حلیه را علاقه مروارید بوارش دادند و بعد ابدان
 خان که نرسادیدن موحی از حدود اقبال نسبت کوسک لشکر دکن
 معین شده بود از آن صوب رسیده دولت اسلام بقدح حلق دریاوت
 و تعرض اشرف رسید که رعایت خان موحدار کوهستان داخل طومری
 مضط حیات در نوردید و حلیه حان خلعت یافته در سلک کومکریان
 صوبه کابل منتظم گردید و معین حان بخدمت دیوانی مکرار پرده
 آزای هودج عرت ریت امزای مشکوی دولت ملکه مقدس و قاض
 روش رای بیگم از تعییر مقیم حان خلعت سرافرازی پوشید بخدمت
 این ماه مبارک مرحام موافق بهم اردی بهشت متصدیان پیش
 خانه همایون باشا را والا در ساعتی مسعود مرادقات اقبال از
 دارالسلطنة لاهور و بیرون درده در باغ دلکشا بساط حشمت و ابهت
 گستردند و بیعت و پنجم مطابق چهاردهم اردی بهشت که ساعت
 بهشت موبک مسعود بود پس از انقضای پنج گهزی از روز مذکور
 حضرت شاهنشاهی با دسر الهی و عظمت و شکوه بهان پناهی از
 قلعه مبارکه سوار شده لوای توجه بعرم کشمیر بر امراحتند و
 دریای راوی را بحسب دستور نموده در باغ دلکشا برول سعادت فرمودند
 درین روز میر حان موحدار کوهستان جموں را بمنایت خلعت و
 اسب با سار طلا نواخته بخدمت مرحومه رخصت نمودند و از وقائع
 صوبه بنگاله حفر در گذشتی خان حاکم سپه سالار ارین دار نیمدار
 بمسامع همایون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و دره
 پروزی اشارت معلی بهین ثمره شجره اقبال گرین باوه بهال حشمت

است حضرت امام شاهی بر مروت آن نویسن ارادت آنی که داد
 داد و در پی این دروات آن قریب بود متأسف گشته روح او را
 انواع آوارجات روحانی موارش مرسودند و محمد آمین بدان
 مدافع اصدق آیتان معذور را که خدمت والاثنی ممر نشیگری
 و مصلحت از حدیث پنج هزاره پنج هزاره هزاره داشت
 مورد انواع مکارم و اهداف اطفال سلطنتی نیش خاطر
 میزن و کشتن چه پیچیده و مقرب و مقرب در محل خود است
 گزارش خود را به کتب کتب حقائق و نگار سر رشته و قانع حضور
 مهر موار را از حدی که گشته بود و دار تکف می آرد •

آغاز سال ششم از سنین حلاوت والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هشتاد و سه هجری و توحه بحساب کشمیر حمت الطیر

درین هدیام مدهمت ایام که به اثر عدل و رامت پایه امرای
 اوزدگ حشمت و مرماری می دین و دواب را چهره اورد و بهان
 از میس فصل و بصفت ریدت نیش دیهیم - لطمت و کشور کشانی
 مشاط اندوز بود ماه مدارک رمضان بهر ازان مرحمدگی در رسیده بر
 زمین و زمان از پرتو سعادت نور انشان شد و شب مع شده نیست و
 یکم مردودی ردیت خلال کرامت انوار اتعاق افتاده سال ششم از
 عوام خدمت سعادت قریب گیدی حدیو نا داد و دین نکرخی و
 مریزی و یک احتقری و بهروزی چاره آغاز در امر حمت و چون
 نیست و نسیم این ماه مدهمت پرتو سعادت بهمت رابات بحالیات

پیداده و برخی از توارۀ همراہی او تعیین نمود و روز دیگر دلیرخان
 را لکھو کدہ زشیدہ ہشت و شصت و میل کہ راحۂ آشام از حنظلہ میان
 پوشکش متعاقب ارسال داشتہ بود رسانید و چون خان سپہدار
 باوجود شدت کومت و آزار مهمات آن حدود را اقتطاع نکشیدہ خاطر
 ازل پرداخت نیست و ششم ماہ مسطور از موضع پاندو بکشتی
 دشتہ کوچ نہ کوچ روانہ گشت و سلج آن ماہ بمقام نری تلہ
 کہ سر راہ ولایت کوچ بہار است رسیدہ دہرم انتراع آن ولایت و تعدیہ
 و تادیب بدین آسما برول کرد و اردو و سائر اہل لشکر کہ براہشک
 می آمدند بعد از پنج شش روز رسیدہ محادی موضع مذکور از
 آب گذشتند و اسعدیار خان و عسکر خان و راحہ بہروز کہ در حدود
 گہوزہ گہات اقتضات نمودہ بودند بلشکر و بہرور پیوستند و درین ایام
 کومت خان عاتان مترکہ رسید کہ کار از مداوا در گذشت و طبیعت
 معلوف احتیلاجی مرص شد چون حال خویش نریں معوال دید و
 کہال ہمت و حمدیش تسخیر کوچ بہار مصروف بود عسکرخان
 و نا اکثر حمون قاہرہ و ہوارہ نیست و ششم سعدان بدان مہم تعیین
 نمودہ عامہ حضور بہ روانہ شد و اواخر روز چہار شدہ دوم شہر رمضان
 الحمارک از ششم سال حلوس عتایوں در در کردہی حضور نور داعی
 حق را لیدیک احانت گفتمہ ازین مرحلہ بدو سر منزل تقابولمت
 چون این حدر از نوشتہ سوانح نگاران نکالہ در دار السلطنت لاہور
 بعضامع حقہ نقی محامع رسید از اسحا کہ مراحم دادشاہادہ قیمت
 سنج گوہر عدریب و احلاص بیکوندہای عقیدت مند و در
 پیش گاہ حاکمت و بہاندازی عاطفت و قدردانی را پایتہ بلند

چون مکرده هیچ راحه در بگ هنگام یورش آشام همراهی حفره ظفر
 اعتصام اختیار نموده در آن سحر بساط حیات در نور دیده بود و مادرش
 که نا بهر حرد حال او در ولایت در بگ بود درین مدت دلازم دواست
 خواهی قیام ورزیده حان سپهدار کس بطلب مادر و پسر مکرده هیچ
 مرستاده در آن مامل چند روز قیام نمود تا آنها و راحه دو مریه که
 او را زیر طلعه دیده بود برسد و مهمات آن حدود را بطم و نسق دهد و
 درین ایام آن حان حانان سپه سالار را ندانم استعمال بعضی از
 ادویه حاره که تکویر طیدان مرغی نگار بود ضیق العس و حلقان
 و آثار قرحه شس و استسقا که هر یک براسه مهلک است بر آلام
 سابق امروند الحمله یازدهم شهر مذکور که مادر و پسر مکرده هیچ از
 ولایت در بگ رسیدند حان حانان آنها را بعدایان بادشاهی حارشدل
 و مستمال ساخته آن پسر را که ده ساله بود قائم مقام پدر صاحب
 و چون راحه دو مریه بسبب عارضه که او را طاری شده بود نتوانست
 آمد مادر خود را مرستاده تمهید معذرت نمود و او نیز در همین روز
 رمیده مورد استمال شد و آن نوین عقیدت آئین سیردهم از
 کلمی کوچ کرده بموضع پاندر که مقابل قصه کواهی آبروی آب
 و انعت برول نمود و چون از پیشگاه خلافت و جهاندانی یرلیع
 همایون صادر شده بود که رشید حان به وحداری سرگز باسروپ قیام
 نماید حان مذکور را با آن خدمت معین ساخته جمعی دیگر از امرا
 و مصلدان را و محمد دگ ملازم حرد را با چهار صد سوار و دو صد

سرالحم نواره است مقرر نمود که تنها داران چارک و کشپور
 و دیوانگوتو آمدن میر مرتضی در تهاهایی حدوث نوده وقتی که میر
 مذکور عازم لکهو کده شود تا اور فادست نمایند تا حمله خان پد سالار
 ناحیه بصرت شعار بیست و دوم شهر مـطور الکهور کده رسیده
 دانتظار رسیدن مدر مرتضی چند روز آنجا مقام نمود و چون
 مدر مرتضی تا همراهمان و حمده ادبیا و اموال داندشاهی و حلقه
 کثیر از دوز و اثاث آن ولایت که بطوع و رغبت عزم مهاجرت ازان
 کهروستان نموده بودند رحید از اسباب که بدو دست و سرالحم مهم
 سرزمین درگ و دو مره و عمار آن که چنانچه مذکور شد از
 ولایت آشام صمیمه ممالک محرومه گشته بود و بطم دستق مهمات
 گواغنی که در مدت تسلط و اذیتی آسمان بدست کمال احتفال
 یافته بود لاره بود و بدو هم برای رسیدن از کوچ بهار را که دگر ناره عمار
 مسان و طایبان انگلیخته ازان ولایت مستقوی گردیده بود تمدد نایستی
 نمود و موسم برشکال قریب شده بود آن درین مپیدار نافذهای
 مصلحت عازم بنگاه گشت و دایر حار را تا اکنز لشکر و نواره دانتظار
 رسیدن برخی از فیل پیشکش که هدوز سریده بود در لکهو کده
 گذاشته بیست و هشتادم ماه مذکور عازم گواغنی شد و لمح آن ماه بموضع
 کلیا در رسیده عرق و حب از اسباب کرچ نمود و بصحت ملاحظه کردن
 حیدون در مره و مرحد ولایت آشام و مملکت پادشاهی که تدارکی
 قرار یافته بود براه دامن کو روان گردید و باینر معرفت راه و امنیتی
 جنگل لشکریان سه چهار منزل تعب تمام کشیدند و چهارم شهر
 مذکور از دریای دلدک عبور نموده در پایی قلعه کشلی برول کرد و

مذکوره نوشته شد و چون مقبر گردید که جلوس معهود برای ساحل
 آب دهد که لواء معاودت ادراحت نگردا و نبود جان سپه سالار بمیر
 مرتضی نوشت که با همراهان و تیوب حابه و آشپزی که آنجا بود و
 جمعی از رعایا و سکنه آن ولایت از میلان و هندو که اراده ینگاله
 داشته باشند از گرگانو برآمده بلشکر منصور بدویدند و بان حسین
 حیر درستان که بحسب نقل اسباب گرگانو برچی از نواره ناسا
 فرستد و چون ندای بهوکی اظهار نمود که چندی از میلان راجه
 که هنگام انهرام در صحرا و جنگل رها کرده بود درین نواحی
 همت جمعی تنحص آنها معین ساخت و شب سه شده پنجم
 جیادی الاحره وکلای راجه رسیده پیشکشی که رسانیدن آن
 به قاجیر مقبر بود از طلا و نقره و صدیه راجه و دختر راجه پندام
 با چهار پسر از عیالهای راجه که بودن آنها در ینگاله تارسیدن
 تنه پیشکش معهود شده بود بلشکر ویدوری رسانیدند و جمعی که
 تنحص میلان رفته بودند بعد از چند روز رسیده پانزده رنجیر بیل
 آوردند و دهم ماه مذکور از پنجم سال جلوس همایون که مقدمات
 صلح مورب یافته بود جان حانان نا موکب کیهانستان از دیهه
 کوهستان نامروپ کوچ نموده رایت معاودت تصویب ینگاله برادر اراحت
 و چون درین هنگام فی الحمله جفتی در ارار آن بودند بلاد مقدار بدید
 آمده بود سرعت حیر ده ورد گشته کوچ بر کوچ طی منازل می
 نمود و چون دیرمهایی رسید و بطور بدوست که نواره که ابن حسین
 نکرگانو در ستاده و با بحمل اشیا و احوال سرکار پادشاهی بمی
 کند و ازین جهت هذر میر مرتضی از گرگانو برپایه در مکر

تعمیلات صلح برای و رایب آنها معوض ساخته بود و میداد تا به یک
 مقدمات مصالحه پرداختد و پس از گفت و گوی بسیار چندین
 قرار یافت که راجه بالغه صید خود را تحت راجه پناه و بیعت همراه
 تواند طلا و یک اک و بیعت همراه تواند نقره بیست رخیل و میل نریم
 پیشکش و پانزده رخیل و میل برای حال حاضر و بدین رخیل و میل
 بیست دایر حال بفرستد و متعاقب در عرض دوازده ماه ده اک
 تواند نقره و بود رخیل و میل بسوکار نانشاهی واصل سازد و هر ساله
 بیست رخیل و میل پیشکش می فرستاده باشد و تا وصول ندم
 پیشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
 کس از عدها که از آن ایالت حکومت او بودند هر کدام
 یک پسر خود رسم گردان همراه لشکر طغر پناه به ننگاله فرستاد
 و مرزبان و عیال ندایی بهوکن با روحی از رعایای ولایت
 کامرپ که در کوهستان نامرپ و دیگر حلال محسوس بودند
 و لشکر طغرائر رساند و بفرستاد که از سمت اترکول ولایت
 درنگ که یکطرفهس بگوهندی و طرف دیگرش در بای آبی
 برای که از حوالی قصه حدهر میگردد متاعل است و از جانب
 دکن کول ولایت دلی تلی و در سره که همیشه نگاه در تصرف
 ندهای نانشاهی خود داخل پیشکش و صمیمه ممالک محرومه
 باشد و حد فاصل میان مملکت نانشاهی و ولایت آسام در
 جانب دکن کول در بای کلدک و در طرف اترکول در بای آبی
 برای قرار یافت و عهد نامه مشتمل بر تعهد این امور از جانب
 آسامیان و قولنامه از تمل حال حاضر صندی بر قبول صلح بشروط

حالات - اثنی روح نماید یا آنکه حال حاضر را تا آن عارضه روزگار حیات
 و سرآید از بی سری کار لشکر بفساد گراید مورد تعرق خاطر گشته
 ارکان هم و ثبات شان متزلزل گردید و عطمایی لشکر در مدد
 این در آمدند که اگر حال حاضر به این نسبت اتمام آن مهم و استیصال
 راحه اراده گذرایدن موسم در شکل داشته باشد مسلک خود سری
 سپرده از حد شود و به هنگام آید چون حال سده سالار در عین
 کوهت و آزار برین معنی آگاهی یافت این الم روحانی بر کوهت
 حمامی او غلبه کرده قرین تفکر در هین مصلحت شده چهاردهم ماه
 مذکور کوچ کرده یک منزل پیش رو به تا عید لئیم حیره نگردد
 لیکن بذات ضرورت و اقتضای مصلحت اراده مصلحت و عریضت
 معادلت پیش نهاد خاطر ساحت و راحه صلاح آئین که همواره
 دار سال سفر و رسیدن امر الیاس صلح و طلب عمومی نمود و بقدر
 مقررن همیشه درین وقت که گردناری و استیصال خویش قریب
 الوقوع میدیدند دایره حال توسل حسته در التماس مصلحت و اظهار
 عجز و مسکنت مداعبه کرد و آن حال شهادت نشان بذات صلاح
 وقت حال حاضر را باین معنی راضی ساخت و هجدهم ماه مذکور کوچ
 شده موضع پتام که در ارجحی دره نامر و پست محل درول گردیده
 سر زمین پتام متعلق بر میداری بود که سمت قرانت و اختصاص
 نراجه داشت و ارجحی او بقطاب راجگی از اقرا ممتاز بود و
 بناچار راحه در دهه حدنگل و در مورچالی در نهایت متانت
 و اتمام نامه بودند و وقوع امر مصلحت درین موضع مقرر گشته
 بود بعد از وصول حدود مسعود باین مکان و کلاهی کردان که راجه

خلود اسلام از دیار آشام شد آنکه هنگامی که حان حادان سواره
 بکاره آب رسیده مورچال محدودان را با احتیاط بطر می نمود آن بزرگوار
 عقیدت آئین راعشی و صعی طاری شده بعلت آن حالت از اسب فرود
 آمد و بر روی زمین بکینه کرده ساعتی بلیکود شد و چون بهوش آمد
 بحیمة گاه رفته برول نمود و ممدای کوف و آزارش که باعث
 مصالحه با آسامیان گشت و آخر بآن در گذشت هما بود و درین
 موضع بدادر حدوث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین
 مکان بدلی بهوک که از سرداران عمده نامی راحه و سر آمد شجاعان
 آشام بود و بدادر ریحی که از راحه داشت قطع نظر از اهل و
 عیال کرده نامه برادر حویش ازو حدائی گزیده بود روی ارادت
 لشکر و بروری آورده نزد حان حادان آمد آن خان سپهبدار باقتضای
 مصالحت او را بکشتش خلعت ماحره و دهکده کی و حجر مرصع و
 اسب خوشدل ساخته و لکونی و استمالت نمود و مقرر کرد که از مردم
 حدگی آن ولایت هر قدر تواند فراهم آورده بصدق و محافظت قری
 و قصدات و راهها از نامروپ تا کرگانو و بام نماید و راه دریا بیر تا
 موضع ترمهانی بعهده او کرد چون او را در میان آشامیان بسر داری
 و سر لشکری اعتباری عظیم بود در اندک فرصتی چهار هزار کس
 از مردم حدگی آن ولایت جمع نموده بمراسم خدمت گراری و دولت
 خواهی پرداخت راحه ازین معنی بیدارک و هراسان گشته در همه
 عمدهای خود بی اعتماد شد و بیکدای بهوک را که چنانچه
 گزارش یافته هنگام سوزس ناران و طعیان آب در محاربه و محاربه
 با عساکر مصر مآب کمال سعی و کوشش نمود اصلاً مدافعه و تهاون

بمحافظت و حراست گردان و سرانداز حان را بصدط آن روی رون
 دیکهو معین ساخته چهاردهم رواج القای با حدود مسعود از گردان
 آمد و از آب دندک پایاب گذشته چون لشکر فتح رهبر بکار دهر دای که
 پایاب بود رسید لیکن دلی بهوگی که از داخل شدن ابو الحسن بمورچال
 ندای ثناتش ترلرل یافته دل اردست داده بود و آماده فرار ایستاده
 از سطوت عساکر قاهره یکبار معلوب رعب و خوف گشته چاره کار
 در فرار دید و با همراهان حویتش از مورچال فر آمده راه گریز
 سپرد و حدود میزوری قرین نصرت و بهروزی نآن مورچال که در
 کمال رضایت و اعتکام بود داخل شده برحای اعدای محمول
 حیان درول امراشتند از وقوع این فتح آسمانیاں تیره سخت مورد
 یاس و ناگهی گشته دل از امید علده بر داشتند و رعایا و سکنه
 هر ناحیت که در ایام شور انگیزی و فتنه ساری سپاه آسام و صعب
 و احتلال حال لشکر اسلام طریق بیوفائی و تمرد گرائی پیموده
 بعضی بطوع و برخی لکره لراحه گردیده بودند دگر ناره از متابعت
 او رجوع کرده روی التماس لشکر منصور آوردند و چون مهربان
 رساندند که جمعی از مقهوران در مورحالی که آنری آب دهدک
 ساخته اند پای حرأت و شرده خیال تمرد در سر دارند حان حانان
 با حدود کیهانستان ازان موضع کوچ کرده هردهم ماه مذکور بساحل
 آب دهدک رسید محالغان آسمانی که در آنروی آب مورچال
 داشتند نا آنکه آن آب عمیق عریض در میان حائل بود از مشاهده
 روایات و اعلام حدود نصرت اعتصام ناهرام گرائیدند از سوانحی که
 درین مقام باقتضای تقدیر اب آسمانی روی داده مدشای معاربت

مستحسول که دهولا کوزی آمده بود باز دکه همتان نامردپ گریخت و
 ییخدلی بهوکن اگرچه نامتطهار متامت و استحکام مورچالی که
 برکنار بهردلی ساخته بود با گروهی اندوه از آشامیدان شقاوت پزوه در
 حامی خود ثبات و استقامت ورزیده بود لیکن دیگر باره از راه
 مسکنت و خشوع در آمد و سعرا و رعتاده مکرر التماس مصالحه نمود
 حان سپیدار بقبول ملتزم آن عدار بانکار اقبال نکرده همت در
 دفع و امتیصال آن مدبر بد سگال و گرفتن مورچالش گماشت و
 هشتم ربیع الثانی ابو الحسن و قراول حان و جمعی از مبارزان
 طهر قرین را تعیین نمود که در کشتیهای جنگی دشته نترمهایی
 روند و از انجا بسرا دالی بهردلی روان شده از عقب مورچال او
 در آینده پس از رسیدن این دریغی ناآجا اعدای تقدم مدافعت و
 مقاومت پدش آمده و حربی عظیم و کارزاری سترگ روی داد
 آخر الامر محاهدان پیروزی لوا غلبه و استیلا یافته نحصاری که
 اعدا از ناس ساخته بودند در آمدند و محالغان منہرم گردیدند
 و چون ازان حادث که حدود قاهره در آمده بودند تا محل اقامت
 ییخدلی بهوکن که محاذی گرگانو بود و مرقه عظیم از مقهوران لثیم
 آنجا بودند ده گروه مساعدت بود و رفتن ابو الحسن با همراهان بر
 سر آن گروه مقتضای مصلحت نمی نمود حان سپه سالار قرارداد که
 خود بیاثر عساکر طهر اثرار گرگانو برآمده برسر ییخدلی بهوکن
 رود و مقرر نمود که ابو الحسن با همراهان همانجا اقامت گیرند
 منتظر رسیدن افواج بحر امواج باشد و مقارن وصول حیوش مدصور
 ازان طرف بر اعدای حمله برد و میر مرتضی را بدستور سائق

فصرت اثر تعیین نمود که اراں راه نچارنگ رفته تنبیه معمدان
اطراف و نواحی آن پردازد و عاری او را با صد سوار و صد پیکار آجا
تهاده دار ساخته خود بدیولگانورود و آجا توتف نموده تا ن حصین
اعلام نماید تا کشتیهایی آدوقه را بدیولگانو فرستد ابو الحسن نچارنگ
رفته تهرود گزیان آن حدود را تنبیه و تادیب نمود و عاری اعلان
را با جمعی که بهمرامی او تعیین یافته بودند آجا گذاشته بدیولگانو
آمد و پس از وصول تا آجا چون کشتیهایی آدوقه از لنگه و کده رحید
ارابور که هنوز بحی مقاهر بر طرفین دریا در سوز چالهایی خود
متمم بودند و نواره را نیم آتیب تعرض و خدمت انداز آنها بود
احتیاطا بحی احتیاط - هائس را نا نوحی از سوار و پیاده نراه چارنگ
روانگ گرگانو نمود و خود نواره را همراه گرفته عارم گرگانو شد و چند
قلعه که اعاشی بر طرفین آب دندک احداث کرده بودند نقهر
استیلا ابتراع نموده مقدم ساخت و درین اوقات حان خانان سید
احمد ملارم خود را با نوحی از سوار و پیاده نتهاده در کوه پور فرستاد
و سید مالار حان را نچارنگ تعیین نمود که با تعلق عاری بصط و
و محافظت آن حدود قیام نماید و از حر ربیع اتول رسد علت از
راه حشک سرگرد و ابو الحسن با نواره بر آدوقه نگرگانو رسید و
نیم فصل و گرم ایرد میان شدت عسر نه یسر مددل شد و جمعیت
و راهبیت در حال لشکریان پدید آمد تا حمله آشامیان تیره
سخت را از فرو نشستن آنها و انصرام ایام نرسکال و اعتناح طرق
و مسالک هوای حرأت و محبوب از سر رفته - گر ناره ادی انداز
نشوائق حبال و تدکثائی درها و حاکل ها نهادند و راه

آمده بآنرا قتل بر ادوحتان و جمعی کثیر طعمه مصاصم انتقام
 مبارزان میزوری مثال گشته خر خدای و نکال حاصلی بید و حنند
 دلیران را از حیرگی و حرأت آنها عرق عبرت و شهامت و دلیری
 حرکت نموده بتعاقب آن حشرات مدشان پرداخت و تا ناله دریا
 رفته تبع حالات نسوین بسیاری از ملاعین بی دین رنگین ساخت
 و پس از وقوع این معدی آسمان صلاکت کیش سر از هوای
 شب خون پرداخته دیگر قدم حشرات نبرد یکی کرگانه داشتند و در
 حلال این ایام در کرگانه بید امراض و علل مہلکه شائع شده شدت
 آن نلیه و استداد قسط و علا نهایب احامید و اراحا که حر صبر
 و سکون چاره نبود صحاحداں دین و مدارزان طغر قرین بمقتضای
 (اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰدِقِیْنَ) پای همت در دامن مصائب کشیده و
 دست اعتصام و توسل بحمل المتین تسلیم و توکل در زده منتظر
 انصرام ایام نرسات و طلوع بفره نئی و نجات از ان در طغ پر آفتاب بودند
 و در اواسط ماه صفر باران روی به کمی بهاده حورسیدن حباب امروز
 لطف و عنایت ایردی از ادق اوصال تازان شد و از تاثیر نگاه گرم
 آفتاب رفته رفته بقات آب ارچهره شاهد غیر انرا متاده روی دل حوی
 زمین نمودار گشت زمرة اسلامیان را پای تمدی از گل برآمد و
 گشتی امید مسالغان بحسک افتاده درین ایام چون بطهور پیوست
 که اراں روی رود دیکهو تا دیولگانو نراه چارگ قریب دامن کوه
 آلی هست که انرا در برشکال آب نمی گیرد و درین وقت که رمین ها
 نغیة از آب و گل دارد و آن راه حسک و قابل عبور است حان
 سپه سالار بیست و یکم صفر انوا الحس را تا موخی از مواکب

اصناف علات و ماکولات و مشروبات و خود غذا داشت چون گاو
 بسیار از محالغان بدست سپاه طعربناه آمده بود تا یک چند
 گوسفت گاو در آب صرف حوشانیده یا در پیله آن پخته با درنج
 میخورند در اواخر حال آن میر معقود شد و چون اقسام لیمون
 و نارنج در آن ولایت و فراست گاهی معرای هوس متدعمان ازان
 می شکست دیگر ازانواع حورنی چیری یامت نمشد محملا دنا بروقوع
 این قصایا و حدیث این نلایا آشامیان شقاوت پرور حیره در سده بتارگی
 آمدند در انتراع آن ولایت بستند و نیکدلی دهوک که چنانچه گراش
 یامت از محالده و کوشش بحر گرائیده ارری تصرع طلب مصالحت
 میکرد دگر ناره راه محالعب و طعیان پیمود و از قرارداد صلحی که پیشتر
 نموده بود برگشته نیکده توری و شر اندوری فحشت و چون
 عیونت هوای مهتراپور و حدوث علل و اسقام ندایت رسید
 حاکمان با حنون بصرت نشان ازان ها کوچ نموده دور دهم محرم از
 پنجم مال خلوس همایون دگر گاو آمد و آشامیان محمول این
 حرکت را در بحر محمول داشته حیره تر شدند و در حسارت و دایری
 مردود اکثر شب ها نائین نگویند حویث باطراف حصار آمده
 قصد شب حون میکردند و حملهای متواتر می نمودند چون
 عساکر قاهره از درون و دیور حردار و آمده مدافعت و پیکار
 بودند و شب ها در استر استراح نمی نمودند و مرددان در
 طرف حمله می آوردند تیغ قهر بر سرباوک دلا تر حگر حورده از
 صولت عاریان اسلام دانهرام می گرائیدند بیتی مقاهیر اجتماعی
 عظیم نموده در مهتاب سنی مورچال دایر حال و راحة سحانه

که اگر راحه قبول شرائط مصالحه نکند من ازو معارف هسته
 برد حان حانان می آیم و دمهج عمودیت و دوات خواهی خدیو
 زمین و زمان میگیریم و بعد از دوسه روز پورمل را اذن انصراف
 داد در حلال این احوال در متهرا پور که حان حانان با اکثر عساکر
 منصور آنجا اقامت داشت بسبب کثرت نارس و دواب آب و هوا
 اقسام امراض و اسقام خصوصاً تب لرزا و اسهال شائع شده اکثر
 اهل لشکر مریض و کوفتباک شدند و اثر سمیتی در هوا و مقدمه
 و نائی در حدود نصرت لوا بهمرسیده جمعی کثیر باقتضای تقدیر
 بساط حیات در نوشند و این حالت پرمالاب در کرگان و اطراف
 و نواحی آن بلکه در حمیع ولایت آشام سرایت کرده این نلیه عموم
 یامت و خلقی انبوه از آسامیان شقارت بزوره خصوصاً انتاع و اشباع
 راحه که خود را نکوهستان های دور و تنگای درها و جنگلهاکشیده آن
 مواضع را پناه حای خویش اندیشیده بودند از تبع رهزندان و نا زخم
 منا حورده بدرکات حکیم پیوستند چنانچه از حواص راحه نقل نمودند
 که دو لک و سی هزار آشامی نلیه و نا راه نیستی پیمودند و وقوع
 قحط و علا و معدا حوائج ضروری معیشت که علقش انسان طرق
 و مسالک و عدم رسول رمد از حبانگیر نگردود علاوه ایبحال گذشته
 کار مردم ازان دد خواری کشید از حمله یک صد و هفتاد و سه انبار
 شالی که از محادیل عیامت اولیای دولت گذشته بود هنگام طعیان
 آب و خسارت و حیرگی اعدای حمران مآف شانده انبار در تصرف
 عساکر نصرت شعار ماده مائقی را مقهوران متصرف شده بودند
 و درین مدت قوت غالب اهل لشکر و دواب برنج بود و دیگر

مرستاد دالحمله چون لیخدای بهوکس مکرر حملات مرد آرما و سب
 حول ها لر عساگر قاهره آورد و در مراتب مدافعت و محاربت
 هر تدبیری که ممکن بود بکار برده دقیقین دانست که اقدام ثبات
 و همت محاهدان دیس و مدارزان نصرب قرین امثال این امور
 لعرض نمی پذیرد و شاهد مقصودس در مرآت سعی و کوشش صورت
 نمیگردد ناچار مسلک عجز و انتہال سپرده بدلائل عقل دور
 دین و حرد مصلحت گرین ناچار راحه شقاوت کیش صلاحت
 آئین بران مسکنت و حصوع اظهار بدامد و اعتدعای مصلحت
 نمود و عربضه مدعی برین مراتب مصحوب یکی از مردم کاردان
 برن حال دانا ارسال داشت و مرستاده او نمتهرا پور که محل
 اقامت مواکب مدصور بود آمده حال مدیه سالار را تذکار کلمات
 عسکر آمیر بخشایش انگیز صلح راضی گردانید لیکن آن بوئین
 صلاح اندیس کاردان قبول این معنی را مسرور ناساحت که راحه
 پادشاه رنجیدر میل و سه لک توله طلا و دختر خویش بجهت پرستاری
 پرده آریای حرمکد سلطنت و اقبال بعرضدن و هر ساله پنجاه زنجیر
 ذیل برسم پیشکش به پیشگاه حاه و حلال ارسال دارد و آنچه از ولایت
 آسام پی سپرد ادواج طهر اعتصام گشته نتصرف بددهای نادرشاهی
 واکدارد و کوهستان دمرورپ و دیگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
 نار متعلق ناسد و پوزممل نام مدوی از بددهای نادرشاهی جهت
 ابلاغ این پیام برفاقب کس لیخدای بهوکس مرد او مرستاد و چون
 پوزممل آلتها رسید لیخدای بهوکس قدومش ناداب مهمان
 پذیرد تلقی نموده شی او را نهایی از اعیار طلبید و اظهار کرد

برخی از نواره دیولگانو مرستاده او را نلکهوگده طلیدند و چند نوبت
 پدای سرخی نایبری و سپاس با سدارزان منصور نایبری دریای
 در مپتر رفته چندی از رؤسای آشنایی را که گروهی اسبوه ازان
 قوم بد بهان فراهم آورده نران طرف مصدر فتنه و فساد گشته بودند
 و جمع وصول رند و قطع طریق مساک تمرک و سرکشی می پیدموندند
 تدبیه و تادیب نمود و جمعی ازان بی باکن را بتبع لیدربع اراهم
 گذرانیده زهره کثیر بقید امر آورد و اسیرانرا ناشیای بهمار که
 عذیمت حاکوس نصرت شعار گشته بود نلکهوگده رسانید و در عرض
 این ایام سه نوب نواره پراسار و سامان کجاست ندرقه کشتنیهای ورقه که
 شعل تجارت علمه و رسانیدن آذوقه قیام داشتند نگوشتی مرستاد
 که ازانجا آذوقه و امر نلکهوگده آوردند و چون مکرر نرسکند حدود قلعه
 حوله گده که مابین لکهوگده و کلیان واقع است تاحات نرد معسدان
 آن سرزمین را گوشمال داد رعایای آن موضع از ترکتاز عازبان سعادت
 بهره ستوده آمده سردان خود را که محرک سلسله فتنه و شورش بودند
 دستگیر ساختند نرد او آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چند
 کربن بر متوطین دامن کوه تاحات قتل و عاری عظیم نمود و آنها
 بیرادر سردار که از عمدهای راحه بودند و نردیک کوعستان مورچال
 ساخته هنگام مرصت قدم حراب نحوالی کرگانو می گذاشتند تا ریان
 و نرزدان آنها دستگیر کرده نرد او آوردند و چون اکثر معسدان را
 تدبیه و تادیب نموده دست حرأت و استیلاي آنها کوتاه ساخت
 یادگار حاضر مرستاد که نائین پیتس صط دیولگانو نماید و حقائق
 این احوال را محال حادان نوشته مصحوب یکی از آشنامیان

را در کنار ناله دندک دندک تا حلاف اندیشاں بد سگال ازان
 عبرت گیرند شمه از سوانح لکھوگده که نواره نادرشاهی آنجا بود آنکه
 بعد از رسیدن موسم برشکال و طعین آب ها و مسدود شدن راهها
 چون حذر خسارت و حیرگی آشامیای مقهور و قصه کشته شدن
 ابور بیگ تهبانه دار کچپور اشتہار یافت این حسین بر دور لشکر حویتن
 حصار از نادم در کمال متانت و استحکام ترتیب داده بر اطراف
 آن ادوات توپ حادہ حید و ترکدار دریا بدر بر سر راه و موضع کمین گاہ
 مقایر مورچال ها بسته از شراعتا و شب حو آنجا نارغ گشت
 و برخی از نواره مشکون سردان کرار و ادوات پیکار بسر کردگی
 طی بیگ ملازم حان سپہ سالار نکچپور مرستاد که آنجا رفته بتدبیر و
 تا دیب اعادی پردازد چون علی بیگ نکچپور نزدیک رسید برخی از
 کفره بانکار بر روی دریا ناسعائش جنگی و جمعی از طرف ساحل بر
 سر نواره نادرشاهی آمده از دوسو بحرب و حدال پیوستند و در اول
 کار نواره منصور مغلوب شده تا موضع ناس دازی که مابین کچپور
 و دیول گانو است نار گردید و در آنجا معرور حان رسیدار که
 این حسین او را با برخی دیگر از نواره نمود علی بیگ مرستاده بود داو
 پیوست و هر دو ناتفاق در اهل کفر و شقاق حمله کردند و آنصال
 اندیشاں تاب ثبات نیاورده طریق فرار سپردند و چند کشتی اراں ها
 دست منارزان بصرب مدد افتاد و معور حان ر طی بیگ
 لکھوگده معاود نمودند و چون درین وقت یادگار حان در دیول گانو
 از سر اعدا ایمن نمود و نودن از در آنجا با جمع قلیلی که همراه
 داشت از مصالح دور می نمود این حسین با آن حان سپہدار

و درین اثنا عدد الرسل حویش رسید امان نا چندی از بهادران
 حالات شعار و چند بیلدار ناک زدند و چون نزدیک بکار رسیدند
 محمولان معلوب خوف و رعب گشته روی دفرار نهادند و بیلداران
 به تیر دستی و چالاکي راهی که یک سوار بدلا تواند رؤس دران
 بکار کشادند و مدارزان ظفر پناه اران راه بدلا نرآمده بتعاقب گریختگان
 پرداختند و دیگر لشکریان بفر از عقب آنها سرعت از آب گذشتند
 مشاهدهن اعلام دران صحرای وسیع باعدای ممالک مرحام رسیده تبع
 انتقام در آنها نهادند و کشتی دلیع و قتلی بدربیع کرده مثنویت
 بهاد اندوختند و پسر لیخدای بهوک که سردار آن جمع بانکار بود نا
 نقیة السیف آن حیل انداز تنگ پا نیمهائی ازان عرصه بلا نر آورده
 بکار بهر دای رسید و چون گریختگان از بیم تعاقب حنود طغر مآب
 دست حوش اضطراب بودند سراسیمه وار نکشتیهائی که در بکار
 داشتند هجوم آوردند خود را نرویی هم در سغان انداختند و نرحی را
 کشتیه عرق شده بسیاری را موج بنا از سر گذشت و یک صد و
 هشتاد تن از آشامیان در بهاد که اکثر رؤسای آن قوم بد نژاد بودند
 و اران حمله یکی از سرداران عمده بود نکمند قهر و استیلائی
 بهادران ویروزمند اسیر گشتند و رشید خان مورچال آنها خراب
 کرده قرین بصرت و طغر معاود نمود و از وقوع این فتح نمایان
 خوب و هراس بدقیاس نرواطن آن اطل پرستان ایزد ناشناس
 مستولی گشت و از حمیع مورچال ها نر حاشته نروایای ناکهائی در
 حریدند و فی الحمله آرامشی در اهل شهر و حصار پدید آمد و
 ناشاره خان سپهبدار رؤسای اساری را معلول و مقید ساحنه مادقی

تیره لختان شتافت آشامیان مردود از سطوت و صولت حدود مسعود
 ره نورد مرار شدند رشید حان تا کنار آب دندکا تعاقب آن بدماقتان
 کرده از اینجا معاودت نمود و در همین روز سراندار حان دیر حدر
 یافت که صلاحت مدش آشامی در یکی از مورچالها که در یک
 محل اقامت او در اندروی ناله دیکهو ساخته بودند جمعیت نموده
 عریضت شنکون دارند باوجود کثرت آشامیان بد ادبیتش و تلمت
 همراهان خویش نتحریک خلالت و دلادری در سر آن زمره بد غیر
 رفته حمعی کثیر نه تیغ کس و کمدن قهر قایل و اسیر گردانید و مورچال
 را حراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند عرهای
 کشتگان از گردن در آویخته برن حان حادان مرستاد بعد از وقوع این
 منج اعادی حسران مآب دعت از تعرض حال ادواج آنروی آب
 کشیده دگر ناره پیرامون عریضت شنکون نگردیدند و چون گروهی
 از کعار تیره روزگار در کنار ناله که موموم است لککو حان و ارماین
 بهر دلی و دندکا میگردد مورچالی ناستحکام دسته بودند رشید حان
 محاطت شهر و حصار بهیر مرتضی و راحه امر سکه گذاشته
 شانزدهم ماه مذکور بقصد دوح آن معسداں مقهوران از کراکو برآمد
 و از ناله دندکا تا تمامی سپاه طعربناه به بیروی توکل ردایری گذشته
 چون کنار ناله ککو حان که در آن طروش عظیم لئیم مورچال بسته
 جمعیت عظیم بسته بود رسید مرقه صلال ناروی حرأت دمداده
 و حدال کشوده شروع در انداختن توب و تعنگ نمودند و چون رمین
 آنروی آب نوعی ارتفاع داشت که عمود ساحل متعذر می نمود
 و حدود قاعه در گذشتن از آب متعکّر گشته لحتی درنگ گردیدند

کثیر محاذی دیوار حصار صعب کشیده حویلی مرصع یورش بردند
 درین انداخته اندری متراکم که نموداری از اندوهی و هجوم امواج
 صلب بود ظاهر شده نارسای سدید آغاز کرد که چون ریس سیل
 سرسک عشاق مرصع دیده کشود نمی داد و آب تا رکاب ناپایان
 آتش حورسیده دلاوران اسلام را محال تاختن بران خاکساران نهاد
 لیکن مقابله بر پایی جرأت پیتس نهاده قدرت آورش نیامدند
 و از اول تا آخر در برابر عساکر مصرع مأثر ایستاده پایان شب رخ
 از عرصه مقابله در نامدند و روز عید الصبحی حور رسید که گروهی
 اندوه از آسمان سقوت پیروزه از آب دود کا دور نموده در سواد شهر
 میان در آل بدست مورچال دست حسارت کشاده اند و رهان حال
 قراولان را با فرقه آعران و حلال را با همراهان او و دیگر دلاوران
 مدافعند از اندیشان معین صاحب و آنها رفته و صلیب عز و جهاد
 با آن جمع عدالت نهاد اندوختند و آن باطل ستیزان را معلوم
 و مدهزم ساخته مورچالها را که بچوب و تخته ساخته بودند آتش
 زده سوختند چون و رهان حال را الم زخم کسب ناستند از انجمن
 از کثرت تردد و شدت آن آزار ضعف و ناتوانی در و مستولی گردیده
 بود محالان ازین معنی آگاهی یافته حیرگی میکردند حال سپه سالار
 رشید حال را بحالی او تعیین نموده او را نزد خود طلبید و حال مذکور
 یارندم شهر مسطور داخل گرگانه شده همان روز شدید که کفار محار
 دگر باره مورچائی که متصل شهر از تخته و چوب ساخته بودند و روز
 پیتس عراب اسلام آندرا آتش زدند آسمان نهدید و استحکام آن مشعل
 اند نمکون اجتماع این حدیثا حدود طعنه اثر سوار شده به تندیه آن

پیوسته شب حویران اشکرمی آوردند و آنها چون حامی مستحکمی داشتند بمدامعه پرداخته دفع شرآن بداندیشال میکردند و در هفتم دی الحجه محدودان باهمگی انتاع خودس بکثرت و بحوم تمام شده بکام بقصد یوزس بر حصار از آب گذشتند و شهر رسیده بیکبار بر امواج بیرون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در انداختند مرههک حان نا انکه ارشد الم رحمها که بدعتش رسیده بود کمال آزار داشت سوار شده میان حصار ایستاد و اهتمام جنگ و مراسم سرداری بجا آورده سپاه بیروزی را بمدامعه و محاربه کفار نا کارته بین نمود تا قریب سه پاس شب بیرون قتال و حدان شعله در بود و حرری صعب و کارزاری شدید که مثل آن کم نوتوع پیوسته بود رو نمود خود مقهوران شقاوت پرور مکرر از هر سو بر دیوار حصار یوزس درده در هیچ طرف محال عله و استیلا دیامند و عادت الامر بصدمه تبع محاهدان خلل سعار سپر اداحته نوادی مرارستانند و درین بیکار و آردیش از اکثر مداران عقیدتمند و ودوبان احاص مدتش خصوصاً مرههک حان و سید سالار حان و میر مرتضی ترنانات مرادیه و کوششهای دایماده بطهور رمید و شب هشتم سمر مدکور مدپیان لشکر مدصور حدر رساییدند که دگر باره متاھیر از آب گذشته عرم عدر و شنکون دارند مرههک حان یا کمال ناتوایی و آزار سوار شده آماده روم و کارزار گردید و امواج بیرون و بیرون را حدرار و مستعد بیکار گردادید قریب بد و پاس شب که ماه جهاد گرد سر بمقاب احتیاج در کشید عاصیان تیره تحت طامت مرشت از کمین دین برآمده برحی نا مید سالار حان و عدد الرسول مقال شدند و حمعی

ساختند و مرهاک حادرا دران رسب حیر بلا و ستیر مرک آزما از غناچه
 بیکل اعدا دو گل زحم بر دسب شگفته کچین ریاض سرخروئی سد
 ناخمله اعادی صلاقت قرین تاب حملات مبارزان سعادت آئین بیاورده
 هریمت را عذیمب شمرودند و خود را لحدق انگده طریق فرار و مسلك
 ادبار سپردند و عرصه حصار از حار استیلای اشرار پیرایش یافته
 اولیای دولت بغیرور مددی چهره بشاط برامروختند چون حصار مدکور
 از بانس بود و آشامیان محدودل بهوختن آن محال دحول یافته
 بودند روز دیگر میر مرتضی بصواندید دولت خواهان همت بر ساختن
 دیوار گل نحای حصار بانس گماشته لحد و کوشش بداع همان
 روز دیوار سمت شمال را باستحکام تام بر آورد و در عرص یکبهفته
 بر دور آن محوطه دیواری عریض مرتفع مرتب ساخته بتوب و تعدک
 و دیگر آلات جنگ مستحکم گردانید و سید سالار حان و عبد الرسول
 دکلی و قشونی دیگر از سپاه طغر پده مقرر گشتند که شمها بیرون
 شهر رفته بمراسم حراست و پاسداری بیدام نمایند و از کید کفار عدار
 نا خبر باشد ایکس آشامیان سخت کوش بدکیتش از بدرگی ترک
 خبرگی نکرده دست حصار از کیده قوری و سراندوری نکشیدند
 و از آئین فتنه ساری و دسب اندازی متقاعد نگردیدند هر شام
 بجمیعت تمام ار بهردلی و باله دندکاله که یک گروهی کرگلو
 گذشته آب دهدک می پیوندند عبور نموده باواج منصور که در
 بیرون شهر پاس میداستند مقادله و محادله می نمودند و بر اطراف
 حصار هجوم آورده حوایی فرصت دستبرد بودند و آبروی رود
 دیکه که محل اقامت سرانداز حان و میاده حان بود مورچالها ساخته

حرأب دیر حمر نآنها رسانیدند زود نذارک این قصیه پذیرا شدند
محملاً چون مرهاک حان و میر مرتضی در کیهیت استیلائی اعدا
آگهی یافتند تا حموی از دلاوران سوار شده بدفع آنها متوجه گشتند
اما چون ظلمت لیل پرده احتجاب و امتیاز بر چهره محالغان سیه
روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرف است
و لیسچه حاکم حمله باید کرد در حلال این حال آشامیان در مکان
یکی از چاههای سرگ حانیه راحه را آتش زدند از پرتو شعلات
آن شب تیره نمودار روز روشن گشته محل اجتماع مساک کیشان
ظاهر شد و معاهدان فیروزی مآل نروستانی آن مشعل اقبال
بران گروه تیره تحت حمله کردند ایمن چون زمین ها کل و لای
داشت و کودکانها بر سر راه پراکنده شده بودند اکثر سواران از هم جدا
افتاده حمر معدودی از پدای نا سرداران مرعیدند آشامیان مسک
همت ناو خود کثرت عدد از صدمه حرأت و دایمی بهادران بصرت
نشان مورد رعایت و هراس گشته بمالای آل نر آمدند و اراکین دست
حرأب دادا حتن تیر کشوند مبارزان پدای آل رسیده میر مرتضی نا
هعب سوار از مدریان معاد مدد ندروی همت و حلاک بمالای
آل حمله کرد و شدت تیر نازان آن بانکارا را چون قطرات انر بهاران
سرمایه حورمی و طرباگی شمرده دایمرا نه خود را ندالا رسانید
و بناه آن حمله مردانه اجمعیت آن تیره روزان را فرار آن پشته
متفرق گردانید و مرهاک حان از سمتی دیگر نا معدودی بر محالغان
تاحت و همچنان سائر سرداران و دلاوران هر یک از طرفی در
محدولان بی دین زده تیغ دهر و کین از حو آن ملائین رنگین

ساختند و مرغان حاد را در آن رست خیر بلا و سایر مرغان آرم را از غنچه
 بیکال اعدا دو گل زخم بر دهنش شکفته کچپس ریاض سرخروئی سد
 با حمله اعدای صلاحت قریب تاب حملات مبارزان سعادت آئین بیاورده
 هریمت را عظیم شمردند و خون را بحدق انگنده طریق فرار و مصلک
 ادبار سپردند و عرصه حصار از حار استیلائی اشرار پیرایش یافته
 اولیای دولت بعبور ممدی چهره نشاط برافروختند چون حصار مذکور
 از ناس بود و آشامیان محلول بهوش آن محال دخول یافته
 بودند روز دیگر میر مرتضی بصواب دید دولت خواهان همت بر ساختن
 دیوار گل نحاس حصار ناس گماشته شد و کوشش بلاع همان
 روز دیوار سمت شمال را با استحکام تام بر آورد و در عرص یک هفته
 بر دور آن محوطه دیواری عریض مرتفع مرتب ساخته تا بوقت و تعدی
 و دیگر آلات جنگ مستحکم گردانید و سید سالار خان و عند الرسول
 دکلی و قشونی دیگر از سپاه طغر پناه مقرر گشتند که شهابیرون
 شهر رفته بمراحم حراست و پاسداری قیام نمایند و از کید کفار عدا
 با حذر باشند لیکن آشامیان سبب کوشش بدکیتش از بدرگی ترک
 خبرگی نکرده دست حصار از کیده مخدوری و سراندازی نکشیدند
 و از آئین فتنه ساری و دسب اندازی متقاعد نگردیدند هر شام
 بحمیمت تمام از بهر دلی و بالغ دند کاله که یک گروهی کرکاو
 گذشته آب دهدک می پیوندند عمور نموده با نواح منصور که در
 بیرون شهر پاس میداشتند مقادامه و مصادک می نمود و بر اطراف
 حصار هجوم آورده حوایی فرصت دستبرد بودند و آن بروی روز
 دیکه که محل انصاف سراندار خان ر میاده حال بود مورچاها ساخته

حرّات دیر حذر آنها رسانیدند و در تدارک این قصیه پرداختند
محملاً چون مرهه حان و میر مرتضی در کیدیت استیلائی اعدا
آگاهی یافتند با جمعی از دلّازان سوار شده بدفع آنها متوجه گشتند
اما چون طلعت لیل پرده احتجاب و اختار بر چهره محالان سیه
روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرف است
و لجه حادث حمله باید بود در حلال این حال آشامیان بد مکان
یکی از چپ‌های رگ خانه را آتش زدند از پرتو شعلات
آن شب تیره نمودار روز روس گشته محل اجتماع مساد کیشان
ظاهر شد و معاهدان میروزی مآل نروستانی آن مشعل اقبال
بران گروه تیره تحت حمله کردند لیکن چون زمین ها کل ولای
داشت و کودکان مرمره پر آب شده بود اکثر سواران از هم جدا
افتاده حذر معدودی از سپاه با سرداران درمیددد آشامیان مسد
همت اراحد کثرت عدد از صدمه حرّات و دایری بهادران بصرب
بشان مورد رعب و هراس گشته بمالای آل درآمدند و از اسلحه دست
حرّات انداختن تیر کشودند مناروان بدای آل رسیده میر مرتضی با
هعب سواران مدیران معاد مدد نیروی همت و حلاک بمالای
آل حمله کرد و شدت تیر باران آن بانکارانرا چون قطرات انر بهاران
مرمایه حورمی و طرباگی شمرده دایرانه خود را بدالا رسانید
و بد آن حمله مرده در جمعیت آن تیره روزان را فرار آن پسته
متعرق گردانید و مرهه حان از سمتی دیگرنا معدودی در محالان
تاحت و همچنین سائر سرداران و دلّازان هر یک از طرفی در
معدولان بی دین رده تبع قهر و کین از خون آن ملائین رنگین

حوث نا همراهان مکمل و مسلح تا صبح آماده مدافعت و محاربت
 بود و در مراسم حذر داری و هوشیاری تهاون نمی نمود چون
 حان حایان اربین معنی آگاه شده و هتتم دی القعدة مرهاد حان را نا مید
 هالار حان و قراول حان بکرگانو تعیین نمود بعد از آمدن مرهاد
 حان محمولان شقاوت پرور پیشتر از پیشتر حسارب و حیرگی نموده
 دکراب و مراب هنگامه آرای حدال و قتال گشتند و آویر شهای سترگ
 و کوشش های محنت نگر برده هر دار حاسر و با کام و معلوب تدع سطوت
 دلاوران اسلام گردیدند و صعب ترین محاربات آن بود که در شب عرق
 دی الحکمة روی داده مرهاد حان زخمی شد و بر دیک بود که کرگانو
 بتصرف آشامیان محمول در آید و کار لسگر بصرب شعار بعساد
 گراید و آن چنان بود که مقاهیر باطل مدیر محال طلب برده داری
 طلب سب ایتهاز و رصب کین نموده ارسمتی که حمدق محوطه منزل
 راحه پایاب بود گذشتند و پدای دیوار ادهس رسنده دشور عظیم که
 هنگام رزم و حدال سیمه آندوم بد حسالسب بر بدوقچینایی که در
 پای دیوار بحراسه قیام داشتند حمله آوردند آنها را پس از اندک
 مدافعتی پای قرار از حای رفته فرار نمودند و اشرار بانکار دیوار
 را آتس زده درون حصار آمدند و نصف آنرا بر گرفتند و از وقوع
 این مدعی شورش و انقلاب عظیم در اهل حصار بهم رسنده مردم
 بهم بر آمدند و حال دیگر گوس شد چون سرداران حوث میرزری
 صدای هاو هوی مقهوران را بر معامله هر شب که بر اطراف حصار
 آمده شور می انداختند قیاس کرده بحیال این حسارب بیعتانند
 و بدوق چینان مذکور بر بعلمه دهشب و سراسیمگی از وقوع این

ساخت که یکسر آن نکهت متصل بود و بر دیگر مدتهی سده نحای
 که نهر دای متصل نآب دهنک می شود مقاهیر شقاوت مرحام
 چندین نوبت بحکمیت و هجوم تمام ار آب گذشته نر لشکر دلیر حان
 سب حو آوردند و آذر شهای صعب کردند نوبتی آن حان
 شهادت شعار خود حواری شده نراں مكدولان تاحت و حمعی كثیر
 را طعمهٔ مصمام انتقام ساخت و دیگر نلشكر او حسار نمودند و
 چون رمیدار چارنگ که ار اعظم اعوان راده بود باتناع خود ندرنگ
 متبراپور آمده مورچال بسته بود حان حان راحه حان سنگه را
 دمع او تعیین نمود و راده مذکور نر سر او رفته نا آن کار لثیم
 حربی عطیم نمود و او را هریمب داده کامیاب طغر نلشكر ویرزری
 اثر معادلت کرد و همواره مبارزان حلاب آثار را در لیل و نهار نا
 اعدای تیره روزگار آذر شها رزی میداد که نکر مجموع آن نر سیدل
 تعصیل موجب اطراف ر تطولست چون محالان را ار محاربات و
 مقاتلاتی که در متبراپور نا حاد ماصور نحای آوردن مقصود
 حاصل شد انتراع کرکادو که ویلان و اسپان و حمیع آلات توپ حانه
 و نواره و نحیرة آذوقه در احیا بود پدش بهاد همت ناطل همت
 ساختند ر شهاب جمعیت تمام نر اطراف شهر و مسوطه حان راده
 هجوم آورد و نرصت یورتن می حستند و نواحی شهر را اشرار
 شرارت آتش زده حابها را می سوختند و صدق (کرمهٔ نیکو
 نیکو نایدیم) را چراغ ظهور در پیدشگاه نصائرمی ارحاند میر متصی
 در آل نر دور مسوطه حان راحه ار بیانهای اندر تپی حمعی
 نحرمت نر داشته ر گرهی ر کردار نالهٔ دیکو و محاربات گما آه

مرئضی ناسدند و مدانه حان اردامن کوه ساینی بر حاشیه با
 سرانداز حان آندوی دانه دیکهو که از پنش کرگانو حاریسب اقامت
 نماید و سکنه آن حدود را از شر تعرض اعدای مردود محافظت کند
 و دیگر لشکرها از هرحا که باشند متهراپور آمده بکینش مسعود
 پیوندند تا سمله بدائر سموج این اسباب و موحداث دیگر دانه جمیع
 ولایت آشام بتصرف آشامیان تیره ایام در آمده عیر از کرگانو و متهراپور
 حای دیگر در تصرف عساکر منصور دهاند و از حیرگی مقهوران
 کار نحای کشید که از متهراپور نکرگانو بی موحی محال ثردن بدود
 از وقوع این حالت وحشت و دل تنگی و دهشت و هراسیمگی بر
 صوائر استیلا یاف و دلها درین حرب و خاطرها رهین صکرت
 گردید عسرت و قلب آذوقه بیدر این حالت پر ملالت را علاوه شد و
 واحد ضلالت کیش یکی از عده های خویش که او را بیکدلی نهوکن
 گفتندی سردار و صاحب اختیار کرده بالشکری عظیم مدد امداد عساکر
 گردون مائز تعین نمود و باطراف آن ولایت نوشت که هیچ کس
 از گفته و فرمان او سرده پیچد و خود از کوهستان باصروپ بر آمده در
 دهنه سولا کوری که در چهار مدرلی کرگانو اسب و در سوادق ایام
 دار الملک راحهای آشام بود اقامت نمود و بیکدلی پهو کهن
 که بکار بهردلی که از کوهستان بر آمده و از نزدیک متهراپور گشته تاب
 دهک می پیودند و در موسم درشکال دریای عظیم می شوک
 آمده قرار گرفت و از اطراف آندیار مردم را طلبیده حشری اندوه از
 آشامیان شقارب پزوه فراهم آورد و دیواری عریص مرتفع در کمال
 استحکام بطول سی کوه در عرص اندک درمی بر لب آب مذکور

خدمت آورده بودند ساخته و در آنها سوار شده بدفع سرانشار نادگار
 پردازید و خود را بهر عنوان که باشد ازان گرداب خطر ساحل نجات
 اندازید بنابراین قرار داد پس از هفت روز که دران گرداب عدا و
 آشوب گاه بلا درمچ تسلط و استیلائی اعدا مبتلا بودند مرهاد خان نا
 حمعی از پهلوان که هریک بهنگ بکرشاهام و شجاعت بود در
 اول ظهور تناشیر صبح که هنوز روشنی روز چهارچهره امروزر نگشته
 بود بران گشتیها وکلک ها که ترتیب داده بودند بر نشستند و معینه
 همت ندریای توکل امکنده در روی آب بر روی صندلوان حصاران مآب
 حمله ور گردیدند آنصلا کیشان مقهور اراحا که سر حوش دشاء
 پندار و عروزرگشته احتمال ظهور این قسم دستنردی از مداران مدصور
 راه نمی دادند بحمیمیت خاطر و اطمیدان دل بی پروا و عامل عذوه
 بودند از سوج این حال و مشاهده حرأت و خلالت مداران میروزی
 مآل معلوب رعاب و دهشت گشته نوادی مرار و نوادی ادبار
 شتاوتند و عاریان اسلام ازان مهلکه سجات یافتند مرهاد خان سپاس
 وصل و موهبت ابردی بها آورد و بچهل و یک کشتی که از
 آشامیان مردود بدست آورده بود لشکریان را از آنها گذرانیده دوم
 دی قعده بحاکمان پیوست و پس از مراجعت مرهاد خان از
 کذرت نارتش و طعیان آنها طرق و مسالک بالکلیه معدود شد و هرکس
 در هر تهبانه که بود بر آمدنش ازان حا و وصول کومک باو نزدیک
 مرتبه تعدر رسید بنابراین حا سپه دار قرار داد که سپاه طعربناه از
 تهبانها بر حیرند و حلال نا همراهان ازان روی آب دهنگ و عاری
 از دیوانی و حمعی از مردم تهبانهای دیگر بکرگانو آمده بود میر

شعار را از اجتماع این حالت موجب شامت و ملالت گشته در حل آن معصمه درو ماددند القصه تا یک هفته مرهاه حان و رمقای او در فراز آن آل محصور آشامیان دیو سیرب درن حصال بودند و از بی قوتی گازان لشکر را دنج نموده نگوشت آنها تعدی می نمودند و مقهوران محال طلب هر روز و هر شب از کشتیها و موزچالها نانداحتن توپ و تفک نائره جنگ امروخته مراسم کیده توری و سر اندوزی بطهور میرساییدند و چند بوندت از کشتیها فروه آمده قدم حضرت برال بهاده حملات متواتر نمودند و مرهاه حان با مداران بصرت نشان در مقام مدافع در آمده بصرف تبع سرامشان کفایت سر آشقاوت مدشان می نمود بوندتی حمعی کثیر از صقههیر پهای آل آمده بر معدودی از رادپوتان راحه سحان سگه که آنها برنیک بودند حمله آور شدند مرهاه حان اراا حال آگاه گشته خود را آن موضع رسانید و رادپوتان را اساره نمود تا مصمون الحرف حدعه را کار بسته از روی مصلحت قدم هم را پس کشیدند آشامیان بی مرهنگ باطل آهنگ از مشاهده این حالت حیره گشته بی درنگ پیتش آمدند و از کشتیها دور افتادند حان مذکور چون تیر تدبیر در هدب مقصود حایگیر دید با همراهان عطف عدان همت نموده دران گمراهان حمله نموده اکثری ارااها را طعمه تبع بی دریع ساخته چند کشتی را متصرف شد مسیلا چون این حالت دامداد کشید و حدود مسعود را آذوقه معقود گشته از بی قوتی کار بصعوت استامید حان مذکور و اتماعتش بصواددید همب و حرآب قرار داد که کلکها از درخت کیله و بی و کاه ترتیب دهند و آرا صمیمه کشتیهای که از سالها

استعداد استرداد آن ولایت از کفر و دشمنان نداشتند بصورت آنها
توقف گردیدند تا مهم آسام با تمام گرایند و خدمتی از حاکمان بیاورند
با جمله چون آن نوین سپه دار در کیفیت حراب و حسارت آشامیان
و آمدن آنها بواسطی گرگان و صحرای باغازی تهاه دار دیوپایی
آگاهی یافت ابو الحسن نام یکی از جماعت داران حرد بواسطی
شایسته تقدیمه مقهورانی که چند سال در بواسطی دیوپایی مورچال
ساخته دگر تهاه در صدد حمله بردن بران تهاه بودند تعیین نمود
و زمره آعران را با جمعی دیگر کومک میر مرتضی مرهنگ
و ابو الحسن دیوپایی رسیده بنادیم معسداں پرداخت و آن
لی دیان مردود را از آن حدود متفرق و پیریشان ساخت و چون قصیه
شکست محمد مراد بیگ و استیلای آسام میان بر تهاه که همراه
او بود بحال سپه سالار رسید مرهنگ خان را با راهی سحان سنگه و
قراول خان و دیگر ند های بادشاهی و موحی آراسته از سپاه خود
دلگه و گنده تعیین نمود که رفته گشتیهای آدوقه را که آنها فراهم
آمده باشد بشکر طعراثر رساند و در رفتن و آمدن معسداں اطراف
را تمهید و تا دیب نموده سراندار خان را بمحاطت کچپور بازدارد
و در هر تهاه که کومک ضرور داند جمعی نگذارند و تهاهای آن
حدود را بطوری بدو دست دهد که بعد ازین مقهوران لی دیان
محال تعرض نمردین دیانند و ابو الحسن را که چنانچه گزارش
یافته بتأمین معسداں دیوپائی معین کرده بود بدر مامور ساخت
که با همراهان خویش رفیق خان مذکور باشد و مرهنگ خان هزدهم
شوال نگرگانو رسیده از ناله دیکهو که کمال شورش و طلاطم و نهایت

شروع در حمله مدعی آزادی و مطالبه اسیران از رعیت نمودند
 از آنجا که زمینداران مملکت همدوستان به مقتضای تدبیر جهت تسخیر
 قلوب و استعالت رعایا که سر از رانقه اطاعت و سالک رازی آنها در
 ندارند در محال رسیدناری خویش + معامله در احد محل نگارسی بود
 و دستور و قانونی که در ممالک مستروحه + عموماًست بعمل می
 آمد و بیم برای بیرون و تیره عمل می کرد تا در رعایای
 آنها از وقوع آن معامله و ترار آن دستور که از آیین مرسوم آردیار
 دور بود و دایستی بتدریج حمت ظهور و استوار گیرد مژدهش و
 و بعور گشته خواهان بیم برای شدید و او را دعوت آمدن از
 کوهستان و تحریک سلسله وحاد ترعید نمودند آن صالست آئین
 این معنی را دولتی عظیم شمرده از کوهستان مرود آمدن همگی
 اهل آن دیار تا بی ادبیت سیده روزگار پیوستند و دگر ناره او را
 شکوشت و ریاضت برگرفته بر سر محمد صالح نام یکی از مدعیان
 از آن دلاشاهی که در موضع گنجل بازی بود ریختند و از نا همراهان
 بتبع عصیان آن محادیل نقد حان در راه نمودیت در داحت و
 ابواب وصول رمد ناشکری که آنها بود مسدود شد و ددم در این
 نامعدیار حان پیام نمود که طریق سلامت آدست که خود را در
 معرض هلاک بیادرده رحمت امانت ازین دیار در گیری و به مثاله
 روی حان مذکور چون قوت مقاومت در خود ندید نمودید حرد
 مصلحت دین ناروقای خویش از آنها در آمده دگر و گاهات روت
 و درین وقت عسکر حان تتم ثانی که از حاد حلاس و جهاندانی
 تا آنها معین شده بود در گهواره گهات رسیده نار پیوست و بدادر آنکه

چون دست استیلائی ' مقهوران بکرگا و در سید و آنجا کاری زایش
 نتوانستند بود جمعی کثیر از آن مدبران بموضع دیو پانی که عاری
 اعلان نایست سوار و پنجاه پیاده تپاده دار آنجا بودند رفته آذوقه
 کردند از آنجا که او را از حوهر دایری و مچاهگیری بصیدی بود نظر
 بر قلت جمعیت همراهان خود نموده بقصد دوح سر آشقاوت
 کیش از محوطه ناسی که نصف مکتوت حویتش ساخته بود
 بیرون آمده با چندی از رفقا که در میدان خلاد و هر ناری با او
 شریک اعدا بودند بران جمع کثیر قاحت درین اثنا سر از آن
 ملاعین که خود را بدروازه محوطه رسانیده بود یکی از همراهان
 عاری مقابل سده شمشیری بر پیشانی امپ او رسانید و اسب
 بصدمه رحم از زمین راسف سده سوار بر زمین افتاد و حصم کینه
 حو تابع آهلیخته رو برو بهاک آن مرد صعت شهاب کیش
 بکندی و چالاکي از زمین برخاسته تا مردود در آویخت و برحم
 حمدهر حویش با خاک بر آمیخت اشرار بانکار از کشته شدن
 سردار مغلوب رعب و دیدلی گشته روی همت از عرصه پیکار
 بر تافتند بالحمه از وقوع این قصایا رعایای که سر بر خط انقیاد نهاده
 بمساکن حویتش باز آمده بودند نوادی و ار شتافتند و در حلال این
 حال حذر استیلائی نیدم براین بر ولایت کوح بهار اشتبار یافته
 بسوت امرای اعدای مقهور و همت گسل بدلال لشکر منصور گشت
 و این سانه بدان جهت وقوع یافت که جمعی که نظم و نسق مهمات
 مالی آن ولایت مدس گشته بودند باقتضای مصلحت و تدبیر
 کار نموده بدستوری که در ممالک محروسه پادشاهی معمولست

نوازده پادشاهی و لشکریان و کشتیهایی که آورده اند گرجا و رسانیده
 بودند تا جمیع اشیایی که در آنها بود بتصرف آشامیان در آمده
 سرمایه بحوت و استعمار آن گروه نانکار گردید و راه رسیدن آورده
 لشکر و بروری اثر و طریقی آمد و شد نوازده و حذر از آن گهوه کده مسدود
 شد و چون حریره آنروی آب دهک را که حلال بصطآن معین
 بود اکثر آب گرفته از طعیان دریا و کثرت گل ولای نادپایان داشت
 پیمایی را آنجا محال حوالا نبود و مبارزان جهاد آنجا از تردد
 بازمانده در سرزمینی رفعت قریب رحل اقامت رسکون امکنده بودند
 و در دام کوه ساپادی که میدانه حال تا جمعی آنجا بود از کثرت
 سرول سیلاب آن کوه محاهدان مصرب پزوه نهشته آمده حر محافظت
 خویش نامری دیگر نمی توانستند پرداخت محمول آنسام از
 صدمه تیغ دهن آسام عاریان طهر اقتصام حطری بدعده ساخته
 و رایب حسارت انداخته جمعی از آن حسدسان حس طبیعت که
 در سیر روی آب نسان حاشاک بی ناک و چالاک اند صدک از
 آب دهک گذشتند و در حقی از آن پشت قدر آن نازل مرتبه نگو
 ساری نکت و هبوط طالع چون سیل از فرار کوه ساپادی مسکندر
 گشتند و دست تعرض بحواسی گرگادو دراز کرده فرصت دست برد
 نهارسان شهر می حمتند میر مرتضی که محافظت شهر قیام
 داشت و پیوسته تأئین عبودیت و احلاص و ارزوی کوشش و بیگو
 ندگی مراسم حرم و پاسداری و شرائط حذر گیری و هشیاری
 همت می گماشت پس از آگاهی برین معنی پیشتر از پیشتر در
 بطائف حراست کوشیده روز و شب آماده مدافعت و پیکار بود

پچنانچه محمد مراد بیگ خان مذکور را پیاپی مردی دواره که با
 اوست از آب ها و نالها نگرداند و سرانداز خان با همراهان خویش
 بر ساحل شرائط امداد و کومک دواره بطهور رساند و محمد مراد
 بیگ در موضع نیک که سرانداز خان با دبطار رسیدن او توقف نموده
 بود باو رسیده از اسبها نایکدیگر روانه شدند و در گذشتن از نخستین دانه
 که بر سر راه سرانداز خان بود بیمالین مذزعب و نامازی روی نموده
 از درزش تند باد ستیره و ریحتم کشتی اتعاشان در موج خیر
 محالعت و تعاق امتداد و تعلله معسایت سر رشته دولتحواهی
 و مصلحت شمامی از کعب مروهشته سرانداز خان از همانجا قدم
 مرادقب پسر کشید و محمد مراد بیگ از خودرائی و خویشتن
 نمائی مقید در موقت او نگشته معینه عربمت را بدست ستمسری
 لنگر برداشت و شب هنگام که کشتیها را نکمار کشیده منزل گردید
 برخی از دواره مقهوران نمایان شده ناگهان بر دواره پادشاهی حمله
 آورد و از طرف ساحل نیز مقارن این حالت گروهی از اهل صلات
 در رسیده نائین نگوهیده خویش شور شنون در انداختند محمد
 مراد بیگ و همراهانش را پای ثبات و سکون لعرش پذیرفته
 همت و دلوری بر مدامعت و مقاومت یآوری نکرد و مجموع
 کشوریان و اهل دواره بی آنکه شرائط پیکار و مراسم کارزار بطهور
 رسانند از کشتیها خود را نکمار انداخته عار فرار گردیدند و تفرمهای
 رسیدند و تعبیر چند کشتی از اعیان دلیر خان که بمحرد طهور
 دواره عدیم آن پردلان بدیروی ناری حلاوت آن معائن را نمیان
 دواره محالغان زده بدر رفتند و ده دیولکانو رسیدند دیگر مجموع

محاسن آن تهاه قیام نماید و حان مذکور نالجا شناسیده دبع
 شرار نار کار نمود چون مقهوران در دیوانه کاری بهاخذند آهنگ
 تهاه کچور نموده عرفه شوال بمحرم و جمعیت تمام بر هر انورینگ
 تهاه دار آنجا رفتند و او در اول دهه اگرچه بدیروی ناری
 حرأت و دلیری بران دیومرتان صلاکت پرور طعریاست و آنجا را
 مدبرم گردانید لیکن چون پس از فتح خاطر از دعدعه محالغان
 پرداخته حرم و احتیاط را که سرمایه پادشاهی و پیرایه دلیری و
 دلاوریست کار بدست و مورد عقلت و بی پروائی گشت صلاکت
 کدشان عذر اندیش که هریمت یافته بودند نکام حسارت بر گردیده
 ناگهان بران تهاه ریختند و او را معدودی شربت هلاک چشیده
 دیگرانرا پای ثبات از حارمت و آشامیان مقهور کچور را متصرف
 گشته انروی آب دهنگ از محادی موضع مذکور تا واحی الکووده
 مورچالغا ساخته سه راه نواره و منبع رسیدن آذوقه لشکر طغر
 قرین پرداختند چون حال سپه سالار نرس بمعنی آگهی یافت
 مرادار حال ارزنگ را نادمی تعیین نمود که کچور رفته نندارک
 این قضیه گوشه و چون آن حدود را از عمارت معسکان به پدید
 در کچور اقامت گرفته نحر است تهاه آنجا قیام نماید و متعاقب
 او محمد مراد بیگ را که چندی قبل ازین تا نرجی از سغائی
 جنگی نندرقه کشتیهایی آذوقه از لکووده نگرگور رفته بود نواره
 همراه او و چندی دیگر از کشتیهایی جنگی مقرر نمود که کشتیهایی
 آذوقه را که حالی شده بود نندرقه بوده بر گرداند و نمرادار حان
 ملحق گشته ناتفاق راه مقصد میارند و نعاونت هم مستطهر نباشد

را با حسی از سعادادان صرب او در شهر گرد و گداشته بیستم
 شعبان از چهارم سال جلوس هاپوی خود با بقیة لشکر طغر اثر در
 موضع مہرا پور کہ سہ و نیم گروہ نازی کرنا و رافع است و سرزمینی
 آمد دارد کہ در موسم باران آب نمیدگدند، اقصیت در رید درین
 اندا موسم لڑکن در رحیدہ خوش لشکر اثر از ساحات میداد
 آسمان شورتی انگیزد و از تہ اثر اسطار و ریش سحاب مدارار عرصہ
 دشت و دسیط ہاہوں طوفان حیر گشت موج سیلاب چون زنجیر
 پایی دیوانہ دشت مرا گردید و حیمہ لشکریان در صحرا نمودار
 خدای روی دریا آمد ہم شامدہ صولت برق زمین از آب رخ در نقاب
 احتساب کشید و از نیم تیر نازان اثر دریا زره حمامہ موج در پوئید
 بہرہا و اما ہسان تہرہ پیشگان سر طعیان بر آورد و طرق و
 مسالک از دوز کل ولای راہ تردد در پادہ و لشکر محدود کرد ہران
 و سرداران مقامہر آسمان و پادہاں و رزم آوران آن گروہ تیرہ ایام کہ از
 نیم ہزارک قہر و انتقام میدادان طغر اعتصام در تنگنای جنگلہا و
 بر قلل حمال سرسبز باکمی در کشیدہ رو بہ ضعف از شیران
 بیشہ و عا و ہر ہران عرصہ ہیبتا احتفا گیریدہ بودند انتہار فرصت
 نمودہ دلیری و حسارت آثار کرد و بہست در موضع دیوانگلو
 ہزار تہرہ انگیزتہ در تہانہ دار آسمان شب خون آوردند ہندہای
 نادشامی اراکما کہ سرشتہ حرم و آگاہی از کہف فدادہ شوشیار و حیدر ار
 بودند سہملہ سہولان از حا در وقت در مقام مدافعہ ثبات قدم ورزیدند
 و اعادی را ہر بہت دادند حان حانان بعد از استماع این خبر یادگار
 خان اوزدک را تعین نمود کہ متمدان آن حدود را تعدیہ نمودہ

معاونت حان حالان سپهدار بگاله از خنک بعد مصالحه و تحصیل پیشکش و پدرود کردن جهان فانی

ساقا رقم رده حاتم حقائق بکار گشت که چون میامین اقبال
کشورستان حدیو جهان و مساعی حمیله حان حالان عساکر اسام
را فتح ولایت آسام د-ب داده بود و عیرو و جهان با آشامیان
شقاوت ندیان چهره امروز سعادت شد و شهر گردانو که مرکز
حکومت و مستقر ایالت راحه آ-است و از دیرباز طلعتدشیک
و صلالت و دار الملک کفر و جمالت بود و درود حمود معمود دور
آمود گشته تمامی سر زمین دکن کول که ساحل حدونی دریایی
برمه پتر است تصرف منارزان درلت و مساعدان دین در آمد
و راحه مردود آنجا بهراران حواری ر خاکساری رحمت ادار
نکوستان کمرورپ کشیده عساکر قاهره دران ولایت رایت استقرار
بر امر داشتند و سکه و رعایای آن دیار که از دم سطوت پناه طعربده
نکوها و جنگلها گریخته بودند باجماع صیت معدلت و بصعت
این دولت حدادان ناماکن و مساکن حوتمس نار گشته بر هر خط
اطاعت و انقیاد گداشتهند ازین جهت که موسم ترشکان سردیک رسیده
بود و ایام نارتش را آنجا نایست گذرایید حان سپه سالار همت بر
صط و مساعدت حدود و ثعور آن ولایت گماشته در عرجا که مطمئه
شورش و نهاد آشامیان بد بژان بود نهاده قرار داد و یکی از سرداران
نا موحی نا آنجا مرستان تا از هر طرف که آن قوم مغرور سر نهفته و
شور بر آرند منارزان منصور همت بدو آدبا گمارد و میر مرتضی

تعرض حال سکندره شهر مراع نموده مصادی گردانیده که بعرض ددان و متعلقات
 جمعی که کشته شده بودند کسبی آسیب نرساد و ستر سال را که
 زمینداری آنجا با اصاله باو میدر مید بجاى رایسنگه متمدن گردانید و سر
 پر شر رایسنگه تیره احترو نامدیده پهرار و سینگه رام حاله زاده و سانکای
 عمتش لکرات فرستاد که از دروازه های شهر در آویزند تا هر مایه عمرت
 دیگر خود سران فتنه پرور باشد و یک دو ماه حبس داد و بهت و
 صط و بعضی آن سر زمین دران حدود توقف گریخته چون ملهیدان
 حدر رسانیدند که تماحی پسر رایسنگه و حسای نرادار آن وحیم العاقده
 سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در موضع هالار عدار
 انگیر فتنه شدند آن حاس شهابت نشان محمد پسر خود را با دو
 هزار سوار دفع و استیصال آن شوریده بختان تعیین نمود و آن هر
 دو مردود باستماع توحه این حاکم مسعود باهمراهان از موضع
 هالار فرار نموده رو بحاکم کچه آوردند و محمد مذکور در حجاج
 استعجال از دنبال رسیده با آن کوه اندیشان جنگ و قتال
 پیوست و حربی صعب روی نموده یکصد و هفت تن از دیده
 کفر و طعن دران آوارش بحاکم هلاک افتادند و بقية السیف
 تنگ پا نیم حاسی بدر کردند و چندی از مدارزا اسلام سعادت
 شهادت رسیدند و چون قطب الدین حاس عرصه آن ولایت از چهار
 مصادی دیدان ده نهاد پراسته خاطر از بد و بست آن حدود
 پرداخت نحو باگده معاونت نمود و پس از وصول حدر این نتج
 نمایان ناستان دولت آسیان حاس مدبور مشمول عواطف پادشاهانه
 گشته شهر حام بفرمان شهنشاه اسلام موسوم باسلام دگر گردید *

تن بودند یکجا دران بحر پر آشوب هفتاد و نه ساله دهان دران
 میروزی اوا حداد آسا سرگردان و با فرو بودند و قریب یک هزار
 کس دیگر از کفارتیره ایام علف قیج اقامه عماران اسلام گشته بقیه
 السیف راه مرار سپردند و یک صد و هفتاد و هفت تن از مداران
 شهامت کیش سرتمه والای شهادت مائز گردیدند و چهار صد و سی
 و چهار کس ردهی شده گل بیک نامی از ساحصار سردی چیدند و
 از میررستم و احدکاشی و محمد الداری ادعاری که مقدمه این حیتش
 میروزی بودند تله شهای مردانه و ترددات دهان راه بطور رسید و
 چون عرصه نبردگاه از او ث رحدو حیات مدشال کراه پذیرایش
 یامت و رحسار سعادت محامدان دین قوم گردیدند این عرو سترگ
 و دهان عظیم آرایش پذیرمت قطب الدن حال در ساحت میدان
 درم مرد آمده شمران این یگانه را دوباره ادا کرد و حتمت دات
 اندس و شخص مقدس حضرت شاهنشاهی را که اس و موحاب والا
 و مصر های سترگ میروزی تحت دهان امروز و یازری اقبال
 دشمن سور چهره آرای دین و دولت میگردند نرنا احواس
 فاتحه خوانده اواخر روز با حدود میروزی بشکرگاه آمد و تعقد حال
 محرومان نموده حرا حان نمدادای آنها گماشت و چون معلوم شد که
 موحی که رمیدار کچه مذکور را بیدار میگردول تعیین نموده بود و در
 گروهی درم گاه رمیده نموده و استماع حرم علده و استیلائی اولیای
 دولت رهگرای درار گردیده حان مذکور موحی از حدود منصور
 بدعاقب آن برگشته تحتان معین نمود و هفدهم رحب از حای
 که امامت داشت کوچ کرده در طاهر سهر جام نرول کرد و لشکریان را از

و استیلاى اس امواج بصورت لوا نقطه الدین حان خبر رسد تا
 عساکر قاهره در حجاج سرعت بمقابلۀ کفار بانکار شتافته بحودنا صحرود
 کعرو طعینا مبادل شد رایسنگه تیره لخت همگی سپاه حویش
 یکجا وراهم آورده بحسارت حبل و عرور پای ثبات درمیدان
 مداوب مشرد و نا راحیوتان حائل تهور کیش که وقت حط
 ناموس وهدگم حوت حمیت رهراک تبع حوحوار را شردت حوشگوار
 و شیوه سپراری سرمایه مهاب و افتخار دادند پیاده شده متهورانه
 دل بر هلاک نهاد و بعد از ساعتی چند که از طرفین ازدهای توپ
 و تعدگ در حروش و تحریر بطوار آتش درحوت بود مداران
 منصور از اطراف و حواب مقهوران در آمده طائران تیر جنگ
 حدیک را از آشیان کمان نروزی اعادی پرواز دادند و در هر سینه بیر
 حمی کثیر و حمی عفیر ازان بی دینا بقعر سعیر و درک
 نئس المصنر فرستادند و چون رایسنگه مردود قرارگشته شدن ناحود
 داده بقصد در ناحتن نقد خیاب قدم استقلال وقرار درعرصه پیکار
 استوار کرده بود تماحی پسرندگهر حود را ناحابام نرادر صلاحت پرور
 حویش و حمی از اقربا و راحیوتان حهالت اندیش بمالعه تمام
 رحصیت داد که پدای مردی گریرازان رستخیر لا برآمده حود را
 بگوشه کشد تا ریشه نسل و بیج و ساد او دران سرزمین ناقي ناسد
 القصه عاریان بصرمتند و محاهدان همت بلند داد سعی و جهاد
 داده بدلاحت تبع حادثان دسیاری از بی دینا را رهگرای مطموره
 نیستی گردایدند و رای سده مردود که روی نروی قطب الدین
 حان بود نایک پسر و عم و اقربا و حواص و عمدها که همگی شش صد

احتیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده تدریج و تیزروک امواج
 پرداخت و موحی بر سر راه کومکین کچه که نزدیک رسیده بودند معین
 ساخت که سد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشند و بهر یک از
 میر رستم و اسدکاشی و عدد الداری انصاری که از لشکرگاه پیدش بودند
 موحی تازه از سوار و پیاده و بند و قچی کومک داد و مقرر نمود که هر
 کدام از طرفی بر مردودان حمله برند و محمد پسر لررگ خود را
 هراول خویش کرده میمند و میسر مردان کار و نهاد بران شهادت
 آثار استوار ساخت و شب پانزدهم رحمت معرم رزم و آهنگ کارزار
 چون پاسی از شب ماند امواج بصر شعاع سلاح پیکار پوشیده نفاذ
 حدک نواختند و از مورچالها بیرون آمده ده بیت عز و جهاد کمر
 هم بر میان معی و احتیاج بستند و اعدای ده نهاد بیر آماد
 مدافعت و مقاومت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان
 خود با اکثر لشکر که همراه او بودند در پیش مورچال توقف گرفته
 قرارداد که بحسب امواجی که تا تریحانه پیش بودند بیرون قتال
 بروخته حدک سر کنند میر رستم و عدد الداری و اسدکاشی دست
 استظهار و اعتصام بمیامس تائیدات الهی و اقبال بی زوال حصر
 شاهنشاهی رده بدیروی شجاعت و دلایری هر یک از طرفی بر
 حرب کمر و مرقه صلال حمله کردند و دگروهی از محدول که پیش
 حیل حنود عدوان بودند مقابل شدند و دایران حالات کیش دست
 حرأت از آستین شهادت بر آورده بصر تعدگ و سینة حدک
 روی حسارت مقهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دیبا پای
 همت برکشیده بر ایستگاه سقاوت مدتش پیوستند و چون از سطوت

اعوان و انصار با رای همگه شقاوت شعار نمودند و ملاقات
 دای و اقتضای جهالت و طری هفت هزار هزار دیره گراز
 از راجپوتان خلالت شعار بکومک او تعیین نموده بود و الحمله قطب
 الدین حان با جمود قاهره نزدیک بمقهوران رسیده بماصله یک گز
 در برابر آن گزده شقاوت پزوه مردد آمد و او در بدان رعایت مراسم
 حرم و احتیاط که مدایط سپاهگری و مردار بست در پیش معسکر
 خویش مورچالها بسته نادوات توپخانه استحکام داد و باقتضای رای
 صائب توپی چند از لشکرگاه پیش فرستاد که در موضعی که آسیب
 گول آنها بمخدولان رسد نصب نموده مورچال سازد و میررستم
 و عمد الداری انصاری و آمد کاسی را با گروهی از سپاه خود تعیین
 نمود که نزدیک بتوپخانه مذکور برول نموده از دستبرد مخالفان با
 حذر باشد و این گروه با توپخانه از لشکرگاه پیش رفته در حای
 مناسبی مورچال ساختند و از طرفین بتوپ و تفنگ هدامت جنگ
 سرشده شب و روز بائر قتال مشتعل بود و ازین جهت که عظیم عاقبت
 وحیم بیر توپخانه عظیم داش بتوپ اندازی و برق امروزی مبارزان
 دین را بر دشمنان صلاقت آئین عله و امتیلا دامت داد و چون
 قریب دو ماه نرس و تیره گذشت و کاری از پیش نرفت و مدعیان
 حذر آوردند که کومک زمییدار ولایت کچه نزدیک رسیده است و آن
 جمع تیره سرانجام بمقهوران حام ملحق گشته قوت و شوکت
 انامی متراید خواهد گردید قطب الدین حان بصوابدید حرد مصلحت
 دان صلاح در آن دید که پیش از آنکه بوصول مدد و ارایتش جمعیت سپاه
 نازری حرا بمخالفان قوت گیرد صف آرای قتال گشته همت بر

بحسب تحصیل زر پیشکش آن ولایت معین سده بودند از همه
 حاجتبرداران مردم نادشاهی را از دارالصرف و بندر مروارید که
 از اعمال آن ولایت است بفرموده ساحت و بمن از چندی
 مترسال ارقید آن مدبرندسکال رهائی یافته بود قطب الدین حاکم
 آمد و از حور و نیکوکاران آن نهاد تظلم نمود چون این سوانح
 و وقایع بمسامع حقائق محامع رسید پراگه لارم الامثال از پیشگاه
 قهر و حلال بطعرا میعاد پیوست که قطب الدین حاکم کمر همت
 نمود و استیصال رایسنگه حور از مال بسته عرصه آن ولایت از حار
 تسلط و استیلائی او نه پذیرد و مترسال را دگر ناره نر مینداری آنجا
 نصب نماید و میر رستم خوانی و عهد الداری انصاری و اهدکامی
 و جمعی دیگر از کومکیان موده گجرات معاودت او تعیین یافتند
 و حاکم مذکور بمحرد ورود مدشور لامع الدور سامان لوازم آن مهم نموده
 با سپاه خویش و کومکیان گجرات که مجموع قریب هشت هزار
 سوار و پیاده بسیار از مدد و تپچی و تیرانداز بود اوائل حمادی
 الاولی این سال مرحدده مال از حور ناکده بفرموده رایسنگه روانه
 گردید و اواسط ماه مهطور داخل ولایت حاکم شد رایسنگه تیره
 بحسب ده مرحام باستماع توجه جند بصرت اعتصام همگی سپاه و
 مردم حور را فراهم آورده و سرانجام توپ حاکم نموده بجمعیت و
 انبیا تمام از شهر حاکم بفرموده بیرون آمده بود و در چهار
 گروهی از شهر بدول انداز گردیده و اطراف لشکرگاه را نه بستی مورچال
 و حیدر ادوات توپ حاکم استحکام بخشیده و تماچی مقهور زمیندار
 ولایت کچه که از زمینداران آن هدود در قوت و اقتدار و جمعیت

و زندگی این آستان خلافت نشان زیور گوش حاس ساخته از حادّه
 مرمان پدیری و دولت خواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای
 صلاح اندیشی و کار آگاهی امثال او امر و بواهی نادرشاهی و ادای
 پیشکشی مقرری می نمود چون درین عهد سعادت مہد روزگار
 حیاتش سپری شد از پیشگاه سلطنت و جہاندلی زمینداری آن
 ناحیہ سترسال پسرش تہویص یافت و او بموجب یرلیع کرامت
 نشان و رسم معہود زمیندانان درحای پدر نشست و سرکردگی
 قوم خویش و راحگی آن سرزمین را کمر بست رایسنگہ مردود
 درادرمل کہ مقہوری معرور و عداری دانکار بود عرق عیوب و
 حمیتش حرکت نموده نراہ دشمنی و مخالفت سترسال شنایت
 و در صدد دفع و اہلاک او درآمده چون با حوہر دلیری و حرأت
 مکر و چربزبیر ہم داشت مردم را ازورمانیدہ بحاکم خود دعوت
 نمود و بلطائف تدبیرات و حیل فریب پیچ شش ہزار سوار و
 پدایہ جمع آورده رایت علانہ و استیلا بر امراحت و گور دہن
 راتہور را کہ حد مادری سترسال و مدار مہام ریاست او بود بقتل
 رسانیدہ سترسال را باحواس سوکارا و پیشکارا و مادرش مقید
 ماحض و زمینداری و ولایتش را متصرف شدہ نحای پدر دشب
 و تماچی زمیندان ولایت کچہ را بذر باحواف متعوی نموده بمعادلت
 و موافقت او مستطہر گشت و از انجا کہ دیدہ عاقبت نیں و عقل
 مصلحت گریں نداشت و ظلمتکدہ باطن صلاحت موطنش از تانتش
 نور حرد بہرہ ور نبود دم نحوت و استقلال رذہ ہوای خود سرب در
 سر لیمعر امکند و کسان قطب الدین حاس حاکم حوناکدہ را کہ

خلعت سر بلند شده رحمت انصراف یامت و مصحوب از خلعت
 حاصه بحمت سرور اری رانا مرسل گشت و رعایب حار بدظم مهمات
 ندر سورب از تعمیر مصطفی حان معین شده بعنایت خلعت
 و از اصل و اصافه بمصوب هراری چهار صد سوار مناهی گردید
 لیست و چهارم حصرب شهدشاهی معرم شکار تلوندی رایب توده
 سر امر اخته در ری چند دران حدود شاط اندور شکار و دند دران سواحی
 دوشیر که آسیب آن بسکنه و رعایا می رسید تعدد از پای در آوردند
 و چهارم شعبان ساحت دار السلطنة را از سایه چتر اقبال مروع
 معادت بحشیدند و چون اراده سیر کشمیر دلپذیر مرکور خاطر مهر
 تعویب بود خدمت گار حان را با جمعی از بلنداران و تدراران
 بحبب ساحتن طرق و مسالک آن که اکثر کوه های بلند
 و کریو های دشوار عبور و درهای تنگ سکلح معب المورر است
 و مصائق و مرالق بهیار دارد رحمت نمودند ششم ماه مذکور میر
 حان موحدار کوهستانل حموی ازان حدرد رسیده دولت زمین بسوس
 دریاوت *

فتح ولایت جام^(۲) و کشته شدن رایسنکه نیره
 سرالجام زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت
 قطب الدین حان حویشکی فوجدار حوناکنده

تدین این مقال آنکه رمل زمیندار سانق آن ولایت که حلقه اطاعت

و کاسرانی نمودن و دهم ماه مذکور نعم دخول آن مستقر حشمت
و حاکم با مر الهی و عظم سهدشاهی بر ویل کوه شکوه ریما مدطری
که تحت ملک پایه زرین بر کوه پش آب نصب گشته بود سوار
شدند و رحشده احقر سپهر اقبال بادشاه راده مرحدده خصال محمد
مظم را در پی سر مبارک حای داده لوای توحه شهر امراحتند
و قریب دوپاس از روز گشته قلعه مبارک که میامن قدوم همایون
سر رعیت نوح گردون رسانند و چون فصل حوش برگس و اوائل
موسم شکوه و هنگام سیر ریاض و گلگشت نساتین بود روز دیگر
نصیر ناع داکشا که آبروی دریای راویست نوحه دموده مسرب
پیرای طبع اقدس گردیدند و مردای آن که جمعه بود در مسجد
میزوز حان که در مصای بیرون قلعه نزدیک دروازه هتیه پول
واقعست نائین معهود نماز گداره مقرر فرمودند که سائر جماعت
ندین دستور آنجا اقامت جماعت می نموده باشند و در ایام
ایس ماه مبارک اثر یدست هزار روبیه بواسطه صدرالصدور عابدحان
ناریاب استحقاق انعاق شد و درین اوقات درگاه بمسامع حقائق
مجامع رسید که سید نصیرالدین حان و سید میرزای سزوارای که
با حان حانان در ساق آشام بودند نازل طبعی مرحله هشتی
پیمودند عاطعت ناساهانه میر علی اصغر پسر سید میرزا راناسه
برادر دیگرش و در انجان برادر زاده و عرب الله دختر راده آمرحوم
را نعطای حنجره از لباس کدورت برآورد و میروز حان میواتی موحدار
الکهی حنجل که دولت اندوز ملازمت شده بود خلعت یاوخته نمحال
موحداری خود مرخص گشت و مهاسکه عمه رانا راج سکه رعایت

از عمار موکب مسموم عدو آمدن شده باغ حلد مخالفتش از نروال
 اشرف چمن راز دولت و بهارستان اقبال گشت و نثار میض هوا
 و برهت و صفای آن ستان سرای دلگذا دو روز آنجا اقامت شد و
 اقرار حال پیشگشی از اقامه و اقامش؛ آن آمده بمحل عرص رحابید
 و دعطای حلو ممانی گشت نوردهم نواهی قصه لودبانه مصر
 سرادقات حاد و حشمت گردید و روز دیگر زیادت عظمت و حلال
 درای سفلج را که اسارده همایون حسر نال بسته شده بود عدو
 نموده قریب بقصده بلور نروال کرد و چون قراون در بیشیدیای
 نزدیک آن دوشیر دیده بودند شهشاه شیردل هریر صولت دهرم
 صبد آن در صرع صار - نوار شدند و هر در را بصرف تعنگ از پای
 در آوردند بیست و ششم نواهی تلونیدی مستخدم عمار گردون شکوه
 شد و انراهم حال طام مهمات دار الحلطه لهور اراحا رسیده
 احرار دولت زمین نوس خود بیست و ششم موکب طغر پناه از
 دریای باده نوحی گشتی و بعضی بپایاب عدو نموده نزدیک
 منج آناد منزل گردید و دوم رجب طاهر دار الحلطه از طلوع
 ماسچه رایت اقبال مرغ سعادت پذیرفته باغ میض بخش که
 عمارات دلشیں و مساکر برهت آیدش عبرت امرای تصور
 فردوس بریں است نروال اشرف مہبط انوار نرو - رب گردید و
 فاصل حال میر - اسمان به پشتار آمده بود دردت مترمت استمعاد
 یابست و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دهم ماه
 مذکور مطابق عرفه اعددیار بود حاقان حهاں تا رسیدن ساعت
 دران نستان سرای دولت بساط اقامت گسترده چمن آرای عشرت

دولت مراحل آرای سعادت گشتند و شکار کنان و صید امکان
متوجه شده پندهم دهادی الاخره بحصر آباد پرتو درون گسترده و
پس از استیعای سر و شکار آن حدود عدل توس اقبال نعمت راه را بس
منعطف ساخته یازدهم ناع انداله را بدول اشرف حریمی و طراوت
لحشیدند و درین ایام پیشکش امیر المرای از معائن حواهر
و مرصع آلات مدطر قدسی نوکت رسیده رتبه قبول پذیرفت و فیصل الله
حان قراول بیگی و حسن عالی حان قوش بیگی و اعتماد حان و رحمت
حان دیوان دیوتاب و حمعی کفیر از قراولان و عمله شکار رعایت خلعت
شکاری نوازش یافتند و مصطفی حان ناظم مهمات بدر سورت و
راجه تودرمل موحدار اداره و راجه بهادر چند زمیندار کمانوس و مرحمت
ارسال خلعت سر بلند گشتند و جهانگیر قلیخان موحداری میان
دو آب معین گشته رعایت خلعت و اسب مناهی شد و چون درین
اوقات صف شکن صفوی که از دیر ناز در گوشه اسرا بوطائف دعا
گوئی این دولت گیتی آرای اشتعال داشت روزگار حیاتش بسر
رسیده بود و احلاص حان حویشگی باحل طدیعی بساط هستی در
نور دیده عاطفت پادشاهانه سیف الدین واد صف شکن معفور
و دیگر مدسوسان او و حداداد پسر احلاص حان مرحوم و چندی
دیگر از حویشانش را رعایت خلعت نوارس فرمود و سونهاگ
پرکاس زمیندار سر مور و ناقر حان موحدار سهرند بموک حاه و حلال
پیوسته ادراک دولت رمین درج نمودند و عاطفت پادشاهانه
سونهاگ پرکاس را عطای خلعت و ادرسی مرصع و حمد هر
مرصع و اسب دایم طلا سروراری لحشید پانزدهم طاهر نده مهرند

درین ایام طبع مدارک را نگذاشت برکت آید کشمیر و دوش
 بطیر هم بعد تمام بهم رسیده و در بعضی مصلحت های ملک و
 دولت در انتصابی آن میگید که زبات حورشید تاب بصوب
 پنجاب انتصاب نمادند لهذا در عرمت درجده بدش نهاد خاطر
 اشرف گشته عمر احمدی را ای که روز حش درین مدارک بود
 اشاره والا صدور بدوست که بدش حان؛ همایر بهمت پنجاب بدور
 رفت مقدم ماه مذکور مطابق ماهت و هشتم آذر که ساعت نا طار
 سعد و اوار سماعت قریب بود حدیو زمان و رمیس پای دولت در
 رکب اتدال آورده لوای توحه بدان صوب تر امر احداث و آن در امر آناک
 میص بنیان را مبط اوار برول ساختند عو شدار حان نموده داری
 و حراحت قلعه دار الحکامة تعیین یافته و رعایت اسب با ساز طه
 و میل با حوصه و قرة سر بلند گردید و دارو علمی علیه به مدارک ارتعیر
 حان مذکور نالده یار حان معروض گشته خلعت و علم نار مرحمت
 شد و یازدهم از مردستان امر آناک کوچ نموده چند روز در شکار
 گاههایی سواهی آن شاط صید شپور اید و حند و شاردنم حوالی
 قصه سونی پب مصروف حیان ادبت و احتشام گشته دورور در انجا
 مقام شد و نیس مقدم درایکی کردال مبط سراوات اتدال گردیده
 چون خاطر ملکوب خاطر بسیر مخلص پور و شکار چمر دران حدود
 مائل بود درین مدول فاصل حان میر سامان را نا رواند اردر و لشکر
 و کار حاجات رخصت فرمودند که از راه راست نادر السلطنة لاهور
 رود و هنگام رخصت حان مذکور را نعطای پوختن خاصه پشت
 گرم عدایت ساختند و روز دیگر کوچ نموده با ملازمان رکب

مذکور را تأیید نمایند و باینجه که درین حین مرخصه دولت زمین
دوس دریاوت و عطای حلیت خاص و ناصافه هرار سوار بمصوب پنج
هراری چهار هرار سوار و الارتمه گردید و صعی حان ناصافه پانصدی
بمصوب سه هراری هرار و دوصد سوار و راحه رکهداته ناصافه پانصدی
پنجاه سوار بمصوب سه هراری هفت صد سوار و عبد الرحمن بن نذر
محمد حان ناصافه ده هرار روپیة و دانش مند حان پمرحمت ماده ویل
و الله یار حان بعدایت علم دوارش یافتند و علی فلکحان بعودداری
اعظم آناد اراعمال صوده گجرات تعین یافتند حلیت سرمراری پوشیدند
و مصوب چکرام از کومکین دکن ناصافه پانصدی هرار سوار مقرر
شد و شیخ بدهوی قراول بمرحمت ویل مورد نوازش گردید و جمعی
کثیر از مصوبداران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت بعدایت حلیت
کسوت افتخار پوشیدند و چهار هرار روپیة بمرغ نعمة سنگان و سرود
سرایان آن بزم عشرت پیرا عطا شد و درین حین خسروانه پیشکش
امیر الامرا صوده دار دکن از حواهر زواهر و عنائس مرصع آلات بنظر
قدس برکات رسیده رتبه قبول پذیرفت *

توجه ربابات عالیات بصوب پنجاب

چون دران هنگام که مواکب حاه و حلال تداقیق دارادیشکوة
بد مال سایه سعادت و اقبال بر عرصه پنجاب گسترده بابر سوج
بنده باشجاع چنانچه سبب ذکر یافته برودی ازان حدود
مراعی واقع شد و آن قدر توقع روی داد که خاطر اقدس
حضرت شاهنشاهی از سیر و شکار آن ناحیت بساط اندوز شود و

ارسال خلعت مورد توارش گردیدند و عدايت ماده ميل بدانشمند
 حان مميمة عطای خلعت گشت و محمد امين حان ناصاه هراز
 سوار بمنصب پنج هرازی پنج هراز سوار و مرتضی حان ناصاه هراز
 سوار بمنصب پنج هرازی چهار هراز سوار و اعتقاد حان ناصاه
 هرازی بمنصب پنج هرازی یک هراز سوار و واصل حان ناصاه
 هرازی بمنصب پنج هرازی دو هراز سوار و هوشدار حان ناصاه
 پانصدی بمنصب چهار هرازی دو هراز و هشت صد سوار و اسد حان
 نحشی دوم ناصاه پانصدی بمنصب چهار هرازی دو هراز و پانصد
 سوار سر بلند شدند و از اصل و اصاه عابد حان بمنصب چهار
 هرازی هراز و دوصد سوار و مدائي خان بمنصب سه هرازی دو
 هزار و سه صد سوار و اشرف حان بمنصب دو هراز و پانصدی چهار
 صد سوار و عبد الله حان ولد سعيد حان بهادر مرحوم بمنصب
 دو هرازی هراز و هفت صد سوار و صف سکن حان بمنصب دو هرازی
 یک هزار و دوصد سوار و پرم دیو سیسودی بمنصب هرازی پانصد سوار
 و باقي حان میر تورک بمنصب هرازی سه صد سوار و محمد منصور
 کاشعري بمنصب هرازی دو صد و پنجاه سوار سر بلند شدند و بحالتخان
 که در مبادی سال اول این خلافت همایون بنابر وقوع تفصیری
 مورد عتاب جهروا گشته از منصب معزول شده بود مطمح اطار
 وصل و مکرمات پادشاهانه گردیده بمنصب پنج هرازی چهار هراز
 سوار دگر باره کامیاب دولت شد و خلعت خاصه و حمدهر ناعلاقه
 سروارید تاو عطا گشت و وزیر حان که چنانچه گزارش یافت بحضرت
 آردن حرا ن عامره مستقر الحاقه اکثر آنان رفته بود خدمت

موسم وزن نخست سمسبی در رسیده جهانیاں را کام بخش عشرت
وحوش دلی گردانید و روز مدارک عرق حمام الولی مطابقی بدهت
و دم آدر که نارگاه حشمت و حاکم نادین مهر وانی در آراسته بود
در الحمن فردوس مثال عسلخانه و مرحدده حشمتی ناساها نه مدعقد
گشت و پس از انقصای دوپاس از روز مذکور گوهر عصر مقدس
حضرت شاهدشاهی بر روز سیم و دیگر آشپای معهوده سنجیده شده
وزن مدارک نائین مقرر بعمل آمد و سال چهل و چهارم شمسی از عمر
سعادت قرین سریر آزادی خلافت و جهانانی بهراران مرحی و کامرانی
ناتمام رسیده سال چهل و پنجم نمادگی آغاز شد نادر شاه رادهای
نامدار تحت بیدار و امرا و عیان دولت پایدار رسم نثار نحای
آورده تسلیمات تهدیت تقدیم رسانیدند و درین روز عالم امروز
نهین شعبه دودخ عظمت و اقبال گردین نادر بهال حاکم و حلال
بادشاه راده والادیر محمد معظم عطای خلعت خاص و انعام یک
لک روپیہ و دره التاج حشمت و کامرانی قرة العین شوکت و
تختیاری نادرشاه راده ارحمد محمد اعظم نعمایت یک عقد مروارید
و دوگل حقیقه دولت و روح بامیه سعادت پادشاه راده والا گهر محمد اکبر
مهرمت خیمه مرصع مطرح انوار عطیعت گردیدند و راحه خیمه و
زیر حان و محمد امین حان و مرتضی حان و اعدقان حان و دیگر امرای
نامدار و عمدہای درگاه سپهرمدار عطای خلعت خاصت منافع
امراحتند و امیرالامرا صوبه دار دکن و حان حاکمان سپهبدان بنگالہ
و مهاراجہ حسونت سنگه که در دکن بود و حمیر حاکم صوبه دار
مالوہ و امیر حاکم صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف نعمایت

از دقایق مصالح ملک و ملت پر تو توحه و صوب این مطلب انگیزد -
 بود حکم اسراف عمر و ذل نامت که در رجا و مستقر رحمت ستاوت
 در سر آوردن آن حرائر موجود و لذت های مستصوره و رسانیدن آن
 به پدشاه چه در لامع انوار لوازم تدبیر و اهتمام ظهور رساند
 و احسان حاشا حوشگی و کثرت ملکه رحمتی دیگر او معین
 شدند و هشتاد ماه مذکور حال مشاوران این سال را اهل تدبیر
 مرخص گردید و در حال این ایام مأموران افعال صوب اعراف
 و حصه آناد اعتدال موده سیرو شکار آن حدود و سرت ابرای طبع
 تمام گشت و بونای تمام و صوب تنصیر آن کیتی حدیو حق
 بهره ارباب روضه متذکر که تدو آکثر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام
 الدین قدس الله سره العزیز توحه بود و نص ادر کشاد و عادت
 مع بود محاورین آن بقعه قدسیه را از ویس اوعام هرگز گردانیدند
 درین ایام عاطف باکسان طرار مسد حشمت و سرینندی مروع
 گوهر و طرب و عوسمانی باکسان و کاکر محمد مظم و راحه حاسمه
 را و عطای خلعت رستمی عمر مدهای لشکر و همپدین سائر
 عمد های آفتاب خلافت و مقران پدشاه دولت و ترتیب قدر و
 منزلت داین عنایت سرلاد شدند .

حسن وزن و رخنه شمس سال چهل و پنجم

درین اوقات میمنت پیرا که از شکوه معدلت و فرمان روانی
 ریمت ابرای اورنگ سلطنت سروری دین و دولت در پایه ریمت
 و در تبری و ملک و ملت کامیاب سعادت و بیک احتیری بود

نامر معالی خلعت فاخرة و حنجر مرصع لحيان مدكور عطا کردند
 بیستم وزیر خاں صوبه دار مستقر الحلاوة اکبر آباد که مذکور عطا
 بطاب او عز مدور یافته بود از اسما رسیده احرار دولت زمین بوس
 نمود و بعدایب خلعت خاص قاصد مدهایب امراحت و سیف حان
 که قتل ازیں بذات تقصیری ار منصب معزول گشته در سهرید
 برهم گوشه نشین بسر میروند دژس هنگام مشمول افوار مرصع
 گشته دموح حکم لازم الامتثال بخدمه سائی آستان حاه و دلال
 چهره ادرور طالع گردید و بعدایب خلعت و شمشیر و منصب دو
 هزاره هزار و پانصد سوار مروراز شد پنجم ربیع الثانی حصر
 حلیعه الرحمانی بفریمت سیر و شکار لوای توحه به اعراناد امراحتند
 و چون نشاره معالی چندی قبل ازیں نزدیک نان حدیقه حلد آسا
 باعی حوت و بستان سوامی داکتش که بدول ناری موموم
 است اساس نهاده بود درین وقت که سیر و گلگشت آن بهارستان
 اقبال بخت امرای خاطر مدسی متأثر گردید و عمارات داپدیرش
 که نااهتمام ملتعت حان میرتوروک صورت اتمام یافته بود
 بنظر اکسیر اثر رسیده پسند طمع انور افناد عاطف حسروانه حان
 مدکور را بعطای خلعت و اسب و ار اصل و اضافه منصب هزار
 و پانصدی شش صد سوار مرورازی بخشید از سوانج مصلحت
 پدرا نقل نمودن حرائس عامره است از حص سعادت بدیاد مستقر
 الحلاوة اکبر آباد بقلعه دولت اساس دار الحلاوة شاه جهان آباد چون
 درین ایام رای عالم آرای پایة افزای اورنگ خلافت و جهاننایی
 که مرآة جمال نمایی شواهد الهامات ربانیت باقتضای بعضی

بحشی دوم که طلعی از در گذشته بود عطای حلت حاصل از
 سوگواری برآمد و درین ایام موحرداری ترهات از تعبیر دلیر اعلان
 دراحه دینی سبکه بدیده معوض گشته مصلحت نامان باصد حوار
 دوعراری در شرار حوار مقرر شد و بدینسان موحرداری هوشنگ
 آباد از تعبیر حلال حان مناهی گشته یک هزار حوار از تابان اردو
 اسبده سه اسبده قرار یافت که مصلحتش از اصل و امانه دو هزار
 دوعراری حوار دو اسبده سه اسبده باشد و چون معوض پیشگاه حاه و حلت
 گردید که اکرام حان موحدار درین مستقر دار الحکمة اکثر آباد
 و دیعت حیات و تقاصی احل موعود پیروزه عید الله حان نحامی
 او معین گشته نامان باصدی باصد حوار مصلحتی یافت و
 از الله تعالی داد الهی حان معقور موحرداری ماس از تعبیر
 حواحه صادق بدحشی تعبیر یافته مصلحت حلت و از اصل و
 امانه مصلحت مصلحتی مصلحت صد حوار مناهی شد و از وناح دار
 الملک کمال مصلحت شرب رسید که حدار قلی که حوار کومکین آن
 صوبه داخل طلع می درگذشت در اردنم ربیع الثانی چوب روز در
 رحمت الله احترم سپهر ملاحه و معالی پادشاه رانده و شومند و طورت نلند
 محمد معظم بود عطاقت ناساها آن ذرة التاج عظمت و اختیاری
 را عطای يك عقد مبرورید گران بها مواحت و ناساها همایون مصل
 حان مدیر سامان ممدول شریف ایشان رفته ناهتمام لوازم و مراحم
 مقدمات آن مرحومه حشش پرداخت و در آن گران قدر والا گهر
 نائین مقرر بعمل آمد و سال نورد هم شمسی ارس گرامی ایشان
 ناسام رسیده سال بیستم بهار کی اعاز شد و ناساها ارجمند

ماد مذکور چون مطابق زر و سهره بود که عند هند و ادست برآید
 حیسکه و کدور را سینه خلعت حاصه عطا فرمودند و اراخا که
 بعضی از زمینداران کوهستان همون و معسدن آن حدود از کوتاه
 بینی و دانه گریبی طریق تمرک و عصیان پیموده ازوای حبالت
 و گمراهی سرعساد داشته بودند و ازوای محسوب راستان ادراشته
 دوع و استیصال آن گروه حدال سال پیتش بهاد همت حسروانه
 گشته میرخادرا با جمعی از بند های حضور لامع الدور نان مهم
 مرخص نمودند و موحرداری آن سرزمین بیر از تعییر شهیدار حال
 بحال مسارا ایله تعویض نمودند و هنگام رحصت اوزا بعدایت
 خلعت و اسب عراقی باسار ظلا ریک ریشیر میل و ناصافه پادصد
 سوار منصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار سواحتان و از کومکین
 او لروح الله خان برادرش و سیف الدین مغوی و راحه سارنگدهر
 و جمعی دیگر خلعت و سه ارخی اسب مرحمت کردند و بمیدینی
 سینه که پسر راحه سری نگر اسب خلعت مرحمت گردید ساردهم
 عریض گلگشت باع وید میدان اعرانک فرموده دهر قدرم رالا بهار
 پیرای احمدستان دولت گشتند و چند زر آقا قریب حرمی و نشاط
 بسرورده بیست و یکم مراحمع نمودند و چون درین هنگام تقرب
 حال ناحل طایعی رحب هستی بر نسته بود عواطف پادشاهانه
 محمد علیخان پسرش را عطای خلعت از اداس کدورب بر آرید
 و چون بسبب تقصیرات پدرش از بیر از منصب معزول گردیده بود
 درین وقت مورد وصل ریشایش شهادت عطا کز احساسش
 شده اسب سه هزار و پانصدی دو صد سوار بوارش یاب و اسد حال

روپیه و سیدج عدد الوهاب نحاری نایعام دو هزار روپیه و حواحه
 قادر و چندی دیگر هر یک نایعام یک هزار روپیه ، وارث یامت و یک
 هزار روپیه نه سرا محاسن کلاوت و هشت هزار روپیه نسائر نعمه
 سرایان و سرود پردازان آن سرم شایط پرا عطا گردید و چون مجلس
 مردوس آئین عمل اتحاد بهاران عشرت و شادمانی و مسرت و
 کامرانی به سر رسید حضرت شاهنشاهی حرمکده قدس را بفرود احوار
 طل الهی برامراحتہ دیگر ناره دران مشکوی ابدال دمت دریا نوال
 لحد و احصال کشودید و مجموع صدر آرایان سدهستان دولت و پرده
 گریبان سرادق انبث را بحدوی حس خدمت و پرستاری که در
 ایام کویت و بیماری آن رسیدند اوردگ عظمت و لختیاری ازیشان
 بطهور پیوسته بود نایعامات سامیه و مواهب عالیہ نوازش فرمودند
 چنانچه از نقد دولک و سی هزار اشرفی بآن مقدسات تقوی عرت
 عطا نمودند تا بکامله تمامه روز آن حش طرب امرا امتداد داشت
 و هفتم محرم الحرام گیتی حد و کیوان عالم اوائل روز بنای صاحب
 آباد فیص قدوم کشیدند و آن روز و روز دیگر قرص حشمت و
 حلال دران گلشن مردوس مثال سرورده بهم ندولب حاله همایون
 مراجعت فرمودند و چهاردهم پرتو عزم بکسر آباد انگدده چون
 فیص و برهت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اندس افتاد
 پاره روز آنجا ساط اقامت گسترده مسرت ادور بودند و سلج ماه
 مذکور عرصه دار اختلاف از ورود مسعود نور آمد سد و چهارم صفر دیگر
 در عزم گشت نایع صاحب آباد از خاطر انوار سرورده دو روز
 دران سرانستان حلال نشان بهجت امرای طبع مقدس بودند دهم

سوار ازان حمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و سعادتی
 مساعی حمیل که قتل ازین در کشایش ولایت پلاو از داودخان
 صوره دار پنده بطهور پیوسته بود یک هزار سوار از تابندگان او دو اسبه سه
 اسبه مقرر گشت که مقصدش از اصل و اصافه چهار هزار چار
 هزار سوار ازان حمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منصب
 راوگرن که در ابتدا در کومکیان دکن بود ناصافه پانصدی سه هزار
 هزار و پانصد سوار قرار یافت و کور را مسدود و مرحمت پهلوی
 مرصع مشمول نوازش شد و مصوبان که قتل ازین در ملک گوشه
 نشینان انتظام یافته بود مورد انتظار عاطفت نادر شاه گشته
 منصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و عنایت خلعت و
 حمده میرزا کار سرامراری اندوخت و منصب اسمعیل خان
 قلعه دار احد دیگر ناصافه پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار
 سوار و از اصل و اصافه مکرمت خان دیوان گجرات منصب هزار
 و پانصدی سه صد و پنجاه سوار و قلندر خان منصب هزار و هشت
 صد سوار و محمد تقی خان منصب هزار و صد و پنجاه سوار و
 منصور ولد ملک عمر نسالیان هزار و پانصد مناهی گردیدند و
 مستاد حاکم رندیر که چندی قتل ازین ناستان ملک نشان رحیده
 بود عنایت خلعت و اسب و حشر مرصع مورد نوازش گشته
 رخصت انصاف یافت و چندی از نوکران عادلان که با پیشکش
 او درگاه خلافت پناه آمده بودند خلعت یافته مرخص شدند و
 میر جعفر ولد سید حلال بخاری و محمد صادق برادر راد سیدان
 هریک نادر ام دو صد اشرفی و حواحه عبد الممن اعان سه هزار

جشن و زن فرخنده قمری سال چهل و ششم

درین اوقات میمنت قریب که چهار از میامن صحت و عبادت
 حدیو زمان و رمیں نامان دولت و دین حضرت اذیز، نشاط
 آگین بود موسم ورن حبهتنگ قمری در ریدد جهانان را عشرت
 و حرسی امروزه روز چهار شده شانزدهم می اشته مطبق باران هم
 امردان که دگر داره بازگه حشمت و جهانانی از آدن طرب
 و شادمانی چهره نازانگی امروزهتد بود در سستعل و دوش ممال
 عسلجاء بر می نشاط امرا و دشمنی عالم آرا سرتب گشت و بعد از انقضای
 یپاس و بلج گهری از روز مذکور وزن سه بود نه نین سه بود
 بعد آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت ورن آن
 حضرت دایه احتتام یافته حال چهل و ششم آغاز شد بادشاهرا دهای
 کامکار عالی مقدار و امرای اعیان دولت دایدار رسم بنار بسا آورده
 تعلیمات تهذیب و تقدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی بعد مراجع از
 مراسم وزن مبارک هریر آزای اقبال و کامرانی گشته دست دریا
 نوال مکرمت و اوصال کشادند ورن حش و ریدد ندادشاهرا دهای
 نامدار تحت دندار و سیاری از امرا و عمدای حضور فائض ازوار
 خلعت مرحمت شد و برای حرمی از امرا و حکام اطراف حقع
 فاحره مرسل گشت و مهانت حال که سوء دوزخی گسرات و تعیدیر
 مهاراجه حسوبت سکه نار معوض گشته بود امدهیب خلعت حاصه
 و اسب عراقی ناسار طلا و یک رنهار میل گتن ناسار بقرة و حل
 زر نعت مر نامد شد و در هزار حوار از تایدانش دو امده عده اسده
 مقرر گردید که مدهتش از امل و اصاده شش هزاری بلخ هزار

کسانی روح عارضه داب عدیم المثال در بحر مکه قدس و مشکوی
اقتال و مجاهده حشمتی ترتیب داده بودند و امر هماهنگی در ح امر
و عهدهای دارگاه خلافت برای نقدیم مراسم تهدید شده علیه حرگاه
دولت رفته تسلیم مدارکنان بجای آوردند و از سرکار آن سلطنت مملکتی
سیر و نسی اطوار تا قریب پانجاه کس از عهدها بحال و احراز مدهای
گردیدند و هم دی الحکمه که عید مبارک اصبی بود نارگاه سلطنت
و دولت سرای خلافت باستان بحمل و احتشام ریب و آرایش یافته
مدای شادباده عدلی و حریر کوس حسروی جهانیا را صلابی
عشرت و سادمانی در دکان پادشاهرادهای کامگار تحت بیدار و نوئیدان
روبع مرتبت و امرای نامدار و سائر مدهای درگاه جهان مدار در
حجاب والا و آستان معلی حاضر آمده تناسیمات تهدید تارک عرب
بر افراتند و حصر ساهشاهی بشیعه معهود عزم توحه بمصلی
فرموده تا در آسمانی و کوکبه عظم و جهانمانی در ویل بدیع
مطر آمال پیکری که تحت زریں دران رده بودند سوار گشته دآئیس
مقرر پرتو ورود بساحت عید گاه انگدند و بمار عید گزارده پس از
معادب بدم مبارک ادای سبب قربان نمودند و در دهان و ایاب
آن حدیو مالک رقاب ارز و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن
امید گرانبار نقد مقصود شد کافه حلائف و عموم سکنه دار الحکومه از
صعد و کبیر و عدی و فقیر که بکچند از حرمان دیدار مهر انوار
زنج ناکامی کشیده بودند حورشید جمال عالم آرای آن حضرت را
در اوج کمال با و روح عافیت و اتدال نکام حویس دیده از میص
در عید و حصول دو امید بهره ور گردیدند *

روزگار حیات شان بسر آمد و چون مسامع همایون رسید که درواهی
پرده کول که در تیول حسن علی خان بود جمعی معسکان و اقوام
طلب از کوه اندیشی و تمرکز کنشی عمار شویش انگیزیده سرآمدند
برداشتند اند حال مذکور با ناصد بر تدار و مخالفت خان مدبر
نحشی اعدیان با چهار صد اعدی بدعت تعدیه و تادیب آن عسک
مدشان تمرکز آئین تعدیس یافته سرحد گشتند که گروه آن سزاو
پژده و سرای کردار خویش را بعد از مدتی قوه که نماید
لطف و عنایب ابروی مزاج و عجاج نصبت و احتیاست گردید و آخر
نقیض صعب و بقاقت اثری از عوارض بدتر قدسی نماده بود
حضررت شاهشاهی نهر قدوم اشرف وید نصبت حمام گشته غسل
عمایت نمودند و عمار مارات از دایمی عالمیان ساخته شد و بزرگم
قرین مری و روزی در نازگاه پدر احترام خاص و نام اسمن آرای
اقبال گشته جمیع بدعا را دولت کوریش داد و چون حیرت هم تیره
ماه که عید گلانی بود در ایام عارضه ذات همایون واقع شده مراسم
آن بعمل نیامده بود درین روز مرحمت اشاره والا پادشاههای
عالی قدر و امرای روع مقدار نائین مقرر صراحیهای مریع
میدانگار گذرایده شکرانده صبح و عبادت ذات مقدس حدیو روزگار
رحم نثار نسای آوردند و بیست و ششم مهتاب خان که از صوبه
دارجی کابل معرول شده بود ناخدا وید صکان رسیده شرف اندوز
ملارمت اکسیر حاصیت گردید و بعدایت خلعت خاص اختصاص
یامت و بیست و نهم چون پرده آرای هودج عرت مروع نصبت تنق
حشمت ملکه تقدس نقاب حورشید احتیاج روش رای بدیم

که رسم احتیاج و بیلوائی از حهاں بر افتاد محملا حضرت شهباشاهی
 در حلال این ایام حیر انعام نارحود کمال صعب و نفیقه آزار سررسته
 صلاح اندیشی ملک و ملت و رعایت تدبیر دیں و دولت از کف
 همت مرو نگداسته گاه اوائل روز از مطلع درس حورشید حان چهره
 سعادت میدمودید و گاه وقت تسلیم قور لمحله حلول اقبال ده بیرون می
 نمود بدو مطالب و مقدمات ملکی اکثر بوماطت عرائض و دوستکات
 بعرض میرسید و جواب با صواب بحط قدسی بمط تحریر می یافت
 و گاهی بعضی متصدیان عمده در آرامگاه حاص دولت دار یاقته سروریاب
 امور معروض میداشتند و باحکام مملکت پیرا ارسان می یافتند
 و درین اوقات محل سر درواز گلشن اقبال گوهر ارجمند محیط حلال
 نادران ارجمند فرح حصال محمد معظم بمرحمت خلعت
 نازایی شرف اختصاص یافتند و صف شکفاں و راحه رگهدانیه
 و صفی حان و احلاص حان و الله یار حان و افتخار حان و حسن
 علی حان و جمعی دیگر از امرا که در حشن مدارک خلعت بیافته
 بودند کسوف مناهات پوشیدند و دوشه اسب عربی پیشکش امیر
 الامرا با ساز مرصع و میبکار و پنج رشیدر فیل پیشکش حان دوران
 صوفه دار اقیسه و یارده سر اسب عربی و پنج غلام گرخی پیشکش
 مصطفی حان باطم مهمات بدر صورت از نظر انور گذشت و بعرض
 اشرف رسید که قالدخان مدعی که مدتی بزم گوشه نشینی در لاهور
 بسر میدرد و درین هنگام بموجب طلب بحضور پر نور آمده بود و
 کامکار حان که در سلک کومکیان اقیسه انتظام داشت و مالوخی
 دکهنی که چندینی قبل ازین گوشه نشین شده بود باحل طبعی

زهی ذات قدسی نهاد و نفس تائید پرورد که شدب آلام جسمانی
 و عوارص مصری که شیردلان روزگار و بزرگ همتان عالی وقار را
 عدان تحمل گسلد و سر رشته تماسک از کف رباید معلوب نگریده
 دران حالت طبع آشوب و شورش مردان کن بهره مند جوهر ثنات و
 استقامت باشد و اقتصادی حرد والا و دانتس ارحم دشت بر مقتضیات
 جسم و قوی و آثار طبع و مزاج غالب و قاهر اندنگارند این صمیمه
 معالی و معاصر آن روز در سلک بندگان حاضر بود دران وای نارگاه
 دولت بار و سعادت کورتر آن سایه رحمت اوردگار یافته دیدند
 تعرض عیان میدید که در مدور این حرکت مصلحت پیرا و ظهور
 این جلوه عالم آرا که سرمایه انتظام حال رمان و موجب امن و
 آرامش زمانیان گردید آنحضرت را حرقت بعض موبد محمدی
 دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه حصار ادکیا و هوشمندان از
 مشاهده این نیروی همت حسودی در شکفت مانده از هر انصاف
 ادعان نمودند که در چندین شکر حالتی این مایه ثبات و سکون
 در شخص اقدس و ذات هدایون مسلم است امید که اندر بیهمال
 پیوسته نهال برومند عمر و اقبال این مهین پاسان ملک و ملت
 و نهین قهرمان دیں و دولت را که سرمایه رونق بهارستان ایجاد
 است از بساتن ناملاتم نشاء کون و فساد صیانت نموده لرلال چشمه
 ساز بقا سرسبز و شاداب داراد نالحملة روز دیگر بپیر حضرت
 شاهیشاهی بدار رعایت مصالح منگی نهیم دستور هنگام تسلیم
 قور بیرون آمده از انوار دیدار مبارک پرتو حیات بر عالمیان گسترده
 و مردای آن نه بندگان حلاوت از درخت کورش محروم

آن گردید در آن شب از سد آن عارصه رنگ از چهره دولت پریده
بود و دیرو از نازوی اعمال رمیده صراج عامیت تعیر داشت و طبع
خرمی مکدر سلطنت بر حویتش میلرزید و مملکت از گرد فتنه
میترسید پرده آریای مشکوی عرب و پرستاران نارگاه عظمت پروانه
وار بر گرد آن شمع انجمن خلاص و جهانداري جمع آمده تا صبح
بر آتش بیدارای بودند و روز دیگر دیر اثر حقّتی در تب پدید
نیامد و نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک و ملت بهم نرآید
و امن و عادیّت بشورت گراید از آنجا که ذات مقدس آن برگزیده
دوالکمال در هر حال بهره مند ثبات و استقلال است و اصابت رای
و دانش ملک آرای آن حضرت در حالت معقم و صحت بر یک
و تیره و مموال درین حالت نظر رامت گستر بر صلاح امر جهان و
جهانیان انگنده باوجود کمال تعیر حال و اشتداد آزار بحکم حفظ
سلسله امن و آمان قصد بیرون آمدن نمودند و قوت بعضی موید
را قائم مقام توانای تن ساخته و بیادری عصای تائید ربانی قامت
انال امراخته هنگام تسلیم قور که آمدن های غنّه حلاوت در ساحت
عملخانه جمع آمده بودند نهان طرز و آئین که در ایام کمال صحت
و قوت آزان حصر معهود بود از آرامگاه خاص بیرون فرامیده
تسلیم قور اشاره فرمودند و حلائق را که منتظر طلوع امتاب سلطنت
بودند از مروج انوار جمال مهر آثار پرتو سعادت تحسّیده خاطر نگران
عقیدت مدد ان احلاص کیش را که رهین هزار گونه تعرت و تشویش
بود آرام بخش گردیدند و لحنه نقوت روحانی و بیروی هم
عظمت و جهانپایی بر پای ایستاده بحلوت گاه دولت بار گشتند

و مرخصه نایب عنوان گذرانیده از قلمت عدا و التزام - و پرو اقدام
 بعدادات شاقه عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رعید لحریم پس
 از انصراف ایام صنام و وقوع حشون مبارک باینتر تقدیم این اسباب و
 عمل آثار گرانجی در بدن همایون و مقدمه انحرافی در مزاج و مانع طاهر
 شد لیکن اراخا که کمال حوصله و تار و نهایت تحمل و ثبات ذات
 قدسی برکات آنحضرت امت بقوت نعم ارحمد و علو عمت بلند
 خود را معلوب آن عارضه نگردانیدند و تا حیوم عید که ایام حش مسعود
 بود هر روز برسم معهود در وقت در محفل والای خاص و عام و انجمن
 خاص عسکانه سریر آرای اقبال و کامرانی گشته هنگامه نشاط و
 ظرب را مسروده بساختند چون روز سیوم آن سوی المراج ازدیاد
 پذیرفته تبی در پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگامه
 بار عسکانه بود از حریم کده قدس بیرون آمده لمحله بر پای ایستادند
 و بندهای آستان حلاکت که نائین مقرر دران نارگاه عرو حلال
 و راجع آمده بودند کوربتش نموده بخشیاں عظام اهل چوکی را
 تسلیم قور فرمودند و پس ازان در ورود نأرمگاه حشمت و جاه
 نشیده امر معلی به برداستی اسباب حش و آدین صادر شد و روز
 دیگر که حرارت تب استداد یافته بود و آخر روز حکیم محمد امین
 و حکیم محمد مهدی که سرآمد حداقت مدساں نارگاه سلطنت اند
 آن حضرب را قصد کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و آن شب
 کمال گراسی در پیکر کرامت پرور بهم رسیده از استیلائی گرمی
 تب دسان امتاب در تاب بودند و گاه مدهوشی روی میداد و اریں
 حایب که بقصد حور بسیار کشیده شده بود صغی عظیم بپیر علاوه

پیوند را ملالت نخشید و میمانن. عیانت فی عیانت ایزدی عاقبت
 رعایت گرائید تعین این مقال آنکه چون در ایام ماه
 مبارک رمضان که هوا رعایت گرم و طول ساعات بهار علاوه
 آن بود حصرت حلیفة الرحمانی باقتصای تأییدات آسمانی
 و توفیقات یردانی اکثر ادواب روز بوظائف طاعات و شرائع عبادات
 و تلاوت و کتابت و حفظ کلام مسجد ربانی اشتغال می نمود
 و از آن گذشته لوازم بصعت پروری و معدلت گستری و پزوهس
 حال مطلوبان و داد دهی ستم رسیدگان که مهین عبادت برگزیدگان
 درگاه صمدیت است مشتعل بوده بمرام استراحت نمی پرداختند
 و شامگاه که افطار میفرمودند عبادت معهود مسجد عسکانه را بوقت
 آمون حضور ساخته تا مدتی از شب نادای مرائض و مدن و نوافل
 که سنت تراویح را حمله بود میگردانیدند و مع هذا بقصد ریاضت
 بدن و تلطیف سر و تصعیه روح تأیید تقدس مدشان و اسرار و سنت
 صالحین و احرار از اشراف لدیده و اطعمه شهید که سرمایة قوت پیکر
 جهمانی و پیرایة فوام هیکل عنصریست احتراز نموده قریب بدو پاس
 شب عداای قلبی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میگردند
 و اکثر شب در برهه گاه قدس مسجد عبادت و آگاهی و اندامی
 مرصان الهی گذرانیده اگر امکنه می نمودند و می آسودند
 هنوز بهتر استراحت از پہلوی مدارک گرمی پذیرفته و در که لتحریر
 تحت بیدار و دل هشیار بقیق و انتباه میگردانیدند و دیگر ناره از
 چشمه سار توفیق تحدید وضو نموده تا ظهور ادوار فخر بمرام
 طاعات و حق پرستی قیام می ورزیدند چنانچه سر تا سر آن ماه

دادشاهزادهای ارجمند کامکار اقامت رسم پیشکش و نثار نموده بوسی
 از بعائس و نوادر روزگار گذرانیدند و پیشکشهای شائسته از نوینان
 رفیع قدر و امرای نامدار محل عرض رسید و درین تاریخ تربیت
 حار صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب از آنجا آمده بود دولت
 رمیس بوس نارگاه حلاوت یافته اعطای حلقه قامت مداخلات
 امراحت و چون این روز حاکمته بهراران میمدت و سعادت مدقصری
 گشته شب در رسید و محفل خاص سلحانه داور حضور پدشاه
 حورشید حاه ماندن نرم ملک بفرع شمع ماه روزان شد چراغان
 کشنیها که باهتمام امرای عظام و متصدیان دادشاهزادهای عالیقدر
 والا مقام در کمال حوری و بطر فرینی سرانجام یافته بود نور امرای
 انجمن عیش و خوشدلی گردید و شب دیگر تفرج این هنگامه
 دشاط پیرامینی شد و چراغانی که از سمع لرزوی زمین کنار دریا
 حوس مرتب شده بود بفرطع مقدس را مسرب افروید تا سه روز این
 حشن گیتی روزز عشرت آرای محسن اقبال بود *

گفتار در انحراف مراجع مقدس پایه افرازی اورنگ حلاوت روزنی چند از مہج صحت و استقامت

درین ایام سعادت انعام که مراجع زمانه از میامین عدل و راست
 حدیو داد گر معدلت پرور پیرایه اعتدال داشت و اسدای انتظام دین
 و دولت و موحدات شگفتگی حواطر اولیای سلطنت سمت کمال
 پذیرفته بود چشم رحم تعرقه و تشویشی بهنگامه جمعیت دلهار سیده
 سموح عارصه ذات همایون روزی چند ندهای ارادت کیش عقیدت

خلعت سر اندازی پوشیده بمستقر الخلافه اکبر آباد مرخص گردید
و میر عماد خودش حلیه سلطانی خدمت دارو عی روزیبه داران
که سابق بشیخ میر مرحوم متعلق بود موصوف گشته خلعت یاق
و انتحار ولد فاجر خان خطاب معاصر حاجی و میدی سگه مرستاده
رانا راجسنگه بعنایت خلعت واسپ و ماده ویل مداهی گشته
رحمت انصاری یاق و سید بهار که قتل ارین خطاب لشعاع
خان شده بود چون اراده گوشه نشینی داشت سالیزانه ده هزار روپیه
بهره اند و رطائف مکرمت گردید و مصویحان بحاری انعام پنجهزار
روپیه و عمر الدین درادر راده جمع ران که کنحداد میشد بمرحمت
خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میر احمد ولد معنی خان عطای
حلیه مرصع و ماده ویل و مطعریک وزیر کرمان که تازه از دیار
ایران رسیده بدولت ندگی آستان ملک دشان و اثر گردیده بود
بمرحمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میر انراهم مازندرانی که
او بترتاره ازان دیار بعثت سپهر مدار رسیده بود بعنایت خلعت
و انعام دو هزار روپیه و عبد الله ولد خدمت طامحان انعام یگهزار
روپیه و سعید خوشنویس و مدریحی طالعی و حواحه اگر که از
مکه معطمه زاده الله شرفا و درادر برگشته بود هر یک انعام
نهمین روپیه نوارس یافتند و درین روز بهان انور از جانب ملکه
ملکی صواب تقدس بقات طرار طیلهان عمت و احتیاج بیگم
صاحب برحق از زواهر حواهر و دعائیس مرصع آلاب که درسم تهدیت
انن نرم کامرانی و الحسن سادمانی ار مستقر الخلافه اکبر آباد
ارسال داشته بودند بطور اکسیر اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و

سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و میرخان باصافه پانصدی هزار
سوار بمصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و اصل
و اصافه الله یار خان بمصب دو هزار و میرخان سوار و یوسف خان
بمصب هزار و پانصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر
خان بمصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و سیف الدین معوی
بمصب هزار و شش صد سوار و دارالحاج بمصب هزار و پانصد
سوار و دایم خان حواجه سرا بمصب هزار و دو صد و پنجاه سوار
سرامرار گشتند و پرم دیو و سید سودیه که درین ایام از وطن مستقام
مده سپهر احترام رسیده بود بمرحمت خلعت حشر مرصع با عذقه
مروارید و دهکده کی مرصع و اسپ با سارطه تارک تغاخر بر
امراحت و علی قلینجان که سائق دناور تقصیری از مدصب معزل
شده بود مورد فصل و تحایش گشته بمصب هزار و پانصد سوار
نوارش یادت و مدصب رای مکرد موجدان بریلی باصافه پانصدی
هزار و پانصدی هزار سوار و بمصب اختیار خان رمیدار را از
اصل و اصافه هزار و پانصد سوار مقرر شد و رشید خورشیدی که
در زمان اعلیٰ حصر اختیارگوسه نشینی کرده تا این هنگام در
کنج انروا بواسطه دعا گوئی در امت قاعره قیام داشت بمصب
پانصدی هشتاد سوار کامیاب عبادت شد و خدمت دیوایی سرکار
برده آزادی هودج خدمت رمت امرای مشکوی اهت رنده محدرات
زمان ملکه جهان بیگم صاحب که سائق بیر یکچند ناں سر بلند بود

رایات فتح شد و حیدر صادق صدر بمکالمه باشاره حال حاکمان بر فراز
 خانه نایم براین برآمده بگلدانگ اداں سامعه امرر ساکدان
 آن کمرستان گردید و طعنه تقدیر و تهلیل که از بدأ سطوح تناسیر
 صبح ملک احمدی تا آن وقت بکوش باطل بیوس اهل آن دیار
 برسیده بود نعم الدل صدای ناموس آمد در بنگاه سجده اصدام
 بسجود و رکوع نماز مدلل گشت و نحای طاق انروی نذر مکراف
 قرار گرفت آثار کفر و ضلال سمب انطماس پذیرفت و ارکان دین
 و قواعد اسلام بلند اساس شد و از احکامه همگی همب معتدلت گریس
 نادشاه قنوت پرور مروت آئین متوحه آست که اصناف حلائف و
 گروهها گروه برابا در هر کشور و ناحیت از میامن وصل و کرم و مآثر
 عدل و احسان نادشاهانه بر مهاد امن و امان متمکن بوده هرگز ار
 رهگذر خدمش عساکر قاهره در اصناف حدرش اقبال بر چهره احوال
 رعایا و ربرستان هرچند نافضای سربوش در اطاعت و درمان
 پذیري سرکشان و نعی اندیشان روزگار شان سپری شده باشد عمار
 ملالی به بشدید و همواره سپیداران رویع مقام و بوئیدان والا احتشام
 از پیشگاه عدالت و جهانمانی تهدید و تاکید میرد که قواعد
 بصفت و رامت را در حمیع امکه و احوال با طوائف انام پاس
 دارند حال حاکمان بمقتضای کار آگهی و خلوص عدودیت نظر
 بر بشته قدسیه لطف و مکرمت حسروانه کرده یکرور قتل از وصول
 نشر تاکید و قدس عظیم نموده منادی گردانیده بود و حمعی باهتمام
 گماشته که لشکریان و اهل ازم دست تطاول بتاراج و عارت که شیوه
 یعما چیان پست و طرقتست نمکشوده عرض و مال و ناموس رعایا را

مردود بالحمله امواج گیتی ستان بصولت آتش و سطوب برق ازان
 دیستان گذشته عرصه حمادی الاولی بنای آل رسید جمعی از محدودان
 تنه ایام که فحراست آن قیام داشتند نواحود آن سد استوار بنای
 همت سمیت پیوند شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک
 آذیرشی رح از عرصه مقاومت بر تافتند و مردای آن حدود طغر
 پیرا داخل آل گشته چون شهر کوچ بهار نزدیک رسید دیم سراین
 که دستطهار آن آل دم هر کشی و استقلال میرد و آنرا حصار
 امیدت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدادست از
 مشاهده آثا قهر و استیلائی عساکر میروزی مآل و داخل شدن در آل
 عرصه عادتت بر خود تنگ و صا دیده بر آردن حان و ناموس ازان
 ورطه معتمد شمر و سه روز قتل از وصول امواج قاهره شهر خلاصه
 اسوال و تمامه اهل رعایل را سرگرفته با جمعی از حوای و بریکل
 رهگرای وادی آذرگی و اداس گردید و پدایمردی فرار خود را پدای
 کوه بهوتدت که پناه حای خویش اندیشیده بود کشید و بهولا دانه
 زیرس اشاره و صوفدید او با پنج شش هزار پیاده سمت معرف
 رینه کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگل های صعب
 دارد فرار نمود بحیال آنکه چون حدود امدال از اسحا بهتت گرد
 متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده دقطع طریق و شوراندن
 راه و موختن قری و مراغ و علاب و اعوای سکنه و رعایا پردازد
 و بگذارد که آذوقه نلشکر طغر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
 مصرف حایام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره بهتت اثر
 که از ظلمت و خود قناه کیشان صلاکت پرور پیرایش یافته بود مرکز

که از گهواره گهراست آمده بدریای برمه پتر ملتحق میشوید آورد؛ مگذا دارند
 و راحه سراسر که دهر آر، بویین عقیدت گیتش را همراهان خویش
 در سر راه مگذارید و منظور بدوست چون عساکر گیتی کشا داخل
 آن راه شده شیر دلان سهرامت پیشه دران پیشه در آمدند و یلان
 ملک توان کوه پدیکر و تمر داران و پیداهای لشکر پیش پیتش امواج
 نصرت لوا دیمای حاکم در هم شکسته ساخت آن عرصه از تراکم
 و اندوهی آن می پرداختند و راه میداختند و بحسب سواران
 حیثیت ویریزی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
 و باین عنوان هر روز دسمی و کوشش عظیم و زحمت و مشقت تمام
 دران پیشه راه کشوده بدای همت مردانه آن رانی پرتعب می
 پیمودند در اندای طی این معامت ریدی عظیم پیداور پیتش آمد
 که عبور ازان ناگرسو، مردم آن نوم و در اظهار نمودند که بی کشتی
 و استن حسر گذشتن لشکر ازان میسر نیست و پایاد ندارد و اریس
 و هکدر اخی صورت پرستار طاهر گر که از بدایع تائیداد سماوی و
 شکوه معدومی این دولت حاوید طراز عامل بودند بگرداب تعکر در
 انتاده حد کوتاه مدشان را موج حیرت از هر درگذشت اراجا که
 همواره میامس اعاد و امداد کارسازان آسمانی عساکر نصرت اثر
 را در هر طریق راهبر است قراولان موکب ویریزی که نتعخص
 بایاد هر مورد تگاپو بودند بدالات حصر تووین راه گذار حدود طغر
 شمار یافته نجان پنه سالار حذر رسانیدند و حیوت نصرت مآب
 پایاد ازان رود گذشته بساحل سلامت رسیدند و مساعده این
 شکر کاری اقبال گلش از ادت اولیای دولت بی زوال را آبی دیگر

حصانت پیوند درو دردد در کمال استحکام ساخته و توبه‌های
بزرگ و زنبورک و صرف و دیگر ادوات پیکار برار چیده شده مردان
کار و حراست بدشکل هشدار بمحافظت هریک معین اند و بزرگترین
آن در دنها یک دوار است که راه مذکور از سمت شمالی آن سر
برمی آورد و با وجود آن جنگل پر خطر حدقی عمیق پهنادر سردر آن
دردد حفر نموده اند و راه متعاری که از آن بولایت کوچ بهار تردد
می شود همین است و اگر دردد مذکور مفتوح شود تا معموره کوچ بهار
دیگر عائقی در راه نیست لیکن فتح آن ناسانی میسر میشود و طریق
دیگر راه گهره گها^۱ است که بر گمانی اتصال یافته و عرص آن دند
در اطراف کمتر است لیکن در آن راه ناهای عظیم عمیق دشوار
عبور و جنگلی خطرناک صعب المور است که از تشادک شعبهای
اشجارش هوای آن وادی در رسیدن است و کثرت درختان خاردارش
ناک را هنگام عبور دامن گیرد و هوای این طرق سه گانه مشهور راهی
دیگر از سمت ملک دلاشاهی بشان دادند که آل آن طرف عرص
و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لیکن تا معموره کوچ بهار
همه حا حاکمی اندر برسی دارند که نیم برای این راه که احتمال
عبور موکد مدصور ازال راه دور میدانست چنانچه یابست بمحافظت
آن پذیراخته بود و ناستطهار صعوبت آن بیشه خاطر از این ادیشه
جمع ساخته حان خنار باوصای رای کار آگاه احتیاج این راه نموده
با پناه طغر پناه از دری تله روان شد و مقبر گرد که بواره را در ناله

همت و اخلاص نعت و شب هفدهم رددع الاول از چهارم سال
 خلوس همایون مطابق سنه هزار و هشتاد و دو هجری بقصد
 استیصال عاصیان در سگال از حضر پور روانه شد و دو ثلث نواره همرا
 گرفته باقی را در جهانگیر بگرگداشت و بموجب حکم معالی
 حراست اکبر بگرگمخلص حان و محافظان جهانگیر بگراحتشام
 حان تعویض یافت و سید احتشام حان و راجه اسر سنگه بروری
 و جمعی دیگر از عمد های منصبداران با کومکیان مقرری بهمراهی
 احتشام حان معین شدند و انتظام مهمات حالیه شریعه بعهده
 بهگوتیداس دیوان آجا بدستور معهود مقرر گشته اهتمام مهم
 نواره بمحمد مقیم مقرب گردید و چون معظم حان نادواح طغر قرین
 بموضع نری تله که سرحد ملک نادر شاه سیست در رسیده ده صد
 استکشاف احوال طرق و مسالک از سرحد ملک نادرشاهی بولایت
 کوچ بهار شد از تقریر مامیت دانان آن سر زمین چنین بوضوح
 الحامید که سه راه مسلوک مشهور بولایت مذکور هست یکی از
 سمت ولایت مورنگ و دوم از جانب ملک نادرشاهی از جمله آن
 دو راه یکی راه یک دوار است و آن عبارت از در بدیست محکم
 اساس که در بالای دندی عریض مرتفع که باطلای اهل آن ملک
 آل میگویند از بدیم ا یام ساخته شده و شهر کوچ بهار را برخی از
 ترکانات محصور است آن ده عالی و دورتر بدیس و چهار کروه
 است و بر بالای آن ده از همه طرف جنگلی است اندوه از درخت
 نائس و بید و دیگر اسخار بلند بمومند و شامهای آن دوی ترهم تافته
 شده که مور از آن بدشواری عبور تواند نمود چنان حال بران بدد

بود و آخر حال از کوششهای رشید حال و حمعی دیگر و اشاره آن بود
 عقیدت آئین پیتس رفته گری ناری و روحی از پرکتاب دیگر را که
 آشامیان واگداشته بودند بحیطه صدف و تصرف آوردند و بعد اریس
 رشید حال دیر پیشتر رفته بموضع رکمانی که از توابع کامروپ است
 رسید و چون محدودان آشام از تعلل او در پیش رفتن حایره گسسته دگر
 ناره دسودای طمع حام دل تصرف آن ولایت بسته بودند و بکثرت
 و جمعیت تمام با سامان توپخانه و دوازده بعبار و سایر ادوات آمدند
 و دیگر در مقام محالقت و مدامعت در آمده و اولسکرو سامانی
 در حوز دوع آنها همراه بدانش در رنگ سانی اقامت نموده حقیقت را
 لسان حایان نوشت و راه سنا - نگه که ده تعدیه دیم در این معین
 شده بود چون دید که آن مهم از پیش نمی تواند بود از بیدار
 نواحی یک دوازده که در آمد ولایت کوچ بهار است توقف نموده
 حقیقت حال بار نمود حال حایان بعد از اطلاع درین حقائق
 مقصای رای صوف آن دانست که سامان و سراحام آن در مهم
 لازم الانصرام نموده خود با نواره و توپخانه و عساکر نگانه عارم آن
 مقصد شود و صورت این اراده بخدمت ایستادهای پایتخت سریر
 خلایق مصیر عرض داشت - دستوری حواست و بدلیع گیتی مطاع
 در طوق ملتتمس - او بعد پست و دسرای کوشگی و سران سپاه
 طهر پناه که در مهم ناسماع با او معدن در حکم معلی صادر شده
 که درین مهم شرائط موافقت و مراوقت بظهور رساییده از صلاح و
 موافقت او بیرون نمایند و چون ایام برشکل ناسحام رسید و طعیان
 آنها مرد شست عربیت حیش مصمم نموده کمر خدمت بر میان

ولایت نادرشاهی دراز بموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام
 نآشام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از تصرف آن
 بازداشتیم و آن حدود را بحیطه صند آردم الحال هرکس داین صوب
 معین شود این ولایت را متصرف او سپارم حال حاضر دانتصابی صلاح
 اندیشی دران وقت بطاهر معدرت او در پذیروب و وکیل را جلعت
 داده ناز گردانید و رشید خان را ناسید بصیرالدین خان و سید
 مالار خان و آعر خان و جمعی دیگر تعین نمود که رفته ولایات
 نادرشاهی را بدائر قرار داد آسامیاں تصرف کند و درین اثنا دیم براین
 دایر معلوم نمود رعاب و حوب گردیده درخواست عفو تقصیر
 خود را وکیل می فرستاد اراخا که تادیب و گوشمال او لازم و مستحکم
 بود خان حادان بحواب آن حسران مآب پرداحت و مرستاده رازوی
 نداده مقید و محسوس ساحت و راحه سحابسنگه بدیلۀ را نا فوحی
 از بددهای نادرشاهی و میرزا دیگ کس خود را نا یکمهرار سوار از
 تابیدن خویش به تدبیه آن شقاوت شعار و تسخیر ولایت کوچ بهار
 معین ساحت آسامیاں چون بر تعین رشید خان نا امواج بصرت
 نشان بصمت کامروپ آگاهی یافتند بصمت برگده کری داری و چند
 برگنه دیگر را حالی کرده پس بشستند و آخر تا کنار آب دناں
 ولایات نادرشاهی را وا گذاشتند لیکن رشید خان چهار منزل از
 هماگیر بگریس رفته دایر اطراف احتیاط توقف گردید و این معنی
 را بر حیلۀ وزی و نرزی رآن گروه مسمی داشته در پیش رفتن تعلل
 نرزد و چند ایام حال حاضر مراسم تاکید بحای آرد موثر بدقتان
 تانکه سید یوسف که مادی از قبل ناشجاع موحد در برگنه کری بازی

حضرت حمت مکلفی پای حسارت از سرحد خود پیش نهاده
 ولایات پادشاهی را تا حاتم رسید انکار را که از ندهای عمده
 آستان سلطنت بود تا گروهی اندوه از سوار و پیاده از حوالی حده
 ناسیری بردند و در اژائل حلوس المی عصب و دگر ناره چیره دستی
 نموده شیخ عبد السلام موحدا را حوزا تا جمعی کثیر از گواهی
 دستگیر نمودند و درین مدت هلیچک از حکام بدگاه توفیق : دایم
 آن جمع بانکار بیامت مگر میر عبد السلام محتاط باسلام حال که
 در بونت صونه داری خود در زمان سلطنت اعلی حضرت تسخیر آشام
 و تندیه آشامیان تیره ایام را وجهه همت ساخته سرکردگی سیادتشان
 برادر خودیش لشکری ندان صوب مرمتاد لیکن چون در حال آن حال
 از صونه داری بدگاه معرول گشته امر خلیل القدر وزارت نوبامرد
 شد و آنصونه ناطع با شجاع قرار گرفت توفیق اتمام آن مهم بیامت
 و امواج قاهره پادشاهی از موضع کحل که دهده ولایت آشام است
 پدیدتر نتوانست رفت تا حمله چون در ماه رمضان سال سیوم حلوس
 همایون با شجاع از بدگاه لسان رحاک و گرامی آراگی گشته حاکمان نا
 حدود طعنه اثر متعانت او بجا بگیرد رسید و در صدد حمله احتلال احوال
 آن حدود شده طمطع صول و سطوت عساکر بصرب نشان و عیان
 دلهای سرکشان و عصیان معشان گردید راحه آشام از صدمه پلارک قهر
 و انتقام محاهدان حدود اسلام نیمه آگ و هراسان گشته در مقام اصلاح
 کردار با تهنیت و تمهید مراسم اعتدال درآمد و کیلی نامعدرت نامه بردان
 حاکمان مرستاده اظهار نمود که چون بیم نراین رمیددار کوچ بهار که
 ناس سمت خصومت دارد در ایام شورش و انقلاب دعت تعرض

قیام داشت چون دید که سلاب آشوب از دو طرف در رسیده و سعل
 فتنه از در سو بالا گرفته و تاب مقاومت را براتر از نیروی قدرت خویش
 میدادند و از وصول کومک و مدد امیدس منقطع بود بافتضای
 صلاح اندیشی رحمت انامت از آن ولایت برگرفته پدایمردی نواره
 خود را از مهر آن سایل حادثه در کنار کشید و بسودن جهانگیر نگر
 رحید و لهولاباته وزیر دیم براین چون بر قصد آسامیان و توجه آن
 گروه شقاوت پژوهه ددان صوب آگهی یافت از آنجا که چیره دستی
 و اعتدالی اینها را متیقن بود و مصادمت و مقاومت نمی توانست
 نمود عمان عریمت از سمت آن مقصد بر تافته فرین باکمی
 مراحل معاروب پیمود و متعلنان ضلالت و محام آشام بی مانع
 و منازعی بر ولایات دادشاهی دست تملک و تسلط یافته نفه
 و عارب و حور و دیدان پرداختند و چنانچه سیمه دمیته آن جمع دنداد
 است سکنه و رعایای آندیار را اسیر ساختند و چون باشجاع بیکرد
 ند محام که در آن هنگام از محال خوئی و فتنه پروری هوای سلطنت
 و خود سری در سر افکنده اسباب شورش و مواد و همد سر الحام داده
 بود در اندک فرصتی عمار آلود ادبار گشته بحال پراختلال خویش
 در مانده و گرفتار آمد و بحمدان قصیه نتوانست پرداخت آسامیان
 مقهور از آنجا قدم جرأت پیشتر نهاده بی مانعی تا حوالی برگنه
 کری ناری که پدج مدخلی جهانگیر بگراسب متصرف شدند و در
 موضع مسب سله که قریب کری ناری است تهنه ساخته جمعی
 کثیر بمحاطب آن گذاشتند و در موافق از مده دیر از آن تیره بختان
 امثال این حرأ و حیرگی بطهور رسیده چنانچه در عهد در مانروائی

کوشیده بهولاناته وزیر خود را با گروهی اندوه نقصد ولایت کامروپ که عداوت از هاجورا و گواهنی و توابع آن است از قدیم ایام داخل ممالک محروسه نادرشاهی بود فرستاد که آنرا ببردن تصرف در آورد درین وقت حی د^ه حسنگ راحه آشام که بحسب وسعت ولایب و مردمی دستگاه قدرت و کثرت و حمیعت لشکر و ادبوهی حیل و حشم و تساری نوارة و توپخانه و میلاں جنگی و بر رتبه تفوق داشت و بهوای پندار ناطل سر بر خط اطاعت و فرمان پذیری نمیکرد داشت ولایت خویش را که از نگاله دور دست واقع امت و آنهای عظیم بهدار و دریاهاى رخا حوکار و بیشهای صعب دشوار گذار در طریق آن حائل و بردلاع رویعه و حصون مدیعه مشکون نآلات دیکار و مردان کرمشتمل امت از آهیب ترکنار مواکب بصرت طرار ایم و مصو می پنداشت چون بر سنج آن حوادث رفتن و مراتب شور انگیزی و ملک آسوی ناشجاع انداز بصید سعادت دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم براین وعده تازة او مطلع شد او را ببردن خود طمع حام تکلیف حسارت تصرف ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه سومی بتائج و معامد آنداعیه مامد پوشید و از صلاحت مدشى و ناطل پرمتمی آن بگوئیده خرات را پیش دستی نا بیم براین خیال کرده از وحامت انحام آن کردار داهلجار بیدیشید و لشکری عظیم از آشامیان دوز بهاد و دیو حصال نوارة و توپخانه برآه دریا و برحی دیگر از راه خشک ولایت کامروپ تعیین نمود و لطف الله شیرازی که در سلک پندهای نادرشاهی و در اعداد کومکیان آنصوبه بود و دران هنگام بموحداری انجا

ولایت کوچ بهار و توحه حدود طغر اعتصام امب از انجا تسخیر مملکت آشام که بمساعی کوشش زنده امرای عظام حان حانان سپهدار دنگاله سمب وقوع پذیرفت تعصیل این احوال آنکه چون در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اطلی حصر را بیماری طاری شده مدب آرزو نموده بامتداد انکامید و چنانچه درین صیغه سعادت طراز گزراش یافته ناسب در جمیع حواسب و الکاف این مملکت سپهر طات گرد سورس برحاسته مذکور عظیم باحوال ملک راه یامت و سرکشان هر طرف و متمردان هر ناحیه قدم حرأت از حد خود فراتر نهاده راه طعیان و طریق عصیان پیمودند و معسدان بعی اندیش و فتنه گرایان و انچه طلب که در کمین چنین وقتی بودند مرصت یافته آغار سور انگیزی نمودند و باشجاع از بی حرمدی و حام طمع در دنگاله ندعوای سلطنت و سروری برحاسته بر سر بنده لشکر کشید و این حرکت با صواب ازو ناعث فائز و احتمال احوال آندیار گشته زمیداران و صادق و تعییر سلوک پیش گرفتند نیم براین رمیدار کوح بهار که قتل از حدوث این ناحیه بر مدهج قویم اطاعت و مرمان پذیرگی ثابت قدم بود و چنانچه رسم مقرر سائر مرزبانان امت همواره با رسال پیشکش اظهار انقیاد می نمود چشم از صلاح حال و ملاحظه مآل نوشیده ناعوای دیو صلال از شاه راه حرد یکسو شد و از هر حصار و ناحت گهواره کهات حسارت ورزید و جمعی کثیر از صغیر و کثیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر کرده ولایت خود برد و حرایی بهیار ناس ناحیه رسانید و پس از ارتکاب این حرأت شیع دیگر ناره در سر انجام امداد نکال خویش

که هر دو را بصرف آن سراز هوای حیات پرداخته شد و نانتصای
تصای آن لہو صورت حد پذیرست •

باقال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم حان خانخادان
سپہ سالار بگالہ ناصاکر بصرت پیرافتم لوا دربی
باشیام دد ورحام دآہک تسخیر ملک آشام
وکشایش آن ناحیت بمیامن سعی و جہاد اولبای
دولت فیروزی اعتصام یس ارکشایش کوچ بہار

ہر لخت مدد صاحب اتمالی را کہ ایرد کام بخش بیدہمال تفعویص
رتنہ علیای حلاوت و کبہاں حدیوی و ششش مہرلت والای سلطنت
و حہاں خسروی نہرہ مدد فصل و کرامت ساختہ چہرہ سعادت
ہیمای احوالتش للوامع اسوار داد دہی و معدلت پژوہی بر امروز
و علم عالمگیری و لوای گیتی ستانی بدست دولت گردون شکوہش
دادہ پایہ قدر و حشمت آن برگزیدہ خویش باوج بصرت و استیلای
ورزیدہ سپہر رعیت و اعتلا بر امرارد لامحالہ کارہای سترگ و مہمات
شگرف کہ حیرت مرای دور بینان دیدہ و رویدش امروز ژرف نگاہان
دصیرت پرور باشد بدیرنگ ساری مآثر اقبال و کارپرداری منتہیان
عندہ حلالش لحوہترین صورتی در پیشگاہ طور چہرہ کشاید وساحت
ولایات گردن کشان روزگار و عرصہ گاہ نحوت سرتاں اطراف و اقطار
کہ بدست عمرو سرحد سوری حازند و کلاہ استعمار بر فرق پندار کج
گذارند و در مراکب مواکب گیتی ستادش فرسودہ آید از ذائع مصداقات
این کلام صدق آبجاء درین اوقات ححستہ ورحام مسحر گشتن

گرفتاران بی نوا را که ار همه سوراخ تگاپو بسته و سر رشته چاره دیرون
شد از حمیع حیات گسسته اسب پیتش ازین بهوای حواهس طمع
از پای در آوردن از آئین سمول رامت و عموم معدلب دور است و
فتوب ناساهانه و سروت حسروانه بر حال آن وحشیان مسکین
لکشایتش آورده اساره والا مدع صید و اطلاق آنها از قید صادر شد و
مجموع آنچه عالم مانده بودند از تنگ نای دام رهایی یافته دامن
محرای عایت گرفتند و معرض همایون رسید که آهوی بسیار
لحیطه تمرعه در آمده بود چون نزدیک دمام رسیدند نهیاب مجموعه
رم نموده پراهل قهرعه حمله کردند و پنج کس را از صدمه شاک آنها
آهیب رسید ارا حمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهوی در رفته
سه صد و پنجاه و پنج دمام آمد بالکمه درین هنگام نعیم الله و هوشدار
حار و دارالحاکم خلعت مرحمت شد و بسیاری از میر شکاران و جمعی
کثیر از بدها و خدمت گزاران رعایت خلعت و برهی عطای
اسب سروراری یافتند و از نکشته وقائع نگاران صوغه دکن مصامع
حقائق مصامع رسید که گرد هر داس کور که در سلت کومدیان
آن صوده بود باحل طنیمی نساط حیاط در بوردید از عرائب سوانح
که درین ایام معرض اشرف رسید آنکه جمعی از اطعال در قصه
سوتی پت چنانکه عادت صدیان اسب ندازی شاه و وزیر هنگامه آرای
لهو و لعب بودند ارا حمله دو کس دزد شدند کودکی که شخته آن
نازی بود آنها را گرفته پیتش طعلی که نیاز بچه حکم رانی داشت
آورد و او در رسم ندازی اشاره سیاست آنها کرد آن کودک باهوشمند دست
و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر سر آنها زد

باقراولان و عملۀ شکار بموجب فرمان سر اسحاق لوازم آن کوشیده
دامی بزرگ که آنرا بریان میسر شکاران هند ناور گویند در عرصه
شکار گاه کشید و جانور بسیار از هر طرف رانده بدرون آن در آورد و
چون قمرعه دست بهم داد و کیدیت آن بعرض اشرف رسید گنگون
عریمت حسروانه باهنگ نشاط اندوزی آن شکار بدیع آثار بحاب
حضر آناد سدک حرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجمند بیدار
لحمت و مقریان بساط عرت و ملترمان رکاب دولت بآن روی آب
توجه فرمودند و چون نیکار دام رسیدند نادرشاه زادهای والا مقام و
چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگنی
شدند و عمدها و خواص را بپر رحصت شکار فرمودند سی صد و پنجاه
و پنج آهو بحیطۀ دام در آمده بود شهشاه والا بدیروی دست و نازو
کشورکشاهشت آهوردند از انجمله شش به تعنگ و دو نصر حدنگ
و سی و یک کچیر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت اران
عرائن را جمع که رحصت صید یافته بودند بدتیر تعنگ از پای در
آوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم حلی و فصل و رامت ذاتی
این مطهر رحمت نامتناهی چهره امروز حال حمیع مخلوقات الهی
است و چنانچه امراک انسا را که بدائع و ذائع ایردی اند دستخوش
حور و تطاول و پایمال ظلم و تعدی نمی پسندند اصناف حیوان را
که بی زبانان کشور آفریدش اند اسیر دام ستم و بیداد روانمیدارند
در اثنای این حال که طبع قدسی حصال بدقتصای بشریت
منعوب صید و شکار بد نفاق تیر هوسمندی و تانتس انوار آگاهی
صورت این خطر الهی بحاطر ملکوت باطر حلول ظهور نمود که آن

بیست هزار روپیه عطا شد و چون عدد الرحمن دیوان بیگی عند العزیز
 حاکم که از اساطین دولت اوست عریضه مدعی در مراتب عنودیت
 و هواخواهی این آستان سپهر نشان کند و ایستاده های پایه اورنگ
 عظمت و جهان بینی نگاشته تا مختصر پیدشکشی بقصد استعاضه احوار
 مواعید بادشاهانه که عیص عامش نشان ادراکات عمام تسمیع طوائف
 ادا میسرند و دور و نزدیک و ترک و تاحیک از عوائد و اوند آن بهره مند
 میگردند بدرگاه حلاوت پناه ارجاع داشته بود از حرانته اعمام بادشاهی
 هشت هزار روپیه مرستاده او حواله شده که از امتعه هندوستان خرید
 نموده برای او ببرد و میر عند الله کاشعری و چندی از رفیقانش
 ناعم چهار هزار روپیه کامیاب عدایت گشتند عره شعبان هشتاد
 زنجیر میل از میلاں فاشجاع که حاکم حاکم از بنگاله مرستاده بود و دو
 زنجیر میل از عنائم پلاون بطر همایون رسید شب پانزدهم ماه مذکور
 که لیلۃ الدرات بود پانزده هزار روپیه از حرانته احواس پیکران بوساطت
 صدر الصدور نارباب استحقاق انعاق شد و درین ایام زیست امرای
 اسر و اورنگ مکرر نعم شکار کلنگ بحصر آناد توجه نمودند چنانچه
 یکصد و پنجاه کلنگ درین سال صید شاهدار اقبال همایون مال شد
 و چندین نارچتر ملک درسا و لواهی حورشید سنا دسمب اعرآنک و دیگر
 صید گاه های بواحی دار الخلافه سایه گستر شده اقسام شکار مسرب
 بخش طبع همایون گردید و از جمله شکارهای صید قمرعه بود که آن روی
 در بای حور در برابر حصر آناد انعاق آمدن چون خاطر مبارک بدش
 آن شکار شگرب رعاب نمود عیص الله حاکم قراول بیگی حکم والا صادر
 شد که مردم اطراف را گرد آورده باهتمام آن پردازد و غل مذکور

این سنت ارجمند که از شرائف سندن بدو سبب نرویدی از موب بعمل
آید لایحرم وقوع آنرا نتمهید حشید بررگ در حیرت عربی و تاحیر بیفکنده
نروونی انتقار متأثر شریعت عراء زیادت تکلفات نذقدیم آن امر
موکد بپرداختند و دمه همت علیا اراں حق لارم الادا مارع ساختند
و درین حشون حشسته حمعی از ملازمان و خدمت گذاران آن بادشاه
زاده کامگار بختیار را بعطای تشریفات بواختند و درین اوقات نروونی
خواهش و اشارۀ حضرت اعلیٰ خواجه پهل و خد متحان خواجه هرا
و حمعی از چنلها را خلعت داده بمستقر الکلامه اکثرآنان رحصت
مرمودند که صمیمۀ خدمتگزاران آن حصرب ناشد و چون در پدشگاه
حلاف و جهاندارای از تقریر بوناق بیگ ایلیچی ایران بطهوری بومته
بود که والی آند بار را بحورن پان که از شرایف حصایص عدوستان
ونرگ سدري ارس حرم بوستان امت رعیت و شعف تام بهمرمیدۀ
لالحرم بمقتضای عطوفت پروری حکم اشرف صادر شد که قدری
معتمدۀ از پان بعیدس درای والی مذکور ندرند و یکی از ملازمان
درگاه نرسایدن آن معین شد بوردنم رایاب مهرانوار نعریمت شکار
پرتو اقبال نآن روی در بای خوں انگندۀ پنج روز در آن حدود نصید
نکچر نشاط اندور بودند و نیست و چهارم که قرین معادب معاودت بمروند
خواجۀ احمد ایلیچی نکارا را بنایت خلعت و حکر مرصع باعاقۀ
مرورید و انعام می هرا روپۀ نواخته رحصت ادصراب نکشیدند و نمیرا
بیگ میرشکار و لطیف بیگ میرآخور و چندی دیگر از رفقای او
خلع ماحرۀ ده هرا روپۀ و نرخی از اقمشه مرحمت کردند اراول تا
آخر نسعیر مذکور و بمراهش از نقد و خمس قریب یک لک و

حیر اندیش بود و درین دولت اندترین دسد عدولیب موروثی و حقوق حدیب دیرین داست شهشاه عاطف شعار قدردان را از درگذشتن آن مدوی عقید مدد خاطر حوسداس حقیقت بدوند قرین تاسف و تائر گشته روح اورا نابوار توحهات روحانی مرمایه امرزش کشیدند و روز جمعه که در روز از رحلت او گذشته بود بمقتضای کمال قدر شناسی و مدد پروری که آیه ایصب در شان این حورشید اوج عظمت و سروری از مسجد جامع پرتو قدوم بسر منزل باز ماندغای آن مرحوم امکنده آن سوگواران را بریان عاطفت تسلیه و پرمش و دل حوئی و نوازش فرمودند و میر حان و روح الله حان و عمر الله حان پسران آن معور و افتکار حان و ملتعت حان و بهاؤ الدین نرادر زادهای او و سیف الدین معوی دامادس را بعطای حلاع فاحره نواخته و همگی مدسوداش را مشمول مراحم حصرواده ساحتیه ارکدورب ماتم رسیدگی فرآوردند و روحه وصیه اش را بسالیانه پنجاه هزار روبیه کامیاب مکارم شهشاهانه گردانیدند و پسران و دامادش را ناصانه مناصب مطمح انطار تربیت ساحتیه وقوع آرا در حشن همایون عید مطر که بر دیک بود مقرر فرمودند ششم ماه مذکور حنده سور بوکل حدیقه انبث و حلال تازه بهال ریاض حشمت و اقبال نادشاه زاده والا گهر محمد اکبر زیدب اورای الحمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قوت الطهر سلطنت عطمی ناین سدت مدیه فائر گردیدند و چون این اراده دل پستد دوعه بی تمهید و توطیه از پیشگاه صمیر مهر تنویر حصرت شاهشاهی که همواره از صور الهام نقش پذیر امت سر برزد و خاطر ملکوب ناظران متعلق بود که

بود بطاهر دار الحکامه رسید و اراخا که بقیه ارا را آزاد و صعب دسیار
 داشت اسار و الا صدور پیوست که داخل شهر شده بسر منزل
 حویتش مرود آید و ار کمال عاطف و نده پروری تقرب حان و
 دیگر اطباء پایت سریر خلافت را حکم شده که بمعالجه او پردازند
 و میر حان حلف حان مذکور با روح الله حان و عمر بن الله نراد را
 خود احراز دولت ملازمت اشرف نمود عمر رحب فاصل حان ار
 مستقر الحکامه اکر آن رسیده ناصیه سالی آستان خلافت شد و بر حی
 ار بعائس حواهر و مرصع آلات که حصر اطن ار سر عاطفت مصحوب
 او مرستاده بودند و قریب شانده لک روپیه قیمت آن بود خدمت اشرف
 گذرایند و میر حان هژده سر اسب عراقی با در حی ار حواهر و مرصع
 آلات نرمدیل پیشکش نطر انور رسانید و هژده سر اسب کچی
 نادر و ناصیه حرام ار الحکامه نه سر با سار طلا که قطب الدین موحد ار
 مورتهه نرسم پیشکش ندرگاه معلی مرستاده بود بموقف قبول رسید
 و حواحه احمد ایلیچی بحارا ناصیه پانده هزار روپیه و بر حی از
 بعائس اقمشه مورد نوارس گشت و نمیر را بیگ میر شکار و لطیف
 بیگ میر آخور و محمد رحیم مشرف سوعات عدد العزیز حان حلاع
 فاحره و پنجاه هزار روپیه مرحمت شد و ار سوانج دسر آمدن روزگار
 حیات حلیل الله حان است چون کوفتس نامتداد کشیده صعب
 و فتور قوی نمرتنه کمال رسیده بود ناندک نکسی که از بی تدبیری
 عدا روی داد کارش ار مدوا در گذشت و بدعوت احل نمک حوا
 (کُلُّ نَفْسٍ دَائِقَةُ الْمَوْتِ) چشیده دوم رحب پیمانه ردی او لریر
 گشت چون ار ندهای ارادت شعار احلاص کیش و مدویان هوا حوا

گردیده خدمت همایون اعلیٰ حضرت رفته گرازین معصی
مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت ده پیشگاه
حضور آید و هنگام رحلت رعایت خلعت خاص نوازین یافت و درین
هنگام امیرخان ده روزه داری دارالملک کابل از تعمیر مهادت خان
مرزاند شد و عطای خلعت خاص و شمشیر خاصه و حمده مرصع
با عتقه مروارید و اسب عراقی با ساز طلا و میل خاصه با سار بقرة
و ماده میل دازین بقرة وحل زرین و ناصبه هراری هزار سوار دوا سپه
سه اسپه منصوب پنجه براری پنجه برار سواران حمله یک هزار سوار
دوا سپه سه اسپه مورد امداد الطاب گشته هشتم ماه مذکور دوا صوب
مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرحوم
و چندی دیگر در سلاک کومکیان آنصونه انتظام یافته معصی از آنها
خلعت و نرخی اسب مرحمت شد و از کومکیان آن صوده مرادقلی
لکپرو حمعی دیگر هر یک در مرحمت اسب و خلعت و مهادت خان
تشریف عنایت خلعت مورد نوازین گردید و عسکرخان فوحدار ندراس
در سلاک کومکیان صونه نگاره انتظام یافته حواحه صادق بدحشی
خدمت او خلعت سرافرازی پوشید و دلیر ولد بهادر خان روهیله
فوحداری ترهه از تعمیر مید عبد العزیز معین شده عنایت خلعت
و از اصل و اصابه منصوب هراری هزار و دو صد سواران حمله
پانصد سوار دوا سپه سه اسپه سر مرار گردید و از روی عنایت خلعت
خاص با دربان مرحمت عنوان جهت راناراحه سنگه مصحوب کدراى
مرسل گشت هجدهم ماه مذکور حلیل الله خان صوده دار صادق
پنجاب که در لاهور عارضه در سراج او طاری گشته از دیر باز کوتدناک

آنحضرت تعیین نمود و از آنجا رسیده بمحاصره پرداخت و کار تر
متخصصان تنگ ساخت متمردان باطل متیرتاب ثبات نیارده طریق
مرار پیمودند و آن قلعه نیز تصرف دوات حواهان درآمد و حان مذکور
لحمت بدو نیست آن ولایت و مدط و استحکام قلاع و حصون و قلعه
ریشه مسادگمهاں تیره درون چندی دیگر دران حدود توقف ورزیده
مدگلی حانرا که بموجب یرلیج گیتی مطاع مودداری پلاون و حراسان
آن قلاع باو تعویض یافته بود آنجا گذاشته به پدنه مراجعت نمود •

اکنون ممدتیر گام آسمان حرام حانرا در طی
منابع تحریر این شگرف نامه بصمت بگارش و
وقائع حضور پررور عنان تاب گشته مرشته مواج
اقبال را از حای که گذاشته بود باز بکف می آرد

نیست و درمحمادی الاری عنایت حمزوانه داؤد حانرا که در تحسیر
ولایت پلاون مساعی حمیلله ارو ظهور پیونده بود با سال خلعت خاص
کسوت مناهات کشید و اصابه مددش دریکی از حشدهای حمزوانه
مقرر گردید و درین تاریخ رایت اقبال فرمانروای عالم پرتو سعادت
شکارگاه پالم انگنده به روز صید تحسیر آن عرصه دلپذیر مسرت پیرای
حاضر مهر تنویر بودند و نیست و بلحم ساخت دار الخلافة نعیم
قدوم اشرف مهدط انوار عرو شرف گردید وصف شکجان که چندی
قبل ازین مورد عتاب حمزوانه گشته از خدمت و منصب معزول
شده بود مورد ابطار عفو و بخشایش حدیو ندده پرور قدردان گشته
بمنصب دو هراری یک هرار سوار فرمانروای یامت دوم حمادی
الاحره فاضل حان میر سامان مستقر الخلافة اکثر آباد مرحص

ورزید عاریان میروزمند بحصار شهر بند در آمده دشمن تبع و مدائن
 آتش دران کفرستان زدند و از انجا در دروازه قلعه رسیده بدیروی
 کوشش همت برکشایش آن بستند و تا یکپاس شب از طرفین هنگامه
 جنگ ندوب و تغنگ گرم بود انحام حال بر اهل حصار تنگ شده
 زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب براهی که
 اولعه لحاب جنگل داشت برآمده ره گرای برار گردید و بمیامن
 عون و تائید الهی و امداد اقبال بی زوال حصرت شاهنشاهی
 فتح و پیروزی قرین حال مداران جهاد آئین گشته آن هر دو حصن
 حصین تصرف اولیای دولت و دین در آمد ساخت آن دیار از
 لوث و خود کفار سده روزگار پدیرایش یامت و صدم جانها و معادن
 همداران که از دیروز ظلمتکده شرک و ضلال بود دایوار ذکر و تهلل
 برآمد و درین یورش و آویزش شصت و یک کس از معاهدین اسلام
 بیای مردمی سعادت پدایه والای شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد
 و هفت تن دین معاهده و پیکار چهره شجاعت را از گلو نه زخم
 سیمای سرخروئی کشیدند و بسیاری ازان تیره بختان بدسعاد را
 تبع حصم افکن بهادران دشمن شکن روح سر از قلعه تن جدا کرده
 بگویی بدستی فرو افکند و حمعی نیم گشته و زحمدا را آواره دشت
 اوار شدند و جمع غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز
 چون مدعیان خبر رسانیدند که گروهی اندوه از حصار مدشان باطل
 پزوه در قلعه دیوکس فراهم آمدند و به پندار دور از کار استعداد جنگ
 پیکار نموده آسما قدم حرأت مشرعه داوود حان شیخ صعی را با موحی
 آراسته از تابیدن حویث و برخی از بدو قبیان دم مع اشرار و تسخیر

همردی صعب و نبردنی شدید نموده منوبت عرو و جهاد اندرختند و آخر الامر بسائیم غلده و استیلا بر پرچم اعلام حدود اسلام بریده کفار ملالت مرغام مقهور و معلوب گردیدند شعله تیغ مراواشان بهادران بصرت نشان حمعی کثیر از عصات را آتش در حرم حیات افتاد و بسیاری از ان بی دیان عارتش تیرو تعنگ و صرب شمشیر و طعن سنان خسته و مستروح گشته زحمدار بدر رفتند حمعی از انها در پناه کوه و جنگل در حریدند و مریقی رحت ادبار بحصار شهر بد کشیدند پس از وقوع این فتح اگرچه قرار داد داذد حال این بود که نابواج بصرت شعار نرحای موزچال صحاغان قرار گرفتند از روی تأمل و تدبیر تنسیر قلعهها که در کمال متانت و استواری بود و کشایش آنها نردی در مرآة اندیشه چهره نمی نمود پیردارن لیکن صحاهدان حیثیت اسلام که رعیت و شعب تمام ناحرار رتبه عرا داشتند عنان تمالک و تماصک ارکف داده دبیری حالات و یآوری سعادت بتعاقب آن جمع بد عاقت رحتش شعاء بر انگیزند و موج موج دسان موج مدک از آب گذشته در پی آن خاکساران ناد پیما روان گشتند و بحصار شهر بد رسیده بیورث و آویزش برداختند مقهوران بعی اندیش تاب ثبات و استقامت از حوصله طاقت حویث امرن دانسته مراسیمه وار از حصار بیرون شدند و بهرازان حواری و دشواری بقلعه پائیس و حصار کوه پناه حصدند و زمیدار حصران مآل اهل و عیال و رنده اشیا و اموال حویث که در قلعهها بود بر آورده جنگل مرستاد و خود نامتظار حصادت آن در حصار ناگرهی از کفار تحصن گرفته مراسم مدافعت و مقاومت قیام

سورچالها ساخته بودند نه بدروزی تلاش حرّات و جهاد همب دست
 آورده توپی چند بران بالا برد و برق امروزان توپخانه منصور لپالاکي
 و گرم دستي ملن الاتصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا رسان
 عریده انر نيسان حروشان میساختند و دراماس ثبات و ارکل
 استقلال آن قوم و سکال ترلرل می انداختند تا آنکه بیست
 و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لعرس پذیرفته
 از سیدها راه فرار پیمودند و نزدیک نقله رفته در کنار رودی
 که در پای آنحصار حاربهست دگر ناره نازوی عهد و کوشش
 بدستن سورچال کشودند چون از معسکر حدود میروزی تا آنجا
 جنگلی انبوه بود داؤد حان دوسه روز داهتمام بردن اشجار
 جنگل و ساختن راه پرداخت و عرّه حمادی الاولی که راه قابل عبور
 حیوس منصور گشته بود نامواج طعر مردن ناهنگ یورس در سورچال
 مقهوران لی دین که در کنار آب بسته بودند روانه پیش گردید شیخ
 تاتار و شیخ احمد برادر زادهای خود را نا تانیدان حویش و حمعی
 از منصداران نادشاهی و پسر راحه بهروز را باتباع او و حمعی از
 تانیدان میرزا حان در دست چپ معین ساخته قرارداد که از راه
 درهای کوه بر محالغان خدالان پڑوه حمله برد و شیخ صعی را نا
 حوقی در همب یمین تعیین کرد و خود نا میرزا حان و تهور حان
 و راحه بهروز و ابو مسلم و سید سمالت و گروهی از منصداران در
 قلب قرار گرفت و از سه حاذب در متمرّدان عصیان مدتش یورش کردند
 دلیران عرصه وعا و شیران پیشه مبارزت نآن حرف کفر و صلت رسیده
 دیران قتال در امروختند و تادو پاس روز نآن تیره روزان شقاوت اندوز

چهارم ربيع الثاني با سپاه حدود سوار سده نر طاعیان مردود حمله
نود و نردیک مورچال آنها رمیده دایره نرد بر امر وحت چون داون
حان اریں معنی آگهی یامد او نیر ضرورت نا حدود نصرت سوار
شده پبشتر روت و در نر امر مورچال مقهوران بمافله یک تعادک
انداز مرد آمده آحا طرح مورچال انداحت و نتوپ و تعادک
هنگامه جنگ کرم ماحت ار یک پاس روز تا هنگام غروب حورشید
گیتی ویرور نیران حرب و قتال شعله ور بود و نیران حذات مدش
ار طرمین سرگرم کوشش و آونرش بودند چون تهور حان بحدان
مدشار جهالت پرور نردیک تر بود شایده کس از تایلان او سر
لجیب بیکناهی مرد بودند و پنجاه کس ار سوار و پیاده و بسیاری
ار مراکب را آسیب زخم رسید و اواخر روز آسمان تهور نشان
دصولدید داون حان بمعسكر طغر پیوست و چون شام پرده ظلام نر
چهره سخت عاصیان تیره ایام کشید آدمردودان دو توپ نررگ ار
قلعه نر آورده در مورچال نصب نمودند و دمت حرأت لتوپ
ادداری کشودند ار صدقه گولہ آنها تنی چند ار سوار و پیاده با نرحی
ار دوات عرصه تاع گردیدند و درین شب رمیدار مدکور بشقاوت
ارای و صدای حلی اظهار اصرار نر آئین کفر و انکار حوده
مرتانی حود ار رنقه تکلیف اسلام داون حان پیام داد نا الحمله چون
مورچال متمردان نر فراز گاهی بود و محاهدان نصرتمند در شب
حای سینه ساخته بودند و آسیب توپ و تعادک آن گروه شقاوت
بزوه بمساکر گردون شکوه میرمید داون حان کوه پنه که مرکوب آن
مرکشان مدکوب بود و آن را نا سائر کوهها و پستهای بلند مرا گرفته

رو دیده از حمله پیدشکشی که قدول کرده بود و مستاد لیکن داؤد خان
 نراں ادای با هتکار مسامحه نموده تخریبک عیوب و تکلیف حمیت
 معرم پیتش درد کار و سرا دادن آن نکار هشتم ربيع الثاني از رسمی
 کوچ کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه پلاون بود برول نمود
 و شانزدهم آسما یک گروه پیشتر رفته حیان دصوب نراں راحت
 محدودان از قلعه نرا آمده در دیم گروهی عسکر طغر شعار مورچالها
 اعتوار بسته جمعیت و هجوم تمام بسته بودند و مہیای مدافعه
 و محاربه گشته اطهار آثار حالات میکردند درین وقت از حداب
 حالات و جهانداری یرلیع کرامت عنوان در حواب عرصه داشت
 داؤد خان مشعر باین معنی نرتو سعادت گسترد که اگر سرراں
 مذکور برهدری نکت و یادری دولت تو دینق ادراک شرف اسلام
 در یافته دین مدین احمدی و ملت والای مصطفوی گراید و ترک
 آئین صلال و باطل پرستی نماید اورا بیمن ایمان امان داده پیشکش
 نگیرد و آن ولایت برو مسلم دارد و الا چنانکه مامور شده همت بر
 امتیصال آن مقهور و ادراع فلاح و ولایتش گمارد آنجا نمودیت مدش
 مصمون حکم همایون را ناں بدکیتش تیره ایام پیغام نموده انتظار
 حواب داشت ازان حا که مبارزان حمود امدال را شوق حدال و قتال
 نا اعدای بد نکال عدان گسل شکست و تحمل بود تهور حان برلاس
 که از صدق تام بهر تمام داشت تا وصول حواب آنکسراں مأف که
 آثار امتدا و انا از قدول این پیام هدایت پیرا از چهره حالش
 لائح بود صدر نکرده تخریب تهور و دلوری در احراز مصلحت
 محاهده تعجیل نمود و بی اطلاع و مشورت داؤد خان نیست و

زمیندار پلاون برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش برد او آمد
شد داشتند اما حاکم مذکور سخن آنها را نسمع قبول راه داده حوایی
که مشعر حصول مقصود آموزد نداشت نمیگفت درین هنگام که
امواج قاهره موضوع نرسی برول کرد محدودا صدقه رعاب و امتیالی
حدود مسعود در ناطق صالت آموذ آن کلمه مطرود کار گر آمد و مشاهده
آثار سطوت اقبال دشمن مال و ملاحظه و خامت عاقبت و سوی
مآل هوایی سرکشی و سودای محالعت از سر پندارتش برآمد و ناچار
از راه چاره سکالی و لانه گری پیش آمده صورتسنگه وکیل خود را
که مدار علیه و صاحب اختیار مهمات او بود دگر ناره برد داؤد حان
فرستاده اظهار عجز و راری و قبول مرمای پذیرایی و خدمت گرایی
نموده راحه بهرور را در حصول این مدعی و عیله انگیزت و تقدل
دادن یک لك روپیه سرحدیل پیشکش سرکار جهاندار و پنجاه
هزار روپیه داؤد خاں کرد خاں مذکور درین مرتبه از کمال تصرع
و الحاح او تن بقبول این معنی داد و پذیرفتن مامول آن محدود
را از مقتضیات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را احکام سلطنت
و جهاننایی عرصه داشت و بانتظار رسیدن حواب از بارگاه بهر
حناب روزی چند دران مقام توقع گریده در استیصال او امهال می
ورزید در حلال این ایام روزی مدعیان حیثیت اسلام حذر رسانیدند که
حمعی از مقهوران انتهار فرصت نموده در هفت گروهی معسکر
میروری رسد علته را رده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار
عداوت بواسطت وکلا تمهید مراسم اعتذار کرده چپین را نمود که آن
حسارت بی اطلاع و اسارت او از مردمش سرزده و بیرپنجاه هزار

گردید میزرا خان، با سصد سوار جلالت آثار و دوصد پیاده بدو پیچی
 بهراولی کمر همت در میان پردلی بست و تهور حان با همت
 صد سوار و سصد پیاده در برانعار آماده کارزار شد و سیح تاتار برادر
 زاده داؤد حان با پانصد سوار از تاینیان حان مذکور و راحه بهرور
 با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیاده کار مرمای حراعار گردید
 و داؤد حان خود با دو هزار سوار در قلب حای قرار گرفته پانصد سوار
 از تاینیان حویش نچند اولی معین ساحت و گروهی اندوه از تدراران
 دسر گردگی جمعی از بددهای پادشاهی و مردم حویش تعیین
 نمود که بر امر راه را تا قلعه پلاو که جنگلهای صعب داشت و متصور
 بود که محدودان در پناه آن کمین گاه گرفته باشند چهار تشابک اشکار
 طریق آمد و شد در مترددین لشکر بصرت شعار دشوارند جنگل
 نری نموده مسطح و مصعی سازند و در هر جا که باقتضای مصلحت
 جمعی نایسب گذاشت تهاه مقرر کرده حوقی لمارت آن گماشت
 تا مقهوران را محال دهند بماند محملا حیوس فیروزی لوا تترتیب
 و آئینی که گذارس یافت هر روز سوار شده مسافتی قلیل می
 پیمودند و جنگل نریده و راه ساخته پیش میروند و هنگام برول بر
 اطراف لشکر مورچالها ساخته بلوارم تیقط و هوشیاری که با گیر
 سپاهگریست قیام می ورزیدند و بدائر تعویفی ساحتی راه در عرص
 نه رورده کروه طی شده بهم ماه مذکور در موضع نری که اراسیا
 تا قلعه پلاو هفت کروه مسافت است مصرف حیام امواج طفر
 اعتصام گردید و اگرچه درین مدت که داؤد حان برای گذرایدن
 ایام نرسکال در کده اقامت داشت چنانچه سانی دکر یامت وکلای

در سگال ترلرل پذیرفته آن حصار حصانم آثار را بزر نی مدانه
 و پیکار حالی کرده بکام قرار مسلک ادبار سپردند و داود حان باواج
 میروزی بشان چهارم شوال پدای قلعه رمیده آخص متین را
 تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رای صلاح اندیش دانسته
 بهدم بنیادش پرداخت و در اندک فرصتی آن حصار اختوار را با
 خاک برادر ساخت و چون فصل برشکال نزدیک رمیده بود قرار
 داد که ایام نارس را که به هنگام حرکت و یورش است در آنجا گذرانیده
 بعد از انقضای موسم ناران رهگرایی مقصد گردد و رعایت مراسم
 حرم و تدبیر را از قلعه کوتهی تا آنجا در هر سه کوه قلعه گلین
 ساخته در هر یک صد سوار از تانینان خویش و جمعی از پیداهای
 بدوچی و برخی از زمینداران تعیین نمود که چون رسد آرزو نمعسکر
 بصر آید از حدود خود سلامت بگذرانند و محافظت راه نموده بگذرانند
 که از دست برد مقهوران بی دیس آمیدی نمترند پس؟ رسد و چون
 موسم برشکال سپری شده هنگام بهشت و سواری در رسید همت
 احلاس گریس در تسخیر پلاو بسته با عساکر بصرت قرین عارم آن
 مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمة صواب اوج منصور از مستی
 پندار و عرور شعور آمده و کلا مرستاده بود که تمهید مراسم معذرت
 و ندامت و تعهد و طائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشی مقرر نماید
 تا حدود قاهره از عریمت استیصال و انتراع ولایت آن حصاران مآل
 در گذشته نه پخته معاودت کند آن حان سهامت شعار ترلرل در
 اساس عریمت خود راه داد و تروک لشکر و ترتیب اوج نموده
 عره ربيع الاول این سال مرحدده نائیدی شایسته روانه سمت مقصد

یمین الدوله آصفخان که در آن وقت شایسته حاکم محاطب بود بصوبه
 داری آنجا منصوب شد اگرچه بموجب فرمان حضرت اعلی بامامکر
 کومک آن صوبه به تعدیه آنصلاحت پرور پرداخت لیکن او را مستاصل
 ساحت و انتراع قلاع و ولایتش میسر نگشته هشتاد هزار روپیه
 پیشکش گرفت و مراجعت نمود بالکمله چون زمیندار شقاوت شعار
 پلاو همواره قلاع سه گانه سرحد را سامان محاربه و بند مستحکم
 داشته ناستطهار آن دست حرات بعضی محال ولایت پادشاهی
 دراز می کرد داؤد حاکم انتراع آنها را از مقدمات مطلب دانسته نخست
 تسخیر قلعه کوتهی پیتش بهاد عریضت ساحت و پنجم ماه مارک
 رمضان این سال همایون بنای آن قلعه رسید معسنادی که در آنجا
 بودند از سطوب حدود قاهره پیشتر ناستماع خبر معلوم رعب و
 خوف گردیده رحمت اقامت بیرون کشیده بودند و قلعه را حالی
 کرده داؤد حاکم آنرا بحیطه تصرف آورده بدو دست شایسته داد و
 پس اراک کشایش قلعه کده وجهه همت گردانید آن قلعه است
 در کمال استحکام بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از مقاهیر نا
 سامان قلعه داری در آن بودند از قلعه کوتهی تا آنجا اگرچه مسامت
 هشت کرده است لیکن سراسر راه آن جنگلی اندوه اسب و در وسط
 طریق کوهی بلند و کرویة دشوار گذار نیز هشت ازین جهت حاکم
 مذکور نخست نقطه اشکار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته در آن
 باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانید و چون بدیروی جهد و اهتمام
 مبارزان نصرت اعتصام تا یک گروهی قلعه کده جنگل بریده شد
 و راه قابل عبور اوج منصور گردید اساس ثبات و استقیال محکومان

از تادیب دیگر مساد کیشاں فارغ گشته بود با تعاقب میرزا حان و وحدار
 در بهنگه و تهور حان حاگیردار چیں پور و راحه بهروز زمیددار موگیر
 و دیگر عساکر نادرشاهی و رسیدارای و کومکیان آن صوبه سمت
 مقصد روانه گردید پلاز بنام چهل کروزه در جنوب روبه پنده
 واقع شده از نلدۀ مذکور تا سرحد آن ولایت نیست و پنج کروزه امت
 و اراحا تامکانی که مسکن و مامن مردان آن ولایت و آذار شهر
 و آبادیست پانزده کروزه آن معموره کهر و صلاحات در قلعه مسکن
 اساس دارد هر دو سنگین یکی اراا در وراز کوهی که دران در یکی
 امت و دیگری تروی زمین رودی عظیم اربای آن دو حصص مدیع
 میگردد و در اطراف و نواحی کوههایی مرتفع و حدگلهایی اندوه امت
 و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در سرحد صوبه بهار امت
 نخستین قلعه کوتهی که نیست کروهی پلاوخت دوم قلعه کده که
 از کوتهی بمسامت همت کروزه در سمت یسار آن واقع امت عیوم
 قلعه دیوک که معاصله ده کروزه از کوتهی در جانب یمیں آنست و
 همواره از قدیم الایام رسیدارای صلاب و رحام آن کهر نوم را نعی
 و سرکشی با حکام شیوه بوده و ده پشت گرمی حصانت قلاع و صعودت
 مسالك و اندوهی پیشها با صوبه داران دم محالعت رده طریق اطاعت
 نمی پذیرده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلیٰ حضرت که عند الله
 حان بهادر میرور حدگ مدتی بصوبه داری پنده قیام داشت پرتاب
 ولد نلدۀ چروکه دران هنگام مرغان آن ناحیت بود از کمال حمل
 و استعداد تن و اطاعت و انقیاد ندارد و در مدت حکومت او
 پیشکشی نعرستان و بعد اراا حان مرحوم که امیر الامرا حاکم

متصرف بود ناستظهار فلاح مدین و حصون استوار و کثرت پیدای
 حرار و صعود طرق و مسالک از بسیاری حدگلهای اندوه و مروری
 کربوه و کوه پدیرای امسون دیو عرور گشته دم نحوب و استکنار میرد
 و بدست حسارت لوای استبداد امراحتہ از دیرگاه داعی و خود
 سرسریست و از یخوهری و سمست همتی برخی صوبه داران در
 بعضی اوقات که انتهاز فرصت میکرد پای حراب از حد خود فراطربہاد
 دست تعرض لمحال ملک پادشاهی که حدود زمینداری او مرید
 الحوار بود دراز می نمود از کوتہ بطری و مرومایہ گوهری نہ پدیدار
 جہالت و خیال خود سری سر از رنقہ مرمان پدیری نارگاہ سپہر مدار
 و اطاعت و تدعیف صوبہ دار پیچیدہ در دامن پیشکش برسم معہود
 دیگر مرربانان تہادن و تقاعد میوزید لالحرم سال گذشتہ در ہنگامی
 کہ داؤد خان صوبہ دار بہار از مہم نگالہ مراحتت نمودہ بنواحی
 پٹنہ رسیدہ بود و دران حدود یک چند توقع گیریدہ نہ تدبیہ و تادیب
 بعضی معمدان تیرہ ایام قیام داشت مرمان قہرمان حلال از پیشگاہ
 سلطنت و اقبال بحال مذکور پیرایہ نعاک یادہ کہ نا کوسکیان و عساکر
 آن صوبہ ہمت در تسخیر ولایت آن سیدہ روز طلعت کعر و عوایت
 گماشتہ اذرا بادود و مستاسل سازد و ساحت آن سرزمین را از عدار تصرف
 آن مدبر بی دین پیردازد و یرلیع گیتی مطاع بنام موحداران و تیولداران
 و زمیندان آن و سائر کوسکیان آن صوبہ صادر گردید کہ نا سہاہ و تانیان
 حوتش برد او شتافتہ در تعدیم آن مہم شرایط موامقت و مراقت
 بطور رساند آن بحال شہامت نشان بوزود مرمان عالیشان کمر
 عودیت قدمشیت آن خدمت دستہ بیست دوم شعدان آنحال کہ

از سال خلعت هورد نوارش سد و از اصل و اضافه نه مصب هراری
 هزار سوار سر بلند گردید و امردن داس نوارش که چنانچه ساقها
 گذارش پذیرفته از دیک سرانجامی سرب اسلام ناریافته دوات
 ابدور حضور لامع العور بود یر خلعت مرحمت شد دهم ماه مذکور
 اله ورد یکان موحدا رگور که دور یر دساط بوس نارگاه سلطنت حسین
 طالع بر ابروحت و سه رخسیر یل بر سیدیل پدشکتن گذراید و بعطای
 خلعت سرمایه مداعاب ابروحت و درین اوقات بمجمع نوینان رالا
 قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عدو دیت مدشان خدمت گذار
 خلعت رستمسانی عطا شد *

تسخیر ولایت پلاون از متعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کار کان قصا و قدر مقالید و نچ و طهر
 خدمت شکوه دواب این حدیو سکندر در داده ادن و در مدارج
 عالمگیری و کشور ستای اسوا تائیداد عیدی و توفیق آسمانی
 بر روی تخت بهان کشای کشاده الاحرم اولیای سلطنت گیتی
 مردوس هر روز به تسخیر ولایتی و در روز و یکشایش با دیتی حضرت ابدور
 گشته دلوامع میوب همت و محاهدت عرعه مملکت از طلمت
 و حود شرکشان بحوب ماش پراس میدمدن پرده کشای چهره
 صدق این مصمون مسخر گشتی ولایت پلاون امت که درین ایام از
 میامن اقبال کیهانستان حدیو بهان بحسن سعی و کوشش داود
 حان صوبه دار پند بر مصلحه ظهور آمد توصیح این مقدمه آنکه چون
 مرزبان آ ولایت که بوراثب دیدگان صلاب آئین آن سرزمین را

بدیع آثار باشد و نیز فرمان همایون مدعا پیوست که در آن موضع خوب
 شکار دولتخانه مختصری بحسب نرول اشرف به پردازند درین هنگام
 نفع از احترام و حلال کوهر محیط عظمت و اقبال پادشاه مراد
 صوبه حاصل محمد معظم یک سر اسپ از طوبه خاصه عطا گردید
 و بر ترضی داد حان و کور رامسنگ و هوشدار حان و دیص الله حان
 و حسن علی حان و دارا حان و روحی از مراد لال و عمل شکار خلعت
 شکاری مرحمت شد پندم حمادی الاوی شهشاه دیس پناه رایت
 معاونت از شکار گاه بر اورا حقه صاحب دار الحکله را از مرقدوم
 اشرف سعادت بخشیدند در بدوقت یرلوع گیتی مطاع تمام مهاراجه
 حسوب سنگه صوبه دار کجرات مرصوری است که دتمامی سپاه
 خویش نکوسک امیر الامرای که ناعساکر منصور بدوع و استیصال
 میزای مقهور قنم داشت داشتند و نقطه الدین حان موحدا
 حونا کده فرمان شد که کجرات آمده تا برسیدن صوبه داری دیگر
 نظم مهم آنصوبه استعمال و زرد و از وقائع دار الملک کادل معروض
 باز گاه خلاص گردید که راجه راجوب تپانه دار عریس داخل طبعی
 مپری شد و شمشیر حان که کجرات حصار سر کابل معین بود
 نحای او منصور شده ناصبه پانصد سوار منصوب در هزار
 پانصدی در هزار و پانصد سوار مبلهی گردید و خدمت او دشهامت
 حان که در سلک کومکیان آن صوبه مدظم بود معوض گشته مدصنش
 که در هزاری هزار سوار بود ناصبه پانصد سوار امرایش بدیرمت
 و مان دهات را در راجه راجوب که تپانه داری که مرقد و نور بود
 و صفاک نار متعلق بود بدائر قصیه فوت پدر خویش بعدایت

حضرت ارزوی چستی و چاکلی تنگ موم ای دل را که
در رستی و بی خطائی طر ندارد - او را حوا باید
و گوشت شاه اس رسیده از طرف کدر کرد و آن را می قدم
ار پا در افتاد و دیگری که تعلق او کرده بود آید بر در آید
رسمین سعادت بود که کربان بد و نادرین ادوات آید - بر
راوی صید امانی شسته بود و کدر و چون و ای آن حضرت
در آمد او را امرشان کرده تنگ موم قطع را که بر سر
دست مبارک بود چنان است که او را در شد که گوشت امانی
در سید اش حامی گیر آمد و او نیز شاه قدم در مطیع شمع
دهو و بار محمد قورال که بر دست بود و رسیده آنها را دستم بودند
و آن شکار عوانت آثار که امور حی و در دشت ویرانی طالع خصم
افس اقلیم شکار شهید شاه زرنگار حیرت اوری در روز شومند
گشته ارا تیردستی است و صید امانی امان ویری اری
قائد این برگرداند امانی ششم نصیرت شاهان کردند
و طبع مبارک حدیو جهان ارا شکفتگی را مساط گوانید و چون
بیک امدک تودم ناسامان آ و شگرف بپیمان ویرش داپد
که گذارت یامت در تیر صید شد و اتفاق است بدشکل من شکار
و صید آزمایان که در دشت زرنگار عیدی دین درت در خصوصیت
کم اتفاق می افتد اشاره معانی صادر شد که سه تنگه - اکیس یکی
دران گل رسمی که شهید شاه دولت و دین در حالت صید این
وحشیان آنجا شسته بودند و دیگر در درجا که آن دو بپیماند
تیر اقبال عالم گیر گشته بودند و ساردا تا شاهی از کیفیت این شکار

بخشیده نیست و یکم دگر ناره نحاص سگار مرا جمع نمودن و سیرده
روز دیگر دران نجچیر گاه نرهف دشان و نواحی آن بصدد بیلہ گاو
عشرت آرا گشته در پردہ شکار پرورس حال رعایا و ربر دستان
میکردند و اقرارالی معادب ارلی صید دایہای رمیده نموده آچہرہ
افروز درات و معدلت بودند و در حلال این ایام در موعع انوب شکار
روزی شکاری عربی دلعرب کہ کمال بدرب داشت مسرب پیرای
طع اقدس کردید گرامس کیعیتش اینکہ چون آنحضرت بعزم صید
بیلہ گاو کہ ہنگام مستی آن بود شکار گاہ مذکور رسیدند از حلالہ
قرولایی کہ در بعض نجچیر نهر سوتکپو داشتند سیح بدھونام فراولی
آمده بموقع عرص ہمایون رسانید کہ دو بیلہ گاو دریں سردیکی از
حوش دشان مستی حدک پیوستہ آریرش شگرف حیرت امرا
نایک دیگر دارند حضرت شہدشاهی تماشای آن وحشیان توجہ
مرمودہ نزدیک یانہا رسیدند چہاں پرخاس مستی و شورش بہیمی
برابہا مستولی بود کہ اصلازم بخورده سرار حدک نرداشتند و بدوعی
درہم آویختہ زد و خورد می نمودند کہ تمام سروگردن ہر دو
مخمرج گشتہ بخون برآعشتہ بود پس از حدک مبتد یکی اراں
دوستیرندہ وحشی معلوف گردیدہ راہ گیر سپرد و آن دیگر در پی
اوشنامت دریں وق حدیو روزگار قصد شکار ابہا نمودہ از تحت
روان مبارک فرود آمدند و نا دالی و مودہ کہ اراالاب و ادواب
صید و حوش اسب منوحہ سگار گردیدند اتفاقا از رسائی کمد
عدوبند ابدال حضرت شہدشاهی کہ ہیچ صید مقصودی کردن
اراں بپسند نجچیری کہ گریختہ بود برگشتہ برسر تیر آمد آن

تفاوت پناهی آسلاسه دودمان ساطدت را مطمح ابطار عاطفت و
 مطرح انوار مرحمت گردانیده یکمقد سروراید شاهوار که پناه ۵۰۰
 روپیه ارزش داشت از هر عدايت دست گرم پرور در سرایشان
 نماند و گراندها سرندسی دیگر از یک نانه لعل آردار و در نانه سروراید
 عطای که پناه و پنج هزار روپیه قیمت آن دود و دوز نندی مرصع
 و حکمر حاصه داندانه سروراید و چرخسی حاصه سروراید دوز و حیدر
 مرصع و یکا لك روپیه نقد و یکم تحیر ویدل حاصه نالتایرو پنج سر
 اسب عربی و عراقی از آن حمله یکی داسار مرصع و یکی نارس و
 سار طلا مکرمت فرمودند و اشارت والا داسروحتن آلاب آشناری
 صادر شده تماشای آن هنگامه دلپذیر حیرت بخش باطراں گردید
 کلهای داروتی که دسان سرو حوی ناری از کنار دریای خوں قد
 امراحتہ بود گلہای آتشین در داس زمین مرو ریخت و ادمطاس
 صوران گوناگون نقشهای بدیع از صحنه آئیده نام آب انگیخت
 صورت در رفتن و باز گشتن تیر هوایی از گلزاری بو بهال گل
 پیروهن در ساحت ناع و گلش نشان داد و از شعله ربی و شرر
 ناری گل امشان هوای گلزاران بهار در هر عشرت طلداں انتاد
 لهوای مروع ماهستانی کره زمین را چون گوی آداب رزن ساحت و
 حلهای زر کس نور بهر آدین نرم سرور مرد و نام شهر و کو اداحت •
 • لمولعه • مطم •

ز انوار مہتابی مہ صیا • جہاں نسکہ اندوخت نور و عفا

ہواروشدی لمس انداک شد • زمین شمع دایوس انداک شد

و پس از انصرام این تماشای ساطت امرا چون ساعت عقد در رسید

از تلمع و عیا سطح بورس آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود •
• لموله • نظم •

ر بس شمع و مشعل را روخته • رمین • پوپ و مقلد شد از روحیه
چراغان چنان گشت عالم زور • که گذاشت در ده رک تیر زور
و دراز طرف دریا آفتاب و ادوات آشکاری چیده شده بود به موجب
حکم اعلی چندی از امرای عظام مثل احد حاکم سیستانی و غیره
و امتحان حاکم احتیج و سلامت حال سایر ترک از حاکم که
باز شاهزاده آمد مقدار سوار شده و در دربار ایشان را گشتند و
طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از ادوات و کوزها و سازها و
شادی و آهنگ مبارکداده گل نازک و نشاط در کشیده سازها و
سرود گویان پیتش پیتش می آمدند و آواز بقاره و گریه معیبه و
بعیر و سرها از ناله سغان چراغان که مردوی درنا حلقه گردید
آواره سگوه و حالت گوش گریه می نمایند در این همه ایوان
عسکریه که حضرت شاهنشاهی ناصر الهی هرگز آزادی حرمی را
اندساخت بودند تراء سبکها مشغول خاص در مدینه تهنیت بوا ساز
گشته شعله آوازها در حرم طایف نامید در گرفته بودند و عامله
شادمانی و صدای شادمانه کامرانی از این همه معلوم می شد
برفته •
• لموله • نظم •

سرود معنی شده گرم خوش • زنده نعمه چنگ و نی راه هوس
پی گوهر خوشدلی رشته ساز • چه آهنگ مطرب چه آواره ساز
ناله باد سازه رانده عالی مورا حشمت تری دولت و مسرت سعادت
اندوز ملازمت اشرف گشته آفتاب تسلیمان نجا آوردن حضرت

های و حلال و مرصع آلاب و زغائب ملهوسات تلمطعات لجا آورده
 چهاری شایسته برای آن محکونه ععب مدتش مرتب نمودند و
 سیزدهم ربيع الثانی مطابق پانزدهم آذر که شب هنگام آن نااحتیار
 اختر شناسان پایتخت سرور اعلی ساعت عقد معرر شده بود در محل
 مردوس مثال عسلخانه حاکمته حشمنی نادشاهاده پیرایه انعقاد یافت
 * لمؤلعه * بطم *

که بطارقه حش آن نرم گاه * بهی ساحتی دیده را از نگاه
 بهشتی نریمائی روی حور * اروچشمند چون عم از عیش دور
 بمن دیر چون دامن بوستان * صفا حیر چون سینه دوستان
 و آن روز بهشت امروز در منزل فیص قرین پادشاه زاده ارجمند نیز
 بساط حش و موز مدموط گشته هنگامه عیش و طرب گرمی پذیرفت
 ارباب نعمه و سرود نالد و چنگ و نرد و عود آنجا فراهم آمده
 بواسطه عیش و خوشدلی بودند و اوائل شب مذکور که آن نرم قدسی
 سرور در بارگاه اقبال مسمد گشته بود پادشاه زاده عالی تبار والا
 مقام در کمال سوکت و احتشام از منزل خود برآمده نراه دریا حور
 سعیده سعادت متوجه پیشگاه حضور لامع الدور گردیدند و در برج قلعه
 مبارکه از کشتی ورود آمده یکراں دولت و کمرانی دربر ران
 کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانمائی
 است از دو طرف بر زمین کنار دریا چوپ دست نموده حراعی
 در کمال حوی و نظر مریی کرده بودند و دایوسهای رنگین و
 و مدقش بطرری دلگش درپیش آن در آریخته دستور معهود
 دیگر حشها چراغان کشتیها دیر هنگام امروز آن نرم طرب پذیرا شده

سالگی رسیده محل برومند قدرت در گلشن سداب و کمرای تن
کشیده بود ازین سمت وافی برکت بهره‌ور سازد و خاطر اقدس از
پیوند آن بونهال گلستان حای و حلال که بردمت همف والا مرضی
بود لایم ادا پذیرد و پس از قائل در اختیار عفت سرشتی که
مراوار این نصیب ارجمند ناسد قرعۀ این دولت ندام صدیقه ستوده
اطوار راحه روپ سنگه را تهور که از بزاد راحه‌ای دیشاں و پسر عم
مه‌اراحه حسرت منگه بود افتاده آن مستورۀ حکمند را ناسد
پادشاه رادۀ عالی قدر برمودند و چون بموخت برلیع گیتی مطاع
از موطن حوریت نمشکوی تدس و حرمکده اقبال رسید بحسب
دتلقین کلمۀ طینه و ادراک شرف اسلام فایر گردید و روزی چند
در خدمت علیه حمله شینان حریم عفت و پرده گردان سرادق
عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم ایمانی دموه
در اندک فرصتی حمال حالتش برپور احلاق حمیده و عادات
پسندیده آرایش یامت و اشارۀ همایون ترتیب اسباب و مقدمات
آب‌طوبی مرحدۀ صادر گشته کاربرد ازان پیشگاه سلطنت بهر انعام
لوارم آن پرداختند و متصدیان مهماب هرکار ناسد رادۀ نامدار
نختیار بیرسمان ضروریات آن قیام ورزیده آنچه دایست مه‌پاساختند
و عاطفت حسروانه از رواهر حواهر پذیرایهای گران مایه زیاده از یک
لک رویه نآن محدره نقاب حیا عطا فرمود و بسیاری از بعائن
اثواب و امتعه و دیگر اسباب تحمل و تربیت مددول داشت و همچنین
صدر آرایان سرادق حشمت و اقبال و معطیات شدستان حای و حلال
اعنی بیگمان تقدس نقاب حوریت احتجاب ثریا حجاب بپراز اقسام

جشن کدخدائی بادشاهزاده عالی تبار بخت بیدار
 خجسته شیم محمد معظم بادحتر عفت میر راحه
 روپسنگه راتهور برطبق سنت سنیه صیمیت افروز

از آنجا که حکمت کامله خلاق احد و بیدیار صمد که ذات مقدس
 تعریفه لم یولد متفرد و ممتاز و در صفت وحدت و یگنائی
 بی مهیم و انداز امب مرشده نقای انسان که حلف الصدف
 دودمان امکن و قوه العین جانواد اکوان است و مخلوق
 از برای پرستش صانع و معرفت یردان توالد و تامل باز
 بسته و سرور اهل دانست و بیدتش که کدخدائی سرای آفرینش است
 در ترعید صحت سنیه نکاح نامر تداکخوا تکاثرو عقد حواهر رحمت
 در دامن لحت بیک سرانجام امب گسسته بر داطنه خلایق و کادنه
 عنان خصوصاً سلاطین والا براد که اساطین کارخانه ایجاد ادن لازم و منحت
 است که هم بلاد بهمت بر تکثیر ذریت که سرمایه نظام کشور صورتست
 مقصور داشته سراچه هستی و پیشگاه حق پرستی را رونق مراند
 و احلاف عالی گهر را ناعت منشان بیکو سیر سمب مرادحت داده
 در استیفای نسل که خلود ذکر و درام نام از شرائع نتایج آدست
 کوشش نماید دنا برین رای عالم آرای حصرب شاهدشاهی که
 بهین مطهر حلیعه آلهی و در همه امور مقتدی آثار شرع مظهر
 جناب رسالت پناهی اند دزین هعگم صیمیت مرحام چنان اقتصامود
 که مرور دده احقر برج دولت رحشده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده
 کامگار لحت بیدار محمد معظم را که من شریعتش پدایه نوزده

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم گورنش و تسلیم نامه
 عند العزیر حان را بخدمت اشرف گدزاید و سوغات که مشتمل بود
 بر اهدای راهوار ترکی و شتران و موی و دیگری تسبیح
 و نوادر باطر حورشید مآثر رسانید از آن جمله یک قطعه لعل رنگین
 خوشآف بود که بچهل هزار روپیه قیمت شد عاظعت پادشاهانه
 در آن روز حواحه احمد مرزور را بمرکت خلعت ماحره و حدر
 گران بها باعلاقه مرورید و اعام هشت هزار روپیه بوازش نمود
 و چون در راه کوتاهی بهمراهیده بدور بقعه صععی داشت
 عصای مرموع عطا فرموده برای قیوم تسبیح بود پس مقرر شد
 و سدهنگام نشاره والای فرمان روای ایام کشتیهای که بدستور
 حشدیهای سابق بران خراعا شده بود روزی دریای حو حله گر
 گشته حیرت بخش باطرا و طرب برای حاضران گردید و حواغانی
 که از شمع داران روی آب بر زمین کنار دریا در کمال حوی و باطر
 و ربی ترتیب یافته بود ایستادهای آن انجمن مسرت را مسرت
 بشنید حضرت بهشاهی در ایوان سپهر شان عسلجاده رد دریا بر
 سریر عظمت و اقتاا خلوس فرموده از ارج رعیت و عا نا تماشای
 بهجت امرا توده فرمودند و حواحه احمد ایلی بی دران مرحد؛
 مجلس سعادت حضور یافته از تفرج آن هنگامه دایمیر بهره ور شده •

و دیگر اسرای نامدار و عهده‌های آستان سپهر مدار پدشک‌شها درخوَر
حال گذرانیدند و اسار و الا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرجده
هنگامه آزای عسرب و حریمی و انحصار روز مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد

سفیر عبد العزیز خان و الی بخارا و

گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن حان والا دودمان جدانچه سابقا گزارش یامب
سمت خوانین اسلاف و طریقهٔ اواحداد که همواره تا سریر
آرایان این دولت خدا داد رعایت مراتب یکجهتی و داد و سلوک
سلک صداقت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب ایتلاف
و التیام و نادی فتح الباب ارسال نامه و ابلاغ پیام بوده اند برای
ادای مبارک داد حلوس این فرازندهٔ لوای عظمت و کشورستانی
برادرنگ خلافت و جهانبانی حواجهٔ احمد نام یکی از سردیکان
خود را با تهدید نامه مدنی بر مراتب العت و استیغاس و محتوی
بر قواعد آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نعمات و موعودات
توران برسم سعادت آستان ملک نشان فرستاده ایلچی مذکور درین
هنگام بطاهر دار الخلافه رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این
ترم کامرانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که سعادت
تلقیم مدد جلال وایر گردد و بموجب فرمان همایون صیغحان و
وقدان خان پذیره شده او را ببارگاه اقبال رسانیدند و در محفل ملک
شکوه خاص و عام نوبیل و لکشیان عظام شرف استلام مدد سپهر

و سید جمعه خان ولد سید حلال بخاری و سید محمد حلب او که
در موطن مالوف خود، کسرات بودند بعنایت ارسال خلعت سرمایه
افتخار اندوختند و کمال نظر داروخته آندار حاده بحطاب خدمت طلب
حانی پایه عورت یامت و انور خان حواحه سرا که التماس رحمت
ریارب حرمین شریفین رادعما الله شرفا و قدرا نموده بود بعنایت
و انعام دو هزار روپیه سر امرار گشته نادرآب آن سعادت مادر
شد و قاسم آقایی کسر حسین پاشای حاکم نصره ناعام درازده هزار
روپیه و عطای خلعت کامیاب گشته رحمت انصرام یامت و
بمهر اهل او یک هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او يك قصه
شمشیر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و معول
خان که از رمره کوسه نشینان بود ناعام پنج هزار روپیه بهره اندوز
مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران بمکرمات
خلعت و اسب و شمشیر و دیگر عطایای حسروانی مناهی
گردیدند و هفت هزار روپیه رمره عمه سنان و سرود سربان آن
برم مسعود عطا شد و جمعی کثیر از نادهای آستان خلعت
و ملازمان ركب دولت بعنایت خلعت و برخی بمکرمات اسب
مناهی گشتند و درین روز جهان امروز از جانب خان خانان
هپه سالار يك قطعه الماس انداز که هفتاد و پنج هزار روپیه قیمت
آن بود بطر مهر انوار در آمده پسند طمع همایون افتاد و پیشکش
مهاراجه حسرت سنگه صوا دار گجرات از نوادر حواهر و مرصع
آلات به پیشگاه حضور رسیده پایه قبول یامت و دایشمند خان
الماسی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بمحل عرض رسانید

شد بود و بعد انداز خان نرساییدن آن مامور گشته بعدایت خلعت و علم و یک زنجیر میل بوازش یافت و از جمعی که تا حال مذکور ندکن تعیین یافته بودند رکنهای سده راتهور بعدایت خلعت و از اصل و اصافه بمنصب هزار و پانصدی ستش صد سوار و فادر دان ادصاری و چهاردهار خان هر یک بمرحمت خلعت و از اصل و اصافه بمنصب هزار و پانصد سوار و زاهد خان و عید علی اکثر باره و چندینی دیگر بعدایت اسپ و ترکناز خان و سید زین العابدین بحاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و برخی بعطای شمشیر بفرادوز عرت گشتند و سودهکون بدیله از اصل و اصافه بمنصب دو هزار و هزار و دو صد سوار و بمرحمت خلعت و شمشیر بفرادوز گشته در ملک کومکیان صوبه دار الملک کلل منتظم شد و سرادقلی که بکار کومکیان صوبه مذکور اصافه چهار صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و از اصل و اصافه التغات خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و امام اوردی که در ملک کومکیان دکن منتظم است بمنصب هزار و سوار و حامد خان بمنصب هزار و چهار صد سوار و افتخار ولد فاحر خان بمنصب هزار و سه صد سوار و محمد عادن ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و حکیم صالح شیرازی بمنصب هزار و صد سوار مشمول انظار بعدایت گردیدند و ماسنگه ولد راحه روپسنگه راتهور بعدایت سر پیچ مرصع تارک مناهات امراحتہ بوطس رحمت یافت و روح الله دیوانی دار الملک کابل از دبیر یعقوب خان منصوب شده بعدایت خلعت و خطابه و شارت خانی سرمایه کمرانی اندوخت

دولت و کمراسی شدند درین نرسه مرادیه قبه العین عظمت و بختیاری
 قوة الطهر شوکت و نامداری نادر شاهزاده مرجع حاصل محمد معظم
 ناعام دراک روپیه نوازش یافتند و امیرالامرای صوبه دار دکن
 و حاکمان سپهسالار بنالیه و مهاراجه حسوت مانگه ناظم مهام
 احمد آباد و حاکم حاکم صوبه دار مالوه و مهانت حاکم صوبه دار
 کل بعدایت ارمال حاکم فاحره قامت معاضرت امراحتند و عند
 الرحمن بن بدر محمد حاکم ناعام ده هزار روپیه مورد مرحمت شد
 و عائد حاکم که از بزرگان حاکمان مابری الذهر است تقویص
 خدمت حلیل القدر صدارت کل از تعمیر شیخ میرک که او را
 کدر من دریافته بود و الاپایه گردانید و احلام حاکم صوبه داری کشمیر
 دلپذیر از تعمیر ابراهیم حاکم معین گشته بمرحمت خلعت و اسب
 ناساز طه مرندند شد و همت حاکم بصرت بعدایت اسب
 منامی گشته برفاقت پدر مرخص گردید و چون صف شاکمان
 میرآتش نادر تقصیری مورد عتاب نادرشاهه گشته ارمند
 و خدمت معرول شده بود بدالبحان خدمت داروغگی توبیخ
 خلعت مرمراری پوشید و قنداق حاکم ناصافه پانصد سوار منصب
 ده هزاری دو هزار و پانصد سوار چهره اعتبار بروخت و اکرام حاکم
 نوحه داری فتحپور و حاکم معین گشته از اصل و اصافه منصب
 دو هزاری دو هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی حاکم
 توسن بیگی بعدایت خلعت کسوت منادات یافته جهت بسر
 کردن حاکمان لشکار گاههای نواحی دارالحکومه مرخص شد و
 چون موحی تاره از مبارزان حدود اقبال نرسه کومک دکن معین

علیل و مریض بود مداوای او را ارثم شمشیر تدبیر همتند و بحکم ضرورت سر پرشوس از تن فتنه پرور جدا کرده نهایی از مردم راحه محال سنگه ندرنار جهاندار فرستادند و دایها حواب دادند که ما او را از هم گذرانیده بسرای کردار رسانیدیم و چهاردهم ربیع الاول سر آن مدبر حیره سر بحجاب سلطنت رسیده برحاک ادبار و بگودساری پای فرمود مدامت و حواری گردید و ظهور آثار بزرگی ابدال دشمن شکار حدیو جهان نثارگی تهره مدشان خلاف ائین را سرمایه عترب شده دولت خواهان بیدار بحب آگاه دل را بصیرت بخشید *

حش وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم

در پهنه گام میمند ابوار موسم وزن شمسی حدیو روزگار بعد حرمی فصل بهار در رسیده گلهای نشاط بر تارک جهانیان افشاند و دگر باره نازگاه دولت و پیشگاه عظم نه آذین حوروانی زیب و زینت پذیرفته رسم عیش و آئین شادمانی آزه شد و چهارشنبه سلج ربیع الاول مطابق دوازدهم آذر بهمن از انقصابی هفت گهزی از روز مذکور در ایوان شهر نشان غمیل خانه آنحش خجسته انعقد یافته از میص سلجیدین بادشاه ملک دستگاه گفتین ترازو حرم حورشید و ماه را بهنگ کم برگرفت و سال چهل و سوم شمسی از عمر سعادت قرین گیتی حدیو داد و دین بهراران نصرت و دیروزی و میمند و بهروزی ناسیم رسیده سال چهل و چهارم اعاز شد حصر شاهنشاهی بعد مراع از مراسم وزن دایوان چهل ستون حاص و عام که گران مایه تحت میرزی نیست مرمع نگار در آتیا نصرت کرده بودند سرپر آرای

سکه همیاس اقبال مرحله فال در رمی خواهش اولیای دولت
 بیروال لقطع و فصل ا بحامید و عبار آن و آنها که دیگر در مرحله بود
 نآب تبع عالمگیر شاه سکه در طیر در ا دل فرصتی برو نشست
 و زیاده حاد و حلال در تورود مدار الس "تة ا کند راحه دینی سکه
 بدیله دستیصال آن مقهور مامور گشته یزایع گیتی مطاع بنام
 حمیع حاکم درازان و کومکبان صوکه مالوه عمرهک یادت که نافع
 راحه مذکور در تبع و استهلاک او ساعی اوده ریشة فساک آنصراحت
 بهاد اراں سرزمین بر اندازند و ماحت آن برو نوم ارخار انسداد او
 بپردازند و این گروه نموحب ورمای همایون کمر همت نکایات مهم
 آن محذول دسته شب و روز در کمین فرصت بودند و آن بانکر از
 نیم صواب انواع صورت سعار دران مدت یکجا قرار نگرفته رویه
 صفت هر روز گوشه می خرید و هر سه مسکن و مقامی تازه میگرفت
 تا آنکه درین سال و روزی مآل مردم راحه سکان سکه بدیله که
 خود در سلاک کومکبان عساکر نگاله انتظام داشت و برخی از انواع
 و تابیداش در وطن او بودند خبر رسید که آن سید سبت تده کار
 تقوم دهمدیره پناه درده میان آن گروه در آمده اسم باستماع
 این خبر دولت دهمدیره شتافته به تحسین حال او پرداختند و چون
 آگاهی یافتند که آن عصیان مدتش در موضع سهره که موطن راحه
 اندرس دهمدیره است حمایت مردم او محتعی گشته است
 نآجا رفته طلب او نمودند جمعی اراں قوم کونه اندیش که
 مناسب ملت و کیش او را داده بودند از قهر و عتاب پادشاه
 ماک رقاب حائف و هرامان شده در حالتی که آن کافر احل گرفته

خوبش را پرده نمود و ششش پوشانید و چون جمود کیهانستان در
 فواحی مستقر الحلاوة اکثر آبادان در دارا بیدشکوه طهر یافته بدعاقت آن
 درمات متوجه پشیاب گشت و ساعت آن نوم و دراز وجود یافته
 آمود او پیراسته سد هدنام مراحتت رایات عالیات دار الحلاوة آن
 مردود بموجب درمات همایون در ملک کومکین حلیل الله حال
 مساک گردید در دار السلطة لاعور ماند و در وقتی که موکب اقبال
 از مرکز حلاوت بدوع متدله باشجاع متوجه اله آباد گردید اتصالات
 کیش را عرق درگی حرکت نموده و جوهر دروهایگی از داب
 حساست نهاد سر بر رده از دار السلطة لاعور تأیید ممالیک گیر
 پیشه دراز نمود و مالوه رفته شیمه نیمه و عادت قدیمه خویش همان
 طریقه زهری و قطع طریق پیتش گومت و چون دران هنگام از طرف
 اله آباد باشجاع متدله حوالای مساک افراشته گرد مخالفت و عدوان
 انگیزه بود چنانچه صدق ذکر یافته دران یورش میروزی اثر راحه
 حصوت سنگه در عین معرکه دعا و موقوف هیما از لشکر طهر پیرا روگردان
 شده مدیح عصیان پدمود و از سمب گجرات دارا بیدشکوه داخل ستیر دگر
 ناره سپاه و لشکری فراهم آورده بهوس مقادله و آدیرش نا موکب طهر
 لوا روانه احمیر گشته بود اتصال اندیتش بد مآل ده پشت گرمی
 منوح آشورس و احتلال انتهار مرصب نموده مسالک و شوارع ولایب
 مالوه بر مترددین میسوزانید و حسارب و حیرگی از حد گذرانیده
 بود حضرت شاهدشاهی دران ایام محالته سو بهکرن بدیله را که هم
 از قوم اوسب نا چندی دیگر از راجپوتان بتادیب و تدبیه انمردود
 تعین نمودند و بعد از آنکه مهم باشجاع و دارا بیدشکوه و راحه حصوت

در دار السلطنة هور یافته بعطای حلت مناهی شد و عاقل
 حال که از موحدا ری میان دراب معزول گشته بود چون نسب
 نعیمی عوارض جسمانی در پیشگاه خدمت و چهارانی اعتماد نمود
 که گوشت امروزه گردیده بدعای توام دولت روز امروز قیام نماید سالها
 به هزار رویه موطع گشته بدار السلطنة لاهور رحمت یافت و از
 موطنه وقائع نگاران ممالک شرقی بموقع عرض رسید که در القدر
 حار حارس قلعه رهناس نادل طبعی رحمت امانت از حصار
 هستی و دور کشید و هور حال بحراست حص مدکور تعیین
 یافته بعدیات خلعت و از اصل اصانه بمصب عرار و پانصدی
 شش صد هزار سربلند گردید از سوانح دولت پندرا خورهای تاج
 اقبال حضرت شاهشاهیدست سر انشانی چامت مد گهر که
 سرگروه معسداں خود سر بود آن معی اندیش متده پرور از قوم
 صلاب کیش بدیده است و از دیرنار در ولایت و سبع مالوه
 ناستطهار بدشهای اندوه و سرزمیدهای ناهموار آن حدود قزاقی
 و رهبری حسارت ورزید بدرایه معی و طعیدان و مسلک نامستقیم
 خلاف و عصیان می پدید و تائید درن بدشگل رندکای می بود
 درایام ساطد اعلیحضرت مکرر افواج قاهره بدشاهی بدع و استیصال
 آن بدشگل معین گشت لیکن تلح ریشه وساد و قطع ماده اساد او
 چنانچه نیست صورت نه دست در عظام توحه عساکر گیتی کشا از
 دکن بدستداری عجز و استکانت وتوبه و است در حدرد مالوه بموکب
 حلال پیوسته دولت زمین بوس دریامت و سلوک حادثه بدو بدت
 و درات حواری و اختیار خدمتگزاری و همراهی دلات و حرایم

و قاعده دانی و بر وفق سبب اسلاف خویش عمل نموده بحکم تقدیم
 مراسم مدارک داد جلوس همایون در اورنگ خلافت و جهان دانی حواحه
 احمد پسر حواحه حواری و محمود را که از کدار خواجهای ماری الیه بود
 ناطه دیت نامه حلت آئین خدمت اشرف مرسته سعیر مذکور یار دهم
 دی فده خطه کابل رسیده اسب از پیشگاه سلطنت مصاحب دیدگ
 به جهت مهمانداری و آوردن حواحه مسطور تعیین یافته مرخص
 گردید و بطراز کسب حشم و نامداری ریت مسودا بهی و اختیاری
 بادشاه زاده والا قدر محمد معظم و راحه حیدر و محمد آمدن
 حان و مرتضی و دیگر امرای عظام بمقامت موسم در شکل خلعت
 نارانی عطا شد و چون دوکل حدیقه دولت تازه بهال گلشن سلطنت
 نام شاهزاده والا گهر محمد اعظم را تربیت بادشاهان نوازش بدوق
 اندازی که تحصیل ملکه آن ناگیر نشاء سروری و سر امرای اسب
 مامور ساخته بودند هوشدار حان که آن شمه را خوب ورزیده خدمت
 تعلیم آن والا تمار تارک اختیار امرا حله خلعت یافت و بادشاهزاده
 سعادت پیوند بهر محمد بدوق خاصه مورد عاطفت گردیدند و سردار
 حان که در سلک کومکیان صوفه گجرات انتظام داشت بموجب
 طلب ازان صوب رسیده باصنه سای آستان معلی گردید و یک
 رحیر میل و چند فلاحه یرر که مرد کامل آن در گجرات پیدا میشود با
 دیگر بغائس اشیا برسم پیشکش گردانید و تعوحداری و حاگیر داری
 سرکار بهر ایچ معین گشته تعنایب خلعت و باصنه هزار سوار
 بمنصب دو هزار دوی هزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
 و طغر حان که در سلک دعاگویان دولت قاهره بود رحمت سکونت

سلطنت و خدماتی تأدین نشاط و شادمانی رباب نایب نوای
شادیانه اقبال سامعه پدراى همکداں گردید و عمدعایی آحتان دولت
و هائرندهای عتقه حلافت دربار حهاں مدار حاضر آمده چون حور شید
حمال عالم آرای گیتی حدیو عالمگیر از اوج عظمت و دلال طالع ند
مراسم عداویت و تملیحات تهذیب تما آوردند حضرت شاهشاهی
نشیه گریه حویث عمر مصلی کراه نأند و توحه فرمودند ر حار
عمد را آتیا جماعت گزارده قریب سعادت معارف نمودند و مس از
ادای عدت قربان در ایوان سپهر نشان خاص و عام بر ارزاک ملک
پایه مرصع نگار حاوس فرموده کلم تحش حثوق گردیدند و درس زر
حکمته دوداق بیگ ایلچی والی ایران را رحصت انصراف ارزایی
داسته نامه یک لک روپیة و عنایت خلعت ماحره و حشر مینا کار
با علاقه سرارید و امپ نازین و لحام طلا و دبل نازین طلا و سار
نقره و حلز رعیت و یگر حشر دبل نازی که شکل و صورتش حالی
از طرفگی و عمرانی بیعت و یک مدبل پالکی ناسرد لوازم آن
مطرح اوار نوارش ساختند و مقرر فرمودند که حوا امده متعاقب
او مصحوب یکی از بدعهای عمده که سمع مهیدگی و سنجیدگی
موسوم باشد تا شایسته ارعمانی از بغایص و نوار عتد و ستان بیص
مکان نعرستند و نایلچی مذکور از اول تا آخر پنج لک روپیة
و بهمهرا هانش سی و پنج هزار روپیة عطا شد و حکم حهاں مطاع
نصدر در پیروعت که حواحه صادق ندحشی او را بدرقه نموده نملتان
رساند و چون درین ایام از وقائع دارالملك کمال تمساع حقائق
مجماع رسید که عدد العربی حاں والی بحار اده قنصای طررسدای

سیوم دی الحجة بود او بیک سعیر وایی ایران بادعام سه عدد اشرفی
 کلاس که وزن مسموم هفت صد توله بود و سه عدد رودیه هریک دور
 پاصد توله بوارش یاف و درین هنگام پیشکش امیر الامرا صوده دار
 دکن از بواد و حواهر و دیگر تحف و رعائش و پیشکش قناد حان
 صوده دار معزول تهنه مشتمل بر مرصع آلان و بغایس امتعه تهنه
 و یک زنجیر فیل و پیشکش سمن الدین حان حویشکی یلک زنجیر
 ماده فیل و پیشکش منگلیخان بطر قدسی انوار در آمد و راحه
 حیدر گد دو اسب عراقی برسم پیشکش گذارید و چون بمسامع
 همایون رسید که سعیر ابراهیم و الدمیر نعمان که چنانچه گزارش یافته
 جهت رسانیدن صلح شش لک و شصت هزار روپیه که شهشاه
 حهان در حرمین شریعین زاد هما الله قدر و تعظیما کرده بود آن
 اماکن قدس مرخص شده بود و دران حدود باقتضای احل موعود
 رخت هفتی ازین سرای وایی بر بسته عاطفت بادشاهانه اسلام
 حان را که حهر او بود با همت حان حلف حان مدکور نعطای
 خلعت بواح و کنور رامسنگه که کوچ او موب شده بود و راحه
 رایسنگه که یکی از افارش در گذشته بود هریک خلعت کسوت
 نوازش پوشید و افتخار حان و ملتقت حان و بهاء الدین پسران
 امالت حان مرحوم که والد آنها رحلت نموده بود نعطای خلعت
 از لباس کنور در آمدند و عسکر خاں موحدار بنارس که پسرش
 موب شده بود نعطای ارسال خلعت مورد التذات گردید و از وقائع
 صوبه کابل بموقع عرص رسید که بیکام حان اعلان ناحل طدیعی
 در گذشت دهم دی حجه که عید مرحدده اصحی بود دگر ناره نارگاه

انراهم از انتاع سیوای مقهور که برهنری طالع از اَصْلَاب کیش
حدائی گزیده نعم مددگی در کاه حقائق پناه بود امیرالامرا آمده
بود بموجب التماس آن عمده نویدان مدصب هراری پانصد سوار
کامیاب شد و چون سیدی جوهر که از عمدنهای علی عادل حان بود از
محکوم گشته بدلات سعادت بخش ارادت این آستان اقبال بر
لوح صمیم مرتحم شاخته بود و سیدی لال وکیل حون را بستان
حکمت و جهاداری مرشده صلوات که روی بیار بدر دوام
اند طرار آرد عاطفت بادشاهانه او را نارسا خلعت فاحره با برمان
مرحمت عنوان محسوب سیدی لال وکیل سرامراری تسخیر
وکیل مذکور عطای خلعت واسپ و انعام دو هزار روپیه معا می
گردید و حواهرحان حواجه سرا بمرحمت ماده بیل و محمد آمین
شیرازی و حکیم محمد مهدی آردستانی و سید محمد صالح
گجراتی هر یک بعبایت خلعت و قاسم اقای کس حسین پاسای
حاکم نصری نانعام پنج هزار روپیه و میر شرف الدین صهبانی
از سادات گلستانه نانعام دو صد اشرفی و حاجی حسین عرف
بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الرؤف مدنی
نانعام دو هزار روپیه و شاه قلی و لد شهباز بیگ که از دکن آمده
بود بعبایت شمشیر با سار طلا و انعام یک هزار روپیه و سرانجام
کلادوب و چندی دیگر هر کدام نانعام یک هزار روپیه و بعضی اندوز
عاطفت حسرواده گردیدند و سپیدی از شرف اددوران بساط خدمت
از حرانۀ احسان و مکرمت بیست هزار روپیه انعام شد و سه هزار
روپیه بمرمره نعمه سلطان و مرود سرایان آن نرم مسعود انعام شد

و دژهای دکنی از اصل و اضافه منصب سه هزاری دو هزار
سوار سرلندی یاوت و راجه راج روپ لمارست سرحد عربین
از تعمیر سید سهامت خان معین گشته دعایت خلعت و اسپ
مناهی شد و از ملصندش که سه هزار سوار بود پانصد سوار
دو اسبه سه اسبه مقرر گردید یرلیع گیتی مطاع نعر نعد پیوست
که سید سهامت خان بعد از رحیدن راجه مذکور ددار الملک کابل
آمده در سلک کومکیان آن صوده منتظم باشد و سید عرت خان
نوحرداری مرکز دهر از تعمیر خلعت خان منصوب شده دمرحمت
خلعت و اضافه پانصد سوار دو هزاری هزار سوار سرورار گشت
و عسکر خان فوحدار بنارس از اصل و اضافه منصب دو هزاری
ششصد سوار و بعد انداز خان از تعمیر عادل خان نوحرداری میان
دواب و عنایت خلعت و از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و فوحدار خان نوحرداری نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد
و عطای خلعت و از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار و الف خان از اصل و اضافه منصب هزاری هشت صد سوار
سروراری اندوختند و شهنواز امان نوحرداری کوهستان حمون از تعمیر
میر خان تعین یافته از اصل و اضافه هزار سوار و عنایت خلعت
موردنوارس گردید و باطر خان حواحه سرا خدمت دار و عکی زرگر خانه
و از اصل و اضافه منصب هزاری دو صد سوار مناهی شد و عالم
خان سردار مدیله نو حانی و تماچی ز میددار کچه و پرتهی سنگه
زمیددار سحری نگر و راجه دیندی سنگه مدیله و اعتدار خان قلعه دار
اکبر آباد دعایت ارسال خلعت سرمایه مدهای اندوختند و سیدنی

روز مذکور در ایوان کیوان نشان غسل حابه که تقریب اسباب تسخیر
و احتشام آراستگی یافته بود وزن معهود نئین معهود بعمل آمد
و سال چل و چهارم قمری از عمر سعادت قرین حدیو کشور درات
و دین و نمرحی و میروزی و نیک اختری و بهرزی تا تمام رحیده
سال چهل و پنجم به مبارکی آغاز شد و از آن امراد عامی کامکار واک تدار
و نویدیل ربع مقدار رعم و از تقدیم رسانیده تسلیات تهذیب نجا
آوردند حضرت شاهدشاهی بعد از مراغ از مراسم درن مبارک اورنگ
جهانبانی و شیر کمری نمر حلوص نمایون والا پایه گردانیده کام
نحشی حلائق برداشتند درین روز مرحدده مهانت حل صوم دار
کابل رعنایت ارسال خلعت خاص قامت اعتبار اوراحت و اصالت
حان نمرحمت اسپ منامی گشته مراد آزاد مرخص شد و حان
رمان صوم دار طغر آزاد ناصاده پانصد و وار بمنصب چهار هزار
و هزار و پانصد سوار بلند رنگی یامت و بوداق بیگ ایلچی نام
پنجاه هزار روپیه و مرحدت کمر مرصع و خلعت نارای و پاندا
با حواش طلا و یک قصه و پر ناسار مرصع و یک قصه بودوق
خاصه مورد عنایات کواگون گردید و محمد حسین تحویلدار
هزار روپیه و نظر قلی میراحور و حکیم یوسف از همراهان بوداق
نیک شرکت نام دو هزار روپیه و پنجاه کس از قورچنل و همراهان
ایلچی مذکور سیرده هزار روپیه عطا شد و اصالتشان موحدار مراد اد
نمرحمت اسپ ناسار طلا منامی گشته نمرحال موحداری حود
مرخص شد و حان رمان صوم دار طغر آزاد ناصاده پانصد هزار
نمصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار بلند رنگی یامت

نصبت هزار روپيه و عطای ماده میل ناحوصه نقره و حل زربعت
 سناهی ساخت و محمد حسین تحویلدار را ناعم پنج هزار روپيه
 و بطر قلی میراحور و میرزین العابدین هریک را ناعم سه هزار
 روپيه و احمد بیگ حویتش ایلچی را ناعم دو هزار روپيه مقرراری
 شد پانجم دی قعده مطابق میردهم تیر ماه که جشن عید گلادی
 بود بادشاه زاد های ارجمند کامگار و امرای نامدار برسم معهود
 صراحیهای مرصع و میناکار گذرانیده مسرت پیرای طبع مبارک
 شهنشاه روزگار گردیدند درین ایام فاصل حال که طعلی ارو درگذشته
 بود دعای خلعت خاص کسوت مرحمت پوشید و راحه رای سنگه
 سیسودیه از وطن رسیده حده سای آستان حلاوت گردید و قناد حال
 که از صوفه داری تنه معزول گشته بود داندراک شرف نساط موس
 فایر شد و چون ادو سعید بیدر اعتماد الدوله رحلت کرده بود حاضران
 حال و صلاح الدین پسران او و درانحال همشیره راده اس را عاطعت
 بادشاهانه دعای خلعت از لباس گذرت بر آورد و معرض اشرف
 رسید که حامل ولد دلیر حال که بدیانت پدر معوحداری بیسواره بود
 ناحل طدیعی روزگار حیاتش سپری شد *

حسن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

درین هنگام میمنت و رحام موسم وزن قمری مهر سپهر سلطنت
 و سروری در رسیده آئین جهان پدرائی و عشرت آرائی تازه شد و روز
 مبارک یکشنبه نوزدهم دی قعده مطابق بیست و هفتم ماه تیر
 آنکس صورت اعتقاد یافته پس از انقصای یارده گفتری از

قدسی سرور طلب مرموده معادب اندوز کورنش ساختند و دعای
یکصد شمشیر با سار مرصع نواختند و چندی ارهم راهانش را مثل
نظر قلی میر آخور اسپان سوعات و محمد حسین تحویلدار امتعه
و تاسوقات و احمد دیگ حویتش ایلچی مذکور و میرزین العاندین
صلای او را بمرحمت خلعت کسوف مناجات تحشیدند و شهنشاه در
احسن خاص اسلحانه سریر آرای اقبال گشته چراغان کشتیها که
باهتمام وکلای پادشاهانهای عالی براد والا مقام و وثیدان ربیع
قدر و امرای عظام دستور معهود دیگر حشدها در کمال حوی و نظر
وریدی سامان یافته بود مسرت امور طبع مقدس گردید و بوداق
دیگ و همراهان تماشای آن هنگامه دل پذیر نمودند و هفتم
شوال دگر دارة سعیر سرور را ناراگاه ملک پیشگاه طلب مرموده
کامیاب کورنس گردانیدند درین روز خسته سوعات والی ایران از
نظر کیما اثر ناساز دین پرور گذشت از آن حمله شصت و شش سر
اسپ عرامی برق تک داد رتار و یک دانه سرورید علطان آنداز نوز
می و هفت قیراط بود الحق طعه ایس قعم گوه ری از صلب اسر
نیسان در صدف امکل کم قرار میگردد و در داده ناین گون و لون
دطریق ندرت از بحر صدف ساحل ظهور می افتد آن در یتیم را
خوهر شناسان پایه سریر اطلی دشصت هزار روپیه قیمت نمودند و
مجموع آن ارمغان بوقوت ارباب حضرت بچهار لک و بیست و دو
هزار روپیه بقیمت رسید و بوداق نیک خود نیز از اسپان عراقی و
شتران نحتی و دیگر معائنات ایران پیشکشی شایسته بنظر همایون
در آورده بقبول آن سر بلند و اندوخت و عاطفت ناسازانه او را انعام

از امرای عظام و عمده‌های نارگاه به‌یمن احترام هر یک در خور حال
پیشکش‌هایی شائسته گدرایدن •

و لازمست بوداق بیک ایلچی و رسانیدن

نامه و گدراوندن سوغات والی ایران

چون معبر مذکور که حقیقت آمدنش سبق گذارش یافته
ظاهر دارالکلاوة رسیده بود سیوم عید در اندامی این حشن سعید
حکم معلی صادر شد که اسد حان و میسحان و ملتعب حان صدر
توزک پدیره شده او را از دوزخ شهر ملازمت کرامت بهر آوردند و آنها
موجب حکم لازم الامثال او را بنارگاه حاه و حلال رسانیدند و در ایوان
ملک نشان خاص و عام که حصص شاهنشاهی آنها سربر آرای
عظمت و کرامتی بودند شرف اندوز تقدیل آستان سلطنت گشته
نظر و قابونی که معمولی این دولت روز امروز است سعادت
ملازمت اشرف دریاست و بعد از ادای آداب کورس و تسلیم نامه
والی ایران را گدراید و عاطعت نادرشاه دران محصل مقدس
او را عطای خلعت فخر و حده و خنجر مرصع بوازش نمود و ارکچه
حشن نا پباله و حواشی طلا و پان نا پاندان و حوان طلا مرحمت
شد و پس از انقضای این فرجده مجلس ناشاره والا او را الحاق رستم
حان مرحوم که سر میرلدست عالی دل‌عشیر ترک‌ناره دریای حون و ار
سرکار حاصه شریعه فرس و دیگر لوازم آن سامان یافته بود مرود آوردند
و میر عمریر دحشی که از آمدنهای سنجیده بود مهمانداری او معین
گردید گیتی حید و مکرمت پرور روز دیگر در او را به پیشگاه حضور

شش جهت گیتی است مرستاده نوک چهار هزار روپیه در واحد انعام
 او مصحوب حامل عریضه مرسل گشت و بهیاری از امرا
 و منصوبان با عارفه مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت
 و اسب و میل و حیعه و شمشیر و خنجر کامیاب عاطفت ناساه
 مکرمت شعار و یص پرور گردیدند و سید محمد متولی مرزا
 فاضل الانوار حواصی انرار و اسوه احرار قدوة العقراء (الواصلین حواصی
 معین الدین قدس سره عنایت خلعت و ماده میل و انعام بکهرار
 روپیه و سید حسین مدنی انعام دو هزار روپیه و حادی قائم
 حوت بوس و شیخ قطب و شیخ عدد الله و ملا مروعی شاعر هر یک
 انعام یک هزار روپیه بوارش یافتند و صالح دادر گرز بردار و پنج
 کس دیگر از گرز برداران حیعه مرصعه و نعمتی کثیر از ندها و
 خدمت گذاران آستان سلطنت مصیر خلعت مرحمت شد
 و پانزده هزار روپیه بچندی از ارباب فصل و هنر و پنجاه هزار
 روپیه بنعمه پردازان و شروق سراپا آن نرم مسعود عطا گشت و
 درین روز عالم امروز از خواب بحاله کریمه ریاض ارحمدی دوحه
 شریعه حدائق سر دلندی ملکه تقدس بقاب حورشید احتجاب بیکم
 صاحب رحی از بواد حواهر و مرصع آلات که از مستقر الخلافه
 اکبراناد رسم تهدیت این حش دولت پیر الحدمت والا ارسال داشته
 بودند بطر اکسیر اثر رسیده پرتو قبول پذیرفت و راحه حیسنگه
 نوزده سراسپ با سارطلا و بعضی از بغائش حواهر و مرصع
 آلات بمحل عرض رسانید و محمد آمین حان میر بخشی و وزیر حان
 و امالتحان و بهادر حان و مرتضی حان و تفرحان و چندی دیگر

و شیخ عبد القوی لسطاب اعتماد حانی و اشرف خاں که در سلک
کومکیان دکن انتظام داشت بمناسبت ام پندرحویش لسطاب
بر حوردار حانی و سید حامد ولد مرتضی حان و سید حان قلعه
دار طغر آباد هر یک لسطاب حانی و میر داتی ولد میر محمود
امعهایی لسطاب باقی حانی و علی بیگ ولد مرشد قلیخان
مرحوم لسطاب اعتماد حانی نامور گشتند و قاسم آقای رومی
که چنانچه سابقا گراس باب حسین پاشای حاکم بصره اورا
لکھن اظہار مراتب عدودیت و هوا خواہی و استعاضہ ابوار
توحہات شامہشاهی لکھن حالات مرستاده و د و سرف تقدیل
سدہ سپہر رتہ دریافتہ پدج سر اسپ عربی نرا کہ پاسای مذکور
برسم پیشکش ارسال داشتہ بود بطرہمایوں رسانید و از حد
حدود بدرچند سر اسپ عربی و یک علام گرجی پیتش کش نموده
بقبول آن سر تعاضد بر امر راحت و عنایت خلعت و انعام پدج ہزار
روپیہ مشمول عاطفت حسروانہ گردید و محمود دلراق بعودداری
یکی از محال صوبہ دکن معین گشتہ بعبایت خلعت و اسب
عراقی ، نامادہ ہشت صد سوار بمصہ ہزاری ہزار ہوار منہی
گشت و میر عزیز لدخشی بداروعگی عدالت حضور پر نور از تمییر
حوادہ صادق و عبایت خلعت مر دلہد گردید و عساکری کہ از
دیوانگی تن کشمیر معرول شدہ بود بصدص دیوانی و لعل چند
ولد رای بہار امل دیوانی حالہ شریقہ سرف امتیاز پرشید و چون
حوادہ موسی ولد طیب حوادہ عریضہ منی بر اظہار مراسم دعا
گوی درات قاہرہ از ولایت توران مدارگاہ اقبال کہ کعبہ آماں ساکنان

پیوند را بمراحم و مواهب خسروانه آورد دوازش ساختند ازان جمله
 بهال برومند گلشن ایهت و حلال بادشاه راند ارحمند مرحدده ال
 محمد معظم را بمرحمت خلعت خاص و مرپیچ مررع و یکعقد
 سروارید و انعام یک لک روپیه و دوگل حدیقه ایهت و اقبال بادشاه
 راند والا قدر حخته حصال محمد اعظم را دمطای خلعت خاص
 و یکعقد سروارید عراحتصاص بخشیدند و آرا عاکه درس دوات
 پایدار و سلطنت گیتی مدار حر بادشاه راندهای نامدار کامکار را
 امرایش مراتب مدصب ریاده برهعت هراری هعت هرار سوار
 معمول بیست و هرگاه عاطعت نانشاهانه بیکی ار نادهای عمده
 که نایب پاینده عالی رمیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند اورا
 ناعام نرحی از محال ریاده بر تیول تنخواه مدصب کامیاب عنایت
 میسازد شهشاه رنده پرور مکرمت گستر نراحه حیسنکه که از
 عمدهای نارگاه سلاطین پناه است و نایب مدصب والا پاینده عرت نواح
 ترقی امرآخته ناآنکه سابق ناعام محالی که یک کرور دام جمع آست
 سر بلند کشته بود مواری یک کرور دام دیگر تیول برسدیل انعام
 مرحمت نموده اورا بیس الاقران سرورار برمودد و ناں رنده راحهای
 عقیدب شعار و دیگر نویدمان ربیع قدر و امرای نامدار حاع ناحده
 عطا کردند و نطاهر حان یک راس اسپ عراقی و گدور رامسنگه بمرحمت
 یک رحیدر میل صباهی گشت و ناحاص حان حویشکی علم و نمیدنی
 سنگه و پرتیپی سنگه رمیددار سرب نگر سرپیچ مررع مرحمت شد
 و نقطب الدیس حان فوحدار سورتیه اسپ ناسار مطلق عنایت
 نموده برستاندند و اعتماد خان نماسنت نام بحطاب اشرف حانی

سپهر را دو مسرت رسید از ایام
 زمانه یامب دیگ روز از دو شادی کام
 یکی زعدک همایون عرق شوال
 دگر ز جشن خلوس شهیدشه اسلام
 برای عیدش دوناالی روزگار ملک
 دوصاف عشرت ممروح صاحب دریک دام

و مردای آن که عید حسسته و طربود و نارگاه سلطنت و الحاح خلافت
 نسعی کارپردازان پیشگاه دولت حاوانی شکوه آسمانی و پندرایش
 حسروانی یافته بود نوای شادیانه ابدال طعنه عظم و حلال
 لگوش گردن رسانید و بوئیلمان رفیع مقدار و امرای نامدار و سائر
 ندهای آستان سپهر مدار ادای مراسم تهنیت و مدارکنادرا در کریاس
 ملک اساس حاضر آمدند و چون حورشید جمال حیا آرای گیتی حدیو
 دین پرور اسلام پناه نسان ماه عید ارواح سپهر نارگاه تاان شد نتسلماب
 عودیت تارک آرای سعادت گشتند حضرت شاهدشاهی شهیمه
 معهود عزم توحه دهصلی نموده برمحل ادر حرام کوه پندکر ددیع مدطری
 که تحت رزین لراں زده بودند قرن دولت سوار شدند و گوهرافسر
 حشمت و سروری مروع احترامیت و بیک احتیری پادشاه زاده کامکار
 اختیار محمد معظم را در پی سر مکارک حای داده بتوزوک و آئینی
 که معمول این سلطنت اند طراز احت تعیدکاه شرف حضور کشدند
 و پس از معاودت دولتحانه همایون در ایوان سپهر نشان خاص و عام
 سریر آرای عظم و احتشام گشته نکام نحشی حلائق پرداختند
 و بسیاری از عودیت مدشان احلاص مدد و اراد کیشان عقید

ازین راودیهگوت سکه ها را که محال رسیداری و وطن او نان
ولایت قریب الحوار است ندفع آن مدبر صلاحت آنین تعین مرمونه
بودند را و مذکور بموجب حکم حهان مطاع نآخا شتافته باستیصال
او پرداخت و قلعه کپاتا کپیری را بحس کوشش و تدبیر مفتوح
گردانیده ساحت آن ولایت از لوٹ تصرف آن مردود پاک ساحت
چون درس هنگام این معنی از عرصه دانش راودیهگوت سکه
معروض نارکاه حاه و حلال گردید عاطف دادشاه او را مورد
نوازش ساخته خلعت کسوف مناهات تحشید درین ماه میمند
پرتوسی هزار روپیه از حرانج احسان عمیم دادشاه عادل نادل
مهران کریم بواسط صدر الصدور بر سر علیا و اتقیا و ارباب
احتیاج و استحقاق بدل و انعاق شد و دعای احانت انتمای آن گروه
برورگار همایون آثار متواصل گردید نیست و هشتم چون بوداق نگ
ایلچی و الی ابران سرای نادلی که نزدیک آعر اناد است رسیده
انجا برول کرده بود گیتی حدیو عالم پرور مهران او را نعمایب
اولوش حاصه مورد نوازش ساختند و اشاره معلی صادر شد
که سیوم ماه شوال که ساعتی یک بود ادراک دولت رمیدوس
نماید سه دوشده دهم حرداد روئت ماه مرحدده شوال اتدق
اقتاده مسرب تحش دلها و طرب امور خاطر ها شد درهای بسته
مشاط کلید هلال در روی روزگار کشاده گشت و اسناد حرمی
و اندساط ناشاره انروی ماه نوآماده گردید جهادیان نوروز حشن
کامیاب نهجت و خوشدلی شدند و عالمیار تقدوم دو عید یکدیگر
را تهدیت گفتند

مراسم صیانت پنجهزار روپيه نه تقووزاز نقایس امشئ هددوستان ناو
تکلف کرد و چون از ملتان برآمده ددار السلطنة لاهور رسید
خلیل الله حان صونه دار آکا سرائط مهمان پذیری و رسم نکو داشت
نکا آورده او را صیانتی پسندیده نمود و دران ادواغ تکلفات نکار
نرده چهار صد قاب طعام و هفت صد حوال از اسام متدققات و
عطریات کشیده بیست هزار روپيه و یکصدصه حنجر و سمشیر هر دو
باساز میداکار و هفت تقووز پارچه از امتع نعسیئ هددوستان ناروداد
هردهم ماه مذکور عریصه نواو نیک ایلچی مشعر نروانه شدن ار
دار السلطنة لاهور نه پیسگاه حضور لامع الدور نارخی حادوزان شکاری
ار نار و حرة و چرع و شاهین و عیران مصکوب کسانش لکداد
عظمت و جهاننایی رسیده آورندها نعبایت خلعت تشریف سر
اوامی پوشیدند ار سوانح نصر و پیرا درین حسته ایام ابتعاغ قلعه
کهباتا کهری اسب ار متعلقات صوء مالوه و استخلاص آن ولایت از
مخادیل قوم نهیل نهمین سعی و کوشش را و نهگونب سنگه هاده
چون بمسامع حلال رسیده بود که چکرسین نهیل سرگروه معسدا
آن سرزمین که قبل ازین بدولت فرمانداری و خدمتگزاری آستان
سلطنت کامیاب توطن و زمیدداری آن ولایت بود قلعه مذکور در
تصرف داشت ناعوای چهل و نرور و استطهار حصانت قلعه مسطور
ار مسلک ندیم عدوید و مدهج مستقیم اطاعت انحراف ورزیده
دم استنکار میدرد چنانچه از آمدن نرد صونه دار مالوه و دادن
پیشکس مقربی عمده لوازم فرمان پذیری آن محمول بود سر نار زده
شیوه نعی و نمر و میوزرد لاحرم حصر شاهمشاهی چندی پدیش

یردان پرست را که نیروی تائیدات سماوی و توفیق‌آرای سرتاسر
 این ماه مبارک اثر بقلب و حوارج در لیل و نهار طاعت و پرستش
 حصر امریدگار قیام میورزید و امتحه از دگر حق و یاد صانع مطلق
 عامل و ذاهل نیستند از کهال اشتعال نوظائف عبادات و تحصیل
 اسباب سعادات درین ماه متدرک فرصت پرداختن مراتب بر
 و سوز و طرب و سرور نیست اعمار این حش معید را همه حاله از
 روز مرحدده عید قرار داده امتداد مدت آنرا این بخت تا ده روز
 مقرر فرمودند از مواج مسرت پیورا آنکه پس از انقضای
 دوازده گهری از روز دوشنبه دعیم این ماه مسعود در مشکوی
 دولت گوه و ادسرحشمت و عربلندی بهالگلش ادبت و نجاتندی
 پادشاه راده حواں تحت محمد معظم پهری بیک اختر دانه گهر
 قدم مرحدده عالم ظهور گداسته دروغ بخش دیده اقبال گردید از
 امتناع این مزده نیمخت امرا طبع مقدس حدیو جهان و حلیفه
 زمان شغفگی و ادتهاج گرانیده حواحه معقول طر آعالی تمار را
 که این بشارت بسمع همایون رسایده بود بهمایب خلعت و انعام
 یک هزار روپیه نوارس فرمودند پادشاه راده ارحام کاهکار یکهزار مهر
 برمدیل بدر خدمت اشرف گدراپیده برای آن دو ناده بهال
 عظمت و احتشام التماس نام نمودند حصر شاهدشاهی آن مواد
 مسعود را سلطان معزالدین موسم ساختند و درین ایام بمسامع
 حقائق محامع رسید که دوداق بیگت ایلچی والی ایران که کلک
 حقائو نگار صادقاً نامد او اران دیار اشعار نموده سلج شعبان
 داخل بلده ملتان شد و تربیت حان صوبه دار آخا پس از اقامت

میض اساس عملخانه را نائین مقرر و رسم معهود آدین عشرت و شادمانی بدید و اسدک و دلدادل ملک دامن آفتاب اتعاع را که

* لمؤلعه * بطم *

طدانس چو پهلوی هم حا کند * ره آسمان حاده پیدا کند
ندامن او گر رسد دسب کس * همین پنجه افتادست دس
درپیس ایوان چهل ستون خاص و عام ناوچ رعب و احتشام بر
امرارند و سریر ملک بطیر مرصع را که * لمؤلعه * بطم *

ر بس تانتش در و لعل حوساب * دهد سایه اس نور چون آفتاب
سپهری درو گوهرش ماه و مهر * ولی رسم او درحلاب سپهر
ز تالان گهر های گیتی مرور * سمر دس توان احتش را مرور
در وسط آن ایوان کیوان نشان مصب نموده مرکوب کرمی نه پایت املاک
سازند و آرایش و پیرایس حجرهای اطراب خاص و عام بدستور
حشدهای سائق بعهده اهدمام متصدیان نادشاه زادهای والا مقام
و امرای عظام مقرر گشته حکم معلی صادر شد که اسناد چرامان و
آتشدازی بیدر بطریق هر مال سامان دهند و دقتقه ار دقائف لوازم
این حش حخته مرو نگارند و اگرچه روز سریر آرای این زیست
بختس اورنگ کشای بیست و چهارم ماه مدارک رمضان است و
سال گذشته دران روز فیروز اعار جشن شده لیکن از آنجا که همکان
را درین ماه میمنت پرتو بمقتضای طبیعت بشری از رهگذر روزه
داشتن و کف نفوس ارادات و الترام ریاضت بدی که ناعب کلال
مواهی حسمایست دمراسم حرمی و اندسراط رعنتی تام و مبلی کامل
بیست و الدادای وای اران حاصل نه و نیز شهشاه حق آگاه

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب طغرل امر مرتده کمال رسیده
بود فرمان شد که درویشان والا احتشام و امرای عظام نصف لشکر و سپاه
را در حضور نگاهداشته بیمی دیگر بمحال تیول راقطاعات خویش
فرستند تا هم در اندوخی حقایق شهر جمعیتی پدید آید و عم حال
آذربایق وسعت و رعایت گراید .

رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم

حلوس فرخنده و ترتیب جشن عید و حلوس

درین اوقات نصرت محبات که از یمن سعادت و فرماندگی پادشاه
امرای اورنگ دولت و دس عرصه جهان و ماحیت کیهان نشاط
آگین و رمین و زمان و سپهر و احترام بهر ازاں محبتگی قریب بود
ایام میمنت اسام صیام در رسیده آئین صلاح و سداد تازه شد و هنگامه
طاعت و حق پرستی گرمی پذیرفت و دبست و دم شعنا طاعتی
دهم اردی بهشت عرق حنین اسام و افلاک نور عیش الحس
حاک یعنی هلال مبارک مال رمضان خوشتر از گوشه آروزی ماه
رویاں از منظر افق طلوع ظهور نموده عبادت مدش سعادت بهره را
نعروج ایمان چشم روشنی بخشیده و سال میوم از سنین خلافت
گیتی آزادی آفتاب عالم تاب اوج عظمت و جهانمانی نعرهی
و کامرانی پدیرایه اسام گرفته چهارم سال سلطنت و افعال مبارکی
و فیروزی اعار جهان امروز نمود و اشاره همایون به پیشکاران پیشگاه
حشمت و شاه صابر شد که بترتیب اعداد و تمهید مقدمات حش
حلوس اشرف پرداخته دولتخانه والای خاص و عام و محفل

پیوسته که در مستقر الحاقه اکثر آباد و دار السلطنه لاهور دیر سوای
 و خوه حیرات مقرر لنگرهای تازه دستور دار الحاقه احداث نمایند
 و اهتمام این حیرات عام بعهده معتمدان دیانت شعار فرموده حاجات
 دارو و غذا و مصالح گماشتند و باسرای بارگاه حاکم و عیالهای
 پیشگاه سلطنت دیر تا هزاری منصب حکم اشرف صادر شد که
 بقدر تفاوت مراتب و درجات منافع از حاجت خویش لنگرها
 مقرر ساخته راتب حیر و مواند اذعاق مرتب دارند و باین دستور
 هر روز اطعام و قرا می نموده باشند و از عایت اعتنا و اهتمام
 بشان این امر در امرای دیر مصالح تعیین فرمودند که بمراحم تاکید
 و قدس پرداخته نگارند که کسی از فرموده تجاوز و زرد و از میامین
 شرکت رامت و احسان این سایه اطاف و مرحمت یردان نوعی
 همای کرم گسترده شد و موالهای بوال آساده گشت که هر روز حلقی
 بدان انجمنی کامیاب آن مواند گشته از رنج جوع و عسرت و تعب
 در بوزه و طلب رستند و بیهن وصل و احسان حلیه زمان سعب
 عیش و رفاهیت حال پیوستند و دعای احسان اسر آن گروه صمیمه
 دیگر موحنات بقای این دولت آسمانی سکوه گردید و تا عسر نه یسر
 تام مدد دل شد رحم این حیر عام منقطع نگشت و چون بعرص
 اشرف رسید که علمه از اطراف کم میزد و مردم شهر در مواضع
 فروخت علان محوم آورده از اقویا بر صعبا حیف و میل میروند بظلم
 و ستم امور علمه و اهتمام آن بعدائیکان معوض گشته پناه کس از
 دندهای مصلحتدار و پناه یساول بهمراهی او تعیین یافتند و
 اراں جهت که عساکر گردون ماثور و حدود الحکم شمار در دار الحاقه

مدست و مزروعیات اکثر محال بدهب و عارت میداد معسداں بد
 بهاد رمت و درس چند سال همایون فال دیر در شکل نکمال شد
 و کاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی ناراض
 روی داد درین اوقات مدروری سباب که این حالت نامتداں کشیده
 بود در اکثر این ممالک مسیحة المسالك اثار عسرت و عذ شائع گشته
 چهره حال مقرا و مساکین و مشارب عیش نبودایان ر حاک
 دشینان اراض عمار آلود گشت چنانچه در امور معیشت و تحصیل
 اقوات که مناط ردگانی و سرمایة نقای نوع انسانی است تهی دستاں
 و بی ترکان دل سوال ر ریح طلب میکشیدند و درویشان و مسکنت
 کیشان در کمال صعوبت و تعب بسر میدردند و در دار الخلافه
 شاه جهان آباد که مجمع طوائف طوائف اسم و سرحدحم حثثق عالم
 است ناوحدون مقرای شهرار قری و تصدای اطراب و نواحی بیررمایا
 محبت رده آمت رسیده از عایت اضطرار با اعل و عیال نقصد در
 یور و تحصیل قوت رو لشهر آورده صمیمه مقرای اسماشدند و اربهایت
 کثرت و اندوهی این گروه و طایف حیراب مقررہ سرکار نادشاهی
 و رحوه اہل اقباب و معرات مردم دایرہ خوج ر طلب آنها مردمی
 نشایند بدانریں عاطفت نادشاه دریاوال تر حال آن مسکینان شکسته مال
 ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تعصیل و اصطناع صادر
 شد کہ بعد از لنگرهای مقرر کہ از سرکار خاصہ شریعه هر روز آتیا
 طعام برای مقرا می پرد ده لنگر دیگر در سهر و دواړده لنگر در
 پرگا های نواحی دار الخلافه قرار داده هر روز دو و تته طعام وا ر
 ده جهت مساکین ترتیب ده و همچنین فرمان همایون بصدر

تهنیت جلوس همایون بر سریر عظمت و کامرانی و اورنگ خلافت
 و جهانداری و اظهار مراتب صدق و دلا و تحریک سلسله عظمت
 خاطر والا اهیم دیگر را که از عهدهای او بود با صمیمیت اختصاص
 و یکرنگی و ارمغانی از تحف و عنایس توران روانه کردگاه اسماں حاکم
 کرده بود و درین هنگام معروض دارگاه حلال گردیده که او بطاهر دار
 الحلاوة رسیده است نیکو و ششم حمادی احره که بجهت استسعاد
 او بعر ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود باشاره معلی میر
 باقی میرتوزوک پذیرفته شده او را دارگاه سلاطین پناه آورد و دومیله
 بخشیان عظام شرف استلام میده سپهر احترام یافته نامه منجان قلی
 خاں را کدرادید و سوغاتی که از امپای ترکی و ستران برو مایه
 و حایوران شکاری و دیگر عنایس و رعائت توران آورده بود ببطور
 انوار رسانید و عاطف پادشاهانه او را مشمول نوازش گردانیده بطای
 خلعت ماحره و کمر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سربلندی
 بخشید و مدبرلی لایق بجهت بودیش و یکی از بدد ها برعایت
 مراسم مهمانداری مقرر گردید و چون او را بعد درآمدن از بلخ عارصه
 بهر رسیده درین مدد علیل بود چنانچه کوفتدک بعتد ملک مرتد
 رسیده با حالت ضعف و ناتوانی احرار تقدیل میده خلاوت و جهانداری
 نموده اشاره والا صادر شد که اطباء پایت سریر اعلی بدبیر صحت و
 معالجه او پردازند و هم درین اوقات سعادت عدوان از وقائع صوبه
 ملتان بمسامع اقبال رسیده که شاه عداس والی ایران بیر بمقتضای
 صلاح اندیشی و کار آگهی بکشدید مراسم یکجتهی و و داد و تامل
 مدانی صداقت و اتحاد پرداخته بوداق دیگر پسر قادر سلطان

رسیده آذرده عدايت جامع و اتمام نوازش ياد ت هم همادی
 الاحرة را و کور پهورتیه که کیعیت حال از گزارش پذیروب
 نمده ص سه هراری دوهزار سوار مورد وصل و مکرمیت گشته در سلک
 کومکیان صوئے دکهن دستور سواند ايام انتظام يادت را و پ سنگه
 و پدم سنگه پسرانش به تشریف عدايت مداهی گشته نا او مرخص
 شدند و نیدست و چهارم مرتضی خان از گوالیار رسیده نوازش
 ملارم اکسیر حاصیت استسعاد يادت چون از وقائع ندر سورت
 بمسامع حقائق محامع رعید که حسین پاشای حاکم نصره باقتصای
 بیک احتتری و سعادت یادری عریضه مشعر بصدق ارادت و
 و رموج عقیدت و مشتمل بر تهذیب خلوص اشرف بر سریر سلطنت
 و اورنگ حلاوت ناسپای عمری ، را در سرم پیشکش مصحوب قاسم
 ای ای ملزم خود ناستان سپهر بنیاد مرستاده موسمی الیه در ندر
 سورت رسیده اسم یرلیع گیتی مطاع بمصطفی خان ناظم مهمات
 ندر مذکور پیرایه نعاد یام که چهار هزار روپیه در وجه مدد خرج
 از حران عامره آغا مقام ادا داده و هراحم ضروریاتش نموده
 ادرا روانه درگاه معلی گرداند .

رسیدن ابراهیم بیک سعیر سخنان قالی

خان والی نوزان ناستان فیص مکان

چون آنخان والا دودمان ارروی آداب سنجی و قاعده دای برای

حرم سرای مقدس از تعدد دربار خاں منصوب شده نعطای خلعت و حطاب حواجر حائی پایۀ اعتدال امرا حب و تعرض اسرب رسید که سید بهادر ولد سید صلاحیتخان نارهه حهاں گذران را پذیرود نمود و منصور کاسعری که در اندرس دوب سده بود و حصر ولد کمال کونای که پدرس سپیری گشته بود دعایب خلعت از لداس گذرد برآمدند و حایده ولد یکه تار حان که پدرس چنانچه گراس یافته در ننگاله نثار شده بود و چندی دیگر از حویشان آن مرحوم لمرحمت خلعت مشمول عاطف گشتند و طیب حواحه که از خواحهای معتدلماورالمهر است و در عهد سلطنت اعلیٰ حضرت هنگامی که ولایت بلخ و ندرخشان معقوج شد به دوستان خاص مکمل آمده یکچند شرف اندوز خدمت آنحضرت بود پس از آن بوطن مالوف مرحص گردید چون درین هنگام از روی مدق ارادت و رموج احلاص عریضۀ مدنی بر اطهار عقیدت و دعاگوی عدویت و هوا خوئی بدرگاه حهاں پناه ارسال داشته بود چهارده هزار روپیۀ احرارۀ مکرمت و احسان نعرستاده او حواله شد که از امتۀ هندوستان خرید نموده بحب حواحه مشار الیه بدرک و همچنین حواحه عدد الععار بدرک دران دیار بحسب عرب و اعتبار هم وطن حواحه اسب چون نارسال عریضه و اسرار مراسم عدویت استعاضۀ ادوار الطاف نادشاهانه نموده بود درازده هزار روپیۀ دروچه انعام او عطا گردید و درین اوقات نیدم و هعب راس اسب نا نرحی از میوههای بلخ که سخاں قلی حان والی انجا برسم از معان مصحوب فلیچ نیدگ کس خود بحباب حلام و حبابدانی مرسل داشته بود بنظر اکسیر اثر

مشمول شده مراسم عراقی و جانواران شکاری از داز و حرة و یور و دیگر تحف و رعائت بمحل عرض رسیدن و تاج جنگ حان که از نگاله رسیده حدیه سالی آستان اقبال گاه و طاهر حان بجاگیر مرخص شده رعایت حلعب سر بلند گردید و تربیت حان که چنانچه بدل ازین گراس پدید آمده صونه داری ملتان با و تعویض یافته بود معطای حلعب سرافراز شده در مصوب مرخص گشت و امان الله برادرش رعایت خلعت مناهای شده همراهی او رحمت یافت و سیفحان که بمحال تیول خود رفته بود سعادت ادور شده حال گردید و پرتوی سنگه زمیندار سری نگر رعایت از حال حلعب قامت اعتماد افرات و میدنی سنگه پسر او که بعد از سپردن سلیمان ایشکوه ناوایای دولت قاهره همراه کنور را مسنگه بدرگاه آسمان حاه آمده بومیله از دولت زمین موس حاصل نموده بود مشمول مراسم والا گشته معطای خلعت و میل و ده راس امپ و پا حاه هزار ردپیه و حمدهر و پهنوچی و اور لسی مرصع کامیاب مواهب حسروانه گردید و چون پدرش التماس نموده بود که او را بمصدنی سر بلند حاجه کامیاب خدمت حضور لامع النور دارد رعایت دان شاهانه او را بمصوب دو هزاری هزار سوار سرمایه اقتدار بخشیده در سنگ خدمتگزاران آستان سلطنت منظم گردانید و معصوم حان از تعمیر سیفحان احته بیگی شده خلعت سرافرازی پوشید و پرتو حان بعودداری پتن معین گشته رعایت خلعت مناهای سک و پسر و برادرش خلعت یافته نا او مرخص گشته و راحه تونرمل بعودداری اثاوه و رعایت حلعب سر بلند گردید و حواجه ابور بخدمت باطری

والا نژاد را تا این سعه و رحمت و مسامحه بقلعه سپهر دیداد گویایار
 که مراد بخشش دیر تا پسرش آنجا بود نعرستند تا مجموع دران
 حصن حصین و معقل متین از سر اعوا و امرای معسدان ملک
 اشوب و واقعه طلدان شورش انگیز متروک داشتند لهذا مرتضی خان
 را با چوئی از ندهای درگاه آسمان حاضری رسانیدند ایشان مقرر
 ساخته نیست و چهارم جمادی اولی رخصت نمودند و معتمد
 خان حواحه مرا را از تعبیر عمید الله قلعه دار گویایار کرده
 همراه نمود و هنگام رخصت مرتضی خان را بمرحمت ترکش
 زر دروئی و سپهر با سار میا کار و دیدن حاضری پسرش دعای اسپ
 و معتمد خان را بمرحمت خلعت و اسپ و جمعی دیگر را از کوهکیان
 بنایت خلعت و ترحمی را دعای اسپ مناهی ساختند درین
 ایام عاطفت حور و نه نادشاعر ادعای کامکار بخت دیدار و امرای
 نامدار را بمرحمت خلعت زمستانی عراختصاص بخشید و امرای
 و عمدعای اطراف را بپیرنایین عنایب سر بلند گردانید و راحه
 حبسنگه که کوچ او فوت شده بود دعای خلعت از لباس کدورت
 برآمد و کدورت را بسنگه بمرحمت سر پیچ مرصع و گوشواره مروارید
 بوازش یاست و راو کردن بهور تیده که چنانچه مدق ذکر یافته درین ایام
 حبه های آستان سپهر احترام گشته بود پیشگی از حواهر و مرصع
 آلات و یک رنجیر میل کلاں بایراق نقره و پنج مر اسپ بظرفدهی
 اثر در آورده بقول آن ناصیه مناهات بروحت و صد راس اسپ
 پیشکش مهانتخان صوبه دار کابل ازان جمله ده راس عراقی ناساز
 طلا بظرف معلی در آمد و پیشکش لشکر خان صوبه دار ساخی ملتان

فرستادن بان‌شاه‌راد؟ محمد سلطان را از سلیم کده

نقله گولبار نام‌لیمان بيشکوه آهوی دشت ادبار

چون رای بحالم آرای که دمنور امور سلطنت و جهان‌داری
و هرتو اوار الهام ز بادیمت چنان اقتضا نموده بود که آن شاه‌مرد

باظهار بدام و تمهید اعتبار پردازد و مکدونی راحه خیسگاه
 منلی بر استند عای صبح خرام خود از پیشگاه سلطنت و تعهد سپردن آن
 بی بهره خوهر سعادت ناولیای دولت نوشته او را وسیله در حواص
 عموم و کشایس صاحب حصرت شاهنشاهی بالتماس راحه مذکور
 رقم عموم بر حردی تقصیرش کسیده کنور رامسنگه حلف آن زنده
 راحهای عظام را معین ورمودند که سرحد سری نگر شاند و سلیمان
 نیشکوه را از گرفته بعتد سپهر رتبه آرند و دوزدهم رنجع الثای او را
 بعبادت شمشیر ساز میدار و دهکده کی الماس سر دلدی بکشیده
 مرخص نموند و او بانصوب شناده چون پرتهی سنگه حرد آمدن
 شدید حمعی ورستاد که سلیمان نیشکوه را در حای که می بود
 دستگیر کند تا بموجب گیتی مطاع او را بکنور رامسنگه سپارد
 آن ناطل بی حاصل بعد از اطلاع درین معنی از ناقص حردی
 سنگ و مدامعب پیس آمده محمد شاه کوکه او و جدی دیگر
 از همراهان بقتال رفتند و خود دستگیر شد و پنجم همان اولی
 مطابق هجدهم دیماه آن گرفتار دام انبار را پرتهی سنگه مذکور
 همراه میدی سنگه پسر خویش و حمعی از مردم خود کرده از
 کوهسار فرود آورد و بکنور رامسنگه و تربیت حان و رعاد از حان
 که چنانچه مذکور گشته عدل ازین افواج طهر اثر تسخیر سری نگر
 و استیصال آن صلابت پرور معدن شده کار برون تک کرده بودند
 حواله نمود و چون این حرد بخت پیرا هجتم ماه مذکور بمسامع
 حاه و حلال رسید ناشاره معالی شادیافته ابدال بواحدند و دولت
 حواهان نارگاه حلامت و بار یافتگان بساط سلطنت تسلیمان تمهید

آرام یافت عاطفت و اوصال سایه در احوال را را نا پشیمانش بعطای
حلمت بواخته کسوت عرو پزشاید *

رسیدن کنور رام سبک از سری نگر و آوردن سلیمان بیشکوه را بحضور برنور

چون پیوسته شرائع تائیدات ربانی و لطائف توفیقات مصلحانی
کار ساز و کام پرداز این دولت آسمانیست احکام همواره حائل
امور و عظام مهمات که در نظر طاهر مکر صورت پرستان چسبه دمای
دشوار است تاسانی صورت گیرد و عقد های مشکل و کارهای صعب
که دست تدبیر دقیقه سخا عالم اعدا از حل آن بدامن عجز آورند
ناحسن و خبی کسایتش پذیرد از آن جمله دست آمدن سلیمان بیشکوه
که یک چند در خیر تعویق مانده بدائر بعضی مواقع ظهورش در
نظر همگان بدیع می نمود و درین ایام میروزی دشوار معاتج اقبال
بیروال شهید شاه جهان قتل اعصال از آن مهم کشود تدبیر این مقال
آنکه پرتیپی مدگه رسیدند از کوهستان سری نگر که از بیخوردی و ناظر
پروری آن شععه دوحه و سان را چنانچه گراس پذیرفته در سرزمین
خود حائی داده تا این هنگام بدائر فکرهای پیروده و طمعهای
حام در حمایت و صیانت او کوشش بی حاصل می نمود درین
وقب از بیهوشی دشا عقلت بخود آمده دانست که اگر بدش
ازین برین معنی اصرار نماید بدقرب بوبال نکال آن باقائل بر
گشته اقبال گرفتار آمده مال و موطقتش دستخوش قهر و تاراج افواج
نحر امواج خواهد گردید و دیده تدبیر بر سوی کوردار خویش کشوده

رسیدن امیر حان با افواج نصرت قرین و
آوردن راو کرن را با دوسر بحضور ظفر پیکر

سابقا گزارش یافت که حان مذکور باز سر از افواج ناهره نهادید
آن جهالت و منشی معین گردید اگهی کلک سواج نگار بتکریر اسام آن
مهم نصرت پیرامی پردازد چون امیر حان با حدود منصور حدود بیکار
بردیگ شد راو کرن بطوطه توحه عساکر نصرت شعار از جواب گران
عملت و بیستردی بیدار گشته چاره کار در سلوک مذهب مستقیم
اطاعت و فرمان برداری دید و یقین داشت که اگر در موی کردار
اصرار نماید و بحکم جهالت مسلک مخالفت پوئیده بمداعب و
مقاومت پیش آید تبع قهر و انتقام مشاهده دین و مدارزان دولت
گرد دمار از روزگار او انگیزخته مال و متوطن و عرض و ناموسش
دست حوش و زوال خواهد گردید لاجرم هوای پندار باطل از سر
جهالت و عذر بیرون کرد و بقدیم بدامت و اعتذار برد امیر حان آمد
و او را سعید عفو جرائم و زلالی در حصرت حلافت ساخته عازم
استلام عتبه سپهر احترام گردید و حان مذکور او را همراه گرفته با عساکر
راه معاودت سپرد و چهارم ربیع الثانی در پیشگاه عظمت و
جهانبانی رسیده کامیاب دولت زمین نوس گردید و هشتم راو کرن
بوسیله آستان عقیدت نشان تأیید بدگی در کمال حاکمت و سر
ادگندی با انوب سنگه و پدم سنگه پسران خویش حسین عودیت
بر خاک آستان سلطنت سود و مورد لطف و لطفش حدیو عطاایش
حظا پوش گشته از امتیالی رعب و دهشت و غلبه خوف و وحشت

مصلحت قلعه مذکور بمختار حاکم که سابقاً موحداً و اندیر نام
 متعلق بود تعویض یافت و عاقلانه و ساده غالب را بمصطفی چهار
 هزار و چهار هزار سوار که منتهای تمهیدی او بود رعظای خلعت
 و بقاره و علم و خطاب حاکمی بهر آن دور حصول آسایش و امنی گردانید
 پوشیده نهاد که قلعه مذکور از قدیم الایام در تصرف نظام الملکیه
 بود در ازل عهد سلطنت اعلی حضرت که ارکان شوکت و استقلال
 آن سلسله احتلال پذیرفته مشرف بر اقراض و زوال گشته بود و نتیج
 حاکم پسر ملک عمر سرشته رقی و متقی مهمات آن دولت تکفالتدار
 خویش گرفته از نظام الملک حر نامی نماده بود و محمد عادلحاکم
 حاکم نیجاپور از چهار مرتبه نموده شخصی را که در آن وقت بحراست
 آن قلعه قیام داشت بطایف تطمیعات بحاکم خود مائل گردانید و
 سه لک هون نام داده قلعه را گرفت و از آن بار حصار مذکور بتصرف
 عادل حاکم درآمد از لواحق و مضافات مملکت نیجاپور گردید
 و نعمان اعلی حضرت یکمرتبه مهابت حاکم حاکمان نامواج باهر
 نادشاهی بآن قلع معین شد و در پی چند محاصره پراخت
 صورت تسخیرش در آنینه سعی و تدبیر حلو گردید و آخر الامر
 دست از کوشش کشیده بی بیل مطلوب باز گردید چون از زر ارل
 طلسم عقد های دشوار بنام نامی این درام پایدار بسته شده درین
 ایام بصره انعام بدیرومی تحت همایون و اقتال روز امروز حضرت
 شاهدشاهی آن حصن حصین باحسن و جبهی بحیطه صدف و تصرف
 اولیای سلطنت اندرین در آمد *

رکن السلطنة فرستاد که مشاهدۀ اظهار این مطلب نماید آن موثین
 اخلاص آئین صورت این معنی لحذاب خلعت و جهانمائی معروض
 داشته اشاره معلی صادر شد که او را بحلائل مزاحم و عدایان شهیدشاهانه
 مستمال ساخته فوجی از عساکر دکن بدای قلعہ مذکور فرستد
 و آنرا بتصرف آورد امیرالامرا غالب را بمود عاظمه والای نادشاهی
 مستمشر گردانیده بحسب نشیخ برهان ملازم خود که از جانب
 او بعودداری سرکار پر قیام داشت نوشت که با جمعی که همراه دارد
 بر حجاب سرعت بحساب پریدۀ شتاد و متعاقب سرمرار حان و حاد و
 برای و کار طلب حان و پیتھوخی و برادرش و دلاور حان و یعقوب
 دلاور و میر عبدالمعود داروغۀ توپخانه دکن و جمعی دیگر بدان
 صوب معین گردانید چون این گروه بدای قلعۀ رسیدند غالب از
 سعادت مدشی بقرار دان خود عمل نموده نیست و هفتم ربیع الاول
 این سال مبارک مال قلعہ را حوالۀ ند های درگاه آسمان حاه کرد
 و خود رحلت اقامت از آنجا برگزیده با امدد و اموال و اهل و عیال
 بیرون آمد و ناتفاق کار طلبحان با سه پسر و داماد و دیگر اتباع و
 اشباع سلج ربیع الثانی آمدۀ نا امیرالامرا ملاقی شد و آن زندۀ
 امرای عظام از سرکار حاضریه هفتاد و پنج هزار روپیہ و یکمتر بحیر
 میل و نه سر اسپ و یکقصد حاکم مرصع و خلعت فاحر بمشار الیہ
 و نسیب هزار روپیہ و یکمتر بحیر میل و خلعت بعید اللہ پسرش
 که چنانچہ مذکور شد واسطۀ این مقدمہ بود و بہر یک از دو پسر
 دیگر و دامادش خلعت و اسپ دادہ استمالت و دلجوی آنجا
 نمود و حجاب خلعت عرصہ داشت از پیشگاه حضور لامع الدور

کشایش قلعه پرنده با قمال دروالم

اراسا که سواتم مهم این دولت دارد امی از روز ارال نگار
 کدان آسمانی حواله رفته لحدوم همواره ستاند عددا سلطان را می
 این حدیو عالمگیر نخست پرداخت و اعظام پادشاهان
 تقدیری توکل اعداء ظاهر و توسط کوشش و تدبیر ناخس
 و جبهی صورت پذیر میگرد و هر روز معشر اقبال دارند فتنی بدیع
 و بشارت بصورتی شگرف سامعه امروز ارایای دولت بی روال میشود
 مصداق این کلام درین حقیقته شد ام کشایش قلعه پرنده است از
 معظمت قلعه حصیه و حصن متین و زینت بیجاپور محسن بیرونی
 اقبال کشور شکار این برگرد آفرید تا بی رحمت سواره و بیکار
 کیفیت وقوع این فتح از حد آنکه عالم نام شخصی که از احباب
 علی بادشاهان شرافت قلعه مذکور قیام داشت از سخاوت ملهم تحت
 آیت هدایت نرداش و در حواله طالع بیدارتن مصداق ناز و غم
 گشته بود عوامی عمودیت و هوا حوالی این آستان ملک شان که
 قلعه حاجات مقدمات و کعبه آمال همکشان است در سر و دست
 اوتاد از حره مدشی و صواب اندیشی صدق بدت و صفای طوین
 عزم اسلاک در ملک بددعای غنای حقیقت دود و سپردن آن قلعه پیر
 صاند را ناریای سلطنت اند پذیرد همین دروغ ندگی را رادت
 و گریس وسیله اندراک دولت و سعادت دانسته نامه و پیغام مکنون
 صمیر حیر اندیش خویش نا امیر اصراری صوه دار کن در میان
 ارد و بحیث تاکید این داعیه عید الهه بر خویش را نیرد آن

اذواطالب مشهوری که درین ایام از حراسان و معزم خدمت گزاری
 این آستان ویدع منک آمده بود حده سالی عندک خلاص گشته
 مرحمت خلعت و منصب شایسته و اتمام بهت هزار روپیه بواسط
 یامت و استعدیای عم رانده اسد حال که او دیر بقصد دندگی عندک
 بهر مرتبه تازه از دیار ایران رسیده بود دولت ادور ملازمت
 اکسیر حاصیت گشته 'تعلیم و منصب شایان مورد عنایات احسان
 شد و پرتهی سنگه رانده مرارحه حسوت سادگه خلعت پوشیده
 رخصت وطن یامد و بهادر چاد رسیدار کمانوں مرحمت ارسال
 یک قصه شه شیربا سار مرصع سرمه عاب باوج اعتبار رسادید و
 تقوی شعار شیخ محمد سعید خلعت شیخ احمد مهرودی خلعت
 و دو هزار روپیه و رسید حسین عرب دو هزار روپیه مرحمت شد
 و محمد وارث و قاضی عدد الوهاب اقصی القصاب و چندی دیگر
 هر یک باعام یک هزار روپیه سرارار گشت و یکی ار چودهریان
 احمد آباد که درین ایام به عادت اسلام مشرف گشته بود باعام
 دو هزار روپیه مشتمل عنایت شد و نهمی کثیر از مددهای آستان
 اقبال و خدمتگزاران بارگاه شاه و حلال و تسبیح ارباب سار و بوا
 و سرور سزایان آن درم والا خلعتهای گوناگون عطا گردید و درین ایام
 میمنت پیرا که بساط حشن مدسوط بود یکشب در زمین آذری دریای
 حون محادی عمارت مبارک عسلجاده چراعانی که باهتمام هوسدار
 حال از بیست هزار شمع ترتیب یافته بود برنگاه دولت را روع
 عشرت بخشید و شب دیگر تماشای آتش ناری که ادواب آن هم
 بر کنار دریا چیده بودند در حرب بخش بطارگیان گردید *

یافته بود و باشاره^{*} والا درین نرم مرصده حده سالی آستان معلی
گردید و بعدایب خلعت و شمشیر و منصب چهار هزار و دوهزار
سوار دگر باره کامیاب دولت شد و فیص الله حان بمرحمت اسپ
نا ساز طلا و شمشیر نا سار میداکار و مرزا بودر معوی که در سلک
گوشه بشیدان بود بعدایب خلعت حاص و اعام ده هزار روپیه و
احلاص حان حویشکی ناعم دست هزار روپیه و صعیحان ناعم
پانزده هزار روپیه و محمد ندیع دن حسرو دن بدر محمد حان
ناعم ده هزار روپیه و مدائیکان که قتل ازین مورد عتاب پادشاه
مالک رقاب گشته منصبتش کم شده بود ناصافه هزار و پانصد
پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و حسن علی حان
بمرحمت خلعت و ماده ویل و اسپ عرایی نا ساز طلا و شمشیر نا سار
میداکار و کنور رام سنگه بمکرمات اسپ نا ساز طلا نهره اندوز عاطفت
حسروانه گردیدند و نوازش حان که در سلک کومکیان مالوه منظم
بود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار مطرح
انوار نوازش شد و بمرحمت حان نفوحداری احمدیار تعیدیر تربیت
حان منصوب شده بعدایت خلعت و اسپ مناهی گردید و حلال حان
ناگر نفوحداری هوشنگ آناد مامور شده ناصافه هزار و پانصد
سوار به منصب سه هزار و دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت و
سعید حان نفوحداری سرکار بهرایج از تعیدیر سید عرب حان معین
گشته بعدایت خلعت و اضافه بمنصب سرفراز گردید و ملتفت حان
که بخدمت میرتوروی قیام داشت میر کشگری احدیان صمد
خدمتش گشته بعدایب خلعت قامت اعتبار در ادراحت محمد

این جشن جهان امروز عالمیان را سرمه‌ایه مسرت و شادمانی و پیرایه
 حصول آمال و اماسی بود و هر روز جمعی گذران دروازه ارادت
 کیش و هوا خواهان حیراندیش کمرباد مرحمت و اتصال داند شاه
 دریا نوال گشته بمراحم و سواهم و اعامات و امرايش مناصب
 سرلندی می یافتند اراں حمله بهال نرومند نوبستان حشمت
 و کامکاری نحل سرانزار راض عظم و دامتاری داند شاهزاده
 عالیقدر و مرحدده شیم محمد معظم و بهار گلشن ادبیت و سروری
 مروع اختر سعادت و رنگ احتیاری ناند شاهزاده ارجمند اختیار محمد
 اعظم هر یک ناصیه دو هراری نصاب پدیم هراری پنجهزار هزار
 و نمرحه دو اسب از طویل حاصه یکی اسار طله عمر اختصاص
 یافت و برای سرلندی امیرالامرا صونه دار دکن و حار حانان
 به پندار بدگانه و جعفر حان صونه دار مالوه و دگر امرای دمدار و عمد هابی
 ربیع مقدار که از پایه اورنگ خلافت و جهاد ای دور بودند حلاع
 فاحره مرسل گشت و بهار حاصه حصوب سده صونه دار گجرات بعدایب
 ارسال خلعت ناسمشیر حاصه عمر امتیاز یافت و راحه حاصه سده
 عطای خلعت حاص و کوسواره مروارید و دو اسب از طویل حاصه
 یکی ناسار طلا و مرتضی حان ناصیه هراری هزار سوار نصاب
 پنجهزاری سه هزار سوار و عطای خلعت وانه پایکی یافتند و اسلام
 حان که دنا ر عصی تعصیر اب یکچند مورد عتاب پاند شاهزاده گشته و
 از منصب معرول شده در مستقر الحاقه اکثر آدان قریب محرومی از
 معادات خدمت انور سر میدرد و درین هنگام مطمح انظار عفو
 و بخشایش حدبو عطا کیش خطا پوتش گشته رحمت ملازمت

نشاط عیّت و نشاط ترتیب اسباب بهجت و انبساط آدین خسروادی
و شکوه آسمانی یافته پیشکاران پیشگاه دولت داساره والا اسپک محمل
دلدادل را که سپهر برین از غیرت و سمعت و اسانتس دلندگ و از
ندرت و معاست طرح و رنگ نمونه ایست از نقش ارزنگ در پیتس
ایوان ملک دشان چهل ستون خاص و عام ناوچ رعیت و احتشام
بر افراتند و سریر گردون بطیر مرصع را که * ع *

آسمادیدست که مهرس شه عالمگیر است

دران ایوان سعادت اساس بقوایم اقبال نصب کرده حمیع لوازم
و ادوات این نرم مسعود تأئیس معهود آماده و مرتب ساختند
و اوائل روز مدارک حمعه پانزدهم ربیع الاول این سال فرخنده وال
مطابق بدست و هشتم آنال ماه که ساعتی بیص سختس میمدت
پرتو بود و در محمل شرامت مدخل عملخانه این نرم همایون صورت
انعقاد یافته عنصر مقدس و پیکر کرامت پرور حدیو عطا کار مکرمت
گستر نسیم و زر و سائر احساس مقرر ساخته شد و از حوه آن بهانی
را نقد مقصود نداس امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر
کرامت پرورد قریس حکمتگی و بهروزی دالحام رسیده سال چهل
و سیوم بهمارکی و بهروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ
اریس رسم میمدت طراز سریر آرای عظمت و بختیاری گشته حورشید
دار پرتو عام عنایت و نوازش بر ساحت احوال نار یامنگل نارگاه
حلال و سعادت اندوزان انجمن حلد مثال گسترند و بعد از ساعتی
چند محمل خاص و عام را ناوار قدوم میمدت قریس نور آگیز ساخته
از رنگ مرصع نگار را بخلوس همایون والا پایه گردیدند و تا سه روز

مروع حاندان سلطنت بادشاه زاده سعادت منش و راجده سید محمد معطم بود عنایت بادشاه آن تائید گوه درج اقل را دعطای یک عقد مروارید شاهوار که دانهایی رسم آوار دران مدطوم بود و یک قصه حاکمگران دها عراحتصاص تحشید و درین تاریخ بدائیکان که از موحدازی گورکنپذیر معزول شده بود باستلام حده حلال فائز گردید و یرلیع گیتی مطاع کعمر حان صونه دار مالوه صادر شد که نرحی ارتائیدان خود آنجا گذاشته تا تدمه سپاه خویش برای کومک امیرالامرا ندکن شدند و در تقدیم خدمات بادشاهی و ممد و معاون آن عمده الملک نامن شب در دهم رابع الاول که شب میلاد مسعود درگردد حلق و دود خلاصه عالم همت و بود حضرت سرور کائنات و اشرف موحودات علیه و طی آله و اصحابه شرائف الصلوة و کرائم التکیات بود شهید شاه اسلام پرور دین پناه پا رده هرات روپیه برمره صلحا و اتعیا انعاو نموده استعاضه انوار سعادت از میامن روح مقدس مطهر آن سرور برمودند *

حسن وزن مزارک شمسی آغاز سال چهل و سوم

درین اوقات میروزی سمات که ادواب مسرت و کامرانی بر روی اولیای این دولت دارد می دار بود و سائیم و یوصال آسمانی و تائیدات ردنی در بهارستان اقبال حضرت دقانی در احتراز مردنده حش درن شمسی حورشید جهانناب اوج عالمگیری و کشورستانی عالمیان را دود هراتان حرمی و طرب داد و گلش شادکامی را در نرح دلپایی عشب طاب کشاد و دگر ناره نارگاه سلطنت و انجمن خلاصت بدست

اشرف باسلام آذاد موسوم گشت و سوانحی که بعد ازین در دکن
 روی نمود در مقام خود سمت گذارس خواهد یافت اکنون که دیت
 حوشحرام حاصه بشاهراه مقصود برگشته به تحریر و فائع حضور لامع
 الدور عرصه بیان می پیماید و درین ایام رعند امدار حان که چنانچه
 سادق ذکر یافته داساره معلی بدادر بعضی مطالب از مهم سری بگر
 به پیشگاه خلوت آمده بود تا تمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت
 حیدره مرصع و اسپ عراقی سر بلند گردید و همت کس از کومکیان
 او بعدایت اسپ و چندی دیگر اعطای خلعت مدهی گردید و
 چون ندرگی برای اصرام آن مهم حیرانجام مقرر شده بود که بعضی
 مصالح از بدوقچی و پیلدار و برخی آلات و ادوات توپخانه و رسد
 علمه بلشکر طعراثر برید حکم گندی مطاع به دعای پوسمت که
 تردید حان که بصوبه دارچی ملتان معین شده بود باهتمام رسانید
 آن ضروریات فیدام نموده پس از رسیدن آنجا تا تعاق رعند امدار حان
 و راحه راحروپ که متصدی آن مهم بودند حانها تهیه بشانند
 و بعد فراع از تقدیم این خدمت مراجعت نموده ملتان شتاند و
 حان مذکور هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ عردی تا ساز طلا
 سرارازی یافت و چون مهمات صوبه بنگاله بروفق خواهش اولیای
 دولت اندی درام انتظام یافته ساخت آن مملکت تا اقلیدیه از عدار
 اوسان ناشجاع شور انگیز پراساده شده اردنداؤد حان صوبه دار بهار
 که نکومک حان حانان سده سالار معین گشته بود یرلج معلی صادر
 شد که بدلدۀ بدده معاونت نموده بدطم مهم آنجا پردازد هرزدهم
 معمر که حش ورن سال هفدهم از عمر عمر می چراغ دودمال حشمت

که عمار مرار برحدود نمی پسندید و اکثر در پای قلعه قدم همت مشرود
 مهر عدوان که بود شب را بسر کردند و صبح روز دیگر که حورشید
 جهان آرا مانند بهادران قلعه کشا بر قلعه دات الدروح آسمان یورش کرد
 دگر باره عساکر بیروزی لوا آماده نبرد و بیکار گشته بر قلعه دریدند
 و بمیامس اقبال گیتی ستان حدیو جهان بحصار شهر بند درآمده
 بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا مسخر ساختند و بدلال تبع
 آندار بسیاری از محالان بانکار بنادر الدوار فرستاده قلعه پیکرشان از برج
 سر برداشتند و بقیة السیف بحصار آرک پناه نروده آنرا حص
 عافیت و آمان گردادیدند و درین دو یورش مصرب اثر دوند و
 شصت و هشت کس از بند هائی نادشامی و تائینان امرا حالنار
 گشته سرحد روی اند اندوختند و شش صد کس را آسیب رحم رسید
 و چون محالان صط قلعه آرک را بیزاز حیر قدرت خویش بیرون
 دیدند آمان حواستند و توسطت راویها و سانگه آمده نامیر الامرا
 ملاقی شدند و قلعه را دارلیایی دولت قاهره سپردند امیر الامرا
 مردای آن داخل قلعه سده ملاحظه برج و باره و توپخانه و دحیره
 نمود و بتدبیر بد دوست و اهتمام مرصفت آن پرداخت و چون
 از حداد خلافت و جهانبانی اورنگ حار که در سلک کومکیان
 دکن انتظام داشت بحراست آن حصص رسید معین شده بود اوزا
 ناحمعی از سپاه طعربده و توپخانه شایسته در قلعه گذاشت
 و بعد از چندی با حدود نصرت اثر اراکھا کوچ کرده بقصد تمدیه
 میوای صلالب کیش و تسخیر قلعه و مانقی ولایت آن مشهور
 یعنی اندیش بسبب پونه روانه شد و قلعه مذکور بموجب حکم

امیر الامرا بدرج مقابل آن نقب رسانیده بودند همدهم دی حجه
از سوم سال حلوس همایون مطابق سوم شهر یور که نقب مذکور
بناروت ایستاده شده بود امیر الامرا نصوص دید رای احلاص پیرا
افرار یورس داده مقرر صاحب که همه لشکر آماده شده بعد از پریدن
نرج از اطراف و حواصص بر قلعه دوند و یاپاس از روز مانده اشاره
کرد با نقب را آتش داد نرج مقابل صدغه ناروت از هم پاشیده
احرای آن ماندند حیل کدوتران رمیده دها اوج گزیت و ساکنانش
بیلک چشم رن نروج مشیده املاک رسیدند و چون راهی برای
یورس بهم رسید آن دوئین عقیدت آئین خود تا پیش دمدمه که در
مورچال او ساخته شده بود آمده ندهای نادشاهی و تالینان
حویس را بر یورس و کوسس تحریص کرد عساکر دیروزی متأثر که
آماده محاصره بودند تکیه بر دیروزی طالع کشور کشای حصرت
شاهدشهی کرده و سپر حفظ الهی بر سر کشیده مجموع دیک دودعه
بر قلعه دویددند و دامن حاصصانی بر میان زده داری حرأب کشادند
و همگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا شمس الدین
حان و راونهار سنگه که نهایی کوشش و تردد ارانها بطهور پیوست
لیکن چون در عقب نرج پشته دندی از خاک بود مددراان بران
پشته بر آمده دست حالات مدداعت کشودند و نانداحتی نان و
تعلک و حقه و سنگ پرداخته که ال حد و احتیجان در مدداعت
نمودند مداران نسر و مدد آروز محال پیس رفتی و نرآمدن بران
گروه دادند بیامدند و چون دران آویزش دستیر روز ناخر رسید
و ظلمت شب پرد میا بی در میان کشید محاصره ان عقیدت شعار

و اوزنکجاں و حداوند حشّی و لّیسی سنگه نوکر رانا راج سنگه نا
 موحی که ارو در دکن معین می باشد و سلطان ملی عرب و طلی یار
 بحاری ده پیش رکن سینه پرداختند و در طرف جنوب رانهاوسنگه
 و سرادر حان و حادو برای و حوهر حان حشّی و حموی دیگر
 از دکنیان تعیین یافتند و در جانب مغربی راجه رای سنگه
 سیویدیه و گروهی دیگر مورچال بسته شد و در پیش لرد کار کردند و
 توپهای کلان از دهها صواب که آن نوئیس ربیع صواب نسبت تسخیر
 معلقه مذکور از قلاع دکن طلعبده بود اشاره نمود که در حالهای
 مناسب دمدنها ساخته آنها را نصب کنند و از موقعی که زمین
 صلاحیت بقب داشته باشد آثار بقب نماید تا بحمله مدارزان
 بصورت آثار حصار را مرکروار درمیان گرفتند و کمر معی و احتیاد
 درمیان عمودیت استوار کرده همت در کشایش آن حصص قوی
 اساس بستند و باوجود موسم ترشک و دوام بارش انبیه طوفان
 بار و تواتر تعاظم امطار شب و روز از طریق تنوپ و تفک هنگامه
 حدک و پیکار گرم بود شراره شعله نارت همواره از برج و ناره ماند
 درگ لاله از باد بهار در فرق محاصره طغر شعار میریخت و کوله
 توپ و تندوق امواج قاعره در و دیوار حصار را پرواز و از مشک
 ساخته خاک ابدار بر سر دشمنان میله روزگار می پلشت و کاهی که
 اعادی مرص می یافتند حمعی از قلعه برآمده بحیال دست لرد
 بر سر مورچالها هجوم می آوردند و از صدمه پلارک خون آشام
 مدارزان بصرب و حرام حا سرور داکم تر میگشتند القصه مدت پنداره
 و شش روز نرس و تیره دیران قتال شعله در بود و چون از مورچال

روزی چند در چونه اختیار اقامت کرد و قریب چهل روز آنجا بصر
کرد و درین مدت اکثر اوقات امواج قاهره را بر سر کوهی نا محال
ند سگال آریرتش و حدال روی میداد و چون بسب طعیان آنهایی
که در میان سرحد ملک پادشاهی و آن قصده واقع است راه رسیدن
علمه و آذوقه بلشکر طغر اثر مسدود شد و ازین رهگذر عسرت و تدلی
لهم رسید بصوابدید رای مائب مصلحت چنان دانست که از پونه
کوچ کرده نچاکده که اراک تا سرحد ملک پادشاهی غیر از دریای
لهنوره^(۱) آبی در میان نیست و آذوقه بلشکر طغر دیگر و آساده می رسید
رفته اقامت گزید و داقی ایام بر شکل را آنجا بسربرد و چون تا
انقضای موسم باران حدود مسعود دیگر بودند تسخیر قلعه چاکده
که از قلاع متدیقه آن ولایت است و اختراعش از مقدمات ضروریه
آن مهم بود پیش نهاد عریضت ساخت و نایب قصد از پونه کوچ
کرده نیست و دوم شوال نا عساکر میروزی مآل پدای حصار چاکده
رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بدطر احتیاط در آورده
همت احلاص قرن بر کشایش آنحص حصین گماشت و مورچالها
سختش کرده هر جمعی در طرفی مقرر داشت درست شمال رویه خود
نا سده حوشت و گرد هر کور و لیرم دیو سیدویه و حشت جان و
ترنگی نهوا سله و دواخی و حمی دیگر از دند عای پادشاهی
طرح مورچال امکند و در جانب مشرق که رو دروازه قلعه بود
شمس الدین خان و میر عدد الممدود داروغه توپخانه و سید حسن

بود که آنرا نایبستی ساحت و نیز حذر رسیده بود که عیدم بماعت
وحیم در اطراف چاکه و پویه هر جا که و علمه سوده آنرا چون حرم
سحت خویش آتش رده در آن حدود از آنکس اثری نگذاشته است
و در منزل مذکور علمه یافته میشد و گاهی میسر بود تا اثر رعایت
مصلحت در آنجا ناظر ساحتی راه و ساحت آنکه سپاه طغر پناه
مکرر لکهای رفته دحیر چدن روزه برگیزد چهار مقام نمود و مقدم
ماء مدارک و مصاف از آنجا کوچ کرده بمرکز رسید و چون جمعی
کنیز از سپاه و برخی از اردر گذشتگان خود بپیش رفته سواران
خان و حاکم برای ناگروهی دیگر و موحی از تادیبان خویش
گذاشت که حاکم در اواسط راه ایستاده اردو را هنگام عبور از دست
اندازی اعدای مقهور محاطت کند مخالفان هر جا قتل میشدند
نقدم حسارت پیش آمده تصد دستمرد میکرد و مداران بصرت
شعار برانها تاخته دفع شر آل اشرار با تبار می نمودند تا آنکه مجموع
لردویی لشکر سلامت از قتل مذکور عبور کرده در شب آس بران نمود
و از آنجا بطی در مرحله قصده پویه منزل و زود حدود مسعود گردید و
چون امیرا "مرا هزار سوار از تادیبان خود با دو هزار پیاده بدر قچی
بسرکردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت صط ولایت تلکوگ
فرستاده بود و در بخت حذر رسید که آن مریق بولایت مذکور در
آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آوردند تا آنرا سلامت دکنی را
بفروداری و حراست آن ولایت تعیین نموده بود تا ناحی بهونسله
و داکوچی و گروهی دیگر را برسم کوهک همراه او معین ساحت و
ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گذراندن ایام برشگل

که سه چهار کس از آنها حمايت دار بودند مرداده وار بقدر حال در ميدان جلالت در ناحته و بيست و پنج کس رحسار دلاوري نگلگونه زخم زيبست پذير ساختند و بسياري از مقهوران سینه روزگار دران کارزار ددار الدوار شتافته گروهی زخم برداشتند چون ازین قضيه نامير الامرا حمر رسيدند راحه را بيسنگه و راو نها و سده را لحر است اردو گذاشته خود با بقيه لشکر سرعت متوجه آن سمت گرديد عديم لثيم را از صولت و سطوت سپاه نصرت پناه پای قرار ار حامی رفته رهگرای فرار گرديد و امير الامرا بتعاقب آن تیره بختان پرداخته تا سر کنلي که در پای قلعه پونه و هراست از پی رست جمعی که در قلعه بودند ننداختن بان و تعديک پرداخته از درج و ناره آن حصار شراره زیر آتش کين و پیکار گرديدند در حال ايس حال چندی از تابيدن شمس الدين حان تير حلو کرده از کتل برير رفتند و محاديل که در پائين کتل بودند بطر بر قلب آن معبود کرده بر آنها حمله نمودند شمس الدين حان را از مشاهده اين حالت عرق حميت شهاب لحرکت آمد و باوجود ريرش گواکه تعديک از درج و ناره قلعه با بقيه سپاه حويتش از کتل برير رفته بر محالغان تاح و نصرت تبع حادثان جمعی ازان مدبران می ناک بر خاک هلاک انداخت و بقيه السيف رح از عرصه سدير تافته راه گرير سپردند و چون روز آخر رسیده بود و لشکر منصور دوکروه از معسكر طغر قرين دور شده امير الامرا صلاح در ترک تعاقب دیده نه نگاه حويتش معارفت نمود و روز ديگر ازان مدبرل کوچ کرده در موضع راحواه مدبرل گرید و چون کتل دسوار گذاري بر سر راه

کرده طی کرده در موضع گزیده مدخل گزید و چون راولپهاو منگه را با
 حمای چنداول کرده در پای کتل گذاشته بود که اهتمام گدرا بیدن
 بقیه اردو را شکر نماید بعد از گذشتن آن سویان نامدار سه هزار سوار
 از حدود ادنار در پای کتل نمودار شده در هر مدیریت قدم حرأت پیتش
 نهاد و راولپهاو منگه مرکب حالات در انگلیسیه از روی دلیری و
 دلوری بر آنها تاحب و سلک جمعیت آذونات کیشاں را متعرق
 و پریشان ساخت و دیگر نازه مقهوران مستمع شده از روی خیرگی حمله
 آوردند درین اثنا شمس الدین خان که امیر الاسرا او را مد آگاهی
 ازین معنی بگوهرک حدد اول تعیین کرده بود حلو ریز رسیده بران
 حسارت مدشان حمله کرد و مقامیر تاب ثبات و پایداری نبیاورده
 نوادی برار شتافتند و در دیگر قصه ساپور^(۲) محیم نرول عساکر مدصور
 گشته امیر الاسرا بعد از ورود بمدرل حمای از برق امداران خود را
 بتاحب دههای پای قلعه پورده^(۳) دهر که از اعظم قلاع حیوایی دگر
 بود و اساپور بمسامت دو کرده واقع است مرستاک مصالحان حذر
 یامده ناسه هزار سوار در هر آنها هجوم آوردند آنصریق ناز خود
 قلت عدد و عدم وصول مدد پای مهت استوار کرده دست حرأت
 بگوهرک کشودند و تا سرب نارت داشتند تا یک اندازی کرده
 مدامت نمودند و چون مصالح بدوق آخر شد بحکم ضرورت دست
 بقائمه تبع آندار برده دل بر هلاک نهادند و دان مردی و دلیری
 دادند پهن از آویزتن بسیار و کوشش بی شمار بدست و چهار تن

مصلح و آماده نکام مدافع و مقاوم ایستاده اند بدانرا امیر
الامرا برای ساختن راه و تدبیر عبور از مصیق آن کوه در سیواپور
قرار اقامت داده شمس الدین حائرا با جمعی از بیلدار و تعداد
بسی ازان در راه مرستاد که ملاحظه نموده اگر قابل توسیع باشد
در ساختن آن پرداز و وسیع سازند و حرد نا گروهی بدیدن راه درم رفته
چوکی داطراف و نواحی آن کوه تعیین کرد که تحقیق طرق و
مسالک آن پرداخته راه دیگر تعحص نمایند و چون پس از زمانی
حدر رسید که در کمر آن کوه راهی پیدا شده که بعد از ساختن آن
ارانه ناسانی عبور میتواند کرد در ساعت جمعی از بیلدار و تعداد
نا هزار و پانصد سوار از تابدیان حرد مرستاد که راه مذکور را
بشارد و آنها بجهت بلع و کوشش تمام ساختن آن پرداختند
تا شام آماده عبور حدود نصرت اعتصام گردانیدند و درین روز که
راحه رایسنگه نا هتمام کهی رفته بود قریب چهار هزار سوار از بعضی
اندیشان سیه روزگار بقصد دستبرد سمتی که اهل لشکر بکهی رفته
بودند شتافتند و راه موج حرد را توروک کرده و پای همت در
میدان حرأت مشرده مدافعه آن حشرات مدشال در آمد و چون
ازین معنی پیشتر حدر دامیر الامرا رسیده بود سرمراز حان را با
جمعی از دکنیان و هزار سوار از مردم حرد بکومک راه تعیین
کرده بود این گروه در اثنای این حال نمده رسیدند و محالغان
مصلحت در آورس ندیده پای حرأت پس گستیدند بالحملة روز
دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از سیواپور کوچ کرده اوسط
در پایی کتل رسید و بعد از عبور لشکر مدصور ازان عقده سه و نیم

عمارتش کرده جمعی آجا باشند و در آن موضع سه چهار مقام
 نموده چون آگهی یافت که در اطراف قلعه راحکده که از قصد
 هرول ده گروه مسامت دارند و چهار پنج قلعه دیگر از سیوای بدکهر
 در نواحی آن واقع است جمعی کثیر و مرتبه آمده از محالغان
 شقاوت مدش ادبار پژوهه فراهم آمده بحال آمادگی مداومت
 و قتال اند شمس الدین خانرا نواح هرول و راو دهو و سگه را با
 همراهان از و سرره حان را با جمعی از دکنیان و میر عند المعبود
 داروغه توپخانه را با هزار تنگچی مدح آنها تعیین نمود اعادگی
 مقهور را از سطوت امواج قاهره پای قرار از جای رسته راه قرار
 سپردند و سوارزان حیتش مسعود ده های اطراف راحکده را تاخته
 آن روز در آن حدود بودند و روز دیگر لوای معاونت امراخته شهنشاه
 بعسکر بصره اثر بدو ستاند و صباح آن که لشکر طغر بیکراران کوچ
 کرده جمعی از محدران حسارت نموده بر سر اردو آمدند راو دهو و سگه
 که سره دار حدادول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه وار
 در آن گروه دالکار حمله در گشته تبع مرادشان چهارزان بصرت نشان
 جمعی از مدبران بی داک را در خاک هلاک اوگند و نرحی را
 محروم ساخته و عگرای وادی قرار گردانید و آسییدی از آنها نارد
 رسید و آن روز موضع سیو پور که از قصد هرول هشت کره است
 محکم حدود طغر قریب گردید و چون سائین سیو پور و پونه نزدیک
 بموضع کراوه کو هیت که از آن نایست گذر کرد و در راه مشهور دارند
 که هریک رعایت معب المروز است چنانچه سواری صد تعب
 عبور تواند نمود و خبر رسید که محالغان در پای کتل فراهم آمده

حرست آن پرداخته از اطراف و نواحی نا خنر باشد و اهتمام
 رسیدن علیه و آرزو لشکر طعرا تر نماید و چون بوصول پدوس که
 انواع محدران در اطراف و نواحی حدود اقبال ترسم فرای چنانچه
 عادت دکنیان رونه حصال است جولان می نمایند و فرصت
 دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر مدصور
 ناسه چهار هزار سوار نمودت برای محافظت جمعی که لکھت
 آوردن گاه و هیمة و سائر مائحتاج از اردو دیرو می رفتند و باصطلاح
 اهل هند آنرا کھی میگویند رفته بمراسم حراست پردازد و اراک
 بعزم قصه پونه که آن دیر از معمورهای آن ولایت است و محل
 اقامت و مسکن سیوای صلات آئین بود چهارم شعبان بموضع
 بارامتی از اعمال برگنه پونه که طلعچه گلی دارد برول نمود
 و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد طلعچه آنرا که شکست و ریخت
 بسیار نا راه یافته بود مرمت نموده بمراسم محاربت و حذراری
 قیام نمایند و اراک کنار دریای بیرا منزل گیرید و چون حمر رسید
 که موحی از سیوای مقهور بده گروهی لشکر مدصور آمده در کمین
 فرصت اند شره حان را ناسه هزار سوار ندفع آن جمع بد و حرام
 تعین نمود و محادیل تیره ایام تاب ثبات و پایداری دیار و ده
 براه فرار شتافتند و چند روزی در آن حدود بسر برده پانزدهم
 ماه مذکور بموضع دهال از اعمال برگنه پونه که کنار دریای
 بیراست برول نمود و اراک بطی دو مرحله بقصد سرول که از
 ولایت عادل حال بقصد سیدوا آمده بود رسید و قلعه آنرا که عظیم
 لئیم چون بنای دولت حو مدیدم ساخته بود مقرر نمود که تحذیر

و بعد ازین قصیده علی عادل خان لشکری سرداری رستم نام یکی
 از بوکران عمده حویش دد مع از تعیین نمود و در نواحی قلعه پرباله
 که از معظمت قلاع سیوا است میان هردو طائعه جنگ رری داده
 شکست در لشکر نیکاپور امتان بالجملة آن مقهور را از سبوح ایات صایا
 قوت و استقلالی تازه بهم رسانیده نالکلیه خاطر از توهم و متحظه که
 از جانب نیکاپوریان داشت پرداخت و شروع در قراقی و تاحث
 و تاراج اطراف و نواحی کوکس کرده بعضی اوقات که قادر میام
 نه نرحی از محال ملک نادشاهی بیردست حرأت درار می نمود
 چون این وقائع بمصامع حقائق محامع رسید بیرایع گیتی مطاع از پیشگاه
 خلافت با امیر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهره
 آن صوبه که مرهمت دد مع آن بد سگال و انتراع حصون و قلاع
 ولایتش دسته آسوده را از عدار تمرد و امساک اوده بدراید بدانرا
 امیر الامرا بموجب فرمان والا سال دست و پنجم حمادی الاولی
 از دوم مال خلوس همایون باین عربیت صائب نا حدود مسعود
 دکن از حطه مدیص بدیاد اردگ آنک سر آمده مستنار خان موحدار
 نا دیر را بحکومت ر حراست شهر مقرر ساخت و بهم حمادی الاخر
 ناحمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند
 آنجا توقف نمود و بدست و سیوم ماه مذکور از اسحا کوچ کرده عره
 رحب بموضع سور نری که از محال ولایت سیوا است نرول نمود و
 از اسحا بقصد سوپه که از معمورهای ولایت کوکس است و حصاری
 ارگل دارد و مقاهیر دست از محامطت آن کشیده حالی گذاشته
 بودند آمده حاد برای را نا جمعی آسحا گذاشت که محامطت و

بیجا پور را که نومور جمعیت سپاه و حشم و مرید حالات و سپاهگری
 موسوم بود آن مقهور لثیم ازو کمال ملاحظه و بیم داشت از راه احتیال
 و مکیدت برای استمال حویثش طلبید و علی عادل خان نوشت
 که اگر او باین حدود آید و نامی عهد و میثاق در میان آورده خاطر
 رمیده مرا مطمئن سازد بمواطبت او نه بیجا پور آمده ملاقی میشوم
 و نا فضل بیر دریں باب خطوط عذر آمیز نوشتند ابرار علی عادل
 خان از حامی و معامله نامهی اصل را که دو هزار سوار حالات
 شعار داشت آوردن او تعیین کرد و چون نکون رسید مقرر شد که
 از سیوا هریک با معدودی بی سلاح و یراق در مکانی که سیوا
 معین نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و ناهم عهد و پیمان در میان
 آورده قول و قراری که باید بعمل آورند سیوای عدار با نگر نهایی
 مردم خود مسلح ساخته چندی را نزدیک بمکان ملاقات و ما بقی
 را بر اطراف لشکر اصل در کمین گاهها بنشایده بود و خود بیر حرنه
 در آستین پنهان داشت چون اصل بموضع قرار داد آن پر فرید
 بد نهاد بر حورد در اندامی مصافحه و معافقه بحسب خود حرنه برورد
 و مردمش از کمین کین بر آمده کار او تمام ساختند و در پسرش
 که رمیون پدر بودند دستگیر شدند و جمعی که با نجا در کمین
 بنشسته بودند از اطراف و حواصط بر سر نگاه و لشکر بنشسته
 دمن حسارت بقتل و عارب کشودند و چون سرزمینی که آنجا
 برول داشت اطراف آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش
 عامل بودند اکثر بقتل رفته معدودی از آن مهلکه در آمدند و امدعه
 و اموال و اسیر و مراکب و امیال متکثر بدست سیوای مدبر آمد

نامشده کشید و ازین هنگام در احوال سرکشی و سرکشی
رسید مده احمد چپایی که در کوه داشت در حدود ده ساله مرلند
و آن ولایت و قاعس از اسکر و خشمی و سرکشی و سرکشی
کمابندی تواند نمود چایی سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
و بیباکی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
مدار طویل را بکشت و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
دویش سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
متصرف شده دست زده و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
پیشکش و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
حال را زور کار حیات چپایی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
رقت طعلی بود کسوت دیانت پوشید ازین جهت که از سرکشی
اعتقادی در امور حکومت بهم نرسیده و سرکشی و سرکشی و سرکشی
نیجا پور را یافته بود سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
مقبور زور زور قوت گرفته و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
تملک یافت و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
تعمیر نمود و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
چهل قلعه مشکی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی
اعمال حذف کرده کردن از طاعت بپسید و چو علی عادل حال را می
الجملة اسیقایی در مراتب حکومت را باالت بهم رسیده در عدد دفع
او شد رسل و رسائل نمیان آورده ارزنی کید و سرکشی و سرکشی و سرکشی
و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی و سرکشی

ایام برحی ازاں ولایت کہ مملک لیحاپور متصل امب عادل حان
 و اکثر نظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلیٰ
 حضرت کہ قلعه سپهر دیداد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک
 محیط تسمیر اولیای این سلطنت اندی درام در آمد و از دولت
 و حشم آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل حان کہ از عاقبت
 بیبی و مصلحت گری حلقه اطاعت و انقیاد در گوس کرده و
 عاشیده احلاص و اعتقاد بردوش گرفته در مقام خدمت گزاری و
 فرمان برداری دودہ پیشکشهای شایسته بحداب خلافت مرستاده از
 خدمت اعلیٰ حضرت التماس کرد کہ باقی ولایت کوکن کہ مسخر
 حدود قاهرہ شدہ بود بآبادی مملکت لیحاپور اتصال داشت
 باو مرحوم فرمایند و تقبل نمود کہ بعضی از ولایات حوب حوب
 ببرد در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بآبادی
 الحاح و اقتراح از ولایت مذکور باو عطا کردید و از آن وقت تا کل
 کوکن در تصرف محمد عادل حان بود و در اواخر زمان حکومتش
 اکثری از آن ولایت باطاع ملا احمد ناتیه کہ از عمده های او بود
 تعلق داشت و دو پرگنه کہ یکی موسوم بہ پونہ و دیگری بہ سوپہ
 است بجاگیر ساهو دہودسلہ کہ پیشتر از اتباع نظام الملک بود و
 بعد از انقراض دولت او عادل حان گرائیده در سلک بوکراں او
 در آمد داده بود و ساهو اسکا برسم زمینداران وطن گریده چون حدود
 در سمت کربانگ معین بود سیدوائی پسر بد گهرتس بدیانت آن
 صلاحت پرور آسکا می بود و در اواخر زمان اعلیٰ حضرت چون محمد
 عادل حان را عارضہ مرضی کہ تاں در گذشت طاری شدہ کویتش

خلعت و اراصل و اصاب، بمصوب هزار و پانصدی چهار صد سوار
 سرامار شد و درین ماه مبارک دیست هزار روپیہ بواسطت
 صدر الصدور باریاب استحقاق اعاق سده صمیمه رحائر حسنان شهشاه
 قدسی سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهان
 پرتو توحه بحال دار ماندهای قاسم حان انگنده حاسی بیگ همشیره
 راء و پنج پسر و دیگر حویشاں و منهوراں اورا عطای خلعت از
 لباس کدورت بر آوردند و همگی را بوظائف احسان و شرافت
 افعال مشمول عاطفت رنده پرری گردانیدند و سرور سنگه وکیل
 رانا لمرحمت خلعت و اسب مناهی گشته رحصت انصراف
 یامت و ابو القاسم بیدر لشکر حان باعام دو هزار روپیہ کامیاب
 عنایت گردید تیسر و ۱۰م ماه مذکور حلیل الله حان صوبه دار
 لاهور که چاچه گراس یافته بهوحد التماس بحصور لامع الدور
 آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت نوده رحصت معاودت
 یافته عنایت خلعت خاص و شمشیر با سار میداکار و یک رحخیر
 میل بایراق بقرة و ماده بیل مطرح انوار مکرمت شد *

کشایش قلعه چاکه که از قلاع حصیه ولایت کوکن است سعی امیر الامرا رو داده

تدبیر این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصیه ولایت کوکن است
 وار ولایتندست واقع در ساحل دریای شور مشتمل در قلاع محکمه
 و بندرهای زر حیر که اراں حمله بندرچبول روانل است و پارۀ اراں
 کوخستان و دره و سنگ لاح و بعضی بیشه و جنگل است درموانقی

لحت و دولت از دیرگاه بددگی این درگاه آسمان حاه اختیار کرده کامیاب
خدمت حضور بود و نا پدر رابطه العت و داعیه موافقت بداشت
نموجب التماس در ملک کومکین امیرحان مدظم گشته دعطای
حلمت و ماده ویدل مناهی شد درین ایام الهوردیحان که از
موجوداری متهمرا معرول شده بود باستیلام کعبه حلال شرف اندوز
گردید و دعرض اسرف رسید که قاسم حان موجودار سابق مراد آباد
که درین اوقات بنظم مهماب چکله متهمرا تعیین یافته روانه آنحدود
بود برادر زدنش که محمولی شوریده دماع بود و ههاتا عدار بقاری
ارو در خاطر داشت بحال داتی و حصار بشاء حدون عارضی او
را برحم حمدهر از هم گذرانید و بعمرمان حهان مطاع این بدکیش
شعاب مدش نیاسار رسید و عند الدی حان بموجوداری چکله
متهمرا معین گشته بعنایت حلمت و ماده ویدل و از اصل و اصافه
بمصب دو هراری هرار و پا صد سوار دو امپه سه امپه نوارس
یامت و بنظم مهاب چکله سهرید از تعییر او بدادر حان تعویص یافته
مصدش باصافه هعت صد سوار هراری هرار سوار مقرر گردید هعتم
محرم احلاص حان حوبشکی که بموجب حکم معلی حراده و
حواهر حانه و دیگر اموال باشجاع با عورات و پردگیان آن وحیم العاقده
ار نگاله آورده بود نادراک دولت زمین نوس چهره عنودیپ
نورانی ساحت و بعنایت حلمت و شمشیر با ساز میناکار و امپ
عراقی تارک مناهاب اوارح و الهوردیحان بموجوداری سرکار
گورک پور از بعیدرودائی حان سر بلند گشته بمرحمت حلمت و شمشیر
با سار مرصع امیداز یامت و الهاد ولد احلاص حان بعنایت

آن بدکیتش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار
گشته دست بدامت و دلیل اعتدال رید و اظفار حیلت و مرا انگیدی
کرده مقدم اطاعت و بدگی بپیش آید او را آسایش داده و مراد خود
نعمت و موهب و مرتبه آورد و از نماند و تالیف او بدو احاطه است بر
احتیصالش گمارد و نایز عربیت خواب استقامت بیدار را با دوحی
از حدود صورت اعتصام و سارزان بهرام انتقام مؤل راحه را می سگه
زاتر و دیدار حال و پرده حال و انع حال و حید و دور حال و
سید سار نارعه و حال حیار حال و تریدار حال و راحه دیدنی سگه
بدیله و راحه حال و آتش حال و گرومی دیگر که قریب به هزار
هزار بودند نه هوائیات این خدمت تعیین دوده میگردم دی حیده
مرخص فرمودند در هنگام رجعت او را عطای خدمت خاص و شمشیر
ناهار مرصع و موهبه بیل با دوحه ستاره و ده اسب از آن جمله پنج
راس عراقی یکی با راس و سارمطلی بوارش نمودند و از امرای
گومکی و عمدهای آسایش مرصع راحه را سگه را بهر رعایت
خلعت و اسب با راس و سارمطلی و دیدار حال به رحمت مانده بیل
و پرده لجان رعایت اسب و امانت شمشیر اسب و حید و دور
حال و سید سار نارعه و حال سار حال و ترک از حال و راحه دیدنی سگه
بدیله و راحه حال و آتش حال و قریب سی کس دیگر هر یک
مرخص اسب و برحق رعایت شمشیر و گرومی عطای خلعت
فاخره سرنبدی یافتند و کید سرنی سگه و لدر او کون مدکور که بوهاری

شکست حورده رهبرای وادی حدلال و نکال گردید و ساخت سلطنت
 و حریم خلافت از عدار شورش آن بیخورد مساک آئین پیرایش یافته
 مریر عظمیت و کامرانی و اورنگ مرمادهی و جهانمانی نقرهالات
 و اقتدار این دسب پرورد لطیف امریدگار زید پدیر شد و مران
 و سالارل و نوئیان و سپهه‌اران از نزدیک و دور و عدت و حضور
 سر نمودیت مرخط مرمان برداری گذاشته عاشدند اعتقاد بر دوس
 اعتقاد نهادند و گوتس اطاعت لحلقه یدگی سپردن از انجا که مرأب
 صمیرس از زنگار صلاکت تیره و دیده تدبیرش از عدار جهانلب خیره
 بود توینش استعمار و اعتدار و دولت استلام آمتان سپهر مدار دناوده
 یکچند نه مقتضای اندیشه‌های تدا و مصلحت‌های زمیددارانه در آمدن
 مدار گاه حاه و حلال تعلل و امهال می ورزید و پس از مدتی که
 از بیخوردی بشاء عفلت و دادانی بهوش آمده نخطای رای و علط
 تدبیر خویش متعطن شده علند و حشت و دهش و استنلاهی
 حوب و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال
 انفعال و تشویر در پرده حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و
 ناعادب اندیشی در بیگا میر و طس حود که بولایت مالوار مریر
 الحوار است رحل اقامت امگده در حواب مناسیر گیتی مطاع که
 از پیشگاه خلاص و جهاندارای در باره طلب او سر مدور می یامت
 از روی مکر و ترور عرائس مدعی بر حدل و معادیر نوشته دوع
 الوقت میکرد ممانان درین هنگام مرحدده الحام رای جهان آرای
 حصرن شاهمشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود
 که یکی از عمده‌های درگاه والا با موحی ارعساگر گیتی کشا دناوید

سنت قردان فرمودند درین روز میمدمت امروز تربیت خان پیشدشی
 مشتمل بر یک زنجیر ذیل و حواهر و مرصع آلات و دیگر بغائص بطر
 قدسی برکات رسانید و عاطف نادرشاهانه شامل حال بددهای
 آستان عظمی و حلال گشته جمعی کثیر را مورد اطار احسان و
 نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با وحی از حمود قاهره به تأدیب و تمیبه راحه گرن^(۲) بهوره

تدبیر این مقال آنکه در ایام دهماری اعلیٰ حضرت و هنگام
 تسلط و استیلای دارا بیشکوه که آن تیره سخت حصار نرزه از
 بی حریدی و باطل اندیشی ناغوی آن حضرت پرداخته ایشان را
 برین آورد که اکثر عساکری که نصرت تسخیر یحیایور خلاصت رکاب
 نصرت مآب سپهشاه عالمگیر مالک رقاب معین بودند طلب نمود
 و جمیع عمدها و سران لشکر نادرشاهی بدرنار جهامدار شتاده، از
 امرای بزرگ سوای معظم خان و بختیار کسی در دکن نماند
 راحه گرن بهالت همتش ضلالت انیس که پیوسته در سلک کومکین
 آنصوده انتظام داشت ناغوی دارا بیشکوه از درلت اطاعت و خدمت
 گزاری و شرب متاع و فرمان برداری حدیو حصار رح برتاب
 و بی رحمت از دکن برآمده بوط حویث شتامت لیکن دران
 وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدرار گیتی
 مدار برمت و بعد از آنکه دارا بیشکوه فتنه سگال که از حدود اقبال

یکی از سپاهیان همدانکه رحشینی صد هلاکش نموده او را از پای
 در آورد و چون حقیقت گردن‌کشی و سرتانی متمردان مراد آباد که
 از محال معصود خیر زور طلب است دمسامع حقائق محامع رسیده بود
 حکم معلی صادر شد که رحشینی سرکار تازه دهال بوستان سعادت
 و اقبال ناساعراذ ارحمدن مرحدده مال محمد اعظم با پانصد سوار
 از سپاه ایشان بکومک اصالت حان موحدا را آنجا شتاده یکچند در
 تدبیه و تادیب معصودان بگویند آئین و ترمز پیشگاه ابدار قرین
 آن سرزمین ممد و معادن حان مذکور باشد و بعد از استیصال
 متمردان بعیسکال سراجعت نموده به پیشگاه حاه و حلال آید درس
 وقت میض مقدم مرحدده عید الصبحی حضرت رحس دلها گشته
 آئین‌عشرون و حرمی تازه شد و کوس طرب و خوشدلی بلند آوازه گردید
 بوثینان عالی مقدار و امرای والا حاه در بازگاه ملک پیشگاه جمع
 آمده بتسلیمات عدویت سمات تقدیم رسم تهدیت نمودن و
 حضرت شاهشاهی نشیمن معهود عرم توحه بمصلی فرموده در
 میل کوه پیکر بدیع منطری که تحت مهر مروع طلا در پشت آن
 نصب گشته بود هموار شدند و سرور و افراز گاشن سلطنت و سروری
 ناساه زاده کامگار سعادت شیم محمد معطم را در عقب سر مبارک
 حای داده میض قدوم عیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید اجتماع
 گزارده پس از یک و دیم پاس رزق لوائی معاونت در امر داشتند و در
 رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از در پائی و سیم
 انشائی دست مکررم و خود نقد مقصود دامن امین افتاد و بعد
 معاونت از عیدگاه شهیدشاه اسلام پرور دین پناه خدمت مبارک ادای

حاجه و حلال ملکه ثریا حجاب حورشید احتیاج بیتم صاحب که در
مسئله الخلافة اکثر آباد شرف اندوز خدمت اعلیٰ حضرت بودند
یکعقد مرورید که پنج قطعه لعل آنداز دران منظم بود و در اک
و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بطور مدعی اثر رسیده پذیرای
ادوار قبول شد و از جانب صدر دیشین مشکوی ایت و احتشام
پرنه گریں تنق عظمیت و احترام ملکه تقدس تمام روشن رای
دیگم پیشکشی از حواهر زواهر ناطر قدسی مآثر در آمد و گوهر انسر
سر بلندی مروج احترار حمدی نادشاهرا رده والا قدر محمد معظم
پیشکشی شایسته از حواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه
دها شد گذرا بیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و بیست هزار
روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیر امرا صوبه دار دکن و
پیشکش سهاراحه حسودت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر حواهر
و مرصع آلات و هائس و نوادر آن بلده فاحره و اسپان کچی
نک و نثار که تقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد از نظر
اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راحه حیدرنگه پیشکشی
شایسته از حواهر و مرصع آلات مواری یک لک و سی هزار روپیه
بطر انور رسید و جمعی دیگر از امرا و قدر پایه و حالت خویش
پیشکش ها گذر دیدند و درین ایام تربیت حان صوبه دار احمد که
از انجا معزول شده بود دولت اندوز سلاطنت اکبر حاصیت گردید
و بمعرض همایون رسید که داور داد حان ناظم مهاب ائک داخل
طبیعی بساط حیات در نور دید و حمشید چیله که از عظامان روشناس
این آستان دولت آماس بود و بموجب داری سرکار بیراتبه قیام داشت

آنرا لاتبار نه پیش باشعاع مورد عتاب شهشاه مالک رقاب گشته از
 منصب مهرزل شده دود مطمح انطار نحایس گردیده بمنصب هراری
 چهار صد سوار سر بلند شد و بقاعه داری ظفرنگر از تعیدیر مینرزا علی
 عرب تعیدین یامت و سیدی مولد نکوتوالی رکاب سعادت از تعیدیر
 محمد حال منصوب شده بمعایت خلعت و خطاب مولد حانی ناصیه
 اعنار بر امر رحت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد
 مهدی از دستانی و حکیم مقیم درادر حکیم شمسای کاسی و میر آق
 متوای روضه مدوره امیر کدیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی
 و پیشوای حواید عالم حصص صاحب قرانی انار الله درهانه
 و چندی دیگر هر یک باعام یک هزار روپیه و سید سیر محمد
 نادری باعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله باعام دو هزار و پانصد
 روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد آمین بیگ خویش
 درالعقار حال که درین ایام از ولایب ایران روی عهودیت
 نایب آستان سپهر دشان آورده دود بمرحمت خلعت و شمشیر و
 خلصر مرصع و سپر با سار طلا و انعام سه هزار روپیه سر بلند
 اندوخت و سدهاسکر بهدوریه که از بیکو محصری و سعادت یادری
 توفیق ادراک شرف اسلام یافته دود بمعایت خلعت و اسب
 هر امرار گشته معصمی بر او سعادت مند گردید و یکی از اهل دکن
 که از دیر نایب دواب فائز گشته دود بمرحمت خلعت و انعام یک هزار
 روپیه کامیاب شد و پنجهار روپیه با نرخی از حلی مرصع ناهل
 سار و نوا و نغمه سحان آن نرم والا عطا گردید و دوین مرحدده روز
 جهان امروز از جانب محدره نقاب حشم و اقبال محکونه استار

سده سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف نادرشاه گردیدند و اولین بعدایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر ناسار طه و سپر ناسار میدانکار و اعمام ستن هزار روپیه و منصب هزارری دوسد سوار و دومیں بمرحمت خلعت و خنجر و خنجر مرصع و شمشیر ناسار طه و سپر ناسار میدانکار را امام چهار هزار روپیه و منصب همت صدی صد سوار وارث یافته سرمدار دولت مدگی گردیدند و قتلانش حاکم قلعه دارای قد و عمارت کس از تعبیر میر عدد الله معین گشته خلعت سرمداری پوشید و چون مهدیقلیخان سپاه مدصور اراده کوشه شبیدی داشت تسلیه ده هزار روپیه کامیاب عدایت گردید و سید جعفر واد سید حلال نحاری که کسوت میانتش بطرار تقوی و مصیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله اسب بمرحمت خلعت و یک رخسیر فیل و اعمام ده هزار روپیه و سید محمد حلف او بعدایت خلعت و ماده فیل و اعمام یکهزار روپیه و سید حسن نرادر سید حلال معفور نعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار بوارس گشته ناهمد آباد که موطن مالوف آبهامت و در اسما بوطنف احساس و شرائف اوصال این دولت بی زوال موطف اند رحمت استمرار یافتند سید محمد صالح نحاری که از اولاد قدوة مشایخ عظام اسوة اوایمی کرام حضرت شیخ قطب عالم قدس سره و صاحب سجاده آن دردمان کرامت نشاست بمرحمت خلعت و ماده فیل و اعمام دوسد اشرمی کامیاب عاطفت نادرشاه گردیدند و در در بیک مخاطب نارادتجان که همراه نادرشاه راده عالیقدر بلند مکل محمد سلطان بود و نادرستوج قصیه رفتی

رسیده بود، اصابه پانصدی پانصد سوار که سادق نادر تقصیر
 از منصبتش کم شده بود بمنصب دو هزار پانصد سوار سربرار شد
 و سوهگرن بدیله نوحه داری تره‌ار و عدايت اسپ و از اصل و اصابه
 بمنصب دو هزار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مناهي گشت و
 از اصل و اصابه نصیری حان موحه دار کتره مانگپور بمنصب دوهزاری
 هزار سوار و سند حسن ولد دلیر حان بارهه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و تهور حان نوحه داری چتور و
 مرحمت خلعت و اسپ و اصابه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و تشریف حان نقلعه داری فتح آباد دکن تعیین یافته
 به عدايت خلعت و خطاب معتبر حانی و از اصل و اصابه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ حان نوحه داری و قلعه
 داری انتور معدن گشته از اصل و اصابه بمنصب هزار و پانصدی
 شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اصابه کاکر حان
 بمنصب هزار پانصد صد سوار و میرزا علی عرب که در ملک
 کومکیان دکن انتظام داشت بمنصب هزار پانصد صد سوار و اسد
 کسی بمنصب هزار پانصد صد سوار و اوزبک حان کومکیان دکن
 بمنصب هزار پانصد سوار سرانماری یافتند و نور الحسن که شمه
 از احوال ارد در طی موانع ننگاله گذارتن یافت از انجا رسیده حنه
 سالی سده اقبال گردید و بمنصب هزار پانصد سوار سر بلند
 شد و منصور نادر عبد الله حان والي کاشغر و مهدی نادر رانده
 حان مذکور که هر دو از مذهب گشته نراه بدحشاں خود را بمعیت
 آنان همدستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بتقدیل

روز نخسته پرتو عاطعت شهدشاهانه بر ساحت حال سعادت اندوختن
 بساط اقبال و مقربان پیشگاه حاضره و حلال تافته رسم بخشش و نوازش
 و شیوه مکرمت و انعام عام شد و محل مراتب و مداخلت از فیض
 بهار تربیت نادرشاهی بدشو و نما گزاینده شاهد آمال جهانی گوهر
 افشایی کف احسان حلیه الهی پیرایه حصول یاقوت ازل حمله
 رخساره گوهر درج عظمت تابنده احترام برج حلاوت نادرشاهانه
 والا قدر نخسته سیم محمد معظم انعام یک روپیه و مرحمت
 حلیه مرصع و بارونددی که مشتمل بر دو قطعه لعل آنداز و چهار
 دانگ مروارید گران بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیر
 در آن انتظام داشت سر نلندی یافتند و تاره بهال حلیه کامکاری
 شاداب محل گلشن بخنداری نادرشاهانه عالی براد سعادت پیوند
 محمد اعظم بعدایت یک عقد مروارید که دانهای زمرد در آن منطوم
 بود عراحتصاص اندوختند و قره العین سلطنت و فرمان روائی
 موه الطهر اہمت و جهانکشائی نادرشاه رانده آرحمد والا گهر محمد
 اکبر بمرحمت یک زنجیر میل مشمول عاطعت گردیدند و معظم
 حال سپهبدار بنگاله بخلدومی مساعی حمیلہ کہ در دفع و استیصال
 باشجاع حسمان مآل اردو بطهور آمده بود خطاب والای حاجانانی
 و سپه سالاری نلند نامی یافته دو هزار سوار از تادیبان او دو اسبه
 سه اسبه مقرر شد کہ مصدش از اصل و اصانه هفت هزار
 هفت هزار سوار ازل حمله پنجاه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد
 و بمرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر نا ساز مرصع عر منادات
 یافت و از روی عنایت خلعت خاص نا شمشیر خاصه برای امیر

امت که بی توقف و درنگ روانه رحنگ شوید باسجاع قبول این
 معنی نموده بعرم حرم قرار داد که رخت ناکامی تا ن ناحیه کشد
 و چون مردم متش ازین عریص باطل آگهی یامدند و دانستند که عول
 ادبارش راه رفته و دیو پندار امسور صلال برو خوانده از دیداندشی
 راه وادی می سپارد که بحر حسران صورت و معنی و بخدای دیدنی
 و عقده سندی ندارد و اکثر سپاهان و خدمه و ملاحان مدعرق شده
 هر یک از طرفی بدر رفت چنانچه صبح روز دیگر که از انجا روانه
 میشد سید عالم داده کس از سادات نارینه و سید قلی اوزنگ تا
 دوارده تن از معولان و معدودی دیگر که همگی بچهل کس می گشتند
 قرار رفاقت داده مانده بودند باحمله باعتماد مراقبت و همراهی
 و اعتصام و امداد و هوا خواهی آن بی دیدان بد براد درمن رحنگ
 دلهاد گشته قطع علاقه امید از بودن بنگاله کرد و نا آنکه عقل
 مصلحت بین و حرد حوده دان بهر از زبان میگفت * بتم *
 اداکن العرب دلیل قوم * سیدیهیم سیدیل الیهالکین
 از کمال سعادت و بیکردی روز دیگر ناعوای آن گمراهان از کشور
 دولت و شهرستان عایت یکباره آواره گردید و بعد از قطع مراحل
 ادبار و طی لجهای حوحوار بحریره رحنگ که اردل معمرهای عالم
 و ممکن کفره صلاب شیم است رسیده از تیره سختی و بد مرحامی
 نداد و دام آن سرزمین محسوس شد و شامت کفران نعمت و ناسپاسی
 و زیاده طلبی و حق ناشداسی و نقص عهد و میثاق و هدم بدیان
 و با و وفاق و ستیره ناقصا و قدر و مبارزت و لحاج تا درگریده خالق
 اکثر مملکت وسیع بنگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بداد

و در میل نکار دریا رسیده بحکمت پیوستند و ویلا را داب زده بر سر
کشتیها آمدند و سیر را بیگ را با ده کس از حمله دوارده کس دستگیر
نمودند و دو کس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و او را از سدوح این
مقدمه آگاهی بخشیدند آن تعاه اندیش لیکن بعد از اطلاع ریس
قصیه قرار داد که روز دیگر نامداد رخنگیان و استظهار دوارده آنها
کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعه دهلوه را تصرف آرد
و آن عملات کیشان را سعی و کوشش درین امر تکلیف نمود
چون صبح شد سرداری دیگر اراک گروه شقاوت پرده با سه کشتی از
چانگام رسیده هرقه صادق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر
او از صلاح و کارش از اصلاح بیرون است از قبول رای ناطل و تکلیف
لا طائل او سر بار زده بزبان معذرت صریح جواب دادند که آداب
و آئین ما دیمت که از کشتی در آمده حدک کدیم تاوپ و تعدک
بر روی آب آتش کارزار می توانیم ابروخت و حسین بیگ اناکش
را که بود او در قید ناشجاع سرمایه هوس گرفتن قلعه دهلوه بود
او طلبدیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را دمنالعه و
اندام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دادن او تعلل و امهال
می ورزد پرده مدارا و مراعات طاهر از پیتش برداشته دناحوشی
و تلکشی در آمدند و حسین بیگ را با اسام قلی از قید او برآورده
پیش خود بردند و بعد از مقدمه با او گفتند که اگر دهلوه تصرف
می آمد شماره آجا متممکی ساخته یکی از پسران شما را بر حدک
می بردیم و آنچه راحه مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال
چون نقش تدبیر درست به دست و بهاموه دست دیمان صلاح درین

همراه شدند و آن روز در پیرگنه لکهی دیه منزل نمودند و صبح آن
 ناشجاع بیدارگشت باطل آهنگ باواریه رحمت از آن موضع روانه شده
 در پیرگنه بهلوه در مکانی که تا قلعه آن راه خشک چهار کره مسامت
 بود منزل نمود و در آنجا امام قلی حویش حسین بیگ اناکتش که
 حراست قلعه بهلوه قیام داشت باشاره حسین بیگ مذکور آمده
 تا آن تیره ایام ملاقی شد و آندار تده کار او را تسلیم و استمال
 نموده مرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیتش او آورد حسین
 بیگ از قلت سرمایه دانست و تدبیر نمود کار حویش از زیان بار
 ندانسته روز دیگر با مصون مرید آنگذنه پرور با یکصد سوار از قلعه
 بهلوه برآمده بدیدن او رفت و آن آواره کشور درلت او را با امام
 قلی مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که مردم
 خود که در قلعه گداخته بودند بویسد که قلعه را با تمامی اموال که
 آنجا داشت حواله کسل او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
 دوازده کس در دو کشتی بشایده با بوشته حسین بیگ مرستاد که
 رفته قلعه را با اموال و اسبای او بتصرف آورد میرزا بیگ در دو
 گروهی قلعه کشتی را بکار نداشت و بوشته حسین بیگ را
 بشخصی داده بردگماشتهای او که در قلعه بودند مرستاد و آنها پیدام
 نمود که مرکونی چند بمرستاد که با همراهان او کشتی برآمده بقلعه
 رود چون بوشته آنها رسید از مواد اندیشی و کار شناسی و طاهر قبول
 دادن قلعه نموده حواله مرستاد بد که اسبان برای سواری میفرستیم
 و پس از ساعتی چند مطهرام علام حسین بیگ و هدووی که
 دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیاده بدو قچی و تیر انداز

و خیم العاقبت عائد گشته صمیمه و موحبات حری و ادبار او گردید
و درین ایام که بد مرحام از تانده برار نموده چهارگیر بگریزید چون
این معنی را متیقن بود که از صول و سطوب عساکر چهارکشا آنجا
بیر ثبات و استقامت نمی تواند ورزید و حاره کار حر برار بحاف
رحگ نمی دید کسان نابوشتها نزد راحه آنجا مرستاده درخواست
نمود که جمعی از مردم خود بفرستند تا او را رهدری و همراهی
کرده آن ولایت کفر آید که نمونه از درک سعید و سوزی از
معنی يُنْصِرُ الْمَصِيرُ است برسانند و قریب یکماه با تظار خدر بسر
برد و ازانجا که معظم حار با فواج بصرت پیرا چنانچه مذکور شد
تعاقب او پرداخته بود از ططنه قرف و صول مواکب طغر لوا مورد
رع و هراس گشته مقید بفریدن خدر و معاونت مرستادهای خود
شد و یکشده ششم شهر رمضان که آماز سنه ثالت از حلوس همایون
بود رحمت نکست بر سعیده اذار نهاده نازیس الدین و دلب احترام
زین العابدین پسران خویش و چندی از عمدها که تا اینجا رماقت
کرده بودند مثل حان بیگ و سید عالم و سید قلی اوردک و میرزا
بیگ و جمعی از سپاهیان و معدودی از خدمه و خواجه سرایان از
چهارگیر بگریز آمد و در موضع دهانه که چهار گروهی شهر و حامی
تهاه اسب منزل نمود و درانجا جمعی از ملاحان و فرقه از سپاهیان
که و حامی حال و حدال و نکال خود در صورت رماقت آنحسراں مثال
دیدند پیتش بدنی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته دشر آمدند
و از فقدان ملاح چند کشتی همانجا ماند و روز دیگر ازانجا روانه شده
در سری پور که یکی از تهادهای عمده و دوازده گروه بالای چهارگیر

مستوحش آن شده بود باز هم بهمان جهانبگیر برگردید و در آن
مدت که رس الدین مهین با حلیف او در آنجا بود تا سارا آن سیاهی
حوه عقل و در عکس او را به رحدک راه از حق رحمت و رحال
کشود مکرر کمال با از معال بود او مرخصان بود و به وقت دفع مدور
حان رسیدار جهانبگیر مگر که از بهت سردی و بهش نای چنانچه
گزارش یافته رسیدار از آن حدود را با خود متفق و همداستان
ساخته هر از اطاعت و در حال بدی شایع بلپیده بود
چندی قبل ازین گوشت ظنیده و در آن وقت راه حمی
کثیر از رحدکیان در وحدت بهائم حوالا حلیه و عراب بسیار آمد
مرخصان چنانچه آشفته در حله و عاب معاشرت و امداد آفرین
بد بهاد و رحمدور حان رفته او را شکست داد و پس از کفایت
آنهم مدعی از نقد و خمس نیز دال حلال تاها داده آن گروه
حلال او را رخصت معاشرت نمود و بدامه و بدام با راحه مقرر
کرد که هرگاه پدر رفته و در پیش رحدک مضطر شود و به جهانبگیر
آمده خواهد که پیایه می مرار رحمت انار دین کشد دگر راه
حمی سرحد مرخصان که او را دایم راه آوارگی شده تا کفر اند
رساند و راحه نساکم چنانکه که سرحد رحدک امت تاکید کرده بود
که هرگاه ششاع درین باب ایمانی کند می توقع گروهی را سر
او مرخصان در رحدکیان بد گوهر لایم در آن آمدن حواسی عظیم و اطراف
و مواشی جهانبگیر رسانیده چنانچه شیع آن بی دیمل رعادت
آن صلت گردید است حلقی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانی
بود و نقد اسرا را زوده با خود بود و و نال آن بدو مرور کار ششاع

مناصب مناسب در حوز حال آن طریق تحویر کرد و حقائق احوال
 آنها را بدرگاه معلی عرضه داشت تا بحکم معظم حان دوازه ردر در
 تانده توقف نموده نظم و نسق مهمات هر دو روی گنگ و گرداوری
 اموال باشجاع بگوهیده مرحام قناب ورزیده هیردهم شعبان بعزم
 تعاقب آن بد عاقبت بیره احمد کوچ کرده نتردی پور آمد و اسلام
 حان که نا موحی از عساکر طغر مآثر در اکر نگر بود چون دبایر
 بقار خاطری که نا آن بونین ارادب آئین داسب بی آنکه از پیشگاه
 خلافت و جهاداری فرمان طلب بام او صادر شود نا جمعی از
 همراهان خود ار اکر نگر برآمده عازم درگاه خلایق پناه شده بود
 محاص حان را بصوحداری اکر نگر مقرر نموده نادر طرف آب رحمت
 کرد و نتیج جنگیان و احلاص حان خودشگی و عدد الله حان سرای
 و زبردستان و مالوحي و میانه حان و علیقلی حان و دهال
 دلراق و امر سبکه بروری را نا هراز سوار دیگر نا حان مذکور تعیین
 نمود و خود نا دبایر حان و داؤد حان درشید حان و سید نصیرالدین
 حان و راحه برسبکه کور و مرهان حان و آعر حان و قراولحان و
 عدد الباری انصاری و گروهی دیگر ار صابران حیث اسال
 نورد هم ار نتردی پور کوچ نموده در هسرا پور منزل گرید و ردر دیگر
 اراسا بر حناج مسارع براه خشکی روانه جهانگیر نگر گرید نا
 فاشجاع آسیا محال ثداب و استقرار دیامته آواره کشور اددار شود
 و بالکلیه صاحب آن مملکت ار حس و حاشاک مقدمه او پیراید
 بالکمله آن باسزار دولت و اقدال بکمت رده و پیریشان حال باهرازان
 حسران و ناکامی که دمکانات سوی افعال از پیشگاه عدل داور دبمال

در آنها بود پس از سرآمدن معظم حان از تردی پور چون محدادی
موضع مذکور رسید ندهای نادرشاهی حیدر ارشده اریس طرف
کشتیا دوایددد و بقوت طالع والای حدیو حها و حلیعه رمان
هر دو را دست آورده بکار رسانیددد و مجموع اشرفی و طلا آلات
و حواهر و نغانسی که در آنها بود بحیطه صدق و تصرف اولیای دولت
قاهره در آمده صمیمه عنائم گردید و از شیر پور و هکراهتی که
بود بحان نا جمعی در انجا بود حیدر رمید که هنگام عبور بواره عیدم
قریب می کشتی که در بعضی ارادها نرجی اشیا و اموال باشجاع
و مدسوان و اتباع او بود دست منازران میروزی نشان آمد و برادر
زاده سید عالم و رندوله پسر خوانده او نا چندی دیگر از محدودان
که در ان کشتیا بودند اسیر سر پنجه انبال دشمن شکار شهشاه کامکار
گردیدند و همچنین اکثر اموال باشجاع که بعارت رفته بود بحس
سعی و تخصص و قدغن و اهتمام معظم حان از حسارت ماشای
که دست تطاول نا حد آن کشاده بودند استرداد یافته بحیطه صدق
آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از نوکران عمده باشجاع مثل مزاج
الدین خانری و اسعدیار معموری و میر مرتضی امامی و ابن
حسین داروغه توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب
پسر فاعل حان قدیم و گروهی دیگر که روی امید ارز بر تافته نا اهل
و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم حان ملاقی شدند
و آن زنده نوئیان بطر بر شیمه وصل و کرم و شیوه نحشایش و
و احسان حسروانه کرده همگی را بحان و مال امان داد و عبود
مراحم نادرشاهی و بشارت مکارم سایه الهی حوسدل و مستمال ساخته

اموال او حسارت نمودند چنانچه برخی از نفائس امته تو שכانه این
 را که صندل نام خواحه سرای تحویلدار باشا از آن حسران مآب
 انتخاب کرده بر شش میل و دوازده شتر بار کرده آورده بود که داخل
 کشتی کند تا جدی از حدائب حاصه که آنها را ببر میخواست
 نکشتی در آورده همراه نبرد جمعی از اولائن بتاراج بردند و درین
 وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتی رخ نمود و عریب هرج و مرجی
 پدید آمد هر کس را هر چه بدست می آمد نهب و غارت میکرد
 و آن را عیدمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که
 روز پیتش آن باشاع از تانده نوادی آوارگی شتافته بود ناچار رسید
 و درین احوال مطلع گردید بصط و گرد آوری اسیا و اموالی که
 مانده بود پرداخته در استرداد آنچه او باشا لشکر معارت کرده بودند
 از آن حیره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور سامی شد و
 عورات و پردگیان را که آنها مانده بودند با احتیاط تمام حراست
 کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرماکه گماشت و ناظران و
 خواحه سرایان قدیمی را تاکیدات بلیعه نموده مقرر ساخت که
 دستور مادی نخدمت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خرداری
 بیشتر از بیشتر بطهور رسانند و داؤد خان که بعد فرار باشاع از
 چوکی میزدان پور در آب مهادی حسر دسته گذشته بود او احر این
 روز رسید و از دلائل دلائل اقبال این برگزیده دواخل و امارات
 روشن بر تیره روزی و اندام باشاع خسران مآل که درین هنگام حلول
 ظهور نموده بتازکی سرمایه عدوت و نصیر عالمیان گردید آنکه آن
 دو عراب که مجموع حرانه و جواهر حاده و نفائس اموال آن بد مآل

نویسی و جمعی از سپاه و ششصد پیاده و دویشتی رای صدق آل
 اموال آنها گذاشته صبح روز دیگر ترسم ایلغار روانه تانده شد و نا
 چهار صد سوار قریب نصف النهار تانده رسید با شجاع که شب
 پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی سردار پور روانه
 تانده شده بود صبح آن نا اسیا رسیده دهم مرار و قصد سار و برگ راه
 ادرا پیروز تانده مرکب دریا مرود آمد و تقاضای و اعتماد تمام در عراب
 که اعتماد در استحکام آن داشت از رعائس و عرائب اموال مدخل
 اشرافی و طلا و حواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصه دیگر اشیاء کار
 حاجات که در آنجا داشت در دو عراب دیگر بار نموده آنها را روانه
 ساحل و بعد مراجع از سرانجام این امور بیم کره از تانده پشتر رفته
 در درخت زاری مرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گردید درین
 اثنا قراولی ناو حذر رسانید ده امواج قاهره نزدیک رسیده است از
 عایت رعب و دهشت مصطرب گشته سرانجامه وار را اسبا سوار شد و
 پنج و شش گزوی از دور مانده حوث را بگذار دریا رسانید و نا بلند
 اختر و رئیس العادین پسران حوث و حال بیگ و سید عام رسید
 قلبی از درک و میزرا بیگ و معدودی از پناه و خدمه و حواحه سرباز
 که ده کی مسافت کس بودند در کشتی نشسته و تریب صحت
 کوه در میان روز که پنجم سعدی از دوم حال حلوس نمایان در
 حساب عربانگیر بگر آراء گردید و دیگر سوکران عمده ر سوار بش
 نه سیدی خیر صالح و آذر بهروزی ر متاج در چهره احوال ر
 تیسری به تفسی متاج اندیشی حوث را دیکسو کشیده متارقت
 تیسری به تفسی متاج سرباز شکرش دست دوات کشوده واحد

فلج شگرف چون آنقدر کشتی که قابل نشتن حسر ماسد بهم رسیده بود معظم حان برکنار باله نشسته باهتمام نشتن حسر پردازد و چون حسر مهیا شد دقیقاً حنود مسعود را که از آب گذرانیده همانجا منزل کرد و اشجاع و حیم العاقده بواسطه همین روز حمر عبور عساکر منصور از باله شدید و چون دید که سایل بلا نچنان بالا گرفته که بحس و حاشاک تدابیر ناطل و اندیشیهایی نیجاصل سد راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناامنی شده باعزازان حسارت و حرمان و بکمد و حدال دل از بودن بنگاله و مملکت و دولت دیرساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر بکمد زده و حال تنه از چوکی میرداد پور رحل انامت برداشته روی ابدار نمانده که بدگاه او بود آورد که از آنجا پسپیچ راه آوارگی نموده لجهانگیر بگررون بالکمله معظم حان روز دیگر با فوج طغر اتر بحایت نمانده که با اشجاع تیره اختر با آنجا رفته بود روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی باو حمر رسید که تمامی بواره عمیم بر دیک تردی پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کروهسب جمع شده و با اشجاع حود دیر بآن راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر حجاج سرعت و تعمیل بحایت تردی پور شتافت و نامی حنود مسعود بپیر متعاضد بآن سمب روان گردید و یکپاس از روز مانده آنجا احلاص نشان بتردی پور رسید و چهار صد کشتی از بواره با اشجاع بعضی از آن مشکون ناموال و کار حایجاب او که در آن موضع نا انتظار رسیدن آن رسیده بحسب مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و معظم حان نور الحسن و میر میر دیوان لشکر طغر اتر را با واقعه

و سید مطهر حان و گروهی دیگر از سرداران شهابت دشمن که در آن
صاح بودند با سپاه خود از مورچالها نرچاسته رومی طریق نصرت
گردیدند و بهیئت اجتماعی روان گشته اول روز بزرگ نگر مدکور که
دو کروه پانزین نگله گهات بود رسیدند چون باسجاع پیشتر ازین اراده
آگاه شده موحی دادرخی از توپخانه جهف مدافعه عساکر طغر قرین
تعیین نموده بود آنها آمادۀ مدافعت در اطراف ایستاده بودند
لمحور و روز خود مسعود بکدار ناله دست ناند احتس توپ و تفنگ
کشودند معظم حان توقف و درنگ مصلحت ندیده مردم را تکلف
گذشتن از ناله نموده محاهدان میروزرند و مداران نصرت پیوند
نمیان همت و حالات و یادری تومیق و سعادت جمعیت محالغان را
و معنی نه بهاده همگی دل بر عریمت عبور گداستند و بحسب دلیر حان و
احلاص حان و محاص حان و دل سوار نآ شدند و پس از آن سید مطهر
حان و دیگر بهنگان لحر شجاعت نآن ناله در آمده از چپ و راست و پس
و پیش موج موج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت معهوران
ند مرحام نحد و کوسس تمام از کدار آب آتش پیکار بر امر و خند و
بهادران بهدک صولت هر بر آهنگ را در میان ناله دشیده توپ و تیر
و تفنگ گرفته لوازم مقاومت بطهور رسانیدند و چندی از سپاه طغر
پناه هدف داوک تقدیر گشته سر نحیب بیکداسی مرو بردند و
سرخ را آسید رحم رسیده حمعی از صدمه زبرش گوله و پیکان
بر گردیدند و گروهی از دلیران دسال کیتش شهابت حو که حوط
ناموس سپاه گیری و آسارو داس گیرشان بود روی همت بر نماندند
و چون دو طرف گذر عرق آب بود و در میان ناله از طرفین گذر چونها

راه شیرپور و هجره تپی که سمت پائین آب مهادی و از نگله گهاٹ
 بمسافت هشت کروزه واقع است و تا این هنگام مریقی محافظت و
 بعد آن طریق معین نبودند و عله بیز ازان راه نمانده میرسید
 دندران معظم حال درین هنگام لودیخانرا با موحی و شش توپ و
 دیگر ادوات توپخانه ناسجا تعین نمود که صبط و حرارت راه و منع
 رسیدن عله و آذوقه نمانده نموده ازان ناحیه نا حذر باشد بالکمله
 معظم حال مدب یکماه در محمود آباد اقامت گرفته تمام همت
 احلاص بهمت خویش تندبیر عبور از مهادی و منع و استیصال
 دشمنان فساد اندیش که میانشی آب و استظهار توپخانه و مواره
 قدم ثبات مشرده اظهار آثار تحکک میکردند بسته بود و چنانچه شیوه
 عنودیت و آئین خدمتکار بهمت آسایش و آرامش را حیرت
 گفته شب در درین باب سعی و کوشش می نمود تا بالکلیه عمارت
 و آشوب ناشجاع باطل ستیرفته پرور از ساحت آن نوم و سر مرو
 بشیند و آن مهم نصرت مرحام نیروی الحام یافته کار نه موسم
 بر شکل آید و بکشد و چون در حال این ایام گذر پایانی در حدود
 نگله گهاٹ بهمرسیده بود رای الحلاص پیرای آن نوین ارادت آئین
 درین قرار گروست که پدش ارش توتف و درگ حائر مداشته و تکیه
 بر اقبال دروالم حدیو جهان نموده بهر عدول باشد بالشکر منصور از گذر
 مذکور عبور نماید و مران و مرداران حدود قاهره را ازیں قرار داد نا
 حدساخته چهارم شعبان از دوم سال حلوس همایون پاشی از شب
 مانده ناین عریض صائب نا محلاص حان و احلاص حان خویشکی
 و دیگر مدارزان نیروی شعار سوار شد و در اندامی راه دلیر حان

از کوشش و آویزش بسیار هریمت فاحش حورده راه مرار سپرده اند
چنانچه میرزا بیگ مذکور یکا زخم تعدک و دیگر رحم بیرة برداشته
با همت سوار نیمخان اران مهلکه بر آورده و خواهر زاده ار که
بخطاب یکه تارحانی متهم بود و دیگری از رؤسای مقهوران که
بخطاب مراد از حای بدنامی داش دران داروگیر دستگیر
سربلخته اقبال عدو بدن دشمن شکار شهشاه روزگار گشته اند و گروهی
اندوه ازان حسارت کیشاں طعمه تبع سرامشان مساهدان میروزی
دشان شده برخی هنگام گیر اران رشتحیر فتنه و ستیر در آب
مهادی نغرق آب عدم مرو رفته اند و آنجا خلاد شعار بعد اربن
فتح نه نگله گهات رسیده در کنار مهادی مورچال بسته و در آنطرف
سید عالم ناتوبخانه و لشکری در برابر بسته است معظم حان ار
وقوع این لطیعه نصرت که بدرنگی طالع والی حدیو حهاں چهره
امروز دولت گشته بود نصرت قرین و مسرت ادور گشته چهارم
رحب محمود آباد که سه گروهی نگله گهات است و بلند اختر پسر
کهار باشجاع نا سید قلی اوردک و حمعی دیگر از سرداران و مپاه
مخالف در آنطرف مهبای مدافعه بود رسید و آنجا مورچال بسته
اقامت گردن و روز دیگر سوار شده برای دیدن نگله گهات و ملاحظه
مورچال دلسکر دلیر حان آمد حان مذکور دمدمها بر امراخته توپها
دران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقهوران می انداختند
و چون از طریق خشکی بجاگیر بگر سه راه است یکی راه مالد که
سید سالار حان و حمال دلراق و گروهی دیگر نه مسامطت آن قیام
داشتند و دیگری راه نگله گهات که آنرا دلیر حان گرفته بود و سیوم

حضور نماید معظم حان بموجب حکم راجع الادعای مامان لوازم
 رفتن ایشان کرده از بندهای نادرشاهی مدائنجا را ناموخی از سپاه
 طغر پناه و ارادت حان را که مانع در خدمت ایشان معین بود
 ناچندی از نوکران قدیمی ایشان تحریر و حذر داری آن والا بزرگ
 مقرر نمود و بدو اعقار حان که چند روز پیشتر از لشکر طغر اثر
 جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهر حای رسیده باشد
 تا رسیدن شاهزاده توقف گیرند و او بیدر خدمت آن عالی نسب
 دودلوارم حراست و محافظت نجا آورد و شاهزاده نیست و هفتم
 ماه مذکور از آب عمور کرده در پذیر بهار برول نمودند و عمره رحب ارا نجا
 روانه درگاه آسمان حاه گردیدند و معظم حان در همان روز که شاهزاده
 از آب گذشتند از سرزمین حریره که مابین شعبه دوم و سیوم گنگ
 امت و آنجا مصلحت دار باقتضای حرم و صلاح اندیشی مدد
 یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روی آب رسد و راحه
 منکاسبه را با هزار سوار و پانصد پیاده بدستچی و برچی از
 توپخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان
 آنرا تصرف آرند و روز دیگر از ناله مهادی گذشته آبطرف منزل
 نمود و سلج ماه مذکور که ارا نجا کوچ کرده روانه مالدیه بود در اثناء
 راه نوشته دلیر حان از نگله گهاک رسید و موضوع اتمام که میرزا
 نیک نام یکی از سرداران عمده ناسجاع ناموخی قریب هزار سوار و
 چند میل که از مهادی گذشته مقصد مکارنه و پیکار نامواج قاهره
 ناین طرف آمده بود و در سیتل گهاک دلیر حان را باو بریدی
 مردانه و حدکی دلیرانه روی داده است و مخالفان شقاوت شعار بعد

و نواره درحای که دالۀ مہاندی از آب گنگ حداسدہ بطرف مالده
 میروند بمعاملہ دالہ مذکور درامر لشکر داود خان پای تحلد استوار
 کردہ معظم خان چون بریں معنی آگاہی یافت عند اللہ خان سرای
 و حق دردیخان و گداندگ را با پاصد سوار از ہمراہان دوالعقار
 خان و قریب ہزار سوار از تائیدان داود خان و دلیر خان و گروہی
 دیگر از مبارزان نکوہک لشکری کہ در حدود مالده بود تعین
 نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان کہ تاوردن حرانہ از موگیر
 معین شدہ بود بلشکر طغر قرین رسیدہ چہارہ لک و پنجاہ ہزار
 روپیہ کہ اراستہ آوردہ بود رسانید و چون مدتی بود کہ دوالعقار
 خان را کوتاہی معب طاری شدہ آعارصہ نامتداد کشیدہ بود و خان
 مذکور از علنہ صعب و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت
 رماقت عساکر قاہرہ نہداشت بدترین از حباب حلاوت و جہانداری
 اعتداعی آمدن نکبتہ حضور نمودہ نادراک این سعادت دستوری
 یافتہ بود و در بدوقت نعم روانہ گشتن بدرگاہ والا از معظم خان
 مرخص شدہ تا کہ دیگر آمد القصہ چون امواج مخالف در حدود
 مالده و نگلہ گہات اجتماع کردہ بود و اریسکت کہ جمعیت عساکر
 فیروزی مآثر دراز طرف کم بود و ہر دراز عمدہ دیر ناپہا نمود مطنہ
 این می شد کہ مخالفان از آب گدستہ باین طرف آیند و دستبردنی
 نمایند معظم خان بصوادید رای احلاص پیرا دلیر خان را بیرنآن
 سمت تعین نمود و خان مذکور بیست و پنجم ماہ مریور نآن
 خادم روانہ شد و چون یرلیع لارم الامتثال ارحباب سلطنت و ابدال
 بطعراۃ بغداد پیوستہ بود کہ نا شامہراد محمد سلطان را روانہ پیشکاہ

گردیدند بصرب را آب رفته نحوی و دولت را رنگ تازه بروی آمد
و چون پادشاهرانده حریده آمده بودند معظم حان از سرکار حاکمه
شریفه برای ایشان از مایحتاج آنچه بحال مقدور بود مامان نمود
و ازانجا که بودند ایشان در آدری آب مقتضای مصلحت بودن قرار
داد که در گذر حده از آب گذشته بشکر طغر قرین آید و دهم ماه
مذکور آن شعبه دوحه حشمت و حاء از گنگ عبور نموده بمعسكر
مذکور متوجه گردیدند معظم حان دیگر ندهایی نداشتی پذیره
شده آن ولایت را تحیمه که برای ایشان مهیا گشته بود مرد آر
الحمله چون مهیاں حدر رسیده بودند که در سمت پائین آب مهاندی
بر دیک لگله گهات معامله پنج کره از ماده پایا بدست که صلاحیت
عبور موکب طغر ایات دارد محمد مراد بیگ که ناسید سالار حان و
میانه حان و جمال داراق و گروهی دیگر در مالد بودند ناسار معظم
حان حمعی از رفقای خویش نا برخی از توپخانه همراه گرفته خود را
بموضع پایاب رسانند و آنجا مورچال بسته کنار آب را دانات توپخانه
استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بریمعنی نند احتر بصر کهتر
خویش را ناسید عالم که عمده ترین مرداران او بود و سید قلی
اوزنگ که او بیر بمرید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین
حارمی و میر مرتضی امامی و اکثر مرداران و نوکران عمده و
سپاه و توپخانه سمت مالد و دگله گهات مرستاد که دران حدود
بر کنار مهاندی هر جا پایاب و قابل عبور لشکر ماضور باشد
مورچال بسته بمرام مدابعت و مقاومت پردازند و خود نا حان
بیگ و ابن حمین و موحی کمتر از هزار سوار ناستطهار توپخانه

بهائی با و مرستاده بودند که با حدود مسعود در دوکچی منتظر ورود
 ایشان باشند درین هنگام آنها را فرصت نموده آن اراده پسندیده را
 از قوه بعمل آوردند و ششم حمادی الحرة و آخر روز نه بهائی شکار سوار
 شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته و یارده کس از بوکران
 روشناس و برخی از حواصه سربازان و خدمه و یک اسب سواری
 در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر ناآوده بگذر دوکچی که اسلام
 حان با امواج فاعره دموجب وعده ایشان آنجا مترصد بود متوجه
 شدند درین اثنا جمعی از مردم با شجاع که در ناآوده می بودند
 ازین معنی آگاهی یافتند و در کشتیها بسته راه تعاقب سپردند
 و بسیار نزدیک رسیده بودند بمقارن ایستحال اسلام حان که منتظر
 قدم ایشان بود حذر دار شده خود را با همراهان بکنار دریا رسانید
 بمقابلان ارباب فرحام چون جمعیت لشکر طهر اعتصام مشاهده کرده
 دیدند که کشتی بادشاهزاده بکنار نزدیک رسیده است حامرو با کام
 برگشته ناظر طرف رفتند و بادشاهزاده نتائید اقبال بی زوال حصر
 شاهدشاهی فرین سلامت بمساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی
 که گروهی از خدمه ایشان در آن بودند از گرانباری نزدیک ناین
 کنار عرق شد و برخی مردم را آب هلاک از سرگذشت و چندی
 به نیروی شناوری از عرق آب احل رستند و در پاس از شب گذشته
 این حمر نهیمت اثر از روسته اسلام حان بمعظم حان رسید از وقوع
 این شگرف واقعه مسرب امرا احدای سلطنت و اوایای دولت
 مسرور و منتهی گشته بعنائی الطاف ربانی و عرائب کارساریهای
 آسمانی که همواره قرین روزگار این خلافت حار دایمست متیقن

ارکشتن بادشاہ زاد؟ محمد سلطان عدالت
افہل ہی زوال حدیو دیہان

حضر رسید که محالغان را از سطوت عبور ابواج منصور پای ثبات و
 قرار از حامی رفته مرحله پندمای وادی فرار گشتند و سید تاج و
 حواحه مشکی مورچال را حالی کرده پدش باشعاع رفتند و سیوم
 ماه دلیرخان و داؤد خان از حائی که بودند کوچ کرده ترکدار ناله
 نزدیک نمایی که مدل ازین محدودان مورچال بسته بودند فرود
 آمدند و مهابیان از لشکر باشعاع حضر آوردند که سید عالم که مارین
 الدین مهنن باحلف او در حبابگیرگر بود با قریب یکمهرار و پانصد
 سوار و پناده و دوصد توپ از حره و کلاں آمده باو پیوست و چون
 آنطرف مهابندی یک گروه پیشتر از محل برول دلیرخان و داؤدخان
 ناله دیگر بود که لشکر منصور را از آن عبور با یستی نمود پنجم ماه
 مذکور معظم خان با جمعی از شعیه یوم گنگ گذشته و از مهابندی
 نگشتی عبور کرده بکنار ناله رفت و بران خسرو بسته یک گروه پیشتر
 رفته آن مرز زمین را بطرحرم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت
 کرده بمدرل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و مهابده خان و
 حمال دلراق را با هزار سوار و بیاد و سیار و برخی از ترپخانه دمالده
 تعیین کرد و جمعی از محدودان که در آنجا بودند باستماع حضر توحه
 این روح از ناله مهابندی عبور نموده با آن طرف رفتند و مقرر شد
 که داؤد خان دامیرا خان و رشید خان و سائر کوکمایان حویس مهابدی
 مکانی از مابین دریای گنگ و ناله مهابندی که باشعاع خود آنجا
 اقامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم جمعی و کوشش قیام نماید •

تو پناه تنوپ و تنگ و نان و صرب رن روی حرأت آن حیره رویان
تیره سخت را در گردانیدند درین حالت گولۀ توپی از تو پناه مدصور
سواروی ازان صرغ بانکار رحیده اورا اربارۀ حیات مرور انگذ اعادی
دستمال از مشاهده این حال معلوم رعاب و ده شب گشته سراسیمه
وار راه دواز سپردند و پیر محمد آعر نا قراولان تعاقب نموده یک کس
اراسها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از تابندگان معظم
حان از آب عبور کرده نان طرف رفتند و چون دوزده کشتی دیگر
که محالغان عرق کرده بودند دست آمده بود و دلیر حان و داؤد
حان از روی کارطلنی بر دیگران صاقت حسته شروع در گذرانیدن
مردم حود کردند و تمام آن شب سواران نکشتی و اسبان آنها
اشنا میکرد شدند و آن دو حان شهاصت دشان پیر او احربش عبور
کرده دلشکر حود پیوستند معظم حان آنشب و روز دیگر تا پایی از
شب رکناز ناله سر نروده تا اکید و اهتمام گذرانیدن حود میرووی
اعتصام قیام داشب چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی دست آمد که بر ناله مدکور
حسرسنه شد و رسید حان و میرزا حان و دیگر کو مکیان و همراهان
داؤد حان عبور نمودند و چون مورچال دلیر حان و داؤد حان که
دراں روی مہاندی برابر مورچال حید تاج و حواحه مشکي بسته
بودند حالی و عیدیم بر دیک بود معظم حان صحا طب و حذر داری
آرا نعهد عید لاه حان سرای و سید سالار حان و میانه حان و حمال
دلراق کرده حود دلشکر گاه لرزگ که در میان دو شعبۀ گدگ درد
معاودت نمود و روز دیگر که عر حمادی الاخره بود ازان طرب مہاندی

برگذار نامه مورچال ساخته توپها نصب کردند آن نامه در موضع
 مذکور قریب پنجاه گز عرص و آتش عمیق بسیار داشت و
 در طرفین آن حدگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در مهانت
 تشابك و تراكم واقع بود و چون بطور پیموست که محتاجان کشتی
 چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم خان بود از وصول آن موضع
 جمعی از ملاحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها بحاله دو
 کشتی برآورده بکار رسانیدند آنجا احلاس آئین بحسبست جمعی
 از تعنگچیان پیاده نارنجی از بیلداران دهن دو کشتی سپید توپ
 از آب گذرانید و بعد از این پیر محمد آغزانا رهبر قراولان و سمعات
 در کشتیهایی مذکور مشاییده بآن روی باله فرستاد و اچان اسماعیل
 گذشتند و آغریق در آنطرف لپستی و چالاکگی و حد و حجت تمام
 مورچال دستند و اگرچه جمعی از سوار و پیاده عظیم یا امیرقلبی
 داروغه توپخانه نادرشاه رانده و الاثمار محمد سلطان بختیاری آن گذر
 قیام داشتند لیکن از هیچ مهانت اقبال دشمن مال حدیو حبال
 و سطوب و صلابت عساکر کیدیا ستان قدم حسارت ندید و مدع بدش
 نگذاشته ماندن هرات از دور همان بود که درین وقت پیر محمد
 آغزانی چندینی از قراولان تکلیف شاه اسماعیل و دوزخی از مورچال باره
 پاتش روانه استغنی که آن گروه جلوگیر بود و رزم شد سیدو - بطور
 باطل مگر بر قلت جمعیت آن مددرازان حالت در در نگذرد قریب
 صد کس آنها حمله آور شدند دوازده نفر مرد و ستمند و ستمند
 حمله را سازند گشته از روی مهیب پادشاهی از پیتش آن
 روگردان شدند و متعاهیر را بکار آب کشیدند و ازین طرف متعاهیر

دلیر حان و داؤد حان تأسیسی در کردار ناله مهادی مورچال بسته در برابر اعدای قرار گرفتند و دمدنها بر امراخته توپهایی رعد مطوب اژدر لبیک بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طریق توپ و تفنگ و نال و صرغ زن دواثر جدال و قتال شعله در نوک و اولیای دولت و مجاهدان حدود نصرت در تندبیر عبور از ناله مذکور و قمع و استیصال عدیم مقهور مساعی موهور بطور رسائیده می خواستند نهر دوع باشد از آب گذشته بنای ثواب محالغان را بناد هریمف دهند و چون معظم حان حاسومان بصمت بالای آب مهادی برای تعحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر فتح رهبر داشته باشد تعیین نموده بود شب سه شده نیست هشتم ماه مذکور مدهیان حمر آوردند که در گذر گون رکهه موضع قابل عبور هست و از معسکر طغر اثر تا آنجا نیک راه چهار کوره و نراه دیگر دوکوره مسامت بود لهذا آسمان عقیدت نشان هنگام صبح قتل از طهور طلوعه آفتاب نرحی از توپخانه با مرهاک حان و جمعی از قراولان نآن صمت مرستان که توپها در کردار ناله چیده به دستن مورچال بردارند و آنمکانرا با دواب توپخانه مستحکم سازند و در العقار حان و مدائیکان و لودیکان را بصفت محافظت و حمر داری اردو و لشکر گاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود یا محصل حان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از سعده سیور گذر بحسر عبور نمود و آنطرف دلیر حان و داؤد حان و میرزا حان و رشید حان و دیگر مبارزان طغر بناد همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در اثنا پی طغر بناد همراه حمر آوردند که مرهاک حان و جمعی که پیشتر رفته بودند

مدکور نیز بر اثر اکسیدگر در موضع چاندپازه شده وسطی ملحق
گشته است و این شده از حائی که عساکر گردون مآثر برکنار آن
برول داشت تا یک کروه عرصت در بهایت تدگی و آتش بعایت
عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد
باشعاع ازحای که ناله مهاندی داخل شعله گنگ شده تا حائی که
ازان جدا گشته بمالده میرود سراسر مورچال بسته مید تاج و خواجه
مشکی را با برخی از حدود ادبار لمخافطت آن تعیین کرده بود و
از محل اتصال مهاندی از شعله گنگ برکنار دریا دیوار کشیده
مورچالی دیگر ساخته بود و خود با نادر شاه زاده بلند قدر عالی بژاد
محمد سلطان در گهاٹ چوکی میردادپور توپخانه را بدیتش روچیده
آنجا اقامت داشت بالحملة چون گرفتن سرزمینی که مید تاج و
خواجه مشکی لمخارست آن معین بودند نگدشتن از شعله سیوم
گنگ در سمت مقابل اعدای صورت پذیر بود زیرا که چنانچه
گزارش یامع عرص دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع
بود رای معظم حال برین قرار گرفت که در بالای آب شعله گنگ
حائی که مهاندی داخل شده بحسر از آب گذشته باتفاق دلیر
حال و داؤد حال تند بیدر عبور از ناله مهاندی بدارد و باین اندیشه
صائب مقرر نمود که آن دو حال سہامت شعار درکنار ناله مدکور
بر اثر اعدای بدسگال مورچال سارند و در روزی که آنها بتقدیم این
امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از حای که بود
بیشتر برده نتوپ و تھنگ ازین روی شعله گنگ ناوبرش و حدک
پرداخت و محالعبرا بطرف خود مشغول ساخت تا ازان طرف

بعد از یکپاس شب لشکر گاه خود رفتند و اگرچه یونین معظم از روی کوشش و کار طلایی میخواست بر شعله میوم گنگ دیر حصر بسته نرودی ازان عدور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سمده در سرزمین همین حریره که معسکر میروزی اثر بود واقع شده و امواج عظیم بماصله دو کرده از موضع مذکور آسودی ماله جهاندی مورچال دسته اقامت داشتند بملاحظه آنکه منادا اعادی پس از بر حاشتن عساکر قاهره از سرزمین مذکور نائجا آمده آسرا متصرف شوند و در سمده مورچال بسته نمودمی که در اکثر نگر بودند محال تعرض و آیرتش پاددن رعایت مراتب حرم و تدبیر را (روزی چند در همان حریره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دبیر خان و داؤد خان با همراهان خود و مرهاک خان و حمعی دیگر که با توپخانه تکومک آنها معین شده بودند و در برابر امواج عظیم که بحر گردگی میدان تاج و حواحه مشکمی و دیگر سرداران مخالف در آبطرف ماله مهادی مورچال بسته بودند فرد آمده در تدبیر عدور لشکر منصور سععی و تلات می نمودند *

اکنون درین مقام کلک حقائق ارقام بتکریر محملی اریبیت ماله مهادی و تصویر چگونگی احتلاط ان پادریای گنگ و حقیقت مورچال محالان باطل آهنگ تر ران میگردند آن ماله از کوهستان موردگ آمده درین مکل داخل سخته میوم گنگ شده و نیم کرده پائین دست این حوضه اوسخته مذکور جدا شده بطرف ماله رفته است و از پیتش ماله گذشته و در دیک شیرپور و هراپور دیریای گنگ پیوسته است و شخته

پیر بهار که ماتهایی اکثر بگر است منزل کرد و مردایی آن بگذرد و دوده که از پیر بهار مسامت چهار کرده حریفی واقع است رسیده برول نمود و رسول بیدگ روز بهایی را نتهاده داری اکثر بگر و علیقلی حان را نتهاده داری دواپور و راحه کوکلت را نتهاده داری لوده حنجل و رنگمائی و کدهی و راحه بهر را بعود داری آنحدون تا مونگیر که محال رسید داری او بود رحصت نمود و چون قتل اریں دوده لک و پنجاه هزار روپیه برای تحووه مواحب - پناه نصرت پناه از پیشگاه خلافت مصحوب محاص حان بلسکر طغر اثر مرسل شده بود و حان مذکور از آن حمله ده لک روپیه در قلعه مونگیر گذاشته و عقب لک روپیه دیگر که سید میرزای حدرایی رسانید آن معین بود غیر نمونگیر رسیده مهیمه آن شده بود سید صمیر الدین حان را با جمعی داوران حراجه از مونگیر تعیین نمود و زور دیگر نوآره داوران حان را که یکصد و شصت کشتی بود شیخ حمید پسر او آورده بگذرد دوده رسانید و چون دریای گنگ درین موضع مشعب سه شعبه شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود حصر بسته لشکر منصور عبور کند و در سر رسیدی که میان شعبه نخست و دوم واقع بود درون آمده از شعبه دوم کشتی بگذرد و در آندهم ماه مذکور که حصر بسته شده بود داحنون قاهره از نخستین شعبه گنگ عبور نموده در حریره میان دریا برل کرد و کشتیها را بشعبه بزرگ آورده اواخر روز بر مردم قسم نمود که بتدریج از آب گذشته در حریره که مابین این شعبه و شعبه سیوم گنگ است مرور آیند و اریں جهت که در آن چند روز اکثر اوتاب از سدن و اشتام ناد دریا در تموح و

نكوسك داشته باشد نواره حود فرساده از گذری كه منامند داند
 حان مذكور را از آب گذراينده لشكر حویش ملحق گرداند و خود
 روز ديگر در دو كچی نرای سراسنم بعضی مهمام مقام كرد و هشتم
 ماه مذكور نا عساکر منصور كوچ نمود و دسمب اكبر بگر روانه شد و در
 اثنای راه حدر رسید كه دایر حان در گذر دوده كه نكدم تلی بیدر
 اشتها دار ششم شهر حال نواره داؤد خان عبور نموده درین دوروز
 دار ملحق حواعد گردید و چون از پیشگاه سلامت و جهاداری
 بیرلیع گیتی مطاع نعداد پیوسته بود كه هرگاه این روی آب از حود
 اعدای پدرايش یافته معظم حان نا حدود گیهاستان نعتاقب
 محذولان از گنگ بگذرد اسلام حان نا جمعی از لشكر طغر اثر در
 اكبر بگر بوده صط و حراست این روی دریا نعداده او باشد معظم
 خان در همی روز حان مذكور را نا فتح جنگ حان و زبذست
 حان و راجه سنانسنگه بدیله و سكددر رو هیله و راحه اندر من
 بدیله و اسمعیل خان بیاری و دلاور حان و بیكنام حان و عبد الرسول
 و سیح حمید نكسی و میر عمر بر ددشی و جمعی دیگر كه قریب
 ده هزار سوار بودند مرخص كرد كه ناكبر بگر رفته آكها اقامت گیرند
 و از دو كچی تا موتی حانها تهاه بشادیده ارین روی دریا نا خدر
 باشد كه منادا اعدای حسران مآب نقشی بر آب زده دگر ناره
 ناستطهار نواره بر اكبر بگر و توابع آن استیلا یا ندد و حود نا و العفار
 حان و مدائیکان و مخلص حان و احلاص حان و سید مطهر حان و لودی
 حان و قزل ناغ حان و راحه بهروز زمیندار مونگیر و راحه كوكلت
 زمیندار اچینه و دیگر حدود قاهره به كروه حریبی طی كرده در

مصلحت خدقوي عريض عميق در اطراف لشکرگاه حفر نموده
مورچالها دست و داسدات و ادوات توپخانه استحکام داد تا از مدافع
امواج بحرامواج ايمن بوده بآساني و فراغ نال آراگردد و صحت
نادشاعرانده نامدار و الا تبار محمد سلطان را که درين وقت از رماقت و
و اتفاق ايشان خاطرش جمع نمود از آب گذراييده نژاده مرستاد
و چون درديک دوگچي و حريره درميان دريايي گنگ واقع شده که
عساکر طغر مائل چنانچه گرازش پديدرفته مال گذشته آجا مورچال
بسته بودن احوال و انقال و اکثر لشکرها دروازه از نعل اول گنگ
گذراييده بآن حريره مرستاد و در صدد بستن حصر شده بانظار
آماده شدن آن حصر باستظهار توپخانه یک دور زر بفرستد و در
عرض اين ايام بصرت مرحام معظم حاکم هر روز با عساکر طغر اعتصاب
از هر سوگر و فیروزي سوار شده درديک محل اقامت او مي آمد و
با داحتی توپ و تفنگ بايرد پیکار ادرخته باعث تفرق حال پر
احداث را ميگردید تا آنکه شب دوشنبه ششم حمای اترکي که حصر
بسته شده بود پاسي از شب گذشته مديان اقدل حصر رسانيدند که
آن باطل اديش در میان برشا و آهسته حال بيان از آب
گرفته بحرب اديار حویش مسبق گرديد و چون روز شد معظم حاکم
بقتضای رعي عساکر مودع حال را با همه هزار سوار و محمد مراد
بيگ و نيای توپخانه و بیشتر سوار کدرنگر مرستاد راه کدهي و
زنه حرکتی که در حاکم سقیمی تقیم در ابد بکرت اين زمان معلوم
نمود بکشتيد و تحسین و تقویت کردید و مودع را و کتور - کبرنگر عیسی
نمود و به رتبه خانی که در توپخانه عساکر داشت که کور احتیاج

شده امواج بحر امواج مصدمه توپخانه محالان عدان دلیري باز
 کشیده و شیده توپ و تپانك آنهارا واقعی بهاده ناعه صناد تائید الهی
 و استطهار اقبال بی زوال حصرت شاعده شاهی ازان ناله که چندان
 آبی بداشت تلال حلاوت و دلوری نگردید و همب بردستگیر
 ساحل باشجاع مقصور گردانیده اورا محال عدور از دریای گدگ
 ندهند لیکن چندانکه درین باب امر را مرداران را تحریک و تکلیف
 کرد کوتاهی و حود داری نموده سخن آن نوین اخلاص آئین رار کا
 بدستند باچار خان سپهدار توپخانه سدکی که همراه رسیده بود ازین
 طرف ناله بروی عظیم چیده در برابر آن حبس ادبار صف کشیده
 ایستاد و برق انگیزی و آتش امروزی هدگامه دشمن کشی و عدو
 سواری گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب بایره حدال مشتعل
 بود و قریب نصف شب که اعدای باطل آهنگ دسب از حدگ
 کشیدند عساکر منصور بحیمة گاه حود که تا حای برول محالان بیم
 گروه بود رفته باقی شب را بسر بردند و روز دیگر معطم حان اراک
 کوچ کرده در کنار ناله که دسب اکدر بگر در پیش عظیم واقع بود برول
 نمود و صباح آن باشجاع بیر از حای برول حود کوچ کرده برابر
 لشکر نصرت اثر مرود آمد و در صد گدشتن از دریای گدگ شد
 لیکن این اندیشه داشت که اگر بحسب حود باجمعی نگردد باقی
 لشکر بدست اثرس که پیوند امید ارو گسسته حدائی را در صورت
 می هستند طریق معارقت سپرده همراهی او نخواهد نمود و اگر
 اول لشکر و مردم ار آب نگذارد و حود با جمعی قلیل بماند بماند
 گرفتار مرید سوط و استیلاي عساکر قاهره گردد لهذا ناقتصای

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر و معذور
است ارس حجت که لشکر فتح و بدر متعاقب آن تیره اختر بردی
از آب گذرد و از حمله دو پل پخته که از قدیم الایام در ناله مذکور
دسته شده یکی را که گنگ نزدیک بود شکسته و دو کچی رفته بود
معظم حان چون کنار ناله رسیده پل را شکسته یاب ساعتی چند
آنجا ایستاده باهتمام تمام حای پل را بساک انباشت و توپخانه
و لشکر را گذراید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کشتی از
عظیم مشحون بادواب توپخانه که از حمله ده توپ و دو صد نار بود
دست آمده داخل توپخانه منصوب شد و بعد گذشتن از دریا پور
در اندای راه حمر رسید که باشجاع از کمال مراسیمگی ترتیب افواج
را برهم رده بالشکر پراگنده و دو کچی قرار نموده است از اجتماع
این حمر فتح جنگ حان تیر عیسی کرده تا تمام فوج همراه بی
تحقیق و قاتل بر جناح سرعت روانه شد و اسلام حان در با افواج همراه
خلو بر گرفته خود را بهر حال رسانید و چندانکه معظم کسان فرستاد
آنها را منع نمود نسکن او ناله ایستاده تا آنکه کنار ناله دو کچی
رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند
و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را میبار اماده
شده دست حراب بانداختن توپ و تفنگ کشود و حتی المقدور
در دفع صولت سپاه منصور کوشش نمودند و فتح جنگ حان و اسلام
حان با همراهان این طرف ناله عدل کشیده مخالف گذشتن و پیش
رفتن نیافتند تا آنکه معظم حان بفرمان دو انفجار حان رسانیدند
و دیگر حدود ماهره رسید و صلاح در آن دیدند چون اس تیر خلوی را

نمود و چون تمام اردو و ائمهال و لشکر بصرت اثر دیسنی از
 آب گذرد و سه ناله دیگو بفر تا معسکر عظیم در میان رود آبروز یک
 و نیم کروزه طی شد باشجاع در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
 ثوب خانه را چیده حرد نامواج حویثش سواره در عقب آن ایستاده
 بود معظم حان چون در حقیقت گل ولای و دلدل آن مر زمین آگهی
 یافت پیش رفتن را بی رعایت مراسم حرم و احتیاط که از لوازم
 سرداری و سپاهگریست مداسب بدید و همانجا ایستاده توپخانه
 نادرشاهی را رودری مصالحان چید و توپ و تعدک هندکامه حذک گرم
 شده تا اواخر روز نائره حدال سعله در بود و مردم از طرفین سواره
 ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم حان اردو را عقب
 امواج فرود آورده بعد از سه گهری شب بحیمة گاه آمد و مقهوران
 در حای که ایستاده بودند مدول نمودند و درین تاریخ محصل حان
 و عدک الله حان و سید نصیرالدین حان و سید سالار حان و دیگر بدهایی
 نادرشاهی که از درگاه سلاطین پناه یا حرانه و توپخانه لشکر منصور
 معین گشته بودند لحدود قاهره پیوستند و دوازده لک روپیه و هفت
 صد بان و دیگر ادرات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده صمیمه
 اسباب بصرت و وبروری گردیدند و الحمله سه پاس از شب گذشته
 باشجاع از حای که بود کوچ کرده رهگرایی قرار شد و نادرشاهرا
 محمد سلطان را با سید قلی اوزدک که از عدههای او بود و گروهی
 دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که حذر معظم حان رسید
 لحدود مسعود دعوت تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
 باحیاط تمام از نالها و مواضع گل ولای گذرانید و چون مدینان حذر

جنگ گرم بود و قراولان لشکر میروزی از آب گذشته تا قراولان عیدم
 آورس می نمودند و ده دوازده روز باین عدول گذشت تا آنکه
 شب دوشنبه ^{بیست} و یکم ربیع الثانی که محدولان دعرم محاربه و
 محاربه آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار
 درر از کارلوی نحوت و عرور بهوای استکنار می افراشتند بیرنگسازي
 اقبال دشمن گذار شهشاه جهان منصوبه طرار آمد و حذر نداشجاع
 رسید که داؤد حان از آب گومتی که آن باطل اندیش سید تاج
 الدین ناره و حمال عوری و حواحه مشکي نوکراں حو را نا موحی
 در کنار آن تعین کرده بود که آنرا از عدور امواج منصور محاطت
 نماید بکوشش همت و تلاش حرأ گذشته است و حمال عوری
 دران مقاومت و مدافعت نا جمعی دیگر بتبع خلاد منظران
 میروزمند مپری گشته و عنقریب حان مذکور بناده که نگاه او بود
 میرسد از اجتماع این حذر رعاب اثر معلوب حو و هراس
 گردیده دوعی که معظم حان اندیشیده بود داعیه نرد و پیکار
 بعریمت معاودت و فرار مندل ساحت و اواخر همان شب نا کام و
 و ناچار در کمال اضطراب طفل رحیل ادبار فرو کوفته نا حدود نکت
 و حدال و وود خیدت و حسراں از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده
 روی عریمت سمت موتی آورد که از دریای گنگ گذشته حو
 را بناده رساند معظم حان که ندیده داش و تدیر این منصوبه
 پیتش دیده بود انتهار مرصت نموده دوع محالغان مطرود را کمر
 حانعشایی بر میان همت دست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز
 سوار شده نا مواکب منصور از دریای بهاگیرتی که پایاب بود عدور

با انتر حدود با محمود خویش درین طرف مشغول مقابله و
مبارزه عساکر اقبال اسب از حای که اقامت داشت پیش رفته
قصد نایده نماید و حیر رانده بود که حان مذکور از آنجا روانه پیش شده
دران رودی از آب کوسی خواهد گذشت و یقین میداد است که عدو ریب
باشعاع منته پرور برگشته احقر ناستماع این خبر هر رشته ثنات از کف
داده قدم همتش لعرض خواهد پذیرفت و بی تعب حرب و
کوشش و تحشم نبرد و آویرش هریمت یافته نایده خواهد رفت
و بیز چون دلیر حان از پیشگاه عرو حلال نکومک حدود مسعود
معین شده بود انتظار رسیدن او بیز میدرد لاجرم بمقتضای حسن
تدبیر چند روزی صلاح در صف آرایی و معرکه پیرائی ندیده روز
دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تاخیر در مبارزه و
کارزار کنار آن ناله را گرفته بمسمت مخصوص آناد روانه شد باشعاع
از طرح دادن معظم حان و بهست عساکر قاهره بمسمت مخصوص
آناد گمان ضعف و وهنی در حال حدود اقبال و فتور و احتلالی
در حراب و استقلال معظم حان نروده از اصانت رای و صلاح
اندیشی آنحان اخلاص نشان عامل بود و بدانریس خیال علاط و پندار
باطل او بیز نا حدود ادبار از محل اقامت خود کوچ کرده از آن طرف
دریای بهاگیرتی بمسمت مخصوص آناد روان گردید که پیشتر رفته
از آب نگردد و بامواج نصرت شعار کارزار کند و در گذر بصیر پرور
که شتن گروهی مخصوص آناد است و لشکر منصور در نزدیکی آن
سرول گریده بود پایاب یامته بقصد گذشتن از آب در برابر حیوش
نصرت مآب مرود آمد و هر روز از طریق دریا نتوپ و تنگ هنگامه

نوای مهابار کرد معظم حاکم خواست که نامواج منصور نهمان
 ترتیب و توزوک که قرار داده بود در مصالحان حمله کرد لیکن چون
 امر بدائر انانیت و خود سری ستی شدوی و در میان دری نکردند
 و با او بی الحمله اتفاق درزیده خود داری و کوتاهی نمودند و باین
 حد از عساکر طغر اتر ترتیب و توزوک افتاده ملک اجتماع و
 اتفاق بر حای نماد چنانچه هر اول و طرح از قول بسیار در افتاده
 میسر چندان بدست چپ میل کرد که قول بمدرله چندان شد
 و از راهه بعد استقام حاکم کسی نزدیک نماد و با معظم حاکم در
 قول از تابیل او پادشاه سوار و از اسرا همین قریاشکان و ارادت
 حاکم و راحه برور مانده بودند لاجرم آن روز از طریق هندکامه جنگ
 نداشتن توپ و تنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوه اندیش
 کار مسلح کوتاه رسیده استعمال تیغ و خنجر حملهای دلیبران ورزم
 آوزان که دآن کار دیگر یک روی سود روی داد چون شیر سوار
 میدان سپهر از هر که گردون برگشته بمدرل گاه معرب فرود آمد هر
 در لشکر دست از مبارزه و خدال کشیده خود مصالح آن طرف
 دریای دهاگیری برل ادبار کردند معظم حاکم چون حال بدین متوال
 دید ناقصای رای مصلحت پیرای از ناله دلگهته عبور کرده نسیمه
 گاه خود آمد و از آنجا که آن رنده حوایس عظام ندان حاکم چنانچه
 گذارش یافته بموجب بیرلیع گیتی مطاع با عساکر پشته از دریای
 جنگ گذشته در حدود موگیر نسبت گذرا بیدن ایام در شکل اقامت
 داشت بسته بود که درین وقت که موسم باران ناخر رسیده دریاها
 و نالها از شدت و طعیان در ایستاده است و با سحاح سان اندیش

الحیتش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بسیار داشت و بیشه و جنگل بود ناهستگی روان گشته چون کنار دریای نهاگیرتی در حای که ندانم بلکه پیوسته و پایادست رسید چندانول عدیم که بمردارتن امعدیار معموری بود از آن طرف نمودار شد ناشاره حان سده دار از توپخانه نادرشاهی دست داد احسن بان و گنگمال و شتربال کشوده بیران قتال بر امروختند و قشونی از اعیانان که در موج هراول بودند و برخی از تالینان معظم حان و گروهی دیگر از مبارزان مصرع مدد از آب گذشته ناعدا در آویختند و بیک حمله امواج قاهره پای ثبات دشمنان از حای رومت و بسیاری ازان گروه شقاوت پژوه به تیغ آتشبار زهرآنداز مبارزان طعرشعار گریبان بچنگ احل داده سر کجیب عدم در کشیدند و رحمهای کاری ناسعدیار رسیده در معرکه اعتاد و نور الحسن که از عمدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصه کارزار عدان بوانی فرار تامت و گرد هراتهور که از بیرار نوکران عمده ناشجاع بودند و نامهاراحه حسودت مدگه سمت حویشی داشت دران آدیرش و پیکار نادر الدوار شتامت و بقیه الیوسف ننگ پا حان از آن مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم حان باین طرف باله اطلاع یامت ابن حسین داروعه توپخانه را نا موحی در برابر دو العقار حان بر سر حصر گذاشته ازانجا بقصد مقابله معظم حان بر گشت و بعد از انقضای سه پاس روز رونروی جدود اقبال شده صف آزای حرب و قتال گردید و پشت ندهی که دران بواحی بود داده توپخانه را پیش روی خود چید القصة نتوپ و تعدگ و زنبورک و بان بیران حدال زبانه رده برق فتنه در حشیدن گرفت و بعد بلا

تلاشهای مردانه و کوشش های دلآورانه بطور رسانیده داد مردی و مردانگی داد و از مشاهدۀ کثرت اعدای و قلت جمعیت همراهان حویتش چند کشتی را از آن سرحسر لحدت رای صائب آتش زده موحش تا اگر بالعرض عیدم نماید و داخل حسر شود از آب نتواند گذشت و محالغان بانکار پس از سعی بسیار و تلاش بیشمار دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند صاحب و قدم حرأت بحسر نتوانستند گذاشت معظم حان بعد از وقوع این مقدمه صواب چنان دانست که از باله عبور کرده بر سر مقهوران رود بدانرا محافظت اردوی و معسكر بعدۀ ذوالفقار حان نموده باین عربیت نصرت اثر نا عساکر طغر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویه افواج قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام حان را ناسید مطهر حان و دلآور حان و بیکنام حان و حمعی دیگر از مداران حالات افار در میمده و مدائبحانرا نا راحه محان سنگه بندیده و گروهی دیگر از مردان کار در میسر حای داد و فتح جنگ حان را نا لودیحان و سردست حان و مریقی دیگر از اوعانان که همگی در هزار سوار بودند بهراولی مقرر کرد و احلاص حان حویشگی را نا حوقی از محاهدان شهابت شعار طرح نمود و تکیه بر سخت بلند و اقبال نصرت پیودد گیتی حدیو عالم گیر میروز مند کرده تنوروی لائو و سرادر در عقب افواج مخالف که سه سردار توره داشت و نادشاهزادۀ عالیقدر محمد سلطان نا مایه حرأت و دلآوری و مهارت در مدون سردازی و پداهگیری که در عرص مدتهای مدید از برکات حدیب و میامس ارشاد حضرت شاهدشاهی اندوخته بودند مقدمه

آنحراں و روز دہانیاں دمدہ یکہ تاز حان مرستاد و آنحراں شہامت شعار
خود دران طرف حسر قرار گرفته رسول بیگ روز دہانی را با
جماعت او و طایعہ آعران و پانصد سوار برق انداز و پانصد پیادہ
دند و مچھی بکومک یکہ تار حان از آب گذراید القصہ موج مخالف
ناستطہار میلاں و توپخانہ عظیم بردیک مورچال رسیدہ لشکر و
کوشش پرداخت یکہ تار حان با آنکہ سپاہی در حور حکوم مخالفان
ہمراہ بداشت قدم ثبات و استقلال ادا شدہ داد سعی و مردی داد
و پس از تلاش و تردد بسیار کہ منتہای مراتب کارزار و سراوار
دہانراں حان نثار بود برحم تعذگی کہ از دست اجل کشاد یاب
آرپای در آمدہ تا دو برادر حقیقی بقدر حان در راہ ولی نعمت
صورت و معنی در ناح و بدیروی کوشش و حان مشادی لواہی
شہادت در میدان سعادت در امر اہت و از بدہای روشناس محمد
صادق اردربادی بفر دران دارو گیر سربازی رفتہ سرمراری
اندوخت و چندی دیگر از جوانان دلاور سرنجیب بیگنامی مرو
نردہ حمعی کنیز چہرہ مردمی بر نور رخم آراستند و از نامدراں لشکر
مخالف مقصود بیگ مخاطب بقدر امداد حان و سرمست امدان
ہدف بارک قصا گشتہ بر خاک ہلاک افتادند و بسیاری از آن
حرب انداز گشتہ و زخم دار گشتند و دمد از سموج ایستحال چون
ہمراہاں یکہ تاز حان کہ حمعی قلیل بودہ تاب استیلای اعدا
نیاروند و از آب گذشتہ بذوالعقار حان کہ دران طرف حسر بود
ملحق شدند آنحراں عقیدت میآب از انروی آب توپ و تعنگ
بایرہ قتال امروختہ باروی شہامت و پردلی ہمدامعت کشاد و

ایام لشکر را آنجا بسر بردند و چون موسم نازان و مقصی شد
و طعیدان آنها فرو نشست و نادرشاه را و الا گهر محمد سلطان که
بجهت کدخدائی نژاد زنده بود با حدود مخالف که دران
طرف آب بود با کمر نگر آمدند و لشکر را دگر ناره سودای پندار و
عز و هوای مکنه و شور و سرافرازی نادرشاه محال عزم صف آرایی
و بدرن با عساکر اقبال که همه پیدش معظم حان در معصومه نازار
یکجا فراهم آمده بودند و مصمم کردند و نادرشاه را محمد سلطان
و بلند اختر پسر حرد خویش و قریب هشت هزار سوار آهنگ حدگ
و قصد پیگار روانه شد و میر مرتضی لشکری حرد را لکراسف اکثر نگر
مقرر نمود معظم حان بعد از اجتماع خبر به نص عظیم از اکثر نگر
مقدم مدافعه و مقابله از معصومه نازار روانه شد و چون نزدیک
لموضع بلکنه رسید بموا دید رای صائب در عقب ناله عمیقی که
در بای به گیرتی منتهی شده قرار اقامت داده دو حشر بغاصه بیم
کروه از هم بران ناله دست یکی پیش روی معسکر طغر اثر و یکی با
دست راست در سمت بلکنه که هرگاه خواهد حرد مسعود را
ناین دو حشر از آب نگذارند و در اطراف حشرها مورچال بسته
نادوات توپخانه استحکام داد و محمد مراد بیگ را باهتمام توپ
اندازی در مورچال سمت رو بروی حرد و یکه تار جان را باجمعی
مخاطب حشر جانب دست راست و پیر محمد آعر را با فرق
آعران بقراولی تعدس کرده مد نظر ورود اعادی نشست باحمله چون
لشکر می خواست که از نواره جدا شود و از اکثر نگر تا نواحی
معسکر جیوش ویروزی که برآه راسب همگی بدست و چنار کروه

مدت که اکبرنگر در تصرف حدود طغر اثر بود و اهل و عیال اکثر
 بوکراں باشجاع ناموال و امتعه آنها بودند معظم حان و ذوالعقار حان
 بطر نرشیمنه معدلت و بصفت و شیوه احسان و مروت خدیو حهان
 و حلیعه زمان کرده مدسول و متعلقان آنها را در مهد امن و امن
 حای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و
 تطاول تعرض و مال آفرینی رساند شیخ عداس مذکور در عرض این
 ایام که در پتوره بود اکتفا ناآثار حور و بیداد باشجاع کرده همواره جمعی
 نر نواره نثاحت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس
 بسیاری از مردم باشجاع دران عارتها دستخوش بیداد او میشان شد
 بالکمله بعد از چندینی که شیخ عداس در پتوره پای حرأ استوار
 کرده بود با شجاع دلیر شده عزم آمدن ناین روی آب نمود و سراج
 الدین حاسری را نامیر علاء الدین دیوان و محمد زمان میر سامان
 حود در تانده بمحاطت ندکه و اهل حرم گذاشته ناستطهار نواره بهم
 دی الحکه ناین کنار آمد و در پتوره برول ایدار نمود و چون میکواست
 که صبیغه حود 'احدالک نکاح بادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا
 ایشان دلبهادر همراهی او شوند و تهیه اسباب این طوی کرده بود
 اریکها ایشانرا نثانده فرستاد که کد جدا شوند و بعد از وقوع طوی
 مراحت نماید و میرد هم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده
 نا بها آمد دو العقار حان با اکثر لشکر طغر اثر در سرزمین دلدی
 از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است حای اقامت
 گریده بود و راحه اندر من بدیده با جمعی در مدارل و عمارات
 باشجاع برول داشت حان مذکور بعد از وقوف نرین معنی چون

و سه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت ناران و طعیان آنها که نامطلاح اهل آملک حبیل میگویند بمثاله آب میگیرند که همه رمیدهای که در غیر این موسم خشک میداشد بربر آب در می آید چنانچه بحال تردد اسب و آدم نمی ماند و در عین شهر کشتی کار میکند لهذا در هنگام طعیان حبیل بدانرا آنکه همگی نواره را که مدار کار آملک برآنست عظیم متصرف بود آروقه از راه دریا سپاه طعیر پناه نمیرسید و اریس حبیب که راحه هرچند رمیددار مملووه که از تیره کتبی و شقارت مدشی با اعدای اتفاق داشت در طرف کوهستان مملووه را بر مترددین سوراخیده لشکاره را میرد از آن راه بیرعله بمعمر میزوری نمیرسید بدانریس مقدماب درین ایام عسرب و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشید و احتلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت تلف شد و بیرحمعی از حدود قاهره در سرزمینی مرتفع که آب نمیکرفت رحمت اقامت گسترده منتظر انصرام ایام برهاب بودند چون باشجاع براینحال آگاهی یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ممیر فهاد پرورش سر نرزه نخست سنجع عناس را که میر لشکر بود با چهار صد سوار و نرحی از نواره بموضع پتوره^(۲) که دهی است در هشت گروهی اکبرنگر بر ساحل دریا و رمیدش ارتعاعی دارد مرستان و او با همراهان ناآنها آمده چون مانع و مراحمی نبود بساط اقامت و درنگ گسترده و نا آنکه درین

تیره تحت او را حاکم چهارگیر نکر کرده بود زمینداران آنجا را
 ناحود متعفی ساخته در صدد بندگی و درلت حواری حلیعه حها
 است و مدور حان پسر معصوم حان زمیندار حانگیر نگر ناشارء او
 اکثر نوارء پادشاهی را بقید صط و تصرف خود آورده تا برگشته
 ایام در مقام سرکشی و حلال اسب و مجموع زمینداران آنحدود
 نمودارقت او دم از مخالفت میزند و عمقرب حانمدکور بانوارء پادشاهی
 دمعظم حان پیوسب از اجتماع این حدلواعج پیران خوف و هراس از
 کانن باطدش سر بر زده زین الدین مهین نا حلف خود را نا حواحه
 حسرو که نوکر مدهء او بود و لشکر شایسته نچهانگیر نگر مرستاد تا
 صصط و بسق آن حدود و استمالب زمینداران آنجا پردازد و رحمان
 یارمدکور حاطر خود را بعمل نتواند آورد و چون حاطرش ازین معنی
 بعایت هراسان بود باین اکتفا نکرده سید عالم را باجمعی دیگر
 متعاقب مرستاد که نرین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت نده
 رحمان یار را بقتل رساند زین الدین بعد از وصول نچهانگیر نگر
 تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی عذر و مکیذب نسانه و اوهوس
 روزی او را دربار عام طلبید و ناشارء آتشعهء در حء فساک مردمی
 که حاضر بودند هر یک حرنه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال
 این قصیه بیدر روزگار وحامب آثار ناشجاع عائدگشته صمیمه اسباب
 حدلان و ادبارش گردید *

و از سوانح این ایام آمدن آن ندمان است بایدطرب آب

و متصرف شدن اکثر نگر بنابر بعضی موحذاب و اسباب

تدیین این مقدمه آنکه چون یکطرف آن نلده کوهستاناست

آن آنها مورچال بسته و جمعی مدافعه مقرر نموده از روی زمین و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن حدود منگیر و بهاگلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان حیثیت مبدور و اعادی مقهور جنگها و آویرشها روی می نمود و همه هاعلمه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد حان بموضع قاصی گریه که برابر بهاگلپور است رسید هدور موسم د'ارش آن ملک که امتدادش یشتزار دیگر جاها است سپری گذشته آنها و نالها که هدور از آن ناگیر بود طعیان داشت خصوصاً آب کومی و کاله پانی و مہاندی که در برشکال رعایت عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و از بلخیت برای گذراندیدن باقی ایام برشکال و مرودشستن طعیان آنها و نالها در آن موضع قرار اقامت داده یکچند بانتظار وقت و فرصت آنها بسر برد و چون ناشجاع نار دیگر چنانچه عنقریب گوارش خواهد یافت اکثر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد حان مذکور دیر بمصواندید رای صائب ارگدگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاگلپور و کهل کانو گذراند و در اواخر ربیع الاول که موسم ناران منقصی گشته آنها از طعیان ایستاد و میان ناشجاع و معطم حان درین طرف آب محاربات و صف آراییها روی داده دگر ناره ارگدگ گذشته روانه مقصد گردید تا حمله ناشجاع سمیت گذراندیدن ایام برشکال در تانده طرح اسب امگنده مجموع اشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شدیده بود که رحمان یار محتاط ترشید حان پسر احتیاج حان قدیم که در سالک کومبکیان بدگاه انتظام داشت و آن لیکن

هوشیاری و راحه اندر من ندیده و مرلداشخان و چندی دیگر از امرا
 در اکثر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهدشاهی
 که پیوسته از مروج الهام روشن و دقائق اسرار ملک و ملت دران
 پرتو افکن است از کمال دور بینی و مصلحت سمعی چنان اقتضا
 نموده بود که یکی از بندهای شهاب کیش حاکم پارس با موحی از
 خدود نصرت شعار از دریای گنگ عبور نموده بر سر تانده که نگاه
 باشجاع بود درود چنانچه معظم حان با عساکر مصر اثر از سمیت
 مخصوص آباد و اکثر نگر در استیصال آن شور انگیز فتنه گر
 میکوشید از آن طرف دریای گنگ بفرجی از امواج طغیان و بدو
 او پردازند و از هر دو سو کار بران برگشته روزگار تدک سارند از حداب
 خلافت و جهاداری یرلیع گیتی مطاع بنام دژد حان صوبه دار
 بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بزد و نا
 تابینان خود و کومکیان آن نموده هر جا مناسب داند از آب گنگ
 گذشته بر سر تانده رود حان مذکور بعد از ورود مشور لایع النور
 شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار
 پیاده بیانات حویش در پنده گذاشته بموجب فرمان و احب الانعان
 غره ماه مبارک رمضان با رشید حان و میرزا خان و هادی داه حان
 و قادر داه حان و حواحه عذایب الله و سائر کومکنان صوبه بهار
 بنده پنده از گنگ گذشت و چون موسم برشکال رسیده آنها و نالها
 طعیان کرد و دریای برحوک و گندک و دیگر شعبهای دریای گنگ
 که دران فصل بدون کشتی و حسر عبور ارادها متعذر است در راه
 واقع بود و عذیم عاقبت و خیم باسطنهار نواره عظیم جا نجا بر کنار

حال خویش داشته نامۀ طهار یکدای و اعتصام مواضع آن والا
 نبراه مستوثق گردید و این ساخته کمال متور و احتلال محدود اتدال
 راه یافته سپاه طعنه پده بهم برآمدند و دند های نادشاهی را دل از
 حای رفته داری، همت نستنی گرائید و باشعاع لشکری نادرهی
 از نواره دودکچی مرستاد که از اسبا و اموال و کار حاجات و لشکر
 ساعمراده هرچه توانند نادرهی آب بردند معطم حان همان شب از
 سمج این قصیه آگاهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عدان
 ثبات و سکون از کف داد و اصلا معلوب ترلزل و هراس دگشته پای
 عمودیت از حادۀ مستقیم احلاص و درلت خواهی بیرون نهاد و
 مردای آن بقصد حذر این حادثه از روی کمال سرداری و عمودیت
 شعاری حورده از موتی خود را بدر کچی رسانید و لشکر بصرب
 اثر را که از وقوع این ساخته سررشته استقلال از کف داده بودند
 صط و بسق کرده باستمال و دادهی همت کشید و حمعی از
 مصالح را که چرگی و چیره دستی کرده نواره بقصد بردن کار
 حاجات و لشکر ساعمراده باین طرف آب آمده بودند از آنجا دع
 نموده حائب و مدبرم صاحب و کمر احلاص و ددگی بر میل حال
 بسته تدبیر تدارک این قصیه با ملأئم پرداخت القصة بعد ازین
 مقدمه چون موسم طعیان آدها بود از طریق مورچالها سرحاست
 و معطم حان خود در موضع معصومه نازار که سرزمینی مرتفع و از
 اکثر دگر بمصامت می کرده واقع است قرار گذاریدن ایام برسات
 داده آنجا بساط امامت گسترند و بروفق تحویرو موالدید از دالعقار
 حار و اعلام حان و ودائی حان و حید مطهر حان و احلاص حان

باشجاع از روی عذر و مکیدب نارسال رحل و رسائل و تمهید
 تسویات و تحلیلات که در نفوس جوانان با تکرر کاران مریع الذائیر
 اصبع ناعوای آتشعدۀ دوحۀ ساطب منکوشد و نه دیرگ تلدیس
 و تروریر اسون مکرر مریب میدمید و حرف ترویج صدیۀ خود ناآن
 والا نژاد درمیان آورده بود و دیر بعضی معسداں واقعه طلب میانه
 ایشان و معطم حان که حصرب شاهنشاهی بمقتضای پیس بینی
 و کار آگاهی او را در سرداری عساکر نصر شکار کمال استقلال و
 اختیار داده بودند عمار بقاز انگلیخته همواره دماسی و عماری
 رختش انگریزی و فتنه سازی می نمودند درین وقت آن عالی
 تنار را بمنابر مقدسات و همیه اندیشیهای فاسد لحاظ راز یافته این
 معنی علاوه مراتب اعوا و اصلال محالغان گردید و از حامی و
 حاملی ارتکاب امری که سرار آئین دانش و هوشمندی و
 شایان سکوة حشمت و سرلندی نبود نموده چهرۀ دولت و سعادت
 خود بباحن مخالفت حرّاشید و اراده گرویدند بدشجاع و موافقت و
 معاونت او پیشدهاد خاطر ساخته داین قصد ناصواب و عریمت
 نالایق شب نیت و هفتم ماه رمضان دوم سال از خلوص همایون
 با امر قلی داروغۀ توپخانه و قائم علی منر تورک خویش که
 محرم این راز بودند و در سه کس دیگر از خدمتگذاران بر کشتی
 نشسته از آب گذشتند با شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انصاف
 و استدشار عظیم نمود و بلند اختر پسر کهتر خویش را با حامی دیگر
 که سر حیل عمدہای او بود باستقلال مرستاده قدوم ایشانرا باعزاز
 و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایه رونق کار و دهنود

حکمت‌های پنهان که در مدوح حوادث بسا کون و مساعد و دیعت باشد
گاهی در ساحت دولت آسمان رعش عذار حادثه باطلانم که ناصر
آشوب طاهر دیما و توتیایی دیده دانش هوشمدان ناسد نداد
دایم مصلحت برانگیرد و احادی سلطنت و اولای حقتش را
حدوث ساحت با مرعوب که عافان اسرار حکمت ایزدی آن را از
مویذ عین الکمال و حردمدان نصیرت همش از آیات مدین
اقتال شمارد امتحان نماید تا چون عقول و امهام ارباب الداب در
تدبیر آن معصله فرو ماند و ا دام بقوس اصحاب همت در حایل
آن واقعه از حادثه نداد و استقامت لعرض پذیرد سلسله عنایت
ارلی که همواره کابل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوهست بحدتس آمده لچاره گرمی و کارساری پردازد و بحال
آن عقد دوشوارتوب ناری بحسب کامکار او در همگنان روش و اشکار
سازد از شواهد و بطائر صدق اس مقال در مدارج ظهور بمرامت
و حلال حدیو حها و حلیعه رمان قصیه محالعت و طعیان نادشاعران
عالی بران محمد سلطان است که درس هنگام بحسب تقدیر روی
داده موجب حیرت آزار امکار شد و تا بسب بی الحمله و هن
و احتلالی معساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایه سیرت و عمرور
محالغان گردید و آخر الاسرامداد لطیعه تأیید الهی و رهمنائی
اوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تدار خلاف اندیتس
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و محدودا بیروی طالع والای این
حدیو اعس و افاق پرتو ظهور داده حها و حهایان را دیده بدور
دیتس بر امروحت تدبیر این عریب واقعه آنکه چون درین مدت

و جمعی دیگر را اعادی هکوم آورده دستگیر ساختند القصه پس
از وقوع این مقدمه نچند روز چون موسم نرشکال بر دینک رسیده بود
ناران سر شده نمایانگی اندر قطره نار عذار پیکار مرو نشسب و کثرت
نارن و طعیان آنها باعث حمود ویران حدال و قتال گردید و از طرفین
مسلط محاربه در نور دیده سر انحام اسباب گذرانیدن ایام
نرشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد

سلطان و زینن به پیش فاسجاع فتنه شعار

و شرح وقایعی که بعساکر ظفر یناه روداده

چون ایرد جهان آرا حواعد که یکی از برگزیده های خویش را که
احمال عطمت و کمال خلالتش از نظر طاهر بگر صورت بیدان در
لقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه طهور حلوه دهد و لطائف
توفیق و شرائع تائیدات شان معدوی و در طل الهی اورا نکات
عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل طاهره
بگراهند ناهره کامیاب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد بعلو قدر
و مدرست او راه برده چراغ بیعتش از مشعل هدایت بر امروزند
و سرمایه آگهی و بصیرت اندورند و هم آن دست پرورد انوار توفیق
ار طهور بدائع وقائع و خلائل احوال اندازه مواهب و الطاف در الحلال
در ناره خود گرفته دست اعتصام و توسل از عروه و ثقی توکل بردارد
و همواره هم والا بشکر دهم والای نامتناهی آلهی گمارد بافتنای

کدان از میان گوشها درآمده بکرم تنگ و در زخم تیر برداشت و
 چند کس از همراهانش بپرورحمی شدند و شهناز و شریف درادران
 فتح جنگ حان و رستم و رسول برادرانهای حان مذکور و جمعی
 دیگر از اقربا و تابعان او که در کشتی دیگر بودند برخی مرده آمده
 بهدا ممت اعدا پرداختند و مانقی در صدد مرده آمدن بودند درین
 اثنا موحی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدو رسب سوار میلی
 پیشا پیش برانها حمله کرد و میل آب درآمده بر سر کشتی رسید
 این دلیران حاضردار مرد وار دل مرهلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه
 سپاهگری و حاضرشانی بود بطهور رسانیدند و بعد از کوشش بهیار
 شهناز را میل بصدمة دندان از هم گذاریدند و رستم و رسول نا جمعی
 دیگر جنگ کدان برتنه والای شهادت فائز گشتند و تنی چند که محجوج
 گشته ارتلاش و تردد باز مانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند
 حاصل که دران موقع قیامت اثر و موج حیر حادّه و خطر جمعی کثیر
 را آب هلاک از سر گذشت و سعیده حیات بسیاری بگرداب اجل
 فروشد و بعد از وقوع این کارزار محالغان بانکار بر سر اتمام حان و گروهی
 که پیشتر از کشتی برول نموده بمورچال درآمده بودند محجوم آوردند
 آن دلاوران شهامت پرور که حان و شانی را در راه بندگی پیرایه نقای
 حاددانی و سرمایه عمر ثانی می شمردند باروی بسالب و دلیری
 کشاده حرید متاع بیکدامی را نقد روان برکف همت نهادند و تبع
 گیس از پیام قهر کشیده داد سعی و حالات داد لیکن چون پیاده
 بودند و از عقب کومکی برسید و میلاں عدیم از اطراف بر آنها حمله
 کرد اهتمام حان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عدو دیت در ناخند

مشرده دست حرأت نداشتن تیر و تهنک کشودند و مخالفان را برگردانیده بگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که در کشتیها بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و خورد قدم همت پس کشیده کشتیها را برگردانیدند و از مجموع نواره پادشاهی همین شش کشتی دران گذار دادند که برخی مردم از آنها فرو آمده داخل مورچال شده بودند و پاره هروز در کشتی بودند مخالفان از مشاهده این حال چیره و دلیر شده بهمان هیئت اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با در میل صست ناهنگ مدافعه برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل مورچال شده بودند نگشته بر سر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و فرصت عذیمت شمرده ناروی حسارت نهاره و پیکار کشودند معظم حان چند آنکه سعی کرد که کشتیهای که از گذار برگشته بود باز بکوسک آنها برود یا ناید طرف آید که حمای دیگر موار کرده بودند فرستد صورت بدست و درین اثنا که بهادران میروزمند ناعدای شقاوت پیوند گرم تلات و او برش بودند از نواره مخالف چند گوشه جنگی از اطراف این کشتیها در آمده بر روی آب نیز محدودان خاکسار آتس امروز پیکار شدند و بحر طوفان حیر فتنه و ستیر بتلاطم آمده حرای صعب میماندین روی داد و بهنگل بحر شجاعت را نا آن روزه صفتان او برش رستمانه انتاعی افتاد بر دستهای برادر فتح جنگ حان که ناروقای خود در یکی از آن کشتیها بود ناجمعی از محدودان که در گوشها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده بهیاری ازان گرده انداز پزوه را مقتول و محروح ساخت و جنگ

رسید که دستمردی بهتر از آن نگر بود لهذا آمد از وقوع این مقدمه
 به چند روز ندهای نادشاهی را طلبیده قرارداد که بونی دیگر
 جمعی کثیر استعداد تمام به کشتیها بسته بر سر محالغان رود و
 باین عریمت شب دوشنبه نودهم شعبان از نخستین حال حلوس
 همایون خود نیکار دریا رفته رهبر از دلبران و دلوران حیتش مسعود
 را که مرداران و مردم نامی در آن میان بودند بر کشتیها رسانید و
 سعی و اهتمام تمام تا از آخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون
 بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح ناظر آب روانه نمود
 چون درین بوقت اعدای عامل بودند بلکه از عریمت این حرکت
 پیشتر آگاهی داشتند و آماده مدافعت شده شب و روز لوازم حرم
 و پاسداری و مراسم تیغ و هوشیاری نگر میکردند سید عالم که
 سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصادمت گشته بالشکری
 شایسته و چند بیل مست جنگی دور از مورچال عقب قدمها در
 کمپس فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک نیکار رسیده دو سه کشتی
 که از همه پیش بود اهتمام حال و گروهی دیگر در آن بودند حال مرزور
 و معدودی از مبارزان منصوب چنانکه میفرمود آمده بر مورچال اعدا
 حمله آور گشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان
 شده بهادران بصرت لوا علمهای خود بر بالای مورچال ردید مشاهده
 اینحال سید عالم آن جمع کینه حوازه از کمینگاه بر آمده در بوقت
 که این رهبر قلیل فرود آمده باقی در صدد فرول بودند و اکثر کشتیها
 هنوز نیکار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت
 پیش آمد مبارزان حلاب آئین ناو خود قتل عدد قدم دلیری

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و مدعی ار تغلچیان و مردم
 کبری بران بشایده شمی روانه نمود که با نظرب رفته دستبردنی نگار
 ببرد کشتیهای مذکور چون قریب میدان دریا رسید دیده بانان و
 قراولان بوارۀ عدیم آگاه شدند و بوارۀ آنها بمدا معه پیدش آمده این مریق
 کاری نساخته و برگردیدند روز دیگر آنحال عقدیت پرور دگر باره آن
 عریمت بصرت اثر نیست کس از بددهای نادشاهی و حمعی ار
 علامان خود برده در کشتی بشایده در گرمگاه روزی که هوا در مهایت
 حرارت بود و اعدای عامل بودند آنها را مرستاد که شاید فرصت
 یافته دستبردنی نمایند آن کار طلبان چالاک بسدک سیرمی ناد ار
 آب گذشته در مر توپخانه عدیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند
 و بدلیری و تیردستی شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو
 توپ کلاں که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده ناطل
 گردانیدند و سالما و عامما معاودت کرده بدیرنگی اقبال بیروال حدیو
 حهان اینقسم دستبردنی عظیم و حرأتی نمایان از انها ظهور آمد
 اعدای ار وقوع این مقدمه انگشت حیرب بدندان تعجب گریده از
 سطون و صولت مدارزان بهرام انتقام حساب تمام در گرفتند چون
 باسحاح ازین معنی آگهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او
 بود باوچی تازه بحای نور الحس تعیین نمود و پس ار وقوع
 این قصیه شگرف باقتضای تقدیر عساکر گردن مآثر را چشم زحمی
 روی داد و تدیین این مقدمه آنکه چون مدارزان بدروزی نشان
 چنان دستبردنی نمودند و نقش آن تدبیر الحس اتعاق و بدابر
 ععلت ارباب عدا و شقاق در سب دشمن شد معظم حان را بحاطر

بطرف سوتی که قریب چهارده کرد ر ۱ ریکر سمت چپاگیرنگر
 راجع است رفته احاطه پذیرگشتن از دریا پردارد و عساکر طغر مآثر
 از دوگچی تاسوتی حاکم در کنار آب مورچالها ساخته در کمین
 انداز فرصت ناسد بانراں آسمان ارباب ائین نا درخی از حیوت
 مصر قریب سوتی رفته آسمان بساط اقامت گسترد و همت عقیدت
 پیوند بر عدو از دریا و استصال اعدا مقصور گردانیده سراسیم
 اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت علی قلیخان را نا جمعی در
 محادی دوناپور که قریب شش کوه از باترپور سمت چپاگیرنگر
 است تعیین کرد و ادساهراد دلد مقدار محمد سلطان نا دوالعقار
 حان و اسلام حان و فدائی حان و جمعی دیگر از امرا و عائرانواج بصورت
 پذیرا در دوگچی قرار اقامت داده روزی ناشجاع شستند و آن ناطل
 متیر رفته پرور نور الحس را که از عمدهای او دود نا نوحی ر نوحی
 از توپخانه مرستان که در مقابل سوتی شسته نمراتب مداوم
 پردارد و اسعدیار معموری را نا جمعی دوناپور معین نمود که
 آنجا مورچال بسته مایع عدو عساکر مدصور ناسد و ریس الدین پسر
 بررگ خود را ناتمامی پردگیان و رائد امول و اسیا نثاده مرستان
 بالکمله معطم حان بعد از استقرار در سوتی سراسیم نواره پرداخته
 قریب صد کشتی حامل نمود و شب و روز در کمین فرصت نوده
 محالغان آنطرف دمدنها هتده هشت توپ کلان در فرار آنها نصب
 کرده بودند و پیوسته لشکر مدصور می انداختند و اکثر اوقات
 آسیب آن لشکریان و اهل اردو و دواب لشکر میرمید معطم حان در
 حلال این ایام حواست که دستبرد می بمهوران نماید بانراں ده

سازند تاج نیاززی و حوتی از امعاء و گروهی از تائیدان معظم حان
 بران حسارت مدشال حمله برده آنها را فرصت تمکن و محال قرار
 ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بددغای
 نادشاهی و تائیدان معظم حان رتبه حانعشایی یافتند و برخی
 از مقهوران را سعیده حیات دگرداب و با افتاد و پس از یکرز
 مدبران شقاوت اندرز دگر باره ناستطهار بواره آمده جنگ دریوستند
 لیکن از سطوت و صولت بهادران میروزمد معلوب و منکوب گشته
 طرخی بخشستند و جمعی کشته و پاره سحروج گردیدند و چندی از
 مبارزان حالات شعار بیرحان بثار گشته گروهی را آسیب رحم رسید
 و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع حام از گریستن آن هر
 زمین بریده دست از او بر سر کشیدند و همگی همت بر استحکام
 مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره بواره آنها
 بروی دریا سیر می نمود و گاهی سمت اکثر بگر که محمد مراد
 بیک باقشویی از حدود مسعود در احاطه معین بود میروست و شب و
 روز از طرفین توپ و تندرک همدگانه کوشش و جنگ گرم بود بالحملة
 چون در سمت دو کچی^(۷) و اکثر بگر دریا عرضی عربص داشت و
 باشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپ خانه نشسته
 بود و آندقدر بواره که حیتش منصور دان عبور تواند نمود یامت نمیشد
 معظم حان بصوالدید رای احلام پیرا چنان اندیشید که خود نداشتن
 و هند هرار سوار از بادشاهزاده و الانراد محمد سلطان جدا شده

رمین گماشته چور و رزید سعی کوشش بسیار چند کشتی سراجام
 کرد و باین عربمت صائب وقت شام ناهمعی از مداران ویرری
 اعتصام بکار دریا رست و چون اول شب داد استداد داشت و سیر
 کشتی مدد در بود دوپاس از شب گذشته که داد ایستاد و طلاطم
 دریا فرو دشست حمعی از بهادران حالات آئین بران کشتیها بشایده
 نسوی آن سرزمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را بار پش
 مرستادند و برخی دیگر دران سغائن بشسته رفتند و همچین
 میام کوشش و احتیاد آحان احلاص بهاد تا از احرش قریب
 دو هزار کس از تابندان او و چندی از بددهای عمده نادرشاهی
 مثل دو الفقار حان و فتح جنگ حان و رشید حان اصراری و لودی
 حان و راحه مدحان سنگه ندیله و تاج بیاری هر یک تا تابندان خویش
 و دو و یست بیلدار و پاره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید
 محالغان از عبور لشکر مدصور آگهی یافته اندام ثبات آنها لعش
 پذیرمت و توپها را بر سغائن انداخته مانند حاشاک سدک سر از
 پشش موج گیران شدند و محاهدان ویرری لوا لهای آنها آمده
 دران سرزمین علم نصرت بر امراتند و طرح مورچال انداختند و در
 دیگر اعدای تیره ایام تا هئیت و حمیعت تمام تا کل نواره بر سر
 آن سرزمین آمده و از کشتیها جنگ توپ و تعنگ هر کرده بر
 روی آب آتش کارزار بر امروحتند و عساکر قاهره بیر از مورچالها
 نمدامعت پرداخته قدم همت از حای حود بر نداشتند و ویرری
 مرده نموده چند کشتی را توپ زدند حمعی ازان حیل ادا از
 کشتیها بر آمده حواستند که ناستطهار نواره برکار آب مورچال

که در آن گروه از اکابران شهرت مخصوص آباد است از آب گنگ
عمور کند از شهر برآمده در دو سه کوهی گذر مذکور برول کرد
و سراج الدین حابری و نورالحسن را که از عمده‌های او بودند
در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کار احداث و مردمش نمایند
و خود کنار آب رفته کشتیها بمردم بخش کرد و مقرر نمود که او آخر
شب اردریا بگذرد چون آتش نادی عظیم میوزید و دریا تلاطم
آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
ندایره خود آمد که صبح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره
بموضع بلکته که تا حای برول او قریب پائیده گروه بود رسیده
مقام داشت چون اله و ردیحان از معامله مهمی و کار شناسی رقم
حدالان و نکال از ناصیه حال آن حسران سأل خوانده این معنی را
متیقن نمود که بر تقدیری که ده تکپوی گیر و آوارگی از تبع قهر
و سطوب مبارران حیث اقبال آمان یابد لامحاله در دریا طعمه
ماهی و بهنگ یا محشور با دود و دایم صحرای رحمت خواهد گردید و
بر همدیگر عقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش
برگشته بخود مسعود پیوندد و درس هنگام که طبطبه قرب وصول
افواج میرزوی لوا حکمران محالان رهبره گذار اعدا شده بود حصول
این مطلب را بدینکار میدانست درین شب که باشاع از کنار آب
برگشته بخیمهگاه خود آمد حال مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر
مراجعت کرد و چون بسیاری از مردم باشاع که از بهبود حال و حسن
مائش امید بر گرفته آراذه حدائی داشتند باو متعلق و همدان
بودند و خود بدر حوقی از سپاه داشت منزل خویش را استحکام

مقرر نموده بود هر روز سی آسند و همگی اجتماع نمودند و در آن اشعار
 گاه برل می نمودند و وقت کوچ اردویی خود را در میان گرفته
 عذب لشکر می آمدند تا آنکه شادروانم رحمت که حدود قاهره را
 سه مدول از بیرونم گذشته بود اتفاق نمود روزی در آن از همراهی
 حیش منصور بر یافتند و بیات مستوعی بر او صیانت و معیونت
 شناسند و شاهزاده عالمه قدر و معظم حال به مقتضای مشایعت میفرست
 احوال آنها نگشته حواری حرکت داشتند آن دهانت و مشای
 چهارت شمار را بفرستادند شاهزاده حواله نمودند و اصد اوس
 معنی منزلت شده با اعتماد خود عین الاهی و اعتماد اقبال
 بیروالی شاهدشاهی را به مقصد گردیدند تا آنکه با شیخ بود از آنکه
 برگشتن عساکر حبال کشا از بیرونم هوایی مقاومت و صلابت
 از سر بیرون کرده با چار و باطمینان خود بکمت فرجام از راهمانی
 روانه اکثر بگرشد و اوائل ماه رحمت تا آنجا رسید و پیون از بیم تعاقب
 امواج بحر امواج معینه طاعت اگر آب اضطراب داده و بیرونی همت
 و حرأت در ناحیه بود قرار استقامت و پایداری ناحیه نداشتند
 و در احاطه مقاومت با عساکر طغر مائرا از انداز قدرت و عدت حواس
 مرا تر داشتند واسطه رحمت و بیرونم گذشتن در بانی گنگ از اکثر بگر آمد
 از شناع افعال اصوات آن بیرونم بدست که در حال ابلحال و ارتکاب
 آن و مال دارین و دروخت کشتن اله و در بحال بود تا حین الله بصر
 حرد او تنگین این مقدمه آنکه چون میخواست که در گذر دو ناچسبی

معوان که از سونگنر عدور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته
 برادر داس کوه طریقی بصرت پیدموند و اسعدیار چون حواحه کمال
 را با احدای سلطنت مدعی یاس بی بیل مطالب معاودت کرد
 از سوانسی که در حلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی
 داد قصیده شورش انگیزی و بغاوت پزوهی راجپوتان ملالت کیش
 و حدادت آن گروه با عاقبت اندیش است از جنود مسعود تبیین
 این مقال آنکه چون اکادیب موحشه و امدار غیر واقعه از حدگ
 احمدیر تا بها رسیده از اجتماع آن اراخیف بمقتضای واقعه طلبی
 و مقدمه حوئی عمار بغاوت و دو روئی در چهره احوال شان دشمنه بود
 بعد از روانه شدن عساکر مدصور از پیاله پور کدور را مسنگه ولد راحه
 حیسنکه و راو بهاو سنگه هاده با اکثر آن فرقه ملال مثل امر سنگه
 چندراوت و گردهر داس کور و چتر بهوج چوها و شیر سنگه روتله^(۲)
 و پردو من کور از بیداشی و کوته اندیشی بی تحقیق حال و ملاحظه
 سوء مثال نعم تحلف از همراهی امواج اقبال چند روز هنگام
 سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت نادشاهزاده عالیمقدار
 محمد سلطان نموده در روز مقام بئر بخدمت ایشان نمی آمدند
 و کیفیت حدگ احمدیر را بعنوانی با سراوار که نصیب دشمنان این
 دولت پایدار نادر شهرت داده برهمین جمعیت دلهای سمت عقیدتان
 گردیدند در اردهم رحب که لشکر طغر اثر در دو مدلی در بهوم بود
 تعمیر فاحش در سلوک پیتش گرفته هداگم برول درحای که برای هر یک

کرده بود هوای قرار و درنگ داشته و سودای اهدک مدافعه و
 جنگ در سرانگند و دیگر نازه دیواری چون ندای همت خود سست
 ندید از سمت دریا تر آورده نکه رسد و پانزده روز انجا اقامت
 گزیده ناستحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون حواحه
 کمال امان که زمین دار نیربهوم و چانت نگر بود ندانر مطالب
 و مدعیان زمیندارانه نطاهربا او دم موافقت میرد آن بی بهر
 حوهر عقل و رای از حام طمعى کار او را بر معامله راحه بهرور
 قیاس نکرده بحکم (العریق یتشد نکل حشیش) ناطهار اتعاق
 و هوا حواهی او مستوثق شد و اعددیار معمورى بوکر خود را ناو
 همراه کرده لموضع نیر بهوم فرستاده که سد راه چپاه طعربنده شده
 نگذارند که از میان بیشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالحملة
 معطم حان نمونگیر رسیده نطم و نسق شهر و قلعه پرداخت و تاتعیین
 قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدور را نكرامت
 قاعه معین ساخت و بعد مزاع از صبط و بند و نست آن معاودت
 نموده نه نادر شاهزاده والا نژاد محمد سلطان پیومت و عساکر منصور
 از پیداله پور بدستور پیتش نراه بیشه و کوه متوجه مقصد شدند و انجا
 که حواحه کمال را تدبیر درست و عقل مآل اندیش بود و از
 کارشناسی و مصلحت دانی خود خود از ریان میدانست بعد از
 رسیدن افواج جهان کشانه نیربهوم در راه دادن عساکر نادرشاهی
 و سلوک حاد بددگی و دولتحاهی بطریقه راحه بهرور عمل نموده
 ناریایی دولت آثار محالعت و ممانعت بنظهور برمایند و خود آمده
 نادر شاهزاده والا تنار ملازمت نمود و حدود قاهره انجا نیر بهمان

مسئله مستقیم زندگی و خدمتگذاری و منتهی قویم دولت خواهی
عمودیت شعاری اختیار کرده برهدری سعادت قبول رهنمویی حدود
اقبال از طریق کوهسار نمود و امواج قاهره بدالات از مونگیر را طرح
داده و کوه را در دست چپ گذاشته لراة دامن کوه گهرکپور که بیشه
و جنگل است روانه شدند که از عقب باشجاع در آمده کار بروتنگ
سازند آن تیره تحت چون برین معنی اطلاع یاست و دادست که
اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند حدود مسعود از عقب رسیده
راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنیش نه بدگاله که سقر اهل و
عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملحا و معرفی حرآن
داشت متعذر خواهد گشت از کان ثبات و استقامتش متزلزل گردیده
دست از آن مطلب باطل و سعی بیهاصل کشیده بدست و یکم ماه
مدکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر قاهره باستماع این خبر از
پیاله پور که قریب بیست کروه از مونگیر سمت اکبرنر است
لراة راست میل کرده معظم حاکم مونگیر آمد که بدست آن
نماید و پادشاه اراده سپهر مکان محمد سلطان داعساکر طغر قرین
تا برگشتن آنحاکم احلاص آئین دران حدود اقامت نموده و
چون باشجاع بموضع رنگامانی که از مونگیر سی و سه کروه و تا
اکبرنر قریب پانزده کروه است و آن ذیربوصع مونگیر واقع شده
که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسید و حذر میل
کردن عساکر منصور لراة راست شنیده گمان برد که چون راه کوهستان
متعذر العنور بوده ترک آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند
پرداخت در اینجا باز بهمان خیال فاسد و اراده نیهوده که در مونگیر

وحدتی حجر نموده و با شجاع نابر احتیاط از سال گذشته تا این
هنگام نتخذه و سرمت آن کوشیده در هر سی گر برهی ساخته بود
و حدق آنرا با آب رسانیده بعد از وصول آنجا از محال طلبی و باطل
اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستطهار حمایت آن رحل اقامت
انداخته خواست که روزی چندانجا قدم حرأب اختوار سازد و دلوام
مدامعب و محاربت پردازد و ناین هوس حام و سودای ناتمام
مورچالها مردم خود بخش کرده آنها را نالات توپخانه که در نواره داشت
مستحکم گردانید و راحه نهرور زمین دار کهرپور چون نطاهر نابر
مصلحت مماشات با آن تیره اختر برگشته روز میگرد و خود را باو
متعلق و امیدمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر
مسلوک دشوار گذار باکر نگر بود بعهده راحه مذکور گذاشته ناغماده
مواظقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون پادشاه اراده ارحمد
عالمیقدر محمد سلطان و معظم حاکم که نا عساکر کیهانستان راه
تعاقب آن بد عاقبت می سپردند از اسطحمادی الاحره محدود
مونگیر قریب شدند از مصلحت منجی و حسن تدبیر اراده تسخیر
مونگیر و محاسره آن که بطول می انحامید مستدرک دانسته قصد
درآمدن از راه کوهستان کردند و راحه نهرور را بعبود الطاف و مراحم
بادشاهانه بر مرض عدودیت و درات هواهی و تهدید قهر و عتاب
حسروانه بر تقدیر محالعت و گمراهی پیغام داده نشاهراده اطاعت
و بدنگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا و موحدات
رعمت و اعتلای این دولت حاروانی همواره ساخته و پرداخته کار
کنان آسمان نیست راحه مذکور از یاروری نحت و نهروری طالع

اوائل این صبیحة دولت ^{سملا ایمانی} نان نموده العصه باین خیال
 حام پای تعلق دران مقام استوار کرده شروع در کشیدن دیوار و بستن
 مور چال نمود و از قلعه چنانکه هنگام آمدن ناله آنک بدتصرف آورده
 بود همت توپ کلان بر آورده در مور چالها نصب نمود و کسان مرستاده
 بود که دیگر توپها از آن قلعه بیاورند درین اثنا طبططه وصول پادشاه
 راده نامدار و الانتار محمد خلطال و معظم حال ناعساگر گردون شکوه
 دندو صرلی چنانکه شنیده ارکان ثبات و عربتمتش ترلرل یامت
 و توقف در بهادر پور بمصلحت بدیده نگام فرار سمت پنده شتامت
 و نیست و هگم حماد الاولی نطاهر آن بلده رسیده قرین خمت
 و حواری در هین مدلت و شرمساری آنجا برول ادنار نمود از کار
 های بی هنگام آن لیخرد و تیره ایام آنکه در حلال این احوال پر
 احتلال که ناموس حشمت و سروری ندست لاحت و فتنه پروری
 نهاد داده شاهد ملک و درات ازو مراق می احست و عروس لحت
 و اقبال طلاق می طلید در پنده داعیه کدحدا کردن پسر از خاطرش
 سر نرد و صبیح در العقار حان قراما نلورا که برسم گوشه شینی
 آنجا میدود لعنف و تکلیف تمام برای زین الدین مهین ناخلف
 حوش حطه نموده بقید اردواج او آورد و از آنجا روانه پیش
 گشته ششم حمادی الاحرة داخل موگیر شد و چون یک طرف آن
 بلده کوهیست بلند ملک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
 و اعیانان در زمان حکومت خود لحت استحکام بلده مذکوره
 در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب دریاد و از طرف دیگر نکه
 که فاصله بیه این یک کوره و ربع حرینی احب متصل ساخته اند

و عمدة الملك معظم حاش در ربیع الثانی نخستین سال حلول
همایون از اله آباد تا عاقب آن تیره سخت معین شده بود میپردارد
و از هنگام رسیدن او به بنارس آغار سخن کرده تا برآمدنش از
بنگاله بحاجت رحلت که قریب شایده ماه بود آن سوانح درایت
امرا را که قتل ازین در طی این دماتر ماثربصر حاشا بطریق
احمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهند تا ناظران این
مجموعه بدائع عظمت و حلال بر کیعیت احوال آن منته اندیش
باطل سگال و قوت ناروی سخت و نیروی سرپنجه اقبال این برگزیده
الطاف قادر بدیهمال کماهی آگهی یافته عبرت اندوز کارخانه ایجاد و
حسرت پذیر تقلبات بشأ کون و فساد گردند بر مقتدیان میر و آثار این
دولت گیتی مدار پوشیده مباد که آن لیخرد و تیره رای بعد فرار
از اله آباد چون به بنارس رسید از دیداشی و باطل اندیشی اراده
کرد که در بهادر پور که دو و نیم کروزه بالای بنارس برکنار دریای گنگ
واقع است حصاری کشیده مورچالها ببدند و روزی چند اسکا قدم
ثبات مشرده حتی المقدور همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو
تنگ سود ناستطهار بواره راه فرار سپارد و بهادر پور سرزمینی است
که آن برگشته سخت ادبار قریب قتل ازین در ایام بیماری اعلی
حصرت که نهوس خود سری و استقلال لشکری فراهم آورده به سمت
اله آباد می آمد بصوفندید رای باقص اسکا رحل اقامت انگنده
حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا
از عساکر باد ساهی که سرداری سلیمان بیشکوه بر سر او تعیین
یافته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه حاصه حقائق نگار در

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرصیات و سعادات و ذکر
و طاعت و شب بیداری و حیر و مدرت و پرهیزگاری و التزام صوالح
اعمال و اهتمام دشرائف و طائف و اعمال و اشتغال بتلاوت کلام
ملک علام و سلوک حادۀ سدن حصرت خیر الانام علیه و علی آله
کرائم الصلوة و السلام بسرورده بودند عزم توجه بمصلی فرموده
بتوره و آئیدی که معمول این دولت حدادان اسب بر میدلی کوه شکوه
سپهر مابند که تحت مهر مروج طلا از کوه پشت آن رنگ اوردن
زرین شفق از چرخ بیلومری بسطوع نارقه تلمع روشنی بخش
ایاق بود سوار شده نادرشاه بیک اختر والا گهر ستوده شیم محمد
معظم را در عقب سر مبارک حای داده بعیدگاه توجه فرمودند و
نمار عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاودت ساعتی در محفل
سعادت اساس خاص و عام بر اوردن کامرانی و کام بخشی شهنشاه
خورشید سان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت احوال جهانیان
کستردند و اسرار از میص عام مکرمات و انعام حدائق امید حلائق را
سرمنو شاداب گردانیدند و تا دو روز بعد از عید مراسم جشن و سرور
و تمهید و قواعد عیش و سرور مشید بود و درین ایام قاسم خان بعدایت
خلعت حاصه و اسب با سارطلا مناهی گشته نمراد آباد که حاگیر
او بود مرخص شد و اله وردیحان لمرحمت اسب با سارطلا سر بلند
گردیده رحمت معاودت بتمهرا یامت اکنون کلک حوائج بکار مرشده
وقائع حضور قهصی سرور را اینجا گذاشته نگارن حقائق ممالک
شرقی و شرح حال باشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و مسافرات
ادواج قاهره که پاشایقی نادرشاه زاده عالمقدار و الان نادر محمد سلطان

معظم و نوئیان والا مرتبت و امرای رفیع مدرت را نعطای خلعت نارانی عمر احتصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق بوزدم حرداد هلال فرجده شوال از مطلع شرف و کمال سر در رده در اندای این حشن مسعود جهانیاں را تارگی مؤنه خرمی و بشارت خوشدلی داد احقر مراد از سپهر امید دمید ماه سعادت از ملک عرت ثنان شد اطفال آمایی و آمال عید دل امروز حصول و اسحاج پیوختند و آرزومندان دعیم طرف از صوم انتظار بر آمده در سماط نشاط نشستند ماه نو چون رهرة حیدیاں عروہ نشین از منظر قصر زمردین سپهر گوشه انروی الذفات منتظران عید امید نمود چرخ پیر از برط شادمانی مانند کودکان زینت دوست از کف الحصیب دست در حنا گرفت تکلید هلال درهای شادگمی در روی عالمیاں کشاده شد و از طلعت ماه معیر طلیعة انوار عشرت و کامرانی آشکار گردید عربو کوس شادیانه و طمطراق شک حسروانه پرده کشای گوش زمانه گشت و طططیة تهییت و رزمه مبارک باد از زمره خاکیاں بمسامع افلاکیان رسید بهمت قدوم عید اسلامیاں بابشاط حش شهشاه اسلام مانند رنگ و بوی گل بهم آمحیت و آمیرش این دو هنگامه سور گلهای مرج و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تداشیر صباح مرج رواج عید حهاں را چهره نور سعادت و بهروری در انروحت نوئیان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان سپهر مدار در عتده والای سلطنت و سده علیای خلافت حاضر آمده بتقدیم تسلیم تهییت رسم عنودیت نجا آوردند و شهشاه موبق موبد دین پرور که سرتاسر این ماه مبارک اثر نادی صوم

تقریب حان یکسر اسب عربی ناسار طلا گذر دادیدند و محمد امین
 حان معیر بخشی و مرتضی حان و دیگر ارکان دولت و عمده های بارگاه
 سلطنت پیشکشهای لایق از حواهر و مرصع آلات و سائر نعمات و
 مرمونات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف
 و حکام موصیات در حوز حال پیشکشها پیاپی بریز گردون بطیر رسید و
 حوانهای زر و سیم نثار و پیشکشهای سایسته و سراوار از حاسب پرده
 آزادی هودج عرب مهذب دشین مشکوی انبث ملکه تقدس بقاب
 روشن رای بیگم و دره فاحره لحر سلطنت تحفه طینه گلش حلاوت
 ملکه ثریا حنا رب العسا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و
 اقبال و مقدسات مشکوی انبث و حلال نابوار نظر اکسیر اثر زیور
 قبول یافت و همگی بکارم عالیه و مواهب سامیه عراحتصاص یامدد
 و در ایام سعادت الحام این حشن مبرحده نثاره معلی یک مرتبه
 بر کنار دریای حون محادی درس مبارک چراغی که از شمع
 بر روی زمین ترتیب داده بودند مروع بخش انکس دولت
 گردید و دوم ناره چراغان کشتیها که بدستور سال گذشته باهتمام
 متصدیان سرکار نادرادهای ارجمند کامکار و گماشتهای نوئیان
 عالی مقدار در کمال حوی و دایریری سراجام یاوئه بود بطر
 فریب تماشاخیان شد و یکشب تماشای آتشنازی که اسباب و
 ادوات آدرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت برای خاطر
 ملکوت باطر گشت و در همین ایام عنایت نادر شاه ابرکعب
 دریا بوال بمناسبت موسم برشکال نحل برومند گلش عظمت
 بهال سعادت ثمر بوستان حشمت نادر شاه داده ارجمند محمد

و بی نظیر ارباب عطا و حیرانده روز سنجیده دعوت هزار روپیه که هم سنگ او بر آمد تاو عطا فرمود و سی هزار روپیه بواسطت صدر الصدر دارا استحقاق و محتاجین و رزمی اتقیا و صالحین مرحمت شده آثار دعای احادیث انتمای آن گروه صمیمه برکت این دولت گرددن شکوه گردید و دوکس از کپتانان مرگت که درین ایام ناسیلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرمت خلعت و انعام پیکر هزار روپیه مورد نوازش ناسالغانه گردیدند و شیخ قطب و ملاطون چیله هریک نایم یک هزار روپیه مدهی گشت و پیکر هزار روپیه نهمه سنجان و سردو سربان این حش مسعود عطا شد و درین نرم عالم امروز ناسالغانه زادهای کامگار تحت دیدار و نوئندان رومع مقدار اقامت رسم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند از آنکمله آختر سپهر عظمت و تختیاری گوهر محیط حشمت و نایماری ناسالغانه رانده ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم حان پیشکشی از حواهر و اسب و نعلانس اتمعه واقمشه بنظر اشرف رسیده پنجاه هزار روپیه بها شد و حلیل الله حان از حواهر و موضع الات و امپان عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن شد بنظر همایون رسانید و قاسم حان مواری شصت هزار روپیه از حواهر مرصع آلات پیشکش کرد و اله وردیحان و هوشدار حان هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیر حان و فاضلحان هر کدام از نعلانس و مرعوبان قریب ناین مبلغ بنظر اکسیر اثر رسانید و انراهم حان رین مرصع ناساز و لوازم آن و

و منصب هراری دوصد سوار سرمایه کمرانی اندوخت و میربانی
ولد میر محمود اصفهانی باعام ده هزار روپیه و عریرالله پسر حمد
خلیل الله خان نمرحمت ماده دیل کامیاب عایف گشتند و
شمشیرخان از کومکیان صوگه کابل نحر است حصار آں دار الملک
اقتال از تعییر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب
باو صادر شد و رحمت خان نخدمت دیوانی بیوتات حضور لامع الدور
از تغیر مقیم خان و حانم کور بدیوانی صوگه کشمیر از تعییر محمد
عسکری و عنایت خلعت و اصابه منصب هراری دوصد سوار و
اسمعیل بیگ کرمانی نکشیکری اول احدیان از تعییر رعند انداز
خان و از اصل و اصابه منصب هراری صد سوار و نظر بیگ چیله
که داروگی بقارخانه باو معوض شده بود نخطاب تولد حانی
بوازیس یامت و هر حسن کور نعوحداری بعضی از محال ولایت
دهندیره معین گشته نمرحمت امپ مناهی شد و شیخ بهاء الدین
از اولاد امجاد قدوة اولیای عظام زنده اصفهانی کرام قطب ربانی شیخ
بهاء الدین ملتانی قدس سره العریر رعایت خلعت و ماده دیل
و انعام یکهارار روپیه بهره اندوز عرب گشته بوطن مالوف مرخص
شد و سید حلال نکاری و سید محمد خلع او و سید حسن نرادر
سید حلال معفور نمرحمت خلع فاحره کسوت امتیاز پوشیدند و میر
انراهم و میرطالب نرادر رادهای میر حسن قاینی بواسطت
فاصل خان دولت ملازمت اشرف یافته باعام شش هزار روپیه
کامیاب مکرمت نادر شاهانه گردیدند و خوشحال خان کلات را که
سر آمد نعمة سراپا پایت هریر خلافت مصیر و درین حود معدود

نایب معنی عمر اختیار یافت و منصب راحه سجاد منکته اندیله که
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود ناصافه پانصد سوار دو اسبه
 سه اسبه امرایتش پدیرمت رکن علی حان ار اصل و اصافه بمنصب
 سه هزاری دو هزار موار مناعی گشته در ملک کومکیان صونه کابل
 انتظام یافت و راحه رگه دانه ار اصل و اصافه بمنصب دو هزار و
 پانصدی شش صد و پنجاه سوار ار اصل و اصافه شاه قلیخان
 بمنصب دو هزار و هزار سوار و الله یار حان بمنصب دو هزار و
 هفت صد سوار و رعند اندار حان بمنصب هزار و پانصدی شش
 صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در ملک کومکیان بهادر
 حان صوه دار اله آباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و سید
 حامد ولد مرتضی حان بمنصب هزار و سه صد سوار مشمول
 عاطعت خسروانه گردیدند و میر روح الله ولد خلیل الله حان لحطاب
 حانی و ناصافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار و
 التغات حان ناصافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار
 مناعی گشتند و بهرام ولد قزلداشخان مرحوم که سابق ار منصب
 معرول شده بود مورد ابطار التغات گشته بمنصب هزار و شش صد
 سوار مقرر گردید و سالیانه ماحر حان که سی هزار روپیه بود
 ناصافه پنج هزار روپیه امرایتش پدیرمت و میر عماق حواهرزاده خلیفه
 سلطان که از نیک احتقری و سعادت یابوری نعم ندگی درگاه
 خلافت پناه ار ولایت ایران آمده درین اوقات به تلذیم سد خلائت
 چهره طالع برافروخته بود و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر
 ناسار میناکار و اسب نازکی و سار مطلق و انعام دوازده هزار روپیه

فرمودند چمن خلافت نادرشاه را در حقان نخب محمد اعظم نعطای
 در عقد مروید با آویزه لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
 گشتند و معظم حان بعدایت ارسال خلعت خاص و خمر مرمع
 تارک مناهاب امراحت و نراحت حیسنکه و حلل الله حان
 و محمد امین حان میر کشی و مرتضی خان و امیر حان و
 اصالت حان و تقرب خان و فاصل حان و دیگر امرای رفیع مقدار
 و ارکان دولت پایدار و بسیاری از دندهای مدددار بقدر درخت
 و مناصب و ترتیب رتبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
 شد و امیر الامرای صوفه دار دکن و مهاراجه حسونت سنگه صوفه
 دار گجرات و جعفر حان صوفه دار مالوه و مہانت خان صوفه دار
 کابل و دیگر امرای اطراف و عمدہای صولحات و حکام ولایات
 بعدایت ارسال خلعت سرمایہ اختیار اندوختند و تمامی اهل
 نشاط و نعمه سنجان آن محل اعیان خلعتهای رنگارنگ عطا شد
 چنانچه درین ده روز حہاں امروز قریب شش صد دست خلعت از
 خلعت حانہ خود و احسان نادرشاهانہ زیب قامت انکار بدہای
 شدہ خلعت گردید و جمعی کثیر و زرہ انبوه ناصانہ منصب و
 دیگر عطایا و مواہب سرمرازای اندوختند از اسمله امیر حان مرحمت
 یک رنجیر فیل و مرتضی حان نعطای اسپ نا سار طلا وصف
 شکن حان مرحمت اسپ نا سار مطلق سرلبدی یافتند و تربیت
 حان بصوفه داری ملتان از تعییر لشکر حان منصوب شدہ خلعت
 سرمرازای پوشید و لشکر حان بصوفه داری تہتہ از تعییر قداد خان
 معین گشتہ بعدایت ارسال خلعت و فرمان مرحمت عنوان مشعر

همایون حصون شاهنشاهی امت دولايت رحمت آواره گردید و سر
تا سر مملکت وسیع نگاله از گرد شورش و امساد او پیراسته محیطه
صدط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم حان ناعها کر طغر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مژده دولت
امرا اولیای مملکت و احدای خلافت را مسرت در مسرت آورد
و نثارگی ادوات بهروزی و کامرانی بر روی این دولت آسمانی
کشود و عمارت و ساز از مرآة حشمت رفته شد و حار عمارت از سرانستان
انتهای دروده گشت حیل فتنه مهترم و سلك امدیت منتظم گردید
ملک نقرار گاه سلامت رسید و سلطنت تا ارام حای جمعیت حرامید
هوای فتنه و شور از دماغ پدیدار و عرور محالغان بیرون شد و مواد
نراج حصم بد سگال بقطع و فصل تیغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
حیراندیش را نقش مامول بر صفحه حصول درمت بشست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تعرقه و تشویش رسب
و عنقریب کلک حقانی نگر بعد از اتمام داستان این حش حها
پیرا بتفصیل سوانح نگاله که تا حال حاضر در مدیل احوال و ایما
گزارش یافته خواهد پرداخت با حمله درین حش مسعود که مدت
ده روز امتداد داشت عدايت پادشاه الترك دریا نوال شامل حال
همکنان گشته دور و نزدیک و حرد و بررک بمراحم والا و مکارم سترگ
کامیاب شدند بحسن و رحمت گوهر محیط حشمت تا بندة احتر
سپهر عظمت پادشاه رانده از حمد والا قدر محمد معظم بمرحمت
خلعت حاص و سرمد مروارید که دلبهای لعل ابدار نیز دران منتظم
درد شرف اختصاص یافتند و نحل از حمد گاش سلطنت بهال

هر روز یارای بعیدش انجمنی • که اورنگ بشین برم اقبال توئی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودا بدست لب ادب رمین
عهدیت دوسیده تعرض این مصموم لب کشاد • لمؤلعه • بطم •

از حشن تو برم دهر آرایتش یامت

واز عدل تو چشم فتنه آسایش یامت

در عهد تو از شکوه و زیب و ریت

هر چیز که میکرد حیا خواستش یامت

القصة این حشن سلطانی و انجمن دولت و کامرانی نوعی انعقاد
یامت و دعوانی تمهید پذیرفت که مشاهده ترتیب و توزک و
زیب و آرایش آن هوش ربانی حاضران و حیرت برای ناظران
گردید شهشاه کام بخش گرم پرور با جهانی قدر و عظمت و شوکت
و مرامی چند دران مسجل حلد مثال بر اورنگ حشمت و حال
خلوس معادت فرموده با حیای مراسم لطف و بخشش و امانه
آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرامان کف احسان گشوده دامن امید
اهل تمدنی را لبریز گوهر مدعی ساختند و از این دامن خاص
عسکانه که آدم بدستور خاص و عام ریت و آراستگی تمام یافته
بود و شرف قدوم کشیده دران نرم همایون بیرماعتی سرور آرا
گردیدند از شرافت لطائف اقبال انکه درین روز عالم اورور حیران
بنگاه رسید که با شجاع و حیم العانده که از صدمه صولت و استبدادی
حدود قاهره چنانچه ایمانی آن رفته رحمت انداز از دنده نه، لکد بگر
کشیده بود آنجا میرا از سطوت خلوس و صرت آیات مینال ثبات
یافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل ماه ذاک از خلوس

رسیده و نهال اُمال و اُمایی نقطره و شانی سحاب الطاف و صراحم -
 حسروایی دگر داره مر ستری آغاز بهاد خود و کرم را هنگام جهان
 پیرائی و آر و امید را وقت حاجت روانی آمد * لمؤلعه * نظم *
 دگر تاره شد رسم عیش و سرور * جهان گشت لرز و درق و حضور
 شنیدند از هم رمی و رماں * ز تو مرده عشرت حادان
 ملک دهر را ناده کام داد * طرب دست بیعت دایم داد
 و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با مروشان الهی دولت
 خانه خاص و عام را از ویص قدوم والا عبرت بخش سپهر اعلی
 ساخته چون مهر مدیر و آفتاب عالم گیر از مشرق سر بر مرصع نگار
 گردون بطیر انوار سعادت بر جهانیاں گسترده صدای نقاره نشاط
 و علعل کوس سادی و ططنه شوکت حمشیدی و حشمت کیقبادی
 بمصامع ساکنان محامع املاک رسانیده و آهنگ تحیت و نوای
 تهذیب از خیل قدسیان بر می و ارز مره انسیان لچرخ ترین رسید
 تحت از شکوه عظمت و حلال حدیو جهان صد پایه بر حویث
 امروز و چتر از مر میمنت برق مرقدان سایه خلیفه زمان با سایه
 نال هما دعوی شرف و مناهات نمود بهرام پر بهیب بر نام پنجم
 ملک برای توروک این حش مرحدده کمر خدمتگاری بر میان
 دست و ناهید عشرت بصید در انجم سومین سپهر بقصد هنگامه
 آرائی و طرب جاری در امشگری و نعمة پردازی شست تحت که از
 خدمتگاران این سلطنت آسمانیست داین حخته مقال با خوانی
 * نظم *
 اعار بهاد * لمؤلعه
 شاهها گهر محیط احاط توئی * آرایش نرم خود و اتصال توئی

شده اعاز حشن کرده آنرا نعیده مرحدده مطر متصل سازند درین اوفاب وزیر حان مصوبه داری مستقر الحلافة اکثر اناد ار تعیدیر سیف حان معین گشته نعدایت خلعت حاص و اسب عراقی ناساز طلا و حمد هر مرصع ناعلاقه مروارید و میل حاصه ناماده میل سر بلندی یامب و قاسم حان از مراد اناد و اله وردیحان ار مهترا رسیده دولب اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الف حان که بموجب حکم حهان مطاع از صوبه کابل آمده بود و ناقر حان که از موحرداری بهکر معزول شده بود ناستیلام عتقه سپهر رتبه فائز شدند و ایرج خا از کومکیان مالوه به موحرداری نهلسه ار تعیدیر راحه دیدی سنگه ندیله تعین یافتند ار اصل و اصاه نمصب دو هراری دو هرار موار سرمرار شد *

دکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این حش مرحدده نسعی کار گذاران بارگاه حشمت و حاه مهیا گردید دیست و چهارم این ماه میدمت اثر موافق چهاردهم خرداد که وقوع این نرم مسعود دران روز حکمته معهود بود در دولت حانه مبارک دار الحلافة شاه حهان آناد مسعلی دلکشا و احمدی والا ترتیب یافته نساط عشرت و اندساط گسترده شد و اسباب حرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای اقبال هنگامه عالم آرای و طرب پیرای ار سرگرمیت و نرم انرر دولت پیدشاه ایام را بر نور تحمل و احتشام آدین دست نسل مراتب و مناصب را از میص بهار تربیت ناهشی موسم دشو و نما

معین بود حده های آستان حاکمیت گشته ندانر وقوع تقصیر در
معارضت آن والا نژاد معصوم و معاتب و معزول از مدح شد •

اعاز سال سیوم از سنین دولت دارای عالم گیري مطابق سنه هزار و هفتاد و هجری

درس هنگام مبارک مرحام که جهان نگام هوا خواهان این
سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود
قدوم مرحدده ماه صیام میمنت بخش ایام گشته سرمایه سرول
برکات آسمانی و پندرایه حصول سعادت حادای شد و شب سه
شده مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده
سال سوم از سده حاکمیت و جهان پذیرائی حدیو جهان و حلیغه
زمان نعره و میروزی و یکم احتری و نیروزی اعاز شد و دیگر
ناره انواع نور و فلاح و سداد و صلاح نیروزی عالم و عالمیان دار گراید و
اشاره والا بصدر در پیوست که باطمان امور سلطنت و پدشکاران
پیشگاه انبث و ترتیب اسباب و تمهید مقدمات حش خلوس
میمنت قریب که هر ساله نحای حش نیروزی چنانچه گذارش پذیرفته
مقرر و معهود گشته پدیدارد و دولتخانه مبارک خاص و عام را نسیم
خاص عسلخانه را بدستور سال گذشته ادین دولت و اقبال بسته اسدک
دل نادل که مظهر نریس چون ساحت رمیز سایه نشین و داماش
تواند بود در پیش ایوان ملک نشان خاص و عام نارج عظمت و
احتشام بر امرارد و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت
پرتو که خلوس ثانی بر آوردنک عظمت و کامرانی دران روز واقع

زاده و حدث از سر اموا و سو - اعرای سوز انگیزان شیطان مدتش در
 صمد امن و آسایش بوده روزگار مرخصه دعا و دست سپرد بدانرا صمد
 روز دست و پندیم سعدان و موصف حکم اشرف الهه یارحان دارو
 گزر برداران دشمن پور که آن روی آب حوس اسب رفته ایشانرا از راه
 دریا تسلیم کرده برای بودن آن والا گهر مقرز شده بود رساید و
 حراست و حذر برای ایشان و ممتد حال حواحه سرا که در پیشگاه
 خدمت مورد اظفار اعتماد است تعویض یاموت تیس و هفتم
 از و نافع مستقر الحاقه اکثر آباد دمرص همایون رسید که دو العقار
 حان که از ننگاله کوتهنگ بر آمده در انبای راه آراس اشکان نموده
 بود و بدان جهت از خدمت ناسا هرا ده محمد سلطان حداد شده
 در مستقر الحاقه ماند جهانگدران را پدرود نمود چون ارندهای
 درست احصا شهابت منتش بود حصر شهبشاهی را خاطر
 مبارک قریب تأثر گردید درین اوقات راحه حیدرنگه عطای خلعت
 حاص و هوشدار حان لمرحمت یک قصه سمشیر سر بلند گردیدند
 و راحه راحوب که با وعد انداز حان و دیگر امواج مدصوره چنانچه
 گراس یامته مهم سری بکر قیام داشت و درین ایام بدائر بعضی
 مطالب نادر اک شرف حضور مامور گشته بود دواب اندوز ملازمت
 اکسیر حاصیت شد و حادار حان و پردلحان و آتشخان که نه
 همراهی نهادر حان نه تندیه نهادر بچکوئی تمییز یامته بودند و
 اندرس و مترسین بدیله که در سلک کومکیان سو بهکون منتظم
 بودند شرف رمین بوس درگاه والا یامته و وزیر دیگ مخاطب
 نازاد حان که از قدیم الایام لخدمت ناسا هرا ده محمد سلطان

هو پدور ار تعيیر حال مذکور منسوب گشته بعدایب خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرمرار شد و عاقل حال بعوحداری میان دراب از تعییر عصفیر حال معین شده بعدایب خلعت و اسب با سار طلا و ناصاف پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید هریک با امرایش منصب و دیگر مراحم حسروانه سربلند گردید و راحة عالم سنگه رمیدند از مالوه از وطن خویش و سودهگرن بدیده که نگه‌ایست مهم چپیت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین نوس یافتند و بالتفات حال و چندی دیگر از بددهای که طوی کند حدای آنها بود خلعت و ده نرخی اسب مرحمت شد و میر رعی حراسای متخلص بدانش عطا ی خلعت و اعام یک هزار روپیه کامیاب عدايت گردید *

رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع شدن از سعادت ملارمت و نه سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرحنده اسحام که آن عالی برادرمیا من هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهشاهی نزدیک دار الخلافه رسیده بودند رای عالم آرای که رموزدان امراء دولت و جهانبا دیهت چنان اقتضا نمود که چون حکم مهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن و التار عتار الودعصیان و مخالعت شده است یکچند کمکات آن ارد دولت کورتش و سعادت حضور لامع العور محروم بوده در گوشه حملول بسر برند و در

حال قوائد همت و ثباتش احتمال ماحس یافته بحالی که مرار
 امدای در هکال باد از استوار کشتی بشسته روانه جهانگیر نگر شد
 چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تعاصیل حال
 آسمران مآل مشروح و مدین خواهد گردید از درون این حسیسته
 بحر ارسندگانی بساط سلطنت و ندهای آستان حلاوت سران
 تمیزیت بجا آورده تسلیم مبارکند بودند و بقارهای دشمنان
 آمد و عاطفت حصروانه معظم خان را نمایم ارسال خلعت
 خاص و مشیر و - پیر خاصه عر مناعات کشید و محمد امین
 خان خلعت و را بملایم ترددات شایسته و مساعی آن خان
 احلاص نشان مرحمت خلعت و اسب با سارطلا مدهی ساخت و
 دلیر خان و دار خان و مخلص خان و چندین دیگر از عمدتهای
 کومکین لشکر طغر اثر نکاله را مرحمت ارسال خلعت نواخت و
 درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر حواهر نعیسه و دیگر
 تحف و رعائب از دکی درگاه خلعت پناه رسیده پایت قبول یافت
 و حلیل الله خان چون میر روح الله پسر خود را با صدیقه امیر الامرا
 بدست کرده اراده طوی او داشت پیشکشی از حواهر و مرصع آلات
 بمحل عرض رسانیده التماس رحمت کرد عداوت نادر شاهانه روح الله
 را بعطای خلعت و اسب با سارطلا و حمده مرصع با علاقه مرورید
 و مرورید مرورید که در روز طوی بر سر می بدید نوازش مرصوده باین
 الاقرار امتبار کشید و مرتضی خان مرحمت ماده میل مناهی
 شد و مکرم خان فوحدار حویپور نعوحداری سرکار اوده که قبل
 ازین نعدائی خان معوض بود و عصمر خان نعوحداری سرکار

و سار مطلبی مورد عاطفت پادشاهان گردید و کفایت حال از ننگاله
رسیده دولت مرحمت اندوخت و محمد موسی واد شاه ایک خان
نعلای اسب نوارس یافته بدکن مرخص گشت و محتسب او خلعت
برای شاه ایک خان مرحل شد و میر رحمت الله متولای رومند
مورد امیر کبیر و حاقان اعظم مطاع سة طیس گیتی و روزر حواتیس
عالم حضرت صاحب قرانی از الله نر شاه که چندی قبل ازین
از خلعت محترقند بدیده سپردند آمدند بود باعام شعت شرار
رویده از حرالت احسان داد شاه کامیاب نوارس شد و چاپی
دیگر نوکراوتار خان حاکم قندهار که از حاکم ارستان سپهر مدار
آمده بود نعلایت خلعت و ادعام دو هزار روپیه را در مرحمت
گردید و چون داد شاه راند عالی مقدر واد نرک محمد سلطان که
بدنی خان از ننگاله با موصی از حاکم فاهره نازیدن ایشان مامور
شده بود نعلایت حضور نزدیک رسیده بود حکم واد صادر گشت که
مرحمت حال بدیده ده و آن واد نرک را سرخی ندر اکتافه رساند و
هنگام رحمت مرحمت اسب مامی سد و از آن روز در ننگاله از
مدانی خان و چندی دیگر از امرای دخی تصدیقات سر رده بود
فرمان شهشاه مالک رفاب از پیشگاه عذاب صدور پیوست که خان
مذکور بصورت مع الدور نیامد از عیال نگر که پدر ده جاگیر او بود
نزدن سرور نعم ماه مذکور از وقایع ننگاله بمساعج حقائق مسامع
رسید که با شجاع مسان انگریز متد پرور که در ننگاله پای حرأت
مشرده حتی المقدر در مراتب مدامعت کوشش می سون
نمسمعی حمیل و ترددات شائسته معطم خان و دلیر خان و دارد

تقریب الحواری است نننیده و تادیب آن ملالت شعار جهالت آئین
و انتراع قلعه ولایتش تعین یافته نعطای خلعت و اسب و ناصافه
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول
عاطفت شد و غیرتجان بقلعه داری رهناس از تعیدیر شاه قلنجان منصوب
شده نعدایت خلعت و اصل و اصابه بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار سر بلند گردید و عصمر حان موحدار میان دواب از محال
موحداری خود رسیده دولت اندوز ملازم اسب شد و مدارک
حان نیازی که نعوحداری هر دو نکش قیام داشت و منصبتش دو
هزار و دو هزار سوار بود یک هزار سوار از تانیدان او دو اسبه سه
اسبه مقرر گردید و چتر بهوج چوهان نعوحداری و تهبانه داری
موضع دوان که قتل ازین صمیمه خدمت عصمر حان موحدار میان
دواب بود منصوب شده نعطای خلعت و ناصافه پانصدی ده صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرانراری یافت
و سر انداز حان و یادگار حان در سلک کومکیان نگاله انتظام یافته
نمرحمت خلعت مناهی شدند و شهدار حان از اصل و اصابه بمنصب
هزار و هشت صد سوار و عدد الرحمن خویشکی نمرحمت اسب
سرافراز شده در سلک کومکیان کامل معدود گشتند و منصب علام
محمد افعال از کومکیان صوبه اله آباد و از اصل و اصابه هزار و
و هفت صد سوار قرار یافت و فرور حان میواتی نعوحداری سرکار
اثاره معین گشته خلعت سرمرازی پوشید و حانه زان حان چون
کندادان شد نعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مشمول نعدایت
شد و رمیدار چانده نمرحمت ارسال یک رستم میل و اسب نازین

رسیده احراز معادلت ملازمت نمود و با صد اسرنی و یک هزار روبیه
 نصیعه بدر و حلتی مرصع کراں بها الحرم پیشکش گذرآید نیست
 و بهم هوای گلگشت ناع و نستان از گلزار همیشه بهار طبع اندس
 شهشاه حهاں هر برده نخست ناع صاحب آنکه عمر در در کشیدند
 و از انجا ناع معروف یعنی هزاروی و از آن گذشته ناع مدداری
 که هر دو بر هر راه اعرانان واقع است پرتو قدوم امده بعد ناع از
 سیر آنها ناعرانان توجه نمودند و سه زر آنجا بهیر و شکار مسرت
 اندر گذشته دوم شعنان ناعراحتمة معادلت فرمودند درین ایام
 پیشکش ملکه ملکی معات قدسی حصال صدر آرای شدستان
 درلت واقال نیکم صاحب که در مسنقر احتمة اکثر آمان کامیاب
 معات حدیب اعلی حضرت بودند مشتمل بر خواجه و مرصع
 آلات بنظر امور رسیده رتبه قبول پذیرفت و مسند امین حان صدر
 بخشی نمرحمت قلمدان مرصع مورد نوازش شد و حان درازان که
 سابق صوبه دار اله آباد بود باطم مہام ادریسه معین گشته فرمان
 عالیشان مشعر باین معنی ناو طعرائی نعا یامت و طاعه حان از
 حاکم رسیده بتقدیل عتد حاکمت ناعیه او در عودیت گردید
 و منصب نوازش حان که در ملک کومکیان صوبه مالوه انتظام
 داشت از اصل و اصافه سه هزاروی هزار و دو صد سوار مقرر گشت
 و چون نعرص اشرف رسیده بود که چکر عین بهیل رسیدار موضع
 کپاذا کهتری از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و باعانت
 اندیشی از مدیج تویم اطاعت و انقیاد اسحراف ورزیده سلوک طریق
 تمرود پیش گرفته است بهگونیت سده عاده که موطن او ناستندون

کشیده فردای آن اراضی خاص شکار توحه فرمودند دو روز در آن
 شکارگاه اقبال دسائط اندر شکار گشته سیزدهم رایت معاونت شهر
 امراختند و در آن ایام شیخ میرک هر وی که از دیرین بدهای
 این آستان سپهر شاه بود و حمال حالش نحلیه میاد و علم و
 صلاح آراستگی داشت خدمت حلیل القدر صدارت کل از تعییر رسید
 هدایت الله قادری والا رتبی یافته عطای خلعت کسوت مناهات
 پوشید و عید الله حان بعهوداری گوالیار از تعییر کشتن سنگه تونور
 معس گشته از اصل و اصانه بمنصب در هزاری هزار دو صد سوار
 سر بلندی یافت در حمت حان بخدمت دیوانی سرکار ملکه قدسی
 حصال تقدس نقاب پرده آرای هودج عت و احتجاب روشن
 رای دنگم از تعییر مقیم حان منصوب گشته هدایت خلعت
 و نامانده پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مناهی
 گردید و یادگار حان از کوهستان حمون رسیده دولت اندر ملازم
 اشراف گشت و میر هدایت الله حوتش خلعه سلطان که تاره از
 ایران آمده بدولت بدنگی باین آستان سپهر شاه سرافراری یافته
 ناعم پنجاه هزار روپیه فیض اندر مرحمت گردید و شیخ عباس
 برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از قراولان و عمله شکار عطای
 خلعت و برقی بهرحمت اسب مناهی گشتند و حون حلیل الله
 خان صوبه دار لاهور چندی قتل از من التماس عتده نوسی کرده
 بود و ملتمس او در حقه پذیرائی یافته حکم اشراف بدعا پیوسته
 بود که میر حان حالف خود را بدیانت خویش در لاهور گذاشته
 بدولت پای نوس رسد دیست و چهارم ماه مذکور ده پیشگاه خلعت

حان عنایت خلعت و اسب و پادشاه پانصدی بمدصب دوهزاری
 چهار صد سوار و عادل حان عطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
 و قلعه دار حان بحراست قلعه ارک کابل از تعمیر شهشیر حان معین
 شده عنایت اسب و پادشاه پانصدی میداد سوار بمدصب هزار
 و پانصدی هفت صد سوار سرمرار گردید و ارسلان حان در سلک
 کومکین صوبه کابل منتظم شده عطای خلعت و ارتش یاب و مانکو
 نلال دکنی که درین هنگام ندگی درگاه آسمان حاه اردکن آمده
 بود حبه های آستان خلعت گشته یک رنجیر میل و دو اسب
 عراقی برسم پیشکش گذرایید و عطای خلعت و اسب و بمدصب
 دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مناهنی گشته بدول ندگی
 سرلندی یامت و میر ناکی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
 گذارت یامت تاره از ایران آمده بود به سراپ عراقی پیشکش
 نموده بقول آن سرمایة منافع اندوخت و بمدصب هزاری صد
 و پنجاه سوار سرمرار گردید و حواحه پهل ناعم یک هزار روپیه و
 چندی از قرارداد بحراست اسب مورد عنایت گشتند چهارم رحب
 عرصه دلشیزی حصارانده مهبط انوار قدوم همایون گشته دورور بیض
 اندوز برول اشرف بود و ششم دشر مراحت فرمودند هشتم ماه مذکور
 که عرق فروردین بود وزیر حان پیشکشی نمایان مشتمل بر بغائس
 حواهر و مرصع آلات و لطائف اقمشه و پنج رنجیر میل و هفت سر
 اسب بدطر کیمیا اثر در آورده بقول آن تارک تعاهر بر امر راحت
 و مجموع بمنل یک لک و بیس هزار روپیه بها شد و در دیگر
 حصرت شهشاهی نعم سیر و شکار ناعرابان بیض ندیاد شرف قدر

خبره دان و رهبری دولت دیدار خدیو جهان بشاعت کردار خود
متعظن شده از علط صریح که کرده بودند بر گردیدند و ششم
حمادی الاحمر دعوائی که ازین طرف رفته بودند تاکنر دگر آمده
باسلام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
تتمصل در طی وقائع دهگانه مدین خواهد گشت این خبر بشارب
اثر محدد آثار بیریگی اقبال نصرت طرار این دست پرورد الطاف
ایرانی در نظر بصیرت دیده روان دور بین حلول ظهور نمود و مراحم
نادرشاهانه آن والا بزراد را نارمال خلعت خاص با نادری مصحوب
محمد میرک گرز بردار بواخته برلایع گیتی مطاع بطعرائی بغداد
بیوسمت که فدای حان نا حمعی از عساکر دهگانه آن عالی تبار را
ده پیشگاه خلاصت رساند و درین اوقات پیشکش عادل حان حاکم
نیکاپور از اقسام خواهر و مرصع الالب سوارای یک لک هی هزار روپیه
تکباب سلطنت رسیده پایة مدول یامت و چون از وقائع مدبر صورت
بمسماع حقائق مسماع رسید که میر عرب خوانی متصدی مهمات
آنجا داخل روزگار حیانتش سپری شد میر احمد خوانی بنظم مهم
مدبر مذکور معین گشته دامرایتش منصوب و خطاب مصطفی حانی
و دیگر مراحم حسروانی که باب عاطفت شد و تشریف حان خطاب
معتبر حانی سرمایه امتحار اندوخت و عاقل حان از دکن و همت
حان از دهگانه و رحمت حان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قاضیال که قبل ازین
مخاطب نقایح حان شده بود بطلب سعادت حانی رعایت اسب
مناهی گشته در ملک کومکیان موندن کامل انتظام یامت و همت

را از مشاهده آن گنبد عای ملک اعتد کره های طه نظر می آید
و هرگاه پرتو آفتاب بر آن می تابد تیر بیند را از تاریکی اوار ملامت
دیده تحیرگی میگرداید •

• نظم •
نداء ر انوار رحمت چو طور • ستونهای هر سر علمهای نور
ر گل دستهایش که شد اوج گیر • حو اناه گل رد دسر چرخ پیور
ملک را در و پشت طاعت دوتا • ر اسم تکف سلیقه کهر با
نمایان رسک لطافت سرشت • که شد سجده عکس خط سربوشت
تاریخ اتمام این نداء قدسی احترام ملئک مقام را عاقل حان که از بیکو
ندد های قابل این درگاه گردون شایسته آینه کریمه (واں المساحد لله مله
تدعوا مع الله احدا) یافته اگرچه رب و ربیت و تکلفات این مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن
اصل عمارت در سه هزار و هفتاد و سه که عدد حروف این ایت رامی
هدایت مشعرنا است مرتب شده بود چو تاریخ مذکور کمال
بدرت و عزانت دارد پسند طمع همایون آمد و بموجب امر اعلی
در آن نغمه مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از هوائ دولت پیرا آنکه
درین ایام سعادت اسام از وقایع دنگاله بمسامع حقائق محاسن
رسید که نادر شاه زاده عالیقدر والا برادر مسمد سلطان که حامی
حامی و حاکم چنانچه گذارتش بدیرینه طریق محالعت و عصیان
مچرده ناسخاع گرویده بودند درین هنگام که از علنه و استیلا
عساکر بصورت دشان و سطوب اقبال بیروال شاهنشاه رمان دهن
و احتلال عظیم نارکال شوکت و قوت آن نه مآل راه یافته بود و
عریمت برار بجهانگیر نگر داشت ناقتصای مصلحت دیدد حرد

در عرض اندک مدتی بتأکید و اعتماد تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته
چنان شد که حصرب شاهدشاهی در آن دمار میگزاردند لیکن آن
دفعه مدارکه بالتام در مدت پنج سال پیرایه اتمام یافت و مدلع
یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجملة این مرحدده
مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زیبت
و فیض و کیدیت آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بعایت
مطبوع و دامنسین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر نقشهای
سنگ مرمرکه نوک تیشه استادان همپیشه تراش یافته چنان تنگدرز
نگار رفته است که گوئی از معدن مدع یک لحب برآمده تجلیه
و تصعیه دهانۀ صفا و صقال یافته که پای دطرزرب نگهان بر سطح
آن لعرض پذیرد نقاشان بزرگ دست دذائع نگار طاق و روان و سقف
و جدار آن را سوای ازاره دیوار بگوبان گون نقشهای دل پمند عرب
و الوان گلها و بوتهای مرعوب خاطر مرید که طراحان حاد و قلم بر
صعقه سنگ رقم زده اند مدب کرده کار نامه هدر بر طاق بلند استادی
بهاده اند و ازراه دیوار صاب و هموار و ساده پرکار قرار یافته روشنی
و صغای آن بهرته است که سطحش باصرح ممرودم مشاراب میرند
و از صعقه آئینه حکایب میکند و گند های آسمان سان آن مسجد
دیس نشان را از تنگه پوشتر، ساخته بطلای ناب تلمیع نموده اند
و همچنین سرگلدستها را نگلهای ملمع مهر مروع و زیب زید مروه
بی شائۀ تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن پردازی بطارگیان

مابین عمارت آن نگارین سرای حشمت و حلال و ناع خلک مثالش
 آنکه موسوم بحیات تحت است زمینی برای این نداء کرامت انوار
 اختیار نموده معماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
 مرمر طرح فرموده مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان ناهم در طول
 متصل و سقف هر یک شکل نگله و دو گنبد بریمین و بهار بر
 دهی که در ایوان عقب که حائی محراب است گنبد از بیرون
 چندان نمودار نباشد و در بالای ایوان پیش سه گنبد عالی نمایان
 باشد یکی در بالای نگله و دو بر هر دو ناز و طول عمارت پانزده درع
 و عرص ده درع سوای اساس و طول صحن آن پانزده درع و عرص
 دوازده درع و هزده تسو و ارتفاع زمین کرمی عمارت از صحن يك
 و نیم درع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طولش
 پنج درع و عرص سه و نیم درع يك در اراں محراب ایوان مسجد
 و نه منظر سمت ناع حیات تحت سه اراں شرقی و سه غربی و
 سه شمالی و در وسط ایوان حوص مطبوع حردی که آب اراں حوشه
 و از صحن مسجد سه در محراب ناع کشوده شود و پنجم ربع الثانی
 این سال همایون مال که رایات عرو حلال در ساحل رود گنگ نشاط
 اندوز سیر و سکار بود اشاره والا مسجد مذکور اساس یافته متصدیان
 مهمات عمارت کمر سعی ر احتیاء باهتمام آن نداء شرامت بنیان
 بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه و رو بنایان هنر
 گستر و سدگ تراشان مرهاد ص و حارا شکافان کوه شکس و نقاشان
 سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی اندوه در عمارت آن
 مسجد قدسی شکوه نازی حد و سعی کشوده نگار پرداز ساختند و اگرچه

بُعرانان مراجعت نمودند و روز دیگر هم عدل دولت و سعادت شکار
کنان و صید امکنان بمستقر خلافت رسیدند و چون منزل گرامی
گوهر محیط حشمت و کامگاری تابان اختر مظهر عظمی و لختیاری
نادر شاه زاده والا قدر مرحدده شیم محمد معظم تر سر راه بود برای
سر بلندی آن دره التاج سعادت و ارجمندی آنجا برول احلال
نموده بدولت ساعتی نشستند و نادر شاه زاده نامدار عالی مقام ارادای
مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکش از رواهر حواهر
و عنایس اقمشه بطر مهر انور در آوردند *

بناء مسجد فیض اساس مختصر نزدیک نآرام گاه خاص اختصاص یافت

از احکامه همواره همت حق بهمت گیتی حدیو دین پرور یردان
پژوه تر مواظبت طاعات و عبادات و احرار مثنوبات و سعادات
مصروف است و همگی خواستش طبع مقدس آنکه تا ممکن
و مقدور باشد صلوات حمص و سلتن و دوا مل را در مسجد ادا نماید
تر پیشگاه خاطر ملکوت باطر که پیوسته شاعرانه حدود ارادات الهی
و هر منزل رموز عرائم قدسی است پرتو این عمری مت قامت که
نزدیک نآرام گاه خاص حسیسته مسجدی مختصر طرح اندازند و
عدالتجای فیض اثر سازند تا همواره سهولت و آسانی بی تشم
رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگه قدس نامعد
همایون اثار حرامتش اقبال فرموده طاعت داد و پاک و پرستش
داور بیهمال پرنوازند نهادن در سمت شمالی عسلجانه مدارک

آمده نماز جمعه گزاردند و از آنجا با شکوه آسمانی و فریادانی سوار
 شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از یمن برول همایون سرباز
 گردون برامراحتند و زمانی در خاص و عام و لمحّه در عسلجانه
 سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب حان که در شهر بود و معتمد حان
 قلعه دار نادراک دولت زمین نوح چهره عرت برامراحتند درین
 ایام پیشکش تاره بهال گلش حشمت و حلال ناساه رانده ارجمند
 سعادت پیوند مرحدده مال محمد اعظم از نوادر حواهر و بغائص
 اقمشه منظر اکسیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک زنجیر میل
 با سار بقرة و حل زرعت و یک ماده میل که مختار حان از دکن
 برسم پیشکش کتاب خلافت مرستاده بود و پیشکش قناد حان
 صوفه دار تهته محل عرص رسیده شرف پذیرای یامت و بهگوت
 سلگه هاده لمرحم علم رایت مباحات امراحت و شاه قلیجان
 که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهناس دار تعویض
 یافته بود ناصافه پانصدی منصب دو هزاری هفت صد سوار مورد
 ابطار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار حان از اصل و اصافه
 هزاری چهار صد سوار قرار یامت و درین هنگام حصار آباد از میان
 قدوم حدیو حهان میص اندر گشته دو روز میر و شکار آن نواحی
 مسرت افرازی خاطر ملکوت باطر گردید و از آنجا معاودت نموده
 باعرباناد توحه مرموده و دو روز دیگر قریب دولت و کامرانی دران
 مکل میص نشان سر برده روز میوم از آنجا بشکارگاه سیولی که آن را
 با توپ شکار موموم ساخته اند متوحه گشتند و دران بشچیر گاه
 اقبال بیدر دو روز شکار بیله گار و آهو نشاط اندوخته بیست و هفتم

دو اسپه مه اسپه انزلیش پذیرفت و غسکر حان نعوحداری بنارس
 از تعمیر شرف حان بیگ منصوب گشته بعدایت خلعت و از اصل
 و اصابه منصوب دو هزاره هفت صد و پنجاه سوار سرفراری یافت
 و معین حان خدمت و کالت سرکار نادر شاه زادۀ بیگ اختر والا گهر
 محمد معظم خلعت مناهات پوشیده از اصل و اصابه ده صده هزار
 و پانصدی دو صد و پنجاه سوار مشمول عدایت گشت سیردهم کوچ
 شده مومع شاهدرة که یک کروه شهر است محط مرادق حاه و حلال
 گردید و حصص شاهدشاهی در ائندی راه دشاط اندوز شکار گشته
 یارده آهو و کلدگ و مرغای بسیار صید فرمودند و روز دیگر مقام
 شده بحامت حان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه نهر میبرد
 حبه های عتده حلاوت گردید و کیرت سنگه ولد راحه حیسنکه از
 میوان رسیده بتقدیل مدۀ مدیه تارک انتکار افراحت و بهادر حان
 چنانچه گدازش یافته مدوع مده بهادر پشکوئی معین شده بود
 چون کفایت مهم او نموده رفع مساک آن بد بهاد کرده بود درین
 اوقات بصوبه دارمی الہ انان از تعمیر حان دوران سر بلند گشته فرمان
 مرحمت عنوان مشعر ناین معنی نا خلعت حاصه برای او از مال
 یام و روز منارک حمعه پانزدهم حمادی الاحره مطابق بهم
 اسعدار که ساعت دخول دار الخلافه بود حدیورمان شهید شاه جهان
 ستان با حبابی مروشان بر فیلی کوه پیدگر گردون توان که تحت
 ملک پایۀ طلا در پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
 سوار شده متوجه شهر گردیدند و قبل سوار از دریا عبور نموده داخل
 دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و بحسب پرتو نزل بمسجد جامع

اقبال دسته متوجه درگاه خلایق پناه شده بود نادر اک دولت رمین
 نوس طلعت ردی احقر طالع گردید و نمرحمت خلعت و انعام
 چهار هزار روپیه سوارش یافت درین اوتاب نگارستان و نافع حضور
 لامع امور معرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاه شاه روزگار
 نشاط اندر صید و شکار بودند و چهار صد چیر شکار شاهین دولت
 شده از اسلحه دود و پشم و هشت چیر دست مبارک صید فرمودند
 و مانقی چه در حضور پرور و چه عایدانه شکار قوشچیان و میر
 شکاران شده و بدست و پنج شیرهدب تیر اقبال عالمگیر گشته از اسلحه
 بدست و سه شیر بدست اقدس از پای در آوردند و یکی را پادشاه
 رانده خوانست کامگار محمد معظم داشاره والا بدهک زدند و یک
 شیر بچه را قزاقان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرعای و دراج و
 غیر آن برین از حیرتعداد است نالسمله موکب چهارکشا از کنار
 گنگ نطی شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال بر سواحی
 دار الخلافه امکنده در پنج گروهی شهر سرل احلال گرد و زر دیگر
 مقام شد و دانشمند حان صوبه دار دار الخلافه و اعتقاد حان و طغر
 حان و فاجر حان و حواحه عبد الوهاب و متصدیان و کومبیاں آن
 مستقر دولت سعادت رمین نوس دربانند درین ایام راحه
 حیسنگه یک راس اسب عربی نا سارطلا بطرمعلی در آورده
 بقبول آن سر بلند شد و طاهر حان نمرحمت اسب عراقی نا سارطلا
 مورد سوارش گشته بحاگیر مرخص گردید و حاندار حان بعود جاری لکهی
 جنگل و دینال پور از تعییر شهیدار حان معین گشته نمرحمت خلعت
 و اسب مناعی شد و مصدش که دوهزار و پانصد سوار بود ناصبه

دو اسبه سه اسبه امرایش پذیرفت و نمسکر حان نغوجدازی بنارس
 از تعییر شرف حان بیک منصوب گشته بغایت خلعت و از اصل
 و اضافة بمنصب دو هزاره هفت صد و پنجاه سوار سرافراری یافت
 و معین حان بخدمت و کالت سرکار نادرشاه زادۀ بیک احتروالا گهر
 محمد معظم خلعت مہانات پوشیدہ از اصل و اضافة بمنصب هزار
 و پانصدی دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سیردهم کوچ
 شدہ موضع شاهده کہ یک کرہ شہراست محط مرادق حاہ و حلال
 گردید و حضرت شہدشاهی در اندامی راء نشاط اندوز شکار گشتہ
 یازدہ آہو و کلدگ و مرغابی بسیار صید فرمودند و روز دیگر مقام
 شدہ بحالت حان کہ برسم گوشہ نشینی در دار الخلافۃ بسر میکرد
 حمہ ہای عندہ خلعت گردید و کیرن سنگہ ولد راحہ حیسنکہ از
 میوات رسیدہ بتقدیل مدد سیدہ تارک انتحار امراحت و بہادر حان
 چنانچہ گذارتش یافتہ بدفع فتنہ بہادر بچکوئی معین شدہ بود
 چون کفایت مہم او نمودہ رفع فساد آن بد بہاد کردہ بود درین
 اوقات نمونہ دارچی الہ آباد از تعییر حان دوران سر بلند گشتہ فرمان
 مرحمت عنوان مشعر داین معنی نا خلعت خاصہ برای او ارسال
 یافت و روز مبارک جمعہ پانزدہم حمادی الاحرة مطابق بہم
 اسعدار کہ ساعت دخول دار الخلافۃ بود حدیو رمان شہدشاه حہاں
 ستان با حہابی مروشان بر فیلی کویہ پیکر گردون توان کہ تحت
 ملک پایہ طلا بر پشت آن نصب کردہ بودند قرین سعادت و عظمت
 سوار شدہ متوجہ شہر گردیدند و میل سوار از دریا عبور نمودہ داخل
 دار الخلافۃ سہا حہاں آباد شدند و بخدمت پرتو نرول بمسجد جامع

اقبال دستم متوجه درگاه حقیق شده بود و آنکس در آن وقت
 موس طلعت از بی اختیار طالع گردید و در نتیجه است حاکم و انعام
 چهار هزار روبه و اراضی است در آن روز یک سال و پنج روز
 اصح آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 نشاط اندر صید و شکار بودند و چهار صد چتر شکار شادان در آن
 شده از اسب و دود و بدیه و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 و مایه چه در حضور و چه عابدانه شکار خوشچایان و صید
 شکاران شده و بیست و پنج شیر عدل تیر اندازان عاقلان و در آن روز
 بیست و سه شیر عدل اندک از مای در آن روز و در آن روز و در آن روز
 روزه حواست که شکار محمد معظم و شاد و آن روز و در آن روز و در آن روز
 شیر و چه را در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 شیر آن روز از شیر تعداد است تا بیست و دو و در آن روز و در آن روز
 گنگ نطی نس مرحه در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 دار الحکومه انکده در پنج کوهی شهر مراد احسن کرد و در آن روز
 مقام شد و دانشمند حال صوبه در آن روز و در آن روز و در آن روز
 حال و ماحر حال و حواحه عند النوا و متصدیان ر کوه کابل آن
 مستقر دولت سعادت رحیم موس در آن روز و در آن روز و در آن روز
 حیدر که یک راس اسب عری تا سارطه مطر معلی در آن روز
 نقول آن سر بلند شد و طاهر حال مرحمت اسب عراقی تا سارطه
 مورد نوازش گشته تا کبیر مرحمت گردید و حاکم حال و در آن روز و در آن روز
 حاکم و دیبال پور از تعمیر شهیدان حال و در آن روز و در آن روز
 و اسب مدامی شد و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز

بفرستادهای او حواله رفت که از بقاع من امتعه هندوستان بیض
مکمل خرید نموده برای حواحه مشار الیه ببرد و آن ها بیدر
کامیاب ابعام و اتصال بادشاه دریا بوال گردیدند و حواحه میر عبد
العظیم که او بیدر از حواجهای ماور النهر است نعطای دو هزار
روپیه مورد عاطفت گشت و میر مطهر حسین و میر اس حسین
از اولاد ابن حسن حال پیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
بدگی این درگاه حلائق پناه آمده بودند هر یک بعبایت خلعت
و خلج و ابعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
بمناسبت مناسبت معنجر و مناهی گردیدند و موک حاه و حلال
ار نالی شمس آباد بچهار منزل سلج ماه مذکور پرتو ورون بشکار
گاه سوزون افکند و بکروز آنجا اقامت بُرد و اراک تا چهار روز دیگر
بر کنار رود گنگ مرحله پیمای گشته ششم حمادی الاحراز ساحل
گنگ سمت دار الکلافه میل کرد و از سوزون تا اینجا حصر
شهباشی به پیروی تائید الهی هشت شیر دیگر شکار فرمودند درین
هنگام دو العقار حال از کومکیان بدگاله بعبایت ارسال خلعت حاصه
با نادری عرامتیاز یامت و اله وردیحان موحدار متبهر از محال
موحرداری خود رسیده دولت اندوز ملازم گردید و پیشکشی از
مرصع آلات گذراید و میر نای ولد میر محمود اصفهانی که
مراد بخش در ایام فتور و زمان خود سری بمطنه بغاق و بی
احلامی از ملخرف شده او را با پندرس از گجرات احراج کرده
از راه دریا با یران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
خلامت و سریر آرائی شهباشه جهان از ایران احرام طواف کعبه

عریضه متعارفات مصمم فرمود و عدان توحه والا نعمت دار الخلافة
ادعطاء داده لواى مراحت در امر احدثد درین ایام شروع اختر عظمیت
و اختیارى بهار گلشن انبث و نامدارى بادشاهرانة عالیقدر ارحمد
محمد معظم نعمایت خلعت حاص رستمای عر احتصاص یافتند
و همچنین امرای عظام و سائر عمدهای آستان سلطنت مقام که
کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسب امتیاز پوشیدند
و امیر الامرا صوبه دار دکن و معظم حان سپهدار بدگله و دیگر عمدها
و امرای اطراف باین عنایت قامت مناهل امر احدثد و مرتصی
حان نعمتای شمشیر حاصه و ابراهیم حان دمکرمیت خنجر مرصع
مشمول عاطفت حسروانه شدند و میر حان حلب حلیل الله حان
که در حدود کوهستان حمون خدمات شایسته ازو بطهور رسیده قلعة
تاراکده را که معسداں آن سرزمین در ایام فتور ارتصرف بندهای
بادشاهی بر آورده بودند استحلاص نموده بود نعمایت ارسال خلعت
و بقارة مورد نوازش شد و بیص الله حان وصف شکنجای نعمتای
خلعت مناهى گردیدند و پرتیپی سنگه ران مهاراحه حسوبت سنگه
دو زنجیر میل پیشکش نموده نعمایت دهکدهکی الماس سر بلند
گردید و نصرتحان لغوحداری مانیکپور معین گشته اراصل و اصافه
نمصب دو هزارى سه صد سوار سررار گشت چون حواحه عدد
الععار که ارحواچهای معرر معتبر ماور الدهر است چون درین
ایام عریضه مندی بر مراسم دعاگوی وقواعد هوا حواهی نا مختصر
پیشکشی بدرگاه آسمان حاض فرستاده بود ارحرانة اعام
بادشاهی که نمودار گنجینه بیص عام الهی ست دوارده هزار روبیه

بد مآل که دسودای ناطل و خیال محال درین مدب در نگاله قدم
 استقامت نمودارعت و مقاومت جمود اقبال اشرده عبار و ساد
 انگیزجت و چون مرغ بیم نسل دست و پائی زده حرکه المدبوحی
 میکرد درین هنگام ارسطوب و استیلاء عساکر طغر مائر قواعد همت
 و ارکان ثباتش ترلزل یافته سلك شوکت و جمعیتس از هم گسسته
 اسب و آن حان عقیدت نشان نامواج منصور از آب گنگ عبور کرده
 دقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت
 بسته چنانچه بالعدل از تانده که آنرا نگاه خود ساخته آنجا رحل
 اقامت انداخته بود عربیت جهانگیرگر کرده است همچنانکه
 تعصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقائق نگار خواهد گردید بالجملة
 روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران بواحی شیرینی قتل کرده
 بودند شهشاه هربر اندک شیر شکار سوار شده آن مدح صار را نصرب
 تعنگ اربای درآوردند و اراستای طی به سه مرحله بالای شمس آناد
 برول سعادت نمودند و دران موضع نثار و دوزر صید و شکار سه روز
 اقامت گزیده در ماده شیر و چر و سرعانی بسیار شکار فرمودند چون
 مقصد اصلی اریس بهصفت جهان پیرامعابد و امداد عساکر نگاله
 بود و بیرونی تائیدات آسمانی و میامس توفیقات یزدانی بی آنکه
 کوسک تازه نان حدود مسعود پیوند و صورت وایم طغر درآئیده
 تبع مسالمدان حیوش قاشور حلوه گر شده سرده نصرت و میریزی و
 بود دولت و بهروزی دمسامع خاه و حسن رسید و خاطر بهر تدویر
 ازان مهم حظیر مراعت پذیرفته سوک منصور را مصلحتی در پیش رفتن
 نه اند رای عالم آرامی دلدشاه عالمگیر کشور کشا درون مدخل دهانی

را نه همه همرایي سه هزار هزار از جمله يک هزار هزار دو اسبه هم
 اسبه بود از اصل و اصافه سه هزار و پانصدی سه هزار هزار دو اسبه هم
 اسبه مقرر ساختند و سلطان الله وردی بیانی و هدایت خلعت
 خاصه و احب لباس طه بواختند و خدمت مرحومه رحمت نمودند
 سه پسر او را بپوش خلعت مرحمت کردند و درس هنگام خاطر
 ملک پیرا پرتو النعات لیسال میبادهان تربیتانده همایون امکنده ولی
 بیگ کولانی را مدک ناشی اول برتداران مرمودید و بعدایت
 خلعت و از اصل و اصافه بمصوب همرای در عهد سوار بوارس نمودند
 و ولی بیگ علیهمردان خان را مدک ناشی دوم ساختند و مرحمت
 خلعت و اصافه بمصوب معتبر و منامی گردانیدند و جمعی
 کثیر از جماعت داران دیگر را برتده نور ناسیکری پایه عرت اندوده
 خلعت سر افرازی بپوشیدند هفدهم از سواران کوچ شده موضع
 چاندپور محط سراق موصور گردید و از وفایع نگاه بمصامع
 حقائق مصامع رسید نه دور الحس که از عمدهای با شجاع
 بود برهمنی تحت بیداران بر گشته زرنگار جدا شده بحدود
 مسعود پادشاهی پیوست و روز دیگر سه گروه طی کرده برل
 احلال شد و چون طمع اقدس حضرت شامشاهی تمامای جنگ میل
 رعیت داشت مردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شامشاهی
 یک حجت میل بپیک انداخته نشاط اندوز آن تمامای عرب
 خاطر فریب شدند و بعد از مراج قریب سعادت و کامرانی ازان منزل
 دست ورم داد درین تاریخ عرصه داشت رنده امرای عظام معظم
 خان مشعرباین معنی نه پیشگاه حاکمیت میداد که با شجاع بپسند

و مدهای شدند چهارم از کده مکتیهر و عزیمت اله آنک کوچ شده
سیرت هم عرصه سورون که شکار گاهی دل پذیر و دشتی پر تسبیح پیرامت
کامیاب برول موکب عالم گیر گردید و در اندای راه ماده سیری که
قراولان قتل کرده بودند شکار شهشاه هررر صولت شد و درین ایام
کنور رام سنگه نعطای خلعت حاص مدهای گردید و پرتی سنگه
ولد مهاراده حسولت سنگه که از پیتش پدر خویش آمده بود حده
سای آمتان خلعت گشته در زنجیر میل نرسم پیتش گذراید و
نعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عقد مروارید عر مدهای
اد و خمت و بگوب سنگه هاده از وطن و قلعه دار حال از دکن
رسیده دوات اندوز ملازمین اکسیر حاصیب گردیدند و خان مذکور
یک زنجیر میل نرسم پیشکش گذراید و شیخ محبوب محمد از
اولاد کرام بقاوة اولیای عظام حواحه بهادرالدین ملتانی قدس الله
سره نعطای خلعت و ماده ویل کامیاب مکرمت گشته رحمت
وطن یامعه بالحملة شکار گاه سورون سه روز میص اندوز برول همایون
گشته سیر و شکار آن عرصه برهت اثر مرمر طبع مدارک
حدیو حور شد قدر حمشید مر شد و از حمله شکارهای حمرانه
در انجا توقوع آمدن آن بود که حاقان جهان در یک روز پنج سیر
ندیروی نازوی اقبال عالم گیرار پا در افگنده ساکنان آن مرز و نوم
را از شر آن سباع جانگرا بعیص معدلت شهشاهانه رهائی بخشیدند
و درین مدرل جعفر ولد اله وردیحال را که موحرداری متهرایار
تعلق داشت و پدرش را چنانچه سابقا گزارش یامت ناشاع به بیع
بیدان ارهم گذرایده بود مشمول انظار مرحمت گردانیده مددش

شهنشاه که ساعت عقد بود اقصی القصاب قاصی عند الوهاب را
 طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و ارزویی عنایت یکعقد
 مروارید گران بها دآن عالی تدار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم
 از سر گهاک کوچ شده بالای موضع نورنگر محکم اردوی طغر پیکر
 گشت و چون هنگام نزل منزل عدور اشرف از پیش دائره نادرشاه
 زاده والا قدر معادب توام محمد معظم و وزیر حان شد آن کامکار
 لختیار و حان احلاص سعار هر یک پیشکشی از حواهر و مرصع
 آلات گذراند و موکب طغر پناه پنج روز در آن سر منزل مقام فرموده
 نشاط سکار مسرت امرای طمع همایون بود و چون حاضر ملکوت ناظر
 از حیر و شکار آن حدود پرداخت عزم توحه اله اناد که مقصد اصلی
 ارس بهصمت حبالکشا آن بود و حبه همت ملک پیرا گردید و بیست
 و دوم رایت نصرت طرار از نورنگر ناهنرار آمده نکرده مکتبهر مراجعت
 نمود و شهیدشاه دین پناه در ائدای راه شیرینی که قراولان در آن نواحی
 قتل کرده بودند نتعدک زدند و شش کوچ و دوم مقام دوم جماد الاولی
 دیگر ناره چتر والای اقبال برماحت کده مکتبسر سایه گستر شد و روز
 دیگر که آنجا مقام بود از وقائع ندگاه معروض بازگاه حلاکت گردید
 که یکه تاز حان در محاربه که عساکر طغر مائرا درین ایام با ناشجاع
 روی داده بود حان نثار گشته سرحررئی حاوید اندوخت و درین
 وقت نادرشاه زاده کامکار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خلعت
 نارایی و اسب عربی با سار طلا و یک عدد پاندا در مرصع با حوائچه
 و دیگر ادواب آن که مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت نادرشاهانه
 گردیدند و جمعی از ندهای آستان سلطنت عنایت خلعت مفتخر

نصرت تعنگ از پاي در آوردند و بپه شیر را با شاره همایون قراولان
 زنده گرفتند درین هنگام عاطف نادشاهانه گوهر درج حشمت
 و اقبال احقر برج عظمت و حلال نادشاه زاده محمد معظم را عطاى
 دهکده یکى الماس و یک عقد مروارید گران بها عراحتصاص کشید
 و میض الله حان قراول بیگى و جمهر موحدا منبرا و حسدعلی
 حان قوش بیگى و عنایت خلعت قامت امتیاز امراحتند و هر حص
 ولد راحه پتهلدا س که درادرتش فوت شده بود همپدین راحسنگه
 و راحسنگه پسران ارحن کور که برادر زاده های از بودند و عنایت خلعت
 سرمرار گردیدند و عدن الرحیم و محمد رشید پسران مخلصان که
 چندی قبل ازین در صوبه کابل در گذشته مورد انظار بوازش شده
 بمناصب مناصب کامیاب تربیت نادشاهانه گشتند یازدهم ماه
 مذکور موصع سرر گهاث که قراولان شکار بسیار در بواحی آن دیده
 بودند مصرف حیان ملک احترام گردید و حدیو حهان چهار روز
 دران سر منزل میض نشان بساط اقامت گسترده نشاط ادور شکار
 بودند و چرز بسیار صید کرده در شیر به تعنگ رادن از سوانج آنکه
 چون گوهر محبط حلاوت و جهانمانی پادشاه راده والا قدر حکمت
 شیم محمد معظم برنده بلوع و حوانی که هنگام نشاط و کامرانی ست
 رسیده بودند عاطفت نادشاه کامل حرد نالغ نظر پرتو تربیت بحال
 آن بوبهال گلش اقبال امگنده پانزدهم در همین منزل گاه عرو
 حاه محدره عفت سرشتی که از بدات اسراف خراسان بود و
 شائستگی اقتراان با آن احقر برج عظمت و کامرانی داشت عمالة
 در ملک اردواج آن نادشاه راده ارحمد سعادت پیوند کشیدند و

امت قتل ازین دنا بیگ نوکر مشایخ که از حاکم او است
 آن قلعه سپهر ارتجاع قیام داشت از سعادت مدعی و بیگ سرانجامی
 اظهار دادن قلعه را حواشی نمودیت این آستان حیات بشان کرده
 بود و باشاره همایون سلطان بیگ و نامدار حاکم با جمعی از حدود
 گیاهان ستان مهین گشته بودند که دایما میدادند آن حصص قومی
 ندیان را تصرف آورید درین هنگام از عزمه داشت آنها معلوم
 رایی حاکم آرای شد که دنا بیگ مداور برواق تزار دان قلعه را
 تصرف بعد عیای دادندانی داد محفوضه درگاه خدای داد گردیده
 امت عاطقت بادشاه داده برادر محرمت گستر که مدوخته برای نوازش
 مدویران احکام سعد و تربیت و پرورش بعدهای عقیدت پیوند حسب
 خود بهانه طلب امت این منج آسمانی را که به معصودت اقدال
 بی زوال و بی تکاپوی سعی و کوشش و دبیری محاصره و حدال روی
 داده بود تقریب مرحمت و داده بر روی ساخته سلطان بیگ را
 لبطاب شاه قلی حاکم و غذایت ارسال خلعت و احب و از اصل
 و اصابه هزار و پانصدی هفت صد و وار و نامدار حاکم را از اصل
 و اصابه بمصوب هزار و پانصدی هزار و وار مناهی گردانیدند
 و حراست قلعه مذکوره شاه قلی حاکم تعویض یامت سیزم ربیع
 الثانی مومع احمد پور مرکز رایات منصور گشته روز دیگر آنجا مقام
 شد و از آنجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضع از کنار گنگ
 که چرخ داور داشت پرتو برول انگنده چهار روز آنجا اقامت رافع شد
 و حضرت شاهدشی چرخ تعمیر شکار کرده در دمه در آبروی
 آب دو قلاده شیر یکی بر و دیگری ماده که بچه همراه داشت

سلطان پور معصوم گشته بعدایت امپ و از اصل و اصاده دمصب
هرار و پانصدی هزار سوار عمر افتخار یاب و پیشکش اعتماد
خان صوبه دار کشمیرار بعائس امتعه آتجا بطرق قدسی اثر رسید و
حواحه برخوردار مخاطب با شرف حان که از قلعه داری اودیسه^(۲)
معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یکرنجیر میل
پیشکش نمود و چون تحت روان مهقف طلائی که مذکور شد
ناهتمام امیدای زرگر که داروئی کارخانه ساختن طلا آلات و بقرة
آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم معلی
و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مزاحم پادشاهانه ادرا
بعطای ماده میل و اصاده منصوب نوارش ورمود الحمله چون قراولان
تفحص شکار رفته بودند بمسامع حلال رسانیدند که در موضع لرکهاگر
چرز بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود
و بیست و ششم رایات طغر اثرار کده مکتیسر ناهترار آمده عرصه
لرکهاگر مرکز دایره اقبال گردید و سه روز آتجا مقام شده اشتعال
بصید چرز نشاط امرای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی
گنگ شیرینی قبل کرده بودند شهشاه سیر دل هرلرامکس روز بیوم
از آب عبور فرموده آنرا بصرف تغلگ از پای در آوردند سلج
ماه مذکور موکب منصور از اتجا مهصت نموده بطی دو مرحله
پرتو سعادت و میروزی بر موضع میروزی پور گستر و یک روز آتجا
مقام شد از سوانج این ایام مغتوج شدن حصن ملک اساس رهناس

پسرز تحت اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر تریس دولت
 و کامروائی اقبال دران سر منزل عزو حلال اقامت گریده نشاط
 شکار مسرت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه راد کامگار
 اختیار محمد معظم را دعایت یک عقد مروارید و نعلکدستی و پهلوی
 مرصع و شمشیر خاصه و سپر ناسار میذاکار و دو صد ثوب از ملبوسات
 خاص عراحتصاص بخشیدند و رانا را حهنگه و مهانتجان صوبه دار
 کابل دعایت ارسال خلعت زمستانی قاصت مناهات امراحتند و
 امیر حان مرحمت یکر تحیر فیل سرلبدی یامت و منارک خان
 بیاری ارکومکان صونگ کابل نوحرداری ننگش از تعییر حسین
 لیگجان منصوب شده هزار سوار از تادینان او دو اسپه سه اسپه مقرر
 گشت که از اصل واصافه منصبتش دو هزاری دو هزار سوار از آخمله
 هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و مدغم حان نقله داری احمدنگر
 از تعییر دارالحان معین گشته دعایت خلعت و اسب و اصافه
 پانصدی بمصوب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر امرار گردید
 و اسماعیل حان نوحرداری خالداپور تعین یافته مرحمت خلعت
 و اسب مناعی شد و ماسنگه ولد روپ سنگه راتهور نعطای
 حمدهر مرصع ناعلاقه مروارید مشمول عاطفت گشته رحمت وطن
 یامت و سهراب خان نوحدار نالپور دعایت ارسال خلعت کمیدای
 عرت شد و مرحمت حان و تشریفجان که اردکن آمده بودند نعطای
 خلعت و آتشجان نمکرمیت حمیر ناعلاقه مروارید و اودی کرن
 وکیل را نا مرحمت اسب و بهکوتیداس دیوان مستقر الحلافه
 اکثر اناد خطاب رائی سرلبد شدند و مصری اعلان نوحرداری

نایسته و سزاوار در انجمن خاص عسکانه سعادت اندرز ملازمت اکسیر
خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم تقدیم رعانیدند
و یکپهراز اشرقی و یکپهراز روپیه نصیعت ندر گذرانیدند و چون آن والا
فراد عالی تبار بدولت پای بوس سر بلندنی دارین اندوختند
حضرت شاهشاهی از کمال شوق و عاطفت آن نکل گلشن حشمت
و کامرانی را در آغوش عنایت و مهربانی کشیده کامیاب سعادت
دوچهانی ساختند و خلعت حاصه نا نادری و یکصد اسب از اسمله
بیست رامس عربی و عراقی یکی با زین و ساز میداکار و دیگری
با ساز طلالی ساده و یکزنجیر فیل حاصه مرین ساز نقره و حل
زربفت و یکقمضه جمدهر مرصع باعلاقه مروراید با عرق ناصیه
دولت مرحمت فرمودند و وزیر حان که در خدمت آن نادرشاه زاده
ارجمند آمده بود حدیث ارادت بر آستان عنودیت نموده پابند مهر
و یکپهراز روپیه برسدیل ندر گذرانید و عنایت خلعت حاصه نوازش
یامت و چون قراولان در پیشهای آن نواحی شیرینی قتل کرده بودند
شهنشاه هر بر صولت شیر شکار عزم صید آن صبح صاب فرموده بعد از
ملازمت نادرشاه زاده سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین
عز و علا بر تخت روان طلائی که سر پوشیده شکل نگله ساخته بودند از
مختصرات طبع مقدس این مددع آئین دولت و کامرانیست و درین
هنگام پیرایه اتمام یافته بود سوار شده شکار توحه فرمودند و بر دیک
نخچیر گاه بر فیل سوار شده پادشاه زاده محمد معطم را در عقب سر
منارک حامی دادند و چون بشیر رسیدند آن مددع جانگرایی را
بصرب بدوق از پا در آوردند و در همان نواحی ساعتی چند بشکار

از امواج بصرت مآل دفع و استیصال آن لغی اندیش متذنه مگال
تعیین یامت و عنایت خلعت خاص و شمشیر و سپر هردو با ساز
مرصع مور و نوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه
چند رات و حکمت سنگه هاده و رامه سنگه راتهور و اعرجان و سید
مصطفی و رگهاته سنگه و محمد صالح ترخان و غیرت و مظفر
پسران معاد حان امان و نلوی پتوخان و گروهی دیگر همراهی او
معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند حان که
نظم مهم دار الخلافه ناو تعویض یافته بود بمرحمت خلعت
خاصه و یک زنجیر میل و لکاحان که در سلک گوشه نشینان
بود و معتمد حان حواحه سرا که بمحاربت قلعه منارکه معین
شده بود هر یک بعنایت خلعت مناهی گشته مرخص شدند
و اعتقاد حان و تقرب حان بعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت
یافتند که تا معاودت رایاب عالیاب در دار الخلافه بسر برند و کیرب
سنگه که موحدار میبواب بود موحدارچی نواحی دار الخلافه ار تعییر
حسن علی خان صبیغه خدمتش گشته بمرحمت امپ و باصافه
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار معتمد
گردید و روح الله دیوان دار الخلافه و عدد الرحیم حان که بخدمت
لکشیکری و واقعه نویسی آن مرکز خلعت تعیین یافته بود و حقیقت
حان و عنایب حان ولد طعرجان که ارزمره لشکروعا بودند خلعت
رحصت یافتند و خوشحال بیگ کسگری که در سلک گوشه نشینان
منتظم بود باعام دوصد اشرافی و قالدخان مدشی که او بیر بوطائف
دعا گوئی اشتغال داشت باعام یک هزار روپیة مشمول عنایت شده

اماکن قدس مرستاده رمرق سادات و صلحا و مشایخ و اتقا را که
 شرف اندوز محارب حریم آن دو حرم مکرم باشند از موائد آن بهروز
 سازند درین اوقات سعادت پیرا میرا ابراهیم خلیف معصرت آیات
 میر نعمان که حیدری پاک طبیعت صالح و عیلمای تدین و پرهیزگاری
 از ناصیه حالتش هویدا و لایح بود و قتل اربین بیز بر بارت حرمین
 مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت تقدیم
 این خدمت و الارتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و رعایت
 خلعت مناهی شده مرخص گردید و حواحه سلامت خدمت
 تحویلدار می بقول و احلامی که مصیوب او مرستاده میشد و مواردی
 شش لک و سی هزار روپیة بود معین گشته خلعت سربرازی
 پوشید هشتم ماه مذکور موارد عمره آذر که ساعت بهصت رایات
 عالیات بود بعد از انقضای يك پاس و سه گهری حضرت شهشاهی
 قرین تائید الهی ار آب حوس عبور نموده لواهی جهانکشا بصوب
 ساحل گنگ امراتند و آن روز دو کروه طی کرده منزل آزای اقبال
 گردیدند و چون از وقائع سمت پورب مکرر بعرض واقعا پایة سریر
 خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام معسودی از طائفة بچکوئی
 در سمت بیسواره سر رفتند و مها و رهبری و اسناد برداشته است
 و حمعی کثیر و مرقة انبوه از کواران و متمردان طایعة بدیس و دیگر
 واقعه حویان و خلاف منشا آن سمت ناو گردیده ناخطهار جمعیت
 و هجوم اوباش لواهی حرأت و حسارت نتاحت و عارت آن حدود
 امراشته ورعایا و مترددین از مرشورث و طعیانث در اماں بیستند
 لهذا دفع او بیز پیشهاد خاطر اقدس گشته بهادر حان نا حمعی

نود عطا شد و همیاری از نندهای بعدایت جلالت قامت استیاز
 امراختند و درین روزهاں امروز از جانب مسند شیش مسکوی
 عزت و اقبال پرده آرای هودج انبث و حلال ملکه تقدس نقاب
 حورشید احتجاب روش رای بیگم و همچنین از جانب ثمرات
 ریاض جلالت و جهانداري مقدسات تنق عظمت و کامکاری و دیگر
 پرده گرینان استار عمت و براهت پیشکشهای شایسته از حواهر
 و مرصع آلات و حوانهای زر و سیم نثار بطر انور شهیدشاه روزگار رسید
 و ناین دستور امرای رفیع مدرلت و سائر مقربان پیشگاه دولت
 پیشکشها بمحل عرص کشیده رسم نثار نجا آوردند ارا بحمله راحه
 حبسنگه پیشکشی از حواهر و مرصع آلات و نغائس اقمشه گذرانیده
 قریب یک لک روپیہ بها شد و درین تاریخ جمع موجودات متبرعا
 و مرحمت حان که از دکن آمده بود دولت زمین دوش مدد
 سلطنت یافتند و مید لطف علی نحاری که مید بهادر پسرش
 فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب
 در مید حدیو حهاں در الحمن خاص عسلحانه سریر آرائی دولت
 و کامرانی گشته نغمائی چراغانی که بانشاره والا برکنار آب حون
 در کمال حوی و بطر مریبی ترتیب یافته بود مسرت امرای خاطر
 اقدس شد و از آنجا که شهیدشاه دین پرور تومین شعار از کمال حسن
 بیت و صفای طوبیت مدلی خطیر از نقد و جنس موازی
 شش لک و سی هزار روپیہ بود بدر سادات و مختارین و خدمه و
 معتکدین حرمین شریعین رادهما الله شربا و حالا نموده مقرر
 مرصوده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان حاه نان

مفضل الله حان و آقا یوسف هریک از اصل و اصافه بمنصب هراز
و پانصدی پانصد سوار و در القدر حان ناصافه پانصدی
بمنصب هراز و پانصدی پانصد سوار و میر انراهم میر تورک
ناصافه پانصدی صد سوار بمنصب هراز و پانصدی پانصد سوار
و سراوار حان ناصافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هراز و پانصدی
چهار صد سوار و پردلخان ناعم هشت هراز رویه و آعر حان
ناعم چهار هراز رویه و عطای حکر مرصع و قادر داد انصاری
لخطاب حانی و آتش قلماق لخطاب آتش حانی و محمد تقی
درادر زاده وزیر حان لخطاب حانی و از اصل و اصافه بمنصب هزاری
صد سوار سر بلندی یافتند و معتمد حان حواحه سرای ناصافه پانصدی
بمنصب هراز و پانصدی سه صد سوار مناهی شده نیکارمت قلعه
مبارکه دار الحلافة بعدار بهت رایات عالیاب سرور انطار اعتماد گردید
و مکرمات حان دیوانی صوبه گجرات و اهتمام سرالحام امنعه و
اشیای که برای سرکار حاصه شریعه در کارخانههای الحامیه میباشود
ار تعییر رحمت حان منصوب گشته نعدایت خلعت و ماده میل
و از اصل و اصافه بمنصب هراز و پانصدی سه صد سوار معتکر
و مناهی شد و عند الرسول دکنی بمرحمت حمدهر مینا کار
دوازش یافته ناگراآناد مرخص گردید که در ملک همراهان اعتبار
حان باشد و دربار حان حواحه سرای بخدمت ناظری حرم سرای
مقدس خلعت سر امراری پوشید و پنجه هراز رویه ناهل طرف و نشاط
و سرود سرایان آن محفل انبساط و یکهرار رویه ملا محمد صادق
طالب علم ایرانی که درین ایام ناستیلام خلعت و جهانبانی رسیده

علم نوازش یادت و خان عالم که دعابر وقوع تقصیری از منصب
 معزول شده بود بمنصب سه هزار و دوهزار سوار مورد انتظار وصل
 و مکرمت گردید و کیرت سنگه ولد راحه حبیب سنگه لمرحمت سرپیچ
 مرصع سر بلند گشته نکامان بهاری که موحداری آن ناو متعلق بود
 مرخص شد و صلیحان لمرحمت یکریچیر ویل و ناصانه پانصدی
 بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و راو امر سنگه چندراو و ناصانه
 پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و شاهانجان عدایت
 علم و غیرتخان ناصانه پانصدی دوهزار سوار بمنصب دوهزار و پانصدی
 شش صد سوار سرورار گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد
 عدایت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
 و پانصدی پانصد سوار کامیاب لمرحمت شد و محمد صالح
 ترحان که سابق قلعه دار میوستان بود دعابر تهاون تقصیری
 هنگام رفتن دارا بدشکوه بتهه چنانچه در مقام خود گذارش یافته
 از د صادر شده از منصب معزول گشته معصوب و معاتب بود از
 مراحم شهشاه حرم بخش رحمت کورنش یافته بمنصب هزار و
 پانصدی هزار سوار کامیاب تعصل گردید و منصب رشید خان
 از گومکیان بدگاله ناصانه پانصد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار مقرر شد و راحه امر سنگه نرودی از اصل و اصانه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهور
 عدایت پهلویچ مرصع و ناصانه پانصدی دوهزار سوار بمنصب هزار
 و پانصدی هفت صد سوار و اسماعیل ولد بجالتخان لخطاب
 حانی و بامانه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق هفت و هشتم آبان بعد از
 اقصای یکپاس و یکگهری اراں روز بیروز که ساعتی مبدعت بخش
 شط امرو بود دو پله میزان از سیدین گوهر عنصر مقدس شاهدشاه
 آسمان حاه نمودار گفتنی حورشید و ماه گردید و درین مسعود نائین
 معبود نعل آمده از حوض آن عالمی را داس خواست مال مال
 نقد آمایی و آمال شد و حال چهل و یکم شمسی از عمر اند طراز
 ناسخ رسیده سال چهل و دوم آغاز شد حدیو نده پرور مکرمت شعار
 دست اثر آثار شود و احسان کشاده بند های آستان والا و ایستادهایی
 پایت سریر معلی را انواع لطف و مرحمت نوارش بر مرمودند
 از آنکمله راحه حیسنکه ناعم یک لک روپیه مطرح انوار عاطف
 گردید و راحه حسونت سنگه که بدست وقوع زلالت و سوانق تقصیرات
 خطاب مهاراگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد
 لطف و تعصل نادر شاه حرم بخش گردیده دیگر ناره بان والاحطاب
 کامیاب گشت و بهادر حان ناعم بیست هزار روپیه نوارش یافته
 نیکر از سوار از تادینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصوبش از
 اصل و اصافه پنجهزاری پنجم هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناسد و میرزا
 دو در صفوی که در سلت گوشه نشینان بود ناعم ده هزار روپیه
 مشمول عاطفت و افعال شد و کدور را مسنگه ناعانه هزاره هزار
 سوار بمصص چهار هزاره چهار هزار سوار و مرتضی حان ناعانه
 هزار سوار بمصص چهار هزاره سه هزار سوار دلد رتنه گردیدند و
 عاند حان ناعم دوازده هزار روپیه مناهی گشته نعطای علم لوای
 تغاخر بر امر احمیت و میرزا حان از کومکیان ننگاله نعدایت بقاره و

نمود که زیات عالیات نعریمت شرق رویه از مستقر سریر
 خلعت حرکت کرده سمت ساحل رود گدگ ارتفاع یابد و بعد از
 رسیدن آن حدود اگر مرور شود و مصلحت تقاضا کند مصوب اله آباد
 و پلنه بهضت نموده باین توحه همایون آنحال ارادات پرور و سایه
 حنون طعرا اثر را تصرف و مطاهرب نماید و اگر تا آن وقت محتر
 عله و استیلائی امواج بصرت مآل و مقهور گشتن اعدای ده سگال
 دمسامع حاه و حلال رسد و خاطر ملکوت باطر از احتلال و فتور
 حیوس منصور جمع گشته مصلحتی درپیش رفتی نماید روزی
 چند درکنار رود گنگ و نواحی آن بشاط اندوز سیر و سکار گشته
 لوائی مراجعت نادر الکلامه نرا فرازند نادران سیوم ربیع الاول موافق
 ثبوت و ششم آنان که ساعتی معهود بود متصدیان و عملیه پیشخانه
 را فرماں شد که باین نعریمت حیرالحام سرادقات اقبال دیروز
 رند و چون موسم وزن مدارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
 که آن جشن مرخصه را در مقر اورنگ حشمت گذرانیده پس
 از آن بدولت متوحه مقصد گردید *

جشن وزن حجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرحام جشن وزن مدارک شمسی سال چهل
 و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه رمان وزمین حدیو رامف
 گستر معدلت آنین صورت انعقاد یافده نر می دلکشا و مسمعی
 روح امرا مرتب گشت و نازگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بساط
 عشرت و اندساط و زیب اعداب نسمیل و احتشام آرایش پند نرفته روز

الحاکم سربردند و نآن روی آب توحه فرموده بشکار کلنگ نشاط
امرای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض
نشان نریارت روضه متذکره حصرت قطب الاولیای و الواصلین
قدوة العرفای و الکاملین حواحه قطب الدین قدس الله سره العریز
توحه فرمودند و برهم معبود دهرار روپیده بمکاران آن مرار مهر
انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف نراه دامن کوه نواهی
مزاحمت لشهر امراحتند و در کوهچہ قدم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آهوی چند شکار کرده قلعه منارکه را مهبط انوار اقبال ساختند.

توجه زیارات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رفتن نادرشاهراة محمد سلطان بطرب ناشجاع و وقوع
آسآهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر اران والانتار نا تحریر کار
بطور آمد عساکر قاهرة را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم
رحمی عظیم و احتلالی فاحش روی داده بود و اگرچه رندۀ امرای
عظام معظم حان نامتظار اقبال بی روال حدیو حهان لوازم استقلال
و پایداری نگار نرده در مراتب سرداری کوتاهی نکرده بود و معلوم
رعب و ترلرل نگشته نا مآاهدان درست احلاص عقیدتمند و مبارزان
شهامت کیش طغر پیدوند در نرائر غنیم عاقبت و حیم بر منہج
مستقیم عنودیت و حان مشائی ثابت قدم بود لیکن نغائر آننیں
حرم و دور بینی رای حهان آرای که حلا پذیر انوار الهام ربانی
و مرآة عیب نمایی مصالح دولاب و جهاندا نیست چنان اقتضا

مصافات و یکجبهتی در میان آورد و او بصلح راضی شده از خامی و
معامله با مهمی بعرم ملاقات سحران قلیخان از حصار با جمعی
قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سحران قلیخان
گروهی برسم استقبال فرستاده نامها گفب که اگر تواندد اورا بقتل
رساند آن مریق دران موضع افتهاز مرصت نموده اورا از هم گذرانیدند
و بعرض اشرف رسید که سید بهادر بخاری باجل طبیعی روزگار
حیاتش سپری شد و از وقائع چکله شهر بد معروض پیشگاه حلافت گشت
که شیخ عبد الکرم تهابی سری متصدی مهمان چکله مذکور جهان
ناسی را پذیرود نمود و عبد الدی حان بظم مهمان آن چکله معین
گشته بعبایت خلعت و ناصاته ناصد سوار بمصوب هرا و پانصدی
هرا و پانصد سوار سر بلند شد و محمد اسماعیل ولد لسانخان که
کد خدا شده بعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هرا و روپیه
حببت سراجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید نیست و بهم
صغر حصرت شاهنشاهی عزم سیر خضر آباد نموده قریب سعادت
نآن صوب توجه فرمودند و بحسب بروصه معروقه حصرت حدت
اشیای علیین مکانی همایون ناصاته طاب ثراه پرتو ورون گسترده
بقاقتاده و دعا روح آن سریر آرای اقلیم قدس را روح و راحت فرودند
و پنج هرا و روپیه بخدمه آن روصه میص آگیس انعام نمودند و از ادعا
بمرار فائض الانوار قدوة الاصغیا شیخ نظام الدین معروف باوایا
قدس سره عدل سعادت تامنه رسم زیارت لقا آوردند و بکهرار روپیه
بمجاوران آن بقعه قدسیه عطا کردند و از آنجا سایه چتر دولت و
اقتال بر ساحت حصر آباد انگنده روز دیگر قریب حشت و کمرانی

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغه دیگر یا مشرف و امینی حداکانه قرار دهد و میرعاند حوامی باین خدمت سر بلند گشته حکم شد که تا هراری منصب دار را او تصحیح تا بیدار بید و ار هراری بالا تر تصحیح سپاه آنها بقدران بیگ داروغه سائق متعلق باشد از مواج عدوت بخش آنکه در پس هداگم از وقائع صونه کابل معروف نارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد سعادتخان، بدیر زین خان معفور لرحم حمدهر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهادت خان صونه دار آنجا او را مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در نارگاه او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و نحای سعادتخان شمشیر خان محارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اصاده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار بوارش یامت و درین ایام میرزا بودر صغوی از اکمرآناد رسیده ناصیه های آستان معلی گردید و چون حاکم بددر شکر پنج سه اسپ عربی برسدیل پیشکش درگاه خلایق پناه فرماده بود آورنده نابعام یک هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه نار حواله شد که از امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بددر مذکور بدو و از وقائع توران رمین بمصامع حقائق مصامع رسید که چون میان سنجان قلیخان حاکم بلخ و قاسم سلطان برادرش که ایالت حصار نار تعلق داشت عدار مصالغنی بر حاشته مودت و رفاق بکدور و بغاق متبدل شده بود سنجان قلیخان بلطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم حدود حصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیب

تلمه دار واپسین رعایت ارمال خلعت هر سایه عرب انداختند و
پیشکش راحه رایسنگه سیسوندیه از حواهر و مرصع آلات و پیشکش
حاحی خاں دلوح مشتمل بر اسب و استر و شتر و نار و حره و پیشکش
پرتهی پت زمییدار از سری نگر از اسپان تانگس و حابوزان شکار
انگن که دران کوهستان بهم میرمید و پیشکش چندی دیگر از
امرای اطراف پدایه سریر حلائق مطاب رمید و رعد انداز حان
که چندی پیش ازین چنانچه گرازش یاسب بهم سری نگر
معین شده درین ایام دادر مطلبی چند ناشاره همایون به پیشگاه
حضور آمده بود دگر ناره مرخص شد بتعاق راحه زاحر و پ ناتمام
آن مهم پردازد هنگام رحصت عطای خلعت و ماده بیل مرلند
گردید و یک قصه حمد هر مرصع بحان مذکور حواله شد که برای
پرتهی پت زمییدار آنجا بهر رفت و خلعت و حمد هر مرصع برای
سونهاک پرکاس زمییدار سر مور و خلعت جهت راحه بهادر
چند زمییدار کمایون از روی مرحمت ارمال یامت و اختیار حان
زمییدار دادر ناعم ده هزار روپیه و عطای ماده بیل نامید رعایت
گشته بحال زمییداری خون مرخص شد و شیر سنگه راتپور از اصل
و اصاده بمصب هزاره هزار حوار در ایام ۴۰۰۰ و مرحمت اسب
و خلعت نوارش یاده بحاکم داری سرور گشت و چون قتل اردن
درین دولت سپر رعیت دادر و کی داغ و تصدیق چهره اسپان تلمه
حاج اسراء و مصدوران بیک کس متعلق بود و درین ایام و در
عساکر منصوبه و کثرت امواج قاعره برآمد و حیدر بود که نك داره
از عهده آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت هر مردم متعلق می

قتل اربین از منصب معزول شده بود بمصوب چهار هزار و چهار
 هزار سوار بواسطه مصوبه داری نزار تعین فرمود و چون ولایت
 کرمان را که معظم حاکم در هنگام انتصاب نقطه الملک تسخیر کرده
 بود حضرت پادشاهی بر سید ابراهیم خان مذکور عطا کرده بودند
 و امصی قلاع آن مثل کندی کوته که از حصون معظمه آن ولایت
 است با توپخانه بسیار و سائر اسلحه در تصرف کسان و گماشتگان
 او بود و اربین جهت که قطب الملک را خارج طمع و تصرف
 آن ولایت میشد مهمات آنجا احتلال داشت مدافعان درین هنگام
 میر احمد خوانی بنظم و بسوق امور آن حدود رخصت یافته
 بحطاب مصطفی حادی و عنایت خلعت و امپ و یک رنجیر بیل
 و ناصیه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار بمصوب سه هزار و
 دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و میخان لیچاپوری بهمراهی
 حاکم مذکور معین گشته از اصل و اصافه بمصوب هزار و هشتصد
 سوار مناهی گردید و نامدار حاکم از تعین بیض الله حاکم قور بیگی
 شده دعایت خلعت سروراری یافت و سادات حاکم بهرحمت ماده
 بیل مناهی گشته در سلک کومکیان عساکر نگاله منتظم شد و بیروز
 میواتی بهوحداری سرکار اژده از تعین عدد الدینی حاکم معین شده
 بحطاب بیروز حاکم و مرحمت اسب و ناصیه پانصد سوار بمصوب
 هزار و پانصدی هزار سوار تارک انتحار افرات و سید و بیروز حاکم
 ناره بحطاب اختصاص حاکم نوارش یافت و رصوب حاکم بخاری
 چون اراده گوشه نشینی داشت تسالیاده دوارده هزار روپیة کامیاب
 مرحمت گردید و مخلص حاکم از کومکیان نگاله و عدد العزیز حاکم

گشتند و بمیان این فصل عظیم و امتنان حسین در کال ممالک
مسحیة المسالک هندوستان تفاوت فاحش در برج عائن بهم رسید
و اگرچه چند سال متواتر بعد از این بیدر بعضی از ولایات نارن
کمی کرده خشکی روی داد و بدان جهت ایام عسرب نامتداد
کشید لیکن ناشتداد به انحامید و الحال اگر اعیان بعض سنوات
در برخی از محال و بلاد بعد قلت نارن و توری در مراتب
کشت و کار و زرع روی میدهد و آفتی سماری یا ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که از دیگر مواضع معموره فی زحمت ناح و ثمعا
علائت معموره بآن ناحیت میتواند رسید مکنه و قاطبان آنجا از
احتیلائی قحط ایمن اند و شدت علا ابتلائی یابند امید که ایرد
حهان امرین پرتو عاطف این نادر شاه نا داد و دین و حدیو ظلم
گاه معدلت گرین را تا انقراض رسا بر بسط زمین منسوط دارد
و همت بلند حدانش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ارالت
اثار حور و ستم نه بیرونی توفیق و تائید بحشاد هشتم محرم
الکرام ده هزار روپیه و حه حیراب مقرر آن ماه بواسطت صدر الصدور
دارباب استحقاق عطا شد درین ایام دوالعقار حان قرامانلو که در
ملك گوسه بشینان بود حهان گذرانرا پدرود نمود و عدایت نادرشاهانه
اسد حان خلف ام و نامدار حان را که بسنت دامادی بآن حان
مرحوم داشت عطای حلت نوارس نموده از لباس کدورت برآورد
و از رفائص صوبه دکن معروض نارگاه حلال گردید که اختصاص حان
صوبه دار برار و حسام الدین حان و وحدار لیحاکنه ناحل طبعی
نساط حیات در بوریدید و عاطفت حسروانه شاه بیگ حان را که

محسوس بود و حرائن موهور و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام
توانستی نمود لمخص تعصل نادشاهانه رسیدیل دوام معاف فرمودند
و پس از چندی از کمال مکرمت حاج عله و دیگر اجداس ماکوئه
و مشرورنه نه لیشتگرقتس آن در حمیع شهرها مقرر بود اردادالحلافه
ساده ههال آباد و مستقر الحلافه اکثر آباد و دار السلطه لاهور و
بلد مدارکه نرهاپور و چندی دیگر از معطامات بلاد و معمورها و
بسیاری از دیگر وجوه مال مائر در حمیع ممالک در وجوه استقامت
و استمرار تحشیدند تا رسد علالت و حیوانات و سائر اصناف ماکولات
در مدیل و مور از نزدیک و دور بحای که مهبط انوار نزل ریات
عالیات ناسد میرمیده ناسد و در هر شهر و معموره ارزانی و فراوانی
در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایه عیقت و رفاهیت
حلائق گردن چنانچه نایب حهت از سرکار حالصه شریفه هر ساله منابع
نیست و پنجم لک روپیه که هفتاد و پنجم هزار تومان رائج ایران
است تحشیده سد و آنچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداری
معفو گردید محاسب و هم و مستوی اندیشه از عهد صیط و تعداد
آن بیرون نتواند آمد و درین باب امثله حلیله و مناشیر مطاعه
موشح نناکید شدید و قدس بلبع تمام متصدیان هر صوبه و سرکار
و موحداران و کرریان اطراب و اقطار این کشور همایون آثار بطعراپی
نغان پیومت که من بعد دست از احد این وجوه که تحشیده همت
والا شکوهست کشیده و کوتاه دارند و گزر نرداران و یهاولان واحدیان
از حداب معدلت و جهانداری برای رسانیدن این احکام کرامت
بطام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام همه صوبحات و ولایات معین

دو سال بداند وقوع سوانحی و حوادثی که درین دفاثر مآثر نصرت
 و بیروزی گزارش پذیرفته بعضی فتورات در ممالک هندوستان بیص
 مکان روی نموده از آن رهگذری الحمله احتلالی بحال سنگه و رعایا
 راه یافته بود و در ایام ظهور سورتش و فقرت بسبب نعی و طعیان
 متمردان هر ناحیه درین مملکت پیر بسط گشت و رزع و صط
 و عمل پیر چنانچه باید توقع نیامده و در هر جا رزاعتی شده بود
 اکثر دستخوس تاحت و تاراج و پایمال تعدی و تطاول سرکشان و
 عسیدان مدشان گردیده ازین جهت سرعلا و حدودات بالا رفته
 بود، لاجرم درین محسسته هنگام سعادت مرحام که عباد مساک ملک
 و دولت ذات تبیع اقبال شهنشاه عدو سوز مرو بشده اوردک عظمت
 و استقلال نعر و حود مسعود آن حصرت رب و ریت پذیرفته بود
 مراحم حسروانه بر حال کادک رعایا و قاطبه برایا بشوده سلسله
 عاطفت عمیم نادنش عادل نادل مهربان کریم لبندش آمد
 و رای عالم آزایی بقصد حمر و تدارک این حوادث اقتصادی رای
 گرامی عام و احساسی شامل نام نمود که صغیر و کنیر و عدی و
 فقیر و موهم و کمر و مقیم و مسافر از عوائد مواش آن بهره مند
 گردند و داریین بیت علما بحسب در حمیج طرق و مسالک
 ممالک محروسه و قلمرو حاله سریده محصول راهداری ارسد
 علات و دیگر اشیا و احساس که قدل ازین همیشه گردن آن در
 محال حالصا سرکار پادشاهی معورر مسمول بود و داخل اثواب
 جمع گشته بمرانه عامره میرسید و در مواضع قبول و اطاعات امرا
 و مدد با داران و حدود رمیداری در وجه تاسوا حگیر داران

ناقصای لطف کامل حمرویی بیک رای عادل و شهربازی
 بلند همت دریا دل برایشان گمارد که ترقی درجات عمرو حاه
 بر ترمیمه حال عناء الله مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و
 سروری از ملوک حادۀ رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاه
 خود و کرمش حلائق از تنگیهای ایام نارزهد و نبیاس و مسائل
 و نعمش جهانیان داد آسانش و کامرانی دهد بدوایان قلیل
 الصاعه از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسعت رزق نازع
 النال ریخت و مسکینان عظیم الاقطاع از برکات اصطداع و اکرامش
 آسوده و مروه احوال باشند بحکم تعصل عام و جبهه نیتش حیرت
 امر عموم بریب رود و بمقتضای لطف خاص پیدشهاد همتش
 رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیعیت
 سعادت ممدی دریافتگل این عهد میمنت مهد و زمان مرحدده
 عدوان است که ایرد جهان آمیزش لمحص الطاف بدعایت آموختن
 عایت بصید را در سایه همای همایون فال این حدیو کرم پرور
 مرحمت گستر ظلم که عدل پیرای جهان امروز عالم آرای حای
 داده انوار میص و اتصال و نرو نوال این درگیرده دو الحلال بر
 روی روزگار آنها کشاده از میص عاطقتش هر زمان دلطیفه احساسی
 خاص و هر دم بوطیفه مرحمتی عام کامیاب میگرداند از جمله آن
 مراحم کامله و مکارم شامله که درین ایام معدلت پیرا حلوه ظهور
 نموده سرمایۀ راهبیت حال جهانیان گردید عفو کردن حمیع و حوه
 راهداربست در کل ممالک محروسه ر بخشیدن ناز علالت و حیوانات
 و سائر احساس ماکول و مشروبات در اکثر بلاد معطمه چون درین

پنجه‌ر سوار و عنایت یکر بخیر میل و راحه برسنگه کور بمرحمت
 حمدهر مرصع و چندی دیگر از ندهای آمتان سلطنت بمواهب
 حسروانه و عطای خلعت و اسپ هرار از گشته در سلک کومکبان
 عساکر ننگاله منتظم گردیدند و چون توپخانه تازه نه ننگاله در ستاده
 میشد درق انداز جان ناهتمام رسانیدند آن معین گشته از اصل
 و اضافه بمنصب هراری صد سوار و مرحمت اسپ مناهی شد
 و همت جان که از ننگاله آمده بود بعنایت خلعت و حمدهر
 میداکار و انعام دو هزار روبیعه نوازش یافته ناز نه ننگاله مرخص
 گشت بیست و هفتم ناع میص ننداد اعراد ار یمن قدوم
 اشرف بهارستان دولت و اقبال شد و شب هنگام نشاره و مرمانروای
 ایام بر طرفین شاه بهر چراغان شده ناعث انبساط خاطر ملکوت
 ناظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر نروده
 بیست و نهم مراجعت فرمودند *

ذکر اکرام عام حصرت شاهنشاهی و

بخشیدن ناج غله و دیگر اجناس و

حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حصرت واهب العطیات حالت کنرباؤه که نعم اربی شناسای
 احوال عامه حلائق و کافه بریاست چون گروهی از ندائع نوع
 نشر را باطوار خیر و رحمت و انوار میص و نعمت سراوار داد و
 وخواهد که آن سرر یک نحت را ار اهل دیگر قرون و اعصار که
 اکثر دست فرسود حور روزگار نوده اند رتبه امتیاز نحتد هرایده

حدود^۱ تصرف که همراه راحه حیسده و بهادر خان معین بودند دولت اندوز ملازمت گشته رعایت خلعت مناعی شدند و ملک حیون که قبل ازین بخلدوی خدمت شایسته که از بطهور آمد مدد مصب هراری دوسد سوار و خطاب اختیار حانی کاسیاب رعایت شده بود باصافه مد سوار و مرحمت خلعت و حشر مرصع و احپ عربی نارین و چهار مطلق و یکر تحیر میل و شمشیر با ساز میدانکار مشمول مراحم گوناگون گردید و چون حکم دلیل القدر از پیشگاه معدلت تحقیق منشأ قصیه شور انگیزی^۲ ارباشان شهر که بسدت بامعان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و تعحص بندوت پیوست که هیدت نام فتنه حوی بی معادتی از حیل احدیان نادشاهی نامی این حرات شیع گشته محرک حاصله و صاد بوده است لهذا شهنه شهر او را گرفته پیشگاه عدالت حاضر ساخته و ازین جهت که منشأ اینقسم حسارتی شده باعث هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود مورد انظار قهر عتاب پاسبانه گردید حکم شد که او را بیا رانند تا موجب عذرت دیگری ادیان خود سر و حصارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا راحصده که مشتمل بر یکر تحیر میل کوه پیکر با سار مقره و سرحی از بوانر حواغر و پیشکش جعفر حال صوبه دار مالوه از بعائس مرصع آلات نظیر اکسیر اثر در آمده پدیرایی انوار قبول شد و سعادت آنجا از حائیر خود رمیده شرب تقیل عتبه اقبال در بامت و عطای خلعت کسوت مناعان پوشید و مالوحي دکلی باصافه هرار حوار که سابق از مددش کم شده بود مدد مصب بکلهراری

و باشاره معلی پیکر فتنه سرشت پر شور و شرش را بمقتدره منوره
 حصرت صحت آشیدانی علین سکنی همایون بادشاه انار الله منوره
 نقل کرده در ترحانه که زیر گند سرقد متبرک آنحضرتست
 و ساهراده دانیال و شاهزاده سراج پسران حصرت عرش آشیدانی
 حلال الدین محمد اکثر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفون اند درون نمودند
 و روز دیگر در میان حهاں مطاع ندعا پلوسمت که سیحان سپهر
 بدشکوه را نقل گوالیار رسانیده بحارسا آنحصن عالی اماس و پاران
 و بمستقر الحاقه اکثر انان معاونت نموده بصونه داری آنجا ارتعیر
 محصلحان که نه ندگاله تعین یافته بود قیام نماید و هنگام رحصت
 اوزا لمرحمب خلعت و شمشیر و ماده ویل و نقاره نوازش فرمودند
 و هربر حان نعطای یک زنجیر ویل مدافعی شده نا حمعی از انواع
 فاعره بهمراهی از معین گردید نیست و عیوم راحه حیسنکه که
 از بهادر حان در عقب ماده بود حده های عتده سپهر آساگشته
 یکپهرا از شرمی و دو هزار روپیة برسدیل بدرگدرانید و نعطای خلعت
 خاص و پهلویچی مرصع و بدل حاصه مرین نعار دقره و حل زر نعب
 نا ماده ویل مورد مرحمت گردید و چون نعرض اشرف رسیده بود
 که از کثرت ایلعار و طی مسافتهای نعدید اسپ بسیار از راحه
 مذکور و بهادر حان تلف شده عاطفت بادشاهانه آن رنده راحها را
 نعطای دو صد اسپ از الحمله پنج راس عربی و عراقی یکی
 نا سار طلا و بهادر حان را نعدایب یکصد اسپ از آنحمله پنج راس
 عربی و عراقی یکی نا سار طلا نوازش فرمود و پردلحان و حان نثار
 حان و اعر حان و آتش قلماق و حمعی دیگر از ندعا و محاهدان

بر آوردن دارا بی شکوه ارقید هستنی

چون وجود طلعت اددود آن محل بی ثمر گشتن وجود حریر برگ
 و تنه و مساد و حار صلاحت و اتحاد چیری در بار داشت و ارکان
 دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع احتلال از بودن
 او منظور بود چنانچه درین وقت بیرار آتش شرارت و خودتش
 شراره مصادی هسته سائحه روی داد و در روز دوم بودن او انحصار اند
 اوناشان سهر و هرزه کزان کوچه و بازار بر اعیان اختیار حال
 شوریده چندی را بصرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
 و برخی را هسته و محروم گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
 بردیک بود که شعله مساد بالا گرفته متور عطیمی در شیر بهر رسد
 لا حرم حدیو هها را هم لحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
 باقتضای مصلحت دولت و ضروری ستودن عمار وجود شر آمدن از
 ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست صلاحت
 نهاد را که امساد و اتحاد او هر یک علة مستقلة فرو بشادیدن طلعت
 حیاتش شده بود پیتش ازین نرهم زن هنگامه امن و امن در حده
 امکن امناس حمیعت حال عالمیان را نداشتند و آخر روز چهار
 شده نیست و یکم ماه مذکور مطابق هر دهم شهر یور که همان روز
 قصیه اوناشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان حلال صادر شد
 که آن رحیم العاقبة را در حصر انداز قید هستنی برآورد و باهتمام
 سیعجان و نظریه چیل و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل
 شب پنج شده چراع زندگانی او خاموش شده نهادخانه عدم شنایت

چیله که از حضور در نور برای خبر داری آن ادبار نصیب مومنین
گشته بود باشاره والا شایسته هم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس
درناوت و حقایق احوال و خامت مآلش معروض بازگاه اقبال
داشته بار مرخص شد و سه شنبه تستّم مطابق هجدهم شهریور امر
اعلیٰ بصدر پیوست که آنحضرت را با سپهر نیشکوه در حوضه
سرکشاده بر ماده فیلی بنشاند و بطر یکجا چیله در پس حوضه
نشسته و بهادر حان با افواج قاهره همراه گشته داخل شهر سازند و در
ارزاه میان شهر و بازار دهلی کهنه دونه تحصیر آندک رسانند و در
حای محفوظی از عمارات حواص پور آن که برای بودن او قرار
یافته بود بگه دارند و عرص اریس تشهیر آنکه همگی خلایق حرد و
نررک و حاص و عام آن رمیده بحسب تیره سرانجام را بی شائده
شک و ریب برای العین مشاهده نمایند و من بعد ژار حایان
نیبده گو و واقعه طلبان متده حورا حای سجدان لاطائل و محال
تصورات باطل نماد و در حدود و اطراف مملکت ارباشان را بهانه
افساک و دست آویز شورش بهم نرسد و بموجب حکم خلالت اثر آن
سیه روز برگشته احترام را با پسرش بریک حوضه فیل نشاندیده
آشکارا اراه بازار داخل شهر کردند و از پای قلعه مبارکه گذرانیده
معوئی که همه کس دیدند و احدی را در وجود بی سود او شک
و شبهه نماد بشهر کهنه نرردند و بموجب حکم اشرف تحصیر آندک
رسانیده در حای که مقرر شده بود بگه داشتند و بهادر حان بعد
معارف از حصر آن سعادت اندوز ملازمت اکسیر حاصیبت گشته بکهرار
مهر بر سفیل بدر گردانیدند و بعدایت خلعت حاص اختصاص یافت *

دولت امدی است لمسجد عیدگاه، عید دوم ارزانی فرمودند و نماز
عید بحضارت گذارده قرین سعادت معاود نمودند و در وقت و
آمدن تماشاخیان و اهل کوچه و بازار از رزق ثار کام دل اندوختند و
از مطالعة انوار جمال سایه اوردگار و مشاهدۀ بر شوکت و حلال
حدیو زورگار دیده نور طلایی بر افراختند و بعد مراجعت از
عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس از آن بر اورگ کمرای
حلوس فرموده نکام لحشی ندهای عقیدتمند پرداختند و نداد
و دهنش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون حش حلوس
همایون که امتداد مدب آن تا این عید سعید مقرر شده بود
بهراران فرحی و مبروی بسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید
نباغ عید بنیاد اعرافان عمر قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت
بغراق دال بساط حش در چایده اسباب آدین برگزیدند و چهاردهم
شهر معاودت فرموده سریر ارایی دولت و معونات گردیدند *

نموجب یزلیع معلی دارا بیشکوه و سپهر

بیشکوه را که بهادر جان آورده در حوصه

سرکشاده از میان شهر نخضر آمان بردند

درین هنگام بهادر جان که آن مدبر ند فرحام را نا سپهر بیشکوه
پسر کهنرس از اختیار حار میمدار دادر گرفته مقید اسلامل مکانات
صوری و معدوی تأییدی که ند مدشان نگوهیده کردار را در حور
و سراوار باشد بموجب یزلیع معلی ناستان ملک نشان می آورد نا
اختیار جان و سائر همراهان نطاهر دار الحلافة رسید و بطریک

مناهاص امروختند و چون در زمان اعلیٰ حصر امیر الامرا علیمردان
 حال مرحوم تحت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت
 میساحت و دران هنگام پیرایه اتمام نیافته در عهد اورنگ نشینی
 و استقلال این پایه امرای سرپر عظمت و حلال امر اعلیٰ ناتمام آن
 عریعاد پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف
 صادر گردید که آن را در الحسن خاص عملخانه نسای تحت کوچک
 میدا کار نصب نمایند و بهم ماه مذکور که ساعت قرین انوار سعادت
 بود آن زیبا سرپر حواهر نگار زینت پذیر حلوس شهشاه روزگار گردید
 و اله قلی بیگ داروغه زرگر حاده را تلذوی حسن خدمت و اهتمام
 در اتمام آن تحت همایون لخت عنایت نادشاهانه برر کشیده
 شش هزار و پادصد روپیه که همسنگ او بر آمد ناو عطا شد و روز
 دیگر که عید مرحدۀ اصحی بود نازنه عرب و دولت سرای عظمت
 نتمهید لوازم عید غیرت نرم حمشید و رشک بیت الشرف حورشید
 گشته دگر نازه نوای کوس اقبال آراۀ طرف و شاط در داد و رمانه
 آعوش سون بدعل گیری ساعد عیتر و اندساط کشان آئین حریمی
 و حورقاره گردید و آئین بیعی و سرور بر منگاه دایها را طرار عشرت
 نسشید بددهای عقیدت سعار و سونیدمان رومع مقدار در عنده والای
 حلاوت و سده آسمان سالی سلطنت فراهم آمده بدسلطنت تهیبت
 تارک آرای سعادت گردید بدد حدیو سونید دین پناه سعادت معهود معوم
 ادای دمار عید بر میل کوه سکومنی که تسمیت سپهر پایم طه توان
 نصب گشته بود سوار سده نا در الی و کوهک شهشاهی لایب
 و زینت تمام و کمال انبوت و اختشاه بیعی که سمعون انس

قنوجی و ملا عوض وحید و میر سیدی شاعر هر کدام نایبام یکهار
 روپیه مناهی گردید و چندی از ندها نمرحمت اسپ هر نند
 شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فصل و صلاح انعام شد
 و درین روز مرحدۀ نامدار حان و هوشدار حان و راو امر سنگه
 چندراو و کدور رامسنگه پیشکشهای شایسته ارجواهر و مرصع آلات
 محمل عرص رسانیدند و پیشکش لشکر حان صونه دار ملتان مشتمل
 نردۀ اسپ عراقی و خواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور
 گذاشته درحۀ قبول یامت و پیشکش چندی از عدههای اطراف
 بنظر همایون رسید و بیک هزار روپیه نسرود سرایان آن النعم عشرت
 عطا شد و سببگام چرامانی کد نایبام هوشدار حان نرزمین کنار
 دریای حون از شمع ترتیب یافته بود مروع امرای نرم اقبال گشته
 نایب اندساق خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم دی حجه حضرت
 شاهدشاهی نصیر ناع اعرآباد نشاط امرای طبع مبارک شده آن روز
 و روز دیگر دزان گلش نردوس مانند بدولت و کامرانی و مسرت
 و شادمانی نسر نردند و بیکم قرین سعادت معارفت مرمو نند درین
 ایام انراهدیم حان نمرحمت سپر ناسار میبا کار و هوشدار حان
 نعطای یک رحمر فیل نوازش یافتند و منصب سیفجان ناصافه
 پادصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب واحد کش سنگه تونور
 از اصل و اصافه هزاره سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی
 و اسد کاسی هر یک نعبایت اسپ و نصیاری از ندهای
 عتده خلعت نعطای خلعت سر امرازی اندوختند و گروهی از
 عدهها که از پیشگاه حضور ندر بودند نعبایت ارسال خلعت چهره

ساز میثا کار و یک رئیسیر میل مرین دساز نقره و حل زر نقت نا
 ماده میل کامروای عاطعت شد و عند الرحمن بن بدر محمد
 حان نعطای ماده میل و امیر حان ناعام سی هزار روپیه و مالوحی
 دکنی ناصافه هزار سوار بممصص پنج هزار ی پلخ هزار سوار رعنایت
 یلک رئیسیر میل و مرتضی حان ناصافه پانصد سوار بممصص چهار
 هزار و دو هزار پانصد سوار و انعام پانصد هزار روپیه و دانشمند
 حان رعنایت شمشیر نا سار میثا کار و اصب نا سار طلا و نامدار
 حان ناصافه پانصد سوار بممصص سه هزار و پانصد و دو هزار و پانصد
 سوار و هوشدار حان نعطای دکن رئیسیر میل مطرح انوار التغات
 شدند و بسیاری از عمد های آستان دولت و ندهای سده حلاوت
 نافرایتش مناصب و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه
 گردیدند و گروهی از امرای رابع القدر که از پیشگاه حضور دور
 بودند رعنایت ارسال خلعت چهره مناعات افرختند و گنجعلی
 حان از اصل و اصافه بممصص سه هزار و یک هزار و دو صد سوار
 مطرح انوار التغات شدند و دیور میواتی بممصص هزار و پانصد
 پانصد سوار و رعنایت شمشیر نا سار میثا کار و محمد بیگ ناصافه
 پانصدی بممصص هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اصافه
 فصل الله حان بممصص هزار و پانصدی پانصد سوار و سیف
 الدین صغوی بممصص هزار و چهار صد سوار سرامرایی یافتند و مراد
 حان سلطان التغات حامی و مدد صالح مرمان نویسن سلطان
 مکتوبانی مامور گشتند و قورحان و جمعی دیگر از ندهای
 آستان حلاوت دهطای خلعت کسوة متعارف پوشیدند و سید محمد

خوشنید نگیں در رسیده بخت امروز روزگار گشت و بخت و میوم
 دی قعده موافق بیست و دوم امرداد آن برم حکمته و مجلس
 همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضای چهارگهزی از روز
 مذکور در محل معاد اساس غسلیخانه میران دولت از شکوه
 عظمت و حلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و در
 مسعود تأئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسی و عنصر قدوسی که
 ترازوی زور نازوی حردار سلجیدن از قدرت قاصر است لطف و مقرر و سائر
 اشیاء معبوده سلجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج
 را از حوه آن نقد مقصود بامان امید آمد حدیو ان رکف دریا نوال
 دمسب حود و اتصال کشوده ایستادهای پایه مربر مهر بطیر را گونه
 گونه مرحمت و کام بخشی چهره کشای شواهد آمایی و آمال گردیدند
 از جمله درة التاج سلطنت عظمی قره العین خلعت کمری نادشاه
 رادۀ ارجمند محمد اعظم را عنایت یک عقد مروارید گران بها
 که دانهای لعل آندار ببردان منطوم بود سر بلندی کشیدند و
 امیر الامرا صونه دار دکن دعطای خلعت خاص نا تومان طوع که
 درین درخت مهر مروع عمدتها و وئیدان بارگاه خلعت نا عراحتناص
 می یابند والا رنگی یامت و محمد امین حان میر بخشی باصافه
 هزاره هزار سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید
 و ابراهیم حان حاکم علیمردان حان که قتل اریں چنانچه گزارش
 یامت از منصب معزول گشته بسالیام موطف شده بود درین روز
 عالم امروز مطرح انظار عنایت شهشاهانه گردیده بمنصب پنجهزاری
 پنجه هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپر هردو نا

شیر حاجی مقرر شد و پنج دروازه که هر ایک باب الانواب دولت
و سعادتست بران حصار میمنت انوار قرار یافت از الحمله سه
دروازه روبروی دروازه هتیه پول و حصری و اکبری و یکی لرسمت
یمین دروازه که در جانب شاه برج است و دیگری بجانب دریا
مخاضی دروازه حرابی که درته چهره که مدارک است و کنگره
و سنگ اندازند ستور قلعه مدارک معهود گردید بالحمله لغرمان
شهدشاه دیں پناه معماران حنر آئین صاحب مهارب و استادان
من عمارت دست کوشش با فراحتی آنحصار و پرداختن آن بنای
مهمبر آثار کشفه صنعت طرازی و کار نامه پردازی نگار میگردید
و حارا شکاها آهنین چنگ قوی نازو و سنگ تراشان مولاد دست
مرهاد نیرو داد استادی و هدروزی داده نوبک الماس تیشه نام
کوهکس از صحنه ایام می ستودند و باهتمام تمام و تاکید و قدغن
عظیم هر روز حلقی کثیر و مرقه اندوه کار میگردند تا آنکه در عرض
مدت سه سال صورت اتمام و پیرائه انجام یافت •

حسن وزن قمری سال چهل و دوم

درین اوقات سعادت مناط که چهار کامیاب عیش و نشاط
و عالم لریر عشق و اندساط بود برم آرایان دوات قاهره جهانیاں
را نورود مرحدده حشدی تازه ملا دادند و الحمن پیرایان حشمت
ناهره نارگاه خلطت را تارگی آدین مسرت و کامرانی بسته
انواب طرف و حریمی روبروی عالمیاں کشادند یعنی حسن وزن
قمری سال چهل و دوم از عمر کرامت قرین شهشاه ملک قدر

آشیانی حلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه بنا کرده اند از
معظّمات قلاع مدینه و حصون رعیعه مملکت سپهر مسیحیت هندوستان
و مرکز و مقر این سلطنت گردون نشان اامت و ازان عهد همایون
تا این زمان سعادت مقرون از نس نعمائن دحایر ارور و حواهر
مشکون گشته رشک اورای لکرو کل است و انڈراسداب شوکت
و ابهت این دولت اند مدت دران میباشد و قتل ارین مصیل که
للعان اهل عرف شیر حاحی گویند نداشت لهدا درین هنگام
سعادت انحام که قواعد خلافت و اقبال ار قوانم اورگ حشمت
و حلال حلیعه زمان نتارگی مشید گردید و جهان پیرا ار پرتو
دانش و تدبیر شهشاه عالم گیر روثق و حوایی از سرگرمت رای
عالم آرای که ربنت لحتس معموره هستی است چنان اقتضا نمود
که آن قلعه منارکه را باحداث حصار شیر حاحی استحکام بخشید
و حکم لرم الانقیاد لعاظمای مهمات مستقر الخلافه اکبراناد صادر
شد نه حصاری استوار از سنگ سرح فتحپور دران وتیره که در قلعه
مدکور لکار رفته است بنا کرده در اتمام آن کمر سعی و اهتمام بر
مینا نمودند و شب سه شده پانزدهم دی قعدۀ این سال مرج فال
که واقعا امرار تسخیم نوای آن بنای آسمان شکوه همایون آثار
هامت اختیار کرده بودند لفرحدگی و مدارکی آترا اساس نهادند
ار جانب دریا ارتفاع دیوار لمانر پستی زمین دوارده درع و فاصله
تا دیوار قلعه شصت درع و عرض دیوار پنج درع و ار دیگر حواص
که زمین رعت داشت ارتفاع دیوار هفت درع و فاصله تا دیوار
قلعه بیر هفت درع و عرض دیوار چهار درع و حندق در بیرون

وصول عساکر قاهره داکتر بکر تاب ثبات و مقاومت در حود دیده
از آنجا نمانده میرمت چوں اراده معارقت و عدم رفاقت از با صیغه
حالش تعرض نموده بود بقتوای دیداشی و حور اندیشی واعوای
جمعی از سادات فتنه انگیز او را با سیف الله خاں پھر کوچکتس
بقتل رسانیده تحصیل این دزر و وبال را بذر صمیمه حری و بگل
حویش گردانید چنانچه تعصیل این مقدمه دود اربن در طی
نگارش موانع نگاه و گزارش احوال باشجاع بد مرحام مرقوم کذاک
حقائق ارقام حوادث گردید •

بنای حصار دولت انار شیر حاجی در دور قلعه سعادت بنیاد مستقر الحلافة اکبر اداد

از آنجا که مهندس بنیان ایحاد و معمار حصون صنع شداد کلج
والای این دولت اندی بنیان را برای تشدید قواعد ملک و ملت
و تأیید منابی حشمت و حلال نارح رعیت و اعتلا امراخته رونق
کهن سرای دهر و آبادی دیرین دماء حیاں بحس تدبیر گیتی آرای
این زبخت امرای سرای آمریدش مدوط و مربوط ساخته لاجرم
همواره همت بلند حیا در حصانت و رصانت حصن دین و حصار
دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام رای رزین و عقل متین
در استحکام بنای مملکت و مهابت اوی و ترضیص از کل انبث و
نامداری میگذارند مؤید این کلام درین حکمته ایام احداث حصار
شیر حاجی است بر دور قلعه مستقر الحلافة اکبر آباد و چون آن
قلعه دولت اساس ملک ممان که حصرت علیین مکانی عرش

سرری در حر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و نعم دعوی ملک
 و سلطنت از نگاله بر آمده بر سر پنده لشکر کشید حان مسطور از
 تده رائی و مصلحت باشناسی صلاح کار در گردیدن باو دانسته پنده
 را بی ایستادگی و ممانعت نتصرفش داد و ار غلط اندیشی کمر
 اطاعت بمواقف و متذاعت آن ناسراوار دولت بسته دل بر همراهی
 و دولت خواهی نهاد و باشجاع او را معرور و محترم داشته حان
 دهائی میگفت و در حمیع امور نکدگش و عوادید او عمل میکرد
 و چون حریمت اکثر آمانه ار پنده بصوب پدارس روان شده در نهاد رپور
 چنانچه در اوائل این صحیفه اقبال برسم احوال حمت گراتش یافته
 نا عساکر بادشاهی که سرداری سلیمان نیشکوه بمداغته او معین
 شده بود حدک کردن و حریمت حورده برگشت حان مشار الیه
 موافقت ورزیده نه نگاله همراکش رست و نا او می بود و در زمان
 سلطنت و استقلال و ظهور نیر عظمت و حلال حصرت شهشاهی
 که آن ناسپاس منده سگال دوم ناره داددیشه ناسد و خیال محال
 باله آناه آمده چهره نحت حویش نباح کعران نعمت و حق
 ناشناسی حراشید و ناموک بصرت پیرا صف آرا گردیده بیز همراه
 آن ناطل ستیر بود چنانچه پیشتر گراتش یافته بعد از حریمت یافتن
 او نگر ناره ریتق طریق مرار و هم عدان سلاک ادنار گشته نه نگاله
 رست لیکن درین مرتبه چون از سیمای حال آن بیدولت برگشته
 اقبال نشان و حامیت عانت و سوء مآل لائح و هویدا میدید و آثار
 مرخی و نروری از چهره کراتش در روی یادت ارو نومید گشته از روی
 مدارا رور می گذراید و درین وقت که باشجاع منده بر رار قرب

پس پدر محمد جان بمرحمت سر بیچ مرصع تارک مناجات
 انراحت و راحه رایسده را تهور بعدیت دهکده ای رتود ووارش
 یامت و بسیاری از مدعیان عدله خلعت دطای خلعت سرمرار
 گشتند همدهم نامدار حال از مالود رسیده نقدیل سده سیده دائر
 گردید و دمایب خلعت تشریف مناجات پوشید و درین ایام
 مقتضای رای عالم ارای راحه را حروپ نا موحی از مساکر طعرا اثر
 نکوستان سری نگر که پرتهی پت رسیدار آن از کمال کوتاه اندیشی
 و با عاقبت دیدی سلیمان بیسکوه را در ولایت خود حای داده
 حمایت و نگاهداشت او را دیده بود معی میدود تعیین یامت که
 آن بدموله نشین دیولج صلاکت را باطائف وعد و وعید بیم و امید
 داده بحس تدبیر آن شعبه در حقه حصومت و عناد را که وجود
 بی سودش مضر تواند مده و دساد بود اراں کوهستان در آرد و اگر
 رمیدار مذکور بموعظه و پند متده نگشته در نگاهداشتی آن باطل
 بحاصل اصرار نماید ولایب او را پی سپر امواج هبافشا ساخته
 همت بر استیصالش گمارد و از نوشته وقائع نگاران ممالک شرق
 رویه بمسامع حقائق مسامع رسید که اله وردیحان را که بمقتضای
 صعب طالع و سرنوشت در همراهی ناشجاع فتنه پزوه بلکرد
 اختیار کرده بود آن ستم کیش حور اندیش را بقیع بیداد ارهم گذراپید
 محملی از کبیعت حال حال مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
 حصرت صوبه دار پنده بود و دران اوقات که بواسطه سدوح عارضه آن
 حصرت و سوء تدبیراب درانی شکوه حدرهای شوهرت انگیز ملک
 آشوب باطراب و اکذاب مملکت زمیت و ناشجاع را هوای خود

مرحمت علم و عنایت میانه خطاب میانه حانی و عطای علم و
 مرهات بیگ علیمرد انحال خطاب مرهات حای و مرحمت و میل
 سرورازی یافته مامور گشتند که حرانگ عامره که از پیشگاه حضور
 لامع الدور برای تلکواه مواحب سپاه نگاله مقرر گشته بود تسلیا
 رسانند و ملک حیون رمیدار دادر نکلدوی دولت حوامی و حسن
 خدمتی که در گرفتن دارا بیشکوه ارو تقدیم رسیده بود عنایت
 ارسال خلعت و منصب هراری دوصد سوار و خطاب اختیار حانی
 کامیاب مراحم شهشاهانه گردید چون تعرض همایون رسیده بود که
 قالمحان ممشی ارادگ گوشه نشینی دارد عاطفت نادرشاهانه او را
 تعالیاده پیکررار ر پیه موطع ساحت و پیشکش مهارچه حسونت
 سنگه مستامل بر بغائس حواهر و مرصع آلات نظر قدسی برکت
 رسیده روز قبول یادت و چون محکوم بقاب نعمت محدره قناب
 عصمت نوازش نابو دگم ریحگ کریمه شاهنوار حان برای هرراری
 عویش التماس قدوم میمنت اروم اثرب نمارل خود نموده بود
 حضرت شاهدشاهی نعمت افتخار و مناهات آل نابوی حمیده
 صفا هشتم ماه مذکور سایه سعادت نمسکی او انگنده ساعتی چند
 دور حضور موزع تحت آن گلشاه بودند و نعمت حاضه آنجا تناول
 فرمودند و آن نعمت دثار رسم پای انداز و ثار و شکر مقدم حدیو
 روزگار نجا آورده پیشکشی از حواهر و مرصع آلات و دیگر بغائس
 گذراند و آخر روز بدولت حانگ معلی قوس سعادت معادلت
 نمودند و درین اوقات مناسب موسم درشکال کممیع عمدعای دارگاه
 اقبال بقدر تعارف مراتب خلعت نازابی مرحمت شد و عند الرحمن

بر اینکده بعد از اجتماع خنجرگرتاری دارا بدشکوه نا راهه حیدرگاه و
سائر انواع ناهمه بهم شوال از نواحی بهکهر گذشته نا وجود شدت
حرارت هوا و دانه های سموم جانگرا که در السدون میوزن هرروز مسافرت
دمیدنی طی کرده خون را دادر رسائیده است و دارا بدشکوه را دست
آورده متوجه حضور پربور گردیده دمد از وصول این عرصه داشت
مدشور مرده مت و نوازش بیام راحه و جان مذکور شرف مدور یادته
نا خلعت خاص بهت هر دو سرسل گشت و درین ایام عاطفت
حصروانه معطم جان و حائر اسرای عظام و مساعدا طعراعتصام را
که در سمت بنگاله بودند و جمع رجان صوه دار مالوه و حایل الله
جان صوه دار پنجاب و دیگر صوه داران و عمدتا و اسرای
اطراف را بدشرف عرت و مدامات نواحت و مہانت جان
صوه دار کابل را نارسال خلعت و شمشیر نا ساز مرصع مورق انطار
نوازش ساحت و دازد جان صوه دار پنده نارسال خلعت و شمشیر
و سید سالار جان مکرم اسپ عراقی و رندہاخی دکدی نعطای
شمشیر مدایه گردیدند و شہامت جان نغوجداری عربین ارتعیر
شمشیر جان مدصوب گشته نامانہ ہرار سوار بمصوب سه ہراری
دو ہرار سوار سوار شد و چون نعرص اشرف رسید کہ نتیج اللہ جان
ولہ سعید جان بہادر مرحوم کہ حارس حصار شہر کابل بود نا حل
طبیعی درگذشت سعید جان برادر او کہ در سلک کومکیان آنصوبہ بود
لحای او مدصوب شدہ نامادہ پانصدی بمصوب سه ہرار و پانصدی
دو ہرار و پانصد سوار مورق نوازش گردید و سید نصیر الدین خطاط
حانی و عدایتہ یکرحیر ویل و جمال بدجاپوری خطاط حای د

از انجمله دوراس عراقی یکی نازن و سار میثا کزو دیگری ناساز
 طلا مورد انظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
 حلف سید حلال بحاری که نحاسی پدر صاحب سجاده آن سلسله
 است دعایت ارسال خلعت دره اندوز عرت گردید و شجاع خان
 قلعه داری چنانچه از تعییر خواصان و عدد الرحیم ولد اسلام خان
 مرحوم لخطاب حانی سرورار گشتند و پیشکش دهرام ولد بدر محمد
 خان و نهگوبت سده هاده از کومکیان دکن و خواصان و چندی
 دیگر از عمدها بنظر قدسی اثر در آمد و دعرض دار یافتنک پیشگاه
 عرت رسید که میادتخان برادر اسلام خان مرحوم ناجل طبعی
 روزگار حیاتش بسر آمد و اقالی سمدانی محاطت نامنت خان
 نموت معاحات در گذشت بدست و هشتم طبع اندس پایه امرای
 اورنگ مهاداری بدشاطشکار و سواری رعبد نموده بیرون دارا خلعت
 توده فرمودند و در شکار گاه ای نواحی شهر آهویی چند نتفنگ
 مید نمودند و سلیم ماه مذکور عرم سیرا عراناک از خاطر و بیص بدیاد
 سر بر رده عدل توس اقبال نآن گلشن سوای دولت و کامرانی
 اعطاب یامت و درین روز وصل الله خان ولد سیدات خان را نا
 برادر خردش و همچنین صعی خان و عدد الرحیم خان و عدد
 الرحیم پسران اسلام خان معفور را که برادر رادهای آن مرحوم اند
 خلعت عدابت نموده از لداس گذورت برادرند و روز دیگر جعفر
 موحدار متهر را بمرحمت خلعت حاصه بواخته نان صوب مرخص
 ساختند و دوم دی قعده قرین سعادت لوائی معاودت بشهر امراختند
 پنجم ماه مذکور عرصه داشت نهادر خان لخداف خلافت رسید مدنی

حکیم محمد حسین گیلانی فرمان مرحمت عدوان نا خلعت خاص
 و حمد هر مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی الماس گرانها برای
 سرورازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطقت نشان نا خلعت
 خاص و حمد هر مرصع با علاقه مروارید برای طبیب الملک ارسال
 یافت و بیست کس از امرای دکنی لشرف عنایت پوشیده نا آن
 عمده نوئیان مرخص گردیدند و یرلیع عاطقت پدر لدام قره ناصر
 سلطنت و اقبال پادشاه زاده محمد معظم طعرا یعد یامب که
 پس از رسیدن امیرالامرا نا وزیر حاکم در خدمت آن پادشاهان
 عالیقدر کامگار بود متوجه کعبه حضور گردید و مرحمت پادشاهان
 سرپیچ مرصع گرانها برای آن دره التاج خلعت و جہاندادی
 و خلعت خاصه حبیب وزیر حاکم مرسل گردانید و از امرای
 کومک دکن راجه رایسنگه سیسویه و سرامرار خان و حاکم زمان
 و چهل کس دیگر از عده های آن صوبه عنایت ارسال خلعت
 قامت امتیاز امراتند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران
 پیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سد اژر خدا شده
 بود برهبری سعادت بدلت آستان دوس رسیده طلعت زدای احقر
 طالع گردید و عنایت خلعت و شمشیر و مدصب هرز و پندسی
 پادصد سوار مشمول نوارش یامت بیست و پنجم چون روز دژ
 ششم سال شمس از عمرگراسی تاره بهال ریاض سعادت و نعت
 ملدی نوگل حدیقه دولت و سرلندی شاهزاده و الامراد حکسته
 شیم محمد اعظم بود آن پادشاه زاده گران قدر عنایت سرپیچ مرصع
 و خلعت خاصه با علاقه مروارید و پنجم سراسب از طوبیاء خاصه

داشت برسم پیشکش گذرا ید و تقریر بحال الامامی که بدره هزار رویه
 قیمت باشد نامه اسپ عراقی پیشکش نمود و روز دیگر حیدر ولد
 اله وردیحان از متهر رسیده احرار دولاب ملازمت نمود و بعد از خدمت
 خلعت مناهمی شد و درین ایام رای عالم آرا اقتصادی آن کرده بود
 که گوهر درج حشمت احترام روح عظمت نادشاهزاده والا دژان مرحدده
 شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیما سعادت محروم
 بودند از دولت آناد و بیض بعیاد پایانه بر برگردون مصیر طلب فرموده
 یکپند آن والا تناسعادت پیوند را در پیشگاه عروجلال کامیاب دولت
 حضور و بهره مند سعادت خدمت لامع الدور دارند اهدا رند امرای
 عظام امیر الامرا را از تعبیر آن عرقه داضیه حشمت و استیاری نموده
 داری دکن سر بلند ماحقند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعدایت
 خلعت خاص و خنجر خاصه باعلاقه مروارید و پیر دا مار مرصع و
 ماده نیل و بیست اسپ از الحمله ده راس عربی و عراقی یکی
 با مار طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت
 حان مهین پسر حان مذکور بعد از خدمت خلعت و اسپ عراقی با مار
 طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک بعد از خدمت
 میا کار باعلاقه مروارید مناهمی شده با پدر مرخص گشتند و
 حکم والا صادر شد که عقیدت حان از تعبیر مائل حان تسراحت قلعه
 ارک دولت آناد قیام نماید و حان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید
 محمد علی صغیر عادلحان نعطای خلعت و اتمام پنج هزار رویه
 و محمد ناصر صاحب قطب الملک بعدایت خلعت و اسپ عراقی و
 اتمام پنج هزار رویه هر روز گشته رحصب انصراف یافتند و مصحوب

آن تربیت کرد؛ اینزدی و دست پرورد؛ سعادت هر مدعی است که نه از
 وقوع صعب امور و شدائد مهمات آثار دلتنگی و ملال بر چهره و قار
 آن حصرب طاهر میشود و نه از حدوث مقدمات طرب لبش مسرت
 مرا امارات مرج و شادمانی و علامات نشاط و کامرانی در مشرق
 همایون مشاهده میکند از وصول این بحر بهمت پیرا و مزد؛ عشرت
 آما از حا در بیامده از کمال حوصا؛ خدا داد و متانت و وقار ذات
 قدسی بران مورد نشاط و معلوب اندسا؛ نگشتند و نه تکرار و تدارک
 زیاده توحهی نغمه بودند چنانچه حکم نواحتن شاد یانه بیرصا در بگردید
 تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسید بهادر خان بداد و بدست
 آوردن آن ناطل پزوه فتنه گر رسید بدان مصلحت اعلام عامه؛ جلائق
 که بعضی از آنها را در وقوع این معنی شانه؛ شکی مانده بود ناشاره
 والا شادیانه اقدال نوازش آمد نا حمله بهادر خان بعد از وصول
 نوشته؛ ملک حیون از حای که بود ایلغار کرده خود را بداد رسانید
 و آن حسرا پزوه را تا سپهر بیسکه بقید صط و تصرف آورد و
 ملک حیون را همراه گرفته با راحه حیدرنگه و سائر حدود و بیروزی بر
 جناح سرعت روانه؛ دهکهر شد و عمقریب سرانجام حال آن ده فرحام
 درین سعادت نامه؛ بدافع ارقام گرازش یا فقه دیدن و ازان هوشمند
 ازان کامیاب عمر و آگهی خواهند گردید اکنون کذاک حقایق بنار
 حوائج حضور لامع الدور رفته رفته وقائع ایام حش خلوس صدار
 را از حای که گذشته بود در صحنه بیان مرقوم میسازد و بیست و نهم
 شوال سید محمد علی صاحب بیجاپوری از جانب عادل خان یکم عقد
 مروارید و یک انگشتری الماس که رفته از پناه هزار روبیه ارزش

هفتاد سوار خوب که معیر اران لشکر و سپاهی دیگر نداشت و ناستطهار
 همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود همراه معش زن کرد و خود
 با چندی از حواحه سرایان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند
 روز دیگر اقامت نموده از ماتم بترآید و بعد اران متوجه قندهار شود
 چون ملک حیون از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
 در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز - سان ادیش دیده بود و یقین
 میدادست که اگر او را از محال رسیداری خود راه دهد و در رفتن
 قندهار امداد و همراهی نماید عدت و دستخوش نائره قهر و حسد
 و مورد ناز پسر و عذاب حسرو مالک رتاب خواهد گردید لهذا انتهاز
 فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا
 بیشکوه اراکجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم
 خود بر سر راه او آمد و آن تیره اختر بر گشته بحث را با سپهر
 بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال نا بهادر حان و راحه
 حیسنکه که با امواج قاهره نادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می
 سپردند و در پس وقت نآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
 باقر حان موحدار بهکبر نکشت باقر حان بمحرد ورود نوشته ملک
 حیون این مقدمه را بدرگاه حلائق پناه عرص داشت نموده با
 رقیمه ملک حیون مصحوب مسرعان بحجاب والای حلاقت مرستان
 و این مؤده دولت امرای بیست و یکم ماه مرحنده شوال بمسامع حاه
 و حلال رسید حضرت شهشاهی بعد از مطالعه عرص داشت باقر حان
 و نوشته ملک حیون باطهار ایبحر میمدت اثر سامعه امروز
 ایستادهای پایه اورنگ اقبال گردیدند لیکن اراکجا که شیمه قدیمه

همی رست نادان و دامن کشان • کشیده قصا تیغ کین بر معان
 القصه طالع بدشگون و بخت سیه روزگار عدان ادبارش گرفته محدود وطن
 ملک حیون که مهبط کوکب آمال و آخرین منزل اقبال او بود زمانید
 و چون پیشتر رقیمه مشعر بآمدن خود نآن صوب نوشته بود و او را
 اریں معنی اطلاع داده ملک حیون ایوب نام اعمانی نرسم استقلال
 مرستاد و در حالتی که دارا بدشکوه داخل حدود زمینداری او شد
 ایوب مذکور رسیده همراه گردید چون دیک گروهی وطن ملک
 حیون رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هنوز داخل
 وطن او نشده بود زوجه آن حسران مآل که بعد از فرار احمیر عارمه
 سل لهر ساید درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می امرد
 مرحله هستی طی کرده بسر منزل ودا پیوست دارا بی شکوه را
 از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دست داده خرع و بیتابی
 بسیار نمود و ماتم رده و سوگواری بعش او بر داشته بوطن ملک حیون
 آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که بعش او را نهد و سنان
 مرهند بعد از دو روز حواحه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده
 روانه هندوستان نمود که بلاهور آورده در مقبره رانده السالکین میان
 میر که آن بطلان پڑوه تهمت مریدی او بر خود نهاده بود مدیون
 هازد و چون درین اوقات او را احتمالی در رای و مقوری در شعور
 روی داده و سر رشته تدبیر ناقص از کفش رفته این معنی علاوه
 دیداشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار
 اخلاص و هوا خواهی ملک حیون کرده حرم و درویشی را کار نه دست
 گل محمد نوکر خود را که جوانی چاداهی کار آمدنی بود ناقریب

عازم احتلام درگاه خلایق پناه گردید و آن حیه روز منده اندرز از دریای
مدد گذشته بولایت چاند^۱ حان رسید آن گروه بار بمحالعت پیش
آمده دمت نعارت و رهبری کشودند و در مدد گرفتن از بیر بودند
چون هنوز جمعی نا او ماده بودند بحدک و کوشش بسیار از چنگ
آنها رهائی یافته بولایت مکسین رمت و میرزای مکسی که مرخیل
آن قوم و مرزبان آن حدرد بود او را استدعال کرده بوطن خود که اراک
تا قددهار ده نوارده منزل است برد و ارا را موافقت پیش آمده
قدومش را با احترام تلقی نمود و اظهار احسان و هوا خواهی و تقبل
امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
قددهار رساند اراک که آن رمیده تحت بی دولت را ایام مهلت
منقصی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل احداث گزیناری و مواد
مکوبساری او آماده کرده بودند قبول این معنی بدموده بمانر صادق
مهرتبی که با ملک حیون رمیددار دادار داشت گمان موافقت
• مصرع •
و هوا خواهی بار نرده لموحب مضمون

مید را چون احل آید سوی میاد رود • روی عربت بسرحد دادار
بهاد ناپس خیال حام که روزی چند اراک از محبت معرو تعب راه
آوردند نده بدرقه امداد و همراهی از خود را نقددهار رساند • نظم •
احل راه هرکرد و امتداد پیش • کشان سوی دام مصادید هویش
تماشائیان قصا و قدر • بر آورده از روزن عیب حر

عامیت قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بنابراین سردار
 خان ازندهای نادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکین آئینویه
 انتظام داشت از سعادت منشی و بیک سرانجامی نادای حق عنودیت
 و خدمت گذاری موقوف شد و با جمعی متفق و هم داستان گشته سید
 احمد برادر سید حلال بخاری را که دارا بیشکوه حاکم کسرات کرده بود
 دستگیر نموده مقید ساخت و استحکام قلعه و بندست شهر
 پرداخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت گردید دارا بیشکوه بعد از اطلاع
 برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته نه برگنه کری که هشت
 گروهی کسراتست رست و آن خانکشی کولی التماس کرده ازو
 اعانت و امداد خواست خانکشی با اجماع خود همراه شده او را بخود
 ولایت کچه نرسانید و ارا را حاراجت نمود و در اثنای این احوال
 گل محمد نام یکی از دوکرانش که او را موحدار بندر سورت کرده بود
 با پنجاه سوار و در صد پیاده بدرت پیی دارا هلیق گشته همراه شد و
 چون نیکه رسید راحهٔ انجا که هنگام آمدن او نگذرات مسامت آمدیدی
 باستقبال نر آمده انواع خدمت و همراهی تطهیر رسانیده بود چنانچه
 سابق ذکر یافت دختر خود نامرد پسرش کرده این بوقت در کمال
 بیگانگی پیش آمد و باو بر خورد لهنه دیش از دو روز آینه اتوقع نموده
 نعم حدود بهکمر روانهٔ پندش شد و چون بکنار دریای سند رسید و در
 میواتی که از نهودن آن تیره زرنگار بودید گشته نوی حیرار ارماتش
 نمی شنید و هیامی مری و بهر روزی در باصیة احوالش نمی دید
 ارماتت دیدی و مصلحت گرمی دل از همراهی او بر گرفته با
 همراهان خود راه معارقت پیمود و از بیک احتیری و سعادت یوزی

او ریختند و بقتل و عمارت برداختند نزدیک تالاب رسیدند و از آن
 قبیله سخت عریضت نصیب حنریا برآمد. مزار او را متعلق شد
 و بزرگداشتش را از آن آشوب گاه مانده سمیت کوستان کشید و از سیال
 کوه و دره راهی سر کرده دوازده میل که روم و حمیدیه و سایر مزارعش
 در عمارت بنا بر آن میدان حصار بودند پیراهن داری طلعت شب رصد
 کوشش و تعب با معدودی از حوادر سیال و بدو در اندر رود و
 حمعی که بصرامت آنها گذاشته بود منقرض شده هیچ کس همراهی
 نکرد بلکه بجهت همان واقعه طلبان آشوب خود را آن تاریکی نزد میرالم
 آمده بودند بتاراج برداختند دست عمارت بیهب و عمارت برآوردند
 چنانچه قطارهای اشغال را که اشتری برآنها باز بود را حیوانات که
 بمجاو طت آنان گذاشته بود و در هواهی احمد رطل داشتند پیش
 انداخته بمجاو اطلال خود شناساند حاصل که از حوادر و اسباب
 و بار حاشات و دواب هیچ نماند و او سرحد و انفر نزاراج حادثات رمت و آن
 و حیم العابدت و اهل حرس که تمام آن شب و روز دیگرم نزدیک
 از طریق راهی مزار سپرده بودند و آخر روز بعد از هشتاد و هشت
 تا یکدیگر ملحق شدند و بعد از حالتی توقف دیگر نواره بهمان
 سرعت و هراسی که روزان گردیده سرگشته و خیران و عمارت رنه و
 پیرشان گاهی بدستاسی میرند و البته آن رمیده بجهت قبیله روزگار
 پدای مردمی مزار در عرض هشت نه روز هواهی کسرات رمید و
 چون امرا و کومکبان آنصواب بعد از اجتماع خبر شکست قطع علاقه
 آمید از کرده دل بدولت هواهی حدودو حهاں بهاده بودند و ناحون
 قرار این صعی دانه که اگر آن آواره کشور دولت و راند اقلیم

و فرصت دعوی هم‌مصری و اندازی دهد از بدائع شواهد صدق این
مقال دریں اوقات حسیته دال گزیناری دارا نیشکوه رسیده تحت
برگشته احترامت در موضع دادر بحسن سعی حیون رسیدار ان
نوم و برتدیین این کلام و تعصیل این مقدمه دولت پیرا از اعار تا
السام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت
یافتن ار موکب عالم گیر یکناره سلک حمیعتش از هم گسسته و
پشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بی پروا و نال بصوب
گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود
چند روز بحر حال پراختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و
قدیری اندیشد و درین رجوع نا اواز عمدها و سرداران همین
ویروز میواتی بود نا ده دوارده سوار عارت زده بی سامان و اگرچه
دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بدان احتیاط و پیش
بیدی اهل حرم خود را بر عمارت‌های فیلا سوار کرده نا خزانه و طلا
آلات و بقرة آلات و کارخانهای ضروری که بر فیلا و شتران و اسنرها
بار بود از اوامط روز بر کنار تالاب اباساگر دور از جنگ گاه ناز داشته
بود و حوقی از سوار و پیاده نا آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد
خود را نااها رسانیده بحمیعت و سامان راه فرار سپارد لیکن در آن
وقت از عایت رعب و دهشت و خوف و وحشت خبری از آنها
نگرفت و بهیچ حدیث هیچ کس ملتعت نگشته از طریق بدر رمت
و حواحه معقول حواحه سرای معتمد قدیمی او که ناظر حرمش
بود چون مشاهده آثار شکست و درهم خوردگی لشکر بکند اثر او
گرفته دید که مساکر فاهره ناساهی علنه و استیلا یافته دلشکر گاه

دستگیر شدن بیشکوه امداد یزوه سعی کار

کنان قصا و قدر در دست حیون زمیندار دادر^{۱۲}

سمکال الله اقبال حصم افکن دشمن شکار حدیو حها را طروه
 خاصیتی است که صید از دام هسته او نه ببردنی تکاپوی گریزاز چنگ
 صیاد قصا ایمن بیست و پنج پیرم خوردۀ او را پیاپی مردی صحرای بزرگی
 و دشت پیمائی رهائی از کمندۀ دلا ممکن بی رحمی تبع امداد
 صولتش اگر چون مرغ بزم دسمل گامی چند پدای اضطراب دهر طرف
 پیوند آخر از پا در آید و هریمت خوردۀ حیثیت سطوتش اگر چند
 روز از حها پر مرید و سپهر امداد فرصت یافته راه چاره خوئی بخرد
 عاقبت در دواپی امداد پای امیدش بسنگ ناکامی بر آید همانا
 روزگار نا این دولت پایدار در ازل عهد دسته که تا دشمنان بد مرحام
 اعدای تیره سرانجام را سر بطوق گرفتاری دیار دهر آسایش و آرام
 لحاظ و تا مدعیان ناطل ستیبر و محال حویان فتنه انگیز را دست
 بسته دست قهرمان حلال این بهی مطهر اقبال سپارد دست از
 کوشش و اهتمام بردارد آری سعادت مددی را که ایرد توانا از
 خلق حها برگزیده نرندۀ والای طلب حویث سر بلندی دهد و دات
 قدسی حاصلش را تشدید دات بهمال خویش رندۀ ارجمندی
 بخشد ساحت حریم و حشمتش کی عمار آلود نقص سراکب اعیار
 پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا محال افساد و فتنه ساری

در میند خاطر ایشان میکوشید بریده شده برخی خیالات و امور
وهمیه غیر عاده آن گردیده است و هفتم شهر رمضان که جلوس
همانوں بر سر ساطعت روز امرو در است و چهارم آن روی داد
و اچندی از نوکران عهده خود بر کشتی شسته از دریای گنگ
عبور نمودند و بعزم موافقت و مراقبت بشجاع پیوسته طریق
مخالفت پندورند و از حنوح این حادثه لشکری که در رکاب آن
والا گهر معین بود بهم بر آمده کمال احتلال بحال میانه طعربانه راه
یافت و معظم حاکم بمکرد آگهی بر حنوح این حادثه از سوتی
دایلمار خود را بمعمر شادزاده رسانیده نندارک این دستور و عطف
دستور لشکر منصور پرداختت عصب شاهدشاهی را از وقوع این قضیه
مکروه که چشم رحم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس عذر
ملکت پذیرفته حرآن ساند و حل آن معصله را بطایف عون و
امداد ایرد کارماز که همواره کام بردار این ساطعت حاوید طراز است
حواله فرمودند و بمعظم خاں برلج رفت که بمطاهرت تحت
میروزی مند و بیکسازای اقدال اند پیوند مستطهر بوده مرز شده
ثبات و استقلال ارکب نگذارد ، انواع لحر امواج را گردآوری نموده
همت بر انصرام آن مهمل گمارد که عنقریب پس از انقصاب ایام حش
جهاں پیرائی و مراغ از نظم و نسق مهماب ساطعت و جهاںکشائی
رایات عالیات بیر از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهد گردید
و تعصیل این وقائع و سرانجام این احوال در مقام خود منبیین و
و مشروح همت گزارش خواهد پذیرفت *

هوائی که سوی آسمان میرفت هنگام لرگشتن صد عقد پروین
 بر روی هوا می گسیخت و دامن دامن اختر شب تاب و حرص
 حرص کوکب مروزاں اراں میریخت حاصل که از آندم که پیرگردون
 از برق و تیر شهاب سرگرم شعل آتش نار بست چدین هنگامه دل
 امروزی بیاد ندارد •

وصول خبر مخالفت نادرشاه والا تبار محمد سلطان درنگاله

از سوانح ما ملایم که درین ایام بحسب بیبرنگیهای تقدیر
 روی داده سرمایه کدورت حواطر اولیای دولت و اضعیای سلطنت
 گردید آنکه در حلال این حشن عالم امروز که حهاں لریر عشرت
 و نشاط و حهایان کامیاب طرب و انبساط بودند از وقایع ننگاله بمسامع
 حقایق محامع رحید که نادرشاه رادند بلند قدر عالی براد محمد
 سلطان که نازند نوئیان معظم حان و عساکر کیهان ستار چنایچه
 مدتی ذکر یافته ناستیصال ناشجاع فتنه مگال معین بودند در حالی
 که حان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از حیوش قاهره چهارده
 گروه پیشتر از اکثر نگر در موضع موتی اقامت گرفته مشغول دفع
 اعدای بود و آن نادرشاه رادند والا گهر در اکثر نگر با برخی از انواع
 بصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل حیوش مخالف برول
 داشتند با کمال جوهر دانتش و هوش مددی و سرمایه علو بطرت و
 شکوه سر بلندی اراکها که حامیهای حوابیست ناموس مرید
 ناشجاع امداد بصیبت که بهایی نار سال رحل و رسائل دام تروریر گسترده

ارسال خلعت مرید گشتند و دانشمند خان نعطای حمدهور
 سینا کار باعلاقه مروارید و کدور رای سنگه عدایت خلعت و راحه
 رای سنگه راتهور بمرحمت گوسواره مروارید دوازش یامتند و
 سید بهار بحطاب شجاعت حانی و انعام پنج هزار روبیه سرفراز
 گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ حاتم کوچ طعرحاں
 که صبیغه سیف حاتم مرحوم از بطن عجب بقاب ملکه نادو دیگم
 بدست عفران پناه یمین الدوله آصفحان بود جهان گزراں را پذیرد
 نمود عدایت نادشاهانه طعرحاں و عدایب حاتم پهرش را نعطای
 خلعت از لباس کدور بر آورد و سید اشرف ملازم عادل حاتم و
 مترسین نندیل و جمعی کثیر از بدک های آستان خلعت تشریف
 مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توپخانه دفرمان همایون لخت
 این حشن مرحدده انواع ادوات آتش ناربهای عرب دلعرب
 سامان نموده بروی عمارت دولت ندیان عمل خانه بر کنار دریا
 چیده بودند حضرت شهنشاهی بعد فراغ از نماز معرف در سمت
 شرقی ایوان عمل خانه که جانب دریاست سر بر آرای گشته نگا
 کرم متوجه آتش امروز گرمی آن هنگامه دل پذیر شدند ترا کم آمد
 دود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره حیل ستار
 درو نموده شد برق آتش ندامن سیه حیمه افلاک رسید و از حروش
 صدای ناروت آثار بهیب رعد هویدا گردید مروع احوار مهتانی کرد
 خاک را چون جرم قمر مدور کرد و سطح مرآت الصعاب را آئینه
 رحسار ماه انوار گردانید تو گهتی ماه بخت از حید شب سر بر
 زده یا شام تیره روز را صبح سعادت از ادق طالع دمیده هر تیر

بود رعایت یک زنجیر میل سربراری یادست و از اصل و اصانه
 احمد کاشی بمصوب هراری شش صد سوار و آقا یوسف بمصوب
 هراری پانصد سوار و سید مسعود نارهه بمرحمت شمشیر نا مار طلا
 و داور دان موحدر انک و حکیم صالح شیرازی هر یک عظامی ماده
 میل پلنگ حمله بحطاب ارملا حانی و عبدالرحیم ولد اسلام حان
 بحطاب حانی و سی کس از بندها رعایت خلعت و چندی ناصانه
 مناصب مناهی گشتند و درین هنگام اردقائ صوئه ننگاه معروض
 نارگاه حاه و حلال گردید که محمد قاسم بحطاب ناهتمام حان که
 دیوان لشکر ننگاه و داروئه توپ خانه آن حیثیت میروزی بود در
 محاربه و پیکار با شجاع سوهو سردی و دلوری نقد حان نثار
 کرده مرص روئی حاوید اندوحت چاپچه شرح این مقدمه بعد
 ازیں در طی نگارش سوانح شرق رویه رقم رده کلک حقایق نگار
 خواهد گردید گیتی حدیو بنده پرور عاطف گستر پرتو النعات
 بحال باز ماندهای او انکده انها را بوظائف رعایت و شرائف
 رعایت نوارش مرمودند سیردهم ماه مذکور که مطابق
 سیردهم ماه تیر بود حش مرموده عید گلانی نائین معهود
 مرتب گشت نادشاهزاده کامگار نامدار عالی قدر حکمته سیم
 محمد اعظم و بنویدان عظام و امرای والا مقام بدستور مقرر
 صراحی های مرص و مینگار پرگلاب و عرق منده و بهار کدرا بنده
 مسرب امرای طبع مبارک حدیو روزگار گردید و جمعی از عمد های
 نارگاه سلطنت پیدکشا کشید درین ایام مهارحه حصوت
 سنگه صوئه دار احمد آنداد و قاسم حان موحدر مراد آباد رعایت

همیشه گذاشته شمع کابوری برافروختند و گوشتی استخوان صندل
 دقرا نام آنرا بر سطح شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلدان
 همیشه بهار خلد از لب حوضبار تصدیم گلهای آتشین دمیده چون
 هوای دلکشای آن سرا بسکان اقبال مائیم طبع اقدس انکاد روز
 دیگر بر آسما بساط اندساخته گسترده نعمت اندوز بودند و بهیم قرین
 معاد از اسما عزم معارفت شهر فرمودند و نعمت ارباب سایه
 توحه بشکارگاه انگنده نشاط اندوز میدان باده گاو شدند و از اسما مراجعت
 کرده اواخر روز داخل قلعه مدارک گردیدند درین ایام دلیر حان
 رحمت خاکیر یافته بمرحمت ده اسپ عراقی و سی اسپ ترکی
 سر بلند شد و عصمر حان موحدار میان دیوار نعمایت یک زنجیر
 بیل مشمول عاطفت گشته بمحال موحداری خود مرجع شد
 و پیشکش جعفر الدوله موحدار متعرا و یردیحان دو زنجیر بیل یکی
 از آن حمله با ساز دقرا و دیس و سه همراهی عربی و عراقی
 و ترکی و پیشکش عماد حان مشتمل بر اسپان ترکی و شتران
 سختی و دیگر نعمات توران و پیشکش شیخ عبد الکرم تهابدسری
 متصدی مهمات چکنه مهریدار قسم حواهر و مرصع آلات و یک
 زنجیر بیل پیشکش هنر حان بنظر اکسیر اثر رسیده پایت قبول
 یافت و انتحار حان و حواجه عبد الوهاب ده بیدی و چندی
 دیگر از عمدها در حور حال پیش کشها گذرانیده و حکمت
 منگه ولد مگد سبکه هاده از وطن رسیده حبه های سده
 سنیه گردید و نعطای خلعت و دهکده کی مرصع کامیاب
 نوازش شد و سردار حان که در سلک کومکبان صوفیه گجرات منتظم

و بعد از مراجعت هریر آزادی دولت و کامرانی گشته انواب کام
نکشی و کرم پروری بر روی حبابیان کشودند و درین روز حسنه
دانشمند حان و فاضل حان و طاهر حان و چند دیگر از عمدها
هریک پیشکش از حواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار درآورد و
راحه رایهنکه راتهور و چندی دیگر از عمدها در حور حال پیشکشا
گدرا بیدند و عاطعت نادشاهانه طاهر حان و کدیرت سنگه واد راچه
حیمهنگه و عند الله حان سرانی را هر کدام بمرحمت حمدفر مرصع
ناعاته مروارند و دیدار حان را دعطای حمدفر میدنکار دوازش نمود
و سروار حان از اصل و اصافه بمصوب هراری مه صد و پنجاه حوار
و محمد شریف نکول نطاب شریف حانی سر بلندی یافتند و
چون شب در رسید چراعانی که هوسدار حان در آن روی دریا محاری
عمارت بیض اساس عمل خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده
بود مسرت امرای حاضر بطارگیان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز
دیگر جمعی از امرا و عمدهای نارگاه در حور حال پیشکشا گدرا بیدند
و پنجاه و پنج کس از بدهای آستان خلافت بعدایت خلعت
مناهی گردیدند و شنگه نعرمان فرمانروائی ایام دیگر ناره چراعان
کشتیها بدستوری که قتل ازین شده بود هنگامه آزادی انجم عشرت
گردید موم شوال هوای گلگشت ناع و دستان از بهارستان حاضر
ملکوت ناصر شهنشاه حهان سر بر زده ناعر آناد حسنه بدیاد توجه
نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک بیله گاو تنگ مید کردند
و شب دران گلش سرای دولت سر برده دو طرف شاه بهر را
چراعان فرمودند بموجب حکم والا بر طربی آن بهر بیض بهر لگدایی

و عازم دیگ حان و عاقل حان که در دکن بودند هر یک از اصل
 و اصوات نمند ب هرات و پانصدی پانصد سوار مناسبت گردید و
 بیات الدن ولد اسلم خان مرحوم از کومکیان دکن بقطاب
 حانی سر بلندی یافته خدمت بشیگرئی صوبه اوردگ آناد از
 تعمیر میر ابو التمس باز تعویص یافت و علی حان و ان میر موسی
 مارندزانی بقطاب تشریف حانی و راهد بیگ ترکمن از کومکیان
 تفته بقطاب راهد حانی کامیاب عرت گشتند و از اصل
 و اصوات انتصار ولد ناصر حان نمند هراتی دو صد سوار و احمد
 بیگ نسیم ثانی نمند هراتی صد سوار سرافرازی یافتند و سلج
 این ماه مبارک اثر می هزار روپیه بر سره اتقیا و صالحین و ارباب
 احسان و محتاجین بوساطت صدر الصدور مرحمت گشته درکاب
 مثنویات آن صمیمه و حائر حساب و میامن توفیقات شهشاه حق
 آاده بردان پرست گردید و روز مبارک یک شده موافق عره ماه
 تیر مقدم فرحنده عید و طر مسرت پیرایه خاطر جهادیاں گشته آئین
 عشر و خوشدلی تاره شد و هنگامه بهجت و گرمی از نور و نور
 و گرمی پذیرفت حلائق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این
 حشن نشاط آمود مسرت بر مسرت نمود و شاهد معنی نور علی نور
 در نظر اهل بصیرت حلول ظهور نمود و شهشاه دین پرور شریعت
 گستر که نادای مرض صیام و دیگر عبادات مسنونه آن ماه متذکر
 لازم الاحترام نه بیروی توفیق آسمانی و قوت تائید ربانی قیام
 نموده بودند قرین حشمت و حاکم سعیدگاه توحه فرمودند و نماز عید
 بجماعت گذارده اواسط روز بهم عبادی اقبال و سعادت معاودت نمود

عراقی و ترکی نظر انور گذشته رتبه معلول یابد و مستعد امین
 حال میرنیشی و دایم حال را اعلیٰ حالت حال و مرتضیٰ حال و امیر
 حال و اسد حال (و فیض الله حال) و خدمتی دیگر را امرای عظام
 و عمدتایی بازگاه سپهر احترام پوشیده از ستائش حواهر و دیگر
 رعائب و نوادر گذرانیدند و امیر افسر دیگر باره بشکشی از حواهر
 صریح آت گذرانید و طغر حال و فادر حال چون از منصب معزل شده
 در حالک دهانگویی دولت قاعده انتظام یافته بودند سماعتی بحالیه
 چهل هزار روبه و دومین بحالیه سی هزار و ده تالیات فراهم
 پادشاهان گشتند و معتمد حال موجدان میدان در آب چون بودداری
 مومع در صمیم خدمت شده بود معتمدش دایم باصد
 سوار در هزار و پانصد حوار مقرر گردید چون در دهانگام امری
 اشرف رحید که معمول حال حارس قلعه ارک کال و دولت
 حیات مستعار سپرده سماعت حال که حراست حصار شهر کال دار
 معوض بود بحراست قلعه ارک معوض گشته امدایت ارسان خلعت
 مر بلند شد و محافظت قلعه شهرار تمیز او دفعه الله حال که از
 کومکایل آن صوبه بود تعویض یافت و عاظمت پادشاه او را
 عطایی خلعت و دایم باصدی دمصب در عمرای عرار باصد
 حوار نواز و رمود (و منصب رعایت حال که بودداری سیوستان
 تعبیر محمد صالح تر حال منصوب شده بود دایم معوض حوار
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار در اسبه و سه امده مقرر گشت

و ایست کس از اسرار و منصب داران دعای خلعت تشریف
 امتیاز پوشیدند و راحه بوسه کور رعایت مریح مرصع تارک
 مدائن ابرامت و دمع واد آله و رد یحسان که فوجدار متبراند
 مرحمت اسپ نوازش یافته بمسال فوجداری خود مرخص شد
 (و از اصل و اصافه سیمک ندیج بن حورو بن بدر محمد خان
 منصب هزاره هزاری هفت صد سوار دیدار خان منصب دو هزار
 پانصدی هزار و دو صد حوار و نصرت خان ناصافه پانصدی
 منصب دو هزاره هفت صد سوار و شیخ عبد القوی ناصافه
 پانصدی دو صد و پنجاه حوار منصب دو هزاره سیصد سوار)
 و میر محمد خان حوامی مرحمت اسپ^۱ و ناصافه پانصد حوار
 منصب هزار و پانصدی هزار حوار و ملتعت خان ناصافه
 پانصدی منصب هزار و پانصدی پانصد حوار و فصل الله خان
 ناصافه پانصدی منصب هزار و پانصدی حصد سوار و از اصل
 و اصافه حنکم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی
 هر یک منصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام منصب
 هزاره پنجاه سوار مناهی گردیدند) و سید بهار عدایت شمشیر
 ناسار میدا گار و سند نصر الدین مرحمت علم نوازش یافتند
 و پیشکش داسر خان مشتمل بر دو زنجیر فیل و ده سر اسپ

(۴) و پانزده کس از عده های آستان سپهر مدار ناصافه
 منصب ارداب و سوار مطرح انوار التغات شهید شاه روزگار گردیدند
 پیشکش الح

مطاکورید و تغییر مرتبه^۱ نام برده شد به معنای از مصاددازان
و برق اندازان و گرز نرداران و یساق و^۲ و^۳ و^۴ و^۵ و^۶ و^۷ و^۸ و^۹ و^{۱۰} و^{۱۱} و^{۱۲} و^{۱۳} و^{۱۴} و^{۱۵} و^{۱۶} و^{۱۷} و^{۱۸} و^{۱۹} و^{۲۰} و^{۲۱} و^{۲۲} و^{۲۳} و^{۲۴} و^{۲۵} و^{۲۶} و^{۲۷} و^{۲۸} و^{۲۹} و^{۳۰} و^{۳۱} و^{۳۲} و^{۳۳} و^{۳۴} و^{۳۵} و^{۳۶} و^{۳۷} و^{۳۸} و^{۳۹} و^{۴۰} و^{۴۱} و^{۴۲} و^{۴۳} و^{۴۴} و^{۴۵} و^{۴۶} و^{۴۷} و^{۴۸} و^{۴۹} و^{۵۰} و^{۵۱} و^{۵۲} و^{۵۳} و^{۵۴} و^{۵۵} و^{۵۶} و^{۵۷} و^{۵۸} و^{۵۹} و^{۶۰} و^{۶۱} و^{۶۲} و^{۶۳} و^{۶۴} و^{۶۵} و^{۶۶} و^{۶۷} و^{۶۸} و^{۶۹} و^{۷۰} و^{۷۱} و^{۷۲} و^{۷۳} و^{۷۴} و^{۷۵} و^{۷۶} و^{۷۷} و^{۷۸} و^{۷۹} و^{۸۰} و^{۸۱} و^{۸۲} و^{۸۳} و^{۸۴} و^{۸۵} و^{۸۶} و^{۸۷} و^{۸۸} و^{۸۹} و^{۹۰} و^{۹۱} و^{۹۲} و^{۹۳} و^{۹۴} و^{۹۵} و^{۹۶} و^{۹۷} و^{۹۸} و^{۹۹} و^{۱۰۰}

چشمی روز روش نر امر و حجت و زشدان پیر را دل از تاب آتش
عذرت حجت از بس درو شده های حور شبید تاب که بر آید
بلور آب می تانت چرخ حیات گوی را دل از شوش آب گردید
و ماء سب کرد بحکم آنکه در حجت انوار آل لیلۃ العدر مشورت ماند
چراغ پیش آفتاب بر تو دادنت در مقام هفا احتیاج گردید پیر
انوار عیش و نشاط سحت حیات شب چو در طالع مقدس روشن گشت
وار گلبرگی شمع و چراغ سطح دریا نمودار صحن چمن و ماحت گلشن
شد و کشتیهای که گماشتیهای امرا و فرماندهان هم ایون بر آب چوب اندی
نظر دهای محراب کرده چراغان نمود و بودند تا حار و نقاره رگربا و
عابوسهای رنگارنگ بدیع آیین هر یک چون پیر مکتوب که ناچراغ
احم و قندیل ماء و سحر سیر و گردش در آید در روی آب حلوه کر
شده نظر مریب تماشا نیاں گردید رر دیگر که دیست و پنجم بود
بدستور روز پیش احسن نشاط مرتب گشته بر تو مراحم شه شاعاره
چهره پندرای حال حبابان شد و درین روز مر حده^(۲) قریب یکصد

پیشکش بطور کیمیا اثر رسیده انوار قبول پدیدومت و پیشکش
امیر الامرا مشتمل بر حواهر وواهر و سائر تحف و نوادر مدافع یک
لک و سی و پنج هزار روپیه بطرا در در آمده در حقه پدیدوانی یامت
و پیشکش مبادت خان صوبه دار کل مشتمل بر یکصد اسب و دیگر
تحف و دعائس بمحل عرص رسید و همپدین دیگر امرا و ندوها
پیشکش ها کشیدند و رسم بزار بجا آوردند و حید محمد علی سعید
عادل خان و محمد داور حاجب قطب الملک که برای ادای مراسم
تهنیت با پیشکشها بدرگاه معلی آمده بودند حقیقه سالی عتبه سپهر
رتبه گردیده عطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و آنچه آورده بودند
بمحل عرص رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل در بیست و یک
زنجیر و نعل و دعائس حواهر و مرصع آلات بود بهشت لک و پنجاه هزار
روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام حواهر و مرصع آلات دوی لک
روپیه بجا شد و درین تاریخ کنور رام سنگه و امر سنگه چدر رات
و شمر سنگه راتپور که بنا بر مدعی که در مقام خود گزانش خواهد
یامت از لشکر ادا شهادت والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا
شده بودند بحقیقه سائی حده سلطنت باعینه امروز عودیت گردیدند
(^{۶۱}) رسید محمد قنوجی و میر ابراهیم ولد میر نعمان مرحوم و شیخ
قطب و نعمت خان هر یک با اقام یک هزار روپیه کامیاب نوازش
گشت) و سپیدی از نعمه سلیمان و سرود سرایان پاینده سریر گردون
مضیر که در من خود سرآمد و بی نظیر اند برخی از حلی و حلل

پانصد سوار و بیص الله خان نعطای خلعت و تقاره و ناصانه پانصدی
 پانصد سوار ده منصب ده هزار و پانصدی دو هزار سوار و شیخ میرک
 ناصانه پانصدی ده منصب ده هزاری دو صد سوار سر ناند گردیدند
 و لشکران و انماهییم خان و سیف خان خلعت و یک رنجیر میل
 و نصف شکران خلعت و امپ و شمشیر نا ساز میدا کار و عقیدت
 خان ولد امیر الامرا خلعت و حمدهر مرصع و مالوخی دکدی
 خلعت و اسپ و شمشیر و لجان عالم خلعت و حمدهر مرصع و
 بافتکار خان خلعت و علم و بالله یار خان خلعت و یک رنجیر میل
 و بیست خان خلعت و امپ عنایت شد و رای رگه پانته متصدی
 مهمات دیوانی خطاب راحگی نامور گشته بمرحمت خلعت و ناصانه
 پانصدی منصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار مناعی شد و معی
 خان بخدمت تحشیگری و برخی ارلندهای ایام حیدر مرهام نادشاه
 رادگی و عساکر کومکي دکس از تعیر محصل خان منصوب گشته
 خلعت و مرمرازی پوشیدند (رگیرت سنگه ولد راحه حبسنگه
 بمرحمت خلعت و ناصانه پانصدی ده منصب دو هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار سرمرار گردید) و قریب سی کس دیگر از امرای
 عظام و نندهای مدد ملک احترام بنمای خلعت قاسم منامات
 امراتند و برخی نامزایش منصب سرمراری اندوختند و درین روز
 حیان امروز از جانب بهال برومند گلش حاد و حلال گوهر ارحمد
 محیط اقدال پادشاه اراده مرجع حاصل محمد معظم ده هزار اشرفی عوض

نوئین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمد‌های سلطنت
اندی دوام را دستور می‌آورد رتبهٔ مناهات یادم ردهٔ محمد امین
خان میرنحشی خلعت و حمد هر مرصع با علاقهٔ مروارید و بتقریب خان
خلعت و می هزار رزیده برسم انعام و بدلیز خان خلعت و شمشیر
با سار مرصع با علاقهٔ مروارید و بعد الرحمن بن بدر محمد خان خلعت
و حلیم مرصع و نامیر خان خلعت و اسپ و سپر و امرتضی خان
خلعت و حمد هر میداگر با علاقهٔ مروارید و یک زنجیر میل و باصالت
خان خلعت و احب و حمد هر مرصع با علاقهٔ مروارید و باعتماد خان
خلعت مرحمت شد و باصلحان میر سامان نعدایت خلعت
و باصافهٔ هزار پانصد سوار بمنصب چهار هزار دو هزار سوار والا
پایگی یافته اهتمام نگارش امدهٔ حلیله و مناشیر عالی‌شان که درین
دولت اند نشان ندیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد با مقوص
گردید و منصب وزیر خان که در دکن بود باصافهٔ هزار سوار
پنج هزار سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان
اعلیٰ حضرت تا این هنگام در سلک گوشه نشینان انتظام داشت
مورد انظار عاطفت پادشاهانه گشته نعطای خلعت و حمد هر میدا
گر با علاقهٔ مروارید و منصب چهار هزار دو هزار سوار نوارشی
یافت و طاهر خان نمرحمت خلعت و باصافهٔ هزار بمنصب پنج
هزار دو هزار و پانصد سوار و عابد خان نمرحمت خلعت و یک
زنجیر میل از اصل و باصافهٔ منصب چهار هزار یک هزار سوار احد
خان نحشی دوم نعدایت خلعت و شمشیر با سار میداگر و باصافهٔ
پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و

عقیدت مند و اخلاص مدشان سعادت پیوند را که سرآوار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکرّم و مواهب ساخته بقدر مایهٔ اخلاص و پایهٔ بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدّه‌هایی آستان خلافت بتر سرورز بدوست ادایی مراسم پندشکش و دیار می نمودند و در هر تاریخ برخی از بندها 'خدمات ارجمند مرئوس گشته جمعی تصویحات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال تیول و اقطاعات خویش بعد از سلطنت رهیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت امرا بتر درین مدت روی داد که نگارش تاریخ آن درین روز نامهٔ متأثر اقبال ناگربراست لایحهٔ نجات حفظ مرز و قانع نگاری و مدح ملک کلام سوانح این ایام سعادت مرحام اردلان حلوس مبارک خدا کرده تاریخ وار برسمیل تعصیل بدین گونه گزارش میدهد یست و چهارم ماه مبارک رمضان که روز حلوس همایون بود نهایت نادر شاهانه رخشنده احترام عظمی تابنده گوهر درج سلطنت نادر شاه راند و الا تبار محمد معظم را که در دکن بودند باز سال خلعت حاص بر اختصاص بخشید و عمدّهٔ نوئیبان عظام امیرالامرا نعطای خلعت خاصه ناچار تب در دوری و حمد هر مرصع ناعلاقهٔ سروازند و دو مراسم یکی نازین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و برخصت نوازش بویب در ایام شرف اندوزی حضور پر نور بعد از نواختن نوب پادشاهی بدستوری که یمین الدولة عهد الخلفاء اصمغان حان حانان مرحوم درین دولت اند طرار نآن امتیاز داشت و غیر از آن

سرور نازوی توفیق و نوک کرک تیغ
 زدود نقش مدهی ز صحنه ایجاد
 پندار ز سطوت او می پرست شد هشیار
 که دست لاله دلرزید و ساعش امتداد
 ز نیم آنکه نمستی کدند متهمش
 بهال تن نتمایل نمیدهد ار ناد
 رواج شرع بعهدهش چنانکه در رمضان
 چمن گر آب حورده سرور را کند آزان

امید که ایرد بیهمال و دادار هستی بخش بی زوال دین و درایت
 و شرع و سلطنت را از یمن حمایت و پاس عدالت این پادشاه
 بردار پرست حق آگاه کامیاب رواق و رواج دارک و میص توفیقات
 الهی و امداد روح مقدس حصرب وصال پدهی احرای مساعی
 مشکور سرورگار برخنده آثار دولت پایدارش عائد گرداناد •

شرح بعضی از عنایات و مراحم شهنشاهی که ار
 حلوس میمنت عنوان عبد قربان که متتهای ایام
 جشن بود نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت
 یابدار سمت ظهور یافته و گزارش بعضی از موااسم
 حضور لامع النور در عرض مدت حشن و سرور
 چون مدت در ماه و شانزده روز هنگامه این جشن عالم افرار امتداد
 داشت و حدیو کام بخش کرم پرور در عرض این ایام مرحدده اثر هر روز
 ایوان بدل و عطا بر روی عبادیان می گشودند و همواره ندهای

شرب خمر و خوردن تنگ و بوزه و مائمه کمرات و مداخلت مواجش
 و رانیات منع و رحر کرده حتی المقدور از قنائح اعمال و شذائع
 اعمال نار دارک بدلتراں مئة عوص وحیده را که سرآمد دانش و ران
 تروان هست داین خدمت سر نلده نموده نعطای خلعت بواحدند
 و در عوص سالیاده اش که پانده هزار روپیة بود منصب برای مد
 سوار عنایت کرده از اقامت عاطعت ساختند و همه می از مصدراں
 و احدیان برای معارفت و دنیاری تروانت از معین مرمودند که
 اگر بعضی بی باکل و خود سراں از رزی حلال و نادانی و شقاوت
 و حیوگی از منع و سعی او حر کشیده و در تن اطاعت و تسلیم از
 درة احتساست پیچیده بحدگ و پرحاس پیش آیند آن گروه حدس
 پزده را تندیه و نادید نماید و بحکم دایع صورحات و نظرات
 و اکتاف ممالک محرومه یرایع گیتی مطاع صادر شد که ناس در ترو
 مد البواب حنات و منکرات و منع ارتکاب محرمات و مہیات نموده
 کما هو حقہ بمرام احتساب پردازند و لله الحمد که امروز بدولت دین
 پروری و میامن شریعت گسترگی این پایه امرای اورنگ حاکم
 و سروری تمام مملکت ملک فصحت هندوستان و سر تا سر ساحت
 این حرم بومتان از لوث نامرمانی شریعت عرا و خمس و خاشاک
 ندع و اهواء پیراسته و مدوی ست معالم شرع مدوی و متأثر ست
 مصطفوی از وصمت حلال و فتور و سمت نقصان و تصور مصیون
 و معرفی لمولده

رحمی حدبو موثق که در مدارج حق

مہیب دولت او داد دین و ملت داد

که فی الحقیقت حش عید ماه صیام واقف بر عایت آئین اسلام
 هست بعمل آید لا حرم راقم مواج این دولت حاویدانی ببر درین
 صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقائع نگاران پاستانی که عرۀ
 مرور دین را مبدای سال نو قرار داده در تعریف بهار و نوروز دستان
 سرائی و سخن پیرائی کرده اند از عرۀ ماه مبارک رمضان به تمهید
 قدوم سال نو خواهد پرداخت و توصیف حش حلوس میمدمت
 مانوس از تعریف عید محسوس عدل نموده طرح سخن بر اساس
 نو خواهد انداخت امید که نمایان دین پروری و مآثر شریعت
 گسترگی این حلیۀ جهان و حدیو جهاندار جهان سنن تا منقرض
 ایام پیرایۀ نظام ملک و دولت و سرمایۀ استحکام شرع و ملت
 دودۀ روزگار عالم آرای سلطنتش رشک امرای صبح عید قوانین
 جهان پیرای حلافتش عبرت بخش آئین حمشید باد *

تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات

از آنجا که شهشاه اسلام پرور دین پناه را همواره همت بلند بهمت
 ترویج آثار مباحی و ملاحی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و
 حلافت و گیتی پداهی پیوسته احرای احکام آهی و ترویج شرع مطهر
 حصرت رسالت پداهی صلوات الله و علامه علیه و علی آله و اصحابه
 مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرا چندان اقتضا نمود
 که یکی از مصلائی پایۀ سربر اعلی که بصعت تدبیر و مسلمانی
 و همت مقامت و مسئله دینی موسوم باشد لخدمت احتساب
 منصوب سازد تا حلائق را از ارتکاب منهیات و محرمات حرمه و

مرور دین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد از آن حوالتین
 احلام بذر بنائیرسم و عادت پیشیدین آن طریقه را معمول داشته در آن
 روز رعایت مراسم حش و نشاط میکرده اند لا حرم قتل از آن درین
 دولت همایون و سلطنت روز امروز بذر بسنت ملوک مالع و حوالتین
 ماصیه در هر روز لوازم حش و عید بعمل می آمد چنانچه در
 عهد سلطنت اعلیٰ حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوم این
 بدعت نمرتند رسیده بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و
 رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متحرکه گمان
 می بردند از آنجا که این پادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا
 بهمت شریعت پیرا بر روع آثار بدعت و نهج اطوار جاهلیت
 مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعد که در
 قانون شرع و سنت باشد بغور مت روع آن بدعت مستمره که از
 آثار عجم و اطوار محسوس است از ضروریات دین پروری و لوازم
 شریعت گستری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم متدع
 منسوخ باشد و بجای حش و روزی هر سال در ماه فرخنده رمضان
 که عرق آن شهر کرامت بهر مددای سال محمد از سبیل این دولت
 میمنت قرین ست و جلوس عالم آرا بیدوم ناره بر صیر اقتال و اورنگ
 استقلال در آن ماه حخته مال واقع شده بچندین جهت اولیای این
 سلطنت اند مدت مدارک و متیمس ست حشمی پادشاهانه و نر می
 خرواع ترتیب دهند و آن حش مسعود را بعید همایون نظر
 متصل ساخته لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی
 که قتل ازین در روز بعمل می آمد در آن حش جهان امروز

قرین اعتبار نموده حکم معلی ندادن پیوست که در دفاتر و تقاویم و اسناد و مداخله ترین مطبوعات نمایند و مدار صحت حوادث و نگارش احوال درین صیغه متأثر عظمت و حلال ترین مرصده تاریخ بوده حال سال وقائع این سلطنت بی روال ترین مداول نقد تحریر آمد چنانچه در قرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست و چهار روز از عهد سعادت مهد خلوت و شهشاهی این شایسته اورنگ دین پناهی مرتوم کلک حقانی رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقائع ایام میمدت مرحام نادر شاه زادگی از هنگام اهتزاز موبک طغر طرار بعزیمت عالمگیری و کشور ستانی از خطه دولت بدید اورنگ آباد که در عرق حمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاده تا عرق رمضان آن حال که مدای اعوام این خلعت سعادت قرین سمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد دیاوری سعادت و سرگرمی توفیق از سال دوم خلوس مسعود وقائع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهر و اعوام و نقش لیلی و ایام بر صفحه روزگار ست محاسن داتر تکوین و ایضا و محرران روزنامه کون و فساد را بدین و شهر این دولت اند بدید مدای حساب داد *

رفع یدعت نوروز و تبدیل آن بجشن نشاط افروز خلوس مبارک

چون ملاطین عجم و اکامره درس ندأت و مدت حمشید که واضح آئین کسروی و مختار قرابین کسروی است عمل نموده عرق

در سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده باین صبط حوادث و مدار
 حفظ اوقات بروقی معمول اهل اصفهان در مدینه و شهر قمری
 که مدعی تاریخ هجری است نهاده و عرق حمامی آنحضرت که در
 هشتم^(۲) آن بر سر بر سلطنت حلوس درآمده بودند مدعی تاریخ قرار دادند
 بنابراین درین عهد شرافت قریب و زمان میمنت آئین که حاکم پیر
 از مدینه بهار دولت شاهنشاهی حاکم تحت عا حکیم رشاط خوانی در سر
 گرفته امیر عاطفت و در مازانی ر تارک آسمان مایش سر بلند
 یامت و اورنگ حضرت و حاکم پیرانی نعر حلوس و الیش بدایت
 از مدینه رسید همان مدت مدیده که بشیعه کرمه دیس پروری است
 بود مختار و پسند خاطر حق گرس آمده آن طایفه ایقه عمل
 فرمودند و مدار صبط وقایع برسدین و شهر قمری گذاشته ظهور این
 دولت کرامت نشان که سر مایه برکت کون و مکر و بدایت شرافت
 رسیدن و زمان بود مدای تاریخ متحد نمودند و اگرچه مستنید حلوس
 همایون در عرق ماه مبارک دی قعده مدیه هزار و شصت و هشت
 هجری اتفاق افتاد لیکن چون لمعان احوار بصرت و میروزی و طلوع
 پیر حاکم پروری آن درازدند اوایی دولت و بهروزی در ماه مبارک
 رمضان این حال پرتو سعادت بر حاکم گسترد و طلوع اختر شوکت
 و استقلال آن برگزیدند در آن حسیسته ایام چهره امروز تحت
 و اقبال شد عرق آن ماه مبارک اثر را که عرق حدین سعادت نامند باین
 و حاصل برکت کونی و آلهی بود مدعی سیدین این دولت کرامت

فرمانروائی مدشای تاریخ می ساخته اند و در ایام دولت اسلام بهر
این طریق عمل آمده و با وجود تاریخ مرحدده تحریری بواسطه بعد
آن عهد سعادت مهد خلوص بعضی از حوَقین دبی شان مددای
تاریخ ممدود گشته است چنانچه تاریخ خلوص ملکشاهی تا حال
معتمد ارباب نجوم و در تقویم متمدت و مرقوم است لهذا بنابر
اقتضای سنت سالعین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیدایی
حلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که ممدود آئین جهانگانی
و مشید قوانین این سلطنت حارَدانی اند بر موجب حواش
و مرموده آن حضرت نصای پایه سریر خلافت مثل اطلاق الزمانی
امیر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما
تاریخ حدیدی وضع کرده تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق
سالهای ترکل هر دوازده سال از مددای خلوص اکبری یک دور
قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشریه شمسی موسوم
گردانیده و هر سال اول را از مددای خلوص اکبری که مقارن
و مقارب خلوص آن حضرت بوده مددای سادات الهی ساخته
نمودند چنانچه در اکبر نامه تفصیل مذکور است و در نوبت
سریر آرائی حضرت حجت مکانی نور الدین محمد جهانگیر
بادشاه طاب مثواه خلوص جهانگیری مبنای تاریخ گشته بر همان
بهج آثار سدید از مرور دین نشاط آید زنت اعتبار یاد و بهمان
دستور صدف قانع در حدیث و شهور شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه
هریر خلافت خلوص اشرف اعلی حضرت صاحب قران ثانی و الا
پایه گردید آن حضرت تاریخ الهی و جهانگیری را که ممتد

از تقدیر مبدای معین ناگیر و سلسله اطلاع در وقائع دوران ناغندار
مرص ندایت حرئی از زمان انتظام پدیر ست لایح از مبدای
طهور آفریدش باطمان مناظم دانش و دیدش نه جهت ضبط
دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال ندی آدم دمد از تقدیر ارسده
و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع عاویات پیوسته حرئی خاص از
سلسله زمان را که حامل طهور شرانته عظیم و مشتمل بر وقوع
امری شگرف بوده مبدای اوقات و احوال قرار داده مدار انصاف احوال
نشاء کون و محاد و اندازد نعت و کشاد گارحانه تکون و اتحاد بران
بهاده اند و هر چندی که بماند طول عهد و تمدنی عصر حفظ آن
هر رشته و نگاهداشت آن قاعده تعبیر یافته تا از طلوع بدر سعادتی حدیده
و ظهور صورت سائحه غریب بر توسیع نرساحت اعتبار آن تافته مت
تجدید آن خدمت مدیه بر داحته وقوع امری خطیر و مدوح حادثه
ندیع مدشای تاریخ محدث ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره
طوائف اسم را تاریخی بوده که نهای احکام معاملات دینی و دنیوی
خود بر آن می بهاده اند چنانچه معقول ست که نعت هبوط
حضرت ابوالمشر و بعد از آن نعت نوح و از آن پس واسعه
طومان و از آن گذشته مدعت دیگر اندیای عالی مکل و وقوع سوانح
عرانت نشان از حدیث دول و تمدد ملل مدشای تاریخ بوده تا
آنکه وضع تاریخ میمنت طرار شهری رب و مهرمت ارسده و ادوار
و ربعت دناتر لیل و بهار گشته رقم نصح بر اعتدال و اشتها تواریخ
ماسیه کشید و چون سنت طائعه عجم قبل از طهور دولت اسلام
چنین بوده که خلوص ملوک و حسروان حرد را بر هر بر حشمت و

سرق رفتار و حیول و دواب بسیار در رموز داناں اسرار و لکی و دقیقه
 سماں اوصاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایه بطرات معد درین
 طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن
 روی نموده چون نمایان تاییدات سماوی و تقدیرات سماوی
 ربور جمیع معادات محلی و از بقص همه احساس معری ست
 و نادر ست که طالع حلوهی با اجتماع شرائط و ارتفاع محدودرات
 بدین مژده آراسته و پذیرا شده باشد دلیل ست بر آنکه این اورنگ
 بشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج حاه و حلال و عروج ناقصی
 معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین دی شان و حوایین
 گردون بشان را مذل آن دست داده باشد روی نماید و انوار این
 دواب آسمان عظمت چون پرتو مهر مدیر جهان تاب و عالم گیر
 گشته اکثر ممالک رنج مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز
 امروز در آید *

ذکر وضع تاریخ مجدد از مهدای ایام عالم

آرائی این رب اورنگ کشور کشائی

بر واقعات حقانی اوصاع روزگار و باطراں دفاتر لیل و نهار
 پوشیده نماید که چنانچه صراط روز نامه و فائز یومیه نار دسته تدعین
 ماه و سال و محاسن سوانح گوید بی تدعین آمده و اوقات محال ست
 همچنین حفظ سر رشته حوادث ایام و تضاریف کشور و اعوام را

پیشگاه خاطر اقدس جلوه نماید از پردۀ غیب لکونترین صورتی چهره
کشاید و دلیل ست بر وجود ملارماں صافی عقیدت یکدل و یک رنگ
و مراهم آمدن بعدهای کار آگاه قوی و مرهاگ و توفیق یابن ایشاں
تقدیم خدمات موصیه و حل مهمات معصله و اشتها مکارم دات
وصغات و انتشار صیت دیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت
و داد سلاطین ذی شان و ارسال رحل و رسائل دایں آستان سپهر
شان و همیشه در مقام متادعت و یک رنگی بودن ایشاں *

خانه دوازدهم درج سرطان ست

که خانه قمر و شرف مشتری ست سرکر این خانه درج هفتم
ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد
و هفت بهر زحل و در بحال قمر و آدرخان رحل ست و این درج
موت و قیمة ست و مستوای ترین خانه قمر ست و او در خانه
شرف و قوی حال *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگر چه
در عوین ملک و دولت بر حیرد و گرد حلال و نراع انگیرند عاقبت
مذکور و محدود و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل
ست بر محفوظ بودن دات بیهمال از آفات عین الکمال
و عدم تضرر پیکر مقدس در مواقع اخطار و احوال و معارک
رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد نه میلان ملک
توان کوه پیکر و هیوان دیو هیکل پری، منظر و مراکم باد سیر

بیان احکام

این خانه دلیل است بر کمال دولت و خدایت سلطنت و علو قدر و مومنزلیت و انتظام قواعد حلافت و مرامروائی و اتساق قوانین و صنعت و جهان پیرائی و برآمدن حاجات و حصول آموال و مشاءدت طالع و مظاهر افعال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و بیروز گشتن در میادین و معارک و اطاعت و ابقیاد سرکشان و مناعت و خراج گذاری بحوت معشان و والا رنگی حال و دولت و بلندی صیت انصاف و معدلت و کمال سطوت و نهایت صلاحت و چون دیت عاشر برج ثابت و صاحبش در و تدد و قوی حال ست دلالت می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد شوکت و اہبت. •

خانه یازدهم برج حوزا است

که خانه عطارد و شرف راس ست و مرکب این خانه درجه پنجم ازین برج ست که حد عطارد و رجه مشتری و اثنا عشریہ قمر و نه بہر مریخ و هفت بہر قمر و در بحال عطارد و آذرباں آفتاب ست و رب مثله رحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکور و تیرہ ست و عطارد کہ صاحب این برج ست درین خانه واقع شدہ و سہم السعاده و آفتاب دیر در ہمیں خانه اند. •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر آنکہ بہتس ہر مامول کہ بر لوح صمیر مقدس ارتسام یابد مدقرب بحصول گراید و شاهد ہر امید کہ در

ست که حد مشتوی و وجه مربع و اثنا عشری و ده دهر دهر
 و هفت دهر و در بیل و آذر جان مربع ست و رب مئذنه آذنان ست
 شرکت رحل و این درجه موبست و مطلق ست و مستوی نریں
 حانه مربع ست و او قوی حال .

بیان احکام

این حانه دایمل ست بر درستی و ست و پاکتی اعتقاد و ثبات
 و انتقامت بر حاکم صلاح و سداد و کمال ذرع و پرهیزکاری و بهایت
 تقوی و دیبنداری و حصن خود قی نادای طاعات و عبادات و تابید
 یافتن باحوار منوات و سعادت و تقدیم مراسم امر معروف و نهی
 منکر و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت حیدر العشر علیه و علی آله
 و اوصیاء صلوات الله علیهم کاکدور آنهمی از اصول و مروج دین و
 بهره مندی از فصلت علم و تقی و دین خواهی راست و مهوات
 حصول مهماتی که مدش بها و همت و ارگردد طهر و طایفه های عینی
 و مصوبه های آسمانی و موافقت تدبیرات و اقتدایات ربانی و مذات
 فکر و زانست زانی و ملهم گشتن از اندیشه های عوارض و عوارضی .

حانه دهم نوح نور ست

که حانه دهم و شرب و نور ست و مولد این حانه درجه اول
 نوح ست که حد دهم و وجه عطارک و امداعش و دهم و دهر
 رحل . ثبات نریں در بیل و آذر جان قصرت و این درجه
 موبست و مینه حب و مستوی نریں و مستوی نریں و مستوی نریں
 میی حال . مدخل و نظر و حال .

و عت و طهارت بر دگیان حریم حاه و حلال و سعادت مند
میدرات مشوی قبال •

خانه هشتم نرج حوت است

که خانه مشقوی و شرف زهره است و مرکز این خانه درجه ششم
ازین نرج است که حد مشقوی و وجه عطارد و ده نهر آفتاب و هفت
نهر مشقوی و اثناعشریه زهره است و در مذهب مریخ است
شکرکت قمر و این درجه قیامه و موت است و مستوی نریس
خانه زهره است واقع در رتد عاشر در بیت حوت •

بیان احکام

این خانه دتلب دارد در آنکه داب اقدس در مهالک و اخطار
و معارک و احوال از آسب بدیات در کدع حفظ ایزدی و حمایت
عدایت مردمی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات
و اعراض مدیون بود نرج چار بالاش صحت و عادت متدک باشد
و اگر گاهی عارضه روی دهد زود بصحت گزاید و هرگز عمار اندوه
و مکروه در آئینه خاطر ملکوت باطر نه بشید و همواره طبع مبارک
قرین بهجت و نشاط و کمیداد درق و اندهای باشد و اموال اعدا
و اصداد و اسباب حاه و مکنت اهل عداق تصرف اولیای سلطنت
اندی بدید آید و مبارک و دولت مورد تمام و کمال در قصه
تصرف و تملک بدهای این آفتاب اقبال باشد •

خانه نهم نرج حمل است

که خانه مریخ و شرف آفتاب است مرکز این خانه درجه چهارم

امتیاز را از مذهب اعتدال استرایی زد و عدد روح نصیحت و استقامت
 گراید و عاقبت کوتاهی کمال خدمت اقترا را بداند و ماده توجیه مزاج انفر
 مردی و خشکی و گاه برآه و رکام باشد و دلیل است بر آنکه ندهای
 مدوی حان نثار و مترجم کار آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سد
 خدمت فراهم آید که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ
 گشته آثار کفایت و درایت و حان مشائی و عمودیت ارایش
 بطور رسد و پرستاران مستقیمه منظر رینا و مستدرات بر حده طلعت
 مع حیلما در مرا پرد دولت و حرم کد سلطنت بهم رسد که بحسن
 خدمت رضا جوئی خاطر مهربانوار کامیاب قدر و اعتبار باشد.

حانه همم برج دلومست

که حانه رحل است و از قوی حال مرکز این حانه در حه همم
 اریس برج است که حد طار و وجه رهبر و اثنا عشره مریخ و نه
 نهر و هفت نهر مشتری و در حان و آدر حان رحل است و رب منقه
 رحل شرک مشتری و این در حه جبره و مدکر است و سهم
 العیب که مدعوب نامت است تا هم الرحا درین حد است و
 جمیع کواکب نایس حانه ناظر اند.

بیان احکام

این حانه دلالت میکند بر بهره مددی طالع همایون ارنج
 و میروزی در جمیع معارک و میدانی و طعریافتن در دشمنان دولت
 و اعدای دین و اقترا سهرها بحسب اواب و حصول مطالب
 و مآرب و دلیل است بر دوق و انتهای طمع و هاج از مفاکحه و ازدواج

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و نزهت و تقدس باطن و طاهر و توحه طبع اقدس بحالط و مقاربت بحواس و تعلق و عشق همه طلعتان و پری رویا و میل کردن دلدادت مشرعه مناجه و رغبت بلذایحهای ماحره متشرعانه و آمدن رسل و رسائل با نغائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف پدایه سریر سلطنت و رعیدن حدرهای مسرت پیرا و مژدهای سامعه امروز لکنان خلافت و سعادت مدنی و بر خورنداری مرزبان کامکار و شاهزادهای نامدار تدوینق مرماں پندیری و حسن خدمت و ادقیاد و صدور آثار شغقت و ظهور انوار تربیت در داره آن زمرد عالی بژاد

خانه ششم برج حدی ست

که خانه رحل و شرب مریخ ست و مرکز این خانه درجه هفتم ارس برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثناعشریه و نه نهر و هفت نهر مشتری و در میان رحل و آذر حال شمس ست و رب منلذه زهره ست شرکت مریخ و این درجه مونس و قیمة ست و مستولای برین خانه رحل ست که در بیت شرف قوی حال ست واقع بتسدیس مشتری *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دات اقدس و عنصر مقدس در اکثر اوقات قریب و عاید و سلامت باشد و اگر کاهی سراج قدسی

که حد و رجه و اثنا عشریه مریح مت (و تله) هر قهر و همت
 مهر و درجیا و آدرخا مریح) و رب مفلله مریح مت شرکت
 قمر و اس درجه مونث و قیده مت و مستولی دین حائله مریح مت .

بیان احکام

این حاره دالت دارد بر اقتضای عواقب امور سعادت و دیروری
 و احتیاج مقاصد و مهمان نه حیدگی و دیروری و آبادی و خلعت
 و آلوده حایه رعیت و حیر حایه و لایات و اموری مستصول
 خاصات و آراستگی حاجت دلت به ساکن عالی بنا و منازل حلد
 آسا و طرح امکنش عمارات عالی اساس و بناتین مردوس مانند
 به معماری همت بلند و بودن راس درس حاه دلیل اردیان مواد
 حاه و دولت و ترقی ناقصی مدارج هشمت و ابهت و حصول
 معادات و توفیقات و رؤئی مرادات و مقاصد و ادراک احرو مذوبت
 باحداث نقاع حیر و مساعد .

حاره پنجم برج قوس مت

که حاه مشتری و شرف دلب مت مرکز این حاه درجه پنجم
 ازین برج مت که حد مشتری و رجه عطارد و اثنا عشریه رحل
 و نه مهر رهرة و همت مهر مریح و درجیا مشتری و آدرخا
 قمر مت و رب مژده آتالست شرکت رحل و این درجه بیره و
 مدکر ست و مستولی نرس حاه مشتری مت که واقع شد در طالع .

و مستوفای ترین حادّه زحل ست واقع درینف شرف و حد
در مثبته خود *

بیان احکام

این خادّه دلالت میکند بر علته و برتری و برتری و سروری بر
اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت
در معارک و عا و مهالک هیجا و کمال مهر اندیشی و رامت
و عطومت پروری و شغقت نسبت نحوهران و خویشان و بهایت
اکرام و اصال در حق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی
معرفها و بهصتهای همایون که رایات عالیاب را روی دهد
و متضمن موائد و منافع عظیمه باشد و وصول مرزدهای فتح
و طغر و رسیدن حمراهی مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود
و رایات بر سیدل تواتر و توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر
ملکوت باطر نکشف معائل دیدیه و تحقیق مباحث یقیدیه
و عور و تامل در قصایای شرعی و عرفی و تدبر و تعمق
در مقدمات عقلی و نقلی و رعیت نصحت علما و دانشوران
و محالست اتقیا و پرهیزگاران و رموح و تصلب در امور دین و
و استقامت و استقامت بر حادّه شرع مدین و امر و نهی
مشاهد و معاند اسلام و حکم بدهم دست کدها و عنادت حائهای
کعار صلات و محرام *

خانه چهارم برج عقرب ست

که خانه مریخ ست و مرکز این حادّه در حادّه اول از حمل ست

خیل و حشم و ملائت و حالات در دل‌های اهل عالم و
 و معروزی در معارک و عا و نگوسازی و تیور روزی اعدا - و وقوع
 مشتری درین حاده و اتصال از دقت که صاحب حاده ست بنظر
 قبول دلیل ست بر ثبات ملک و نقای حشمت و صدق احلاص
 و یکرنگی اولیای دولت و رموح عقیدت و یک جهتی اصعبای
 سلطنت و کثرت ندهای حاسپار حیر اندیش و ویر ملایمان
 دولت حواه و پاکیش و زور ابروی اسباب سعادت و کمال تمیاض
 تایید ایرد متعال و دشو و نمای بهال حاه و حلال از میض بهار بخت
 و اقبال - و از بدائع تاییدات آسمانی که طالع مهر و روع این آفتاب
 جهان تاب اوج عالم گیری و حبه ندایی موافق عاشر قران علوین
 در لرح قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوسط گمان
 کرده اند چه در مؤلفه آئی دوازده بودت قران شده و این اول
 قرانیمت که از مؤلفه آئی ناتشی انتقال نموده و قران مذکور در
 حدت دریمت و چهل و پنجم سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف

ممالک و اقالیم جهان تحیطه تصرف و تفسیر آید و سمع
 عربمت آفاق گیرس عرصه دوران نکام بصرت و میروزی پیدماید
 و مرکشان اطراف و بحوب مدشان اکناف سرطاعت و انقیاد بر
 درگاه سلاطین مطامش دهد و حوائس روزگار و فرمان دهان نامدار
 گردن از رنقه متاعش نه پیچیده کشور دایها تصرف والیان و الیتس
 دهند و دلیل سب بر تودیق یافتن آنحضرت ناعالی اعلام دین
 متین و اخیالی مدن حصرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
 و علی آله و اصحابه احمه عین و انداع قواعد سلطنت و جهاننایی و
 اختراع قوانین حلاوت و کشور ستانی و تصرفات ندیعه و دخلهای
 نجا در هر باب و وضع مواط و رسوم پسندیده نذهن ثاقب و فکر
 صواب پیرا که سالها و قربها در روزگار از آن دار گوید و درزگان جهان
 و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند •

حانه دوم درج منبله ست

که حانه عطارد و سرب اوست و مرکز این حانه درجه
 ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اثنا عشریه مریخ و نه یهر
 زحل و هفت یهر قمر و دریخال عطارد و آدرخال مشتری ست
 و رب مثلثه رهبر ست بشرکت مریخ و این درجه مصیده
 و مدکرست و مستولی ترین حانه عطارد که واقع ست در یارد هم
 درحانه خود •

بیان احکام

ایں حانه دلالت می کند بر آبادی خزانة عامرة و کثرت بقود و

خیل و حشم و مملکت و حاکمیت در دلهای اهل عالم و علمه
 و میروزی در مملکت و عا و مگو ساری و تیره روزی اعدا - و وقوع
 مشاری درس حاده و اتصال از آفتاب که صاحب حاده سب نظر
 قبول دلیل مت بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق احکام
 و بگریزی اوایای دولت و روح عقیدت و یک جهت اصفیای
 حاکمیت و کثرت ندهای حاسه پار خیر اندیش و دیروزه زمان
 دولت حواء و بگریزی و روز اندر روز اسباب سعادت و کمال معیاش
 تایید ایزد متعال و بشو و معای جمال حاده و حلال از ریض بهار رحمت
 و اقبال - و از دلائل تاییدات آعمامی آنکه طالع بهر و ع اس آفتاب
 جهان تاب اوج عالم گیری و حبه دانی موافق عاشر قرآن علونیس
 در لرح قوس واقع شده و اهل قرابات اس قوا را قرا او محط کمال
 کرده اند چه در مؤذنه آبی درازده دولت قرا شده و این اذل
 قرا دیمت که از مؤذنه آبی دتشی انتقال نموده و قرا مذکور در
 مدت ده بهمت و چل و پنجم حال تقریبا واقع میشود - و از شرائع
 اجتماعات عمریده آنکه طالع ولادت سعادت قریب حدیو رسا و رهس
 با طالع اس قرا موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع دو دلیل
 قوی و دو شاهد صادق مت درینکه پایه والای اس دولت خدا
 داد و زنده ارحمده این سلطنت کرامت نداد در مراتب عرو عا
 و مدارج روعت و امتلا هم چشم دیوس و انگشت نمای حاکمین
 گردند و صیت عالم گیری و دولت و آوارده حهاسنادی و صولت
 این حصرت در انتشار اطراف و اقطار نزدیک صا و شمال و نرد
 و هم و خیال مسانقت حویه نصر و شمیر و خمس تدبیرش

که اخترشناسان فرس استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب
دانش و ادراک و دقائق سنجان انجم و املاک را برحی اراطار
سعاداد علوی و آثار برکات آسمانی که این زائچہ میمدت طراز دان
مخصوص و ممتاز ست برحاطر حقائق باطر خارجه ظهور نموده
ناصرالاب حقیقت پیدامی فکر و تعمق ارتعاع درحاب آفتاب این
دولت ازلی اساس ثوابد گرمیت و ازین جدول تقویم سعاداد و ابوحه
ارقام مرادات استخراج احکام مری و دهریزی و استدباط ادوار
عالم آرائی و جهان روزی این سلطنت اند پیوند تواند کرد •

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول برج اسد ست

که بیب بیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کتب
اختیارات معطور ست که بهترین بروج برای طالع خلوس برج
اسد ست مرکز این خانه درجه هفتم ازین برج ست که حد
زهره و دجه زحل و اثنا عشریه زهره ست و ده مهر عطارد و هفت
مهر زهره و درینجا شمس و آذر حان زهره ست و رب مئثنه
آفتاب ست شرکت زحل و مستوی ترین خانه آفتاب و سهم
الملک و السلطان درین خانه ست و دقیقه ساجان علم احکام بود
سهم الملک در وقت طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر استحکام اساس دولت و مرمای
روائی و انتظام امور خلافت و جهان پیرائی و کثرت و آراستگی

کشاکش شرکت شرک و صلال فارغ العان و تنکا بوی اقدام معی
و همتس آثار کفر و رسوم و دعوت پایمال سحر و زوال ست امید نه
تا بدر صبر را نرا از یک میدان رنگ پذیرهای قراز و هر رشید عالم
گذر را نر تحت مرمع و چتر درنگار باشد سرور شاهنشاهی و چتر
گیتی پناهی ازیں دست پرورد اطاب الهی ملک پایه و حورشید
مایه ناک •

ذکر رایچه طالع سعادت مطالع خلوس مبینت مانوس قرین بطور اختصار شامان درس

المواع

ای رصد امور حرکت دستا • کوک طالع نگر و اوج هه
طالع مرحدده شاهی نه بین • مطلع انوار الهی بدین
دیده نریں زایچه ارجمند • مارکس و زیچ سعادت نند
چون مقتضای تقدیر ارلی و تایید محتای خلوس مبعود این
پایه امرای اورنگ خلوت و کشور ستای در امد اوقات و ایمن
سعادت که جمع برکات کوبی و آلهی و خاوی میاس ارضی و حماری
نود اتفاق امتداده لاحرم حامیه نکرده هیچ حقائق نگار که رصد نند
آسمان معانی و دقیقه یاب حداقل اسرار نکرده دانی ست رایچه
طالع آن خلوس همایون درین صحیفه اقبال ثبت و مرقوم میبارد
و از این که استیعای حمع دقائق و نکات و استیعاب همه مرایا
و حصائص این سعادت نامه هفت آسمان مراتر از پیروی شرح
و بیان ست تدبیر بعضی از اطائف رموز و شرائع احکام آن نبوی

طل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از مصلاهای پاینده سریر اعلی (نادر شاه ملک سعادت اقلیم) گفته
 و دیگر یکی از بزرگان (سید علی رجب اوزرنگ و تاج پادشاهان) یاد شده و ملا
 عمر بن الخطاب علیه السلام می فرمود: « قیامی مسلمانی به نفعی و بقای مروت عینی
 و امداد امام رانگی تاریخ وقوع این عطیة ارجمند را از انوار مشکوت
 کلام آیهی چهلین اقتباس نموده که (اِنَّ الْمَلْکَ لِلَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَّشَاءُ)
 الحق درود این لطیفه اشارت بدینا نصیب دل نص صریح از ان
 امضا می نماید که طلوع در این دولت آسمانی و حلول
 این رعد در امور حقیقت و حقیقتی برادرنگ عظمت و کشور
 حقانی به نام قیادت همای و کرائم توفیقات سبحانی
 است و آنچه از مراتب علم و استیلا این برگزیده ایرادی
 و مدارج رحمت و اعتقادی این سلطنت سرمدی و دوع و استیصال
 اعدای دین گال و بصورت و نیروی حدود طهر مآل درین فرصت
 اندک و مدت قلیل نموده برور آمده چون مصلحت کامله ازلی
 و حکمت شامله لم یرلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
 نشرائف رضای ایرد نیچون مقرون بوده است و چون نباشد
 که بمیاض آثار دینداری و برکت دولت و کامکاری این نادر شاه حق
 بعد شریعت پرور احکام ملت نص و شرع مطهر امروز در
 شش جهت و هفت کشور کامیاب بک و روانیست و شاهد معذور
 حقیق و حقایق که از علمه بطلان و اعتیالی باطل گردان محال
 ظهور داشت درین عهد سعادت مهد نقاب حقا از رخ برانگنده
 سرگرم حلول خود نمائی است در پناه حمایت دولتش دین از

کدام ار امرای نامدار و نوئیدان عالی مقدار و مرداران و مپه داران
 حدود نصرت و مائثر بندهای آستان خلعت بقدر رتبه و شایستگی
 عواطف نمایان و عنایات شایان که برسدیل تعصیل حداکانه رقم
 زده کلک ویاں خواهد شد سمف ظهور یامت و برمره صلحا و اتقیا
 و محسن صلحا و شعرا و ارباب طرب و مشاط و سرور سرایان آن الحمن
 انصاف انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالکمله آن
 مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی دل
 مریخی و زیب و رید و شکوه و عظمت و تسبیح و سرور و شاد کلمی
 و حضور سر رسید و حضرت شاه مشاهی تا دو گهری دران بارگاه
 حلال و نگارین سرای اقدال سریر آرا و برم امروز گشته ناطف و
 بوارش و عطا و بخشش داد تمای عالمی دادند و اشاره معلی بصور
 پیوست که این حش سعادت آذین بهمین ترتیب و آئین تا دهم
 ذی الحجه ممتد بوده بمقدم مرحدده عید اصحی متصل باشد تا
 در عرص این اوقات حکمته مرحام که ایام دولت روزگار و روزگار
 دولت ایام ست جهانیاں را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین
 جهان بحصول الحامد تاریخ این حلوس میهدمت قمر را ملا شاه
 بدحشی که نعمت و قهر و تحرد معرو بود و دارایی شکوه باو
 رابطه ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر
 نظم سفته • رباعی •

صحنی دل من چون گل خورشید شکفت

کامد حق و عدار باطل را رمت

تاریخ حلوس شاه حق آگه را

و ده هزار روپيه انعام فرمودند و چون حرم سراي اقبال از انوار شوکت و حلال حدیو زمان مروع میمنت یامت اراکجا بدولت کد؛ خاص غسل حامه پرتو قدوم انگنده سریر آرای سعادت گردیدند و دران محفل سپهر احترام بپردستور محاسن خاص و عام انکمن نشاط آراسته گشته آئین کام بخشی و کامرانی تازه شد و همدگامه عشرت آرائی و حمال پیرائی دیگر ناره گرمی پذیرفت و از فیض سبحان عنایت و مکرمت نادرشاهی محل مراتب و مناصب بالیدن گروست و از بسیم ناد دستی خود و احسان حلیعه آلهی عیقه آمال و اماسی شگفتی آمار بهاد و هریک از نادرشاه زادهای کام کار نامدار مؤید منصور اختیار را مورد انظار توحه و توازن ساخته مواهب عظمی و مراحم علیا عر اختصاص بخشیدند اراں جمله برای مهین شعبه دوحه سلطنت گرین ناره بهال حلاوت نادرشاه راد؛ نام دار والا مکمل محمد سلطان که در ننگاله بودند سه لک روپیه و هفت رخشده اختر نرج دولت و سروری تالنده گوهر درج عظم و برتری پادشاه زاده عالی قدر و رحمة شیم محمد بهعظم که در دکن بودند دو لک روپیه برهم انعام فرستادند و دو گل حدیقه عرت و ارحمندی تازه بهال خوددار حشمت و سرلندی نادرشاه راد؛ کامکار سعادت توام محمد اعظم را نابعام دو لک روپیه و مرحمت شمشیر مرصع گبران بها و ویل خاصه دا یراق دقره و حل زر بهب و ناصافه یک هزار سوار نه منصوب والای ده هزار ی پنج هزار سوار نواختند و قره العین سلطنت و نامداری مسرة الصدر ابهت و تحت یاری پادشاه زاده والا گهر محمد اکثر را نابعام یک لک روپیه مشمول عاطفت ساختند و همچنین بهر

دریا بوال نعمت عطا و اتصال کشاده هر یک از اینکسان معظم
 و نابوان مکرم در پرتو ازان بارگاه جامع و بدرگیاں خرم عرب و اختتام
 را داده امات سامنده و مواهب عالیه سوارش نمودند ازان جمله
 بمعد نشین خرم عسرت و احترام پرده گریں نقاب انبیا و احتشام
 ملکه ملکی حصائل مالکه قدسی شمائل عاتقه هوشمند نامله
 سعادت پیوند نسله رباعی عظمت و اقبال درجه گلشن حناء و
 حلال روش رای بیگم گرامی همشیره خویش که نمیناس شرامت
 دات و کرامت صفات و محاسن احقاق کرده و مکارم اطوار پدید
 و صدق اخلاص و عقیدت و رموح یک حتمی و ارادت بخدمت
 خدیو حها و خلیفه رحمان که مدرسمند مشکوی دولت دودود نیرت
 آمود آن ملکه تقدس نقاب مریں صب بلیک رببه مرحمت
 کردند و نه پرده آرای هودج عرومه نور محسن تقی عظمت رامت
 رند مکرمات دودمان خدمت اموه مقدسات حاندان شرامت دارقه
 انوار ماحت دانستن و شوق ممدی لعممه در سعادت و سرزندگی
 زیب مسند عسرت مستدره نقاب عظمت رب العالمینم چساراک
 روپیه و ندره فاحره بحر حشمت و کرامتی ثمره طیده بس دوات
 و جهاننایی ریت سراق انبیا طرار طیلحال عصب ریت الدما
 بیگم دو لک روپیه و نقره ناصره دولت و هروری عرفه ناصیه سعادت
 و برتری رهبره معامی ریمت لدر آمان حالات لدر الدما بیگم یک
 لک و شصت هزار روپیه و نهمسونه اعتبار عسرت دور انرای شدستال
 انبیا رنده طاهرات نخدمه مکرمات رنده الدما بیگم یک لک و پندس
 هزار روپیه و نچندین دیگر ار پرده گریبان سراق عصمت یلک لک

و القای توبیخ الهی مقرر فرمودند که یک روی اشرفی در دیده را
بعثت این بیت دل پذیر که *

* بیت *

سکه زد در جهان چون در مدیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر

و روی دیگر را نگارتن صرف نداده و همه خلوس همایون زیب و
زینت کشید و مشهور اقبال بطعراى عراى انوار المطهر محى الدین
محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر نادر شاه عازى مرین
و محلی گردید و فرمان شد که دبیران محسن پرداز عطار دشان
مناشیر خللات عنوان مشیمل در مژده ایں خلوس میمند طرار
نبرداران و حظه کشان اطراف و امرا و حکام صوحنات نگاشته
مصحوب مسرعان حخته پی ناگذاشت و حدود ممالک محروسه
فرستند و بشارت امن و امان و بود معدلت و احسان بجهانیان
رساند القصه پایه امرای اورنگ جهان نانی در آن محفل
حصروانی تا هفت گهزی بر سر بر مرصع خلوس احلال نموده شروع
امرای نرم دولت و کامرانی بودند و از احاطه مشکوی قدس شرف
قدوم کشیده ساخت آن حرم کدۀ عرت نابوار ظل الهی بر او روختند
و دران شدستان سعادت بفر همایون مجلسی نور افروز نرم قدسیان
و مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته محکمتات
مراقد حشمت و مآدات استار سلطنت پزوانه وار برگرد آن
سمع الحسن خلافت و گیتی ستانی جمع آمده و وظائف
تهنیت و مبارک نادی بحای آورده برای نثار آن برگزیده
الهی طوق طوق سیم و زر ناگوهر حان بر آویختند و دامن
دامن درو گوهر با نقد حیات درهم ریختند حدیو تحرک

عالم امروزهای باب نسکه دولت آن پادشاه مالک رقاب چهره
 ربور قبول آراسته نقش رواج گرفت و رانگل کل از مرنام والای او
 نا پاک گوهران دودمان دریا دعوی مناهات کردند گنجیده داران
 آسمانی طوقهای املاک از احترا شب تاب مملو ساختند
 ندار الصرب اقبال رسانیدند تا نسکه سلطنت مرنام روای جهان
 زیب و ریدت گیرد و حارسا حرائن سپهر طلای بیعتش حورشیده
 را دیگر ناره گذاخته بعیار گاه عرت و حلال آردند تا ربور نام
 همایون حدیو مرنام عیار کامل پذیرد لمولعه * شعر *

از نسکه اقبال شه مهر بطیر * منیم و درم ستاره شد نقش پذیر
 ارحطه او علعله در چرخ افتاد * گردید در ار نسکه او عالم گیر
 چون در عهد سلطنت اعلی حضرت متن یک روی اشرفی و روبه
 نکلمه طیده و حاشیده نامامی سامی حلغای راشدین مهدیین
 رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر نام نامی و القاب گرامی
 آن حصر مری بود شهشاه موق شریعت آئین را که در حمیع
 امور منظور بطرحی بین اقتغای آثار شرع مدین و رعایت اعرار دین
 حضرت حاتم المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
 ست و همواره از سعادت مدنی و والا گهری در تعظیم و احترام
 شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازراء نقواعد ملت
 بیضا باشد حائر میدارد بحاطر هوشمند و صمیر آسمان پیوند رسید
 که نقش کلمه طیده بر دراهم و دبا بزر که شب و روز دست برسد
 طوائف انام میگرد و لوٹ کف کفار صلاات آثار ناں میرسد
 موحب سوء ادب و هتک حرمت ست لاحرم نالهام ضرورت عیدی

عطای تشریفی از خلعت حائنه حو و احسان قامت مدهات
می افراحت و چون زنان را گوهر نام ارحمد حدایگان جهان ریخت
لختش هفت اورنگ امکن پیرایه سعادت بخشید و دهان بدکردما
و بشر ثنای پادشاه دولت و دین چون دهان عنجه عطر آگین گردانید
نگران مایه خلعتی زر نگار که کسوف شرف و افتخار نام حویان روزگار
تواند بود تشریف امتیاز پوشید و حیب و دامن امیدش بقدر
مقصود آمده شد چندان طعنه های سیم و زر نام والی حاکم دین
پرور بنار کردند و آن قدر حوائلهای در و گوهر بر تارک آسمان سای
حدایگان دین پرور تراشاندند که از بنار چینی آن نرم مرخده
کیسه فراح اهل محاسن پرشد و دست کشاد آرب ریر در گشت
ایستادهای بساط عرب و نار یافتن محفل قرب در موقف تسلیم
عمودیت صمب ادب بر تارک احلاص نهادند و از معای عقیدت
و صدق صمیردل نه بدگی و هواخواهی بسته زبان ندعای بقای حلیعه
زمان کشادد حرائش انعام پادشاهی چون انوار رحمت عالم آلهی بر روی
جهانیان کشایش یامت و ارحلعت های رنگارنگ و تشریف های
گوناگون قامت تمامی پیر و حوا آرایس پذیرد خدمت پیشگان
انحصار دولت پیدالهای ارکحه نگردن آورده نردوش ایستادهای
آن نرم عشب را چون حیب عنجه و گریبان یاسمین مشک پر
و عطر آگین ساختند و حوا های پان بخش کرده حرد و لرزگ
آن محفل اندساز را درگ طرف و بساط نواختند درد محور عذر
و عود رایهای مشکین عذر آموذ بر روی هوا مرو هشت و شمیم
عطر و عذر دماغ جهانیان را از نرم روحانیان حرد داد در همان روز

مذاکره پیر بر آوردند و ساعدهاں اسناد واهی که دیوستانه ار گوشه
چادر شب رو می نمودند در عین روز با طراوت آن مزج آیدان مستعمل
دل افروز بر دام انگاک خلوه گیر گشتند و در کار بعد رنجیزی و حتمکاری
کمر حد متکثری بر میال نهاد و هر بر حدی دادگی و میرحال بر ناری
رهان و آمل از کهکشان دولت کوروش بر سر گذشده نامتربال
دولت و نویدیل عالی خاد نرال و بارگاه دیش بدش ایستاد چادر
سرمواری علم گویند که - ایبه نور - ایبه آبی گشتند و تحت نور
حویشتن نالید که کوه و ناز و حوال حام نو تکامه کین دل و دولت
یادهم بر آسمینیه یکدیگر را تهنیتها گفتند و سعادت و موهبی هم آهوش
گشته مدار در می از مدال و ملک نام ناده را حیرت دیدن و در تهنیه
بسرحد خپال شوای حوای از سرگرمیت و دوزان بدای سرمواری
در سرگز آیدین حشمت و حلال تازه شد و خطبه دولت و اقل
بلند آراها گویند خطیب سعادت ملتش بخت نشان دران مستعمل
عالی شان بدای موهبی تحت بلند بر سعادت کرامت ایبه آمل بدیود
که علم نام شرف و موهج - پهر عزت بود بر آمده از رمت و نای
کهکشان نور دیش کرامت و با خطبه - ایدان خطار دس هورال
و هم آهوش شد و خطبه تبلیغ اشا کرده بعد از - پاس آیدین کار
حبال و درون و - خطبه ایستاد کوه و مکمل بشو مدافع و مدافع نام
آیزان این دودمان همایون و ذکر ائمه سامی و احماء گرامی
قاحداران این خاندان اند مقبول پر داحقه داد - رمت دان و چند تپه
رسم و آئین این سلطنت میس قریس ست دام واد مقام هریک از
ارآنامی عظام و اجداد کرام آن حضرت که نوربان حاری سی حادث

و کام کاری نوروز مدشور اقبال نوشته سازوی پریروی قدرش هستند
 قدسیان دوح گزند را از کوکب نحت ندخواه سپند بر مسمر گردون
 موختند و علویان از حواهر حرائن افلاک دامن دامن گوهر بهر
 نثار اندوختند سپهر و اختراش شادمانی کرده نثار کامرانی دادند و
 زمیں و زمان تهیدیت گوگشته دایں تراده زبان بر کشادند * شعر *
 کلي ز تو ادرنگ شهی مرمرار * تاج حلاوت ر تو گوهر طراز
 آئینه صورت شاهی نوئی * مایه خورشید آلهی توئی
 تیغ ترا سد چو مسمر جهان * هیرو کدو حطنه دولت بحوان
 کوس شهی بر سر حمشید زن * مکه خود بر زر خورشید زن
 رب ده از همت والی حویث * نامه اقبال بطعراي خویش
 عربو کوس شادی و معیر معیر شادمانی آهنگ دروه افلاک کرد
 و علعل گلدانک دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا نا حروش دکر گردنیاں
 ہم آمیخت شعله آزار حنیاگران در حرمن طاقت ناهید در گرم
 و مصراف ساز مطربان تار صر برحیس را نگسستن برد نوای طنبور
 و قاسون و نغمه نای و ارعدون ناآزار چنگ زهره در یک پرده کوک
 شد و حرکت شوقی افلاک بر اصول دست افشانی و پای کوبی
 اهل نشاط افتاد * شعر *

شده نعمه سازان داستان سرا * در آن گلشن برم بلبل بوا
 سرود آن چندان اوج برداشته * که یک بخت حوابیده نگذاشته
 کدوهای بین کاسهای رباب * میی نعمه پیموده بر شیخ و شاب
 خاکدان احمن علوی همچو حوایل حلوه دوست و لعنتان پری چهر
 نتماشایی این شگرب محاسن طرف پیرای سراز عرفات چرخ و

و بدست و هفتم خرداد ماه حلالی سه پانصد و هشتاد و یک ملکشاهی
 و ششم آذر ماه قدیمی سه هزار و بیست و هشت یزد خردی و بیست
 خرداد ماه روسی سه هزار و پانصد و هفتاد و یکمندی که عمراند طراز
 پنجاه سال شمسی و هفت ماه و سیزده روز و چهل و یک سال تعمیری
 و ده ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضای هشت گهزی و هفت
 پل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد حاتان
 سپهر سریر مهر امیر شهید شاه عالم گیر عدل پرور دیهیم کرامت آثار
 همای نادی بر سر و خلعت سعادت نگار کامرانی در نر نایوان ملک
 دشان چهل ستون خاص و عام که نآدین اہت و احتشام زیب
 و آرایش یافته وقوع این لطیفه ارحمند و عطیہ شرافت پیوند درالجا
 مقرر شده بود حرامتش اقبال نمودند و نامر آلهی و شکوہ و عظمت
 شہدشاهی نرادرنگ حشمت و حلال و سریر عظمت و استقلال
 حلوس احلال فرمودند لمولعه • شعر •

شد از مشرق بخت شادشاهی • حیا تاب انوار طل الہی
 ز شادشہ بوحیا تارہ شد • تن ملک را نار حار تارہ شد
 شب شد را صلح دولت دمید • بہر کلنہ آفتابی رحید
 سریر مرصع سپہر آسا کہ از حواہر شب تاب و گوہرهای روزان
 در انتظار این حلوس دولت ہمہ تن چشم گشته بود نازرویی خود
 فائز شد و چتر زرین مهر مرصع کہ عمری نترصد این لطیفہ سعادت
 بیک پا ایستادہ بود نتمای حویث رسید در آندم ساکنان صوامع
 حدرت از الواج قدس آیات بیدات مرحی و نروزی حوائدہ نرتارک
 امیر ریتش دمیدند و مقدسان محامع ملکوت حرر سعادت

چوناً بختیرو صید افتادگار س * عرال ملک بود اول سکارش
 ز مرگت و اقبالش عیان بود * که شاهدشاه عالم می شود رود
 تا آنکه درین هنگام سعادت مرحام که کار پردازان استار تقدیر اسباب
 خلافت و جهانپایی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
 صلاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بر معدلت و
 فرمانروائی او دیده بودند و خلق عالم خصوصاً ساکنان کشور همد
 که یکپدید بدین احتمال منافع مملکت و شورش امرائی مدعیان
 سلطنت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محس بودند
 سرار برکات سروری و جهانداری او گشته استحقاق این موهبت
 علیا داشتند باقتضای حکمت نالعه ایرد بیهمال بیرءالم آرای حاه
 و حلال و کونک سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع بصرت
 و بیروزی پرتو جهان امروزی بر عرصه آفاق گسترده و حیل اسفوده
 و عالم نرهم حورده را دیگر ناره روزگار دولتش بهارستان حریمی
 و نگارستان نیعمی کرد زمانی که معود آسمانی در ادوار و اکوار
 امکان سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
 سلسله کون و مکال در دهور و قرون انتظار ورود آن میدردند بحلوه گاه
 ظهور حرامید مرادی که رمیدیان از گردش املاک و اسم میبختند
 بحصول پیوست و مقصدی که علویان در تمدای آن دیده بر زمین
 دوخته بودند پدایه والای روانی برآمد در ساعتی و یص آیت لامع
 الدور که رنده اوقات سبیل و شهر و جامع برکات بطون و طنون بود
 یعنی روز برخنده یکشده بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
 هزار و شصت و نه هجری مطابق بیست و پنجم حرداد ماه الهی

سلطنت و کامکاری او در کار نمود و چرخ دواز در هراسام اسباب
 حشمت و نجات یاری او بدو قرار هر دم اقبال بلدش بپیرای ساری
 ترمیمی و نقشی میدمود و هر لحظه طالع بدو روز بدش بسر اگشت
 تا بید عقد میگشود بشیر نجاتش هر روز بدو مرده میداد و بدویش
 دواتش هر نفس تذکره دشارتی می فرستاد چنانچه هم در سعادتی
 انکشاف صبح و طرب و دهاں پدرازی و دعوان ظهور و تاشیر و رحلت
 و عالم آرائی که محل دروید حشمتش در سرا بسنان سعادت بوسال
 و سرور و روز قدرتش بوسنته حویدار حاه و حئل بود دسائم کامرانی
 ار گلش کمالاتش بر پیشگاه خاطر ارباب و طعت و دنا بدوید و شمانم
 حهاں نامی از بهار حقل و صائلش بمشام ادراک تیر هوستان میر حید
 مروع حهاں موری از سایه جذمتش چون آفتاب روش بود و حوهر
 دشمن موری از حوهر تبعیتش مانند شرار شعله بر ساحت ظهور
 پرتوانگی می نمود رصد ندادان ملک دانش و شعور از حد ازل
 تعویذ حطوط حده اش استیراج دلائل نیست مددی و استعناط
 در حات سر بلندی میکردند و واقفان رموز مل سعادت از نقاط حال
 رحصار سعادت و التی قرعه سلطنت ربع مصکون تمام هما بوبش بر
 لوح تعادل و شگونی می زدند و بدت دادن ادس و عرت و موری از مر
 تارک آسمان سایش هویدا میگشت و پا بپا در برادرنگ خدمت
 و لرتری از نقش پای ملک بر سایش حوادده میشد لمولعه • شعر •
 هدورث بود نا گسواره العت • که بودش حار حار تحت دراب
 هدورث تحت در بشو و دما بود • که نا پیدل دماں تبیع آرما بود
 لدش بودی هدور آلوده شیر • که میرد همتش سر بلیمه ناشیر

مباحث اوطان و معارف حلال گزیده روی عدودیت و نیاز دادن
 آورد باقتال داند دست دعوی دسمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
 و طابع بصورت مدد هم در بصورت و اعرار دین گمارد و ترویج
 امن بوی را از واحداث دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی
 را از موحانات عظمت و تحت یاری شناسد مشعل دولت از مشکوه
 دین بر امروز و سرمایه ایهت از طریق شریعت اندوزد تسخیر
 قلوب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پادشاهان
 رکوت بصاف قدرت و بر دستنی سنام ارباب وصل و کمال را نمواند
 خود و اوصال موطف دارد و محبت اهل ورع و صلاح سرمایه فوز و فلاح
 شمارد و وایتش در خاطر مسافران مقیم شود و دعایتش در زبان
 عربیان وطن کند * شعر *

کسی را کند حق سراوار ملک * که باشد ددانش نگهدار ملک
 نآن بختور ریدد اقبال و حسب * که دارد بشمشیر او تاج و تحت
 ملک دولت آنرا دهد بیدریغ * که باشد نگهدار دولت نه تیغ
 بر آنکس مسلم بود سروری * که بر سر بند دارد دین پروری
 خلافت کسی را ز آدم رسد * که عدلتش بفریاد عالم رسد
 مصداق این مکارم و معارف دایم و سرآب صورت صدق این تقریر
 دات مقدس گیهای حدیو ملک قدر عالم گیر است که چون نقشند
 قصا در نگارخانه تقدیر چهره سعادت سیمای دولتش لغزوع این
 مسائل شگرف و محاسن ارجمند بر امروز حخته بود و کموت طراز قدر
 در کارگاه انداع خلعت والای دین پناهی و عالم گیری بر قامت
 طالع کشور کشایتش دوخته لایحرم پیوسته روزگار نترای تمهید مقدمات

عقل دور اندیش تآن نرسد و محمد عریض متش در طریق کشور متائی
 نمائند جهان بورد باشد که توس عیب ملک تیر کرد از همواری
 آن نار ماند کوس اصاف را از پوسمت تن حور اندیشان بلند صدا
 دارد و قانون میاست از تار سویی سارک گردن کشان حوتس هوا
 سارک نگاه گرم عناقش که در دیدد حیره چشمان بی ادب بسوزد
 و لطمه بهی احتسانش آتش از رحصار مستعدان دین بر آتورد
 کمد رود پند سوطوش تارک گردن سرکشان حوتس مدد تاب
 حور و آب تبع گرم حوتس با حور اندای درنت حوتس العت رد
 اسر هر بلندی از سحر درگاه صمدیت حور و مدشور جهان طاعی
 از اطاعت فرمان شریعت طلند چاروازی ظل آسی تآن بیت بر
 هر امرارد که طلال احسان و احوال بر معارق کائنات امدارد و پای
 درنت بر ادرنگ گیتی پندایی تآن عریمت سد که حثیق را در
 کف عاطفت و مکرمت پناه دهد طمطد کوس اقدانش پرد
 ععلب از گوتس حداران اطراف کشاید و حبه ساعی آستان حلتش
 چنین بحوت از پنداشی سرکشان اعداف و رساید عموم رطایف
 مکرمتش از ادراوات سحاب یحسان نارگوید و درام عواطف مکرمتش
 نعیش بحشی آفتاب تابان وسعت حور و نارت سحاب تربیتش
 بهال استعداد ارباب هدر بشو و نمای نمایان گیرد و ارتانش آفتاب
 عدایتش گلبرگ مطرت اهل کمال رنگ روی امتیاز پدید حور
 درگاهش کعبه سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که ریح ره
 بوردی و محبت نادیه گردی بر حور پسندیده همت بر طوب
 آن گمارد و بارگاه حاجتش تملک ارادت قاطبان همت کشور باشد که

و مغدلب گیرد و از آنجا که ندای نگار خانه هستی بر تعیرات گوناگون
و ثقل اوصاف و ثلوس احوال از حصائص عالم کن دیدم ست
سبب سینه آلهی برین رفته که هرگاه سرور سلطنت و خلافت از
وحدود درباروائی حالی و اعطل ماند یا ناقصای سبوح حوادث
آسمانی که هر ظهور آن هر مصلحت سبحان تقدیر نداند و هن
و فتوری در مواعد سروری و استقلال یکی از حسروان نامدار راه یافته
حال جهان و جهانیاں از آن نااحتلال گراید لحکم صلاح اندیشی
الطاف شامله احقر دولت لحف بلندی دیگرار مطلع نور ظهور
عالم آرا سار و سریر فرماندهی از شکوه اقبال سعادت ممدی
آسمان پایه گرداند که بقوت تایید ارلی و بیرونی توفیق آسمانی
حامل امر حلیل خلافت و جهاندا بی تواند شد و نار گران سروری
و پاسداری عالم بردوش همت بلند بهمت تواند گرفت و از ربح
عدالت سلسله انتظام جهان بر پای دارد و نگار مرعائی عقل متین
همه برسد رخدای مملکت گمارد پاس سمیرت عالمیاں را ناگیر
ناموس سلطنت و جهاندا بی داند و اعماص ار رلات ربر دستاں
مرض عین عفو و بردباری شناسد دالهام اقبال در عظام امور قدم
تدبیر از حد اندیشه طاهر دیداں ورا تر بید و نه بیرونی شهامت و
استقلال در مهالک و احطار پای همت ار منتهای طایب شیر دلاں
پیشتر گذارد میامن حق طلنی دین و دولت را چو شیر و شکر
ناهم آمیزش وحدت دهد و از میص شریعت پروری ملک و ملت
را مانند شاح و برگ نایکدیگر پیوند العت لیستد تیر تدبیرش در
مصممار جهاندا بی لحدی دور آهنگ بود که حدیگ مکر و اندیشه

و چون نباشد که گنج دین و قصر ایمان معماری سیاست سروران
 اسلام قوی نیلای ست و اوامر شرع و احکام عقل نعمان مرمایان
 صاحب احتشام کامیاب نهاد و حرمان ازان دم که کلک تصا رقم
 هستی بر لوح امکا رده مشورت و ترجیح حق پرستی تمام نامی
 ناساهاں دین پرور نوشته و ازان سعادت که دعب تقدیر تحمیر
 عالم آب و گل نموده حمیر مایه نظام ملت آب جمع دین پناهان
 شریعت گستر مرشده بی معنای شمیر حسان کشا انوار رواج و رونق
 بر روی اوامر حق کشوده نگردد و بی مصقل تقدیر حسان پیرا
 رنگار شرک و بدعت و عمار کفر و صلافت از چهره مرآت دین
 رنده بشود * شعر *

وحد شهاب در حبان کیمیاست * شدست آنکه بالاتر از وی حد است
 لایحرم حکمت کامله ایرد بیچون بهر دوری از انوار یکی از برگزیده های
 خاص خود را که لحامه موهبت اولی رقم قبول و اقبال بر ناصیه
 حالتش کشیده مطهر اتم قدرت بر کمال و مرآت صفات کدیرا و حلال
 حویثش گردانیده باشد بر تنه علیای طل الّٰهی و مدصب والای
 گیتی پناهی کرامت امتیاز داده در خلق حبان سرور و مرمایان روا
 سارد و سر رشته امور بدائع انام بقصه^۱ اختیار او نهاده رایت
 اقتدارش نارح رعیت و برتری و دروغ سپهر سروری بر امرار تانمیا من
 عدل و راست و مکارم احسان و بصفت و احرای لوازم لطف و قهر
 و امصای عرائم بهی و امر و تمیید مراسم داد دهی و کرم گستری
 و تشیید قواعد کفر سروری و شریعت پروری اساس قوام عالم معلی
 و مدای استحكام نظام حملی بوده دین و دولت در سایه حمایت

تالعه سلسله کثرت عالم کون و مصاد و طبائع مختلفه اصاد را
 بوحده قهری و عدالت قسری انتظام و التیام تحسیده و صدمه
 سطوت و عتاب حد ابدان اقبال و بهیب عدل و داد اورنگ بشیدان
 کشور حاه و حلال را سرمایه صلاح حال زمان و پیرایه اعتدال مزاج
 دوزان گردانیده اگر سر رشته انصاف و سیامت فرماندهان نامدار
 شیرازه جمعیت روزگار نگرود دفتر آراسته نظام کل بصیر حاد
 مانند اوراق گل از داد پریشان گردد و اگر رانطه حعط و حراست
 همروان دوی اقتدار در نظم مهماب احوال جهانیاں رشته وار پا
 درمیاں بهد چون سده سیخته حال خلق بتغرق و احتلال گراید
 آری نعمت امن و امان نار بسته بوحود کشور کشایان دی شان سب
 درونق کارگاه کون و مکمل از میص هست و بود ایشان پداس
 رامت و بصفت این گروه معدلت پروژه مت که عامیاب گریبان
 کشور تعلق در مهد تنعم و آسایش تن ده سدر راحب داده
 اند و حاگ بشیدان کوی نکر در زوایه مسکنت ار حشت
 فقر بالتش عادیات در زیر سر بهاده هم اقلیم صوب از برکات میص
 و حود شان نیمی المعمور ست و هم دار الملک معنی از و حود
 مسعود شان دار السرور

* شعر *

ز شاهان کشور آبادی پذیرد * که از حورشید عالم نور گیرد
 چه گل چیدن توان زان ملک و اقلیم * که نمود خلق را از کس درویم
 رسلطانست خرم گلشن ملک * ملک حاسن گوئی در تن ملک
 اساس رامت و حیدرد شاهان * ستون این کهن دیرد شاهان
 جهان بی نادشاه از عقل دورست * چمن را گلشن آرائی سرورست

چیده شد که دیدد بطارکیان ار مشاهدۀ آن حیرکی می پذیرفت
و باشارۀ معلی اکثر عمارات میص آیات تحلیه و تصعیه و سعید کاری
و نقاشی و تحدید تصویر رنگ و زعفران و صغای قاره یامت
القصر هرچه از مراتب ریب و آراستگی و مرد بها و شان و شکوه
و شوکت و عظمت در حوصله روزگار می گسید و دست قدرت و مکت
امکال نآن میرسید در تمهید این نرم دلکشا حلوه طهور نمود و آن
قدر نقش بدیع عرب و تصرفات دل پهنه خاطر مریب که در کارگاه
مکر و خیال گنجایش داشت در آرایش و پیرایش این انجمن
طرب پیرا بروی کار آمد

• شعر •

چو حلد نریس معلی سارشد • نظاره چشم ملک بار شد
مریس بعد نقش خاطر مریب • همه آسای دل اما عرب
برگیدی ناع در نو بهار • نرینائی حلوت وصل یار
هویدا درو نقش هر صنعتی • رهر معنی حلوه گر صورتی
ر نظاره اش دیده رنگین چداں • که سد دال طاوؤس مژگان اراں •
حلوس میمنت عهدان پایه افراى همت اورنگ امکان

گیمهان حدیو فیروز مند جهان ستان دوم ناره در سریر

سلطنت جهان شوکت و تعین خطمه و مکه گرامی و نام

زد القاب سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی

یکانه ایرد جهان آمیز که رامت مصلحت دیدش نداء نشاء ایجاد

و تکوین را بر آسای والی حکمت بهاده و ارعطا حانه خود و امصال

اسناد حیر و کمال بهر دره از دراب امکان دانه بمقتضای مشیت

زربعت و محمل و طاس آدین بستند و شامیانهای زربعت و محمل
 زر دوزی در درار صحن ایوان هر حجره نرها کرده فرشهای ملون
 و ساطهای مرین گستردند و همچنین محمل خلد مشاکل عسلحانه
 را که الحمن خاص دولت ست آدین حشمت و الهت پذیراسته
 اسپک محمل زربعتی که عاشر ملک اطلس تواند بود بدو ستون
 عظیم الشان بقرة که هر یک از کهکشانشان میداد در پیش ایوان
 نواح کیوان بر امر داشتند و در زیر اطراف دامن اسپک مذکور محمر
 بقرة بر زمین نصب کرده درون آن قالیهای معیس کرمایی و
 ساطهای رنگین حسروانی مرتب کردند و اندرون ایوان را که از
 عایت تکلف و تحمل و ریب و آرایش اصلی تماشا گاه صورت
 صنع چهار آمیز ست و سقف و حدار و طاق و رواقش از
 صنعت گری و کاربردازی هدروران بدائع طرار سحر آئین نسجه از
 نقش ارزنگ و نگارخانه چسب بود بحال خود وا گذاشته کمال حسن
 و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانستند حرایکه اطاقهای آن
 ایوان ملک نشان کونهای مرصع و میداکار و پرچمهای طاق پردهای
 زرنگار آویختند و تحت کوچک مرصع و میداکار را که مخصوص خلوس
 این الحمن خاص ست در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان
 مئمن مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن
 عسلحانه را زربعتهای معیس ترین نموده در پیش آن
 شامیانهای زربعت و محمل بستند و بقرة نرپای کردند و در
 ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف بقرة که از لوازم آرایش
 این قسم بزمهای دولت آدین ست بر کرسیهای زرین و سیمین

بر روی آن حای دادند و در پیش تخت شامیانه او او نگاری که
 حاصل همان صرف آن سده و مسلسل دورش از مرزهای گران
 بها ترتیب یافته چهار ستون مرصع بر پای کردند و بر حائین
 تکنگاه دو مرصعه چتر مرصع و مسلسل از مرزهای که خورشید در سایه
 آن از شرف مرز آسمان باید باوج اقبال بر امر داشتند و بر دو باروی
 تحت مرصع دو زرین سریر میدا کار گذاشتند و در عقب تحت
 سدلی های طلا نهاده قور خاصه را که مشتمل ست بر شمشیرهای
 مرصع سار با پردل های حواهر طراز و سپرها و برچهای مرصع
 کار حواهر نگار که در ترصیع آنها از حواهر نمیده حراج کشوری
 نگار رفته بر روی آن سدلی ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور
 بر مرار صحن آن که محاط ست بمحکمر مرج ساد روایی عظمت
 نشان از محمل زرینعت که ایوان کیوان سایه نشین دامانش تواند
 بود بستونهای هیمین صبح مروع بر امر داشتند بر دور آن شامیانه های
 محمل زرینعت و محمل زر دوری بستونهای بقرة پرپا کردند
 و مرشهای زرنگار رنگارنگ و ساطعهای گوناگون گسترده بیرون محکمر
 بقرة که کنار ایوان منصوب ست محکمر بقرة دیگر در میان محکمر
 مرج نصب کرده بر دو طرف حرگاههای عالی با پوششهای
 زرنگار بر پای کردند و در دیوار خاص و عام را بمحمل
 زرینعت و محمل کلابتون دوری و ده یک دوری و پردهای مردکی
 و دیدنهای رمی و چیدی زینت دادند بر پیرایش حجرهای دور
 صحن خاص و عام نهاده امرای عظام و بونیدان والا مقام مقرر شده
 مجموع آنها را بر قیاس ایوان عام و خاص بدعا بس آتمشه از

یافته زایات دصورت پیدر کامیاب فتح و طغر دمستقر حلاوت درول
احلال دموت این اراده دلپسند که سرکوز صمیر آسمان پیوند بود از
پیشگاه باطن البام موطن سر در رده اشاره والا بصورت پیوست که
مسطی کشایان رصد ندد و اختر شناسان دقیقه سنج مرحدده ساعتی
میمدت لیش برای این حلوس همایون اختیار کدد و باتفاق
رمره ارناب تسلیم اراعل درس و هدد نیست و چهارم شهر رمضان
المبارک که مستجمع انوار بیوص و برکات و منتخب حد اول تقویم
ازمده و اوقات بود ساعت این حلوس مسعود مقرر شد و حکم کیتی
مطاع لداطمان مناطم درات صادر گشت که تا ساعت مذکور تهیه
لوازم حش و سراسام مراسم طرب نمایند و نارگاه حشم و حاه را
برب اسباب تحمل و شکوه ده پیدر اید کار پردازان امور سلطنت
و پیشکاران پیشگاه حلاوت کمر ناستنال فرماں بسته نآرایش محفل
بشاط و سامان اسباب انبساط دست سعی و کوشش کشودند و
لموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولنگانه
حاص و عام را لمحمل زر نعت و محمل زر دوزی و زر نعت های
طلا ناب و نقره ناب عراقی و طاقهای گجراتی پرکار در کمال
حوی و بطر مریدی آدین بسته رسک نگار خانه چین ساختند و
کوکدهای مربع و میدا کار و طلای ساده مامدد کواکب رحشان از
طاقهای آن ایوان سپهر دشان در تحیرهای زرین در آویختند و در
وسط ایوان تحتگاهی مربع ساخته اطراف آن را لمحجر طلا مرین
گردانیدند و تحب مربع را که تا حصرو زرین کلاه مهر بر سر بر
سیماب گون سپهر قرار گرفته چنان ملک پایة اورنگ گرامایه ندیده

یافته که چون دران هنگام رخساره و حاکم مروت و صفات اعظم
 بقصد دود دارا می شکوه و برینست نورش بلساب داشت و وقت
 و صفت را گنجایش آن بود که حشمتی بپوشاید و رنجهای
 حسروانه که زبان می سرزدگ باشد آراسته گشته جمیع مراتب
 و مراحمی که معمول این دردمال کرامت نماید و محبت - رحمت آری
 اورنگ شیدان این سلطنت خدا داد است تقاضای موت و حال
 حدیو خدای آن خاوس میبست طرار را بیکم تقاضای موت و حال
 مختصر قرار داد خطبه و سکه و تعین لقب اشرف و سقوت
 داشتند و پیش بهان صمیر مهر تاویر آن بود که چون خاطر ملکوت
 ناظر الکلیه از دمع منفذ ادا پذیر دارد و عمار شورش مسدود اندیش
 ناظر سنان تاب تنوع جهانگشا را ساخت ملک و درات میروشد
 و موکب طغر او را رنج سحرها و سحریت یحافا آسایش یافته
 قریب سعادت و بیمرانی و بصیرت نمیکرد حیات و حشمتی سعادت
 گردید دران دار الملک محمد و خذل جمعیت خاطر و مزاج مال دیگر
 ناره به تمهید حش خدای معزائی و نرم مزبور آرائی مدوعی که این
 امر خلیل القدر را سرازار و در خور داشت پرداخته اورنگ سلطنت
 بلبوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس مدائن و وجوه دبایر
 بقطعه درات و سکه اقبال آراست داده آنچه از مراسم حش و شور
 و طرب و سرور و لوازم عطا پیروزی و کرم گستری و مراتب داد و
 دهش و اععام و بخشش در خیر توقف و تأخیر نموده باشد
 بعمل آورده لهدا درون ایام پیروزی اسام که مهمات سلطنت و
 گیتی ستانی موقوف خواست اولیای دولت حاکمانی انتظام

دار الحکومه انگنديد و از راه دروازه لاهوری داخل قلعه مبارکه شده
 نخست در ایوان سعادت ندیان خاص و عام و پس از آن در محفل
 دولت اساس عملخانه - بربر آرای حشم و کامرانی گردیدند رنده
 دوئیدیان عظام امیر الامرا^(۱) مدعی گرامند نصیحه تصدق و نثار گردانید
 و دیگر امرای والا مقدار و ایستادهای بساط سلطنت در حور حال رسم
 تصدق و نثار بجا آوردند و سعی حان قلعه دار دولت اندور ملازمت
 اشرف گردید از سوانح دولت امرا آنکه درین ایام از عرصه داشت
 حان دوران صوم دار آله آباد معروض پیشگاه خلعت و جهانداری
 گردید که قلعه چنده که چنانچه قتل ازین گزارش یافته بعد از برهم
 خوردنی دارا پیشکوه بتصرف ناشجاع آمده بود و گسید ابو محمد
 نام یکی از نوکران از بحرامت آن حصص مدیع قیام داشت اوائل
 رمضان المبارک این سال مرخصه مال بی تعب محاصره و جدال
 بتصرف اولیای دولت بیروال در آمد و سید ابو محمد بهر هرجی
 طالع دیدار نشاء راه عبدودیت و دولتخواهی مہتدی شده اختیار
 ندگئی درگاه آسمان حاه نمود و بیرایع گیتی مطاع بتصور پیوست
 که حراست آن حصص ملک اساس بحواص حان که از کومکین آن
 صوم بود معوض باشد و سید ابو محمد نه پیشگاه حضور آید •

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قتل اردن در داستان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

میدان کوه پیکر بدیع منظر گردون سکوه گروهها گروه آراسته لیراقهای
 طلا و نقره و حلالل زریں و سلاسل میمیں و برگستوانهایی زر درری
 و محمل زرینت و بر پشت هریک علمهای حورشید تاب بورانشان
 چون رایب آفتاب از ارج چرخ کنود درحشان و کوکدهای کواکب
 نشان بسان قندیل ماه و مهر از پنتش طاق سپهر تانده و درحشان
 و پری چهره اسپان عراقی سب عمری نجاج همه زریں مقام و مرموع
 لحام و ماده میدان کوه پایه و شتران بر و ماده حمله نارینت و پیرایه
 و پیدادهای سیار از تعنگچی و نادر نارتهای زر نگار پیش پنتش
 امواج بصرت شعار بطر مریم تماشائیان شهر و نارار گردید و امرای
 نامدار و نوئیدان رفیع مقدار آن بدرمیه و حورشید عالم گیر را هاله
 وار درمیان گرفته و عساکر طغر مآثر از عقب و میمیں و یسار موج
 موج مانند حیل کواکب سیار صف بسته درطل رایت مهر انوار
 هریک بجا و پایه حویتش روان گردید ترک بهرام را از مشاهده این
 شوکت و احتشام چشم بطاره حیره گشته لحدیرت و شکفت مرموند
 و ملک جهان دیده از حس این توروک و آئیس پشدیده تر
 حرامش کرده نعرج ایستاد از بس زر و سیم نثار در هر طریق
 و رهگذار بسان شکوه از ناد بهار ریران بود و دامن آمدن بطارگیان
 از نثار چینی لبر بر نقد عطا و احسان • شعر •

وهم پنداشد مگر خاک زمیں ز رحیرمت

عقل میگفت که گردید ملک سیم نشان

القصة حدیو سکندر نشان بایں توره و آئیس و شوکت و شان از میل
 نارار شهر قدیم نا امرا و ندیم عبور مرموده پرتو ورود بساحت

نمصب دو هزار و دو سوار از الحمله پانصد سوار دو اسب سه
 اسب (و حسنعلی خان نوحه دار الحمله شاهجهان آباد
 از تعیر کیرب سنگه (رعایت خلعت و اسب و وصل الله خان
 نادر و عینی خواهر حاده و مرحمت حامت و سید ابراهیم دیشکوهی
 نمصب هزار و چهار صد سوار و صد و صد فتوحی نایم دو هزار
 روپیه سرمرازی یافتند و قابل حال که پدرش فوت شده بود
 رعایت خلعت مورد عطف شد) و رعایت خان نوحه دار
 سیستان از تعیر محمد صالح ترخان تعیین یافته مشمول مرام
 حسرواده گشته و درین ایام میمنت پرتو شهشاه حق پرتو قدسی
 حاصل همخان دولت و سعادت نریارت روضه منوره قدره اکبر عظام
 اسوه مشایخ کرام حصر حواحه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
 العریب توحه فرموده برکت ادور گشتند و خدمت و محارران آن بقعه
 مبارکه را از ویس مگرمت و انعام بهره ور ساختند و سلج ماء مذکور
 که ساعت داخل شدن مستقر اورنگ حشم بود گیننی حدیو عالم
 گیر اوائل روز قریب عرو حلال با کوکبه بحب و دندنه اعمال نعم
 تحول دار الحمله نریلی ملک حرام کوه تمثال سوار شده پایه
 ادراعی عرت و اعتلا گردیدند و صدای بغاره و حروس طفل و کوس از
 گند آنبوس در گذشت و صغیر بغیر و نوبی کرایی پرده کشای
 گوشت املاکیان گشت و چنانچه رسم و آئین این دولت اند قریب مت

(و کماکار حان که بعد از این سکه دره بود رعایت خلعت و اصداف
پانصدی سیصد سوار بمصاف هزار و پانصدی نهصد سوار
و سید مرزا سمرقانی از کومکین پناه که درین ایام پدایه سریر
اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اصاف بمصاف هزار
صد سوار سوار شدند) و در آن یک مدتی حصر آنک مصر
حیام بصورت اعتصام گردید و فاعلجان میر همام که بموجب حکم والا
نصیب آوردن کار حاجات پادشاهی در مستقر الحاقه اکثر آنک صاف
بود و نوک فعلی پیوسته فیض الدور ملازمت همایون گردید
نوردهم عمارات فیض ندیان حصر آرد از سایه شفق جهانکشا مروج
عبادت پذیرفته روز دیگر سیاحتان باطم مهم دار الحاقه و بجاتان
و انراهم حان و طغر حان و فاجر حان که در سلك گوشه بشینان بودند
با متصدیان آن مرکز خلافت ندرت آستان بوم رسیدند و مدت
یازده روز شهشاه جهان قریب دوامت و کامرانی دران منظرگاه اقبال و صاف
اقامت گسترده برول احلال داشتند درین وقت (راحه حصوت سنگه
صوبه دار گجرات و راو و ساو سنگه گور که در سلك کومکین دکن بود رعایت
از سال خلعت سرمایه مناهات اندوختند و نسیسنگه عم رانا رعایت
خلعت و امپ سرمرار شده بوطن مرخص گردید) و راحه دینی سنگه
بدیله بعد از این نهلمه از تعبیر راحه عالم سنگه و رعایت خلعت
و اسب و اگر امکان بعد از این نواحی مستقر الحاقه اکثر آنک از
تعبیر سید مالار حان (و عطای خلعت و میل و ناصاف هزار سوار

و رعایت ساخت امیر حان برادر آن معذور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با ساز میدا کار و حمد هر میدا کار با علاقه مروراید
و عطای بقاره و ناصبه دو هزار و دو هزار حوار بمنصب چهار
هزاری سه هزار سوار مرید شد و میر اندر اهریم مبین پسر آن مرحوم
بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر استیاق و میر یعقوب پسران
حرد و سید محمد حواهر زاده او بمنصب شایسته مورد ابطار
تربیت و نوازش گردیدند و مدعی المله حان رعایت خلعت و اسب
با ساز طلا و شمشیر با ساز میدا کار و صیف حان و همب حان بمرحمت
شمشیر مناهنی گشتند) و بعد از طی سه مرحله ناع باوچپور
از برول مسعود حرمی و نصارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند حان که برهبری سعادت از دار الخلافه استقنال موکب
حلال نموده بود حبه سایی عتبه اقبال گردید و جعفر حان بوجدار
متبرها خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت و اگر امان
قلعه دار سائق اکثر آباد بمر ملازمت فائز شد و بعرض اشرف رسید
که سید شجاعت حان باره بساط حیات در نورید و سردار حان
که در سالک کومکیان گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
که دارا بی سکه بد فرحام از احمیر مرار نموده تان صوب رفته بود
و دیگر ناره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دوات خواهی
و خدمات شایسته گشته آن دله را از تصرف آن ناغل پرده
معاذ طب کرده بود عاطفت ناساهامه او را ناصبه پانصدی
هزار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار در اسب و اسب بیه نوازش نمود

دانسته دیگر از عزم فرارش ببقرار ساخت و بیست و یکم رجب
 نا اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
 گنگ گذشت و اکثر دگر که سرکر حکومت و مقرایالت از بود
 و تصرف بندهای درگاه حلقه پناه درآمد از روز این مرد دولت
 امرا انوار نعت و مصرت مروج امرای حواطر اصفهانی سلطنت شد و
 نوایی تهنیت از نار یا فنگان بساط عبرت بلندی گرا گشت و بقارهای
 شادباده نوارش آمده امرای رنج مقدار و مائر ایستادهای
 محفل حلیمانی تسلیم مدارکداد این فتح آسمانی نمودند (درین
 مدخل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکثر آناد و دیگر متصدیان آن
 مستقر حلاوت خلعت یافته مرخص شدند و روز دیگر کنار دریای
 حوض نرانبه موضع کوکل مصوب سراق طغر پیرا گشته مردای آن
 مقام شد و محصل حال رعایت خلعت کسوت اختیار پوشیده بر بهج
 حائق نظم مهام اکثر آناد مرخص شد (و حکیم صالح شیرازی که
 بموجب امر والادولت اندور خدمت حضرت اعلی بود رعایت
 خلعت مناهی گشته رخصت معاودت یافت) بهم ماه مذکور ناع
 و عمارات نادرشاهی که ما یلی متنها و ندراس ست فیض اندور
 برول اشرف گردید و پیشکش جمع رحال موحدا متنها مشتمل بر
 اسپان حوب و بعائن مرعوب نظیر اکسیر اثر رسیده پذیرای
 انوار قبول شد (درین هنگام عواطف نادرشاهانه پرتو التفات و توجه
 بحال نار ماندهای شیخ میراکنده هریک را کامیاب و فیض عنایت

در ملک کومکینا صوبه کابل منتظم گشتند) و همت خان از لشکر
 پادشاهزاده محمد سلطان رمیده حده سایی عتده حلاب گشته
 (عطای خلعت کسوت مدها پویشید و محمد ابراهیم و محمد
 یعقوب و محمد اسحاق پسران شیخ میر معذور که در مستقر الحلابه
 اکثر آباد بودند دولت زمین بوس دریافتند مشمول مرحام خسروانه
 مدطور انظار بوازش گردیدند) و محمد یک ترکمان از کومکینا صوبه
 گجرات که دارا بی شکوه او را نا خود آورده بود خلعب یافته بدستور
 قدیم در ملک حد متنگاران آن صوبه مدسلک گردید (و حواحه عدايت
 از حواحهایی ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده
 عطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کامیاب شد) ششم شعبان رایت
 منصور از پنج پور نعم توحه دار الحلابه شاهجهان آباد بهست دموده
 موصوع چنداولی مصرع حیام طغر اعتصام گردید درین تاریخ از
 عرصه داشت نادرشاهزاده محمد سلطان و معطم حان بر پیشگاه سلطنت
 پرتوشارت تامت که ناشجاع رمیده بخت تیره احتر چنانچه
 گزارش یامت بصدقه صولت عساکر قاهره در موگیرتاب ثبات
 دیاورده نه اکبرنگر که آنرا محل عادیات و مسکن امیدیت خویش
 می پنداشت رفته بود درین وقت که حدود گردون شکوه بر هرجی
 دولت و اقبال از موگیرتاب عاقب آر فتنه پرور شتافته ناکبرنگر
 نزدیک رسید چون بر قرب وصول امواج مصرع شعار اطلاع یامت
 در آنجا بترتاب مدافعه و پیکار از اندازه جمعیت و اقتدار خود ابرون

هرار و پانصد سوار، نوارش یاست) و اعتبار حان حواحه سه را بقلعه داربی
 مستقر الحاقه اکمراً از تعمیر اکرامحان بعدایت خلعت واسپ و معتمد
 حان حواحه سرا خدمت ناظر بی حرم سرای مقدس سجای اعتبار حان
 منصوب گشته بعدایت خلعت و مراحم نوارش یافتند و سینحان که
 بعد از جنگ آله آناد از منصب معزول شده بود در بی هدیکام عاطقت
 پادشاهاده شامل حالتش گشته عطا بی خلعت منصب سانی که
 دو هرار و پانصد بی هرار و پانصد سوار بود مورد ابطار التغات شد
 (و راحه محان سنگه بدیلله باصافه پانصد بی پانصد سوار منصب
 سه هرار و پانصد بی سه هرار سوار والا رتبه گردید و عسکر حان
 بحم ثانی از سوگران دارا بی شکوه منصب دو هراری چهار صد
 سوار سرمرار گشت و نالله یار حان و میر توزوک اعتبار حان
 آخته بیگی و مید بصیر الدین و جمعی دیگر از بددهای حضور
 خلعت مرحمت شد و موحدار حان بعودداری فتح پور و حادوه
 از تعمیر برداسی و بعدایت خلعت و از اصل و اصافه منصب هرار
 و پانصد بی هرار سوار دو اسپه و سه اسپه) و میر فتاح بعودداری
 بروده (و عطا بی خلعت و اسپ و حطاب فتاح حادی و از اصل اصافه
 منصب هرار پانصد بی هرار سوار دو اسپه سه اسپه سرمرازی یافتند
 و روپ سنگه میهودیه و پرتی راج نهاتی و راحه کشن و محمد
 طاهر بواسطه سنگه مذکور و رستم حان بعدایت خلعت مدهی شده

(۴) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبه گجرات تعین یافته

نخطاب فتح حای تارک مناهات بر امرادست

و حاه رسیده رتبه قبول پذیرفت و دو اسب عربی ناک رفتار که او ام
 اسمعیل والی یمن از روی اخلاص و عقیدت مدعی مصحوب میر
 ابراهیم ولد میر معین درسم پیشکش درگاه خلافت پناه فرستاده
 بود بطراکمیر اثر رسیده پذیرای انوار استحسان گردید و پیشکش
 رادا را حسنگه مشتمل بر دو قدصه شمشیر ناسار^(۵) مرصع و یک عدد
 لرجی مرصع مینا کار نه پایه سریر اعلی رسید^(۶) و مهابت حان
 صوبه دار کابل و حلیل الله حان ناظم مهم دار السلطنة از لاهور
 عنایت ارسال خلعت خاص عراحتصاص یافتند و عند الرحمن بن
 نذر محمد حان که در احمدیر نایب تقصیری از منصب معزول شده
 بود بمصوب سابق که پنج هزاری پانصد سوار بود مقرر گردید
 و ناصالت حان و مرتضی حان و طاهر حان و اسد حان بخشی دوم
 و هوشدار حان و حان عالم و راحه رایسنگه راتهور از روی عنایت
 خلعت مرحمت شد و وکبور لعل سنگه ولد رانه راحسنگه که دولت
 اندوز ملازمت رکاب طغر مآب بود بمرحمت خلعت و سوار
 سروارید و حبیعه مرصع و بیل نازل در دست مریلد گشته رخصت
 وطن یافت^(۷) و راحه دینی سنگه بدیله و دهمر موحداں متبرعا تذقیل
 سده مدیه نایب گردید و شاهام حان تنبانه داری مریدن از تعبیر
 شمشیر حان منصوب گشته عنایت خلعت و یک رستبر بیل
 معافی شد و عرتخان موحداں مقرر دهراس^(۸) مرامار گشته
 بمرحمت خلعت و اسب و اسانده هشتصد سوار بمصوب سه هزاری

اکبر آباد رحمت یافت او ^(۵) دایر حان ولد بهادر حان روید که هراری
 هرار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابیدان او دو اسبه و سه
 اسبه شد و منصب راحه بهروج زمیندار مونگیر از اصل و اصافه
 هراری هرار سوار مقرر گردید و فتح اعلان بعدایت خلعت و شمشیر
 مناهای گشته رحمت وطن یافد و تبعیت و چهارم عرصه دلکشایی
 فتح پور از پرتو زیات حاه و حلال مطلع حورشید اقبال گشته
 امارات فیض اساس دولتخانه آن شرف اندوز بیول همایون گردید
 حدیو حق پرست مکرّم شعار مدعی گرانمند برسم بدر عروصه
 قدمیه قدوة اکبر عظام شیخ سلیم چشتی مرستاده چهره دولت
 و سر بلندی را مروع بنام مدی کشیدند درین روز محاسن حان
 از اکبر آباد رسیده ناصیه ساری آستان سلطنت شد و مردای آن
 امیر الامرا که پیشتر آمده بود و تقرّحان که در خدمت اعلی
 حضرت بود و کومکبان و متصدیان آن مستقر الحاقه ار شهر
 رسیده دولت اندوز ملازم گشتند و روز دیگر معتمد حان حواجه
 سرا آمده زمین عرت رسیده يك هرار اشرفی که پرده آزایی هودج عرت
 نور امرای شدستان حشمت ملکه قدسی صفات ملکی ملکات بیگم
 صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف مرستاده بودند بنظر انور رسیده
 در حقه پذیرائی یافد و تا پنجم شعبان آن عرصه دل شری فیض
 اندوز اقامت موکب طعرتین بود درین ایام پیشکش عادلحان حاکم
 نیجاپور از بغائس امتعه و حواهر و مروع آلات ده پیشگاه حشمت

اسپه و عنایت و ارسال خلعت و خطاف خانی مشمول مرحمت شد (و راحه اندر من که چهار هزار سی هزار سوار منصب داشت پانصد سوار از تالیدیان او دو اسپه و سه اسپه مقرر گردید و شرزه خان نعوحداری سلطان پور و دینار سرلند گشته عنایت خلعت و نقاره بوارش یاف و هوشدار خان بمرحمت یک قنصه شمشیر مورد عاطفت گردید و فتح الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم و حواحه عنایت الله هریک باصافه پانصد سوار منصب هزار و پانصد سوار و از اصل و اصافه گوپال سنگه واک راحه اروپ از کومکیان صوبه کابل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و مصری امان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و علام محمد امان بمنصب هزار و چهار صد سوار) و محمد قاسم علیمردان خانی از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان خطاط اهتمام خانی سرمرازی یافته (و منگلی خان نعوحداری سرکار سارن معین شده عنایت خلعت و اسب و باصافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار باصافه اعتبار امروخت) و درین هنگام حضرت شاهنشاهی ناصر رعایت مراسم قدر دانی و دره پروری روزی در حین بهیست و سواری عنان توحه پادشاهانه بعمر مدخل باز ماند های شاهبواز خان اعطاف داده از روی بوازش پرسش آنها فرمودند و نیست و میوم که موکب بصرت طراز از قصه هندون ناختر از آمد فاصلحان میر سامان برای هراکام بعصی سهام بمستقر الحلاوه

ظاهر قصه همدون محیم عساکر منصور گردید و دو روز آنجا
مقام شد درس ایام ^(۱) رخصته اختر برج دولت تانده گوهر
درج حشمت نادر شاه رانده عالیقدر مرحدده شیم محمد معطم که در
دکن بودند نارمال خلعت خاص و یک قضا سپهر خاصه مورد
نوازش گشتند و محمد امین حان و فاضل حان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راحه رایسنکه میسودی بهرحمت خلعت و حمدهر
مرمع با علاقه مروراید و بیرم دیو میسودی بهدایت خلعت واسپ
و بقاره و پیر سوحی دکنی و سندر داس میسودی و مسعود حان
و اردیدها راتهور و پرتاب سنگه چهالا و جمعی دیگر بهرحمت خلعت
سرورار شده در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رحلت
همگی بهدایات و مراسم سروراه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین
حویشگی موحدار سورتبه و چوناگده که هنگام شورش انگریزی دارا
می شکوه در گجرات بمقتضای پدش بدی و کار آگهی سر رشته
ندگی و دولت خواهی از کف نگداشته از سعادت مدشی نآن
باطل پزوه نگرویده بود منظور انطا، عاطفت نادرشاهه گشته ناصاوه
پانصدی پانصد سوار دو اچده سپه اچده بمنصب سه هزار و
و پانصدی سه هزار سوار از آن جمله هزار و پانصد سوار دو اچده سه

(۷ ن) ناقتضای رای عالم آرای راحه رایسنکه و بیرم دیو و
سندر داس میسودی و پرسوحی دکنی و مسعود حان و اردیدها
راتهور و پرتاب سنگه چهالا و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن
انتظام یافتند

با دیگر رده‌های دانشاهی بیست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه
 مونگیر شد از روز این مژده نست پیرا اولیای دولاب و امیدیای
 سلطنت را مهرت نر مهرت امروده مغیر بصر و ططنه کوس
شادمانی نوا نشارت مسماع همگدان رساید و مراحم خسروانه
نادرانه محمد سلطان را نارسان خلعت حاص عراحتصاص
نشدید و شتس هرار حوار ار تانیدن خود آن والا نژاد را دو امپه سه اسپه
مقرر مرمود که از اعل و امانه نمصب پانده هراری ده هرار سوار
ازان حمله پنجهزار حوار دو امپه سه اسپه هر بلند ناشد و معظم
حان نارسان خلعت حاصه و انعام مخالی که یک کرور دام جمع آن
بود کامیاب عنایت گشت نهم موکب حلال از قصه نوده گدشته
برول اتفال مرمود روز دیگر آنجا مقام شد درین سمرل دلیر حان
که در حنگ رحم تیر نرداشته بود عرباط نوس دریافته نعدایت
خلعت و شمشیر و انعام پنجاه هرار روپیه نوارش یاد و از
نمصدش که پنجهزاری پنجهزار سوار بود یکهزار حوار دو اسپه سه
اسپه مقرر گشت (و سید منصور نعودادری نقلاده معین شده)
نعدایت خلعت و نصانه پانصدی پانصد حوار نمصب هرار
و پانصدی هرار حوار مناهی گردید و هرحس کور نمرحمت علم
نوا مناهاب امراخته رحصت حاگیر یانت و دلیر ورنمست
پسران نهاد حان روپیه هریک نعدایت خلعت و امپ سرمرار
گشت (یازدهم کوچ شد و بطی ده مرحله بیستم ماه مذکور)

نشدند و قریب يك صد زنجیر میل از بر و مانده و خرد و بزرگ از لشکر عیدیم عیدیت اولیای دولت گشته داخل امدال حاصه شریعه شده

معاودت رایات ظفر پیرا بدار الحلافه شاهجهان آباد

چون خاطر حهاں پیرا از مهم دارا بی شکوه و دمع فتنه او مراعت یامت و راحه حضور سبکه بوهتری طالع بیدار دست بدامت بدیل اعتدار زده سرانقدار بر خط عودیت نهاد شهشاه عالمگیر را عزم مراعت از اجمیر بدار الحلافه شاهجهان آباد مصمم گشته چهارم رجب که ساعتی میامت اثر بود قرار بهست فرمودند و اوائل آن روز فرحده همعداں معاودت و توفیق بطواب روضه قدسیه معیدیه توحه نمودند و چون بدرواره قلعه رسیدند از مرط بیارمدی و حق طلبی پیاده شده زمیس را رشک امرای آسمان گردانیدند و بقدیم صدق اعتقاد نأں بقعه میص بیدان حرامتس امدال فرموده بعد از تقدیم مراسم زیارت و استعاضه انوار توحه از باطن کرامت مواطی آن قدوة اکبر عظام و صعود اولیای کرام سنده و حدام آن مطاب قدسی احترام را کامیاب میص انعام ساختند و قرین دولت روز امروز بدولت حافه همایون مراعت نموده تا اواخر روز آنجا بسر بردند و یک گهزی از روز مادمه که ساعت بهست مسعود بود لوائی توحه نسوی معاودت درامراحتند و روز دیگر که مقام بود تربیت

(۲ ن) پلچهرار روپیہ بسدنه و حدام آن مطاب قدسی احترام

انعام کردند

میانات حان پسر دومین را از اصل و اصافه بمنصب هزار و
 پانصدی هفتصد سوار و سیر صالح دامادش را بمنصب هزار و
 پانصدی پانصد سوار و محمد احسان پسر خود را بمنصب هفتصدی
 میلید حوار مرافزاری تشدید و میس الله حان بعنایت میل با
 ماده میل و اسد حان بمرحمت ماده میل و صف شکنجان بعطای
 خلعت و نقاره و ماده میل و ناصافه پانصد حوار بمنصب سه هزار و
 دو هزار سوار و پردلجان بمرحمت اسپ و ناصافه پانصد حوار
 بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و عقیدت حان
 ولد امیرالامرا ناصافه پانصدی دویست حوار بمنصب دو هزار و پانصدی
 دو هزار و از اصل و اصافه اودی بهان راتهور و نهو حراج کچسواهه
 هر کدام بمنصب هزار و پانصدی هزار حوار و ابوالمکارم ولد
 افتخار حان مرحوم بمنصب هزار و شصت حوار سر دلد گشتند)
 و عسکر حان و سید ابراهیم و برق انداز حان و جمعی دیگر اربوکران
 دارا بی شکوه که ازو معارقت گردیده ملتجی بحداث خلعت گردیده
 بودند بعطای خلعت فاحره و مناصب شایسته سرمرز گشته در سلک
 پندهای درگاه خلایق پناه انتظام یافتند و رحمت حان دیوان
 گجرات که دارا بی شکوه او را بحدود مدف همراه آورده بود به تقبیل
 عنقه حلال چهره طالع بر او روخت و چون بعرص اشرف رسید که
 دارا بی شکوه جمعی گذیر و مرقه اندوه را بمطد های بیجا و گمانهای
 غلط از کمال معاهدت و لیحدودی محدود و متبید ساخته بود و آن
 گروه در قلعه احمدی اند حدیو عدل پرور وصل گستر بانصافی
 عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بیکماه را از قید رهائی

خلعت از لباس گذورت بر آورده دل خوئی و نوازش نمود و بجهت
دیگر از خویشان و مددوران آن نوین معذور خلعت مرحمت شد
و چون سوادق بدست و بددگی شاه نوازش جان منظور خاطر عاطر
پادشاه حق پرست حق شناس بود پرتو التفات بحال درندگان و ناز
ماندهای او انگذند و نه پسران آن جان مرحوم و اصالت جان و
میر صالح هر دو دامادس و خانه زاد جان که نسبت قرابت ناو دارد
خلعت عذایب کرده آنهارا بپیرار کلفت ماتم بر آوردند و معصوم
جان مهین پسر او را که عاتق هزار و پانصدی هزار سوار منصب
داشت بمصوب دو هزار و هزار و دو صد و پنجاه سوار و

سه هزار سوار و مرحمت بقاره و شمشیر و حمد هر نا علاقه مروراید
و میر انراهم مهین پسر آن مرحوم بمصوب هزار و چهار صد سوار
و دو پسر دیگر بمناصب شایسته سر بلند گردیدند و نه جمعی
دیگر از خویشان و نه مددوران خلعت عذایب شده مجموع
کامیاب عطاقت شدند و چون ساقه نسبت بددگی شاهنوار جان
منظور خاطر عاطر پادشاه حق پرست و حق شناس بود ناز ماندهای
آن جان منور را بپیر مطرح انوار التفات ساختند و همه را بعطای خلعت
نواختند و معصوم جان پسر بزرگ او را بمصوب دو هزار و یک هزار و
سیصد سوار و سیاد تحان پسر دومین را بمصوب هزار و پانصدی
هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمصوب هزار و پانصدی پانصد
سوار سرمرازی تحشیدند و بسیاری از نندهای عقید آئین و مداران
نصرت قرنی عواهب سیدیه و مکارم بهیه مورد انظار نوازش گردیدند.

حرم بخش عذر پذیر پرتو و صبح انگنده بود در میان مرحمت عنوان
 مدنی بر مرزده بخشایش و عفو و رائق رالات و خطایا از پیشگاه عاطفت
 صادر گشته خلعت خاص جهت او مرحل شد و بمنصب سابق
 که هفت هزاره هفت هزاره هزاره از جمله پنج هزاره و آنچه
 به آنچه بود سرمرار گردید و چون از وقوع تقصیرات و مآثم گذشته
 اثر حاکمیتی در مامیة نمودنیش در حائل مرحمت و اتصال
 پادشاهه چنان اقتضا نمود که بکچند از بساط قرب و حضور دور بوده
 از حاکمیت کردار و تشویر تقصیر بر آید لذا صوبه داری گجرات
 باو تعویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته و نظم
 مهمات و حذر احتلال امور آنجا بردارد و کنوز پرتوی سنگه بهر
 خود را روانه پیشگاه حضور دارد و تا به روز دیگر رایات جهانکشا
 در آن مکان بیض نشان اقامت گرفته سایه چتر اقبال مروع بخش
 ساخت آن نوم و نر بود و هر روز محفل کامرانی و کام بخشی مرتب
 گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آذار بوارش
 و مکرمت بطور میرسد و درین هنگام باقتضای رای عالم آرای
 امیرالامرا مستقر الحاکمه اکثر آباد مرخص گشته بعطای خدمت
 خاص و شمشیر مرمع گران بها و اختصاص یافت و عاطفت
 حمرانه امیر^(۶) خان را که از قصده شیخ میر شهسوار بود بعطای

(۶ ن) و پرتو توحه بحال نار ماندهای شیخ میر انگنده
 همگی را بعطای خلعت از لباس گذارت در آورد و امیر خان برادر
 آن معذور ناصیه دو هزاره در هزاره هزاره منصب چهار هزاره

امانت نزول احوال نمودند و اردویی همایون ناشاره معالی از خائنی که
 بود کوچ کرده بدواهی قلاب آمد و چون تعاقب دارا بی شکوه
 حسراں پزوه از مضمات جهان پیرائی و منته زنائی بود بعد
 معارفت از روضه معینیه بافتنای رای عالم آرای راحه حیدر سکه
 و بهادر خان را با جمعی از بادهای کار طلب و مداراں بصرت
 نشان مثل پردلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیدبان
 راتهور و بهو حراج کچهواوه و شهسوار بیگ و مصری امان و مسکت
 سکه توبور و سورحمل کور و یوسف بیاری و آتش قلماق و
 خان نثار خان و علام محمد امان و ترکناز خان و شیخ نظام
 لنگامشی او تعیین کرده مرخص ساختند که آن سرگشته تیه ادبار را
 نهیج حاکمال درنگ و قرار بداده اگر میسر شود دستگیر کنند والا
 همت بر تعاقب او گماشته او را آواره دشت باکامی سازند و هنگام
 رحلت راحه حیدر سکه را بعدایت خلعت و یک رنجبر میل
 و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را عطای
 خلعت و حمده و میبای کار با علاقه مروراید و انعام می هزار روپیه
 موارث فرمودند و از کوسکیان آن حیش میروزی یادگار بیگ
 بعدایت خلعت و خطاب یادگار حاسی و محمد بیگ برادرش خطاب
 سراد از حاسی و دیگر عمده ها به رحمت خلعت و بعضی عطای امپ
 سر بلند گشتند و برای تسلیم خاطر رسیدن راحه حسوب سکه که
 صدق بدامت و نارگشت او بر ساحت صمیر حورشید بطبر شهشاه

روبق پذیر بوده تبع مطوت و اقلاتش هر ایدار خود حرام
و ماهیچه را به عز و جلالتش هم چشم حوزشید حارار ناد ناله
حضرت شامشاهی بعد از استماع مژده این فاتح آسمانی روی
نیاز بدرگاه ایرد نصرت لختش کار ساز آورده مراسم شکر و سپاس
آلهی تقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست و ماحوی که قدر دان
جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت ست از تصبیه کشته شدن
رند و نوینان احلاص شعار شیخ میر که از دیوس ندهای قدوسی
ازادت کیش و مرحیل دولتموعلان حیرالمدیش بود قریب قاسف
و تائیر گردیدند و روح او را بانوار توحهات باطنی و طلب عفران و آمرزش
انوار شهابی معنوی و الطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون صبح
شود بعثت آن نوین معفور را بآئینی شایسته برداشته در روضه
قدسیه معینیه سمت پائین پای قدوسه الراح حضرت حواجه نورگوار
قدس الله سره العریر دس کنند و بعثت شاهانوار حان را فیر نا آنکه
بقدر حیات نه در راه احلاص و عقیدت ناحیه بود بطر بر سابقه
بعثت و خدمتتش حکم شد که ناعزار و احترام برداشته در همان
بقعه مبارک مدیون سارند و روز دیگر که سلیم حمادی آخیره بود
حاقان مؤید پاک دین بطواف روضه مدوره پیشوایی اهل یقین
لحنه اصعیای گراست آئین حضرت حواجه معین الدین قدس
سره العریر شرف قدوم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت
پنجهزار رپیه لعماداران و خدمت گذاران آن سرور قدسی انوار انعام
فرمودند و از آنجا عدان توس اقدال را اعطاف داده در عمارات
مبص احاس دولتحانه پادشاهی که در کنار قنابل انا ساگرواقع

همت و مردانگی نهاده و غمرا تیع مرا ایشاں و قوت نازوی نصرت
 نشان گوی سروری و قصص السبق برتری از معاندان دعوی کار
 و شرک اندیشان بحوب شعار بردند و نا این کوشش همت و ثلاث
 حرأت و مساعی جهادکشا و محاربات طهر پیرا که ازاں حاقان گیتی
 متان مشهور عالمیان گشته از عایت آگاه دلی و هوشمندی هرگز
 پندار این امور سگرف پرده فعلت برداشش خدا داد آنحضرت
 نمی کشد و از نهایت حضور و نیازمندی که بدرگاه کنریا دارند این
 مراتب را ننازوی قوت و بیرونی اقتدار حویث امداد نکرده همواره
 در حلوات قدس و محافل امن نرزان حق ترحمان که مفتاح
 حرائن صدق و ایمان مت میگردد که ظهور این مواهب عظمی
 و فتوحات علیا را از معکرات ناهران حضرت سرور کائنات و آثار
 میامن امداد و امداد ناطن مقدس آن خلاصه موحودات علیه و علی
 آله و اصحابه شرائف الصلوات و کرائم التکلیات میدانیم لا حرم
 پیوسته شکر این نعمت ارحم مد بطاعات و عبادات و انتهای مرصیات
 الهی و ترویج شرع مطهر حصرب حتمی پناهی و محو آثار بدع
 و معاهی بحامی آوردند و از قدسی مدعی و توفیق بصینی نا وجود
 کثرت اسباب حاه و تحمل و وفور مواد حشمت و کامرانی لیسکه تن
 نعلت و تن آسانی نهاده نندوام آگاهی و ایرد پرستی و کمال
 عدل پروری و راوت گستری و پژوهش حال سپاه و رعیت و رعایت
 قانون انصاف و سویت که عرص از سروری و سرمرازی همان تواند
 بود سلطنت را مروع خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت
 و مدی و اعلیم طاهر و ناطن از مر مرماندهی آن حدیو عالم گیر

این قدر مدد این چنین محاربات شگرف حمله‌روایی و مصاه‌هایی
 مرد آرمای سلطانی اتعاق افتاده و آرا دم که توویق رنایی و تایید
 آسمانی دست نوارش بر سر افتالممدان گیتی پناه نهاده کم تحت
 بلندی را این نصرت‌های عیبی و فتوحات سمایی دست داده چه
 اگر ندیده؛ تحقیق بیک ملاحظه رود و از تاریخ دامهایی کهس عیار کار
 ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان بامدار را که علم عالمگیری
 و جهان پروری خدمت همت بر امرارخته اند و سمد عمریت در
 میدان خصم امگنی و دشمن سوری تاخته هنگام ظهور داعیه گیتی
 ستانی و طلوع بیر اقبال و کامرانی ناقصای قوت طالع و بیرگی
 تقدیر دشمنی قوی که لحسب حاج و دولت و سپاه و شوکت با ایشان
 برابری کند و دم معارصه و هم سوری رند معقود بوده وصف آرائی
 و برندی که کار آرمایان موافق هیجا اراں نار گوید در مدت
 سلطنت بطریق قدرت روی نموده و بر همکنان طاعرو هویدا است
 که این پادشاه میروز تحت نصرت سپاه حدیو عالم گیر گیتی پناه را
 با وجود اعادی قوی دست دی شوکت و مدعیان با اقتدار و
 مکت که هریک کلاه گوشه سخت و استکنار بر برق پندار می شکست
 ده بیرزی توویق ارالی و تاییدات لایرالی در عرص حالی این
 محاربات سترگ و برده‌هایی دشمن مور واقع شده همه حا غلنه و
 طغر نصیب اولیای دولت اند پیوند گردید و خود بنفس بغیس
 در سه موقف دشوار و معرکه حوئحوار که حکرگسل شیر دال روزگار
 و رهبر گذار رستم و اسعدیار بود مرد حو و رزم آرما بودند و در هر
 صف آرائی و کارزار کار نامه دلوری و امتقالات بر طاق بلند

نیست جهانکشا و طالع نصرت پدای آن حدیو مؤید مطعراوا
 بدوئی که متوقع اولیای دولت و امعیای سلطنت بود صورت ربوع
 یافته ملک و ملت را ریب و پیرایش داد و نلاد و عداک را امن و
 آرامش بخشید در حدائق مملکت گلهای آمدیت بر بهار آمدیت
 بهاریان شکفت و بهیم و بروری حاشاک حلاف از طرف چمدستان
 حلمات ردت پیشگاه حاه و حشمت بی عدار و گلزار اهدت و
 کامرانی بی حس و حار شد چشم فتنه عدود و ران ملک بر آسود
 فتنه خویشان واقعه طلب را دست آذیر شورش اورائی از کف ردت
 و عقیدت مدشان دولتخواه را خاطر از احتلال دولت و اهدم آمد *

• شعر •

بنازم نایب شاه میزور مدد • که هرگر مصادق ز گیتی گردد
 بیک تعد ناد بهیتش شد آب • دل اندر در حصم همچون حباب
 عدو هر کجا سد تدبیر بست • شکوشتن بیک حمله درهم شکست
 دل حصم ازان گونه درهم مشرد • که خود حمله در قلب دشمن بدر
 جهاند اسپ نصرت شه کامیاب • ندانسان که بهاد پا در رکاب
 بر صمابر دور دین دیده و ران هوشمند و نالغ بطران حقیقت پیوند
 که مرآت خاطر شان نقش پذیر و قانع ردگار گشته از نصیح سوادیح
 دهر حادثه را و مطالعۀ پاستانی نامهایی حیرت بخش عبرت امرا
 تماشای سرا پای ارماع و احوال جهان نموده اند و دعاتر مآثر و
 صحائف معاصر سلاطین مامیه و حواقین سادقه حلوه گاه انظار تنوع
 ساخته بطارگی کارخانه انداع دوده صورت ایدمعی پوشیده نیست که
 کم کسی از پادشاهان کشورستان و حسروان عالی مکان را در عرص

شورش و آشوب عارب کردند و بغیر از حواری پوشیدنی و قلیلی از
اشرفی که در عماریهایی اهل حرمتش در میان بود از امته و اموال
چیزی نماند و رسید و حائث و حامر صد پریشانی و بی سراسامی
ره بود وادی حسران و ناکسای شده عارم گسرات گردید و بعد از
رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچالهایی سمت
گذه بیدبلی بودند و از رفتن او حذر برداشتند منزل عسکر حان و دید
ابراهیم و حان بیک پسر او و محمد بیک ترکمان از کومکیان گسرات
که او را از آنجا همراه آورده قزلباشان خطاب داده بود تا قریب
یکپاس شب مورچالهایی خود نگاه داشته بنگ و تلات مشغول
بودند و نا هوشدار حان و اسد حان و میص الله حان و دیدار حان
و دیگر سپاه طغر پناه که ناظر حمله شده بودند با استطهار حمایت
دیوار مدافعت و پیکار می نمودند و پس از آگهی در کیفیت و راز
آن در گشته روزگار او احر آن شب عسکر حان و سید ابراهیم و محمد
شریف میر بخشی او که چنانکه گزاشت یامت رحم تیر خورده بود با
دیگر سرداران و عمد ها از صف شکستگان امان طلبیده بودند و آمدند
و محمد شریف چون رحمتش کاری بود آن شب در همان حالت
حیات در بودند و دیگران روز دیگر بواسطت حان مذکور روی
عدو دیت و التماس اجتناب و الا آورده حده ساری آستان حنّال و مورد
انبار کشایش و اتصال گردیدند القصه این قسم فتنه مایان
که دیس و دولت را سرمایه صلاح و بهروری بود بی آنکه شهشاه
حیان بدعس اقدس تصدیع بهست و سواری کشند و چتر اتدال
پرتو سعادت ترساعت میدان رزم و عرصه قتال انگند بمیام

میروزی طالع والی خدیو حهاں و سطوت و موات عساکر گیہاں
 ستان را آرموده از بہیم اقبال نادساختہ حکمر در ناحتہ بود و یقین
 میدادست کہ بہیم رسیدہ و طالع بر گردیدہ اورا دگر بارہ راہ
 آوارگی و فرار وادائی سرگشتگی وادنا در پیش است ہم در اول
 حدک و ہیکار مقرر کردہ بود کہ ہر دگیان اورا سوار کردہ و حرانہ
 و کارحالیات ضروری بار نمودہ آمادہ فرار دارند و خود نا سپہر
 بی شکوہ سہیلای گیر بر فرار بلدنی ایستادہ مشاہدہ کوشش طریقین
 میکرد و انتظار احسام کار می برد و ناآنکہ بغیر مورچال شاہدواز خاں
 کہ عساکر گردون مآثر اراں راہ یورث کردہ بودند و مورچال سپہر
 بی شکوہ بدست قرب اتصال ناں برہم خورد و دیگر ہمہ مورچالہا
 استحکام داشت قریب شش ہفت ہزار ہوار نا او آمادہ کارزار بودند
 جوہر ہمت و ثبات در خود ندیدہ فرار بر قرار اختیار نمود و چون
 سام در رحیدہ پردہ طلام بر روی مخالف و موافق کشیدہ بود و سپاہ
 مدصور بذر بسبب کشتہ شدن شیخ میروسر خود سری برداشتمہ
 مشغول بہب و عارت بودند انتہا فرصت نمودہ نا سپہر بی شکوہ
 و میرور میواتی و چندی دیگر از سپاہ راہ گیر سپرد و حائف و ہراسان
 در حباب ظلمت لیل حان اراں عرصہ بیرون برد و اراں بہت کہ
 بوکراں عمدہ اش اشیاء و اموال و اہل و عیال خود کہ ہمراہ داشتند
 بقلعہ احمیر در آردہ بودند از سرداران سوای میرور میواتی کسی ناو
 رمیوں طریق نکست و حدال شد و مجموع اردو ندہ و اسباب شوکتش
 بتاراج حادثہ رقتہ بسیاری از حرانہ و کارحالیاتش را حیوتان و
 مردم بی سرو پا کہ دریں مدت بر گرد آمدہ بودند دران ہنگامہ

تیر تقدیر گشته از پا در امتداد و سیدان تجماع پسر حان مدکور چند رحم برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست دلیر حان تیری بر سکم رسیده از پشت گذر کرد چنانچه مدکور حواحد شد بهمان زخم کاری در گذشت و محمد و ابانکر حویشکی از عمد های لشکر مخالف بتبع احل پیری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان موکب حلال زنده بونیان عقیدت سگان شیخ مدر که بر حوصه بدلی سوار و مردانه وار هر گرم کوشش و بیگار بود نصرب بددقی که بر سیده اش رسیده حان - پردی و حیات گذاشتی را در راه حدبو حقیقی و حدارند محاربی نثار کرده بدای سعادت نیایه والای شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است مائر شد درین وقت سیدی میر هاشم ثناء از اقوام حان مدکور که در عقب - مر او بر حوصه میل نشسته بود بتأقیس ملهم افعال حضرت شاهنشاهی مسترشد گشته حسن تدبیری نثار کرد و آن بونین شهادت نصیب سعادت نشان را در بر گرفته بوضعی که بود نگاهداشت تا جنگ ناخر رسید و علمه و احتیة نصیب اولیای دولت ملک اعنة گردید و دلیر حان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده رحم تیری بردست خورد و مائر مجاهدان خلادت پرورداد مردی و دلوری داده نصرب تبع و طعی سدان نصیاری ازان محال اندیشا شقاوت مدتش را بر خاک هلاک اداحتند و رایت میروری و نصرت بدست حرأت و رسالت بر امر اراحتند و درین اثنا راحه حیسنکه بیر نا بوج حوحد رسیده صمیمه حدود طعر شعار گشت و محدودان بایکار را یکباره پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار نهاند دارا بی شکوه اراحا که

چون طغرات اسطار که از این بهار دارد و مانند اوراق ارهار که لتخیریک
 نسیم در عین گلزار درسد - سرمایۀ آب و رنگ چمن اخلاص و
 نمودنیت شمرده رویی شمع و حلاوت ازاں موقع صعب که آزمویگاه
 حورنویایق و محال بود بر مدامند و بتفتش حرأت و دلیری
 و طورت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ حور آشام
 تقصد دشمنان در محام از پیام قهر و انتقام کشیدند و مصالحان
 تیره روزگار بپای تیلد استوار داشته بقدر طاعت و توانائی
 میگوشتیدند از خوش حالی و هوای دلداران و بهیبت گیر و دار
 بهادران دمه، جانشینان و نگوشت حان اعدا رسید و از گرد و
 یغن و رن و هورد برداش شیر حور میداد - پهر چون شیر علم بر
 خودشان لرزید .

* شعر *

چنان تیغ را بود شوق مصاب • که چون برق خستی را بر علف
 عصب آنچنان کرد در مرد کار • که رگ شده تن ادعی رحمدار
 چو سر بلبله از دست میشد رها • و کین مست گشتی روی هوا
 پلارک بدوشی نه پیوسته بود • که برقتش ز روبرو دل حسته بود
 و دارا بی شکوه مردم حمعی را از پیتش حور نکومگ تعین میکرد
 چنانچه شامدوار حان را که در بدوقت نا او بود مرستاد که بمورچال
 حور رفته در مراتب مداومت کوشش نماید حان مذکور در عین
 جنگ رسیده تا ویرس و حدال و تحریص مردم بر حرب و قتال
 پرداخت و دران بند مرد آرما و مصاب بصورت پیرا روز ناخر رسیده
 حورشید حارری از هول و بیم آن معرکه رنگ حرأت در راحت و
 دران رستخیز بلا شاهدوار حان پاداش کردار و مکافات تقصیر هدف

توپخانه ها یون میر آتش کارزار در آورده اند و از وی گوشتش
 بحکم ادکی و برق اندازی کشادند و علی اتصال نپالکی و گرم
 دستی توپ و عرب زن تعنگ و نار بر مورچاها انداخته دشمنان
 تیره سخت را مرصت دیده کشولن میدادند چنانچه از هر مورچال
 جمعی که بقصد کومک برآمده نمیتوانستند که خود را بمورچال
 شاعدار حار رسانند مصدمات متواتر توپخانه نارن ارنه و صوات
 برق احل را لرآبی العین مشاعده کرده قدم شمت نار بس می
 نهادند و درین لیموهای مورچال می خریدند و در پیوست که ابواج
 گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آتار تملط و استیسی حبیش
 نصرت لوا ظاهر شد مردم راحه را حروپ دلیر شده چندی بر فراز
 کوهله پهبازی برآمده و علم ازرا بر نائی آن بر آورده نامت تیرل
 ارکل استقلال محالغان گردیدند و مقارن ایستال شیخ میر و دایرجان
 با عساکر اتال ناه شاهی بمورچال شاعدار حار رسیده با دشمنان
 مقهور که جمعیت نموده آمده مدامت بودند بنگ و پیکار در
 آویختند اگرچه محدولان ناکار باستطهار حمایت دیوار کمال سعی
 و تلاش نگار می بردند و نه توپ و تعنگ و نیز در مراتب حدال و
 قتال بهایب کوشش بطهور میرساییدند و چنانچه گزارش یافت
 از حدود نصرت طرار هوای موج شیخ میر و دلیرجان لشکری
 دیگر بنگ برسیده لیکن صحاعدان و دیوزمند و معارزان نصرت
 پیوند که حانعشانی را در راه قله و سرشد دوحهانی سرمایه حیات
 حادثانی میدادند و مر ناری را در معازک دعا پایک داند سرمراری
 می شناسند ربرش گول توپ و تعنگ و نارن اداک و حدنگ را

فرموده بودند و آن ندهای ارادت شعار را دادر تاحیر در پیش
برد کار نه سخنان گرم عذاب آمیز و مقدمات همت بخش غیرت
امرا تحریص بر حرب و قتال نموده درین وقت آن رسالت مدشان
حالات آنین را بمشاهده این حال جوهر سهامت و کار طلغی
حرکت کرده کمر حانعشانی بدفع اعدا بر میان عدویت بستند
و نخست دلیر حان از دست راست توپخانه نا موج خود سوار شده
ناستطهار اقبال دشمن مال خدیو حهاں لوائی حرأ و دلیری
لحاسب آن حسارت کیشاں بر امراحت و بعد از زنده بوئیدان
عقیدت مدد شیخ میر نا همراهان خویش از دست چپ سوار شده
ناو پیوست و همچنین راحه حیسنکه نا موج خود و امیر الاصر
با عهاکر در انعار و اسد خاں و هوشدار حان نا حدود حرانعار از دو
طرف سوار شده نعرم رزم و آهنگ یورش معوف بصرت آراستند
لیکن ازین اوجا قاهره لشکری که در مورچال محالعار یورش
برده مصدر نبرد و آویزش شد موج شیخ میر و دلیر حان بود و در
سپهداران موکب گبهال ستان کھی که مصدر خدمت شایان و
حانعشانی نمایان گشته تومیق ادای حق عدویت دریامب آن
دو سره از دلیر شهاست آثار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیکار
که نسیم میروزی بر شقة اعلام مناززان طعراعتصام وزیده اقدام
نشات حصم تیره سراجام لعرش پذیرفته بود راحه حیسنکه از
عقب رحیده صمیمه آن اوجا مدصور گردید نا حمله شیخ میر و
دلیر حان لمیامس همت احلاص پرور نا اتفاق یکدیگر بر مورچال
شاهدوار خاں که سمت کوکله پہاڑی بود حمله آور گشتند و محاهدان

بی توطئه و تمهید عوا حواله‌ها بعد از صورتی بدیع از پرتو عیسای
 نمود و مضمون اتفاق افتاد که نقش سران اربابی دولت اندی بداد
 بر صفت شهوت خلوه گشت و نوعی که در تصور ظاهر بدان می
 کشید و از پایه اندیشه مصلحت گردان مرتزق بود قتل مقصود
 بمعانیج توبیخ ربانی و تابید آسمانی کشتی بدست کینه‌ست
 ظهور آن متح منور آنکه راحه را حرور رسیدار کوه - تان حمور که
 پیداهای او در کوه گردی و کربوه نوزدی و زبیده کار و چاک اند چون
 نعره اشرف رحایده بود که مردم من از عقب کوکله پهازی راه
 بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا صادر شد که در کمین فرصت بوده
 هرگاه قادر یابد پیاده‌هایی کوهی خود را ناحمی از بند و چپ‌دان
 توپخانه همایون ارا راه می‌رفتند که اگر تواند آن کوه را از دست مردم
 دارایی شگوه بگیرند بدین‌را راحه مذکور او احر اس حسنه آوان آن
 گروه را بصمت کوکله پهازی مرستانه خود بیر نامواج حوتش سوار شده
 روزی آن کوه لکومک آه‌ها متعدد ایستاده ماده مسالعل درین حال
 اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و از مصلحت که مداران
 توپخانه منصرف ماعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند
 و توپ و تفنگ نمی‌انداختند انتظار فرصت نموده قریب هزار حوار
 ارا حیره رویان تیره روزگار بحیال محال و بدین‌را دور از کار دلیرانه
 قدم حرأت از مورچال بیرون نهادند و نفوج راحه را حرور نزدیک
 رسیده جنگ و پیکار در آویختند چون حصرت شهنشاهی اوائل این
 روز بصرت امروز سرداران مباد طعنه را تصور لامع الدور طلب
 داشته در مراتب یورث تاکیدات حصروانه و ارحام‌های پادشاهانه

رزگار شان بر زمین ادبار زند و بسودای دور از کار اگر هرار بار گرد
 بخت انگیرد سپهر شان بر خاک مدلت انگند دائم از محال
 خوئی دایع حسرت بر دل و پای حیرت در گل دمد و مدام از
 فتنه خوئی چشم دولت حیره و روز حشمت تیره یابند ندان
 سعی خویش همه چهره افعال حراشد و بدست تدبیر خود خاک
 باکمی بر ورق آمال باشد
 کسی را که لطف ازل یاور مت * همیشه ز سختش نسر اصرست
 * شعر *

چو اقتالش آید بحصم انگلی * کند دشمنش را ملک دشمنی
 کشاید عذوبش چو ناری کین * رند آسمانش سدک بر زمین
 نا هرکه حسرت از حصومت نبرد * نه نا او که با چرخ آتیره کرد
 ند اندیش از سخت بد کلمه * چهار کین زد حواه او حواسته
 از شواهد صدق این مدعا شکست یافتن دارا بی شکوه باطل ستیر
 هزیمت نصیب مت ننگی در احمیر از حدود بصرت نسل و
 آواره شدن بودی هلاک و حداس تدبیر این مقال آنکه پس از
 سه روز آویرش و پیگار که میان عساکر گینی کشا و اعادی تیره لخت
 اددار لوا نقوپ و تعدک بیدار جنگ اشتعال داشت و چنانچه
 گزارش یادم صورت پدیری یورش در مرآت صمیر مصلحت کیست
 امرای حیر اندیش خلوه طهور نمی نمود و هراس و سپه داران لشکر
 منصور صلاح در سواری و جنگ موج ندیده وقوع بصرت و طعنرا
 برودی و آسانی گمان نمی بردند روز هیوم که یکشنبه بیست و نهم
 حمادی الآخرة مطابق سیوم ورودی بود از بیرنگی اقبال بی روال
 شهشاه چهار شگرف کاری طالع والای گندها حدیو گیتی ستان

ذکر محاربه شیران بیشه همجا و دهگان
بحر و غا و فتح و میرزوی اولیای دولت
و فرار دارا بی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت هیچ دلتاق آردیش که رموز حکمت دهانش چهره
امر حال جهان است چون لشکر کارئی مشیت نامه نقش
اقبال برگزیده را در کارگاه عروج و حقل درخت بشی سازد و امداد
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عنایت خویش
پرداخته خواهد که چتر و آئین جهان حدیوی را عالم گیری بر مرق
مرد های عورت او بر امر اردن نعمت باقتصای حکمت کماله اختر
طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان دطل خیال را نه و نال نکس
امگنده پرتو نظره دایت اثر تو مویق که شمع راه سعادت و استیاری
همان تواند بود از حال آن گروه حیران بزه دار گیرد و قصا و قدر
را که طرارد گل صور آمال و نقشمدان بدائع احوال اند از موافقت
آرا و عزائم آن کج اندیشاں محال طلب ندارد تا نقش هر
مامل که نعلک بد اندیشی بر لوح تدبیر کشد باقتصای تقدیر
کج نشیند و صورت هر مطلوب که نیشم بد خواهی در صورت اندیشه
بیند عکس آن در آینه وقوع حلول ظهور گیرند پیوسته است و ازین
چرخ در نیست شال در بر و عکس ناد بهد در همواره طالع بد شکو رحمت
امید شال نصیحت دهد از دست رعایا لطمه حرمان بر روز و سنگ
ناجی بر منو خورد و پایی با مرادی و سرگشتگی وادی است
برگشتگی سپرد نموده دیوبندار اگر مدوره نعم پیکار بر حیرد

مقاومت مردم حوا کار آمدنی باعث تلف هیکشتند و احتمال آن بود که ناراحت این انیر کاری از پیش برفته جدا نخواسته چشم زخمی شود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب صف آرائی و ورزش و حمله بدن بر اعدای بد مذش سرعت و تعجیل حائر نداشته بعد از رعایت مراتب حرم و تدبیر تائی و تأخیر می ورزیدند و منصوبه می اندیشیدند که بی آنکه مردم خوب صانع شوند و بی فائده جمعی بر خاک هلاک افتند صورت فتح و نصرت در نتیجه حصول حلوه گر آید و بد نظر و بد روزی از امانت اقبال چهره نماید تا آنکه کار کدان آسمانی و نقش پردازان تقدیر که همواره در تمهید مقدمات رزمت و اعتلای این دولت اندی دقا و اعداد مواد غله و استیلائی این سلطنت ارلی لنا چهره کشای بدائع اسباب اند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده آلهی را ندوعی که در حوصله عقول و اوهام نگنجد و مدارک و امهام^۵ در ریدان بمقیاس تصور نسجد ندسب توویتی سرانجام میدهد شاهد این فتح دشوار بنا را بدیع ترس صورتی و آسان ترین وجهی پیرایه حصول تسخیده نرمصه ظهور حلوه دادند تا طاهر ریدان سبب اندیش و تدبیر گردان تقدیر ناشناس را که از سر کار و کنه اقبال این برگزیده ذوالکمال عادل اند روشن و مدرهس کردند که نخست جهانکشایش کامیاب نصرت ارلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز تایید لم یرلی ست *

زهر مومرو ریخت توپ و تفنگ • در آتش دهانگشت میداد جنگ
 نانداز خون، ریرهم از دو سو • بشستند برق انگدان رو مرو
 القصة مداران حصص انگلی دشمن شکی تصدمات توپ و صورت زن
 رلرله در اماس قرار و ثنات اعادیهی انگنده سرگرم نقش بصورت و
 میرزی بودند و آن تیره سختان باطل حلیه ریر از مورچالها توپ
 و تفنگ و بان بر توپ خانه عمایون و اوج منصور انداخته آثار
 مدامعت و مقاومت بطهور میرانیدند و آن روز و آن شب و روز
 دیگر تا سه پاس نریس و تیره دائره حرب و آویزش میمانین اشتغال
 داشت و کلهی حمعی از محالان محال اندیش از مورچالها بر
 آمده حیرگی میدمودند و قانونی کیس حسنه در کمین انهار مرعت
 بودند و چون اهل توپخانه همایون اسایش و آرامش را حیر داد
 گفته در مراسم پاس داری و لوازم هوشیاری تهاون می وریدند و شب
 و روز کمر همت بسته مردانه دار میگوشتیدند محسودان محال طلب
 محال دستبرد می یافتند و اریس حهت که مورچالهای عدیم ند
 مرحام در کمال متانت و استیکام بود و چنانچه مذکور شد حر تا
 سردر دیوارهای استوار بر آورده مدی شدید و حائل محکم
 در پیش رو داشتند و حائحات توپ و تفنگ و سائر آلات نبرد
 و ادوات جنگ نصب کرده از هر جمعیت خاطر در پناه حمایت
 دیوار همت مدامعت و محاربت می گماشتند و دائر آن شیخ میرو
 دایر حان و سائر سرداران موکب طغر نشان از روی پیش بینی و دور
 اندیشی مصلحت دولت درین میدیدند که سوار شده بر مورچالها
 بوزش کنند چه در صورت ثبات و اعتدال محالان در مراتب

همراغان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از
 موکب بصرب طراز پیش برده در حای مناسبی ناز داشت و چون
 بعیدم نزدیک بود از کمال دور بینی و حرم نادرشاهانه حکم اشرف
 صادر شد که عمده نوئیدان عقیدت منمش شیخ میرزا لشکر التمش
 و دلیر حان نا دلیر و رمسند پسران بهادر حان روهیله از معسکر
 طغر قرین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهیای رزم و پیکار و از
 عذر و دست برد محالغان خبردار باشند و زور دیگر عساکر گردون
 شکوه بیم گروه پیش آمده برول نمود و از پیشگاه حلال پرتو اشارت
 تاوت که امیر الامرا نا حدود درانغار و راحه حیصهنگه نا موج
 هراول بردست رامت موکب بصرب شعار محادی کوکله بهاری و
 حیوش حرانغار در دست چپ عسکر میدروزی اثر در درانر کده
 بیتلهی دائر کند و سائر امواج بحر امواج نا لشکر قول در اطراف
 و حواسی دولتخانه والا برول کرده دائره سان بر مرکز اقبال احاطه
 نمایند و درین روز صف شکستگان توپخانه را از حائی که بود پیشتر
 برده معاصله بیم توپ انداز در برابر مورچالهای عیدم عاقبت
 وحیم نصب نمود و محاهدان دشمن موز شعله امروز کوشش و جدال
 گشته بر حده کردن دیوار عمر محالغان و هدم بنیان استقلال مقهوران
 نازویی حرأ و حلاوت کشودند و توپ و عد حروش قیامت بهیب
 از طرفین بعرض در آمد و محاب زاله زیر تعنگ از هر دو مو نارتش
 گرمف هوایی معرکه اردود نارت نمودار انرصاعقه نار شد و
 زمین کارزار از محاورب شعله و شرر حکم کدریت احمر پذیرفت

مذکور و محمد شریع نام نوکر عمده او که او را قلیچ خان خطاب داده در آن اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بصط و نگاهداشت آن گماشت و اراک گذشته مورچالی دیگر که شکوه معروف لکوکله پهبازی متصل بود با سرد سپهری شکوه کرده پناه مردم او را با معول پسر تهمانی خان حوایی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوتاه اندیش بدستگاه که مقدمه گزارش هوای اقبال بود تکریر پیوسته اکنون نگارش وقایع موکب طهر لوا پرداخته کنگر بکنه پرداز را داستان طراز بصرت و فیروزی میسارک نیست و پنج حمادی الآخرة شهشاه گیتی پناه نائین صف آرائی و توزوک حها کشتائی از پانده گروهی احمدیه بصمت نموده دواخی تالاب رامهر را از بزل والا سر بر اوج سپهر برامراشتند و روز دیگر بیم گروهی موضع دیورانی که اراک تا احمدیه کرده ست و تا محل اقامت دارا بی شکوه اندک مسافتی داشت مرکز زیات ملک مرسا گردیده مرما قهرمان حلال صادر شد که صف شکوای میر آتش توپخانه همایون را برده و بر روی مورچالهای عظیم در مکانی مناسب نصب نماید و شروع در پیتش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده تعینچیان برق صولک و شعله حویان حدود دولت سرگرم دشمن سوری و آتش امروزی گرداند و جمعی از سواران بزرگ حو مثل پردازان و حید بصیر الدین دکنی و حمال و عنایب پیلچاپوری و یوسف بیاری و ایمن آمردینی بهمرایهی خان مذکور مامور شدند و او را

و چون میدادست که لشکرت تا بد صدمه عسکر اقبال و طاقت مقاومت با سواکب حاه و حلال ندارد و حرأت صعب آرائی و معرکه پیدائی در حدود نمی یابست از کوه اندیشی و ناقص حردی مصلحت وقت در آن دید که دره کوهستان احمیر را که از دو جانب بیدال ملک تهمال میدود مت گرفته سراسر عرض آن را مورچال داد و میدها ساخته تنوپ و تنگ و سائر آلات و ادوات جنگ استحکام دهد و با آن عدوان روزی چند گذرانیده به بند که چه رح میاید از دهه می عامل بود که ناحط ارمشتی خاک و گل که دمت کوشش باطل برهم بود از آسب سطوت تند میل خروشان ایمن نتوان شست و بدیوار پستی که بر آورده همت کوتاه بود بلند آفتاب تان را راه نتوان بست القصه باین خیال حام و تدبیر حسمت با تمام قتل از وصول موکب طعرا اعلام شروع در دختن مورچال نموده میدها بر مردم خود بخش کرد و هر میدی بعد از محاطت و اتمام یکی از عمدها مقرر ساخته نالات توپخانه استحکام تمام داد از جانب یمن حویش مورچال نخستین که متصل کوه کده بیتلهی بود بکار فرمائی مید ابراهیم که او را مصطفی حان خطاب داده بود و عسکر حان نجم ثانی و حان لیگ پسرش که در آن وقت میر آتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بغیرور میواتی که از سرداران عمده او بود سپرد و در حدب آن چند توپ گران بر فراز پشته که پرده مشرب بود نصب کرده نزدیک نآن حامی بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته شاهعواز حان را با پسران و سائر اقطاع و اشباع خان

اظهار میدمود بیعت امید از بیل مطلب نریده ناحمیر مرادمت
 نمود و راحه از آنجا برگشته روانه جود پور شد و داوود ایدم را
 دیگر ناره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دوش چند از حام طمع و
 باطل اندیشی پهرنی شکوه را ناصد سوار بود راحه مرستان که بهر
 که باشد او را نکند تدبیر و تروریر ناحمیر کشاند آن ثمره شکر
 مسان بر حجاج سرعت شتافته در سواحی جود پور باو رسید و
 ملائمت معیار کرده تکلیف آمدن را بر سرحد مدالعه و الحاح رسانید
 و چون راحه از صدمه تهر و سطوت داد شاعی لطمه نیم و دهشت
 پر رخصار همت خورده بود و حدال و استیصال خوبتر در صورت
 اتعاق ناس لیحدو محال اندیش بدید پیتش بدی مشاعده
 میدمود دار مرده عفو و کشایش حدیو رمان و وصول منشور امان
 حیات تازه یافته بقیس میدانست که اگر این نار راه حب و طعیان
 پیماید و طریق سرکشی و عدوان بپارد بعد ازین بدامت و اعتدار
 موئی ندارد لایحرم نانتصای رای مصلحت بین و حرد صواب
 گرس ایمن ملائمت و الحاح او پذیرفته قدم عربمت سرحد
 اناست و بارگشتی که کرده بود استوار داشت و ولایت و لعل و
 لطائف معادیر و حیل دفع الوت میدمود تا آنکه آن شعبه دوحه
 حصومت و عداک از آمدن او بومید شد و بی بیل مقصود ناحمیر
 معاونت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راحه کرده
 از اتعاق و امداد او دید امید مروت و مقارن ایحال ربابات
 جهانکشا بیر ناحمیر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب
 آویرش و پیکار دیده حواء محواء دل بر محاربه بپا طعنه پناه بهاد

در طلب او گرد نمودند و یامد ناخجله چون دارا بی شکوه میبرد که
 سه مرتبای خود پوراحت رسید و اثری از آمدن راحه حسوبت سنگه
 طاعن نشد متردد خاطر گشته آنجا توقف نمود و دوین چند نام هندوی
 معتمد خود را برد از مرستان و طلب ایقایی وعده و تکلیف سرعت
 در آمدن کرد و مرستانه مذکور در پنج گروهی خود پور که راحه
 مدتی بود که مهمان انتظار همراه آمدن اعوان و انصار آنجا مقام
 داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید ناو بر حورده پیغام
 رسانید و ادحوای داد که راحه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست
 شدن سلک جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه
 پیشتر رفته در احمیر که مرکز ارباب راجپوتان است رحل اقامت
 اندازد تا اقوام راجپوت از همه سو رو ناو آورد و من بیر سپاه و اتعاع
 خود جمع نموده عند قریب میروم و مرستانه را رحصت نمود بدین
 آن بیکرد برگشته روزگار نامید رسیدن و همراه آمدن راجپوتان
 پیشتر یا حمیر آمد و تربیتکنان باطم مهمات آنجا چون تاب مقاومت
 نداشت قتل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده
 نموکب معلی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن یا حمیر
 دگر ناره دوین چند را برد راحه حسوبت سنگه مرستان که محرک
 شده برویدی او را بیاورد این نوبت در بیست گروهی خود پور در
 حالتی که راحه را اراده آمدن یا حمیر بداندر مقدماتی که گزارش
 بدیروست متور یافته عزم مراجعت حرم شده بود ناو بر حورده تحریک
 و تاکید آمدن نمود چون از سیمایی حال و سخوایی مقال دریامت
 که عزم آمدنش نسیستی گزائید و در مقام یکدای و اتفاق که

دستنی که بآن حسارت گیش داشت ترحم و عطومت بحال آنها
 نموده و حدیث صراحت بر زمین عبودیت سوده بریان عسکر و انکسار
 در خواست عفو تقصیر آن بانکار از مراحم شهد شاهانه گرد و معروض
 داشت که اگر عاطمت پادشاهی رقم صبح بر خورده رات از کشد و
 آن حائف نا ایمن را نموده عفو و امان جان بکشد هم ایمنی نامت
 سررازی این بنده خواهد گردید و هم آن وحشی رنجورده بکشد
 اطاعت و انقیاد در آمده دگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بطوق
 بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونه الطاف
 آلهی است بقول این ملتزم آن عمده راحهای دولتخواه را
 عرت و حر بندگی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود
 مکتوبی بنام نویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش مرستاده
 او را از ادای حلاف و گمراهی بمسلک تویم عبودیت و در لتخواهی
 رهنمون گردد و بگوید عفو حرائم و صبح مآثم مستمال ساخته از
 اراده پیوستن ادارای شکوه بار دارد و از پیشگاه مکرمت و تعصل
 نیر مدشور نجات و رقم عفو رات تمام آن گمراه صادر گردید و چون
 مرده این متصل و موعدت و نشارت این بخشش و مرحمت بنام
 رسید دل وحشت مدراش را که معلوب حدود خوف و هراس
 و دستخوش هراس اندیشه و وسواس بود آرام و اطمینان حاصل شده
 از دهشت و هراسمگی بار آمد و ایمنی را دوری عطیم و نعمتی
 معتمد دانسته از نیست گروهی خود هیور که نعم آمدن احمیر
 لاحق شدن محمود ادبار دارا بی شکوه برآمده بود مسیح آن عربیت
 ناصواب کرده مراجعت نمود چندانکه آن ناطل پژوه منالعه و الحاح

و در نرول و رکوب شیمة حزم و احتیاط که مدای رزم آزمائی و اساس
 جهانبکشی ست مرعی دارند اکنون چون لحکم اقتضای مقام
 دکر شمة از حال دارائی شکوة ده مرحوم بعد از رسیدن بمیرده و
 کفایت معامله او با راحة حسودت سنگه تیره ایام از متممات داستان
 طرازی و وقائع نگارست سر رشته سوانح موکب افعال اینکا گذاشته
 بر سر آن سخن میروند و نسبت دکر محملی از حال راحة مذکور
 که مقدمه اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
 میدهند آن جهالت مدش صلاب شعار چون در حدک ناشکاع
 مصدر یعنی و عصیان گشته از موکب بصرت نشان رو گردان شد
 اراکاکه حرم و زلت خویش را از پایه عو و لکشتن مرا تر میدید
 و نه یقین میدادست که امواج قاهره عنقریب ندادیب و تدبیه او
 معین خواهد شد ناچار چاره کار دران دید که محرک سلسله شورش
 و امساک دارائی شکوة گشته لطائف ترعید و تحریص او را
 بحاکم خویش کشد و از الرس راتهور و دیگر اقوام راحپوتان
 لشگری مراوان گرد آورد و باستطهارار رایت حلاب اندیشی و محال
 خوئی بر مرلرد و آن یحکرد رمیده بخت را با حرن شریک نلا سازد
 بدترین بعد از رسیدن شکوده پور چنانچه مذکور شد لتحریر
 و اعوای دارائی شکوة پرداحب و حود در صدد فراهم آوردن
 راحپوتان و سرانجام لشکر شده منتظر رسیدن او بود در حلال این
 احوال راحة حیسنگه که لحمن خدمت و دولتخواهی و برط عقید
 و حیر اندیشی در پیشگاه خلافت مبطور انظار قرب و اعتماد و پیشوای
 راحبای بلند مقدار بود بدان رعایت مراسم حنعت و رابطه

و حانناز حان و دو القدر حان و قاتلحان و امامت حان و حواحه صادق
دحشی و اعتبار حان حواحه سرا و حهاگبر قلی بیگ دارنده تور
حاده و حسرو چیل و قادر حواحه و حواحه بختادور و در بار حان و حمعی
دیگرار بدنها مقرر گشته محافظت میمند قول لیسس بعالت
و احلاص امانت حان و نگاهداشت میسره لخدمت گذاری تربیت حان
تعویض یافت و باهر کدام قشوی از مداران بصرت اعنصام آماده
رزم و پیکار شد و دو موج دیگر بطریق طرح بر زمین و بهار قول
مرتب گشته در جانب راست مرتضی حان نا بهکومت - مدگه
هاده و بصرت حان و رگنا ته - مدگه راتهور و حانه راک حان و احد
کسی و قلندر داند رئی و سید حامد ولد مرتضی حان و ابراهیم
حوشکی و در جانب چپ الله یار حان نا ملارمان حلور گور
برداران و اودیدها راتهور و سید بهادر و شیخ طریف مرملی مستعد
کوشش و حاشائی گردیدند و سرگردگی موج قرارل نه تکابومی
حرات و سپاهیکرمی طاهر حان و عند الله حان معوض شد و بعد انداز
حان و شهنسوار بیگ و حواحه رحمت الله ده بدی و آتش قلماق
و ترکناز حان و گدا بیگ و حواحه حسن ده بدی و ولی بیگ
و محمد شریف ده بدی و عند الله بیگ دیم و درست بیگ و
رمرة الوساة کلال بهمراهی آنها کمر همت بر میدان نمودید دستند
و حکم معلی صادر شد که بعد ازیں اصواج بصرت قرص نایب تور وک
و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل درلت و فیروزی سپارند

دریا موج دریا پذیر شدند و مردار می خورادعار میروزی آثارا بازند
گرامی گوهر محیط ملطمت تانان احتر سهر حلاوت پادشاهران
ارحمند سعادت توام محمد اعظم گشته حکم شد که سپاه ایشان با بهادران
و محمد لدیع بن خسرو بن بدر محمد خان و نصرت خان و ملتفتخان
و شیخ نظام ولد شیخ مرید و میر انراهم میر توزوک و وصل الله خان
و مید حامد لکاري و شیخ نظام قریشی با حمعی دیگر در آذرب
صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیدند ارخان ناگروهی
از مبارزان نبرد حو بهراولعی این موج مقرر شدند و محمد امین خان
میر بخشی با حوتی از بهادران کار طلب مثل مید مسعود ناره
و مرهاد بیگ علیمردان حانی و محمد ظاهر بواسطه رستم خان و کامگار
خان و عیاض افعان و سید علی اکبر ناره و اوزدک خان و قطب
کسی و روپسنگه راتهور و سید تاتار ناره در دست راست موک
حلال بطریق طرح تعیین یافت و بهراولعی این موج نراجه راحروپ
قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و عبرت خان و پلنگ حمله
و میرزا علی عرف و عداد الله بیگ و راحسنگه کور و گروهی دیگر
از دایران عرصه و عا طرح دهت چپ شده (هر ر^۵ خان بهراولعی آنها
معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهی
و میمدت پدیر سایه چتر ظل الهی بود عند الرحمن بن بدر محمد
خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و ایرایان
و آقا یوسف و محمد علی خان و قناد بیگ و شیخ عند القوی

شش گروهی طالب رامسر محل نرول عسکر طغر اثر گردید و طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعد ملازمت رهیده آنچه از کیفیت حال عیدم دریافته بود معروض داشت و باز مرخص شد و درین منزل حضرت شاعرشاهی پرتو توحه ترتیب و توزک لشکر و تقسیم امواج نصرت اثر امکنده تعیین معوض انتقال مرمودند و سرگردگی هراول لخواهر شهابت و دلوری راحه جیسنده و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراح کچهواژه و دلیر و ربهست پسران بهادر خان رویدله و سورحمل کور و نها و سنگه کور و پرتو پیراج بهاتی و حمعی دیگر از مداران کار طلب حالات نشان نأنها معین شدند و صف شکنخان نا توپخانه منصور و زمره برقدازان در پیش صف هراول مقرر گردید و سرداری التمش بحسن شحات و کوشش رنده نوئیدان احلاص منتش شلیخ میر معوض گشته امیر خان برادر او و راحه رایسنده راتهور و کیسریسنده بهورتیه و خان نثار خان حویشگی و حکمت سنگه هاده و میر رستم و منگلیخان و حید منصور و سید ریس العاندین نحاری و شجاع خان و میرداد امعان و جعفر بیگ ترکمان و نایرید عاری و گروهی دیگر از دلیران حالات کیش همراهی او مامور شدند و برانبار نصرت شعار سرداری زنده امرای رفیع مقدار امیر الامرا رودق گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و تیرم دیو میسودیه و مدل سنگه سیهودیه و معوض خان و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم و چندین دیگر در سلک کومکدان او انتظام یافتند و حانعالم و راحه برمدکه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولی آن روح

افزاده مصری اتعان منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام
 محمد اومان منصب هزار و چهار صد سوار کامیاب عنایت
 پادشاهه گردیدند (هزدهم ^{۱۰} محمد امین خان که بنابر قریب وصول
 دارا بی شکوه بموجب امر اعلیٰ از نواحی ^{۱۱} لوه کده برگشته بود
 با همراهان موکب اقبال پیوسته سعادت اندوز ملازمت اشرف شد
 نوزدهم ^{۱۲} نواحی قصده توده که حاگیر و وطن راحه رایسنگه سیدسودیه
 مت از بدول موکب طهر قریب میض آگین شد و راحه مذکور یک
 زنجیر دیل و دو سر اسب نا دیگر آشیا پیشکش نمود و درین منزل
 همایون بکرور مقام شد چون عظیم دردیگ و جنگ قریب بود حکم
 والا صادر گردید که خرابه و روائد کارحساب و احوال و اذقال غیر
 ضروری بقلعه که در قصده مذکور واقعست برده نگاه دارند و ناقتصای
 رای اصابت پیرا بعض از پرحتاران و خدمتگداران سرادق عرت را
 که سعادت پذیر دولت همراهی بودند دیرالجا گذاشتند و راحه
 رایسنگه را خلعت مرحمت کرده بمحافظت قلعه گماشتند (^{۱۳} درین
 هنگام دلیر خان بمرحمت اسب نا سار طلا و بهادر خان عنایت
 زره و خود و سید قاسم قلعه دار اله آباد منصب سه هزار و
 سوار و خطاط شهابت خان و پردل خان دعطای خلعت و دلیر ولد
 بهادر خان روهیله و رنجهای هر یک بمرحمت اسب و حواحه
 عنایت الله بنام دو هزار روپیة و عطای خلعت سرورای یافتند
 و بیست و یکم رایات عالیاب از توده نهضت نمود و بیست و چهارم

اندوخت میردهم تربیت حان حاکم احمدیر که قتل از وصول دارا
بی شکوه ناسا از قلعه برآمده بود بموکب نصرت قرین پیروخته
ادراک دولت ملازمت نمود پاندردهم امیرحان که بموخت امر
قزم الانقیاد مراد بخش را از قلعه دار الحمله شاهجان آباد برآورده
دگوالیار رحابیده بود به معسکرهایون پیوسته کامیاب ملازمت اشرف
گردید (پردل^۲ حان و شرزه حان از کومکیان شیخ میر و ترکزار حان
از همراهان صف شکنان شرف تقدیل سده سید یانند) و چون
دارا بی شکوه ناحمیر رسیده آماد زرم و پیگار بود رای مهر انوار
شهشاه نصرت شعار چنین اقتضا نمود که جمعی درسم قراولی تعیین
فرماید تا از کیفیت لشکر مخالف آگهی یابند حذر رحابند
تعارفان شاندردهم طاهر حان را رعایت ترکش بوارش نموده تا
جمعی دیگر ندین خدمت رخصت فرمودند (و هرخص گور
بمرحمت حمد عمر مرصع منامی گشته بهمراهی حان مذکور معین
شد و درین هنگام رند نوئیدان عقیدت منش شیخ میر بمرحمت
پنج سراپ ازان حمله یکی عربی ناسار طلا مورد ابطار عاطفت
گردید و راحه بمرنگه گور رعایت علم رایت مناهات امراحت و
سپیدی قلی حان سپاه منصور ناصانه پانصدی بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و راحه کش مکنه توپور ناصانه پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و حواحه رحمت الله ده بیدی
یاصانه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی میصد سوار و از اصل و

پانصدی هزار حواری مداهی گشت و درویش بیگ از اصل و اصانه
 بمصوب هراری هفت صد سوار سرلند شد ، هفتم بر دیگ قصه
 هندون مصوب حیان میروزی گشت و آنجا یکرورز اقامت شد درین
 منزل مصوب شکنجان که از شیخ میر در عقب مانده بود نا همراهان
 بموکب معلی پیوسته احرار دولت زمین نوس نمود و رعایت
 خلعت کسوت مداهات پوشید و فاضل خان و امالتخان دعای خلعت
 خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاه شاهاهی
 چنان اقتضا نموده بود که پرده گردان سرادق عظمی و اصل را
 بمستقر الحاقه اکثر آباد فرستند شیخ میرک و رموی خان و سید
 هدایت الله صدر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و
 حمعی دیگر را لمرحمت خلعت بواخته مقرر فرمودند که محذرات
 مشکوی حشم و الهت را بمستقر الحاقه رسانند بهم موضع وزیر
 پور مکیم عساکر منصور گردید درین تاریخ نهادر خان که بموضع
 پرلیع همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه پیشگاه
 حضور گشته بود بموکب طعربشان پیوسته دولت زمین نوس
 دریاقت و این منزل دیر یکرورز میض اندوز اقامت بموکب خارین
 میرور گشته یازدهم ار آنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصد توده
 در حائی اتعاق مقام بیفتاد درین تاریخ سید قاسم قلعه دار آله
 آباد که آن حصن ملک ندید را بحاندوران سپرده خود از روی
 صدق بیت مقدم عمودیت روانه درگاه آسمان حاه گشته بود نادراک
 دولت آستان نوس چهره اندوز طالع گردید و رعایت خلعت و
 خطاب شها متحانی و بمصوب به هراری هزار سوار سرمایة افتخار

در هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
 فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندر من ندیده
 لمرحمت خلعت و حنجر مرصع و اسب و علم و راحه مهاسنگه بهدوریه
 بعدایب خلعت و اسب و مترهین ندیده (^۲) عطای خلعت
 و اسب و از اصل و اصافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو
 صد سوار راو بهگونت سنگه و حیدسنگه بهدوریه (و جمعی دیگر از
 راجپوتان بعدایب خلعت مناهی شده بهمراهی او معین گردیدند
 و ^(۲) عرت حان از اصل و اصافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار
 و حسنعلی حان لمرحمت اسب نوازش یافتند (و همگی بعدایب
 حیدروانه سرمراری یافتند دوم حمادی ^{آل} آخرة رایات نصرت طراز از
 شکار گاه ناری باهترار آمده (زرر دیگر مقام شد درین اوقات
 مهانتخان صوغه دار کلل و اعتماد حان صوغه دار کشمیر هریک
 بعدایت ارسال خلعت و هوشدار حان لمرحمت یک قصه شمشیر
 معنجر گردیدند و دور بحیر فیل پیشکش راحه لمرنگه کنور و دوز بحیر
 فیل پیشکش حسام الدین حان بنظر انور رحیده رتبه پذیرائی یافت
 و محمد مقیم دیوان بیوتات بعدایت خلعت و خطاب مقیم حاسی
 سر بلند گشته خدمت دیوانی سرکار ملکه ثریا حنا تقدر نقاب
 نور امرای هودج عت و احتجاب روش آرا بیگم صمیمه خدمتش
 شد و موحدار حان از تعیر یردانی لغوحداری روپناس خلعت
 سر امرای پوشیده باصافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و

و اختیار قریه داصره اہمت و نامداری نادرشاه در یک اختر
والا گھر محمد اکبر داسائر ثمرات ریاض سلطنت و پرده گریبان
تنو عظمت کہ بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند
بحریم کعدہ حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
خان کہ در خدمت نادرشاه در یک اختر والا تدار از دکن آمده بود
شرف استقام شدہ سپہر احترام دریامت و اکرام حان بقویص قلعه
دارئی مستقر الخلافہ اکبر آباد از تعیر رعد انداز حان مورد انظار
اعتماد گشتہ رعایت خلعت و اسب و علم و شمشیر و مادہ میل
مماہی شد و حواہ عید اللہ بقلعه دارئی گوالیار تعین یافته
نامرایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسب و مادہ
میل و حطاب عید اللہ حانی و از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری
ہزار سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوتات بحطاب مقیم
حانی نامور شد و چون چندی بدیدہ کہ ہنگام معاودت زیات
خورشید تاب از پنجاب در سلک کومکیان آنصوبہ انتظام یافته بود
ناعوامی شقاوت و تیرہ سختی راہ نعی و طعیان پیمودہ از آنجا فرار
نمودہ بود در وطن خویش رفتہ بدردی و رہبری و اسد کہ شیمہ
قدیمہ آن صلاب بہاد بود قیام میدمود و متددیس راہ مالوہ از
شورش انگیزی و عصیان او در آزار بود للاحرم درین ایام دوع شر
و رع سرر آن مدبرند گہروحه ہمت ملک پیرا گشتہ سونہکن
بدیدہ کہ ہم از قوم اوسن و از حقائق نوم و لرآن ولایت و کیفیت
سرزمین آن گروہ فساد آئین آگہی داشت نہ تدبیر و استیصال
آن حسران مآل تعین یافت و باضافہ پانصدی ہزار سوار بمنصب

حرکت شده بود معلوم نمود و همین و مقوری در ارکان عزم و داعیه اش
هم رسید و در مصلحت کار خویش متروک گشت درین اثنا
نوشتۀ از راحه حسرت سنگه عصیان منش شعر تکلیفیت حال
حدود و تحریر آمدن آن دایم حرد بصوب احمیر دار رسیده
محرک ملهله عریض ناطلتش گردید و ناخستهار موافقت
و مراقبت آن شقارت شعار و امید جمعیت قدیلۀ راترور دیگر
اقوام راحیوتان که اوطان آنها در بواحی احمیر بود تجدید اراده داد
حدود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشتۀ مدعی
بر مرید تربیت و تاکید از راحه حسرت سنگه صلاکت کیش آن
نمده حوی محال اندیش میومید و آتش عزمش نداد سعادت
تند تر میشد تا آنکه به میره ده سه مدای از خود پیور است
رسید و تلمه حال بد مال آن تیره لحت برگشته روزگار عنقریب
موقوف حاسه حقائق نگار خواهد گردید اکنون عدل یگران قلم بصوب
تحریر وقائع حضور اشرف تادۀ از حای که سر رشته حسن از کف
گسخته بود دیگر ناره موایج نگار میگرد نیست و هفتم حمادی الوای
رایات جهانکشا پرتو دولت و اختیار ی لشکار گاه ناری انگنده عمارات
میس اساس بکنار تالاف مهدط انوار برول حاقان ملک حداب گردید و
سه روز در آن بچپرگاه اقبال بساط اقامت گسترده و شاط اندور شکار بودند
و چون قراران در نیشهای آن بواحی دو شیر دیده بعرض همایون
رسانیدند شهشاه شیر دل هرر صولت لشکار آنها توحه فرموده آن
دو ساع خادگرای را که مصرت رسان ساکنان آن سرزمین بودند
به تعک از پای در آوردند درین هنگام عرۀ ناصیه چشم

مواد شور و شر کوشد و گاه اراده بر آمدن بهمت احمیر و قصد صف
آرائی و بدن با موکب عالم گیر می نمود لیکن آنجا که صدمه
اتصال دسمن مال شهشاه جهان رعس امکن باطدش گشته از لطمه
قهر و مطوب پادشاهی چهره همتش رنگ حرأ در ناحته بود در
ارتکاب این عریمت ترده داشت تا آنکه خدر حنگ آله آباد
بطریق غیر واقع و بر عکس آنچه روی نمود بار رسید و سب آنکه
نثار چشم زحمی چند که موکب طغر پیوند را دران محاربه روی
داد بیدلای که در عین حنگ و آدیرش از صعرکه قتال رج تافته
نودند بی تحقیق الحام حال از حدرهای موحتس کشور آشوب خود
را بدر بردند و بحست آن احبار کادنه باطراب و اکناب رسیده
شورش امرا گردید و پس اربن حدرهای ویدروزی اثر اولیای سلطنت
مامعه امروز دور و نزدیک گشته سرمایه امن و امان ملک و دولت
شد محملا آن مساد اندیش منده گر بمحرد شیدس آن حدر کدب
اثر بی توقف و انتظار و تغتیس حقیقت کار عریمت صوب احمیر
مصمم نموده عره حمادی الآخرة از گجرات برآمد و شاهنوار حان را
با حمیع اتناع و لواحق ار پسران و حویشاں و کوچ مراد بخش که آنجا
نود و اکثر کوسکیان عمده آنصونه مثل رحمت حان دیوان آنجا همراه
گرفت و سید احمد برادر سید حلال بخاری را که حر بهست مرز بندی
شاه عالم و اندساب بخاندان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم
نهره از شایستگی بداشت صونه دار گجرات کرده چند کسی از بوکران
خود آنجا گذاشت و چون ار گجرات سه مرحله پیمود ناحدار مدهیان
و بوشتهای که باو می رسید کدب احماری که او را باعث جرأت ترین

درآمده سرحد سري نوداشت و دست تصرف و تعرض ناموال و اشیاء و کارهایجات مراد بخش که آنها مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف گشت و چنانچه عادت آن تہی دست نقد سعادت بود انوار اسراف و تدبیر گشوده در صدق فراهم آوردن لشکر و سپاہ شد و کومکیاں آنصوبہ را بداد و دعوت و احتمالت و بخشش فریفته بدادن مناصب نامناسب و ورزهای بی موجب و خطابیہا بیجا ہدایہ آرای سعادت و نیکوئی گردید و طمع در محصول و حراج بندر حاصل حیر موت نموده امیدای گجراتی را کہ در زمان اعلیٰ حضرت بچند حکومت آنها کرده و آہوت در گجرات بود از جانب خود بآنها فرستاد و صادق محمد خان ملارم سرکار والا کہ منظم امور بندر مذکور قیام داشت بی کوشش و مدافعتی از بیجوہری و ناکردہ کاری خود معرول شدہ تمام مہام آنها را دست اختیار او گذاشت و چند روزی کہ امیدای نایب حکومت عاریت منصوب بود انواع احتلال بمہمات مالی و ملکی آن بندر رسانیدہ تنصیب اموال خاصہ شریعہ حساوتہا کون و آخر الامر بنار پیرس عتاب نادشاہی کہ نمونہ سطح و عقاب الہی است گرفتار آمد تا بحملہ دارا بیشکوہ حصاراں پڑوہ در گجرات مدت یکماہ و ہفت روز بسر بردہ موحی آراستہ و لشکر شایستہ کہ بدست و در ہزار ہوار بود فراہم آردہ توپخانہ حونی آراستہ دیگر تارہ دماغ ادبارش از باد عرور و پندار گرم شدہ حیالات فاسد بخاطر راہ داد کافعی عزم آن میکرد کہ از گجرات نصوص دکن رنہ آنها عمار مساد انگیرد و از قطب الملک و عادلخان استعانت نمودہ در توفیر لشکر و تکثیر

زندگی که گوهریست کم یاب و درین قسم اوقات جبر از دیرین
 ندهای و پاکیش راحب عمودیت و ثابت قدمان مسالک احلاص
 و دریت چشم نتوان داشت در کسی مشاهده نمیکرد نازوی همت
 سست کرده در مقام مداومت و صمدیت بشد و با کمال دعوی دانی
 و مهمیدگی سر رشته صلاح دانی و صواب اندیشی از کعب گذاشته
 بمقتضای رسته خاطری و بقار دامن که دور از آئین زندگی است
 راه مهمیده پیمود اگر بر حاد زندگی و دولتخواهی ثابت قدم بوده
 به دیرین حرأت و نازوی همت کار میکرد آن بجزد مساد اندیش
 را که در آن وقت لشکر و سپاهی چندان داشت مانع دخول باحمد
 آناد میتوانست شد و بر تقدیری که ایدمعی از دیرین طاق و
 قدرت خود مرآت میدید نایستی که قتل از وصول او ناآلوده از آنجا
 برآمده ندکن رو یا خود را به پدشاه حضور رساند چنانچه شهشاه
 هوشمند دانست آئین که از مرط پیتش بینی صورت اینکال در مرآت
 صمیر الهام پذیر میدیدند لورا پیشتر درین باب ارشاد فرموده بودند
 و مرمان سعادت عدوان متضمن اینمعی از موقف عاطمت صادر
 شده بود حاصل که هم از خطای کنگش و تدبیر و هم از کم عباری
 نقد احلاص و صعب عقیدت که همگان را از حلاص متوقع بود نادای
 حقوق عمودیت موفق نگشته قرار گرویدن و سازگاری ندان بيشگوه
 دان و با رحمت حال دیوان آنجا و حمیع کومکیان آتصوده نامتقدال
 آن بی بهره جوهر دولت و اقدال از گجرات برآمده در موضع سرگنج
 که دو کرههی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی
 و حیر اندیشی پیش آمد و آن داخل پرتو بی مانع و مراحمی بشهر

وجود لشکر رستمی که با او مدارست و مددست تواند کرد
 حالی میدادست نعمت آسود قدم در راه چو و پیدان گذاشته
 برهمانی و امداد بعضی رسید ازل از راه گنا در نایب شور که
 طریقی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار و نگری وادی
 انداز گردید و چون ولایت کچه رسید سر را از آسمان
 و نامانند اندیشی سوز حواش از ریان شداخته نامد مال شفاست
 و با او ملاقی شده دارا ای شکوه از مردم مریدی که داشت متابعت
 و لشکش بسیار باو گرد و دحضت برای چهر بی شکوه بحر
 حوث خواستگاری نموده نامرد ساحت رسیدار مذکور دلتا
 استمالت و چرب ربانی های او دریغته گشته آن آرا تیه حد
 را از میان ولایت حوث راه داد و او آسمان با قریب ده هزار کس
 از مردمی که با او مانده بودند روی عمرمت لشکرات نهاد شاه نوار
 حال صوبه دار آسمان که دران تارگی نای صوبه رفته بود چون از وقوع
 قصیه که هنگام توحه زیات انبال از برهادر بقصد دفع فتنه آن
 باطل پژوهه دنانر رعایت مصالح دولت و مرامروائی و نظر
 بر مقتضیات شاه سلطنت و جهاکشائی مدست باو ظهور یافت
 چهره احلامش حدشه ناک گشته مرآت عقیدتش مدار آورد
 رخشهای نعمانی بود و بدر لشکری شایسته که نای متصدی مدد
 و پیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسیده اند
 آن صوبه نکرده بود و در کومکین گجرات هم که کهنه فعله آنجا شده
 برای رونق کار و گرمی بازار حوث هنگامه حور واقعه طلب بودند
 اتعاق و انقیادی که نایست حوث و حوهر توبیخ خدمت و دیکو

مرورید مدامی گردیدند و میر فتح خلعت یافتند در ملک کوسمیان
اکثر آرد منتظم شد و نیست و سیوم عمارات بدص اساس شکارگاه
روپاس شرب اندوز درول اشرف گشته برف آں عرصه دلدیر
و نشاط صید بختیر بهمت امرای طبع مدارک شهشاه اقلد شکار
عالم گیر گردید و روز دیگر آتیا مقام فرسوده شکار وحوس و طیور
معمرت پیرای خاطر پر نور بودند و نیست و پنجم کهرایات عالیات از
آتیا بهمت نمود عمدت نوینان احلاص کیش شیخ میر و دلدر حال
معوکب گیهای ستان پذیرفته سعادت پذیر ملازمت اکسار حاصیت
گردید و عاطفت پادشاهانه هر یک را عطای خلعت خاص واسپ
نا سار طه اختصاص بخشید •

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل

لکجرات و کیفیت در آمدن او باحمیر

چون باطراں این روز نامه مآثر اقبال را اطلاع بر محملی از
حال آن حسراں مآل بعد از رسیدن ولایت گجرات و کیفیت
در آمدن او از آتیا بصوب احمیر ضرور میدماید کلک بدائع ارقام
سر رشته وقائع حضور لامع الدور را دریدمقام گذاشته بشرح بعض
احوالش میگیرید چون ادواج قاهره در تهنیه دموحت فرماں همایون
و سایر مقدمات دیگر که در محمل حویتش رقمرد کلک بیان شده
از تعاقب آن بد عاقبت دار ایستاده طریق معاودت سپردند او
ایدمعدی را بدیمت شمرده دیگر ناره هوای خود سری و مودای
محال خوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت گجرات را از

حریمی و صارت یامت و دو روز دیگر حدیو مؤید مطعراکجا نساط
اقامت گسترده چمن آرای دولت و کامرانی بودند و در عرض این
چند روز که فتح شکار و باغ دور منزل از پرتو لوای جهان کشایی
مروع سعادت داشت واصلحان مدر سامان برخی از اموال دارا بی
شکوه را که درین مدت بحسن سعی و اهتمام حان مذکور بحیطه
مدط در آمده بود و از نقد و حائس قریب پنجاه لک روپیه میشد
بدطر انور شاهنشاه حسان گذرانید و بیست و یکم موبک حاه و حلال
اران سر منزل دولت و نستان سرایی حشمت بهست نمود و چون
مقرر شده بود که امیر الامرا درین سفر میزوری اثر ملازم رکاب نصرت
مآب باشد در منزل دوم محصل حان که بصوبه دارچی مستقر الحلاه
معین شده بود و عنایت خلعت و میل و اضافت پانصدی در صد حوار
لمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار مدهای گشته ندان
خدمت رحمت یامت و تقریحان نعطای خلعت خاص و معتمد
حان حواجه سرا لمرحمت حمدهر میداکار و یک رنجیر میل و اراصل
وامانه لمنصب هزاری سید صد حوار و محمد صالح دیوان بیوتات اکثر
آباد نعنایت خلعت و خطاب مکر متحانی و حاجی محمد سعید
دیوان و سائر متصدیان آن مرکز اقبال (و ^(۵) محرم حان حواجه سرا
هریک) نعطای خلعت و حکیم صالح شیرازی نعنایت خلعت مرموع
سرمرار شده رحمت انصراف لمستقر الحلاه یافتند (و ^(۵) هوسدار حان
لمرحمت یک رنجیر میل و سوهکرن ندیده نعطای گوشوار

داد سازند لذا برین عزم لحول بمستقر خلافت بنموده مقرر فرمودند
 که برای سرانجام دعوی مهمام دوروز دران کچیرگاه دولت و دوروز
 در باغ نور مدخل مقام کرده ازانجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین
 روز خسرو بن بدر محمد خان که در مستقر الخلافة بود و مصلحان
 مدیر سامان (^۵) و میرزا نوزر صغوی و معتمد خان حواحه سرا نا جمیع
 متصدیان مهمات مستقر الخلافة شرف اندوز ملازمت اشرف گشته
 بعدایت خلعت سرمرازی یافتند و راحه راحروپ که بموجب فرمان
 طلب از تهاة چاندی که سرحد ولایت سری نگرانت بسدة سلطنت
 آمده بود حده سایی عند خلافت گردید (^۵) رندهای دکنی که در جنگ
 ناشجاع زخمی یرداشتند بود دولت ملازمت یافته بعدایت خلعت
 و ناصاف پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد
 سوار مناهی شد و سید بهادر باره ناصاف پانصدی صد سوار
 بمنصب هزار هشتصد سوار چهره اعتبار بر افروخت و شیخ محمد
 معید و شیخ محمد معصوم پهران شیخ معصور مرحوم واقف اسرار
 حقائق و علوم شیخ احمد سرهدنی که در هر یک مسائل و کمالات
 صوری و معدوی حلف الصدق آن مالک مسالک طریقت و عرفان
 است باعام سه صد اشرفی و میر ابوالدقا ولد میر محمود صغاهانی
 باعام دو هزار روپیة و خوشحال خان کلاوت باعام یکصد اشرفی و
 حمعی دیگر از بدها باعامات لائقه سوره نوازش گردیدند (هر دهم
 رایت مدصور از فتح شکار ناهترار آمده باع نور مدخل از برول همایون

که در رعیت و حصانت و رصانت شهرک روزگار و حدسگاه کج (دشمن)
 حشرات شعار است نعره‌مند تا آتشی پای وند رندان منکبات بوده
 از حیوانات محال مارع مال باشد لضم رابع گنئی مطاع تمام امیر
 حان حارس قلعه دار الحکمه صادر گردید که بود از رسیدن عمده
 یونانیان شبیح صدر که نه موجب درمان همایون با عساکر منصور از
 تعاقب دارا می شکوه درگشته بر حجاج احمدشاهی به بدشاه ارسال
 می آید آن می درک حوهر درایت را از قلعه مذکور برآورده تا
 تأییدان خود و کومکبان دار الحکمه و جمعی از همراهیان شبیح میر
 نگوالیار رساند و از آنجا بموگک مدلی پیوسته تا مهین برادر احسان
 پرور خویش شرب اندوز رکن طعراثر باشد و صفی حان که در قلعه
 دارمی کانگه اردو آثار بیکو بدنگی ظهور رسیده بود قلعه دارمی
 دار الحکمه مورد ابطار اعتماد گشت و بعدایت اسب و علم و دامان
 هزاره پاصد - وار بمصوب و عزیزی هزاره حوار بوارش یافته
 مرخص شد که نزد می خود را بشاهشاهان آباد رساند چهاردهم که
 دو گروهی فتح شکار مرکز رایت طعراثر نگار بود تفویض از معتقد
 الحکمه اکثر آباد رسیده باستم سده سپهر نبدان حرمایه معادت
 اندر رحت و روز دیگر ساخت دلکشای فتح شکار مصرف حیان
 حشمت شده عمارات دلشاین آن میص اندوز برول معهود گردید
 و چون بقصد دفع و اتصال دارا می شکوه و تعدیه و تادیب راحه
 حصوت سنگه صلاحت پزیره عریمت صوب احمدیر پیش نهاد خاطر
 گیتی حدیو عالمگیر بود و می خواستند که می توقف و درنگ
 راست توحه تا حدود افراتحه کعبیت آن مهم صمیمه این فتح خدا

هزار سوار و رشید خان از اصل و اصافه بمنصب سه هزار و سه هزار
 سوار و لودی خان باصافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار و
 پانصد سوار و از اصل و اصافه یک هزار و پانصد سوار و دو هزار
 و دو صد سوار و سید مطهر خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و
 دو صد سوار و علی قلی خان بمنصب دو هزار و سوار سوار و قرمانش
 خان باصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و هشتصد سوار
 و همت خان باصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و چهار
 صد سوار و الله داد ولد احلاص خان باصافه پانصد سوار
 بمنصب هزار و پانصد سوار و از اصل و اصافه رند هتخان
 بمنصب هزار و پانصد سوار و هزار و پانصد سوار و سید درویش
 خان و پانصد سوار و دو صد سوار و عبد الحمید بیجاپوری بمنصب
 هزار و سوار سوار و قادر و داؤد و عبد الناری انصاری هر کدام
 بمنصب هزار و پانصد سوار و مرزا یافند (دوازدهم زند) امرای
 ربیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الحلاوة اکبر آباد داشتند
 حلال در آمده و چهار مدلی فتح شکر بموک معلی پیوسته تا
 عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران حویش کامیاب
 ملازمت اکسیر خاصیت گردید و نعطای خلعت خاص کسوت مناهات
 پوشید و چون درین ایام از روی دور دینی و مصلحت گردنی رای
 عالم آرای اقتضای آن نموده بود که مراد بخش را از قاعه شاهسپاهان آباد
 که مستقر اورنگ خلافت اند دنیاد است و پیش بهاء خاظم مقدس
 آن بود که بعد از این از مهم دارا بی شکوه آمر کر سلطنت را بعد
 برول اشرف آسمان پایه گردانند برآورد و قلعه محکم اساس گویار

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار مریدند گشته رحمت خاکبر
 یامت و اندر من بدیده ناصانک پانصدی و دویست سوار و سوار
 قیام هائی لخطاب الف حانی و ناصانک پانصدی صد سوار منصب
 هزار و پانصدی هفتصد سوار و قناد بیگ ناصانک پانصدی منصب
 هزار و پانصدی دویست سوار و شرف خان بیگ ار اصل و اصانه
 منصب هزار و پانصدی صد سوار بیس اندر مریمت گشتند و حیدر علی
 خان و حواجه عیدک الله عزیزک بعدایت خلعت و سنجید و ولد الله
 وردی خان بدوخت خلعت و اسب و انعام سه هزار و دویست صدایی
 شدند) درس اوقات عالم از ملتان و ظاهر خان از خاکیر خود رسیدند
 حیدر علی صد خدمت گردیدند و چون بوگل حیدر علی سلطنت تازه
 بهال گلش خدمت ناکشامراد و والا گهر محمد انور نا بردگیان مرادق
 دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور امیر الدوله
 از اسحا متوجه کعبه حضور گشته بودند حانه ران خان بعدایت خلعت
 نوارش یافته ناحیه می مرخص شد که در سره شد آں عمره ناصانک دولت
 را نیروی نعمت مرست رساند (و منصب قناد خان صوبه دار تهنه
 ناصانک پانصدی پانصد سوار چهار هزار و سه هزار سوار و منصب
 مریمت خان ار اصل و اصانه دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت
 و مناصب امرای که در رکاب پادشاه رانده محمد سلطان معین بودند
 بعدایت پادشاهانه امیرایش پذیرفت از اسحله فتح جنگ خان
 ناصانک پانصدی پانصد سوار منصب سه هزار و پانصدی سه

نوده نحای آن بد کیش محال اندیش ریاست قوم خویش کند
و محمد امین خان را هنگام رحلت نعطای خلعت خاص و شمشیر
و اُمپ عربی با ساز طلا و یک زنجیر میل مشمول مرحمت فرمودند
و چون در عرض اشرف رسید که سیف خان اراده گوشه نشینی دارد
اورا از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تعیر او آخته
دییگی ساخته بعدایت خلعت و ناصافه پانصدی دو صد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار هر بلندی بخشیدند و در صدر
مذکور یکرور مقام کرده پنجم از اسکا قرین دولت و کامرانی بهست
نمودند و تا بموضع عباد پور که نزدیک ده سموکر است ازین
جهت که صف آرائی عساکر اقبال نا دارا بیشکوه فتنه سگال و فتنج
و میروزی اولیای دولت بی زوال در بدیگی آن اتفاق افتاده
الحال نعرمان همایون موسوم نعتج شکار امت حای دیگر مقام
نفرمودند (نرخ) از مواج حضور پر نور در عرض این فرخنده ایام
آنکه سادات خان ناصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار مورد مرحمت گشته نجاگیر خود مرخص شد و بهگون
سنگه هاده که در جنگ نا شجاع زخمی برداشته بود شرف نسط
ریوس دریافته بعدایت خلعت و اصل و ناصافه و منصب دو هزار
پانصدی هزار سوار کامیاب بوازش شد والله یار خان میر توروک
نجد من داروغگی ملازمان خلو که قتل ازین نسیعمان معوض بود
تعین یافته نعطای خلعت و ناصافه پانصدی هزار سوار بمنصب

بعدایت خلعت و اراضل و اصابه دمدمب هزاری هزار حواری
 صدایی گردید میدوم ربابات منصور از تاج پور گذشته برل بود و
 اراسیا که تنیده و گوشمال راحه حسودیت حاکم مملکت شمار و مرا
 دادن آن حشرات معش رشت کردار که طفل حقیق و حقیقی بر مملکت
 موالحه از موکب معلی رو گردان شده بود و نگاه مبار و ادبار راه
 وطن بیتش گرفته عزم پیوستن دارا می شکوه و ملوک مدعی انسان
 باحفظهار آن اطل پزوه در خاطر داشت نردست ممت ملک پندرا
 لازم بود و تاخیر درس امر و فرصت دادن از مدامی آنس دستور
 صواب اندیشی می نمود و حضرت شاهنشاهی درین مدارل محمد
 امین حال میرنشینی را با موحی از امر و مصلحتداران مثل عدن الله
 خاں و هریر خاں و محمد بیگ ارلات و سید محمود داره و بلدک
 حمله و بصرت خاں و مرهاد بیگ علی مردان حانی و محمد ظاهر
 بواسطه رستم خاں و راحه سورحمل کور و سید لیحانوی و سید
 علی اکبر ناره و روپ سنگه راتهپور و سید قتار ناره و سید داس
 و راحه سنگه کور و گروهی دیگر از بددشاهی کار طلب پیکار دور مداران
 حالات آنس شهامت خوکه قریب ده هزار سوار بودند ناخداصل آن
 مرحیل اعل لال تیمین مرمود و رایسنگه راتهپور را که برادر راند
 راحه حسودیت سنگه است لفظان راحگی نامور ساحت و بعدایت
 خلعت و میل نا ماده و شمشیر مرصع و نقاره و اعمام یک لک روپیه
 ناصانه هزاری دو هزار سوار بمصیف چهار هزاری چهار هزار سوار
 پایت قدر و منزلت امزده همراه نمودند که بعد از مهتاصل شدن
 آن مقهور راحگی قبیله راتهپور و مرزبان ولایت خوذه پور دار منعملق

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری
 ناضافه ششصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار سرمرار گشتند و از اصل و اضافۀ دلاور خان بمنصب هزار
 و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزار و پانصد سوار
 و قلعه دار خان بمنصب هزار و چهل صد سوار نوارش یافتند دوم
 ماه مذکور نواحی کهانم پور مصر سراق مدصور گردید و مکرم
 خان بعدایت خلعت خاصه و اسپ ناساز طلا مناهی گشته بدستور
 سائق نفوذاری مرکب حویدور مرحص شد و میرزا خان و راجه
 سکانسنگه نندیله و گروهر داس و مدوهر داس کور خلعت یافته
 صمیمۀ کومکیان بادشاهراۀ نامدار عالیقدر محمد سلطان شدند
 و میر نعمت الله لکطاب نعمت الله حانی و عطای خلعت سرمرار
 گشته همراه مکرم خان لکوپور مرحص گردید و میر محمد هادی
 لکطاب هادی حانی نامور شدۀ رحمت خاکیر یافت و سیف خان
 لمرحمت شمشیر و اسپ ناساز و طلا کامیاب عافعت شد و سلطان
 بیگ نعلقه داری آلۀ آباد معین گشته بعدایت خلعت و اسپ و
 از اصل و اضافۀ پانصدی هزار و پانصدی سوار سرلند گردید
 و نصرت خان ناضافۀ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار و برهاد بیگ علی مردان حانی ناضافۀ پانصدی صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیرامان که
 تازه در سلک بددگی انتظام یافته بود بمنصب هزار و دو صد سوار
 و لای بیگ کوالی از اصل و اضافۀ پانصدی هزار و پنجاه
 سوار سرمرار گشتند و عمر ترین نفوذاری کزۀ و فتحپور معین شده

و دولت خواهی و سپردن قلعه به ندهای نادرشاهی دانست و رقیقه
 مشعر بمراسم ندامت و استعفا حرائم و اراده تسلیم قلعه ناریای
 دولت دیروال و خواهش اسلاک در ملک ندهای عتقه اقبال
 نجان دوران که از زمره کومکین نادرشاه بود ارحمند والا تنار محمد
 سلطان بود نوشته تا عرصه داشتی که درین باب خدمت ایستادهای
 پایه آوردن حاکمیت نکلک بحر و انکسار نگاشته بود حان مذکور
 فرستاد و او را بمقامت آنکه قتل ازین محاصره اله آباد قیام
 داشت و احاطه طلب امان از پیشگاه فصل و احسان ساخت حان
 مشار الیه مکتوب او را تا عرصه داشت خدمت نادرشاه بود والا برادر
 برده ایشان حقیقت ایدمعی بدرگاه خلایق پناه معروض داشتند
 و عرصه داشت او را فرستادند از آنجا که عذر بیوشی و خطا پوشی از
 حلال مکرم و شرائع احلاق شهشاه آفاق امت او را امان داده یزلیع
 کرامت نشان رقم نداد پذیرفت که حاکم دوران ناله آباد رفته قلعه را
 متصرف شود و سید قاسم را لعواطف نادرشاه مستمال ساخته
 روانه درگاه آسمان حاکم سار و خود صوبه دار اله آباد بود حکومت
 و ایالت آنجا پردازد و حان مذکور بعدایت ارسال خلعت سرمرازی
 یامت و فرمان جهان مطاع به دارون حان که همراه معظم حان بود
 صادر شد که بعد از رسیدن به پنده بصوبه دارین آنجا منصوب باشد
 و مددش که چهار هزار سی هزار سوار بود ناصبه هزار سوار دو
 اسبه سه اسبه امرایت پذیرفت و درین هنگام سیحان قلعه دار
 کنگره شرف زمین نوس آستان معلی دریافتد بعدایت خلعت کسوت
 مداهات پوشید در آنچه مار نگه ملام ناصبه پانصد سوار بمدد

فتنه اندیش و تعدیه و تدبیر راحه خصوصیت سده صلالت منش
 حسارت گناش نموده برونی خاطر اقدس ازان دو مهم پیردازند
 مدائرس عمره حمادی اتول موکب حاه و حلال از کنار گنگ باعتراز
 آمده و مردم مراحمهت مرحله آزای اقبال گشت و بواحی قصه کوره
 مصرت خدام طغر اقصام گردید درین مدخل حسمه از عرضه
 داشت دلاشهراد؟ والا بران میده سلطان حمر فتح قلعه اله آباد پرتو
 وصول اوگنده طغانه کوس و بیروزی سامعه امروز اولیای دولت گردید
 تقدیس ایدمقدمه آنکه چون باشیاع قلمه داری اله آباد را چندانچه گزارش
 یافت بدستور سابق رسید و اسم نوکر دارا بی شکوه معوض داشته
 بود و از سید عبدالعزیز نام یکی از اقوام خود دیدات خویش در
 قلعه گذاشته با لرحی از سپاه همراه باشیاع آمده بود بعد از هزیمت
 باقی آن تیره نسبت از روی پستیگی و منصوبه شناسی ایلغار نموده
 پیش ازان مرحله پدهای والی قرار خود را ناله آباد رسانید و با
 تانسان خویش داخل قلعه شد و چون باشیاع ناله آباد رسید
 چندانکه سعی و تلاش کرد که قلعه را بتصرف آورد مید قاسم از
 صواب اندیشی و مثال بدی بایده معنی تن در نداد اما بمقتضای
 زمانه ساری می اتمله مداراتی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان
 تنها از قلعه برآمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده
 بقلعه رست و چون حمر آمدن نادشهراد؟ حورشید قدر سپهر مکل
 محمد سلطان با معطم حان و مائز عساکر بصرت نشان ناله آباد
 رسید از صدمه صوات سپاه طغر پناه حصار عادیات بر خود تنگ
 مصادیده چاره کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق ندگی

حان و وحیدار بهر گداشته ولی بیگت علیمردان حانی را بداروغی
توبخانه آنجا گماشتند و آمر حان را زمره آعران در سکه و زاهد بیگ
حوراعاسی و حاحی الله وردی را نا یکصد حوار برق انداز در قصه
لوهری مقرر داشتند که از طریق ناحیه بوده مابع رسیدن آدوقه
لمحصولان باشد و هشتم ماه مذکور در بهر کوچ کرده بر حجاج
استعمال روانه پیشگاه خلعت گردیدند • اکنون حاتم حقائق نگار
تحریر وقائع حضور سراسر روز نار گشته سر رشته نگارش سوانح دولت
امرا را از حانی که گداشته بود نار تکف می آرد •

ذکر توجه الوبه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت
ناشجاع از موضع کچه و بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت
تدبیر استیصال دارایی شکوه ادبار ورین و تنبیه راجه
جسونت سنگه حسران مال و مژده تسخیر قلعه آله آباد

چون بعد از هزیمت یافتن ناشجاع مدت شش روز بموضع
کچه و روز دیگر بساحل دریای گنگ از پرتو ماهچه رایب
جهاں کشا نور آگین گشته امواج بصرت اثر بتعاقب آن برگشته اختر
تعیس یامت و خاطر جهاں پیرا از مهم او فراغت پذیرفت از یکتا
که حمر رفتن دارایی شکوه نگرات و شورش انگیزی و فتنه سکالین
او در آنجا بمسامع حقائق مسامع رسیده بود بدین اربن توقف در
حدود آله آباد حاضر بدانسته بر صمیر مهر بطیر چنین پرتو افکند که
عنان سمدن عزیمت نسوی معاودت تافته لوائی به صفت والا بمستقر
الخلافة اکبر آباد بر امرارند و تدبیر دح را استیصال دارایی شکوه

طغر قرین از تهنه نکرده مسیح اراده تعاقب و حرم عریضت مراجعت نمودند و بنابرین صوابدید نوزدهم شیخ میر نادایر خان و سائر همراهان ازیں روی دریا وصف شکلیان با کوهکیان خود ازان طرف کوچ کرده عدان معاودت بهر معطوف داشتند و از احداث مہدیان بوصوح بدوخت کہ دارائی شکوہ هشتم ربیع الاول بقصد بدین کہ درسی گروهی تهنه سمعت گجرات واقع است رسیده از اسکا روانہ ولایت کچہہ گردید و بطریق سہ مرحلہ بکنار چول رسید و چون درین حال از بہت کمی ناراض تالابہای آن راہ ہی آب بود و در بعضی جاہا کہ چاہی بود لشکر را کفایت نمی نمود دران دورہ سہ منزل ارہگدر کمی آب اکثر لشکریان حصاراں مات نزدیک بہلاکت رسیده دواب بعبار تلف شدہ و یازدہم داخل چول شد حقیقت چول مذکور آنکہ دشتی شورمان است بمساحت چہل کروزہ درکنار دریای شور و در تمام آن مساحت آب شیریں مطلقا نایاب و از ہدہ مونسای آب حلوا اہواج مراست و بواسطہ قرب دریا در بعضی مواضع آن سرزمین نوعی از گل امت کہ در تہ آب دارد و دواب دران فرو میرود و بھدی آنرا دلدل گویند و در حادثہ پیش از چند ہوار پہلوی ہم عمود نمی تواند نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لوء کہ داخل ولایت کچہہ امت و از اسکا یک راہ المکرات جدا میشود و راہی دیگر بچوبا گدہ القصہ شیخ میر وصف شکلیان با عساکر و بیروزی شان ششم ربیع الثانی بہ ہر رسیدند و بکروزہ بہت بدوخت آنجا و تدبیر تسخیر قلعہ اقامت نمودہ بارہ توپ با آنچہ از آلات و ادوات توپخانہ ہمراہ بود برد ناظر

روز شیخ میر و دلیر حان با لشکر طغر اثر ار عقب رسیده نزدیک
شهر مدخل گردیدند و قنادر حان که از پیشگاه خلافت صوفیه دارای
تئنه نار معوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز حذر رسید که
دارا بی شکوه از آن طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت
و چهارم شهر مذکور صف شکمجان از حائی که بود کوچ نمود و سه گروه
از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب
برول گرد و بصراحتام کشتی و بهتن حشر پرداخته هفتم که حشر
بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف مدخل گردید در حال این
احوال یربع لارم الامثال بنام شیخ میر و دلیر حان پرتو ورود
انگند که ترک تعاقب نموده بر حجاج سرعت و استعمال خود را
به پیشگاه حاء و حلال رسانند که کارهای اهم در پیش است ندانان
شیخ میر و صف شکمجان و دیگر دولتمخواهان یکجا فراهم آمده در باب
پیش رفتن از تئنه و معاودت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و
مطارحه نمودند و چون منازران آن حیش مسعود درین یورش
فیروزی اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید پیموده
در تکوش انواع رنج و تعب و متحمل اقسام محنت و مشقت
گشته بودند و اکثر سپاه و لشکریانرا مرکوب و بار بردار تلف شده
بضاعت ایلغار بود معینا در حرارت عاصفه همراه بیش از تکواه
یکماه مواجب سپاه در نموده اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد و نیز
راهی که دارا بی شکوه حدال پرتو ندانان اضطرار اختیار کرده رهگرایی
وادی مرار شده بود اکثر آن چول و دیانان بی آب و آبادانی بود
لحرم زای دورین دولتمخواهان صلاح گزین تحویر پیش رفتن لشکر

لشکر از آب عبور نمود صف شکنجان با همراهمان از آن طرف دریا
کوچ کرده بمرحاض صرعت روان شد و بیعت و هفتم شیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هردو لشکر باتفاق کوچ
کرده راه مقصد سپردند و قراولان حنون میروزی پیدا کردند که در
تهته از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بعسکر طغر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی مرار با
حدود انبار بیست و ششم صغریا محل تهته شده معزم رفتن گجرات
سپاه و اردوی خود از آب میگذرانید و عمره ربیع الاول دیگر ناره در
اقدامی راه بصف شکنجان که از شیخ میر پیش افتاده بود نوشته
ترکناز خان که نا عبدالله بیگ بیمن و زمرة اعران قراول اسواح قاهره
بود رسید مشعر ناکه دارا بی شکوه بیست و نهم صغریا دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهته با گروهی از محالغان بد مآب که
هنوز از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویرش روی نمود و جمعی
از آن گروه حدال پروه طعمه تبع انتقام مداران شهامت کیش
گشتند و پاره زحمی شده از بیم آتش تبع خود را در آب افکندند
و چندی دستگیر سر بلخ قهر و حالات نهادان نصرت نشان
گردیدند و از نندهای پادشاهی یک کس حان نثار گشته بر حی چهره
مردی بگلگونه زخم پیرا شدند و دارا بی شکوه خود هنوز در آن طرف
آب درول دارد حان مذکور با اجتماع این خدیر آن روز چهارده کروه
پیموده در یک گروهی تهته بکنار دریا درول نمود و روز دیگر مقام
کرده بخشی سپاه نصرت پناه را با محکم معصوم شهر مرستان که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد صط کند و همان

پیموده از هر مرحاری گن پاداش اعمال چیده و از هر رنگ
 نایب حدال سنگ مکاب در راه خود دید در بیوتت اگر چه
 طاهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دست ادا برام
 آمده بود اما ایام سہلش منقضی نگشته رمان مقدر بر حیده بود
 شاهد این مقصد در آئینه حصول چہرہ نما شد و چندی دیگر
 در پردہ تعویق ماند و چون هنگام آن رسید کہ کار گداں آسمانی
 آن صید از دام حسنه را نکند تقدیر بسته دست قہرمان حدال
 سپارند و پیتش از او او را در در انگیختن عمارتند و آشوب مطلق
 اعداں و دایع اعداں نگارند دست قضا عدایش گرفته از توس
 اقبال مرو انداخت و گلش دیں و دولت را از دار شورش و مساںش
 پرداخت چنانچہ تعصیل آن در حای خود عمرت بخش همکار
 حواہد گردید بالحملة چون دارا بيشکوه دعاقت کشتی حمایت از او
 گرداب خوف و موج خیر خطر ساحل نجات رحابند از گردنہ بیستاد
 کہ محل دم و هلاک بود مدور نمود شامدعم ماه مذکور کہ حیر
 گذشتن او از کتل نصف شکست رسید کوچ کردہ ہمدین رزی آب
 تعاقب آن بد مات دو مرحلہ پیمود و ہژدعم کہ ناظر رسیدن
 شیخ میر مقام کردہ بود آن رددہ بوئیدان دو تہواہ از اطرف بالشمعی
 کہ ہمراہ داشت رمیدہ دار پیغام خود کہ صلاح دولت درین است کہ
 نہا ہم از آب گذشتہ ناید طرف آید تا اتفاق راہ تعاقب سپردہ
 ہمت بر استیصال مسالہاں گماریم لہذا حان مذکور بیستم از دریا
 مدور نمودہ آن طرف برول کرد و ازین بہت کہ کشتی کم بود تا
 چند روز حدود طغر مات دولت از آب میگدشتند و چون تمامی

و خیالات باطل مردم مرید پردۀ بیدش گشته دیدۀ باعادت دین
از شرائط دولخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار بر مسامحه
و تساهل نهاده از سطوب قهرمان عتاب دیدیدیشید و درینوقت که
دادک حسن سعی و خوهر همتی مصدر خدمتی نمایان میتوانست
شد سر رشته صلاح اندیشی و خیر سگالی ار کف داده نادای حقوق
عدودیت و بیکو خدمتی واحراز قصب السدق ارادت و هوا خواهی
که در گرو اتعاق این قسم اوقات درهن انتهار اینچنین مرصتها
میداشد موافق نگشت و الا اگر ندالالت سخت و یاروی سعادت
کمر همت بر میان دولت خواهی بسته سر کتل را میگرفت چنانچه
صف سکتخان ازین طرف تهیه اعدا ممانعت نموده بود او نیز
ار آنطرف انواب ممانعت بر روی محالعال میکشود و دارائی شکوه باطل
پژوه نا لشکرازان عقدۀ صعب میتوانست گذشت و نه کشتیهای آن
عریق بحر امدار را عبور از پای قلعه ناامانی میسر میگشت
و عقرب زنده نوئیدان احلاص کیش شیخ میرنا خنود اقبال
و عساکر دشمن سأل از پی رسیده آن سرگشته تیه نکل را نا تمامی
اشیا و اموال خدمت می آورد و همدرا زودی ساحت ملک و
دولت از عدار مصاد او پیرایش می یافت لیکن اراخا که برآمد
در کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب ناز نمته برمانی
مقدار است و مصلحت سلیمان قضا و قدر چندی دیگر آن رمیده
کشور عافیت و رانده اقلیم دولت را در نوادی حیرت و سرگردانی
و بیای وحشت و پریشانی سرگشته می خواستند تا باقدام ربح
و تعب بشیب و مراز دشت ناگامی و پست و بلند بیدلی آزارگی

گروه از محاصره لشکرگاه دارا بی شکوه گذشته ادائن روز بر کنار دریا
 معامله یک گروه از سرزمینی که محاصره قلعه سیوستان بود نزول
 نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا بیم گروه راه بر کنار دریا مورچالها
 بسته بود و حان مذکور خود بیر بعد از ورود بآنجا تا بیم گروه
 دیگر مورچال بسته متوجه کشتیهایی عظیم شست محالان کشتیهایی
 را از حائی که بود آورده بمسامت یک و نیم گروه از معسکر ظفر
 اثر در آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یک هزار حوار از آن حیل
 انداز نیز داده و میل و علمی چند در آن طرف نزدیک کشتیهایی نمایان
 بودند صف سفینگان حواست که با حدود ظفر مآب از آب گذشته
 بدفع و منع اعادی پردازد و چون کشتیهایی آنها پیش آمده مانع
 رسیدن کشتیهایی همراه از بود محمد صالح پیغام نمود که از آن
 طرف کشتی بفرستد و خود بپای سپاه و تالیدان حویش از قلعه
 برآید و عقبه صعب دشوار گداری که در یک سیوستان دفع
 شده و عبور دارایی سکوه از آن میشد گرفته تا رسیدن حیش منصور
 حتی المقدور در مراتب ممانعت کوشش نگار بود و باهل قلعه
 تاکید نماید که هرگاه محالان کشتی هارا از حای خود حرکت
 داده خواهند که از پای دله بگذرانند از قلعه انواب انداختن
 توپ و تعدد معتوج داشته شرائط ممانعت بتقدیم رسانند محمد
 صالح از بی جوهری و دروهای همتی توفیق خدمتی سرا بیافته
 پیغام داد که اگر کشتی فرستاده شود مردم دارا بی شکوه که بر روی
 آب اند از راه خواهند گریخت و مرا بی امداد عساکر پادشاهی قدرت
 گرفتن سرکنل و تاب مقاربت و مصادمت حدود محالان نیست

از دریا اینطرف مابده فرست گدشتن بدامنه بودند دلشکر طغر اثر
رسايدند و طاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا
نات تبع محاهدان بهنگ صولت عریق بحر هلاک گشته اند بالحمله
سیوم معرصف شکستان به بهر رسیده نزدیک قصه لوهری
برول نمود و روز دیگر نظم و نسق بهر پرداخته آمرحان را با سه
صد و پنجاه سوار بعوداری آنجا و محمد علی بیگ حماء دار
توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیاده بدوقچی
دگوتوالی قصه لوهری گماشت و توچعلی بیگ را با پانصد سوار
برق انداز و سه صد پیاده بدوقچی و پنج توپ از توپخانه همراه در
سکهر تعیین نمود که از مداخل و محارج قلعه با حذر باشد و
حتی المقدور تا معاونت لشکر منصور به توپ و تعدگ شعله امروز
بیران حدگ بوده کار بر متحصنان تنگ نماید و پنجم از آنجا کوچ کرده
بعد از طی هشت مرحله دوازدهم ماه مذکور در سیرده گروهی
سیوستان برول گریه و نوشته محمد صالح تر حان موحدار و قلعه دار
آنجا رسید که دارا بی شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده باید که شما
خود را رود رسایده کشتیهای حرابه و اموال و اشیای او را که ارفع
می آید در کنار دریا سد راه شوید لهذا حان مذکور محمد معصوم
خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر نال و پاره بان
و جمعی ایلدار و حقا بیشتر مرمتاد که از کشتیهای دارا بی شکوه
گذشته نزدیک قلعه سیوستان حائیکه عرض دریا کمتر باشد در کنار
دریا مورچالها بسازد و توپها نصب کرده برق اندازان و بان داران را
حائیکه اشاد و حوت شائک کوچ کرده دوازده گروه طی نموده سه

پیموده اند چنانچه داؤد حان با جمعی تراه حیسامیر سمت حصار
فیروزه که وطن او بود رست و میر رستم با گروهی متوجه استلام
سده خلعت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید حواد
چنانچه گزارش خواهد یافت بصفت شکیان ملحق شده حان مذکور
آنها را روانه درگاه سلاطین پناه نمود و جمعی دیگر بیردر بهر ازو
حدا شده آتیا مانده بودند چنانچه از آن طریق شیخ عبد الرحیم
خیرآدابی که در ملک مقران و مصاحباتش انتظام داشت
در بدقت آمده بشیخ میر ملاقی شده اظهار نمود که قریب سه هزار
سوار با او همراه مانده اند بالحمله شیخ میر پس از یکروز اقامت
در مکرر بصحت رسیدن نفیة اردو و اشکر که بسبب ایلعار عقب مانده
بود دیگر ناره راء تعاقب میکرد و از تقریر زمینداران بوضوح پیوست
که چون از مکرر بصحت و پنج گروه پیشتر راهی بحاب قندهار
حدا میشود دارای شکوه بعد از ورود آتیا میخواست که بقندهار رود
چون دریافت که نوکرانش همراهی نخواهند کرد و اهل حرمتش
بیرا صی نآن عریضت نمودند ناچار عدان اددار سمت تهنه
مدعطف ساحت و صف شکیان که بصفت و بهم محرم در نواحی
قصه کن از شیخ میر جدا شده پیشتر سمت بهر شتافته بود
اراسا دو منزل می و سه گروه پیمود و در منزل دوم از نوکران
دارائی شکوه مریقی که مذکور شدند باو ملاقی گشتند و حان مذکور آن
گروه را بعنایت پادشاهانه مستمال ساخته روانه سده والای خلعت
و جهانبازی نمود و قراولان لشکر او و کوتوال دارا لیشکوه و چندی دیگر
از نوکران ادرا با علمهایی اردو بازداشت که هنگام عبور او در بهر

لشکر نوبت از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر حوید بفرار
آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شبانه از آب نگذرند و دلیر
حان و قناد حان و لشکریرا که پیشتر عبور کرده بودند برسم منقلای
روانۀ پیتس ساحت و از کنار آب همه منزل قریب هشتاد کوه
پیموده پنجم صغریه دوازده گروهی مکرر رسید و چون درین سه
منزل راه از کثرت بیشه و تراکم اشجار خار دار بغایت صعب و تنگ
و دشوار گذار بود و طول مسافت و سرعت سیر بمرعلاوه آن گردید
دوای بهیار تلف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل
سوم از حیمه و نار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور
قصده مکرر محل ورود حیش منصور گردید و صبح شگشال سه روز
پیشتر به بهکر رحیده روز پیش از اسحاق کوچ کرده بود و طاهر شد که
دارای بی شکوه احوال و انقال و بعضی پردگیان نا روحی احوال و طلا
آلات و بقرة آلات سنگین نقلۀ مکرر درآورده بسدت نام حواحه سرا
را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران حویدش
محراست قلعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با حوید داشته با دیگر
لوارم توپخانه و گروهی از برق اندازان و تیر اندازان و پیادهایی
بند و تپچی دران حصار استوار گذاشته صلح محرم از مکرر تلج کام
یاس و حرمان روانۀ پیتس گشته است و بقیه حرانه و احوالتش
در کشتیها است و حوید براه بیشه و جنگل درخت بریده و راه
ساخته میبرد و از نوکران عمده اش داؤد حان و شیخ بطام و میر
عزیز و میر رحتم و هید تاتار نارعه و سید حواد نحاری و دیگر سرداران
نا قریب چهار هزار سوار در بواسطی بهکر از جدا شده راه معارقت

گشته از تقریر سکته آن معلوم گردید که دارا بی شکوه ده ازدهم از اسباب
کوچ کرده تقریباً هشتاد کرده پیش افتاده خواهد بود و چون صف
شکسبان را بانتظار رسیدن شیخ میرچند مقام بایست کرد در قصه
مذکور دو مقام نمود و بعد از طبع شش مرحله دیگر که بانتظار وصول
آن حیوش قاهره دیگر باره مقام داشت شیخ میر و دلیر حان و قناد
حان با سائر عساکر منصوبه از عقب رسیده نازوی حرأت سوارزان
حالات اثر و مساعدان شهامت پرور باعتماد و استظهار یکدیگر قوی
شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بی شکوه بیست و پنجم
همین ماه در بهر از دریا عبور کرده بسکهر برول نمود و از منزل
مذکور تا بهر که این روی آب امت شصت و سه کرده و از آن طرف
تا سکر قریب صد کرده بود شیخ میر با صف شکسبان و دیگر
دولتخواهان کدکش کرده مصلحت در آن دید که خود با دلیر حان
و قناد حان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آن طرف بحال
سکهر روان گردد و صف شکسبان با کومکبان حویش اریں روی
آب سمت بهر شتاند تا از هر دو سو تعاقب پرداخته کار بر دارا
بیشکوه بد عاقبت تنگ مازید و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ
کرده در بواهی قصه کن برول کردند و روز دیگر بنا برین مواندید
صف شکسبان از شیخ میر جدا شده به سمت بهر روانه شد و شیخ
میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید امداد عبور مقام کرد
و مردای آن چون یکصد کشتی فراهم آمده بود اردو را کوچانیده بر
ساحل دریای سعد در گذر قصه کن مرود آورد و آن روز قناد حان
با سپاه خود و سائر اوزدکیه از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

مطاع چهارم محرم که ده روز قبل از آن دارا بی شکوه از ملتان رهگرای
 مرار گشته بود از بلند مدکوره نتعاقب آن ناطل پیرو شتافته در
 پنج گروهی شهر منزل گیرد و روز دیگر نا انتظار رسیدن کومکیان
 و درست شدن سلک جمعیت مقام کرده از آنجا دو منزل مسافتی
 بعید پیموده کنار آب دیاه رسید و چون پیشتر حصر نرا آهسته آهسته
 هشتم از آب عبور کرده طعی دو مرحله دیگر در کنار آب منتهی که
 از آنجا تا قصه اوحه درازده کروز است برول کرد و با اهتمام بعضی پل
 پرداخت و طاهر شد که دارایی شکوه دو سه روز در اوحه مقام داشته
 باستماع خبر وصول حدود طعربماه کنار آب دیاه هشتم ایماه در
 کمال خوف و سراسیمگی روانه بیش شده و روز دیگر که حصر بسته
 شده بود صف شکستنا با حدود مدصور از آب مذکور عبور کرد
 و دوازدهم قصه اوحه مورد برول امواج تاهمه گشته دو روز آنجا
 نا انتظار وصول حرابه و بعض کومکیان که هذور رسیدند بودند مقام شد
 و صالح بهادر گور نردار از حداب سلطنت رسیده هشتاد هزار اشرفی
 و دیگر ضرورات ناحمعی از بندر قچیان و پیداده و دیلدار و سقا
 که از درگاه والا مرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردوسی که
 عقب مانده بودند با آن هیتش میزوری ملحق شدند و چون از
 اوحه کوچ شده دو مرحله طی گشت از نوشته شیخ میر که نا دلیر
 خان و قناد خان و دیگر عساکر بصرت نشان چنانچه گزارش یافته
 هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوصوح پیوست که
 درین تاریخ نا همراهان بگذر دیاه رسیده و سی کروزه بین العسکرین
 فاصله است بیستم قصه حبهی و آهس محل روز حدود مسعود

راحمی و گنجسنگه و انوب سدگه برادران حردش هر کدام ده نصدی در
 هور حال سرمرازی یافته بمرحمت خاکبیر در وطن بدستوری که
 راحه اسوده داشت کامیاب عاطف گردیدند و عادات خال بدعایت
 بقاره بوازش یافت و میر محمد هادی ولد میر و بیع الدین صدر
 ایران که در سلک کومکیان صوبه بدگاله انتظام داشت و بدائر امطرار
 و باقت ناشجاع اختیار کرده همراه او آمده بود باحراز دولت ملازمت
 اشرف چهره امروز طالع گشته بعنایت خلعت و منصب دوهرازی
 پانصد سوار مناهیه گردید و میر رحمت الله متولی مرار فائض الالبوار
 امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین عالم حصرت صاحب قرانی
 طاب مثواه که از خطه بمرقد آمده درین ایام سعادت آستافه
 بوس درگاه معلی یافته بود باعلم چهار هزار روپیه بهره اددوز
 بمرحمت شد و میر عرب باحرری نفوحداری مرکز کوره و کباتم
 پور و از اصل و اصاده بمصوب هرازی پانصد سوار باصیغه اعتدار
 بر ابروخت *

اکنون کالک سوانح طراز که بحل پیرای این گلشن متأثر
 دولت و کامکاری است سرورشته نگارش وفائع حضور پر نور اینجا
 گذاشته بگزارش حقائق لشکری که بسرکردگی شیخ میروصع
 شکوای تعاقب دارایی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم
 بصورت مرحام تا احتتام با برخی از کیفیت سرگشتگی های
 دارایی شکوه تیره ایام بهال شاداب سخن را ساج و برگ تعصیل
 میدهد تا بطارگیان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کما هی
 آگاهی یابند پوسیده بماند که صف شکوای بموجب برلیع گیتی

نوازش گردید و رای سده را تهور که برادر خردش را شخصی از روی
 نادانستگی نصرت بدوق از پای در آورده بود عاطفت نادشاهانه
 بعدایت خلعت و سرپیچ مرصع دل خوئی نموده از لباس گذررت
 برآورد و درین ایام مرتضی خان عظامی بقاره دلد آوار یاست و
 محمد ندیع بی حسرو بی بدر محمد خان نایم ده هزار روپیه واز
 اصل و امانه بمنصب سه هزار و پانصد سوار و سید عرت خان از
 اصل و امانه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و سیف خان
 ناصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار پانصد
 سوار و حسنعلی خان ناصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و
 پانصد سوار و هرچس کور ناصافه عشتصدی ششصد و پنجاه سوار
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و چتر بهوج چوگان از اصل و امانه
 بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و آقا یوسف ناصافه
 پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و الله یار
 خان و میر نعمت الله و حانه راک خان هر کدام از اصل و امانه
 بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و میر رستم ناصافه پانصدی
 صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عمرترین
 پانصدی پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی سوار و از اصل
 و امانه سیف الدین معوی و ملتعت خان و عنای امان هر کدام
 بمنصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد ولد راهد خان مرحوم
 بمنصب هزار و دو صد سوار معتکر و مناهی گردیدند و بر سنگه داس
 ولد راحه انورده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تارگی
 ردیعب حیات سپرده بود بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و خطاف

در بابت مصدق و هراز بی پادشاه موار تارک افتخار بر امر احوال
و بسیاری از بندگی ارادت پیوند و مداران بصورت مدد باضافه
مدد مصدق و دیگر عطایا و موار از حاکمیت واسط و بیل و خنجر
و شمشیر مورد اطار عطاقت حاکم روانه گردیدند و سی هزار روپیه
نقدی از خدمت گذاران آستان سلطنت اعام شد و بیست ششم ماه
مدکور راجه حاکم از وطن رحیده عمار آستان سلطنت را مددل باصیغه
دولت ساخت و پادشاه مهور و یک هزار روپیه بطریق بدر گذاریده عطا
حاکمیت خاص با داری و طرک مرصع و حمد هر مرصع با علاقه مبروارید
مهر امتیاز یافت و گردن هر داس کور مویک معلی پیوسته دولت زمین
دوس اندوخت و بیست و هفتم از نواحی کپوره کوچ شده بساحل رود
گنگ از حاکم سلطنت حاکم کسب ادوار میمدت نمود و تا سلج
این ماه کنار آن رود ناپدید شرف اندوز اقامت مویک عالم گیر بود
و پس از نرو نایب مدول عهده نویدان معطم حاکم با ذوالفقار حاکم
و استصحا و کور راسدگه و دارو حاکم و مدائی حاکم و راجه اندر من
داده دیر و راه دهاو ساگه هاده و احتشام حاکم و فتح حاکم حاکم و
راو امر سدگه چند روت و احتاص حاکم حویشکی و حواصکان و یک تاز
حاکم و رشید حاکم و نود حاکم و سید میروز حاکم نارده و سید شیر حاکم
نارده و سید مطهر حاکم نارده و زار ستحاکم و علیقلی حاکم و قراناش
حاکم و اسکندر رو هیل و کاکر حاکم و دلاور حاکم و دیکنا حاکم و بیاری
حاکم و قادر داد انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران
مرصه حاکم پاری تعیین یافت که نه نادر شاهاده محمد سلطان ملحق
گشته تا عاقبت باشجاع پردازد و هر یک ازین مریقی ممره متی مورد

ناصانه پانصدی منصب سه هزاری دو هزار هوار و زار امر هنگه
 چنددروات و یکه تار حان و حواصحا و راحه اندرمن و علی قلیدخان
 هریک نمکرمات خلعت و اکرام حان ناصانه پانصدی پانصد هوار
 منصب دو هزار هوار و هید مهعود نارهه ناصانه پانصدی
 منصب دو هزار هید هوار و نصر حان ار اصل و امانه
 منصب هزار و پانصدی منصب هفتصد هوار و مهراک لیگ علی
 مردان حانی ناصانه پانصدی صد هوار منصب هزار و پانصدی
 هید و پنجاه هوار و ار اصل و امانه عنایت امان منصب هزار
 پانصد هوار و شجاع حان منصب هزار سیصد هوار و محمد قاسم
 علی مردان حانی منصب هزار دو صد و پنجاه هوار و قطب کامی
 منصب هزار دو صد هوار و قائل حان و هوبکر بندیل که
 برادرش حان نثار گشته بود و حمعی دیگر از بدهای سده اقبال و
 مبارزان فیروزی مآل عنایت خلعت و دیگر مراحم خلیله مهتمال
 گردیدند و رای مکرم موحدار بریلی عنایت خلعت و اسپ
 کامیاب نوارش گشته بحال موحدار حود مرخص شد و مرتضی
 حان نعطای علم و بقاره نوارش یافت و برهنگه ولد راحه انروده کور
 که پدرش چنانچه مذکور شد درین تارگی و دیعت حیات سپرده
 بود منصب دو هزار هوار و هزار هوار و برادرش هر کدام منصبی
 در حور حال منظور اطار عنایت گشته نعطای حایگیر در وطن
 دستوریکه راحه انروده داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی
 ولد میر مرع الدین صدر انرا که در سلك کومکیان صونه ندگاه انتظام
 داشت و بنابر مظارره اهی شجاع گردیده بود دولت زمیں موس

گشته بود بمنصب والای همت هراری همت هرار سوار و انعام
 ده لك روپيه و عطای خلعت خاص نا پوستین سمور و میل خاصه نا ساز
 نقره و حل زر نعت و شمشیر و پیر نا ساز مرصع مشمول مراسم گوناگون
 گردید (۲) و محمد امین خان حلف خان مذکور بمرحمت یک زنجیر
 میل و نهاد خان بمکرمیت خلعت خاصه نا نادری و عند الرحمن
 بن نذر محمد خان که چنانچه سابق ذکر یامت در روز جنگ از خیل
 صحائف جدا شده به تعزید رکب اقبال طلعت زدای چهره نعت
 گشته بود بمنصب پیکرهاری دو هرار و پانصد سوار و عطای خلعت
 خاص و پنج مراسم یکی عراقی نا ساز طلا و مکرمات که کیفیت
 حال او بمهر سمت گزارش یافته بعدایت خلعت خاصه نا نادری
 و پنج مراسم یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر میل و ناصافه
 هراری بمنصب پنج هراری چهار هرار سوار و دو الفکار خان و اسلام
 خان هر یک بعدایت خلعت خاصه و کمور لعل سنگه ولد راناراج سنگه
 عطای یک عقده مروارید و سر پیچ و حبیغه مرصع و راو بهاو سنگه
 هاده بمرحمت خلعت و اسپ و شمشیر نا ساز مرصع و ناصافه
 هراری پانصد سوار بمنصب چهار هراری دو هرار و پانصد سوار
 و راجه سیکان سنگه بدیله ناصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هرار و پانصدی سه هرار سوار و رایسنگه راتهور بمکرمیت اسپ
 نا ساز طلا و سر پیچ مرصع و حمد هر مرصع نا علاقه مروارید و ناصافه
 هراری پانصد سوار بمنصب سه هراری دو هرار سوار و هوشدار خان

دران مقامی قانون تدبیر میدمود چه متصور بود که آن نخل یتدنه
 ثمر بوستان ملک در حدود بدکاله قوت گرفته دیگر ناره شاخ و برگ
 مساد جهان و ریشه عزرو استنداد در رمی حصوص و عداد دوافد
 لا حرم بعد از برول مندرل گاه عرو حلال جمعی از عساکر نصرت مآل
 نداشتلیقی هوهر تیج عظمت و کمال مروع کوکب اهت و اقبال
 بادشاهراد و الا قدر محمد سلطان نعاقب آن مرحله پیمای وادی
 ادبار و حدان تعیین نموده حکم فرمودند که مراسم تکامشی پرداخته
 هیچ حا ادرا محال اقامت و درنگ ندهد و تا اقصی ممالک
 بدکاله رفته ساحات ولایات شرق رویه را از خار و حود شر آمودش
 بپذیراید و فرمان شد که نادر شاهراد و الا تدار در مندرل مذکور توقف
 نکرده همدرین روز میروزی با جمعی که در رکاب ایشان حاضر بودند
 بروی متوجه آن مهم گردید و پیشتار مندرل گریده آنجا انتظار رسیدن
 امرای کومکی و جمعیت امواج برد و آن مهیج شعبه دوحه سلطنت
 را بحاله یعطای یک عقد مرزاید گران بها که بدوشش اقدس اشرف
 پذیرای معاد و شرف بود با دو پته که بر کتف همایون داشتند
 نوازش نموده مرحص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارحاجات مع
 تعور خلعت خاص با شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بیعت
 و ششم این ماه شهشاه با حشمت و سعادت و اتحال و عرو حاه
 دران مندرل میروزی اثر اقامت گریده سریر آرای دولت و کامرانی
 بودند و هر روز جمعی از بدگل عتد حلاوت و معاهدان حدود
 نصرت کامیاب عواطف نادر شاهانه می گشتند از اسحمله رنده امرای
 عظام معظم حال که بعد از رهائی رقید تا اکنون بمصوب سر بلند

ستابی نا وجود تفرق و انتشار لشکرو در هم محصور می افواج طهر اثر
و ظهور افواج معانی پیشگی و عذر سکالی مدافعان کید ادبیتش و انچه
طلب و چندین مقور و چشم زخم عظیم که عساکر حاه و حلال را
درین مصاب افتاد روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز فتوحات
آسمانی و عدوان مآثر گامگاری و کامرانی تواند بود نصیب احدای
سلطنت رز او در گردید و باشجاع رمیده تحت برگشته ایام بهراران
حسرا و ناگامی و خدال و بد سرانجامی نا پسران الله و در یحسان
و سائر حدیث بکمت نشان عدان دوا می ادبار تا فده راه فرار پیتش گرم
و اردو و نگاه و اکثر اسباب تحمل و خاهتش دست حوش تاراج
افواج طهر پناه گشته ندان بهر و عارت رقت و تمام توپخانه را پیشتر
میلان لرزگ ناصی او عذیمت اربابای دوات گردید چنانچه یکصد
و چهارده توپ از حرد و کلال و یارده و تحیر میل کوه توان بقید صدف
و تصرف آمد القصه حدیو حهاں بعد از حصول این فتح شگرف
که فی الحقیقت بی مدت سپاه و لشکرو مشارکت کوشش
خدمت فروشان کوتاه نظر دست داد بلکه لمخص تیدید ازلی و امداد
حدیو حسمادی اتفاق افتاد دست بیار بدرگاه ایرد حضرت تحت
کار سار برآورده سپاس مواهب نامتناهی الهی بحالی آوردند و با
حدود مسعود از لشکرگاه عظیم که بر یک نالاب مومع کچهوه بود
گذشته مدخل آزای اقبال گردیدند و از آنجا که بمقتضای دور بینی
و مصلحت گرمی قلع مانده اسناد و شورش انگیزی باشجاع
ببحرد باطل ستیر بردست همت نادر شاهانه از لوازم حیران پیشی
و شرزدائی و احداث امور سلطنت و حهاں پذیرائی بود و تا حیر

بداند اضطرار ناشجاع پیوسته صمیمه لشکر او شده بود و در بیعت
 دلالت بخت و رهبری سعادت از حدود ادبار روگردان گشته بحالت
 موکب طغر قریب می آمد از دور ترسم رهبانان نمایان شد و از میان
 مراحم بادشاهان امان یافته شرف زمینی بوس دریافت حاکان
 جهان او را بفرح و غلبه بلی حامی داده همراه گرفتند و بعد از
 عند الرحمن بن بدر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در
 سلک کومکیان نگاه انتظام یافته ناشجاع می بود، رسیده حده
 دیار بر خاک عنودیت خود و منحصر پسر الله وردیخان که حدائی
 پدر اختیار کرده روی ارادت لشکر طغر اثر آورده بود تا حرار مغرمت
 اشرف چهره مناهات بر ابروخت و درس ائدا پیک اتال مرده
 بصورت رسائیده حرم مرار ناشجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت
 گشت و از گلش عنایت اری داد، بهار مسرت و خوشدلی بر عیقه
 خاطر بددهای عقیدت مدد و مدویان اخلاص پیوند وریده گل و تنج
 و فیروزی از گلش امید شگفت همای دولت نال سعادت کشور
 و شهناز حشمت اوج عرت گروم زمانه تهذیب دوستکاری داد
 مظهر نشارت کامرانی مرمتان دهان تیر از حده نشاط لدریر گشت
 تیغ را رنگ عم از دل رنده شد کمان آروزی دیار بالا کشید سنان
 قد برعدائی امراحت بقاره های شاد یاه و ساط بر پشت میدان واسپان
 بنوارش در آمده نوای دلکشای بخت و کامیابی بلند گردید و از
 صدای کرنا و حروتن بغیر طوطیه عظمت و جلالت شکوشت گردون
 رسید و دالحمله میامس تاییدات ربانی و امداد جود آسمانی و حسن
 ثنات قدم و بیروزی لازمی همف و حرأت این مرارنده نوای کشور

و پیتش روی سیمحان و اکرامحان بود دران آویزش و پیکار حان نثار
گشته نمرتند والای سهادت و دیکنامی رسید و در اثنای این احتلال
شهنشاه فیروزی سپاه با حدود نصر و قاید آگهی و صلاب و شکوه
شهباشی بکومک رسیده نقد عساکر طعمر مأل را که قدم استقلال
مشرده روی همت از عرصه کارزار بتافته بودند قوی دل ساختند
و نه یمن دلیری و دلاوری آن حصرت محاهدان بهرام صولت و ملازمان
و کاف دولت دست جلالت از آستین سعی بر آورده ناعدای تیره
نحت در آویختند و نکوششهای دلیرانه و مردانهایی مردانه سلک
حرأت و حمعیت آنها از هم گسختند و درین گیرودار شیخ ولی
مرملی که هراول بلند احمر بود از دم بیع مداران شهامت پرور زهر
هلاک چشید و حس حویشکی رحمی شده در عرصه رزمگاه افتاد
و بسیاری از آن محدودان بد نهاد را شعله سدا آتش بار و برق
شمشیر صاعقه کردار محاهدان رسالت شعار حرمن حیات نداد و با
مردان و بلند احترام چون احترام راجع برگشته نامعدودی خود را بداشجاع
برگشته طالع رساید القصه حدیو دیروز نحت کامیاب چون خورشید
جهانتاب که بیک تدع کشیدن ساخت میدان سپهر از هجوم هجوم
بپردازد و مانند باد صبا که بیک وزیدن صحن چمن از حس
و حاشاک پاک سازد بیک توحه باد شاهانه عرصه ترانعا را بپرار
عدا تسلط و استیلای محالغان حسارت پیتش پرداختند و بعد از
دفع آن مقهوران بدسکال قرین عظمت و حلال متوحه پیتش شده
لواهی همت بدفع ناشجاع اوراقند و قدمی چند رفته بودند که
مکر محان معوی موحدار حویپور که چنانچه قتل اریس گزارش یافته

مویده عالم گیر را با کمال حوش بشه ناده شجاعت و پهلوی سر رشته
 دانائی از کف نمیرود و همواره حوشر شمشیر نا گوهر تدبیر نگار
 میدرد در اثنای این اراده لحاظ داشوری رسید که چون روی جنگ
 و کارزار سمت حرا عار گشته هجوم انواع مخالف در آن طرف است
 و ازین جهت هر اول مدصور بیرن آن جانب میل کرده سادار انحراف
 قول سمت بر اعار باد شاهزاده عالم قدر والا تدار محمد سلطان
 و دو العقار حال را که مقدمه الحیت طهر اند تدبیری لحاظ راه
 یافته این حرکت را بر چیردی دیگر حمل کند و جدا خواسته
 فتور و ترلری بعوج عرارل رعد و باعث مرید حیرگی و چیره دستی
 اعدا گردد لهذا حکم در اندیشی و پیش بینی کس نرد باد شاه
 زاده والا تدار و حان شهابت شعار مرستاده حقیقت حال نار نمودند
 و پیغام فرمودند که شما لحاظ جمع و دل قوی در برابر عیدم بوده
 سر رشته کوشش و پایداری از کف بدهید که ما بسطوت و اقبال
 دشمن مآل این حسارت کیشاں محال اندیترا از بر اعار دوع کرده
 گویمک خواهیم رسید و بعد از رعایب این دقیقه حرم به بیرری
 همت حمرویی و معاصدت تایید سماوی روی میل مبارک بحاب
 دست راحت گردانیده مدد اعنه مخالفان توجه نمودند و در حلال
 اینحال میلی که اسلام حان مردار بر اعار بران سوار بود تصدیه
 نان رم کرده انواع آن طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت ارحای
 رفته تویق ثبات و قرار نیافتند اما سیعحان و اکرا محان که هاول
 اسلام حان بودند با معدودی قدم همت مشرده کوششهای مردانه
 نمودند و لحتان بیگ روز نهادی که کار مرماهی توپخانه بر اعار

جنگ خو و ناساره کجک محرک مولت و تدبیر آن بد مست
 دیوانه خوبود نه تعنگ نرد و او نچالاکى و تیر دستی بدوقی
 انداخته دمساعت اقبال حصم اوگن شهشاه جهان تیرش بر نشان آمده
 و آن مقهور لئیم مانده دیو رحیم که دشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد
 و نسان پلنگ حشمگین که از قلۀ کوه بگوسار گردد از دالای میل
 فرو افتاد و میلان نادرشاهی رسیده میدانان دلیر و چالاک خود را
 نه پشته پشت او رسانیدند و آن بد صفت گسخته عدان در
 قید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن دو میل دیگر از فول
 همایون گذاره شده بحاب دست راست حدود مسعود حمله کردند
 و درین اثنا بلند احذر پسر ناشجاع و چندی دیگر از سرداران او مثل
 شیخ ولی فرملی و شیخ طریف داؤد زئی و حسن خویشگی و حواحه
 خسرو هریک با موحی روی حسارت نعمت دراعار موکب میروزی
 آوردند و هم از رفتن میلان مذکور و هم از حرکت این دریق نآن
 طرف درین وقت که حدیو کامگار مخالفان تیره روزگار را از حرار
 دفع کرده بودند از عقب قول مدصور که بحاب دراعار گشته بود
 آثار برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که عدیم نآن
 طرف حمله کرده شهشاه مالک رقاب خواستند که با ملازمان رکاب
 نصرت مآب عدان توجه والا نآن سو تافته بدفع اعادی پردازند از انجا
 که یکی از کرائم مصائل و حائل حصائل آنحضرت این است که در
 عین شدت هنگامه حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پردلان
 روزگار را دران حال مرد آشوب متاب رای نر حای مانده و احرای
 آثار شهادت و دلوری بر بهج اقتضای عقل اتعاق افتد آن حدیو

بودند ده بیرونی حرأت و استقلال حدیو کشور اقبال و پشت گرمی
امداد و اعانت سایه در الحلال لحد و کوشش تمام آن گروه بد مرحام
در آویخته چون باد صرصر که بر خاک و هاشاک سدک مرورد آن
حصار کیدشان محال اندیش را از پیتس برداشتنده و نه تیغ نیرو سنان
خون ریز بسیاری ازان برگشته لختان باطل ستدر را بر خاک هلاک
انگنده لوائی علنه و استیلا بر امر اشند مید عالم را مشاهده جوهر
شهامت و دلوری بهادران بیرونی لوا باد لحدت از مر رفته و ناری
همت هست گشته نگام فرار و ادبار نراهی که آمده بود نار گشت
لیکن آن سه میل مست عریده خو که پیشاپیش موج او بودند از
دفع و منع مبارزان دلدرو صرب تنگ و تیر رح از عرصه کارزار
نمانده در همان وتیره حیره و تیره پیتس می آمدند بلکه از نارتش
تیر و پیکل و صدمه بدوق و بان و سان میل از ریتش ابر تند تر شده
روی قهر و صوات لسان قول طعنه قرین آوردند و ازان سه میل کوه
پیکر عریض مدطر یکی پیشتر آمده بعیل مرکوب مبارک قریب شد
و چون اثر تیره بحورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه
و قار لکله آن سبه صمت داد کس از حار رفته مر رشتنه ثبات
و قرار که مهین شیمه آن حاقان مؤید کامکار است از کف نگداشتند

• شعر •

نمردی ر حایک سرمو شد • ر راه چنان سئل يك مو شد
نه تمکین سرشته رس حوهرش • لحدید حر ندص از پیکرش
و بقراولی که در حوصه یکی از میلان همراه نشسته بود اشاره والا
نصدر پیوست که و لمان بد گهر حیره رد را که سوار آن میل دلیر

تشان و سه میل مسافت جنگی کوه توان که هریک اسف کسوری
و نهم زن لشکری بود از دست راست عظیم بر حرا عار موکب طغر
شعار حمله کرده بصدقه میلاں مذکور امواج دست چپ نهم حور
و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدافعه
و محاربه بیافتند و بی کوشش و آذیرشی هریمت حورده لراہ بی
ناموسی ستافتند از وقوع اینکمال کمال تعرفه و فتور عساکر منصور
راہ یافته تمام امواج بحر امواج نهم بر آمد و مردمی که نه آردی
عیرت و حمیت داشتند و نه بهر از گوهری بهای احلاص و مدویب
بوسوسه دیو پندار و رهبری عول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان
شده عدان بودایی گیر پذیرد و بی ضرورت عار فرار گریده عرص
سپاه گری و ناموس مردمی خود بردند و سلک جمعیت قول همایون
بیرار هم گسسته ریاده از دوهزار سوار در رکاب میروزی مات مانند
یا حمله محالغان تیره احترا را مشاهده ترارل امواج نصرت اثر حیره
تر شده نه همان هیئت اجتماعی با میلاں مذکور روی حسارت نقل
لشکر طغر اثر آوردند درین هنگام از بهادران حدود قاهره مرتضی
حان از میسر قول و بهادر حان از التمس و حسن علی حان از طرح
دست چپ هریک با معدودی از همراهان نه نیروی همت و احلاص
رحمت سخاوت را انگیخته سر راه بر دشمنان گرفتند و در همین
وقت شهشاه توفیق سپاه بیرار مشاهده این حال روی میل مبارک
آسمان تمثال سمت اعدایی نک سگال گردانیده متوجه دفع آنها
گشتند چنانچه پیش قول همایون لحاظ بر ابعاد بصر آثار گردید
و مبارزان میروزمند و محاهدان طغر پیوند که بر اعدایی حمله برده

• شعر •

شد از برق کین گرم بازار جنگ • خورشید ناز ابراهیمی تنگ
 دمادم ر حواریان • شاهان • همین وقت دامن استوار
 رس آتش کینه ها در گریخت • عرق نریخت رنگ احقر گریخت
 درین حالت از توپخانه همایونی • تویی و مدتی مرگوب رس اند
 پسر با شجاع رسیده یگانه یگانه • یگانه یگانه یگانه یگانه
 میل بشسته بود بر سر اید ایکن • از و یکن آیدنی نرسید و زنده رفته
 شعلۀ حرب امروخته تر شده میل هزاران حریف مصروف و لشکر
 متاع ناز جنگ از بعد حیوانی • صاعقه زحری توپ رنگ
 گذشته نامد رسد نازک و خدنگ رسد و سواران نواز خور و نواز
 شهادت حو از هر در سوخت کوشش از آتش حرات نرسد
 صفاتله و ستیر برداختند و قشع سرت سرت سرت سرت
 از قدرت نازش تیر کمان سواران سواران سواران سواران
 سواران دایره بیستان بر شیر می نمود نوزک میل حکم مراد سوار
 آما حار آرزوهای ناطل از دل اندا نمود کرد و ناز سواران
 حال ربا به شک حاری و رفته سواران سواران سواران سواران
 پر شور مسالغان بر آرد

• شعر •

ز برج کمان طائران خدنگ • نرسد نرسد نرسد نرسد
 بهان گشت از تیر برق عذر • ندان سار که در زور نرسد
 گذشتی خدنگ از تن رحمدار • ده و نرسد نرسد نرسد نرسد
 درین اثنا سید عالم نازعه که از سواران آمده آن لشکر و رکن اعظم
 از حاس نکات انوار و نرسد نرسد نرسد نرسد

در مصمار شجاعت و شهامت گوی سروری و قصب السبق
 برتری از حسودان آفاق رنوده بطر التغات همت بر تفرق امواج
 و نقص کمیت لشکر منصور بیعگنده ناستطهار حدود عینی واعتضاد
 حیوت مهادی با دقیده عساکر میروزی مآل متوجه میداد رزم
 و عرصه قتال گردیدند و باشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یامت
 تقسیم امواج نموده میمند و میسره و قلب و جناح مرتب داشته بود
 درین روز آن ترتیب و صف آرائی را تعمیر داد و مجموع لشکر
 حویش یک صف کرده در عقب توپخانه ناز داشت و خود با بلند
 احتوای سرحد در وسط موج قرار گرفته دین الدین پسر لرگ او و سید
 عالم و شیخ طریف داود زئی و شیخ ولی مرملی و حسن حویشکی
 در دست راست و سید قاسم و مکرم حان و عبدالرحمن حان بن بدر
 محمد حان در دست چپ صف آرا گشتند محمدا شهید شاه حهان
 با عساکر گیهای ستان ده تورک و آئین شایسته آهسته آهسته روان
 شده چهار پنج گهزی از روز گذشته با موج عظیم رسیدند و بحمت از
 طرفین ناز اندازی و جنگ توپ و تفنگ سر شده بیران حدال
 اشتعال یامت و هنگام برق امروزی و عدد موزی گرمی پذیرد
 از بهیب مور صرب زن و بیس زبورک حصم امکن آثار قیامت
 آشکار و رگ حان دشمن مکار گردید توپ سیه درون آهین دل
 ناوار بلند آرازه احل در شش جهت معرکه در داد و مهره تفنگ
 حان گسل از مهره پشت محالغان گذر کردن آعاز بهاد و از گرمی برق
 نندوق و ناز آب تبع و سدان آتش آمیر شد و بسکه نائره کین
 بر امروخت توگفتی زمین شعله حیر و آسمان شراره بر گشت

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت دولت امت و عذریست
 برای کردار دگوهیده خویش خواهد یافت و بعد بر هم خوردگی
 معروف و تجدید تزک امواج پرداخته اسلام خا را که هراول بر اعمار بود
 بحای آن رمیده بخت تیره روزگار سردار گردید و هیفجان و اکرام حان را
 با حمعی از دلیران پیکار خو و منازان سمالت خو هراول ارماحتند
 و دیگر ناره معروف نصرت و پیروزی آراخته لواهی دولت و بهروزی
 ارماحتند و چون کوکنه اقبال حهان امروز صبح طاهر شده عمار مساد
 هدوی تیره روز شب مرو شست و حسرو گردون سریر عالم گیر مهر
 نقصد حهان کشائی ترکش زرین از خطوط شعاعی در میان بخت
 شهشاه حورشید قدر ملک اقتدار عزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
 و کارزار حوشن نصرت و توفیق پوشیده و تیغ بخت و تاید حمائل
 کرده در حمتور روز پیش بر فیلی کوه پیکر سپهر ماند حوار شدند و
 اگرچه از لشکری که روز گذشته در طل رایت منج آیت مجتمع بود
 بواسطه منوج قصیده شورش انگیزی راحه حسوبت سنگه تیره بخت
 درین روز حخته قرب نصف متعرق شده از موکب حلال
 تحلیف ورزیده بودند لیکن از اسکا که این نادشاه توفیق سپاه را
 بمقتضای وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ در معارک کشور کشائی و حهان
 ستانی حر بر تاید آسمانی و نصرو اعزاز ربانی بطریقت و از
 کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا داشت بر
 اعانت و امداد سپاه و لشکر نه چه نکرات در شدائد محاربات صدق
 کریمه کَمِ مِّنْ مِّنَّةٍ قَلِيلَةٍ عَلَلْتُمْنِیْ کَثِیرَةً یَّادِیَ اللَّهِ را هنگام کثرت
 اعانی و قلت اعوان و انصار آزموده نه پیروی ثبات و استقامت

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم در آمدند و حجره های موختش
لشکر آشوب شائع شد و معسدان و تنه خو و هرزه کاران اردو سر
بعضا برداشته دست حرأت بحران و گارحاجات و ذواب نادشاهی
و امتعه و اموال امرا و منصبدار و سپاهی درار کرده بحود سری
و شورش امرائی پرداختند و چون نزدیک بصبح این حدر بلشکر طغر
پیکر رسید باعث برهم خوردگی حدود ویروزی اعلام گشته سلك
جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم پست
طرت کم حوصله و آحاد لشکر و سپاه برای حدرگیری نگاه از روی
سراسیمگی و اضطراب بمعسکروالا شتافتند و باین تقریب رج از عرصه
کارزار تافتند و جمعی از سعه بهادران کوته اندیش و دو رویان مدافع
کیدش بحیالات ناطل و مکرهای لا طائل احتمال علیه طرف مخالف
را رحمان داده شناش بلشکر باشجاع پیوستند و گروهی دیگر از
بیدلان عامت گریں و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پش
کشیده از دولت مراقبت و همراهی موکب حباکشا نار مابند
بالحملة چون حدر فرار آن صلاحت شعار بمجامع حلال رسید حدیو
رورگار که ذات قدیمی بشاس معدن تحمل و وقار و همت ثابت
از کشتن در شدائد و مهالک بسار کوه استوار رسب اصلا و قطعاً بوقع
این مقدمه از حاصرت ترلرل در بنای استقلال آنحضرت راه بیامت
و از سرا پرده اقبال نیروں خرامیده بر تحت روان سواره ایستادند
و بحواص امرا و بدهائی که در رکاب ویروزی مأب حاصر بودند خطات
کرده فرمودند که مدوح این قصیه را از متممات اسباب فتح و ظفر
میدانیم چه هرگاه آن معسک صلاحت کیتش را داعیه ندخواهی و حال

انقیاد نهاده اظهار دولت خواهی میگردد چنانچه اندیش جهت درین
یورتش طغر پیرا همراهی موکب جهانکشا اختصاص یابند بود لیکن
ارالحا که طبیعت فتنه سرشت او از حمیر مایه کفر و عناد محرم
و داعیه شر و فساد در حمیر عاق پیورتش سرگورر مضمربود و بطور
بر حدیث ناظم خویش کرده حائف و نایم می ریخت پیوسته
از بد بهادی و شقاوت مدشی مرصت امهاد رند اندیشی می دست
و بهادی ماده جذب و طعین در خاطر می بست تا اینکه
در موت که حدیو جهان بطور طعنه حال آن گذرند سگال کرده
اورا سردار موج ترا مار ساخته بودند نعم شورش انگیزی از معرئه
کارزار قصد مرار نمود و شادشپ کس برد ناشتاع مرستاده از داعیه
فاسد خود اورا حرداد و اراحرشپ مذکور از تیره زوری و برگشته
لختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ملت
کیش که با او در برانگار معین بودند مژد مهیس داس ررام سنگه
و هر رام راتهور و لوی چوهار و حمعی دیگر از دست عقیدتان
ناعوامی عول حبل و عرور از موت منصور روگردان شده امان یوادی
ادنا تامت و بحست ناردوی بادشاهراده میمد سلطان که سرسراه
آن گمراه بود گذشته مردمش دست حسارت لغارت کشودند و هرچه
توانستند تاراج نمودند و چون لشکرگاه اتال رسید بیردر اثنای
گریز از مقامیر لئیم دست اندازیهای عظیم واقع شد و همچنین
آن سر حیل اهل نکل با آن حرب کفر و صلال دهرجا میگدشت
هرچه و هرکس بر سر راه می آمد دست خویش تاراج و پایمال
تطاول راجپوتان میگشت و اریس جهت شورش و انقلاب عجمی

اقبال ترتیب یافته بود نزول احلال ارزانی داشتند و بعد از ادای
 نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از حضرت خلاق مایشاء
 با نکت دیدار و دل هوشیار بر ستر استراحت تکیه فرمودند و در
 اواخر این شب سعادت پرتو ساینده شورش افرا بطهور پیوست که
 طاهر بدین صورت پرست آنرا چشم زحمی عظیم دانستند و از آن جهت
 فی الحمله تفرقه و برهم خوردگی معساکر منصور راه یامت چنانچه
 جمعی از کوه مطرتان تدک حوصله را که از پیرایه ثبات نفس
 و روح همت بهره داشتند پای ثبات و قرار لعرش پذیرفته عدل
 اعتدال از کف رست و تیره درویشان بحق پرتوه را که هیچ لشکری
 از حدود مساکر نمود آن گروه حالی نیست دست آویز حلاب مدشی
 و بیراه روی دست آمد اما هوا خواهان واکیش عقیدت مدد
 که پیوسته لطائف تاییدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی
 در ناز این دولت حارذایی می توسط اسباب ظاهری چشم شهود
 و عیان دیده و حسن توکل و روح همت آسمان پیوند این حدیو
 مؤید میروز مدد نارها در مهالک و احطار منجیده بحدل المذین
 اقبال بیروال شهشاه دیس پناه و ثوق و اعتصام تمام داشتند ترلرل
 در احماس والای عدودیت و اخلاص شان راه یامت - شرح این واقعه
 عدت امرا آنکه زاحه حسوئت سنگه صلاکت کیش جهالت حو که
 شهشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم حلی
 سوانی زلاب و تفصیراتش را بعود و کشایش مقرون ساخته مراحم
 و عنایات می اندازه که بعض اراں رقم زده کلک حقائق نگار شده
 در ناز او بطهور رسانیده بودند اگرچه. طاهر سر بر خط بدگی و

توبخانه را با هید عالم ناره و سید مرتضی امامی و شیخ طریف و شیخ ولی مرملی و سید زاحی و سرداران حویش ربع کروه از لشکر گاه پیش مرستاد که آمده بر اثر حدود طغر اثر نه توپ و تفنگ بپران جنگ بر امروزند ناساره والا کار مرمایان توبخانه منصوب بر شعله امروز حرب و پیگار گشته ازدهای آتش و شان نان و بهنگ خون آسم توپ و تفنگ را سر لجان محالان دادند و تا شب از طرودین هنگامه حدال گرم بود و چون شب در رسید و طلعت لیل پرده تیرگی بر چهره سخت اعدا کشید ناشاع مرکه مذکور را تا توبخانه ناز پس طلبدیده پناه خود را یکجا فراهم آورد و چون سر رسیدی که اعدا آنجا بچنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر معسکر آنها اشراب داشت معظم خان بصواب دید رای صائب چهل توپ از توبخانه نادر شاهیه برده در سر زمین مذکور رو به لشکر اعدا نر بست نموده و بر یلغ گیتی مطاع صادر شد که عساکر طغر قرین بهمان ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اسپان مرود آمده نا حوش و هلاج شب را پاس دارند و سرداران میروزی دسان هر یک در پیش فوج خود مورچال نهته از عذر و کید اعدا عاقل باشند و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب در اطراف لشکر میروزی مصاب گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری و کشک قیام داشت رآل شب در طبق فرمان قزم الامتثال مبارزان موکب میروزی مآل هلاج از سر بیفکندند و ریس از اسپان سر نه اشتند و گیتی خدیو عالم گیر بعد مزاع از مراسم حرم و احتیاط نادر شاهان از بدین درون آمده در لنگه مختصری که ناساره والا دران حردگاه

نا موحی مطیم در برادمار نار داشته حسن خوشکی را نا حمی
 هراول او راحت و مکره میان صغوی را نا سید راحی و چندی دیگر از
 مردان آمده و گروهی آمده در حرا مار مقرر نمود و سلیح طریف
 دارند زنی را نا موحی طرح ساخته اسعدیار معمری را در التمش
 مقرر داشت و امام توپخانه نا دو المعالی میر آتش گذاشته میر
 عده الدوام دیوان خود را نا حماءه سپه‌داری و حید قلی اورنگ را
 نا حوتی ده‌رای گذاشت سینه بعد از انقضای چهار گهری از
 روز مذکور که صفوف قتال ترتیب یافته شه‌شاه مؤید عالمگیر
 نسبت مدینه حوتی که در معارک رزم و پیکار و القام سواری در
 میل مرموز اند تا مروج طلعت مهر انوار از اوج رومت و علو در عرصه
 کارزار تافته هم از حسن دایری و تلمس و جوهر سعی و کوشش
 مساجدان میروزی شعار آگهی یابند و هم امواج بصرت اثر و کافه سپاه
 و لشکر را مشاهده در عظم و حلال آنحضرت سرمایه ثبات و قرار
 همت و استعظیل گردد دسان حورشید کم در سپهر اعلی برآید در وبای
 طغر پیکر آسمان معطر سوار شده پایه امرای عربت و علا گردیدند
 و هم‌میان حدود توبیخ و تابند نا فرمیدون و حشه‌ف حمشید در
 کمال آهستگی و آرام بدوعی که ترتیب صفوف و تسویه امواج برهم
 بخورد مسافتی که تا لشکر گاه عظیم بود نگام بصرت پیمودن و سه
 پاس از روز گذشته فاصله نیم‌کروه از معسکر مخالف در سر رسیدیکه
 توپخانه همایون را نصب کرده قراولان موکب اقبال آنجا میدان
 جنگ دیده بودند در برابر اعدای صف کشیدند با شجاع فتنه
 اندیش آنروز قدم حراب از حای حوت پایش نگذاشته نوحی از

و در هر موج چندی از آن عریضه حویلی معرکه آشوب نا توانخانه
 جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و صولت دقیقه نا مرعی نماید
 در آنروز از کثرت سپاه و حوش لشکر آثار شور محشر هویدا بود و از
 عمار هم ستور و رموز مواکب منصور چهره آسمان و روی زمین پدید
 لشکری آراخته و رنگین چون حیل ستره و ریاحین تو گفتمی از زمین
 میخوشید و حیثی بر قهر و طیش میند امواج بحر مواج از
 شورش کین میخروشید زمین نا همه تحمل و سخت حانی از حمل
 گران آں حیل اندوه ستوه خود و از معیاری میلا آهین حوش
 ملک شکوه سراسر دشت و صحرا کوه می نمود * شعر *

زمانه شور محشر عرص میگرد * زمین از چرخ وسعت قرص میگرد
 چنان از حوش لشکر محط حا بود * که نقش سایه بر درش هوا بود
 اگر سیماب نازیدی چو نازان * نمایی بر سنان بیره داران
 القصه قریب بود هراس سوار مکمل آراسته که کم وقتی در ظل رایت
 سلطان نامدار و حواقی گردون اقتدار مثل آن فراهم آمده باشد
 همیای مرد و آماده گیر و دار گردید و حکم اشرف صادر شد که
 اردوی معلی و دولتخانه والا در همانجا که بود برول احلال داشته
 باشد و در همین روز باشجاع بیرنه ترتیب و تسویه امواج حویتش
 پرداخته خود ناله وردیجان و عبدالرحمن بن بدر محمد خان در قول
 قرار گرفت و باید احترام پسر حیدر خود را با سید عالم داره وسید قاسم
 قلعه دار اله آباد و سلیم و سیف الله پسران الله وردیخان نا موحی
 خان مذکور و قشومی دیگر از مردم کاری هراذل کرد و شیخ ولی مرملی
 را نا جمعی بهر اسمی آنها تعیین نمود و بن الدین پسر لرزگ را

بازوی بصورت و طغر بود بدو لوح دیگر استحکام یافته سرداری میداده
 بجواهر شهامت و کار فرمائی محمد امین خان میر بخشی مقرر
 گردید و گنج علی خان و حید منصور باره و بهکوت سنگه هاده
 و مترمین بندیل و سید مسعود باره و عداس امان و برهاد بیگ
 علیمردان حابی و خواجه صادق بدخشی و حیسنگه بهدوریه و حید
 قاتار باره و شیخ بطام قریشی و حید حامد بخاری و روپسنگه راتهور
 و چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائی میدوره بسمن
 بهالت و حاتفشانی مرتضی خان تعویض یافته حید حامد
 خلغ او و کیصری سنگه بهورتیه و رای سنگه راتهور و سولپکرن
 بندیل و محمد بیگ ارلات و بصرت خان و بیازی خان و رکیناته
 سنگه راتهور و خانه زاد خان و قاتلخان و ملطان بیگ و میر رستم و
 اهد کاشی و شیخ حلال داوود زئی و لطف الله میدانی بهمرای
 او تمین یافتند و عند الله خان مرای و عند المجید دکنی و
 ربهیاهی و سیف بیجاپوری و آتش قلماق و ولی بیگ کولای و
 انام وردی و یاه گار بیگ ارلات و عرب شیخ ولد طاهر خان مرحوم و
 حمعی دیگر از دلبران کار طلب بقراوای مپاه طغر بنه توسن حالات
 برانگیختند و خدمت چندانی لخواصان و اخلاصان و سراروار
 خان درای قنوحی و حمعی دیگر از مصداران و گروهی از احدیان
 معروض گشت و میلاز منک پیکر حصم انگ دشمن بنا که هر یک
 قنبره انر طومان خیر بلا و مایه میه روزی اندا بود داسلحه و یراق
 جاگ شکوه آسمانی یافته و برق انگدان چانک دست قوی بارو
 و تعنکچیان مو شک شعله حو بر پشته پشت آدها جای گرفتند

احلاص نشان مثل عابد خان و امد خان بخشی درم و بیض الله خان
 و محمد عابد برادر خود و سید مرتضای و محمد بدیع بن خسرو
 بن بدر محمد خان و دیدار خان و رضوان^{۶۱} خان و معتمد خان و میرتجان
 و تهور خان و مهملی خان و افتخار خان و اله یار خان و سید
 هدایت الله صدر و رای زایان و شیخ عبد القوی و میرتجان و بلند
 حمزه و میر نعمت الله و محمد علیخان و مراد خان و ذوالقدر خان
 و سیف الدین صغوی و شیخ نظام و ملتقمخان و احمیل ولد
 سحائتخان و اطع الله خان و سعد الله خان و افتخار ولد فخر خان
 و قناد بیگ و آقا یوسف و محمد متقیم دیوان بیوتات و معنی خان
 و قطب کاشی و محمد عابد ولد راشد خان مرحوم و فتح الله بواسطه
 معتمد خان و جهانگیر قلی بیگ داروغه قورخانه و محمد تقی
 برادر زاده وزیر خان و احتیار ترس و عبد الله بیگ شیرازی و ولی
 محمد انصاری و جمال عوزی و صالح بیگ و کامل بیگ گرر برادر
 و خواجه مختار و خدمتگار خان کامیاب مؤتمت رکن طغر مآب
 شهشاه مالک رقا گردیدند و تا نند احتیاج برج سلطنت رجشده
 گوهر درج خلافت نادرشاهرا و محمد اعظم را دستور دیگر معارک
 و حروب بهره اندر سعادت همراهی نمود و ناحود در حوضه میل خاص
 نشانیدند و عمده امرای اعظم معظم خان را که با جمعی قلیل
 بایلغار رحیده بود در حوضه ویلی حای داده حکم فرمودند که میل
 مرکوب او در حدب میل مبارک باشد و یمنی و یسار قول که دو

نصرت مدد بهر اوائی آن قوچ مامور شدند و سرگردگی التمش
 به حسن حرأب و کوشش بهادر خان تعویض یافته مصری و علام
 محمد امان و عبد العلی انصاری ولد هادی داد خان و محمود خان
 و لراق و سلطان داؤد زئی و عمر ترین و گروهی دیگر از بهادران
 حالات منشی شهابت آئین در سلک همراهی او منتظم گردیدند
 و در دمت راست موکب حلال داؤد خان با جمعی از دلیران
 عرصه قتال مثل راحه اندر من دهنده و راحه دینی سنگه بدیله
 و یکه تاز خان و سادات خان و سید شجاعت خان و عبد الرسول دکنی
 و چتر بهوج چوها و اندرس بدیله و ابوالمکارم ولد افتخار خان
 مرحوم و خواجه رحمت الله و خواجه حسن و خواجه محمد شریف
 ده بدی و کشن سنگه چندراوت بطریق طرح معین گشته کمر
 جابجاشانی بر میان همت نسب و راحه سکا سنگه ناسید میروز
 خان و هریر خان و حسن قلیخان^{۱۵} و سید بهادر بهکری و قتاح خان
 و کامگار خان ولد شاه بیگ خان و مقیم خان و اورنگخان و سید
 مقبول عالم و درام ولد یوسف محمد خان و میرزا علی عرب و
 قاسم و حضر پسران هریر خان و سید قطب عالم و دیگر مبارزان
 بسالت کیش ثادت قدم در دمت چپ طرح شده چتر آسمان
 سای هما آسای از اوج قول سایه سعادت بر معارق مدویان عقیدت
 مدد افکنده قلب لشکر بفر شوکت و حشمت نادرشاهی که پرتو اوار
 عظمت و حلال الهی است قوت گومت و جمعی از بندهای

انصاری و عدد الرمحل بیگ روز بهانی و محمد مراد بیگ بهراولی
 آن مقدمه الحیش فتح و میروزی و اهتمام مراسم برق انگلی
 و دشمن سرزنی پدش قدم میداد بصرت گشته گوی مسافقت از
 اقرار ربوب و راحه حسودت سنگه را با سپاه و راجدوتان او در برابر
 بصرت آثار حکم صف آرائی شد و سپس داس راتورو محمد
 حسین شلدور میر عمر بند حشی و دلی چوها درامسنگه و هررام
 راتهور صمیمه روح او گشتند و اسلام حان با احتشام حان و سیف حان
 و اکرام حان و همت حان و سید بهادر و سید علی اکثر ناره و سید
 زبردست ناره و سعادت حان و دلار حان و ابومسلم حویث اسلام حان
 و میر میر مهمند و سید یادگار حسین ناره و عبدالله بیگ و کشور سنگه
 هاده و سید احمد کبیر و سید کرم الله ناره و شهاب الدین قلیجان
 و حکام سنگه بیگ روز بهانی نایب حان از توپخانه و جمعی از برقداران
 بهراولی آن موج دریا موج قرار یاب و سرداری حراعتار میروزی
 شعار دام رد قره ناصر دولاب و کامکاری و عرفه ناصیه حشمت و
 نکتیاری نادر شاهزاده عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده سپاه
 ایشان نا حان دوران و راحه رایسنگه سیسودی و میرزا حان و بیرم
 دیو و سیدل سنگه سیسودی و هوسدار حان و مسعود حان و سندر
 داس سیسودی و سید شمس ناره و راحه چترمس حادون و جمعی
 دیگر از بدها و مددکاران دران طرف صف بصرت آراستند و کدور
 رام سنگه نارا و امر سنگه نارا و چند راوت و علی قلیجان و حکمت سنگه
 هاده و سوز حمل کور و شرمحان بیگ ترکمان و کاکر حان و میر
 حسینی و میر نرهانی و فتح سنگه کچوا و چندی دیگر از مبارزان

که روز سیوم وصول ربابات طغر پناه دمو مع کوزه بود عرم صعب آرائی
و کارزار با آن برگشته تحت تیره روزگار از خاطر اقدس سر برزده
فرمان قهرمان حلال صادر شد که توپخانه رعد هدیس برق نشان را
پیش برده در برابر افواج عظیم صاعقه بار و آتش نشان سازند
و مواکب بصرت پدرا لوای همت بدیع اعدا در امر اردن محکوم صدور
امر کرامت اثر دریا دریا لشکر چون بحر از جبهتش بسیم نحوتش آمده
و بهنگام شیر افکن دشمن شکن تن مزید حده و حوسن پیراخته
موج موج مانند موج از پی هم برخاستند و یساولان حاکم دولت
و میر توزکل بهرام صولت به ترقیب و تهویه عساکر گردون شکوه
پرداخته صغوف قتال برآراستند هر اول برایت اقتدار عمره خدین
حسمت و سر بلندی طراز کسوت بصرت و میروز مندی باد شاهراد
والا تبار محمد سلطان رونق یافته حاکم عالم و سید مطهر خان ناره و سید
سحاک خان ناره و اراد خان و شیر سنگه راتهور و قراداش خان و
راجه اویدها میرتیه و هر احس کور و بهادر بیگ و واحه سنگه کور
واویدها کور و گروهی دیگر از منارزان شهابت نشان نایشان معین
شدند و ذوالفقار خان و توپخانه و اکثر برقداران و جمعی از
دلیران عمره و عا و نائب دستان معرکه هیجا مثل فتح خانگیان
و رشید خان اصاری و اویدها سنگه هاده و لودیکان و سید شیرخان
ناره و زبردستچان و سکندر روهیل و رام سنگه راتهور و دولت
انغان و سید نور العیان ناره و کاکر خان و عبد الماری و قادر داد

که چون کسی را اتفاق ظهور این احوال ناگهانی از حد او بدان اقبال
و برگرداندن حاکم و اصلاح امتد رود تر از رود مستحق حدت
و نکال و سر از دست و انداز گشته سرانجام کارش بخوار و بگو ساری
کشد آری در پیشگاه اراده اری و مشیت ربانی هر کس مدار
حلاف انگیزد و در کارش حاکم مدلت بحر ریزد و شرک از محال
حرفی و نا حرسندی نا صا و قدر ستیزد و نا کار کنای آسمانی
در آورد • ع • چنان امتد که عمرگر بر بچیز • مصداق این بدیع
هم صورت حال ناشتاع و مدینه حوی عایدت دشمن است که از
بی حردی و ناظر اندیشی و ریاضه طلیدی و حسد کیشی حقوق مروت
و مردمی حدیو حها و صراعات سوانق عهد و پیمان سر طاق سیل
گذاشته نداد دامن نکوت و عمرور دیران حلاف و راع انروحت
و دست کردار خویش تیشه بر پای نحت و دولت رده نآتش
کین حوت سوخت تفصیل این مقام آنکه چون نصائح و اتی
نادرشاهی که هر یک عدوان عامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر
خوش نشاء معلوم و عمرور را ادا شده شور دست نداد و چنانچه گزارش
یافته از اله آباد بقصد محاربه و پیکار نام انداز پیتش نهاده در عربیت
ناموای خویش رسوخ و امر داشت در رس و نت نا حوت نکوت
اثر در برابر موکب طعنه پیکر دشمنه عمت بر استیصال حوت می
گماشت لاجرم شعله قهر حها سور شهشاه دشمن گذار از کلب
عیرت رده رده مصر سطوت نادرشاهی از مهتاب عصب و زدن گرفت
و تدبیر و گونمالی آن بجزد و مثال از احداث درات و اقبال
دانشته روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق دهست و سیوم دی ماه

ذکر محاربه شیران بیشه هیجا و بهادران رزم پیرا و قتم و فیروزی عسا کر طغرلوا و درار ناشجاع ادا رادزا از معرکه مرد آزما

بر صمائر دور بین دیده دران داس آئین صورت اینمعدی حلوه گر
است که هیچ صفی در آدمی نگوهیده تر ار لحاحت و پرحاش
خونی و شور ادگیری و فتنه خونی نیست چه برداشت این خصال
ذمیه بسیار باشد که دولتهای عظیم حلق پذیر گردد و کج رعیت
و قصر حشمت سلاطین والا مقام ناهدام گراید مسا نامداران والا نزان
بامروزش پیران حدان و عذاک خرم اقبال و کمرانی بداد داده اند
و اراطل ستیزی و مدک سری سر بر سر کیده وری نهاده • شعره
سردیک کار آگاهان روشن است • که رنجیر گردن رگ گردن است
کجا شعله باحار و حس آن کند • که نا خویش معرور ناکان کند
تهی معرک طرف همچون حداب • زخویش است نیداد کز تر خراب
خاصه دران هنگام که این دلائل مسا احکام نا سوء تدبیر و اختلال
رای که خود نه تمهائی سرمایه هزار زیان و لحد بقم دشمن
حادگی عداوت از آندست قریں شود و اگر نایند حالت و حاست اثر
کفران دعوت و فاسق سیاهی و سیال عهد و ناحق شناسی علاوه گردن
و دیت حیدر اساس و ایشه حق پرتوه که در است و بهروزی وسعادت
و فیروزی از نائیم و لربکات آن است معقود ناسد مکانات آن بطردنی
اولی از پیشگاه عدالت مدقم حقیقی که پاداس هر یک رند در
کار حادته قدرت تدیع او آماده و مهیاست بمدینه ظهور رسد و پیدا است

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و همچنین سایر امرا و ندهائی که در رکاب ایشان بودند بدولت رمین توس رسیدند - از شرائف اتعاقاب و لذائع اسباب و فیروزی آنکه رنده امرای عظام معظم حان که بموجب یرلیع گیتی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان حاه گشته بود درین تاریخ که دو روز بعد ازان محاربه و قتال روی داد بموکیب حاه و حلال پادوخته حبه سالی آستان سلطنت شد و از رسیدن بوقت محمدا حسن احلاص و بیکو بندگی و جوهر همت و کار طلسمی آنحان والا مکان که در پیشگاه خلعت حاو طهور نموده مشمول انظار عاطف و توحه نادرشاهانه گشت و بکهرار مهر برسدیل بدر گذرانیده نعطای خلعت حاصه با نادری قامت مناهات ابراحت و شهشاه مؤید مطهر روز دیگر دران منزل فیروزی اثر اقامت گرفته بتقسیم افواج بصرت شعار و تمهید لوازم رزم و پیکار پرداختند و درین روز نادرشاهرا ده محمد سلطان رعایت حاکم حاصه با علاقه سروارید و یک صد اسپ از الحمله ده اسپ عربی و عراقی و معظم حان نعطای حمدهر مرصع با علاقه سروارید و یک صد اسپ ازان حمله پنجم اسپ عربی و عراقی یکی با رین و سارطلا و حال دوزان و راحه رای سنگه هریک نعطای خلعت و محمد بدیع بن خسرو بن بدر محمد حان بمرحمت اسپ عراقی و پرسوخی دماءه هزار سوار بمنصب سه هزارری دو هزار سوار معظم انظار نوازش گردیدند •

و خطاف میرزا حانی و اعدام سی هزار روپیه و باصافه هرازی
 پانصد سوار بمصطفی سه هرازی در هراز سوار مشمول مراحم گونا
 گون گردید و معرص اشرف رسید که راحه اندر ده کور از کومکدان
 عساکر مدقلا که دسبب اشتداد آزار و دیم چند روزی در اکثر آباد
 توقف کرده درین اوقات با وجود نفیة کومت از روی کار طلبی
 تعریضت لشکر طغر اثر از اسباب روانه شده بود در نواحی مستقر الحلاوة
 اکثر آباد روزگار حیانتش دهر آمد چهاردهم که عسکر موکب مدصور
 از نواحی مکن پور می شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب
 همت از دلہای آگاه و استعاضہ انوار توحہ از نواطن اولیاء اللہ شدیمہ
 کریمہ آنحضرت است بروصہ قدسیہ قدرہ اصغیاء عظام بقاۃ عرفاء
 کرام حضرت سید ندیع الدین قدس سرہ کہ نرسان عوام اهل ہند
 دشاہ مدار اشتہار دارد، عمان توحہ والا اعطاف دادہ رسم زیارت بحا
 آوردند و محاوران آن مرار مائض الانوار را از میض اعیان عام نہرہ ور
 ساختند ہند ہم ظاہر قصہ کورہ کہ نانشاہ رادہ والا تبار عالمہ مقدار
 از محمد نجف دلد محمد سلطان با عساکر مدقلا آنجا برول داشتند
 و با شجاع بچہار کرویہی آن رسیدہ توقف در زینہ بود و تویکانہ در برابر
 حود چیدہ عرم صف آرائی داشت مصرع مراد بصرت و طغر گردیدہ
 و دادشاہرادہ ارحمد دلد مقدار محمد سلطان احراز سعادت ملازمت
 اشرف نمودہ یگہراو مہر بطریق بدر گذرایدند و بعطای خلعت

(۲ ن) و دو ہزار روپہہ بخدم و محاوران آن مرار مائض الانوار عطا

کردند ہند ہم الحج

آذربشی از قلعه د آمد و ناتفاق مرگه مذکور در دو مدرلی اله آباد
 باو پیوست و هفتم ربع الثانی که آن موقد بدین منته و مسان
 ناله آباد رسید مید قاسم بارهه دیر از قلعه در آمده باو ملاقی شد
 و چون آن ناظر اندیش لیکن دستور صادق قلعه را با تصرفش
 وا گذاشت و سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خود بدیانت
 خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت صمیمه حش منته
 گشت و با شجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب
 گذشته قدم حسار پدیش بهاد و سرانجام حالش عنقریب عمرت انرای
 هوشمندان حواهد گردید درس هدام عاطفت بادشاهانه داود حان را
 لمرحمت و یل نا حل زر نعمت و احسان و حسن علیحار را قوت یگی
 کرده عطای خلعت و علم ناصانه پاهند منصب دو هزاره و
 مناهی ساخت و یردانی پسر عم او بعودداری منج پور حادوه از تعبیر
 راحه مهاسنگه بهدوریه و لمرحمت خلعت و اسب و ناصانه شش صدی
 چهار صد سوار منصب هزار و پانصدی هزار سوار و سواران حان خدمت
 میر کشیگری اهدیان از تعبیر رعد انداز حان و عنایت خلعت
 و از اصل و اصافه منصب هزاره سه صد و پنجاه سوار و قریب اشکان
 ناعام پنجاهار روپیه و شجاع حان و چندی دیگر از مندها لمرحمت
 اسب مورد نوازش گشتند دراز دهم ماه مذکور میر ابو المعالی ولد
 میرزا والی مرحوم از حایگیر داران صوبه بهار که بنابر ضرورت
 بادشجاع گرویده درین وقت بهدوری معادت از لشکر او روی ارادت
 بموک اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافتند عطای خلعت
 و اسب با سار طلا و یل نا جل زر نعمت و شمشیر با ساز میثا کار

جنگ و پیکار تعحیل نکرده انتظار وصول موکب مسموم نبرد و در
 همین روز که از نواحی سورن کبچ می‌شد دو العقار خان از مستقر
 الخلافة اکر آنک رسیده لشکر طغرائر ملحق گشت و بهادر خان
 لشکر مذقلا مرخص شد و بعد از طی دو سه مرحله در صبح پیوست
 که ناشجاع ناله آنک رسید و سید قاسم قلعه دار اله آنک بمقتضای قرار
 داد رفته باو ملاقی گردیده است. محملی از حال ده و حرام آن ناحق
 شناس بعد بر آمدن از پهنه آنکه چون به مدارس رسید ارطلم
 پرستی و بیداد گری که همواره در طبع او مرکوز بود دست حور
 و اعتساف بر سکه و متوطبین آن بنده کشاده محصلان و متشددان
 گماشت که مدعی حظیر از زمره تجاوز و متمواین هندو و مسلمانان
 که در اینجا بودند بگیرد و بحد و قهر و عذف قریب سه لک
 روپیه در در سر پنجه تطاول از اهل مدارس گرفت و از کمال
 بی پروائی و دیهوشی او جمعی که متصدی این حور و ظلم بودند
 درونی مسموم *

• نیت *

ده بیم دیصه که سلطان ستم روا دارد * رعد لشکریانش هزار صرع نسیم
 اصناف مدلع مذکور از میان نرده انواع ظلم تعرض و مال و ناموس
 آن مظلومان رسانیدند و آن بی حرد ده مال جمع این سال را هر مایه
 جمعیت اسباب پریشانی و نکال ساخته اراحتا قدم حرأب پیش
 گذاشت و چون روحی بسر کردگی سید عالم و حسن خویشکی و
 حواحه حسرو نوکران خود بر سر حویدور مرستاده بود و آنها رفته
 محاصره آن پرداخته بودند مگر محاسن معوی حاکم آنجا تاب ثبات
 و پایداری در خود ندیده بعد از انداختن توبی چند و اندک

نخستین گاه اقبال مقام کرده نشاط شکر پرداختند و از آنجا که حدیو
 جهان را دیت خیر و رحام و همت حق - اس در هدایت باشجاع
 فتنه انگیز با - پس مقصود بود و مقصای عموم رست و منج
 اندیشی میخواستند که تا ممکن و معسر باشد این مهم مدارا
 و مصالحه ایام یاد و کار نه ستیز و آزر کشد از یک مدتی روزی
 دیگر ناره قدسی صبیحه مدنی بر مراتب نصیحت و حوک پروری
 مرقوم کلاک فتوت گستری حاجده مصحوب یکی از اندکای درگاه
 بود او بر میآید تا کیهیت عریضت و حقیقت مانی اصفهرا
 بی بهره خوهرانش و تدبیر توصیح پیوسته تمام مراتب حیثیت بدر
 ظهور رسد و در همین منزل مصالح حال که نهم - زوایای عساکر
 منقذ تعیین یافته بود از لشکر نادشاهزاده خورشید قدر - پیر مکل محمد
 سلطان رحیده احرار دولت مکرمت اشرف مدون و عرصه داشت آن
 والا نسب مشعر نکیهیت حال حدود مسالک خدمت همایون
 گذرانید و چون احوال قرب وصول باشجاع و مقامات فتنه خوئی
 و شورش انگیزی او از روز - روز مصاحج دولت میروید و دقیقین التامید
 که آن شوریده دماغ سودای سلطنت بر احرار بصاف و شرائع
 ملاطعات حشروان ترک باطل ستیزی نکرده از بیستردی همت بر
 احتیصال حوک میگذار و در کج اندیش و عناد بدوئی راجع است
 که بهیچ وجه مدارا و موااسا با خود ندارد لایزال سطر و حلال
 حدیو کشور و اقبال ناشتعال آمد و چهره غیرت و عتاب نادشاهزاده
 مروزان شده پنجم ماه مذکور از سوزون لوی توحه مدافعه اعدا
 افتراحتند و نه نادشاهزاده والا براد و عساکر منقذ همان شد که در

انصراف یافتند و بعد انداز خان که دقلعه دارى مستقر الحاقه
 اکثر آباد مورد ابطار اعتماد گشته درد بعطایى حمدهر میدا کار وباصافه
 پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى پانصد سوار نوازش
 یافته مرخص شد که خود را بر حناج سرعت با کمر آباد رساند و
 خدمت میر لکشی گری رمره احدیان که بار متعلق بود نسرادر
 حان تعویض یامت و راو بهاو سنگه بعنایت میل و حمدهر مرصع
 و امپ نا ساز طلا و پرم دیو سیسودی بعطای دهکدهکى مرصع و امپ
 نا ساز طلا و سمل سنگه سیسودی بمرحمت اسپ و راحه اودیدها
 مریتة بعنایت خلعت مهابی شده صمیمه جنود مدقلا گشتند
 و فصل الله خان بخدمت لکشی گری واقع نویسى دار الحاقه
 و کرم امعان بفرمودارای نواحی شهر تعین یافته دعنایب خلعت
 سرمرارز گردیدند و حواحه عبد الوهاب ده بیدی و میر عبد الرحیم
 ولد اسلام خان مرحوم و جمعی دیگر از بدها در سلك کومکبان آن
 دار الملک حشمت و حاه انتظام یافتند و کیرت سنگه نکامان بهاری
 که بفرمودارای آن ناو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتھی چند
 ناصافه پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى پانصد سوار
 سر امرارز گشت بیستم ماه مذکور رایات منصور تعمیروزی و بصرت از
 حضر آباد بهست نموده بعد از طی سه مرحله تعرض اشرف رسید
 که عمره ناصیه فتح و طغر ناد شاهزاده عالی مقدر والا گهر محمد سلطان
 نا عساکر مدقلا نوزدهم همین ماه نا تازه رسیدند نا جمله شهشاه
 جهان صید کنان و شکار انگدان طی منازل نموده سیوم ربیع الثانی
 هایت عمر و حلال بر نواحی قصبه سورون گذر دهند و روز دیگر دران

نذارم پیتس به بهاده بهمت پنده معاودت گذد ادا ناعرا د باهدار
 والا تبار محمد سلطان را با عساکر مدقله نار گردانند و چون بفر
 سعادت بعد از فراغ شکار موروز به متقرر در امت روز امروں مراجعت
 فرمایند و اگر از عمده لختی و بدولتی توبه آگاهی و ابتداء بیافته
 هر لخت و استنکار امرار و ناله آناد آمده نارتکاب محاربه و پیکار
 پردازد و تنبیه و گوشمال او را وجه بهمت گیننی کشا حاجته ندفع
 آن فنده خو توحه نمایند و بدترین عمره خیر اساس شاندر عم ربيع
 الاول موافق بیعت و دوم آذر عملة مشیخته را خلعت داده حکم
 فرمودند که حراوق اقدان بیرون زند و عمارات بیض بنیاد حصر
 آناد محط نارگاه حشمت و حاه کردند و روز دیگر که ساعتی مرخصه
 اثر بود اوائل روز با لخت میرو و طالع دشمن سور از قلعه منار
 بر میل طغر گنج حوار شده به معنایی حدود آسمانی رایت عربیت
 همایون بصوب مقصد نر امراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
 حصر آناد همه حا حائق را از رر اشانی دست خود کسبیا
 ساختند و برای سر انجام بعض امور دو روز دران مقام ناکشاسط
 اقامت گسترده انتظام لختش مهم دولت بودند قلعه داری دار
 الحاقه و حرمت و حدوداری مراد لختش که در انجا مخصوص
 بود بدستور سائق نامیرحان تعویض یامت و میان تکیان نظم
 مهمات آن مرکز خلافت معین گردیده تعایت نادری خاصه منامی
 شد و داشمند حان باعام بیعت هزار روپیه کسبیا مرحمت
 گشته ناکشاسط و الراهیم حان و ماحر حان و طغر حان که از
 منصب معزول شده در دار الحاقه و طبریه حوار احسان بودند رحمت

و راحه ابرده کور و راز نهار سگه هاده و گرد هردا ص کور و حکمت سگه هاده و پرم دیوسیس و دیه و علیقلیل و گروهی دیگر از مدارزان بصرت شان صمیمه حیون معلی، گشته مرخص شدند و همگی در حور حال عطایا و مواهب نادره دریا نوال سرافراز گردیدند.

توجه الوبه ظفر پیرا بشکارگاه سورون

جهت اطعام نائره فتنه ناشجاع

چون نتوانتر احبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر مهر انور گردید که ناشجاع عاقبت دشمن نامپاس نا وجود اطلاع در معاودت موکب طعرا یاب از حدرد پلحاب و وصول ده مستقر اورنگ خلاص از اندیشه کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسه خیال باطل راه محالعب و عناد می سپارد و نگام حصارب نا حدود ادبار محدود منارس نزدیک رسیده قصد اله آناه و عزم جنگ حوثی و افسان دارد رای مصلحت پیرای حصرت شاهنشاهی که گذرور اسرار داشت و آگاهی و دستور رموز خلاص و حیا پناهی است در آن قرار گرفت که قریب دولت از مقر سلطنت بهصت نموده بسمت سکارگاه سورون توده فرماید و یکچند دران نواحی بدشاط شکار گذرانیده معتظر ورون احبار و تحقیق حال آن حلاف میش ستیره کار باشد که اگر بدصائح هوش ابرا و مواعط غفلت زدا بصلاح کار راه برده دست بدامت تدیل اعتدار زند و قدم حرأت از حدود

خاطر اقدس گشته کشتی سوار در انصوب توحه مرمودند و روان پاک
آن همای سدره نشین را بغاسه و دنیا روح و راحب تششیده بدیع
هرار روپیده لخدم و محارزان آن روضه حلد مانند انعام نمودند و
بعد از فراغ آن بطواف مرار فائض الانوار قدره عمرای کرام
حصرت شیخ نظام الدین معزوف ناولیا که در همان همت امت
تدرک حسنه یکهرار روپیده مستحقار و محارزان آن نغمه متدرکه
انعاق کردند و اراستا بروصه قدسیه حجاب قطب الاولیاء الواصلین
قدوة الاتقیاء الموحدین حواحه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
العزیز که در همت گروهی دار اعلایه اسم توحه نمودند و رم
زیارت نحای آورده و استمداد همت نموده دو هرار روپیده سدنه
آن مقام قدسی احترام مکرمت مرمودند و واسطه زر اراستا قرین
تویق ربانی و برکت آسمانی عداں معاودت معطوب داشتند و
در اثباتی راه عشرت ادور شکار گشته اواخر روز دولتخانه همایون
از مرقدوم اشرف رشک بیت الشرف حورشید گردید و درس هنگام
تالان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر لیسر حشمت بادشاه راده واده
قدر محمد سلطان را ده رحمت دو اسپ از طویلخانه حاصه یکی با سار
میدان کار و دیگری با سار طلا بوارتن نموده مصیوب ارادتکار ارسال
داشتند و یرایع گیتی مطاع تمام در انعقار حال صادر گشت که قلعه
مدارک اکر آباد را بعد از رسیدن رعد امداد حال که بقلعه داری
آن مرکز سلطنت مقرر شده بود باو سپارد و یکا کرد و روپیده با برهی
اشرفی از حواله عامره آخا سرداشته با توپخانه و همراهان خویش
روانه اله آباد شوق و نه باد سافرانده ملک مکهل محمده سلطان ملحق گردند

پذیرائی یامت و چون آن روز مرخصه بآئین بهجت و کامرانی و
 قرین طرب و شاهمادی بالبحام رسید شب هنگام آتشبازی که
 باشا و والا در آن روی آن حوس مجازی درمن مبارک آلات و ادوات
 آن ترتیب داده بودند مسرت افروز خاطر بظارکیان شده مروج امرای
 السمن عشرت گردید و شب دیگر چراغی که هم در آن روی آن در کمال
 حوی سر انحام یافته بود نظر مریب تماشاخیان گشت و تا سه روز
 این حسن پرنشاط و نشاط اندماط مرتب و میمند بود و درین ایام پیشکس
 امیر الامر مشتمل بر حواهر و مومع آلات از معتقر الحلاوة به پیشگاه
 حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام برلیع گیتی
 مطاع بنام زنده امرای عظام معظم حاس صادر گردید که بطم مهمات
 صونه خاددیس بدیانت حویشکی از کومکیان صونه مذکور که
 مناسب داند معوص داشته برخی از تا یمان خود آنجا بگذارند و بر
 حناج تعجیل روانه پیشگاه حضور گردند و شب دوازدهم ماه مذکور
 که شب میلاد سعادت نذیر خلاصه نشاء ایحان برگزیده خالق عباد
 مرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت حاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه
 علیه و علی آله و اصحابه الامعیاء بود شهشاه دین پرور نائین مقرر
 این دولت خیر اثر دوازده هزار روپیة نازاب استحقاق و مستحاجین
 و زمره اتقیا و صالحین ادعای فرموده سعادت دارین اندوختند
 در آرد هم هوای سیر دای دلکشای صاحب آنکه در عین دار الحلاوة
 واقع شده در گلش همیشه بهار خاطر اشرف سرور رده نشاط اندوز
 گلگشت آن مرا دستاں بیص مکل گردیدند و روز دیگر عزم زیارت
 روضه منوره حضرت حدیث آشیانی همایون نادر شاه طاه نراه مرکز

کومکدان آن مستقر الحاقه را که نرگش نادشاهزاده محمد سلطان
معین شده بودند در برآمدن قدس و سراولی نموده محال تعلل
و امهال بدهند و مصحوب او یک عدد حیفه مرصع از سروارتن
نجهت نادشاهزاده والا تدار مرسل شد و غیرت بیگ لخطاب شجاع
حانی و محمد صادق خطاب دلاور حانی و وزیر بیگ خطاب
ارادتمندی و محمد علی ولد تقرب خان خطاب حای نامور گشته
و شبح عدد الوهاب نحاری و ملا عوض وحیده و قاضی عدد الوهاب
انصی القصات هر یک نامعام یک هزار رپه کمیداد گشت میر حسین
بدیله و میر رستم حانی و میر عربزاده حشی از نوکران عمده دارا
بی شکوه که درین ایام بمساعدت طالع بدولت آهنا بنوس رسیده
بودند عطای خلعت و مناصب شایسته مداهی گردیدند و بسیاری
از امرا و همدهای نارنگ سلطنت و سائر بدهای عتده خلعت
ناورایتش منصب و عطای خلعت و شمشیر و خنجر و اسب و بیل
و برخی بمرحمت بقاره و علم و بعضی نامعام بقود نوارتن یافتند
و خوشحال خان و سر اسمحان که سر آمد نعمه سنجان هندوستان اند
هر یک بمعایت ماده بیل نهرة اندور عرت گردیدند و سائر اهل
نعمه و نشاط و هرون سربان آن محفل انبساط پیکر بر رویه انعام
شد و پیشکش نادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر سه رنجیر بیل
و یک سر اسب عربی و بغائن حواهر و مرصع آلات بنظر انور
رسیده رتبه قبول پذیرفت و همچنین نویدان عالیمقدار و امرای
نامدار و سائر بدهای آستان ملک مدار هر یک در حوز حال رسم
پیشکش و نثار نجا آورده از مجموع مواری سه لک روپیه در حقه

عطاءى خلعت و شمشير و منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامياب
 عدايت شد و بهاى سدگه هاده كه تازه از وطن ناستلام عتبه سپهر زنده
 رميده بود منصب سه هزارى دو هزار سوار و عطاءى خلعت و
 حمد هر مرصع و اسب نا ساز طلا و يك زنجير ميل و نقاره و علم
 مورد انظار مرحمت گرديد و چون همواره شخصى كه ارشد آن سلسله
 شهادت آئين و مورد نوازش مرمادهاى اين دولت اند قرين
 باشد از پيشگاه سلطنت مخاطب تراو ميشود عاطف نادشاهانه
 او را از روى تربيت و حاده راز پرورى بايخطاب نامور ساخته
 محسود اقراى گردايد و محمد نديع بن حسرو بن نظر محمد خان
 كه سائق بنابر تقصيرى از منصب معزول شده بود منصب سائق
 كه سه هزارى چهار صد سوار بود سر بلند گشته و گرد هر داس كور
 ناصاه پانصدى منصب سه هزارى دو هزار سوار و پرهو خى دكدي
 ناصاه هزار سوار منصب سه هزارى دو هزار سوار سرمايه افتخار
 اندوختند و سولهاگ پرگاش رميدار سر مور كه درين تارگى دولت
 آستاندوس در يافته عطاءى خلعت و اسب و سر پيچ مرصع ناعلاقه
 مرواريد مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن يافت و ميص الله
 خان لمرحمت شمشير و علم و الله يار خان عطاء حيعه مرصع
 مرامرارى اندوختند و اراصل و ناصاه ديندار خان منصب دو هزار
 و پانصدى هزار سوار و شيخ عبد القوى منصب هزار و پانصدى
 پنجاه سوار مشمول مراحم حسروانى گرديدند و همت خان حلف
 املاسميان لمرحمت خلعت و ميل مناهى گشته نا پدر حوئش
 مرخص شد و محصل خان خلعت يافته ناكر آباد مرخص شد كه

پایگی یامت و اسلامخان ناصبه دو هزار سوار بمصوب پنتهراری
 پنتهرار سوار و مرحمت امپ ناسار طلا و شمشیر سرورار گشته
 خدمت ناسا هرا ده محمد سلطان مرحص شد و بهادر خان که
 بمصوب پنتهراری چهار هزار سوار مناهی بود ناصبه هزار سوار
 در اسپه سه اسپه والا رنده گردید و مرتضی خان نعلایت علم لوای
 امتیاز امراخته ار اصل و اصانه بمصوب چهار هزار سوار دو هزار سوار
 سر بلند گشت و راحه ان^۲ کورار اکثر آزاد رسیده حده سالی عتد
 خلافت شد و بمرحمت میل و سر پیچ مرصع مناعی گردید و
 بحاکمخان که چندی قبل اریس ناسر صدور تقصیری عظیم به تعییر
 مصوب و حاگیر و عزل ار رنده شوکت و اعتبار و سلب خطاب
 حاکمانی و مپه سالاری مورد بی عنایتی گشته مدتی ار دولت
 نار و سعادت کورنش سایه آمردگار محروم بود چون درین هنگام
 بوسیله شعاعت و التماس ایستادهای بساط قرب مراحم شهباشاهانه
 رقم عفو و حریده حرائمش کشیده اورا رحمت کورنش ارزانی
 داشته بودند درین روز حکمته بوساطت امیر خان حده های سده
 اقبال گشته عرق خلعت و تشویر ار ناصبه تقصیر امشاد و نعطای
 خلعت خاص احتصاص یامت و دانشمند خان و اراغیم خان که در
 ملک گوشه نشین بودند نعلایت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند
 و داؤد خان که در حدود بهکهر ار دارا بی شکوه جدا شده بود
 بمساعدت سعادت درین ایام دولت آستاندوس درگاه والا یافته بود

سال چهل و دوم نود حشن و زر شمسی نائین مقرر و رسم معهود صورت انعقاد پذیرومت و هفتم ربیع الاول مطابق دو ازدهم آذر برم والا حشن دلکشا ترتیب یافته در ایوان گردون آماش عسلخانه مبارک اوائل روز که ساعت یاسوار میمنت قرین و میزان دالت را بچشم حسرت بر زمین بود کعبه ترازو ار گوهر عنصر مقدس شه نشاه دیدار دین گراندار قدر و شرف گشت و آن پیکر دولت و هیکل اقبال که از مرطوبی و کمال عظمت نا گوهر جانهای پاک و حواهر حرائن افلاکش بتوان سلیقه مقتضای رسم و عادت و آئین صورت و محاز بر و سیم و سائر اشیاء معهوده سلیقه شد و بعد از ادای این رسم میمنت پیرا حاقان جهان چون آفتاب جهان از نوح میران برآمده سریر آرای دولت و کمرانی شدند و دران حشن حسیسته بسیاری از ندهای عتقه خلافت مواهر و مکارم ارحمده سر بلند گردیدند از آن جمله مهاراجه حسوت سنگه بعدایت طره مرصع تارک انتصار بر امراخت و محمد امین خان میر بخشی و بهادر خان و مرتضی خان و سائر امرای ربیع السان و بسیاری از مهنداران و ملازمان سده پیر نشان نقد و تعاوت رتبه و پایه تسلیحاتهای فاجر گرانمایه کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا که در مستقر الخلافة اکبر آباد و راجه حیسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوته دار مالوه و حلیل الله خان صوته دار لاهور و سائر امرا و عمدتهای که از پایه سریر خلافت دور بودند نار سال خلعت سرمایه مناهات اندوختند و مهانتخان صوده دار کابل ناصافه هزار سوار بمنصب ششهراری پنجهزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه بلند

این دواتر معاصر عظمت و حلال محیی نماید که از بدائع قوانین معموله این دولت حاوید طواریکی آنست که مرما روایان این دردمان عظیم الشان عمیم الاحسان در هر سال از سیدین امر سعادت قرین چون تاریخ میلاد میمنت نیاید در رعد بشرائع بقود از زر و سیم و دیگر نغائص اشیا سلحد ناین طریق که یکدمه بطلا و دیگر مرتبه نقره و پمس ازان چند نوبت دیگر سائر ملرت و اشیای که معزز و معبود شده آن مبارک درن بعمل می آید و حوه مذکوره به محتاحین و ارباب امتحقاق بدل و انعاق کرده حهاسی را بقدر مقصود نداس آررد میبرد و دران حش حخته مقررمان عتده حلاست و ایستادگان پیشگاه قرب بروفق رتبه و شایستگی بمراحم والا عمر امتیاز می یابند و بداتر اختلاف تاریخ شمسی و قمری در سالی دوناار این حش عالم آرا پیرایه انعقاد یافته مگر را ناعث همان پیرائی و طرف امرائی میگردند *

* رناعمی *

هر سال شود سعادت اهل زمان * ناگوهر و زر درن شه ملک ستان لیکس اگر از روی حقیقت سلحد * امروا آید سایه حق از دوحهان وهمانا عرض از وضع این قابون مرحدده آنست که هم ایدمعی وسیله کامیابی بدوایان و حاجتمندان شده برکت دعاء احاست اثر آنگروه سرمایه حصول مقامد علیا گردد و هم تقریب حش و مور مدشاء صدور آثار عدایت و تربیت شهشاهانه گشته نوارش و کامحشی بددهای مدله سلطنت و ایستادگان بساط خدمت بطهور رمد و درس ایام حخته مرحام که سال چهل و یکم شمسی از عمر مسعود شهشاه کیوان علام سعادت میروزی صورت اسحام یافته آعار حهان امروزی

میگردن چهارم ربیع الاول مطابق بهم آذر ماه رایاب نصرت پیکر
 اوائل روز از باغ دلکشای اعرآباد بقصد دخول دارالحکامه باحتراز
 آمد و چون ساعت داخل شدن قلعه مدارکه اواخر روز بود
 شهنشاه بهان نخست لشکار گاه توحه نموده نشاط اندوز شکار
 گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بداع
 مندر نازی که مالدین شهر و اعرآباد واقع است برول سعادت نموده
 ساعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با نعت و بیروز و
 اقبال غدوموز چون خورشید جهانتاب و بدر عالم امروز که بر اوج سپهر
 برین بر آید بر فیلی کوه پیکر ندیع منظر که تحت زرین بر کوه
 پشت آن نصب گشته بود سوار شده لوائی عربیت بصوب عرصه
 مصر دولت و اقبال و ساحت دارالملک محمد و حلال امراحتند
 بقارهای نشاط و کورکهای شادیانه بدوازش آمده از عربو طدل و کوس
 و خروش کربا و بغیر ططنه شوکت و علعله حشمت در گوش روزگار
 پیچید و گیتی حدیو عالم گیر را مرالهی و شکوه شهباهی همعنان
 نصرت و طغریل سوار از میان بازار مسخت آثار شهر غمور درموده
 چون وقت نماز عصر رسیده بود بحکم پرتو برول بمسجد جامع
 انگدند و نماز کجاعت گذارده قریب دولت سوار شدند و دو نیم
 گهزی از روز مانده قلعه مبارکه از بر برول اشرف مرکوب حصار
 ابلک و شرامت لختش مرکب حاک گشت *

جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و دوم

بر حقایق سبحان این صحائف متأثر اقبال و دقائق شناسان

ستیز نوشتند که شاید سرمایه شعور و آگاهی شده از گردد با صواب
 خود نار آید و دست ندامت بدیل اعتدال زده دار گردد لیکن
 در بدوقت نادر رعایت مراتب حرم و احتیاط که مناط حفظ
 سلطنت و جهانداری و مقصدی حردمدی و هوشیاری است بر
 خاطر حورشید مآثر چینی قامت که اگر آن رمیده تحت برگشته
 دررگار از بیهوشی نشاء عقلت و پندار نکود بیاید و ترک اراده
 ناپسند و عریمت با سراوار خویش نکرده بر مخالفت و عدا
 اصرار نماید چون حاندوران با عساکر کومکین اله آباد تاب مقاومت
 او ندارد چندی دیگر از اعظم امرا و موخی از موکب نصرت پیرا
 در ظل رایت ناساعراده محمد سلطان ناصوب تعیین نمایند تا
 سد راه او بوده از حقیقت حال و کیعدت عریمت و اراده آن نادران
 فتنه سگال هرچه دریابند بسده حلال معروض دارند نادران یرلوع
 کرامت طرار بطعرا می نداد پندوست که نادران ناصوب و الا ناصوب مهم
 مستقر الحاکمة لعمدة السلطنة امیر امرا که آنجا بود و گذاشته با
 توپخانه و لشکر اکثر آنکه هفتم رنوع الاول که ساعتی معصون بود
 لوای بهت ناصوب در امراند و از پیشگاه حضور بیرجمعی از
 مبارزان ندر آرما و دلبران عرصه و عا معین گشتند و حکم شد که
 چون با شجاع ناله آباد نزدیک شود حاندوران دست از محاصره
 قلعه باز کشیده نکود مسعود پیوند و تنمۀ این احوال
 عنقریب مرقوم کلک سوانح دیگر گشته عدت امرای ناظران این
 مجموعه نذائع قدرت ایردی خواهد شد اکثر توصیۀ معهود
 زبان حامه نگرارش وقائع حضور قدسی نشان گوهر امشان

که زیات عالیات طل ورود بهاحت پندجاب افگنده خاطر جهان ییبرا
 مشغول دفع فتنه دارا نیشکوه بود انتهاز فرصت نموده لواهی عریمت
 از پنده سمب اله آباد امراشت و ناعواهی معسداں کوته اندیتش قدم
 خسارت از حد حویتش پیش گذاشت و چون نواهی قلعه رهناس
 رسید رام سنگه نوکر دارا نیشکوه که از جانب او پشراست آن حصن
 ملک اساس قیام داشت نایمائی آن فتنه پژوه که بعد از مرار از
 معتقد الحاقه اکثر آباد ناو و دیگر قلعه داراں سمت اله آباد
 نوشته بود که قلاع آن نواهی نه نا شعاع دهند رفته ناو ملاقی شد
 و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الحلیل نارهه که از جانب
 دارا بی شکوه حارس قلعه چداره بود قلعه مذکور ناو داد و در خلال
 این ایام همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد ناو میبوست که
 من هم باین مامورم که اگر خود نایضوب آید قلعه را تسلیم کنم
 و مدوح ایدمقدمات بیر باعث رسوخ عریمت باطل و ازدیاد مباد
 ببحریدی او گشته قدم حرأت پیشتر نهاد و چون این حقائق واحوال
 معروض نارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم راحت و صلاح
 اندیشی که شیمه قدسیه این حدیو مهر پرور خیر گستر است مرکور
 صمیر انور آن بود که تا ممکن و مقدور ناسد پردۀ مسامحه و اعماص
 برکار او کشیده این حرکت باهتجار از ان ببحرن بگوهیده اطوار باکرده
 انکارند و از مقالات هوتن امرا و مقدمات دولت پیرا اورا بشاه راه
 اعتدا آرد و چنان بشود که کار نعتده و حوثریری کشد چنانچه بعد
 از تحقیق این احوال شورش امرا مکرر از کمال لرزگ مدشی و والا
 بهادی موعظت نامهایی دلایر صلاح انگیز ناں دیوده کوتش باطل

مرار و ادبار دارا می شکوه که همواره بار کمال کین و عناد کشیده
داشت و کفایت شرود مع امسالتش حر و سطوت اقبال دشمن مال
شهباشه عالمگیر صورت پذیر بود بعانت صبر و صبر و منتهی گشت
و تهییت نامه مشتمل بر مراسم مبارکندایی و مراتب شکرگزاری
در جواب نوشته بحداب والا در حاد و حوق از اکثر دیگر که حاکم بشین
نگاه است نه پنده آمد لیکن از اینجا که سخت و سعادت از رسید
روزگار دولتش سر رسید بود و صمیر کار آگاه و عقل معامله دل که
سرمایه تمییز بود از ریان است نداشت بعد از رسیدن نه پنده و
تصرف در صوبه بهار سودای ریانه طلبی در سرش حای کرد
نظمهای حام و مکرهای دور از کار دیگر ناره سر اسام امداد ادبار
بود و قدر نعمت و عافیت و دانسته و حق تعقد و دلجوئی حدیو
رمان مشاهده راه با مپاسی و طریق حق با شناسی بیمون و چون
داشت که رایات خورشید تاب بعاقب دارا می شکوه مذوجه حساب
شده و اتمام آهم را بر روی کمال نمی بود و تحتکاه سلطنت
و مستقر حلاوت را از مر شکوه موبک حلال حالی می شمره از حام
طمعی ر بیکردی نایب وادی ائداد که لشکری جمع آورد بصوب
اله آباد آید و از اینجا اگر تواند خود را با کمر آناد رساند شاید نایب تیر
دستی کاری از پیش برود و اعوای بوکراه و حوشامدگوان و تحریک
واقع طلبان و فتنه حویان که چشم از صلاح دولتش پوشیده رونق کار
و گرمی بازار خود می هستند بیر علاوه ایدادشی و تده رانی او
شده دماغ پندارت را لشورتش آورد و بعد از اندک توفقی در پنده با
لشکرهای آنحدود و توپخانه و نواره عظیم نگاه واسط صغر این سال

از سوانح عدوت نحتس آنکه درین ایام مدهیان کار آگاه از ممالک شرق
 رویه پیدایی درگاه حلائق پناه رسیده حدر فتنه خوئی و شورش
 انگیزی با شجاع حق باشناس و عریمت او از پتنه بصوب اله آباد
 بقصد امراحتن لواهی عدا و امروحتن بدران حدال بمسامع عظمیت
 و حلال رسایدند و عرائص امرا و نوشتهای وقائع نگاران آنحدود بیر
 مشعر نایدمعنی بر سنبل تواتر و توالی نه بیشگاه خلافت رسید و آنچه
 قتل اریس از بعض احبار و امارات مطنون خاطر دور بین شهشاه
 دانتس آئیس بود درین اوتات بیقیس پیوخته مدشاء تعجب حردوران
 هوشمند گردید و الحوی این حرکت باهنگار و عریمت دور از
 کار ازان مدهوتس نشاء ععلت و پندار بی صدور باعفی نعايت
 مستعد و نامروار بود زیرا که همیشه با حصرت شاهشاهی لای
 محالست و مصادقت و دم یکجتهی و موافقت میرد و همواره
 نمشابه و مکانه اطهار ایدمعنی نموده عهد و صوب و صعا و مواثیق
 یگانگی و ولا در میان می آورد آن گوهر یکنای معدن فتوت را
 بیر بمقتضای مهراندیشی و محبت اخوت از قدیم الایام با او را طه
 العت و التیام بود و همواره در رواج کار و رونق حال و حفظ ندیان
 دولت و امتقلال او کوشیده در صد بصرت و اعانتش بود و چنانچه
 از قصیده شکستی که او را از عدا و اساد دارا بی شکوة در نواحی
 ندراس رویداد و حلل و فتوری که اریس جهت نمایی احوال و مراتب
 ملک و مالش راه یامت پیوسته خاطر عاطر ملالت آگیز بود و
 میخواستند که حدر آن انکهار حرموده دگر ناره کار او را رونق و نظام
 و احاس ملک و دولتش را استحکام بخشند لا جرم بعد از آنکه دارا

و کثرت سنگه ولد راجه حیسنگه و گرد هرداس کور و سدل^(۲) سنگه
 میسودینه و حکمت سنگه ولد نکند سنگه هاده و سور حمل و مدهرداس
 کور از اوطال حویتش رمیده حده های آستان سلطنت گردیدند و
 عطای خلعت کسوت مناهات پوشیدند و بهار سنگه مدکور پدج
 زنجیر میل بطریق پیشکش گذارید و مونهانگه پرکاش رمیدند از سر مور
 عطای خلعت و گوشواره مروارید و اسب دا زین و سار نقره و
 حشر مرصع دا علاقه مروارید مورد مراحم گوناگون گشته رحمت وطن
 یامت و راجه مانده سنگه گوالیاری لمرحمت سر پدج مرصع سر بلند شد
 و دژ دهان که در نواحی بهکر از دارا بیشکوه جدا شده از راه حیسلمیر
 لخصار مروره که وطن اوست رفته بود رعایت ارحال خلعت نوازش
 یادت و محمد صالح کرمانی که قتل ازین دیوان بیوتات دارالخلافة
 شاهجهان آباد بود بدیوانی بیوتات معتقر الخلافة اکثر آباد و حواحه
 اسمعیل کرمانی بدیوانی دار السلطنت لاهور معین گشته رعایت
 خلعت سرافراز گردیدند و از اصل و اصافه درویش محمد بمص
 هراری پابند سوار و سلطان بیگ بمص هراری چهار صد سوار
 و جمعی کثیر از ندهای عتقه حلاوت و گروهی^۱ اسوه از نوکران
 دارانی شکوه که نو سرافراز دولت بندگی بودند عطاء خلعت و اسب
 کامیاب مواهب شاهد شاهانه گردیدند و از وقایع صوغه گجرات معروض
 حجاب نارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد حیضال مرحوم که در
 ملک کومگیان صوغه مدکور بود تاحل طبعی نشاط حیات در نور دیده

طاهر قصه تهایسر مصر حیات بصرت و طغر گشت و شیخ عبد
 الکریم تهایسری نظم مهمات چکله مهر درار تعید و راحه تودرمل مر
 بلند شده بعدایت خلعت و میل و ناصقه هرار و پانصدی هشتصد
 و پنجاه سوار بمنصب دو هراری هرار هزار چهره اعتبار در امور حیات
 و از تهایسر نعو مدرل طاهر قصه کرنال محل ورود موکب حاه
 و خلل گشته نوزدهم نواحی قصه پانی پت از سایه ملحق جهان
 کشا نور اندوز شد و از آنجا نچهار مدرل نیست و موم ماحت دلکشای
 ناع اعرآناد از مینس برول اشرف حریمی و طراوت پذیرمت و هوای
 طاهر دار الحکومه ارگرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن عدیر
 رمت و راحه حصوت سنگه که بموجب حکم لازم الانقیاد در
 شاهجهان آباد بود و معاد تکان صوبه دار آنجا و دانشمند خان
 و ابراهیم خان حاکم علیمردان خان که هر دو دران مرکز خلافت
 گوشه نشین بودند و دیگر رندها و متصدیان آنمصر دولت و اتقال
 حربه سایی آهنگان خلل گشته سعادت ملازمت یافتند و راحه امده
 کور از اکثر آباد رسیده حربه سایی غنمه عنودیت گشت و موبهاک
 پرکش رمیددار سرمور که تازه نثقیل مدد سلطنت رسیده بود
 بعدایت خلعت و سرپیچ مرصع تارک افتخار امراحت و عاطفت
 نادشاهانه راحه حصوت سنگه را ممرحمت خلعت خاص نا ناهری
 عمر احتصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و قلعه مبارکه چهارم
 ماه ربیع الاول بود مدت سه روز حدیو جهان دران سرا نعتان مینس
 مکل اقامت گریده بهار امروز دولت و نحت و نشاط اندوز حشمت
 و کامرانی بودند درین هنگام احلام هان از اکثر آباد و نهاده ها ده

بالطبع در قلعه دولت آباد بود بصورتی دارای حاندیس مهابتی
 ساخت که یکپند آنجا بوده نظم و نسق احوال خود و سرانجام لشکر
 و سپاه پردازد و فرمان مرحمت عدوان مشتمل بر نبودن این هراسنازی
 نا مشیر خاصه برای او مرسل گشت وزیر حان صورتی دار حاندیس
 رعایت احوال خلعت خاص عراحتصاص یافته حکم شد که بعد
 از رسیدن معظم حان ندرهاپور اراک باورنگ آباد شناسیده به تنظیم
 مهمات آن صورتی دولت بنیاد و خدمت بادشاهراذ عالیقدر و الیراد
 قیام نماید و مهانتخان صورتی دار کابل رعایت ارسال خلعت خاص
 مصحوب طهماسب پهرش شرف امتیاز یافت و از کنار دریای متلیج
 دسه مرحله رایت حهان پیرا همای آساطل ورود به بلده میض
 قرین سهرند امگاد و باع حان آئیس آن که مشتمل بر عمارات
 دلشیدن عالیشان و ده برهت و صفا گل سرحد ناعهای حهان است
 ده یم برول اشرف روکس حدیقه حهان گشت و پیشکش راحه
 تودرمل از اقسام امتعه و نغائس سهرند از بطراشرف گذشت رار آنجا
 لواهی گیتی کشا دو منزل برگشته اناله که ناعی حوتش و دستادسرای
 داکس دارن پرتو سعادت گسترده و ناع مذکور از منزل همایون خرمی
 و بصارت پذیرفت درین وقت منصب شادگردنرمیندار حمون
 ناصاعه پانصد سوار و منصب مراد قایی سلطان کمهران از کوهکیان
 صورتی کابل ناصاعه پانصدی صد سوار غرار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار از اسب مله پانصد سوار در اسب و سه اسب مقرر گشت و نوشتن
 چیده نوحه داری در آیه حاله درار تعمیر بصیری حان معین شده
 خلعت هراسنازی پوشید پانصد هم سواحی قصه شاه آباد و درز دیگر

خلعت و ماده میل سرمایه امتدار اندوخت ششم موکب منصوب
 از سلطان پور گذشته نرول فرمود درین ایام منصب وزیر حاکم
 صوبه دار حادثیص ناصافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار
 سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان صفوی نوحدار دهاموئی
 و چوراکده ناصافه پانصد سوار چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 قرار یافت و حسین بیگ حاکم نوحرداری هردو نگش از تغییر
 فتح الله حاکم و عطای خلعت و ناصافه پانصد سوار منصب
 دو هزاری دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو احمیه و سه احمیه
 و داوردان نوحرداری و قلعه داری انگار از تغییر ابراهیم بیگ
 و عنایت خلعت و اسب نوازش یافته کدمات مرحوعه اهرخص
 گشتند و کاکر حاکم نوحرداری همکار کزه مانک پور و اراصل و
 اصافه منصب هزاری هفت صد سوار سر بلندی یافتند و میر
 عصمر میر تورک و چندین دیگر نمرحمت اسب مناهي گردیدند
 هفتم مانین سلطانپور و نور مرای مصر حایم طعربیرا گشته
 روز دیگر ناع نور مرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد
 و حواجه اسمعیل کرمانی از اراصل و اصافه منصب هزاری صد
 و پنجاه سوار و محمدتقی نرادر راده وزیر خاں و شیخ کتب هریک
 ناعم یک هزار روپیه و جمعی از بندها نمرحمت خلعت و نرخی
 نعنایت اسب سر امراری یافتند بهم کنار آب منلیج از نرول اشرف
 کامیاب فیض و صفا گردید در وقت عا طعت شهشاهانه عمده امرای
 عظام معظم حاکم را که چندین قتل اریں چنانچه گذارش پذیرفته از
 حسن رعائی یافت و نعنایات و مکارم ارجمند سر بلند گشته محلی

بمهرمت خدحرفا علاقم مروارید مناهمی گشته رخصت مراجعت
 لاهور یافت و لشکرخان که صوده داری ملتان ناو تعویض یافته بود
 عنایت بقاره و فیل واسپ سرامراز گشته مرخص شد و میرخان
 حلف حلیل الله خان بعودداری داس کوه کنگره و عنایت خلعت
 و ناصبه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد
 و راحه مان سنگه گوالیاری بمرحمیه دهکدهکی مرصع مشمول
 عاطفت گردید و از اصل و اصانه تهورخان بمنصب دو هزاری
 پانصد سوار و مید مقتدر بمنصب هزاری ششصد سوار و غیر
 دیگر داعم دو هزار و پینه کامیاب عنایت گشتند سوم موضع چپپال
 و مردای آن نواحی سرای چوهرمل از سایه سدحق جهانکشا نورآما
 گردید و حیات رمیددار - راحور لخطاب راحگی و عنایت اسپ
 و خلعت نوارش یافت و چیت بددیده و انکد پسرش بمهرمت
 خلعت مناهمی شده بدار السلطنت لاهور مرخص گشتند که درسلک
 کومکین حلیل الله خان باشد پنجم آب بیا که بموجب حکم
 بادشاه دین پناه بران حسر بسته شده بود از پرتو عبور رایت
 حورشید تاب رشک چشمه آفتاب گشته آن روی آب بیصا دور
 برول حدیو مالک رفاب شد و روز دیگر موکب منصور از سلطانپور
 گذشته برول فرمود درین هنگام قداد خان که در سلک همراهان شیخ
 میر بود بصوبه داری تنه تعیین یافته نعطای بقاره و ناصبه
 پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار نوارش
 یافت محمد یوسف از اولاد کرام عرب مصر کرامت و عربری شاه
 یوسف کردیری که مرقد شریفش در لنده طینه ملتان است بمهرمت

شیدان لاهور ده عطاء خلعت و انعام یک هزار روپیه نوارش یافتند و
 حاجی بقا ملارم با شجاع که چندی قبل ازیں از جانب او تهدیت
 نامه فتح آورده بود نمرحمت خلعت و ادعاً^۲ مناهمی گشته رحمت
 مراحمب یامت سلیم محرم مواکب نصرت طرار از ناع میصحتش
 باهترار آمده قرین سعادت بصورت دار الخلافه شاعشهاں آباد بهست
 نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته برول احلال شد و پیتش کتس
 بهادر حان از خواهر و مریمع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بنظر
 انور گذشته در حی رتبه قبول یامت و حاددوران دعایت ارحال
 خلعت مشمول نوارش گردید و رضوان حان که دریں ایام از مستقر
 الخلافه اکثر آباد بسده سپهر بنیاد رحیده بود خلعت یافته خدمت
 عرص مکرر منصوب گشت و سید فیروز رستمحانی دعوحاداری
 دوآله چاد و راوی معین شده خلعت سرافراری پوشید و روز دیگر
 که عر^۳ صغر بود مقام شده حدیو^۴ الیم شکار عالمگیر دشاط ادوز
 صید کچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آعر که
 همراه صف شکاحان بودند چون حامدکور حقیقت کار طلنی و حسن
 خدمت آنها معروض بازگاه حلال داشته بود مشمول مراحم شیدشاهانه
 گشته اولین نترکنار حان و دومین ناعمر حان مخاطب گردید دوم ماه
 مذکور کوچ شده آنطرف تالاب راحه تودرمل مصرف حیان اقبال گشت
 و دریں منزل حلیل الله حان که بصوبه دارمی پنجاب معین شده بود

(۲ ن) نمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه — نمرحمت

خلعت و انعام دو هزار روپیه

برلج معلی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از
 بعائن امتعه کشمیر پیشکشی بدطر انور در آورده نقول آن سر
 بلدی یامت و رعایت خلعت کسوف مناهات پوشید و خلیل الله
 خان تعویص صواء داری پنجاب مناهی شده نعطای خلعت خاصه
 و انعام محالی که یاکرور دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهان
 گردید و چون لجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صواء
 پنجاب و راهبیت و آسودگی حدود طغر مآب که نذارگی درین ایلغار
 تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا نیست و بهم
 ماه مذکور آن سراستان حشمت و حاه از بیص نهار ابدال حرمی
 و نصارت بدبخت درین ایام منصب مکرم خان موحدان خوبپور
 ناصافه پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر
 گردید و احتشام خان از کومکیان خاندوران که محاصره قلعه
 اله آباد قیام داشت ناصافه پانصدی ده منصب چهار هزار
 سه هزار سوار و منار خان از کومکیان صواء کابل ناصافه پانصدی
 منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راحه امر هنگه
 سردی که سابق بدان تقصیری از منصب معرول شده بود منصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و کلیان سنگه زمیندار نادهو بدوخت
 التماس خان دوران منصب هزاری پانصد سوار و علی بیگ ولد
 مرشد قلبحان مرحوم که تازه اردکن داستان مدد سلطنت رسیده
 بود رعایت خلعت و از اصل و اصافه منصب هزار و چهار صد
 سوار و عباس امان از نوکران دارا بی شکوه ده منصب هزار و چهار
 صد سوار و میر محمد صادق ولد میر عند الله مغوی از گوشه

که روزی چند در دارالسلطنة لاہور بساط اقامت گسترده پذیرداشت
مہمات پلجاب کہ از وجود دارائی شکوہ کمال حال و متور پذیرفته
بود پذیردارند و خاطر اقدس از بند رحمت محدود جمع دارند لیکن
چون مصلحت ملک و دولت بدار سندی کہ گذارش یافت مقتضی
توقف بود قرار اقامت در دارالسلطنة لاہور و برول احتال در قلعه
مدارکہ مدافہ امر و آلا مدافہ پیوست کہ اردوی معلی داخل شهر
نگشته داع میض بخش کہ در بیرون دارالسلطنت سمت دعلی واقع
است مدرکہ بصورت شود و مقرر فرمودند کہ حوت دولت بر میل
عدور شهر را از میض قدوم گرامت بہر آدین سعادت دستہ اراکھا ظل
ورود مداف اندارند و روز دیگر کہ بدست و پنجم ماہ بود نادرانہ
عالیقدر والا گھر از شهر رسیدہ نادر اک شرف پایدوس سرمایہ دولت
و کامکاری اندوختند و محمد امین خان میر بخشی و سائر مددہای
کہ در خدمت آن بہال گلش حشمت و اختیاری بودند بتقدیل
مدفہ مدیہ چہرہ مدافات امروختند و شہنشاہ حبان نا حہانی مرو
حلال بر کوہ پنکڑ مدلی ملک تمڈال سوار شدہ اراکھہ را بت توحہ
شہر امراحتند و تا دروارہ ہتیدہ پول شرف قدوم بخشیدہ لمخہ سوارہ
توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظہ نمودند و اماں اللہ
قلعہ دار دولت رمین بوس یافتہ ناحکام ارشاد آئی کہ در غرات
مداف پیوست مسترشد گردید و اراکھا عیان اقبال مدعطف ساحتہ
در اثدای راہ نمسجد وزیر خان مروہ آمدند و مار طہر آکھا جماعت
گرارہہ نزدیک سہ پاس روز ساحتہ داع میض بخش از برول اشرف
میض اندر گشت و لشکر خان کہ بحبت موہہ دارینی ملتان بموجب

السلطنة لرحمة راء ملتان واقع است محیط مرادقات دولت و عظمت گردید و اعتقاد حاکم که در شهر بود و سیاحتی که رحمت از راه یافته شهر آمده بود رسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از پادشاهی عثمیه سلطنت دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و پرم دیو میبودیه از وطن رسیده عمار آستان خلعت را صدال ناصیه اعتبار ساخت و رعایت خلعت قامت انتحار اصراحت و معین^(۲) حاکم و عید بیروز و محمد حسین سلدوز و عباس امان از نوکران عمده دارا بی شکوه که دیار وری طالع از سلیمان بی شکوه مغارقت حسنه بودند و حواحه صادق بدحشی که در لاهور از دارا بی شکوه حدائی گرفته بود بتلذیم هدیه حلال مشرف شده لمرحمت خلعت و مناصب شایسته بر امرار گشتند و دو مهین^(۳) بمنصب هزارچی دو صد سوار مناصبی شد و چون از رقاع صوبه گجرات بعرض همایون رسید که دلدار حاکم موحدار پسر و بدعت حیات مستعار پیروده سردار حاکم برادرش لخدمت او منصوب گشته نام او که پانصد سوار بمنصب دو هزارچی هزار و پانصد سوار از اسماعله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش یافت و چون درین روز برای ملازمت مروج اختر عظم و حلال عرف حدین انبست و اقبال بادشاه رانده والا قدر محمد اعظم ساعتی مختار اختر شناسان نمود حکم شد که مردایی آن که ساعتی مسعود بود و رایات عالیات طل ورود شهر می انگند آن نوگل حدیقہ دولت احرار معادت ملازمت اشرف نمایند و اگر چه خاطر ملکوت باطر حضرت شهشاهی چنان میسواست

فصاحت هندوستان ببر چنانچه ناید همور 'نظام بیافته خاطر جهان
 پیرا پیرداخت امور ملک وملت و روع احتلال قواعد دولت متعلق
 بود لاحرم درین هنگام که دارا بی شکوه رمیده تحت ادبار مرحام
 بهرازان ناگهی و سرگشتگی رعکری وادی مرار و آوارگی گشته ار
 ملتان سیاحت بهکر شتامت و امواج قاهره بتعاقب آن بد عانت
 تعیین یامت خاطر اقدس را عزم معاودت نسوی معتقر سربر حاکمت
 مصمم گشته دواردهم محترم احترام رابات طغر اعنصام ار طاهر بلده
 ملتان که مدت پنجرور بدع اندور اتامت موکب گیتی روز بود
 نامتور آمد و شهشاه میرر تحت عالمگیر ار کدار آب راوی قریس
 عمر و حال بر معینه اقبال نشسته لواي مراجعت بر ابراحند
 درین تاریخ حاجی بلوچ که از رمیداران عمده ملتان امت نامتور
 عتده ملک رده فائر گردید و لمرحمت خلعت و میل و اسب کلمیاب
 عرت و مناعات گشته بحال رمیداری خود مرخص گشت و طاهر
 حان بعدایت نقاره مورد نوازش شد و قدان حان ار کومکیان شیخ میر
 بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عدد الله بیگ پسرش بلند آوارگی
 یامت و معاودت حان خویش خلعت ملطان که در خاکبر خود بود
 نامانه پاصد سوار بمصوب دو هزار و پاصدی دو هزار سوار والا رتده
 گشته حکم شد که ناله آباد شدتده در ملک کومکیان حان دوران باشد
 و بعد ار طی چهار مرحله رای رایان که بموجب برلیع والا ار لغور
 عارم پیشگاه حضور گشته بود لشکر منصور پیوسته دولت استان
 بوس دریامت و موکب گیتی کشا کوچ لمر کوچ قطع منارل نموده
 نیست و چهارم شهر مذکور ناع و عمارات آنچهره که در طاهر دار

معاودت موکب منصور از دارالامان ملتان و دار
السلطنة لاهور و نهضت نمودن ارانجانبدار الحلافت
شاهجهان آباد قرین فتح و فیروززی بنا بر فتنه انگیزی
نا سبجاء و شرح موانعی که بعد ازان روی نمود

تا آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مطهر الطاف
الهی و مصدر اعطای نامتداهی است در داره شجاع انواع احسان
و اصطناع لیا آورده بودند چنانچه و عدار شکست دارانی شکوه و وصول
موکب اقبال مستقر حلافت از عطایم امور اول کاری که پیش نهاد
حاضر و الا حاجت در جمیع مطالب و مرعات مقدم داشتند این بود
که موکب را تا مرکه بازور پنده که همیشه آن ابدار قرین آزر می
آید است و میسر نمی شد از حضرت اعلی مدد تمام برای او گرفته
صمیمت ملک وسیع نگاله گرد آورده و در حال تعویض این ولایات ازل
حضرت حاصل کرده مرستاده و با او در مقام کمال تطویر و سعادت
بودند چنانچه بعد از این معصه گرازش جوهری یافت درین مقام
از عرائض و قنوع نگاران معاک شرقی مصاحح حقائق مصاحح رحمت
که آن بیحد سعادت پرور از فنا سپاسی و حق ناشناسی پدر این
دولت و امانیت دندسته هوای خود سری و ریاض ظلمی در دماغ
نسوت و پندار انگذنه است و اندیشه ای میان از بدله آورده مردم
مصاحمت و مدارعت دارند چون این حد بطریق توترو تولی
سیدان خدمت رسیده و تقصای مصالح منطقت و مرمر ورائی دفع
ماده سزوتش امرائی زرقه و متعین نمود و مهابت ممکت گنجان

و بعدایت ارسال فرمان مرحمت عدوان با خلعت خاص و منصب
قدیم ناصبه هراری هزار سوار دو اسبه و سه اسبه که از سابق و لا حق
شهرزاری شش هزار سوار از الحمله پانچ هزار سوار دو اسبه و سه اسبه باشد
بوازش نموده خدمت صوابه داری گجرات که تا آوقت در دست مراد بخش
بود باو تعویض فرمود و معصوم خان مهین خان مدکور
ناصره هشتصدی پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار سوار
و میر محمد معظم پسر دیگرش ناصبه پانصدی دو صد و پنجاه سوار
منصب هراری پانصد سوار مورد ابطار تربیب گشتند و محمد حسین
سلدوزار نوکران دارانیشکوه منصب هزار و دو صد سوار و لود خان
مرحمت شمشیر و میرداد اعلان بعدایت اسب سر بلند شدند و اگرچه
لشکر خان صوابه دار کشمیر نموده داری ملتان معین گشته یرایع همایون
طلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مدکور نسبت
نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرر بود مقرر گردید که حاکم تا
آمدن لشکر خان حکومت و صط آنجا قیام نماید و بعد از رسیدن
او بحضور پرور آید و بعدایت خلعت بوازش یافته بدین خدمت
مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عرب مصر کرامت و عربی
شاه یوسف کردیری که مرقد شریف آنجاب در بلده طیده ملتان
اسب عطای خلعت و ماده ویل سرمایه اعتبار اندوخت *

بودند تا او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوئیس احلاص آئین
 عطای حکمر خاصه با علاقه مروارید و انعام یک لك روپیه و دلیر
 خان بمرحمت یک رنجیر میل و حمد هر میداکار و شرزه خان بغایت
 خلعت و میل و دیگران هریک در خور حال بمرحمتی معتبر
 و مهابی شدند و روز دیگر شهنشاه یردان پرست حق آگاه بقصد
 زیارت روضه میض آئین حباب قدوة الاولیاء الواصلین عارب صمدانی
 قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس الله سره العریز بشهر
 کرامت بهر ملتان شرف قدوم تحشیده میض اندوز مرار برکت بنار
 آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استعاضه انوار
 توحه از باطن پرمتوج آن بقاوه کبراء عارمین فرموده شیخ
 بهاءالدین صاحب سجاده آن پیشوای اولیاء عظام و خدمه محاوران
 آن مقام قدسی احترام را از میض انعام عام بهره ور ساختند و در رفتن
 و آمدن از در و شایع دست خود و عطا حلقي اسوه را نقد آرزو
 بدامن امید افتاد و دو روز دیگر قرین مصرب و طعرا اسکا سر برده
 نشاط اندوز دولت و کامرانی بودند و درین ایام شاه نواز خان که
 بدائر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارتش یافته
 تا این هنگام در قلعه برهانیپور محبوس بود مورد انظار فصل و کرم
 گشته عاطفت شهشاهانه او را از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورد

(۲ ن) ایک هزار روپیه شیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از
 اولاد کرام آن پیشوای اولیاء عظام است و یک هزار روپیه خدمه
 و محاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر کردن شکوة متعاقب دارائی شکوة امداد یثرو

اگرچه صف شکنان بموجب برلیع گیتی مطاع با فوجی
از حدود قاهرة چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از ملتان
متعاقب او برآمده از روی کار طلنی بر حجاج سرعت و استعمال
در پی آن حصاراں مائل شتافته بود لیکن چون با حان مذکور
لشکر و سامانی در حوز اینکار نبود و هنوز دارائی شکوة لشکری
آراسته با حرانۀ و امر و توپخانۀ بسیار داشت حرم و احتیاط
شهیدشاهانۀ اقتضای آن نمود که عمده نوئیان صائب تدبیر شیخ میر
که مرداری با سکیده و وقار و نقد شجاع و دسالتش بر محک
امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساکر بصرت شعار متعاقب
آن ره نورد وادی فرار و مرحله پیمای نایبۀ ادارت تعین یابد تا
هیچ حال محال اقامت و درنگ نیافته خیال فاسدی بحاطر راه
نهدد و اگر نالعرض حای ثبات قدم ورزیده بحدک و مداومۀ سرگرد
حدود اقبال از عمده نبود و پیکار آن برگشته روزگار برآمده کفایت
آنهم تواند نمود باینراں آن رده و دیوان هشتم شهر مذکور مرخص
شد که بر حجاج تحویل نصف شکنان و لشکر پیش ملحق گشته
باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت نهند و دلیران
نادلیرورن مست پسران بهادر حان روحیله و قدح حان و شرره حان
و پردلحان و ماسنگه تعدیله و حید منصور و مدگلی حان و حمعی
دیگر از مردان کار و مبارزان شهبان شعار که مجموع ده هزار سوار

واحد الادمان که در نامه تعاقب دارایی شکوه صادر شده بود نصف
 شکایان رسانید و اوامثال مثال همایون را کمر همت بر میان جان
 بسته از روی کار طلبی همانروز کوچ کرده تعاقب شتادست و تتمه
 این احوال بعد ازین در محل خود گذارتن خواهد یافت •
 اکنون در مرتبه وقایع حضور پررور رفته سر رشته سخن
 از حای که گذشته بود بدست کلک حاد و من میدهند

چون حرم مرار دارا بی شکوه از ملتان سامعه امروز اولیای
 دولت گشته سرعت میر و ایلغار موقوف شد رایات طعراعتصام
 در کف رعایت و آرام طی مراحل نموده تا طاهر دله ملتان
 هیچ حاقامت نگریذ دران اوقات میر باقر که میر سامان ایام
 حلاقت اسام شاهی بود لغوحداری و نظم مهمات سرکار بهکر
 سر بلند شده دعطای خلعت واسپ و خطاب باقرحانی و ار اصل
 و اصافه بمنصب هراری هرار سوار وزارت یافت و سالیانه میرزا
 تودر صغوی که مداع سی هرار روپیه بود ناصافه ده هرار روپیه
 امرايش پذيرفت و آقا يوسف خدمت داروعی میل خانه از تعبیر
 ملتزم حان خلعت سرمراری پوشید و ار اصل و اصافه چتر و خی
 دکنی بمنصب هراری هرار سوار و غیرت بیگ رانو مسلم و محمد
 صادق هر یک بمنصب هراری ده صد سوار و جمعی از نوکران دارا
 بی شکوه که بدلالیت تحت معادت اندوز تقبیل عنقه حلاقت گشته
 بودند بدایت خلعت مناهی گردیدند و چون از عرصداشت حان
 دوران حقیقت حسن خدمت و کار طلبی راحه دینی سکه بدیله
 نعرض اشرف رسید عاطفت حسروانه او را ناصافه پانصدی پانصد

بزرگ انداخته میروزی میواتی و نسبت نامی حواحه مرا نا حوقتی
 از سپاه بر سر کشتیها گذاشت که آنها را محافظت نموده ده بهکر
 رسانند و خود از راه خشکی بطرف ارجه روانه شد و از آب بیا
 و ستلج که ناشاء او بر هر دو حسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر
 پیتس گرفت بقصد آنکه از اسرارحت ادبار محدود قدها رکشد و چون
 بکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تبلیغه، تحلیل الله
 حان و بهادر حان و سائر سرداران حدود اقبال که بتعاقب آن حصران
 مال می شتافتند رسیده بر حناج استعجال روان گشته سوم محرم
 ملتان رسیدند و قراولان سپاه طغر اثر که پیستر لخت تحقیق خبر
 رفته بودند چون تا آنوقت هنوز مشکوک نبود که او عزم احمیر دارد
 یا اراده بهکر بلکه رفتنش بطرف احمیر اقرب میدود راه احمیر سر کرده
 بطرف دیناپور شتافته بودند و اثری از وی نیافته و حال آنکه آن سر
 گشته دشت ادبار راه لکھو^{۱۱} کهاره دریمت بهکر مرحله پیمای
 وادی و راز گشته بود و طاهر شد که حاجی حان بلوچ که از رمیداران
 عمده ملتان است از روزه دولتخواهی و خدمت گزاری نا حمعی
 بر سر کشتیهای حرا و احوال او که میروز و نسبت میدردند رفته
 میکواست که سد راه شود و آنها را سرگرداند چون توپخانه و پداهی
 همراه داشتند مدد اع پیتس آمدند و بیمادین جنگی روانه چندی
 از طریق کشته شدند آخر الامر از عهده ممانعت بر نیامده آنها را
 راه دادند و چهارم محرم الله یار حان نا حرا نه ملتان رسیده یزلیع

آودیدهای راتهور هر یک با قوه و تعدیل خود و حقوقی از مزاران توسعانه
و جمعی دیگر از مدصداران که فریب شهر را نوار بودند با حال
مدکور معین گشتند و بر بلیع گنتی مطاع مشتمل بر تعویض این خدمت
با خلعت خاص و شمشیر و یک رنجیر و بل نوای او و بدست هزار
اسری 'بخت تلخه' مواجب - پاد - مصروف اند با ز حال ارسال
یافته حکم شد که سرعت خود را ملتان رساند و عساکر کومکی را
هرای ده روزه مسافر در یک و اسبها بداد . بر مانی دیگر بسبیل اند
حال صادر گردید که گریهی با تحت شکست معین گشته اند همراه
او روانه ساخته خود با دقت خود میری تا رسیدن موکب حقل
در ملتان توقف نماید .

مجمعی از حال دارا 'بی شکوه بود هزار از قلع و آنگاه

بصفت تاحیر و کوتاهی که از عساکر به صورت در تعاتب او
واقع شد فرصت یافته به مراد پدمائی و ره - پاری روزی چاندان
رابطه هتک و گرفتاری بر آمد و بعد از سی حیره ملتان رسیده
برل انداز گردید و چون از حطوت موکب همانکشا معلوم خود
و رعت گشته پاس هفتش را میری احاطه است بماده بود و بعد از
هشت روز اقامت دیگر باره بعزم هزار رحت نامی ستد بدست و
پدیم ماء مدکور راجا رو نوای ادرا که دو چغاسچه عبادت او بودند که
بهر جا میرسید دست تصرف و تعاتب با موال و حرائر فاشانی دراز
میدمو . بیست و دولک روپیه که در حرات آں صدء فراهم آمده بود
متصرف شده آنرا با انذر حرام و توپخانه و احوال و ائقالی که
همراه داشت و از لاهور نکستی آورده بود نو همان بهج ترکشهای

سومین پور از پرتو درود اشرف پر نور شد *

تعیین یافتن صف شکنخان نتعاقب دارابی

شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گیمهان منان

چون بمصامع حلال رسید که آن حسراں مآل در ملتان ثبات
 قدم نورزیده ناستماع حمر توحه رایات اقبال در کمال سراسیمگی
 و تشتت حال قسمت بهکرة نورد وادی مزار شد و بسیاری از
 سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند از اسکا راه
 معارقت پیمودند و روز درو سبک حمیدت سپاهشی بیشتر از پیشتر
 از هم گسیخته اسباب پریشانی و اندارش تراید می یابد و جز اینکه
 لرحمت بسیار و پایمردی مزار از سطوت و صولت حدود میروزی
 شعار خود را بملحای و مقری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لحریم
 رای عالم آزادی گیتی خدیو کشور کشا برین قرار یافت که ترک
 ایلغار نموده عمان سرعت و استعمال نار کشد و بمیر منزل حکم شد
 که من بعد منازل نزدیک مزار داده مسافت بعید نه پیمایند و امر
 اعلی بعدا پیوست که صف شکنخان میرانش از ملتان نتعاقب
 آن بد عاقبت شتافته او را از ممالک محروسه ناساهی رهگرای
 وادی آوارگی سازد و دوحی از دلیران کار طلب رزم حو و بهادران
 خلاد کیتش شهابت حو مثل محمد بیگ و یان کار بیگ و شهسوار
 بیگ و گدا بیگ دازمره از اوزبک و زاهد بیگ ترکمان و امام قلی
 و نوری بیگ آعر ناطایعه آعران و پردلخان و جمال خان لیخا پوری
 و سید نصیرالدین دکنی و عبایت میانه و سید مدور خان دازه و

قطب الدین حان حویشکی که در طاهر قصد قصور واقع است از
 میص برول اشرف رونق مردوس و تصور یامت و زور دیگر بدر به
 گروه طی شده نزدیک لموع محمد پور مستقیم حیتس منصوب گردید
 و درین منزل راحه حیسنگه که لموح حکم معلی در تهور توقف
 نموده بود شرف اددوز دولت مدرمت اکسیر حاصیت گشت و بر دله
 حان رعایت خلعت و اسب مناعی شده ادکس مرحمت کردند
 و چون نعرص همایون رحید که از آن تاحا صوبه دار اوده و دیعت
 حیات مستعار بمقتضای احل موهود - پرد؛ است عاطفت بادشاهانه
 هوشار حان برادر راده از اعطای خلعت از لباس کدورت برآورد
 و بهادر چند و راحه کمایون و مان دعائلی خلعت راحه راحرپ که
 نبات پندر حویش سراسر است قلمه که مرد پیام داشت رعایت ارحال
 خلعت قامت مناعات امر اچند و بیعت و هفتم هفت گروه طی
 شده موضع شیر گز از در حرال شهشاه شیر دل ریت یامت و راحه
 حیسنگه که از دیر باز نوطن حویش برفته تعب یساقمای پی درسی
 کشیده بود رخصت وطن یافته مرحمت خلعت حاصه مورن بوارش
 گشت و زور دیگر موک گردید شکوه هشت گروه طی نموده منزل
 آرای تقدس گردید و مدائنی حال که لموح فرمان همایون ار لشکر
 خلیل الله حان رحیده بود لموک معلی پیوهفته احرار معادت
 مدرمت نمود و یوحدهاری اوده و گور که پور رعایت خلعت و ماده
 میل و یامت هراز و پانصد موار بمص چار هراری چهار هزار
 موار بوارش یافته مرحمت گردید و گدانه سده راتهور مرحمت
 اسب مدلی گشت بیعت بهم بازده کرده طی گشته نواحی موضع

پدیرشهنشاه عالمگیر که مرات صورت دوزاد بیسی و پیش دینی و دستور
 العمل صلاح دانی و مصلحت گیری است پرتو این عزمت تاوت
 که خود بدمش رئیس نارید و سپاه طهر پناه ایلغار نموده تعاقب آن
 دن عاقبت نماید و اورا هدیه حاصیل ثبات و درنگ و مرست خیال
 حدال و حدنگ نداده ساخت ملک و دولت ندان دامن همت از عبار
 و خود مسان آمودش پیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او
 حمیت پدیرفته نروزی عدل معاودت بصوب دارالسلطنة شاهجهان
 آباد معطوف گردد و بغراع نال توحه والا لطم و پنداحت امور سلطنت
 که انواع فتور و احتلال نارگل قواعد آن راه یافته بود مصروف شود
 بدانرس درین مهمل قوه الطهر عظمت و حلال مسرت الصدر انبست
 و اقبال ناکشهراده حسته شیم محمد اعظم را داراوند لشکر و اردوی
 بزرگ و کارحاجات نداد السلطنة لاغور رخصت نمودند که تا
 معاودت موکب طهر پیکر ایش مهم بصورت اثر آجا سر نرند
 و دولتخانه مختصری با کارحاجات ضروری همراه گرفته با خلاصه
 عساکر گردون مآثر عربی ایلغار مصمم نموندند و هنگام رخصت
 ناکشهراده والا نژاد را بمرحمت میل خاصه مرین نزار بقرة و جل
 رربع و در امپ با ساز طلا مشمول نوارش ساختند و محمد امین
 حان میر نیشی و اعتقاد حان و رای رایان متصدی امور دیوای
 را عطای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر مبیط حاه و حشمت
 رخصت کردند و جمعی دیگر بیز از مردم همراه ایشان خلعت
 مرحمت شد و بدست و پرستم ماه مذکور موکب حباکشا از هدیت
 پور سمت سنگره و قصور متوجه گشته به کروه خربنی طی نمود و ناع

و اضافه نمودند هرار و پانصدی هرار سوار نوارش یافت و میر
 مهدی یزدی ندیوانی سرکار پادشاهراذ کامکار بختیار والا قدر سعادت
 توام محمد اعظم سر بلند گشته بعطای خلعت مناعی گردید و
 محمد حسین سالدور از بوکران دارا بی شکوه دولت اندر ملازمت
 اشرف شده خلعت سرانمراری پوشید بدست و چهارم نواحی قصه
 هیدت پور مهبط انوار برول گشت •

توجه الوبه طهر طراز بر سبیل ایلمار نعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از عرایض حلیل الله حال و دیگر در لکوهاں که تکامشی او
 مامور شده بودند بوصوح پیوست که آن باطل پڑوه با حراہ و توپخانه
 و سامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لاهور برآمد
 و مکدون صمیر مساک تاثیرش ایدمت که هر جا قابو داند نا حدود
 طهر پیرا صف آرا گردن و احتمال آن میروت که در ملتان ثبات
 قدم ورزیده عنان عریمت از وادی مرار نسوی مدافعه و پیکار بر
 تاند و ازیں جهت که با عساکر منصوره سردار توره که مردم ازو حساب
 برگیرند و در برابر آن با حلف دردمان سلطنت و سروری شان
 و اعتبار سرداری و سر لشکری داشته باشد نبود و اراده حرم و
 احتیاط مطمنه آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نردی اتعاق
 اندر حددا خواسته چشم رحمی لحدود اقبال رسد که تدارک آن
 مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان دیر ملاحظه اینمعنی
 مسامحه و کوتاهی در تعاقب او واقع شده بود لاجرم بر صمیر الہام

و حوشت بود و بعد از آمدن دارا بی شکوه دلاهور چنانچه مذکور شد دادر فلک سرمایه دانستن و تدبیر صلاح کار خویش از مساد ناز بدادسته بار ملحق شده بود و در بوقت که آن رمیده تحت امداد نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت ریب رهگرایی رادی فرار می شد فاعط کردار خود متعطل گشته از حدائی گرفته بود لشعاعت مقرران پیشگاه اقبال سعادت اندوز تقدیل عتدّه حلال گشته بعفو جرائم تقصیر کامیاب مراحم شهشاه حرم لختس عذر پذیر گردید و در محبت خلعت نوازش یافته به تدبیه و تادیب معسدار دامن کوه کنگره معین شد بیست و دوم کتار دریای بیاه محط مرادق حشمت و حاض گردید و روز دیگر حدیو جهان بکشتی ار آب مذکور عبور نموده آنطرف دریا منزل فرسودند وارد و لشکر لکهر که بموجب حکم جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام یک رنجیر میل حاضه در حشدّه برج اختر عظمت تا نندّه گوهر درج اہت نادشاهرادہ ارحمد محمد اعظم عطا شد و سید صلاتکاح نصوبه داری نزار از تعییر حسام الدین حان تعیین یافته لخطاب احتصاص حانی و عنایت خلعت و اسب سرمایه افتخار اندوخت و بوحداری سرکار لیحا کده بحسام الدین حان معوض شد و راحه راحروپ در محبت حمد و اسب مناهی گسخته به تہادہ داری موضع چاندنی که مرحد ولایب سری بگراسب تعیین یافته که بصط و بعد و بست بیرون آن کوهستان قیام نموده سد راه بر آمدن حلیمان بی شکوه و مایع رفتن مردم برد آن حدلان پزوه باشد و مادیکنه گوالداری حدیں سامی عتدّه سپهر اسما گشته بعدایب خلعت و اراصل

همایون گشت و راحه و احروپ که توسط اطهار بدامب برتقصیرات و التماس شفاعت راحه خیمکده و حلیل الله حان و دیگر عمدهای نارگاه حلافت مرحام شهشاعانه رقم عمو بر خرید حرائم او کشیده بود از وطن رمیده ناصیه حسانت و افعال بر زمین عمر و انتهای خود و مرحمت خلعت فخر و ارامل و اصابه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار مناهی شد و حید صلاتتجان داره از عمدهای دارا بی شکوه که بیابوری تحت و رهبری دولت از همراهی سلیمان بی شکوه تحلف ورزیده روی نمودیت بدرگاه آسمانجا آورده بود حده های عتده اقبال گشته طلعت ردای چهره طالع گردید و عطای خلعت ملحه و حمدش میبار و بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تعصل شد و ارامل و اصابه رکباتیه راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حواحه عیدالله بمنصب هزار و پانصدی چهارصد سوار مشغول مرحمت گشتند و راکیوبتت گپ ادر هرک مادام بکهرار روپیه مورد عنایت گردید عزدهم سه گروه از قصه راهون گذشته برول احلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوه که برهموئی دولت از حد شده ندگی آستان حلافت و حبه همت ساخته بودند باحرار معادت ملازمت قدسی درکت سرمانه مناهات اندوخته در سلك ندهای درگاه حلائق پناه انتظام یافتند و عنایت خلعتها و مناصب شایسته کامیاب گردیدند نیمت و یک نزدیک قصه سلطانپور بیص اندور برول موک اقبال شد و ححران که در زمان اعلی حضرت موحدان تهر

خدمتگذاران آستان سلطنت انعام شد سیزدهم و دانیالخان از میان
 دو آب رسیده دایه ساری آستان خلافت گردید و درین هنگام
 شهناز خان نعره‌دار پی چکلۀ دینالدور از تعیید راحه تودرمل معین
 گشته ناصانۀ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار مناهی شد و منصب ابوالبقاء از کومکیان صونۀ احمد آباد
 ناصانۀ پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار مقرر گردید پانزدهم
 دانیالخان عنایت خلعت و ویل مشمول عاطفت گشته مرخص
 شد که لیل الله خان پیوسته در تعاقب دارانی شکوة صمیمۀ حدود
 اقبال باشد و قلیچ خان نعره‌داری بهره^(۵) و حوшат از تعیید خمرخان
 معین شده نعطای خلعت و ویل معتبر گردید و منصب صف
 شکنجان ناصانۀ هزار و پانصد سوار سه هزار و پانصد سوار
 مقرر شد و سید منور ولد سید خان حهان داره لکطاب خای
 نامور شده ناصانۀ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار مناهی گردید و امان الله لکرامت قلعه دار السلطنت
 لاهور و عنایت خلعت و اسب و از اصل و اصانۀ بمنصب هزار پی
 دو صد سوار سر بلندی یافته مرخص گشت شانزدهم موکب طغر
 طراز اراک روی آب ستلج باهترار آمده نواحی موضع^(۶) ماحهواره
 مضرب حیان بصرت اعتصام گردید و از وقایع صونۀ گجرات نعره
 اشرف رسید که متعاهد حالوری از کومکیان آنجا و دیعت حیات
 مستعار سپرد و روز دیگر نواحی قصه راهون میس اندور نرول

بعدایت احب و علیقه ایحان مہرمت خلعت و احب ہررار شدہ
 لشکر حلیل اللہ حان مرحص گشتند و اللہ یار حان میر تورک
 ناصانہ پانصدی نہصص ہرار و پانصدی سہ صد ہوار و محمد
 سلیم بخشی صونہ کشمیر از اصل و اصانہ نہصص ہزاری چہار صد
 ہوار مورد انطار مہرمت گردیدند و مار بگد عمر مہندار حمون از
 کومکیان لشکر حلیل اللہ حان نہو حب التماس حان مذکور بتعویص
 موحرداری داس کوه حمون مرلند شدہ بعدایت علم رایت مہامات
 امراحت و احص حان مہرمت احب سواراز گردید و ہمچنین برخی
 دیگر از عمدہای اطراف و امرای صونجات ناصانہ مناصب و دیگر
 عنایات مرلند گردیدند و وزیر حان صونہ دار حاندیس ناصانہ
 ہزاری ہرار ہوار نہصص پتہ ہزاری سہ ہرار ہوار و صف شکنان
 ناصانہ ہزاری پانصد سوار نہصص سہ ہزاری ہرار و پانصد
 سوار تارک انتہار امراحتند و انتہاد حان صونہ داری کشمیر حت
 بطیر از تعیر لشکر حان معین گشتہ بعدایت خلعت و اصانہ
 منصب نوارس یامت و عند اللہ بیگ ولد علی مرد ایحان نہمامت
 خطاب حد خطاب گد علی حانی و سید منور ولد سید حاجیان
 ناردہ خطاب حانی و محمد یوسف کہ سابق مخاطب شمشیر حان
 شدہ بود خطاب بصیر حانی و یادگار مسعود کہ قتل ازیں نہمامت
 خطاب حد حویث ناصانہ بیگ حان مخاطب گشتہ بود خطاب
 مسعود حانی نامور گشتند و بسیاری از ملقرمان رکاب دولت
 و منازران حدود نصرت ناصانہ مناصب و دیگر عطایا و مواہب
 مورد انطار عاطفت گشتند و پانزدہ ہرار رپیہ سپیدی از

اصل و اصابه پندهراری پنجهزار سوار سه هزار و پانصد سوار دواستاده
و سه احمده باشد و عمدۀ مدویان شیخ میر نعلای حمدهرمینا کار نعلاتۀ
مروارید و احد حان لکشی دوم بعدایت بقاره و کنور رام سنگه
ممرحمت دهکدهکی مرصع و سیفخان نعلای غلم و محاصل حان
ار اصل و اصابه بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک افتخار
امراختند و از عطمای امرای کومکریان صونۀ کلل معولخان ناصانۀ
پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و سعادتخان
ناصانۀ پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و
شمشیر حان حاکم عزیز ناصانۀ پانصدی بمنصب سه هزار و
دو هزار و پانصد سوار و مبارز خان ناصانۀ پانصد سوار بمنصب
دو هزار و پانصد سوار و رعایتخان لکشی احدیان صونۀ
مذکور ناصانۀ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و
اسحاق بیگ لکشی منصبداران آن صونۀ ناصانۀ پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر یعقوب دیوان آنجا
از اصل و اصابه بمنصب هزار و صد و پنجاه سوار و مکرخ نعلایت
ارسال خلعت سرمایۀ مداهات اندوختند و لشکر خان صونۀ دار
کشمیر ممرحمت ارسال خلعت ناصانۀ پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرلندنی یافته مامور
شد که بمصور پرور آید و سعید حان نوحرداری بهتیر و نوشهره
معین شده نعلای خلعت و اسب نوازش یافت و فتح حان

هشتمند سوار و غیرت بیگ از اصل و اصافه بمنصب هراری درصند
 سوار و ماملی حان و میر انراهم میر تورک هر یک بعدایت اسپ
 و روپ سادگه راتهور بمرحمت خلعت مناهنی گردیدند و یادگار
 که قبل ازین بخطاب احمد بیگ حانی بامور شده بود بخطاب
 مسعود حانی سعادت اندوز گشت و منصب اعتدار خان خواصه هرا
 حارس قلعه ارک دوات آباد از اصل و اصافه هراری درصند حوار
 مقرر گردید و اعتقاد حان از مستقر الخلافه اکثر آباد رسیده حدین
 اخلاص و اعتقاد زمین عنودیت خود و عرص اشرف رسید که راحه
 انبروده^(۲) ولد راحه بیذهلداس گورکه بهمراهی سلیمان بی شکوه در حدک
 داشجاع زحمهای کاری برداشته بود و در بنارس بحیث معالجه
 خود توقف نموده درین اوقات که بی الحمله حقنی در آزارش
 حاصل شده بود عارم استیلام سد و الا گشته نمونها رسید است حکم
 حهان مطاع از پیشگاه عاطفت صادر شد که باکتر آباد معاودت
 نموده تا برگشتن رایات حلال از یورتس پنجاب در خدمت دادشاهراده
 عالیقدر والا تدار محمد سلطان باشد و حوشحال بیگ کاشعری که
 احتیار گوشه شبینی کرده بود بسالیانه پشهرار روپیده و عطای دهی
 چند در وجه مدد معاس از محال بدعاب کامیاب شد و چون مید
 مطهر ولد سید حان حهان ناره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
 بخطاب شجاعتمانی بامور شده بود شجاعتمان معروف بشاد حان
 حارس قلعه کابل بخطاب معولحانی ممتاز گشت و عاقلحان که

آسمانیاه گشته بود یرلیع لازم الانقیاد صادر شد که نه اله آباد آمده
در ملک کومکیان حادثه دران باشد و از اینجهت که خطاب احتیاجی
ناحمد حویشگی مرحوم شده بود و شیخ فرد خطاب احتشام
حانی عرامند از اندر حجت پائین شده که داتصلای رای و لم آرا
عمره و عبور ر آب سنج پس رانده و حاکمشا گشته بود
شهید شاه میرزوی شعار نکشتی از آب سوز گشتند و چون - عاندی
که فراهم آمده بود صحبت بستن حسرت داشت حکم در مودت که
آنها را بر لشکر طغر اثر قسم نماید تا نکشتی نگردند و از اسبا که
عبور موکب نصر آيات نماند قلت نکشتی و عدم پایاب حر در
عرض چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو و لشکر
حدیو مالک رقاب در اطراف آب در لایت اقامت فرماید چنانچه
مدت یارده روز آسروی آب از مرل اشرف منص اندر رود و درین
ایام میرزا سلطان معوی از کومکیان صوفی دکن نیماگیر داری پرکنه
دهامونی و مرحمت پرکنه حررا گده بر سیدان انعام کامیاب مواهب
شهید شاهانه گردید و اعتقاد حال از مستقر السیمة اکثر آاد رسیده
حدیس احلاص و اعتقاد بر زمین عدو بیت سود و از اصل و اصانه
بهگوتت سنگه هاده دمصب دو هزار و پاصدی هشتصد سوار و
شیر سنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یاست پدرش
در جنگ دارا بی شکوه اردم تبع مجاهدان حدود اقبال شربت
هلاک چشیده بود بمصب هراری هزار سوار مورد نوارش شدند و
سور حمل ولد راحه سیو رام کور که او پدر پدرش دران معرکه و عا عرصه
منا گشته بود ناماده هفتصدی هفتصد سوار دمصب هراری

بنام رخشندهٔ احقر برج دولت تالند؛ گوهر درج سعادت نادرشاهزاده
 والا تنار مرخندهٔ شمیم محمد معطم صادر شد که حال مذکور را از
 قلعه ارک برآورده در حصار میمدت قرین نائین در مدبری لایق
 حای دهد که تا انقصاصی ایام روشکال محلی بالطنع آنجا برسر
 برد و پنجاه هزار روپیه از حراست عامره آنصوبه برصدیل ابعام بدهد
 و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تنار گرامی نسب او را روانهٔ
 حنا حلاوت سازد و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو بوبد
 این مراحم حلیله و مکارم مدیله آن حان دلد مکان رسائیده پیش
 خود طلبند و دو اسب با ساز طلا و یک پالکی داده او را بمنزل
 رخصت کنند و باعتدال حان حواحه سرکه حارس ارک قلعهٔ مذکور
 بود یرلیع حها پیرا عر بغداد یامت که سر احام ضروریات و تهیهٔ
 لوازم سفر و دیگر مهماتش بعهدهٔ سعی و اهتمام خود دانسته در
 احترام و نگو داشت از دقیقهٔ مروگداشت نه نماید و وزیر حان صوبهٔ نار
 حادیمس فرمان شد که تمامی اموال و امتعه حان مذکور از نقد
 و حواهر و مرموع آلات و دیگر اشیا که سرکار والا صدط شده در دلد
 ترهاپور موخود بود بتصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
 بموجب طلب از دولت آناد روانهٔ حضور پرنور شود و نه ترهاپور
 رسد پنجاه هزار روپیه دیگر از سرکار حاصهٔ شریعه نار دهد و فرمان
 مرحمت عنوان مشتمل بر مرشد این الطاف سیده و اعطاف بهیه با
 حابع خاص و حمدهر حاصهٔ گرانبها لسمت او ارسال یامت و چون
 شیخ مرید مخاطب باحلاص حان صوبه دار پتیهٔ نعد از وقوع مقدساتی
 که در مستقر الحاقه اکثر آناد روی داد از پتیه برآمده روانهٔ درگاه

عید مصدور نارجه هر یک لعنایت اسپ و سوبه گرن بدیلہ لمرحمت
 میل مناهی گردیدند و راحه تودرمل خلعت یافته خدمات
 خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راحه را حروپ
 از دارا بی شکوه و بدامت او بر وقوع تقصیر و اراده آمدنش
 باستیلام سده مظهر بطیر دعرض اشرف رسید عاطفت نادرشاهانه او را
 و عنایت ارسال خلعت نواخته حکم حهاں مطاع از پیشگاه وصل
 و اصطناع صادر شد که دمصب سائق که سه هزاری سه هزار هزار
 بود سراراز باشد و برودنی خود را به دولت ملازمت رساند و از وقائع
 دارالملک کابل معروض نارجه خلعت گردید که دلار و لد بهادر
 حان روئیلہ از کومکیان آن صوبه بساط حیات در نوردید و چون
 رنده امرای عظام معظم حان که از بددهای شایسته و سرار احسان
 بود و مدشا خدمات بررگ و مصدر کارهای سترگ میتوانست
 گشت دنا بر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر شاه
 سلطنت و جهانمانی است تا ابدوقت در حصن سپهر بدیان دولت
 آباد محسوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قتل ارض ایمانی نان
 نموده دریں ایام فیروزی اسام که امور دیس و دولت و مهام ملک
 و ملت برودق حواش اولیای سلطنت اندساق و انتظام یافته
 مصلحتی در محسوس داشتن حان مذکور دمانده بود سهشاه عاطفت
 پرور مهربان که قدر دان جوهر پاکیزه گوهران و قیمت مدح گوهر
 صاحب جوهراند پرتو تعقد و ندده پروری بحال آن قدره حواش
 انگنده نابوع عنایت و اقسام مکرمت و افعال در مقام تلائی و
 تدارک وقوع آن عتاب مصلحت آمیز شدند و برلوع گیتی مطاع

حدا شده اراده ددگي درگاه آسمان حاض داشتند درد او آمدند و آن
 بوئين عقيدت آئين آن گروه را تدوید مراحم و مکارم شهنشاهانه
 دلدهي و استمالت نموده و مناصب مناسب در حور حال و
 شايستگی هریک تحویل کردند نه پيشگاه حلاوت مرستاد و روز دیگر
 از انجا کوچ نموده روانه مقصد گردید *

اکنون کلک حقائق رقم تکریر سوانح حضور لامع

المرور پرداخته چدين صفحه پيرا میگردد که

شهشاه طغرلوا بعد از وصول بکدار دریای ستانج بهب مراحم آمدن
 کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال
 دارا بی شکوه و تمام مدت هشت روز نا سخت میزور و طالع دشمن
 مور بساط اقامت گسترده چهره امر و دولت و کامرانی بودند و درین
 ایام مهاراجه حسونت سنگه را بدار الحلاوة شاهکها آناد رحمت
 فرمودند که تا انجام این مهم مصوب مراحم و معارفت موکب
 قیروزی اعلام در انجا ناسد و هنگام رحمت او را بعدایت خلعت
 خاص و حمده مرصع با علائے مزارید و انعام محالی که یک کروز
 نام جمع آن بود بوزش نمودند و همیس داس راتهور بمرحمت
 اسپ مداهی سده بهمراهی او معین کشت و بوارس حان باصان
 پانصدی بمصوب سه هزاری هزار سوار سوارس یافته در ملک کومکین
 صوبه مالوه منتظم شد و بعد الا بیگ ولد علیمردان حال از
 کومکین اشکر حلیل الله حان لخطاب گنجعلی حان بلند نامی
 یامت و کیدسری سنگ ولد زاوکر دوزتیه بمرحمت شمشیر با سار
 میناکار و تهور حان باعام پنج هزار رینه و حاملار حان حویشکی و

معسوک که مجموع ریاضه از یلک کرور روپیه بود نامعائنس امتعه
واحساس کار حالتات نادشاهی که همراه توانست گروت و اکثر
توپها و سائر اثواب توپخانه در داشته بیشتر احوال را در کشتیها
انداحت و برخی دیگر برداب نار کرده بعم رفتن قندهار روانه
ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد بهپهرنی شکوه که
بموجب طلب او از گوندوال بر حناج سرعت و استعمال برگشته بود
ناو پیوسته رفیق طریق حدلاں و کال شد و یک روز در موضع آنچهره
که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرایی وادی
آراگی گردید و داؤد خان بیرنا لشکری که در عقب مانده بود ناو
پیوست و اگرچه برخی از نوکران در لاهور ازو معارقت حسنه
بدلالت سعادت روی نیدار و ارادت معتنه والای سلطنت آوردند
لیکن چون حرانته بسیار همراه داشت و زرهایی و امر مردم میداد
قریب چهارده هزار موار ناو همراهی کردند محملا چون بیرایع معلی
صادر شده بود که حلیل الله خان نا بهادر خان و دلیر خان و صف
شکسار و طاهر خان و سائر عساکر بصر نشان که نا او بودند در
دار السلطه لاهور توقف نموده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و ارا
هیدچ حا محال درنگ نداده صاحب مملکت از حار خود وسان
آمودش نه پداربند خان مذکور چون بطاهر دار السلطه رسید داخل
شهر شده یار دهم دسحکه کوچ کرده نه آنچهره برول نمود و یکرور
آنجا بحسب عظم و بعضی امور دار السلطت و سراجام بعضی مهم
مقام کرد و حواحه صادق بخشی دارا بی سکوه و سائر مردمی که
برهمانی تحت نیدار اراں مرحله پیمای وادی سرگشتگی و انداز

سران و سرداران حدود قاهره صلاح در کوچ دیده مجموع آن عساکر
 ویروزی متأثر نه هئیات اجتماعی و تورک و شایستگی تمام کوچ
 کردند و نه پنج مدخل که هر روز مسافت بعید می پیمودند ششم ماه
 مذکور بیم گروهی دریای نیاه مصر حیان حدود طغر پناه گردید
 و درین روز راحه راحه اروپا از وطن رسیده راحه حبسنگه ملاقات کرد
 و همراه راحه آمده تحلیل الله حان مرحور و هردو را شعیب عمو
 حراثم و وهیلته صبح مائیم حویش در خدمت حدیو خطا الحس و عذر
 بیوش ساختن اظهار بدامت و تمهید معذرت نمود و در همین روز
 صف شکسکان ناتویکانه رسیده صمیمه حدیث بصرت و ویروزی
 گردید و روز دیگر امواج بحر امواج بحر از آب نیاه عبور کرده
 دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطنت لاهور مضرب حیان عساکر منصور
 گردید و متصدیان دار السلطنت آمده تحلیل الله حان ملاقی شدند
 و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توحه رایات
 عالیاب ناین صوب از روی تحله داعیه ندو و پیکار اظهار می نمود و
 سپهر بی شکوه را چنانچه گذارس یامت ناین عریب دگوندوال
 مرستاده بود و اراده داشت که چون بیر متعاقب نعم جنگ بر آید
 آخر مهید هیدت اقبال این بر گردید در الحال که دست قضا
 خلعت طعرو استیلا بر قامت دولتش درخته و مقتضای متادعت
 ندوی چراغ بصرتس از مشکوایه بصرت ناعب امروخته ترلرل در
 بنای ثبات و استقلال آن فتنه اندیش بد سگال امکنده رای و اراده
 حویش تعیر داد و عزیمت فرار مصمم نموده رو نوادی ابدار نهاد
 و همیع حراثن و دحائر لاهور از اسرینی و رویده و طلا و نقره غیر

مرمت داده بود تا تعجیل تمام سرگردانیده بیست و بهم فی قعده از لاهور رخت ادبار بسته بحاکم ملتان روان شد و داؤد حاکم را با برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف گریده کشتیها را سوخته و عرق کرده بعد از قرب وصول حدود مسعود بحاجته متعاقب ناو پیوندند ندهای عقیدت کیش احلاص پرور باستماع این مرده مسرت اثر منتهج و مسرور گشته حقیقت این مقدمه را که از شگرت کاربهای قدرت ابروی و ببرنگی های اقبال این دست پرور تائیدات مردمی بود معروض بارگاه حلال داشتند و جمعی را بر حیل تعجیل نگویند و ال فرستادند که تا رسیدن حیوش بصرت مآب کشتیهای که در اطراف و بواحي و مواضع بالا آب از تصبیغ و اتلاف اعادی سالم مانده باشد بدلالیت رمیدن آرا آن سرور و نوم جمع نمایند و آنچه محالغان در آب عرق کرده باشد نسعی و تعحص بر آرده در لستن حسرحد و اهتمام تام بطهور بمانند و باقتضای رای مصلحت بین مقرر نمودند که طاهر حاکم ناویری بیگ و امام قلی آغرو شهسوار بیگ و زمره آغراں برسم متقلا پیشتر روانه شده بر حجاج تعجیل خود را بلاهور رساند و هرچه از اشیا و اموال دارا بی شکوة و تبعه و بوکراستش عقب مانده باشد مانع شده نگذارند که ناو رسد و بپرتا وصول موکب منصور بدار السلطنة لاهور که حالی از وجود حاکم و اسیری بود از بلد مذکور خبر دار بوده کوتوال و حارسان تعیین نماید طاهر حاکم نا همراهان بر حجاج استعجال روان گشته ششم دی الحجة بدار السلطنة لاهور رسیدن و بصط و حیدر اری شهر پرداخت القصة دوم ماه مذکور

در موضع ملاچور از اعمال برگزیده راهون مدخل گردیدند و چون التماس کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند هم بانتظار وصول مدد و هم تسهیل تحقیق حال اعدای دو روز آنجا اقامت گردیدند و بیست و یکم کوچ کرده در موضع نوشهره برول نمودند و دنا بر رعایای مراسم حرم و احتیاط که از لوازم پادشاهی و سردار است موزچالها تسهیل کشیدند لشکر بر درو معسکر تقسیم نموده بلوازم حذر داری قیام درویدند و چون مدخل پیش نشید و فراز بسیار آب کندهای دشوار گذار داشت که عدو لشکر منصور از آن نماند میسر بود جمعی از بیلداران پیشتر مرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود حدود طغر بهره از نوشهره کوچ نموده در موضع گده سارنگ برول کردند و تا رسیدن کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راحه حیسنکه و دلیر حان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظاهرت عساکر منصور معین شده بودند در آن مقام ناس حیش فیروزی اعلام ملحق شدند و بعد از وصول آنها بر دو روز دیگر لشکر طغر اثر تسهیل تحقیق و استکشاف حال حدود مخالف اقامت گردیدند و از تقریر مهربان مرحدنه پی چنین سامعه امروز در لکخواهان گردید که دارایی شکوه رسیده است که از سطوت عساکر گردون مآثر دل ناحته بود پای ثبات و قرارش لعرش پذیرفته داعیه درک و پیکار بعم مرار مدخل صاحب و سپهری شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بکنار آب دیاه

مموده از تشویر تقصیر بر آوردند و چون از عرصه داشت حلیل الله حان
چندین بوصوح پیوسته بود که امواج عظیم عاقبت وحیم دران روی
آب بیا که بقصد مدامعه و پیکار با حدود میروزی آوار فراهم آمده اند
و داوود حان با دیگر مرداران دارانی شکوه ار لهور آمده ناس حرب ایدار
پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تاره نایشان
ملحق شده و دارانی شکوه خود بفرع برآمده ار لهور کرده عنقریب
نابها خواهد پیوست نادرین شهشاه دور بین دانست آئین راحه
حیستکه و دلیر حان را با حوتی دیگر از دلبران و ابطال کومک
آن موج بصرت مآل تعیین نمود رخصت فرمودند و روز دیگر که موکب
طغر اعتصام در رودر مقام داشت صف شکو حان میر آتش را بفر
با توپخانه دشمن سور رخصت نمود صمیمه آحیش بصرت -احتند
و بمقتضای حرم و احتیاط نادر شاهانه بر لبع گیتی مطاع نه حلیل
الله حان و بهادر حان صادر شده که تا رسیدن این حدود طغر درود
مهرگاه باشند توقع گریده بعد از وصول ایشان که عدت و عدت عساکر
میروزی نشان امایش پذیرد شوکت و قدرت تمام متوجه دفع
و استیصال اعادی ند مرحام گردند •

اکنون بحکم اقتضای مقام مجملی از مواج لشکر حلیل الله
حان و بهادر حان مرقوم کلک حقایق نگار گشته دران
صمن کیعیت مآل کار دارا بی شکوه و بزرگی اقبال
بیروال گیتی حدبو موید حق پزوه تحریر می پیوند
و آن دو حان احلاص کیش بعد عنود ار دریای ستلج و گذرایند
تمام امواج قاهره ار آب نیست و دوم دیقعه اراں روی دریا کوچ کرده

همایون از اندازه طاعت او امرو است لشکرها را از آن رزی آب
 باین طرف طلبیده حقیقت حال ددارا بی شکوه دوست بدترین
 آن تباہ اندیش ناطل پڑوہ - پھرنی سکوة پسر خورد را نا اکثر لشکر
 و توپخانه کہ نا او بود متعاقب داؤد خان نگر گوندوال مرستاد کہ
 بآن حدود ادبار ملحق گردد و بروفق اقتصادی مصلحت حواء درین
 طرف آب و حواء در آن طرف نا عساکر حاء و حلال صف آرا گشته
 بمداغہ و قتال پردازد و ہمہ این احوال عنقریب گذارتس حواء
 یامت بالکملہ نیست و بلحم دی قعدہ ماہچہ رایت جہانکشا
 طل ورود نمدار آب ستلج امگندہ گذر روزہار بیض نرول شہدشاہ
 عالم گیر شرافت پذیر شد و مہاراجہ حسونت سدگہ کہ بعد از واقعہ
 اُحین سجون ہپور وطن حویتس رفتہ بود از آن دلت و تقصیر در
 حجاب افعال و تشویر بود و پس از وقوع موانع اکثراناد و پیرایش
 گلزار سلطنت از خار عداک دازا بی سکوة خصوصت بہاد بالتماس
 عمدہا و نوئیمن نارگاہ پھر بنیاد مڈل راجہ حیسنکہ کہ نا او ہمت
 قرانت داشت حدیو خطا بخش حرم ہوتن رقم عمو و صغیر در
 صفحہ زلات و مائم اوکشیدہ از تقصیراتش در گدستہ بودند از بعد از
 شنیدن این مژدہ خان مرا عازم تغیل سدہ والا گردیدہ بود و درین
 مدخل حکمتہ بدولت آستانسوس فائر شدہ از سر عسکر و ندگی و
 بدامت و سرانگندگی حدیں حیات در زمین عدویت سون و پانصد
 اشرمی و دہ ہزار روپیہ ترسدیل بدر گذرانید حاقان مررت کیش
 تعصل شعار اورا بمرحمت خلعت خاص و یک رنجیر ویل مرین نیل
 زر بعت و سار نقرہ نا مادہ ویل و شمشیر مرصع گرانبہا بوارتس

آن بد مال نمی آید و عنقریب رشکرای وادی مزار خواهد شد و از
 با قبیله اش در عرصه قهر و عذاب حدود مالک رقاب گشته موطن و
 مال و دام و پیش نهاد فنا خواهد رفت بدیاه ایامه موطن رفته
 سرانجام سپاه و لشکر - و استمالت تاوب رسیدن آن نوم و تر نماید
 رحمت گرفته جدا شد و بدادر مصلحت بحر و ذکیل خود را در
 لاهور پیش از گذشت و بعد از چند روز پسر بدر خان موصوفت
 که نا پدر داشت بزم شعی از لاهور برآمده راه سفارت پیمود و
 چون حلیل الله خان و بهادر خان نا حدود قاعده چنانچه گذارت
 یامت نرعموسی الطاف الهی و مددکاری اقبال بدرخان حضرت
 شهباشاهی بصولت و آسای از آب حلیج عبور نمودند دارا بدشکوه
 بعد از اجتماع این حذر دسر داران و اعیان لشکر خود که از گذر تلین
 و دیگر گذرها تر حاشه بودند نوشت که در سلطانیور توقع نماید
 و داود خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلین
 برد خویش طلبیده بود یا حوتی دیگر از لاهور نیکار آب بدیه برمناده
 مقرر نمود که پس از رسیدن آسما اگر مصلحت در گذشتن از آب
 و سواره ناحیه طعمه مات داند از آب بگذرد و نا لشکر آن طرف
 یکجا شده بمبارد و مدافعه قیام نماید و از درین روی آب توفع
 نموده آن لشکرها را بدر باین طرف طلبد و حتی المقدور در صط
 و استیلاک این روی آب کوشیده مستعد حدال و قتال باشد و او را
 از حقیقت حال آگاهی نموده چون دارا خان بر حجاج سرعت و
 استعمال گذر گویند وال رسیده کماند می بر کیفیت و کمیت
 حدود مسعود اطلاع یامت و دانست که مقابله و مقاتله با عساکر

ملک و مال و حشمت و اقتال نداد و زوال داد همچنان که
در محل خوبش رقم زد؛ کلک مواج نگار خواهد گردید •

و از غرایب امور و طرکیهای احوال آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بطاهر در سر احکام اسباب جنگ و ستیز و هامن مقدمات
نبرد و پیکار میکوشید لیکن از آنجا که صدمه صوت حیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده ناطنش معلوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و محاربه و مقابله عساکر همایون از حوصله طاقت
خوبش ابرون میدید مرکز حاطرش داعیه فرار و رفتن بجای
ملتان و قندهار بود و تهیه اسباب این عربیت بفرار از کشتی و بار
نردار و غیره آن مینمود و نردیکل و صیرمان خوبش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار ناخدیو نصرب شعار بیست و مرد ببرد آن
شهسوار عرصه اقبال بیستم اگر دیگری نامن طرف مبارزت و رزم
آرمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صف ارامی گشتم چون
اکثر مردم این معنی را تعرس نموده دریافته اند که آن لیجوهر باطل
حرارت و دل در ناخته عرم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواجب حاه و
حلال رایب توحه باستیصالش امر از بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم نوازی فرار خواهد گذاشت پیوند امید او بر گرفته آهنگ
حدائی کرد چنانچه راحه را حروب که تحیالات ماسد و اندیشهایی
واهی رماقت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توحه رایات
عالیات نه پنجاب چون دریافت که بوی ثبات و استقلال از اوماع

ناین برگزیده نارگاه الهی میدوشت و بعد جمععی که هنگام رفتن
 دلاهور چنانچه گزارش یافت ما داؤد خان در کنار آب سنج گداشته
 بود بعد از وصول دلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر را توپ و نان بسیار
 و سایر اسباب توپخانه بکار آن آب مرستاده بودند که گذر تلون را
 چنانچه باید استحکام دهند و بعد از اجتماع حمر توحه رایات حورشید
 تاب بصوب پنجاب بتارگی جمعی دیگر را ببر نا مید عرت خان
 و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود سمب گذر روهر مرستاده
 حاضر در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از مدد اایام حدان
 و ادبار که از مستقر الحاقه اکثر آباد رهگرای و ادبی قرار شد نا باشجاع
 که شکست خوردند جیش عدا و دل آزرده کین و امساد او بود هنوز
 حمر احتلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحه
 زده و حربه دوستی والتیام در میان آورده مکاتیب تروریر املوب
 مدعی بر کیفیت حالات و مشعر باطهار مواحات و موالات نوشته بود
 و او را ترعید حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سپه آرائی
 نا این ریب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چون
 خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او نیز
 از بنگاله لوای عریمت به اله آباد اصرار و مراتب عهد و موافیق
 موکد بایمان در میان آورده که بعد از حصول مرام بر مرص محال و
 تصور خام ملک و مال نا او بمساوات قسمت نماید چنانچه امسون
 کید و ریب آن فتنه اندیش بد سجال دران حصران مآل اثر کرده
 از زیاده سری و برگشته احتیری پا از حد خویش پیش بهاد و
 سرای آن کردار بگوهیده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده

بیرجمعی از کوتاه بینی و طمع حام باستمال و اضعاف مریفته شده
 نارگرویدند از آن حمله راحه را حروپ زمیدار کوهستان حمون بود
 که قتل از صف آرائی عساکر اقبال آن حصوم سگال در وقتی
 که بهت تهیه حیتس منده و مساد تخریک آن سعادت پرور و مرمان
 اعلیٰ حضرت نطلب حمیع امرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر
 شده بود اورا بفر دستقر الحلاوة طلب داشته بودند و او دموجب
 آن طلب از وطن متوجه حنا خلافت گردیده نرسید و در
 مابین سرهند و دهلی بود در حور و ملاطعت و ملایم بپیش
 از پیش آن ناطل اندیش سد راهش شده نامیدهای حام و
 طمعهای ناتمام رفاه او گردیده لاهور برگشت و دیگر حنجر حان
 موحدا در بهر و حوشاب که بعد از رسیدن آن حسان مآب و پنجاب مریفته
 امسون استمال و او سد و سود حور را از زبان بدانسته بمقتضای سعادت
 و نادانی نار پیوست القصه در لاهور بواسطه و مور حرانه و زور سامان
 جمعیت لشکر رز پرور مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می امرو
 و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از
 بهیب ورود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب حلوس بر سریر
 که شایستگی آن از عطا حانه تقدیر نار داده بودند نموده اسم
 سلطنت بر خویش بند و در خلال این احوال همواره در اعوای و
 اصلال عمدتها و نوئیان نارگاه حلال کوسیده چندانچه عادت او بود
 حذیه استمال نامهای عوایت آمیز منده انگیر بهریک میعرستان
 و همچنین نامرای صوحنات و راحپوتانی که در اوطان خویش
 بودند خطوط شورش امرا مشتمل بر تخریک سرکشی و مخالفت

لاهور در ناع میص بخش برول ادبار نمود و چهاردهم ماه
 مذکور داخل شهر شده در منزل خود مرود آمد هجدهم ازانجا
 بقلعہ نقل کرده در عمارات نادرانی بساط اقامت گسترد
 و هنگام برار از مستقر الحاقه اکثراناد رسید عیرت حال که از
 قتل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که در انجا لشکر
 و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکشد و خود بیر ناظران و اکابر
 و حدود و نواحی آنصوبه و سبب لشکر خیر استمالت نامهای ملاطعت
 امیر مدنی بر وعده رعایت و احسان مرستاده سپاه آن مرزوم را از
 هر قوم و قبیله ترعیب نوکری خود کرده بود و برای رسیدن ازان و
 موحدان و کومکیان پنجاب و ملتان و بهکراته که مجموع ناقطاع
 او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که
 مهانتان بایالت و امارت آن قیام داشت خلعتها مرستاده مردم
 را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل
 شدن لاهور خود خزانة عظمی از اموال سرکار حاصه شریعة نادرانی
 داتور حاده و توپخانه و دیگر کارحاجات آنجا بود دست اسراف
 و تمذیر کشوده انواع داد و دهش بر روی همگان مفتوح داشت
 و لجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال اتر حوش پرداخته همت بر تهیة
 اسباب تدارک و انتقام گماشت و چون بیدریع رزهای و امر و منصب
 های عمده و امپ و صلاح و خلعت بسیار مردم میداد و بی ملاحظه
 لیاقت و شایستگی نوکران را لحظاتی نامناسب ندانم میکرد
 و واقعه طلبان هنگامه خو از همه سوز و نار کرده در عرص اندک
 فرصتی قریب بیست هزار سوار فراهم آورده و از ندهای نادرانی

آمده بود برگشت و چون نه ندیده رسید مردمش که جهت صلاح کار خود این توطیه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بدینی و عاقبت گریبی شروع در حدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متعرق و پریشان شده بپیش از هفصد سوار نا او ماند و آنها بپیر در مکر جدا شدن بودند چنان سرگشته تبه نکال حال بپس بدوال دید و دانست که تحت و روزگار او برگشته و سعادت و اقبال از کار ترسج تافته و نا آن جمع قلیل نه اله آباد که وجهه قصد او بود می تواند رسید و آنها را بپیر در رفاقت این عریضت تا همه حاضر می دید بتارگی مرز یاس و ناکامی و معلوب رعاب و هراسیمگی گشت و از سر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر ناره عزم رفتن سری بگر کرد بدانین صواب دید صلاح آن که کوچ نموده متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده بپراکثر مفارقت گریده سواهی آمد کشتی و تاج زیاری و بهادر لوحانی و رسید احمد نادر سید قاسم ناره و محمد شاه کوکله او و معدودی که همگی قریب دویصد سوار بودند از مردمش نا او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و ویلان و دوانش بپیر ماند و آرزو هفت کوه طی کرده برول ادبار نمود و قاسم حاکم مراد آباد نه قبول او مقرر شده در آن تارگی ناسجا رفته بود و بعد از برآمدن آن ططن پروه از میان کوه با سپاه خود بقصد گرفتن سر راه او متوجه ندیده گریده چون حذر مرار از سر گشته دشت ادبار دوم نار حساب سری بگر شدید ایلغار کرده بپیم شمی که روزش او حساب کوه مرار نموده بود نه ندیده رسید و آنجا توقف و در دگ بکرده بتعاقب آن نه عاقبت روانه بپیش گردید

دارای شکوه و مردم آن حاهل باطل پزیره که از بهبود حال و حسن
 مآلتش بومید گشته حیریت خود در احتیاج معارفت و ترک زیادت
 او میدیدند و اراده خدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
 رمیدار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
 اراده از قوه بعمل نمی توانستند آورد تا یگدیگر متعق و همدستان
 شده چنین مصلحت دیدند که ادرا از عریمت سری نگر ناز داشته
 بلطائف حیل و حسن تدبیر اراں دیوالج کفر و شعب صلال برارند
 تا در زمین وسیع هندوستان بی مانعی و مراحمی راه حدائی توانند
 پیمود لهذا عمدها و سرداران اتفاق کرده حاضریشان او نمودند که
 رفتن سری نگر بعنوانی که مرزبان آن نوم و نر میگوید خلاف
 آئین حرم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر نادرشاهی
 بسبب برخواستن ما از کنار گنگ و آمدن باین صوب از آب عبور
 نکرده اراں طرف دریا برخواستند و بالفعل کسی سد راه نداشت
 ازینجا بهمان ره که آمده ایم برگشته سمت اله اداک مراجعت کنم
 و بجهت مرید ترعیب و تحریک خطی از حاکم سید قاسم قلعه
 داراله آباد ساخته دار نمودند مصمومش آنکه شجاع با لشکری عظیم
 از نگاه مأوچه ایصوص شده عقدقریب میرسد بهتر این است که
 شما هم برگشته به اله آباد آئید و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال
 و مرکور خاطر ناسد بعمل آورید بدترین مقدمات دور از کار آن
 برگشته روزگار مسیح عریمت سری نگر و حرم اراده معاودت بصوب
 اله آباد نموده رمیدار آن کوهستان را عذر خواست و نرحی از
 حواهر و مرصع آلاب با یک زنجیر میل نادر داده ازینجا نراهی که

کوچ کرده نه گاه تال که هر حد ولایت سویی گهر و پهنج کوهی
آن حمت رفته منزل گیرد موهم زمیددار مذکور که بعد از رحیدن
دهوادیداس آنها را مرصده بود آسا رحیده باو نوحوردند و آن
رهگرای رانی حنرت و سرگشتگی را ره نمودن طریق آراگی شده
نکوستان در آوردند و چون سپهر منزل حری نگر رسید مرزبان
ایسا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من حای مستصری
است و گنجایش لشکری که با شما است ندارد و مرصدها واه عبور
اسب و میل و دیگر دوات بیعت اگر میل بود ایسا دارید - چاه
را رحصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران حری نگر آید
و درین وقت دمی نیک محاطب نه بهادر حال چون بعد از برآمدن
از اله آنان بیمار شده گوشت مهلکی داشت و یک چشمش بفر
سبب عارضه از کار رفته بی الحقیقه داخل اموات بود از رحصت
گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان برآمد حال نقائص ازواج
حیدر و از کارهای ناصوانی که از سلیمان بی شکوه واقع شد این بود
که کردری برگشته ندیده را که - چندی مظلوم بیگناه با قید و زنجیر
همراه بود چنانچه - حق ذکر یامت دستخوش انواع ظلم و تعدی
و مرور هتک عرض و دایموس گشته بود درس کوهستان ناعوامی
بعض مردم عرض پیشه و متوای حرد ناقص اندیشه نیسا و ناحق
نقتل رحابند و ازو و دال آن صمیمه حری و نکال حوک گردانید
القصة بعد از همت و عشت روز اقامت دران بدعوله حمل و انداز که
کدکات و مشورت در چاره کار میدمود و در ارتکاب عریمت سربگر
نعدوانی که مرزبان آسا میگفت متعمر و متدرک بود چون نوکران

و معارفت مرزبان سری نگر- شاید از گنگ عنبر نماید و از برابر
 مرگ آباد گذشته سرزمین چاندی که میدانی هر دو در متصل
 سرحد ولایت سری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب شود
 و به وایداس دیوان بیوتاب خود را که قتل ازین ار حاصد دارا
 بی شکوه پیش زمیندار سرینگر رفته محرک سلسله ارتباط میدانی
 شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع
 داشت تا بعضی رعایت اسیا درد مرزبان مذکور فرستاده از و
 استعانت و اعتماد در مراجع کشتی و گذشتن از آب نمود و
 چند روزی آنجا رحل اقامت افکنده انتظار و صول خبر و جواب
 میکشید درس اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا و دائی حان و سائر
 عساکر گردون متأثر که از دار الحکومت شاهجهان آباد بحسب حد راه او
 تعیین یافته بودند ناآن روی آب رسیده در برابر چاندی که محل
 اقامت او بود برول نمودند و حیان و اعلام هواکب طعم مرحام و آثار
 و علامات جنود بصورت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رسیده
 تحت تیره ایام از مشاهده سیاهی لشکر پیروزی اثر روز سیاه و
 حال تنه خود معاینه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت
 از حوصله طاقت او امرو و طریق وصول به مطلوب از طریق عقل
 و رای بیرون است و اگر بعد ازین توقف گیرند و چندی دیگر در
 چاندی بمانند عنقریب امواج بصوب مآب از آب گذشته خاک
 ادبار بر مرق روزگارش خواهند پاشید لاجرم مغلوب خود یاب و
 ناگامی گشته دل در مرار بهاد و کوه سری نگر را ماسن و مقرب خویش
 اندیشیده قرار توسل و التماس مرزبان آن سرزمین داد و از چاندی

قدسی احتجاب یگم صاحب تعلق داشت رسید و چون شدید که مدعی از سرکار ایشان که از پرگنه مذکور تحصیل رسیده بود آنجا موجود است کسان فرستاد که تحسین و تحقیق کرده آنرا از کروری آنجا بوصول رسانند کروری از یغمعی خبر یافته در خانه خود متحصص شد و با اتداع و همراهان خویش مہیای مدافعت و ممانعت گشت آن باقص حرد معافیت پرور بعد از اطلاع درانا و امتداع او اردان در لشکریانرا فرمود که سوار شده خانه او را قتل کردند و یورش نموده در سراهل و عیالتش ریختند و او را با پهرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند و دست تعدی و تجاوز بمال و ناموس او و دیگر مکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده نامرو بهب پرداختند و بایں عنوان ریاده در صلع دو لک روپیہ از مال سرکار بواب علیہ و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته بکسان خود سپرد و در حال این اوقات سید صلاتالحار بارہہ کہ در سلسلہ همراهان او بود چون از نامیہ حال آن صورت معنی بطلان رقم بیدولتی و حدلال خوانده دریافت کہ بوی حیر از او صاعش نمی آید بصواب دید رای ضائب از وحدا سده طریق معافقت گیرد و از سعادت مدشی و بیک سرانجامی احرام طوب کعبہ اقبال بسته عارم درگاه خلافت پناه گردید محملا آنجا عمل نیجاہل تار رسیدن نہ ندیدہ چون در ہر رھگداری کہ قصد گذشتن از دریای گنگ میگرد قتل از وصول او ندان گذر کشیدہ را از بی روی آب ناز طرف میبردند و ہیچ حامل عمور نمی یامت از ندیدہ عارم پیش شد بقصد اینکه در ترانہ ہر وار باعانت رمیدہ اراں آن نوم و تر-

نیک کسی میگماشت و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می
اندیشدند و هر قرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که
در اله آباد رحل اقامت او کنند و آنحدود را با پتله در تحت صدق
آورده اسباب خود سری و میده پروری سرانجام کند و برخی صلاح
درین میدیدند که ده پتله رفته طرح صلح و العی داشتند ایدارد
و باتفاق و اعتصاد او هنگامه شورش و مساد گرم سازد و جمعی
از حادثات ناره که عمدهای دارا بی شکوه و متروپ میان دو آب
بودند میگفتند که باید که سمت چاند پور و بدیده (۹) رفته در آن
حدود از آب گذشت و در نواحی نوریه و سهار پور از آب حوس عبور
کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنگاش بسیار و
احتلال آرای و امکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده
ندان عریمت زوائد اموال و کارجاسات و برخی از پردگیان حویش
در قلعه اله آباد که از حصون رصیده و قلاع حصیده این مملکت
گیهان مسحت است گذاشته سید قاصم ناره را که یکی از نوکران
عمده دارا بی شکوه بود و قتل ازین بیر از قتل او حکومت آنصوده
قیام داشت تحفظ و حراست قلعه مذکور گماشته از گنگ عبور نمود
و از انطرف آب مراجمه و ارطی مراحل ادبار نموده گامی ندایی
میرد و نمی دانست که نکجا منتهی خواهد شد و در هر منزل
جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز ملک
شوکت و حمیعتشن از هم می پاشید و مواد تعرقه و پریشابیش
تراید می یافت تا آنکه از لکهنو گذشته ده پرگنه بدیده که داقطاع
پرده آرای هودج عرت صدر بشی مشکوی ایبت ملکه نره نقاب

مقدمات عاتقه حال مذکور را ریس اراده ماسد که حر خانه خرابی او
وقدیلہ اش حاصلی نداشت باز آورد و در عریمت آمدن بعد از اقبال
که مدتی صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود ناحود متفق و
همداستان ساخت و صلاح آن که سایمان بی شکوة بادر قرار داد روز
پیش از آن منزل کوچ کرده عزم مراجعت به الہ اناد نمود دلیر
خان تمہید معدرت نموده با راحہ حبسنگہ در همان منزل ماند و
همچنین جمیع بدهای نادرشاهی ترک ہمراہی گیرندہ کوچ
نکردند و جمعی کثیر از نوکران حدید او و پدرش کہ هنگام رفتن به
پتنہ در اندای آن مہم نوکر شدہ بودند و اوطان آنها در آن سمت بود
باستماع این حذر متعرق گشتند سلیمان بی شکوة بعد از وقوع
احمال حواست کہ با جمعی کہ ہمراہ او ماندہ بودند بہمت دہلی
متوجہ شدہ بہر نوع کہ باشد خود را بہ پدر رساند ناہی بیگ
محاط بہ بہادر خان کہ از نوکران عمدہ دارا بی شکوة بود و او را
اتالیق آن بیدولت برگشتہ اختر و صاحب اختیار لشکر ماحتہ
ندای تدبیر آن مہم نررای و رویت او گذاشتہ بود تحویر این ارادہ
نکرده عنان عریمتش بصوب معاودت الہ اناد تاہت باچار آن سر
گشتہ تیہ ادبار ناہی بیگ مذکور و سید صلابتخان نازہ کہ او بفر
ار عمدہا و پرورہای دارا بی شکوة بود و قریب ششہزار سوار از
مردم خود و نوکران پدر بہ الہ اناد روتہ مدت ہفت روز اسحا قرین
حیرت و دہشت و سرگشتگی اقامت داشت و ہر روز با جمعی
مصلحت و کدکاش کردہ از سراسیمگی و وحشت رنگی ہر دم نقش
تدبیر بر لوح خاطر می نگاشت و ہر بعض ندای عریمت تا بر مہواب

همراه بلا توقع و اهمال بصوب دهلی شتافته خود را نه پدر رسانی
و اگر احتیاز این نتوانی صواب آنکه ناله آناک مراجعت نموده تا
مآل حال بذات معلوم شود آنجا بسر نری و چندانکه سلیمان بی شکوه
اورا تکلیف رهاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب
گراین داشت ناالحاح آن حاهل لیحاصل سرشته صلاح اندیشی از کف
بداده راضی بهمراهی از نگشت و از مهمبندی و نیک سرانجامی حواب
صریح داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلافت پناه میروم و بمدرل
خود آمده دیگر پیتش از برکت و آن حیران ورطه سرگستگی روز
دوم ورود ابنحکمرار کمال حیرت زدگی مقام کرده که ناز با مردم کنکاش
نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر حان را
طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر
حان این رای نمود که نه اله آناک مراجعت نماید و از آب گنگ
عنور نموده شاهکهاپور که آناک کرده بهادر حان و وطن افعان اسب
برود و آنجا لشکر و سپاه از اقوام افعان و غیر آن فراهم آورده آنچه
صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و سرافقت و موافقت خود
باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصواب دیدم
عمل کلی رهاقت و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این کنکاش
نموده بدانرین مصلحت سست ندیدم قرار داد که روز دیگر کوچ
کرده داتفاق دلیر حان سمت اله آناک رود راحه حیدر که چون نری
معنی آگهی یافت و دانست که دلیر حان از حامی و بی تحرنگی
سود خود را از زبان بشناخته بود تدبیر غلط ناحته است بمقتضای
دوستی و مودتی که با او داشت نالاع بصائح دوستانه و تذکیر

مادشاهی از پنده نتجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم
 آن محاربه عساکر گردون متأثر نا دارا بی شکوه روی داده بود سه
 مدخل از االه آباد گذشته در نواحی موضع کوره^(۱) حدر ابهرام پدر
 منده گرجویش شدید و نخست فرمان حضرت اعلی و پس
 اراش نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرائی و قتال
 و کیفیت نصرت و میروزی حدود اقبال بود باز رسیده بر صورت
 حال آگاهی یافت و این حدر رعایا اثر دران لشکر شائع شده
 سنگ تفرقه در حمیعتش انداحص حضرت اعلی چون تا آن وقت
 هدور بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلاصه راه نبرده متوجه
 اصلاح حال و حاضرت مآل دارا بی شکوه بودند و ناعوای آن منده
 پژوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او نایب ناطل
 نیکوهر نوشته بودند که نا بوگران پدر و لشکر انتر خود عازم دهلی
 شده خود را باز رساند و از مرداران و عساکر نادرشاهی هرکه خواهد
 نارفاقت نماید و دارا بی شکوه بیدر بهمین مصموم رقیمه باز نوشته
 بود استمالتنامها نامرا و اعیان لشکر نادرشاهی مدنی بر تکلیف
 و رفاقت و همراهی او فرستاده بود آن باقابل دولت و اقبال بعد
 از اطلاع برین حال مراسیمه و مصطرب شد و عدل ثبات و استقلال
 از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر
 گردید و همان روز راحه حیسدکه را طلبیده نا او نکش کرد راحه
 بمقتضای [اَلْمُسْتَشَارُ مَوْتَمِرٌ] گفت که صلاح درین است که نا سپاه

طرف یاست و فرمان عاطفت عدوان با خلعت فاحره و میل داماد
 میل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملازم شجاع که آن بی بهره
 جوهر اقبال او را از بنگاله با نامه سندی بر مراسم تهذیب و فتوحات
 و مشعر ناطهار مراتب خلعت و مواجات تحباب والا فرستاده بود
 حده سالی سده معلی گشته عنایت خلعت و اسب و علم
 و بقاره و اضافت منصب مشمول نوازش گردید و نخصر حان
 نفوذ داری میان دو آب از تعزیر مدائن معین گشته نعطای علم
 و خلعت و اسب و اضافت منصب سردار شد نیست و یکم ماه
 مذکور شیخ میر و دلیر حان و صف شکنان با سائر همراهان که
 بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سری نگر از کنار آب
 حوض برخاسته بودند بموک طغر اثر پیوسته شرف احتیلام عنده
 خلافت دریافتند ویرایع حهان مطاع دعان پیوست که عمدة السلطنة
 امیر الامرا از کنار آب گنگ برخاسته بمستقر الحلافة اکثر آباد شتاده
 و تا معاودت موک حاه و حلال ازین یساق بصرت مثال در خدمت
 ناهشاهراة عالیقدر مرج حصال محمد سلطان ندیم مهمات آن مرکز
 حشمت و جهاندانی قیام نماید و مدائی حان و سائر امرا و لشکری
 که باو معین بود بموک طغر قرین پیوند و چون سر رشته سخن
 در طی این مہرمت خرید، معاخر و معالی نایب رسیده ذکر شمه
 از حال سلیمان بی شکوه بعد از هریمت یافتن پدر بگوهیده سیرش
 تا در آمدن او بکوهستان سری نگر ناگزیر صبط وقایع میبماید و
 کلک حقایق نگار چنین پرده از حمال بیان میکشاید که آن حائل
 ادبار مرحام که راحه چیسنگ و دلیر حان و دیگر سرداران و امرای

پای همت مست گشته بیروی قرار و استقامت نماید و از گذر
مدکور در حاشیه روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که حاشا
در گذرها بودند آن‌ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده
حقیقت حال نداری شکوه نوشتند و حلیل الله خاں که بعد از
بهادر خاں از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذی قعدة
یکپاس شب گذشته نزدیک سرای رای رایان که در منزل بالای
مهرید امت حذر گذشتن بهادر خاں از دریا شنیده بمحرد اجتماع
ایں مژده است امرا از آن منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر
بروهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب
گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این سوانح فیروزی مآل
عنقریب سمت گذارش خواهد یامت و هم درین اوقات نصرت
سمات نعره اشرف رسید که حلیمان بی شکوه که در آن طرف آب
گنگ برابر هر دوای برول ادنار نموده در صدد تدبیر عبور از آب
مدکور بود چون از وصول عساکر طغر مآب بکنار آب راه معمر مهسود
دید و تاب مقاومت حدود قاهره از انداز طاق و توانائی خویش
امروز یامت ناچار متوسل زمیندار سری بگر شده بکوهستان ولایت
او در آمد و بهر از آن خسراں و ناکامی و بکشت و بد سراسامی در آن
شعب کفر و صلال و پیغول ادناد و نکال که نمونه است از درکلت
مقر مقر گردید چنانچه تعصیل مرتوم کلک حقایق نگار خواهد شد
و درین ایام ارسى برادر راناراج هند که بهمراهی پسرش برای
ادای مراسم تهنیت آمده بود نعطای خلعت و حمد هر مرصع
باعلائے مرورید و اسب نازین و ساز طلا مداهی گشته رحمت آن

آنان آورده بودند و از سوائی که سعی و تفحص نندهای
 درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیست
 و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتظار فرصت بود
 تا آنکه به پیروی توفیق و یاری همت شب شامزدهم دی تعدی
 عزیمت نمود و مصمم نموده رسیدن حلیل الله جان و لشکری که
 با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عون غایب مهین کارماز
 و تکیه بر امداد اقبال بصورت طراز شهنشاہ-دشمن گداز کرده
 قریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک نهنگ دریای
 بصورت و طفر بود بران کشتیها بشاده یکپاس از شب مذکور
 صادره بآن طرف آب روان نمود آن شهابت مذشان دریا دل زورق
 همت در بحر توکل انگداده آنوقت شب بی توقف و درنگ بمرم
 جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرود آمده و توپخانه که همواره
 داشتند پیس رو کرده بطرف مخالفان که از پدیده عملت و یحسری
 مصداق کریمه [حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ
 هُمُ الْعَامِلُونَ] بودند روان گشتند و بسطوت و مولف بحر زحار که
 هنگام مد آب خود را بر ساحل زد بران مدبران غافل حمله آوردند
 آن گروه باطل پزوه ارین تیردستی اقبال که فوق تصور و خیال
 آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیاوردند و علان
 استقلال از کف گسسته رهگرایی دادی برار گردیدند و معاهدان
 کارطلب پیکار حوکه میاب بصورت و قرین آذرو دران روی آب مورچال
 بسته بجای مستعدان نشستند و چون گریختگان بتلون رسیده
 بمقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز بامتباع این خمر رعب اثر

بکار آب سنج بسیاری از بدهای عتده حاکم که در حش
 حلوس مبارک سبب صیق وقت و قلت فرصت پرتو لطف و
 امضال گیتی حدیو دریا نوال بساحت احوال آنها ننانده بود
 کامیاب مراجع شهشاهانه گردیدند و بعد ارضی همه مرحله از کربال
 عرصداشت بهادر خان مشتمل بر مژده عذر موکب منصور از آب
 سنج که نایب رودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال
 طاهر نبیان بود رسیده بشارت نصرت و پیروزی اولیای سلطنت
 بیروزال رسانید و بدریگ جاری اقبال این دست پرورد لطف
 ذوالکمال تبارگی حیرت بخش عالمیان گردید محملی از کیدیت
 این فتح آسمانی آنکه خامدکور که قتل از حلیل الله حان از پیشگاه
 حاکم بتعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شدیده که آن
 فتنه پروه داؤد حان را که در گذر تلون بود اهتمام و اعتکام آنروی
 آب و سرداری و کار مرمانی حدود آن حسوان مآب ناو تعلق
 داشت ندان بعضی مطالب بلاهور طلبدیده است از روی مصلحت
 بیدی و کار طلنی عریمت نمود که درین وقت خود را بکار آب
 رسانیده فرصت کار از دست بگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از
 دریا همت گمارد و چون حمیعت مکالغان بیشتر در گذر تلون بود
 عدور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدالالت
 رسیدن ازان و مشورت رای صائب بر حجاج تحویل بگذر روهر که
 بر دست راست تلون نعمت والای آنست شناسه در صد گذشتن
 از دریا شد و از کشتیهایی همراه که بموجب فرمان همایون
 متصدیان نواره مراجع داده بودند آنها را دار الحکومه شاهجهان

بمنزلگاه حشمت و حاضریله گاو و آهوی بسیار شکار میفرمودند
 و درین ایام سیلخان میرحمت امپ و از اصل و اضافه بمنصب
 دوهزاره هفتصد سوار و مهیص داس را تهور باصافه پانصدی
 صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار از اصل و اضافه و
 عند الحکیمد لیجاپوری بمنصب هزاره هزاره سوار و حسن بیگ از
 کومکیان دهکن بمنصب هزاره هزاره هفتصد سوار و سیف لیجاپوری
 بمنصب هزاره هزاره ششصد سوار و میر ابراهیم میر تورک بمنصب
 هزاره چهار صد سوار و قناد بیگ بمنصب هزاره دویست سوار
 سر بلند گردیدند و میر محمد مراد لحر است قلعه چاندور و خطاب
 سید محمد خانی و عنایت خلعت و امپ و ذوالفقار خان لمرحمت
 شمشیر نا ساز میدا کار نوازش یافتند و چنپت ندیله عنایت میل
 و پر بهتراج بهاتی نعطاء خلعت مناهی گشته دعوج حلیل الله خان
 مرخص شدند و میر مهدی یردی که میر سامان مراد بخش بود
 بمنصب هزاره دویست سوار سرمرار شده در سلک بدهای درگاه آسمان
 حاضریه انتظام یافت و چون راه راست از کرنال گذشته بسبب کثرت آب
 و مورگل ولای قابل عبور موکب بهان پیمان بود رای عالم ازای گیتی
 حدیو کشور کشائی بران قرار گروم که سمت یمین شاهراه که گل ولای
 آنرا کمتر نشان میدادند میل کرده ازان راه ده پرگنه روهر که بر کنار آب
 ستلج است توحه نمایند و دران موضع تدبیر عبور آید مذکور فرمایند
 بنابرین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال سمت
 قصه اندری ملخرف شده کوچ بر کوچ متوجه روهر گردید و در
 عرص این ایام مرخده الحام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

منتظم گشته بود و متصدیان و کومکیان آن مرکز خلافت و جهاندانی
 عطای خلعت نوارش یافته شهر مرخص شده و روز دیگر مرکب
 ظفر اثر کوج کرده سه کروه طی نموده درین روز عمدة العسلطة
 جمع حان که صونه داری مالوه ناو معوض گشته بود یکهار سوار
 از تائبانش دواسپه و سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اعانه
 شهنزاری ششهار سوار از آسمله چهار هزار سوار دو اسپه و سه
 اسپه باشد و بعدایت خلعت حاص و بیل ناماند بیل و چمد هر
 صرمع و شمشیر حاص و در سر اسپ از آسمله یکی ناریس و سار طلا
 مشمول مراحم شهنشاهانه گردیده ناآصوب رخصت یافت و نامدار
 خان مهین حلف او بعدایت خلعت و اسپ و بقاره و محمد کامگار
 برادر جودش بمرحمت خلعت مناهی گشته با پدر مرخص شدند
 و نوارش حان بفرموداری مرکز مدو و حراست حصار آن نوارش
 یافت و ابرج حان و رحتم برادر او در ملک کومکیان صونه مالوه
 مدسلک گردیدند و محمد ندیع ولد حمرو بن ند محمد حان که
 بدائر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطای
 خلعت و مالیانه می هزار روپیه کامیاب عدایت و رعایت گشته
 بدار الحکومت مرخص شد که انجا بوده بدعاگویی دولت قاهره قیام نماید
 و مرکب گردون مآثر نه شش کوچ متواتر چهاردهم طول اقبال
 بر نواحی قصده کردال انگد و خدیو جهان همه حا شکار کنان و
 مید انگان راه نصرت و طعمر می پیمودند و هر روز تا رحیدس

ظهور انوار میص آسمانی و محل و زود انظار رحمت ربانی امت
 مرا زنده لوای کشور ستانی پای عریمت در رکاب دولت گذاشته
 از باغ اعرا ناک نهضت فرمودند و نواحی سرای نریله مصر حیان
 اقبال گشت درین منزل میان تخاص که نظم مهمات دار الخلافة
 بدستور صادق نافع و تفویض یافته بود بعدایب خلعت و اسب و
 دانشمند حان که در آن هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
 و انعام دیست هرار روپیه و خادو برای که صمیمت کومکبان دار
 الخلافة گشته بود بعدایت خلعت و ناصاف پانصد سوار منصب
 چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار و خواجه عدد الواهب ده بیدی
 و محمد صالح کرمادی دیوان بیوتات آمر کر خلعت و حهان نای
 و زوج الله دیوان آنجا و لطیف الله ولد سعد الله حان مرحوم نطاء
 خلعت بوازش یافته لشهر مرخص شدند و مید ویدروز رستمکابی
 از نوکران دارالبدشکوة بعدایت خلعت و منصب هرار و ناصدی
 دو صد سوار چهره افتخار بر اندوخت ویدر ابو الحسین ملازم باشجاع
 که قدل ازین در دربار حهان مدار بشعل وکالب او قیدام داشت درین
 ایام درهمری طالع اختیار بدگی آستان سلطنت سرمایه سعادت
 ساخته بود بمرحمت خلعت و اسب و منصب هزار و دو صد
 سوار سر بلند شد و هر در حان و پردلحان هرایت انعام پنج هزار
 روپیه و دکناته سنگه را تهور انعام سه هزار روپیه کاسدای بعدایت
 شهدشاهانه گردیدند و سید انوار از اصل و اصافه بمنصب هزار و
 هفتصد سوار مناهی گشته دعوت داری سرکار حیدر آباد خلعت سرورازی
 پوشید و فضل الله خاں مهین خلعت حان صد کوز که در سلاک کومکبان پدر

و ازین طرف این حیثیت نصرت پیرا مدع و استیصال او بردارند
 مدارین شیخ میر را تا دایر حار و صف شکاح و برخی از اهل
 توپ حابه و دیگر مداران نصرت نشان مقل ربدوله حان و میر صالح
 داماد شاه نوار حان و دلیر ولد بهادر حان روغیله چهارم دی قعده
 بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند و از کرمکیان این عسکر
 منصور ربدوله حان بمرحمت و بل و حمعی معطای خلعت و چندی
 بکفایت احب نوارش یافتند •

نهیضت موکب طغر آیات بجانب پنجاب بقصد پیرواستن آن ناحیت از حار و خود دارانیشکوه بدمآب

چون خاطر حهاں پیرا از نظم و پرداختت بعض امور سلطنت
 و تعیین عساکر نصرت اثر نه کفایت مهم سلیمان بی شکوه مراعت
 پذیرفت و اورنگ فرمان روایی از خلوس همایون ریب و مربانده
 حهاں امسوده و عالم برعم حورده ردیف و انتظام از سرگرمیت
 عربیت توجه پنجاب که مدار مقتد دارا بی شکوه مرکز خاطر قدسی
 متأثر شده بود و تاجدار دارا مدایی قانون تدبیری می نمود پیش نهاد
 همت نادشاهانه گذشته دگر ناره نسیم طغر شمیم نهضت و اعتزاز
 بر پرچم رایات نصرت طرار ورید و موکب حهاں بورد هدور گرد
 معر و عمارت تعب بیعشاده دعرم یساق حدتش گردید • نظم •
 دمه زین لشکر کشان تر هدور • عرق فاگ اسپان لعر هدور
 بیا موده از نار حله تنی • نرسته هم از رنج ره توسنی
 و هفتم دی قعده مطابق هفتدهم امرداد قریب تصحیح که وقت

سلطنت نامادۀ مفاصم و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل آن موجب تطویل است مطمع انظار عاطفت گردیدند و قریب سه لک روپیه از حرانۀ احسان و مکرمت حسروانہ بپندبی از امرا و برخی دیگر از بدها انعام شد و انعام سه هزار روپیه از انان نعمه و سرود عنایت گردید و دوم روز این حش دل امروز حکم معلی بمتصدیان و عملہ پیشکانه صادر شد کہ سوادق اقبال بحساب پنداب بیدرون رند و تا ششم ماه مذکور حصرت شاهدشاهی قرین تخت ارحمد در سراستان مردوس مانند اعرابان که توقع این عطیۀ عظمی و شرامت این لطیعۀ کبری هرگل زمینش صد بار بر پهر برین داشت بسرورده سرور آرای دولت و کامرانی و زبندت افزای اورنگ جهان دانی بودند •

تعیین فوحی تازه از مساکر نصرت پڑوه

بجهت سد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمدۀ السلطنت امیر الامرا با اوج نصرت پیرا چنانچه گذارش یامت معین شده بود کہ بهردار رفته بگذارند کہ آن بیدهره جوهر معاد از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا کہ آئین درویشی و حزم اندیشی است رای عالم آرای حصرت شاهدشاهی چنان اقتضا فرمود کہ فوحی دیگر بیدراز خنود طغر پناه بجهت سد راه او رخصت فرمایند کہ دروس روی آب حون بده اگر آن آوارۀ دشت انداز بالعرض از حای محال عبور از آب گنگ یاند در گذشتن آب حون سد راه پیش شوند و از آن حاسب امیر الامرا با آن لشکرها

ریاض عفت و اہمت و حائر پردگیان حرا دق عظمت از دولت آباد
 عارم سدہ پیر لیاک گردید و همراہ بودہ اوارم خدمت تقدیم رسانید
 و مالوخی عطای خلعت و احب داری و ہار طہ مدامی شدہ
 نعوج امیر الامرا کہ در حراہہ حایمان می شکوہ توان داشتہ بود
 مرخص گشت و سید میر نادر شہج میر ہدایت خلعت و احب
 و خطاب امیر حابی مورد انعامات گشتہ بقلم دارایی دار الحدادہ
 معین شد و محمد بدیع بن حمزہ بن بدر محمد خان کہ نثار
 بعض احباب و دواعی از منصب معزول شدہ بود تعذبات خدمت و
 حالبانہ می ہزار روپیہ مورد عذابت و رعایت گردید چوں مرخص
 اشرف رسیدہ بود کہ ابراہیم خان داعیہ گوشہ بشیدی دارد بحالبانہ
 شصت ہزار روپیہ کامیاب شد و احمد بیگ خان کہ در زمان اعلیٰ
 حضرت از منصب معزول گشتہ بود بمصوب دو ہزار و پانصدی دو ہزار
 سوار مرمرار شدہ و عود دارایی سرکار بہراج کہ قتل ازس بمعذرت خان
 متعلق بود تعیین یافت و میر سلطان حمید ولد اصالنجان مرحوم
 خطاب انتحار خاسی و میر ابراہیم حمید نرادرش خطاب ملتفتن خاسی
 و میر محمد مراد خطاب سید محمد حابی و میر واصل اللہ ولد
 حیدات خان خطاب واصل اللہ حابی و ابو الفتح مدشی خطاب
 قائلنجان و انعام چہار ہزار روپیہ چہرگ امتیاز امر حدود و ماسک
 ولد راجہ روپ سنگہ راتہور کہ پدرش چہ سبہ گذارتش یافتہ در جنگ
 دارایی شکوہ مصدر جہالت و حشرات گشتہ متہورانہ بتد خان
 در ناحتہ بود بمصوب ہزار و پانصدی ہفتصد سوار مشمول واصل
 و کرم شد و بسیاری از عمدہای بارگاہ خلافت و ندادہای عندہ

هاز طلا و ار اصل و اصافه بمنصب والای پنج هزاری پنکهرار هزار
 دو اسپه و سه اسپه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه حیدرنگه
 نعطای خلعت خاص و حمدهر مرصع و دو اسپ یکی نا زین
 و هاز طلا و عمده السلطنته جعفر خان دعایت خلعت خاصه و
 ناصافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه
 و سه اسپه و دلیر خان دعایت خلعت و میل ناماده میل و
 دو العقار خان و اسلامخان که در معتقر الحاقه اکثر آباد بودند هر یک
 ناصافه هزاره هزار سوار بمنصب پنکهراری سه هزار سوار و کنور
 رام سنگه ناصافه هزار سوار بمنصب چهار هزاره چهار هزار سوار
 و سیدان تکان پاصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدار خان ناصافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب سه هزاره دو هزار سوار و محمد امن خان
 میرنکشی بمرحمت یک زنجیر میل و مرتضی خان نعطای شمشیر
 و حمدهر میدا کار و اسپ نا ساز طلا و راجه زای سنگه سیمسودیه
 بمکرمف خلعت و حمدهر مرصع نا علاقه مروارید و اسد خان نکشی
 دوم دعایت یک زنجیر میل و هوشدار خان دعایت نقاره و اسپ
 نا ساز طلا و صف شکنخان بمرحمت میل و اسپ نا ساز طلا هر بلند
 گردیدند و اصلتخان دعایت خلعت و یک زنجیر میل و اعوام
 نیست هزار روپیه و ناصافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاره دو
 هزار و پانصد سوار مورد نوارتن گشته رخصت دکن یافت که
 در خدمت نادرشاهراغه ارجمند والا گوهر محمد اکثر بوده هنگامی
 که به موجب یرلایع معلی آن نو ناوه گلستان سلطنت نا ثمرات

لقب اشرف بعمل میاورده موقوف داشتند و امرای نامدار و نویسندگان
عالیمقدار بپیر چوں وقت را آن وسعت نمود که پیشکشهای لایق نمایان
که این نژاد فرخنده و حلوس حسیسته را شایان باشد تهیه و سرانجام
تواند نمود بمقتضای وقت هر یک بدری در حور حال گذارانیده
سامان پیشکش هنگام فرصت که خاطر از مهم اعمالی برداشته آید
و گلشن ملک و دولت از خار عیان اهل مساند ده بپیراید قرار دادند
و شهشاه انرکعب دریا دوال دست مکرمت از آستین اتصال بر
آورده هر یک از نادرشاههای واد قدر عالی براد و ملازمان عتده
مپیهر بیاد را در حور مدرت و مرتبت کامیاب موهبتی و مشمول
مرحمتی ساختند از اسماء رخشده اختر درج سلطنت فرزنده گوهر
درج خلعت نادرشاه راد و والا قدر حسیسته شیم محمد معظم را که
در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک رنجیر فیل با صاف
فیل و ده سر اسب از طویل حاصه بواجتند و عمره حدیث دولت و
اقبال طراز آستین انبث و حلال نادرشاه راد و ارجمند سعادت توأم
محمد اعظم را که تا این هنگام منصوب نیامده بودند بمصاف ده
هزاری چهار هزار سوار و عداوت علم و بقاره و توأم طوع و آفتاب
گیر و ده کده کی الماس گران بها و برهی خواهر گران بها و ده سر اسب
از طویل حاصه پاینده قدر امرانند و خلعت خاص و ده سر اسب
درای مهین شعبه درجه حشمت و نامداری گریس داور نسل انبث
و کامکاری نادرشاه راد و والا براد محمد سلطان را که در مستقر الحاقه
اکثر آباد بودند بمستاد و رنده مدویان شیع میر مرحمت خلعت
خاص و یک رنجیر فیل و ده سر اسب از اسماء یکی با زین و

مدت امت آن ملهم گشته در دقائق مهمان اشارت عینی و حقایق
 شناسان رموز آسمانی که تدایع نکات و اسرار زبان رصروایما تواند
 فهمید مستور بیست که ظهور این لطیفه نشارت تحتش که تلقین
 ملهم عیب روح نموده اسارت است ناکه این پیشوای ساطین اولی
 الامر و مقتدای حوالتین ذری القدر در گریده و پسندیده خالق
 بیچون و کمال حقیقت و حقانیت معتقد حلاوت ربیع مسکون
 است و حقایق را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت
 حتمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او مرص عین و منتج
 سعادت دارین است و میرجع حرامانی که در من تاریخ گوئی
 سرآمد اهل زمان و ارتنا حوالت این دولت دیر پایا است (شاه
 ملک اورنگ) تاریخ وقوع این عطیه شگرف یافته و دیگر ار نکه
 حسان الحسن معنی • ع •

مرادار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار سپهر برین فرماز اورنگ زمین سایه
 گهتد مهر عالم کبر را تاج ویرری و امسر جهان امروزی بر سر
 است سریر جهانانی و دیهیم گیتی ستانی را از وجود این نادر شاه
 حق آگاه دین پرور عدل گهتر زیب و مروست نلد و اقبال عدو
 بندش در تسخیر جهان هم طالع خورشید اسور باد نالمله از اساکه
 لوازم و مقدمات این حش ار حمند و حلوس سعادت پیوند را
 حدبو اورنگ اقبال حکم اقتضای حال چنانچه گذارتش یامت قرار
 داده اکثر مراتب و مراسمی که لازم سریر آرائی است حلوس ثانی
 حواله نموده بودند درین حلوس میمنت قرین خطبه و سکه و تعین

امرای رمیع القدر نامدار و مؤیدان احلاص مدش عقیدت شعار
 به تسلیمات تهذیب تارک آزای سعادت گشته در حور رتبه و مدرت
 دران حسیسته محفل دولت بر اطراف سریر گردین مصیر گیتی
 حدیو عالم گیر صفت کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از بر
 حلوس در میانروائی ایام مانند ملک نکام خود دیدند طدق طدق
 زر و سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج همت
 ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آف رنجد؛ عاطمت همت اقلیم
 افشاده شد و دامن دامن چون حواشر شب بر در استم و اختر که گردون
 نثار بدر مدیر کند بر برق برق دامن سای حدایکال • پیر سر بر رنجه
 آمد و از خلعتیانه خود و افضال نادرشاهی جامهای رنگارنگ و
 خلعتهای گوناگون گروهها گروه مردم را ریب قامت افتخار گشت
 و حارن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش گشوده دامن
 آرزوی کامجویان را مالا مال نقد مراد کرد • • بطم •
 دران محفل از بدل شاهدشهی • دل و دیده برگشت و سخن تهی
 شد از بخشش شاه والا کهر • حکمر گوشه بخروگان در بدر
 ر خلعت دران • بر گردون احساس • چو خورشید شد خلق زرین لباس
 فصیحی نلاعت شعار و سخن • سبحان بکنده گزار تواریخ ندیعه برای
 این حلوس اقبال پیرا یافته اند از اسماء کریمه [اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا
 الرَّسُولَ وَ اُولٰٓئِیْهِ] است که کمال بدرت و عرانب دارد
 و سید عدد الرشید تقوی که در ملک دعاگویان این دولت اند

مطابق یازدهم امرداد در عمارات دایمیر باغ میض بنیاد
اعراباد •

• ع •

که همچو روضه جدت مدام حرم ناد

نعرمان واحب الادعای پوشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
انبساط گسترده حشمتی والا و مجلسی دلکشا ترتیب دادند و ادواب
عیش و سرور و طرب و سرور نیروی عالمیان کشیدند • • نظم •
چو خلد برین نرمنی آراستند • برقص آسمانها زحفا حاستند
در عیش حاوید کردند ناز • نرامشگری زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم نمي آمد از حنده لب
حباب مجلس آرائی از سرگرمی • زمیں را نگین وار در زرگرمی
و بعد از انقضای پانزده گهری و دیست و دو پل از روز مذکور که
موانق شش ساعت و ده دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهشاه
کامشکس کامگار نا نحت بیدار و دل هوشیار قرین فرایندی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهشاهی و سریر فرماندهی و گیتی
پداهی حلوس احلال نموده پایه امرای اورنگ و سرورازی بخش
دیهیم گردیدند • • نظم •

در آمد بر اورنگ شاهشاهی • شرف داشت از مظلای الهی
شهشاه شد ریاست امرای تحب • و طن کرد اقبال در پای تحب
چو از پای او تحب اسمرگرم • ناملاک خود را بر او نرگرم
صدای بقاره شاد یانه و بوی کوس طرف بدوارش گوش ساکنان سپهر
از چپ و راست بر حارست و آهنگ زمره تحبیت و گل نایک
ترانه دعا از حصاران بهشتی الحمن هزاران منت بر احاست نهاد

بوارق این مجامد و لواحق این محامن از ناصیه حال و روحانده مآل
 آن طراردند سریر حشمت و حلال می تامت و ارمیدان جهان
 امروزی و اندامی عالم آرائی مروع اوزنگ بشیدنی و لعمه مرمیان
 روانی از حدیث انوار آگدن آن رسیدند سلطنت همت کشور حلو
 ظهور داشت سوان حوایان صحائف پیتش بیسی را پیوسته از مشاهده
 انوار مرد کمالش طاهر و هویدا بود که عنقریب دناوند ایردی
 همای سلطنت در سایه چتر گردون مایس نال اقبال خواهد گشود
 و شهنار طالع کشور کشایش نصید طائر ملک برار خواهد نمود لاجرم
 کار کنان آسمانی باقتضای حکمت ربانی پیوسته انوار حصول آمال
 و آمانی بر روی دولت آن حضرت می گشود و هر انجام اسباب
 حشمت و کرامتی و تهید موحداث خلافت و جهان نایی می نمود
 همواره تحت هوا حواء بود و تحت چشم بر راه روزگار دیدند امید
 بر شاه راه ارمده و ادوار کشاده انتظار و زرد این سعادت معصوم می بود
 و چرخ پیر طعل و تن در ترمود وصول این عید دل امروز زرد می
 شمرن تا آنکه درین هنگام که انواع حلل و متور بارکن و قواعد ملک
 راه یافته بود و رزق و طام از کار دیس و مملت نکلی رح تافته سرکشان
 واقعه طلب از نزدیک و دور زایت بحوت و عرور می امراحتند و
 معسدان منده حو از هر گوشه و کنار طفل مصاد و عدا می بواحتند
 بمیامن اقبال نیروال و ترکات عنایات قادر در الحلال حورشید عالم
 آرای سلطنتش از مطلع سعادت و فیروزی پرتو جهان امروزی حواء
 گر آمد و آرزوی دیرینه روزگار سرآمده رمان انتظارش سرآمد و
 روز مبارک جمعه عر دی قعده سال عرار و شصت و هشت هجری

مطامیر و عوذر رحیمی معتمدان نماید و تسخیر دانهش و بیدش
حریزدار مطاع و قدر دل خویش حردمدان باشد هم کشور صورت
بمبادین و بیص و حدودش معمور شود و هم دارالملک معدی از وجود
معنوش رونق پذیرد و تعظیم او امر الهی لوامی عزت و عظمت
بر اترار و احتساب از مناهی و ملاهی شعار و دنثار خویش
آورد سجده و معاشر و آئی معالی شاهد ملک و ملت یاراید و
ذکر محاسن و مکارمش بر داد پای السمه و امواه نصیط جهان پیماید
لطفائف اکرام و وصائف احسان دلهای آزادگان در قید کمند صحبت
خویش آورد و دشوائف عاطفت و خلائل عطا وار متگان را بسته
سجده والای خود سازد • نظم •

اعتدال احزاب یابد بمقتضای کمال مصلحت بیبی رامت
شامله تسخیر نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن دمای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد امیر خلافت و فرماندهی
بر مرخصتداری گذارد و تمام احتیاجات جهان بکف اقتدار جهانداری
میدارد که ملک و ملت در سایه حراستش از آفت حلال و نقصان
ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش از آسیب ظلم و طمعان
مطمئن باشد عرصه شش جهت از نور سعدانش ماند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب امیر روشن شود و راحت هفت اقلیم
از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید مفرغ آفتاب جهانتاب مدور
گردد سرار حظ شرع بر ندارد تا طعرائی سعادت حارید تمام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یردان نه پیچد تا گردن
هرکشان نکند بر مانش در آید در لباس نادرشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معنوی حقیقی بجا آرد و در ری سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق نیچون گمارد قدم بر هر بر
دولت نآن بیب گذارد که احکام دین را بر کرسی باشد و خلافت
ملطنت و کامکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و میامت را
بلطف و نوازش آمیزش دهد و سعادت ازلای کسوت خلافت و
سروری بطرار شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار مرو بسته
نعتج کشوری حساب کند و صید قلب دلخسته را تسخیر اقلیمی
برابر شادند تدبیرش را حاصیت حکم تقدیر باشد وصیب سیاستش
چون خورشید شمشیرش عالمگیر میامان عدل و انصاف داد دهنی

و سید فیروز خان نازمه عنایت اسپ و محمد طالب ولد امیرالامرا
 بخطاب عقیدت حانی و مرحمت اسپ و بزرگ امید برادر حور
 او و سید علی اکبر نازمه و کشن سنگه و سید لطیف علی و جمعی
 دیگر از بدهای شهاب پرور و مبارزان حدود فتح و طغر
 نآن زنده امرای عظام همعین گشته هر یک در حور حال مشمول
 عنایت پادشاه دریا بوال شدند و سید شجاعت حار نه تهاه داری
 هر دو ارتعین یافت بالکمله شهید شاه حار تا رسیدن ساعت حلوس
 مبارک در ناع حله آئین امر ادا و تطیم امور خلافت و جهانشانی
 و تمهید مقدمات حشون سر بر آرائی و سرانجام احداث یورش پنداب
 و تجهیز و تعین حیوین بصورت مآب تدبیر و استیصال اعادی
 حمران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند و هر روز با نواع
 اصطناع و اخسان و اقسام اکرام و امصال پرتو ادوارش بحال بدهای
 عقیدتمند و فدویان ارادت سگال امکنده همت بلند بهمت بر
 کام لکشی حالیق میگماشتند و درین ایام ایرج حار که از نظم
 مهام سرکار لکهنو معرول شده بود از اسکا رسیده بتقدیل عنقه خلافت
 چهره امروز طالع گردید *

زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی

پناهی نه جلوس مسعود طرازنده افسر و

برازنده سریر شهنشاه جهان دار عالمگیر

چون حکمت کامله حضرت آوردگار و دایمی بهار و آشکار

بهر مدتی که حال روزگار نااحتلال گراید و مزاج زمانه از مذهب

یاماز طلاق و میل و قناده حان و عتاب حلت و اسپ و عند الله حان
 سرائی و رحمت حلت و میل و انعام و عفت هرار و روبه و بکه تار حان
 نعدایت حلت و میل و حیدر منصور حان ناره نعدایت حلت
 و عند الله بیگ و علیمردان حان و مرجمت نقاره و اسپ و حیدر مدور
 ناره و اودیها را تهور هر یک نعدایت اسپ و شهناز حان
 افعان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکان دولت و مبارزان
 بهرام صولت نا حان مذکور معین گشته بمراحم و مکارم حسروانه
 معمر و مداهی شدند و چون بعرض اسرف رسید که سلیمان بی شکوه
 ناحمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند از آن روی آب
 گدگ عدان امداد بسوی هر دو از تافته بقصد اینکه در آن حدود نه
 معاشرت زمینداران آن مرز و بوم از آب گذشته اگر تواند از راه نوری
 و بهار نپور خود را محدود بمساب رساند رندار بی شکوه ملحق
 شده صمیمه حیش منده و علاقه ماند و عداد او گردید حدیو دور بین
 دانش آئین را دوع و استیصال آن شعبه دوحه خصوصیت و عداد
 که ناعش قطع و وبال و موجب ضعف حال پدر منده گردید سگالش
 بود در کیش مصلحت نبی و صواب اندیشی قزم و متحکم دمیده
 عمدت امرای ربیع مقدار امیر الامرا را نا بوحی از عها کر نصرت
 شعار بسمت هر دراز تعیین فرمودید که سد راعش شده نعدایت
 مهم از بردارن و آن بوئین بلند مکان را هنگام رحمت عطای
 حلت حاص و شمشیر و میل نا ماده و میل و دو اسپ نا سار طه
 بواختند و مدائی حان و مرجمت اسپ و نقاره و سودی حان
 و مرجمت حلت و اسپ و میل و شمشیر و انعام پانده هرار و روبه

گشته حمالخان پسر خان مذکور بدیانت پدر تقدیم آن خدمت مامور
و بمصب هراری چهار صد سوار سر بلندی یامت نوردهم حدیو
گیتی هتان قرین دولت و لختیاری از ناع سندر ناری کوچ
فرموده مرا هستان بیص بدیاد اعراناد را از مرزول مسعود طراوت و
شادابی امروند *

فرستادن حلیل الله خان با جنود فاهره در رسم

منقلا بکنار آب ستلج و تعیین امیر الامرا با جنود

ظفر پیران سمت هردو از بجهت سدر اسلامان نی شکوه

درین ایام فرخنده احام رای گیتی آرای حصرت شهشاهی
چنین اقتضا نمود که موحی از حدود اقبال بسر کردگی عمدة السلطنة
حلیل الله خان بلشکری که بداسلیقی بهادر خان نتعاقب دارا
بی شکوه معین گشته بود ملحق سارند تا هردو لشکر یکجا جمع
شده بکنار آب ستلج رسد و آنجا رحل اقامت انگنده تا وصول
موکد منصور نذیر عبور از آب مذکور پردازند و تعحص و تحقیق
گذرها نموده سوانح احوال آنصوب معروض نارگاه احلال سارند نذران
نیست و چهارم ماه مسطور آن بوئین احلاص آئین را عطای
حلمت خاص و میل و شمیر بواخته رحصت فرمودند و میرخان
حلف او بمرحمت حلف و اسب و علم باصافه هراری هعصه
سوار بمصب سه هراری هزار و پانصد سوار و روح الله پسر
دیگرتش بمرحمت حلمت و اسب بوارش یافته با پدر مرخص
گشتند و طاهرخان و رایمکه راتهور هر یک بعنایت حلمت و اسب

پذیرد. نفع فراوان و حمیعت خاطر تهید مراحم حشن و سوز و
 سرانجام لوازم عیشت و سرور چنانچه شایسته خلالت قدر و شان این
 دولت جهان مدار و سراوار شوکت و عظمت ملاطین گردن اقتدار
 باشد نموده در حقیقت ساعنی دیگر اورنگ سلطنت و هریر خلافت
 لعلوس اشرف والا پایه گردانند و خطه و حکم را بنام نامی خویش
 پایه سعادت و پیرایه میمند بسجده بنابرین مقدمات پرتو ورود
 بساحت دار الحکومه بیدگنده داخل شهر نگشند و شایسته هم موکب
 طغر طرار از حصر آناک ناعترار آمده ناع سدر باری که نسمانت
 یکره از دار الحکومه نسمت دار السلطنت لعمور واقع است از سر بزل
 اشرف بصارت و حریمی پذیرفته دو روز دیگر آملکن میص نشان
 یمن اقامت شهشاه عالم گیر میمند پذیر بود درین ایام عاطفت
 نادر شاهانه راحه حیسنگه را ناعام محالی که یکرور دام جمع آن بود
 رتبه امتیاز بخشید و محمد امین حان نمرحمت بقاره و علم رایت
 مناهاب امراش و هیات حان که بنظم مهبات دار الحکومه و حرامت
 قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر حاصیت نموده
 نعدایت خلعت تشریف اقتدار پوشید و دلائل حان مهین برادر سادر
 حان که موحدار میان در آب بود تقبیل مدد مظهر تمثال نموده نعطای
 خلعت و اسب و بقاره و علم مشمول نوارش شد و ناصانه دو هزار
 و پانصدی هزار سوار منصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار
 والا رتنگی یامت و قطب الدین خویشکی نغواحداری سرکار سوزته
 معین گشته نعدایت خلعت و اسب و بقاره و علم مشمول نوارش
 شد و موحداری سرکار لکهنو از تعییر ایرج حان نذایر حان معوض

آمال آن حضرت است و بلیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت
 پنجاب مصمم فرمودند و چون در حده ساعت میمند قریبی که
 اختر شناسان والا بطور دقیقه سلجان امرار آسمانی برای حلوس
 مسعود در سریر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده ناخنیار
 آن رقم سعادت لر صغایح تقویم الحکم و املاک کشیده بودند روز
 مبارک جمعه عرۃ دی قعدة موافق یازدهم امر داد بود و وقت
 و فرصت آن وسعت نداشت که داخل دارالحکمة شاهجهان آباد
 و قلعة مبارکه و بیض ندیاد گشته بسر احکام لوازم و اسباب و تمهید
 قواعد و آداب این امر حلیل القدر نوعی که معمول این دولت
 روز امرو و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازد
 بر پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو افکند که این مهم لازم الانصرام
 و عربیت نصرت احکام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایه
 نظام ملک و ملت بود بدین صفت در عقد تاحیر و تعویق بیدار حقه
 لکبت ادراک این ساعت میمند فرین در باغ فیض ندیاد اعراد
 که بسجده از مردوس ترین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است
 چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال
 حلوس احال فرمایند و از مراتب حشن و نشاط و لوازم این محفل
 اندساط آنچه در وسعت وقت و فرصت گنجد اکتفا نموده نزدی
 متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر
 مقاصد علیا که خاطر ملکوت باطر از معطیات مراتب ملک پیرائی
 و حلائل مهمات کشور کشائی همدستان بپردازد و گلشن حشمت
 و انبث از حسن و حار وجود معسداں دعویگار بالکلیه پیزایتش

عباد بود در لاهور مرصع ثنات و درنگ و محال سامان اسباب
 فتنه و جنگ نداده ساخت پنجاب را از حار و خود فتنه آمودش
 بپروازید و این مهم طغر مرحام را بعهده امرای عظام که در عقب
 آن بد عافیت تیره سرانجام معین شده بودند نگداشته خود بدعص
 اقدس هم دران زودی همت حسروانه بدفع او گمارد و اگرچه موسم
 نرسنگال بود و از کثرت آب و دوزر گل و لای عبور عساکر چهار پیما
 براه پنجاب متعسر دل متعذر میدمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع
 مراحل گذشتن از آب ستلج و بیاة نامقدان کشتی و عدم پایاب و
 ناهود ممانعت و مدامعت عدیم حسران مآب در تصور و خیال
 همگنان دمی گنجد و قطع بطرارین مراتب نر موکب چهار بورد
 که درین سال همایون فال تعب و محنت نکمال کشیده مسافتهای
 بعیده پیموده بود و مکرر اقدام نر حرب و جدال و تحشم صف آرای
 و قتال نموده عریضت این یورش طغر اثر بی آنکه روزی چند
 تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از ربح سعرو محنت شاق
 نر آساید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمده ها و ارکان دولاب نیر
 درین موسم تحویر این بهت همایون نمیکردند لیکن ازانجا که
 پیوسته مقاصد و مرادات این نر گردید در الحلال ساخته و پر داخته
 کارکنان آسمانی و عرایم و ارادات این دست پرور اقبال تلقین الهام
 ربانیمست در بیدار رای طاهر بیدار و کنکاش عامیت گردان را
 معطور بداشته بتعلیم سروسخت و صواب دید همت والا عمل نمودند
 و بروفق بمصمون [فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیمه قدسیه
 توکل را که پیوسته بقدر وقت و حال و سرمایة حصول امادی و

از مال او که در بعضی مواضع مدیون بود و مردم بشان دادند
 برآورده متصرف گشت و از آنجا نغم دارا سلطنت لاهور که باقطاع
 او تعلق داشت روانه شد و چون بکدار آب ستلج رسید کشتیها از
 حمیع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پاره را عرق نمود و
 داؤد حابرا که از سرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر
 تلون که گذر متعارف و مقرر آن آب است گذاشت باین اندیشه
 مامد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل و لای
 قابل عبور مرکب منصرف نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
 ندارد و کشتی معقود است یکپد از صدمه عساکر جهانگشا ایمن
 خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها
 قابل عبور حدود ظفر مآب نگردد توحه رایات حورشید تاب بصوب
 پنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در دله لاهور
 که از حرائن نادرشاهی و اسوال خودش یک کرور روپیه ناظر خانه
 و توپ خانه و دیگر کار حاجات و اسباب تحمل و ادوات سرد و پیکار
 در آنجا بود نفع نال باصلاح حال خود پرداخته لشکر و سپاه جمع
 خواهد ساخت و دیگر ناره لوای محاربه و جدال خواهد امراخت
 عامل ازین معنی که بهال دولتی که اراده ازلی ببرکندن ریشه آن
 تعلق یابد ده آبیاری سعی و تدبیر برگ نقا بگیرد و کلج حشمتی
 که حکمت اینزدی انهدام اساسش خواسته باشد معماری جهد و
 کوشش مرمت پذیرد محملا بعد از ظهور این احوال رأی عالم
 آزادی خدیو کشور امدال چندین اقتضا نمود که آن تنه اندیش کینه
 خورا که قدرعافیت و سلامت نداشته هنوز مہیای دسان و آماد

ساخت و رعایت خلعت و احب و میل و حمد هر مرصع تارک
 عرت در امر راحت چهاردهم حصار آباد مرکز دائره اقبال گشته
 عمارات دلید بترس از برول اشرف نیک اشرف دولت شد درین
 روز دایم شد خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
 شده بود در دارالحکایت شاهجهان آباد دسر می برد میص اندوز
 ملازمت همایون گشته عطای خلعت عاص اختصاص یاست و روز
 دیگر که آنجا مقام دود شیخ میرو دلیر حان که چنانچه گذارش
 یاست برسانیدن مراد بخش نقله شاهجهان آباد معین شده بودند
 شرف بساط نوس دریافتند درین اوقات حکسته آثار نوماطت
 مدهیان درست گفتار مصامع حاض و حلال رسید که دارای شکوه
 باطل پزوه حصار مآل نواحود آن همه حدلال و بکل که نتیجه سوء
 افعال او بود هنوز منته شده راه صلاح حال نبرده است و ترک
 فتنه اندیشی و معاد انگیزی بحکسته عامیت را معتمد بشمرده و
 از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
 در صدد تدارک و تلاقی امت و روز بروز از مردم واقعه طلب منته
 حو جمعیتش می امراید و بهیچ وجه ترک حوک رائی و شورش
 امرائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهرند
 اقامت داشت ناموال راحه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
 آنچیکله نار متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
 اقبال و قبول سهرند از دور اندیشی و پیتش نیکی از هر راه کناره
 گرفته به لکهی جنگل رفته بود دست تعدی دراز نموده کسان
 به تعحص و تححص دحائرش گماشت و قریب بیعت لک روپیه

سرمرازی یافتند و حسدعلی ولد الله وردیحان که هنگامی که
 شجاع از سلیمان بی شکوه و راحه خیسنگه عربیت یافته به ننگه
 شتامت از پدر خویش که رماقت شجاع گریده جدا شده دلشکر
 نادرشاهی ملحق گردیده بود و درینولا بواسطت راحه حی سنگه
 دولت رمین بوس دریافتی بحطاب خانی و منصب هزار و پانصدی
 هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت الله ولد سعید خان بهادر
 مرحوم بحطاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بحطاب خانی و
 شیخ عبد العزیز بحطاب عبد العزیز خانی و الله یار بیگ میرتورک
 بحطاب الله یار خانی مرمایه مناعات و کامرانی اندوختند و رام
 سنگه ولد رتس راتهور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه
 گذارش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تبع محاهدان حدود اقبال
 شربت هلاک چشید عاطفت حسرواده از روی دره پروری و خانه راد
 نواری که شیمه کریمه این گوهر افسر سرمراریست بمنصب هزار
 هشت صد سوار و عطای حاگیر در طی بدستوری که رتن داشت
 نوارش نمود و مرمغان شد که به پیشگاه حضور رسد و از خزانة انعام
 نادرشاهانه شصت^(۲) هزار روپیه بپندھی از ملارمان رکا دولت و
 منارزان بهرام صولت عطا شد و درین ایام راحه رای سنگه میهودیه
 که در جنگ اوجین چنانچه سابق ذکر یامت در ملک رماقت راحه
 حسوبت سنگه انتظام داشت و پس از انهرام بیوطن شتافته بود
 دولت ملارمت یافته عمار آمتان سلطنت را صمدل ناصیه اعتدار

صادر شد که تحشیاں عظام حقوق از بطر انور نگذرانند و بمناصب
و مواجب مناسب هرر از ساخته میده مواجب انجم شمار گردانند
و از مرز که مذکور شد بد قطب الدین بمنصب سه هراری سه هزار
سوار و سید منصور نارهه بمنصب سه هزار و پانصد سوار و
سید حسن لکطاب حادی و منصب دو هزار و دو هزار سوار
و سجاد بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و دلدار و سید لکطاب
سردار حانی بمنصب دو هزار و هزار سوار و علیقلی بیگ لکاب
علیقلی حانی و منصب دو هزار و هزار سوار و رحمت خان
بمنصب دو هزار و ششصد سوار و دلدار بیگ لکطاب دلدار حانی
و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر فتح لکطاب فتح حانی
و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد عابد بمنصب هزار و
ششصد سوار و منوهر داس بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر
مهدی بمنصب هزار و دو صد سوار تارک امتیاز امراحتند ششم ماه
مذکور موکب نصرت طراز از مرحدده منزل ناہتر از آمدہ پنج
کوچ متواتر نمود و یار دهم مقام کردہ دیگر تا حصر انان حای
اقامت نکردند و در عرض این چند روز حاکم جمع کثیر
از بندگان عتد سلطنت مطرح انوار مکرم گشته مواجب
ارحمند منافی گردیدند از انجمله پرسوی لکلی ناصافہ هزار
سوار بمنصب سه هزار و سه هزار سوار ناصافہ انتحار انروحت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دو هزار و هشت صد سوار
و ابو العتج پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار
و لرزگ امین پسر میومی بمنصب هزار و سه صد سوار رتد

می شکوه نوطن رفته بود در ایستگاه^(۵) برادر زاده راجه جهوت
 سنگه و مید میروز حان باره و حمعی دیگر از نندهای عتده خلافت
 که همراه راجه حی سنگه آمده بودند و ابراهیم حان حلف علیمردان
 حان که بعد از شکست دارایی شکوه بمقتضای حاسی حوایی سوده خود
 از زبان شناخته همراهی مراد لختش اختیار کرده بود معادت آستان
 بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت مر دلده شدند و کنور لعل
 سنگه بمرحمت سر پیچ و طره مرصع تارک مناهات امراحت
 واری برادر را با که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعبایت
 دهکده کی مرصع مناهی گردید و قطب الدین حان خوبشگی و
 راجه دینی سنگه بدیله رسید حس ولد مید دلیر حان و مید
 منصور باره و رحمتکحان و دلدوست ولد مرمر از حان قدیم و دلدار
 بیگ برادرش و محاهد لیحا پوری و محمد عاند^(۶) بدلا وزی و منوهر
 داس پسر غریب داس میسودیه و چندی دیگر از بددهای آستان
 خلافت که در سلک همراهان مراد لختش انتظام داشتند و علیقلی
 بیگ و صیر فتاح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و سائر
 نوکران عمده و متصدیانش برهدری لخت بددار احراز دولت
 ملازمت اکبر حامیت نموده خلعت نوارش پوشیدند و همگی
 در خور حالت و شایستگی از میامن فضل و احسان گیتی حدیو
 مالک رقاب کامیاب گردیدند و همچنین مجموع سپاه و لشکر یانش
 را که از حابق و لاحق زیاده تر بر ریست هزار سوار بود حکم معلی

به پیرایند و بدترین عرم مصلحت امان چهارم ماه مبارک شوال که موکب جهان پیرا دران روی قصه منبرا اقامت داشت چون مقرر شده بود که آن بلیکرد بعاق پزوه که بعد از جنگ دارا بی شکوه تا این هنگام بعرسایوس بریده بود بملازمت اقدس رنده رای عالم آرای حدیو عدو بد کشور کشای بریں قرار گرفت که در همین روز میروز این اراده والا ارتوه بعمل آوردن مرصت کار از دست نگذارند و اورا محال عدر مگای و مساد اندیشی بدهند

• نیت •

بود روش مردانیش پرستان * که ناشد دست پیش دستان زبان دهر را به ریں مقل بیست * که گوید دست پیشین راندل بیست لهدا در آوائل این روز که آن بی بهر حوهر دانش بکورش آمده اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده حلیق را از شر شورش و امعادش رها بیدند و چون بون او همراه موکب طعربده بمقتضای مصلحت بدون بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز منده اندوز را بعهده بدویان دولت حواء شلیخ میزد پزوه و دلبر حان را با جمعی همراه کرده بقلعه سپهر بیداد شاهجهان آباد مرستادند که آنجا پای بد زدن مکانات باشد الحمله روز دوم وقوع این قصیده که دران منزل میروزی اثر مقام بود راحه حیسنکه که برهدری بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تحلف ورزیده متوجه حدق اقبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان حاه و حلال گشته بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و میل نا ماده میل شرف اختصاص یامت و کیرت بنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

فداکاری عوامی سلطنت در سرش افتاد و از بی دولتی نادمه بفاق و
 مخالفت در دل پخته مرهمسری حاریدن آغاز دهاد و معزم فتنه و مصاد
 و قصد سرکشی و استعداد باوجود مقدار حراجه و وجه تمکواته مواجب
 سپاه در صدن تویدر لشکر شده امرا و بادهای ناساهی را با انواع
 استمال و اقسام ملائمت بحساب خود دعوت میدهند چنانچه
 جمعی از کوتاه اندیشان باعاقبت نیس که خود خویش را از زبان
 نمیدانستند نه تحریک بی سعادت بی ناو گزیدند و مصاد ناممکن
 و زرها بی موحب و خطاب های بیجا مردم بی سروپا داده
 امداد شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست ناسراب و تبدیر
 کشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میدرد و خیالهای خام و
 هوسهای فاسد با تمام در سر داشت و بدترین اندیشه های
 محال هنگام بهضت رایات اقبال از مستقر الحاقه اکثر اناد بحسب
 در رماقت مرکب حاد و حلال تعلل و امهال در ریده دهانها آغاز
 کرد و آخر که قرار بهمراهی داد چند روز بعد از حدود مسعود ازان
 مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر طغر اثر آمد و بماصله
 چند کمره دور از اردوی همایون برول گریده در کمین انتظار فرصت
 کیس بود لایم در دفع ماده شورش انگیزی و مخالفت او که مودی
 بمصاد حال بلاد و عباد میشد و اراں منور عظیم در امان و آرامش
 حبابیان راه مییافت بر پیشگاه ضمیر مدیر شهشاه عالم گیر این
 رای دلپذیر حلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را لطائف
 دانش و تدبیر دستگیر نموده دعوائی که مستلزم فتنه و آشوبی
 نباشد تدبیر و تادیب نمایند و گلش ملک و دولت از خار افسادش

اواخر حال که فی الحمله از مستی پرور و نادانی بهوش آمده
 بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاظمت و دیل
 اشفاق حدیو عطوت پرور قدسی احلاق رده بود و در پناه حمایت
 شاهدشاهانه در آمده چاره کار در مطامعت و همراهی آن برگزیده
 الهی اندیشیده میخواست که بوسیله شفاعت آن حصرت
 شاهدشاهی در خدمت حصرت اعلیٰ نعد در ادعای خارج و حرکات
 نا محار حویش پردازد و ناهموریهای خود را هموار سازد و از
 نادانی و بی خبری ترک اوصاف سائق و اطوار نگویند و ناایق
 فکرة تحت و چتر و مائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت
 و شهشاه دانست پرور کامل خود این سعادتها را بر حاعلی و حورده
 عالی محمول داشته از کمال بررگی و دانائی این مراتب را از
 در میگذراندید و بمقتضای عطف و اشفاق و مهابت برد ناری
 و حسن احلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودید که شاید
 رفته رفته بقدح آن اطوار ناسراوار متعطل گشته ترک ریاده
 هربها نماید لیکن از آنجا که پوده نحت و پرور حکاک چهره دانست
 و شعورش گشته بود اصلا او را تدبیر حاصل شد و از مستی شراب
 عذاب و نادانی بحدود بیامد تا آنکه نعد از دنگ دارا بی شکوه
 و وقوع سوانحی که در مستقر الحکامات اکثراناد روی داد چو
 دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زبیده اورنگ حبال کشائی
 قرار گرفته زمام حل و عقد امور حاکمات تکف اقتدار حدیو روزگار
 در آمد عرق حسدش حرکت نموده واعوای حوشامد گویان و تحریک
 میده حویان صمیمه سودای پرور و مالی حویلیای پندار از گشته

صاحب تعلق داشت مرستاده قلعه آن را دقهر و استیلا نا اموال و انبیای که از حالصه شریعه سرکار نادرشاهی و نواب علییه در آن حاضر متصرف گشت و دست تعدی و تعرض ناموال و امتعه مردم دراز نموده کارهای نا شایسته پیدش گریب چنانچه محمد شریف پسر اسلام خان مرحوم را که از حانه زادان شایسته درگاه حلائق پناه و متصدی مهمات بندر مذکور بود نا دیگر متصدیان آنجا محسوس ساحت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که از بندهای روشن نارگاه حلام بود و بموجب امر اشرف اعلی شعل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی صدور حرمی و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مطنه عدم یکجتهی بدست خویش بقتل رسانیده انواع خود سری و شورش امرائی پرداخت و علایه طبل سرکشی و خود رانی نواخت و نا خود قرب حوار داین برگریده لطف پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود در قامت استعدادش ریبا و حلاوت و جهان پیدرانی کسوتی در پیکر اقتدالش ریبنده رسا و از مرط ادب پروری و سعادت مدشی اصلا تعیر وضع نکرده اختیار خلوس در اورنگ فرماندهی بفرموده بودند برین حرأت و حیرگی اقدام نمود و بعد از آن که کذب اخبار موحشه طاهر شد و تحقیق پیوست که حصرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته و معی و متور عظیم در قوی رفته اما هنوز شمع حیات نا برکت آن حصرت در الحس هستی فروزان است از آنجا که هوای خود سری در مرش حا گرفته مدهوش لدت سلطنت عاریتی شده بود تعییر اوضاع نا پهنک داد و طرفه تر آنکه در

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه خو و شرکت اندیشان محال
 طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض
 شوکتش را از محل بی ثمر و خود این گروه ناطل پرتو پیرایش
 میدهد تا بهال حاه و استقلالش در کنار حویدار کمال قد کشیده
 بهانیدان در سایه حمایتش مروع بشیند و از شاحسار مکرمتش
 میوه عدل و انصاف چیدند چنانچه پرتو ظهور این معنی از فتنه
 حوئی و فتنه رائی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بهر پخته
 تدبیر و اقتال والای حدیو حها بر ساحت صمیر آگاه دلال روشن
 و تابانست تفصیل این احوال آنکه چون آن تپی دست بقدر شعور
 را بمقتضای حامی و نادانی و عرور دولت و حوایی دماغ هوش
 از سودای تمدنی سلطنت و حها نانی آشفته بود و ارحام طمع
 همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حصرت اعلی
 دعوی وراثت ملک و سلطنت از پیتش خواهد بود و مرمان روایی
 و سریر آرائی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در منادی موج
 عارضه آن حصرت که شامت تده رائیهای دارا بی شکوه حبرهای
 موخش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود
 در گجرات بمحرد استماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال
 و اندیشه مآل از بیخ و صلگی و تنگ طرمی رایت استقلال و استبداد
 انراخته در تحت بشست و خود را بمروج الدین ملقب ساخته
 ام سلطنت در خویش بست و خطه و سکه بنام خود کرد و موخی
 به بدر صورت که در آن وقت باقطاع پرده آرای هودج عرت دور
 امرای شدستان انبث ملکه قدسی بقاب خورشید احتجاب بیگم

سفعدان دعوی باز پیرایش پذیرد مدعیان ناطل گرایش را ملک
 پیوسته زهر حرمان مدعا حشاند و شمشیر ناد پیمایش را گردون
 مردام شمار نائی در چشم اسید امشاند لیکن مدعه پروری که از
 سلسله اذقیادت برآمده راه خود سری پیماید سلسله تعدیه
 درونارش پای مرصاید و کوه اندیش منکسری که سر از رنقه
 اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید پدای خود گرفتار ند
 تقدیر آید بدصفتان الحسن مرور را حاقی اقتالش هم در اول نرم
 از با در اندازد و بی ادبای بساط کسوت را باصح تدبیرش پند از
 حص و ند سازد متابعت قرب رایش حام طمعان دعوی پیشه را
 به بستگی بر رمی اندازد و درست نقشی تحت والا یش کج
 نار ان نفاق اندیشه را در ششدر مکاتب انگد * * نظم *
 چو لشد حق یکی را سربلندی * دعد در اوصاف حویشش بهره مددی
 ز لطف خود توانایش لشد * نملک و حاه یکنائیش لشد
 بلی آدمس که ظل در الحلال است * شریکش چون شریکش حق محال است
 شهشه مرد می باید در اقلیم * در یگنا بود در خورد دیهیم
 شاهد صدق این تقریر صورت حال حکسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
 است که چون امیردگار جهان بمقتضای حکمت نالعه منشور
 ریاست کنیری و خلافت عظمی را نام دومی او رقم سعادت کشیده
 ودات قدسی حصالتش را در محاب حمال و حلال بذات نهغال
 حویش تشدیه نکمال کشیده لاحرم آن یگانه دودمان اقبال را که
 مطهر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهدشاهی است نصعت تعرد
 و یکنائی در خلافت و مرمان روانی از نقص مشارکت اغیار مدرا

سوار بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار و حواصجان باصافه
 پانصدى پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار مناهى
 گردیدند و شيد شیرخان ناره نوحه‌دارى سرکار ترهت منصوب
 گشته باصافه پانصدى سه صد سوار بمنصب سه هزارى هزار و
 پانصد سوار سرمرزى اندوخت و بعدایت علم لوائى امتیاز برادر اراحت
 واعده الله بیگ ولد علیمردانجان معمر و اعتماد خان که در سلک
 همراهان سلیمان بی شکوه بودند عریضات نوس دریافته مشمول
 مراحم حسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سرى و محال جوئى

مراد بخش حائل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای حدیو جهان

ارآنجا که امر حلیل سلطنت و شهشاهی و شعل نبیل خلافت
 و گیتی پناهی که ظل حورشید عظمت و حلال الهی است مابند
 شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستعدى عدم سهیم و انوار امت
 و صدق کریمه [کَوَّلَ مِنْهَا إِلَهٌ] بمشرب و افعال اسرار نظام کل
 شامل نباتین حقیقت و محار حکمت و مصلحت پیرای ایرد
 جهان آرا در نظم مصلحت و حدود و کارخانه تکوین چابن تقاضا نمود
 که والا قدر سعادت مندى که بعوز این رتبه بلند و مدرت آسمان
 پیوند مستسعد گشته از پیشگاه کربا قامت سعادت به تشریف این
 موهبت علیا بیاراید ساحت حریم دولتش از عبار مساهمت و
 مشارکت اعیار ستوده آید و گلشن حاه و حشمتش از حار براع

و جمده هر مرصع و ناصافه هزارى هزار سوار ده منصب پنج هزارى
 پندهرار سوار مطرح انظار مكرمت شد و عدد الله حان ولد سعيد حان
 بهادر مرحوم كه او پير از سليمان بنى شلكوه جدا شده بود احراز
 سعادت ملازمت اشرف نموده نعايت خلعت و حطاب سعيد خاني
 و ديگر عداياي حسرواني مدهي گرديد و سيد عبد النبي ولد حان دوران
 بهادر مرحوم خلعت يافته به اله آباد مرخص شد كه در ملك
 كوميان مهين برادر خود باشد وصف شك حان مكرمت امپ
 و اعدام نيست هزار روپيه سرمرآزي پامت و ديست هزار روپيه
 لچندي ديگر از ملازمان ركاب دولت اعدام شد دوم ماه مرخصه
 مال شوال آن روي قصه متبرا از سايه ستمق جهانكشا مروع
 آگين شد و چون اين روز عشرت امروز موافق ميردهم تير
 بود كه روز عيد كنالي است در منزل مذكور دگر تاره حشن طرب
 و نشاط ترتيب يافته آئين كامراني و كام نحشي تاره شد و چنانچه
 درين دولت اند طراز معهود است امرای نامدار و عمدهای
 آستان سپهر مدار صراحيهای مرصع و ميلاكار پراز گلاب و عرق
 فنده و بهار گذراينده و از زبان حال نآهنگ اين دعا ترانه
 سرا گشتند *

* نظم *

مرخصه بود چو عيد هر روز و شب * بنى بيل امل مباد دمت طلعت
 تا پر عرق فنده بود شيشه چرخ * پر دك صراحي ز گلاب طربت
 و درين روز حخته بهياري از مدهای آستان حلال ملتزمان ركاب
 اقبال ناصافه منصب و ديگر عطايا و مواهب فيص اندوز عاطعت
 نادشاهانه گرديدند از آن جمله سعيد حان ناصافه پاصدى پاصد

و روز عید که از منزل ملیم پور کوچ میشد نوئیدان نامدار و امرای
 عالی مقدار و سائر بدهای احلاص منتش عقیدت شعار احباب
 والای سلطنت و سده آسمان سالی حلاوت حاصر گشته به تسلیمات
 تهذیب تارک آرای سعادت گردیدند و تقدیم آداب مبارکند
 این روز سعید که مقدمه هزار عید امید بود رسم ندگی نجا آوردند
 و آن روز سه کروه طی گشته برول احلال شد و دران مرحدده روز
 حهان امروز عاطعت نادر شاهانه عمده السلطنة القاهرة حان حهان
 را که حصرت اعلی بعد از هریمت یافتن دارا بی شکوه چنانچه
 گذارش یامت ناعوای و اوسان آن فتنه پزوه مورد بی عنایتی ساخته
 از منصب و خاکیر عزل مرموده بودند منصب حلیل همت هزاره
 هفت هزار سوار دو ادبه و سه ادبه و عطای خلعت حاص و حمد هر
 مرصع و شمشیر خاصه سوارش مرموده سلطان والای امیرالامرائی
 بلند نامی بخشیدند و محالی که در کرور دام جمع آن بود
 فرسم انعام مکرمت فرمودند و حاجانان نهادر پده سالار عطای
 خلعت حاص و انعام دولک روپیه و محالی که در کرور دام جمع
 آن بود کامیاب مواهب نادر شاهانه گردید و حلیل الله حان مبرحمت
 خلعت و اسب ناسار طلا و اعداد حان عنایم اسب و فیل
 سرمراری اندوختند و دلیر حان که نیاروی نحت از تدعیت
 و همراهی سلیمان بی شکوه تحلف ورزیده بود شرف اندوز تقدیل
 سده اقبال گشته عطای خلعت فاحره و اسب ناسار طلا و شمشیر

هزاره پانصد سوار چهار هزاره در هزار سوار معزز نموده هنگام
رحلت او را بعدایت خلعت و اسب و اعام سی هزار روبیه
نواختند و درین هنگام تانده کوه درج دولت در حشده احترام
روح سلطنت نادر شاه زنده والا گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهلت حال
صوبه دار کابل وزیر حاکم صوبه دار حان دیس و سیادت حاکم ناظم
امور دارالسلامت شاه جهان آباد و سعادت حاکم قلعه دار کابل
را بعدایت ارسال خلعت حریراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را با راج سنگه که از وطن رسیده ناستیلام سده سیده دایه
امروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاحره و یک عقد سروازید
و سرپیچ و طره مرصع کام یاب عرت شد و عاطفت نادر شاهانه
از سر نواریش رانا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها سرواز ساخت
و فیصل الله حاکم از تعمیر نواریس حاکم قور بیگی شده مطرح ادوار
الذوات گردید و سید مطهر ناره ولد شجاعتمای مرحوم بکتاب
پدر خویش بلند نامی یافت و حواحه نور که از بندهای درگاه
آسمان حاکم بود بخدمت گذاری اعلی حضرت تعین یافته مخاطب
به معتمد حال گشت و خلعت و اسب و میل نار عطا شد و چون
ماه مدارک رمضان بهرازان مرحدگی و فیروزی ملقبی گشت
شب چهار سده یازدهم تیر هلال خجسته مال عید العطر از امن
سعادت طلوع نموده عرصة جهان را بانوار بهجت و شادمانی و لواجم
عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساحت کوس طرب
و شادمانی نشاط دوازش در آمد و رسم عیتش و آئین طرب تازه گردید

یاد شاهانه مراد بخش رانه بخشش دو صد و سی و سه سراسر نواخت
و بعت^(۲) جنگ حان و کار طلب حان و رشید حان هر کدام بیست،
هرار روپیه و سید مطهر حان پانزده هزار روپیه و نرندوله حان و تارخی
هر کدام ده هزار روپیه و نالاص حان و مقیم حان و سید نصیرالدین حان
دکمی و زبردست حان و اسماعیل حان بیاری و سکندر و هیل^(۳) و تر^(۴) مکھی
و نباحی بهوسله و رستم راو و اود احترام هر کدام پنجاه هزار روپیه و علی
هدا القیاس به سیار بندها عطا شد نیست و هفتم موکب حهان بورد
از گهاگت سامی باحترار آمده نواحی حلال آباد مضرب مرادقات حلال
گشت و روز دیگر دران سرمدل همایون اتفاق اقامت افتاده مردای
آن نزدیک ناع سلیم پور مدخل گاه دولت شد و سلج ماه مبارک که
موکب طغر اعتصام در آن مرحدده مدخل مقام داشت رای عالم
آرای شهشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که موحی ار
عساکر اقبال به تعاقب دارا بی شکوه حهران مآل که هنوز هوای
مهان اندیشی و کیده خوئی در سر داشت و بقصد سراسیمه اسباب
تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعیین مرموده آن نیره تحت تنه
روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و محال اعداد مواد فتنه
و پیکار ندهد نالراں بهادر حان را با گروهی از منارراں حدود
بصرت به تعاقب آن بدعاقت معین ساختند و مصلحتش را ناصافه

(۵ ن) و چندین از امرای عتبه سلطنت و بندهای مستحقین

خدمت ناسام دواک روپیه کام یاب ماحمت *

(۶ ن) تر^(۴) مکھی و نباحی بهوسله و رستم راو و ادرا حیرام الحج *

معتمد حیز اسم و قتل ازین باقظاع رستم خان تعلق داشت بحاکم
 قاسم خان عطا فرمودند و او را بعدایت خلعت و اسپ و میل امتیاز
 بخشیده رخصت آن صوف نمودند و درالعقادر خان که بحراست قلعه
 مسقط الخلاف تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسپ و میل و
 بقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بحکومت نادرشاه
 محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام سی هزار
 روپیه و هریک نامافه منصب مورد انظار عاطفت گردیده مرخص
 شدند و اراکات خان بصوبه داری اوده معین گشته نامافه هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار
 از آن کمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت
 بقاره نوازش یافت و مختار خان بفرمانداری سرکار نادر تعیین
 یافته نامافه پانصدی ناصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و
 پانصد سوار تارک امصار بمرحمت و عدد الدی خان بفرمانداری
 اناوه تعیین یافته مشمول مراحم حمروانه گردید و هوشدار خان
 بحکومت داروغگی غسل خانه از تغییر خانه راد خان خلعت
 سرمرازی پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته
 بخطاب قلندر حانی و داراب برادر مختار خان از کومکیان دکن
 بخطاب حانی و میر بها دردل برادر دیگرش بخطاب خان سپار
 حانی بامور شدند و شعیب الله ولد سرادار خان مشهدی که پدرش
 چندی قبل ازین در صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود
 بخطاب پدر خویش مخاطب و اراصل و امافه بمنصب هزاری
 دو صد و پنجاه سوار کمیات نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

آب حوض نراه نوری و بهارن پور بر حجاج تحویل خود را در سهرند یا
 لاهور نادر رسانید و سر اسام احوالتش بعد ازین گذارش خواهد یافت *
 از سوانح ایس ایام تعیین یافتن حاندور است تا بر حلی از عساکر
 گدیماں ستان به تحسیر قلعهٔ اله آباد - چون بمسامع علیه رسید
 که سید قاسم ناره که از جانب دارا نی شکوه حکومت آن صوبه قیام
 داشت تا وجود اطلاع بر کیدیت حال آن حسراں مآل و حقیقت
 اقتدار و استقلال ایس برگزیدهٔ دول الحال توفیق سلوک طریق عبودیت
 و دولتمواری بیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بموضعٔ حیالات
 فامد و اندیشهای حام قلعهٔ اله آباد را که در منامت و حصانت
 شهرهٔ ایام است استحکام تام کشیده ناستطهار رمانت و محکمی
 آن حصار استوار راه کجروی و حث می بپارد لاجرم عزم تسخیر
 آن پیتش بهاد خاطر انور گیتی حدیو ممالک ستان گشته درین
 هنگام حان مذکور را ناموحي از حدود منصور بدانصوب معین
 فرمودند که اگر سید قاسم از حواف عملت دیدار شده نصلاح کار و
 حسن مآل راه نرد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب حدال و حث قلعه
 را تسلیم کند آن را بنصرف در آورده سید قاسم را نجات والی
 خلعت فرزند و خود حکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
 اگر ار کوتاه نبی و محال اندیشی در مقام حرکتی و نگاهداشت
 قلعه ناشد بمحاصرهٔ آن پرداخته قهر و امتیلا مفتوح سازد و حان
 مذکور را هنگام رحصت بعدایت خلعت خاص و امپ و میل نواختند
 و از منصبش که پنچ هزاری پیکه برار سوار بود دو هزار سوار در اسبه
 و سه امپه مقرر ساختند و هم درین ایام مراد آباد را که از محال

و چهارم عمارات دولت خانه گهاٲ سامی از مرقدوم اقدس گرامی
گشت و موکب مسعود در آن مرحدده مدخل بجز دو روز اقامت
نمود درین محسسته هنگام از تقریر مدهیاں مرحدده پی حدر مرار
دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه حلاقت شد چون
توقف او در اینجا چنانچه گزارش یافت نامید رسیدن سلیمان
بی شکوه و پیاه همراه او بود و آنها در آن نزدیکی رسیدند و نه یقین
میدانست که حدیو دورین دانش آئس از استماع حدر توقف
و مده سئالی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه مساد رایست
عریمت بصوب دار الحلاقت شاه جهان آباد خواهدد امراشت ادرا
در آنجا مطلق العنان و حلیع العدار نخواهندد گذاشت و اگر
دیش اربن اقامت و درنگ گیرند شاید پسر او دوا ملحق بشود
و حنود اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم در سگال
در رسیده بود ایس اندیشه هم داشت که منادا ار کثرت نارت و دومر
گل و لای راه معر مسعود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عایت
و محل امیدست خویش می اندیشید صورت به ندد و مقارن اینحال
آواره توحه زیات حاه و حلال از معقر اورنگ سلطنت بصوب دار
الحلاقت شدید لهدا دگر ناره معلوب رعب و هراس گشته دل از
بودن دهلی برگروب و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رحمت
انوار بر نهته روانه لاهور شد و کیعیت حال کثیر الاحتمال خود
سلیمان بی شکوه و ناقتی بیگ مخاطب نه بهادر حان بوکر خود
که ادرا اتالیق آن ناظر لیجوهر و صاحب اختیار لشکر ساخته
همراهش کرده بود اعلام نموده ناها نوشت که اگر توانید از اربزی

میل و دو اسپ عربی و شصت اسپ ترکی و انعام دولک روپیہ
 بواجتند و اسلام حاضر خدمت اتالیقی آن بہال گلش دولت
 و مصلحتان را بحسب خدمت اعلیٰ حضرت و پرداختہ مهمات
 بیوتات و رتق و فتق امور کارحاجات سرکار حاضہ شریعہ کہ اکثر
 در آن مرکز حشمت بود و دو العقار خان را بحراسہ قلعہ منارک
 مقرر نمودند و تفریحان را کہ در معالجہ حضرت اعلیٰ معامی
 حمیلہ و تدابیر لایقہ بظہور رسانیدہ مراج اشرف اشنا شدہ بود حکم
 فرمودند کہ در خدمت آن حضرت بودہ علاج نفیقہ کویت و تدبیر
 صحت مراج مقدس قیام نماید و اورا عنایت خلعت خاص و
 حمہ ہر صرع باعلقہ مروارید و انعام سہ ہزار اشرفی کامیاب مراج
 نادشاه گردانیدند و بیست و دوم ماہ منارک رمضان فتح و طغر
 ہمرکاب و بصرت و اقبال ہم عنان نعم دار الخلافہ شاہ بہاں آباد
 از مستقر سریر سلطنت ابدی بنیاد بہمت نمودہ موضع بہادر پور
 را از انوار فیض نزول مروع میمنت بخشیدند و دریں روز توکل
 حدیقہ سلطنت تارہ بہال گلش عظمت نادشاه رادہ ارحمد عالی
 تبار ستودہ شیم محمد اعظم بر موجب فرمان حدیو بہاں خدمت
 حد امجد والا مکان شتافتہ باحرار شرف ملازمت آن حضرت سرمایہ
 دولت و سعادت بر گرفتند و پانصد مہر و چہار ہزار روپیہ بطریق
 بدر گذرانیدند حضرت اعلیٰ ندیدار قرہ ناصرہ دولت و کامرانی مسرت
 و شادمانی اندوختہ آن ثمرۃ العواد سلطنت و بہاندانی را در آغوش
 عاطفت و مہربانی کشیدند و باصواع عنایات و مراج بوازش نمودہ
 رحمت معارفت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شدہ بیست

زود دادن حجاب سرعوت و معنایی مطلوب آن حضرت بود و معینا
 اران به این امری که متبرک و ماسا به خندان ملاقات باشد بطور
 بدوحت لایزم بدیدو دتاقی شایس دانس آئین داوحد این
 سراتب و مرقعات دانس مرقعت شدن را بی لطف دانسته نسکم
 تهایمی به ال تبرک آن عزیمت که قتل ازین سرکور خاطر قدسی
 شیم بود نمودن و چون در میان این احوال حذر توقف دارا بی
 شکوه در دلی و سراتب و تدم سالی او چنانچه سمت گذارس
 بافت و مراع حاد و حلال و حید و دبع ساد و شورش و مساد و قطع
 ریشه حصومت و عدالتش بر دمس همت علایا لازم بود و تهاون
 و تاحیر در آن حجاب آئین رای و تدبیر سیدمون کفایت شر آن
 و اندیش وجه عزیمت حجاب کشا ساختند .

فهیست موبک مسعود ار مستقر سلطنت جدا داد
 بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر
 چون رای عالم آرامی و عمت مملکت پیروی حضرت
 شاه شاهلی باقصای مصلحت دولت و اقبال عارم این بهمت
 همایون دال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چایس پرتوا میدد که مهین
 شعبه دوحه حاد و حلال گریس ناره بهال حشمت و کمال داد ساهراة
 عالیقدر محمد سلطان را با جمعی از حدود قاعره در مستقر
 استاده اکبرانک گذاشته خود با نقیه مواکب گردور شکوه متوجه
 مقصد گردید لایزم آن و الا براد را نظم امور آن مقرر اورنگ حلاوت
 معین ساخته مردهمت حاضر مرصع با علاقه مروارید و نورنجیر

محمول و معطورت تصویل و اعوای اورا فی الحمله تأثیری از
 بعض اطوار آن حصر بیدر مستند می‌گشت محملاً بعد از دفع
 متنه آن باطل متیر سورتش انگیز که ساحت سرانستان سلطنت
 و اقبال از حار وجود شرآمودش پیرایش یاست و حریم کعدۀ حاه
 و حلال ار پرتو مانچۀ رایست منصور مروع سعادت پذیرمت حدیو
 بیدار لحب سعادت نصیب را از کمال حلوص بیت و صغای
 طوبیت مکون خاطر میص پیرا و پیتش بهاد ارادۀ والا این بود که
 در ساعتی مسعود احرار ملازمت حصرت اعلی نمایند و تقدیم
 مراسم احلاص و عقیدت در استرغای خاطر اشرف کوشیده اگر
 بمقتضای بشریب از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقائعی که
 بحکم ضرورت رویداد عذار بر آئینۀ صمیر مهربانور ناسد آنرا مشامه
 بی توسط اعذار بسر آستین اعتدار بردارند تا دالکیدۀ عایله حجاب
 مرتفع شده مصاناب تام حاصل آید لیکن چون آن حصرت را کمال
 توحه و التفات بحال حسران مآل دارا بی سکوه بود و تسویلات و
 ترویراتس و ریخته شده سر رشته صواب اندیشی ار کف گذاشته بودند
 و لحیب رعایت حادث او چشم ار صلاح دولت راقبال پوشیده
 همگی در اصلاح حال آن مصداق ادبیتش متنه گر و تربیت آن دبال
 بی بر و نحل بی ثمر می‌کوشیدند چنانچہ باوجود ظهور آثار
 لیجوهری ازان با خلع دردمان سلطنت و سروری که صورت
 بدولتی و حقیقت لیحاصلی او مشهور عالمیال گردید هنوز آن
 حصرت را اثر توحه باطل سدت نآن طاهر العطاا معلوم می شد
 و سئوح اموری که ناتصای تقدیر ربانی و مشیت بردانی

و نقود و احساس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه
می یافت تصرف می نمود و چون تسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بموجب طلب او نا لشکرها از پنده می آمد و نامرایی عتبه
حلافت که همراه او بودند نوشته بود که ازان طرف آب حور رو
دسمت دهلی آدرده در حجاج سرعت و استعمال ناو ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر نا آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سودای خام می بخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و روان شوکت و قدرتتش تراید پذیرد دیگر ناره لوائی
مسند امرا شده صف آرای کین و عناد گردن و اگر چه میل خاطر
امرای خیر اندیش دولتخواه و انجذاب قلوب کافه لشکر و سپاه
داین پایه امرای اورنگ عظمت و حاه از دیرگاه میدادست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیری که پیوسته بنای معامله او بران
بود حقیقه لخطوط و استمالت نامهای مرید آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوده حاب و حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نامرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت حدیو جهان
اغوا نموده بحاب خود دعوت میدمود چنانچه آثار شوارت و امصاد
او از اوصاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار احلاص بود و
بر کسوف عقیدت طراز حلوص و یکرنگی نداشتند لائح می شد
و همچنین بدوستانهای مسند انکبر پدهاسی در وسوسه و اعرای اطمین
حصرت میکوشید و از انجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
وساوس و قبول آثار تحیلات حاصه آنچه در لباس بیک خواهی و
خیر اندیشی حلوه غلط نما کرده حرد آشوب و دانش مرید گردن

مرحمت گردید نیست و یکم که همان منزل دل نشین از منزل
برارند؛ درنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم کام
بخشی و عطا گستری نموده بسیاری از بدهای عتبه حلاوت را
بمراحم حسروانه بواختند از الحمله طاهرخان ناصافه هراری دو هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هراری دو هزار و پانصد سوار
و قباد خان ناصافه هراری پانصد سوار بمنصب دو هزار و دو
هزار و پانصد سوار هر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بدکریه از حال دارا

بی شکوه نکوهیده فرحام تمهید کلام نموده بنگارش

مآثر اقبال دشمن مال حدیو جهان می پردازد

آن را بدد کشور دولت و عاقبت بعد مرار مستقر الحلاوت اکثر آباد
با قریب پنجم هزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدلهی رسانیده
در قلعه بانر شهر کهنه که بمقامت حرانی و بی رونقی شایان برول
او بود ماند چند روز برانه مرود آمد و چون شهید شاه توفیق سپاه بعد
از وقوع فتح و پیروزی ارکمال مروت داتی و فتوت حدلی که شیمه
قدسیه آن حصرت است تعاقب آن بد عاقبت را نداشته امواج بصر
قریب بدکامشی او تعین بمرمودند و یکچند رایات طعرب پیوند در مستقر
حلاوت توقف نمود آن کوتاه اندیش ناطل پزوه را بتارگی و سوسه
دیو پندار رهمون وادی ادنار گشته خیال محال تدارک و اندیشه
حام انتظام در سر افتاد و بقصد سامان فتنه و جنگ در دهلی
بساط توقف و درنگ گسترده بسراجم سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرض ناشیا و اموال و اسباب و امیال سرکار حاصه نادشاهی

چهار سر و سر در پناه تو باد • سر دشمنان خاک راه تو باد
 و منزل دارا بی سکه که ناساز و لا پیشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
 ارگود بیرونقی رفته به نسط نسط دولت و سعادت آراخته بودند
 و بس اندرز نرل همایون گردید و درین روز عالم امروز آفتاب
 مرحمت سایه در استل از اوج مکرمت و اتصال پرتو تربیت و توحه
 بر احوال امرا و ندهای آستان حتمت امگنده حمعی کثیر نمازها
 عالیه و مراتب ارجمند کامیاب ر عر بلند گشتند از آسمان عمده الملک
 حلل الله حال که سابق پنج هراری پنج هزار موار از آسمان
 هزار موار در اسپه و سه امپه بمنصب داشت بمنصب والی شش
 هراری شش هزار موار دو امپه و سه امپه بلند رفته گردید و
 محمد امین حال خدمت حلل القدر میر تحشنگری والا پایگی
 اندوخته بمرحمت خلعت دایم اختصاص یافت و تربیت حال
 دایم هزار و پانصدی دو هزار موار بمنصب چهار هراری چهار
 هزار موار سرور گشته عظم مهام بلند طینه امیر معین شد و
 حال رمال دایم دو هزاری بمنصب چهار هراری دو هزار موار
 و عطای بقاره مورد سوارش شده قلعه داری طغر آباد سر بلند
 گشت و احد حال تحشی دوم دایم پانصدی بمنصب سه هزار
 هزار و پانصد موار و بیس الله حال دایم هزاری بمنصب سه
 هزار موار و پانصد موار پایه عزت بر امر احوال و اراد حال ولد
 اعظم حال کتن که چندی پیش ازین در رمال اعلی حصرت از
 منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت پادشاهانه شامل
 حالتش گشته بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد موار مورد

و امپاں و بقود و غیره مورد سوارش گشتند بمقام که عزم دخول
مستقر اردرگ حشمت پدیس بهاد حاطر ملکوت ناظر گشته بود
رایات نصرت طرار از باغ نور سدرل اعترار آمده سوار تختش را چون
هموار اثری از رحم و آزارش نمانی بود حکم شد که در معاشا که بود
اقامت داشته باشد و حدیو حهاں دار حهاں سقاں قوس تانید ربانی
وسر آسمانی از آن دستاں سرای نواست و نام رای که مدت ده روز
از فیض نرول اسرف کامیاب حصرت و عمارت بود با نسبت دادند
و اقبال آسمان پیود سرمدلی اثر حرام - پهر ماند - وار گشته اوای
توده شهر امراحتند •

• نظم •

طغر از یمین نصرتش از یسار • ملک یاور و احقر و تحت یار
زمین تابع و آسمان پیروش • شان حم و شان کیست سروتش
خلایق را ارشاده حورشید حمال عالم آرای شهشاه حهاں و
نادر شاه نوحوان دیده اسید تارگی و روشانی بدسروت و حمیعت
و آسودگی که بیگاه وحشت سرای دلها شده بود دگر ناره نا حواظر
پروشان طرح الفت و آشنائی امکد ساکدان مستقر السعف چون
از میامس الطاف دیکران و مآثر عدل و رامت بی اداره حدیو
زمان حال و وحیات تازه یافته بودند و از حور و نیرگ بشکر آن
نعم سترگ از هر گوشه زبان دعا و ثنا کشود و نلسان حال
مضمون این مقال ادا نمودند •

• نظم •

حدا یاورا مملکت پرور • سگندر سریرا حهاں داورا
ز آدم بمیراث عالم ترامت • حهاں نادرشاهی مسلم تراست
مهدی گوهر سلک آدم نوئی • بهیو میدو باع عالم توئی

زمرد اهل قلم و ارباب محاسنات حده سالی عندئذ علیه گشت و
 برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع فتور و احتلال
 بقواعد آن راه یافته بود معرض اشرف این واقف رسوم سلطنت و
 مرمای روائی و دانای اسرار خلافت و حهاں پیرائی رسانیده دران
 ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و
 ملت را سرمایۀ رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از
 عمره این ماه مدارک اثر که در معدی عمره شهر نصرت و طفر بود
 تا این تاریخ میمنت گستری جمعی کثیر لمراحم و عدایات شهیدشاه
 عدو سوز دوست پرور کامیاب و بهره ور شدند از الحمله تانده گوهر
 محیط حشمت گرامی ثمر نهال خلافت نادر شاه زاده والا قدر محمد
 سلطان بمرحمت حیعه و حکمر مرمع نا علاقه مروارید و دو زنجیر
 میل بوارش یافتند و از حرانۀ مکرمت و احسان شهیدشاهانه نیست
 و شش لک روپیه بمراد بخش عطا شد و خانکاهان بهادر سده سالار
 که بمصوب هفت هزاره هفت هزار سوار سردار بود مجموع
 تائیدان او دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و زندۀ بوئیدان درست
 اخلاص شیخ میر عنایت حلف خاص اختصاص یافت و شجاعت
 حان حلف خانکاهان که مصوب سه هزاره دو هزار سوار سرلندی
 داشت بمصوب پنج هزاره پنج هزار سوار کامیاب عنایت و رعایت
 نادرشاهانه گشته مخاطب بحان عالم گردید و پنج جنگاں ناصانۀ
 پانصدی پانصد سوار ده مصوب سه هزاره سه هزار سوار و یک
 تار حان ناصانۀ پانصدی پانصد سوار بمصوب سه هزاره دو هزار
 سوار مناهن گشتند و علی هذا القیاس جمیع ندها عنایت حلاع

کامیاب ملازمت حد امجد والا حباب گردیدند و درین تاریخ شیخ
 میرک و حمعی دیگر ارندهای سده خلعت شرف زمین بوس
 بارگاه حلال یافته بعدایت خلعت سرمرار شدند و نوردنم پرده آرای
 هودج عرت زینت امرای مشکوی ابهت ملکه حورشید احتجاب
 تقدس نقاب بیگم صاحب دموجب امر اعلیٰ حضرت نداع نور مدخل
 آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زنده امرای مدیج الشان
 جعفر حان که منصب حلیل القدر وزارت کل ناو معوض بود و
 تقریحا که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و مودت داشت
 سعادت اندور ملازمت اشرف گشته نعطای خلعت حاص اختصاص
 یافتند و همچنین دیگر امرای عالیمقدار و ارکان دولت پایدار و
 سایر ملازمان عنده خلعت احباب والا و آستان معلی شنانده موج
 روح روی امید ندرگاه عالم پناه آوردند و در کریاس گردون احاس
 حبابی از اصناف خلق و عالمی از برق فاس فراهم آمد و گیتی
 حدیو ملک سریر عالمگیر نر مسدد عظمت و اقبال حواس احلال
 فرمودند حلیق را که امیدوار دولت ملازمت فایر الابوار بودند نارعام
 دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان نساط و لك
 احترام آداب ملازمت و قواعد تهذیب لجا آورده ناسازد والا میر
 تورکان مرتبه دان و یساولان پایه شناس نرومن درخات و مراتب
 و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را در حا و مقام مناسب
 نارداشتند و همگی در حور رتبه و حالت حویقش مورد الطاف گشته
 رایت عرت ناوح کامرانی امر داشتند و رای رایان که نحمس کفایت
 و کار دانی سر دفتر اهل دیوار بود نا حمیع متصدیان دیوانی و

دشوار شد و حدیو زمان جواب مطالب و مواظبت واصلیان بخدمت
 اعلیٰ حضرت پیغام نموده حلیل الله حان را بذاتر بعض مقتضیات
 مصالح سلطنت و حهاں بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
 میر میران حلف حان مذکور و الوحي دکنی و حمعی دیگر از
 ملازمان مدد خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرورازی پوشیدند
 پانزدهم قاضی حان و آمد حان تشریف دوم و بامدار خان و طغر حان
 و عید شیر حان ناره و حسین لیکنان و عدد النبی خان و حمعی
 دیگر از بدهای آستان خلعت نه تعبدیل عنده اقبال سر بلند گشته
 بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله
 متبرکا که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوة تعلق داشت درین وقت
 از تفرق سپاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام می نمودند محتل
 و بامتنظم شده بود و معسدان واقعه طلب آنجا سرعساد در داشته
 طریق نفی و عصیان پیغموده بودند رای ملک آرای حدیو حهاں
 پرتو التغات نه پرداخت آن امکنده جمع و لد اله وردی حان را
 بعود حاری و بنظم مهمات آن چکله و تادیب معسدان آن سرزمین
 تعیین فرمودند و نمایان خلعت و بیل ناماده بیل و از اصل و
 اصافه بمصوب سه هزار پی سه هزار سوار ازان حمله هزار سوار دو
 اسبه و سه امپه بواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هجدهم
 نادر شاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که اشرف
 ملازمت اکسیر حاصیب حد لررگوار اسد سعادت یابند نادر شاه زاده والا
 بران بموجب حکم لازم الانقیاد داخل دایعه مدارک شده از روی توره
 و آداب چنانچه از شهباشاه ملک قدر مالک رقاب مستتر شد گشته بودند

مرکز خدمت که باید می قیام نموده و بد حمیعت و امنیت بخاوه، مباد
 ورعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر
 گردانند بدینسان نادر شاه را در ولایت و حاکمان دهادر - پده سالار
 دوازدهم ماه مذکور بفرمان عمایون نا - واهی از حاکم مامور داخل
 شهر گشتند و مزده اسن و اسن و سود لطف و احسان شهشاه رحیم
 و رحمان باطل مستقر اشته رساییده در صدد بد در است شهر و صط
 و دستق احوال مردم شدن ختبق را از انتشار رعیت مودلت و
 اتصال حدیو حال بوند بهست و خوشدای نگوتر حال رسید و
 خاطر بریشان اعل شهر از دست انداز لشکر متفرقه و تشویش در
 آسود و درین قاریج حمزه و سوم پهرل در مسند حال و مسند
 بدیع پسر حمزه بس بدر مسند حال ر تربیت حال و حواحه
 عدد الوهاب ده بدی و جمعی دیگر از باد های عتله خدمت
 ناستام شد - پهر ردم سر بلند گشته ، ایت ختج ماحره قامت
 مناهات او ا حادد چهاردهم عمده اسرای بلند مکمل حاکمان به
 حلق یمس الاداء آعمیل معذور که حضرت اعلی دمد از استماع
 حشر هریمت یافتن دارا بی شکوه باعوائی آن فتنه بفره ر ادعاه
 جمعی از ارباب عرض او را دستگیر کرده مقید ساخته بود و پس
 از دور که صورت بیگانه ای آن حال واه مکمل بر خاطر امور پرتو
 امکن گشته در او را قید رهاییده نالذیم عتله ختال ظلمت ردای
 احتر رحمت گشته مشمول عواطف نیکران شد شاه حسان گردید و
 عمده الملک حلیل الله حال که حضرت اعلی او را نا فاعلیان برای
 مطلبی و گذارش پیامی مرستاده بودند ناصیه سالی آستان سپهر

و جهان پیرائی این جوهر قبیح جهان کشائی نپشم مصلحت و بصیرت دیدند و اولیای دولت و هوا خواهان سلطنت از طغور این لطیفه نشارت اترا بودند فتح عامی تازه و بصیرتهای نبی انداره نگوش فراست و هوشمندی شیدند و باحمله درین تاریخ طاهر حان و قدام حان و فیض الله حان و مریدان حان و بوارش حان و جمعی دیگر از بندهای نارنگ حیات برهمسوی طالع احرار درلت آستان بوس نموده بعدایت خلعت مناهمی گردیدند و چون درین وقت که عساکر گردون مآثر در ظاهر شهر نزول احوال فرموده بودند اهل معتقر اُسمت را فی الحمله تدبیری باحوال راه یافته حمیت خاطر و اطمینان قلب حاصل نمود و بیرمجامع اشرف رحید که سوکول مرید بخش که از دم ضبط و نسق و کمال نبی پوزائی او خورده سر بودند و هرما میفرمودند دست تعدی و تطاول تعرض و دامنوس مردم دراز می نمودند از حسارت پیشگی بعضی طریق حذب حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوه عیب و ستم و مردم آزاری آثار ساده شورش ادعای میکنند و ممکن بود که از نبی اعتدالی آن گریزه که اکثر اوقات و ازال بودند آشوبی در شهرتم رسد و هنگامه مهله گرم شده در آسایش و آرامش خدایق منوری روی نماید رای عاتم آرای خدیو ظلم گاه عدل پیرا بحکم کمال نصفت و رعیت پروری و روز رامت و معدلت گستری چنان اقتضا نمود که رخسده احترام روح سلطنت گرامی گوهر درج خدمت بادشاه زان و الا قدر محمد سلطان را نایکی از عمدهای بازگاز دولت و جمعی از عواکب بهرام مولت شهر فرستند تا ضبط و ربط آن

امروختند و عنایت حلقه رتبه امتیاز اندوختند و دهم ماه مبارک
 موکب طغر اثر درطل رایب حدیو موید مطعر از سموکر ناهترار آمده
 ساخت ناع دلکشای نور مندرل که در طاهر مستقر الحاکمیت واقع
 است از برول همایون مدیص اندور گشت و حضرت اعلی بعد از وقوف
 این احوال ترکیبیت نطلال و لیجاصلی و حقیقت بیدزلتی و ناقلی
 دارایشکوه نا حلق ادنار پروه که بی بهره جوهر عقل و دانش و حل
 بی ثمر گلشن آفرینش بود فی الحکله اگهی یافته محدوداً بدیروی
 نازوی سخت و اقبال این دست پرور تائید ایرد بیهمال تیغ
 و وثوق حاصل نمودند و قدسی صحیفه در حواب معدرتنامه خدیو
 حهاں مرقوم کلک گوهر افشان ساخته مصحوب واصلحان میرسامان
 مرستادند و سید هدایت الله صدر را دیر در وقت حال مذکور
 دستوری دادند و بر موصح حکم اعلی آنها ناع نور مندرل آمده
 دولت اندور ملازمت اسرف گشتند و بعد از گذراندن آن صحیفه
 شرامت پیرا و گذارش مقدماتی که نالاع آن مامور بودند عنایت
 خلعت کسوف مناهات پوشیده رحمت معاودت خدمت اعلی
 حضرت یافتند و مردای این مرحدده روز دیگر ناره واصلحان و سید
 هدایت الله نامر حضرت اعلی نعتنه والا رحیده پیام عاطف
 رسانیدند و یکقدضه شمشیر موسوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
 آنها ارسال داشته بودند خدمت همایون گذرایدهد همانا اینمعدی
 در بوقت بالهام ملهم عینی از انحضرت توقع آمد و نهروری و
 حخته مالی را آیتی تازه چهره ظهور بر امر وحت آگاه دلال دیده در
 و دور بینان دانش پرور از ناره آن پلارک اقبال مروع عالمگیری

بر پیشگاه صمیر حق اساس خلوه ظهور نموده بود دشواری عواطف
 و حلازل الطاف نادر شاهانه نواختند و هر کس را در حور رتبه و قدر و موافق
 پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند و زحمیات عساکر گردون
 مائر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگانرا بوازش
 نادرشاه از خاک بر گزشت و روز دیگر با فریردانی و تائید آسمانی
 از آن سرمدل نصر و کامرانی که بر اعداء دولت اند مقرون بد
 شگون و بر احناء سلطنت روز امروزی مرخنده و همایون بود رایب
 طغر پیکر بشکارگاه سموکر ارتفاع یافته عمارات فیض ائین آن سرزمین
 دلشین که بر کنار آب حون واقع است بزمین قدوم نصر پیرا رونق
 و صفا پذیرفت و درین روز حخته معذرتنامه مشتمل بر صورت
 حال و اعتذار وقوع صف ارائی و قتال که ناعب و نادانی آن دارا بیسکوه
 بیکرد مغرور بود و حدود منصور بحکم شرع و فتوای عقل در اقدام
 بران معرور نگاشته کلک ادب دانی و طرز شناسی ساخته بحکم
 حصر اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد امین خان حلف
 معطمان که بقدم عنودیت و اخلاص بر سائر ندهای عتبه خلافت
 مدقت حیده بموجب حاه و حلال شتافته بود کامیاب دولت
 آستانوس گشته مورد انظار عنایت گردید و بمرحمت خلعت خاص
 و ناصافه هزارری هزار موار بمنصب چهار هزارری سه هزار موار
 سرلندی یادت و روز دیگر که دران مدول فیض پیرا مقام بود اعتقاد
 خان ولد یمین الدوله آصفخان معرور و حعفر ولد اله وردیخان و عصمر
 خان برادر او و فاجر خان بحکم ثانی و جمعی دیگر از ندهایی
 حباب خلافت از شهر رسیدند باستلام سده سیدیه ناصیه سعادت بر

این دولت اند قریں بود سپاس الطاف و مواهب و هاب حقیقی
 نحای آورده حدین عنودیت و بیدارمندی را از محدود درگاه کنربا
 پیرایه سعادت و سرلندی کشیدند و با انواع طعنه اعتصام
 نآرامیدگی و تورک تمام در عقب مصالحان برگشته بخت تیره
 هراسانم روان شدند و بمرلگاه اعادی که اگرچه بحاروب عمارت و تاراج
 حادثه رمت و روب یافته بود اما هنوز حیمه دارا بيشکوه بر پای
 بود شرف برول ارزانی داشته تا رسیدن اردویی معلی و دولتخانه واد
 در حیمه از سر بردند و امرای ربیع القدر احلاص شعار و بونیدان
 سعادت مدتش ارادت دثار و سائر عمدها و ارکن دولت پایدار
 تسلیم مبارکداد نموده آداب تهییف این منج حداداد بتقدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آمرین شهشاه رمان و رمین گشته
 ربان عنودیت ندعا و ثنا کشودند و مراحم نادرشاه پرتو تعقد بحال
 مراد بخش که رحمی چود برداشته اود گسترده بچرف رمی مرهم
 لطف و بوارش تدارک حراحتهای او فرمودند و حراخان مهارت
 پیشه و اطناء صائب تحریر و حدس بمعالجه و مداوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردویی بصرف قریں که برق لمعان قند نارگاه اقبال بسیه حیمه
 افلاک رسید و سراق عظمت و حذل و سایبان حمایت بر پیدشاه
 ایوان کیوان کشید دولتخانه همایون را بحر برول اسرف مهبط انوار
 عرو شرف مباحثه مراسم کامکششی و عطا گستری پرداختند و بظر
 توحه و مرحمت باحوال امرا و بندها امکنده حمعی را که درین مرد
 آرمای نبرد خسروی و میروزی مصاب سلطانی مصدر کوشش و
 حابعشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر احلاص و ارادت شان

حرانه و حواهر و مرصع آلات و کارحاشات و دیلان و اسپان و سائر
 اصناف حشمت و تحملش در اکراناد ماده ناو برسید * بیت *
 زرو سیم و مالش نداچار ماند * چمن بی حس و گنج بی مار ماند
 ازو دولت عاریت قامت رو * ملک داده خویش نگردت ازو
 و پاره دیگر در حدک تاه و برهی در شهر نتاراج حادثه رمت و نشاست
 نفاق و عناد و اصرار در حصومت و اسناد و بشیدن نصایح هوش
 امرا و سواعط سعادت پیرای والد ماحد قدسی براد دولت و شوک
 چندی ساله نداد ونا داد وندست کردار بگوئیده برق امروز حرمین
 نحت و اقبال گشته رو بادی آوارگی داد بار بهاد و آنچه از شرانگیری
 و ندخواهی برای این برگزیده الهی اندیشیده بود دروونی مصمون
 کریمه [وَلَا يَحْقِيقُ الْكُفْرَ الْاَسَى إِلَّا بِالْعِلْمِ] خود مورد آن گردیده هم درین
 مکاتباتخانه اعمال ندرگالی و تداه اندیشی خویش را کید و پاداش
 دسر دید و مررع کردار و گشته بیت پندش از موم حزاء احرت
 در همین نشاء صورت درود چنانچه سر اسام حال آن ند مرحام
 تا عصل رقمده کلک حقایق ارقام خواهد گردید * بیت *
 ز اندیشه حام آن کج بهاد * سر و اسر و حاه نر ناد داد
 تهی بود معرث اراں چون سبو * دست خود امشرن خود را گلو
 شرار بود چون شر خانه سور * شود تیره دل عافیت تیره روز
 چکار آید از دست ندکیس را * نحرانکه آتش زند خویش را
 القصه شهید شاه نصرت نصیب میروزی لوا نعد از هریمت یافتن
 اعدا و حصول این فتح مسرب پیرا که از مهین نخششهای ایند
 جهان آمربن و بهین عطایاء داد از تعصل آگدن بر هوا خواهان

سطوت عظمت و حالات این حدیو شیر صولب رستم صلاکت سمرتند
 رعف نرو مستولی گشته بود که از سایه خود سیرمید وار درو دیوار
 وحشت داشت دل بیقرارش نیتش اریں دران سرمدل ادبار قرار
 نگرفته و آخر شب مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صنیه و بعضی
 دیگر از پردگیان را رفیق طریق آوارگی ساخت و برخی از حواهر
 و مرمع آلات و پارو اشرمی و طلا که دران اضطراب و سراسیمگی
 دست قدرتش نمان رسید همراه برداشته با سپهر یشموه و معدودی
 از نوکران که همگی دوازه سوار بودند در حجاب ظلمت لیل از
 مستقر الحجاب اندراناه بهمت دهلی رهگرای وادی ناکامی
 گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پیایمردی
 فرار از سکار شاهین اجل حسته بودند بعضی رحمی و برخی از
 آسیب شدت گرما حسته بودند و اکثر مراکب و دواب و حیمه و
 پرتال شان عرصه تلف گشته بود آتش بغیر آنمعدرد دیگر کسی
 با او رفاقت نکرد و صبح آن پارو مردم با بعضی ما محتاج باو
 رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکریانش متعاقب
 رفته باو می پیوستند تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار باو ملحق شد
 و بعضی کار حاجاتش بپرسید لیکن بیشتر نوکرانش حدائی
 گردیدند و دلالات سخت و رهبری سعادت روی ارادت نعتند اقبال
 آورده اختیار ندگی درگاه آسمان حاه سرمایه شرف و مهابت
 ساختند و شهشاه فتوح کیش صروت پرور همه را در مهاد امن و آمان
 و طلال لطف و احسان حای داده هر یک را بمصنای شایسته تر
 و مؤاحی انور تر از آنچه پیتش او داشت بواختند و همچنین اکثر

خاک هلاک افتاده راه عدم پیمودند و ای همه سرداران و سپه سالاران
 که بطیر شان روزگاران بهم بتواند رهید بقتل رفتند و از رؤس عساکر
 نصرت مرین غیر اعظمجان که بعد از فتح از غلبه حدب هوا و شدت
 گرمای حان بحان آمیزین سپرد و عیسی بیگ مخاطب دسراوار حان و
 هادیداد حان و مید دلوار حان دیگر کسی عرصه تلف شد و آمیب
 زحم حربندادر حان و دو العقار چان و مرتضی حان و دیندار
 حان و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریر مهمند و دیگری از
 عمد های برسید و از نوح مراد لختش عرب داس سیسودی عم
 رانا راحسنگه و سلطان یار پسر همت حان قدیم و مید شلیکن ناره
 و چندی دیگر قد حان در ناحند با حمله دارا دیشکوه رمیده بخت
 تیره ایام پس از انهرام از عایت رعب و هراس و بهایت دهشت
 و اضطراب چون سیماب هیچ حا قرار نگرفته نا بهر دیشکوه بهر
 حور و چندی از نوکران سراسیمه و هراسان بحاب اکمراناد متناوب
 و صد تگ و تار قرین بخت نا کام و طالع نا ساز نزدیک بوقت
 شام که روز دولت و حشمتس دالحام رمیده بود نا دلی شکست
 حورده حدود یاس و حرمان و خاطری عارت زنده لشکر حور و
 پریشانی حور را مستقر الحاقه رسانیده بممرل خویش که معاد
 و اقبال ارساحت آن رحمت کشیده بود و عناکب بخت و حدال لرز و ابای
 آن تنیده در آمد و از مرط حاکمت و شرمساری در آن عمخانه بروی
 آشنا و بیگانه فرار کرده رو کسی نمود و از کمال افعال و تشویر
 و ملاحظه تویح و تعییر بخدمت حصرت اعلی بیر برفته تا سه
 پاس شب در بهایت ترس و بیم الحابسر مرد و چون از بهیبت

وهم و قیاس زبان تعداد آحاد آن نتواند کشاد و نا آنکه شهید شاه جهان
 از کمال فتوت مدشی لشکر گریخته را حکم تکامشی بفرمودند ازان
 معرکه اقبال تامستقر الحکومت اکثراناد که ده گروه مساعدت بود از
 گریختگان و بقية السیف عهاکر بهرام انتقام در هر چند کام تنی چند
 از زحمتهای مدکر و علت حرارت هوا حان کسان آورین - پورده بر خاک
 ادنار و حاکماری اوتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رحیده از
 شهر بند حیات راه عدم پیمودند و از ندهای روشناس نادشاهی
 بعیر از مریقی که نام برده شد گروهی دیگر علف تبع مساعدان
 موکب و پیروزی نشان گشتند از اسماء اسماعیل بیگ و اسحاق
 بیگ پسران امیر الامرا علی مرد اسحاق و سیح معظم فتح پوری و
 حواجه حان و حاحی بیگ و اسمعید یار بیگ و عاشق بیگ گزرشده از
 و سید نا برید و گمان سنگه داده بودند و از مردم عمده دارا نیشکوه
 موای آنچه مذکور گردید شیخ حان محمد برادر دارک حان و کیسری
 سنگه راتپور و مهدی بیگ ترکمان و سید اسماعیل نارعه و سید
 کمال الدین کساری و انراهم بیگ نجم ثانی و سیدان سنگه راتپور
 و سید فاضل نارعه بودند و از سرداران و نوکران داهی او که درین
 جنگ از آسیب ناوک اجل حان برده بودند کم کسی بود که
 رحمی نرنداشته باشد تا نقایداں انها و هابیر العاس چه رسد و از
 ندایع آیات بیداد اقبال اس مورد الطاف دو الحلال آنکه درس
 قسم حاجی که ایدقدر امرای دی شوک و راحهای والا رتبت که
 هر یک صاحب طفل و علم و مالک حیل و حشم بودند و در ه و ب و
 و ولایتی ازین مملکت پیروز معصیت ریاست و حکومت پیمودند بر

قدم دهره بداسب و نقد حیات مستعار را ناوجود این دنگ و عار
 معتمد می پنداشت بپیش ازین تاب مقاومت بیاورده بکام باکمی
 راه ادبار پیش گرفت و سپهر نیشکوه بپردر اندای گیر ناو پیوسته
 رمیق طریق نکست و حدال گردید و سائیم نصر و تایید ار مهت
 عدایت و اعزاز ایرد کامدختس کارساز بر شقّه رایت طعر طراز وریده
 اعلام شوکت معادان شقاوت شعار بر خاک ادبار نگودسار شد و
 مدعی لخت و سروس توفیق پیام بهروزی و مژده ویروری نکوش
 هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادیانه نصرت
 نوح اقبال رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا حواها، این
 سلطنت خدا داد را نتازگی در آهن روی داده همور تیغ بهادران
 ویروزی لوا از حوس فاسد اعدا رنگ داشت و حراحب زحمیاں عرصه
 وعا ار بحیه و مرهم بالتیام نگرائیده بود محمداً از فیدس بهار وصل
 ربانی ایدقسم گلی فتحی در سرانستان حشمت و کامرانی شگفت
 و دسیم لطف و مرحمت سنجانی دگر ناره گرد ملال ار صاحب
 حاضر احلاص کیشاں حیر ادبیش رمت *
 * بیت *

قرین شد بهم این دو فتح قریب * چو نصر من الله فتح قریب
 و درین ببرد حسروی و مصاب سلطانی چندان حرمین عمر اعدای
 دسکال نداد فنا روم و از هر صدف و گروه آن قدر خلق اراں حیث
 نیشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک وعا و کار آزمایان
 مواضع هیجا مثل آن کم نشان تواند داد و حامه لشکر نویس

استطاعتش ناهای بود و با اعتماد شهادت و پایداری آن حالات کیشان
 بهالت مدش طریف مساک و راه عداک می پیمود نمی چند ایستاده
 بقدر کوششی نمود و در بوقت محمد صالح دیوانش که او را حطاب
 وزیر حانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فتنه
 حو مثل سید ناصر حان ناره که از سرداران حو او بود و یومع
 حان برادر دلیر حان که اعیان او را از یکه حوایل دلاور و در مراتب
 مپاهگیری ثانی اثین مهین برادرش می شمردند از آب تیغ
 محاهدان شهادت پرور شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
 چند نان متواتر از توپخانه که در رکاب همایون بود نفوح قول و
 اطراف میل سواری او رسیده بود رحیم حیل و عرو که در بهاد پرشر
 و شور آن بیحد معرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سپاه آتشین
 که مصداق کریمه [وَحَعَلْنَا رَحْمَةً لِّلشَّيَاطِينِ] و هر یک شهابی
 ناقب در قتل و رحم محالغان شیطنت آئین بود راه فرار پیمود
 و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و پیکار تا آخر برسیده بود
 ترلرل در بناء صدرو سکونتش افتاده از عایت هراس و بیداری از
 میل مرود آمد و بی سلاح و یراق با پای برهنه بر اسب سوار شد
 ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر بکشت اثرش که از صدمه
 انتقام بهادران میروز مدد نکام انهرام ایستاده بودند پراگند و پربشان
 شده راه فرار پیمودند و در اندامی اینحالت یکی از خدمتکاران
 سردیک او که ترکش بر می داشت می دست هدف تیر قصا گشته از
 پا در افتاد و از وقوع این حال یکناره مرود رعاب و حو گردیده چون
 از جوهر شجاعت و مردانگی و پیرایه شهادت نفس و ثنات

چون بهادران ارادات نشامرا از آن حسارت و سوءادب عرق حمیت و غضب لحرکت آمده بود صبط خود نتوانستند بمرد و عدان تمالک و تمامک از دست داده او را از پای در آورده و حین الله بهایت مرتبه تقدس دات و الا بهاد و رحم و مروت خدا داد اینخدیو کشور داتین و طاهر و مرمای دواى اقلیم صورت و معنی را بیدار دلال هوشمند اریکا قیاس تواند کرد که آن قسم بد اندیش تیره احتری که لحریم حسارتش قتل عام کشوری و ناتش شرارتش موحدن اشکری گشایش داشت و نارتکاب این حرأت و شقاوت آسمان و زمین از وجودش داندگ و جاک تیره را از حوس او بدگ بود بمقتضای کرم ذاتی و تعصل حدلی اعدام و اعلاکش روا نمی داشتند و همگی همت قدسی حیات در حفظ بیدان حیاتش می گماشتند رهی شهشاه مروت کیش رحم گستر و حدیو متوت آئین عمو پرور که قهرتس با مهر ابدار و عصمتش را لطف دمساز است محالان کیده حورا همه وقت از حسن کوئی و اطع حوتس حویتش احداث رجوع آمده اسب و دشمنان پرحاشحورا در عین جنگ از میداس کشایش و رافتش در صلح نرح کشاده ایرد بیدمال این شایسته لحت و سزاوار افعال را که دات قدسی بر دتش مطلع انوار حلال و حمال و طیندت روحانی بهادش مطهر آثار فصل و کمال اسب پیوسته بپیروی تومیق بر اعدای دیب و دولت مطهر و میامس لطف و قهرتس را رونق امرای و پدربایه لخش همت کشور دارک دالحمله دارا بی شکوه دهد از مشاهده اینحال و اطلاع برگشته شدن رستمیان و راوسترسال و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این فتنه و پیکار اعصاب و

و کار نامه مدارت و رزم آزمائی بر طاق بلند مردی و مردانگی
 نهادند لیکن از راجپوتان صلاحت شعار حالت منشن بیر تهرهای
 عظیم و حلاوتهای عریب بوقع پیوست چنانچه راد مترمال هاده
 و رامسنگه راتهور و نهیم پهر راحه بیتهلنداس کور و راحه میورام
 برادر زاده راحه مدکور و جمعی دیگر ار دلیران و نام آوران آن گروه حدلان
 پرتوه از تیره سختی و ندرکی . راه خیرگی پیموده پیاوردی حراب
 و دلیری بقول همایون بسیار نزدیک رسیدند و بروفق مصمون *

• بیت •

چو پروانه خود را زبند بر چراع • نمیرد حراع او نمیرد نداع
 خوی آسمان هر که انداخت سنگ • شکست سرش رح لحوں کرد رنگ
 چو هواهی که گیری بیستان رشیر • نرو لیشتن ماتم خود بگیر
 خیال محال آن مرفه ملال صورت نمخته و نقش کج اندیشی آن
 ندکیشان درخت به شسته بدلال تبع نهادارن بصرب شیم ره نورد
 وادی عدم و شعله امروز بار جهنم گردیدند و راحه روپ سنگه راتهور
 از کمال چهل و محال طلسمی بر همه آن گمراهان نکام تهور و مرور
 پیشی گرفته بغیل ملک شکوه سواری اشرف که نسان کوه ار گران
 قدری و نار قرار و ثبات شهشاه دنیا و دین لنگر متانت بر رمیس
 انداخته بود رسانید و پیاده شده در پای میل مبارک آثار حلاوت
 و بی ناکی نطهور آورد و حورشید سپهر حلاوت از ادج رجعت و اقبال
 تماشای حرأت و تهور آن حاهل بدسکال میغمزودند و از کمال مروت
 منشی و فتوت پروری و مشاهده حوهر دلیری و دلآوری او ملازمان
 رکاب دولت را از قصد هلاک آن بی ناک منع می نمودند لیکن

هر لحظه چمن چمن گل رحم در حکم اعدا میشکست و در صورت
دست مدارزان هر لحظه قصاصد امین میگفت تیر مغر شکاف
دلبران حصم اوکس از چار آینه و وحوش چون خطوط شعاع نصر
از عینک روش میگدشت و امسون حیل و تدبیر دشمنان گرد سیه
مارسان را مانع نمیکشت * * * نظم *

زبیداد تیغ حدائی مگین * سر از تن جدا ماند و تن از کفن
دو شمشیر هر جا که میشد علم * چو مقراض میدوخت تیرش بهم
حدا با زره دستها سو بسو * چو داسی که یک ماهی افتد درو
شد از تیغ بیداد در یک نفس * پر از مرغ ارجح این به قصص
حاصل که معاززان میروزی اعلام را نا معاندان تیره سر احکام جنگی
در پیوست و نتردی روی داد که چرخ بیداد گراز و دانه سازبهای
حدود اندیشیده از صدمه انتقام بهادران خون آشام چون بید در حویشتن
لرزید و شهسوار ملک تاز حورشید که در ابوقت سمت الراس حدود
اقبال رسیده بود از بیم آشوب آن عرصه هولناک در هبوط ارواح
املاک تعلل و تأمل می ورزید درین نبرد مرد آرما مرتضی حان
نحوه شهادت و دلآوری صدر ترددات مردانه گردیده در حرم شمشیر
پیکر شکامت را ریخت کشید و دوالعقار حان نیز در مراتب گیر و
دار با محالغان تیره روزگار داد سعی و کوشش داده نماره زحم رحسار
مردی بر امروخت و دیدار حان حوهر خلادت و کار طلبی نموده
زخمی برداشت و غیرت حان و الله یاربک میر تورک تلاشهای
سپاهیان و چپقلشهای بهادرانه ظهور رسانیدند و اگرچه بهادران
میروزمند و ملازمین رکب نصرت پیوند داد مردی و دلآوری دادند

کشودند مراد لختش قدم، ثنات امشده بعدامعه و کارزار در آمد و
 دعد از کوشش بسیار و آویرش بدشمار که چند زخم تیر برداشته بود
 پای قرار و مردیش لعش پذیرفته بعقب رمت و مقارن ایصال
 حصرت شهشاهی روی میل طغر پیکر آمان تمثال که - پهر
 حورشید دولت و اقبال بود سمت دارانی شکوه ناطل پژوه گردانیده
 عساکر منصور و قول همایون بفرحان او میل نمودند و درین اثنا
 راجدوتان جهالت کیش که مراد لختش را هریمت داده از رزم او
 و پرداخته بودند رختن تهور و حالات برانگیخته و رشته پیوند تعلق
 از گوهر حال گسیخته در قلب موکب طغر لوا تاختند دلاوران نصرت
 نشان و بهادران مدوی حانفشان که حاماری در راه حدیو حقیقی
 و جداوند محاری پیرایه مناهات و سراداری میدانستند و میدان
 رزم در خدمت ولی نعمت صورت و معنی محفل نرم میشناختند
 چون بحر حالات نشان و حسن ثنات قدم و استقلال شهشاه جهان
 پشت همت قوی دیدند دست حالات از آمتین سعی و کوشش
 برآورده بصدمه تیر و تیغ و نال و صرب تیغ و طعن سنان بدفع
 محالان پرداختند و دمدم از دشاء داد دلدھی و دلداري
 حدیو کوه وقار در مراتب حانپاری و گیر دار سرگرمتر شده
 تلاشهای مردانه و حملهای متواتر رستمانه جوهر شجاعت و رسالت
 خویش اشکار می ساختند نداد حمله محاهدان سرهای دشمنان
 از بهال قامت شان چون برگ رزان از نال حرا میرنجست و برور
 ناروی اقبال حسرو مالک رقاب تارو بود حیات حصم بد مآب
 ماند رشته بی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

رستمخان هدف تیر قضا گشته گردان نحنگ احل داد و سپهر
بی شکوه با نقیة السیف روی بقرار نهاد * * * بطن *
گیران شد بد آن گروه دایم * چو کچیر و آهوز عریده شیر
یکی حده انگد تا حان برد * کلاه آن دگر تا سر آسان برد
و از دلاوران موج بر بار صرت آثار رسید حسن بخش از روی احلاص
و سعادت مددی مصدر ترددات نمایان شد و سیعخان تلاشهای
سپاهیانده نمود و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریر مهمند کوششهای
پسندیده بطهور رسانیده نقد سماعت و مردی نسکه رحم کامل عیار
ساختند و دارائی شکوه فتنه پزوه که از رمور و قواعد پیکار و رزم آزمائی
و رسوم و قوانین سرداری و سپه آزمائی بهره داشت از کمال حاصی
و بی تحرنگی بعد از تیر حلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
بیر متعاقب آنها با موج قول و التمس سرعت تمام روی نروس
توپخانه و هراول لشکر منصور روان شد و هراول حویتش را زیر کرده
از توپخانه خود در گذشت و چو ده توپخانه همایون نزدیک شد
از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طاقش در گرداب اضطراب افتاد
و دیده حنگ ندیده اش از مدمه نوپ و تنگ و بان ترسیده تاب
ثبات بیادرد و ازان سمت منحرف شده بحساب دست راست خود
میل نمود از بلحیت هراول آن حیل ادبار را در اندامی کار و اول
حنگ و پیکار با هراول لشکر طعیر پیرا که در عقب توپخانه صف
آرا بود اتفاق آویزش بیعتاده با موج مراد لختش که حریر مویک
بصر شعاع بود رو برو شد و خلیل الله حان بپیر با سپاه بر بار
رحله آورد و حدود اوزبکیه که نا او بودند دست حرارت نحنگ تیر

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرد باز در عین سطح خاک ناآن ناد
 پیمایان بی ناک نموده درین اثنا یکی از میلاں سره موج رستمخان
 نصرت دادلیج از پای در آمد و صد ماب خاکسرای توپ و تفنگ و بان
 رخنه در بنای ثنات و زلزله در اساس حیات آن ناطل ستیران افکند
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه حبل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناکم عمان اذکار سمت برغار موکب
 طغر شعار تانند و نفوح بهادر حان که طرح دست راست بود و از
 عایت کار طلبی بسیار پیش رفته لحد هر اول لشکر منصور
 پیوسته بود روزده لحد و پیکار پرداختند حان مذکور مدافعه
 انها در آمده ایچه نهایت مرتبه تلاش و مپاهیگری بود نتقدیم
 رسانید و زخمی برداشت و سید دلور حان و هادیداد حان از
 همراهان او قدم حرأت و حالات امشده بدلیبری و دلوری چهره
 سعادت نگل کرده شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشش
 و کوشش بدشمار چون عظیم بود دفع آنها سعی این
 گروه صورت نه سمت و نزدیک بود که پای ثنات و قرار صحاهدان
 میروور مدد لعرش پذیرد درین اثنا اسلامخان با بهادران موج رغار
 از جانب یمین در آمده با مخالفان اذکار قرین مردانه و از لحد
 و پیکار در آویخت و عمده بوئیدان احلاص کیش سعادت مدش شیخ
 میر نیر ناموج التمش خود را رسانیده روز باری شهادت و
 بردلی و بدیروی اقبال این مورد تاییدات ارلی سلک حمیعت اعدا
 ارهم گسیخت و خاک معرکه نحو بسیاری ازان حسارت کیشاں
 بی ناک بر آویخت و درین آویزش مردانه و دار و گیر رسامه

لزم الامتثال صادر شد که از توپخانه همایون نیز بهادران جنگجو و دلاوران شعله حو آتش امروز رزم و پیکار کردند بمحرد صدور اشارت میروزی بشارت توپ اندازان و داندازان چاکلک برق سرعت و تعنگچیان خصم امکن رعد سطوت دست باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم روی هوا از اثر دود تیره شد و بهنگ خون آشام تعنگ ناهنگ حال دشمنان بی ندیدان حروشدن کرد و محیط آشوب و بلا از موج خون اعدا نحوشیدن آمد و بهیم صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان لرزه در زمین و زمان امکن و گولن بدورق حال شکار صائد ژاله در فصل بهار بر برق محالغان تیره روزگار باریدن گروم و از طریق جنگ توپ و تعنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال اورخته ترو حرم من عرض اعدای از آمیب برق احل سوخته ترمیکشت تا آنکه اتواح عظیم نزدیک رسیده از هردو طرف تبع تیر و شمشیر چون ریر بقصد پیکار علم گردید و کار ستیر از قامت فتنه انگیرسان بالا گرفت و زره چشمک زن نازک بلا و سر گوشی کمان با حادثه در ملا شد بدعام احل از ران تبع بتصریح الحامید و راز سر بسته مرگ از تقریر سعیر تیر باشا پیوست *

• نظم •

بلا نار هنگامه آرای شد • دگر سیل حور دشت پیمای شد

همپا اردو حو تبع درهم بهاد • زره دیده از لیم درهم بهاد

و حربار لشکر مخالف که سرداران سپهری شکوه و رستمجان بودند شوخی و حیرگی نموده بحسب روی توپخانه همایون بقدم حشرات حمله آوردند تعنگچیان برق صولت و شعله حویان حدود دولت پای همت استوار داشته دست بمدامه کشودند و ناآتش

بی شکوه پسر خود خود را با رستمجان که نخطاب بهادری و میروز جنگی
ناموز و در سلک اعظم امراء معتد و سپاهی معلم مقرر بود در
حریر باز داشته قاسمجان و سر بلند جان و سید شیر جان نارینه
و مالوخی و پرموخی دکنی و سید بهادر بهکری و مها سنگه
به دوریه و عدد الدی جان و سید نکانت و سید منور نارینه و سید
نور العیان و سید مقبول عالم را با حمیع سادات و اهل خلو و گرز
برادران اربندهای نادرشاهی در آن موج معین ساخت و خود با
سه هزار سوار از عمدها و خاصان و محصلان و مقرران خویش و جمعی
از مردم نادرشاهی مثل بیص الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول
قرار گرفته کدور رام سنگه مهین حلف راحه خی سنگه را با کیرت
سنگه برادرش و شیخ معظم ملکپوری و جمعی از راجپوتان و سید
ناهرخان بوکر خود با ده هزار سوار التمس کرد و دو موج دیگر
بر یمن و یسار قول قرار داده طرخان و میروز میواتی بوکر خویش
را در سردارچی موج میمده گذاشت و نگاهداشت میسره بعده ناهر
خان نجم ثانی که تقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت
القصه بعد از گذشتن یکپای روز از کوه آدیشی و لیکنری عربیت
حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توری و مذه اندوری استعدال
موک حلال نمود و در منتصف بهار که آفتاب دولت این مرزنده
لوی اقبال در اوج کمال و بدر شوکت آن ده اختر تیره زور مشرب
در زوال بود چون کوکبه موک طعراطراز و ماهچه رایت بصرب
اhtزار از دور نمایان شد لحمت نادر احتن نان و توپ و تهاگ ببران
جنگ امروزه هنگامه دردم گرم ساخت بعد از وقوع این حال یرلیع

توپخانه خود را سرداری برق انداز حان میر آتش خویش از دست
راست و توپخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ حان بود از
طرف چپ در پیش صف لشکرهای داده از امرای عتده خلافت
راو ستر سال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمیرید شجاعت
و دلوری و منون سرداری و سپاهیگری امتیاز داشت و تدات قدم
و استقلالتش در معارک رزم و قتال نزد مسلمانان و راجپوت مسلم
القبول بود با سایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه
راتهور عم زاده راجه حسونت سنگه که با او سر همسری میبایرد و او را
بطر هم چشمی میدید و بایرم دیو میسودیه و گونهر برادر راجه
بیتهداس گور و بهیم پسر راجه مدکور و راجه شیورام گور و دیگر
راجپوتان نامی حالات نشان هراول ماحت و از مردم خود دارد
حان قریشی را با زیاده از چهار هزار سوار برگزیده و همکر حان میر
لحشی خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده صمیمه
آن موج گرداند و سرداری 'نربهار' تحلیل الله حان که از عمدهای
بازگه خلافت و میر لحشی لشکر پادشاهی بود معوض داشته ابراهیم
حان حلف علی مردان حان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ
و اسحاق بیگ و طاهر حان و قناد حان و سایر ثورانیان و رام سنگه
راتهور و عصمر حان و سلطان حسین ولد اصلت حان مرحوم و میر
حان ولد تحلیل الله حان و راجه کشن^(۵) سنگه تومور و پربتیراج^(۶) تنهانی
و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی آن در موج تعیین نموده و بمهر

نیدی و میر انرا هم تو زدی و آله یار بیگ میر تورک و حانه زان
 حال و شیخ عدد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص درست
 احلاص نمائست رکاب پیروزی مآب احتصاص یافتند و اراسا که
 نارعا در معارک وعا و مهالک هلیجا که آنحضرت با حصوم و اعدا
 صف آرا گشتند لشکره معلوم خاطر حهاں پیرا شده که فتح و طغر
 نکثرت سپاه و امری لشکر بیست بلکه مدوط ست بعین نصر و تایید
 آوریدگار و ثبات قدم و استقلال سردار لایحرم از کثرت امواج عایم
 و امری حمود محالف بدیدیشیده دست توکل و توسل بمصوب
 وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ استوار داشتند و تورک و آندی
 که دیدد پذیر حدک دیدد رصاه و چشم کهد سوار رورنار در هیچ
 معرکه کارزار سپهداران و فوج آرایان نامدار ندیده و سپه سالار
 حیل الحسم و صف آرای معارک این ستر طارم مواکب کواکب را
 هرگز نا ترتیب و آراستگی میداد سپهر نکشیده بود لوبای عربست
 سمت مستقر الحلاوت که بی شکوه با عساکر اذنار سد راه بود
 لر امر داشتند •
 • نظم •

سجید آن کو آهس رخای • حهاں پر شد از ناله کر نای
 نه تندی روان شد سپاه گران • که میگفت دریا نگران ران
 دیشکوه فتنه پژوه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان
 موافق بیستم حردان بود چون طوطی اعترار موکب اقبال سید بالشکر
 آراسته حویث دستور زر پیش حوار شده بعزم مقابله عساکر
 منصور در سر رمییکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد
 و ترتیب امواج آن سر حیل حیث عمار و مساک ندیس بهمی بود که

و رندوله خاں و فتح حکیمان و حامداز خاں خوشگى و سيد منصور
 خاں و رکنا تيمه سنگه راتهور و کيسرى سنگه بهورتیه و منکلیجان و عدایت
 بیجا پوری و نازید عمرى اعلان و گروهی دیگر از مردان مرد و بهنگل
 عرصه مرد با او معین گشتند و بهادر خاں با حوتی از بهادران مدوی
 حاجهشان مؤل مید دلور خاں و عمر در خاں و هادیان خاں و سونهکس
 بدیلده و کالی اعلان و هزار و پانصد سوار از بدنهائی معصدا ر طرح
 دست راست قرار یاست و خاں دوران با موحی از دلبران رزم خود ر
 دست چپ طرح شد و حواجه عید الله قرانل بیگی با عید الله
 خاں سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قرلباش خاں و
 گروهی دیگر از بدنهائی کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان
 و عمله شکار بموجب فرمان ده قراولی کمر رعیت بر میان بردی
 بستند و خدیو حهاں ستان با بر مریدون و حشمت حمشید بر مثال
 رخشده اختر و تانده خورشید بر مظهر حالات و ملک رعیت
 یعنی تحت میل کوه پیکر آسمان منظر های گرفته مروج بخش
 عرصه کارزار گردیدند و باد شاهزاده بیگ اختر حشمته شیم محمد
 اعظم را دران اوج برتری و اعتلا در خدمت والا حای داده قول
 همایون را بعد وجود اشرف ریت بخشیدند و مرتضی خاں و
 اصالتجان و دیدار خاں و محلی خاں و قلیچ خاں و دولفقار خاں
 و هادیان و سراوار خاں و غیرتجان و منعم خاں و یکه تاز خاں و
 اورنگان و مقیم خاں و دولت محمد خاں دکنی و حواجه حسن ده

احداث مطوت و صلاحت موكب گردون حشمت گردید و مهین شعبه
 در حقه سلطنت گرامی ثمر نهال حلاوت نادر شاهزاده عالی نژاد
 محمد سلطان را با حاکمانان بهادر سپه سالار هراول حدود نصرت
 شعار نموده جمعی از نندهای ثابت قدم حان سپار مثل سید مطهر
 حان باره و شجاعتیان ولد حاکمانان بهادر و لودیجان و پردلیجان
 و احلاصجان و تهور حان و رشید حان و حواصجان و زبردستان و
 احمد بیگ حان و معمور حان و سید نصیر الدین دکنی و حمال
 نیجا پوری و قادر داد حان و عبد الباری انصاری و عنایت انجان
 با ایشان معین شدند و دو العقار حان و صف شکنان را فرمان
 شد که هر کدام با توپخانه که ناهتمام او بود در پیش صف هراول
 قرار گرفته آماده حصار افکند و دشمن شکنی گردان و سرداری برقرار
 نامرد گرامی گوهر محیط الهت و نامداری تانان احقر سپهر عظمت
 و کامکاری نادر شاهزاده ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه
 و حشم ایشانرا با اسلام حان و اعظم حان و حاکمان مختار حان و کار
 طلبان و سیعان و هوشدار حان و همت حان و راحه اندرمن
 دهنده و راحه سارنگده و چنپوت ندیده و دهکوت سنگه هاده و
 سید حسن و اسمعیل حان بیاری و غیرت بیگ و محمد صادق و
 نعمت الله ولد حسام الدین حان و ابو مسلم و کون کچهی و ممریر
 مهمند و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار در آن طرف
 تعیین فرمودند و مراد لختس را با نوح و سپاه او در حریر موكب
 نصرت آثار حکم صف آرایی شد و سرداری التمتش بعهده نوئیان
 احلاص مدتش شیخ میر معوض گشت مید میر نوادرش و شرزه حان

مصلحت دیدند و تا شب انتظار حرکت عظیم کشیدند و چون اثر
حدشی ازان حدیث متده طاهر بشد و آن روز جنگ بتعویق افتاد
حکم جهان مطاع بدعان پیرومت که حدود قاهره همانجا مدخل نموده
حیمها بر پا کنند و مورچالها بجهت حرداری و کشک لشکر بر
دور معسکر تقهیم نموده شرایط محاطت بحامی آورند و آن شب
نفرمان محلی سران و سپهداران لشکر منصور لوازم احتیاط و بیداری
و مراسم تیغ و هوشیاری قیام ورزیده و دیدند نحت و دولت
بحواب عقلت بسپرد تا سحرگاه از مشاهده کرومر سپاه الحکم و
تماشای تورک و آراستگی حدود کواکب تمهید روح آرائی و معرکه
پیرائی میدمودند و منتظر طلوع صبح بصرب و اقبال از مطلع عون
عنایت در الحلال بودند و صبحگاه که موبک عالم امروز اوزنگ بشین
خطه روز با شب دیروز و طالع طلعت سوز تورک و آراستگی
لایق از مدرگاه مشرق برآمده سمد عریمت نمیدان آسمان تاخت
و دالشرک عالم بر نور و صیا که تبارگی از پیکار همدوی شب تیره
لوا پرداخته بود رایب ارتفاع بصرب دار احلامت گردون بر امراحت
شهدشاه عدو بدد دشمن گذار باهتر از عساکر طغر طرار فرمان داده
تترتیب و تسویه امواج بحر امواج پرداختند و حکم فرمان حلال
صادر شد که توپخانه همایون را پیش برده مهیای عدو سوری
و آتس امروزی دارند و ناساره والا میلان مسست جنگی کوه توان ناسواع
کحیم و حوشن و برگستوان اراسته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب
بر حرطوم پیکر حصم افک شان تعین شد و آن عریده حویان صغ
شکن که هریک نمودار کوه آهس بود حانجا در صعوب اقبال از

چندل مرتحل شده سه کوچ متواتر فرموده ششم ماه مبارک نزدیک
 لشکر آن مقدمه پژوه رسيدند و فاصله يك و نیم كروه از محتل اقامت
 از توقف ورزیدند تا كیفیت حال حدود صحائف و حقیقت عربیت
 آن مساند كیشاں معلوم رای جهان آرای گردن بی شكوه در همین
 روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا ترتیب افواج و
 تسویه صفوف نموده نا عساکر اذکار بعرم خاک و پیکار سوار شد و
 از اردو و نگاه خویش قدری راه پیش آمده یصال دسته ایستاد لیکن
 از هیبت جلالت مروشان و سیب دورناتس سگوه حدیو جهان از آنجا
 قدم حرأت پیش نگذاشته تمام روز از کمال اندیشه و نیم نا افواج
 حود که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و میدان شعله حیر
 سر نرده لشکریان را تعدیعی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از علته
 گرما و مرط تشنگی و قلت آب دسراب عدم رمیدند و پیمانۀ هلاک
 در کشیدند و هنگام عزوب آفتاب که شام انداختن نزدیک رسیده بود
 رخ از عرصۀ مقابله تاسه سمراکه خویش معارفت نمود روشن صمیران
 بیدار دل ایتمعی را مشان برگشتگی نجات و حسمتش دانستند
 و شگون مرار و انداز آن رمیده اختر تیره روزگار گرفته مال نصرت و
 و نیروی این مراریده لواء دولت و بهروزی رند و چون آن روز
 موکب طهر مآب در عین شدت گرما و سوزش آفتاب نا وجود قلت آب
 پدج کرده طی مسامت نموده بود و صفوف صحائف از حای حود
 حرکت نکرده قدم حرأت پیش نگذاشت لا حرم شهشاه دانستن
 آئین ناقتصای رای دورین و صوابدید در لیسواهاں احصا گریں
 حرکت لشکر بهروزی اثر پیشتر مناسب ندانسته همانجا توقف

دست قدرت لیچون باشد نه تمدنی ایام و تدریج شهر و اعوام
سمت ظهور یافته یتکمیل صفات حلال و حمال مستعد عروج بر
معارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدسه اولی صورت و خاصیت
حال بی شکوه حسران مآل است و بطیر تقریر احیر کیفیت
بهروزی طالع این حدیو جهانستان عالمگیر که کمال حکمت ایردی
بحسب تمهید و توطیة دولت اندی و تکمیل اسباب سعادت
سرمه‌ی او روزی چند آن با قابل دولت و سرار ارباب را بگرد آمدن
مواد غرور و پندار امتحان نموده حقیقت با قابلی و بی‌حاصلیتش
برخلق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان
امروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و حلال از اوج کمال تیغ کشیده
بارقه نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکال و استیصال آن تیره بخت
برگشته اقبال را هم از اعمال و اعمال بگویند او سامان نموده بحل
دولت و بهال شوکتش که حرمساز ملک و سلطنت ثمری نداشت
از بیخ و بن بر انداخت چنانچه مراتب تده کاربهای او که موجب
زوال و ادبارش بود تعصیل از مقدمات گذشته در ساخت ظهور پرتو
امکن گشته و بتجدید از ارتکاب متیر و پیکار با این دست پرورد لطف
آوردگار حقیقت مساک رای و سوء کردارش روشن و مدرهن میگرد
تمییدن این مقال آنکه بعد از عبور موکب بصرت نشان در عرق ماه
مبارک رمضان از آب چنبل شهشاه مالک رقاب دو روز درین روی
آب بحسب ترمیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند
مقام نمودند و چون حرمپیش آمدن بی شکوه از دهولپور نعم
مقابله عساکر منصور بمسامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

و بیک احتیاجی نی بهره آورده شاید مکی رتبه حشمت و برتری
 درو بدیده باشد بر وفق تقدیر مصالحت پیرای او روزگار از نارنج
 کاری چند روزی بطریق عاریت بلداس اهن و کامکاری آراسته در
 نظر کوتاه نظران انحصار صورت و محار که از عاقل اندازی و لغت
 نازی بهره بزرگ ساز عامل اند بعنوان دولت و استیاری حلوه دهد
 و توسن ایام از راه فریب گامی چند بر وفق خواستش و کام از
 گردیده عمل و ازگون رند تا کیعیت داده حاه و دولت که محک آزمایش
 جوهر طمرت است مدب ظهور بی مایگی استعداد و مویایی
 قانیاتش گسته آثار بیدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای حرشت
 و مضمون سربوشت او باشد بمدت برور و شهود آید و بر اهل روزگار
 که طاهر دیدن کار حانه حکمت آفریدگار اند جوهر بلیسوهری او
 حلوه ظهور نماید و برخلاف این نعمت مدت مدیه آلهی برین رفته
 که معادتمد بیک احتیاجی را که در ارال آراال رقم سعادت و قبول بر
 پیشانی نحت و داصیه اقبال او کشیده استعداد رتبه والی سلطنت
 و جهاندانی و استحقاق مرتبه عظمی حاکمیت کشور هدای بخشیده
 باشد بمقتضای حکمت کامله مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر
 حمال دولت عالمگیرش فرو رفته آن دست پرورد تایید خویش
 را از روی تربیت خاص روزی چند میر مدارج اطوار کمال و تماشای
 عرایب اسرار کارخانه کنیا و حلال فرماید و پست و بلند روزگار و بشیب
 و برار صورت و معنی پدای تحریر و داشت او پیموده دل هوشمند
 و طمرت ارجمندش را شناسای ندایع صدایع و مراتب آفرینش نماید
 تا حلال هم و مصالح شیم که در ذات همایوش و دیعت نهاد

و مصاد در عین صورت گرما و سدن حرارت هوا خواهند آمد که تحشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم نآن لشکرگاه ارزانی دارند و میامن تدبیر و لطایف دانش سد باب حدال و قتل نموده لمایمت و مصالحت دوع آن مذازعت نمایند و باین عزم صواب پیشخانه و درون مرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر مرادقات خلال ناروح رفعت در اعرازند و خود بیر متعاقب اراده مواری داشتند بی شکوه حدال پرتوه چون نهضت مفعود آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع مصاد اندیش او از تنه رائی و فتنه گرائی تحویر صلح نمی نمود به فزون حیل و امسون در تأخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیری و بیخردی ابواب نکال اندی و ادبار سرمدی بر روی روزگار خود کشود چنانچه نتعصیل مرقوم حاصه حقایق نکار میگردد *

ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک مستقر الخلافت

اکبر آباد با بی شکوه بی حرد مغرور و هریمت

یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از انجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از دو العبدیهای قدرت جهان آمرین و شگرف

کاریهای مشیت قادر حکمت آئین در سلسله آمرینش و کارخانه ایجاد

و تکوین ایدمت که از دو دمان سلطنت و سروری فاحلف بی جوهری

را که در دلو و طرقت از پیرایه دولت و بختمدی و سرمایه سعادت

آن آب پرداخت و هر جا مطبوعه امکان عبور پدایاب بود جمع می
 نه شد و دست و محاطت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن
 سلیمان شکوه مهین با حلف خود و لشکرهای که همراهش بودند
 و در وقت بموجب طلب او از اسباب برگشته نه تعجیل می آمدند
 داشت بصواب دید رای ناقص همت بر آن گماشت که یکچند نایب
 عنوان مد راه موکب طعنه پناه گشته در صف آرائی و کارزار دفع
 الوقت نماید تا آن لشکرها بپروا پیوند و از بد معنی عامل بود که
 موکب دولت و حدیث نصرتی که قهرمان تایید آنرا هالار و حدود
 مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا مد راهش بشود و
 هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلائی آن نکردد القصه بعد از
 اجتماع حذر عبور موکب منصوران چستی و چالاکئی از آب مذکور
 که موق تصور او بود از آن رهنمائی سخت و تیر دستی اقبال مورد
 رعیت و هراس و دست خوش اندیشه و رسواس گشته و لشکرها را
 یکجا فراهم آورده با دلی حایف و خاطری اندیشناک ناچار از
 دهولپور متوجه مقابله عساکر گردون متأثر گردید و در موضع راجپوره
 که ده گروهی اکر آباد است نزدیک بکنار آب حوض زمینی برای
 جنگ خوش کرده محکم برول ساخت و تئورک لشکر و ترتیب
 افواج پرداخت و درین اوقات بپروا چنده اعلی حصرت از راه ترحم
 بحال آن بی دولت ند مآل مدائیر نصایح امیر مدنی بر تاکید
 مراتب صلح و سازگاری و مشعر باحتیاج از جنگ و ستیر کاری ناو
 میفرستادند هیچچوه از اراده باصواب خویش نار می آمد تا آنکه
 آن حصرت با خود کمال صعب و نفی کومت بقصد اطعائی نایب دنده

اصلاً راضی نبودند و نمیخواستند که بدست سعی خویش اسباب
 حلال و اذنار آماده کرده تیشه بر پای سخت و دولت خود رند از بلکعت
 پیوسته در حلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و حیرسگالی
 بمصاییح هدایت پیرا آن حاهل حمران مآب را رهمون طریق
 عاقبت و صواب بودند هرچند امسون موعظت و پند برو نمیده آن
 لاحت کیتش را بصلح و صلاح که سرمایه نجات و نلاج او بود ترعیت
 میدمودند درو تاثیر نمیکرد و اراسا که روز اقتالش بشام اذنار رسیده
 اراده ازای نه بر کندن ریشه حشمت آن بهال بی ثمر گلشن و خود
 تعلق گرفته بود به پیچوخه از اراده لشکر کشی و سپه آرائی باز نمی
 آمد و چون حصرت اعلی را درین ایام سر رشته اختیار و اقتدار از
 کف رفته در منع و زحزش قادر نبود تا با چارتن بازاده او در داده
 راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تنه رای عربیب با صواب خود
 مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سیم اردی بهشت حلیل الله
 خاں را با قناد خان و راسنکه راتهور و امام قلی و نوری بیگ آعر
 و سایر آعران و جمعی دیگر از بدهای نادشاهی و داؤد خان و
 عسکری خان سرداران خود را با حوقی از سپاه خویش برسم منقلای
 پیشتر رحصت نمود که رفته در ده ولپور تا رسیدن او اقامت نمایند
 و گذرهای آب چاهل را بقید صط آورده محافظت کنند و خود
 بمر با سپهر شکوه پسر کهتر خویش و سایر امواج و عساکر و توپخانه
 و سامان و امریست و پنجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از
 اکثر آنان برآمده نه پنج منزل بدهولپور رسید و چند روز آنجا اقامت
 گرفته بدلالیت زمیدداران آن مرز و نوم تحقیق و صط گذرهای

با بقیه لشکرها از آن حدود بر حاشیه نارنگ آباد میسر نیاید آمد
 که از آنجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردید چون این معبدی
 در آن هنگام منامی مصلحت دولت قاهره و ناعث حیرگی دکنیان
 متدنه خو بود حدیو زمان آنجا نلد مکل را که از عریمت رفتی
 به پیچیده تقاعد نمی نمود بدار مصالح منکی و مقتضیات جهان
 داری نال ضرورت دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع در این معبدی ارد اندیشی و ندگمای ایدمقدمه را بر سارن
 و اتعاق معظم حان با حاکمان جهان و تمهید و توطیه آن عمدت نوئیدان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حصرت اعلی
 نمود و محمد امین حان حلف اوزا که در انوت خدمت میر
 کشیکگری نارگاه حلاوت باو معوض بود متهم نامور غیر واقع ساخته
 ادس گرفتندش گرومت و اوزا نلاند خود ظامیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگانهای حان
 مذکور بر خاطر ملکوت بطر اعلی حصرت لایح و ظاهر شده اوزا از
 قید بی شکوه رها کردند نالحمله حصرت اعلی را چون روز نازری
 اقبال نلد و بیروی همت ارحمد حصرت شاهدشاهی کماهی بر
 خاطر روش پرتوانگی بود و نه یقین میدانستند که آن نیکوهر
 ناقص حرک را از ارتکاب ستیر و آریر نا آن حدیو موقوف موبد حر
 مائل ند و نکال اند حاصلی نخواهد بود لاحرم نه امرحتن ببران
 قتال و امراحتن لوای حدال که آن تده کار مساک اندیش پیش
 گرفته بود و از آن کینه خوئی و متدنه گریبی در صرآت پیش بینی آن
 حصرت چهره سوء فاقد و وحامت حاتم او حلاوت ظهور می نمود

کشد و مجموع توپخانه و میدان جنگی کوه پیکر را صمیمت سامان
 برد و علاوه سربل لشکر ساخته کله گوشه سخت و عرو در مرق پندار
 کج گذاشت و دامن فته در میان زده همت بر استیصال خود
 گماشت *

ربیداشی در دماش فداک * هوایی که داد آتش سر نهاد
 سرش را چو سودای ادسرگرمی * در گنج بکشد و لشکر گریست
 جمع سپه زر پریشان نمود * پویشای خویش سامان نمود
 و از حمله کارهای با صوانی که دران ایام ازان بیخوردند مرحام بطهور
 پیوست دمتگیر ساختن محمد امین خان حلف الصدق زنده امرای
 عظام معظم خان بود لی صدر حرم و تقصیری *

دگر مجملی از مدشای این قصیده آنکه حدیو حباستان پس
 از تسخیر طغر آباد و کلیان و مراجعت از مهم نیجا پور که بمعادت
 و بد اندیشی بی شکوه خاطر خواه صورت بدست عمدة السلطنة
 القاهرة معظم خان را با بعضی از امواج نادشاهی برای تحصیل مدافع
 صد لک روپیه پیشکش عادلخان که لشکران مراجعت موکب اقبال
 بقبول آن مدت پذیرفته بود در حدود نیجاپور گذاشته بودند و بعد
 از آنکه هم نامداد آن فتنه پژوه که در حلال و شکست اینکار سعی
 بود و خطوط مدنی بر اعوا و اصلاح معادلخان و ارکل دولت نیجاپور می
 نوشت این مطلب بمر صورت دلخواه نیافته در عقد تعویض افتاد
 و حضرت اعلی که دران ایام چندان احتیاری در امور دولت و
 حبابانی بداشتند بمعالفة التماس آن ناقص خرد خان مدکور را
 محصور طلیدند آن عمدة السلطنة بغیر فرمان همایون آن حضرت

سلطنت برد راحه حسرت سنگه رفته بودند معاودت نموده حذر
 ادبهرام آن صلاحت شعار و توجه حدیو که کار نعرم ملارست حضرت اعلی
 رعابیدند بی شکوه از استماع این حذر معلوم سلطان رعاب و هراس
 گشته و سر رشته رای و تدبیر از یک فرد هشته عربیت رجعت
 قهقری مستقر الحاکمت اکر آناد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
 راضی نایم معنی نبودند و کمال اهتکشاف از برگشتن اظهار
 میفرمودند بمالعه و الحاح تمام و تمهید مقدمات عرص آسیر
 مساد الحام نارتکاب معاودت مضطر حاجته ندان اراده آنحضرت از
 رفتن شاعبهان آناد بصوب مقصد خود تامت و موکب مسعود
 نادرشاهی از بلوچ پور رایت مراجمت لحاظ اکر آناد امراخته
 بهم ماله مذکور پرتو وصول نآن مرکز خلاوت انگند و بی شکوه بحمیم
 مپاه و لشکر و سر الحام اسباب نبرد و پیکار پرداخته حمیم امراء و
 مصنداران نادرشاهی را که طلبیدن آنها از مویجات و محال موجداری
 و حاگیر ممکن بود نسد سلطنت طلبید و در تعلیه حواطر تهییر
 قلوب آنها کوسیده همه را نا خود متعق و همدستان ساخت و امرا
 و عمدتهای حصور و سایر ملازمان پایت سریر خلافت را نه چرب و نرمی
 و صلایمت و نبرد احصال و رعایت مستمال گردانیده رایت استنداد
 بقصد فتنه و فساد بر امراحت و در ادنک فرصتی ارندهای
 عند سلطنت و مپاه قدیم و حدید خود حشری اندوه و لشکری
 بیشمار که قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
 قور خانه نادرشاهی چندانکه حوامت بر لشکریان قسمت نمود و سر
 بحد رانی و شورش ابرائی بر آورده دامت نابوع اسراف و تدبیر

و وصل تاندستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
 موسم گرما را در آن مقرر دولت که هوايش بمراتب گرمتر از هوای
 دارالحکومت شاهجهان آباد و منازل و عمارت دولتخانه اش از حیث
 وسعت و صفا و برهت و صفا درون مرتبه عمارات آن حظه میسر
 ندیدند امت تحویل نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت به سوی
 دارالحکومت که بمریت روح هوا در تاندستان و مورطراوت و بصارت
 ناع و بستان و تسلسل بهر کوثر مثال و نیرویچ هبوب شمال و وسعت
 مساکی داپذیر و برهت اماکن مردوس بطیر از اکثر بلاد و امصار
 امتیاز دارد از خاطر مقدس، سربرزده و این اراده مصمم گشته و
 بی شکوه، اگرچه اینمعلی را منافی مطالب دور از کار و صد خیال
 و پندار خود میدانست و راضی بدهست الویة مسعود از آن مستقر
 دولت بود اما چون طبع مبارک حصر اعلی را بعزیمت این
 حرکت بسیار مایل دید و بپیر از کمال سعادت بدوشهای لاف آمیز
 راحه حسودت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند مرور امرای
 او بود خاطر جمع نموده چنان می پنداشت که او نا لشکری که همراه
 دارد صد راه موکب ظفر پناه می تواند شد لاجرم بدهست رایات حلال
 اران مرکز سلطنت تن در آباد و حضرت اعلی هر دهم رحب که بدست
 و دوم آن محاربه عساکر بصرب پیرا نا راحه حسودت سنگه صلاحت
 گرا در ادحین روی داد اران حظه دولت بدیداد متوجه دارالحکومت
 شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
 بمستقر حاکمت نزدیک رسیده موضع بلوچ پور محیم بر دل اردوی
 همایون بود رستم دیگ گرز دربار و ساقی دیگ یساول که از پیشگاه

وصف شکنجان را تا مداران توپخانه و جمعی دیگر از بدنه‌های
 حاسپار تعیین فرمودند که بر حناج استعمال روان گشته تا آن گذر
 از آب نگذرند و تا وصول رایب اقبال آرا از تصرف مخالفان
 بد سگال صیانت نمایند بموجب فرمان واحد الادعای بدنه‌های
 احلاص نشان توسن همت دسان برق آتش عدان کرده صلاح آن که
 سلج شعنان بود کنار چمدل رسیدند و بی توقف و درنگ چون
 باد از آب گذشته آنطرف مدخل گردیدند و در همین روز گیتی حدیو
 فیروز مدد از گوالیار بهصفت نمودند بنایمردی همت بلند و عزیمت
 آسمان پیوند بدو مدخل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که عرۃ
 ماه منارک رمضان بود قریب تایید آسمانی از آب مذکور عبور
 فرمودند و عساکر نصرت اثر و بهنگان دریای فتح و طعمر موج موج
 مانند موج سهولت از آب گذشته آبروی آب چمدل از میص برول
 اشرف مهبط انوار عرو شرف کردند چون هر رشته کلام در نگارش
 مآثر اقبال شهید شاه حورشید قدر گردید احتشام نایبما رسید
 بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حصر اعلی و مراتب
 کوتاه اندیشی و فتنه پژوهی بی شکوه بعد از اجتماع حذر انهرام راحه
 جسوت سنگه از اولیای دولت در بواحی اوچیس که مقدمه شکست
 کار آن بی بهره سعادت دارین بود ضرور میباید و کلک حقایق
 نگار بطریق احوال چندین پرده از حمال شاهد مقال میکشاید که -
 حصرت اعلی را اگرچه در مستقر الحلاوت اکثر آباد فی الحماه مستثنی
 و حقتی در کوفت بهمرسید لیکن چون همدور بکلیه آن عارعه مدد مع
 نگشته بقیه آن آزار بحال و ضعف و فتور قوی در مرتبه کمال بود

نیمائی دیگر چون گرفتگی قرار * که تیت سببی میگردد انتظار
و درین ایام نصرتمثال و ان خاندوران بهادر مرحوم که نیراست قلعه
راستین قیام داشت و یرلیج حباب مطاع طلب او صادر شده بود
خدمه سالی عتد نمودید گشته دهنایت خلعت خاص و احسب
و میل و خطاب والای خاندورانی مشمول عواطف حسروانی گردید
و بعد از وصول رایت طغر نگر گوالیدار چون بی شکوه و فتنه بژوه
نا لشکری اندوه چنانچه رقمردگ کلک بیان خواهد شد دهولپور آمده
با دواع تدبیرات و لطایف حیل در مدح عموم موکب حلال از آب
چنبل میکوشید و اکثر گندهای مشهور و مقرر را صط کرده ده بستن
صورچال و نصب ادواب توپخانه استحکام تام داده بود لا حرم رای
عالم آرای حضرت شامشاهی بعد از اطلاع در ایده معنی پرتو اهتمام
و توجه بر تحقیق گذر و تدبیر عموم از دریای مرور او گذد و از آنجا که
آن حاکم موید دین پرور را همواره حصر توپتیق در هر طریق راهبر
است بعد از استکشاف و تعحص از زمینداران آن بوم و بر ظهور
پیوست که گذر بیدریه که از همب گوالیدار در سمت راست دهولپور
نمسامت نیست کوه و اقمست پدایاب قابل عموم موکب طغر ایاب
است و چون عساکر مدصور هنوز از گذار آب دور و گذر مذکور غیر
مشهور است بی شکوه لیجرد معرور از کوتاه بیدی تا حال بصط
و مسامطت آن پیرداخته نارسین روز دیگر که حدود طغر اعلام آنجا
مقام داشت حدیو حباب حاکمان بهادر سده سالار و در العفار حان

زمیندار برور نمکرمیت خلعت و اسپ و شمشیر و چیت بدیده
 بعطای اسپ و خلعت مناهنی گشته و دولت اعیان و منصب هراری
 و پانصد سوار سرامرار دولت بددگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالو مورد عنایات و مطرح التقات ناساهانه شدند و بسیاری از
 بدهای آستان سلطنت و ملکرمان رکن دولت ناصانه منصب
 و عطایای هدیه از اسپ و بیل و شمشیر و سپر و بقاره و علم مطرح
 انظار فصل و کرم گردیدند و از گروهی که نرهمونی نحت و
 دلالت توفیق از حیل محالف جدا شده باسلام عتده حلال کامیاب
 گشته بودند محلصکان حلب منصور حاحی لخطاب یکه تارحانی
 و منصب سه هراری هرار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ
 و انعام بیست هرار روپیه و سیف الدین محمود معروف بعقیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم نمرحت خلعت و خطاب سیف حانی و
 منصب هرار و پانصدی هفصد سوار و مسعود یادگار بندر احمد بیگکان
 معفور نمکرمیت خلعت و اسپ و خطاب حد خویش احد بیگ
 حانی و منصب هرار و پانصدی سش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگکان عنایت خلعت و خطاب مقیم حانی و منصب هراری پانصد
 سوار سوارش یا نندد الحمله گیتی حدیو موید منصور پیش ار سه مقام
 در ظاهر لده ارحین بیست و هفتم رحب قرین دولت دارین از آنجا
 نهصت نموده نه بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حدود گوالیار را از مرورول همایون ریت پذیر ماحتند
 و در حب لده مذکور حیام برول نرا ماحتند * * نظم *
 چو حدب شهشاهیتش میکشید * یازمت حالی اقامت گردید

هرتر حایي و اصابه پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد
 سوار و محمد بیگ خویشکي بخطاب دیدار خانى و اصابه پانصدی
 دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد سوار و مرتضى حان لمرحمت
 میل و اسپ و از اصل و اصابه بمنصب دو هزارى پانصد سوار
 و احمد خویشکي خطاب احلاصکاني و اصابه پانصدی صد سوار
 بمنصب دو هزارى پانصد سوار و حمید کاکر خطاب کاکر حایي
 و مسعود منگلی خطاب منگلي خانى و احمد بیگ میرتوزک
 خطاب دو القدر حایي و اسماعیل نیازی نعطای علم و خطاب
 حایي و میر ابو العصل معمورى خطاب معمور حایي و اصابه
 پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حمید
 الدین خطاب حانه زاد حایي و میر عیسی ولد اسلام حان خطاب
 همت حایي و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزارى دو صد
 سوار و سیح عند العزیر نعلایت خلعت و اسپ و خطاب حایي
 هر بلند گشته و حواجه کلان خدمت دیوانى صولت مالوه معین
 گشته خطاب کفایب حایي و مرحمت خلعت و اسپ و اصابه
 سیصدی و صد و پنجاه سوار بمنصب هزارى دو صد سوار سرامراز
 سده و عالم مدگه رمیدار کدور که در بوقت دولت زمین دوس
 دریانده بود خطاب راحگی و عطای خلعت فاحره و اسپ و میل
 نا ساز نقره و شمشیر و کمر حکر و حیدره و مرغ و گوشواره و سوارید مشمول
 مراسم گوناگون گشته رخصت وطن یاب که همراه کفایت خان
 مراسم خدمت دولت خواهی قیام نماید و سوسنگه زمیدار
 کالی بهیبت نعلایت خلعت و اسپ و دهکدهکي مرصع و امر مدگه

هدایت طوع و نقاره و یک زنجیر میل و میر صیاء الدین حسین که
 سابق لکتاب همت حانی نامور شده بود لکتاب اسلام حانی و
 مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپیه ناصافه پانصدی پانصد
 سوار بمنصب سه هزارى و پانصدى هزار و پانصد سوار و نهادر حان
 نعلایت اسپ و علم و در العقار حان نطاء خلعت و اسپ سوار
 حان بمرحمت اسپ و میل و عازى لیکن پوری لکتاب زندوله حانی
 و ناصافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار و کار طلبکار
 ناصافه هزارى هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
 از اجملة هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عائد حان ناصافه هزارى دو صد
 سوار بمنصب چهار هزارى هفتصد سوار و شجاعان ولد خانکادان
 نهادر سپه سالار نعلایت خلعت و اسپ و ناصافه هزارى هزار سوار
 بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عند الرحمن لیکن پوری لکتاب
 شرزه حانى و ناصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى
 هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید حان انصاری لکتاب پدر
 حویتش و مرحمت خلعت و علم و ناصافه هزارى پانصد سوار
 بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از ان جمله پانصد سوار دو اسپه
 و سه اسپه و راجه اندرس دهنده نعطای نقاره و علم و دیدى سنگه
 و بدیله بمرحمت خلعت و اسپ و لودیکان نعلایت اسپ و نقاره
 و علم و فتح روهیله لکتاب فتح حدگ حانى و مکرمت نقاره و
 علم و ناصافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل
 حویشگی لکتاب حاندار حانى و عطای علم و ناصافه پانصدى
 صد سوار بمنصب دو هزارى ششصد سوار و کمال لودی لکتاب

ملارست اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهشاهی تمام روز آنجا بسر برده بعد از نماز معرب که حاضر شدند اردوی معلی و امراخته شدن دولتخانه والا عرص اشرف رعید قرین سعادت با عهاکر طغر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسافت یک کروزه در همان نواحی واقع شده بود شرف برول ارزانی فرمودند و مراد بخش را بحالدری یکدلی و موافقت با اولیای دولت درین فتح آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده ناعام پانده هزار اشرفی و مرحمت چهار رنجیر میل کوه پیکر و دیگر عطایا و مواهب عراحتصاص بخشیدند و بهال گلشن عظمت و سر بلند کوه محیط سعادت و ارحمندی نادر شاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا ناصانه پنج هزاری پانچ هزار سوار بمنصب پانده هزاری ده هزار سوار ششمول انظار مرحمت فرمودند و بیست و سیوم ماه مذکور ظاهر بلند اوحدین از پرتو برول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی از بندهای عقیدت سگال که درین بند اقبال مصدر کوشش و حاضری گشته بودند مورد حلال الطاف و اعطاف شده کامیاب فوارش نادرشاه گردیدند از آنجمله سنانجان مرحمت حاجت خاصه و دو رنجیر میل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته سنانجان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتغجان سلطان اعظم حایب و خدمت حلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت خاص و امپ با ساز طه و طوع و بقاره و از اصل و اصانه بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار پایه اعتماد بر امراخت و معتبر حال برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود سلطان حایرمانی و

میزوری مآل مورد دعا و روال گشتند از سردران اشکر منصور و نام
آوران حدود مسعود و سوی مرشد قلیجان چنانچه منق ذکر یامت
دیگر کسی عرصه تابع شد و غیر دوا فقر حاس و سکا در زحیله
و شیخ عدد العریر و رکناته سکه راتهور دیگری از عمدما را
آسیم رحم برسید ازیں دوا یان بصرت سمد شیخ عدد العریر کثرت
تردد و حاضنایی و حسن سماعت و کار ظنی بدست و یک رحم
برداشتند بود لیکن بمرکت احصا درسم و بیکو عقیدتی از بصرت
حانی و خطر هاک ایمن ماده بمرهم گستری الطاف و عنایات حدیو
دشمن گذار دوست بوار آن رحما نالایم گرانید بیتش بدوش
حراحت نراحت مددل گردید القصه بعد از وقوع فتح و طغر
شهشاه سوید دیں پرور دمت بیار بدرگاه ایرد بصرت تحت کار ساز
برآورده سمدات شکر آلهی و سپاس الطاف بامتدای تقدیم رعابیدند
و لواهی عله و میزوری نارج حشمت و میزوری امراحت و بواهی
کوس فتح و گورکه شادیانه مامد صیت اقدال و ططنه حتل
حوایت نلیدی گرا ساخته قریں تحت میزور و طالع دشمن سوز
بدواتحانه مستصری که در خاک همراه بود و باشاره واژ در موضع
اشکرگاه عدیم برپا کرده بودند برول احال نمودند و آسما نا ملازمین
رکاب بصرت و سماعتان حدود دوا ب نمار طهر سماعت گزارده بعد
از ادای مرض و سمیت سکرانه این موعمت کبری را از رری بیار
دوگاه ادا کردند و مراد تحتش ایلیا بعر نساط کوس رسیده تسلیم
منارکند فتح نمود و دینی سکه ندیله را که نا خود بسد سیده آورده
بود از میامس مراحم پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

دارا و اوقات رزم و پیکار همراه داشتند بدین روی زبردستی و حصص انگنی
طالع والای حدیو زمان این چنین شکست فاحشی حورده سرای
حصارت و بی ادبی و پاداش جهالت و محال طلبی خویش یافتند
چنانچه بعضی از زحمیانی که پهای مردی درار بیمحالی ار عرصه
کارزار بدر بردند و جمعی از آنها بدر در روانی حذلان و خواری از
آسب زخمهای کاری حان لجان آفرین سپردند قریب شش هزار
کس ار مقتولان آن محذولان و کشتگان آن لحت در گشتگان باشاره
والا بشمار و تعداد در آمده *

نگینی ست قارسم فتح و شکست * چنین فتح کس را نداد ست دست
به چشم زره این چنین فتح دید * به گوش سپرد مصافی شدید
و از احکا که خلقت قدسی سرشت این سرگردان الهی مدع گوهر
مرون و معدن جوهر فتوت ست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
مردی بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تحویر دکرده بهادران
نصر لوا را که ار رسم تگامشی که شیوه عاخر کشی ست مدع
فرمودند و بدر بمقتضای کمال دیس پروری و مسلمانی که
سر رشته حنلت همایون ست حکم عالم مطاع مدعان پیوست که دران
معرکه و عا هر کرا مسلمان یابند لجان امان داده دست از حوس او
ندارند و ار آرد و نگاهه مدیم متعرض عرص و ناموس مسلمین نگردند
و دیس اقبال سرمدی و مدد حفظ و حمایت ایردی که در حمیع
معارک و میادین شامل حال هوا خواهان دولت اند فرس است
درین آویرش و کارزار که بطیر کارنامه رستم و اسعدیارد و معتبر
امراء نامی ار راجپوتان و مسلمان نذیع قهر و حاکمائی و

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقية
 الصیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت • بیت •
 چنان بیمناک و هراسان گریخت • که زنار را از گرانی کسبخت
 و قاسمخان و سایر لشکر پادشاهی که دران رستخیز بلا هدف ناوک
 قضا نگشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و بر آوردن نقد حیات
 ازان مهله غنیمت شمردند و همای همایون فال فتح و ظفر از اوج
 لطف و عنایت آلهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد
 نصرت و فیروزی در آئینه تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نمود
 و گلهای خرمی و شادمانی در سراستان آمال و آسمانی هوا خواهان
 شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم بقید ضبط
 و تصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو
 و بنکاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد • • نظم •
 دلیران چو فارغ ز هلیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
 ز دشمن کسی بخت اگر یار داشت • همین سر بدر برد و هامن گذاشت
 بدست اندر آمد بسی باد پا • ز خون جمله دست و پا در حفا
 به بند آمد از هر طرف فیل مست • چرمستی که افتد عسک را بدست
 بالجمله بنیم اشاره آبروی شمشیر و یک حمله انبال عالمگیر شهزاده
 جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان
 نامهای پاستانی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاویدانی
 گردید و ازینگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظم راجهای
 هندوستان و سرداران عمده جلالت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
 عظیم با ساز و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر اسباب گیر و

و امر سنگه چندراوت از هراول غنیم لثیم با خیل و حشم و طبیل و علم در اثناء نبرد و پیکار از معرکه کارزار رو تافتند و پدای مردی فرار رخت هستی از آنعرصه فتنه باز بدر برده بجانب اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب یمین بر بنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزیمت گرا بود ریخته بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه متهور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوتی که حراست اردوی غنیم بآنها متعلق بود مالوجی و پرسوجی تاب مقاومت نیاورد رخ از جنگ و ستیز و رو از شمشیر تیز بر تافته آهنگ گریز کردند و دیبی سنگه که عقل در سمت و تدبیر دور اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رفت و او را شفیع عفو جرایم و وسیله صفع مآثم خویش ساخته با او همراه شد و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آن سرخیل فتنه گذشت سپاه او را فی الجمله آریزیشی با اعداء جسارت منش روی داد. افتخار خان و چنددی دیگر که در سمت یسار آن حرب ادیار بودند بمقابله و مدافعه پرداختند و بترکتاز جرأت هیجا دو اسبه بجانب عدم تاختند و راجه جسونت سنگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال بی زوال بر خلاف داب راجهای بزرگ تدار و راجپوتان تهور کیش نهامت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

فتاد آنقدر کشته در کارزار * که شد بسته راه گریز سوار
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت * کزان هندوی جنگجو زنده سوخت
 دران میدان کین چندان خون کفاری دین ریخته شد که تا ابد
 سبزه از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آماده
 گشت که زاغ و زغن آن وادی تا قیامت طعمه نجوید از بس مخالفان
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندي آغاز نهاد
 و بس که پیغام فنا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کار افتاد *
 * نظم *

دران کینه خواهی ز بس طعن و ضرب * ز کار خود افتاد آلات حرب
 چو تیر شکسته کمان شد ز دست * زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیروداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولت تیغ سطوت در نیام خجلت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کنداوری دور حیرت بسر برآمد
 و درین رختخیز بلا و ستیز مرد آزما میکند سنگه هاده و سجان سنگه
 میسودی و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و موغن سنگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمد ها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
 آبدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار سرزانه دار سر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی کثیر و فرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالکان مهالک فنا گزیدند و از غلبه شکوه و صلابت
 موکب گیتی کشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشاه ظفر لوا
 راجه رایسنگه میسودی از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیده

رسانید و در همین اثنا شهنشاہ عالمگیر ظفر لوا کہ سوار فیل کوه شکوه بودند و مشاهدۀ سعی و جلاوت و نظارۀ تلاش و کوشش هردو گروه میفرمودند چون دیدند کہ اعداء جہالت کیش را بت جرأت واستیلا افراشته و مدد متیغ قبر و ناوک بلا بجان برداشته خیرہ روئی و چیرہ دستی میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بسالت ذاتی را کار فرموده با ملازمان رکب نصرت قرین بکوسک مبارزان جہاد آئین متوجہ گردیدند و بہادران جاسپار و دایران عرصہ کارزار را کہ با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بیدم اعانت و اسدک و نیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند کہ قول ہمایون بہر اول پیوست • بیت •

بجائی کہ او رخس کین رانده بود • تہور چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه بادشاہی کہ پرتو انوار عظمت و جلال
آگہی ست اعداء بد عافیت را پشت ہمت شکستہ بازوی اجرات
بسستی گرائید و جنود مسعود را این حملہ رستممانہ و حرکت بہادرانہ
ازان جوهر تیغ عالمگیری مایہ دلآویزی و دلیری گردید غازیان لشکر
منصور مانند خیل نور کہ با سپاہ ظلمت ستیزد و بسان شعلہ برق
کہ در سیاهی آویزد با گروہ مخالف و فرقہ ضلال بکوشش و قتال
در آریختہ بضرب شمشیر و طعن سنان آن جہالت کیشان را مانند
بنات الذعش متفرق و پویشان ساختند و خورشید سان بتیغ عدو
موز بسیاری از ہندوان بد اختر تیزہ روز را چون سایہ بر خاک
ہلاک انداختند • نظم •

زبس راجپوتان بہ پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

نجابتخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
 بسیلاب حمله آن گروه از جانورفته پای قرار در میدان مبارزت استوار
 ساختند و بذیروی بازوی همت و شهاست بمدافعه و مقابله آن
 متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود غنیم خسران مآب
 در کثرت و انبوهی یاد از تراکم افواج محاب میداد لیکن تیغ آتش بار
 میچاهدان ظفر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند نخل ثبات
 و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما باد
 حمله مبارزان فیروزی اعظم قائم مقام رواج عاصف بود نازک جان
 ستان دایمران عرصه هیچا چون تیر قضا بیخضا از شست می جست
 و گرز گران سبکستان میدان و غا از خود کاه بر سر اعدای شکست
 از بس عقاب تیز پر تیر از خانه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
 نیدستان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
 مینمود و هم غلط بین از روی اشتباه عرصه رزمگاه را ساحت دانه
 هتان می انگاشت •

• نظم •

شدی تیر چون سوی هندو روان • همه صندل جبهه کردی نشان
 ز بس بهر دین تیغ در کار بود • زدی بر عثمان جاکه زناز بود
 و چون غنیم لثیم بهجوم تمام و جندت عظیم با جنود اقبال در آویخته
 گرم ستیز و خونریز بود شینخ میر با سابر دوران طرح دمت راحت
 بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل ادبار زن و مرتضی
 خان نیز با دلیران التمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت
 و همچنین صف شهنخان با بهادران طرح دست چپ رخس
 شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بینوال خدیو جهان زده و پای ثبات و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بی‌شمار که منتهای مرتبه سپاهیگری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار نموده بگونه شهادت چهره سعادت بر افروخت و باحراز نیک نامی جاوید سرمایه حیات ابدی اندوخت و ذر الفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان که چون کار جنگ تنگ شود از اسپان پیاده شده دل برهلاک می‌نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و رسوخ عزیمت غنیم را هزیمت میدهند از اسپان فرود آمده با معدودی پای همت و جلالت بقصد نیل سرخروئی و شهادت در میدان و غا افشرد و داد شجاعت و دلیری داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمی از شاخسار مبردی چبد لیکن ببرکت توجهات والی حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آسیب هلاک ایمن ماند راجپوتان بد گهر جهالت پرور از وقوع این حال خیره تر شده و از توپخانه همایون گذشته بهمان هیئت اجتماعی بر هراول موکب منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول آفخیل ضلالت مفش و جوقی از لشکر قول و التمش نیز بکومک و امداد آن تیره بختیان بد نهاد حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بادشاهزاده والا تبار و

از منصبداران را در میسر جای داد و مالوجی و پرموجی و راجه
 دیبی سنگه بندیل را بمحافظت اردو که نزدیک بچنگ گاه بود گذاشت
 و بعد از تسویه صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ از معسکر خود
 سوار شده با آن لشکرگران و سپاه بیشمار متوجه عرصه ستیز و پیکار
 گردید القصه پنج شش گهری از روز گذشته تلاقی فلتین اتفاق افتاد
 نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز
 رزم و مقدمه جنگ است هنگامه حرب و جدال تیز شده رفته رفته
 نیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت * نظم *
 بلا آتش فتنه را کرد تیز * توگفتی پدیدار شد رستخیز
 چنان تیغ کین را شد آتش بلند * که جستی ز جا جوهرش چون سپند
 عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یسال
 آراسته چنانچه قانون رزم آزمائی و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته
 پیش می آمدند و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بناء مر
 مخالفان می افکندند درین اثنا از هراول آن موکب ادبار جمعی
 کثیر از راجپوتان متهور جلالت خو *
 * نظم *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چو شمشیر آهن دل و سخت رو
 ببهر و غا جملگی هم قدم * همه بسته چون موج دامن بهم
 مدلل میکند سنگه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهالا و ارجن گور
 و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بمی باک ضلالت کیش با تمام اتباع
 و سپاه خویش رایت جهل و تهور افراشته و دست تعلق از جان
 برداشته بیکبارگی جلو انداختند و نخست بتوپخانه همایون رسیده
 بجنگ و ستیز پرداختند سرشد قلیخان و ذو الفقار خان با آنکه

اوزا بملازمت اشرف آوردند واستعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن
 کج اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مبغی بر دفع الوقت
 و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری ازان ظاهر نشده
 جوابی نفرستاد و آماده جنگ و فساد و مهیای نبرد گشته بدشت کفر
 و ضلالت لوی جرات و جهالت بر افراخت و بتدریب لشکر و صف
 آرائی افواج نوبت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هراول
 ساخت و جمعی از راجپوتان عمدتاً نامی جلالت شعار مثل مکند
 سنگه هاده و راجه سبجان سنگه بنذیل و امر سنگه چندراوت و رتن
 راتهور و راجن کور و دیالاس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعظم
 راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد اصالخان مرحوم
 و دیگر بندهای معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در آن فوج تعیین
 کرد و بهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام
 توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر
 در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و
 یادگار بیگ را که از سپاهیان نامی توران بودند بقراولی گماشت
 و مهیس داس گور و گوردهن راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و
 راجپوتان جلالت منش در اندش مقرر نمود و خود با راجپوتان
 تهور کیش خویش که از دهنزار سوار بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان
 عمدتاً بادشاهی مثل بهیم ولد راجه بیتهل داس کور و امثال آن در قول
 قرار گرفته راجه رایسنگه میسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او
 در میمنه قول و افتخار خان را با سید شیرخان باره و سید سبالار و
 یادگار مسعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم
 محاربه و قتال شنید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت
 شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش انگنده دل ضلالت
 منزلش از تاثیر جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب
 لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده
 خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستیاری ربو و رنگ باعث
 تعویق جنگ گشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حيله
 و تزویری بر آب زند غائل ازین معنی که • بیت •

چو آهنگ صیدی کند شاهباز • نکردد پدم لابه صعوه باز
 و باین خیال خام و اندیشه نا تمام وکیل خود را بخدست همایون
 فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و هراکندگی کرد و بزبان
 مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار
 نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه
 اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم
 اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم برین بنده بخشوده نسخ
 عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت
 میشمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام
 نقش پذیر است بکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند
 که چون بفرخی و فیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی
 ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایسته حيله
 و افسونست از لشکر جدا شده تنها پیش نجاتبخان بیاید که خان
 مذکور او را بخدست بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

خویشکمی و کیدسری سنگه بهورتیه و رگه‌ناتیه سنگه راتهور و مسعود
منگلی و سید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی
دیگر از دلادران جلالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین
طرح نمودند و صف شکنخان را باجمعی از اهل توپخانه و خواصخان
و نمکدر زوهیله و برخی از امراء دکنی مثل جادو رای و رستم راد
و دولت‌مند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یسونب راد طرح
دست چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعهد ترداد و کار
طلبی خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان سرای و دوست
بیگ برادر او و محمد شریف تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی
دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عمله شکار مقرر گشت و ماهیچه
زایب نصرت نشان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو
عالمگیر با فرآسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلی در
قلب لشکر جای گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلادران ثابت
قدم در مت اخلاص مثل امالتخان و مخلص خان و تهورخان و قلیچ خان و
جوهر خان و هزبر خان و ذوالقدر خان و بیگ محمد خویشکمی و
غیرتخان و سزادار خان و میر ابراهیم قوربیگی و بهکونت سنگه ولد
راوستر سال هاده و سوبیکرن بندیه و آله یار بیگ میر توزک
در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند • • • نظم •

بیاراست شاه توکل شعار • سپاه ظفر را یمین و یسار

سپاهی ثبات و تحمل همه • همه تن دل و دل توکل همه

واللهام الله و عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معمری و قادر
 داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دایمیان عرصه
 قتال با ایشان معین ساختند و ذوالفقار خان که از قدیمی بندهای
 جانشینان بود با برخی از اهل توبخانه و بهادر خان با هم بدای خان
 و حید داور خان و زبیر دستخان و ساد استخان و حمید کاکر و دیگر
 مجاهدان شهادت پرور بهرادی داد شادزاد و آقا تبار اواد مبارزت باوج
 دلوری برانراختند و اهدام توبخانه بهید شجاعت و کردانی
 و کوشش و جانفشانی سرشد قلندخان که از بندهای راجع السعاده
 فدوی بود مقرر گردید و میر بخش را با پاد و حشم او در برانغاز
 موکب نصرت شعار بازداشتند و مردارین جرافتار فیروزنی آذرنازند فری
 باصره دولت غرق ناصیه حشمت بان شامزاد و آقا کهر حمانت توام محمد
 اعظم نموده ملتفت خان و عمت خان و کار طنبخان و بهادر خان و
 راجه اندر من دمندیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر
 دل برادر خان مذکور و مددخان و شبنج عبد العزیز و حید یوسف
 و اسمعیل نیازی و یعقوب داور و اوزبکخان و نعمت الله و آقا حسام الدین
 خان و سید حسن و کرن کچی و راجه سارنگه و غیرت بیگ و سمیر
 مهمن و جمعی دیگر از جنود قاعه در اطراف بمبارزت و نند اوری
 گماشتند و سرداری الشمس بشهادت و صراحت بنده مرتضی خان
 تفویض یافته سید بهار و محمد الدین و آقا ابوسعید نبیره اعتماد الدین
 و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند و زبید و دویان اغراض منش
 شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت با سید میر
 برادرار و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان و عیدله و اسمعیل

آمده و آتش قهر خسروانه زبانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل سنگال
در کیش مردمی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
اورنگ عالمگیر مهر در عرصه چارم سپهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
هندوی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلام را
انهمزام داد و اعلام سیه فام جنود لیل از پرتو ماهیچه رایت انوار
سلطان نهار رو بحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
اعتقاد بقصد مدافعه آن جیش کفر و عناد که فی الحقیقت غزا و
جهاد بود بتسویه صغوف جدال و آرایش افواج اقبال و آراستن
فیلتن کوه پیکر خصم انکن و پیش بردن توپخانه دشمن سوز صف
شکن فرمان داده دل بر عون عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
نواختن کوس جنگ و انراختن لواي رزم که زهره گداز بیدلان عرصه
نبرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر بلند آسمان براید سوار فیلی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکشی
شایسته و آئینی خجسته با جود نصرت و تایید الهی و سطوت و
صلابت شهنشاهی متوجه دفع و استیصال آن فرقه ضلال و مستحقان
عذاب و نکال گشته رج بعزم کارزار آوردند و هراول نصرت اثر را که
مقدمه الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نژاد
عالی تبار محمد سلطان و نجاتبخان استوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور رسید مظفر خان باره و احمد خویشکی و لودیاخان
و پزدلخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری

لطمه بر پنجه قهر و سطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در باز
 آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب
 عالمگیر مهرانور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
 ازدحام و کثرت حشر در رهگذر باد مصرصر جز پریشانی طرفی
 نتواند بست چائی که شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ
 مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
 و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او
 ستیزد لا محاله خونش هبا برگزیده آلهی را از کج اندیشی و
 بدخواهی مشتبی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
 لطف نامتناهی را از شر انگیزی و کینه توزی جمعی محال طلب
 کوتاه بین کدام نقصان • • نظم •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر مد رهش سکندر بود
 بغیر روز مندی کشاید رهش • شود عرصه بخت جولانگش
 چو تایید حق یاور کس بود • بداندیش او که تر از خس بود
 هر آنرا که اقبال خصم افکن است • چه باک ارجهانش همه دشمن است
 مویذ صدق این معنی کفایت حال شهنشاه مویذ پاک دین است
 در محاربه راجه جهونت منگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی
 ادبی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین
 تبیین این مقال آنکه چون آن جاهل بدکیش بنصایح ارجمند
 پادشاهی که کتابه پیش طاق دایش و آگاهی بود متنبه نشد و از
 تبه رائی و کوته اندیشی بصلاح کار پی نبرده با جنود ادبار قدم
 جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

کیش حمیت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رزم و پیکار و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پرداخته تقسیم افواج نصرت مآل و تعین صفوف حرب و قتال نمودند و آن روز و آن شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط مبارزت و سپاهگری و اساس سرداری و سرورزی است بجای آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمودند *

ذکر محاربه عساکر جلال باراجه جسونت

سنگه بد سکال و ظفر یاقنن بر جنود کفر

و ضلال بعون عنایت داور بیمهال

چون سابقه عنایت ایزدی بدرقه موکب دولت بخت بلندی گشته لوای توجه والا و رایت عزیمت کشور کشایش بصوب عالی مقصدی برافرازد و جیوش توفیق و جنود اقبال رفیق طریق امانی و آمال سعادت مندی سازد که در سلوک مسلک حشمت و کامکاری هرکجا خاری بر سر راه دولتش آید دست حمایت بخت کار ساز راه ادرا ازان پردازد و در طی مراحل سعادت و پشتیباری هنر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازوی طالع دشمن گداز زودش از پا در اندازد و از غبار فساد بی که باک نخوت اعداء بد نهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش ننشیند و از صرصر عنادی که از هوای پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه و حشمتش گزند نبیند و هر خیل ضاللی که باهنگ خلافتش رایت جسارت در میدان کین برافرازد خدایان و نکال دو امپه باستقبالش تازد و هر حزب ادباری که چهره دلیری به پیکارش برافروزد بیگ

علیا آن بود که گرد پیکار انگیزخته نگردد و خون مسلمانان درمیانه ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده اورا بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع از تکاب جسارت و ستیز نموده بودند و پدغام فرموده که چون مارا اراده جنگ نیست و عزم ملازمت حضرت اعلیٰ پیش نهاد خاطر والا ست اگر اورا بخت و دولت رهبری نماید بعز ملازمت همایون مستعد گشته تقبیل رکاب اقبال را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر پناه بر خاسته بجوده پور که وطن اوست بروی والا پایمال جنود دشمن مال گشته جز خهران و نکال حاصلی نشواید داشت از انرو که آنجا اهل مغرور را کخ دماغ ظلمت اندود بود غفلت و غرور و پیشگاه ضمیر خالی از برتو دانش و شعور بود برونق مضمون ابی و اکتکبر و کَلَنْ مِنَ الْکَفْرِینَ از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین شیطان عفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجد و توان مذهبور جهالت آزار که دران حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم آمده بودند باد نخوت در سر افکنده آماده جنگ و پیکار شد و کب رای را باز فرستاده اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون درینوقت نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دعومات پور که مضرب خیم فیدروزی بود نزول نموده بود خدیو موبد منصور در منزل مذکور که جهالت و جسارت آن تبه رای مغرور بدیقین بدوست و موکب ظفر اثر بر وفق فحشاء و قد اعذر من انذر در صف آرائی و نبرد آزمای با آن جمیش خذلان معذور و تنبیه و تادیب آن خیل عدوان در

خدایو جهان که بواسطت مراسلات یاد فرموده بودند در هژده گروهی
 کچروده از سمتی که می آمد عنان بر تافت و از بالای کچروده
 گذشته در نواحی دیدالپور چنانچه گزارش یافت بموکب اقبال
 پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این سایه ذوالجلال در آمد
 القصة راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی کچروده
 که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که از از راهی که می
 آمد بسمت دیگر گشت و در صد تفتیش سبب آن حرکت بود و
 هنوز از عبور موکب منصور از نرده خبر نداشت درین اثنا نوشته
 راجه شیورام گور که در ماند و بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جنود
 مسعود از نرده باو رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه
 دمار بودند و بعد از قرب وصول عساکر نیروزی متأثر بنواحی قلعه
 مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند
 نیز باو ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن این خبر
 رعب اثر دون حیرت بسر بر آمد و از نشاء باده غفلت و بیخبری
 هشیار گشته از کچروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز
 گشت و از آنجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از
 حد خویش فراتر نهاده یکمزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در
 برابر دهر مات پور بغاصه یک گروه معسکر ارباب گزید که سد راه
 موکب نصرت پناه شود بالجمله این مظهر فضل و رحمت آلهی و موزن
 تاییدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف
 صلاح حال عباد و نهمت خیر پزوه مقصود برسد ابواب فتنه و فساد
 امت و بمقتضای شمول رافت و عموم شفقت پیش نهاد نیت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت گروهی ازجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسمخان و تمام لشکرهاى بادشاهی بعزم مقابلهٔ موکب منصور بفاصلهٔ يك کوه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدوم بخشیدند و پرکنار نالهٔ چور نرینهٔ قبلهٔ بارگاه حشمت و جاه باوج نصرت و نیروزی انراشته شد - اکنون کنگ حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مچامی از حال راجه جسونت سنگه گرانیدهٔ جبین صفحه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و نادیب مران بخش مامور گشته بود وقتی که خبربر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسمخان و سایر جنود بادشاهی از اوجین بقصد مبارزه و قتال براه بانس برله روانه گشته بسر راه او رفت و بسه گروهی کچروده که از انجا میان او و مران بخش هژده کوه فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مران بخش و حقیقت عزیمتش آگاهی یافته خبر محقق باو رسانند از انجا که شهنشاہ عالمگیر از کمال دانائی و تدبیر تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نموده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار ضویفهٔ دکن و خاندیس باو نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مران بخش بسته همت بر حرب و بیگارش میکماشت و چون مران بخش از آمدن او با لشکرهاى بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و اندازۀ مکنات و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

بمنصب دو هزارى چهار صد حوار و حصين بيگ بمنصب هزارى
چهار صد حوار مشمول مرحمت گرديدند و حيد عبد الرحمن
بخطاب داور خانى نامور شد و فتح خان و منعم خان و تهور
خان و هزير خان و محمد صادق و غيرت بيگ و كيسرى سنگه
ولد رار كرن بهورتيه و حميد الدين ولد ابو سعيد نيره اعتماد الدوله
و چندى ديگر بمرحمت اسپ عنان توش دولت گرفتند و جمعى
بعطاء خلعت و قىمت امتياز انراختند و درجن حال زميندار
چيت پرر بانعام چهار هزار روپيه سهم قلى چيله بمرحمت جينغه
مرصع نوازش يافتند بيستم ظاهر ديبالپور مركز رايات منصور
گرديد درين منزل سيد حسن موجودار بگلانه كه بموجب حكم والا
ازانجا بموكب ظفر لوا رسيده بود شرف استلام مدد سنيد دريافته
تشریف عنايت پوشيد و درين ايام كار طلبشان بعطاء خلعت و
عابد خان و عبد الله خان مرابي و تهور خان و جادونراى و جسونت
راد و رستم راد هريك بمرحمت اسپ و سوننگه برادر هها سنگه
زميندار كالى بهيت بمنصب هزارى پانصد حوار و گروهى ديگر
از نو سرانرازان دولت بىدگى بمناسب شايسنه كامرواى عواطف
بادشاهانه گرديدند بىست و يكم از ديبالپور كوچ شد و در اثناء راه
مراد بخشش كه از گجرات بموجب حكم لازم الامتثال احرام كعبه
جلال بسته بود رسيده بادر اك دولت ملازمت اكسير خاصيت چهره
مراد برافروخت و مراسم كورنش و تسليم بجاي آورده سرمايه
معادت دارين اندرخت خديو طوفت پرور مهريان اورا بجلال
عواطف و جزايل مكارم نواخته ازانجا بهمعنائى عون عنايت

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت اسپ مباهی گشتند و شیخ عبد القوی باضافه ششصدنی پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدنی صد سوار سربلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و از فر نزل والا سرباوج مپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود بامتلام عتبه اقبال چهره سعادت بر انروخت و باباجی بهونهله بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هریک بعتاء خلعت هزاراfr شده کامیاب دولت بندگی گشتند و سید شیر زمان بارهه بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبردستخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزارانی هشتصد سوار مقتدر و مباهی گردیدند و درجن سال زمیندار چیت پورجبهه سالی مدته سنیه گشته بعنایت خلعت و اسپ و اوربسی مرصع سربلندی یافت و پس از طی دو مرحله دیگر باره موکب فیروزی اعتصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انتظار مراحم بادشاهانه گردیدند و از انجمله نجابتخان باضافه هزارانی دو هزار سوار بمنصب والای هفت هزارانی هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بعنایت اسپ و باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزارانی هزار سوار و بهادر خان باضافه هزارانی پانصد سوار بمنصب سه هزارانی هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و میر ضراد ماژندرانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

نصب و شایخ میر بشیر سعادت نمودند و او را از خانه خودش سوار کرده بقلمه رسانیدند و در حصار ارک آن حصن قوی احساس متبوس ساختند و روز دیگر سر اجابت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند و باجماع مساکر ظفر مآثر از ساندیه بهفت کوچ متواتر بگذار آب نروده رحمت و درین ایام عیسی بیگ بشخصت بششیکری دوم و عذایت خلعت و خطاب سزوار خانی و بشادیار خان خطاب خواص خانی و خوشحال بیگ و قشال خطاب قلیچ خانی و محمد یوسف خطاب شمشیر خانی و محمد ظاهر نارونه و توبخار دکن خطاب صف شکن خانی سرمایه مباحثات اندوخته و عبد الرحیم ولدها دیداد خان و میر احمد ولد ساد اتخان و تاتار بیگ واد اوزبک خان هر یک خطاب پدر خویش نامور شد و مصر بخان افغان بهمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در سلطنت کومکیان برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامکار و غلام محمد افغان هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار کامیاب گردید دهم ماه مذکور روایات منصور در گذر اکبر پور از آب نروده بدایاب عبور نموده تیزی آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و اصل اتخان و میریز مهمند هر یک بهمرحمت اسپ مورد عاطفت شد یازدهم جهانگیر پور مرکز دایره اقبال گردید درین روز محمد باقل برلاس خطاب تهور خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و قاضی نظامی نرنزی^۲ خطاب مخلص خانی

و بهیل افغان بخطاب پرداختن مرافرازی یافت و قاتار بیگ ولد
 اوزبکخان بخطاب پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافه
 پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن
 کپچی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
 ونعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 دو صد سوار سر بلندی یافتند و غره رجب موضع مانده مضرب غلام
 نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون
 شاهنواز خان صفوی بوموسه خیالات باطل و اندیشای لطایل از
 توفیق انقیاد و موافقت و سعادت اتفاق و متابعت خدیو جهان
 محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موبک
 عالمگیر تعلق و امهال میورزید و در بلده برهانپور مانده بطایف
 الحیل در بر آمدن دفع الوقت می نمود و تخلف او از رفاقت عساکر
 جلال درین عزیمت فیروزی مآل منافی صلاح دولت و اقبال بود
 لاجرم شهنشاه دوردین دانش آئین که رای رزینش دتیقه یاب
 امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
 در منزل مذکور مهین گوهر خلانت تابان اختر برج سلطنت
 بادشاه زاده عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عده
 فدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور
 رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا
 جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر
 نموده در قلعه بلده مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را
 سرمایه عبرت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

مطرز امت و قبل ازین مدتھا بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده
بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و فیل کاسیاب عاطفت

شد و سید شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح روهیلہ بخطاب
خانی و میر شمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر

خویش و هریک بمرحمت علم و میرزا محمد مشہدی بخطاب
اصالتخانی و عطاء طوغ و نقارہ و ملتفت خان ولد اعظمخان مرحوم

بعنایت نقارہ و میر ملک حسین بخطاب بہادر خانی و میر ضیاء الدین
حسین بخطاب ہمت خانی و مقتدر خان ولد اعظمخان بخطاب

مہدار خانی و محمد ابراہیم ولد نجاتخان بخطاب شجاعت خانی
و عبد اللہ بیگ سرای بخطاب عبد اللہ خانی و محمد بیگ میر

آتش بخطاب ذو الفقار خانی و میر ہوشدار ولد ملتفت خان
بخطاب ہوشدار خانی و محمد منعم ولد میرزا خان بخطاب منعم

خانی و خواجہ عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد شاہنواز
خان بخطاب معصومخانی و عطاء علم و مظفر لودی بخطاب لودی

خانی سرانراز گشتہ رایت امتیاز باوج بلند نامی انراختند بالجملہ
شہنشاہ دین پناہ دو روز قرین دولت و کامکاری در باغ فرمانباری

مقام کردہ طرادت بخش گلشن حشمت و بخدیاری بودند
و بیست و ہشتم در کورہ کوچ فرمودہ نواحی سرای بنولہ از نزول

ہمایون پرتو سعادت گرفت و دو روز آنجا مقام شد دران منزل
وزیر خان را کہ ضویہ داری خاندیسر بدستور سابق بار مغوض گشتہ

بود بعنایت خلعت و اسب و فیل نواختہ مرخص ساختند و احمد
بیگ داماد خان مذکور بفوجدارچی نواحی بلدہ برهانپور معین شد

مآثر بود بتازگی تصمیم یافته این نهضت فیروزی اثر را در کیش
حمیت ملطنت و فرمانروائی لازم و متحکم دانستند و روز مبارک
شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنه
اهتزاز موکب ربیع صیت خرمی و شادمانی در اطراف و اکناف
جهان انداخت و شاه سبز اورنگ عالمگیر بهار با انواج ریاحین
و عساکر ازهار رایت نهضت بجانب گلزار انراخت تا تختگاه چمن
و دار الملک گلشن از شر عناد خار بد نهاد که باعث فساد باغ
و بستان و ناخلف دودمان گلستان بود پردازد و لشکر کافر کیش
دی را که بگام جرأت در راه موکب پر تجمل گل ایستاده خیرگی
مینمود علف تیغ انتقام غازیان حیا نامیده سازد لواء توجه جهان
کشا از بلده مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافه بر انراختند
و برفاقت جیوش غیبی و جفود آسمانی کوچ فرموده سمنده همت
بلند و یکران عزیمت آسمان پیوند بسوی مقصود سبک عنان
ماختند • • نظم •

برای صواب و بعزم درست • بآهنگ نهضت میان بست چست
چو پا در رکاب سعادت نهاد • بر و خواند نه آسمان ان یکاد
وباغ فرمانبازی که بیرن شهر بمسافت نیم کرده واقع شده فیض اندوز
نزول اقبال گردیده و درین ایام بسیاری از بندهای اخلاص کیش
عقیدت شعار مورد انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته
بخطابهایی مناسب و افزایش مناصب و عطاء نقاره و علم والا یکی
یافتند از انجمله محمد طاهر خراسانی صوبه داز خاندیص که کسوت
اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت

فرمان زوائی و کشور متانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفص نفیس متوجه گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام بخشند. و دست تصرف و استقلال بیشکوه خسران مثال از مراتب ملک و مال کوتاه سازند و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت اثری از دربار جهانمذار مشعر به زده حصول صحت و عافیت والد سپهر مقدار و تمکن آن حضرت بفرموده اقتدار داشتند اخباری که اشعار بصد این معنی مینمود متواتر میرسید و آثار آن که فساد مملکت و اختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست و در خلال آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده حقایق و اخبار دربار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشی بیشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانداری بنوعی که مشاهده کرده بود معروض داشت و نیز راجه جسونت سنگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری گران و سپاهی انبوه بانگوا و افسان بیشکوه ناقص خرد ادبار پزوه باوجین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهره جوهر دولت بدین و آئین همد و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل عظیم بسلطنت او داشت بنابر خوش آمد و رعایت جانب او مصدر اداهای بی ادبانه و حرکت ناهموار گشته بخيال محال و پندار دور از کار خود را سد راه موکب جاء و جلال میشمرد و از سطوت و صوات سپاه بهرام انتقام نیندیشده از بدرگی و فرومایه گوهری خیرگی و زیاده مری از حد میبرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

سوار و تیرنیکچی بهوسله باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار
پانصدی هزار سوار و قلعه دار خان باضافه پانصدی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامی کرسرودی باضافه
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل و اضافه
سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل
ولد نجاتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند
و از گروهی که بیاری بخت و رهبری دولت تازه مراقرارز بندگی
درگاه خلیف پناه شده بودند بیاس راو بمنصب دو هزاری هزار و
دو صد سوار و داداجی بمنصب دوهزاری هزار سوار و دادکوجی
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بعنایت خلعت
مباهی گشتند *

فہست موکب منصور قرین دولت و فیروزی ازبلدہ

مبارکہ برہانپور بصوب مستقر الخلافۃ اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضداشتی بررم
پرسش کوفت و اعتلال بخدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند
مدت یکماه چنانچہ گذارش یافت در بلد مبارکہ برہانپور
بانتظار جواب توقف فرمودہ هموارہ ترصد داشتند کہ شاید عارضہ
آن حضرت بالکنیہ زایل شدہ صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق
مہمات خلافت و جہانبانی کہ بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

بانعام هزار روپيه مورد نوازش باد شاهانه گشت و مقتدر خان ولد اعظم خان
 مرحوم بمندمت مير بخشه گيرى و مرحمت خلعت خاص و باضافه
 هزارى هزار سوار بمندصب سه هزارى دو هزار سوار سر بلند شد و
 مير ابو الحسن حاجب بيباپور بمعايت خلعت و ماده نيل و انعام
 ده هزار روپيه مبداهي گشته رخصت انصراف يافت و بسيارى از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافه مناصب و
 احراز عطايا و مواهب كامياب گشتند و جمعي كثير بمندصبهاي
 شايسته سرافرازي يافتند از انجمله سرافراز خان باضافه هزارى هزار
 سوار بمندمت پنج هزارى چهار هزار سوار و جادوراو باضافه
 هزارى پانصد سوار بمندصب چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار
 و داماجي باضافه هزارى سيصد سوار بمندصب چهار هزارى هزار
 و سيصد سوار و رستم راو باضافه پانصدى دو صد سوار بمندصب
 دو هزار و پانصدى هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدى
 پانصد سوار بمندصب دو هزارى دو هزار سوار عبد الله بيگ
 سراى باضافه پانصدى پانصد سوار بمندصب دو هزارى هزار سوار
 و بيتوجى باضافه پانصدى بمندصب دو هزارى هزار سوار و مير
 شمس الدين ولد مختار خان باضافه پانصدى دو صد سوار بمندصب
 دو هزارى هزار سوار و سيد شير زمان بارهه باضافه پانصدى دو صد
 سوار بمندصب دو هزارى ششصد سوار و ميرزا هوشدار ولد ملتفت
 خان باضافه پانصدى صد سوار بمندصب هزار و پانصدى هفتصد

معادلت باهتر از آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بعهده خلعت خاصه و اسب باساز طلا و باضافه هزارى پانصد سوار
 بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار نوازش یافته باورنگ آباد
 مرخص گردید که در خدمت بادشاهزاده عالیقدر والى نژاد باشد
 و موکب جاه و جلال کوچ پر کوچ طى مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل و رد به ساحت
 بلده برها پور انگند و عمارات دولت بنیان قلعه مبارکه آن از
 فر نزل انبال پایه رفعت بآسمان رسانید و بادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 بادراک متزمت قدسی انوار چهره بخت و دولت نورانی ساختند
 و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر بندهائی که در
 رکاب بادشاهزاده ارجمند معین بودند و محمد طاهر صوبه دار
 خاندیس با جمعیکه در برها پور بودند احراز سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پذه آن بلده فیض اساس را
 از یمن اقامت مهبط انوار شرف رکراست ساخته رزق امزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن فرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا رومزده کلك حقایق نگار شده حضرت
 اعلى اورا باغواء بیشکوه یک چند محبوس ساخته بودند و آخر از قید
 رهانیده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریانت
 و بعنایت خلعت و اسب و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دربار جهانمدار
 بسر کار بادشاهی ضبط شده خسارتهاى مالی باورسیده بود

باتفاق جنود آسمانی و تأیید عون عنایت ربانی از ماحت خطه فیض
بنیاد اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمودند • • نظم •

زمانی که با فرخی یار بود • نظرها بطالع مزارار بود

گران شد زبایش سرمع رکاب • برآمد بپرخ بلند آفتاب

و در موضع هرمول که مضرب خیام جاه و جلال و اولین منزل کعبه
دولت و اقبال بود بغر خندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در
همین روز مسعود باد شاهزاد کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای
خلعت خاص و طوغ و نقاره و دو اسب از طوبه خاصه با ماز طلا و
یک زنجیر نیل با ماده نیل نواخته رخصت معاودت بارنگ آباد
فرمودند و خواجه منظور را که مورد انظار اعتماد بود بقعه دار
دولت آباد معین ساخته خلعت و اسب و نیل مرحمت نمودند و
میر عسکری که ثانی الحال بخطاب عاقلخانی نامور شد و دران وقت
بخدمت بخشیکری دوم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه
بیگخان از کومکیان دکن بفوجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
هریک بعطای خلعت و نیل نوازش یافت و درینوقت جمعی کثیر
از ملازمان عتبه ملطنت فیض اندوز نوال و مرحمت گشته نخل
مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تربیت بادشاهانه نشو
و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلیخان که جوهر رشده و کردانی و آثار
ارادت و جانفشانی از میماء احوالش ظاهر بود بتعویض خدمت
جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت
خاص و امانت منصب و دیگر مواهب خسروانه سرمایه افتخار
اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسب و خواجه

که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر ابواب فوج آرائی و نوازم
نبرد آزمائی کوشیده همایون سوکبی در خور این عزیمت والا
و نهضت جهان پیرا ملزم رتب نصرت مآب سازند بقایوسن پرتو
اهتمام و توجه بصوب این مطلب ایکنده در عرض اندک فرصتی
لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب نمودند و سران پناه ظفر
شعار و سرداران جنود انجیم شمار را به مناصب عالییه و خطابه‌ای شایسته
سران و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و ادسام مرحمت
و رعایت نوازش فرمودند و نظر التفات پیرد اخت حال اشکریان انداخته
و بلوند و علونه و مواجب افزودند و از بندهای بادشاهی که در آنصوبه بودند
در کرا توفیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اختص و دولتشواهی در
زمین عبودیت کاشت و سرارات بر خط بندگی و همراهی گذاشت
بیمین عواطف و مکارم خسروانه گوی بخش و دولت از همکنان رسیده
لوامی و بلندی و دسرفی پیر امراشت و بقصد اعضاء این عزم فرخنده
قال و اجراء این اراده خسته مثال سیدین شهبان و حجه چاد و جمال نوروزان
اختر پسر سعادت و کمال بادشاهزاده محمد سلطان را بنیابت خان
و فوجی از عساکر اقبال مقدمه جنود فتح و ظفر و پیشروان و اوج نصرت
اثر ساخته دو شنبه غری جمادی اقلوی سنه هزار و شصت و هشت
همچری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلبی پیشتر روانه برهانپور
نمودند و هنگام رخصت بادشاهزاده و از نواز را بمرحمت خلعت خاصه
و طوغ و نقاره و دو اسب با زین و سازه و دو زنجیر نیک نوازش
فرمودند و از عده‌های آن جیش مسعود نیابتش را بعنایت خلعت

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین تحمل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلیٰ از خطه دلگشایی اورنگ آباد که مرکز ریایات حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب مستقر خلافت نهضت نمایند و در بار عالم مدار را بفر وجود فائض الانوار زیب و آراستگی بخشیده یکچند در ملازمت آنحضرت بنظم و نعتی امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود بپردازند و دمت استیلاء بیدشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته در عرصه خالی گوی سلطنت و حکم روائی میبایخت و طبل خود گامی و خود رائی مینواخت از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلیٰ را از قید تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را که از خاصی و بیجی و صلیگی مصدر اداهای جاهلانه گشته درینوقت دست احتشاج و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت خمروانه زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفاى جرایم او نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور موکب فیروززی اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاسم خان چنانچه مذکور شد با لشکری عظیم در اوجین بودند و احتمال این بود که از بی سعادتى و ادبار باشاره بیدشکوه که راضی بتوجه همایون بدربار نبود سد راه موکب ظفر شعار شوند و بگام محاربه و بیگار پیش آیند و نیز درپایه سریر خلافت آن فتنه پزوه با لشکری انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه درکمین کینه جوئی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم بادشاهانه مقتضی آن شد

خبرت بخش که به نیروی بخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیوندش
 از ابتداء نهضت رایات ظفر طراز از خطه دلکشی اورنگ آباد تا
 جلوس عالم آرائی بر سریر خلافت اید بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
 ظهور اینمعنی بر ساحت ضمیر آگاه دلان می تابد. تفصیل این
 اجمال و تبیین این شگرف داستان اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
 کوفت و بیماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و نساء و
 اختلال ملک و فتنه انگیزی و تبه رائی بی شکوه برین منوال یافتند
 که نگارش پذیرفت و بیقین دانستند که آنحضرت را از اهتداء ضعف
 و فتور قوی سر و برگ پرداخت مملکت نمانده است و بنابر رعایت
 مراتب حزم و احتیاط ارشاء عیان پیشکوه کرده با او موامسات و مماسات
 می نمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین نهج بگذرد در ارکان
 سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
 بهیچوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
 اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
 واجب می نمود و نیز اینمعنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرصت
 دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم او بپردازد و پسر
 کلان و لشکریهای دیگر بار پیوند هر آئینه قوت و شوکت عظیم یافته
 بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
 بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست ملوک طریق حلم و
 مدارا با وسودی ندارد لا جرم رای جهان آرای که جلوه گاه شواهد
 رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیست چنان اقتضا نمود که
 پیش ازین صبر بر اوضاع و احوال نگوهیده و اعمال و افعال ناپسندیده

ز قدر او کند دعوی برتری • نماند کسی را هر سروری
 نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
 گیتی خدیو عالمگیر است که چون خامه تقدیر باقتضای کمال
 حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
 سعادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کار دین و دولت و
 مصلحت امور ملک و ملت بجلوه بخت فیروز و اقبال جهان
 افروزش اندیشیده لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال
 این مفاخر و معالی پیاپی همت عالی عروج مینمود و یوما فیوما
 سررفعت و جلالش از ترقی بپرخ برین میهود همواره سابقه عنایت
 ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطائف تایید نصرت میداد و
 بارقه لطف لم یزالی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
 هدایت در راه تدبیرش می نهاد عنان عزیمت کشورگشا بهر
 جانب که می تانت نصرت و ظفر دوا سپه باستقبالش می شنافت
 و یگران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
 حقیقی آنرا با حمن و جبهی می ساخت هر آتش کیدی که
 حماد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
 می سوختند و هر غبار کینگی که اعداء سلطنتش می انگیزتند ازان
 گرد ناگهی و ادبار بر فرق روزگار خود می پیختند چنانچه شاهد
 صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
 وقایع دوامت انرا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
 زانگی بیمن جوهر همت و علو فطرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
 همگان جلوه گریست و مجددا از ملاحظه غرایب حوادث و فتوحات

و اوهم زیرکان هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت
کشورکشایش بآسانی برآید نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش
از خود برآرد و نخل حشمت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه واره
از برای خود سازد هرکج اندیشی که با او کمان عذاب کشد روزگارش
هذب ناوک بلا گردد و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم
هردی وزانده آن چراغ بخت خود فرو نشاند عقدهای مشکل بیک
حرکت مرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر به نیم اشاره
ابروی شمشیرش ساخته آید درکشایش صواب امور جز بشود
مستود توکل توکل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق
ثبات قدم نپوید از فرط شهامت و وقار در مواقف هیچا مانند کوه
بسیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
جوهر شمشیر سر رشته رای و تدبیر از کف نهد و در جمیع معارک
و میادین آن معادتمند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی
قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک سالار عون و عزایت
ربانی پیشرو سپاه ظفر پناه •

• نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روائی دهد اختصاص
به نیروی طالع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائی کند • باقبال معجز نمائی کند
فرازد لوا چون بدعوی ملک • سپارد باو ملک دارایی ملک
شود اختر دولتش چرن عیان • عدوی به اختر فتد در زیان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چون خورشید بختش نماید جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

و فرمان روائی که ظل مرتبه ربوبیت و خدائیت بر ساحت دولت
و فضایی سعادت صاحب اقبالی انگنده او را مظهر صفات جلال و جمال
و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقه لطف
یکی از نامداران گروه عباد که گل سرمد گلشن ایجاد باشد
بجهت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبه قدرت تامه اوست
برگزیده لوای والای حشمت و زایت منصور دولتش باوچ کمال و
ذروه سپهر استقلال بر افرازد تا به پرتو نیر معدلت و داد پرستی نور
افزای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت و توفیق چراغ احسان
و مشعل ایمان در بزمگاه گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت
از رواج کارخانه دین و ملت جسته بشعله تیغ کفر سوز و لمعه شمشیر
عالم افروز خشن و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هر آئینه ذات قدسی
سماتش بجاییل فضایل و شرایف مناقب که طراز کسوت سلطنت
و جهانداری و عنوان صحیفه الهیه و نامداریست از علو نفس و
رسوخ عزم و وفور شجاعت و کمال دین داری و اضاءت رای و اصابت
تدبیر و بخت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره او را
مطمئن انظار لطف بی غایت و مطرح انوار فضل بی نهایت خویش
دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سر رشته نظم اسباب معادات بدست
اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعا که بملک اندیشه بر لوح
ضمیر کشد مطابق رقم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر
ارجمندش جلوه نماید حصول آن بی تشویش توقف و تاخیر
صورت بندد عظیم امور که عقول و انهام اهل روزگار آنرا محال
انکار در نظر همت والایش سهل نماید و کارهای دشوار که افکار

وخیم العاقبت عرق حمیت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این
معنی بر همکنان روشن بود که اگر کار او باستقلال تمام گراید و در
فرمان فرمائی و حکم روائی مطلق العنان گردد هر آئیندارکان شریعت
غیر از او برخلل و صیت اسلام و ایمان بطنطنه کفر و جحود مبدل
خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده
ذمایم اخلاق و افعالش بمرتبه کمال رسیده بود غیرت آلهی بر وفق
مودای کریمه **اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوۡا مَا بِاَیۡمِهِمۡ مَّکَانَات**
اَنۡ عَقٰیۡدَ وَاَعۡمَالَ رَا بِنۡکَالٍ وَاَسۡتِیۡصَالَ وَاوۡ تَعۡلُقَ کَرۡنَتَ چنانچه
سیرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده وران دوربین خواهد
گردید چون برخی از سوانح و وقایعی که مقدمه ظهور نور خلافت
و عالم آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان روائیست مرقوم
خامه صفحه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کَلک حقایق نگار
بنگارش مآثر اقبال و گزارش میامن احوال سعادت منوال این
برگزیده ذوالجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرائیده
آغاز سخن نماید *

نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد
اورنگ آباد و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش
ظفر اثر بیمن عنایت ایزدی و نیروی اقبال خداداد
یگانه ایزد مفضل متعال و داور قیوم بیهمال که نخل پیرای
حدایق امکان و نقش طراز کرگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب
عنایتش از اوج اقتضای حکمت و مشیت پرتو تفویض رتبه خلافت

پنداشت و کتاب آنها را که به بید موسوم است کتاب آسمانی و خطاب
 ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال
 اعتقاد باطلی که به بید بیحاصل داشت برهمان و سنیا سیان از
 اطراف و اکناف بسعیهای بلیغ و رعایتیهای عظیم جمع آورده در
 صدد ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب
 و تفکر و تدبیر در مضامین ضلالت قرون آن کتاب می شد و بجای
 اسماء حسناى آلهی اسمی هندوی که هندو آنها پریمومی نامند
 و اسم اعظم میدادند بخط هندوی برنگینهای الماس و یاقوت
 و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک
 میبخشت و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناقصان راست
 و عارف کامل را عبادت درکار نیست و کریمه و اَعْبَدَ رَبَّكَ حَتَّى
 یَاتِیَکَ الْیَقِیْنُ را بمشرب ملاحظه فرا گرفته دلیل این معنی می
 ساخت بنابرین عقیده فاسده نماز و روزه و سایر تکلیف شرعیه را
 خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه
 حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت میداد المرسلین صلوة الله
 و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر
 است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت و غرض
 از شاهی و سروری اعلاء اعلام دین پروری میدادند و همواره از
 عنقوان صبی و شباب بمقتضای سعادت منشی و نیک سرانجامی
 خلاصه اوقات گرامی بداد فرایض و سذن و نوافل مصروف داشته
 حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش
 مینمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

والله انهاد آنحضرت است اصلا و قطعاً بوقوع ایند مراتب و منوح این
تضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر به سرکشی و نافرمانی
باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب مرموع
از طریق متابعت و رضا جوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند
بی شکوه فتنه پزوه همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف
طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مند سعادت ازلی میکوشید
و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر
نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیخت تا آنکه
رفته رفته بشامت فتنه حازی و انسداد او تغیر گونه بمزاج همایون
راه یافت و باغواء او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار
جهانمدار بخدمت و کالت قیام داشت یی صدر جرمی محبوس
ساخته بضبط اموال و امتعه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در
بند بود بقیح آن ادا منقطن گشته او را از قید رهانیدند و خلعت
داده بخدمت خدیو جهان رخصت نمودند و از شنایع اطوار آن برگشته
روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر قهر و انتقام
این خدیو املام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی
آله و اصحابه کرایم الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در
اواخر حال از برگشته بختنی و بی سعادت بی باظهار مراتب اباحت
و الحاد که در طبع از مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا
نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود
و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیامیان صحبت میداشت و آن
گروه ضال مصل باطنی را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

گراید طبع مبارک حضرت اعلیٰ را از دکیبانیده مایل باستیصالش
 ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم
 او تعیین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین
 رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسمخان متوجه
 دفع مراد بخش و اخراج او از گجرات گردد و الا کومکی راجه
 جسونت سنگه و ضمیمه لشکر او بوده بتفاهت یکدیگر مهمنی که
 رود هدیان قیام نمایند و عساکر مذکوره بیست و دوم ربیع الاول این
 سال از پیشگاه خلافت بدانصوب رخصت یافت و بی شکوه باین اکتفا
 نکرده ضوابط وسیع مالوه را نیز از حضرت اعلیٰ التماس نموده باقطاع
 خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خویش را با فوجی
 شایسته بآنجا فرستاد که در بندوبست ولایت مذکوره و استمالات
 قلوب زمینداران آن مرزو بوم کوشیده هنگام کار و وقت پیکار کومکی راجه
 جسونت سنگه باشد بالجملة راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده
 آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن
 پرداختند و بی شکوه مترصد رسیدن پسر بزرگ و لشکری که با او
 بمهم ناشجاع رفته بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت
 مجموعی باوجین فرستد تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده مرکز
 ضمیر فساد اندیش او بفعل آورند و درینمدت بر هم خوردگی و آشوب
 ناشجاع و مراد بخش از تذک ظرفی و یحوصالگی لوای سرکشی بر
 افراشته اکثر مردم اطراف نیز بموافقت ایشان تغییر سلوک پیش گرفته
 قدم در راه نافرمانی گذاشته بودند با آنکه خدیو قدسی نژاد از آنجا که
 حلم و وقار و وسعت حوصله خداداد و کمال متانت و دانایی در ذات

فاخلف خودش بر سر ناشجاع تعیین نمود و لشکریهای مذکور چهارم
 ربیع الاول این سال از معتقر الخلافه بدان مهم روانه شدند و بعد از
 طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمسافت
 در نیم کروه از بلده مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
 آنجا رحل اقامت انداخته نواره بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
 ولایتست نزدیک خود داشت بغاصله یک و نیم کروه برابر لشکراو
 نزول نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بیست
 و یکم جمادی الاولی بیهانه تبدیل منزل و تغییر مکان آوازه کوچ
 در انداخته سرکاه یاراده جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که
 شجاع مغرور بی پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویه
 مغوف رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال ننموده ناگهان
 از سر خدعه و غدر بر لشکر او ریختند و بباد حمله آتش کارزار بر
 انگيختند و آن بیچاره ناتجربه کار بعد از اندک اویزشی چون کار از دست
 و دست از کار رفته بود خود را بنواره رسانیده پدای مردی سرعت سیر
 کشتی رهگرای فرار گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دراب
 و کارخانجاتش عرصه نهب و غارت شد و یکام و ناکامی از پتله گذشته
 بمونگیر رسید و در صدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
 ثبات و توقف ورزید و چون لشکریهای که بتعاقبش رفته بودند
 بتسخیر مونگیر و بر آوردن او ازان حدود نیز مامور شدند در آنجا هم
 مجال درنگ نیافته روانه بنگاله گشت و مونگیر تا پتله ضمیمه اقطاع
 بی شکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکه دار و گیر
 بحسب تقدیر دستگیر شده بودند بی شکوه یا کبر اباک طلبیده بعد از

اندیشیده بود و هیچ کار خوبش درین دیده که میزدند مگر کسی
 ناشیاج و مراد بخشش را بهارک فرستادن عاقل بادشاهی بدفع
 واحتمال ایشان ساختند هر دو چنین عیادت هر دو حضرت اعلی
 به نیریزی استظهار آن حضرت از آن هر دو نسا زد و پس ازین بیجهت
 خاطر و فراغ بال با تمام لشکرهای خویش و عاقل بادشاهی بدوم
 لکن در تدبیر کار این بر گزیدند که آری بود از و بیرون خود و اقامت
 ربابات عیالیات در مستقر آیدند و کدوایان که در این مدامت
 مدبر اعلی و بای تخت این مدامت این مدامت در حصار
 این مدبر اعلی و اعلی مدامت و نیز میخواست که خزان
 در خزان ایجاد است او باشد از این اندیشه های ناموافق حضرت
 اعلی را با نواج توغیبات در عین اندک سریش که نظام حکون و
 آرامش بود در وقت نهضت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
 آن حضرت را ندیدند و عاقل خلاق غفور خیر عیالیات فاضل انوار
 ندانند تکلیف عزیز است بیجا بستم سده غفور و شصت و هشت
 بنابران ربابات چاه و جلال بیستم سده غفور و شصت و هشت
 عجمی مطابق سده سی و یک جلاوس همان از مرکز خلعت
 اندامی نموده نزدیک هم مشر حایک و رسول به مستقر آیدند انداخت
 و در اینجا چون خواست که مکین خاطر فساد اندیش خویش بفعل
 آورد با نخواستی حضرت اعلی گویند این مدامت اعلی درام بود با چندی
 راجهای نظام و رکن رکن این مدامت اعلی و پاهای نواران از خود
 از اسرار نامدار و عاقل بیستار بادشاهی و پاهای نواران از خود
 باتو بشانه و سایر اسباب میارند بعد از این حلیمان بی شکوه مدون

باین آرژری خام و هوس ناتمام از پایه سریر خلافت مصیر
 جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدفع
 آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
 اشتغال بتدبیر امور جهانبنایی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
 شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت
 نمی توانستند پرداخت انتظار فرصت نموده از بیخودی و زیاده
 سری زمام اختیار سلطنت که نه درخور فطرت و انداز استیصال
 او بوده بقبضه اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
 ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باتقصاء رای
 سهمت بنیاد بیرونق خواهش و متمنای خود در جمیع کارها عمل
 مینمود و چون خرد راهنما نداشت از تبه رایی راه وصول خبرها
 باکناف و حدود مسدود ساخته خطوط و نوشتههای مردم را
 میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
 باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
 میساخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیمقدار و امراء نامدار و
 سایر مردمی که در بلاد و صوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
 اکثر بار یافتگان سده خلافت و ملازمان عتبه سلطنت و سایر اهل
 دارالخلافه که حیات با برکت آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
 باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هر گوشه
 و کنار و متمرکان هر صوبه و مرکز سر بقتنه و فساد برداشتند و
 رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی
 و عصیان در زمین تهر کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میر و دور میکرد و
 شطرنجی روزگار درگسترده بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
 میدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات سطوع نیر
 خلافت و جهان بانی آن فرازند لواء گیتی ستانیدست و خامه
 حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پرده از
 جمال شاهد معال میکشاید و تصدیق اینمعنی مینماید شرح شمه
 ازین موانع بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت
 هجری اطلی حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافه شاهجهان
 آباد بحسب تقدیر آسمانی عارضه جسمانی بریکر مقدس و عنصر
 همایون طاری شده مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال که مناط
 سلامت احوال و استقامت افعال امت منحرف گشت و چون ایام
 کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
 می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
 و سایه توجه ببارگاه پیر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
 عملخانه نمی انداختند و خلائق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
 آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوج
 عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
 راه یافته فساد عظیم در مملکت فلک فسحت هندوستان بهمرسید
 و دارا شکوه نا خلف باطل پژوه که خود را ولی عهد میدانست و
 باوجود عدم قابلیت رتبه والی سلطنت و سروری همیشه خلعت
 استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارسای
 استعداد خود می برد و پیوسته سودا این تمنای بیجا در سر داشته

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارکیان منظر
شهود و تماشاگران عرصه آفرینش اند بحوتماشای آثار قدرت و
مست نظاره آیات صنع او گشته دیده بصیرت و اعتبار برکشایند
و از پرده نقوش و نگار حوادث امکانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هرینه بروفق موداء
صدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیچی اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
قدرتش اسباب و مقدمات وقوع آن امر شکر و باحسن وجهی
سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سر بدیع از پرده خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهنشاه گردون سریر
عالم گیر است که چون حکمت کمله ایزدی تقاضاء آن نموده بود
که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی
آرای دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جلوه جهان افروزی
نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بغیض معدلت و افضال کابن
دین و کلشن ملک را به پیراید عالم پیراز فر دولت جوانش نشاط
جوانی از سر گیرد و جهان کهن بمعماری آثار عدل و احسانش از
نورونق پذیرد لا جرم کار کنان آسمانی بروفق تقدیرازی و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواد سلطنت و جهانبانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
مقدمات خلافت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحه که می
انگیخت توطیه ظهور نور عالم آرای او بود سپهر هر نیرنگی که
مینمود مقدمه وصول نوبت کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

بر آیندگان شاهراه هستی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال قدسی یا بند حقی ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رازی آن نیست که درین صحیفه معالی تصریح باسم مقدس معلی نماید در هر جا ازان بلغظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام و ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قران ثانی را بر حسب اشاره والا باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و رونا شجاع سخن میسراید *

کمال است بطریق اختصار و اجمال *

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال از مشرق سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال



ابتدای سواری ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند حکمت طراز کارخانه اسکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط اسباب و وسایل موری ربط داده و بناء حدوث سوانح نشاء صورت بر اساس وجود وسایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار خانه تقدیر بملک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز بر لوح وجود و کارگاه ابداع کشد و صورت قضیه خبرت بخش عبرت انگیز از جلال قدرتها و دقایق حکمتانی پی منتها خویش بر روی

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت
 با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت
 و استقلال در کتাব مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر سوانح
 عهد سلطنت و فرمان روائی مظهر تائیدات ربانی مورد توفیقات
 سبحانی اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی مفصلا مذکور و مسطور
 است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکاپوی آن وادی معطوف داشته
 یگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت
 موکب معلی از دکن بمستقر اورنگ خلافت که در جمادی الاولی
 سنه هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان افروزی
 و عالم آرائی و مبداء انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است
 داستان طراز گشته هزده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه
 نیت و پیشفهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری
 کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمت
 احوال فرخنده فال بجهت شادابی گاندار بیان مجملی از سوانح
 دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و فتوحات
 مترگ است مرقوم کنگ نکته سنج حقایق نگار ساخته مقدمه این
 فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت
 توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و
 بختیاری و دستور العمل آداب خسروی و جهانداریهت یافته شطری
 از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه
 صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی
 که نمونگه ایست از جلال نعماء الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

خدمت بلند رتبت. قامت امتیاز افراخته حکم معلی بطغرای نفاذ پیوست که وقایع نگاران پیشگاه حضور و سررشته داران سوانح اقبال نسخه واقعات گرامسی و فهرست واردات احوال مناسی ماه به ماه و سال بسال با وقایع صوبجات و حقائق ولایات که از اطراف و اکناف ممالک به پیشگاه خلافت می آید برآرم این دفاتر سعادت میارند و جزئیات احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل تفصیل حقایق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام معین بوده اند و کیفیات مراتب محارباتی که اولیاء دولت را باعداء سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار که دران عساکر نصرت و معارک فیروزی شرف حضور دریافته اند استماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که تغذیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کهر بیان خلیفه زمان که لسان صدق عبارت از انست نبوشیده بارشاد آن رموزدان اسرار ملک و ملت بنمای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و بمقرر شد که هرچه ازین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست و تهذیب شایسته داستان داستان ازان نامنج ظفر نامهای داستان در خلوات قدس و اوقات مناسب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه رس نکته دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز سمت تصدیق و تدقیق یابد و هم شاهد لفظ و معنی بیدمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه بیغشور دانش نهاد زیب و زینت پذیرد و این کتاب میدهنت عدوان را که مانند صیت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم گیر باد بمناصب اقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

آورده بی شائبه بیش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن
جواهر اقبال را که هر یک آویزه پدشطاق عز و جلال تواند بود بسلاست
بیان و جزالت کلام در ملک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی و صحیفه گرامی بر صفحه روزگار بیدار مانده بمن ماندگان
قافله هستی را که از گران خوابی نشاء عدم شرف ادراک این زمان
مسعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند سرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بچشم عیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو کامل الذات قدسی
سیر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق
احوال فرخنده فال و جزئیات وقایع عید اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبذل از اندازه توانایی
و استعداد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصرام بخش هر کار و عقده کشای هر دشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید *

* نظم *

من هم کمر قبول فرمان • بستم بمیان خدمت از جان
بنشستم و خامه برگرفتم • این بار گران بسر گرفتم
تا سرکنم این شگرفنامه • باریک شدم چوموی خامه
لطف از شه و حسن خدمت از من • فرصت ز سپهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمیت بتشریف هرافرازی این

بمن که خاموش نشستم سخن از یادم رفت
 طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون سر
 خوشی ذوق دولت آستانبوس درگاه معالی و نشاء کامیابی این
 سعادت و الا طبع افسرده را بگلگونه نشاط چهره برافروخت و غنچه
 دل پژمرده را بتازگی شگفتگی آموخت زبانرا شوق سخن و خاطر را
 خار خار معنی تازه گشت و یکلک استعجال صفحه چند بانهای
 مدایح و محامد این ذات اقدس نگاشته تحفه انجمن اقبال و هدیه
 بارگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن منتخبان
 قلمرو ایجاد است گردانید از اینجا که دران محفل عزت انصاف و
 قدردانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیو خرد پرور
 هنر پند است که از ارباب معنی گلی بگلشنی میگیرند و گوهری
 بمعدنی می پذیرند آن خرف ریزهای ساحل خیال که جز عرق
 تشویر و انفعال آبی نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه
 جوهر منج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یانده پهن خاطر
 دقیقه یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم
 طبع اقدس آمده اشاره معالی صادر شد که بدایع وقایع این دولت
 کرامت آئین و سلطنت سعادت قرن را که زینب نسخه مفاخر
 فرمان روایان پادشاهی و عنوان دیباچه خلافت و کشور ستانیدمت و کم
 کسی از سلاطین جهاندار و خواقین سپهر اقتدار را مثل آن احوال
 بدیع و مناقب شکوف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت
 رای و متانت تدبیر و جلال فتوحات و عظیم محاربات و مساعی
 مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بنیروی تگابوی سعی فراهم

خاطر اگر چند درو رنج برد * لیک ازو مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من * گشت بافسون سخن رام من
 خضر قلم از ظلمات دوات * ریخت بکام دلم آب حیات
 داد فلک از پش ناکامیم * دولت جاوید نکو نامیم
 کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کویک بخت جهان
 کشا و نیز دولت عالمگیرش از اوچ سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسترد و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 و کمال و مطلع نصرت و فیروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد این
 غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی
 که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 فرسوده بیکاصلی هاخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 یکچند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بهر می برد
 بیادری دولت و رهبری توفیق شرف استلام این سده فلک احترام
 یافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت بذقش
 ارادت آراسته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از نقص هم پیشگی تنگ مایکان سخن و فرو پایکان این فن که
 همواره چهره قدر سرمایه داران معنی بناخن عیب همکاری آن گروه
 خراشیده است مدتی بود که طبع غیرت منش هوای سودای سخن
 سرائی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر بر گرفته بود و
 دل نکته سنج معنی گزین را از تمادی ترک ممارست این صنعت
 بدیع آئین مضمون اینمقال که * ع *

را که از فقدان مشتری و کساد بازاری در گرو عقده ظالع مانده بود
آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهنشاه جوهر شناس رساند
بدستگیری طبع سخن مرا از حسیض مذلت و خمول برآمده بر بساط
عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
معنی کشوده کار نامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
از کنار برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
زمانه گوهر قدرم آشکارا ساخت کامیاب سعادت جاوید گشتم زله
بندخوان امید گردیم دولتیم بمبارکبان آمده مزده حصول مقصود دان
یوسف گم گشته بختم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
که همواره تلخ کام ناکامید داشت از نیمی خامه چاشنی نیشکرم چشانید
و دوران که پیوسته پایۀ قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست
عطار نشانید طوطی خوشنوازی کلمم بشیرین زبانی ثنا خوان بزم
اقبال گشته شکر چش نوال لطف و انصال سایه ذوالجلال گردید
و عندلیب نوا سنج طبعم در آب و هواء بهارستان جود و احسان
خلیفه جهان گل گل شگفته باهنگ شکر سرائی صغیر صریر بر کشید
آثار قلم بطویل نشر مناقب این بر گزیده الهی چون بوی گل از
فیض همراهی صبا بهر سو انتشار یافت و ملک سخنم بمیدامن بثناء
شهنشاهی مانده رشته به تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت *

• نظم •

طبعم از اقبال ثنا گستری • یافت در اقلیم سخن سروری
نطق من اعجاز مسیحا نمود • خامه بدستم ید بیضا نمود
گرچه بسی بیده بشتانتم • کام خود آخر ز سخن یافتم

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت احساس یعنی خدیو
 هوشمند نکته رس فطرت بلند دقیقه شناس که به یمن احسان و
 تحسینش مستعدان همدور به بخت والای عمر می نازند و از خاک
 آستان فیض مکنش نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیماء سخن اکسیر
 سعادت جاوید میسازند آن شهنشاه قدر دان دانش پسند که از پرتو
 تربیتش کوکب تیره ارباب معانی نور بخش پیل یمانی و
 بغرور عاطفتش پیدایش طالع اهل همدور چون جبین خورشید
 نورانیست بطانطنه کوس اقبالش بخت غنوده ارباب استعداد از
 خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرمت و انصافش یوسف
 سخن بصد عزیزی بر کرمی قبول نشسته جویری که تا اکنون از
 زمانه بر خردمندان میرفت لطفش بصد گونه دلجوئی بتلانی
 آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار
 داشتند حسن انصافش رفع آنرا از متممات داکرسی شناخته
 اگر درین معنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من تا توان
 توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
 فراموش و در زاویه گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم
 بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
 و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهره طالع زدودم و به یمن مدیج سگالی
 این اورنگ نشین کشور مغاخر و معالی کعب بخش کلم و زبان گردیده
 گوی دولت از همکنان ربودم مشاطه دهر بنات انکارم را که از بخت
 بستگی در نهانکده ضمیر پرده نشین بودند بزبور ثناء خدیو زمان
 آرامده در بزم اشتها جلوه داد و صیغی روزگار جواهر معانی شاهوارم

فلک بادش بزر پایه تخت * و ز مهر سبز بادا گلشن بخت
بعدلش هفت کشور باشد آباد * ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ سازی کلک بدایع نگار جادوقف در سبب

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شب چراغ سخن طرفه فرورنده جوهریست که

تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تاریک کمی چراغ امید ازو

فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختریست از آسمان قدس

که تاریک نشینان انجمن خمول بمشعل پرتو هدایتش راه بحریم

از بارگاه قبول توانند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت

از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزبور مکرمت

و احسان پیرایه و شگرف متاعیست از کشور آگهی که هر کس

بساط سودای آن چیند کامیاب سود مقصود آید نخلیست که

نخستین میوه اش ثمره دولت و شاد کامیست و نهالیست که

اولین شگوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآتیبست که

جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مفتاحیست

که طلسم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد *

* نظم *

آرایش ملک هفت کشور سخنست * اکسیر سعادت سخنور سخنست

نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان * کز هر چه سخن گفتد برتر سخنست

خامه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

• **نظم** • **سحاب از یک گوهر** •

بر جودش سحاب بحد و کف پاک • از در بیم بخشش نقد افلاک
 کند پر در چو دست جود پرور • تو گوئی بستر کف آورده بر سر
 چراغ بزم گردن اختر او • فروغ هفت دریا گوهر او
 بود جوهر بتیغش گاه خون ریز • بسان موج دریا شورش انگیز
 گذارد بر منافش سر دم کین • سرافرازی دشمن نیست جز این
 جهان از فتنه در عهدش امان یافت • ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
 چنان زو امن و آسایش فزوده • که چشم فتنه هم خوابش ربوده
 وجودش مایه تخمیر عدلست • بدورش ظلم در زنجیر عدلست
 سپهر و انجم و مهر و ماه او • قدیمی خادمان در که او
 نه تنها دولت دیدیش دادند • که ملک صورت و معنیش دادند
 بود روشن چو خورشید از جبینش • مسخر کردن روی زمینش
 بدولت چون لوائی دین برانراخت • بنصرت رایتش را حق علم ماخت
 بکار دین بود در حشمت و بخت • نگنده همش سجاده بر تخت
 تقدس خانه زاک طینت او • توکل پیشکار دولت او
 نه پلچد سر ز فرمان آلهی • ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
 چنان کز دولت او دین قوی شد • همش دین کام بخش از خسروی شد
 نشانده حق ازان بر تخت شاهی • که بر کرسی نشیند دین پناهی
 بدوراننش که نامی از ستم نیست • خرابی جز در اقلیم عدم نیست
 بقاء معدلت چون در جهان کرد • جهان را عدل او دار امان کرد
 همین یک ظلم اکنون در جهانست • که نام عدل بر نوشیر و انصت
 آلهی آسمان را نامدار است • چمن را سبزی از خرم بهار است

در خطبه گاه و غما تا از گوهر پی بهای مردی کابین نه بخشیده
 در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از
 آئینه تیغ جهان کشا رو نما نداده بند نقاب نکشاده - لطفش
 زاد پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی
 دشمنان تاثیر میل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست
 همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیجا جوهر شمشیر - گلشن
 بخت سر سبز کرده طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال
 بلندش - طینت پاکش خمیر مایه معادت و توفیق - جوهر
 ادراکش پیرایه دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث
 روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر انفس
 خورشید - گوهر پایه بختش دره التاج جمشید - سینه درونان از برق
 هفتاش در خطر - شرر طینتان از آب تیغش پر حذر - گوهر شب
 چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای ضمیر ساغر
 بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - غضبش را عفو دمساز -
 کف همتش در دربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش
 بر خاک - پای همتش بر افلاک - با عهد راسخش کوه در پایداری
 سست - حدس صابیش را عقد اخوت با کرامات درست - در
 برابر فروغ رایش روی آئینه مکندر چون پشت آئینه بی نور -
 با وسعت دستگاه جاهش ساحت خشمت سلیمان تنگ تر از دیده
 مرور - نخل آمال دشمنانش در بی برک و باری همطالع چوب دار -
 گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پرنرگل همیشه بیمار -
 تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دست

والای دواتش امتداد زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونبای نظر فضایی عرصه امکان و پهنای ساحت مکان را اندازه طرح یک ایوان دیده - از بس خرابه ها بمعماری لطیفش سمت عمارت یافته - و جبال و بوادی از فیض آبادی کرمش آبادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز چغد بی خانمانی - و بغیر از چرخ و شاهین بی آشنایی - نشان نتوان داد - از آنجا که در معارک هیچجا بجوش توکل و - پدر تسلیم از صدمه تیغ و سنان بی هراس و بیم است تصرف جود همیش التزام سپهر را در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از خازن مکرمتش زربه سپر برند - و چون از غایت تقدس ذات و حسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آلاید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند - هر کشانی که به نخوت کلاه جباری از سرگردن میبردند سر انقیاد بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارانیکه ببازوی تطاول پنجه از خورشید میبردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سر سنازش گذاشت - و هر که تخم عداوتش در دل کاشت جز خسروان حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزشتگان و پیشینیانست - و در زمان نصفت عنوانش اگر ستمی مانده بر محرومان این آهستان اقبال آشیان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن - تصرف اقبال بلند اوست - و دوستان را بی توسط خواهش و اظهار کام را ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملک را

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در پرشش گاه معدلتش ظالم
 پیدشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
 نصفتش چرخ فتنه گرد در کشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشانی
 که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالین بر بساط
 انصافش لکد کوب سید است را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پای
 خود ایستاده - پالنگ غضبش برگردن سرکشان و جباران چون طوق
 قمري با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
 کج رفتاران از سوهان اجل میانجی خواه - از بیم تاکید شکنه عقابش
 در پرده داری ناموس شمع را از چاک پرده فانوس پیه تن در
 کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرستان لاله در بزمگاه
 گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
 حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهره غضبش بتقصیر هوا
 داری سحاب چون عارض آفتاب گرم در فروختن است - و اگر
 در گلستان از کشاکش تعدی باد قبابی اطلس گل و پیراهن
 حریر لاله چاک خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط نامیده را از شعله
 عقابش بیم سوختن - بحماییت مستوفی عدالتش گل حساب خرده
 خود از نسیم میتواند گرفت - و به پشت گرمی محاسب انصافش
 ابر شمار در خویش از دریا می تواند جست - اگر نه جرم کجروی
 آسمان بودی - فکر فلک پیمایش بناخن تدبیر عقد ذنب کشودی -
 و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هردر
 خورشیدی نمودی - خیاط قضا در دوختن خلعت بقا بر قامت

گسیختن است و برهمون بتختان نشین از عیدل جبین سرگرم
 زنک بنای مسجد ریختن - بتوفیق ائمه معالیم دین نبوی کرمی قصر
 رفعتش عرش اشتباه - و ببرکت عبادت ماثور شرع - صطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمه قاضیان قضا قدرتش
 بتنغید احکام شریعت غراگدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محاسبان قدر موالتش در منع آزار بدع و هوا
 آسمان از کهکشان دره بردوش - بمیامن سعی واجتهادش یار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبان تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
 هند مانده زلف بتان است - و کانر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیرحم خویشان - روزی که رفتش لوای سعادت در جهان امراخته -
 نخست رفع کین - پیر و جور انجم از فلک زدگان نمود - و دسی که
 همتش بکشایش کار عالم پردهاخته ازل گره از پیشانی پشت فرو
 بسته بی طالعان کشود - بمیامن عدل و دادش همه چیز براحتی
 گرایده مگر میزان که دمدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه انزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کان که هر نفس از باب دلتی - خایش کم میشود - هر رشته
 زنجیر عدلش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصاش در گوش
 داد خواهان بیتاب از نغمه طنبور و زباب در مسامع مستان خراب
 دلگستر - شخته قهرش موافی روشن کج رفتار را بحان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلال غضبش کهنه گروگان مردم آزار را بحان بره

جان و جان جهان - فروغ گوهر خرد - جدا کننده نیک از بد -
 ناصیه افروز سجود عبودیت - شریعت مطیع سلاطین مطاع - نقش
 بدیع خامه ابداع - مظهر الطاف سبحانی - آیه رحمت رحمانی -
 رونق انزای هنگامه بزم و رزم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کرده
 معاد ازلی - دست پرورده لطف لم یزلی - صورت عظمت
 و جلال - معنی دولت و اقبال - آسمان شوکت و شان - مسیط
 بز و احسان - مسند آرای ادرنگ خلافت - مربع نشین چار بالش
 سلطنت - برگزیده لطف و عنایت آله - شمع این شش انجمن
 و ستون این نه بارگاه - خورشید عالم آرای اوج سروری و سرفرازی -
 ابوالمظفر موسی الدین محمد ادرنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
 غازی - لازال موفقاً باحیاء دین الله و سنة رسوله استجازی - و موید
 لاعلاء کلمه الله و احراز المغاخر و المغازی *

شهنشاهی که اقبالش بتایید * مسخر کرد عالم را چو خورشید
 هم از آغاز بختش بود ظاهر * که عالمگیر خواهد گشت آخر
 چو سرزد هر او روشن روان را * بود روشن که میگردد جهان را
 زهی خدیو موید اقبال مند - و شهنشاه حق پرتوه سعادت پیوند - که
 به نیروی بازوی توفیق ازلی و قوت سر پنجه تاید آسمانی لوی دین
 و رایت دولت یکدمت همت برافراخته و بتقویت شرع شریف
 و اجرای اوامر الهی شهنشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته -
 تا تیغ سعی و جهادش در مرسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
 از خوف اشتباه هر زنا رگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

گیتی خدیو عالمگیر جهان ستان شهنشاه خدا آناه زسان صامت
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
و سرافرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
اوج شرف و بلند پرواز دست یعنی شهنشاه ظفر جنود تائید سپاه -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر و پیر بلند اختر - سرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرمت - نیروز بخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح میمای مشرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و بفضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - پیکر انصاف و جان عدل - فخل پیرای ریاض
سعادت مرمدی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر سفینه حلم
و وقار - قطب فلک ثبات و قرار - ماهیچہ رایت نصرت و نیروزی -
شمسہ ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز - سرزدای
خیر اندوز - زنا رگسل بت شکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
اعدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
انجمن جود و کرم - گران ركب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
و بینش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموزش و رموز کشور طرازی -
قانون پیرای طور مسکین نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

خانواده دولت و سروری بلند اختیری را بافسر سعادت و برتری
 برافراخته بادی و بانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
 قوانین حشمت و جهانبانی ساخت و ازان سلسله ارجمند قوی
 طالع بخت بلندی را مربی آن دولت جهانکشا و مکمل آن سلطنت
 عالم پیرا گردانیده او را بجاییل توفیقات خاص و مزید کرامت
 اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آوران آن طبقه جلالت
 آئین نواخت تا پایه جاه و جلال بمیامن بخت و اقبالش بذروه
 ترقی و کمال رسیده محامد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
 قدسی مثالش در مراتب دولت و جهانبانی و مراسم سلطنت و
 گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیباچه نسخه
 مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
 خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیه صاحبقرانی بر ساحت
 شهود و منصف بروز چون لمعه مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
 که بادی آن دولت ابدی ظهور و بانی آن سلطنت ازلی اساس
 دست پرورد توفیقات آسمانی - مورد تاییدات ربانی - مصدر آثار
 عظمت و جلال - مطلع انوار ایهت و اقبال - فرازنده لواء جهان
 کشائی - طرازنده سریر فرمان روائی - مطاع خواقین گیتی و خدایگان
 سلاطین عالم - امیر کبیر و خاقان اکرم - حضرت امیر تیمور صاحبقران
 اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شکوف و مساعی جمیله
 آن حضرت در مدت سی و شش ساله سلطنت و کشور ستانی زب
 عنوان ظفر ناهای پاستانیست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
 ابدی و محیی آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سمات

جز آن شب که بر قرص ماه یافت دست * زخوان فلک نیم نانی شکست
 بعد از اكمال دين و اتمام نعمت معرفت و يقين بوجود نور آگين
 حضرت خاتم المرسلين که کار ملت و ايمان بشايدستگي رونق و سامان
 يافته مرآت اعتقاد و آئينه استعداد اين امت فرخنده بخت سعادت
 نزاك بمصقل هدايت و توحيد از زنگار ظلمت شرک جلي منجلي
 گرديد و دوره نبوت بانجام و گنجينه وحی بمهر اختتام رسيد باقتضای
 کمال رحمت و رافت نامتناهی نير خلافت و امامت از مشرق
 متابعت و کرامت دمانيد و جهانيانرا از بيم تیره روزی رهانيد
 چنانچه صاحب کعبه ايمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعي
 خلفای راشدين و ائمه دين که چراغ افروز مشکوة نبوت اند روشنی
 و ضياء پذيرفت و کارخانه سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
 بسرکاري متابعت و اهتمام حقانيت آن برگزیدگان تقدس آئين
 و پيشوايان هدايت گزين که پایه قدر و جلال و اندازة فضل و کمال
 شان از اندیشه وهم و خيال افزونست و کلام اعجاز پيرای آلهی و
 حديث وحی طراز حضرت رسالت پناهی بجلايل نعوت و مناقب شان
 مشحون رونق و انتظام افزود قواعد خدا شناسي و رسوم حق سپاسی
 والا پايدگی و بلند اساسی يافت و گلشن دين و اعتقاد از خص و
 خاشاک شرک و ارتداد پيرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
 آئين دين پروري و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را مآثر
 شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و استيلا در اطراف و اکناف جهان
 بلند آوازه گرديد عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهيز دلپذير
 و برکت اصابت تدبير آن فرزندان پایه خلافت و طرازندگان خلعت

نقد جواهر نفوس انسانی - صدفی نقود خزاین امکنی - اولین رقم
 خامه بیچون - سرسبز انشاء کن فیکون - مبدین اسرار مبدأ و معاد -
 معین مراتب حق و رشاد - گل سرسبز گلشن لیالی و ایام - متاع
 روی دست چارسوی عناصر و اجرام - واهطه انجلی غیوب - وسیله
 انکسای ذنوب - خلف الصدق در دمان غیب و شهادت - ابو الابداء
 نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آفریده اول و
 برگزیده آخر - هدایت کیش شفاعت گستر - عصمت پیروی اعجاز
 پرور - فروغ گوهر ارواح - مصباح زجاجه اشباح - نور مقدس و عقل مجرد -
 روح منزّه و نفس موبد - نیاز عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
 کمالات انسانی - قاید قوافل وجود - هادی مراحل شهود - جلا بخش
 مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زدای دیده دانش
 و بینش - ظلم کشای گنج آفرینش - دانای اسرار سواد و بیاض -
 مهین خلیفه مبدأ فیاض - پیشوای دنیا و عقبی - رهنمای صورت
 و معنی - دیباچه آرای نسخه جلالت و سروری - خاتمه پیروی رحمت
 رحالت و پیغمبری - رهبر وادی فوز و نجات - داور عرصه محشر و
 عرصات - کرسی نشین عرش رفعت و اعتدال - صدر گزین مسند عزت
 و اصطفی - حضرت محمد مصطفی - علیه و آله و اصحابه من الصلوات
 و التحیات ما کان اتم و اوفی •

محمد شهنشاه ایوان قرب • بهار دل افروز بستان قرب
 بحق لایق مسند کبریا • ولی فخرش از فقر و از یوریا
 ز درویشیش بسکه سرمایه بود • ز ناداری فقر بی حایه بود
 شب و روز بر سفره روزگار • بدی از نعیم جهان روزه دار

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و بر سر بر عصمت مصیر نبوت
نشانید تا بدست یاری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
سعدا و اشعیا بوده بدوای امر و زواج نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق افزای کارگاه ایجاد باشند و کام جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان
طعمه افصال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
سازند و همواره نور جهان انروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیت در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استکمال نوری سیر فرموده در یکی از گم افرا
بشر بمرتبه کمال منظر رسانید و ذات قدسی او را متمم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حامل اکمل
آن سر آئینی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی امت یعنی
اشرف مظاهر وجود - حاصل کارگاه هست و بود - محرم سر پرده قدس
احدیت - همدم محفل انس صمدیت - واسطه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرحله حق پرستی - عنوان فصول کاینات - فهرست
ابواب مکونات - لوح محفوظ اسرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف - لایبی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سریر قرب حضور -
سفیر کشور لاهوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تابش صبح غیب - شمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت الهی - رحمت عامه
عوالم نامتناهی - نخستین پرتو آفتاب صبح ازل - پیشین ثمر نهال منع
قدیم لم یزل - خازن کنوز وحی و کتاب - کشف رموز ثواب و عقاب -

ظلمت پیرای زاینده استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
فانوس • نظم •

چنان لطف خاصیش با هر تن است • که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هر یک جدا ساخته • که گوئی به غیری نه پرداخته
بی نیازی که نقش پردازي کلک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که ظلم کشای گنج پنهانست
بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحه دانش
و بینش ساخت و مستعد نوازی که سابقه عنایتش بسجوع شناسی
علم ازل جواهر زوهر نفوس قدسیه انبیا و رسل را که گوهرهای شب
چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن فطرت و استعداد بتابش
انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی منشان کرامت آگین را
هرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریانت امرار کارخانه
وجود ارزانی داشته بادر اک جلال دلایل ذات و صفات کرامت
امتیاز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوتاه نظران عرصه
آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محجوب و دمت استعداد
محبوبان سلسله امکان کوتاه از دامن کبریای وجوب است برای
تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برانروخت و
پیوسته از فروغ دلالت زمرة انبیا و مرسلین که صدر آرایان بارگاه
تقدس و پرده گزینان جلباب بشریت اند پیشگاه وجود و ساخت
هستی بلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هر

نقص و آرایش در عرصهٔ هل من مزید قدس و کمال بیعانگی را
 نشاید بینش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
 دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را برین درگاه
 عزت اظهار مسکنیت و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزینی •

سخن را چند باشی محمل آرای

بدست آویز عجز اینجا بنده پای

معبان الله در جناب احدیت و کبریائی که گوهر کمالات عقلی
 مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
 را اینجا چه مایه قبول و روائی و در بازار عزت و جلالتی که نقد
 گنجینهٔ دانش و آگاهی بپذیری برنگیرند و به پشتیبانی نپذیرند فاسد
 فلس مقالات بیهوده حرف پرستان را کدام رتبهٔ پذیرائی • نظم •
 دل ز کجا وین پرو بال از کجا • من که و تعظیم جلال از کجا
 وهم شبکپای بسی ره نوشت • هم ز درش دست تهی بازگشت
 پرورش آموختگان ازل • مشکل اینحرف نکردند حل
 کز ازلش علم چه دریاست این • تا ابدش ملک چه صبر است این
 تعالی شانهٔ این چه رتبهٔ علو شان الوهیت و یکتائی است که از فطر
 مایهٔ ظهور و پیدائی کور دلان ظلمت کدهٔ اسکان را در مشاهدهٔ انوار
 هستی خویش جای چشم پوشی و نایبائی نگذاشته و با اینهمه جهان
 پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتیاج کده ذات پرده
 از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار صنع پرداز
 و قادر حکمت طراز که از یزدنگ سازی خامهٔ قدرتش صفحات حال
 کاینات برنگین نسخهٔ یال طاووس است و بیجهان آوردی پرتو حکمتش

گر انداخته و ز بر انداخته * بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روانی که نامه شهشاهیش از نقص خاتمه تناهی عزت
و جلالت پاکست و در جست و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکاپوی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایه ندارد
اندازه کمالات ذاتی بر نداشته چون راه ثنای ایند بیچون بود و انسان
حیران که نقش برون پرده این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نگشته چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دمت
مپاس فرومایگان نشیب حدوث بمدد کرسی اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کبریای قدم نرسد و غبار ادراک خاک نشینان
کوی عناصر بجنبش نسیم فکر و دانش بدامن هوای اوج لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که مہبط انوار فیض ابد و ازل
است با وجود کمال تنزه و قدسی نژادی و نهایت ربط و قرب بمحضرت
مبدأ المبادی در بیدای ناپیدا گذار شناخت کند آفریدگار راه عجز
و انکسار پوید و لا احمی و ما عرفناک گوید عقل مستحجب ما
محبومان کلبه حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
پایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی جناب کبریا تواند گشت و ماصصوران
چار دیوار طبایع را که بیگانه وادی قدس تجردیم بسرمایه چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیهات
هیهات کالای دست بالای ثنای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیسه راست نیاید و نقد ستایش معاملات چار سوی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بعقل پرتو آگاهی • شاهان ز تو کمیناب شاهنشاهی
آن را که ز کاینات برتر خواهی • بر سر نهییش افسر ظل الهی
اورنگ نشینان کشور بیان را تیغ زبان باقبال دفای بی همتائی
عالمگیر است که برافراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوچ نصرت و فیروزی از آیات جهان آموزی قدرت
اوست و برافراختن اساس شوکت معاندین تیره اختراجه ارقیان
از ساحت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوزی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سین به برکت حمد جهاد
پیرائی داپنیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بهادرت تدبیر
اوست و پیرایش گلبدن حشمت و گاشتن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خمس و خوار مفسد آزار چمن پیرای لطیف مصلحت
تدبیر او •

صحنه	مطر	غلط	صحیح
۸۳۱	۱۸	سوار	سوار
۸۳۳	۱۹	مناکار	میناکار
۹۰۱	۱۵	نبروی	نبروی
۹۲۰	۱۰	ثبت	تبت
۹۲۶	۱۸	لا	را
۹۲۸	۱۹	دروش	دوش
۹۳۷	۱۴	خد	خلد
۹۵۲	۱۲	قامت	اقامت
۹۸۸	۱۳	ای	پای
۹۹۴	۱۵	ظفر سپاه	سپاه ظفر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارجمند شد	ارجمندش
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	۰	نردر	نرور
۱۰۷۳	۱۲	الخانفہ	الخلانفہ
۱۰۸۴	۱۹	به مرحله	هر مرحله
۱۰۹۵	۱۴	یشکان	پیشکان

مفرد	مطور	غاط	مفرد
۷۳۳	۵	برداشت	برداشت
۷۳۶	۱۸	موانع	موانع
۷۳۹	۲	ممانعت	ممانعت
ایضا	۸	جشی	جشن
۷۴۱	۷	سپداران	سپداران
۷۵۱	۱۹	نش	نشیدنی
۷۵۳	۷	ر	را
۷۵۹	۱۶	طبع	طبع
۷۶۱	۱۰	میدان	امیدان
۷۶۶	۵	نواهی	نواشی
ایضا	۱۰	صبع	صبع
۷۷۷	۶	تقاریر	تقاریر
۷۸۵	۳	درن	درن
۷۸۹	۱۴	خداست	خداست
۷۹۰	۱۲	خبر	خبر
۷۹۲	۱۹	زوم	زوم
۸۱۸	۱۱	شده	شده
۸۲۵	۱۵	دولسج	دولسج
۸۲۶	۲۲	مذبح	مذبح
۸۲۹	۲۲	مذبح	مذبح
۸۳۰	۱۱	مذبح	مذبح

مفرد	سطر	غلط	مستطیع
۴۵۹	۱۸	جمع	جمعی
۴۶۲	۲۰	مدوا	مدوا
۴۶۴	۱۸	عاقه	علاقه
ایضا	۲۲	بمراهانش	بمراهانش
۴۷۵	۱۶	حیاط	حیات
۴۷۶	۲۱	اوقات	اوقات
۴۸۷	۱۹	یشمه	شیمه
۴۹۳	۲	عمالی	عمانی
ایضا	۵	بهار	بهار
۴۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۴۹۹ و دیگر جاها		نونین	نونین
۷۰۳	۲۰	را	راه
۷۰۴	۶	پشت‌نشان میدارند	پیشتر نشان میدادند
ایضا	۱۷	مدمه	صدمه
۷۰۹	۱۴	هائل	حائل
۷۱۰	۶	المکرو السعی	المکرو السعی
ایضا	۱۷	و دادند	و دار دادند
۷۲۲	۱	فاتر	دفاتر
۷۲۶	۲۰	ثوانائی	ثوانائی
ایضا	۲۱	خالقشان	خلق شان
۷۲۸	۱۸	الروی	الروای
۷۳۲ و ۹۶۸	۰	دو	دو

رگذاخته	دگذاخته	۱۹	۱۶۱
تابدینانش	تایانش	۵	۱۶۲
نذر محمد	نذ محمد	۱۴	۱۶۲
مصیح	غلط	سطر	صفحه
مورشته	مورشته	۱۶۹	و دیگر جاها •
طواف	طوف	۱۷	۱۷۲
برگشته	برگذاشته	۲۱	۱۸۵
مخافی	مخازی	۲۳۳	و دیگر جاها •
مچان سنگه	مبجان سنگه	۲۴۹	و دیگر جاها •
فرجام	فرجام	۳	۳۰۹
سید	کسید	۱۰	۳۴۹
ماخته	ساخنگ	۴	۳۶۶
قلعه	قله	۴۳۳	و دیگر جاها •
سنگه	سنگه	۴۳۷	و ۷۳۵ •
راجرپ	راجرپ	۹	۴۴۱
مادر الزهر	مادر الزهر	۴۶۱	و دیگر جاها •
متهر	متهر	۱۶	۴۶۳
ثنا	نا	۲۰	۴۸۲
بشاهراه	بشاهزاده	۱۹	۴۹۴
آهانی است	آهان نیست	۲۲	ایضا
بانصرت	نصرت	۱۲	۵۰۱
تسویلات	تسویلات	۲	۵۱۱

- ۹۸۹ جشن وزن مبارک شمسی
- شرح تاخت ولایت بیجاپور و صحارباتی که عساکر جهانکشا
- ۹۸۸ را با دکنیان شقاوت گرا روی نمود
- تعیین یافتن دلیرخان با افواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده
- ۱۰۲۲ و تحصیل پیشکش نمایان
- آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار
- ۱۰۳۰ و هفتاد و هفت هجری
- تولد نوگل حدیقه دولت پادشاهزاده محمد کام بخش
- ۱۰۳۱ شورش انگیزان یوسف زئی در سواحل دریای نیلاب
- و تنبیه و تادیب آن طائفه باغیه به نیروی اقبال دشمن
- ۱۰۳۹ مال شاهنشاه مالک رقاب
- تعیین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه
- ۱۰۴۵ افغانان یوسف زئی
- ۱۰۴۶ جشن وزن فرخنده قمری
- ۱۰۴۷ جشن وزن فرخنده شمسی
- ۱۰۴۹ خاتمه
- گذارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو
- ۱۰۷۰ کامل الذات
- ذکر کرائم اشغال شاهنشاه حق پرتو خیر اندوز در اوقات
- ۱۰۹۴ شبانروزی

- ۸۷۷ هفتاد و پنجم . هجری
- ۸۸۴ جشن وزن فرخنده قمری
- فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت کیش
- ۸۸۷ قدسه کرا بحسن کوشش و تدبیر راجه جیسنگه
- تعیین یافتن عمده راجها راجه جیسنگه با عساکر منصوره بعد
- ۹۰۹ فراغ از مهم سیوا بشیریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان
- ۹۱۶ جشن وزن مبارک شمسی
- نور آگین شدن تبت بزرگ بغرغ آثار اسلام و در آمدن زمیندار
- ۹۲۰ ضلالت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بندگی درگاه ملک احترام
- رحلت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات
- آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان
- ۹۲۸ قدس و مرحمت جاریدانی
- ۹۴۰ گذار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ
- آغاز سال نهم از سنین دولت والی عالمگیری مطابق سنه
- ۹۵۷ هزار و هفتاد و شش . هجری
- ۹۶۲ جشن وزن فرخنده قمری
- ۹۶۷ فرار نمون هیدوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار
- تعیین مهین شعبه دوحه سلطنت و فرمان روائی گزین باره
- نہال خلانت و کشور کشائی پادشاهزاده کامگار بخت بیدار
- ۹۷۳ محمد معظم بانواج نصرت طراز بدار الملک گابل ::
- نہضت الوبیه مهر پیرایه از مستقر الخلافه اکبر آباد بدار
- ۹۷۷ الخلافه شاه جهان آباد

- زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت قطب الدین خان
 ۷۶۸ خویسکی فوجدار جونانگده
 معاودت خان خانان سپهدار بنگاله از جنگ بعد مصاحبه
 ۷۷۶ و تحصیل پیشکش و پدرود کردن جهان فانی
 آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق
 سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جنت
 ۸۱۳ نظیر
 ۸۳۱ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم
 نهضت رایات جاه و جلال از نزهت آباد کشمیر بجانب
 ۸۳۵ ویرناگ و از آنجا بصوب دارالسلطنه لاهور
 ۸۴۱ جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چهل و ششم
 فرستادن صیغه قدسی در جواب شاه عباس والی ایران
 ۸۴۴ باسوغاتی قیمت هفت لک روبیه مصحوب تربیت خان
 معاودت شهنشاه سلیمان مریر از پنجاب بدار الخلافه
 ۸۴۵ شاه جهان آباد
 آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سنه هزار
 و هفتاد و چهار هجری
 ۸۵۳ جشن وزن خجسته قمری
 ۸۵۹ فرستادن مصطفی خان بسفارت توران
 ۸۶۳ تعیین راجه جیفسکه یا انواع منصور جهت دفع حیوای مقهور
 ۸۶۶ جشن وزن مبارک شمسی
 ۸۶۸ آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالم گیری مطابق

- ۴۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
- ادراک سعادت ملازمیت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا
- ۴۳۷ جشن کد خدائی بادشاه زاده عالی تبار بخت بیدار خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت سیر راجه روپسنگه راتهور بر طبق سنت سنیه میمنت افروز
- ۴۳۹ تسخیر ولایت پلارون از متعلقات صوبه بهار
- ۴۴۸ باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان سپه سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی تاشجاع بد فرجام با هذگ تسخیر ملک آشام و کشایش آن ناحیات بمیامن سعی و جهاد اریای دولت فیروزی اعتصام پس از کشایش کوچ بهار
- ۴۷۴ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت فیروز والی عالم گیزی مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
- ۷۳۷ گفتار در انکراف مزاج مقدس پایه افزای اوزنگ خلافت روزی چند از منهج صحت و استقامت
- ۷۴۴ اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر خایفۀ دین پرور
- ۷۵۰ جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم
- ۷۵۴ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
- ۷۶۰ توجه رابات عالیات بصوب پنجاب
- ۷۶۳ فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنگه تیره سرانجام

۵۴۲	برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاست اقبال بی زوال
۵۴۲	خدایو جهان
۵۴۲	جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهارم
۵۷۰	تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره بتادیب راجه
۵۷۰	کرن بهورمه
۵۷۴	کشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصینه ولایت کوکن است
۵۹۰	بسمعی امیر الامرا رو داده
۵۹۴	جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم
۵۹۹	کشایش قلعه پرینده باقبال بیزوال
۵۹۹	رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن راو کرن را
۶۰۰	با دو پسر بحضور ظفر پیگر
۶۰۰	رسیدن کنور رام مانگه از سرری نگور و آوردن سلیمان
۶۰۲	بیشکوه را بحضور پر نور
۶۰۲	فرستادن بادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقلعه
۶۰۴	گوالیار با سلیمان بیشکوه آهویی دشت ابدار
۶۰۴	رسیدن ابراهیم بیگ سفیر مبحان قلی خان والی توزان
۶۱۲	باستان فیض مکن
۶۱۲	رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم از جلوس
۶۲۱	فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
۶۲۳	ملازمت بوداق بیگ ایلچی و رحانیدن نامه و گذرانیدن
۶۲۳	موغات والی ایران
۶۲۳	جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

- در دست گیر شدن بی شکوه ادبار پزوه بسمعی کارکنان قضا و قدر
 ۴۰۸ در دست گیر شدن بی شکوه ادبار پزوه بسمعی کارکنان قضا و قدر
- بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت
 ۴۲۳ بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت
- جشن وزن قمری سال چهل و دوم جشن وزن قمری سال چهل و دوم
 ۴۲۵ جشن وزن قمری سال چهل و دوم
- به موجب یرایغ معلی دارا بی شکوه و مظهر بیدشکوه را که بهادر
 ۴۳۰ خان آورده در حوضه سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند
- برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی
 ۴۳۲ برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی
- ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
 ۴۳۵ ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
- و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه
 ۴۳۵ و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه
- توجه ریایات جهان کشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت
 ۴۴۴ توجه ریایات جهان کشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت
- تقویت عساکر بنگاله تقویت عساکر بنگاله
 ۴۴۴ تقویت عساکر بنگاله
- جشن وزن خجسته شمسی سال چهل و دوم جشن وزن خجسته شمسی سال چهل و دوم
 ۴۴۵ جشن وزن خجسته شمسی سال چهل و دوم
- بنای مسجد فیض اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص بنای مسجد فیض اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص
 ۴۴۷ بنای مسجد فیض اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص
- رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بچذاب خلافت و ممنوع
 ۴۷۸ رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان بچذاب خلافت و ممنوع
- شدن از سعادت ملازمت و به سلیم گده نگه داشتن شدن از سعادت ملازمت و به سلیم گده نگه داشتن
 ۴۷۸ شدن از سعادت ملازمت و به سلیم گده نگه داشتن
- آغاز سال میوم از سنن دولت داری عالم گیری مطابق
 ۴۸۰ آغاز سال میوم از سنن دولت داری عالم گیری مطابق
- سنه هزار و هفتاد و هجری سنه هزار و هفتاد و هجری
 ۴۸۰ سنه هزار و هفتاد و هجری
- ذکر جشن همایون و دیگر هوانج دولت روز افزون ذکر جشن همایون و دیگر هوانج دولت روز افزون
 ۴۸۱ ذکر جشن همایون و دیگر هوانج دولت روز افزون
- روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع فتنه شعار - و شرح وقایعی که بعساکر ظفر
 پناه رو داده روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع فتنه شعار - و شرح وقایعی که بعساکر ظفر
 پناه رو داده

- بر آمدن او با جمعی
 ذکر مبارکه شیران پیشه هیجان و نهنگان بحر و غا و قنار و
 ۳۱۸ فیروززی اولیای دولت و فرار دارایی شکوه بد عاقبت از اجیدیر
 ۳۳۵ معاودت رابات ظفر پیرا بدار الحثه شاه جهان آباد ..
 ۳۴۹ گذار در تمهید جلوس ثانی
 جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امکن کیهان
 خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر حوض طاعت
 ۳۵۴ جهان شوکت و تعین خطبه و سکه گراسی و نام زد القاب
 سامعی این برگزیده اطاف ذوالجلال الهی
 ذکر زانیه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور
 ۳۷۲ اختر شناسان فرس
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب
 ۳۸۵ اورنگ کشور کشائی
 ۳۸۹ رفع بدعت نوروز و تبدیل آن به جشن نشاط افروز جلوس مبارک
 ۳۹۱ تعین محتسب و منع منہیات و مسکرات
 شرح بعضی از عنایات و مزاحم شهنشاهی که از جلوس
 میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود
 نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور
 یافته - و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع النور در عرض
 مدت جشن و سرور
 وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان
 در بنگاله

- و از غرائب امور و طریقیهای احوال آن بی بهره جوهر
دانش و شعور آنکه
- توجه الیه ظفر طراز بر سبیل ایلغار بقعاقب دارا بی شکوه
ادبار شعار ۱۸۱
- تعیین یافتن صف شکنان بقعاقب دارا بی شکوه از ملتان
و ترک ایلغار موکب گیهان ستان ۲۰۰
- تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه
بقعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه ۲۰۳
- معاودت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
لاهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخلاء شاهجهان آباد قرین
فتح و فیروزی بغابر فتنه انگیزی ناشیاج - و شرح سوانحی
که بعد از آن روی نمود ۲۰۸
- جشن وزن فرخنده شمس سال چهل و دوم ۲۱۱
- توجه الیه ظفر پیرا بشکر ناد سوزن جهت اطفاء زلزله
فتنه ناشیاج ۲۲۷
- ذکر مبارزه شیران بیشه هلیچا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
عساکر ظفر لوا و فوار ناشیاج ادبار افزا از معرکه سود آزما ۲۳۵
- ذکر توجه الیه ظفر طراز بعد از شش روز و نهضت ناشیاج
از موضع کپتوه بمسقطر الخلاء اکبر آباد جهت تدبیر احتیضان
دارا بیشکوه ادبار قرین و تنبیه راجه جسونت سدکه خسار
مآل و مزده تسخیر قلعه اله آباد ۲۴۳
- ذکر رحیدن دارا بی شکوه بد مشن بشیرات و کینهت
۲۴۵

فهرست عالمگیرنامه

- نیرنگ سارئی کلک بدائع نگار جادوفن در سبب انشاء
 این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن ۱۷
- ذکر بدائع وقائع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر
 سلطنت و سطوع تباشیر صبح انبیا این بر گزیده ذوالجلال
 از مشرق سعادت کمال امت بطریق اختصار و اجمال .. ۲۵
- ابتدای سوارئی ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ
 زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند .. ایضا
- نهضت رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد
 و وقوع فتوحات گوناگون دران یوزش ظفر اثر بیمین
 عنایت ایردئی و نیروی اقبال خدا داد ۳۶
- نهضت موکب منصور قرین دولت و فیروزی از بلده مبارکه
 برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد ۴۸
- ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بد ستال و

یادگار بیگ ۲۰۳ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۳۳۳	۶۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۶ - ۹۷۵
یادگار خان .. ۶۹۷ - ۷۰۸ - ۷۹۶	هلال خان ۸۷۱ - ۹۸۹
یادگار مسعود ۶۵	همایون بادشاه ۲۳۳ - ۴۴۳
یار محمد ۱۴۴۶ - ۱۰۶۳	همت خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۰۷ - ۲۳۱ -
یزدانی ۲۴۰	۲۴۶ - ۲۹۱ - ۳۴۳ - ۴۰۸ - ۴۳۵ -
یسونب راو ۶۳	۵۹۴ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۸۲۳ - ۸۲۹ -
یعقوب ۶۲ - ۵۹۷ - ۶۳۵	۸۵۲ - ۸۵۶ - ۸۸۰ - ۹۶۶ - ۹۸۱ -
یکه تازخان ۹۳ - ۱۱۷ - ۱۴۸ - ۲۰۷ -	هوشدار خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۷ - ۱۵۷ -
۲۴۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۴۵۸ -	۲۰۲ - ۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۹۴ - ۳۰۲ -
۵۲۱ - ۵۴۷ - ۶۰۵ - ۸۸۵ - ۱۰۶۲ -	۳۰۷ - ۳۲۱ - ۳۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱ -
یمین الدوله ۱۱۱ - ۱۱۴ -	۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۸ - ۶۲۹ -
یوسف خان ۱۰۴ - ۲۴۷ - ۷۴۲ -	۶۱۴۷ - ۶۷۵ - ۷۶۲ - ۷۶۴ - ۸۳۹ -
۸۸۰ - ۹۶۶ -	۸۱۴۲ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۸۸۰ - ۸۸۳ -
یوسف زئی ۱۰۵۸ - ۱۰۶۷ -	۹۰۲ - ۹۳۳ - ۹۷۸ -
یوسف گردیزی ۲۱۷	(ی)
یوسف نیازی ۳۱۴ - ۳۳۱ -	یادگار ۱۹۳

۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۸ - ۱۴۷۲ - ۱۴۸۱

۶۲۰ - ۷۴۱ - ۷۴۳ - ۷۶۱ - ۷۶۲

۸۱۹ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۵ - ۸۷۳

۸۸۰ - ۸۸۲ - ۹۸۱

وزیر کرمان ۷۴۳

ولی بیگ ۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۳۰۸

۱۴۶۰ - ۵۹۴

ولی محممدار ۴۵

ولی محمد انصاری ۲۴۸

(۸)

هادی دادخان ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ - ۹۸

۱۰۷ - ۲۴۷ - ۵۱۳ - ۸۸۰

۱۰۳۴ - ۱۰۴۶ - ۱۰۶۸

هدایت الله ۱۱۲ - ۳۰۳ - ۳۷۳ - ۴۷۳

هرجس کور ۲۷۰ - ۳۲۰ - ۳۳۶

۳۳۷ - ۴۵۷ - ۴۸۷ - ۹۹۹

هردام ۲۴۶ - ۲۵۴

هوناتجه ۱۰۰۴

هزیرخان ۵۵ - ۶۳ - ۹۳ - ۱۶۱

۲۴۰ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۴۰۳ - ۴۳۳

نوازش خان ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۸۹

۲۷۰ - ۳۳۳ - ۴۷۴ - ۴۸۸ - ۵۹۳

۹۰۸

نوبت خان ۸۴۰

نوج ۳۸۶

نودر صفوی ۵۹۳

نورالحسین ۱۴۶۰ - ۱۴۹۹ - ۵۰۴

۵۰۵ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۵۱ - ۵۶۵

نورالدین محمد جهانگیر ۳۸۷ - ۸۴۰

۸۷۷

نوری بیگ ۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۱۶

نهای چند ۸۵۷

نیازی خان ۲۴۹ - ۲۶۹

نیتو ۹۷۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۳۳

نیک نام خان ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۶۲۷

۸۷۶

(۹)

وزیر بیگ ۲۳۲ - ۴۷۹ - ۵۶۶

وزیر خان ۱۲۹ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۴

۲۱۸ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۴۴۸

۲۶۷ - ۲۷۰ - ۲۹۳ - ۳۰۷ - ۳۲۱ -

۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۲۷ -

۵۶۳ - ۶۳۴ - ۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۴۳ -

۸۸۰ - ۹۶۰ - ۹۷۸ - ۱۰۴۷ - ۵۸۱ -

۱۰۶۲

نرسنگه ۲۶۸

نرسنگه داس ۲۷۰

نرسنگه کور ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۸۶۵ - ۹۸۹ -

نصرت خان ۷۹ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۶۸ -

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۹۹ -

۱۰۶۱ - ۱۰۶۲

نصیرالدین ۱۴۵ - ۹۲ - ۳۹۹ - ۶۹۸ -

۷۱۲

نصیری خان ۵۶۵ - ۸۵۶ - ۹۸۶ -

نظام الدین ۷۶ - ۲۶۹ -

نظرقلی ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ -

نعمت خان ۳۹۷ - ۱۰۶۲ -

نعمت الله ۵۲ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۸۱ - ۱۰۴۸ -

۱۰۶۸

نوازش بانو بیگم ۴۲۰

۵۶۷ - ۵۷۳ - ۶۳۱ - ۶۷۳ - ۶۷۶ -

۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ -

۶۸۲ - ۶۹۴ - ۷۸۳ - ۹۱۰ -

ناصر خان ۱۰۶۲

ناصر خان .. ۶۲۵ - ۷۴۲ - ۸۵۶ -

ناصر خان ۱۱۵ - ۱۵۷ - ۱۶۲ -

۱۴۲۱ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ -

۸۱۷ - ۸۶۴ - ۹۶۲ - ۹۷۶ - ۱۰۳۱ -

ناناجی ۱۲۸

ناصر خان ۱۰۴

نجابت خان ۲۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ -

۵۱ - ۵۴ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۸ - ۷۵ -

۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۳۴۶ -

۳۹۶ - ۴۴۳ - ۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۶۵ -

۵۶۴ - ۵۷۰ - ۵۹۴ - ۷۶۲ - ۸۱۷ -

۸۱۸ - ۸۲۲ - ۸۳۷ - ۸۴۲ - ۸۵۵ -

۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۷۳ -

نجفقلی ۹۴۰ - ۹۷۶ -

نذر محمد خان ۱۱۴ - ۱۵۸ - ۱۶۲ -

۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۴ -

مير علاء الدين	٢٧١ - ٢٦٨
مير علي اعغر	٦٢٣ - ٦٢٢
مير عماد	١٥٨
مير عماد الدين	١٤٢٨
مير عيسى	١٤٢٦
مير غضنفر	٥١ - ٤٧
مير فتاح	١٤٠ - ٣٤٣ - ١٤٢٧
مير قاج	١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٦
مير فضل الله	٧٦ - ٥١
مير محمد صادق	٢٤٢
مير محمد مراد	٢٧١
مير محمد مهدي	٢٤٧
٢٠٠	٨٧٨ - ٦٨٠
مير محمد شادي	٢٦٨ - ٢٧١ - ٢٨٧
مير محمود	٢٩٣ - ١٤٦٣ - ١٤٧٢
١٠٣٥ - ٨٨٢ - ٦١٩ - ٤٨٧	
مير مراد	٥٤
مير مرتضى	٥١٩ - ٥٤٣ - ٥٥٤
٦٩٥ - ٧٠٣ - ٧٠٦ - ٧٠٨ - ٧٠٩	
٧١١ - ٧٣٤ - ٧٣٦ - ٧٧٦ - ٧٨٠	
مير رفيع الدين	٢٧١ - ٢٦٨
مير زين العابدين	٦٢٣ - ٦٢٢
مير سلطان حسين	١٥٨
مير سيدي	١٤٢٨
مير شرف الدين	١٤٢٦
مير شمس الدين	٥١ - ٤٧
مير صالح	١٤٠ - ٣٤٣ - ١٤٢٧
مير ضياء الدين حسين	١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٦
٧٦ - ٥١	
مير عابد	٢٤٢
مير عارف	٢٧١
مير عبد الرحيم	٢٤٧
مير عبد السلام	٨٧٨ - ٦٨٠
مير عبد الله	٢١٥ - ٥٦٦ - ٦٧٣
مير عبد المعبود	٥٨٥ - ٥٩٧
مير عزيز	٢٤٢ - ٢٤٦ - ٢٧١ - ٢٧٥
٥٤٣ - ٥٥١ - ٦١٩ - ٦٢١ - ٨٦٠	
٩٧٧ - ٩٢٣	
مير عسكري	١٤٤
مير علاء الدولة	١٥١

میر اسفندیار ۸۶۳	مهدی قلی خان ۳۰۴ - ۵۶۶ - ۸۸۱
میر باقی .. ۴۶۳ - ۴۸۷ - ۶۱۹	مہیس داس ۶۵ - ۱۶۳ - ۲۴۶-۱۸۹
میر بہادر دل ۱۲۷ - ۶۲	۲۵۴
میر تقی ۱۰۵۴	میان سبحان قلی خان ۴۴۲ - ۴۴۳
میر جعفر ۷۵۵ - ۹۸۱	میانہ خان ۵۰۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۴
میر حاجی فولاد ۸۵۸ - ۸۶۱ - ۹۱۴	۵۵۵ - ۶۰۸ - ۶۹۸ - ۷۰۹ - ۷۳۵
میر حسن ۲۲۷ - ۲۸۷	۷۳۶ - ۷۸۰ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۹۴۷
میر حسین ۲۳۲	۹۵۳ - ۹۵۵
میر حسینی ۲۴۶	میر آق ۵۶۷
میر خان ۹۵ - ۱۲۷ - ۲۱۷ - ۴۶۲	میر ابراہیم ۵۱ - ۶۳ - ۹۴ - ۱۵۸
۴۷۳ - ۶۴۵ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۷۴۲	۱۶۳ - ۱۹۳ - ۳۰۷ - ۳۳۳ - ۳۴۵
۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۴۰ - ۸۴۷ - ۸۵۹	۳۹۷ - ۴۴۸ - ۴۵۰ - ۴۸۷ - ۶۲۷
۸۷۶ - ۹۰۸ - ۹۱۷ - ۹۶۵	۷۴۳ - ۸۵۶
۱۰۵۹	میر ابوالبقا ۲۹۳
میرداد افغان ۲۱۰ - ۳۰۶	میر ابوالحسن .. ۴۷ - ۱۶۱ - ۴۰۱
میر رحمت اللہ .. ۲۷۱ - ۴۷۶	میر ابوطالب ۴۸۷ - ۵۹۴
میر رستم ۲۳۴ - ۲۴۹ - ۲۷۴ - ۲۷۵	میر ابوالفضل .. ۵۳ - ۶۲ - ۷۷
۳۰۶ - ۳۹۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	میر ابوالمعالی ۲۴۰
۹۸۶	میر احمد ۴۵ - ۵۳ - ۴۴۰ - ۴۷۱ - ۸۸۵
میر رضی الدین ۸۶۲	میر اسحق ۳۴۵

منعم خان ۵۵ - ۶۳ - ۹۳ - ۲۴۸ -

۴۵۴

منکلی خان ۹۳ - ۱۹۳ - ۳۰۶ - ۳۳۹ -

۶۲۷ - ۶۶۰ - ۸۶۲ - ۸۶۶ - ۹۷۲ -

۹۸۶ - ۱۰۳۸ - ۱۰۴۴ -

منور خان ۵۱۵ - ۵۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۷ -

۷۹۶

منوهر داس ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۲۱ -

۲۸۷

موهن سنگه ۶۵ - ۷۰ -

مهابت خان ۱۲۹ - ۱۹۴ - ۲۱۹ -

۲۲۹ - ۳۰۲ - ۳۴۱ - ۳۹۷ - ۴۱۹ -

۴۴۲ - ۴۵۴ - ۴۸۵ - ۵۶۴ - ۵۹۸ -

۶۰۳ - ۶۲۴ - ۶۳۴ - ۶۶۱ - ۷۵۲ -

۷۵۴ - ۸۳۸ - ۸۵۵ - ۱۰۵۶ -

مها سنگه ۹۶ - ۷۶۷ - ۹۶۴ - ۱۰۴۲ -

۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۵۴ -

مهدي جي ۱۰۰۷ -

مهدي ۵۶۵ -

مهدي بيگ ۱۰۶ -

ملا عوض وجيه ۲۳۲ - ۳۹۲ - ۴۴۸ -

۸۵۸ - ۸۴۰ -

ملا فروغي ۶۲۱ - ۸۵۷ - ۸۸۲ -

ملا قاضي ۱۰۳۰ -

ملا مجير ۸۵۰ - ۸۵۸ - ۸۶۸ -

۸۷۱ - ۹۰۶ - ۹۸۸ - ۱۰۱۲ -

ملا محمد امين ۸۸۱ -

ملا محمد خان ۴۴۸ -

ملا يحيى ۸۶۸ -

ملثفت خان ۴۷ - ۵۱ - ۶۲ - ۷۵ -

۲۷۰ - ۳۰۷ - ۳۹۹ - ۵۹۳ - ۶۲۱ -

۶۲۷ - ۶۴۲ - ۶۶۳ - ۷۵۲ - ۷۵۹ -

۸۳۰ - ۸۴۳ - ۸۴۹ - ۸۵۱ - ۸۸۰ -

۹۰۸ - ۹۶۶ - ۹۷۸ - ۱۰۳۸ -

۱۰۶۱ - ۱۰۶۹ -

ملك عنبر ۵۹۸ - ۸۶۱ -

ميرز مهند ۵۳ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۹ -

۱۰۷ - ۲۴۶ - ۹۸۹ -

منصور خان ۷۱۳ -

منصور کاشغري ۸۵۴ - ۶۰۵ -

مغول خان ۱۹۵ - ۳۱۴ - ۴۰۰ - ۶۳۶ -

۱۰۶۲

مفخر خان .. ۸۳۲ - ۸۵۸ - ۹۷۶

مفتخر خان .. ۴۱ - ۴۷ - ۵۱ - ۷۵

مقصود بیگ ۵۲۱

مقیم خان ۹۳ - ۱۲۸ - ۲۴۷ - ۳۳۶ -

۸۱۵ - ۸۳۹ - ۸۷۷ - ۹۱۷

مکتوب خان ۸۵۷

مکردهج ۸۱۱

مکرم خان ۲۱۵ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۲۵۷ -

۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۸۷ - ۴۷۷ - ۹۲۷

۹۶۳ - ۹۸۱ - ۹۸۶ - ۱۰۳۲ - ۱۰۶۱

مکرم خان ۷۵۵ - ۸۷۱ - ۸۸۰ -

۹۶۰

مکنه سنگه .. ۶۵ - ۶۶ - ۷۰ - ۱۰۳

ملا احمد ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۸۵۰ - ۸۵۸ -

۸۶۰ - ۹۰۶ - ۹۱۹ - ۹۲۴

ملا چالاک ۱۰۴۱

ملا حیدر علی ۸۶۱

ملا عبداللہ ۸۶۱ - ۹۱۸

۲۵۲ - ۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۸۵ - ۲۸۶ -

۳۳۶ - ۳۴۳ - ۳۰۶ - ۴۰۷ - ۴۱۹ -

۴۴۰ - ۴۴۴ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۲ -

۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -

۴۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ -

۴۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ -

۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ -

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -

۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ -

۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ -

۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ -

۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴ -

۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -

۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ -

۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۶۳ - ۵۷۰ - ۶۷۶ -

۶۸۳ - ۹۱۰ - ۱۰۳۹

معمر خان ۹۲

معین خان ۲۱۳ - ۲۴۸ - ۳۰۳ -

۴۶۵ - ۸۱۵ - ۸۳۲ - ۸۷۷ - ۱۰۳۸

معین الدین .. ۳۰۳ - ۶۲۰ - ۹۶۵

مصري افغان .. ۵۳ - ۳۳۱ - ۴۵۴	مرزا سلطان ۱۴۶ - ۱۹۲ - ۲۱۸ - ۸۷۳
مصري خان ۵۳ - ۱۰۵۵	۸۸۰ - ۹۷۶ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۸
مصطفی خان ۶۰۶ - ۶۸۳ - ۷۵۱	مرزا شيخ موهبي ۸۲۶
۷۶۵ - ۱۰۴۹	مرزا علي ۲۴۷ - ۳۰۷ - ۵۶۵ - ۵۶۷
مظفر ۱۹۳ - ۴۵۱ - ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹	۹۷۶
مظفر بيگ ۷۴۳	مرزا محمد مهدي ۵۱۵
مظفر خان ۹۲ - ۱۲۸	مرزا محمد وكيل ۸۷۴
مظفر لودي ۵۱	مرزا نور صفوي ۲۹۳ - ۴۴۲ - ۴۴۶
معتمد خان ۱۵۸ - ۲۰۶ - ۸۵۳ - ۸۷۳	۸۵۸ - ۵۹۳
۹۶۴ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۷	مرزا هوشدار ۴۷
معتمد خان ۱۲۹ - ۲۴۸ - ۲۹۴ - ۳۴۰	مرشد علي قلي خان .. ۴۴ - ۹۱۸
۳۴۲ - ۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۶۶ - ۴۷۹	مرشد قلي خان ۴۴ - ۵۴ - ۶۲ - ۶۶
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۸۶۴ - ۸۷۰ - ۹۶۰	۶۷ - ۷۴ - ۲۱۵ - ۶۱۹
۱۰۶۸	مروج الدين ۱۳۴
معزالدين ۶۱۴ - ۸۶۲ - ۹۲۴ - ۹۶۳	مريد خان ۹۸۱ - ۹۴۸
۹۷۶ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۷	مسعود خان ۲۱۴۶ - ۳۰۶ - ۳۳۸ - ۹۸۹
معصوم خان ۲۱۰ - ۳۳۳ - ۵۱۵	۹۹۱ - ۱۰۰۶
۶۰۴ - ۸۵۲ - ۱۰۳۷ - ۱۰۴۹	مسعود منكلي ۷۷ - ۶۳
معظم خان ۲۹ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۱۱	مسعود يادگار ۷۸
۱۹۰ - ۲۱۸ - ۲۳۳ - ۲۴۲ - ۲۴۸	مصاحب بيگ ۶۲۹ - ۱۸۰

مراد قلی ۶۳۵ - ۶۶۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	محمدرم خان (۲۹۴)
۱۰۴۶ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹	مختارخان ۱۴۷ - ۵۱ - ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۷
مرحمت خان ۲۹۰ - ۴۴۹ - ۴۵۴	۴۶۶ - ۵۷۸ - ۵۹۸ - ۸۸۲
۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۹۷۱	مخلص خان ۶۳ - ۶۵ - ۷۸ - ۹۳
مرتضی خان ۶۲ - ۶۸ - ۷۷ - ۹۳	۱۹۵ - ۲۳۱ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۴
۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۵۷ - ۲۴۹ - ۲۳۰	۳۶۰ - ۳۶۴ - ۳۹۶ - ۴۳۳ - ۴۴۰
۲۵۹ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۳۰۸ - ۳۴۱	۴۵۷ - ۴۷۷ - ۵۲۷ - ۵۳۳ - ۵۳۴
۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۴۶ - ۴۶۲	۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۶۸۳
۴۷۷ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۹ - ۵۵۴	۸۴۳ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۹۴۰ - ۹۶۲
۶۰۳ - ۶۰۶ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۹	۹۶۳ - ۹۶۸ - ۹۷۳ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۸
۶۴۷ - ۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۸	مراد بخش ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳
۸۲۴ - ۸۳۱ - ۸۵۵ - ۸۷۰ - ۸۸۲	۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۲
۹۱۷ - ۹۲۳ - ۹۴۵ - ۹۸۶ - ۱۰۳۸	۶۳ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۹۲ - ۹۹
مرزا بیگ ۵۰۰ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۵۲	۱۰۰ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۷
۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۴	۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۹
۶۸۱	۱۴۲ - ۱۶۳ - ۲۰۹ - ۲۳۶ - ۲۹۱
مرزا خان ۴۵ - ۵۱ - ۲۴۶ - ۲۸۷	۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۴ - ۴۶۳ - ۶۱۳
۴۴۱ - ۴۴۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	مراد بیگ .. ۵۰۳ - ۵۲۸ - ۹۲۳
۶۵۰ - ۶۵۳ - ۶۵۷ - ۸۵۰ - ۱۰۳۲	مراد خان ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۸۲۶ - ۸۳۲
۱۰۳۸	۸۳۸ - ۸۶۰ - ۱۰۹۳

۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۸۵ - ۹۸۶

۱۰۲۹ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۴

۱۰۳۶

محمد مقیم ۶۵ - ۷۸ - ۲۴۸ - ۳۰۱ -

۳۰۲ - ۶۸۴ - ۸۷۲

محمد منصور ۶۲ - ۷۶۲ - ۸۵۷ - ۱۰۳۵ -

۱۰۶۲

محمد منعم ۱۴۵ - ۵۱

محمد مؤمن ۶۶ - ۱۴۷ - ۷۱۴ - ۷۸۴ -

محمد مهدی ۳۹۹

محمد میرطلب ۱۴۹

محمد میروک ۲۲۳

محمد ناصر ۹۷ - ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۸۸۱ -

محمد وارث ۵۵ - ۸۴۴ - ۸۷۲ -

۹۸۱ - ۱۰۶۳ - ۱۰۸۴

محمد یعقوب ۳۴۳

محمد یوسف ۵۳ - ۲۱۰ -

محمد بیگ ۷۰۶ - ۷۱۱ -

محمد خان ۲۴۷

محمد دلزاق ۶۱۹

محمد لطیف ۸۸ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ -

محمد مراد بیگ ۵۸ - ۲۴۶ - ۵۰۳ -

۵۱۹ - ۵۳۲ - ۵۴۴ - ۷۷۹ - ۷۸۳ -

محمد معصوم ۵۱ - ۲۷۶ - ۲۷۷ -

۲۸۱ - ۸۸۱

محمد معظم ۳۴ - ۱۴۱ - ۱۲۹ - ۱۵۶ -

۱۹۱ - ۲۱۰ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۴ -

۳۹۶ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ -

۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰ - ۴۶۲ -

۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۸۴ - ۴۸۸ -

۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۶۸ -

۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۰۹ - ۶۱۴ -

۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۲۹ - ۶۳۴ - ۶۳۸ -

۶۳۹ - ۶۴۷ - ۶۸۳ - ۷۴۰ - ۷۴۹ -

۷۵۱ - ۷۵۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۷ -

۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۳ - ۸۳۶ - ۸۴۸ -

۸۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ -

۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۵ - ۸۶۹ - ۸۷۴ -

۸۷۵ - ۸۷۹ - ۸۸۷ - ۹۱۹ - ۹۲۴ -

۹۲۷ - ۹۳۵ - ۹۴۰ - ۹۵۹ - ۹۶۳ -

محمد صادق ٣٣ - ٥٥ - ٩٢ - ١٠٧ -

٢٠٦ - ٢١٥ - ٢٣٢ - ٢٤٨ - ٥٢١ -

٧٥٥ - ٨١٨ - ٩١٥

محمد صالح ١٦١ - ٢٢١ - ٢٧٦ -

٢٧٧ - ٢٧٨ - ٢٩٤ - ٣٤٧ - ٤٠٠ -

١٤٤٧ - ١٤٥١ - ٥٦٦ - ٧٨٢ - ٨٧٦ -

٨٩١ - ٩٨٩

محمد طاهر ١٤٦ - ٥٠ - ٥٣ - ٢٨٨ -

٣٠٧ - ٣٤٢ - ٨٤٦ - ١٠٢٤ -

محمد عابد ١٣٩ - ١٤١ - ٢٤٨ -

٢٧٠ - ٦٣٥ - ٧٣٤ - ٨٤٣ - ٩٦١ -

محمد عاقل ٥٣

محمد عسكري ٤٨٧

محمد علي ٢٠٧ - ٢٣٢ - ٢٤٨ - ٢٧٦ -

٣٠٧ - ١٤٥ - ٧٥٧ - ٨٥٦ - ٩٦٤ -

محمد قاسم ٢٦٨ - ٣٣٩ - ٤٠٣ -

٤٠٤ - ٨٧٢

محمد قلي ٥٥ - ٨٢٥ - ١٠٣٤ - ١٠٥٧ -

١٠٦٢

محمد کامگار ١٦٢ - ٨٥٦

محمد سلطان ١٢ - ١٤٦ - ٥٢ - ٦١ -

٦٤ - ٧٥ - ٩٢ - ١١٣ - ١١٥ - ١١٧ -

١٢٢ - ١٢٧ - ١٥٦ - ١٦٧ - ١٩٣ -

٢٢٦ - ٢٣٠ - ٢٣٢ - ٢٣٤ - ٢٣٦ -

٢٣٧ - ٢٣٨ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٥ -

٢٥٤ - ٢٦٢ - ٢٦٦ - ٢٦٩ - ٢٨٥ -

٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٩٠ - ٣٠٣ - ٣٣٦ -

٣٣٧ - ٣٣٩ - ٣٤٣ - ٣٦٩ - ٣٩٧ -

٤ - ١٤٤٥ - ١٤٧٠ - ١٤٧٦ - ١٤٧٨ -

١٤٧٩ - ١٤٩١ - ١٤٩٣ - ١٤٩٥ - ١٤٩٥ -

١٤٩٧ - ٥٠١ - ٥٠٣ - ٥٠٤ - ٥٠٩ -

٥١٠ - ٥١٧ - ٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠ -

٥٢٢ - ٥٢٧ - ٥٣٢ - ٥٣٥ - ٥٣٨ -

٥٣٩ - ٥٤٢ - ٥٤٥ - ٥٦٦ - ٦٠٢ -

محمد سليم ١٩٦

محمد شاه ١٧٦ - ١٧٧ - ٦٠١ - ١٠٤١ -

محمد شريف ٥٤ - ٦٣ - ١٣٥ - ٣٠٨ -

٣١٤ - ٣٢٤ - ٣٢٦ - ٤٠٢ - ٨٦٣ -

٩٤٣

محمد شفيع ٩٢ - ٩٢٢

۵۹۳ - ۹۸۱ - ۱۰۶۲

محمد بیگ ۵۱ - ۶۵ - ۷۷ - ۲۱۴۹ -

۲۸۸ - ۳۰۶ - ۳۲۶ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -

۱۴۲۷ - ۵۶۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۸۱۱ -

۸۵۱ - ۹۰۸ - ۹۴۳ - ۹۴۵ - ۹۴۹ -

محمد پاشا ۸۵۲

محمد تقی ۲۱۸ - ۲۴۸ - ۴۴۸ - ۷۵۵ -

۸۲۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۱۸ - ۱۰۵۷ -

محمد جعفر ۹۷۸ - ۱۰۴۹ -

محمد حسین ۲۰۰ - ۲۱۰ - ۲۱۳ -

۲۴۶ - ۴۱۷ - ۴۶۹ - ۶۲۲ - ۶۲۳ -

۶۲۴

محمد خان ۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۹۵ - ۴۲۱ -

۴۲۷ - ۵۶۷ - ۶۳۴ - ۸۱۷ - ۹۸۱ -

۱۰۴۷ - ۱۰۴۸

محمد رحیم ۶۶۲

محمد رشید ۴۵۷

محمد زاهد ۹۱۵

محمد زمان ۵۱۷ - ۵۵۴ -

محمد سعید ۸۸۲ - ۱۰۳۴ -

محمد اعز ۶۱ - ۵۱۹ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -

محمد افغان ۲۴۷

محمد اکبر ۴۳ - ۲۶۰ - ۳۰۱ - ۳۶۹ -

۳۸۷ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۵۶۳ - ۶۶۳ -

۷۱۵ - ۷۶۱ - ۸۷۹ - ۹۶۳ - ۱۰۴۷ -

محمد امین خان ۴۵ - ۵۱ - ۸۳ -

۸۴ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۴۶ - ۱۵۷ -

۲۰۱ - ۲۱۴ - ۲۲۹ - ۲۴۹ - ۲۶۷ -

۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۳۸ -

۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۲۶ - ۴۵۲ - ۴۷۴ -

۴۷۷ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۵۶۷ - ۶۲۰ -

۶۲۶ - ۶۲۹ - ۷۳۶ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -

۷۴۶ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ -

۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۲ - ۸۴۸ -

۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۵ - ۸۸۴ - ۹۱۷ -

۹۲۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۶ - ۱۰۴۰ -

۱۰۴۶ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ -

۱۰۵۹ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ -

محمد بدیع ۱۱۴ - ۱۵۸ - ۱۰۲ - ۲۳۱ -

۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۳۰۷ - ۳۵۹ -

مانگوجي ۹۸۸

مبارز خان ۱۹۵ - ۴۰۲ - ۶۳۶ - ۱۰۶۲

مبارك خان . ۴۵۴ - ۴۷۵ - ۸۷۰

محمد بيجا پوري ۱۳۹

محمد ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۷۷۲ - ۷۷۵

محمد ابراهيم ۴۵ - ۵۱ - ۳۴۳ -

۵۹۳ - ۶۶۱ - ۹۷۷

محمد اسحق ۳۴۳ - ۶۶۱

محمد اسماعيل ۴۸ - ۴۴۳ -

محمد اشرف ۸۸۵

محمد اعظم ۴۳ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۳ -

۱۲۴ - ۱۵۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -

۲۱۳ - ۲۱۸ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۸۷ -

۳۰۷ - ۳۶۹ - ۴۱۷ - ۴۲۶ - ۴۵۴ -

۴۶۶ - ۴۸۵ - ۵۶۳ - ۵۶۹ - ۵۹۲ -

۶۲۹ - ۷۴۰ - ۷۶۱ - ۸۱۶ - ۸۲۳ -

۸۳۶ - ۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۹ - ۸۷۹ -

۸۸۴ - ۹۰۸ - ۹۱۶ - ۹۱۹ - ۹۲۴ -

۹۵۹ - ۹۶۳ - ۹۸۰ - ۱۰۳۲ - ۱۰۴۷ -

۱۰۶۱

گوردھن ۶۵ - ۷۶۹ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۶

گوهر آراي بيگم ۹۵۹

(ل)

لشكر خان ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴ -

۲۱۷ - ۲۲۸ - ۵۷۴ - ۶۰۳ - ۸۷۸ -

۹۷۲

لشكر گهگهر ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳

لطف الله ۱۹۱ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۳۰۳ -

۶۷۸ - ۸۴۳ - ۹۱۸ - ۹۶۰ - ۱۰۳۸ -

لطيف بيگ ۶۶۲ - ۶۶۴

لعل چند ۶۱۹

لودي خان ۶۱ - ۷۶ - ۹۴ - ۲۱۰ -

۲۴۵ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۰۲ - ۵۲۲ -

۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۵۴ - ۵۶۴ -

۸۹۳ - ۹۰۶ - ۹۸۹ - ۱۰۱۲ -

(م) .

مالوجي ۶۶ - ۷۱ - ۹۲ - ۱۵۸ - ۳۹۶ -

۴۳۴ - ۵۵۵ - ۵۹۴ - ۷۵۱ -

مان سنگه ۱۵۸ - ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۳۳۶ -

۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۳۵ - ۸۵۷ - ۸۸۵ -

کاشي ۴۰۱۱	۳۴۷ - ۴۲۰ - ۷۵۱ - ۱۰۵۴
کاگر خان ۲۱۸ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹	۱۰۵۵
۸۵۶	قطب الملك ۲۹۸ - ۴۴۰ - ۵۶۸
کالي افغان ۹۳	۱۰۰۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹
کام کار خان ۱۴۱ - ۲۴۷ - ۳۰۷	قلعه دار خان ۴۸ - ۴۵۹ - ۴۷۱
۳۴۶ - ۴۵۶ - ۷۵۱ - ۹۱۷ - ۱۰۶۱	۸۳۴ - ۸۷۰ - ۸۸۵
کامل بیگ ۸۸۵ - ۲۴۸	قلندر ۳۰۸ - ۸۴۴ - ۹۶۰
کامل خان ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴	قلندر بیگ ۱۲۷
۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۲	قلندر سلطان ۶۰۷ - ۸۴۲
کامیاب ۱۴۱	قلي بیگ ۵۹۴
کب اندر ۸۸۲	قلیچ بیگ ۶۰۵
کب اندر هندي ۸۱۸	قلیچ خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۹۷ - ۳۹۴ - ۴۷۱
کب راي ۵۸	قلي خان ۴۶۶ - ۴۷۵ - ۴۸۶ - ۵۰۴
کبیراي ۸۸۲	۷۶۵ - ۸۶۰
کپتان مور ۹۵۲	قوج علي ۲۷۶
کرم افغان ۲۳۷	قور خان ۵۹۴
کرم سنگه ۸۸۵ - ۸۱۸	قیام خاني ۲۹۰
کرن رانهور ۸۹۱ - ۱۰۱۵	(ک)
کرن کچیبي ۵۲ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۴۷	کار طلب خان ۵۵ - ۶۲ - ۷۶ - ۱۲۸
کشن سنگد ۱۴۹ - ۲۴۷ - ۴۷۳	۵۹۷ - ۱۰۵۰

۱۰۰۴ - ۱۰۱۰ - ۱۰۲۰ - ۱۰۴۶ -

۱۰۵۲

قبيح بيگ ۹۱۸

قدر انداز خان ۵۲۱

قراول خان ۵۵۵ - ۷۰۸ - ۷۸۳ -

۷۸۹ - ۷۹۳ - ۸۰۳ - ۹۴۵

قزل باش خان ۶۳ - ۹۳ - ۲۴۰ -

۲۴۵ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۳۲۶ - ۴۸۶ -

۵۱۳ - ۵۲۴ - ۵۳۳ - ۵۶۶

قطب الدين خان ۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -

۲۰۲ - ۳۳۸ - ۳۴۷ - ۵۶۴ - ۶۱۸ -

۶۴۷ - ۶۶۲ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -

۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۸۲۷ -

۸۷۱ - ۸۸۸ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۸۹۷ -

۹۸۳ - ۹۸۶ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۲ -

۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۳ -

۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ -

۱۰۱۳ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۲۳ -

۱۰۳۶ - ۱۰۴۶

قطب کاشي ۲۴۸ - ۲۶۸ - ۳۰۷ -

۱۴۹۱ - ۵۱۱ - ۵۶۴ - ۵۷۳ - ۵۷۴ -

قاضي اسلم ۹۱۵

قاضي عبدالرحمن ۱۰۳۵

قاضي عبد الوهاب ۲۳۲ - ۳۹۹ - ۴۰۴ -

۴۴۲ - ۴۵۸ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۴۹۱ -

۵۹۵ - ۶۴۴ - ۸۳۳ - ۸۴۴ - ۸۸۲ -

قاضي عارف ۸۷۴

قاضي قربان .. ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ -

قاضي نظامي ۵۳ - ۴۸

قباد ۸۵ - ۹۵ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۴۸ -

۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -

۲۸۲ - ۲۹۰

قباد بيگ ۱۶۳ - ۲۴۸ - ۲۹۰ - ۳۰۷ -

۴۴۲ - ۶۱۳

قباد خان ۹۵ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۲۷۲ -

۲۷۳ - ۲۸۲ - ۲۹۰ - ۴۶۶ - ۴۸۵ -

۶۲۳ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۶۳۷ -

۷۴۱ - ۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۶۴ - ۸۶۸ -

۸۷۱ - ۸۹۰ - ۸۹۲ - ۸۹۶ - ۹۰۳ -

۹۸۶ - ۹۹۰ - ۹۹۲ - ۹۹۶ -

فیض الله خان ٩٦ - ١١٣ - ١١٩ -	فرخ فال ٨٥٦ - ٩١٨
١٢٩ - ٢٠٧ - ٣٠٧ - ٣٢٦ - ٣٣٤ -	فرهاد بیگ ٢٤٩ - ٢٦٨ - ٢٨٧ -
٣٤٥ - ٣٩٦ - ٤٠٠ - ٤١١ - ٤٤٠ -	٢٨٨ - ٣٠٧ - ٤٣٠ -
٤٥٦ - ٤٦٢ - ٥٩٣ - ٦٧٣ - ٧٦٥ -	فرهاد خان ٥٢٨ - ٥٣٦ - ٥٣٨ - ٥٥٥ -
٨١٧ - ٨٢٨ - ٨٤٣ - ٨٥٦ - ٨٥٨ -	٦٨٩ - ٧٠٧ - ٧٠٨ - ٧١٨ - ٧٨٣ -
٨٧٠ - ٨٧٥ - ٩٦٠ - ٩٦١ - ٩٦٦ -	٧٨٤ - ٧٨٥ - ٧٨٦ - ٧٨٩ - ٧٩٠ -
١٠٣٨	٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣ - ٨٨٠ - ٩٤٧ -

(ق)

قابل خان ٢٤٩ - ٢٦٨ - ٣٠٨ - ٣٤٧ -	فریدون حسین ٩٧٨
٤٢٠ - ٤٥١ - ٧٥١ -	فضل الله خان ١٦٦ - ٢٣٧ - ٣٠٧ -
قادر ٢٩١ -	٣٤٧ - ٣٩٩ - ٤٠٢ - ٤١٨ - ٤٢٧ -
قادر داد ٦٢ - ٩٢ - ٢٤٥ - ٢٦٩ -	٤٦٨ - ٤٥٦ - ٤٦٢ - ٥٩٣ - ٦٤٧ -
٣٥٨ - ٣٩٨ - ٥١٣ - ٦٣٥ - ١٠٢٣ -	٦٧٣ - ٦٧٥ - ٧٦٥ - ٨٥٦ - ١٠٦١ -
٩٠٢٧ - ١٠٢٩ - ١٠٣٠ -	فقیر الله ٧٨
قاسم ٢٤٧ - ٣٩٩ - ٤٠٤ - ٤٤٢ - ٤٨١ -	فوجدار خان .. ٣٤٢ - ٦٢٥ - ٨٦٦ -
٤٨٨ - ٤٩١ - ٥١١ - ٥٥٤ - ٦٠٦ -	فولاد خان .. ٨٦٦ - ٩٦٩ - ٩٧١ -
٦١٩ - ٦٢٦ - ٦٢٨ - ٩١٨ -	فیروز خان ٤٦٠ - ٤٧٥ - ٧٦٧ - ٨٤٦ -
قاسم خان ٣٣ - ٤١ - ٥٦ - ٦٤ - ٦٥ -	٨٧٥ - ٩٤٨ - ١٠٦٨ -
٧٢ - ٩٦ - ١١٥ - ١٢٧ - ١٧٦ -	فیروز میروانی ٩٦ - ٢٠٥ - ٣١٣ - ٣٢٥ -
١٧٧ - ٢٢٥ - ٢٤٢ - ٤٨١ - ٤٨٨ -	٤٠٩ - ٤١١ - ٤١٧ - ٤٢٧ - ٨٤٦ -

عماد الدین ۶۶۰

عہد و ترین ۲۸۷ - ۲۷۰ - ۲۴۷ ..

عزایت اللہ ۸۸۱

عزایت خان ۹۲ - ۹۳ - ۱۳۰ - ۲۰۳ -

۲۶۸ - ۳۱۴ - ۳۲۹ - ۴۰۵ - ۴۵۱ -

۸۳۲ - ۸۶۱ - ۸۸۵

عیسی بیگ ۳۴ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۳ -

۱۰۷

(غ)

غازی افغان ۸۰۲

غازی بیجاپوری ۶۲ - ۷۶

غازی بیگ ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۲۵ ..

عالب ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۸۷۱ - ۹۸۸ -

۹۸۹ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۹

غریب داس ۱۰۷ - ۱۳۹

غضنفر خان ۹۵ - ۱۱۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷ -

۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ -

۸۵۳ - ۹۵۹ - ۹۶۴ - ۱۰۴۸

غلام محمد ۵۳ - ۳۰۵ - ۳۳۹ - ۴۷۵

غیاث الدین ۸۵۱ - ۸۸۰ - ۱۰۵۷

۷۸۲ - ۸۱۲ - ۹۱۴

عسکری خان ۸۴

عطاء اللہ ۶۹۹

عظام خان ۶۷۶

عظیم الدین ۸۷۴

عقیدت خان ۲۹۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ -

۷۹۶

علاء الدین ۵۱۷

علی نقی ۱۳۵

علی خان ۴۰۱

علی عادل خان ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ -

۵۹۲ - ۶۲۶

علی عرب ۵۸۶ - ۶۴۷

علی قلی ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۳۵ - ۲۴۶ -

۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۳۴ - ۵۵۵ -

۷۴۲ - ۷۶۳ - ۸۸۵

علی مردان خان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۳۲ -

۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۲۰ -

۴۲۶ - ۴۶۰

علی یار ۵۸۶

١٠٦٤	٦٧٣ - ٧٦٣ - ٨١٤ - ٨١٧ - ٨٤٣
عبد المجيد ٢٩١ - ٢٤٩	٨٨٠ - ٩٨١ - ١٠٤٧ - ١٠٥٥
عبد النبي ٩٦ - ١١٥ - ١٢٧ - ١٣١	١٠٦٢
٢٤٧ - ٢٤٠ - ٢٤٣ - ٥٧٣ - ٩٤٠	عبد الرسول ٢٤٦ - ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٥٣٣
٩٦٦ - ٩٧٨ - ١٠٩٨	٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٥ - ٨١٨ - ٩٩٠
عبد الواحد ١٠٥٤	عبد العزيز خان ١٤٠ - ٦٢٨ - ٦٣٧
عبد الوهاب ١٦١	٦٣٨ - ٦٦٢ - ٦٧٣ - ٧٣٨ - ٨٤١
عبد الله ١٩٨ - ١٤٧٣ - ٥٩٦ - ٥٩٧	٨٤١ - ٨٥٩ - ٨٦٣ - ٨٦٤ - ١٠٣٥
٦٠٣ - ٧٤٣ - ٧٥٨ - ٨٦١ - ٩١٤	١٠٤٩ - ١٠٥٠ - ١٠٦٣
٩٥٨ - ٩٦٠ - ٩٨٩ - ١٠٥١	عبد الكريم ٩٤٦
عرب خان ١٠٦٠	عبد الله ٨٧٢
عرب شيخ ٢٤٩ - ٨٥٦ - ٩٦٠ - ٩٨١	عبد الله بيگ ١٤٧ - ٥١ - ١٣٢ - ١٤٨
عزت خان ١٨٠ - ٣٠٢ - ٣٤١ - ٥٩٣	١٨٩ - ١٩٦ - ٢١٢ - ٢٤٦ - ٢٤٨
١٠٦٥	٢٨١ - ٣٠٨ - ٨٥٢ - ٩٨١
عزیز ٩٩٨	عبد الله خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ١٣١
عزیز الدین ٧٤٣ - ٩٠٨ - ١٠٣٤	١٣٨ - ٢٤٩ - ٢٨٨ - ٣٠٨ - ٤٠٢
عزیز الله ١٤٨٧ - ٦٦٢ - ٦٦٣ - ٧٦٧	٥٢٧ - ٥٤٠ - ٥٤٥ - ٥٦٥
٩٦٤	٦٥٠ - ٧٤٣ - ٧٦٢ - ٨١٨ - ٨٥٨
عسکر خان ٩٥ - ٣١٣ - ٣٢٦ - ٣٣٤	٨٦١ - ٨٧٢ - ٨٧٤ - ٩١٤ - ٩١٧
٣٤٢ - ٦٢٥ - ٦٢٧ - ٦٦١	٩٨٩ - ١٠٣٥ - ١٠٥١ - ١٠٦٣

- ٢٩٥ - ٢٩٩ - ٢٥٦ - ٢٥٢ - ٢٥١

- ٣٢٨ - ٣٢٧ - ٣٢٩ - ٣٢٨ - ٢٩٩

- ٣٥٩ - ٣٥٩ - ٣٦٢ - ٣٦١ - ٣٥٩

- ٥٧٠ - ٥٢٢ - ٤٨٢ - ٤٦١ - ٤٢٤

- ٥٩٨ - ٥٩٦ - ٥٧٩ - ٥٧٦ - ٥٧٥

- ٨٤١ - ٧٣٩ - ٧٣٣ - ٦٩٤ - ٦٤٦

- ٨٤٥ - ٩٧٥ - ٩١٤ - ٨٤٥

عباد الله ٣٠٧

عباس ٢١٣ - ٢١٥ - ٢٤٩ - ٢٧٠ - ٣٠٧

٦٠٧

عبد الباري ٦٢ - ٩٢ - ٢٤٥ - ٢٩١

- ٥٥٥ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢ - ٧٧٣

عبد الحميد ١٦٣

عبد الرحيم ٥٣ - ١٠٤ - ١٢٨ - ١٤٥

- ١٤٥٧ - ٨٥٦ - ٩١٥ - ٩٦١ - ٩٦٤

- ٩٦٦ - ١٠٣٣ - ١٠٤٢ - ١٠٤٥

١٠٥٢ - ١٠٥٤

عبد الرحمن ٥٥ - ٦٢ - ٧٦ - ٢٥٠

- ٢٥٧ - ٢٩٦ - ٣٠٧ - ٣٢١

- ٣٩٥ - ٣٩٨ - ٤٢٠ - ٤٧٥ - ٦٣٤

- ١٤٠٣ - ٩٠٩ - ٧٦٢ - ٨٤٦ - ٨٥٥

١٠٤٧ - ١٠٤٩ - ١٠٥٦

عادل خان ٨٣ - ٢٩٨ - ٣٩٧ - ٤٠٥

- ٤١٥ - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤٢٦ - ٤٧١

- ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٩ - ٥٩٦ - ٥٩٨

- ٦٣٤ - ٧٦٧ - ٨٥٠ - ٨٥١ - ٨٥٧

- ٩٠٦ - ٩٠٧ - ٩٠٩ - ٩١٢ - ٩١٩

- ٩٢٤ - ٩٧٢ - ٩٨٨ - ٩٩٠ - ٩٩٧

- ١٠٠٢ - ١٠٠٦ - ١٠٠٧ - ١٠٠٧ - ١٠١٩

- ١٠٢٩ - ١٠٣٦ - ١٠٤٧ - ١٠٤٩

١٠٥٦

عادل خان ٤٤ - ١٩٤ - ١٠١ - ١٠٦ - ١٤١

- ١٤٧١ - ١٤٧٨ - ٦٢٥ - ٦٣٠ - ٨٤٣

٨٥١ - ٩٨١ - ١٠٤٧

عالم خان ٨٨٥ - ٦٢٥

عالم سنگه ٧٧

عالم گير ١١ - ٢٥ - ٢٦ - ٥٦ - ٦٣

- ٦٤ - ٦٨ - ١١٢ - ١١٦ - ١٣٣

- ١٢٩ - ١٥١ - ١٥٤ - ١٨٣ - ٢٠١

- ٢١٢ - ٢٢٠ - ٢٢٤ - ٢٢٦ - ٢٢٧

عورت سنگه ۶۵۴

(ض)

ضیاء الدین ۸۷۵

(ط)

طاهر خان ۹۵-۱۱۳-۱۲۰-۱۴۷-

۱۸۶-۱۸۸-۲۰۷-۲۱۲-۲۴۹-

۲۹۰-۳۰۶-۳۰۸-۳۴۱-

۴۰۲-۴۰۴-۴۷۴-۵۶۴-۶۰۴-

۶۱۸-۶۱۲-۷۴۱-۸۱۷-۸۲۰-

۸۲۲-۸۵۵-۸۵۶-۸۶۰-۸۸۰-

۸۸۴-۹۶۰-۹۸۱

طلب خان .. ۵۹۶-۷۴۳-۹۷۶

طیب خواجه .. ۶۰۵-۶۱۹

(ظ)

ظفر خان ۹۶-۱۱۵-۲۳۶-۳۴۶-

۴۰۰-۴۰۵-۴۵۱-۴۶۴-۶۲۹-

۸۳۲

ظلال الحق .. ۳۷۰-۱۰۶۲

(ع)

عابد خان ۵۵-۷۶-۲۴۸-۳۰۷-

صالح بیگ ۲۴۸

صالح خان .. ۸۸۰-۹۶۴-۱۰۶۱-

صف شکن خان ۶۳-۶۸-۸۰-۹۲-

۱۳۱-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۷-۱۸۴-

۱۸۷-۱۸۸-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۳-

۲۰۴-۲۰۸-۲۶۱-۲۷۱-۲۷۲-

۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-

۲۸۳-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۶-۳۱۴-

۳۱۵-۳۲۶-۳۳۴-۳۹۶-۴۶۲-

۴۸۵-۶۳۴-۶۶۰-۷۵۱-۷۶۲-

۷۶۵-۸۲۲-۸۳۸-۸۴۳-۸۴۶-

۸۵۲-۸۸۰-۹۸۶-۱۰۳۷-

صفی خان ۲۹۲-۳۴۶-۴۱۸-

۴۴۲-۵۹۳-۶۳۷-۷۴۳-۷۵۱-

۷۶۳-۸۷۸-۹۷۳-۱۰۳۷-

۱۰۴۳

صفی میرزا ۹۸۴

صلاحت خان .. ۱۷۲-۱۹۹-

صالح الدین ۶۲۳

شیخ عید المجید	۵۲۹
شیخ عبد الملك	۸۷۲
شیخ عبد الوهاب	۸۱۸-۷۵۶-۲۳۲
	۸۶۱
شیخ فرید	۳۰۷-۱۹۲-۱۹۱
شیخ قطب	۸۵۷-۶۲۰-۱۴۸۸-۳۹۷
	۸۶۱
شیخ کتب ؟	۲۱۸
شیخ محبوب محمد	۴۵۹
شیخ محسن	۸۳۲
شیخ محمد اشرف	۸۸۵-۸۵۷
شیخ محمد حیات	۵۱۳
شیخ محمد سعید	۵۹۵-۲۹۳
شیخ محمد مالا	۸۸۱-۸۸۳-۸۸۶
	۱۰۴۸
شیخ محمد معصوم	۲۹۳
شیخ محمد یوسف	۸۱۸
شیخ مصري	۸۶۱
شیخ معظم	۱۰۶-۹۶
شیخ موسی	۹۲۶-۴۲۸
شیخ میتر	۱۱۷-۹۸-۹۲-۶۸-۵۳
	۱۳۸-۱۴۲-۱۵۶-۱۵۸-۱۶۰
	۱۶۷-۱۹۵-۲۰۸-۲۱۲-۲۱۷
	۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵
	۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲
	۲۸۳-۲۹۲-۲۹۵-۳۰۳-۳۰۴
	۳۰۶-۳۱۵-۳۱۶-۳۲۱-۳۲۲
	۳۲۴-۳۲۵-۳۳۲-۳۴۴-۳۶۱
	۷۴۳-۸۵۶-۹۷۷
شیخ ولي فریلي	۲۵۷-۲۵۲-۲۵۰
	۲۶۱-۲۶۳
شیر فغان	۲۸۷
شیر بیگ	۴۴۲
شیر حاجي	۹۳۳
شیر سفته	۱۹۲-۴۴۱-۴۹۷-۸۴۳
	۸۴۷-۸۹۱
(ع)	
صاحب قران ثاني	۲۵
صادق محمد	۲۹۸
صالح بهادر	۸۴۷

شیخ قاتار ٦٥٧-٦٥٣	شیشور خان ١٩٥-٣٤١-١٤٩
شیخ بهاءالدین ٤٨٧	١٤٤٢-١٤٧١-١٤٨٧-٦١٤٧-٨٣٤
شیخ جمال ٨٥٧	١٠٤٢-١٠٤٥-١٠٤٦-١٠٥٢
شیخ حسین ٩١٨	١٠٥٣-١٠٥٤-١٠٥٥-١٠٥٦
شیخ حمید ٥٣٤-٥٣٣	١٠٥٨-١٠٦٠
شیخ خان محمد ١٠٦	شهاب الدین ٢٤٩
شیخ سعدالله ٨٥٩	شهابت خان ٣٠٥-٣٤١-١٤٥٧
شیخ سلیم ٣٤٠	٩٤٧-٨٣٤
شیخ صفی ٦٥٩-٦٥٧	شهباز خان ١٤٨-١٩٧-١٤٦٤-١٤٧٥
شیخ ظریف ٢٥١-٢٥٢-٢٤٧	٦٢٥-٧٥٧
٣٠٨-٢٦١	شہسوار بیگ ١٨٦-٢٠٣-٣٠٨
شیخ عباس ١٤٤-١٤٧-١٥١٧	٣٣١-٣٣٢-٦٢٦
شیخ عبدالحمید ٩٨٩	شہسوار خان ٩٩٠-١٠٣٤-١٠٣٨
شیخ عبدالرحیم ٢٧٥	شیخ ابوالفضل ٣٨٧
شیخ عبدالسلام ٦٨٠	شیخ احمد ٩٥٧-٥٩٥
شیخ عبدالعزیز ٦٢-٧٤-٧٧-١٤١	شیخ احمد سرهندي ٣٩٣-٥٩٥
شیخ عبدالقوي ٥٤-٩٤-٢٣١	شیخ الله داد ٨٧٢
٢٤٨-٣٠٧-٣٩٩-٦١٩-٦٥٧	شیخ برهان ٥٩٧
شیخ عبدالکریم ٢٢٠-٤٠٣-٣٤٣	شیخ بدهو ٧٦٣-٦٤٦-٦٤
شیخ عبدالله ٨٥٧-٨١٨-٦٢٠	شیخ پیر محمد ٨٨١

شاه یوسف ۸۶۹-۸۶۶-۸۶۵-۵۸۲-۵۸۰
 شایسته خان ۸۹۳-۸۹۱-۸۸۸-۸۸۷
 شجاع ۹۰۵-۹۰۳-۸۹۹-۸۹۸
 ۱۰۳۸-۱۰۳۶

شجاعت خان ۵۴-۶۷-۷۶-۹۲
 ۹۱۳-۹۱۱-۹۰۹-۹۰۷-۹۰۶
 ۹۸۸-۹۶۷-۹۱۹-۹۱۷-۹۱۴
 ۱۰۲۱-۱۰۰۲-۱۰۰۰-۹۹۶-۹۹۲

۱۰۵۱-۱۰۳۳
 (ش)

۴۰۵-۲۴۷

شجاع خان ۲۴۰-۲۶۸-۳۰۶-۴۱۸
 ۸۵۶

شرزه ۴۷۵-۳۰۱

شرزه خان ۹۲-۲۰۸-۲۰۹-۳۰۴

۸۹۱-۸۷۱-۵۸۰-۳۳۹-۳۰۷

۱۰۱۳-۹۸۹-۸۹۳

شرزه راو ۹۸۹

شرزه مهدی ۱۰۱۰-۹۹۶

شرف خان ۴۶۵-۲۹۰-۲۴۶

شفقت الله ۱۲۷

شفیع خان ۹۸۶

شمس الدین ۴۵-۴۷-۵۴۰-۵۸۱

۷۹۶-۵۸۷-۵۸۵-۵۸۳-۵۸۲

شاد خان ۱۹۳

شاه بیگ خان ۴۴-۶۵-۷۸-۲۴۷

۴۳۳

شاهزاده دانیال ۴۳۳

شاهزاده مراد ۸۸۵

شاه قلی چیله ۴۸۶-۴۶۶-۴۵۶-۵۱

۹۷۷-۸۸۵-۷۶۰-۶۲۶

شاه نواز خان ۲۹-۴۵-۵۱-۵۲

۳۲۳-۲۹۹-۲۹۶-۲۰۹-۱۶۰

۸۶۴-۸۵۲-۴۲۰-۳۳۹-۳۲۵

۸۷۶

سیدی سنبل ۱۰۱۲

سیدی فولاد ۵۶۷

سیدی کامل ۸۸۶ - ۸۸۲

سیدی مسعود ۹۹۸

سیف الله ۵۰۰ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۱۰۶۴

سیف بیجا پوری ۶۳ - ۱۶۳ - ۲۴۹ -

۲۸۸

سیف الدین ۷۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۴۲۷ -

۶۶۳ - ۷۴۲ - ۷۶۵ - ۸۷۰

سیف خان ۹۲ - ۱۶۳ - ۱۹۵ - ۲۱۳ -

۲۲۱ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲ - ۲۶۳ -

۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۳۴۲ - ۳۴۵ -

۴۱۵ - ۴۲۸ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۴۰ -

۴۸۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۳۷ - ۶۴۲ -

۶۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۸۲۶ - ۸۳۲ -

۸۳۹ - ۸۴۳ - ۸۷۷ - ۹۲۱ -

۹۲۳ - ۹۵۶ - ۹۶۰ - ۹۶۵ - ۹۶۶ -

۱۰۴۹

سیدوا ۴۱۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۹ -

۱۰۴۸

سید میر ۶۲ - ۹۲ - ۱۵۹ -

سید میرزا ۳۴۶ - ۵۳۴ - ۷۱۳ - ۷۶۷ -

سید ناصر خان ۱۰۴

سید نجات خان ۹۶ - ۹۵۷ - ۹۸۹ -

۱۰۳۸

سید نصیر الدین ۴۵ - ۶۱ - ۹۲ - ۱۴۸ -

۲۰۳ - ۳۱۴ - ۳۴۲ - ۴۱۹ - ۵۲۷ -

۵۳۴ - ۵۴۵ - ۶۸۱ - ۶۹۷ - ۷۰۰ -

۷۶۷ - ۱۷۱۳

سید نور العینان ۹۶ - ۲۴۵ -

سید هدایت الله ۱۱۲ - ۲۱۳ - ۲۴۸ -

۵۹۴

سید یادگار حسین ۲۴۶ - ۱۰۶۱ -

سید یحیی ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۶ -

سید یوسف ۶۲ - ۶۸۱ -

سیدی احمد ۸۵۹

سیدی بال ۶۲۶

سیدی جوهر ۶۴۶

سیدی ریحان ۱۰۱۰

سید عرب ۲۷۰
سید عزت خان ۱۸۰ - ۲۰۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰

سید محمد ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۹۷ - ۵۹۴
۴۱۶ - ۴۲۷ - ۴۸۷ - ۵۶۶ - ۵۹۴

۶۲۰ - ۶۳۶ - ۷۱۸ - ۷۳۴ - ۸۶۱ - ۸۶۱

۹۰۲ - ۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۶۱ - ۹۶۱

۱۰۶۲

سید محمد جواد ۹۰۳

سید محمد صالح ۶۲۶ - ۵۶۶

سید محمد قنوجی ۱۰۶۲

سید مسعود ۲۰۷ - ۲۴۹ - ۲۶۸ - ۲۸۸ - ۲۸۸

۳۰۷ - ۴۰۳ - ۴۵۴

سید مصطفی ۴۵۱

سید مظفر ۶۱ - ۹۲ - ۱۲۹

سید مظفر خان ۰۱۲ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۲۹۱

۵۲۲ - ۵۳۳

سید مقبول عالم ۹۶ - ۱۴۷ - ۱۹۱ - ۱۹۱

۹۹۹

سید منصور ۶۳ - ۹۳ - ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۴۸

۱۹۰ - ۲۰۸ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۳۳۷ - ۳۳۷

سید منور ۹۶ - ۵۷۲ - ۸۰۶ - ۸۹۱ - ۸۹۱

۹۸۸ - ۱۰۰۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۸

سید علی ۸۲۶ - ۸۳۴ - ۸۸۱ - ۹۱۸ - ۹۱۸

۹۸۸ - ۹۸۹ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۵

سید علی اکبر ۱۴۹ - ۲۴۶ - ۲۸۸ - ۲۸۸

۳۰۷ - ۶۳۵ - ۹۸۹ - ۹۸۹

سید عنایت الله ۸۸۱

سید فیروز ۱۶۱ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۰۹ - ۲۰۹

۱۰۵۴

سید فیروز خان ۱۳۹ - ۱۴۹ - ۲۴۰ - ۲۴۰

۲۶۹ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۸

سید قاسم ۲۵۷ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۳۰۳

۳۰۵

سید قطب عالم ۲۴۷ - ۵۶۶

سید قلی ۵۲۷ - ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۵۰ - ۵۵۰

۵۵۲ - ۵۵۷ - ۵۶۱ - ۵۶۱

سید کرم الله ۲۴۶

سید کمال الدین ۱۰۶

سید لطف علی ۱۴۹ - ۱۴۹

سید شیرخان ۶۵-۹۶-۱۱۵-۲۱۵-

۸۷۶-۲۶۹-۲۴۵

سید شیرزمان ۴۷-۵۴

سید شیرمحمد .. ۵۶۷-۸۷۲

سید صادق ۶۸۷

سید صدر جهان ۸۵۱

سید صلابت خان ۱۷۰-۱۷۲-۱۹۸-

۱۹۹-۲۶۹-۶۰۵

سید عالم ۲۳۹-۲۵۲-۲۵۷-۲۶۰-

۵۰۵-۵۰۶-۵۱۱-۵۱۴-۵۱۷-

۵۵۰-۵۵۲-۵۵۴-۵۵۷-۵۶۱-

سید عبدالجلیل .. ۲۲۵-۲۸۵

سید عبدالرحمن ۴۸-۵۵-۸۸۳-

۸۸۶

سید عبدالرزاق ۲۷۴

سید عبدالرشید ۱۵۴

سید عبدالرؤف ۶۲۶

سید عبدالعزیز .. ۶۶۱-۱۰۰۲

سید عبدالله ۸۸۳-۸۸۶

سید (میر) عبدالعبد .. ۸۵

سید خان جهان .. ۱۹۶-۱۹۷

سید دلاورخان ۲۲-۹۳-۹۸-۱۰۷

سید دلیر خان ۱۳۹

سید راجن ۲۵۱-۲۵۲

سید زبردست ۲۴۶

سید زید ۱۰۳۵

سید زین العابدین ۳۰۶-۶۳۵-۸۹۱-

۸۹۳-۹۸۹-۱۰۳۴-۱۰۳۸

سید سالار خان ۱۲-۶۵-۳۴۶-

۵۲۷-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۷-۶۸۱-

۷۸۹-۷۹۱-۷۹۲-۸۰۲

سید سلطان ۸۴۰-۸۴۳-۸۷۰-۸۷۶-

۸۸۰-۱۰۴۶-۱۰۵۹

سید شاه خان ۶۵

سید شاه محمد ۵۱-۵۵

سید شجاعت خان ۱۴۹-۱۷۷-۳۴۵-

سید شمس ۲۴۶

سید شهابت خان ... ۶۲۵

سید شیخ ۸۷۲

سید شیخن ۱۰۷

سید بیادر ۹۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۹۳ -	۸۹۸ - ۹۰۹ - ۹۸۹ - ۹۹۳ - ۹۹۹ -
۳۰۸ - ۴۰۵ - ۴۴۳ - ۴۴۹ - ۵۷۲ -	۱۰۱۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۶ -
۶۰۵	سورجمل .. ۱۹۲ - ۳۰۶ - ۳۳۱ -
سید قاتار ۲۴۹ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۸ -	سوننگه ۷۷ - ۵۵ -
۳۰۷ - ۴۰۰ - ۵۴۱ - ۶۵۳ - ۶۵۷ -	سپاسنگه ۵۵ -
۷۱۳	مهراب خان .. ۴۵۴ - ۸۶۴ - ۸۸۵ -
سید تاج .. ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰ -	میداد خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۳۲۴ -
سید تاج الدین ۵۳۶ -	۳۳۴ - ۳۴۶ - ۳۸۰ - ۴۱۸ -
سید جعفر ۴۱۸ - ۵۶۶ - ۶۰۶ -	سید ابراهیم ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۴ -
۸۳۳ - ۸۶۱ - ۸۸۱ -	۳۶۷ - ۹۶۴ - ۱۰۶۱ -
سید جلال ۲۶۹ - ۴۱۱ - ۴۱۸ - ۴۸۷ -	سید ابو محمد ۳۴۹ -
۵۶۶ - ۶۳۶ - ۷۵۵ - ۸۳۲ -	سید احمد ۱۷۶ - ۲۴۶ - ۲۹۹ - ۴۱۱ -
۸۶۱ - ۸۷۲ -	سید اختصاص خان باره ۶۸۳ - ۹۴۷ -
سید جان ۱۹۳ - ۶۱۹ - ۸۸۰ - ۹۶۴ -	سید اسمعیل ۱۰۶ -
سید جوان ۲۷۴ - ۲۷۵ -	سید اشرف ۴۰۵ -
سید حامد ۲۴۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ -	سید انور ۸۶۲ - ۱۶۱ -
۴۸۶ - ۶۱۹ - ۹۱۸ -	سید بابزید ۱۰۶ -
سید حسن ۵۵ - ۶۲ - ۹۲ - ۱۳۹ -	سید بدایت الله قادری .. ۸۵۷ -
۱۴۰ - ۴۸۷ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۸۵ -	سید بدیع الدین ۲۴۱ -
سید حسین ۵۹۵ - ۶۲۰ -	سید بهار .. ۶۲ - ۳۹۹ - ۴۴۳ -

سلطان حسین ۶۵ - ۹۵	مرحمت ۱۴۵۲ - ۱۴۵۵ - ۱۰۲۴ - ۱۰۵۵
سلطان علي عرب ۵۸۶	مزاوار خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -
سلطان مسکندر ۱۰۳۹	۱۴۶۸ - ۸۱۴۳ - ۸۵۱ - ۸۸۰
سلطان محمد ۱۰۳۵	سعادت خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ -
سلطان یار ۱۰۷	۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۴۰ - ۲۳۶ - ۴۰۰ -
سلیمان ۲۵ - ۳۴	۴۳۴ - ۴۴۲ - ۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴
سلیمان بے شکوہ ۳۰ - ۳۲ - ۸۰۶ -	سعد اللہ خان ۱۶۱ - ۲۴۸ - ۳۰۳ -
۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۱ -	۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴
۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -	سعید ۷۶۳ - ۷۶۲
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -	سعید جعفر ۸۳۲
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ -	سعید اے خوشنویس ۸۷۲ - ۸۸۲ -
۲۰۰ - ۲۱۳ - ۳۰۳ - ۴۲۱ - ۶۰۰ -	۹۸۲
۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۱۰۰۹ -	سعید خان ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۹۵ - ۳۳۹ -
سندھاجی ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۶۳ - ۹۶۹ -	۱۴۱۹ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۷ - ۱۴۸۷ - ۵۹۳ -
۹۷۰ - ۹۷۱ - ۱۰۰۹ -	۷۶۲
سنجر ۲۶۱۴ - ۲۹۰	سعید اللہ ۸۸۱
سندر داس .. ۲۴۶ - ۲۸۸ - ۳۳۸	سکت (مسکت) سنگہ .. ۳۳۱
سوہیکرن ۶۳ - ۹۳ - ۱۵۷ - ۲۴۹ -	سکندر ۶۳ - ۷۱۴ - ۱۴۸ - ۲۱۴۵ - ۲۹۱ -
۲۶۸ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ -	۱۰۰۰ - ۱۰۰۱
۵۶۵ - ۶۳۱ - ۶۳۵ - ۸۹۱۴ - ۸۹۵ -	سلطان یدگ ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۸۷ - ۴۵۶ -

- زین الدین ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۴۹۳ -
 ۵۰۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
 ۵۵۸
 زین العابدین ۳۰۶ - ۵۰۴ - ۵۱۵ -
 ۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۲۲ - ۸۸۹ -
 ۱۰۲۷ - ۱۰۵۷ -
 زینت النساء بیگم .. ۳۶۸ - ۴۸۹
 (س)
 سادات خان ۴۵ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ -
 ۲۴۷ - ۱۷۱ - ۲۸۹ - ۸۷۰ - ۱۰۵۰ -
 سارنگ دهر .. ۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۸۶ -
 ساقی بیگ
 ۸۱
 سالار خان ۳۴۶ - ۴۱۹ - ۵۲۷ - ۵۴۰ -
 ۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۴۷ -
 ساهو بهونسله ۵۷۵
 سبجان قلی خان ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۶۰۵ -
 ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۸۱۴ - ۸۴۸ -
 ۸۸۶ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۳ -
 سبک سنگه سیسودیہ ۲۱۱ - ۲۳۷ - ۳۰۶ -
 ۹۴۷
 سپہ دار خان ۶۲
 سچان سنگه ۷۰ - ۱۰۶ - ۲۴۶ - ۲۶۷ -
 ۵۴۶
 سراج الدین ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۱۷ -
 ۵۴۴ - ۵۵۴
 سرام خان ۶۲۶ - ۶۴۴
 سرانداز خان ۴۴۷ - ۷۰۸ - ۷۷۸ - ۷۷۹ -
 ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۴ -
 ۸۰۴ - ۹۴۵
 سرباز خان ۱۰۳۸
 سربند خان ۹۶ - ۱۱۳ - ۸۱۷ - ۹۱۵ -
 ۹۱۹ - ۹۶۰ - ۹۷۶ - ۱۰۳۷ -
 سردار خان ۶۱۴ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -
 ۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۳۴۵ - ۴۰۳ -
 ۴۱۱ - ۵۶۴ - ۶۲۹ - ۸۲۷ - ۸۳۷ -
 ۹۶۴ - ۹۸۱ - ۱۰۵۰ -
 سرفراز خان ۴۷ - ۱۳۹ - ۴۱۷ - ۵۸۱ -
 ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۹۰۱ - ۹۹۲ -

روح الله ۱۴۷ - ۱۶۱ - ۱۴۵۱ - ۴۷۷ -
 ۴۸۶ - ۶۳۵ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۷۴۲ -
 ۷۵۷ - ۸۱۷ - ۸۳۰ - ۸۷۰ - ۹۰۸ -
 ۱ - ۶۱

رود خان ۶۹۷
 روشن آرای بیگم ۳۰۲
 روشن زاک بیگم ۳۶۸ - ۴۴۹ - ۴۸۹ -
 ۵۶۸ - ۷۵۲ - ۸۱۵ - ۸۳۹ - ۸۷۷ -
 ۹۷۳ - ۱۰۳۶

(ز)

زاهد بیگ .. ۲۰۳ - ۲۸۴ - ۳۰۱
 زاهد خان ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۵۷۲ - ۶۳۵ -
 ۸۸۸ - ۹۰۵ - ۱۰۳۸ - ۱۰۴۳ -
 زبده النساء بیگم ۳۶۸
 زبردست خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۲۴۵ -
 ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۰۷ - ۵۲۲ - ۵۵۵ -
 ۵۹۴ - ۸۶۸ - ۸۹۴ - ۸۹۸ - ۹۸۸ -
 ۱۰۲۳ - ۱۰۳۹

زیب النساء بیگم ۳۶۸ - ۴۸۹ - ۸۳۶
 زین خان ۴۴۲ - ۸۷۰

رضوان خان ۲۴۸ - ۳۰۳

رضوی خان ۲۴۸ - ۳۰۳ - ۴۵۲ - ۴۵۹ -
 ۷۴۳ - ۷۵۵ - ۱۰۴۹

رعایت خان ۱۹۵ - ۲۴۷ - ۴۵۵ - ۷۶۸ -
 ۸۱۵ - ۸۵۱

رعد انداز بیگ ۶۳۵ - ۶۳

رعد انداز خان ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۴۰ -

۳۰۱ - ۳۳۶ - ۴۴۱ - ۴۷۷ - ۴۸۶ -

۴۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۲۵ -

۸۱۵ - ۸۳۹ - ۹۳۲ - ۹۷۸ - ۱۰۶۱ -

رگم ناته ۶۳ - ۷۴ - ۸۶ - ۹۳ - ۱۹۸ -

۲۰۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۴۵۱ - ۶۳۵ -

۷۴۹ - ۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۲۹ - ۱۰۴۶ -

۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۸

رنده اچي ۲۴۹ - ۲۹۳

رندوله ۹۳ - ۱۲۸ - ۱۶۰ - ۵۵۴ - ۸۷۱ -

۸۸۸ - ۸۹۹ - ۱۰۲۳

رن مست .. ۳۱۵ - ۳۳۷ - ۷۰۸

روپشنگه ۱۹۳ - ۲۴۹ - ۲۸۸ - ۳۰۷ -

۳۴۲ - ۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۹۸

۱۰۲۳ - ۸۹۱ :

۲۹۹ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۴۴۸ - ۴۸۷ -

۸۵۶ - ۹۱۵

۸۹۹ - ۹۸۹ راجی

۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ راگهوجی

۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ راعسنکه ۳۳۶ - ۸۵ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۱

۱۹۲ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۴ - ۴۵۱ -

۴۵۷ - ۴۸۶ - ۷۷۵ - ۸۹۱ - ۹۸۸ -

۱۰۰۵ - ۱۰۲۷ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۸ -

۷۷ - ۱۲۹ - ۲۶۷ - ۴۵۴ - رانا راجسنکه

۲۶۹ - ۴۲۵ - راو امر سنکه چند راوت

۲۳۷ - ۲۴۵ - ۲۶۹ - ۳۴۶ - راو بهاو سنکه

۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۸۸ - ۱۰۲۳ -

۵۵ - ۱۸۹ - ۵۷۲ - ۵۹۹ - راو کزن

۶۰۳ - ۶۰۶ - ۱۰۲۳ -

۹۵۴ راولی

۱۰۳ - ۱۰۲ - ۹۵ - ۶۳ - راو سقوسال

۶۱۹ رای پهاراغل

۲۶۸ راتے مکرم

۲۴۹ راسے قنوجی

۱۴۲ - ۱۴۱ - ۷۰ - ۶۶ - ۶۵ - رتن راتپور

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۹۷ - رخت خان

۷۹۵ - ۹۴۶

رضاقلی

۱۰۱۱ - ۱۰۰۶ رضوان الله

۶۱۶

۵۳۳ - ۵۱۵ - ۵۱۴ رحمن یار

۱۰۳۸ - ۸۷۳ رزق الله

۹۸ - ۹۷ - ۸۱ - ۷۳ - ۵۵ - ۴۱ - رستم

۳۰۷ - ۲۸۸ - ۱۲۷ - ۱۰۳ - ۹۹ -

۶۲۱ - ۵۷۸ - ۵۰۸ - ۳۴۲ - ۳۲۸ -

۱۰۶۵ - ۱۰۵۱ - ۱۰۳۴

۱۰۱۰ - ۹۸۹ - ۱۲۸ - ۶۳ - ۴۷ - رستم راو

۵۰۸ رسول

۸۹۴ - ۸۹۱ - ۵۲۴ - ۵۲۱ - رسول بیگ

۹۷۸ رشیدای خوش نویس

۵۷۴ رسورسنکه

۲۴۵ - ۱۲۸ - ۹۲ - ۷۶ - رشید خان

۵۱۳ - ۵۰۲ - ۴۴۷ - ۲۹۱ - ۲۶۹ -

۶۸۱ - ۵۴۱ - ۵۳۰ - ۵۳۸ - ۵۱۴ -

۷۹۴ - ۷۰۱ - ۷۹۳ - ۷۹۴ -

۷۹۵ - ۹۴۶

رضاقلی

۱۰۱۱ - ۱۰۰۶ رضوان الله

۶۱۶

۱۰۲۶ - ۱۱۲۵ - ۱۰۰۹ راجه سلیمان	۲۹۳ - ۲۰۲ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۰
۷۵۷ - ۹۲ - ۶۲ .. راجه سارنگدهر	- ۴۴۱ - ۴۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۰ - ۳۰۷
- ۲۴۷ - ۷۰ - ۶۵ راجه سچان سنگه	- ۶۳۵ - ۶۲۵ - ۶۰۹ - ۵۰۹ - ۴۷۹
- ۵۰۲ - ۴۸۶ - ۳۴۲ - ۲۸۷ - ۲۶۷	۹۷۴ - ۵۸۹ - ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۱۷
- ۶۳۳ - ۶۳۲ - ۵۴۶ - ۵۳۳ - ۵۲۲	- ۱۴۱ - ۷۰ - ۶۵ - ۳۹ راجه رایسنگه
- ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۶۸۵ - ۶۸۲ - ۶۸۱	- ۳۴۶ - ۲۴۲ - ۲۰۷ - ۱۵۷ - ۱۴۷
- ۹۸۸ - ۹۰۸ - ۹۰۳ - ۸۶۸ - ۸۰۰	- ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۲۸۸ - ۲۷۰ - ۲۶۷
۱۰۲۲ - ۱۰۰۰ - ۹۹۷	- ۴۱۷ - ۴۰۵ - ۳۴۱ - ۳۳۸ - ۳۳۶
۳۳۹ راجه سروپ	- ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۲ - ۴۴۱ - ۴۲۱
۲۸۸ راجه سورج مل کور	- ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۶۴۳ - ۶۲۷ - ۶۲۳
۹۵۳ - ۱۹۲ - ۱۰۲ - ۹۵ - ۵۷ راجه شیورام	- ۸۱۷ - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۷۱
- ۳۰۴ - ۹۵ - ۹۵ راجه کشن (بشن) سنگه	- ۸۹۱ - ۸۹۰ - ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۳۸
۸۵۸ - ۷۱۳ - ۴۲۸ - ۳۴۲	- ۹۰۳ - ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۳
۳۴۶ - ۳۴۱ راجه عالم سنگه	- ۹۹۲ - ۹۸۹ - ۹۸۸ - ۹۰۷ - ۹۰۶
۵۷۰ راجه کون	- ۱۰۰۳ - ۹۹۸ - ۹۹۶ - ۹۹۳
۸۸۵ - ۲۸۷ - ۲۲۱ راجه مان سنگه	- ۱۰۱۶ - ۱۰۱۵ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۶
- ۱۰۴۳ - ۱۰۴۲ - ۲۴۰ راجه مهابسنگه	- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۲۰
۱۰۵۴ - ۱۰۴۴	۱۰۶۰ - ۱۰۳۸
- ۳۹۹ - ۳۰۶ - ۳۰۴ - ۳۰۲ راجه نرسنگه	- ۱۵۸ - ۱۰۲ - ۹۵ راجه روپ سنگه
- ۸۷۱ - ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۷۰۸ - ۴۳۴	۸۷۴ - ۶۳۵ - ۶۱۵

- ۷۵۷ - ۷۴۹ - ۷۴۱ - ۷۳۶ - ۷۳۴

- ۸۶۶ - ۸۱۸ - ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۶۰

- ۸۵۷ - ۸۵۵ - ۸۴۸ - ۸۴۰ - ۸۳۸

- ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۰

- ۸۸۷ - ۸۸۳ - ۸۷۹ - ۸۷۳ - ۸۷۱

- ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۲ - ۸۹۰

- ۹۰۷ - ۹۰۳ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸

- ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۲ - ۹۰۹

- ۹۶۷ - ۹۶۶ - ۹۶۴ - ۹۶۲ - ۹۲۵

- ۹۸۸ - ۹۸۷ - ۹۷۵ - ۹۷۱ - ۹۷۰

- ۱۰۲۰ - ۱۰۱۲ - ۹۹۹ - ۹۹۵

- ۱۰۳۸ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۶ - ۱۰۲۱

۱۰۶۰ - ۱۰۵۱

۲۴۶ راجه چرمین

۸۶۴ - ۸۳۸ - ۸۲۴ .. راجه حیات

- ۲۰۶ - ۱۳۹ - ۶۶ راجه دیبیسنگه

- ۵۷۲ - ۳۸۱ - ۳۴۶ - ۳۴۱ - ۲۴۷

- ۱۰۴۵ - ۷۵۸ - ۶۳۲ - ۶۲۵

۱۰۵۶ - ۱۰۵۴

- ۱۸۷ - ۱۸۱ - ۱۷۹ راجه راجروپ

- ۳۴۶ - ۳۱۱ - ۳۰۹ - ۳۰۰ - ۲۹۲

- ۴۵۹ - ۴۴۶ - ۴۲۰ - ۴۰۴ - ۳۵۹

- ۵۶۸ - ۵۲۳ - ۴۹۷ - ۴۸۵ - ۴۶۲

- ۶۴۰ - ۶۳۴ - ۶۳۱ - ۵۹۵ - ۵۹۲

- ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۵۴ - ۷۴۱ - ۶۴۷

- ۸۶۷ - ۸۶۵ - ۸۵۵ - ۸۴۸ - ۸۱۹

- ۹۰۸ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۴ - ۸۶۸

- ۹۶۱ - ۹۵۹ - ۹۲۳ - ۹۱۶ - ۹۱۴

- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۲ - ۹۸۶ - ۹۸۵ - ۹۶۳

۱۰۳۸

- ۱۴۱ - ۱۳۹ - ۹۶ - ۳۰ راجه جیسنگه

- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۵۷ - ۱۴۶

- ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۰

- ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۸ - ۲۰۲

- ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۰۹ - ۳۰۶ - ۲۶۹

- ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۰۲ - ۳۳۱ - ۳۲۴

- ۴۵۷ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۳۴ - ۴۱۹

- ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۶۲

- ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۵۹۹ - ۵۶۸ - ۴۹۷

- ۶۲۹ - ۶۲۷ - ۶۲۰ - ۶۱۸ - ۶۰۳

۵۱۳ - ۳۳۹ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۴۷

۱۰۶۲ - ۸۷۴ - ۵۳۳ - ۵۱۸ - ۵۱۷

راجہ انردہ کدور ۱۹۳ - ۲۲۰ - ۲۳۰

۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۸ - ۲۴۱ - ۲۳۵

راجہ بہادر چند ۵۶۴ - ۷۶۵

راجہ بہرور ۳۴۰ - ۴۹۴ - ۵۲۴ - ۵۳۳

۵۲۴ - ۶۵۰ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷

۸۱۲

راجہ بیتل داس گورکھ ۹۵ - ۱۰۲

۱۹۳ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷

راجہ بیربل ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰

راجہ پتنام ۸۰۸

راجہ تودرمل ۱۴۲ - ۱۹۰ - ۲۱۶

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۶۰۴ - ۷۶۵ - ۸۷۴

۸۸۵

راجہ جسوٹ سنگھ ۳۲ - ۳۳ - ۴۱

۴۹ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۴

۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۳۹

۱۱۴ - ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱

۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۸۸

(د)

ذوالفقار خان ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۹۲ - ۱۰۱

۱۰۷ - ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۲۳۴ - ۲۳۹

۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۳۹

۲۶۳ - ۴۷۹ - ۴۹۳ - ۵۰۲ - ۵۰۴

۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۸

۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۶۷ - ۶۳۰

ذوالقدر خان ۶۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۹۵ - ۱۲۴

۱۲۷ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۶۲ - ۲۶۷

۲۶۹ - ۳۰۸ - ۴۴۸

(ر)

راج سنگھ ۱۰۷ - ۱۲۹ - ۱۶۶ - ۱۹۴

۲۴۵ - ۲۶۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۴۱

۴۳۴ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۵۶۴ - ۵۸۶

۶۶۱ - ۷۳۳ - ۷۴۱ - ۷۶۷ - ۸۹۱

راجہ امر سنگھ ۶۸۳ - ۷۳۴ - ۷۹۴

۸۵۸

راجہ اندر من ۴۳ - ۶۲ - ۷۶ - ۹۲

-۱۰۰۰ - ۹۹۹ - ۹۹۶ - ۹۹۵ - ۹۹۴	دلیور ۱۶۰ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۵ -
-۱۰۱۱ - ۱۰۱۰ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۳	۳۳۷ - ۶۶۱ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵
-۱۰۱۵ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۲	دلیور افغان ۷۵۸
-۱۰۲۱ - ۱۰۲۰ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۶	دلیور خان ۱۰۴ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۲ -
-۱۰۲۵ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۲	۱۴۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -
۱۰۲۶ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۶	۱۷۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۰۷ -
۸۵۶ دوران خان	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -
۲۴۵ - ۷۸ دوست افغان	۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۰۵ - ۳۰۶ -
۳۰۸ دوست بیگ	۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ -
۸۶۱ دوست محمد	۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳ -
۵۲۳ - ۹۳ دولت بیگ	۴۷۶ - ۴۷۷ - ۵۲۵ - ۵۳۳ - ۵۳۵ -
۹۸۹ - ۹۳ - ۶۳ دولت مند خان	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ -
۱۹۰ دهرم راج	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۹۶۰ - ۹۱۷ دیانت خان	۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۵ - ۶۲۳ - ۶۹۵ -
۱۰۰۲ دیانت رای	۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ -
۸۱۸ دیببی چند	۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷ -
۴۸۱ - ۷۶ - ۷۴ - ۷۱ دیببی سنگه	۸۰۸ - ۸۱۳ - ۸۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -
-۲۳۱ - ۱۰۷ - ۱۰۱۰ - ۹۳ دینه ار خان	۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ -
-۴۱۲ - ۳۹۹ - ۳۲۶ - ۳۰۷ - ۲۴۸	۸۹۴ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۴ -
۸۷۵ - ۸۳۸ - ۵۷۲	۹۶۵ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ -

۱۰۱۳ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷

۱۰۳۲ - ۱۰۳۶

دناجي ۱۲۸ - ۶۲۵ - ۸۷۱ - ۹۸۹

۱۰۰۹ - ۱۰۱۰

دربار خان ۳۰۸ - ۱۴۴۸ - ۶۰۵ - ۸۴۳

۸۶۶ - ۸۷۰ - ۹۶۰

درجن سال ۵۴ - ۵۵

درويش بيگ ۳۰۳ - ۸۰۶

درويش خان ۱۰۳۹

درويش محمد ۲۲۱ - ۵۵۴

دکھنانه سنگه ۱۶۱

دلاور ۶۲ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۹۰ - ۲۴۶

۲۶۹ - ۲۸۷ - ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۵۹۷

۸۷۶ - ۹۸۹

دلاور خان ۶۲ - ۲۸۷ - ۵۳۳ - ۵۹۷

۸۷۶ - ۹۵۸ - ۹۸۹

دلبيدل خان ۶۱۳

دلدار بيگ ۱۳۹ - ۱۴۰

دلدار خان ۲۱۳

دل دوست ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۴۵۴

۱۴۳۳

دانيال خان ۲۱۸ - ۵۶۸ - ۷۶۳

۸۳۷

اود خان ۸۵ - ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۴۳

۱۶۴ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴

۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۴۰

۲۴۷ - ۲۶۹ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶

۲۹۱ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰

۵۴۱ - ۵۴۵ - ۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۸۹

۶۱۹ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۹ - ۶۶۰

۷۵۴ - ۷۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۶ - ۸۶۸

۸۷۱ - ۸۷۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۳ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۷

۹۱۷ - ۹۷۲ - ۹۷۵ - ۹۸۶ - ۹۸۹

۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۳

۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲

- ۲۷۳- ۲۷۲- ۲۷۱- ۲۳۰- ۲۲۵

- ۲۷۹- ۲۷۸- ۲۷۷- ۲۷۶- ۲۷۵

- ۲۸۴- ۲۸۳- ۲۸۲- ۲۸۱- ۲۸۰

- ۲۹۲- ۲۹۱- ۲۸۹- ۲۸۸- ۲۸۵

- ۲۹۸- ۲۹۷- ۲۹۶- ۲۹۵- ۲۹۴

- ۳۱۴- ۳۱۲- ۳۱۱- ۳۱۰- ۳۰۹

- ۳۲۴- ۳۲۳- ۳۲۰- ۳۱۹- ۳۱۸

- ۳۴۲- ۳۴۸- ۳۳۵- ۳۳۴- ۳۳۱

- ۳۵۵- ۳۵۰- ۳۴۹- ۳۴۵- ۳۴۳

- ۳۶۴- ۳۶۳- ۳۶۱- ۳۰۹- ۳۷۰

- ۳۳۲- ۳۳۰- ۳۲۱- ۳۲۰- ۳۱۹

۶۳۱- ۵۷۰- ۴۶۶

۵۸۴- ۴۸ داکوچی

۶۳- ۴۷ داکوچی

- ۲۲۰- ۱۶۱- ۱۴۲ دانشمند خان

- ۴۰۲- ۳۹۵- ۳۴۵- ۲۳۶- ۲۳۰

- ۶۴۶- ۴۶۴- ۴۵۱- ۴۲۷- ۴۰۵

- ۸۴۵- ۸۳۱- ۸۱۷- ۷۶۳- ۷۴۱

- ۸۸۲- ۸۸۰- ۸۶۴- ۸۵۷- ۸۵۵

- ۹۷۹- ۹۶۱- ۹۳۷- ۹۲۳- ۸۸۴

۱۰۶۳- ۱۰۶۲- ۴۷۱- ۴۵۱- ۱۹۳

- ۴۸۷- ۲۹۳- ۲۳۲ خوشحال خان

۸۵۷- ۶۴۴

(۵)

۵۸۵- ۴۸ داداجی

- ۶۷۵- ۴۵۴- ۲۸۷- ۲۴۷ داراب خان

- ۹۱۷- ۸۵۶- ۷۶۷- ۷۴۲- ۷۰۴

۹۶۶

- ۲۷- ۲۵ [بی شکوه] دارا شکوه

- ۱۱۰- ۱۰۶- ۱۰۳- ۱۰۰- ۹۹

- ۱۱۹- ۱۱۵- ۱۱۴- ۱۱۲- ۱۱۱

- ۱۲۸- ۱۲۵- ۱۲۳- ۱۲۲- ۱۲۰

- ۱۳۹- ۱۳۸- ۱۳۶- ۱۳۴- ۱۳۰

- ۱۷۳- ۱۷۱- ۱۷۰- ۱۶۸- ۱۶۰

- ۱۸۳- ۱۸۲- ۱۷۹- ۱۷۷- ۱۷۵

- ۱۸۸- ۱۸۷- ۱۸۶- ۱۸۵- ۱۸۴

- ۱۹۸- ۱۹۷- ۱۹۲- ۱۹۰- ۱۸۹

- ۲۰۶- ۲۰۴- ۲۰۳- ۲۰۰- ۱۹۹

- ۲۱۳- ۲۱۲- ۲۱۱- ۲۰۸- ۲۰۷

- ۲۲۴- ۲۲۳- ۲۲۲- ۲۲۱- ۲۱۵

خواجہ قادر ۷۵۶ - ۸۴۰ - ۸۷۲ - ۹۱۵	۱۰۳۵
خواجہ قطب الدین ۲۳۴ - ۱۴۴۱ - ۹۸۳	خواجہ زاہد ۱۰۶۳
خواجہ کائن ۷۷	خواجہ سکندر ۸۸۱ - ۸۷۲
خواجہ کمال ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷	خواجہ صادق ۱۸۸ - ۲۱۳ - ۲۴۹
خواجہ کمال الدین ۸۷۲	۳۰۸ - ۶۱۹ - ۶۲۸ - ۶۶۱ - ۷۵۸
خواجہ محمد شریف ۲۴۷	۹۱۵ - ۹۷۷ - ۱۰۶۴
خواجہ محمد یوسف ۱۰۳۴	۸۸۱
خواجہ مشکي ۵۲۶ - ۵۳۶ - ۵۳۷	خواجہ طرب ۵۱ - ۴۵
۵۴۰ - ۵۴۱	خواجہ عابد ۸۳۲
خواجہ معقول ۱۴۰۹ - ۱۴۱۳	خواجہ عبدالرؤف
خواجہ معین الدین ۸۸۱ - ۸۳۲	خواجہ عبدالغفار ۱۴۶۲ - ۶۰۵ - ۸۴۸
خواجہ منظور ۱۴۴	۸۷۲ - ۱۰۳۵
خواجہ موسیٰ ۶۱۹	خواجہ عبدالامنان ۷۵۵
خواجہ نذیر ۸۵۳ - ۸۶۵	خواجہ عبداللہ ۶۳ - ۹۳ - ۱۳۲
خواجہ وفا ۱۵۷	۲۹۰ - ۳۰۱ - ۳۴۹ - ۴۱۸ - ۸۳۸
خواص ۹۹۳ - ۹۹۶	۹۸۸
خواص خان ۶۳ - ۹۲ - ۱۳۲ - ۲۴۹	خواجہ عبدالوہاب ۱۱۴ - ۲۳۷ - ۴۰۳
۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۴۹ - ۴۱۸ - ۸۳۴	۱۴۶۴
۱۳۸	[خواجہ عنایت] ۳۴۳
خوشحال بیگ ۵۳ - ۹۶ - ۱۰۱	خواجہ عنایت اللہ ۳۰۵ - ۳۳۹ - ۵۱۳

- ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۱ - ۶۱۵ - ۶۰۸

۶۶۴ - ۶۰۸ - ۶۲۸ - ۶۶۳

- ۶۶۴ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۷۹ خواجه خان

- ۸۷۰ - ۸۶۲ - ۸۶۱ - ۸۱۷ - ۸۱۵

۹۱۴ - ۸۷۳

۶۰۹ خواجه ابونعمانی

- ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ خواجه احمد

۸۶۳ - ۸۱۹ - ۷۳۸ - ۶۶۴ - ۶۶۲

۱۰۶۴ - ۹۸۳ - ۹۱۵ خواجه اسحاق^۱

۶۰۴ خواجه نور

۳۰۸ - ۲۴۸ خواجه نشتار

۶۶۴ - ۴۵۵ خواجه برخوردار

۸۴۴ خواجه بهاؤددین

۱۰۶۷ - ۲۷۲ خواجه پیرول

۳۰۸ - ۲۴۷ - ۶۳ خواجه حسن

۱۰۶ خواجه خان

- ۸۳۲ - ۶۲۹ خواجه خداوند محمد

۸۶۳

۵۱۵ - ۲۶۱ - ۲۳۹ خواجه خسرو ..

- ۳۰۸ - ۳۰۴ - ۲۴۷ خواجه رحمت الله

- ۷۸۶ - ۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۷۷ - ۷۷۶

- ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۶ - ۷۸۹ - ۷۸۸

۱۰۱۴

- ۸۱۴ - ۸۳۲ - ۷۴۳ خدمت غلب خان

۸۸۱

- ۷۶۸ - ۶۶۴ - ۶۴۸ خدمت گز خان

۱۰۶۸

۱۰۶۸ خدمت گز خان

- ۲۴۲ - ۱۶۲ - ۱۵۸ - ۱۱۴ خسرو

- ۳۹۹ - ۳۰۸ - ۲۹۳ - ۲۷۰ - ۲۴۸

۱۰۶۲ - ۹۸۱ - ۵۹۳

۶۰۵ - ۲۴۷ خسرو

- ۱۱۴ - ۹۹ - ۹۵ - ۸۴ خلیل الله خان

- ۱۶۳ - ۱۴۷ - ۱۳۰ - ۱۱۹ - ۱۱۵

- ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۱۸۲ - ۱۶۶ - ۱۶۴

- ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۸۹ - ۱۸۸

- ۲۰۷ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۲ - ۲۰۰

- ۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵

- ۴۷۷ - ۴۷۳ - ۴۶۲ - ۴۱۹ - ۳۴۱

- ۵۷۴ - ۴۸۷ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۵

خاوي خان ۱۰۵۰

خان جهان ۱۳۰ - ۱۱۴

خان خاتان ۱۱۷ - ۱۱۴ - ۹۲ - ۷۹

۱۳۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۸۷

۶۹۰ - ۶۹۳ - ۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲

۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۲۷ - ۷۳۶

۷۳۷ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۰۸ - ۸۰۹

۸۱۱ - ۸۵۷

خان دوران ۱۹۲ - ۱۳۱ - ۹۳ - ۷۹

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۴۶

۲۸۶ - ۳۰۳ - ۴۷۸

خان زمان ۱۴۱۷ - ۱۱۹ - ۹۲

خان عالم ۳۰۶ - ۲۹۰ - ۲۴۵ - ۲۰۷

۳۶۱ - ۴۴۷

خانزاد خان ۲۷۰ - ۲۴۹ - ۱۲۷ - ۹۴

۲۹۰ - ۳۰۸ - ۳۳۳ - ۴۷۵ - ۵۹۴

۶۲۳ - ۸۴۷

خدابخش ۹۶۴

خداداد ۷۶۵

خدمت خان ۷۶۴ - ۹۴۰ - ۷۶۷

حقيقت خان ۸۷۵ - ۴۵۱

حكيم احمد ۸۸۵ - ۸۸۲

حكيم جمالای كاشي ۵۹۴

حكيم شمسائي ۵۶۷

حكيم ابوالفتح ۱۰۴۱

حكيم صائب ۸۴۴

حكيم صال ۶۳۵ - ۴۰۴ - ۳۴۴ - ۲۹۴

۸۷۰

حكيم محمد امين ۵۶۷ - ۳۹۹

حكيم محمد مهدي ۵۶۷ - ۳۹۹

۶۲۶ - ۷۴۴ - ۷۵۰ - ۸۳۲ - ۸۹۱

حكيم عقيم ۱۰۳۵ - ۵۶۷

حكيم مومنا ۱۰۶۲ - ۹۲۶

حكيم نورالدين ۳۴۴

حكيم يوسف ۶۲۴

حميدالدين ۷۷ - ۶۲ - ۵۵

حميد كاكر ۷۷ - ۶۲

حيات افغان ۵۴

حيات زميندار ۲۱۷

۹۹۰

حاجي بقا ۲۱۶-۱۶۷

حسن خوشگي ۲۵۱-۲۵۷-۲۶۱-

حاجي بلوچ ۲۱۲

۲۶۳

حاجي بيگ ۱۰۶

حسن علي ۱۴۱-۲۵۹-۲۷۰-۲۹۰-

حاجي حسين ۲۴۶

۳۰۲-۳۰۶-۳۴۷-۴۵۱-۵۵۷-

حاجي خان ۲۰۵-۴۴۱

۵۹۳-۶۳۴-۶۳۷-۷۴۱-۷۵۱-

حاجي شفيح ۸۷۰

۷۵۲-۷۶۵-۸۵۶-۸۷۰-۸۸۰-

حاجي قاسم ۶۲۰-۸۵۷-۸۷۲

۹۱۸-۹۶۰-۹۶۶-۱۰۴۸

حاجي محمد ۸۴۱-۸۵۱

حسن فوجدار ۵۵

حاجي محمد خان ۸۲۵

حسن قلبي خان ۲۴۷

حاجي محمد سعيد ۲۹۴-۸۸۲

حسين بيگ ۵۵-۹۵-۱۱۰-۲۱۸-

حاجي محمد ظاهر ۸۴۶

۵۶۰-۵۵۹-۱۰۵۴

حاجي يس ۱۰۳۵

حسين پاشا ۶۰۶-۶۱۵-۶۱۹-

حافظ رحيم الدين ۸۴۴

۸۸۷-۶۳۶-۶۲۶

حامد خان ۸۵۶

حسين خان ۴۶۳-۵۲۳

حبش خان ۵۸۵

حسين داروغه ۷۱۷

حسام الدين ۵۲-۶۲-۹۲-۱۹۹-

حضرت اعلى [شاه جهان پادشاه]

۳۰۲-۴۳۹

۴۶-۴۸-۶۵۱-۶۶۴

حسن بخش ۹۹

حضرت خاتم المرسلين ۳۶۶

حسن بيگ ۱۶۳-۷۰۲-۱۰۱۵

حق وردي خان ۵۴۵-۹۶۱

حسن خان ۴۰۴-۴۶۳-۷۲۱-۸۹۱

جهان باز خان [جان باز خان] ۱۸۹

۷۳۵ - ۱۴۷۹

جهان بيگم .. ۷۱۴۲ - ۹۶۱

جهان گيرقلي بيگ ۲۴۸ - ۵۹۴

۸۱۴۸ - ۸۱۴۹

جهان گيرقلي خان ۳۰۸ - ۷۶۵ - ۸۸۱

جيدده سنگه .. ۶۷۸ - ۷۳۱

چيسنگه بهدوريه .. ۲۱۴۹ - ۳۰۲

* چ *

چانده خان .. ۴۹۱

چتر بهوج ۲۷۰ - ۱۴۹۷ - ۸۹۱ - ۹۸۹

چتورجي .. ۲۰۶ - ۹۸۹

چگرسين بهيل .. ۱۴۷۴ - ۶۱۵

چلپي بيگ .. ۴۷۶

چنبت بنديله ۷۸ - ۹۲ - ۱۶۳ - ۲۱۷

۳۰۱

چنده راوت خان .. ۲۴۶

[چورتو خان] .. ۷۴۴

* ح *

حاجي الله وردي .. ۲۷۴

۱۰۳۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۵

۱۰۶۶

جگت سنگه ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۶۱

۳۰۶ - ۴۵۱ - ۴۵۴ - ۸۹۱ - ۹۸۸

۱۰۱۸ - ۱۰۲۳ - ۱۰۳۴

جگرم ۹۵۷ - ۱۰۴۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۶

جالل افغان .. ۹۷۲

جالل خان .. ۵۹۳ - ۷۵۷ - ۷۵۸

جالل الدين .. ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۵۹۳

جمال بيچاپوري .. ۶۱ - ۹۲

جمال خان ۱۴۷ - ۲۰۳ - ۳۱۴ - ۶۹۸

۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۷ - ۹۴۵ - ۹۵۵

جمال دلزاق .. ۵۴ - ۵۴۱

جمال غوري ۲۴۸ - ۵۲۶ - ۵۴۱ - ۵۴۴

۵۴۵ - ۵۴۷ - ۵۵۵

جمشيد .. ۳۸۹ - ۷۳۹

جميل بيگ .. ۱۰۳۵

جواهر خان .. ۸۶۲ - ۸۶۶ - ۹۲۳

جواهر خان ۶۳ - ۵۸۶ - ۶۲۶ - ۶۴۴

۸۷۱ - ۸۹۱ - ۹۸۹

پنڌت ۹۰۰

پورنمل ۷۹۹ - ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۹۸۹

پير محمد ۵۱۹ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰

(ٽ)

ٿاٿاريگ ۵۳ - ۵۲

ٿاٿارخان ۶۵۳

ٿاڇ نيازي ۱۷۶

ٿارخان ۱۵۸ - ۵۲۱ - ۶۰۵ - ۸۵۶

ٿحماق خان ۳۱۴

ٿرپيت خان ۷۸ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۱۹

۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۸۵ - ۵۶۸

۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۱۴

۸۱۷ - ۸۴۰ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۷۴

۹۶۶ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۷

۱۰۳۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰

ٿوسوجي ۷۱

ٿرڪ ٿارخان ۲۸۱ - ۳۰۴ - ۳۰۸

۳۳۱ - ۵۷۲ - ۶۳۲ - ۸۹۱ - ۸۹۸

۹۰۹ - ۹۲۵ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۳۸

ٿرمڪ جي ۱۲۸

پنڌاب سنگهه ۳۳۸

پرتهي چند ۲۳۷ - ۳۴۲ - ۴۵۹ - ۴۶۲

پرتهي خان ۴۶۲

پرتهي راج ۳۴۲ - ۳۰۶ - ۹۵

پرتهي سنگهه ۴۵۹ - ۴۶۲ - ۵۹۵ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۵ - ۹۰۸

۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۶۱ - ۱۰۳۸

پوردل خان ۶۱ - ۹۲ - ۱۶۱ - ۲۰۳

۲۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۳۱ - ۳۳۴

۴۲۳ - ۴۵۸ - ۴۷۹ - ۵۷۳ - ۶۰۴

۷۵۸ - ۸۹۴ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸

۹۸۹ - ۱۰۳۸

پرسوجي ۶۶ - ۷۱ - ۹۶ - ۲۳۱ - ۳۳۸

۵۹۴ - ۸۵۷

پرسو ڏکڻي ۱۴۰

پرم ڊيو ۲۱۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۷۶۲ - ۱۰۴۹

پرهيزيانو ڀيگم ۹۵۹

پروم سنگهه ۸۸۱ - ۸۷۲

پرتهي بت ۱۴۱ - ۱۴۲

پلنگ حمله ۲۴۸ - ۲۸۸ - ۳۰۷

بیاترہ ۱۰۲۵

بینجوی ۱۴۷ - ۶۲ - ۶۳ - ۹۷ - ۹۸

بچدلی بیوکن ۷۸۷ - ۷۹۵ - ۷۹۸

۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶

۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰

بیریل ۱۰۴۱ - ۱۰۴۰

بیرم دیو سیسودیہ ۹۵ - ۲۳۵ - ۲۴۶

۳۰۶ - ۳۳۸ - ۱۰۱۸ - ۱۰۳۴

۱۰۶۸

بی شکوہ ۲۵ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴

۴۵ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۷ - ۷۹

۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷

۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۸۳۷

۸۷۲ - ۹۱۰۰ - ۹۳۷ - ۹۳۸

بیگ محمد خورشیدی ۶۳

(پ)

پدم سنگہ ۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۹۸

پریعتراج بیاتی ۱۶۳

پریعو ۳۵

پرتاب ۶۹۸ - ۶۵۰

۴۷۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶

بہالوجی ۹۹۱

بہلتن ۱۰۰۷

بہلول خان ۹۹ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴

۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷

بہوانی داس ۱۷۳

بہویت سنگہ ۸۹۸

بہوجی راج کچھواہہ ۳۰۶ - ۳۳۱

۳۳۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸

بہولاناتیہ ۶۷۹ - ۶۸۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۳

بہیتل داس کور ۶۵ - ۱۹۳

بہیل افغان ۵۲ - ۶۱۵

بہیل سنگہ ۹۶۰

بہیم ۶۵ - ۹۵ - ۱۰۲

بہیم نرائن ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱

۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۸۷

۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲ - ۷۸۱

۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۱۵

بیاس راو ۴۸

۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۵ - ۳۳۱

۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۴۸

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۶

۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۶۵ - ۳۷۹ - ۳۸۴

۳۸۶ - ۵۶۴ - ۶۲۰ - ۶۶۱ - ۷۰۸

۸۴۴ - ۸۶۰ - ۹۷۵ - ۹۷۹ - ۹۸۱

۹۸۳ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۴ - ۱۰۵۶

بهارخان بنج کوتي .. ۱۴۶۵ - ۱۴۷۹

بهار لوهاني ۱۷۶

بها سي ۸۹۸

بها کوئي ۱۰۴۱ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۶

بهاو سنگه ۲۳۱ - ۳۵۶ - ۴۸۷ - ۶۰۹

بهاو سنگه هاده ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵

۶۰۹ - ۶۹۲

بهرام ۹۳ - ۱۱۴ - ۲۴۹ - ۳۴۸ - ۴۸۱

۴۸۶ - ۸۸۵ - ۸۹۸ - ۹۶۰ - ۹۷۸

۱۰۳۹

بهاگوتي داس ۴۵۲

بهاگونت سنگه ۶۳ - ۱۹۲ - ۲۴۹

۳۰۸ - ۳۵۲ - ۴۱۸ - ۴۵۹ - ۴۶۶

بلند چرو ۷۷۵

بلند خان ۹۱۹

بلوي چوهان - بلوي چوهان ۲۴۶ -

۲۵۴ - ۲۵۱

بنوالي داس ۱۰۴۷

بوداق بيگ ۲۰۹ - ۶۰۷ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۲۱

۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸

۶۶۴ - ۸۱۴ - ۸۱۴۹ - ۸۶۴ - ۸۷۰

۹۱۸ - ۹۲۳ - ۹۶۰ - ۹۷۴ - ۹۸۴

بهاء الدين .. ۱۴۵ - ۶۲۷ - ۶۶۳

بهار بيگ .. ۶۵ - ۲۴۵ - ۱۰۳۴

بهار چند ۲۰۲ - ۴۴۱ - ۵۶۴ - ۵۹۵

۷۶۵ - ۸۶۱

بهار خان ۵۴ - ۶۲ - ۹۳ - ۹۸

۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۴۶ - ۱۶۰

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۴

۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۲۰۵

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۹ - ۲۴۶ - ۲۵۹ - ۲۶۷ - ۳۰۳

۸۵۱ برخورداریگ	۷۷۳ یاجا
۸۷۵ - ۸۵۷ .. بوسوجی دکنی	یادل بختیار ۶۳ - ۲۰۷ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -
- ۳۱۴ - ۳۳۴ برق انداز خان	۸۹۰ - ۹۸۸ - ۱۰۳۴
- ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۶۱ - ۸۵۶ - ۴۳۵	باقرخان .. ۴۱۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۱۰۳۸ - ۱۰۲۳ - ۹۸۸	باقی بیگ .. ۱۲۵ - ۱۷۰ - ۱۷۴
برندوله خان ۱۲۸	باقی خان .. ۵۷۳ - ۷۶۲ - ۹۶۶
برهان الدین ۸۱۸ - ۸۳۳	باقی محمد ۱۰۶۲
بزرگ امید خان ۱۴۹ - ۲۹۱ - ۴۱۶ -	پانویگم ۸۷۶
- ۹۵۲ - ۹۴۳ - ۹۴۷ - ۸۶۵ - ۹۴۹	بایزید عرض افغان ۹۳
۹۵۶ - ۹۵۵ - ۹۵۳	بایزید غازی ۳۰۹
بسم خان .. ۲۳۲ - ۶۲۶ - ۷۵۶	بجاجی ۹۹۱
بسن خان ۲۷۴	بجتر .. ۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۱۹
بسونت راکه ۶۳ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۰	بجی سنگه ۵۸۶
بشارت خان ۹۶۴	بختاور خان ۸۷۰ - ۹۶۰
بشن نراین ۶۸۸	بختیار خان ۵۲ - ۵۳ - ۴۳۰ - ۴۴۱ -
بقا بیگ ۸۱۴	۴۹۴ - ۷۴۲ - ۸۱۷ - ۸۵۶ -
بالا دکنی ۴۷۲	۱۰۴۸
بلیدر چیرو ۶۵۰	بدایت الله ۸۵۷
بلند اختر ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۴ -	پدر النساء بیگم ۲۶۸
۵۵۷ - ۵۵۲ - ۵۵۰	بدیع الزمان ۹۶۴ - ۹۶۵

$$- \lambda^2 \lambda - \mu^2 \lambda - \mu^2 \nu - \mu^2 \epsilon - \mu^2 \lambda$$

911 - 19.

9.7 - 9.8

اودي راج

۱۰۳۸ اودې کړن

۱۰۳۵... .. وادي تون
۹۳۰۰۰ اورس بي

اورنگ خان ۵۲ - ۵۳ - ۶۲ - ۶۳ -

$P \cdot V = P_{\text{изм}}$

اورنگ زیب

اوزبك خان ۵۳ - ۲۴۷ - ۳۵۷ - ۵۶۵۰

011 - 014

افتتاح خان ۵۰۶-۵۰۸-۷۱۹-۷۱۴۹

۶۰۷
۱۰۴۳

ایرج خان ۱۴۶ - ۱۶۴ - ۱۰۴۳

102A - 102V - 102C

۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ ایشمیری

پشم بي
ایمن افریدی

ایوب افغان

(ب) .

۴۵۶ بابا بیگ
۹۹۹-۵۱۰

باباجي ۵۴ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۹۹۹

-1.107-1.108-1.109-912-913

1-81c. 1-81r

۳۸۷ ... شیوازی
۵۳۹ امیر فتح اللہ

۵۳۹
۲۹۸

۲۹۸
۵۲۱

۵۲۱
۹۰۳

۹۰۳ - ۵۱۸ - ۴۷۹

اندر من بندیده ۲۴۸ - ۲۹۰ - ۳۰۲
- ۱۹۰ -

١٩٠-٥٣٣-٥١٧-٥١٣-٢٧٩

919-191

۱۰۶۲-۸۷۴-۶۳۲
۱۰۱۵-۹۵۰

از کوی بیونسایه ۱۰۱۵ - ۹۹۳
۱۵۷۰ ۶۰۶

انوپ سنگھ ۲۷۱-۵۹۹-۶۰۶-۱۵۷
۷۷۸-۷۹۹

۷۹۶ - ۷۷۸

۶۳۶ روز بیگ
۶۷۶ انور خان

۹۱۹ - ۱۲۱ اورخان
۱۴۷۶ اورخان

۹۱۹-۱۲۸ ... یار خان
۱۰۰۲-۹۰۰ ... اودا احترام

۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲ -

1900-1904

اودي بهان راتھور ۱۰۰۶ - ۱۰۱۸ - ۲۰۱۴ - ۳۰۱۸

۴۲۸ - ۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۹۷ -

۸۹۳ - ۹۸۹

امیر سنگهه راتهور ۱۳۹

امیر سنگهه اوزبی ۵۵۵ - ۶۸۳ - ۸۵۸ -

۱۰۵۶

امیر خات .. ۲۹۱ - ۸۵۶ - ۸۹۶

امیر ۵۹۷

امیر اعلیٰ ۶۰۲

امیر الامرا ۱۵۹ - ۲۲۶ - ۲۹۱ - ۴۹۴ -

۳۰۶ - ۳۱۵ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۹ -

۳۹۴ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۴۱۷ -

۴۲۹ - ۴۶۲ - ۴۷۷ - ۵۶۸ - ۵۷۴ -

۵۸۸ - ۵۹۲ - ۸۴۸ - ۹۴۲ - ۹۵۶ -

۹۵۸ - ۱۰۶۲

امیر خان ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۹۲ - ۳۰۴ -

۳۰۶ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۵ - ۳۹۵ -

۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۵۷۰ -

۵۷۲ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۲۶ -

۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۱ -

۸۱۸ - ۸۱۴ - ۸۴۷ - ۹۱۸ - ۹۲۷ -

۹۶۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ -

الذیار بیگ ۱۰۱ - ۱۴۱

الله یار خان ۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۳۱ -

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۰۸ -

۳۴۲ - ۳۶۶

الوس راتهور ۳۰۹ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۶۰۳ -

۷۶۴ - ۸۱۷۰ - ۸۳۱ - ۸۴۶ - ۸۵۱ -

۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۱۴

الوس رکوزئی ۱۰۴۴

الهام الله ۶۲ - ۷۶

امام اسمعیل ۳۴۱ - ۸۸۳

امام قلی اغر ۱۸۶ - ۲۱۶

امام قلی خان ۸۵ - ۲۰۳ - ۵۵۹ -

۵۶۰

امان الله ۱۹۷ - ۲۱۴ - ۶۰۴ - ۸۶۲ -

امانت خان ۳۵۸ - ۴۱۸

امیر الله ۹۶۴

امیر سنگهه ۷۷ - ۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۴۶ -

۷۳۵ - ۷۹۴ - ۸۵۶ - ۱۰۴۵

امیر سنگهه چندراوت ۶۵ - ۷۱ - ۲۶۸ -

۹۵۸ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۹	۶۵۰ - ۶۶۱ - ۶۷۰ - ۶۸۰ - ۷۴۲
اله داد	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۲۸
اله وردی خان ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۴	۹۳۲ - ۹۴۸
۳۹۹ - ۴۱۶ - ۴۵۹ - ۴۶۰	اعز خان [آغرخان] ۲۸۴ - ۴۳۳
۴۶۳ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۴۹۱	۴۴۸ - ۴۵۱ - ۵۵۵ - ۶۸۱
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۷۳ - ۶۴۸	۶۸۲ - ۷۵۸ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۹
۷۱۴ - ۷۵۷ - ۸۵۰ - ۷۰۸	اقتخار خان ۶۵ - ۷۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۷	۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۲
اله یار بیگ ۶۳ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۰۵۶	۴۰۱ - ۴۰۳ - ۵۱۴ - ۶۳۵ - ۶۴۷
اله یار خان ۲۴۸ - ۶۸۸ - ۷۴۲	۶۴۲ - ۶۶۳ - ۷۴۳ - ۷۵۱ - ۸۱۷
۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۹	۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۴۲ - ۸۸۰ - ۹۰۸
التفات خان ۴۷۸ - ۴۸۶ - ۶۳۵ - ۸۱۷	۸۳۴ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۸۳۴
۸۷۰ - ۹۷۶	افضل خان ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۸۳۴
الخ بیگ	۹۰۰ - ۹۸۹
الف خان	افلاطون خان چيله ۴۸۸
اله داد ۲۹۱ - ۸۷۲ - ۹۷۶ - ۱۰۴۴	اقبال بیگم
۱۰۵۴ - ۱۰۵۵	اکبر باره
اله قلی بیگ	اکبر پادشاه ۳۸۷ - ۸۲۳ - ۱۰۴۰
اله قلی چيله	اکرام خان ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲
اله وردی خان ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۸۴	۲۶۳ - ۲۶۸ - ۳۰۱ - ۳۴۲ - ۳۴۵
	۶۴۶ - ۶۴۷ - ۷۵۷ - ۷۵۸

۶۲۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۳ - ۴۸۵

۸۵۵ - ۸۵۱ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۴

۹۶۶ - ۹۰۸ - ۸۵۷

۵۷۲ - ۴۸۱ اصغر خان

۱۹۶ - ۱۹۴ - ۱۹۲ - ۱۹۱ اعتبار خان

۸۸۳ - ۸۵۶ - ۶۲۵ - ۳۶۲ - ۳۰۸

۲۰۱ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۳۰ اعتقاد خان

۴۶۴ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۳۹۵ - ۲۱۳

۸۴۷ - ۸۴۰ - ۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۴۱

۱۰۳۲ - ۸۸۴

۵۶۴ - ۴۵۵ - ۳۰۳ - ۱۳۲ اعتماد خان

۹۸۲ - ۸۵۶ - ۷۶۵ - ۶۲۳ - ۶۱۸

۶۲۳ - ۶۲ - ۵۵ اعتماد الدولة

۸۶۲ اعزالدين

۱۰۷ - ۹۲ - ۵۱ - ۴۷ اعظم خان

۸۶۳ - ۱۱۹

۲۶۴ - ۱۹۸ - ۲۷ - ۲۵ اعلیٰ حضرت

۳۹۰ - ۳۸۷ - ۳۶۶ - ۳۴۰ - ۲۹۸

۵۶۸ - ۴۹۲ - ۴۷۴ - ۴۲۶ - ۳۹۵

۶۳۰ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۸۷۵ - ۵۷۰

۵۶۷ - ۵۵۵ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۳۳

۶۲۷ - ۶۲۴

۸۸۳ - ۷۰۲ - ۲۴۸ .. اسماعیل

۸۲۳ - ۶۸۰ - ۴۵ اسماعیل افغان

۸۳۹ - ۸۳۲ - ۸۲۶

۱۰۶ - ۹۴ اسماعیل بیگ

۵۴۸ - ۴۵۲ - ۱۲۸ اسماعیل خان

۸۷۳ - ۷۵۵

۷۶ - ۶۲ اسماعیل خورشیدی

۴۸۷ - ۲۲۱ اسماعیل کرمبانی

۹۲ - ۷۷ - ۶۲ - ۴۵ اسماعیل نیازی

۲۲۱ - ۲۱۸ - ۱۲۸ - ۱۰۶ - ۹۵

۵۳۳ - ۴۸۷ - ۴۵۴ - ۴۴۰ - ۳۴۱

۹۸۹ - ۸۸۲ - ۸۷۳ - ۵۵۷

۴۷۹ اشرف الله

۱۰۴۲ - ۷۶۲ - ۶۴۲ - ۶۱۹ اشرف خان

۱۰۴۹

۹۳ - ۶۵ - ۶۳ - ۵۳ اصالت خان

۳۳۳ - ۳۳۱ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۹۵

۴۰۰ - ۳۹۵ - ۳۵۸ - ۳۵۳ - ۳۴۱

اسد کاشي ۷۶ - ۱۱۵ - ۱۴۲ - ۱۵۷	ادرا جي رام ۱۲۸
۱۹۵ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۳۲۱	ادهم بيگ ۹۱۸
۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰	اديب سنگيتہ بھدرية ۴۱
۴۰۴ - ۴۲۸ - ۴۳۹ - ۴۶۱ - ۵۶۵	ارادت خان ۱۱۹ - ۱۲۷ - ۲۰۲
۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۷۷۰	- ۲۳۴ - ۲۴۵ - ۴۷۹ - ۵۲۴ - ۵۴۶
۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۸۱۶ - ۹۲۵	۵۶۶ - ۶۹۱ - ۹۶۱ - ۲۰۴۸
۹۲۶ - ۹۵۷	ارجن گور ۶۵ - ۶۶ - ۷۰ - ۳۵۷
اسفنديار ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۵۱ - ۳۲۸	۱۰۶۷ - ۱۴۵۷
۴۹۷ - ۵۲۳ - ۵۵۴ - ۵۹۵ - ۷۸۸	برسالن خان ۸۱۷ - ۸۷۵ - ۸۸۱
۶۸۹ - ۶۹۴ - ۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۵۱	۱۰۴۸ - ۱۰۶۷
اسفنديار بيگ ۱۰۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹	برسالن علي ۴۷۱ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۸۱۷
۶۹۴ - ۸۵۱	۸۷۵
اسفنديار معصومي ۱۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۲۳	ارسي ۱۶۶ - ۱۳۹
۵۵۴ - ۸۶۳ - ۹۸۸	ارشد خان ۱۰۳۴
اسکندر روهيله ۲۶۹	اسحق بيگ .. ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۹۵
اسلام خان ۷۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۲۴	اسد خان ۱۱۹ - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۳۲۶
۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۲۳۰ - ۲۳۷	- ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۳۹
۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۴۶	- ۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۲
۱۴۰۱ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۸ - ۱۴۱۸ - ۵۰۴	- ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۴۳ - ۸۵۸
۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰	۸۸۰ - ۱۰۶۵

۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۴۰۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ -

۸۷۲ - ۸۸۵

احمد بیگ نجم ثانی ۸۸۵

احمد خورشیدی ۷۷ - ۱۹۲

احمد سرمندی ۵۹۵

احمد عرب ۸۸۲ - ۸۸۶

احمد مختار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

۹۲۲

احمد نایتیہ ۵۷۵ - ۸۵۸ - ۹۰۶ - ۹۱۹ -

۹۵۷ - ۹۲۴

اختصاص خان ۸۳ - ۱۴۳۹ - ۵۱۲

۵۹۳ - ۶۸۳ - ۹۴۷

اختیار تیرین ۲۴۸

اخلاص خان ۹۲ - ۱۲۸ - ۱۹۱ - ۱۹۶ -

۲۴۹ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۱۲ - ۵۲۲ -

۵۳۳ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۷۳ -

۵۶۳ - ۶۱۸ - ۷۵۱ - ۷۶۵ - ۸۶۰ -

اخلاص خان خورشیدی ۲۶۹ - ۵۲۲ -

۵۴۸ - ۵۵۵ - ۵۹۳ - ۶۱۸ - ۷۶۰ -

۷۶۵

ابو محمد ۲۴۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ -

۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ -

۱۰۱۵ - ۱۰۱۹

ابوالمحمد ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ -

۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷ -

۱۰۱۹

ابو مسلم ۹۲ - ۲۰۶ - ۲۴۶ - ۶۵۷ -

ابوالمظفر محی الدین محمد ۱۱ -

۲۵ - ۳۲۷ - ۵۶۷

ابوالمعالی ۲۵۱

ابوالمکارم ۲۴۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۳۴ -

۷۸۸ - ۸۸۸ - ۸۹۹

اچل سنگھ بچواہ ۸۹۳ - ۸۹۵ -

۸۹۶ - ۹۹۶ - ۹۹۷

احتجاب بیگم صاحب ۱۳۴ - ۵۶۹ -

۶۲۰ - ۷۱۳ - ۹۳۸ - ۹۵۹ -

احتشام خان ۲۱۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹ -

۲۸۳ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -

۸۸۸ - ۸۹۱

احمد بیگ ۵۱ - ۷۷ - ۷۸ - ۹۲ - ۱۵۸ -

(۱)

۱۴۲۸-۱۴۶۲-۱۴۸۸-۵۶۴-۶۳۴-

۷۶۶-۸۱۸-۸۴۰-۸۴۶-۸۵۵-

۹۷۹-۱۰۵۸-۱۰۶۸-

ابراهیم خان فتح جنگ .. ۹۱۳

ابراهیم خورشیدی .. ۳۰۸

ابن حسن .. ۱۴۶۳

ابن حسین ۵۲۳-۵۴۴-۵۵۴-۷۱۳-

۷۱۷-۷۹۶-۸۰۲-۸۰۹-۸۴۵-

۹۱۴-۹۱۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-

۹۵۶

ابوالبشر .. ۳۸۶

ابوالبقا .. ۱۹۷

ابوالحسن ۴۰۱-۷۸۳-۸۰۱-۸۰۲-

۸۰۳-۸۰۴-۸۴۴-۸۶۳-۹۱۳-

۹۱۴-۹۱۵-۹۴۶

ابومعید .. ۵۵-۶۲-۶۲۳

ابوطالب .. ۱۴۰-۵۹۵

ابوالفتح ۱۵۸-۲۹۱-۴۱۶-۱۰۴۰

ابوالفضل .. ۵۳-۷۷-۳۸۷

ابوالقاسم ۲۲۱-۵۷۴-۸۹۹-۱۰۱۰

آتش خان ۴۵۲-۴۵۴-۴۷۶-۵۷۲-

۸۹۰-۸۹۸-۹۸۹-۹۹۶-۱۰۰۷-

۱۰۰۹-۱۰۲۳-۱۰۲۴

آتش قلماق ۱۴۸-۲۴۶-۳۰۸-

۳۳۱-۴۳۳-۴۴۸

آصف خان ۱۱۱-۱۱۴-۲۸۲-۳۹۴-

۴۰۵-۶۵۱-۸۵۶-۹۱۸-۹۷۸-

۹۸۲

آغرخان .. ۲۷۶-۲۸۴

آقا علی سمانی .. ۴۱۸

آقا ملا .. ۹۶۴

آقا یوسف ۲۰۶-۲۴۸-۳۰۷-۳۷۰-

۴۰۴-۴۴۸

ابابکر خورشیدی .. ۳۲۲-۳۲۴

ابراهیم ۳۲۶-۶۲۶-۱۰۵۴-۹۰۵۵-

ابراهیم بیگ نجم ثانی ۱۰۶-۲۱۸-

۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۸۶۴

ابراهیم خان ۹۵-۱۳۶-۱۵۸-۲۲۰-

۲۳۰-۲۳۶-۲۴۶-۳۹۶-۴۲۶-

* ۸۲۶ * هفت چنار

* ۵۷۹ - ۳۶۱ - ۲۵ * هند

* ۵۶۵ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۱۳ - ۲۱۲ - ۱۳۴ - ۹۵ - ۳۲ - ۲۷ * هندوستان

* ۸۴۸ - ۸۱۴ - ۷۸۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۰۷ - ۶۷۳ - ۶۱۵ - ۶۰۵

* ۱۰۶۳ - ۱۰۳۵ - ۹۷۴

* ۳۳۸ - ۳۰۳ * هندون

* ۱۰۳۹ - ۱۰۲۸ - ۷۵۸ - ۵۹۳ * هوشنگ آباد

* ۹۴۳ * هوگلی

* ۲۰۰ * هیبت پور

* ۸۳۸ - ۸۲۶ - ۸۲۱ * هیوة تور

—
* ی *

* ۸۸۳ - ۳۳۱ * یمن

(۲۷)

نرسی * (ترهسی) ۶۵۳ - ۶۵۵ *

نریله * ۱۶۱ *

نلدرک * ۱۰۰۸ *

نواکهالی * ۹۴۷ - ۴ *

نورنگر * ۴۵۸ *

نوشهره * ۱۸۵ - ۸۲۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۸ *

نیاله * ن * پناله * ۱۹ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۷ *

زیلاب * ۸۲۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۲ *

نیانگه * ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ *

—
* و *

وابل * ۵۷۴ *

وزیرپور * ۳۰۳ *

ویرناک * ۸۳۵ - ۸۳۷ *

—
* و *

هاجورا * ۶۷۸ *

هالار * ۷۷۵ *

هتیه پل * ۲۱۴ - ۴۲۵ - ۷۶۷ *

هجرایور * ۵۵۵ *

هجرهتی * ۵۵۴ *

هرکوار * ۱۴۸ - ۱۵۹ - ۱۶۶ - ۱۷۲ - ۱۷۷ *

هرسول * ۱۴۴ - ۱۴۵ *

ملاچور * ن * بلاچور * ۱۸۵ *

ملتان * ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -

۷۴۴ - ۸۴۵ - ۹۶۶ - ۹۸۱ - ۱۰۴۹ *

منجورہ * ۵۱۶ - ۵۱۸ *

منگل بیدہ * ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۲۰ *

موریشن * ۹۰۵ *

مورنسن پور * ۲۰۳ *

مورنگ * ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۹ - ۸۷۵ *

مونگیر * ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۹۳ - ۴۹۴ -

۴۹۵ - ۶۵۰ - ۹۱۵ *

مہانڈی * ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۶ - ۱۴۴۸ *

میرٹھہ * ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۰ *

—
* ن *

ناردراگ * ۹۰۵ *

ناصرپ * ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۳ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۹۸ - ۸۰۵ - ۸۰۶ -

* ۸۱۱

ناندیر * ۵۹۸ *

ناتھورہ * ۹۹۱ *

نڈینہ * ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۶ *

نربہ * ۳۲ - ۴۳ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۲۳ *

مناظرہ * ۱۰۱۸

مناظرہ * ۱۰۲۴

مناظرہ * ۹۷۰ - ۵۳ - ۵۲

مناظرہ * ۲۷۸

مناظرہ درک * ۱۰۲۶ - ۱۰۲۵

مان گتہ * ۹۰۵

مناظرہ الزہر * ۳۴۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۶۳۱ - ۸۱۴ - ۸۴۴ - ۸۴۸ - ۸۵۷

* ۸۸۱

مناظرہ * ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۹۳ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۴۱۶ - ۴۴۹ - ۴۵۷

* ۱۰۶۸ - ۹۶۶ - ۵۷۳ - ۵۶۴ - ۴۸۱ - ۴۵۹

مناظرہ پور * ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۷۷ - ۷۸۸ - ۷۹۸ - ۸۰۰

مناظرہ پور * ۲۰۲

مناظرہ * ۱۰۳۵

مناظرہ آباب * ۵۲۵

مناظرہ پور * ۸۴۹

مناظرہ آباب * ۱۲۶ - ۴۰۴ - ۴۸۱ - ۴۹۱ - ۵۶۹ - ۶۲۴ - ۸۵۱ - ۸۶۴

* ۱۰۵۶ - ۱۰۴۸

مناظرہ گتہ * ۹۰۵

مناظرہ سلسلہ * ۶۷۹

مناظرہ نگر * ۸۲۸ - ۸۷۳ - ۹۱۴

مناظرہ * ۹۷۷ - ۸۸۲

مناظرہ پور * ۲۴۱

لستسا • ۸۵۲ •

لربی شلیو پور • ۸۲۶ •

لکپی • ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ •

لکپن • ۱۱۴۹ •

لکپو کھار • ن • کلو کھار • ۲۰۵ •

لکپو گڈ • ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۹۰ - ۷۹۶ -

• ۹۰۹ •

لکپی جنکل • ۱۴۲ - ۷۶۷ •

لکپی دیہ • ۵۵۹ •

لنگر گڈ • ۱۰۵۹ •

لو دیانہ • ۷۶۶ •

لونچمارپی • ن • لونڈ • ۲۸۳ • ۷۰۲ •

لوشری • ۲۷۶ - ۲۸۴ - ۱۰۰۳ •

لوہ گڈ • ۳۰۵ - ۸۸۸ - ۸۹۶ - ۹۰۵ •

م میم •

ماچھوار • ن • ماچھوار • ۱۹۷ •

مالڈ • ۵۳۶ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ •

مالوار • ۵۷۱ •

مالو • ۳۲ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۱۶۲ - ۱۸۹ - ۳۰۱ -

۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۳۴ - ۴۷۴ - ۴۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۳ - ۶۱۵ - ۶۳۰ -

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۷۱۴ - ۸۵۵ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۸۰ - ۹۰۶ •

مانک گڈ • ۹۰۵ •

که خان خانات سپه سالار را بجلدی مساعی جمیله که ازو در تسخیر
 ولایت آشام و کوچ بهار بظهور رسیده بود مورد موهبتی بسترگ
 سازند و منصت آنخان ارادت نشان بمرتبه هفت هزاری هفت
 هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه که از پایبای والی
 عهدهای درگاه معلی است رسیده بود عاطفت شهشاهانه اورا
 بانعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود زیاده بر اقطاع مقرر
 ز عطای توأمان طوف که درین دولت ابد طراز اعظم نوینان و سپه‌اران
 زویع مرتبت را بآن شرف امتیاز می بخشند نواخته رایت عزتش
 بارج کامرانی و مباحات افراخت و بعدایت خلعت خاص اختصاص
 بخشیدند و راجه جیسنگه و محمد آمین خان میر بخشش و مرتضی
 خان و اعتقاد خان و دانش مند خان و فاضل خان و بسیاری از
 عهدهای بارگاه خلافت بهرحمت خلاع فاخره کسوت افتخار پوشیدند
 و امیر الامرای صوبه دار دکن و رانا راج سنگه و مهاراجه جسونت
 سنگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم سهام مستقر
 الخلافه اکبر آباد و امیر خان که ایالت صوبه کابل باو مفوض بود
 و دیگر امرای اطراف و حکام صوبها بعدایت ارسال خلعت مطرح انوار
 نوازش گردیدند و طاهر خان و قباد خان حسنعلی خان هریک بعطای
 یکراس اسپ عراقی با ساز طلا و حسن خان بعدایت دو سرا اسپ عراقی
 با ساز طلا مشمول مکارم خسروانی شدند و الله وردیخان بعطای خلعت
 و خنجر با علاقه سروازین و سه سرا اسپ یکی با ساز طلا سربلند گشته
 بگور کبیر که فوجداری آن باو متعلق بود مرخص شد و سه پسرش
 بهرحمت اسپ مدهی گردیدند و فدائیکان باضافه پانصدی بهمنصب

تا حشر چنان باد که از بخت سعید • بینیم روی تو و عید کنیم
و حضرت شاهنشاهی بعبادت معهود عزم توجه بمصلی نموده بر
فیل فلک هیکل همایون منظری که تخت زرین بر کوه پشت آن
نصب نموده بودند با جبهائی فرو شکوه و حشمت و عظمت سوار
شدند و بتوزوک و آئینى که معمول این دولت گردون شوکت و
مخصوص این سلطنت مظهر بسطت است فیض افزای ساحت
عیدگاه گشته نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معاودت قرین
معاودت در ایوان خاص و عام که باذین ابهت و احتشام روش
چرخ برین و رشک افزای نگار خانه چین شده بود بر سریر مرصع
نگار جلوس فرمودند و غمام بذل و انعام باد شاهی چون سحاب
فیض و رحمت الهی بر گشت زار امید جهانیان قطره بار گشته
نهال آمال بسیاری از شرف اندوزان آن محفل فردوس مثال دران
بهارستان مکرمت و افضال شگونه مراد گرفت از انجمله رخشنده
اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزاده
عالی تبار بلند مقدار محمد معظم بعطای خلعت خاص و سرپیچ
مرصع و خنجر مرصع باعلاقه مروارید و دهکده کی و اورپی و پهنچی
مرصع و سمرن مروارید مشمون عواطف جلیله گشتند و فروغ ناصیه
بخت مندی افسر تارک سر بلندی بادشاهزاده کام گار بخت بیدار
محمد اعظم بمکرمت یک قبضه خنجر مرصع باعلاقه مروارید و نوگل
حدیقه دولت تازه نهال جویبار سلطنت بادشاهزاده ارجمند والا گهر
محمد اکبر بمرحمت جیغه مرصع عز اختصاص یافتند و چون
مراحم بیکران گیتی خدیو بنده پرور مهربان اقتضای آن می نمود

کرامت بهر ابواب حسنات و ثوابات بر روی زمانیان گشاد و شب
 پنجشنبه سلخ فروردین شرف رویت آن ماه سعادت پرتو روی نمود
 و سال چهارم از سنین سلطنت میمنت قرین طرازند اوزنگ
 جهانبانی فرازنده لوی کشور ستانی بهزاران فرخی و کامرانی
 پذیرای اختتام یافته پنجم سال خلافت و سریر آرائی بمبارکی آغاز شده
 نوید حسن انجام رسانید پیشکاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
 حشمت را فرمان شد که ترتیب اسباب و تمهید قوانین و آداب این
 جشن سعید تا رسیدن عید نموده بآئین معهود با فراختن اسبک
 دلبال در پیش بلند ایوان چهل ستون خاص و عام و نصب کردن
 تخت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
 مقدمات این بزم همایون پردازند و اسباب چراغان و آتشبازی
 نیز بطریق هر ساله آماده و مهیا سازند و پیرایش و آذین حجرهای
 اطراف خاص و عام بدستور پیشین بعهده و کلامی بادشاه زادهای
 عالی مقدار و امرای نامدار قرار یافت ششم رمضان المبارک سی
 هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بر سره انقیدای و صالحین و فقرا و
 محتاجین انفاق شده برکات دعای اجابت اثر آن گروه ضمیمه
 اسباب خلود و بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و درین تاریخ
 از نوشته وقائع نگاران دار السلطنة لاهور معروض محفل لامع النور
 گردید که خواجه احمد ایلمچی عبد العزیز خان والی بخارا که چنانچه
 گزارش پذیرفت درین نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه
 کوفت قدیمش عود نموده رخت اقامت از سر منزل هستی بر
 گرفت باز دهم پرم دیو سیاه رویه از وطن رسیده جنبه سای آستان

خان خلف آن نوئین معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و فرمان مرحمت عذوان مبدی بر جلالت مراجع بادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان خانان پیرایه نغان یافته با خلعت خاصه به جهت او مرسل گردید و دیگر عنایات جلیله و مکارم منیله که در مقام خود شمت ذکر خواهد یافت در باره او بظهور رسید اکنون کلمه حقایق نگار بتحریر وقائع حضور پرنور پرداخته باقی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آنرا در مقام خود گزارش خواهد نمود *

جشن جلوس جهان افروز و آغاز سال

پنجم از سنین دولت فیروز والای عالم

گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری

درین خجسته هنگام میمنت فرجام که از فیض جهان پیرائی و فرمان روائی گیهان خدیو حق پرست یزدان بژوه دین دولت بهم امیدش داشت و ملک و ملت بیکدگر نازش می نمود قدوم فرخنده ماه صیام برکت بخش ایام شده شرف اندوزان دولت اسلام را هنگامه آرای انجمن سعادت و چراغ افروز شیستان عبادت گشت دگر باره نور طاعت و فیض متابعت دین مبین مؤمنان صفات پاک دین را چهره بسیمای صلاح افروخت و نفوس هوا پرستان طبیعت پرور را اجر تکلیف الهی نظر از مناهمی و ملاهی بر درخت برکات ماه مبارک رمضان جهانیان را بر مائده توفیق صلاعی عام در داد و وظائف طاعات و شرائف عبادات معهوده آن شهر

بر چون بندر و شبخون کاری نساختند چند نوبت بهجوم و جمعیت تمام در روز مجاهدان جاوید فیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان سعادت آئین مظفر و غالب و اعدای بی دین مذهزم و خائب میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده نقش جلالت و دلادری جلال مذکور در دل‌هایی مخالفان مقهور که دران سمت بیشتر از دیگر امکانه فراهم بودند قرار گرفته سطوت آن سپاه کیده خوه رعب انزاع و زهره ربای متمردان تباه اندیش شد و روی همت از عرصه مقابله و مجادله بر تافته بزویای ناکامی در شدند و توقف میانه خان در موضع سلطانی باعث امنیت آن حدود گشته غبار افساد آشامیان بد نهال فرو نشست و میر مرتضی باهمراهان خویش در گرگان و بضبط و محارست آنجا کماینبغی قیام ورزیده همواره بآئین حزم و احتیاط با جمعی که داشت مهتود و مسلح پاس میداشت و از غدر و مکر اعدای پر حذر و با خبر میزیست بالجمله کل مواضع دکن کول بتحت تصرف و تسلط اولیای دولت قاهره در آمد اکثر سکنه و رعایا بانتشار صیت رافت و سعادت شهنشاه جهان سریر خط اطاعت و انقیاد نهاده بهساکن و اماکن خویش قرار گرفتند و سکان زمین اوتر کول نیز در عدد ایلی و فرمان پذیری درآمدند و چون کیفیت این فتح نامدار و خصوصیات صوانح این یورش نصرت آثار درین ایام سعادت انوار که منتهای سال چهارم از جلوس همایون بود از عرصه داشت خان خانان میده سالار بهسامع جایه و جلال که همواره شاعرانه بشائر اقبال باد رمیده مسرت پذیرای خواطر اولیای دولت گردید عواطف بادشاهانه محمد امین

بجهانگیر نگر فرستد و میانه خان را با تابیدن او و طائفه از تابیدنان
 دیگر امرا بموضع ساپانی که در دامن کوه جنوبی کرگانو واقع است
 و یکی از سرداران عمده راجه بابسیاری از مخدولان آنجا پای جرأت
 فشرده سرمایه فتنه جوئی و شورش انگیزی بودند و مزاحمت
 تنبیه تیره منشان و حراست سنگه و رعایا پردازد و غازی نام افغانی
 از نوکران خود با برخی از سوار و پیاده در موضع دیو پانی که مابین
 کرگانو و ساپانی واقع است بخبرداری گماشت و جلال ملازم خودش
 بقبض و محارست کنار آب دهنگ مقرر کرده فوجی با او همراه
 نمود و بیستم شعبان با صواکب گیهانندگان از کرگانو نهضت نموده موضع
 آنجا بساط اقامت انداخت و باشاره آنخان سپه سالار فوجی از عساکر
 گردون شکوه هشت گروه پیشتر از آن مکان رفته تهانه نمودند و مکرر
 آنها را با مخدولان نابکار که در لیل و نهار انتهاز فرصت نموده از
 سر جسارت نایره افروز کین و پیکار میگشتند محاربات عظیم اتفاق
 افتاد و آویزشهای مترگ روی داد و در هر کرت غلبه و نصرت و
 اولیای دولت را بود و مقاهیر آشامی همواره جمعی بکشتن داده
 خاکسار فرا میشدند و همچنین گروهی از کفار تیره روزگار که آن
 روی آب دهنگ در بیشها و جنگل های آن ناحیت چون مور و
 مار انتشار داشتند هفتم فرصت و قابو بتکرار شبخونها بر عساکر
 جنل آورده هر بار جمعی از آن مخاذیل بد فرجام عرغه تیغ قهر
 و انتقام غازیان فیروزی اعتصام شده مغلوب و مذکوب میگرددند

بارانی بشدت تمام باریده بادهای تند وزیده آثار موسم برشگال که دران دیار از سائر ممالک هندوستان پیشتر شروع میشود هویدا گردید چون بالضرورت فصل باران را آنجا بایست گذرانید خان سده سالار در مدد تعین تهانها و حفظ حدود و جوائب و ضبط طریق رسیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام برشگال را آنجا بگذرانند و چون ساحات میدان سپهر از سیاهی لشکر سحاب منجلی گشته تیر باران ابر و برق افروزی هوا فرو نشیند و آبها و دریاها از جوش و طغیان باز ایستد عساکر گردون متأثر باهتزاز آمده در قلع و استیصال راجه و ابتاعش کوشش نمایند و عرصه آن بر و بوم از خس و خار وجود ضلالت آموذ آن مردود و بپورایند و باین موایدید خود با اکثر جنود منصور در موضع متبراپور که بمسافت سه و نیم کوره پیشتر از کرگانو در دامن کوهی ما بین مشرق و جنوب واقع است و بوسعت فضا و رفعت وزمین صلاحیت تمکن موکب ظفر قرین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی دازوغه توپخانه را با راجه امر سنکه و جمعی از تابینان امر را برخی از بندوقچیان پیداء بمحافظت کرگانو و گردآوری آلات و ادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را بجبهت تسلیم و استمالت رعایا و پرداخت مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان بیوتات را برای ضبط اموال راجه در کرگانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی از آلات توپخانه آنچه درکار باشد نگاهداشته تدمه را بجبهانگیر نگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظه عرض اموال و اجناس نموده ازان جمله آنچه تنخواه مواجب سپاه توان نمود در وجه علوفه آنها تن نماید و بقیه را با ادوات توپخانه

و راجهٔ مردود مطرود که کنج دماغش آشیانه زانج نخوت بود و عمری
در حکومت و ریاست آن قوم بد فعال کوس نخوت و استقلال نواخته
هرگز تصور این ادبار و نکال نمی نمود بوبال اعمال گرفتار آمده با
معدودی از عمدها نزدیکان و اهل و عیال و برخی از اشیا و اموال
چنانچه گزارش پذیرفت بکوهستان نامروپ که بردات آب و هوا
و تنگی عرصه و فضا بدترین اماکن عالم و بی شک یکی از درکات
جهنم است قرار نمود و سائر سفوداران و سپاهش باشارهٔ او بآن روی
آب دهنگ رفته در جزیرهٔ وسیعی که مابین دریای برمه پترو آب مذکور
است و مشتمل است بر جنگلهای انبوه و بیشه‌های صعب اقامت
گزیدند و برخی دیگر ببعضی کوهستانها جای گرفته جویای فرصت
کین شدند نامروپ سرزمینی است در جانب دکهن کول میان
سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو تا آنجا چهار روز راهست از بعض
مکان بد آب و هوای تنگ فضا دلگیر است راجه هرگز مورد غضب
ساختی بآنجا فرستادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که پیاده
بصعوبت تمام می‌رود و یک راهست که سوار میتواند رفت ابتدای
این راه تا قریب نیم کوه جنگلی انبوهست و از آن گذشته درهٔ ایست
سنگلاخ پر آب و بر طرفین آن دره دو کوه بلند سر بفلک بر گشیده
بالجمله خان سپه سالار روزی چند در گرگانو اقامت نموده بنظم و
نسق مهم و تسلیه و استمالت رعایا و گرد آوری اشیا و اموال راجه
پرداخت و مکرر خطبه بنام نامی و القاب سامی خدیو جهان و خلیفه
زمان شهنشاه عالمگیر جهان ستان خوانده وجوه دراهم و دنانیر
بسکه همایون زینت پذیر ساخت در اثنای این حال دو سه روز

غلالت و جهالت معتقد آنست که اجداد بد نژاد او فرمانروای
 ملاء اطلی بوده اند یکی از آنها وقتی میل هبوط نمود و بنزدبان طلا از
 آسمان فرود آمده یکچند بنظم مهام آن ناحیت مشغول شد و چون
 آن سرزمین دل نشین او گردید همانجا اقامت گزیده دیگر بآسمان
 نرفت القصه ولایتی بدین مثابه وسیع معمور و کشوری چنین دور
 دست دشوار عبور که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات
 صعوبت طرق و مسالک و دیگر عوائق و موانع تفسخیرش فراتر از
 نیروی نگارش و تقریر است و قومی چنین دو صفت سبع خصال
 بدیهه اطوار و طایفه همه دیو هیکل سخت گوش بی باک غدار
 با عدت و ابهتی تمام و کثرت و جمعیتی فزون از تصور اوهام همه
 جا در مقام مدانعت و مقاومت عساکر گیتی کشا آماده جنگ
 جوئی و کینه خواهی بودند و چندین قلعه حصین محکم اساس
 و حصن متدین فلک مماس مشحون به مردان کار و سامان حصار داری
 و بیکار که کشایش هر یک از آنها به دیتی مدید میسر نمی آمد داشتند و
 بدشهای صعب پر خطر و دریا های زخار پنهان در راه بود بمدد
 گاری تائید ایند نصرت بخش فیروزی رسان و سپهداری اقبال
 کشورستان خدیو جهان مسخر جنود فیروزی اعتصام و مرکز ریایات
 دولت اسلام گشته تارک نخوت و استکبار بسیاری از آشامیان
 منقهور که کردن کسان مغرور و بی دینان از خدا دور اند بحوائف
 مراکب مواکب ظفر مآل پایمال اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان
 سعادت آئین فضیلت غرور و جهاد اندوخته برکات مثنویات آن بروزگار
 فرخنده آثار شهنشاه حق پرور شریعت گستر توفیق شعار عاید گردید

مقاومت نداشت ملوک را خالی کرده بکوهستان رفت حسین شاه
 بسر خود را با اکثر لشکر بضبط آن حدود گذاشته به بنگاله معاودت
 نمود چون برشکال در رسیده به طغیان آبها طرق و مسالک مسدود
 کردند راجه با اعوان و انصار خویش از کوه فرو آمد و آشامیان
 بد گهر آن لشکر را در میان گرفته بجنگ پرداختند و از جمیع جوانب
 راه وصول آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از
 فقدان قوت کار بجان رسیده در دست مقاهیر قتل و اسیر گشتند
 و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که فرمان روای اکثر هود اعظم
 هندوستان بود نوبتی يك الملك خوار با سامانی سزوار بکشایش آندیار
 فرستاده و مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامی
 فرو برده خبری و اثری از آنها ظاهر نشد و باری دیگر هم بدین
 منوال جیشی باندقام آن آشامیان بدفعال و تدارک این قضیه تجهیز
 کرده بدان مهم روان نمود و چون بآنها به بنگاله رسیدند فسخ عزیمت
 نموده این داعیه را موقوف داشت از مردم سرحد هر کس بآن دیار
 قدم گذارد اذن برگشتن ندارد و همچنین هیچیک از اهل آن
 ولایت را یارای بر آمدن از آن سرزمین نیست ازین جهت کسی را
 اطلاع بر کیفیت حال آن گروه کماهی حاصل نمی شود مردم
 هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادوگر خوانند و در افسونهایی
 هندوی و مبطلات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هر کرا
 بدان دیار گذار افتد گرفتار طلسم شده راه بیرون شد نمی یابد
 چو دهچسنگه راجه آنجا ملقب بسرکی راجه است و سرک در لغت
 هندوی آسمان را گویند آن شوریده دماغ هودای بندگان را از کمال

و انصار و هراتجام احباب فخرت و مواد احتکبار کلاه گوشه غرور بر
 تارک بندار کج نهاده اند و هرگز حراطاعت و فرمان برداری
 بهیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کامکار نرود نیاورده باج خراج
 نداده اند در جمیع از مذهب دست استیلا فرماندهان هندوستان
 از دامن تصرف آندیار کوتاه بوده و مفتاح تدبیر هیچ کس از
 اعظام گیتی کشیان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نکشوده در سوابق
 ایام هرگاه لشکری بعزم تسخیر آن سرز و بوم روی توجه بدان صوب
 می آورده چون بسرحد آن ولایت میرسیده است آشامیان مقهور
 در مقام مدافعت درآمده بششون و خدعه و غدر و مد راه آذوقه
 کار برانها تنگ می ساخته اند و اگر بدین طریقه بران گریزه ظفر
 نیافته از مقاومت و مصاصمت عاجز می آمده اند رعایا را کوچانیده
 بکوستان ها میبردند و آتش در غلات زده ولایت را خالی
 میکرده اند و چون لشکر بآن کشور در می آمده است و ایام برشکال
 میرسیده از کمین فرصت برآمده بکینه خواهی و انتقام میبردند
 و آن فریق را از فقدان آذوقه و قوت کار بیهمت کشیده در دست
 آن مخاذیل اسیر و قتل می گردیده اند و باین عنوان مکرر لشکر
 های گران و افواج بیکران دران گرداب به غریق بحر فنا گشته متنفسی
 از آنها بر نیامده در ازمنه سالفه وقتی حسین شاه نام یکی از سلاطین
 بنگاله را عزیمت تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت گشته با لشکری
 جرار از پیاده و سوار و نوار و بسیار متوجه آندیار شد و در آغاز کار
 بر آشامیان ضلالت شعار ظفر یافت و با سپاه خویش بآن ولایت
 درآمده رایت غلبه و استیلا برافراشت و راجه آنجا چون تاب

اکثر طوائف اعم بیشتر دارند همه سخت کوش و سخت جان و جنگجو و کینه ور غدار و مکارند رحم و شفقت و انصاف و الفت و صدق لهجه و وفا و شرم و عفت و حیا در طینت آن قوم بد نهاد نرسیده اند و تخم اهلیت و آدمیت در مزرع وجود ضلالت آمود شان نکشته چون از لباس انصافیت بکلی عاری اند پوشش درستی ندارند کوباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادری بدوش میگیرند دستار بر سر بهتن و جامه و ازار و کفش پوشیدن دران دیار رسم نیست عمارت خشت و سنگ و گل در کل آن ولایت غیر دروازه های شهر کرگانو و بعضی از بتخانها نیست غنی و فقیر مساکن و بیوت خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند راجه و خواص او بر سکامن و رؤسا و اغنیای رعیت بر دولی که از سکامن نازک تر است سوار میشوند از دواب اسب و شتر و دراز کوش دران هر زمین نمی شود مگر از جای دیگر بانجا برند آن حیوان شیرتان بحکم مجانست بدیدن و داشتن دراز کوش میل تمام دارند و بقیمت اعلی خرید و فروخت می نمایند و از مشاهده شتر تعجب عظیم می کنند و از اسب بغایت میترسند چنانچه اگر یک سوار بر صد آشامی مسلح حمله برد همه ملاح انداخته فرار مینمایند و اگر گریختن نتوانند خویش را به بند میدهند اما اگر یکی ازان مردودان با ده پیداده از قومی دیگر روبرو شود غلبه میداید سکنه قدیم آن ولایت در قومند آشامی و کلتانی قوم ثانی بر گروه نخستین در جمیع امور تقدیم و مزیت دارند مگر در مراسم حرب و سپاهگری و تمشیت معابد امور که آشامیان مقهور دران مراتب پیش

آشام از شستن ریک دریاها و نهرها طلا حاصل میشود یکی از محصولات آن ولایت همین است گویند که دوازده هزار آشامی و بررو ایتی بیست هزار بر یک شوئی آنها قیام دارند و مقرچندین است که بالمقطع هر یک ازان جمع که باین صنعت مشغول اند در سالی یک توله طلا براجہ دهند اهل آشام گروهی بد گیش باطل آئین اند و دین و ملتبی مشخص ندارند و هرچه مرغوب طبع کچ رای ایشان افتد بغتوی خواهش نفس و میل طبع عمل کرده باختیار آن میگیرایند و هر امر که در نظر ادراک قاصر شان جلو استحسان کند بآن اقدام مینمایند از کمال خشونت مقید بهیچ طریق از طرق کفر و اسلام و مقتدی بهیچ فریقی از مشاهیر فرق انام نیستند برخلاف سائر کفره هند از اکل مطبوخ مسلمانان احتراز نمی کند و از تناول هیچ یک از لحوم غیر گوشت آدمی ابا ندارند و میتہ نیز میخورند و بنابر عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه که اگر بوی آن از طعامی آید رغبت بآن نمی نمایند ستر و حجاب عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه زنان راجه آنجا نیز رو از کسی نمی پوشند و رخ کشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد ایشان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضه ازواج در میان ایشان متعارف و معمول است و سر و ریش و بروت میتراشند و هرکس ازین شعار تحلف و وزد او را زجر و ملامت میکنند و زبان شان با زبان اهل بنگاله اشنائی ندارد قوت و توانائی و جرأت و بیباکی از هیات و خلقشان پیدا و خصال سبعی و صفات بهیمی از سیمای حال شان هویدا است تاب ریاضات بدنی و قدرت بر امور شاقه از

دارند بفرسنگها از سرزمین آدمیت دور و از حیلۀ صفات و شمائل
انسانی بکلی مهجور انداز پای تاسر عربان زیست می نمایند
و گریه و مار و موش و مور و ملخ و امثال آن هرچه بیایند میشوند
در کوستان نامروپ و سدی و لک و کده نیز چون خوب غرقی پیدا
میشود و در اکثر آن جبال آهوی مشکین هست و سرزمین
ساحل شمالی دریای برمه پتر که اوتر کول گویند در نهایت
آبادانیست فلفل و فونل بسیار در آنجا حاصل میشود و نور معموری و
کثرت گشت و زرع در آن طرف بیشتر از دکن کول است لیکن چون
جنگل های صعب و اماکن دشوار گذار در دکن کول افزون تر
است حکام آشام باقتضای مصالح ملکی آنجا را محل سکونت
و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش آنجا قرار داده اند
و در اوتر کول از ساحل دریا تا دامن جبال که سرد سیر است و
برف دار و مصانف متفاوتست از پانزده کوه کم نیست و از
چهل و پنج زیاده نه سکنه آن کوهستان ها توانا و قوی هیکل و وجیه
و مستوی الخلقه اند و مانند سائر اهل مرد سیر گونه روی شان سرخ
و سفید است و اشجار و اثمار سرد میری در آن کوهستان ها میشود
و در سمت قلعه جمدهره بجانب گواهی کوهستان نیست که آنرا
ولایت درنگ گویند جمیع مردم این کوهها بایکدیگر در احوال و
بطوار و گفتار مشابیهت دارند و باسامی قبائل و امکنه و مساکن
از هم متمایز اند در اکثر آن جبال مشک و قطاس و بهوت و پری
و نوعی از اسپ کوهی که آنرا کونت و دانگ گویند بهم میرسد و
طله و نذره از ریک شویی آنها پیدا میشود و همچنین در کل ولایت

طرف راه درختان بانس سایه گسترده برهم نهاده از نواکه و اثمار آنجا انبه و کیله و کتبل و نارنج و ترنج و لیمو و انناس است و پندیده که قسمی ز آمله است در آنجا به مثابه راهست مزه و خوش جاشنی میشود که جمعی طعم آن دریافته اند بر الوچه ترجیح میدهند و درخت نارجیل و نهال فلفل و فونل و ساندچ نیز وفور دارد و نیشکر نفیس نازک شرین سوخ و سیاه و سفید و زنجبیل بی ریشه و برگ تقبول میشود و قوت نشو و نمای نباتات و قابلیت زمین بمرتبه کمال است هرچه بکارند و هر نهال که بکارند خوب میشود و در اطراف کرکانو درخت زرد آلو و انار نیز هست لیکن چون خودروست و تربیت و پیوند نیافته اثمار آن زبونست و محصول عمده آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم است و گندم و جو نمی کارند و ابریشمی بسیار خوب مثل ابریشم ^(۲) حینه میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد مشجر و مخمل و تات بند که قسمی از پارچه ابریشمی است که خیمه و قنات ازان سازند و دیگر اثواب ابریشمین خوب می بافند نمک در آنجا عزیز و کمیابست در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن تلخ و گزنده است و در اصل آن ولایت نمکی بنایت تلخ از درخت کیله میسازند در کوهستانی که قوم نافک می باشند عود نفیس وافر بهم میرسد و هر سال جمعی ازان قوم عود بآشام آورده بنمک و غله معاوضه میکنند و این گروه ضلالت پزوه که دران کوه مسکن

مسافت است از انجمله پنج منزل آن طرف کوهستان نامرود
 جنگل و کوهستان صعب دشوار گزار است و از آن گذشته تا آره که
 مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت شمالی
 دشت جبالی است و چنانچه گزارش یافت دریای برمه پتر از آن سمت
 آمده و چندین آب از کوهستان جنوبی آشام آمده بدریای برمه پتر
 داخل میشود و اعظم آنها آب دهک است که چنانچه سبق ذکر
 یافت در موضع لکھو کده بآن دریای پهنادر پیوسته و مابین آن دو آب
 جزیره است معمور مزروع در کمال فسحت و خرمی و مفاات قریب
 پنجاه کوه کشیده و آبادی آن منتهی میشود بجنگل صعبی که
 چراگاه فیلانست و از انجا فیل میگیرند و سواي آن در جنگل های
 ولایت آشام چهار پنج جای دیگر هست که صیدگاه فیلان است چنانچه
 اگر خواهند در سالی پانصد شش صد فیل گرفته میشود و طرف
 دیگر آب دهک که جانب گرگانو است سرزمینی است وسیع
 خوش و فضای فسیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و در همه
 جا گشت و زرع و باغ و درخت زار موفور و مجموع آن جزیره که مذکور
 شد تا این سرزمین دکن کول از موضع سیمله کده تا شهر گرگانو
 که قریب پنجاه کوه مسافت است همه جا باغهای پر درخت میوه
 دار چنان بهم پیوسته که گویا یک باغست و در میان باغها خانهای
 رعیت است و اقسام ریاحین رنگین خوشبو و الوان گلهایی باغی
 و خودروی درهم شگفته چون در ایام برسات زمینها را آب میگیرد
 بجهت سهولت عبور و ترددین از سیمله کده تا گرگانو آبی عریض
 بلند بسته اند که سرزمینی مزروع جز آن بنظر نمی آید و از دو

کیش بد فرجام پرداخته متدبعان این فاتر مآثر نصرت را ازان
 آگاهی می بخشد ولایت مذکور مابین شمال و مشرق بنگاله واقع
 شده و دریای برمه پتر که از سمت ختای آمده از میان آن ولایت
 میگذرد و آنچه ازان سرزمین بساحل شمالی دریای برمه پتر
 امت اوتر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول
 خوانند و منتهای طول اوتر کول کوهستانیست که سکنه آن بقوم مری
 محمی اشتهار دارند و مبدأش گواهی است که سرحد ممالک
 محروسه پادشاهی امت و امتداد دکن کول منتهی میشود بموضع
 که موصوم امت بهدی و مبادی آن بکوهستان سری نگر پیوسته و
 از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اوتر کول واقع است
 کوهستان دوله و لامده است و از جبال معروفه جنوبی سمت دکن
 کول کوهستان نامروپ امت که چهار منزل بالای گرگانو امت و راجه
 بانجا گریخته بون و دیگر کوهستانیست که سکنه آنرا قوم نانک گویند
 و متوطنان جبال مذکور مال گذار راجه نیهند لیکن اظهار انقیاد
 میکنند و امتثال برخی از احکامش مینمایند مگر قوم دله که از
 دائره اطاعت او بیرونند و گاهی انتهاز فرصت نموده بحدودی که
 متصل بدامن کوهستان آنهاست تاخت می برند ولایت آشام طولانی
 واقع شده امتدادش تقریبا در صد کوه جریبی است و عرضش از
 کوهستانهای شمالی تا جبال جنوبی تخمینا هشت روزه راهست
 و از گواهی تا گرگانو هفتاد و پنج کوه جریبی امت و از آنجا تا ولایت
 ختن که ممکن پیران و یسه بوده و درین زمان مشتهر به آره و دارالملک
 راجه پیگوست که خود را از نسل پیران و یسه میداند پانزده منزل

مقهور شبی بشراره شرارت آتش در چیزها زد که تمامی آنها در آن طوفان آتش بباد فنا برسد و از معظمت غنائم که بکار عامه میاه و کافه لشکر آمد انبارهای برنج بود که مخالفان تیره ایام از سفاقت و طمع خام بگمان آنکه پس از مراجعت لشکر اسلام باز بران دست تملک خواهند یافت بسوختن و تلف ساختن آن نپرداخته بودند و درین مدت که عساکر نصرت پیکر دران بوم و بر اقامت داشت اعظم اسباب قوت لشکر همان شد و اگر نه آن بودی از بی قوتی و فقدان آذوقه خصوصا در موسم برشکال و هنگام طغیان آبها که راه رسد آذوقه از اطراف مسدود بود مردم را کار بجان میسرید یک صد و هفتاد و سه انبار که در هر یکی ده هزار من برنج و در بعضی کمتر بود بضبط در آمد خان سپه سالار از پیش بینی و مصلحت گزینی کسان بمحافظت آنها گماشته نگذاشت که دست زدن غارت و تاراج انواع بحر امواج شود و زیاده از قدر احتیاج پایمال اتلاف و اسراف گردد و مقرر شد که رعایای ولایت کامروپ باو طان خویش رفته بعمارت و زراعت پردازند و تا مدت یکسال از ادای مال واجب و تکلیف دیوانی مرفوع القلم باشند آن محنت زدن جور دیده و بیچارگان ستم رسیده که بمیامن برکات دولت بادشاه دین پناه عدل پرور رافت گستر از شر آن قوم بد بیدر نجات یافته بودند برخصمت خان سپه سالار بر سفائن خرد آشامی که از یک تخمه چوب میفرشند و آنرا کوس گویند سوار شده بمواطن و مساکن خویش پیوستند اکنون کلک حقائق ارقام درین مقام بگذارش برخی از کیفیات و خصوصیات ولایت آشام و شرح بعضی از احوال آشامیان ضلالت

قشت بلا و بیچارگان بغربت مبتلا خطور نمی نمود از وصول افواج
 ظفر پیرا بهره مند حصول اسید گشته جوش شادمانی و نشاط
 در گرفتند و مانند معذبین است که در قیامت پس از انصرام ایام
 تعذیب بمیاسن فضل و بخشایش رب کریم از بلائی جحیم رهایی
 یابند از عذاب صحبت کفار لذیم نجات یافتند بالجمله چون بتتبع
 پیوست که راجه و خواص او بعد از عزیمت فرار از توپ و ضرب زن
 چندانکه توانسته اند در تالاب ها غرق کرده اند خان سپه سالار
 خود بامتصدیان و عمل توپخانه باهتمام برآوردن آنها بر سر تالاب ها
 رفت و به سعی و تلاش تمام دوصد و هشت توپ و ضرب زن بر
 آورده داخل توپخانه نمود از غذایمی که بسرکاروالی بادشاهی ضبط
 شد زیاده از یکصد زنجیر فیل و تقریباً موازی سه لک روپیه از طلا و
 نقره و دیگر امتعه و اجناس آندیار بود و از آغاز این یورش نصرت
 طراز تا هنگام مراجعت جنود دشمن گداز شش صد و هفتاد و پنج
 توپ که از انجمله یکی قریب سه من گوله می خورد و دو هزار و
 سه صد و چهل و سه زنبورک و یک هزار و دوصد رام جنگی نوعیست
 از بندوق کلان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضه بندوق و زیاده
 از دو هزار صندوق باروت که هر یک دو و نیم من باروت داشت و
 هفت هزار و بیست و هشت قبضه سپر و از آهن و سرب و شوره و
 گوگرد آن قدر که از وزن و حساب افزون بود و زیاده از یک هزار
 کشتی جنگی بحیطه تصرف درآمد و یک صد و بیست کشتی بزیب
 و زینت تمام در کمال بزرگی و استحکام از سفاین خاعه راجه در گرگانو
 بود و چیزها جهت محافظت بر فراز آن ساخته بودند یکی از آشامیدان

دران نواحی شانزده زنجیر فیل از فیلان راجه بمصرف اولیای دولت
 در آمد و جمعی از سپاه فیروزی در کچپور و برخی در ترسهای و
 و فریقی در لام دانگ که موضع است مابین ترسهای و کرکانو و
 رودی از پیش آن جاریست معین شدند که بضبط آن حدود قیام
 نمایند ششم شعبان از چهارم سال جلوس همایون خضه کرکانو که
 دارالملک آشام است از پرتو ماهیچه رایت اسلام نور آگین گشت
 و جنود ظفرورد از رود دیکهو عبور نموده در سمت شرقی مساکن
 راجه هرادق نصرت زده نزول نمود از صولت و استیلاي مجاهدان
 فیروزی لوپشت شوکت و تجبر اشرار نابکار انکسار یافته غبار آلوده
 فاکمی و پیغوله گزین ابرار شدند و به پرتو انوار ایمان ظلمت غوایت
 و باطل پرستی رو به سجاب تواری نهاده ساخت آن تیره بوم
 روشنی پذیرفت از هیبت گلبنگ اذان نا قوس را نفس در سینه
 شکست و بروز سرپنجه قوت دین متدین زار چون رشته اهل باطل از
 میان کفار گسست باهتمام غازیان سعادت مند هیکل اصنام بسان
 قوالب بیجان باندک فرصتی از هم فرو ریخت و صدمه و غلبه و نیروی
 اسلام گرد نگو ساری از معابد کفر و مناسک شرک بر انگیخت
 طنطنه شکوه اقبال شاهنشاهی در اطراف و اقطار آن دیار پیچید و
 و آوازه این فتح نامدار آینه گوش روزگار گردید و گروه مسلمان و فرقه اهل
 ایمان که از دیرباز محبوس آن زندان ضلالت و محسور با ارباب کفر
 و جهالت گشته در دست جور و جفا و قید تسلط و استیلاي آشامیان
 شوم لقا دست خوش رنج و پایمال عنا بودند و هرگز این لطیفه غیبی
 و عطیه آسمانی بخواب و خیال در خاطر محنت زده آن آوارگان و

ز لکھو گده کوچ شده در مكاني كه كارخانه نوارا راجه بود لشكر كاه
شد و قريب صد منزل كشتي بزرگ كه درانجا مانده بود بتصرف
اوليای دولت در آمده داخل نوارا منصور گردید و روز ديگر افواج
گيتي كشا در موضع ديوانگانو از رود عظيمي كه درپيش آنجا ريست
عبور نموده بر ساحل آن خيام نزول بر افراخت راجه درانجا بتخانه
عالی بنا و باغي در كمال نزهت و صفا به جهت برهمنی كه از
مقتدایان او بود مشرف بران رود ساخته و روز ديگر آنجا مقام شده
خان سده سالرجمعی از تابيدان خود را بتخانه داری آنجا و محافظت
راه و تسليخ و استمالت رعایا تعيين نمود و درين منزل از بعضی
مسلمانان كركانو كه بحسب تقدير امير كفار شده از دير باز آنجا بهر
می بردند نوشتها رسيد مشعر بآنكه راجه بعد از اتماع خبر قرب
وصول افواج قاهره اهل و عيال وزيد اموال از جواهر و نقود و ديگر
نفايس اشيا برداشته بجانب كوهستان نامروپ كه از كركانو تا آنجا
چهار روزه مسافتست فرار نمود و برخي از فيلان بجنگل ها مر داده
بعضي ديگر با مابقي احوال و ائقال آن سر خيل اهل ضلال بيمحافظ
و حارمي در شهر مانده است چهارم شعبان قريه كچپور مورد نزول
جيش منصور گردید و درانجا چهار زنجير فيل از فيلان راجه
بدست آمد و فردای آن باشاره خان سپهدار فرهاد خان و سيد
محمد ديوان لشكر ظفر اثر با جمعي بجهت ضبط اموال راجه بر
جناح استعجال پيشتر روانه كركانو شدند و روز ديگر آنجا رسیده
بگرد آوري غنايم پرداختند و آن روز موضع ترمهاني كه مجمع رود
ديكھو و دهنك است مضرب خيام افواج نصرت اعتصام گردید و

که از کوهستان جنوبی. می آید آنجا بدریای برمه پتر ملحق می
گردد و تا گرگانو دیگر آنها و نه رهایی کوچک نیز داخل بر مه پتر
میشود بالجمله پازده زنجیر فیل از راجه در لکھو گده بدست اولیای
دولت ظفر اثر در آمد و در آنجا برهمی که از مقتدیان راجه بود
باشاره او نزد خان خانان آمده بزبان تصرع و انکسار التماس
مصالحات نمود و متعاقب او یکی از نزدیکان راجه نیز رسید پادشاه
و مشربۀ طلائی و دو سبوی نقره و مبلغی اشرافی و مکتوبی مبنی
بر مراسم ندامت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت انواع
گردون افتدار و قبول فرستادن پیدشکشی شایسته و سزاوار آورده از سر
عین و انتقام گزارش مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فرست
و هوشمندی محمول بر خدیعت و حیل وری بود خان پده سالار
جواب داد که الحال خود جنود مسعود عازم گرگانوست بعد از وصول
بآنجا آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد چون
شهر گرگانو بر ساحل رود دیکهو آباد است که در هشت گروهی آن
باب دهنگ متصل میشود و آتش آنقدر نیست که سفائن بزرگ
برای مرور تواند نمود مقرر شد که نواره مضمون در لکھو گده که مجمع
آنها را آن دیار است قرار گیرد و کشتیهایی خرد که بر آب رود دیکهو عبور
تواند نمود همراه بگروگانو آید و این حسین داروغه نواره با منور
خان و سائر زمینداران بنکاله و جمال خان و جمعی از منصبداران
و علمی بیگ ملازم خان خاقان با گروهی از تاینیان او و برخی از
پیادهای تغلگچی بر سر نواره نموده باهتمام رسیدن آذوقه و امنیت
طریق و خبرداری از جوانب و حدود آن ولایت بکوشد و غرض شعبان

کمال معنویت است و سوار را مجال عبور بر فراز آن نیصمت گردیدند
 چون موضع سوله گده مخیم جنود فیروزی اثر گشت عمدها و خواص
 راجه که مدار مهم ریاست و حکومت او بودند و بلسان آن قوم آنها
 را بهوکن نامند بنا بر مکر و خدیعتی که سرشته طیفه آن طایفه
 پرفریب بد نهاد است حیل ساز و رزبه بازی آغاز نهادند و عرائض
 مبنی بر عجز و اطاعت و التماس مصالحه نگذاشته مصحوب و کلا نزد
 خان خاندان فرستادند آن سخنان کز آگاه جواب داد که اگر راجه آنچه
 از توپ خانه پادشاهی و اموال رعایا و سپاهی که بغارت آن از
 گواهی جسارت نموده باتمامی رعیت ممالک محروسه که درین مدت
 اسیر کرده در بند دارد بفرستند و من بعد امتثال اوامر و نواهی
 پادشاهی کرده قرار فرستادن چند فیل کلان هر ساله باستان فلک
 نشان نماید و بالفعل پیشکشی لایق از نقد و جنس با دختر
 خویش بجزایب سلطنت مرسل دارد جنود قاهره از تنبیه و
 استیصال او عنان عزیمت مصروف خواهد داشت و الا وصول عساکر
 جهان کشا را بگروگان و متیقن گشته آماده آوارگی و ادبار باشد و
 چون بنای آن ملتقمس بر مکر و تزییر و دنع الوقت و تاخیر بود و
 همگی نیت آن گروه بد طویمت مقصود برین که لشکر فیروزی
 را از مراسم حزم و پاسداری غافل سازند تا مکر و خدعه بکار توانند
 برد خان سپه سالار سپاه نصرت شعار را در غایت مراتب تیغ و
 هوشیاری بیشتر از بیشتر تاکید و قدغن نهوده و هن و فتور در
 عزیمت تسخیر گروگان و راه نداد و بیست و هفتم رجب موضع لکوهوده
 مخیم جیوش کیهانستان گردید و آن موضع بیست که آب دهنک

حمله آور گشتند آشامیان کافر کیشش ده سال که از سطوت اقبال
 دشمن مال خدیو جهان دل باخته بودند رخ از عرمه مقابله تافته
 چون خاشاک سبکسر از پیش باد صرصر گزیزان گشتند و نواره
 بادشاهی تعاقب آن بر گشته بخندان نموده بسیاری از آنها را دران
 بخرخونخوار طمع نهنگ تیغ آبدار ساختند و جمعی که بر تندروی
 کشتیا اعتماد نداشتند از بیم قهر و انتقام غازیان اسلام خون را
 بکنار انداخته خاکسار ادبار برافروختند و باقی ماندند پدای
 مردی سرعت سیر سفائن از طوفان آب شمشیر رهایی یافتند
 و قریب چهار صد کشتی که بر هر یک توبی بزرگ با ادوات آن از
 سرب و باروت بود بدست مجاهدان ظفر پیوند در آمده فحشی
 سترگ روی داد و شکستی فاحش بر اعدای شقاوت منش
 افتاد اگر نه مساعدت طالع ارجمند دشمن سوز و معاضدت بخت
 بلند جادید فیروز حضرت شاهنشاهی شامل حال اولیای دولت
 بی زوال گشته همت بخش و ثبات افزای دلاوران نمی شد و اندک
 کوتاهی از اهل نواره بظهور می آمد تمام نواره از دست رفته
 نهضت جیوش نصرت پیکر پیشتر میسر نمی گردید و چشم زخمی
 عظیم ازان مقهوران اندیم میزدید بالجمعه هم از وقوع این مقدمه و
 هم از تسخیر حصار سیمله کده که پیش ازین روی داده بود فتور و
 شکست تمام باحوال مخدولان آشام راه یافت و چون خود را در
 صحرا با شیران بیدیه شهامت و در دریا با نهنگان بحر صرامت آزموده
 آثار عجز و زبونی خویش مشاهده کردند چاره کار در فرار و آوارگی
 از شهر و دیار دانسته آماده گریز بجانب کوهستان کمروپ که در

دیگر نایره قتال و جدال شعله ور بود و حرابی معرب و جنگی ممتد روی نمود چنانچه بآن اشتداد و امتداد هیچ کاه جزک نواره اتفاق نیفتاده بنابر کثرت مخالفان و قلت جمعیت مجاهدان نزدیک بود که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت بسنوه آمده مورد غلبه و استیلائی کفار شوند و خدا نخواست که چشم زخمی روی نماید درین اثنا که کار بر مبارزان ظفر جنگ تنگ شده بود عون عذایت اینک نصرت بخش که همواره در جمیع شتاد یار بندهای اخلاص پوزره عقیدت پرور است چهره ظهور نموده نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال بررایت آمال مبارزان فیروزمند وزیده آتشیان منکوب منهزم و مغلوب گشتند و مهب آن بود که چون در شب آواز توپ بلشکر ظفر پیکر که از کنار دریا تا آنجا سه گروه مسانت بود رسید خان سده سالار بر وقوع این سانحه متفطن گشته محمد مومن نام یکی از بند های بادشاهی را با جمعی تعین نمود که خود را بنواره رسانیده بمدد پردازد و او دران شب راه گم کرده بگذار دریا نتوانست رسید پاهی از روز برآمده با معدودی بساحل دریا در موضعی که میان نواره بادشاهی و مخدولان آویریش بود و کرناچی را که همراهش رسیده بود اشاره نموده تا کرنا کشید مقهوران از شنیدن آواز کرنا و نمودار شدن جوتی از سواران که همراه محمد مومن رسیده بودند مورد رعب و هراس گشته سفینه همت را لنگر ثبات بر گرفتند و مبارزان نواره منصور را جرأت و دلیری افزوده سرمایه استظهار شد و به پشت گرمی وصول کومک بتازگی خود را فراهم آورده و کشتیهارا راست کرده بصورت تمام بر نواره غنیم

الدین خان را با جمعی از بلد های بادشاهی و تابندگان خویش
 بفوجداری کلیا برو مید میرزای سبزواری را با سید قاتار و راجه
 کشن سنکه بتهانه داری جمدهره تعیین کرده خود از آنجا کوچ
 نموده روانه پیش شد بنابر آنکه تا دو منزل دریای برهماپتر بدامن
 کوه پیوسته از پای آن میگذرد و ازین جهت لشکر نتج رهبر را
 عبور بر ساحل دریا میسر نبود و از کنار آب دور افتاده در عقب کوه
 راه می پیمودند مابین عساکر قاهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد
 درین وقت مقهوران بی دین که بصحرا و دریا در کمین کین بودند
 انتظار فرصت نموده با قریب هشتصد کشتی جنگی مشحون بمردان
 کار و ادوات بیکار در جای که بدیستر از صد کشتی از نواره منصور بمنازل
 نرسیده مابقی در دنبال بود بغتة هر سر نواره آمد بدو و تفنگ
 بر روی آب آتش جنگ بر افروختند درین حالت ابن حسین
 داروغه توپ خانه چون خان خانان بنابر بعضی مهم او را همراه
 گرفته بود حاضر نبود منصور خان زمیندار و طی بیگ ملازم خان
 سپهدار که بحراست و اهتمام نواره معین بودند دران موج خیز
 فتنه و ستیز که طوفان بلا بلند گشته بحر پر آشوب حادثه از صرصر
 خطر متلاطم بود سفینه طاق بگرداب اضطراب نداده و دل بیابری
 الطاف الهی و مدد گاری اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
 نهاده در مقام مدافعت اشرار پایداری نمودند و بازوی همت و
 دلیری بمحاربه و پیکار آن جمع نابکار کشودند و چون دو پاس از
 شب پیری شد برخی از نواره بادشاهی که در عقب بودند از پی
 رحیده باعث استظهار مجاهدان ظفر شعار گردید و تا یکپاس روز

سپردند خان سپه سالار بدرون حصار رفته از مشاهده وسعت
 و متانت آن حصن محکم اساس و استحکام برج و باره و کثرت
 و نور آلات قلعه داری بشگفت آمد و از تسخیر آن قلعه سپهر
 آسا بدین عنوان مجدداً بنیرنگسازی بخت و الا و نیروی اقبال
 کشورکشای شهنشاه جهان مستوفق شده ناصیه شکر و سپاس
 بسجود درگاه کبریا برادر وخت و مقرر نمود که از آشامیان تیره بخت
 که مانده بودند جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آیند آنها را
 آسان داده و سلاح گرفته قید کنند و مقید آنها یکجا فراهم آرند و هر که
 از شقاوت و بدرکمی راه خیرگی سپرد و دست بیراق کند بنیغ خون
 آشام از هم گذرانیده نقش وجودش از صفحه هستی بسترند و
 تاکید و قدغن نمود که هیچکس از لشکریان دست بغارت نکشاید
 و اهل و عیال رعایا را آسیبی ننماید تا خاطر رمیده و دل زعب دیده
 آن وحشی طینتان دیومزش در خصال از آملیب مضرت جنود
 قاهره ایمن و مطمئن گردیده در مساکن و اماکن خویش قرار گیرند
 و جمعی و خلقی انبوه از فرقه مسلمین و سکنه و رعایای ولایت
 کامروپ که بقید آشامیان گرفتار آمده در از بار و دیار دران تیره
 بوم ضلالت و بی دینی و دیوسار جهالت و نامردمی بصحبت
 اشرار معذب میزیستند از تسلط آن ملاعین نا بکار رهایی یافتند
 و بارطان مالوفه خویش شناختند و مقرر نمود که آمارای اشام را
 بجهانگیر نگهبرده بکار یاروت ساختن و شغل حرائج اوقات نواره
 باز دارند و خرد قرین نصرت و ظفر باعساگر فیروزی اثر در پای
 قلعه کلدا بر نزول نمود و پنج روز آنجا اقامت گزیده سید نصیر

و موقوفه آن بندگان شده بود و خان دلیر با چندی از یلان خصم افکن
 قلعه گیر بدای حصار رسیده بدستیاری شجاعت بدالای دیوار برآمد
 و متعاقب او دیگر پر دلان و ابطال رسیده با اهل ضلال برزم و قتال
 در آریختند و مقارن این حال میر مرتضی که محازی دروازه حصار
 مشغول کارزار بود بنیروی برق افروزی و دشمن سوزی محصورانرا
 مغلوب ساخته دروازه را مفتوح گردانید جمعی که در سینه
 بودند بیاروی همت از خندق گذشته قدم بدیوار حصار گذاشتند و از
 جمیع جوانب سپاه نصرت شعار داخل حصار شده لوای غلبه و استیلا
 برانراشتند و کفار فجار که در درون حصار بیرون از حصر و شمار
 بودند از مشاهده آثار سطوت و صولت و نهیب قهر و انتقام جنود
 اسلام با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و پیکار و
 جصانت و صانت حصار ارکان ثبات و قرار متزلزل دیده فرار اختیار
 نمودند و از قلعه براهی که باندیشه چندین روزی بخانب جنگل
 گذاشته بودند رهبرای ادبار گشتند و حصن کلیا بر را که قلعه اصل
 بود و آنرا محصور بحصار سیمله کده ساخته بودند در نهایت جصانت و
 صتانت و استواری و کشایش آن فی حد ذاته در کمال صعوبت و
 دشواری بود از غلبه رعب و بیم خالی کردند و عساکر گردون مآثر
 داخل حصار شده فوجی بسرکردگی محمود بیگ بخشی بتکامشی
 مخدولان شتافتند و جمعی از آنها را طمع شمشیر انتقام گردانیده
 و چندیرا دستگیر کرده معادلت نمودند و گروهی از مقاهیر که
 بحراست قلعه چه هر قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سیمله
 کده مغلوب خوف و هراس گشته آنرا نیز خالی کردند و راه فرار

بعد مهابی توپ از دهان دیگر از زمین و در آن زمان از آنجا که از دهان دیگر
 باروت از باتی بروج و بازه بر فوق میباهدان شواره و نیز گشت بوق بندوق
 از دامن هوا بگریزان مسا و بد و زبزش گونه تنگ میزدند و خاب
 را بسان دامن افکند و بگریزد و تنگ خانه و گردانید در آن زمان از آنجا که
 از حسن اتشاق و شوقی بر مغان آن آنسانی بر معانی رسیده و از
 آنچه میگردید و رسیده و شاهد می (لَقَدْ بَقِيَ الْعَمَلُ لَكُمْ إِلَّا بَعْضُهُمْ) چه
 ظهور نموده و سر مایه عبودیت حاضر بماند نشان شد و بگریزد را چون و در
 همت و شجاعت رخ نامان از آن آشوبان خانه که از مواجهای حدود
 سرودی و میرانگی بود و بیرون نمی نمود و در حمایت افغان بی زن
 حضرت شاهنشاهی که در میانست با دهنهای اخلاص کوشش نمود از
 حفظ آبروست تکیه کرده و بیلی که بران حوار بود از کمال جلالت یافت
 خندق واد و دیگر بهادران نبرد جو و مبارزان بهالت خو چون آن
 حسن دایری از سردار مشاهده نمودند همه را عرق جرات بدرکت
 آمده بای عزیمت پیش نهادند و مجموع بوزش نمود در آن
 صورت بر خطر و عزم و شجاعت اثر که بر دکن و در کار را قدم همت
 از نهیب آن صیغریز و روان نهفتن و روح بر زمین تن از خوف
 آشوبش بر خوبش می لرزید بآدمی نابکار داک گیر و داد زن
 و جنگی عظیم در بیوسته مبارزان دین و میباهدان نصرت قرین را
 با کفار نابکار و فرتة اسرار جزیی معب رومی داک چنانچه اکثری از
 سپاه اسلام را تن از آسیب زخم و نگر و جمعی را در آن بذل کوشش
 نقد جان نثار شد و بفتح تیر بدایر خان رحید لیکن چون حلاج
 پوشیده بود بیکرش از آن مجموع شد و تیر بدایر بر فیل مرکوبش

نمود که چون بر حقیقت این بوم و بر کما هي آگهي دارم اگر
 برهبري من عمل نمایند افواج فيروزى را بموضع که ارتفاع ديوار
 و عرض و عمق خندق و ديگر موانع يورش کمتر باشد ميبرم خان
 سده سالار بر مکيدت و نفاق آن گمراه آگاه نشده ادا برهبري سپاه
 ظفر پناه معين نمود و آن عذار نابکار هماندم بمصوران پيام داد که
 در فلان مکان که اصعب جوانب و حدود است جمعيت و هجوم
 نموده مترصد باشيد که من افواج قاهره را بآن طرف رهنمون شده
 بر سر تير شما مي آرم دلير خان آن بداندیش را همراه گرفته اواسط
 شب رهگراي مقصد گرديد. چون بمکانی دروازه که در وسط ديوار
 بود رسيد مير مرتضى را با ميانه خان و جمال خان مقابل دروازه
 گذاشت که آنجا بتوپ اندازی مقهورانرا بخود مشغول ساخته از
 موضع يورش غافل دارد و مير مرتضى توپ خانه را آنجا باز داشته
 باهتمام توپ اندازی و برق افروزی پرداخت و چون همراهانش را
 هائل و پناهي چنانکه بايد نبود بسياری از سوار و پياده هدف
 توپ و تفنگ شده عرضه تلف گشتند و آن آشامی بد نهاد که
 بجهت رهبري همراه دلير خان بود مرکوز ضمير بداندیش خویش
 بفعل آورده خان مذکور را با افواج منصور هنگام ظهور تباشير صبح
 بمکانی برده راه يورش نمود که خندقي پر آب داشت و صعوبت
 طريق بيشتر از ديگر امکنه و اجتماع مقهوران زياده از جوانب
 ديگر بود اهل حصار دمت جرأت بمداغه و بيکار کشوده بيکبار
 چند هزار توپ و بادلج و تفنگ و ديگر ادوات آتشبازی رها
 کرده روی هورا از ابر درون چون روز بخت خویش تيره ساختند

در آرزوۀ جانی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بنابر کثرت عدد و نور ابتاع و انصار از همه موخبردار و آماده بیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت را برای این مطالب انسب دید و مقرر گردید که دلیر خان با جمعی از دلیران و ابطال جنود اقبال بآن سمت شتافته از آنجا یورش نماید و سائر عساکر قاهره نیز از معسکر فیروزی طراز باهتر از آمده از پیش روی خود حمله آور شوند و محصوران را از همه مو مضطرب ساخته ترازل در بنای ثبات و رخه در احوال حیات آن بی دینان افکنند لهذا در شب پانزدهم ماه مذکور باین عزیمت صواب آئین دلیر خان با راجه نرنگ و فرهاد خان و یادگار خان و سرانداز خان و جمال خان و میانه خان و آغر خان و قارول خان و رنمست پسر بهادر خان روهینه و هزار و پانصد سوار از تابندگان خان خانان و گروهی دیگر از مبارزان و میر مرتضی داروغه توپخانه بآن سمت معین شد یکی از آشامیان تیره بخت که در مبادی احوال از میان آن قوم بد مال بر آمده و سال ها در ممالک بادشاهی بسر برده در ملک احاد لشکر منصور منتظم بود مضمون * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

صورت خالش آمده بدنهادی و فرومایه نژادی خار خار شر انگیزی و نکوهیده سکالی از خاطرش بر انگیخت و عرق میجانست ذاتی و مناسبت فطری او با شامیان حرکت نموده بمکر اندوزی در مقام گینه توزی شد و نزد خان خانان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

می بخشیدند شبی گروهی انبوه ازان جمع ضلالت پزوه بصولت تمام
برسیده که باهتتمام سپاه و مردم خان خانان بود ریخته اظهار آثار تهور
وجالات نمودند و نزدیک بود که آسیبی عظیم و چشم زخمی فاحش
باهل سیده که دران دم از کید مخالفان غافل بودند برسد تا بدینان
دلیر خان بر جسارت و چیرگی آنها آگهی یافته بکوسک پرداختند
و مقهوران تاب حمله آن شیرلان نیاروده روبه صفت گریزان شدند
و کاری نساختند چون روزی چند از محاصره گذشت و چندان کاری از
پیش نرفت چه هر توبی که از توپخانه منصور بر برج و باره قلعه
میرسید از کمال استحکام و استواری آن حصن محکم اساس جز گردنی
ازان بر نمی خواست و اثری معتد به چون شکستن دیوار و افتادن
کنگره بران مترتب نمی شد و نیز مکانی که جنود مسعود آنجا
خیام نزول افراخته بودند سرزمینی قلب خطرناک و درانجا
مطلبه شبیخون جسارت اندیشان بنی باک بود چنانچه در سوابق
ازمنه دو دفعه در همین مکان لشکرها می عظیم هذد و ستان که بعزیمت
تسخیر آن دیار رفته بودند بخدعه و شبیخون آن قوم غدار سیده درون
دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کسی جان بسلامت ازان
روطه بر نیاروده لاجرم رای اصابت انتمای خان سیده سالار بدان قرار
گرفت که بر یکی ازان در دیوار که کیفیت حضانت و محکمی آن
گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آنحصار سرعت و
تعجیل بکار رود که در توقف و تاخیر احتمال هزاران آفات و گوناگون
مخافات است و باین اندیشه درست و رای صائب فرهاد خان را
برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط

بطرف غرب جویان یافته امدت نزول سعادت نمود و مقرر شد که شبها
 چندینی از مرداران انواع جهانشا با فوجی از سپاه نصرت پناه سوار
 شدند تا هنگام ظهور طلوعه لشکر صبح معسکر ظفر را برسم طلایه پاس
 دارند و از غدر شبخون مخالفان با خبر باشند و محمود بیگ بخشی
 لشکر منصور بنسحق این امر معین شده هر شب با عتنامه مراسم
 پاسداری قیام می ورزید و از آنجا که محاصره تمام آنحصار میسر
 نبود بصوابدید خان سپه سالار دلیر خان بانوج هراول و میر مرتضی
 با اهل توپخانه از معسکر نیروزی او پیشتر رفته درجای که بندوق از
 قلعه نمیرمید برابر یکی از برجهای کلان مورچال بستند و توبهائی
 بزرگ بر دمدنها بر آورده بر قلعه میزدند و جمعی از مبارزان نصرت
 نشان و برخی از سپاه خان خانان باشاره او بساختن کوچه سلامت
 پرداخته سیدها قریب بدیوار حصار رسانیدند مخدولان آشام هر روز
 تا شام و هر شب تا صبح بمراسم حرب و کارزار می پرداختند
 و علی الاتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و مبارزان
 فیروزی شعار ریزش آن ابر بلا را چون قطرات امطار که در فصل
 بهار بر سبزه و مرغزار بارش تصور نموده دمی از سعی و کوشش نمی
 آلودند و دمت از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لیالی
 مخدولان غدار انتهاز فرصت نموده بقصد دستبرد بر اهل سیده حمله
 آور میشدند و بتیغ خون آشام بهادران بهرام انتقام جمعی بخاک
 هلاک افتاده بقیة السیف نا کام و خاکسار به پناه حصار در میروفتند
 و چندی از مجاهدان اسلام نیز دران کارزار و ستیز برتبه والای
 شهادت میرسیدند و برخی پیکر مردی را برینت زخم طراز سعادت

زمین محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون
و ساکنانش از سنگباران حوادث روزگار و آسیب منجنیق افلاک
مصون و هم تیز پا در رسیدن پدای برج و باره اش تعلل را کوچه
سلامت اندیشیده و از خیال صعوبت تسخیرش سر اندیشه حصارزی
گریبان تأمل گردیده *

* لموقعه * نظم *

گشته حصن ز رفعت و وسعت * بهرور چون حصار چرخ برین
غوطه خور دلو آسمان بپهش * دور چرخش بجای گاو زمین
مخدولان نابکار در دو دست آنقلعه سپهر آثار در دیوار عریض رفیع
استوار کشیده اند یکی در جانب جنوب و آن منتهی میشود
بکوهی که در عقب قلعه است و از ابتدای این دیوار تا آن کوه
چهار کوه است و دیگری در طرف شمال و این دیوار تا سه کوه
کشیده بدریای برمه پتو رسیده است و این دو دیوار مشتمل است
بر پنج برج کلان که دور هر یکی چهار مدوسی گز است و برجهایی
خرد هر کدام بفاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و بر
دور هر یک از برجهای بزرگ بدستور قلعه دیواری استوار کنگره دار
کشیده از طرف درون و بیرونش خندق عمیق بزمین فرو برده اند
و دران بجای آب خاکی نرم چون توتیا چنانچه طریقه آن کوه
خاکسار است انداخته و بر سر آن هردو دیوار توپ و بادلیج و تفنگ
و مائر آلات و ادوات جنگ چیده شده بود و قریب سه لک آشامیج
جنگجو دیو خودران حصار فراهم آمده ستیزه و قتال را آماده بودند
و در مقام مدافعت بقدام کوشش و ثبات ایستاده جنود قاهره بر
کنار ناله که از سمت جنوب قلعه پدای برج جنوبی رسیده و از آنجا

بلند بر روی هم کشیده اند و پهلوهایی آن کوه را تراشیده و یک طرف آن دریای برمه پتتر است و همه طرف دیگر غرقاب است عریض عمیق که اکثر جاها عرضش یک تیر انداز است و محاذی آن قلعه در انطرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و به نهایت متانیت و حصانت موسوم بسیمله گده و کثرت و هجوم آشامیان دران پشتتر نشان میدارند چون کرکانو که دارالملک آشام و مسکن و مستقر راجه آنجاست آن روی دریای برمه پتتر بود و مدت محاصره جمدهر بامداد میکشید و تسخیر آن باسانی دست نمی داد خان سپه سالار صلاح کار دران دید که بکشایش آن ملتفت نشود و عنان عزیمت بجانب قلعه سیمله گده معطوف داشته از دریا بگذرد و پس از کشودن آن حصن حصین که آشامیان بی دین انتظار تمام بدان داشتند روی همت بسوی کرکانو آورد و باین اندیشه صائب ششم رجب آن لشکر بی شمار را از ان بحر پهناور زخاز بگشتی در عرض دو روز گذرانیده با آئین حزم و هوشیاری روانه شد رزی در اثنای طی این مسافت تند بادی صرصر مانند وزیدن گرفته ژاله عظیم بارید و به بسیاری از نوارده پادشاهی و لشکریان آسیب غرق و شکست رسید و ستور و مراکب از سدمه ژاله گزند یافتند چنانچه بعضی ابدان و دیگر چهار پایان تاپ صدمات آن نیاورد خود را از سراسیمگی بآب زدند و بتازانده موج دریا پویه راه عدم برگرفتند یازدهم ماه مذکور افواج ظفر طراز یدای قلعه سیمله گده رسیده بغاصله در تغنگ انداز از قلعه نزول نمود و ان حصنی است متین و حصاری رفعت آئین که گوئی انموزجی است از قلعه ذات البروج آسمان بر روی

تسخیر آن ولایت کرده اند باین طریق دران حدود بطور طه هلاکت
افتاده خان سده سالار از کمال حزم اندیشی و کار آگاهی تاکید و قدغن
نمود که جنود فیروزی اعلام شبها در محل نزول و مضرب خیم
بمراسم تیغ و بیداری و لوازم احتیاط و هوشیاری قیام روزیده دیده
بخواب غفلت نسپردند و سپاه نصرت پناه سلاح از بر نیفتانده زین
از پشت مراکب باز نگیرند و هر جوقی بنوبت رسم کیشک بجای
آورده از مکر و غدر اعدای با خبر باشند و مقرر شد که هر جا معسکر
شود در پیش روی قراولان لشکر و در عقب آنها میر مرتضی خان داروغه
توپ خانه منصور با گروه تغنگچیان و برق افکنان و تمامی توپ خانه
و از عقب آنها دلیر خان با فوج هراول فرود آمده سد راه مقهوران
باشند و درین هنگام مکر و پنج زمیندار ولایت درنگ که از لواحق
آشام است از دور بینی و مصلحت گزینی بقدم اطاعت و انقیاد
بجنود نصرت لوا پیوسته طریق عبودیت و دولت خواهی سپرد و
دو زنجیر فیل برسم پیشکش آورد خان خانان او را استمال و
دلجوئی نموده بهمراهی جیش منصور مامور ساخت و زمیندار
درومید که آن نیز از توابع آشام است برادر زاده خود را که سمت
نیابت و جانشینی او داشت یا یکنزنجیر فیل نزد خان سپهدار
فرستاده باظهار بیماری نیامدن خود را تمهید اعتذار نمود آنخان
عقیدت نکال برادر زاده اش را مستمال ساخته همراه گرفت با جمله
درین طرف دریای بر مهابتر که عساکر قاهره راه نصرت می پیمود
قلعه ایست بجمدهر موسوم از معظمت قلاع مشهوره آن مرزبوم
و آن سه حصار استوار است مشتمل بر برج مشیده که بر فراز کوهی

غیبی و یارکنان آسمایی که همواره سامان طراز و کلام پرداز این
دولت جاودانی اند رعب ادگن دلهای ضلالت امای آنمردودان
باطل سکال گشته صرف عنان همت و عزیمت شان از رادی
ثبات و استقلال نمودند والا اگر پای قرار فشرده بمرام قلعه داری
که آن بد کیشان را مسلم امت می پردازد تا رسیدن ایام بر شکل
که برهم زن هنگامه حرب و جدال است تسخیر یکی از آن حصون
صورت پذیر نبود و باجمله بتخانه کومکها و لونا چماری و اسمعیل
جوگی که از صنمکدهای بزرگ مشهور است و درافسون های هندی
و افسانههای هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور بر فراز کوهی متصل
بقلعه نندو واقع شده از نشیب تا فراز آنکوه قریب هزار زینه از
سنگ ساخته اند و قلعه کجای متصل بچنگل موصوم بکجلی بن
است که ذکر آن در امار کفار هند واقع است و فیل بسیار در آن
هست چون ولایات پادشاهی تا گواهی که سرحد قدیم بود از
تصرف کفار آشام بنیروی تیغ معی و جهاد مبارزان اسلام مستخلص
شد و ساحت آن حدود از خار تسلط و استیلا آن گروه تیره ایام
پیراسته گشت خان خافان محمد بیگ ملازم خود را با جمعی
بفوجداری گواهی و حسن بیگ زنکنه را که او نیز در ملک نوکران
او بود بحراست کجای تعیین نموده بیست و پنجم ماه مذکور بالشکر
منصور بآهنگ تسخیر ولایت آشام از گواهی روانه شد و ازین جهت
که مدارچنگ و پیکار آن قوم نادر نابکار بر خدعه و فریب و شبخونست
و همواره در موافق ازمنه بدستگیری مکر سگالی و وحیله اندوزی
بر لشکرها ظفر یافته اند و بسیاری از جنود سلاطین هند که عزیمت

جنود مسعود بدان موضع خان مپه سالار رشید خان را با فوجی تعیین نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران ناپاکار بود رفته سد طریق گریز آنها نماید و آن مقهوران از سطوت عساکر جهان کشا مغلوب رعب و هراس گشته پای ثبات و قرار شان لغزش پذیرفت و شب هنگام قبل از رسیدن خان مذکور قلعه را خالی کرده جمعی از آنها خود را بنواره رسانیدند و قرین مذلت و خواری از راه دریا طریق فرار سپردند و برخی براه خشک آواره دشت ادبار گشته غبار آلود ناکمی شدند چون خان خانان ازین معنی آگهی یافت از جای که بود کوچ نموده بسری گهاٹ آمد و داخل قلعه شده مشاهده وسعت و متانت و رفعت و رضانت آن حصار سپهر آثار نمود و خاطر از بندوبست آن پرداخت و از انجا بگواه‌تی که بمسافت ربع گروه پیشتر بود رفته خیام نزول افراخت حارمان قلعه ناندو نیز بی ارتکاب جنگ و ستیز براه گریز شتافتند یادگار خان اوزبک از آنروی آب تعاقب آن مردودان بدمآب نموده برخی را به تیغ خون آشام رهگرای نیدستی گردانید و در موضع کجای نیز که هفت گروه پیشتر از قلعه ناندو همت کفار ضلالت شعار قلعه متدین ساخته جمعی کثیر باسباب توپخانه و لوازم قلعه داری بحراست آن گذاشته بودند باستماع فرار مقهوران از گواه‌تی گروهی از ان دیو میرتان بی دین که در آنحصن حصین بودند از سراسیمگی و بیم قبل از رسیدن جنود ظفرورد راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت و استحکام و اشتغال بمحاصره هر یکی از آنها مانع تسخیر آشام بود بمفاتیح اقبال جهانکشا بدین آسانی کشایش پذیرفت همانا معاونان

نموده و از دهم ماه مذکور از کنار بناس متوجه پیش کردید و سید
 نصیر الدین خان و دیگر امرا که از دریای برهماپتر عبور نموده بودند
 مقرر شد که از همان روی آب بصوب مقصد در حرکت آیند و هر
 روز در برابر لشکر فتح رهبر نزول نمایند و در وقت گذراندن توپخانه
 از دریای بناس يك كشتي بآب فرو رفته توپ کلافي بآب افتاد خان
 سده سالار چون ازان آگهی یافت به برآوردن آن توپ که کمال
 اشکال داشت بلکه متعذر می نمود همت بسته راضي بماندن آن
 نشد و عمل توپخانه و نواره را به برآوردن آن تاکید کرد و آنها از
 موضعي که توپ فرو رفته بود زمین کنار دریا را بریده آب را ازان
 جانب دریای برهما پتر انداختند و بجرهای ثقیل و مساعي جمیل
 پس از چند روز توپ را تزد رود عمیق برآورده بلشکر
 رسانیدند و این معني باعث شگفت همگان گشته در نظر بینش
 ارباب بصیرت از جلائل دلائل و بدائع آیات اقبال روز افزون نمود
 و بیست و یکم دو گروهی گواهی که سده آشام بغلبه و ازدحام تمام
 آنجا قدم جرات مشرده مهیای مدافعت و پیکار بودند مرکز ریاست
 نزول گردید آشامیان بد فرجام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و
 رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سری گهات که پنج کوه
 را حصار کرده اند و دیگری بر کوه ناندو که آن روی دریای برهماپتر
 محاذی سری گهات است و تمامی نواره خود در میان این دو قلعه نگاه
 داشته بودند و در آن دو قلعه از يك لك آشامی زیاده بود بعد از ورود

حصار بنوارة پناه بسته بر روی آب آماده فروختن آتش پیکار
 بودند از مشاهده سطوت افواج نصرت پیرا از طرفین دریا و حرکت
 نوارة منصور سفینه طانت بگرداب اضطراب داده لنگر ثبات و
 استقامت بر گرفتند و روی ادبار بواجی فرار نهادند نوارة پادشاهی
 تعاقب آن بخت برگشتگان کرده کار برانها تنگ نمود اکثری کشتیها
 بنار کشیده بچنگل پناه جستند و ما بقی دران بحر خون خوار
 بطوفان جلالت و کارزار غازیان فیروز مند اطمه خور امواج بلا گشته
 بعضی زخم دار بدر رفتند و جمعی کثیر گرفتار و دستگیر گردیدند
 و یک صد و چهل و هشت کشتی و شصت و چهار توپ آهنین از
 کوچک و بزرگ و تفنگ و بادلج بیشمار و عرب و باردت بسیار
 و دیگر اسباب و ادوات حرب و پیکار بتصرف مجاهدان ظفر شعار
 و در آمد و نتایج آن دو حصار چرخ آثار جهره امروز دولت پایدار شده
 مبارزان نصرت شکوه بی کوشش مبارکه و یورش کامیاب فیروزی
 گردیدند اگر مغذولان پای ثبات میفشردند بتلاش بسیار صورت تسخیر
 آن دو حصار در آئینه سعی و تدبیر جلوه گر میشد چه سه طرف
 حصن جوگی که به چنانچه گزارش پذیرفت بحماییت دریای
 برمه پتر و بناس و جنگل و کوه استحکام داشت و سمت روی بزرگی
 لشکر ظفر اثر که سراسر دیوار بود صلاحیت نقب نداشت زیرا که
 بگذدن دو گز از زمین آب می جوشید بالجملة خان خانان عطاء الله
 ما از خود را با جمعی بمحاربت و تهانه داری جوگی که به تعیین
 نموده عزیمت گواهی نمود و چون از دریای بناس بایست گذشت
 بشاره آن نومین معظم جسر بران بسته شد و لشکر منصور عبور

و میانه خان و جمال خان و روپسنگه راتهور و پرتاب سنگه هاده را با جوتي دیگر از دریا گذرانید که دران روی آب باشند تا غنیم عاقبت و خیم آن طرف را محل ثبات و درنگ نیندیشد و جمعی بسمت عقب کوه چوگی کپه تعیین نموده مقرر ساخت که جنگل بری کرده تا کنار دریای بنام از عقب کوه زمین از هجوم اشجار بپردازند تا راه فرار گمراهان مردود از طرف جنگل معدود شود چون آشامیان دانستند که راه گریز بسته میشود از صدمه خوف و هراس حصار طاقت را متزلزل ارکان دیده در حجاب ظلمت شب عرد و قاعه را خالی کردند و بنواره در آمده استعداد جنگ بانواره بادشاهی نمودند روز دیگر که سه سالار خیل ثابت و سیدار بافتزاع بلند حصار سپهر از تصرف آشامی شب دیوچهر رایت همت بر انراخت و کارفرمایی سفاین کواکب زورق خورشید را بادبان زر نگار کشوده از ساحل افق سپهر اخضر فلک دریا نور ساخت خان سپه سالار با مواکب انجم شمار بادشاهی سوار شده روی بجانب حصار آورد و نواره منصور را با استعداد شایسته و آئین سزاوار روانه نمود و نصیرالدین خان و دیگر امرا با فوجی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود باهتزاز آمده ازان طرف محاذی این افواج بحر امواج بسال بستند روان شدند و دریای لشکر از طرفین آن بحر بهیوار بصد شورش محیط بجنبش آمد و سوارزان نواره مستعد احراز ثبوت عز و جهاد بروی کشتیها نهنگ آسا بحر فرسا گشتند از هجوم و انبوهی نواره توگفتی ابرهای تیره از روی دریا برخاست و غبار جوش سپاه از کناره بحر را نمودار ریگ روان گردانید آشامیان شوم بخت تیره روز که از

نصب کرده بودند و در عقب آن قریب به دو نیم تیر انداز تا کنار
خندق بر سطح زمین بهانیها فرو برده در خندق عمیق آن که
بمرض سه گز بود نیز بر همین وتیره بهانیها تعبیه نموده بودند و سمت
جنوبی آنها دریای برهما پتر محیط است پیوسته و از جانب مشرق
دریای بناس از پای آن کوه گذشته بدریای برهما پتر پیوسته است
و جهت شمالی بخندق و کوه و جنگلی انبوه استحکام پذیرفته
و محاذی کوه مذکور در آن طرف دریا نیز کوهیست که آنها
بنج رتن گویند و بر آن کوه نیز بر همین وتیره حصاری متین و قلعه
حصین است در قلعه جوگی که به قریب پانزده هزار کس باتو پخانه
بسیار و دریای قلعه سه صد و بیست کشتی جنگی با ساز و آلات
بیکار بود که اگر عساکر قاهر بر آن قلعه مستولی شوند متحصنان
خود را از سمت دریا بدایمردی نواره بقلعه کوه بنج رتن رسانیده
آنجا ثبات و استقامت ورزند و در آن حصار استوار فرصت جو بوده
چون لشکر فتح رهبر از آن جا متوجه پیش شود از کمین کین برآمده
رسد آذوقه را بزنند و راه بر مترددین بشوراند و در آن قلعه نیز قریب
شش هزار کس از آن جماعت عصات با ادوات توپخانه آماده مدافعه
و نبرد بودند و چون درین موضع دریا منشعب بدو شعبه گشته در وسط
هر دو شعبه قطع زمینی خشک واقع شده بود که نشیب گاهی داشت
مخدوران نگون بخت آنجا مورچال بسته آنها بچوب و بانس استحکام
داده بودند بقصد اینکه نواره بادشاهی از هر شعبه که قصد عبور نماید
بتوپ و تغذک نیران جنگ افروخته نگذارند که پیش رود خان سپه
سالار روز دیگر آنجا مقام نمود و سید نصیر الدین خان و یاد گار خان

اردو و لشکر از مواضع اخطار و مهالک اهتمام همی و کوشش می
 گماشت و دران مراحل مخوف هائل شبها را بآئین حزم و بیداری
 پاس میداشت القصه مبارزان سعادت لوا بمساعدت توفیق در قطع آن
 طریق خار رنج و تعب که گل راه طلب است در زیربای همت چون
 برگ شکوفه و یا سمین که نسیم فرورز دین بای انداز قدوم لشکر
 بهار هازد تصور نموده بشوق غزا و جهاد با آشامیان بد نهاد و مسو
 رموم کفر و جهالت ازان برو بوم ضلالت بنیاد آن مصامت پر آنت
 را بانواع مشقت پیمودند تا آنکه ششم جمادی الاخره در نیم کروهی
 جوگی کپه منزل گاه جنود ظفر پناه گردید و آن کوهیست بلند بر
 ساحل دریای برمه پتر واقع شده وجه تسمیه اش آنست که در
 سوابق از منه یکی از جوگیان هند در مغاره ازان کوه بیغوله گزین
 شده از خلق کناره گرفته بود و بلسان آن نوم غار را کوبه گویند
 از اینجا تا گواعتی که سرحد قدیم ممالک محروسه است چهل کوه
 مسافتست و از اینجا ناگر گانو که ممکن راجه آتام و دارالملک آن
 ولایت است یکماه راه آشامیان شقاوت پزوه از دامن این کوه که
 که متصل بدریاست قلعه که عرض دیوارش از پائین نه گز و از بالا
 پنج گز و دورش از درون حصار زیاده از یک کوه واقع است مشتمل
 بر بروچ مشیده در کمال متانت و رصانت ساخته اند ارتفاع
 دیوار از جانب غربی که بر سر راه سپاه ظفر پناه بود تاقله
 کوه رسیده و چنانچه در استحکام قلاع و حصون رسم آن قوم سیه درون
 است بمسافت یک تفنگ انداز دور از دیوار کوهالها حفر نموده
 میخهایی سرتیز بانس که بلغت آنطائفه بهانچه گویند در میان آنها

توانمندی کرد نشان میدادند لیکن خان سپه سالار بآئین خرم اندیشی و دوزبندی که اساس سرداری و سپه سالاریست بر رهنمونی آن گروه اعتماد نکرده راه کنار دریا با وجود نهایت معیوبت اختیار نموده مقرر ساخت که دلیر خان با فواج هراول و میر مرتضی با توپخانه منصور آن راه را که راست به سمت مقصد منتهی می شد سرگرده پیش پیش فواج قاهره ره نورد نصرت و فیروزی کردند خانمذکور دامن کوشش و اجتهاد بر میان اخلاص و اعتقاد زده گام همت در مراحل عزیمت عزو و جهاد نهاد و فیلان فلک پیکر کوه توان بصدقه دندان اشجار جنگل را درهم شکسته و نیهای بیشه را که در کمال ابلهوی رسته بود بکمند خرطوم دسته بسته پایمال می ساختند و تیرداران و پیادهای لشکر بتدریج وسع و توانائی در تصفیه و تسویه آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طریق مطلب ارخار موانع می پرداختند و آبها و نالها دران راه بسیار بود لیکن اکثر گذر پایاب داشت و در هر سرزمین که چله و دلدل پیش می آمد آنرا بشاخهای درختان و دستهای نی و پشت های گاه می انباشتند آبگاه سبکروان وادی نصرت قدم همت بران می گذاشتند و چون راه باین مرتبه معب و خطرناک بود و فواره ازین جهت که سر بالای آب می آمد دیر می رسید در روزی دو کوه یا دو نیم کوه بیشتر طی نمی شد و هر جا که مرکز رایات نزول میگشت هر جوتی از سپاه اسلام در محط رحال و مضرت خیام خویش جنگل بزی نموده جای فرود آمدن می کشادند و رحل اقامت می نهادند و خان سپه سالار از بام تاشام بساختن طرق و مسالک و گذرانیدن

مغش و غرض اصلی ازین یورش تسخیر ولایت آشام و تنبیه و
تادیب آشامیان نابکار تیره ایام بود تادیب و امتیصال دهرمزاج
و انتزاع آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آشام مصمم
نمود و اسفندیار بیدگ را که بموجب التماس آن نوئین معظم از پیشگاه
خلافت و جهانبنانی بشطاب اسفندیار خانی فاسور شده بود با جمعی
از منصبداران و چهار صد حوار از تابیدان خود و یک هزار پیاده
بذرتچی بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موسوم ساخت
و قاضی سمو را که سابق نوکرناشجاع بود و بر حقائق و کیفیات آن
ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا که داشت و در عرض
شانزده روز که عرصه آن ولایت مورد اقامت جنود قاهره بود خاطر از
بذرتیست آنجا پرداخته بیست و دوم ماه مذکور با عساکر منصور
بعزم تسخیر آشام از راه گهوزا گهات روانه شد و بیست و هشتم
موکب فیروزی بکنار دریای برمه پتر رسید و دو گروه از رنگامانی
گذشته نزول نمود و رشید خان با همراهان خویش آنجا بلشکر ظفر
اثر ملحق گردید و چون نواره نرسیده بود دو روز بانتظار رسیدن آن
اقامت واقع شد دریای برمه پتر از طرف ولایت ختا می آید و
آبهای دیگر نیز باو می پیوندد و در کمال شدت و تندی جاری
است اکثر جاها عرضش نیم گروهست از طرفین این بحر پنهان
تا سرحد آشام و ازان پیشتر تا جای که علام الغیوب داند دو کوه بلند
کشیده در ساحل آن از کثرت بیشه و جنگل و غورابها و نالها و گل و لا
و دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه زمینداران
آن حدود و بومیان آن مرزمین طرق و مسالکی که بسهولت عبور

گذرانیده خود بامر حکومت کمر می پرداخت وضبط و نسق مهمات
 به بهولا ناتهیه وزیر خویش باز گذاشته بود عمارات عمالی و مساکن
 دل نشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و حرم و خواص پوره
 و حمام و باغچهها و نهر و فواره و آبشار بقرینه و طرح در کمال زینت
 و تکلف ساخته و همه جا تصرفات خوب بکار برده و شهر کوچ بهادر نیز
 بطرح و قرینه آباد شده و کوچهها همه خیابان دارد و درختهای
 ناگیسرو کچنار که بغایت خوش برگ و گل موزونست نشانیده
 شده نقص آن سرزمین منحصر درین است که نهال خلعت اشخاص
 از بهار خوبی و جمال بهره در نیست و آب هوایش با کمال لطافت
 حسن پرور نه همانا دهقانان قضاتخم و جاهت و زیبائی در زمین
 طینت آن قوم نیفشانده و مصور صنع در چهره کشای آن گروه
 قصد شبیه کشی صورت انسانی نکرده خرد و بزرگ را روی و طلعت
 زشت و نالذشین است و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان
 و کناره گزین در هیأت و اشکال بطائفه قلمباق مشابیهت دارند لیکن
 اکثر سبز قام و برخی کندم گون اند و در قوم مهیج بعضی سفید رنگ
 می باشد و این فریق هم مزارع اند و هم سپاهی حربه آنها تیر و
 شمشیر و تفنگ است و تیر ها اکثر زهر آلوده پیکانهاست بمچره
 رسیدن آن ببدن جای زخم آماس میکند و مجروح را هلاک میسازد
 گویند علاج آن خوردن کذیرو است و طلا کردن آن بر موضع
 جراحت و مسجوع شده که بعضی از اهل آن ولایت افسونی میدانند
 که چون بر آب میخوانند و مجروح از آن بیداشد از آسیب آن زخم
 جانگزا رهایی یابد بالجمله چون خان خانان را پیشنهاد همت اخلاص

مانند انبه و کیله و انناس و کونله که بهترین اقسام نارنج است
 بغایت خوب میشود و نهال فلقل گرد نیز در آن مرز زمین بسیار
 است آنچه از آن ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بهیتر بند
 و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و دوفهر مختصر
 داخل بند میشود و آنها با دیگر آبها و دریاها که از جوانب دیگر
 می آید بدریای سنکوس که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار
 است داخل میگردد و در ایام برسات همپیک پایاب نیصت و بعد
 از انقضای موسم باران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته هنگ ریزه
 دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفاست و در بیرون
 بند پنج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت برگنه و در درون بند
 درازده برگنه و محصول آن ولایت قریب بده لک روپیه است سکنه
 آن دو قوم اند یکی مسیح و آن گروه در برگنات درون بند حکومت
 دارند و دوم بهار که بیرون بند میباشد وجه تسمیه آن ولایت بکوچ
 بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین
 جهت گویند که بسیاری از آن طائفه در اینجا توطن گزیده اند و هر دو
 قوم کافر و بت پرستند و بیم نراین ازین قوم امت و نراین جز
 نام اجداد و نیاکان اوست بغایرانکه بتی که اهل آن دیار آنرا
 پرستش مینمایند موسوم به نراین است کفره هندی زمینداران آن
 ولایت را اعتبار عظیم میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از
 ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میند و آن
 زر را در آن ولایت نرائنی گویند و طبعش بعیش و عشرت و خودآرائی
 و زینت و پاکیزگی بغایت مائل بود بمستی و هوا پرستی روزگار

آن کوهستان مردمی بود معمور مرتاض رعیت پرور انصاف پیشه مردم آن سرزمین چنبد و میغنودند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته و مع هذا قوی و مشاعرش مورد کلال فاحش نگشته از حظوظ و لذات احتراز می نمود و جز کیله و شیر غذایی نمی خورد و با رعیت در کمال رفق و رافت سلوک میکرد و بر جمعی کثیر ریاست داشت در وسط ولایتش تند رودی عمیق کم عرض جاروست و بجای پل زنجیری اهلبین پر بالای آب بسته اند که هر دو سرش از طرفین بسنگهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت انسانی بر همان وتیره تعبیه شده مترددین پای بر زنجیر زیرین نهاده و دست بر زنجیر بالا زده باعتماد آن در سلسله عبور می نماید و احوال و ائقال و اسبان نازک را نیز بهمین زنجیر از آب میگذرانند آن شخص کوهی قوی هیکل و هرخ و سفید بود و در سرموی دراز زرد رنگ داشت که از اطراف رو و گردن فرو رفته بود و جز لنگی سفید که بر میان بسته بود لباسی دیگر نداشت گویند زن و مرد آن قوم بدین هئات و رنگ اند و بهمین وضع و لباس زیست می نمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار درین مقام ناگزیر است خامه سوانح نگار بگذارش مجملی ازان صغیه ارا میگردد آن ولایت مابین شمال و مغرب بنگاله ماژن بشمال واقع شده طولش پنجاه و پنج کوه جریبی و عرض پنجاه کوه است بهسبب نزعت و صفا و لطافت آب و هوا و نور رباعین و ازهار و کثرت بهاتین و اشجار و خرمی و دلکشائی و فیض بخشی و فرح انزائی از بلاد شرق رویه امتیاز دارد و هوا و امار هندوستان و بنگاله

کافر فساد آگین سکنه آن مرزمین که از شر او خائف بودند مطمئن
گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بیم نراین مقهور که در
دامن آن کوه پهوتنت مادی گزیده بود چون آگهی یافت که فوجی از
جیوش قاهره بدانصوب معین گشته است بحماییت دهمرراج
مرزبان آنکوهستان توسل جسته بجالای کوه برآمد و آن کوهیست که
جز پیاپی را بصدد شواری مجال عمود بر قلل آن نیست مجاهدان
فصرت شکوه پیاپی آن کوه رسیده یک زنجیر فیل و برخی از اسپان
و دیگر دواب که ازان خسران مآب آنجا مانده بود با یکی از مردم
آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بزبان
عجز و تصرع بخان خانان اظهار نمود که اگر مرا امان دهید و مکتوبی
مشمول بر مطالبی که باشد بمرزبان این کوه بنویسید رنجه بار
میرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را امان داده
بخشش خلعت و زر خوشدل ساخت و پروانه بنمیدار پهوتنت
نوشته مصحوب او مرسل گردانید مشعر باین معنی که بیم نراین
مقهور را که با او پناه جسته است بفرستد یا او را از آنجا بیرون کند
کوهستان پهوتنت سرسبز است و به مسافت پانزده کروزه در سمت
شمالی کوچ بهار واقع شده و قلل آن که همواره برف دارد از سه
منزلی بلده مذکوره نمودار است میوه های سرد شیرین مثل امرد
و سیب و به و امثال آن آنجا میشود و اسپان مختصر که آنرا تانگن
و کونت گویند و مشک و پهوت که قسمی از پشمینه است و پری
که پارچه گنده ایست پرزدار منسوج از ریسمان که بکار فرش می آید
در آنجا بهم میرسد و فتره و طلا قلیلی از یک شوی پیدا میشوند زمیندار

بخت که در جنگل های دامن کوه مورنگ در خزیده جویای
فرست شور انگیزی بود فرستاد که هم آن مخدول را بدست آورد و هم
بتسلیم و استماله رعایا پرداخته آنها را بمکان خود شان بازگرداند
و فرهاد خانرا نیز با گروهی از سمت دیگر بجهت همین مطلب
روانه ساخت و بحکم کارشناسی و تدبیر اشاره نمود تا عمارات
در بند یک دوار را منهدم ساختند و از هر طرفش تا صد گز جنگل
بری کرده جانبین آن از هجوم اشجار پرداختند و یکصد و شش
توپ از خرد و بزرگ و یکصد و پنجاه و پنج زنبورک و راسخه
و بندوق بهتیار و دیگر آلات توپخانه و ادوات بیکار و برخی از احوال
و اقبال بیم نراین بقید تصرف در آمد و اسباب توپخانه بجهادگیر فک
ارسال یافت و فرهاد خان که بدعاقب بهولا نانه معین گشته بود
درهم تکامشی بجا آورده تا جائی که سوار می توانست رفت
بدنبال اوشتافت و برخی از اسبان و اشیای که آن مخدولان گذاشته
بعذگل رفته بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و
امفندیار بیدگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان
بودن آن ضلالت کیش داشت جاسوسان فرستاده کوشش بدیغ در
تفحص آن مدبر گمراه نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای
آن سمت بمان مودیات در خزیده میخواهد که از آنجا به پناه گاهی
دیگر فرار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او
ایلغار کرد و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسیده
آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بودند
دستگیر کرده قرین فیل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

خواه در مساکن خود باشند و خواه از بیم سپاه ظفر پناه قرار نموده متعرض نشوند قدغچیان پس از دخول لشکر بشهر تنی چند از سوار و پیاده را که دست تعدی بمال رعیت گریخته دراز کرده چند بنز و گار و برخی اجناس ما کوله متصرف شده بودند گرفته آوردند خان سپه سالار آن سفله طبعان جسارت شعار را بیرونق توره این دولت معدلت آثار بسزای کردار رسانیده آنها را با اشدائی که تصرف نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی موجب تالیف و استمالت قلوب رعایای گریخته شد و اکثر باستماع این معنی بمساکن و اماکن خویش باز گردیده سپاس گذار و نیایش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و خلیفه زمان گشتند و بشن فراین بسر زمیندار مذکور بیابوری بخت و رهبری دولت باعیال خود از پدر بدگهر خویش جدائی گزیده روی نیاز بلشکر ظفر طراز آورد و بطرح و رغبت شرف اسلام دریافت بیم فراین بنابر آنکه از کج بدنی و جوهر ناشناسی داعیه خود سری و استقلال از سیمای حال این پسر تفرص می نمود او را محبوس و نظربند داشت لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امارات خلاف آن پندار در نظر ارباب بصیرت پرتو ظهور داد خان خانان او را از سرکار اشرف خلعت داده استمالت و دلجوئی کرد و جمعی از مجاهدان جیش اقبال بتعاقب بیم فراین که چنانچه گزارش یافت در دامنه کوه بهوتقت پای اقامت در دامن ناکسی کشیده بود تعیین نمود و اسفندیار بیگ ولد اله یارخان مرحوم را که بر خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهوانانته شورده

رایات فتح شد و حیدر صادق صدر بنگاله باشا خان خانان بر فراز
 خانه بزم نراین برآمده بگلپانک اذان سامعه افروز ساکذان
 آن کفرستان گردید و طغظنه تدبیر و تهلیل که از بدأ سطوح تباشیر
 صبح سلامت احمدی تا آن وقت بکوش باطل زیوش اهل آن دیار
 فرسیده بود نعم البدل مدای ناقوس آمد در بتکدهها مسجد اصاب
 بسجود و رکوع نماز مبدل گشت و بجای طاق ابروی بتان صحراب
 قرار گرفت آثار کفر و ضلال سمت انطماس پذیرفت و ارکان دین
 و قواعد اسلام بلند اساس شد و از آنجا که همگی همت معتدلت گزین
 بادشاه نقوت پرور مروت آئین متوجه آنست که اصناف خلایق و
 گروهها گروه برابا در هر کشور و ناحیت از میامن فضل و کرم و مآثر
 عدل و احسان بادشاهانه بر مهاد امن و امان متمکن بوده هرگز از
 رهگذر جنبش عساکر قاهره در اصناف جبرش اقبال بر چهره احوال
 رعایا و زیردستان هرچند باقتضای سرنوشت در اطاعت و فرمان
 پذیري سرکشان و بغی اندیشان روزگار شان سپری شده باشد غبار
 ملالی نه نشدید و همواره بسپیداران رفیع مقام و نوئیان والا احتشام
 از پیشگاه عدالت و جهانبانی تهدید و تاکید میرو که قواعد
 نصفت و رانت را در جمیع امکنه و احوال با طوائف انام پاس
 دارند خان خانان بمقتضای کار آگهی و خلوص عبودیت نظر
 بر بزمه قدسیه لطف و مکرمت خسروانه کرده یکروز قبل از وصول
 بشهر تاکید و تدغن عظیم نموده منادی گردانیده بود و جمعی باهتمام
 گماشته که لشکریان و اهل اردو دست تطاول بتاراج و غارت که شیوه
 یغما چیدان پست فطرتست نگشوده عرض و مال و ناموس رعایا را

فنزد بالجملة انواع گیتی متان بصوات آتش و سطوت برق ازان
 نیکوکاران گذشته غره جمادی الاولی بپای آل رسید جمعی از مخدولان
 تبره ایام که بحراست آن قیام داشتند باوجود آن سد استوار بنای
 همت سمیت پیوفد شان بسیدلاب رعب شکست یافته پس از اندک
 آریزشی رخ از عرصه مقاومت بر تافتند و فردایی آن جنود ظفر
 پیرا داخل آل گشته چون بشهر کوچ بهار نزدیک رسید بیم نراین
 که باستطهار آن آل دم هر کشی و استتال یزد و آنرا حصار
 امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدانست از
 مشاهده آثا قهر و استیلائی عساکر فیروزی مآل و داخل شدن در آل
 عرصه عاقبت بر خود تنگ فضا دیده بر آوردن جان و ناموس ازان
 ورطه مغنم شمر و سه روز قبل از وصول انواع قاهره بشهر خلاصه
 اموال و تمامات اهل و عیال را بر گرفته با جمعی از خواص و نزدیکان
 رهگرای وادی آذرگی و ادبار گردید و پدایمردی فرار خود را بپای
 کوه بهوتخت که پناه جای خویش اندیشه بود کشید و بهولا فاته
 وزیرش باشاره و مویدید او با پنج شش هزار پیاده بسمت مغرب
 رویه کوچ بهار که دامن کوه مورگ است و جنگل های صعب
 دارد فرار نمود بخيال آنکه چون جنود اقبال از اینجا نهضت گزید
 متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شوراندن
 راه و سوختن قری و مزارع و غلات و اغوای سکنه و رعایا پردازد
 و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
 مضرب خیام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره نزهت اثر
 که از ظلمت و جود تباه کیشان ضلالت پرور پیرایش یافته بود مرکز

گلکندہ * ۱۰۱۷ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۱

گنگ * ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۵۹ - ۱۴۸ - ۳۱

۱۷۷ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۶۳ - ۴۶۴

* ۴۹۳ - ۴۹۲

گوالیار * ۵۹۴ - ۴۳۳ - ۳۰۴ - ۳۰۱ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸

* ۱۰۶۸ - ۱۰۵۰ - ۸۶۳ - ۶۰۶ - ۶۰۳ - ۶۰۲

گواڈی * ۸۱۱ - ۸۱۰ - ۷۲۵ - ۷۲۲ - ۷۰۲ - ۷۰۱ - ۶۶۹ - ۶۸۰ - ۶۷۸

* ۱۰۶۸

گوندوال * ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۳ - ۱۸۲

گورکھ پور * ۸۷۴ - ۸۵۰ - ۷۴۱ - ۶۱۸ - ۵۹۰ - ۵۷۳ - ۴۷۶ - ۲۰۲

* ۱۶۱ - ۱۰۵۰ - ۹۶۷ - ۸۷۷

گومکھیا * ۷۰۲

گون رکھ * ۵۳۸

گورگاہات * ن * کیوتدگاہات * ۷۸۲ - ۶۹۴ - ۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۷۷

* لام *

لام دانگ * ۷۱۹

لامدہ * ۷۲۲

لاہور * ۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۴۶ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۲۵ - ۸۷

۲۱۲ - ۲۰۴ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۷ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۴

۶۳۰ - ۴۷۳ - ۴۳۸ - ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۴ - ۲۱۳

۸۳۵ - ۸۳۳ - ۸۲۱ - ۸۱۸ - ۸۱۵ - ۸۱۲ - ۷۶۶ - ۷۵۱ - ۷۳۸ - ۶۶۱

* ۱۰۶۸ ۱۰۶۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۳۱ - ۹۷۹ - ۸۴۶ - ۸۴۲ - ۸۴۰ - ۸۳۸

کندوتی * ۱۰۸ *

گداده * ۸۹۵ - ۹۰۵ - ۹۰۶ *

کنور * ۷۷ *

کوچ بهار * ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۹۴ - ۷۴۱ - ۷۸۱ - ۸۱۰ *

کوکن * ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ *

کوکله بهاری * ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ *

کول * ۷۵۲ *

کوه گدّه * ۳۱۳ *

کهاقم پور * ۲۷۱ - ۲۸۷ *

کداون * ۱۰۰۰ *

کهر پور * ۴۹۴ *

کله سرد * ۲۰۲ *

کهدا کله * ۹۵ *

کپیلده * ۱۰۰۳ *

کسرات * ۲۹ - ۳۳ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۶ - ۱۳۴ - ۱۹۷ - ۲۱ - ۲۱۳ - ۲۸۱

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۰۸ - ۲۹۹ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲

۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰

۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

* ۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۹۸۰ *

کندیتلی * ۳۲۶ *

کندّه سارگ * ۱۰۵ *

* کچھوہہ * ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۸۴ *

* کراڈہ * ۵۸ - ۵۸۲ *

* کراٹو * ۷۰۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۷ -

- ۷۸۱ - ۷۸۳ - ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۳۵ - ۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۲۸

- ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ -

* ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۹ *

* کربال * ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۲۲۰ - ۷۶۴ - ۸۴۹ *

* کرباٹک * ۴۰ - ۵۷۵ *

* کرہ صاڑ * ۵۸ - ۱ *

* کرن پہولی * ۹۵۱ *

* کری * ۱۴۱ *

* کری تاری * ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۶۸۲ *

* کڑہ * ن * کورہ * ۱۶۸ - ۲۴۱ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۷ *

* کڑہ عانک پور * ۲۱۸ - ۵۶۵ *

* کشمیر * ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۳۸۷ - ۵۶۴ - ۶۱۹ - ۶۳۴ - ۷۶۴ - ۷۶۸ -

- ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۵ -

* ۸۷۸ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۱۰۶۳ *

* کلنگ * ۸۰۸ - ۸۱۰ *

* کلیا بر * ۷۹۷ *

* کلیاں * ۱۲۷ - ۱۹۴ - ۲۱۵ - ۹۱۰ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ *

* کمانوں * ۴۴ - ۵۹۵ - ۷۶۵ - ۸۶۱ - ۹۲۲ - ۹۸۱ *

* کس * ۲۷۳ *

قلعہ کوتلی * ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ *

قدیمار • ۱۸۸ - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۷۶ - ۵۶۶ - ۶۰۸ - ۶۸۹ -

* ۱۰۳۱

* ک * ک *

کال * ۱۲۹ - ۱۷۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۳۰۲ - ۳۰۸ -

۳۳۹ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۴۱۹ - ۴۴۲ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۸۵ - ۴۸۶ -

۴۸۷ - ۴۸۷ - ۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۵ - ۶۴۷ - ۶۶۱ - ۶۶۱ - ۷۵۲ -

۷۶۱ - ۸۳۴ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۶۴ - ۸۷۷ - ۹۱۳ - ۹۵۷ - ۹۷۳ -

۹۸۲ - ۹۸۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۷ -

* ۱۰۵۸ - ۱۰۶۰ *

کاجورہ * ۵۶ - ۵۷ *

کاشغر * ۵۶۵ - ۸۵۸ - ۸۶۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۳ - ۹۸۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۶۲ -

* ۱۰۶۴

کاگرواح * ۷۹۴ *

کالی بہیت * ۷۷ *

کامروپ * ۶۷۸ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۷۶ *

کانگرہ * ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۲۸۶ - ۲۶۲ *

کانوڈاس * ۸۴۷ *

کادہ تال * ۱۷۴ *

کسل * ۶۸۰ *

کچ پور * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۹۶ - ۸۰۲ *

کپہ * ۲۸ - ۲۹۰ - ۷۷۲ *

* ۲۸۹ * عمان پور

* ۳۵۲ * عمان

* غ *

* ۱۹۵ - ۳۴۱ - ۶۲۵ - ۶۴۷ - ۸۳۴ - ۸۸۵ - ۹۸۱ - ۱۰۶۱ *

* ف *

* فتح آباد * ۵۶۵ - ۷۶۶ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۱ - ۱۰۳۹ *

* فتح پور * ۲۴۰ - ۲۸۷ - ۳۴۰ - ۴۲۴ - ۶۳۴ *

* ورح آباد * ۹۷۴ - ۹۸۴ *

* فرمان بازي * ۵۰ - ۵۱ *

* فيروزه * ۲۲۱ - ۲۷۵ *

* فيروز پور * ۴۵۵ *

* فيص آباد * ۸۴۹ *

* ق *

* قپچاق * ۹۲۳ *

* قراباغ * ۱۰۳۹ *

* قلعه ناسر * ۱۲۰ *

* قلعه جمدهر * ۷۰۳ - ۷۰۴ *

* قلعه چاندرور * ۱۶۳ *

* قلعه ديوكن * ۶۵۰ *

* قلعه كجالي * ۸۱۰ - ۸۱۱ *

* قلعه كنده * ۶۵۰ - ۶۵۱ *

* قلعه كنواري * ۸۹۶ *

• ش •

شاهه سربک • ۸۲۱ •

شاه آباد • ۲۱۹ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۷۰ - ۸۷۴ •

شاه جهان آباد • ۲۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۸ -

۱۴۲ - ۱۳۵ - ۱۶۴ - ۱۷۳ - ۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۶ - ۲۲۰ -

۲۲۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۴ - ۳۳۵ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۴۸۱ - ۶۰۸ -

۶۱ - ۶۲۵ - ۷۵۹ - ۸۲۷ - ۸۴۵ - ۸۴۹ - ۹۳۹ - ۹۶۱ - ۹۷۲ -

۹۷۳ - ۹۷۷ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ •

شاه جهان پور • ۱۶۹ •

شاه دهر • ۴۳۵ •

شکر پور • ۴۷۹ •

شمس آباد • ۲۶۱ - ۴۶۳ •

شهدار کلا • ۵۸ - ۸۹ - ۱ •

شیر پور • ۵۵۴ •

شیر حاحی • ۲۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۵ - ۹۳۳ •

• ص •

صاحب آباد • ۲۳۳ •

• ط •

طه آباد • ۲۴۴ •

طهرنگر • ۵۰۷ •

• ع •

عالمگیر ندر • ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۷۰۹ •

سنگوس * ۶۹۲

سوپه * ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۸۹۱

سوتی * ۵۲۸

سوزب * ۲۶۸ - ۱۴۷۱ - ۶۰۶ - ۶۱۸ - ۶۶۲ - ۷۶۵ - ۷۶۸ - ۸۲۷ - ۸۵۱

* ۱۰۶۷ - ۱۰۵۷ - ۹۷۷ - ۸۸۰

سوزن * ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۳

سولاپور * ۱۰۰۲ - ۱۰۱۹

سولاکوڑی * ۷۸۷ - ۸۰۶

سولہ گڈہ * ۷۱۶

سون دہی * ۵۷۸

سون گڈہ * ۹۰۵

سونی پت * ۶۷۵ - ۸۵

سہارن پور * ۱۲۶ - ۱۴۸

سہرک * ۱۲۶ - ۱۴۲ - ۱۶۶ - ۲۱۹ - ۲۲ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۸۴۸

سہرہ * ۶۳۲

سہری * ۱۰۱۹

سیتل گہات * ۵۴۶

سیدماہ گڈہ * ۷۰۴ - ۷۲۳

سین * ۱۰۱۹

سیواپور * ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۸۹۵

سیوستان * ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۴۰۰ - ۴۶۷ - ۸۸۱ - ۱۰۱۴۸

• سرگنج * ۲۹۷

• سرسور * ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۴۴۱ - ۵۶۴ - ۷۰۵ - ۸۴۹

• سرگهات * ۴۵۷ - ۴۷۸

• سروپ گده * ۹۰۵

• سرشدن * ۱۷۹ - ۸۴۹

• سري پور * ۴۵۷

• سري گهات * ۷۰۱ - ۷۰۰

• سري نگر * ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۹۹ - ۲۹۳ - ۴۲۱

• ۴۴۱ - ۴۷۹ - ۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۵ - ۷۲۲ - ۷۴۷

• ۸۷۲ - ۸۸۱ - ۹۲۲

• سکندريه * ۳۴۶

• سرول * ۴۷۹ - ۵۸

• سکر * ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۴

• سلپاني * ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۸۰

• سلطان پور * ۱۶۶ - ۱۶۲ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۴۷۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷

• سليم پور * ۱۲۸

• سليم گده * ۴۷۸ - ۶۰۲

• سمرقند * ۲۷۱

• سموگر * ۱۱۱ - ۱۱۲

• سند * ۴۱۱ - ۴۱۷

• سندر نازي * ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۲۲۷ - ۴۷۴

• سنگرام گده * ۹۴۳

رامپو * ن * رامپو * م * رامپور * ۹۵۳ - ۹۵۴

رامسر * ۳۰۶ - ۳۳۶ *

رادی * ۲۱۶ *

راهون * ۱۸۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ *

رتن پور * ۸۷۶ *

رحمک * ۱۴۸۴ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۹۴ - ۹۴۲ - ۹۴۵ *

۹۴۷ - ۹۵۴ *

رد درمال * ۹۵ *

رنگا ماتی * ۴۹۵ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۹۴ *

روپ گڈه * ۹۰۵ *

روهر * ۱۶۳ - ۱۸۳ - ۱۸۴ *

روھیرہ * ۸۹۵ - ۹۰۳ - ۹۰۵ *

رھتاس * ۲۲۵ - ۴۵۵ - ۴۷۵ - ۶۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۷۶ *

* س *

سا پور * ن * ساسور * ۵۸۲ *

سات سور * ۱۰۱۴ *

ساسور * ۸۸۸ - ۸۸۹ *

ساگر گڈه * ۹۰۵ *

ستگڈه * ۲۰۱ *

ستاج * ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۶۴ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۲ -

۱۹۴ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۷۲ - ۷۶۶ - ۸۴۸ *

سکدیہ * ۷۲۵ *

دھلی * ۸۷ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ ۱۲۵ ۱۶۸ ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۱۸۱ *

دھندیرہ * ۶۳۲ *

دھنک * ۱۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۳۵ - ۸۴ *

دش کوٹ * ۸۲۸ *

دھوکہ * ۱۰۱۴ *

دھول پور * ۷۹ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۹ *

دیباپور * ن * دیباپور * ۵۲ *

دیپال پور * ۵۵ - ۵۷ - ۱۹۷ ۲۵ ۲۶۴ ۸۴۶ ۸۷۵ *

دیکھو * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۹ - ۸۰۱ - ۸۰۴ *

دینی پور * ۸۳۵ *

دیوبانی * ۷۸۳ - ۷۳۵ *

دیں * ۲۴۴ - ۶۰۱ *

دیورانی * ۳۱۴ *

دیوگڈہ * ۱۰۲۶ ۲۷ ۲۸ ۱۰۲۹ *

دیول گانو * ۷۱۸ - ۷۷۷ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۱ *

• د •

درو مریہ * ن * د و مریہ * ۷۰۳ - ۸۱ - ۸۱۱ *

• ر •

راہپورہ * ۸۶ *

راج گڈہ * ۵۸ - ۸۹۵ - ۹۰ ۹۱ ۹۳ ۹۶ *

راخواہ * ۵۸۳ *

راخوز * ۸۳۸ *

* د *

دادر * ن * دهادر ۴۰۸ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۳۰ *

درهنگه * ۹۸۶ - ۸۵۰ - ۶۵۰ *

درنگ * ۸۱۱ - ۷۲۵ *

دکن * ۲۵ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۰ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۳ - ۵۶ - ۱۲۷ -

۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۴ - ۴۱۶

۴۱۷ - ۴۲۶ - ۴۳۹ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۶۵ -

۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۷۸ - ۵۸۶ - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶ - ۶۱۶ -

۶۲۶ - ۶۳۰ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۷۵ - ۷۳۳ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۲۷ - ۸۳۳ -

۸۵۱ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۴ -

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۷ - ۹۶۰ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۶ -

* ۱۰۶۱ - ۱۰۳۹

دکهن کول * ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۶ - ۸۰۸ *

دولت آباد * ۴ - ۴۴ - ۱۵۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۴۱۶ -

* ۵۷۵

دوله * ۷۲۲ *

دهاپه * ۵۵۷ *

دهار * ۵۷ *

دهاراسيون * ۱۰۰۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ *

دهارور * ۱۱۸ *

دهاموني * ۱۹۲ - ۲۱۸ *

دهرمات پور * ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ *

(۱۲)

چیت پور * ۵۴ ۵۵ *

چٹین پور * ۵۰ *

چیول * ۵۷۴ - ۹۰۵ *

* ح *

حشہ * ۸۸۵ *

حصر موت * ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۱۳۵ *

حیدر آباد * ۱۰۱۹ *

* ح *

حان پور * ۸۲۱ - ۸۲۶ *

حاندیس * ۴۳ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۶ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۱۹ *

۲۲۳ - ۲۴۲ - ۸۷۳ - ۹۷۲ - ۲۷ - ۱۰۵۷ *

حانہ * ۶۳۴ *

حنا * ۷۲۲ *

حقن * ۷۲۲ *

حصر پور * ۶۸۳ *

حصر آباد * ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ *

۴۴۳ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۷۵۶ - ۷۶۵ - ۸۴۹ - ۸۷۵ - ۹۲۴ - ۹۳۶ - ۹۳۷ *

۹۸۳ ۹۸۵ *

حصري * ۴۲۵ *

حلم * ۴۴۳ *

حوشاب * ۱۹۹ - ۱۴۱ *

حیدر آباد * ۱۶۱ - ۸۶۲ *

* ج *

چاٹکام * ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -

* ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ *

چانت نگر * ۴۹۶ *

چارنگ * ۸۰۲ - ۸۱۰ *

چاکند * ۵۷۴ - ۵۸۴ - ۵۸۵ *

چاند پور * ۱۷۱ *

چاند * ۴۷۵ - ۱۰۲۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۲۴ *

چاندی * ۱۷۳ - ۲۹۳ *

چداب * ۲۱۶ - ۸۳۷ - ۸۳۹ *

چداڈ * ۴۱۸ - ۴۹۳ - ۵۹۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ *

چندل * ۷۹ - ۸۰ - ۸۵ - ۸۹ - ۹۰ *

چنپال * ۲۱۷ *

چنپ * ۸۴۳ - ۸۴۷ *

چنداولی * ۳۴۳ *

چندکس مٹی * ۸۲۳ *

چوراگڈ * ۱۹۲ - ۲۱۸ *

چور نراپند * ۵۶ *

چول * ۲۸۳ - ۲۹۶ *

چوناگڈ * ۲۸۳ *

چوهرمل * ۲۱۷ *

چہاچل * ۱۰۴۲ *

تېکي * ن * تنگي * ۸۹۶ - ۹۳ - ۹۵ *

تردي پور * ۵۵۵ - ۵۵۴ *

ترمهاني * ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۸۵ *

ترهار * ۵۶۵ *

ترهت * ۸۵۲ - ۱۰۴۹ *

تکونه * ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵ *

تلخاپور * ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۹ *

تلکوکی * ۵۸۴ - ۸۹۳ *

تلون * ۱۴۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۲ *

تلودي * ۷۶۶ - ۷۶۸ *

تليدڻ * ۲۰۵ *

توده * ۳۰۵ - ۳۳۶ *

توران * ۳۹۲ - ۴۴۲ - ۶۰۶ - ۱۰۳۵ - ۱۰۵۰ *

تهادي سر * ۲۲ *

تير * ن * تيرا * ۹۹۱ * ۱۰۱۴

* ت * *

تاندڙا * ۱۶۱ - ۴۷۶ - ۴۸۳ - ۵۵۳ - ۵۵۷ *

تڻي * ۲۱۷ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۴۸۵ - ۶۲۷ - ۷۷۸ - ۱۰۴۸ *

* ح *

حالداپور * ۴۵۴ *

جالندر * ۲۱۹ *

حام * ن * هالار * ۷۶۸ *

(۸)

پس کپول * ن * پلس کھول * ۹۰۵ *

پگہلی * ۱۴۲ *

پلاؤن * ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۷۵۵ - ۹۷۲ - ۹۸۶ *

پلٹن * ۹۹۰ - ۹۹۱ *

پنکاب * ۱۴ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۳۰۱ *

۲۲۵ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۱۹۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۳۵۰ - ۴۱۹ - ۶۶۱ -

۸۶۳ - ۷۶۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ *

پورب * ۴۵۰ *

پورکھور * ن * پور دکھور * ۸۹۶

پوربکھر * ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۹۰۰ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ -

۹۰۶ - *

پونار * ۱۰۲۷ *

پوسج * ۸۲۰ *

پوٹ * ۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۸ -

۸۹۲ - ۸۹۶ - ۸۹۹ - ۹۰۳ *

پہدی * ۹۵۳ *

پہلور * ۷۶۶ *

تاراکڈ * ۲۶۳ *

تامی کٹور * ۸۹۶ *

تد * ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۶۰ - ۹۲۳ - ۹۳۱ *

تپکی * ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵ *

• ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۷ - ۱۰۵۱ •

بیجا گڈہ * ۱۹۹ •

بیج سوارہ * ۸۳۵ •

بیدراتہہ * ۵۶۸ •

بیدرسوم * ۱۴۹۶ •

بیدسوارہ * ۴۵۰ •

بیگا * ۵۷۱ •

بیگم آباد * ۸۳۶ - ۸۳۷ •

بیل تلی * ۸۰۷ •

—————
* پ *

پیالہ پور * ۱۴۹۵ •

پالم * ۸۷۵ •

پانی پت * ۲۲۰ - ۸۴۹ •

پادرو * ن - ماندو - ماندو • ۷۰۰ •

پتلم * ۸۰۷ •

پتورہ * ن * ندورہ * ۵۱۶ •

پتن * ۲۱۳ - ۶۰۴ •

پندہ • ۲۹ - ۳۱ - ۱۲۱ - ۱۶۸ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

* ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۸۶ •

پربالہ * ۵۷ - ۵۷۸ •

پربندہ * ۵۹۶ - ۸۱۲ - ۸۹۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۶ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۱ •

پساور * ۱۷۸ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۴ •

بھانچہ * ۶۹۷ *

بھراہیچ * ۸۲۷ - ۸۱۸ - ۵۹۳ - ۳۱۴ *

بھڑا * ۱۰۴۱ - ۱۹۸ - ۱۹۷ *

بھکر * ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۳ - ۲۸۴ *

* ۳۰۵ - ۴۱۱ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۸۱ - ۶۲۵ - ۱۰۴۹ *

بھکر ناتھ * ۱۷۸ *

بھلتن * ۱۰ *

بھلسا * ۴۸۱ - ۴۴۶ *

بھولوی * ۱۰۲۶ *

بھوڑا * ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۹۴۳ - ۹۴۸ *

بھندر * ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ *

بھند ادربک * ۹۰۵ *

بھوتنت * ۶۸۸ - ۶۹۰ *

بھوم * ۱۰۲۱ *

بھیرا * ۱۹۷ *

بھیسور * ۱۰۰۳ *

بھیسور * ۵ * بھیسور - بھیسور - بھیسور * ۵۸۵ - ۱۰۰۰ - ۱۰۱۹ *

بھاسا * ۵۷۳ *

بھیا * ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۰۵ - ۲۷۲ *

بھیاپور * ۲ - ۴۵ - ۴۷ - ۸۳ - ۴۷۱ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ *

۵۷۸ - ۵۹۸ - ۸۵۱ - ۸۶۰ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۹ *

۹۷۰ - ۹۸۸ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۴ *

باغ * ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۸۱۴۸ - ۸۶۱۴ - ۸۸۶ *

بلری حوگی هتی * ۸۲۲ *

بلوچ پور * ۸۱ - ۸۲ *

مداس * ۶۹۹ - ۷۰۰ *

مدارس * ۲۹ - ۱۹۳ - ۲۲۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۴۷

* ۷۵۸ - ۸۷۵ *

سج رتن * ۶۹۷ *

مدد راسی * ۳۱۴ *

مدگال * ۲۹ - ۳۱ - ۱۴۱ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۱۴

- ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۳۶۹ - ۱۰۶ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۲ - ۱۴۳۳

- ۱۴۳۵ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰

- ۱۴۷۷ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸

- ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶

- ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴

- ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲

- ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰

* ۱۵۳۱ - ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷

مدول * ۵۱ *

نوریه * ۱۲۶ - ۱۴۸ *

نهادر پور * ۱۲۴ - ۱۴۲۲ - ۹۷۸ *

نهار * ۱۲۷ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۴ - ۵۸۹ - ۶۱۴۹ - ۹۲۲ *

نیاگوتی * ۵۲۶ - ۵۲۷ *

ایوان چہن سئون * ۳۵۱ - ۳۶۲ - ۵۹۱ - ۸۵۴ *

* ۷ *

ناری * ۱۰۵۰ *

ناع نور مندرل * ۱۱۸ *

نات پور * ۸۸۵ - ۴۵۴ *

ناتس نرگ * م * ناتس نرلی * ۵۶ *

ناتسی * ۷۱۱ *

نکارا * ۶۲۱ - ۶۳۷ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۷۳۸ - ۸۶۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۱ - ۱۰۶۳ *

ندحسنل * ۶۰۵ *

نوار * ۱۹۹ *

نرمہ پاتر * ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ *

* ۷۷۶ - ۱۳۳ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ *

نروڈ * ۵۱۶ *

نرڈان پور * ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ *

* ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ *

نری * ۲۵۱ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ *

نری * ۱۰۵ - ۱۰۶ *

و تا هشت سال جلوس عالم گیر شاه جهان بردان ماده در همان قید ار بردان بدن پس ارسى و يك سال و دو ماه سلطت باوانل شب دوشده بيست و ششم شهر رحب المرحب سده يك هزار و هفتاد و شش هجري داهي احل را ليك احانت فرمود تاريخش * شاه جهان وفات كرد * و بير * بيت *

سال هجري موت شاه جهان * رصي الله - گمت اشرف حان

و هم * مصراع * رعالم سحر كرد شاه جهان * يافتند

اگرچه دات مستجمع معات آن پادشاه دين پناه بحر علوم حد ايتگي و معدن حصائل جهان باني موصوف بحکمت و شجاعت و دانشمندی در امور سلطنت بود اما از مطاعن عقوق پدر و سعل دماء برادر و تعديب بعضي از اولاد و تحوير قتل جماعه مسلمين در محاربات بيكپور و حيدرآباد و غيره ممالك دكى صرف بطمع متكثير ديوي كه اين همه در پرده حيل شرعيه احرا مي نمود حالي نبود *

تمام شد اين عماله نافع در احصر و اهم احوال كتاب عاگير نامه - بحكم عالم علوم عربيه و فارسيه علامه رحمان پروفيسر مستر ايچ ناكمان صاحب بهادر ام اے سكرتري اشيا لك سوسايتي اف بنگال - رقم رده شكسته قلم - حاكسار عبدالحي مدرس مدرسه عاليه كلكته عفا عده الله و رحم * و مهرست معصله اسماء رحال و مواضع واقع عالم گیر نامه عذقريب تحليه طبع حلوه گرو متبحر شدي ست *

قنات خود می خرید و خود را از دیگران احق می دید هنگام
 مرض، شهنشاه زمان خسرو دوران انتظار مرصت نموده، تمام اختیار
 سلطنت بقصد اقتدار خود در آورد و دست استقلال آن حضرت از
 مراتب ملک و مال کوتاه ساخته باقتضای رای خود حمیع کارهای
 مالی و ملکی انجام می کرد از بزرگ ریب که در آن وقت سلاطین
 اقامت میداشتند و در نظم و نسق آن نواحی مسعول بودند چون
 احضار یعماری پدر بزرگوار خویش و بی اختیاری او و اقتدار دارا
 شکوه در امور جهان نادی و دادگستری اصعا فرمودند مصلحت در
 امهل و صلاح در اعمال ندیده داشتند عزم شرف ملازمت والد امجد
 از خطه بزرگ آباد بهت فرمای سمت دار الخلافه شاه جهان
 آباد گردیدند و در اندای راه با مهاراجه جسونت سنگه و دیگر
 امرا و افواج پادشاهی که ناشاره دارا شکوه سد راه بودند مقاتله
 گدان و محاربه و بران با حصول غلبه و نصرت تا مقام اعرآباد نزول
 احل ارانی داشتند آخر چون پدر و برادر را معلوم یافتند برور جمعه
 غره دی قعه سه یل هرا و شصت و هشت هجری در عمارت
 دل پذیر اعرآباد مجلسی دل کشا و حسنی جهان آرا باهتمام
 امرای مزاق ترتیب داده بعد انقضای پانزده گهری و بیست و
 دو پل روز مذکور مطابق شش ساعت و نه دقیقه بحرمی سرسبز
 فرمان دخی بی ادای رسوم که سلاطین نامدار و الا تدار را حین
 جلوس برادر بزرگ دولت معمولی و ضروری ست جلوس احلال
 فرموده بسط طبع سلطنت و حرص مملکت پدر پیر خود را
 محدود فرمودند *

و ار دارا شکوه و شجاع بی شکوه و شجاع سخن سرانیده *
 و چون ولد امیدار دکر حدس کردن عالم گیر پدر پدر خود
 شاه جهان را تا هشت سال و ده همان حال انتقال کردش
 مدارالینقا و همچنین دیگر سوانح ناپسندیده و وقائع غیر حمیده که
 در اوائل ایام سلطنت او صورت بسته اعصاب نموده محملی اران
 درینجا بطور نمونه ذکر کرده می شود *

در سده یک هزار و شصت و هفت هجری شاه جهان را که بعدالت
 و انصاف و طانت و کیاست معروف بود بمقتضای مسیت ایردی
 عارضه حدس نول ظاهر شد و بالتماس دارا شکوه سوار بی کشتی
 عرصه دل کشای اکثر آباد ار پرتو رایات حاه و حلال مطلع حورشید
 اقبال گشت و تا عرۃ ربیع الثانی سده مذکور بمنزل دارا شکوه اقامت
 داشته بتاریخ عرۃ شهر مذکور بهت فرمای ایوان شهریاری و
 ریت بخش کاح معدلت گستری گردید و ریت تازه بسید
 تا این سال احام امور سلطنت و انصرام کارهای مملکت
 بالاستقلال بقصه اقتدارش بود و رتی و متق هر امور می فرمود
 چون عارضه جسمانی بر پیکر مقدس و عدصر همایون طاری شده
 مراج اشرف ار منهج صحت و قانون اعتدال منحرف گشت و ایام
 کومت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تصاعف و اشتداد
 می پذیرفت اران جهت نظم و نسق امور جهان داری انواع
 احتلال راه یافته مساد عظیم در مملکت هندوستان بهم رسید و مصر
 حران بی انتظامی نگلستان مملکت ورید دارا شکوه که همیشه
 خلعت استحقاق امور کشور کشائی و جهان بانی مقرص طمع بر

معدلات گستره‌ای از حمادی الاولى سده مذکور تا رحب المرجب سده هزار و هفتاد و هشت هجری اعلی ده ساله احوال ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهان‌بانی آنچه ارقوه بعمل آمده بود بعاتر دلی پدیر بدیع اسلوب و فقرات رنگین و مرعوب بطرری بدیع و وصعی مدیح که پدیداری طبع دشوار پسندان کارگاه سخی دانی و دقائق شداسان رموز العاط و معانی تواند بود بمعرض تحریر در آورده داد انسا پرداری در داد *

و چون بددگان حصرب اعلی حاقانی بمقتضای دانش حداداد و فطرت بلند و علوهمت و وسعت حوصله انقاء آثار طاهرا در جدب محو آن وقعتی نه بپاده تناسیس مآثر باطن بدیستر ترحه داشتند بعد از تدوین واقعات ده ساله حکم حقیقت شیم صادر شد که گذارنده داستان معاخر و مکارم محمد کاظم مصنف کتاب مستطاب عالمگیر نامه من بعد وقائع را بنقید کتاب در بیارد لهدا او هم بدان قدر اکتفا نمود - و پس از وفات پادشاه عنایت الله خان مرید خاص عالم گیر در عهد پادشاه انوالدصر قطب الدین شاه عالم پادشاه عازمی محمد ساقی مستعد خان را باعث شد که باقی احوال چهل ساله و کسری بنقید تحریر در آورد *

و مؤلف درین صحیفه تصریح باسم اورنگ رب بدنموده در شرح حاران لفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام ست چون شهشاه گیتی پده - و شهشاه دانش آئین - و شهشاه آفاق - و مادشاه داد گستر - و حاقان جهان - و حدیو فیروز بست کام یاف - و آنحضرت * و شاه جهان را باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده -

اشاره صادر گردید که بدائع سوانح دولت کرامت آنیس و مملکت سعادت قرین که مثل آن دیگر سلاطین نامدار و حواریین والا تعار را با وعف حد فراوان وسعی بی کراں روی نداده نکوشش تمام جمع نموده بی نیش و کم نکلک صدق رقم تسطیر نماید و تحریر سازد و آن دراری دل پذیر اعدل را در سلک تالیف انتظام بخشد و آن عرائس اخبار را بحلی تقریر دل چسپ و مرغوب آرایش دهد تا بر صحنه روزگار یادگار ماند و پس ماندگان قافله وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توأمان گردد مؤلف را درین عهده سوانح نگاری و کار وقائع نویسی مقرر فرموده حکم عالی شرف نهاد یافت که وقائع نگاران نسخه واقعات سامی فهرست واردات احوال گرامی ماه نماه سال سال با وقائع صوحت و سوانح ولایات بدو سپارد و مقرر گشت که هرچه از اخبار و سوانح تحیر تحریر و معروض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان اراں در خلوت همایون باوقات مناسب معروض اشرف پادشاه برسد •

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه رادگی از حین تولد تا زمان عالم آرائی در کتاب پادشاه نامه مذکور و مسطورست عدل اسپ نیاں اراں سمت معطوف داشته تحریر احوال ایام سلطنت پردازد و از آعار انکشاف صنع کشور کشائی که در جمادی الاولی سده یک هزار و شصت و هفت هجری نوموع آمده داستان طرار گسته هرده ساله احوال را یک محلد سازد بر طبق فرمان سلطانی مؤلف این کتاب سوانح ایام سلطنت پروری وقائع ارمده